BSSI

تاریخ سیاسی ایران

ترجمه کیخسرو کشاورزی

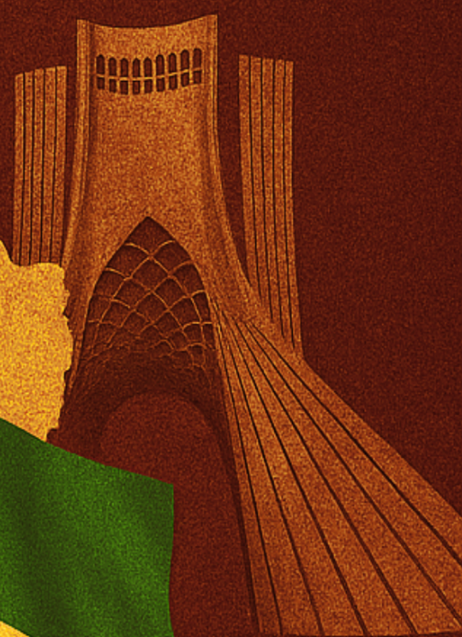

انستیتوتِ مطالعاتِ راهبردیِ باختر

اَنستیتوْتِ مطالعاتِ راهبردیِ باختر

Www.bsssi.org

به وسعت یک تمدن شکوهمند

با عضویت در خبرنامه وبسایت ما از تازه ترین مقالات و پژوهش ها بهره مند شوید

Www.bsssi.org

در این کتاب

یادآوری ۱۳

پیشگفتار ۱۷

ایران باستان ۲۳

بخش ۱. از هم پاشیدن نظام اشتراکی اولیه. دولت ایلام: ۲۴

۱. غارهای قدیمی شکارچیان ایرانی.
۲. گذار به سوی اقتصاد کشاورزی ـ دامداری ونخستین مرحلهٔ روستانشینی در باختر ایران.
۳. گسترش جامعه کشاورزی ـ دامداری درایران، پیشرفت اجتماعی واقتصادی در این سرزمین.
۴. از هم‌پاشیدن نظام اشتراکی ماقبل تاریخ.
۵. ایلام در هزارههای چهارم تا دوم ق. م.

بخش ۲. فرمانروائی مانی‌ها. دولتهای ماد. ایران در پایان هزارهٔ دوم تا اواسط هزاره یکم ق. م: ۴۹

۱. ایران باختری در آستانهٔ تاخت‌وتاز آشوریها و اورارت‌ها.
۲. تاخت وتاز آشوریها و اورارتی‌ها در ایران.
۳. پادشاهی مانی‌ها.
۴. ایلام در نیمهٔ نخستین سده‌های هزاره یکم ق. م.
۵. نژاد عشایر ایرانی وگسترش آنها در سرزمین ایران.
۶. اوستا و زرتشتی گری نخستین.
۷. نظام اجتماعی ـ اقتصادی قبایل ایران باستان.
۸. پیدایش ماد مستقل و دولت‌های مادی.
۹. پیدایش دامداران کوچ‌نشین و گسترده شدن عشایر کوچ‌نشین در مناطق کوهستانی ایران.

بخش ۳. دولت هخامنشی: ۷۶

۱. بنیان‌گزاری دولت هخامنشی و تسلط هخامنشیان.
۲. خیزش ملت‌های مغلوب.
۳. اصلاحات داریوش یکم ونظام اقتصادی ـ اجتماعی حکومت هخامنشیان.
۴. جنگ‌های ایران و یونان.
۵. دولت هخامنشی پس از خشایار شاه.

Www.bsssi.org

۶. سقوط دودمان هخامنشی.
۷. فرهنگ دولتهای هخامنشی، مذهب وهنر ایرانیان در دوره هخامنشیان.

بخش ۴. دولت اسکندر مقدونی ـ حکومت سلوکیدها : ۱۱۱
۱. تصرف آسیای صغیر، سوریه ومصر به دست یونانیان.
۲. تصرف بابل و شوش. سوزاندن پرسپولیس.
۳. دگرگونی‌درسیاست اسکندر واختلاف درمیان لشگریان یونانی ـ مقدونی.
۴. پیکار مردم آسیای میانه علیه استیلای یونانیان ـ مقدونیان.
۵. لشکرکشی به هندوستان.
۶. ارزیابی سیاست اسکندر مقدونی.
۷. دولت سلوکیدها.
۸. رژیم اجتماعی و سیاسی دولت سلوکید.
۹. سقوط دولت سلوکیدها. حکومت مقدونی ـ باختری و پارت.

بخش ۵. دولت پارت : ۱۳۳
۱. تشکیل‌پادشاهی پارت و پیکارش باسلوکیدها در غرب وکوچ‌نشینان شرق.
۲. تجاوز روم به‌سوی شرق وجنگ پارت‌ها با رومیان برای به‌دست‌آوردن چیرگی در خاورمیانه.
۳. ارشاک‌های کوچك. موقعیت اقتصادی و سیاسی دولت‌ها.
۴. روابط اقتصادی ـ اجتماعی و نظام حکومتی پارت‌ها.
۵. پیکار داخلی پارت‌ها در سدهٔ اول ق. م. ورشد پتدار جداخواهی استانها.
۶. تجاوزارتش تراژان امپراطوری روم به‌پارت. جنگ‌های رومیان وپارت‌ها.
۷. سقوط دولت پارت.

بخش ۶. ایران در زمان ساسانیان. تشکیل نخستین جامعه فئودالی : ۱۵۶
۱. تشکیل دولت ساسانی
۲. نظام اجتماعی و حکومتی ساسانیان ایرانی.
۳. دین در ایران زمان ساسانیان.
۴. سیاست خارجی ساسانیان در سده‌های سوم ـ چهارم.
۵. ایران در سدهٔ پنجم.
۶. جنبش مزدکیان.
۷. اصلاحات خسرو اول انوشیروان.
۸. سیاست خارجی ایران در سدهٔ ۶.
۹. پیشرفت اجتماعی ـ اقتصادی ایران در سده ۶ میلادی.
۱۰. ایران در اواخر سلطنت ساسانیان.

Www.bsssi.org

۱۱. فرهنگ ایران در زمان ساسانیان.
ایران قرون وسطی ۱۷۷
بخش ۷. ایران‌درچارچوب حکومت‌خلفای‌عرب (نیمه سده۷ـ آغازسدهٔ ۱۰):۱۷۸
۱. تصرف ایران به‌دست عربها.
۲. پی‌آمد استیلای اعراب.
۳. ایران در زمان بنی‌امیه.
۴. پیکار علیه خلفای بنی‌امیه در ایران.
۵. سقوط دودمان خلافت بنی‌امیه.
۶. تشکیل خلافت عباسی.
۷. روابط اجتماعی در ایران ضمن سده‌های ۸ـ۹ میلادی.
۸. قیام مردمی در ایران ضمن سده‌های ۸ـ۹ میلادی.
۹. ازهم پاشیدگی خلافت عباسی.
۱۰. خیزش زنگیان، اسماعیلیه وقرمطیان.
بخش ۸. جامعه فئودالی پیشرفته در ایران (سده۱۰ تا آغاز سده۱۳): ۱۹۷
۱. سقوط چیرگی خلفا در ایران.
۲. دولت غزنوی.
۳. تشکیل دولت سلجوقیان.
۴. از هم‌پاشیدگی دولت‌های سلجوقیان.
۵. اسماعیلیان در ایران.
۶. پیشرفت اقتصادی ایران.
۷. روابط فئودالی.
۸. دولت خوارزمشائیان درآغاز سده ۱۰ میلادی.
۹. فرهنگ و ایدئولوژی ایران در سده ۱۰ تا آغاز سده ۱۳.
بخش ۹. ایران زیر چیرگی خانهای مغول: ۲۱۳
۱. تصرف ایران به‌دست مغولان.
۲. ویژگیهای استیلای مغول.
۳. پی‌آمد استیلای مغولان.
۴. بنیان‌گذاری دولت ایلخانیان هلاکوئی.
۵. نظام داخلی هلاکوئیان.
۶. سیستم مالیاتی ایلخانان.
۷. اصلاحات غازان‌خان.
۸. سیستم تیول جنگی در زمان غازان‌خان.

Www.bsssi.org

۹. سقوط سیاسی ایران.

بخش ۱۰. ایران در دورهٔ بعد از مغول: ۲۲۹

۱. جنبش‌های مردمی در نیمه سدهٔ ۱۴-۱۵.
۲. جنبش سربداران.
۳. جنبش‌های مردمی در استانهای دیگر ایران در سدهٔ ۱۴.
۴. ایران در زمان چیرگی تیمور وتیموریان.
۵. جنبش‌های مردمی در نیمه یکم سدهٔ ۱۵.
۶. حکومت‌های ایران در نیمه دوم سده ۱۵.
۷. روابط فئودالی در ایران ضمن سده‌های ۱۴-۱۵.
۸. فرهنگ و ایدئولوژی ایران در سده‌های ۱۳-۱۵.

بخش ۱۱. حکومت صفویان (سده ۱۶-م.): ۲۴۵

۱. صفویان و قزلباشان تا پیش از سدهٔ ۱۵-م.
۲. ایران در آغاز سدهٔ ۱۶ وتشکیل حکومت صفوی.
۳. دولت صفوی در سدهٔ ۱۶-م.
۴. روابط فئودالی در ایران سدهٔ ۱۶.
۵. سیاست داخلی وخارجی صفویان در زمان اسماعیل اول و طهماسب اول.
۶. جنبش‌های مردمی در سدهٔ ۱۶.
۷. ایران در پایان سدهٔ ۱۶.

بخش ۱۲. استواری دولت صفویان: ۲۵۹

۱. ایران در مرز سده‌های ۱۶-۱۷-م.
۲. اصلاحات وسیاست داخلی شاه عباس اول.
۳. سیاست خارجی شاه عباس اول. ایران در زمان جانشینان شاه عباس.
۴. روابط فئودالی در ایران در سدهٔ ۱۸-م.
۵. نظام حکومتی ایران در سدهٔ ۱۷.
۶. شهر، صنعت وبازرگانی در سده ۱۷-م.
۷. فرهنگ ایران در سده‌های ۱۶-۱۷-م.

ایران عصر جدید ۲۷۹

بخش ۱۳. ایران در پایان سدهٔ ۱۷ تا نیمه نخستین سدهٔ ۱۸: ۲۸۰

۱. جنبش‌های آزادی مردمی درقلمرو دولت صفوی.
۲. خیزش افغانان و پیکارمردم ایران علیه استیلای افغان.
۳. مداخلهٔ روسها وترکان.

Www.bsssi.org

۴. پیدایش نادر، پیش‌راندن افغانان. روابط ایران با ترکان و روسها.
۵. توریلتای مغان و اعلام پادشاهی نادر.
۶. سیاست خارجی و داخلی نادرشاه.
۷. قیام مردمی وکشتن نادرشاه.
۸. زوال فرهنگ.

بخش ۱۴. ایران‌درنیمه‌دوم‌سدهٔ۱۸ (زندیه، برقراری‌قدرت‌دودمان‌قاجاریه) : ۲۹۸
۱. ستیزهای فئودالی پس از مرگ نادرشاه.
۲. سیاست داخلی کریمخان زند.
۳. قیامهای مردمی در سالهای ۶۰ـ آغاز سال ۷۰.
۴. سیاست خارجی کریمخان.
۵. از سرگرفتن جنگ‌های فئودالی پس از مرگ کریمخان.
۶. برقراری دودمان قاجار.
۷. کشته شدن آقامحمدخان قاجار.
۸. نظام اقتصادی ـ اجتماعی وسیاسی.

بخش ۱۵. پیکار انگلیس‌ها و فرانسویان بر سر ایران : ۳۱۵
۱. جنگ‌های ایران ـ روس در آغاز سدهٔ ۱۹ـم.
۲. پیمان انگلیس و ایران به‌سال ۱۸۰۱ـم.
۳. پیوستن گرجستان به‌روسیه.
۴. نخستین جنگ بین ایران و روس.
۵. پیمان‌دفاعی ـ تعرضی‌ایران وفرانسه به‌سال ۱۸۰۷ـم. ومیسیون‌گاردان.
۶. صلح تیلزیت، دگرگونی اوضاع بین‌المللی وپیمان سال۱۸۰۹ باانگلیسها.
۷. پیمان ایران و انگلیس به‌سال ۱۸۱۴ـم.
۸. جنگ ایران وترك ۱۸۲۱-۱۸۲۳ـم.
۹. جنگ دوم ایران و روس وپیمان ترکمن‌چای به‌سال ۱۸۲۸.
۱۰. کشتن ا. س. گریبایدوف.

بخش ۱۶. ایران در ربع دوم سدهٔ ۱۹. نفوذ سرمایه‌های خارجی درایران : ۳۳۰
۱. مسئله هرات.
۲. امضای پیمان‌های نابرابر ایران با انگلستان وکشورهای سرمایه‌داردیگر.
۳. پیمان ایران و ترك در ارض روم به‌سال ۱۸۷۴.
۴. نفوذ سرمایه‌های بیگانه در ایران و اثر آن در اوضاع داخلی کشور.
۵. افزایش نارضایتی مردم.

بخش ۱۷. قیام بابی‌ها، اصلاحات امیرکبیر : ۳۴۰

Www.bsssi.org

۱ باب و آموزش‌های او.
۲. مرگ محمد شاه و قیام بابی‌ها در مازندران.
۳. قیام بابی‌ها در زنجان.
۴. قیام بابی‌ها در نی‌ریز.
۵. سوء قصدبابی‌ها به‌جان ناصرالدین شاه به‌سال ۱۸۵۲ وسرکوب‌شدن‌آنان.
۶. ارزیابی قیام بابی‌ها.
۷. بهائی گری.
۸. اصلاحات امیرکبیر.
۹. جنگ ایران و انگلیس درسالهای ۱۸۵۶-۱۸۵۷ وپیمان صلح پاریس.

بخش ۱۸. تبدیل ایران به‌کشور نیمه مستعمره: ۳۵۸

۱. امتیازات و وامهای انگلیس‌ها.
۲. امتیازات و وامهای روسها.
۳. بازرگانی خارجی.
۴. اسارت سیاسی ایران.
۵. باقیماندن روابط پس‌مانده فئودالی وبدتر شدن وضع توده‌های مردم.
۶. تلاش برای ایجاد صنایع ملی.
۷. پیدایش بورژوازی ملی.
۸. جنبش‌های توده‌ای در نیمه دوم سدهٔ ۱۹ ونخستین سالهای ۲۰.

بخش ۱۹. انقلاب ایران ۱۹۰۵-۱۹۱۱ م. (مشروطیت): ۳۷۷

۱. آغاز انقلاب و اعلام مشروطیت.
۲. مجلس اول و تنظیم قانون اساسی.
۳. بحران ژانویه ـ فوریه سال ۱۹۰۷-م.
۴. فعالیت جنبش دموکراتیک و مرزبندی نیروی طبقاتی در اردوگاه هوا-خواهان مشروطیت.
۵. متمم قانون اساسی.
۶. سیاست دولتهای امپریالیستی.
۷. موافقت‌نامه انگلیس ـ روس به‌سال ۱۹۰۷.
۸. تلاش برای کودتای ضد انقلابی در دسامبر ۱۹۰۷ و پیکار نیروهای دموکراتیک با مرتجعان در نیمه سال ۱۹۰۸-م.
۹. کودتای ضد انقلاب در ۲۸ ژوئن ۱۹۰۸.
۱۰. قیام تبریز در سالهای ۱۹۰۸-۱۹۰۹-م.
۱۱. سرنگونی محمد علیشاه.

Www.bsssi.org

۱۲. تشکیل مجلس دوم واحزاب سیاسی.
۱۳. دولت مستوفی‌الممالك و میسیون شوستر.
۱۴. تلاش محمد علی برای باز پس گرفتن تاج وتخت.
۱۵. سرکوبی انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱، سرشت واهمیت این انقلاب.

بخش ۲۰. ایران در سالهای جنگ‌جهانی اول: ۴۰۵
۱. عملیات جنگی در ایران ضمن آغاز جنگ.
۲. موافقت‌نامه انگلیس ـ روس به‌سال ۱۹۱۵.
۳. وضع داخلی ایران
۴. فعالیت شبکه جاسوسی آلمانها و ترکها.
۵. قیام درشیراز.
۶. رویدادهای کرمان و اصفهان.
۷. سرکوبی جنبش‌آزادی‌ملی. تشکیل «کمیته دفاع ملی» در قم.
۸. دولت «ملی» درکرمانشاه و عملیات جنگی در سال ۱۹۱۶.
۹. یکان تفنگداران جنوب ایران.
۱۰. جنبش جنگل.
۱۱. وضع اقتصادی ایران در پایان جنگ.
۱۲. انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در ایران و روسیه.

ایران زمان معاصر ۴۲۳

بخش ۲۱. جنبش آزادی ملی در ایران پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه. کودتای دولتی ۱۹۲۱ م. (اسفند ۱۲۹۹): ۴۲۴
۱. انقلاب‌کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه و ایران.
۲. اشغال ایران به‌وسیله انگلیسها وموافقت‌نامهٔ انگلیس ـ ایران.
۳. اوج جنبش آزادی‌ملی در ایران، قیام دمکراتها در تبریز.
۴. تشکیل جنبش انقلابی درگیلان. حزب‌کمونیست در ایران.
۵. نفوذ جنبش‌آزادی درایران. کودتای ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ (سوم اسفند ۱۲۹۹ ه. ش.).
۶. قرارداد ایران ـ شوروی به‌سال ۱۹۲۱ـ م.
۷. سرکوبی جنبش انقلابی درگیلان.
۸. قیام خراسان و جنبش دموکراتیك در استانهای دیگر ایران.
۹. اهمیت جنبش‌آزادی ملی در سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۲.

بخش ۲۲. سرنگونی دودمان قاجار ـ استقرار قدرت دودمان پهلوی: ۴۴۵
۱. موقعیت نیروهای طبقاتی و سیاسی.
۲. امتیاز نفت امریکائیان در ایران. نخستین هیئت میلسپو.

۳. پیشرفت روابط اقتصادی شوروی ـ ایران.
۴. پیکار سیاسی در ایران، استواری قدرت رضاخان.
۵. سرنگونی دودمان قاجار و اعلام سلطنت رضاخان.

بخش۲۳. رژیم بورژوا ـ مالك رضا شاه: ۴۵۷

۱. تمرکز کشور.
۲. استواری وضع مالکان و پیشرفت روابط بورژوازی.
۳. استواری استقلال ایران. روابط ایران ـ شوروی.
۴. نزاع با کمپانی نفت انگلیس و ایران.
۵. راه‌سازی و ایجاد ساختمانهای صنعتی.
۶. جنبش کارگری و دهقانی. قیام عشایر.
۷. اصلاحات در زمینهٔ فرهنگ و زندگی.
۸. دگرگونی ترکیب طبقاتی کشور در پایان حکومت رضاشاه.
۹. سیاست خارجی. نزدیکی با فاشیست‌های آلمانی.

بخش۲۴. ایران درجنگ جهانی دوم: ۴۷۷

۱. تبدیل ایران به‌پایگاه آلمان هیتلری در خاورمیانه.
۲. ورود ارتش متفقین به‌ایران و برکناری رضاشاه.
۳. همکاری اتحادجماهیرشوروی با ایران هنگام جنگ جهانی دوم.
۴. فعالیت نیروهای دموکرات و پیکارآنان علیه ارتجاع.
۵. گسترش‌خواهی ایالات متحده امریکا. دومین مأموریت میلسپو.
۶. فعالیت نیروهای ارتجاعی.

بخش۲۵. اوج‌گیری جنبش دموکراتیك درایران پس ازجنگ‌جهانی‌دوم: ۴۹۰

۱. جنبش دموکراتیك در آذربایجان ایران و شمال‌کردستان.
۲. اوج‌گیری جنبش‌های دموکراتیك در مناطق دیگر ایران.
۳. مانورهای مرتجعان ایران و امپریالیست‌ها.
۴. تمرکز نیروهای ارتجاعی.

بخش۲۶. سرکوبی جنبش دموکراتیك. افزایش‌گسترش‌خواهی امریکا: ۵۰۴

۱. تعرض ارتجاعی خانهای جنوب‌ایران.
۲. شکست جنبش دموکراتیك
۳. سیاست ارتجاعی قوام و از هم‌پاشیدن اقتصاد ایران.
۴. «کمك»های امریکا و ازهم‌پاشیدن اقتصاد ایران.
۵. پیکار ضدامپریالیستی مردم ایران. غیرقانونی شمردن‌حزب‌توده ایران.

Www.bsssi.org

۶. تشکیل جبهه ملی.

بخش۲۷. پیکار همگانی مردم برای ملی‌کردن صنعت نفت ایران: ۵۱۹

۱. دولت بورژوازی ملی به‌ریاست دکتر مصدق.
۲. تاراجگری شرکت نفت انگلیس در ایران.
۳. قرارداد متمم شرکت نفت با ایران. پیکار ضد امپریالیستی و جنبش به‌خاطر صلح.
۴. ناکامی تحریکات انگلیسها و تصمیم مجلس دربارهٔ ملی‌کردن نفت.
۵. دولت مصدق و اوج‌گیری پیکار نفت ایران.
۶. عقیم شدن تلاش به‌منظور برکناری مصدق در ژوئیه ۱۹۵۲.
۷. قطع روابط سیاسی با انگلستان.

بخش۲۸. کودتای دولتی سال ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد۳۲) تسلیم نفت ایران به‌کنسرسیوم: ۵۳۹

۱. سیاست خارجی و داخلی مصدق.
۲. انشعاب در جبهه ملی.
۳. آماده شدن برای انجام‌کودتای دولتی.
۴. تسلیم نفت به‌کنسرسیوم بین‌المللی.
۵. تاراج ایران به‌وسیله‌کنسرسیوم بین‌المللی.

بخش۲۹. پیوستگی ایران به‌پیمان بغداد و شدت بحران اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی درکشور (پایان سالهای ۵۰ـ آغاز ۶۰): ۵۵۶

۱. ورود ایران به‌پیمان بغداد.
۲. افزایش‌گسترش سرمایه‌های خارجی.
۳. صنعت وکشاورزی ایران.
۴. وضع ناگوار توده‌های مردم.
۵. جنبش کارگران.
۶. طغیان دهقانان.
۷. جنبش دانشجویان.
۸. فشارومانورهای دولت.
۹. شدت بحران سیاسی.
۱۰. قانون اصلاحات‌ارضی در ژانویه ۱۹۶۲.
۱۱. جنبش به‌منظور بازگشت به‌سیاست بیطرفی و فعالیت جبهه ملی.

بخش۳۰. اصلاحات ارضی ۵۸۱

۱. همه‌پرسی دربارهٔ اصلاحات در۲۵ ژانویه ۱۹۶۳.

Www.bsssi.org

۲. اسناد اصلی اصلاحات ارضی.
۳. آغاز اجرای اصلاحات ارضی و مقاومت مالکان بزرگ و روحانیان مرتجع.
۴. قانون ۱۹۶۹ دربارهٔ فروش زمین‌های مالکان متوسط و کوچک.
۵. پی‌آمدهای اصلاحات ارضی.
۶. شرکت‌های تعاونی روستائی.
۷. شرکت‌های سهامی زراعی.
۸. سپاه «ترویج» خانهٔ فرهنگ روستائی، خانهٔ انصاف.
۹. به‌کار رفتن ماشین‌های کشاورزی، کودشیمیائی، تولیدات اقتصاد روستائی.
۱۰. مجتمع‌های کشت و صنعت.
۱۱. ارزش‌یابی اصلاحات ارضی.

بخش ۳۱. پیشرفت اقتصاد و صنعت، دگرگونی روش آموزش و زندگی اجتماعی ایران، احزاب و پیکار طبقاتی ۵۹۵

۱. پیشرفت صنعتی.
۲. رشته‌های نوین صنایع امروزی.
۳. بخش‌های دولتی و خصوصی.
۴. وضع کارگران.
۵. اصلاحات در زمینه فرهنگ و آموزش مردم.
۶. اصلاحات در زمینهٔ زندگی اجتماعی.
۷. تغییر قانون انتخابات
۸. افزایش جمعیت شهرها و دگرگونی روستاها.
۹. حزب و پیکار طبقاتی در ایران.

بخش ۳۲. سیاست خارجی ایران و روابط شوروی ـ ایران در مرحلهٔ تازه ۶۱۵

۱. ویژگی کلی سیاست خارجی ایران در دهه‌های اخیر.
۲. روابط ایران باکشورهای پیشرفته سرمایه‌داری.
۳. روابط ایران باکشورهای درحال رشدایران وکشورهای عربی.
۴. روابط ایران و شوروی
۵. روابط ایران باکشورها سوسیالیستی اروپای خاوری

پیگفتار ۶۳۱

تاریخ شماری. ۶۳۴

۱. ایران باستان. ۲. ایران قرون وسطی.
۳. ایران عصر جدید. ۴. ایران زمان معاصر.

یادآوری

Www.bsssi.org

کتاب حاضر را ۶ تن از تاریخ‌نگاران نامدار شوروی نوشته‌اند، ضمن پیشگفتار این کتاب نام، پایه‌های علمی وفصولی‌که هریك از چهره‌های نویسنده در این‌کتاب نوشته‌اند ذکر شده است. بیگمان بیشتر از تاریخ‌خوانان، ترجمهٔ فارسی آثار ۲ تن از دانشمندان تاریخ‌شوروی به‌نام پرفسور ای. پ. پتروشفسکی و م. س. ایوانف را دربارهٔ تاریخ‌ایران خوانده‌اند.

نویسندگان برای نوشتن فصول این کتاب از منابع تاریخی شامل اسناد گوناگون آثار باستانی، تاریخ‌های مدون قدیم وجدیدکه در ایران، روسیه واروپای باختری‌وجود داشته و در دسترسشان‌قرار گرفته است بهره‌برده‌اند. برداشت‌های تاریخی‌اینان طبق‌اصول و روش علمی انجام یافته ـ پس از بررسی وارزیابی رویدادهائی که از منابع گوناگون تاریخی به‌دست آورده‌اند، وضع اقتصادی، اجتماعی وسیاسی جوامع را پژوهیده و بگونهٔ نوشته تاریخی عرضه داشته‌اند.

بسیاری از مورخان قدیمی در چارچوب دیدگاه محدود و تنگ خود، از روی تعصب یابه‌پاس خدمتگذاری به‌مخدومانشان رویدادهای تاریخی را کم‌وبیش ثبت‌کرده‌اند، اما نتیجه‌گیری‌هایشان غرض‌آلود بوده وبسیاری از چهره‌های نامدار قهرمانان و رهبران جنبش‌های مردمی و آزادیبخش را به تهمت‌های ناروا آلوده‌اند. این قهرمانان راستین‌که بیشترشان قربانی تنگ‌نظری‌ها، خودخواهی‌ها و تعصب‌های مورخان ایرانی و خارجی بوده‌اند، کم نیستند، خوانندگان در لابلای همین کتاب از وضع آنان آگاهی خواهند یافت.

دانشمندان شوروی ضمن نوشتن فصول این‌کتاب، همهٔ آثار کذائی‌مورخان نامبرده

را خوانده ودرخلال رویدادهائیکه بگونهٔ جسته وگریخته به‌راستی در صفحات‌تاریخ‌های آنها نقش بسته است، حقایقی از زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مردم ایران را به دست آورده و صرف نظر از چهره‌های «نامدار» سیاسی، وضع جوامع ایرانی را از لحاظ تاریخی در زمانها ومکانهای معین تا اندازه‌ای روشن‌کرده‌اند. باید یادآوری کرد که هر یك از این دانشمندان در زمینه مطالبی‌که نوشته‌اند از تخصص‌کافی برخوردار بوده‌اند.

اکنون این سئوال پیش می‌آیدکه چرا مورخان‌گذشته وکنونی ایرانی نخواسته یا نتوانسته‌اند تاریخ ایران را بگونه‌ای شایسته ثبت‌کنند، یا چرا تاکنون ایرانیان به‌نوشتن تاریخی اینگونه اقدام نکرده‌اند، وچرا تاریخ جامع ایران را فقط دانشمندان ایران‌شناس شوروی اینگونه ساخته وپرداخته وعرضه داشته‌اند؟ در جواب این چراها بایدیادآوری کردکه انگیزه‌های بنیانی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در ایران مانع از آزاد اندیشیدن وآزاد نوشتن‌گردیده که دربارهٔ جزئیات آن باید صاحبنظران و کارشناسان اجتماعی نظر بدهند، اما یکی از انگیزه‌های پیش‌پا افتادهٔ این پدیده را که اتفاقاً من مترجم هم اخیراً به‌آن‌گرفتار بودم باید اختناق و سانسور بشمار آورد. طبعاً هنگامیکه نویسنده‌ای تنها به خاطر نوشته‌اش به‌سیاهچال زندان بیفتد، شکنجه و آزار ببیند وحتی درآستانه مرگ قرار گیرد، هیچکس را یارای درست اندیشیدن ودرست نوشتن نیست، آخر نویسنده یا مترجم برای نشرآثارش نباید دلهره داشته باشد، نبایستی ازآن به‌ترسدکه مبادا یك باره‌مأموران ساواك به‌درون‌خانه‌اش بریزند و همه نوشته‌ها و کتابهایش را به‌یغما ببرند و سپس همین نوشته‌ها را به‌عنوان «مدارك جرم» در دادگاهها به‌کار برند و او را به‌شکنجه و زندان محکوم‌کنند، یا آنکه حداقل نسخه‌های چاپ شده‌کتابش را از میان ببرند.

در اینجا شاید بی‌جا نباشد به‌دو موردکه برای مترجم این کتاب پیش آمده اشاره‌ای به‌شود:

من‌کتابی تاریخی را به‌نام «رازهای جنگ جهانی دوم» که نویسندهٔ آن تاریخ‌نگار شوروی بود، ترجمه‌کردم وانتشارات‌گوتنبرگ نیز سه‌هزار نسخه از آنرا چاپ‌کرد و دو نسخه برای به‌اصطلاح ثبت درکتابخانه ملی وصدور شماره ثبت به اداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر وقت فرستاد. پس از یکسال تأخیر معلوم شدگویا مقامهای مسئول انتشار این‌کتاب را صلاح ندانسته و دستور «خمیرکردن» آنرا داده‌اند! در این‌کتاب بگونه‌ایکه از اسمش پیداست فقط دربارهٔ رویدادهای جنگ جهانی دوم نوشته شده وچیزی جزوقایع تاریخی ـ سیاسی و شرح عملیات نظامی نیروهای متخاصم دیده نمی‌شود. به گمان من دستگاه حاکم از پیروزی ارتش شوروی درجنگ جهانی خوشش نمی‌آمده وآنرا مغایر با «منویات» مقامهای عالی می‌شمرده‌که بیرحمانه دستور «خمیرکردن» آنرا صادرکرده‌است!

Www.bsssi.org

البته زیان مادی آنرا ناشر متحمل شد. پس از دوسال نفهمیدم چه شد که ناشر دوباره اجازه چاپ وانتشار آنرا گرفت، اما ۱۳ صفحه آخرکتاب به‌دستور همان مقامها سانسور و حذف شده بود. این‌کتاب پس ازسانسور سال‌گذشته منتشر گردید وهم‌اکنون در دسترس است.

کتاب دیگری به‌نام «حماسه ستارخان» راکه نویسنده آن عباس‌پناهی ماکوئی بود، در ۶ سال پیش‌از روسی به‌فارسی ترجمه‌کردم. یك نسخه ماشین شده آنرا برای «اعلام نظر مشورتی» به‌اداره نگارش نامبرده تسلیم‌کردم، محتوای این‌کتاب هم چیزی جزشرح وحال زندگی ستارخان وهمرزمان انقلابیش، همراه با تاریخ رویدادهای مشروطیت‌ایران نبود. نسخه ماشین شده این‌کتاب هم سالها در اداره نگارش ماند واجازه چاپ‌آنرا ندادند (هنوز هم در اداره نامبرده مانده و خاك می‌خورد). پس از رویداد انقلاب ایران نسخهٔ دیگرآنرا به‌بنگاه مطبوعاتی امیرکبیر واگذارکردم تا چاپ کند، هم‌اکنون زیر چاپ است و شاید بزودی منتشر شود.

این دومورد‌کوچك تنها برای من پیش‌آمده و نمایانگر اختناق و خفقانی است که نویسندگان ومترجمان بایستی تاب می‌آوردند. تا آنجاکه آگاهی دارم بسیاری ازنویسندگان، مترجمان وناشران مبارز و شرافتمند در گذشته تنها به‌انگیزه نوشتن یا ترجمه یك اثرکوچك به‌سالها زندان محکوم، به‌شکنجه‌های هولناك‌گرفتار وحتی درآستانه مرگ‌قرار گرفته‌اند. قصد من در اینجا یادآوری و نمایاندن ددمنشی‌ها و ستمگریهای رژیم گذشته نسبت به نویسندگان نیست، در این‌باره زیاد نوشته شده و بازهم خواهند نوشت، فقط می‌خواهیم یادآوری‌کنم یکی از انگیزه‌های عقب‌افتادگی فرهنگ ایران در کلیهٔ زمینه‌ها از جمله ادبیات و تاریخ، فشار اختناق و سانسور دستگاه حاکم بوده است، اینگونه اندیشه‌های بارور انسانها در محدودهٔ ضوابط آریامهری و امثال آن خشکشان می‌زد و امکان هرگونه رشد وشکوفائی را از دست می‌دادند.

درمورد تاریخ‌نگاری‌ایران باید یادآور شدکه هم‌اکنون تاریخ‌نگاران ونویسندگان برجسته پیروجوان در ایران‌کم نیستند وبا وجود فشار سانسورگران آثار بسیارسودمندی رامنتشرکرده‌اند، اما اینکه محدودیت‌های آریامهری ازمیان رفته‌می‌توانند پژوهش‌های ژرف‌تری را انجام دهند و آثار گرانبهائی را به‌مردم ایران عرضه دارند. ایران بداشتن تاریخ‌نگاران بی‌غرض وبی‌طرف و صاحبنظر نیازمند است، ایرانیان کنونی و نسل‌های آینده می‌خواهند به‌وجود تاریخ‌نگارانیَ این‌چنین افتخارکنند. این نیاز جامعهٔماست، امید می‌رود دانشمندان ایرانی در این مورد کوتاهی نکنند و بازهم انجام این‌کار مهم را به بیگانگان وانگذارند.

Www.bsssi.org

این کتاب درسال ۱۹۷۷ـم. به‌وسیله‌دانشگاه دولتی‌مسکو به‌زبان روسی‌منتشر گردیده است، بگونه‌ایکه در پیشگفتار نوشته شده آنرا برای بهره‌برداری دانشجویان رشته‌تاریخ دانشگاههای شوروی منتشر کرده‌اند، اما بسیاری از مطالب این‌کتاب برای ما ایرانیان تازگی دارد و باید به وسیله صاحبنظران بررسی و مورد دقت قرار گیرد. نام این کتاب «تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز» است. ضمن‌درنظرگرفتن تاریخ انتشارآن (۱۳۵۶ هـ. ش.) رویدادهای تاریخی ایران که در این کتاب نام برده شده فقط بایستی مربوط به زمان پیش از انقلاب بوده باشد و بیگمان از رویدادهای بسیار مهم تاریخی که نمایانگر انقلاب عظیم ایران و سرنگونی دولت شاه وبی‌آمدهای انقلابی بعد ازآن می‌باشد سخنی به‌میان نیامده است، وظیفه دانشمندان وپژوهشگران ایرانی است که‌این‌کار را انجام‌دهند.

متن روسی این‌کتاب چند ماهی پس از انتشار دریکی از کتابفروشی‌های تهران به معرض نمایش گذاشته شد، من یك جلد از آنرا خریداری وپس از مطالعه به ترجمه این کتاب سخت‌گرایش یافتم، اما همانگونه‌که قبلاً یادآور شدم در آنزمان انتشار آن‌بیگمان میسر نبود. بنابراین از این کار منصرف شدم. خوشبختانه دیری نپائیدکه دستگاه جهمنی سانسور پس از انقلاب عظیم مردم ایران درهم‌کوبیده شد واینگونه به‌ترجمه‌آن اقدام و هم‌اکنون آنرا به‌هم‌میهنان پیش‌کش می‌کنم. بیگمان‌این ترجمه دارای نارسائیهای‌فراوانی است که امیدوارم به وسیله انتقاد صاحبنظران برطرف خواهد شد. لازم به‌توضیح است همانگونه‌که دست‌اندرکاران به‌چاپ وانتشارات آگاهی دارند، دشواریهای فراوانی درراه چاپ وانتشار آن‌وجود داشته‌است که‌به‌کمك‌آقای‌حیدری مدیر انتشارات‌پویش‌برطرف گردید وکتاب با این شکلی‌که ملاحظه می‌شود، به‌علاقمندان عرضه‌شد.

درپایان از تلاشهای‌آقای جعفرحیدری‌که برای‌چاپ و انتشار این‌کتاب روا‌داشته‌اند سپاس می‌گذارم وامیدوارم در انجام اینگونه خدمات فرهنگی‌کامیاب شوند.

کیخسرو کشاورزی

Www.bsssi.org

پیش گفتار

Www.bsssi.org

ایران، همسایه جنوبی اتحاد شوروی، کشوری که دارای تمدنی بسیار کهن است، در جنوب باختری آسیا و در فلات ایران واقع و قسمت عمدهٔ این فلات را در بر گرفته است. این کشور ۱۶۴۸هزارکیلومترمربع یا $\frac{۲}{۳}$ پهنهٔ فلات را شامل می‌شود وبلندی متوسط آن از سطح دریا هزار تا ۱۲۰۰ متر است. این فلات از مناطق بهم‌پیوسته تشکیل‌شده، بلندترین نقاط در حاشیهٔ آن قرار گرفته و بنابراین مناطق داخلی‌اش نسبت به‌سطح دریا چندان بلند نیستند وآب وهوای این مناطق غالباً خشکند. این فلات علاوه برسرزمین کنونی کشور ایران در قسمت شرقی، شامل کشور افغانستان و قسمتی از پاکستان نیز می‌باشد. کشور ایران ازلحاظ وسعت ۱۴ بارکوچکتر از خاك اتحاد جماهیرشوروی است. اما از سرزمین‌های انگلستان، فرانسه، آلمان شرقی و آلمان غربی رویهم‌رفته پهناورتر است. سرزمین ایران از لحاظ مساحت در قارهٔ آسیا فقط از کشورهای چین و هندوستان کوچکتر است.

ایران‌کنونی ازشمال به‌خاك شوروی وبحر خزر، از خاور به‌افغانستان و پاکستان محدود می‌شود. در جنوب ایران خلیج فارس و دریای عمان که به اقیانوس هند پیوسته است، قرارگرفته. در خلیج فارس چند جزیره از قبیل قشم، هرمز، لارك، هنگام، خارك وغیره از آن ایران است. در باختر ایران، عراق وترکیه قرار دارند. رویهم‌رفته ایران دارای ۸ هزارکیلومترخطوط مرزی با تمام‌کشورهای همسایه‌اش‌می‌باشد، از جمله ۲۵۰۰ کیلومتر با همسایه شمالیش، اتحاد جماهیر شوروی مرز مشترك دارد.

سرزمین ایران را رشته کوهها و صحراهائی که مهمترین آنها دشت کویر ودشت لوت می‌باشند، فراگرفته، این کوهها ودشتها تقریباً نیمی ازتمام سرزمین ایرانرا گرفته‌اند و تنها در حدود $\frac{1}{3}$ زمین‌های تمام پهنهٔ ایران در شرایط کنونی قابل کشت و زرعند.

سرزمین ایران طبعاً خشك وبی‌آب است. در بیشتر منطقه‌ها، باستثنای باریکه‌ای در طول ساحل جنوبی دریای مازندران، کمتر باران می‌آید. اینگونه درقسمت‌های مهم ایران باید کارکشاورزی تنها به‌وسیله آبیاری مصنوعی انجام گیرد.

در داخل ایران کانهائی بسیار غنی و سرشار وجود داردکه مهمترین آنها معدنهای نفت می‌باشد. به‌موجب برآوردهائی که اخیراً انجام گرفته این معدنها دارای ۱۱ میلیارد تن نفت می‌باشند و بنابراین ۱۳٪ ذخیرهٔ نفت تمام جهان سرمایه‌داری و ۲۵٪ نفت موجود در خاورمیانه در معدنهای نفت ایران انبار شده است. از سوئی در این کشور معدنهای سرشار گازطبیعی، آهن، مس، سرب، روی، زغال‌سنگ، طلا، نقره وفیروزه یافت می‌شود.

به‌موجب نظریه‌های دانشمندان و نوشته‌های علمی‌ایکه دراین زمینه منتشر شده نام «ایران» از قبیلهٔ باستانی‌ای که خود را «آریا» نامیده، گرفته شده، سرزمینی که این قبیله درآن‌ساکن بودند «آریان» نام داشته است. در اروپا وامریکا تا پیش از سالهای ۳۰ سدهٔ بیستم، کشور ایرانرا «پرس» نام می‌بردند. این نام به وسیله یونانیان باستان باین کشور داده شد وآنرا از نام منطقه‌ای درجنوب باختری ایران.به‌نام «پارس» گرفته‌اند، (حدود این منطقه تقریباً همان حدود استان فارس امروز بود). این ناحیه نخستین مرکز حکومت‌های ایران باستان یعنی‌هخامنشیان وساسانیان بود. از این پس درجهان‌باستان، در بیزانتین، و سپس دراروپا، امریکا و جاهای دیگرنام «پرس» را برای این‌کشوربه‌کار می‌بردند. بنابراین ریشهٔ این نام از واژهٔ ایرانی باستان «پارس» یا «فارس» گرفته شده است (تبدیل حرف «پ» به «ف» پس از تسلط عرب‌ها انجام‌گرفت. چون عرب‌ها واژهٔ «پ» را نمی‌توانستند تلفظ کنند)، اینگونه زبان امروزی ایرانیان نیز به «فارسی» شهرت یافت. درخود ایران وکشورهای خاور نزدیك ومیانه این‌کشور همیشه به‌نام «ایران»نام برده شده است. به سال ۱۹۳۵ دولت ایران رسماً از همهٔ دولت‌های خارجی خواست از این‌پس‌کشورش را «ایران» نام‌ببرند وهم‌اکنون‌چنین است. درنوشته‌های اروپای‌باختری و امریکائی هنوز هم این کشور را «پرسیا» می‌نامند. در اتحاد شوروی نام این‌کشور و دولت را که قبلا «پرسیا» نام می‌بردند تغییر دادند و هم‌اکنون درکلیه نوشته‌هایشان نام «ایرآن» را به‌کار می‌برند.

لازم به یادآوری است که واژهٔ «ایران» از پیش در نوشته‌های علمی گاهگاهی

Www.bsssi.org

به مفهوم اصطلاح جغرافیائی، به معنای اعم برای این سرزمین به‌کار می‌رفته است. مثلا اصطلاح فلات ایران یا کوه‌های ایران، به عبارت دیگر این واژه برای سر ـ زمین ایران کنونی، افغانستان و مناطقی از بلوچستان و پاکستان به‌طور کلی به کار می‌رفته است.

جمعیت مردم ایران، یعنی شهروندان ایرانی به طورکلی در پایان ۱۹۷۶-۶/۳۳ میلیون برآورده شده است ـ کمتر از نیمی از این جمعیت فارس یا فارسی زبانند ـ زبان فارسی به‌عنوان زبان‌رسمی و دولتی همه شهروندان ایرانی‌تعیین شده است. بیش ازنیمی از ایرانیان با زبانهای دیگری غیر از فارسی سخن می‌گویند، زبان برخی از اینان با فارسی معمولی‌فرق دارد، اینان‌وابسته به‌اقلیت‌های‌ملی، اقوام وعشایر می‌باشند (کردها، لرها، بختیاریها، بلوچها، مازندرانی‌ها، گیلانی‌ها)، بعضی دیگر زبانشان ازریشه فارسی نیست وبا زبان ملل دیگر سخن می‌گویند، زبان ترکی، وحتی ارمنی، عبری، آسوری ازجملهٔ زبانهائیست که اقلیت‌هائی از ایرانیان باآن سخن می‌گویند ـ از میان اقلیت‌های ملی، مردم آذربایجان ایران بزبان ترکی‌سخن می‌گویند، ترك زبانان بزرگترین اقلیت را تشکیل‌میدهند وازلحاظ شماره، پس‌ازفارسی زبانان مقام دوم‌را درایران‌دارند.

درمیان عشایرترك‌زبان ایرانی‌می‌توان، ترکمن‌ها، قشقائی‌ها، شاهسونها، افشارها وعشایر خمسه درفارس و دیگران را نام برد. قسمت مهمی از عشایر قشقائی، بختیاری، لر، بلوچ، شاهسون، خمسه ودیگران تا به‌امروز با وضع کوچ‌نشینی بسر می‌برند.

بنابر اصولی‌که دانش تاریخ نگاری شوروی دربارهٔ پیشرفت جوامع انسانی ارائه داشته، دوران‌های تاریخ ایران عملا به۴ مرحلهٔ تقسیم می‌شوند: ۱. ایران باستان، ۲. ایران قرون وسطی، ۳. ایران عصر جدید، ۴. ایران زمان معاصر. این مرحله‌بندی برپایهٔ نهادها ومیزان پیشرفت نیروهای تولیدی و روابط این نیروها با یکدیگر انجام پذیرفته است. بیگمان‌تنها راه دست‌یابی به‌شناخت پیشرفت تاریخی جوامع انسانی‌بررسی همین عوامل می‌باشد.

در بخش «ایران باستان» نتیجه‌پژوهش‌های علمی دربارهٔ آثاربه‌دست آمده ازمناطق مسکونی‌ای‌که انسان‌ها ساکن‌بوده‌اند، نظام اجتماعی‌ای‌که برجامعه‌های‌آن‌زمان حکمفرما بوده، پیدایش روابط طبقاتی و نخستین حکومت‌هائی که در این سرزمین پدید آمده‌اند، بررسی شده است. در مورد شرح این دورهٔ تاریخی از منابع تازه‌ترین حفریات باستان‌ـ شناسان، بهره‌برداری گردیده است. قسمت عمدهٔ این‌بخش به‌نخستین حکومتی‌که درجهان پدید آمده یعنی دولت هخامنشی اختصاص داده شده. در زمان دولت هخامنشیان و جانشینان این دولت پس از استیلای اسکندر یعنی دولت سلوکیدهای مقدونیه‌ای، دولت

Www.bsssi.org

پارتی ودولت‌ساسانی (به‌ویژه درنخستین‌دوره تأسیس این دولت)، طبعاً روابط تولیدی، برمبنای برده‌داری بوده وبه‌موازات آن در برخی‌مناطق روابط «زندگی اشتراکی»محفوظ مانده است.

با پیدایش پیشرفت روابط فئودالی در دولت ساسانی، دورهٔ «تاریخ ایران باستان» پایان می‌یابد و دورهٔ «ایران قرون وسطی» آغاز می‌شود، ویژگی‌های این دوره قدرت گرفتن روابط فئودالی وبه‌موازات آن حفظ روابط پیشین‌یعنی نظام برده‌داری در برخی‌از مناطق‌کشور است. ایران در دوران قرون وسطی بارها مورد تجاوز استیلاگران بیگانه از قبیل عرب‌ها، عشایر ترك، مغولها ودیگران قرار گرفت، استیلاگران نظام اجتماعی خود را به ایرانیان تحمیل کـردند (خلفای عرب، ترکان سلجوقی، امپراطوری مغول، دولت تیمور، دولت‌هائی‌که از دودمان ترکمن بودند وقره‌قونیلووآق‌قونیلو نام داشتند). یکی از ویژگیهای «ایران قرون وسطی»، پراکندگی مالکیت‌های فئودالی به شکل‌های گوناگون و ستیزهای دائمی فئودالی در این سرزمین بوده است.

در دوران باستان ضمن‌مقایسه باکشورهای دیگر، ایران از پیشرفته‌ترین‌حکومت‌ها به‌شمار می‌رفت، اما تاخت و تاز ویرانگرانهٔ بیگانگان، جنگ‌ها وستیزهای پیوسته میان فئودالها، هجوم‌های غارتگرانه و نـابودکنندهٔ بی‌شمار عشایرکوچ‌نشین به مردم شهر و روستا، منجر به نابودی و ویـرانی شهرها و روستاها در دوران قرون وسطی گردید. بنابراین بازسازی سیستم آبیاری که زمانی دراز و کاری توان فرسا را لازم داشت، غیر ممکن گـردید و اینگونه پیشرفت اقتصادی واجتماعی‌کشور متوقف شد، این انگیزه‌ها با نفوذ فراوان روحانیان مرتجع دین مسلمان روی مردم، درهم آمیختند وایران را درآغاز دوران عصر جدید به کشوری عقب مانده تبدیل کردند، بنابراین روابط تولیدی جامعه ایرانی در این زمان به‌همان وضع فئودالی‌قرون وسطائی ودر بعضی جاها فئودال ـ پدر ـ سالاری باقیماند.

در دوران عصر جدید، هنگامی‌که درمیان ملت‌های اروپائی‌پیشرفت تاریخی ادامه داشت و روابط بورژوازئی در آن کشورها پا برجا می‌شد، ایران ناتوان و عقب‌مانده نتوانست در برابر تجاوز کشورهای سرمایه‌دار ایستادگی‌کند و رفته رفته به کشور نیمه مستعمرهٔ وابسته به این‌کشورها تبدیل گردید. تنها در نیمه دوم قرن ۱۹ بود که روابط بورژوائی درجامعهٔ ایران آغازگردید وطبقهٔ بورژوازی وابسته، در ایران پدید آمد.

مهمترین رویداد آغاز قرن بیستم در ایران انقلاب بورژوازی وضد امپریالیستی سالهای ۱۹۱۱-۱۹۰۵ بود، این انقلاب در پی‌انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در ایران پاگرفت وبیگمان رویدادهای روسیه اثر فراوانی روی جنبش مردم ایران گذاشت. انقلاب‌ایران

Www.bsssi.org

Www.bsssi.org

به‌وسیلهٔ ارتش‌های امپریالیستی‌روس‌وانگلیس وحتی نیروهای ارتجاعی ایران سرکوب‌شد، بنابراین کشور ایران همانگونه به عنوان یك کشور نیمه مستعمرهٔ وابسته به دولت‌های امپریالیستی باقیماند وبارو دسته ارتجاعی وفئودالی، ملت را همانگونه زیر فشار دارند.

دوران «ایران معاصر» پس‌ازانقلاب‌کبیرسوسیالیستی در روسیه، آغاز می‌شود،این رویداد تاریخ جوامع‌بشری را از بنیاد دگرگون‌کرد. انقلاب اکتبر در عین‌حال‌که‌کوبنده ترین ضربت‌ها را برپیکر سیستم‌های امپریالیستی جهان بویژه استعمارگران وارد آورد، موقعیت ملت‌های خاور ازجمله ایرانیرا نیرو بخشید و آنها را در پیکار ضد امپریالیستی و آزادی ملی‌شان توان داد.

ازویژگیهای دوران ایران معاصر استقرار تدریجی‌روابط سرمایه‌داری، شکل‌گرفتن طبقهٔ کارگروتأثیر بی‌چون وچرای این طبقه در زندگی سیاسی‌کشور، پیکار همهٔ نیروهای پیشرفته دموکراتیك علیه امپریالیست‌های بیگانه وارتجاع داخلی ایران است.

درجریان ۱۵ ساله اخیر در ایران رشد چشم‌گیری در پیشرفت صنایع دیده‌می‌شود- فلزگدازی، صنعت نفت وغیره. با بهره‌برداری از درآمدکلان نفت، ایران از یك کشور کشاورزی به‌کشورکشاورزی ـ صنعتی تبدیل می‌شود. اصلاحات ارضی‌که از سال ۶۰ آغاز شد، درسالهای ۷۰ با شرایطی که فقط بسود مالکان تمام می‌شود، به‌صورت یك سیستم استثمار شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری ومالکان بزرگ درآمده است، این خود انگیزهٔ گسترش سریع روابط سرمایه‌داری در زمینه مالکیت روستائی‌گردیده است. ایران که درگذشته نزدیك در مرحلهٔ یك‌کشورعقب‌افتاده نیمه مستعمره قرار داشت، هم‌اکنون در راه پیشرفت سرمایه‌داری با سرعت جلو می‌رود.

نویسندگان‌برای نوشتن مطالب این‌کتاب، از نوشته‌های‌تاریخی شوروی، اروپای باختری وخود ایران مایه‌گرفته‌اند.

کتاب «تاریخ ایران» به‌عنوان کتاب درسی برای دانشجویان دانشگاه‌ها و مدارس عالی تدوین‌شده است. نویسندگان این‌کتاب برآنندکه این‌اثر می‌تواند مورد بهره‌برداری استادان دانشکده‌ها ومدارس قرارگیرد وحتی همهٔ علاقمندان به‌تاریخ ایران می‌توانند از آن سود برگیرند.

این‌کتاب را گروه دانشمندان ایران‌شناس دانشگاه‌های مسکو و لنین‌گراد بشرح زیر نوشته‌اند:

بخش‌های ۱ و ۲ ـ نامزد علوم تاریخ ا.آ. گرانتوسکی

بخش سوم ـ دکتر علوم تاریخ ـ م. آ. دانداماپو

بخش چهارم وپنجم ـ نامزد علوم تاریخ ـ گ. آ. کاشلنکو

بخش‌های ۶ الی۱۳ ـ دکتر علوم تاریخ، پرفسور. ای. پ. پتروشفسکی

پیش‌گفتار، بخش‌های۱۴ الی ۱۹ وبخشهای ۲۱ الی ۳۲ و پی‌گفتار به‌وسیله‌دکتر علوم تاریخ پرفسور م. س. ایوانف

بخش ۲۰ ـ نامزد علوم تاریخ ن. ك. بلوی

نویسندگان امیدوارندکه این اثر به‌عنوان نخستین‌کوشش در زمینهٔادبیات شوروی به‌زبان روسی، بیان جامع و روشنی از تاریخ ایران، از دوران باستان تا زمان حاضر را به دست دهد و بیگمان از نارسائی مبرا نیست، از هرگونه انتقاد و تذکری سپاس‌گذار خواهند بود.

Www.bsssi.org

ایران باستان

Www.bsssi.org

۱.
از هم‌پاشیدن نظام اشتراکی اولیه.
دولت ایلام

Www.bsssi.org

غارهای قدیمی شکارچیان ایرانی:

نشانه‌های زیست انسان درمراحل نخستین‌دورهٔ پالئولیت[۱] Paleolthic درایران کشف نشده است. ابزاری از نوع دورهٔ شل[۲] Chellean و اشول[۲] Acheulian در ماوراء قفقاز وکشورهای آسیای باختری بدست‌آمده ونزدیك مرزهای ایران درکردستان عراق نشانه‌هائی ازسکونت انسان در دورهٔ اشول دیده شده (تقریباً ۴۰۰ ـ ۲۰۰ هزار سال پیش). اما در دوران پیش از اشول هم بیگمان انسان در ایران ساکن بوده است، چون در خاور این سرزمین یعنی ترکمنستان ابـزار ابتدائی ساخت دست انسان‌که ویژهٔ

---

۱. پالئولیت: اصطلاح باستان‌شناسان و مربوط به دورانهای نخستین تمدن انسان‌های ماقبل تاریخ است. م.

۲. شل ـ اشل: مربـوط به‌دوران «پـالئولیت» است اما زمـانش نزدیکتر و در نتیجه تمدن انسان‌های آندوران پیشرفته‌تر است. م.

زندگی انسان‌های آسیای باختری بوده تصادفا پیدا شده‌اند.

به‌موجب آثاری که در خود ایران به دست آمده، این سرزمین در زمان موستر[1] Mousterian (پالئولیت میانه) کاملا به‌وسیله انسان مسکون‌بوده است. آثار مربوط به‌این زمان در قسمت باختری ارومیه، خاورکویر نمك، فارس ومناطق دیگر از جمله لرستان وکردستان‌به‌مقدار زیادکشف‌شده‌اند. همهٔ این‌آثار در غارهاو سرپناه‌های‌صخره‌ای بدست آمده. منزل‌گاههای گروهی دوران پالئولیت در ایران تاکنون‌کمتر دیده شده‌اند.

آغازفرهنگ‌دوران موستر در ایران به‌صد هزار سال قبل می‌رسد، به‌موجب‌نتایجی که از طریق آزمایش «رادیوکربن»[2] بدست آمده، این دوران در ایران قرن‌ها زودتر از سر زمین اروپا آغاز گردیده است ـ ۵۵ الی ۳۰ هزار سال پیش. بنا به نظریه چندتن از دانشمندان آثاری در ایران بدست آمده‌که زمان‌کهنگی آنها از صدهزار سال بیشتر بوده است. اما برپایهٔ آزمایش‌هائی که از اشیاء دوران پالئولیت میانه یعنی زمان موستر در ایران به‌عمل‌آمده و بنابر تاریخ‌گذاری‌هائی‌که از راه آزمایش رادیوکربن درغار کوفجی (در دره خرم‌آباد و لرستان) و شانیدار (در حاشیه شمال شرقی عراق) شده، قدمت این آثار از ۴۰ الی ۵۰ هزار سال بیشتر نبوده است.

زمان‌موستر با پایان آخرین مرحله دورهٔ یخبندان درایران وآغاز این‌دوره دراروپا مقارن بوده است. در دوران یخبندان شمال، شدت یخبندان درکوه‌های ایران بارها بیشتر بود وهنگامی‌که به‌منتها حد خود رسید، یخ فروکش‌کرد و بنابراین رطوبت زیادی در پهنهٔ فلات پدید نیامد و هوای این منطقه تدریجاً به‌خشکی گرائید. اما آن‌زمان هوا نمناك‌تر از هم‌اکنون بود. بنابراین بیشتر گیاهانی‌که دراین سرزمین روئیدند ازنوع نباتات صحرائی بودند. فقط جنگل‌ها، بیشتر درمناطق‌کوهستانی پدید آمدند. نوع حیواناتی‌که در دوران موستر در ایران می‌زیستند تقریباً نظیر همان حیوانات‌کنونی این سرزمینند.

شکل اصلی اقتصاد در دوران موستر شکارحیوانات وحشی بود، ضمناً انسان‌ها کم‌کم انواع ویژه‌ای از حیوانات را نزد خود نگاه می‌داشتند. عمل شکار به گونهٔ گروهی انجام می‌گرفت. فعالیت وکار مشترك گروهی از سوئی و پیوستگی خویشاوندی از سوی دیگر باعث ایجاد اتحاد میان افراد گردید وسرانجام‌بنیاد عشیره‌های نخستین شکل گرفت.

---

۱. موستر: این زمان هم‌جزء دوران «پالئولیت» بشمارمی‌رود اما زمانش‌ازشل و اشل‌به‌زمان ما نزدیکتر است. م.

۲. رادیوکربن: روشی‌است‌که به‌وسیله‌آن مدت‌کهنگی‌اشیاء را با وسایل فنی‌تعیین‌می‌کنند. این وسایل‌که اخیراً اختراع شده مورد استفاده دانشمندان باستانشناس قرارگرفته است.م.

Www.bsssi.org

افرادی که اینگونه بهم پیوستند ناگزیر برای رفاه زندگی گروهی نیازمند به ساختن و بهره‌برداری از ابزار مشترك بودند، طبعاً همهٔ افـراد این گروه از تولید اشتراکی بهره می‌بردند. اینگونه گروههاظاهراً دررشته‌کوههای‌زاگرس ایران ـ عراق پدید آمده‌بودند. چون اقامت‌گاه‌های آنها در این محل‌کشف شده است.

درمیان آثاری‌که از دوران موستر در ایران‌کشف‌گردیده مهمترین آنها که به‌سال ۱۹۴۹ پژوهش شده، غاری در کوه بیستون است، در این‌کوه‌کتیبهٔ معروف داریوش اول حك شده. این‌کوه آهکی درکنار راه قدیمی‌ای قرارگرفته‌که بین‌النهرین را به‌ایران وصل می‌کند، این غاردربین راه‌کرمانشاه وهمدان درکناره دره‌ای نزدیك چشمه‌ای قرار دارد. $\frac{۲}{۳}$ از بقایای استخوان‌های حیوانات فراوانی‌که در غار شکارچیان مانده است مربوط به گوزنها و $\frac{۱}{۳}$ مربوط به‌اسب‌های وحشی بودند. این موضوع نه‌تنها موجود بودن فراوان اینگونه حیوانات را دراین منطقه می‌رساند، بلکه ثابت می‌کندکه آن‌زمان در این‌جایگاه هم جنگلی انبوه (وجود گوزن) و هم دشتی وسیع (وجود اسب‌های وحشی) در نزدیکی این غار وجود داشته وشکارچیان به‌گونهٔ ثابت در این مکان اقامت‌گزیده بودند.

ابزار انسان‌های دوران موستر سخت‌به‌اقتصاد شکار وابسته بوده است. دربیستون، کونجی و غارهای دیگرابزار نوك تیزی یافت‌شده (اینها به‌جای نیزه به‌کار می‌رفته‌است) ضمناً ابزارهائی شبیه‌گیره (جهت عمل آوردن پوست برای لباس)، تیغه‌های سنگی نازك مانند چاقو در این غارها دیده شده‌اند.

فرهنگ‌مردم‌زمان موستر در زمینه‌های‌گوناگون‌زیست‌همان‌فرهنگ انسان‌نئاندرتال (انسان‌های اولیه) بود. بقایای جسدهای ناچیزی از این نوع انسان در بیستون کشف شده است. درآثار شانیدار برگه‌های بیشتری دربارهٔ انسان‌های نئاندرتال زاگرس شمالی بدست آمده است.

در مرزدورهٔ پالئولیت‌میانه وجدید نوعی‌ازانسان‌های قدیمی Homo sapiens در این سرزمین می‌زیسته‌اند. از همین زمان‌ها آهنگ پیشرفت اقتصادی انسان آغازشده است. در این دوران، ابـزار نوین‌برای زندگی، اسلحهٔ کامل‌تر وحتی روش‌های موثرتر برای شکار و ماهیگیری به‌کار می‌رفته است.

ایران در دوران پالئولیت جدید بـا کشورهای همسایه‌اش حتی بـا سرزمین‌های خاوری وجنوبی مدیترانه دارای فرهنگی‌مشترك و نزدیك بهم بوده است. دراین‌کشورها انسان‌های ساکن، علاوه از راه شکار حیوانات وحشی، از نوعی نرم‌تنان خوش خوراك ولذیذ تغذیه می‌کردند، وحتی پیدا شدن پاره‌ای از بقایای موادگیاهی خوراکی درپایان این دوره حائـز اهمیت است. تمام اینها نشانـهٔ بحران اقتصاد شکار در این مناطق در

Www.bsssi.org

دوران پالئولیت جدید است، اگرچه بازهم شکار نقش عمده‌ای را در زندگی انسان‌ها بازی می‌کرده است. به‌همین انگیزه از آن‌دوره اسلحه جنگی ـ قطعات سنگ چخماق تیز وبرنده، سلاح‌های مرکب ازقبیل‌پیکان (بقایای کمان‌هم‌بدست آمده‌است) باقیمانده‌است.

در کاوش فرهنگ زاوزی (در غار خار) و جاهای دیگر، تعدادی زیادی اسلحه که با شکل‌های منظم هندسی ساخته شده و بنابه تشخیص باستان‌شناسان مربوط به هزارهٔ یازدهم و اواسط هزارهٔ دهم پیش ازمیلاد می‌باشند، کشف شده، این اشیاء یا مربوط به پایان دوران پالئولیت یا زمان مزولیت می‌باشند. درست آنزمان در این مناطق نخستین گام‌در راه دامداری وکشاورزی برداشته شد. در قسمت‌های دیگر ایران روند سابق‌ادامه داشت‌ومردم مانند پیش از راه شکار زندگی‌می‌کردند. اما تکنیك سنگ خچماقی وپیشرفت در زمینهٔ ابزارسازی همانگونه در زاگرس ادامه داشت.

کاوش طبقهٔ زیرین «غار کمربند» و «غار ختو» در خاور ایران برگه‌های مهمی از این دوران را بدست می‌دهد. این غارها در صخره‌های سنگی آهکی نزدیك جلگه خزر و باختر بهشهر کشف شده‌اند. فرهنگ ساکنان این غارها مربوط به‌پایان هزاره ۱۱–۱۰قبل از میلاد است. کمی بیش از مسکون شدن این غارها، آب دریای خزر فروکش‌کرد، اما سطح دریا در نزدیکی غار بوده وساکنان آن دردریا ماهیگیری ودر جنگل به‌شکارگوزن می‌پرداختند. اینان سگ داشتند واز تیر وکمان برای شکار بهره می‌بردند. درمیان‌ابزار این زمان بسیاری از سلاح‌های ساخته شده به‌شکل هندسی منظم، پیکان‌های تیز وگیره بدست آمده است.

تقریباً در نخستین نیمهٔ هزاره هشتم قبل از میلاد در غار ختو انسان‌هائی زندگی می‌کردند، که برای‌خود نردبان ساخته بودند اما خوراك گوشتی آنها منحصر به‌گوشت جوندگان بود. ظاهراً علت این موضوع کم بودن حیوانات شکاری بزرگ در منطقه بوده است. نمای دشت‌های صاف با علف‌های شاداب درآن منطقه وجود داشته است. در غار کمربند ضمن‌کاوش آثار هزاره هشتم وهفتم قبل از میلاد بقایای استخوان‌های آهوفراوان بدست آمده است این خود نشانهٔ آن است‌که از این زمان‌به‌بعد انسان‌ها درصددتصاحب حیوانات به‌منظور دامداری بوده‌اند.

بعدها طبعاً اهلی‌کردن حیوانات معمول گردید. درکاوش بقایای اواخر هزارهٔ هفتم و اوائل هزاره ششم قبل ازمیلاد استخوان‌های این دامها (بره، بز، خوك، گاو) بدست آمده، ۲۵٪ این استخوانها مربوط به حیوانات جوان بوده، این نشانهٔ آنست‌که آنها را برای اهلی کردن نگاهداشته بودند بعدها یعنی تا پیش از اواسط هزاره هفتم ق. م. این نسبت به ۵۰٪ رسیده، واین گویای آنست که کار دامداری در میان انسان‌ها به سرعت

بیشرفت می‌کرده است. درهمان هنگام اسلحه سنگ چخماقی تکامل یافته، تیغه‌های داس مانند سنگی وظروف سفالی خشن درست می‌شده. از نیمهٔ دوم هزاره ششم ق.م. ابزاری از نوع نئولتیك مانند تبر وغیره کشف شده، اما درکاوش طبقه‌های نخستین هزارهٔ پنجم ق.م. ظروف نقش‌دار وظریف سفالی‌که ویژه مناطق شمالی ایران است، بدست آمده. از اشیاءکشف شده در غارهای کمربند و خنو چنین برمی‌آیدکه انسان‌های ساکن آنجادارای اقتصادی شکوفان بوده واین‌گونه زندگی در تمامی منطقه رواج داشته است.

گذار بسوی اقتصاد کشاورزی ـ دامداری ونخستین‌مرحله‌روستا نشینی درباختر ایران:

در پایان دوره پالئولیت ناهم‌آهنگی پیشرفت اقتصادی در مناطق گوناگون دنیای کهن آغازگردید و هرچه زمان می‌گذشت این ناهم‌آهنگی‌بیشتر می‌شد. این پیشرفت‌بویژه درآسیای باختری (ازجمله باختر‌ایران) به‌گونه چشم‌گیری دیده شده است، دراین‌منطقه دگرگونی‌هائی در زمینه ساختن ابزار سنگی پدید آمد ودر پی‌آن پس از پیدایش فلزات (البته در زمان‌های مختلف)، سطح تکنیك ساختن ابزار سنگی وحتی وسایل فلزی ضمن مقایسه باکشورهای دیگربارها تندتر پیشرفت‌کرد. درکنارآن، پیشرفت در رشته‌های دیگر انجام پذیرفت و بـه دنبال آن روابط اجتماعی به‌دگرگونی گرائید. شکل‌گرفتن اقتصاد کشاورزی و دامداری زودتر از هرجای دیگر در نواحی کـوهستانی زاگرس، تورس، سوریه وفلسطین انجام پذیرفت.

بررسی دوره‌های تاریخی این سرزمین بنا به‌طرح ل. مرگان مربوط به‌زمانی است که بین دو دوره تاریخی نظام اشتراکی قرارگرفته است ـ وحشیگری و بربریت. انگلس این‌دودوره‌را این‌گونه‌توصیف می‌کنند «دوران تصاحب محصولات طبیعت» («وحشیگری») و «دوران برقراری دامداری و کشاورزی...» در این دوره روش افزایش تولید محصولات طبیعی به‌کمك‌کار انسانی رواج می‌یابد» («بربریت»).

در نخستین مرحله یك رشته انگیزه‌هائی در نوع‌گذار به‌شکل اقتصاد نوین ساکنان مناطق آسیای باختری موثر بودند. در پایان دوران پـالئولیت این مناطق به فرهنگی پیشرفته‌ترگرایش یافتند، ابزار نوع‌قدیمی طبعاً به‌شکل تکامل یافته‌تری درآمد به‌گونه‌ای که جامعه برای پذیرش شرایط دوره بعدی آماده‌تر می‌شد، مالکیت جمعی ابزار، شکل دیگری به‌خودگرفت، وبیشتر افراد می‌توانستند این ابزار را تهیه‌کنند و پیشرفت تکنیك ابزار تولید باعث پیشرفت اقتصاد گـردید. تغییر اقلیم و آب و هوا به‌این پیشرفت کمك

شایانی کرد ـ تقریباً درحدود هزاره یازدهم تا دهم ق.م. هوای ایران‌ومناطق همسایه‌اش به گرمی وخشکی گرائید (مثلا درهمان هنگام دورهٔ یخبندان مناطق شمالی آسیا و اروپا پایان یافت).

درمناطق کوهستانی آسیای باختری انسان‌ها به‌اهلی کردن برخی ازحیوانات پرداختند وگیاهان کشت شده از قبیل گندم وجو پدید آمدند واین پدیده پایهٔ اقتصادکشاورزی در قسمت باختری دنیای کهن گردید. جو وگندم خودرو به‌مقدار فراوانی درمناطق کوهستانی سوریه، فلسطین، جنوب ترکیه، کردستان ولرستان یافت می‌شد. بنابه‌نظریهٔ باستانشناسان، نخستین‌بار درتاریخ، کشف این غلات‌درجهان آغاز گردید. دامداری نیز بیشتر از هرجای دیگر درآسیای باختری رواج یافت (کهن‌ترین نشانه‌های دامداری درکردستان دیده شده است). نخست دامداری وکشاورزی همزمان آغاز گردیدندواین موضوع باعث پدیدآمدن اقتصاد کشاورزی ـ دامداری گردید.

درهزارهٔ یازدهم ـ دهم ق.م. ساکنان زاگرس ایران ـ عراق دانه‌های غلات خود رو را به‌عنوان غذا می‌خوردند و در عین‌حال به اهلی کردن دامها می‌پرداختند. درآغاز هزارهٔ نهم ق.م. در این مناطق دام‌هائی مانند بز، گوسفند پدید آمدند وگویا اینها خوراك گوشتی انسان را تأمین می‌کردند، ضمناً مقداری آسیاب دستی، هاون، دسته‌هاون و ابزاری داس مانند برای‌درو از آنزمان بدست آمده. هنگامی‌که کشت وپرورش غلات آغاز گردید. برای گردآوری محصول، خود به‌خودگروهی‌ازمردم‌گردهم آمدند واینگونه روستاهائی پدید آمد، احتمالا درآغاز آسایشگاه این کشت‌کاران فصلی بود ودر غارهای نزدیك کشت‌زارها به‌گونه گروهی می‌زیستند. رفته رفته زندگی در این روستاها به‌گونهٔ همیشگی درآمد وحتی منزل‌گاههای‌گروهی‌آنها گسترش یافت. این اقتصاد به‌گونه‌ای‌بود که امکان داشت، گروهی از انسان‌ها دریك نقطه متمرکز شوند، با هم کارکنند و غذا بدست‌آورند. دراین‌هنگام این انسان‌ها درکلبه‌ها یا نیم زاغه‌هائی‌که کفشان سنگی بود، زندگی می‌کردند.

در ایران اینگونه منزل‌گاهها در آسیاب (تپه‌ای نزدیك قرمسو نزدیك کرمانشاه) دیده شده، در اینجا کف منزل‌گاه به‌قطر ده‌متر با تخته سنگ فرش‌گردیده است. در قشر زیرین گنج‌دارا (در دره‌گاماس‌آبا، منطقه هرسین) نیز چنین جائی بدست‌آمده است. ابزار سنگ چخماقی‌ای‌که در این‌جاها کشف شده ویژهٔ فرهنگ اشتراکی زاگرس درآن زمان‌و از نوع دورهٔ مزولیت می‌باشد، اما قسمتی از ابزارسنگی خشن یا تراشیده شده وپرداخت شدهٔ زمان نئولیت نیز در این مکان یافت شده است.

تاریخی‌که به‌وسیله روش‌رادیوکربن برای این آثار در دره‌های شانیدار و گنج‌دارا

تعیین شده‌تقریباً پایان‌هزاره دهم واواسط هزاره نهم ق.م. می‌باشد، اما آثاری‌شبیه‌به‌اینها تقریباً در هزار سال ق.م. نیز بدست آمده است. به‌طورکلی این آثـار مربوط به دورهٔ پیشرفت اقتصاد جامعه‌به‌سوی‌دامداری وکشاورزی بوده، اما قسمت‌هائی به‌دوران اقتصاد شکار که عقب‌افتاده‌تر از این دوره است مربوط می‌شود. در دوره‌های بعدی، اقتصادنو نقش اصلی را داشته است. درحد فاصل این دو دوره باید تا اندازه‌ای پیدایش روستا و ایجاد کلبه‌های گلی را برای ساکنان به‌شمار آورد.

نخستین ساختمان‌های گلی درتپه‌های گنج دارا دیده شد وزمان آنها به‌اواسط‌هزاره هشتم ق.م. تا اواسط هزارهٔ هفتم می‌رسد. در قسمت زیرین این آثار دیوارهائی‌باخشت صاف یا محدب به‌طول یك متر وتخته سنگ‌کشف شده‌که روی آنها را باگل اندوده‌اند؛ عمارت‌ها به‌گونه‌ای بی‌نظم ونزدیك بهم ساخته شده‌اند. بعدها عمارت‌های مکعبی شکل با اجاق‌های خشتی بدست آمده، در قشربالائی آجرهائی با اندازه‌های‌کوچك به‌کار رفته است در آجرهای قشربالائی ردهای سم‌دام‌ها دیده‌شده‌که‌بعدها زیرآفتاب خشك‌گردیده‌اند. بقایای استخوان‌هائی‌که در این تپه‌کشف شده مربوط به حیوانات اهلی از جمله بز بوده است. ازآثاری‌که بدست‌آمده چنین برمی‌آیدکه ساکنان مقدار زیادی موادگیاهی وغلات را به‌عنوان خوراکی‌مصرف می‌کردند، وجود آسیاب دستی، هاون وغیره در این‌جاهادلیل براثبات این موضوع است، حتی تاپوهای بزرگ گلی برای انبارکردن غله وظروف خیلی بزرگ‌که ضخامت دیوارهٔ آنها درحدود ۴ سانتیمتر بوده دیده شده است. این‌گونه‌ظروف در نوع خودکهن‌ترین به‌شمار می‌روند از آنها درآسیای باختری فراوان دیده شده‌اند.در گنج دارا مقداری از این‌ظروف‌که باکیفیت‌عالی تهیه ودر اجاق‌های مخصوصی پخته‌شده بودند، بدست آمده است.

مثلا تابه امروز آثاری‌درشمال شرقی لرستان، مانند تپهٔ عبدالحسین (در دره‌حوا) کشف‌گردیده که به‌سبك سفال‌های نخستین ساخته شده‌اند. در قسمت‌های دیگر لرستان در درهٔ خولیلان، درتپه‌گوران آثاری‌کشف شده‌که گویای دگرگونی فرهنگی درپایان‌هزاره هشتم تا نخستین‌قرن‌های هزاره ششم می‌باشند. ونخست در اینجا انسان‌ها در مسکن‌های نیمه زاغه‌ای وکلبه‌ها می‌زیستند و ظروف‌گلی دیده نمی‌شد، رفته رفته سفال و در پی‌آن خانه‌های خشت وگلی‌کشف‌گردید. وضع زیربنا و روبنای این خانه‌ها به بهبودی‌گرائید روکش‌های‌گچی روی دیوارهـا به‌چشم می‌خوردند. سفال‌های نقش ونگاردار پیدا شدند، نقش‌هـای نخستین تنها شامل چند خط بسودند. از اواسط هزارهٔ هفتم ق.م. تصویرهای پیچیده‌تری روی سفال‌ها رسم می‌گردید. سفال‌هائی که نقوش هندسی روی آنها ترسیم شده بود، حتی درکردستان و چند منطقه دیگر بدست آمده است.

درپایان هزاره‌های هشتم‌الی هفتم ـ ق.م. در روستاهای زاگرس اقتصاد کشاورزی ـ دامداری برتری داشت. بقایای استخوان‌های دام‌های شاخدار و دانه‌های غله‌ای که از این زمان بدست آمده نشانهٔ دگرگونی ژنتیکی حیوانات اهلی است. معلوم شد در این زمان کشت لوبیا، اهلی کردن خوك وحیوانات شاخدار بزرگ انجام پذیرفته است. در عین حال‌که سنت‌های دوره سنگ چخماقی مزدلیت رواج داشت به‌مقدار قابل ملاحظه‌ای ساخته‌های زمان نئولیت از قبیل نوعی لعاب، تبرهای صیقل شده والنگو وچیزهای‌دیگر از این قبیل بدست آمده است.

روستاهائی‌که دارای این نوع فرهنگ بودند در هزارهٔ هفتم ق.م. درکوههایه‌های منطقهٔ زاگرس دیده شده‌اند. اما در هزارهٔ هشتم درصحراهای ناهمواردهلران، شمال‌غربی خوزستان روستاهائی بودند، که در تپه علی‌کش قرار داشتند. ساکنان نخستین این‌مناطق از زاگرس به‌این مناطق‌کشانده شدند، اینها هم از ظروف و وسایل‌گلی (در دهلران‌فقط درپایان هزاره هفتم این ظروف دیده شدند) بهره می‌بردند ـ ابزار ساکنان علی‌کش‌نزدیك به‌ابزار زاگرس در زمان آسیاب بود. معلوم شدکه‌کشت جو وگندم در این ناحیه‌جلوتر از دیگران انجام می‌گرفته واستخوان‌های بز اهلی در این محل‌کشف شده است. درهزاره هفتم در میان غلات کشت شده که غذای اصلی ساکنان را تشکیل می‌دادند، نوعی جو بدست آمدکه بعدها برحسب انتخاب طبیعی وشرایط اقلیمی‌کم‌کم تغییر ماهیت داد. در این زمان‌به‌وسیله‌کلنگ‌های سنگی‌زمین‌کنده می‌شد.

در آخرین سده‌های هزاره هفتم ق.م. در قشرهای علی‌کش گردن‌بندهائی از مس فشرده‌کشف‌گردیده درهزاره‌های هشتم ـ هفتم ق.م. اشیاء فلزی در تورس ومناطق‌مجاور آن‌وجود داشت. دوسه هزار سال‌قبل ازآن در حد فاصل بین‌تورس و زاگرس‌گردن‌بندهای مسین یافت شده‌اند. در هزاره هفتم این فلز تنها برای زیور به‌کارمی‌رفته، اما ابزارهای مسین هم در این زمان بدست آمده است؛ از هزاره ششم این اشیا در داخل ایران هم کشف شده است. طبق پژوهشی که به‌عمل آمده پیدایش مس و تکنیك ساخت و پرداخت این فلز باعث شد که آنرا دو روابط مبادله‌ای بـه‌کار برند. بازای این فلز اخرا، نمك و حتی آبسیدیان (ماده‌ای آتش‌فشانی شبیه به‌شیشه است‌که شکستهٔ آن حالت برندگی‌دارد) مبادله می‌گردید. ابزار مسین تا پیشرفت فلزسازی پیش‌ازهزاره چهارم درآسیای باختری به‌کارمی‌رفته است. آبسیدیان‌که ازکوههای ترکیه بدست می‌آمد، از این‌منطقه به‌مناطق دوردست منتقل می‌گردید. در پایان هزاره هشتم ـ هفتم این ماده در جامعه‌های‌اشتراکی زاگرس‌که اخیراً ساکن شده بودند، (و بعدها تا شمال شرقی ایران وجنوب، در شوش، فارس و غیره گسترده شدند) و در شمال بین‌النهرین، سوریه، فلسطین به‌کار می‌رفت.

روابط تدریجی اقتصاد کشاورزی ـ دامداری درهزاره هفتم گسترش یافت، در بعضی مناطق از چند نوع غله که خود به‌خود می‌روئیدند بهره‌برداری می‌شد. اینگونه فرا آورده‌های کشاورزی در اقتصاد کشاورزی ـ دامداری مورد مبادله قرار می‌گرفت.

در دورهٔ پالئولیت جدید مبادلهٔ کالا در میان قبائل آغاز گردید، این مبادله در میان جوامعی که وارد به‌اقتصادکشاورزی ـ دامداری شده بودند گسترده‌تر انجام‌می‌گرفت وشامل کالاهائی بودکه برحسب شرایط طبیعی منطقه در نقطه‌ای تولید می‌شد. اما نقطه دیگر ازتولید آن محروم بود. در این‌هنگام کالاهای دست‌ساز مورد مبادله قرارنمی‌گرفت و این کالاها فقط به‌منظور رفع نیازمندی اقتصاد طبیعی (داخلی) جامعه مصرف می‌شد. اما این اقتصاد هم‌اکنون بارها استوارتر و مطمئن‌تر بود و با مقایسه با دوره اقتصاد تصاحب فرا آورده‌های طبیعی، زندگی‌سازتر به‌شمار می‌آمد، این اقتصاد باعث ایجاد روستاها و زیاد شدن روستانشینان گردید. از بررسی آثاری که از هزاره هشتم تا آغاز هزاره ششم در زاگرس بدست آمده این واقعیت به‌چشم می‌خورد.

زمان این‌آثار مقارن با نخستین مرحله پیدایش روستاهای کشاورزی در تاریخ‌است، چند هزار سال پس از آن جوامع طبقاتی در این روستاها شکل گرفت. نظام اجتماعی در این مرحله با روابط اشتراکی کهن منطبق بود. ساکنان این روستاها که همه خویشاوند بودند، شامل کودکان و زوج‌ها می‌شدند، خانواده‌ها در منزل‌های جدائی که به‌گونه‌ای منظم درمجموعهٔ روستا بنا شده بود، زندگی‌می‌کردند، این‌منزل‌های یك اطاقه (که‌به‌طور متوسط ۵ الی ۶ نفر در هریك زندگی می‌کردند) دارای اجاق و حیاط و انبار بودند. خانواده‌ها برای‌مصرفشان درخانه‌غله انبار می‌کردند، ابزار ولباس برای خود می‌ساختند، اما نمی‌توانستند به‌عنوان یك‌واحد خودکفا زندگی کنند. ظاهراً بسیاری ازکارهای اصلی روستا به‌گونه اشتراکی انجام می‌گرفت و غالباً فرآورده‌های تولید شده به‌نسبت احتیاج بین خانواده‌ها تقسیم می‌گردید. در نتیجه بررسی‌هائی که از منزل‌ها، ابزار، اثاث و حتی گورهای آنزمان به‌عمل آمده چنین برمی‌آیدکه از لحاظ زندگی‌و دارائی‌میان خانواده‌های گوناگون فرقی وجود نداشته است.

پندارهای‌ایدئولوژیك وباورهای‌مذهبی‌مردمی‌که دردوره‌اقتصاد کشاورزی ـ دامداری زندگی می‌کردند متناسب با شرایط زیست نیاکان‌شان بود ـ اقتصاد شکار و جمع‌آوری گروهی. اما رفته رفته باورهای مذهبی آنها پیچیده‌تر شدند وبنابراین سازمان‌های دینی آنها به‌دگرگونی گرائیدند؛ در گنج دارا معبدهائی کشف شده است که درآنجا استخوان کله گوسفند و طاقچه‌های گچ‌کاری شده دیده می‌شود. آرامگاه قبیله نیز در نزدیکی آنها کشف‌گردیده. مجسمه‌های گلی‌انسان‌که بیشترشان زن بودند، در این محل بدست آمده

است. روش ساختن این مجسمه‌ها تقریباً به‌سبک مجسمه‌های دوره پالئولیت جدید وسنت‌های زیبائی آنزمان بوده است؛ نمونه‌های مجسمه‌های خدایان تا اندازه‌ای به‌اشکال خدایان پالئولیت‌ها که شکل زنان را مظهر موجودات ماوراءالطبیعه می‌شناختند، می‌ماند («فرمانروایان» حیوانات وحشی وشکارها، مظهرهای حاصلخیزی وغیره) ضمناً نمونه‌هائی از خدایان مورد اعتقادشان که بعداً به آنها گرائیدند، دیده می‌شود، آنزمان در آستانه نظام پدرسالاری شکل‌های زنان درمیان مجسمه‌های گلی اکثریت داشتند. اشکال حیوانات درگنج دارا، سراب (نزدیک کرمانشاه) و روستاهای دیگر به‌عنوان کارهای جادوگری به‌کار برده می‌شد.

گسترش جامعهٔ کشاورزی ـ دامداری در ایران پیشرفت اجتماعی و اقتصادی در این سرزمین

درمرزهای کردستان، لرستان ومناطق مجاور وقسمت‌هائی از ایران اقتصاددامداری وکشاورزی در حدود هزاره‌های نهم، هشتم تا هفتم ق.م. تا اندازه‌ای رواج داشت، اما نخستین روستاهای داخل ایران در هزارهٔ ششم ق.م. پدید آمد. ضمن کاوش‌هائی که اخیراً در تپهٔ زاغه در منطقهٔ سگزآباد (۶۰ کیلومتری جنوب قزوین) به‌عمل آمده، قشرهای زیرین آن مربوط به نیمه دوم هزاره هفتم می‌باشد. از بررسی آثاری که بدست آمده چنین برمی‌آید که پیشرفت نوین اقتصادی ساکنان این منطقه در روند گذار به‌اقتصاد کشاورزی و دامداری عشیره‌ای و همچنین اسکان عشایر بوده است. در آنزمان بسیاری از مناطقی که‌مساعد برای شکارنبود به‌سرزمین‌های زراعتی و دامداری تبدیل شدند، ساختمان‌های گلی‌برای زیستن‌ایجاد شده‌اند، درآن هنگام تعدادی‌روستا پدیدآمد و بعدها ازویرانه‌های آنها تپه‌هائی درست شد، که آثار زندگی درآنجاها تا دیر زمانی ناشناخته ماند. پس از حفاری این تپه‌ها تاریخ دگرگونی‌های ساکنان این مناطق به‌خوبی روشن شد.

حفاری‌های سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۳ در دو تپهٔ سیالك (۵ کیلومتری کاشان)نقش مهمی را در شناسائی ایران باستان ایفا کرده است. ساکنان این منطقه در هزاره‌های‌ششم تاچهارم وپایان هزاره دوم تا نخستین قرن‌های هزاره یکم ق.م. زندگی می‌کردند. دورهٔ سیالك یکم یا سوم به فرهنگ مناطق قم، قزوین، تهران و دیگران نزدیك است؛ قسمتی از روستاهای کشف شده در ویرانه‌های این نواحی از نظر تشابه به نام سیالك نامیده می‌شوند.

در زمان سیالك دوم (نیمه اول و اواسط هزاره پنجم) ق.م. شمارهٔ روستاها در این

مناطق رو به‌افزایش نهاد و آثاری مشابه آن در شمال شرقی گسترش یافت. پیش از این رویداد در این منطقه فرهنگ «جیتون» رواج داشت، در جنوب ترکمن (یکی از روستاها بنام جیتون بود)، و درون ایران آثاری از این فرهنگ به‌دست آمده است: درگرگان و دامنه‌های البرز. بنا برآثاریکه از زمان جیتون در غار ختو (نیمه دوم هزاره ششم ق.م) به‌دست آمده، سنت‌های این‌فرهنگ به‌میزان زیادی گسترده بوده. امـا پس از کوچیدن عشایر ازجنوب باختری به‌مناطقی‌که دارای‌فرهنگ جیتونی بودند، مردم محلی ازفرهنگ این عشایر و پیشرفتهایشان برخوردار شدند: فلزکاری، کشاورزی به‌وسیله کندن زمین، بافندگی و غیره. در بزرگترین تپهٔ گرگان بنام تودنگ، قشر ویژه زمان جیتون و دورهٔ سیالك ۲ به‌دست‌آمده است.

برای‌تاریخ شمال‌باختری ایران تا پیش ازهزاره یکم ق. م. اشیائیکه در تپه‌حسنلو درمنطقه سلدوز (جنوب ارومیه) به‌دست‌آمده وپژوهشهای باستانشناسی‌سرتاسر این‌منطقه قابل‌توجه است. در هزاره ششم ق. م. روستاهائی با خانه‌های گلی به‌دست‌آمده (پیش‌از این تاریخ آثاری از وجود انسان در سلدوز دیده نشده است)، گویا نخستین ساکنان این روستاها از جنوب به‌این نقطه کوچ کرده بودند. فرهنگ آنها به‌فرهنگ ساکنان زاگرس ایران و شمال عراق می‌مانست.

در نخستین‌سده‌های هزاره ششم ق. م. آبادانی جلگه‌های خوزستان (شوش، مرکز دولت آینده ایلام) آغاز گردید، این جلگه از گل و لائی‌که رودخانه‌های سرازیر شده از زاگرس با خود آورده بودند پوشیده بود. خاك این سرزمین فراوان بارور بود، اما در آغاز مردم به‌دشواری‌های بزرگی برای آبادانی این سرزمین برخوردند، چون این‌منطقه از نی‌زارها، باتلاق‌ها، ومرداب‌ها پوشیده بود. کنارهٔ دریا درهزاره یکم ق. م. کیلومترها در شمال سواحل کنونی قرار داشت رودهای کارون و کرخه هرکدام به‌تنهائی به‌دریا می‌ریختند. نخستین روستاهای شوشی‌ها نزدیك دامنه‌های‌کوه قرار داشت، بعدها شمارهٔ این روستاها افزایش یافت و رفته رفته گسترده‌تر شدند.

در منطقه مرکزی فارس‌هم شماره این‌گونه روستاها زیاد شد، فرهنگ این‌روستاها در هزاره ششم - پنجم ق. م. سه دوره تاریخی را طی کـرد و متناسب با این دوره‌ها به‌دگرگونی گرائید. در دوره یکم ۶ روستا و در دوره دوم ۴۶ روستا و در دوره سوم۹۵ روستا دراین‌ناحیه پدیدآمد. بروی‌هم‌رفته۱۳۹ روستا به‌سبك دوره سفالی در تپهٔ پرسپولیس به‌دست‌آمده است.

اینگونه روستاها درکرمان ظاهراً پس از فارس پدید آمده است، اما درنیمه دوم هزاره پنجم، بسیاری از آنها بزرگتر و دارای اقتصادی پیشرفته‌تر بوده‌اند، تل ابلیس

(در ۸۰ کیلومتری جنوب غربی کرمان) و تپه یحیی (۲۲۵ کیلومتری جنوب کرمان) از اینگونه‌اند. در پایان هزاره پنجم و آغاز هزاره چهارم ق. م. روستاهائی در منطقه بلوچستان وجود داشته‌اند. در هزاره پنجم / چهارم و آغاز هزارهٔ دوم در قسمت‌های جنوبی کرمان و بلوچستان جمعیت انبوهی ساکن بودند و نقش مهمی را درسیستم ارتباطی بین‌النهرین، ایران و هند بازی کردند.

اسکان جامعه‌های کشاورزی ـ دامداری در فلات ایران نقش مهمی را در تشکل نژادی مردم ایران و کشورهای همسایه بازی کرد. اما دربارهٔ زبان مردم ایران باستان به‌غیر از زبان ایلامی در هزاره‌های سوم تا یکم ق. م. تقریباً اطلاعاتی در دست نیست. زبان ایلامی تقریباً به‌زبان‌های دراویدی می‌ماند که هم‌اکنون قسمت مهمی از آنها در جنوب هندوستان به‌سر می‌برند و از زبان‌های شمال باختری ریشه می‌گیرد. فعلاً براقوئی‌های بلوچستان به‌آن زبان سخن می‌گویند. ممکن‌است پیش ازهزاره چهارم ق.م. ایلامی‌ها و دراویدی‌ها با هم‌تماس گرفته وبعدها گروه‌هائی از این‌دو تیره در جنوب‌ایران اقامت گزیده باشند. در هزاره چهارم ایلامی‌ها در خوزستان، فارس و شاید در کرمان (در تپهٔ یحیی متن‌هائی با خط ایلامی متعلق به‌هزاره‌های چهارم و سوم ق. م. کشف شده است) اقامت گزیدند.

به‌موازات گسترش اقتصادکشاورزی و دامداری در هزاره‌های ششم ـ پنجم ق. م. انواع دام‌ها و گیاهان پرورشی که به‌وسیله ابزار کشاورزی تولید می‌گردیدند، افزایش یافت. آبیاری با شیوه‌های ابتدائی معمول گردید. به‌موجب برگه‌هائی‌که در پایان‌هزارهٔ ششم ق. م. از دهلران به‌دست‌آمده معلوم می‌شود که درآن‌زمان درخوزستان گیاه‌شناسی درکار کشاورزی رواج داشته اما تأسیسات آبیاری مصنوعی تا به‌امروز فقط از هزارهٔ چهارم ق. م. به‌دست آمده است (در خوزستان، کرمان و دیگر جاها). در هزارهٔ ششم ـ پنجم به‌طور عمده کشت دیمی (مثلاً در خوزستان و کرمان) معمول بوده است. در حدود هزاره‌های پنجم و چهارم، زمانی‌که روستاهای کشاورزی در ایران درحال گسترش بود، آب وهوای این سرزمین مرطوب بود. بیشتر پهنهٔ کشور را جنگل می‌پوشاند، اما بعدها رفته رفته این رطوبت از میان رفت و درنتیجه هوای کشور به‌خشکی گرائید. این‌گونه فعالیت انسان، در مورد گسترش دادن زمین‌های زراعتی‌که از راه سوزانیدن جنگل‌ها انجام می‌گرفت، به‌افزایش رمه‌ها وگله‌های دام‌ها در هزاره‌های ششم ـ چهارم، ق. م. گرائید. درهزارهٔ ششم دربسیاری ازمناطق دام‌های شاخدار بزرگ پرورش یافت؛ در هزارهٔ پنجم پرورش این دام‌ها ازلحاظ شماره بر پرورش‌گوسفندان وبزها برتری‌یافت.

صنایع دستی خانگی نیز رایج‌شد، صنعت بافندگی‌که در دوره‌های پیشین در زاگرس

رواج داشت هم‌اکنون به‌همه‌جا گسترده شد. اما اگر تولید صنایع خانگی از قبیل‌رشتن و بافتن در بیشتر خانه‌ها و حتی اطاقها ممکن‌بود، تهیهٔ مصنوعات سفالی به تخصص‌نیاز داشت، و در بسیاری از جاها ضمن هزارهٔ پنجم کارگاه‌هائی برای تولید این مصنوعات، از قبیل‌کوزه‌گرخانه و غیره به‌وجود آمد (مثلاً در جعفرآباد شوش در نیمه دوم هزارهٔ پنجم). ساختمان کوره‌های کوزه‌گری‌که بایستی حرارت زیادی ایجاد می‌کرد آغاز گردید. تهیهٔ این‌کوره‌ها مقدمه‌ای برای ایجاد کوره‌های فلزگدازی بودند.

آثاری‌که از قسمت‌هائی از ایران در هزاره ششم ق. م. پیدا شده بایستی منطبق با دوره انولیت (زمان مس ـ سنگ) باشد. در سیالك یکم ابزار مسی کوچك از قبیل درفش و غیره پیدا شده، اما ابزار سنگی بیشتر وجود داشته است (اگرچه انواع این‌ابزار در ایران، هند، مصر و جاهای دیگر تا پیش از هزارهٔ چهارم / سوم به‌طور کامل تهیه می‌شده است). ابزار مسین در آغاز از مس کوبیده درست می‌شد، اما بعدها در دوره سیالك دوم، فرآورده‌هائی ریخته‌گری پدید آمد، و معلوم شد استادکار با مهارت‌تمام، این فلزها را درکوره‌های ریخته‌گری و فلزگدازی‌عمل‌آورده است. ازحدود هزارهٔ پنجم/ چهارم معادن مس بی‌شماری در ایران دیده شده است؛ گویا مس از خراسان به‌جنوب ترکمنستان حمل می‌شد. نزدیك بسیاری از معادن واقع در کوهستان مرکزی ایران، روی خط قزوین ـ کرمان، روستاهائی‌کشف شده است‌که در آنزمان از این معادن مس استخراج می‌کردند. از حفاری جنوب‌غربی‌کرمان در تل ابلیس چنین برمی‌آیدکه ساکنان آن‌ناحیه به‌کار استخراج مس می‌پرداختند ـ در قشرهای پایان هزاره پنجم، بقایای‌کوره‌های گلی بی‌شمار با تکه‌های مس و سنگ مس یافت شده است.

پیدایش توده‌هائی ازمس گداخته در ابلیس و محصولات فلزی دیگر دلیل براینست که در آن‌زمان این فلز برای مبادله به‌جاهای دیگر حمل می‌شده. ساکنان مناطق دیگر که متخصص استخراج کالاهای معدنی از قبیل فیروزه، نیل و غیره بودند، کالاهای خود را با این فلز مبادله می‌کردند. در تپه یحیی ضمن هزارهٔ پنجم محصولی شبیه به تالك تولید می‌شد؛ فرآورده‌های این کالا در مناطق بین‌النهرین وهندوستان معامله می‌گردید. اما در هزارهٔ پنجم، نه فقط مواد خام بلکه فرآورده‌های آنها و حتی محصولات سفالی مورد معامله و مبادله قرار می‌گرفت. این‌گونه در ابلیس علاوه برظروف ساخته محلی، ظروف وارداتی را که کاملتر بودند، به‌کار می‌بردند.

تولید مس می‌توانست بسیاری از خانواده‌های جامعه را به‌کارگیرد (آن‌گونه که در ابلیس دیده شد) اما فرآورده ریخته‌گری بایستی درکارگاه‌های ویژه آماده می‌گردید. اینگونه‌ناگزیر صنوف‌کوزه‌گران، ریخته‌گران وپیشه‌وران دیگر پدیدآمدند. سطح‌پیشرفت

جامعهٔ با اقتصاد کشاورزی ـ دامداری هم‌اکنون تاآنجا رسیدکه ناگزیر بایستی صنعتگران و پیشه‌وران را در خود جای می‌داد. مبادلات و معاملات بین قبایل دراین هنگام بگونهٔ اشتراکی انجام می‌گرفت و نیازمندی‌های تولید کنندگان به‌گونه دسته جمعی تأمین می‌گردید، هنوز درمیان تولید کنندگان‌جامعه، صاحب‌یا رهبرثروتمندی به‌وجود نیامده بود.

به‌تناسب روابط اجتماعی آن‌دوره طبعاً خانواده‌های بزرگی پدید آمدند، کارهای تولیدی اصلی بیشتر به‌دست این خانواده‌ها افتاد. این جریان باعث شد شکل خانه‌ها و ساختمان‌ها تغییر کند. خانه‌های یك اطاقه در چارچوب مجموعه‌ها یا محله‌ها قرارگرفته که به‌وسیلهٔ کوچه‌ها از یکدیگر جدا می‌شدند، سپس خانه‌های چند اطاقه درست شدند، روستاهائی با این شکل پدید آمدند. خانه‌های چند اطاقه در پایان‌هزارهٔ پنجم در شوش، در سیالك، ابلیس و جاهای دیگر کشف شده‌اند. در ابلیس ۹۰ دستگاه عمارت درچهار محله‌کشف شده است؛ اطاق‌های مسکونی‌درمحیط خارجی وجایگاه‌های محافظ، آشپزخانه و اطاق‌های دیگر و حتی حیاطها در قسمت داخلی خانه بزرگ قرار داشتند.

نابرابری مالی میان ساکنان این خانه‌های بزرگ به‌چشم نمی‌خورد. اما هر گروه خانوادگی ازلحاظ اقتصادی مستقل‌بود و برای خود حق مالکیت قائل می‌شد. این مسئله مقدمهٔ جدائی وشکاف میان جامعه ازلحاظ اقتصادی یاسرانجام‌تقسیم طبقاتی در هزاره‌های بعدی گردید و نهاد نظام اجتماعی را از بنیاد دگرگون‌کرد.

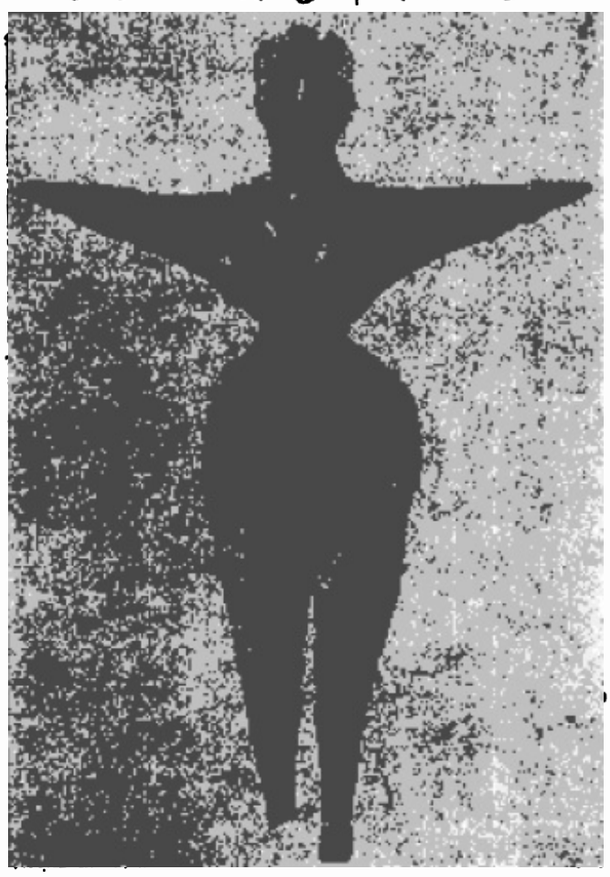

مجسمهٔ گلی از تورگن تپه

آثارهنری هزاره‌های ششم ـ چهارم ق. م. (مجسمه‌های کوچك گلی که با مهارت هنری جالبی ساخته شده، گاه ـ گاهی حجاری‌های روی سنگ و از همه بالاتر سفال‌های نقش‌دار) گویای پیشرفت ایدئولوژی و باورهای دینی، اطلاعات کیهان‌شناسی و حتی دگرگونی پندارهای زیبائی‌شناسی و سبك‌های هنری ساکنان این منطقه، در آن‌زمان است. به‌موازات تکمیل‌تقسیم‌بندی‌های‌هندسی نقوش‌ترسیم

شده روی سفال‌ها، موضوع‌هائی درباره حیوانات و گیاهان در کنار تصویر انسان‌ها به‌چشم می‌خورند؛ ضمن این سبک‌های رئالیستی، رفته رفته سبک‌های سمبولیسم با فانتزی‌های هنری در این آثار خوانده می‌شوند. سفال‌های نقش‌دار ایران که درهزارهٔ پنجم و اواسط هزاره چهارم به‌دست آمده نمونه‌های روشنی از هنرهای ایران باستان به‌شمار می‌رود.

ازهم پاشیدن نظام اشتراکی ماقبل تاریخ:

در نیمهٔ نخستین هزارهٔ چهارم، ق. م. پیشرفت اساسی‌ای در روابط اجتماعی ـ اقتصادی برخی از مناطق ایران پدید آمد. این موضوع ضمن پژوهش‌های دقیقی که در حفاری تپه‌های سیالك سوم (پایان هزاره پنجم و قسمت مهمی از هزاره چهارم ق. م.) و در ویرانهٔ حصار نزدیك دامغان (مربوط به‌هزاره پنجم ق. م.) به‌عمل آمده روشن شده است.

دگرگونی‌های صنعت سفال سازی: دراین دو نقطه، نخست وسائل گچی و سپس ظروف سفالی‌ای که به‌وسیله کارگاه‌های دستی و سرانجام دستگاه‌های با گردش سریع ساخته می‌شد، به‌دست آمده است. وجود دستگاه‌های پیشرفته سفال سازی دلیل‌برآنست که صنعتگران متخصص باآن‌ها کار می‌کردند و ظروف و وسائل سفالی به‌مقدار زیادی تولید ودراختیارمصرف‌کنندگان قرارمی‌گرفت. این‌گونه دستگاه‌های سفال‌سازی دربیشتر مناطق ایران پیدا شده‌اند. زمان پیدایش این نوع دستگاه‌ها و درعین‌حال پیشرفت درکار فلزگدازی در ایران دیرتر از منطقهٔ بین‌النهرین نبود.

درآثار سیالك ۳ انواع فرآورده‌های فلزی، ازجمله ابزار سنگین مسی ازقبیل تبر و غیره دیده شده است؛ در سگزآباد آثار کارگاه آهنگری آن‌زمان به‌دست آمده، از این زمان، نقره، طلا، سرب و بعضی از فلزات دیگر پیدا شده‌اند. کارگاه‌های ریخته‌گری که برای ساختن آلیاژ مس وقلع (برنز) به‌منظور محکم‌ترکردن فلز به‌کار می‌رفته، پدید آمده است. آثار سیالك ۳ با آثار آخرین سده‌های هزارهٔ چهارم (تپه یحیی و دیگران) تفاوت دارد، از کوره‌هائی‌که در هزاره سوم ق. م. از جنوب شرقی ایران، لرستان و جاهای دیگرکشف شده اشیاء بزرگ برنزی ازقبیل ظروف و اسلحه به‌دست‌آمده است.

صنایع حرفه‌ای در رشته‌های دیگر تولید وجود داشته، در بیشتر این صنایع ابزار سنگی به‌کار برده می‌شد و مثلاً فلزات قیمتی و ظروف سنگی کنده‌کاری شده تولید می‌گردید. قسمت عمدهٔ این‌گونه مصنوعات برای مبادله به‌خارج ازمنطقه صادر می‌شد.

تولید زیاد مصنوعات دستی فقط در برابر دریافت محصولات اضافی نقاط دیگر در اقتصاد روستائی عملی می‌گردید و بنابرآن ناگزیر دگرگونی‌هائی در نظام اجتماعی جامعه پدیدآمد. نشانه پیشرفت به‌سوی مالکیت خصوصی درآن‌زمان پیدایش مهر بودکه بعدها به‌شکل استوانه درآمد. ضمن پژوهشی‌که از گورهای آن‌زمان به‌عمل آمده‌معلوم می‌شود میان افراد نابرابری مالی وجود داشته است. به‌نظر می‌رسدکه در زمان سیالك سوم وسائل تدفین افراد با یکدیگر تفاوت فاحش داشته ومیزان ثروت اشخاص ازوسائلی که برای تدفین آن‌ها به‌کار می‌رفته مشخص شده است. دوهزارهٔ سوم ق. م. در لرستان و جنوب ایران و قسمت‌های دیگر نشانه‌ای از ثروتمند بودن صاحبان گورها دیده نمی‌شود اما اختلاف نوع تدفین برحسب موقعیت اجتماعی افراد بوده است، گاهگاهی دراین گورها عصاهای چوبی با جسد یافت شد، مثلاً در حصار، در هزارهٔ سوم ق. م. در اینجا ضمن حفاری، «خانهٔ رهبر» و خانواده‌های سرشناس به‌خوبی مشخص است: زیر ویرانه‌های نیم‌سوخته «خانهٔ رهبر» اشیاء گرانبها و هنری طلا، نقره، لاجورد و غیره به‌دست آمده است.

نابرابری ثروت افرادبا بالاگرفتن موقعیت اجتماعی رهبران‌جامعه یا کاهنان قدیمی همراه بود. بیشتر اوقات وظایف رهبری روحانی و سیاسی جامعه را یك تن‌انجام می‌داد. کم‌کم افراد جامعه ناگزیر از لحاظ اقتصادی به‌فرمانده یا فرمانروای خود وابسته‌شدند. در زمان‌های پیشین غله نه‌تنها در خانه‌های‌خصوصی خانوادهها، بلکه درجاهای ویژه‌ای که از آن همهٔ افراد روستا بود نگاهداری می‌شد. در آنزمان‌ها روابط قدیمی در جامعه حکمفرما بود و بنابراین ذخایر غله جزو اموال عمومی به‌شمار می‌رفت. اما هم‌اکنون رهبران و اشراف ثروتمند جامعه رفته رفته حقوق و امتیازات اقتصادی و اجتماعی‌افراد را غصب وآنهارا از داشتن‌این حقوق محروم‌کردند (اگر چه با مقاومت بسیاری‌از افراد که پای‌بند انجام سنت‌های گذشته بودند بر خوردند). ذخائر و دارائی عمومی غالباً به‌عنوان دارائی معابد ضبط می‌گردید یادراختیار حاکم قرار می‌گرفت. ضمن اینکه‌روابط اقتصادی جامعه، این‌گونه پا برجا می‌شد مبادلات خارجی هم انجام می‌یافت، فرآورده‌های صنعت‌کاران و محصولات خام که به‌گونه اشتراکی به‌دست می‌آمد، به‌منظور بالا دراختیار حاکم یا کاهن قرار می‌گرفت.

روابط تازهٔ اجتماعی و نیاز به‌گرداندن امور اقتصادی باعث شد که عده‌ای از افراد زیر فرمان حاکم یا کاهن امور اقتصادی جامعه را بگردانند، خانه‌های روستاها با این‌ها روابطی‌نداشتند. در گدین تپه (بین‌همدان و کنگاور) درپایان هزارهٔ چهارم ق.م. در بالای تپه محوطه‌ای درمیان چهاردیواری بزرگی قرار داشت پیرامون این حیاط،

ساختمان‌های بزرگ، انبارهای پهناور ومنزل ساخته شده بود. در فاصله بین هزارهٔ چهارم و سوم ق. م. در تل یحیی ساختمانی با اطاق‌های بزرگ و جایگاه‌های محفوظ کشف شده. در ساختمان‌های تل یحیی و گدین تپه مهرهای استوانه‌ای به‌دست آمده که برای اسناد دخل و خرج به‌کار می‌رفته و روی متن سفالی ضرب می‌شده است. در گدین تپه جداولی که روی آن‌ها فقط رقم نقش شده به‌دست آمده، اما در یحیی متن‌های تصویری مانند آثار سیلاك چهارم پیدا شده. جدول‌های ساده‌ای که در یحیی و گدین به‌دست‌آمده نشانهٔ آن‌است که در آن‌زمان خط و نوشته درجاهای نامبرده به‌کار می‌رفته است.

این‌گونه نوشته‌ها در ایلام هم به‌کار می‌رفته و به‌نوشته‌های تصویری سومری شباهت داشته. متن این نوشته‌ها که به‌عنوان اسنادی به‌شمار می‌رفته فقط در این نقطه دیده می‌شود. این نوشته‌ها به‌منظور نیازهای اقتصادی در سطح نظام اجتماعی موجود به‌کار می‌رفته است. وجود خط و نوشته معمولاً نشانه تشکیل طبقات اجتماعی و دولت درقسمتی‌از ایران در هزارهٔ سوم ق.م. بوده است، ظاهراً دراین‌زمان طبقه‌بندی‌اجتماعی در این سرزمین آغاز شده است.

روایتی از سومری‌ها دربارهٔ روابط فرمانروای شهر اوراك در اوائل هزارهٔ سوم با «کاهن بزرگ» آرات واقع‌درکوهستان‌های خاوری (خاور فارس‌یا کرمان) نقل شده‌است، ضمن آن از فرستادن فلزات و سنگ‌های گران‌بها به‌سومر و مبادله آنها با غله، نامبرده است. ضمن این روایت گفته شده است‌که در دربار یا معبد کاهن بزرگ آرات انبارهای غله گندم و نخود و غیره زیر مراقبت نگهبانان وجود داشته، این غلات از سومر به آرات حمل می‌شده است. این غلات در آرات به‌حد وفور موجود بوده. در این روایت از رهبران وکاهنان بلندپایه و کهنسال آرات یاد شده است و ضمن آن‌گفته شده‌که‌اشیاء گرانبهای آرات به‌وسیلهٔ مردم به‌دست می‌آمده و به‌سومر حمل می‌شده است اما عوض این‌ها یعنی غلات حمل شده از سومر به‌انبارهای کاهن بزرگ سرازیر می‌گردیده است. این روایت مورد توجه باستانشناسان قرارگرفته و یکی از اسنادیست که‌اینان نسبت به بررسی تاریخ ایران درپایان هزاره چهارم و هزاره سوم ق. م. ازآن بهره برده‌اند.

در متون تاریخی سومری‌هانسبت به‌واردکردن‌سنگ‌های معدنی، الوار ساختمانی. وکالاهای دیگر از خاور به‌سومر یاد شده وکشورهای‌صادرکننده را ماگان (جنوب‌کرمان) و ملوخا (مشرق کرمان تا دره سند) نام برده‌اند. در هزاره‌های چهارم و سوم ق. م. مبادلات میان جوامع در مناطق ایران سخت رواج یافت و این مناطق نقش مهمی را در انجام«بازرگانی بین‌المللی» آن‌زمان بازی کردند. ازایران فرآورده صنعتی به‌بین‌النهرین صادر می‌شد، مثلاً ظروف استاتیت از آن‌جمله بود. (در تپه یحیی در آن‌زمان اینگونه

ظروف و مصنوعات دیگر استآتیت به‌مقدار زیادی تولید می‌شد). اینگونه ظروف در ماخنجو ـ دارو مرکز فرهنگ خاراپی در هند یافت شده است. کالاهای هندی ضمن دست به‌دست گشتن از راه ایران و در کنارهٔ دریا (از بحرین) به بین‌النهرین حمل می‌شد. در تپه یحیی برگه‌هائی به‌دست‌آمده‌که بین‌النهرین باسواحل خلیج‌فارس وهندوستان درارتباط بوده است. (آثار مهرهای خاراپی، عاج‌ها و غیره).

میزان پیشرفت اقتصادی ـ اجتماعی و روابط جامعه‌ها در هزاره‌های پنجم و چهارم ق. م. درچند منطقه ایران کمتر ازبین‌النهرین و مناطقی‌که بعدها فرهنگ خاراپی درآنجا رواج‌یافت، نبود. این‌واقعیت به‌مقدار زیادی وابسته به‌پیشرفت فرهنگ‌کشاورزی در فلات ایران به‌شمار می‌آید درهزاره سوم بین‌النهرین، ایلام و درهٔ سند به‌پیشرفت‌های بیشتری نائل آمد، اما مردم ساکن مناطق داخلی فلات عقب افتادند.

در مناطق گوناگون ایران‌ضمن هزاره‌های چهارم وسوم ق. م. روستاهای‌پهناوری پدیدآمدند ـ چیگا پاخان درلرستان به‌مساحت ۱۳هکتار، بمپور در بلوچستان‌به‌مساحت ۱۵ هکتار و غیره. بسیاری از این روستاها مانند تورنگ‌تپه در گرگان و شهر سوخته در سیستان و روستاهای دیگری درافغانستان وجنوب ترکمن به ۷۵ الی‌صدهکتار می‌رسیدند. مشخصات این روستاها وجود ساختمان‌های مرکزی ممتاز در میان مجموعهٔ کلبه‌ها، حیاطها و معبدها، ثروت روستاها در این ساختمان‌ها که مختص خانواده‌های ممتاز بود، تمرکز داشت، یکی دیگر از ویژگی‌های این روستاها پیشرفت تولیدات صنعتی، مبادلات گسترده و روابط بازرگانی بود.

این مراکز که دارای فعالیت تولیدی کمتری بودند (یحیی و غیره) دارای تمدن شهری به‌مفهوم آن‌زمان بودند. اما سرشت واقعی‌نظام اجتماعی ساکنان این نقاط روشن نیست. ساکنان‌این‌مراکز دارای خط نبودند. شایدمراحل اولیه را دراین‌مورد می‌پیمودند، اما در باختر و جنوب ایران، به‌غیر از ایلام، بعدها هم آثار نوشته‌ای به‌دست نیامد. به‌طورکلی جامعهٔ طبقاتی یا اختلافات اجتماعی آشکار درساکنان این منطقه‌ها دیده‌نشده است، اما گرایش به‌پیشرفت‌های اقتصادی از سوئی وکمبود منابع تولیدی از سوی‌دیگر بعدها انگیزهٔ تضاد اجتماعی و تشکیل طبقات در میان این جوامع گردید.

در نخستین سده‌های هزاره دوم بسیاری از این مراکز روستائی (شهر سوخته، بمپور، یحیی، حصار و دیگران) ازمیان رفتند، و بعضی از آنها به‌ویرانه‌هائی تبدیل شدند. درمناطق مشخصی مثلاً درجنوب خاوری ایران به‌طورکلی جمعیت کاهش یافت. دربعضی از بخش‌های این مناطق فرهنگ عقب‌افتاده‌تری رایج شد. در آغاز هزارهٔ دوم موجودیت شهرهای درهٔ سند به‌کلی از میان رفت.

انگیزه‌های این رویداد به‌طورکلی روشن نیست. گویا هجوم قبایل آریائی مقیم شمال آسیای میانه که بعدها در هندوستان و ایران مقیم شدند این وضع را پدید آورد. اما آریائی‌ها زودتر از هزاره دوم ق. م. در این مناطق پیدا نشدند؛ به‌گونه‌ای که هم اکنون روشن شده، زوال این مراکز کهن خیلی زودتر از این زمان آغاز گردیده و رفته رفته به‌ویرانی کامل گرائیده‌اند. کاهش شکوفائی زندگی و سرانجام نابودی عده‌ای از این روستاهای کهن در هزاره سوم ق. م. آغاز گردیده است. به‌موجب آثاری که به‌دست آمده فقر فرهنگی درازمدت مثلاً در تردگی تپه دیده شده که سرانجام به‌تخلیه این‌سرزمین از سکنه گردیده است، درباختر و جنوب ایران هم وضع به‌همین منوال بوده وحتی‌دوران سقوط آنها پیش از مناطق شمال شرقی آغاز گردیده است (مثلاً درفارس در نیمه دوم هزاره چهارم پس از شکوفائی دوران‌های‌پیشین، شماره ساکنان روستا رو به‌کاهش نهاد). تغییر آب و هوا و اقلیم می‌توانست نقش اصلی را دراین رویداد ایفا کند. چون در این هنگام جنگل‌ها ازمیان‌رفتند، زمین‌ها بی‌آب وشور شدند و مناطق زیرکشت به‌فرسودگی گرائیدند.

اما به‌طورکلی پدیده‌های نام‌برده انگیزه‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه را دربر داشته است. در آغاز در فلات ایران مانند بین‌النهرین وخوزستان‌شمارهٔ روستاها روبه‌فزونی بود و مراکزمهم مشخص باشرایط مساعد برای پیشرفت روند نا برابری‌اجتماعی، صنعتگری و روابط مبادلاتی پدید آمد. اما در بیشتر نقاط واقع در طول رودخانه‌های بین‌النهرین و ایلام سیستم آبیاری مصنوعی پیشرفت کرد. اما درون فلات در شرایط طبیعی مشخص در اثر دگرگونی‌هائی که پدید آمد نیروهای تولیدی با سیستم اقتصاد کشاورزی ناهم‌آهنگ گردید ومانع پیشرفت‌اجتماعی جامعه در مراکزکشاورزی وجاهای دیگر شد و به‌بحران اجتماعی انجامید.

این رویداد باعث کوچیدن قسمت‌های مهمی از ساکنان این مراکز به‌جاهای دیگر گردید، مثلاً بنا به‌مدارکی که باستانشناسان به‌دست آورده‌اند، مهاجرت جمعی ساکنان از بلوچستان به‌درهٔ سند و شمال‌شرقی ایران و غیره در آن‌زمان، به‌این انگیزه‌ها بوده است. برخوردهای‌جنگی، (نشانه‌های آنها در برخی از روستاها کشف‌شده است)مهاجرت، جنگ، عوامل خارجی از جمله موقعیت‌های سیاسی (مثلاً نیرو گرفتن دولت ایلام و اتحاد عشایر زاگرس در هزاره سوم) جریان عادی روابط بازرگانی را برهم زد. این‌ها همه نقش مهمی را در دگرگونی روند زندگی «مراکز شهری» میان بین‌النهرین و هند ایفا کردند.

دگرگونی مهمی هم دراقتصاد مناطق کوهستانی، به‌ویژه در خاور ایران روی‌داد.

از هزاره چهارم ق. م. به‌بعد گله‌ها و رمه‌های دام‌های شاخدار افزایش یافت، این خود نشانه‌آن بودکه موضوع‌مالکیت دامداری درحال‌پیدایش‌بود. درهزاره‌سوم ق.م. درمناطق کوهستانی باختر ایران، در فلات ارمنستان و ماوراء قفقاز چراگاه‌های دور دستی پدید آمد. طبق پژوهشی که از تپهٔ لرستان به‌عمل آمده ضمن هزاره سوم ق. م. درپرخی نقاط واقع در دره‌های آن ناحیه، رفته رفته روستاهائی با اقتصاد کشاورزی ـ دامداری پدید آمده است. درآن‌هنگام قسمت‌عمدهٔ این‌نقاط (از جمله بزرگترین آن‌هایعنی چیگاپاخان) به‌همان وضع سابق باقیماندند. اما روستاهای کوچکتری درکنار دره‌های نزدیك به‌صخره های‌کوهستانی‌که برای‌دفاع‌مناسب بودند دیده شده‌است. ساکنان این‌روستاها به‌دامداری می‌پرداختند و کم‌کم‌کار کشاورزی راآغاز کردند. درآن هنگام کوچ دامداران در مناطق کوهستانی آسیای باختری هنوز انجام نمی‌گرفت.

ایلام در هزاره‌های چهارم تا دوم ق. م.

خوزستان در نیمهٔ نخستین هزارهٔ چهارم ق. م. مانند مناطق دیگر ایران درآستانهٔ پیشرفت اقتصادی واجتماعی جالب توجهی بود. درآن هنگام درناحیه شوش روستاهای کوچك اما مهمی پدید آمدند که ساکنان آنها در مجموع از لحاظ اقتصادی وابسته به‌هم بودند. درهزارهٔ‌چهارم ق. م. دراین روستاها مراکز مهمی درنزدیکی‌شوش(شوشان‌ایلامی و شوش امروزی ایران) پدید آمدند. این مراکز در آغاز هزارهٔ چهارم به‌سرعت گسترش یافتند و پهنه‌های وسیعی از آن سرزمین را اشغال‌کردند. درآنجا سکوـ های آجری بنا شد و روی این سکوها ساختمان‌گردید. طبق پژوهشی که به‌عمل‌آمده در هزارهٔ چهارم ق. م. در شوش پیشرفت بزرگی در رشته معماری، فلزکاری و محصولات سفالی به‌عمل آمده است (با دستگاه‌های کوزه‌گری نیمه دوم هزاره چهارم)

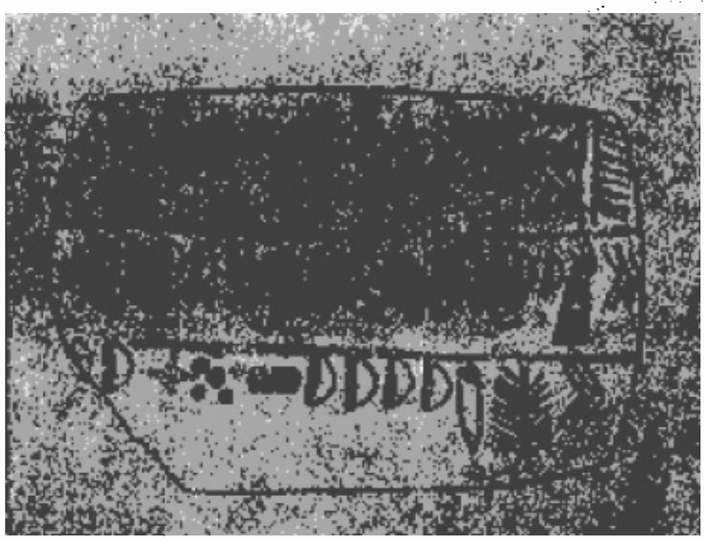

قطعه‌ای از متن ایلامی در تپه یحیی

نوشته‌هائی که به‌وسیله مهر نقش می‌شد به‌مقدار زیادی در پایان هزاره چهارم کشف شده است. این نوشته‌ها نخست به‌گونهٔ یک‌رقمی و بعدها علائمی به‌آن اضافه شده و سرانجام به‌شکل نوشته‌های ایلامی درآمده است (تاکنون ترجمهٔ این نوشته‌ها کشف نشده‌اند).

علاوه بر شوش در ایلام هم مراکز مهمی وجود داشته که چون تپهٔ بزرگ حفاری نشده، آثاری ازآنها به‌دست نیامده است. از هزاره سوم ق.م. متن‌های خط میخی‌ایلامی و نوشته‌های ساکنان بین‌النهرین به‌دست آمده است اوان، سیماش، باراخشه. همهٔ این نوشته‌ها به‌ایلامی شهرت یافته‌است. منطقهٔ ایلام‌به‌غیر ازشوش. مجاور مناطق‌کوهستانی بوده مثلاً منطقهٔ شمال غربی خوزستان و درهٔ فارس که آنشان‌ها درآنجا وجود داشتند (تپهٔ مالیان در ۴۶ کیلومتری شمال شیراز). در فاصله بین هزاره‌های چهارم / سوم در آنشان‌آثار نوشته‌های ایلامی ومهرهای استوانه‌ای به‌کار می‌رفته‌است. ازمدارك باستان شناسی و تصاویریکه از اثرهای شوش و آنشان به‌دست آمده چنین برمی‌آیدکه در آغاز هزارهٔ سوم ق. م. سازمان‌های پادشاهی یا مذهبی‌ای با همهٔ کارکنان و کاهنانشان از لحاظ اقتصادی، بر جوامع حکومت می‌کرده‌اند.

رشد «مراکز شهری» ایلامی در هزاره سوم ق. م. باعث رشد اقتصاد کشاورزی در زمین‌های مجاور گردید، آبیاری مصنوعی در این مناطق رونق گرفت و بناهائی به منظور انجام این‌گونه آبیاری پدید آمد. این دگرگونی به‌ویژه به‌مقیاس گسترده‌ای در منطقهٔ فارس انجام یافت، دراین منطقه درآغاز هزاره دوم دوباره شماره روستاها افزایش یافت. مثلاً آنشان در پایان هزاره سوم و آغاز هزاره دوم پهنه‌ای بیش از ۱۳۰ هکتار را دربر گرفت.

در این‌هنگام درایلام وبیشتر ازمناطق دیگر ایران‌شرایط پیشرفت اقتصادکشاورزی پدید آمد، مناطق کشت به‌میزان زیادی گسترش یافت، درمنطقه بین‌النهرین کشاورزی رونق شایانی گرفت و این موضوع به‌اتحاد سیاسی آن ناحیه کمك فراوانی کرد. اماضمن مقایسه با بین‌النهرین، مناطق ایلام پراکنده‌تر بودند وکوه‌ها مراکز را از هم جدامی‌کردند و بنابراین طبعاً مسئله تمرکز در ایلام بارها کندتر از بین‌النهرین انجام می‌یافت.

درحدود اواسط هزاره سوم، چند مرکز ایلامی توانستند برحکومت‌های شهری‌دیگر چیره شوند. نخست اوان توانست در رأس این اتحاد قرار گیرد. بعدها در ایلام شالوده حکومت پلی (۲۵۰۰ سال ق. م.) نخستین پادشاه دودمان ایلامی اوان (۲۵۰۰-۲۳۰۰ سال ق. م.) گذاشته شد. اما اوان از پیش در ایلام و مناطق باختری آن تسلط داشت. بنابرمنابعی‌که از بین‌النهرین به‌دست آمده پادشاه سومری شهر کیشا، ایلام رابه‌تصرف درآورد، اما پس ازآن اوان بر پادشاه سومری چیره گردید و تا مدتی بر قسمتی از سومر

فرمان راند ـ این رویدادها درفاصله سالهای ۲۷۰۰ تا ۲۶۰۰ ق. م. پیش آمد. روابط مبادلاتی در اثر تصادم جنگی بین ایلام و بین‌النهرین که به‌گونهٔ متناوب کامیابی نصیب این یا آن دولت می‌شد، به‌دگرگونی گرائید، اما بعدها پادشاه آکاد پس ازاتحاد مراکز بین‌النهرین در پایان قرن ۲۴-۲۳، سرانجام بر ایلامی‌ها پیروز شد و بیشتر قلمرو آنها را به‌تصرف درآورد.

آنزمان درایلام علاوه بر پادشاه اوان دولت‌های دیگری درشهرها حکومت‌می‌کردند: شوش، با راخشه، آنشان و غیره از آن جمله بودند. این دولت‌ها یا مستقلاً یا از راه جنگ با آکادها ارتباط داشتند فرمانروایان آنها لقب‌های گوناگونی را برای خود بر-مسی‌گزیدند: «شاه»، «شاهزاده کاهن» و غیره. یکی از این‌ها به‌نام کوتیك ـ اینشوشینیك در آغاز قرن بیست و دوم ق. م. با ایلامی‌ها متحد شد و درخارج از ایلام موفقیت‌هائی را به‌دست آورد، پس از آن‌عنوان پیشین پادشاه آکاد یعنی «پادشاه چهارمین کشورجهان» را اختیارکرد. کتیبه‌ای‌که از او به‌جای مانده یکی به‌خط آکادی و دیگری میخی‌که در ایلام معمول بود، می‌باشد (برای‌کشف این خطوط‌کوشش می‌شود). اما ضمن نوشته‌های ایلامی خط آکادی هم به‌کار رفته (خط سومری نخست به‌گونه تصویری بوده است) متون‌خط میخی‌ایلامی درجنوب غربی ایران وزمان هخامنشیان به‌مقیاس‌گسترده‌ای به‌کار رفته‌اند. اما در پایان هزاره سوم و سده‌های نخستین هزاره دوم در ایلام و به‌ویژه در شوش با خط آکادی می‌نوشتند.

درکتیبه ذکرشده کوتیك ـ اینشوشینیك برکوتی‌ها پیروزشد واز زاگرس‌به‌بین‌النهرین تاخت. در نیمه دوم هزاره سوم مناطق شمال‌خاوری بین‌النهرین به‌نااستواری‌گرائید. اما گاهگاهی عشایر با یکدیگر متحد می‌شدند مثلاً درحدود قرن بیست‌و دوم ق. م. طبق نوشته‌ای‌که به‌خط آکادی درصخره‌ای نزدیك زهاب کنار دیاله به‌دست آمده آنوبانی‌نی «پادشاهی لولوبی‌ها» را پدید آورد. درهزاره دوم و اوائل هزاره یکم ق. م. لولوبی‌ها در حاشیه شمال‌غربی ایران تا ارومیه و نزدیك مناطق عراق زندگی می‌کردند اخلاف کوتیوها در زاگرس و شمال لرستان سکونت داشتند.

با وجود موفقیت موقتی کوتیك ـ اینشوشینیك، کوتی‌ها بین‌النهرین را به‌تصرف درآوردند و خراج‌های سنگینی را بر ساکنان آن منطقه تحمیل‌کردند و ظاهراً ایلامی‌هارا هم شکست دادند. چیرگی کوتی‌ها بر سومری‌ها و آکادی‌ها کمتر از یك قرن پائید (تا قرن بیست‌و یکم ق. م.). اتحاد عشایری کوتی‌ها ظاهراً ضعیف بود و بنابراین،این‌ها سرانجام شکست خوردند و قدرت آنها در بین‌النهرین سرنگون شد.

در ایلام در آن‌هنگام قدرت به‌دست شاه سیماشا (دومین دودمان شاهان ایلام)

افتاد، پس از آن آنشان قدرت گرفت، و تقریباً درحدود ۱۹۰۰/۱۸۵۰ سال ق. م. اپارتی « دودمان پادشاهی آنشان و شوش» رابنیان نهاد. این دودمان تا پیش از قرن شانزدهم ق. م. اتحادیه ایلام را استوارتر از پیش نگهداشت. راست است که هم اکنون در قلمرو کشور چند فرمانروائی دیگر هم وجود داشت، اما این‌ها با هم خویشاوند بودند و ضمن رعایت سلسله مراتب پیچیده‌ای با داشتن درجات، لقب‌ها و رتبه‌ها و سرانجام اختیارات تا مقام عالی حکومتی، «سوکالماخ (مبشر کبیر)»، پادشاه آنشان و شوش» به‌هم پیوسته بودند.

نخستین قرن هزاره سوم ق. م. تقسیم طبقاتی و تضاد اجتماعی در جوامع ایلامی بیشتر به‌چشم می‌خورد. به‌موجب مدارکی که از آنزمان در شوش به‌دست آمده معلوم شده است که نظام مالکیت خصوصی و شخصی کاملاً حکمفرما بوده. در این اسناد از برده‌ها نام برده شده، این‌ها را به‌عنوان کالای قابل خرید و فروش و مملوك شخصیت‌ها وخانواده‌های ممتاز به کار می‌گرفتند. خانوادهٔ بزرگ معمولاً یك واحد اجتماعی و تولیدی به‌شمار می‌آمد، اما این واحد پایهٔ استواری نداشت؛ هنگامی که رئیس این خانواده می‌مرد افرادش با سهمی که از دارائی او می‌بردند می‌توانستند به خانواده‌های بزرگ دیگر مثلاً برادر رئیس درگذشته به‌پیوندند.

مجسمه ملکهٔ ایلام ناپیرآسو

بسیاری از بردگان ظاهراً متعلق به‌شاه یا کاهن بزرگ بودند. اما به‌قسمت مهمی از آنها که مستقیماً در کار تولید دخالت داشتند آزادی نسبی میدادند ولی وضعشان دست کمی از بردگی نداشت. آنها از خودشان دارائی نداشتند و از دارائی معبدها یا شاهان که برایشان کار می‌کردند. بهره‌می‌بردند. بلند پایگان وشخصیت‌های دیگر که درخدمت

شاه‌بودند،قطعه زمین‌هائی به‌عنوان پاداش از شاه دریافت می‌کردند وحق بهره‌برداری‌از درآمداین‌زمین‌ها را داشتند. زمین‌های شاه به‌شخصیت‌های ممتاز و بلندپایه هدیه می‌شد.

در این دوره طبعاً مالکیت بزرگ رواج یافت و املاك کوچك به‌سود مالکان بزرگ از میان می‌رفت. ضمن کاوش‌هائی‌که از قرون ۱۸ و ۱۷ ق. م. درشوش به‌عمل آمده خانه‌ای‌کشف شده که شامل۵۰ اطاق و ده حیاط بوده، این خانه درمیان کلبه‌های بسیار کوچك بنا شده و تقریباً تمامی یك‌محله را دربر گرفته است. طبق اسنادی که به‌دست آمده صاحب این خانه شخصی بنام تمتی ـ وادداش بوده، این شخص با بحرین روابط بازرگانی داشته وصاحب هزار رأس‌دام و زمین‌های پهناوری بوده، ضمناً شاه کوتیرناخونت مقداری زمین به‌او هدیه داده است. این شاه پس از اشغال موقتی ایلام به‌وسیلهٔ حمورابی (۱۷۹۲–۱۷۵۰ ق. م.) براین سرزمین حکومت می‌کرده و همزمان با پسر او بوده که فرمانروائی بابلی‌ها را برزمین هایش نپذیرفته واغلب به‌مرزهای بابل تجاوز می‌کرده است.

در قرن شانزدهم ق. م. ایلام از کاسیت‌ها که پیش از آن بابل را به‌تصرف در-آورده بودند، شکست خورد. به‌نظر می‌رسد کـه کاسیت‌ها قبلاً در زاگـرس می‌زیستند، گروه‌های این تیره درباختر لرستان، در آغاز هزاره یکم ق. م. به‌سر مـی‌بردند. برخی عقیده دارند این‌ها را از بابل به‌این نقاط کوچ‌داده‌اند؛ درهر حال پیش از چیرگی برایلام کاسیت‌ها در منطقه شمال باختری ایلام سکونت داشتند و احتمالاً آنها از ساکنان شمال آسیای غربی بوده‌اند.

درقرن شانزدهم ایلام زیر تسلط کاسیت‌های بابلی قرار گرفت، اما ایلامی‌ها زیر رهبری شاه با یکدیگر متحد شدند، شاید در زمان دودمان جدید-سلطنتی که درنیمه دوم قرن چهاردهم تا قرن دوازدهم روی‌کار بود ایلام دارای قدرت فراوان شد. ایسن شاهان لقب «پادشاه آنشان وشوش» را برای خود برگزیدند (هم‌اکنون دیگرآنها را سوکالماخ نمی‌نامیدند)، اما مرکز این‌ها درشوش بود. در ایلام آنزمان کارهای ساختمانی بزرگـی انجام گرفت، کاخ‌ها و معبدهای بزرگی ازجمله زیگورات که ضمن حفاری در چوگازنبیل پیدا شده، بناگردید (این بنا را یکی ازپادشاهان این‌دودمان بنانهاده است). دراین‌هنگام پیشرفت بزرگی در زمینه‌های هنر، معماری و حجاری ایلام انجام‌گرفته است.

درسدهٔ سیزدهم ق. م. ایلامی‌ها چندبار به‌بابل‌تاختند. در زمان‌شوتروك ـ ناخونت (تقـریباً ۱۱۵۸ – ۱۱۵۵ ق. م.) و کوتیر ناخونت (تقـریباً ۱۱۵۰ – ۱۱۵۵ ق. م.) سرانجام بر پادشاه کاسیتی بابل پیروز شدند و آخرین پادشاه را به اسارت گرفتند. ثروت فراوان و آثار گرانبهائی از بابل به‌ایلام آوردند (در میان آنها کتیبه‌ای با متن قانون

معروف حمورابی بودکه هم‌اکنون در زمان ما شهرت فراوان دارد و این کتیبه در شوش یافت شده است). بساج فراوانی به‌بابلی‌ها تحمیل کردند. قسمت شمالی بابل در زمان شولگاك ـ اینشوسیناك جزو قلمرو ایلام شد (تقریباً در سال‌های ۱۱۵۰-۱۱۲۰ ق. م.)، ایلامی‌ها در این‌زمان یك‌رشته لشگرکشی‌های موفقیت‌آمیز در مناطق زاگرس ومرزهای آشور انجام دادند.

اما در جنوب بابل یك دولت محلی تازه‌ای پدید آمد. چهارمین فرمانروای این دودمان به‌نام نبوکد نصر اول درحدود ۱۱۱۵ ـ ق. م. ایلامی‌ها را درجنگی نزدیك دره (بدر امروزی‌که نزدیك مرز ایران ـ عراق قرار گرفته است) شکست داد. از این زمان به‌بعد دوره زوال سیاسی ایلام فرا رسید.

۲.

فرمانروائی مانی‌ها. دولتهای ماد

ایران درپایان هزاره دوم تا اواسط هزاره یکم ق. م.

ایران باختری درآستانهٔ تاخت و تاز آشوریها و اورارت‌ها

علاوه برایلامی‌ها، دربارهٔ پیشرفت روند تاریخی ساکنان بقیهٔ سرزمین‌ایران تابیش از هزارهٔ دوم ق. م. فقط باید از مدارك باستانشناسی بهره‌برد. بنا برمدارکی‌که ازمنابع خارجی از جمله‌کتیبه‌های آشوری و اورارتی به‌دست آمده، از آغاز هزارهٔ یکم ق. م. وضع‌ایران دگرگون می‌شود. این منابع اگرچه اطلاعات یك طرفه‌ای به‌دست می‌دهند اما می‌توانندآگاهی‌های سودمندی دربارهٔ پاره‌ای مناطق‌ایران درسده‌های نهم تاهفتم ق. م. برای پژوهش ارائه دهند.

مهمترین مناطق عبارتند از: نزدیك آشور زاموا ـ درناحیه سلیمانیه درخاك عراق و مجاور روستاهای ایران و درعقب آن زاموای داخلی در قسمت علیای زاب صغیر و در ساحل جنوبی ارومیه. آن‌سوتر در خاور، آلابریا و مانا قرار دارد (مرکز قلمروآینده مانی و در وسط رودخانه جغتو). در قسمت جنوبی‌تر آن پادسوا یا پادسو می‌باشد. ناحیه مهمی درکنار دیاله، دربین راه بابل به‌ایران بهت خمبان قرار گرفته؛ در خاور و جنوب خاوری این منطقه، نزدیك‌کرمانشاه و شمال لرستان، کشور الیپ واقع‌شده امادر

قسمت شمالی‌تر آن خرخر، کیشسو و یك رشته «کشور»های دیگر بین پارسو و بیت خمبان در غرب و ماد در شرق قرار داشت. ماد در آن‌زمان بسیار کوچکتر از زمان استیلایش در سده هفتم ق. م. بود و از جایگاهش‌که نزدیك همدان قرار داشت هنوز به‌سوی غرب گسترش نیافته بود.

به‌موجب اطلاعاتی‌که از منابع مربوط به‌قرون نهم تا هشتم ق. م. به‌دست آمده بخش‌های دیگری در شمال باختری ایران قرارداشته‌اند. بیشتر این‌بخش‌ها ازلحاظ سیاسی یك پارچه نبودند و به‌قلمروهای کوچك و مجزا تقسیم می‌شدند. به‌گونه‌ای‌که ذکر شده درسال ۸۲۰ ق. م. «کشورهای» بسیار کوچکی از جمله ۲۸ بخش در باختر و جنوب ارومیه وجود داشتندکه هر یك مستقل بودند؛ درمناطق پارسوا ضمن قرن نهم ق. م. تقریباً ۳۰ بخش «شاه نشین» موجود بود. این بخش‌ها معمولاً شامل یك یا دو دهستان بودندکه هرکدام مراکز مستحکم یا دژهای استواری را دراختیار داشتند پیرامون این بخش‌ها هم روستاهائی وجود داشتند.

بنابر مدارك باستانشناسی، از هم‌پاشیدگی روابط اشتراکی کهن در شمال باختری ایران ضمن پایان هزارهٔ چهارم تا آغاز هزاره دوم ق. م. رویداد. راست است‌که ضمن هزاره دوم دگرگونی‌های ژرفی در فرهنگ‌های سنتی و شیوه‌های کشاورزی ساکنان این سامان پدید آمد. اما بسیاری ازسنت‌های اقتصادی و اجتماعی همانگونه نگاهداشته شدند و دوران پیشرفت خود را طی می‌کردند، مثلاً صنایع دستی از اقتصاد روستائی جدابود. آثاری‌که از پایان هزارهٔ دوم و آغاز هزاره یکم ق. م. به‌دست‌آمده گویای جدائی‌صنعت پیشرفته از رشته‌های دیگر اقتصاد ازجمله کشاورزی بوده است ـ در آغاز هزارهٔ یکم کارکشاورزی با گاوآهن انجام می‌گرفت، داس‌های آهنی وکلنگ و غیره به‌کار می‌رفت. گویا در آن‌زمان روستاهای پهناوری وجود داشته است و بیشتر آنها تاکنون کشف نشده‌اند. باید سال‌ها روی تپه حسنلوکارکرد تا آثاری در این‌باره به‌دست‌آید.

در سده‌های سیزدهم تا یازدهم در درهٔ کادار چند روستای بزرگ وجود داشت، در سده یازدهم این روستاها تبدیل به‌دژهائی شده بودند. در تپه حسنلو «شهری» کشف‌شده که متعلق به‌سده‌های دهم تا نهم ق.م. بوده، این شهر دارای دیوارهای تطور وبناهائی از نوع کاخ یا معبد بوده است؛ در این شهر همچنین خانه‌های صنعت‌کاران وکارگاه‌های فلزگدازی و سفال‌سازی دیده شده است؛ پشت دیوار شهرخانه‌های روستائیان وگورستان قدیمی کشف گردیده است. در حسنلو ساغرهای تشریفاتی که پشت آنها نوشته نقش‌شده است به‌دست آمده، از این نوشته‌ها چنین‌برمی‌آیدکه این ظروف متعلق به‌دربار مانوی، فرمانروای کشور ایدا بوده است. بنابر متون آشوری ایدا یکی از کشورهای زامویای

داخلی به‌شمار می‌آمده است.

از مدارك باستانشناسی‌ای که در آنها از «شهرهای مستحکم» یا «دژها» در متن‌ها یادکرده چنین برمی‌آید، که درمنطقه جنوب ارومیه «شهرهای» مستحکمی با دژهای استوار وجود داشته است. بنا به گواهی مدارك به‌دست‌آمده از سده نهم قبل از میلاد، کاخ‌های مجلل معبدها در مناطق دیگری که دارای دولت‌های کوچك و کم اهمیتی بودند از قبیل الابریا، مانا، الیپ، گیلزان (در باختر ارومیه) وغیره وجود داشته‌است. مدارك‌مفصلی‌تری که از سدهٔ هشتم ق. م. به‌دست آمده نشان‌می‌دهندکه مستحکم‌کردن شهر و ایجاد دژها در مناطق گوناگون باختر ایران رایج بوده است ـ این عمل چه در شهرهای بـزرگتر ازقبیل (خرخر، کیشسو و غیره) و چه در بخش‌های کوچك از قبیل حوالی ماد، انجام می‌گرفته است.

مدارك آشوری و اورارتی شامل ارقام دقیقی دراین زمینه می‌باشند در این مدارك از جمعیت زیاد نواحی مشخص با دژهای مستحکم مرکزی و منابع زندگی مـردم به‌طور کلی نام برده شده است. ضمن‌آنها دربارهٔ مقدار زیاد یا کم دام‌ها یا احشامی‌که از این‌یا آن «کشور» مصادره شده، سخن به‌میان آمده است. این مناطق بیشتر نزدیك ارومیه و ماد بوده‌اند، از برخی اسب مصادره می‌شده است. در میان این بخش‌های مشخص،فلات ارمنستان واقع در باختر ایران یکی از مراکز مهم پرورش اسب درآسیای غـربی بوده و ساکنان چندبخش آن به‌ویژه در پرورش این دام شهرت داشتند، ایـن حیوان را برای سواره نظام پرورش می‌دادند.

اطلاعات مربوط به‌سدهٔ نهم و مدارك دقیق‌تر سدهٔ هشتم ق. م. نشان می‌دهند که درآن زمان در مناطق شمال بـاختری ایران پیشرفت قابل توجهی در زمینه کشاورزی، باغداری، و پرورش‌تاك انجام می‌گرفته است. مدارك قرن‌نهم قبل از میلاد نشان‌می‌دهند که درآنزمان روستاهای مرکزی یا شهرها وجود داشته‌اند، ظاهراً با پیشرفت کشاورزی در روستاها این مراکز پدید آمده‌اند. اما دریکی از این مراکز واقع در تپهٔ حسنلو مقدار زیادی ابزار کشاورزی، جو و چند نوع گندم، ظروف بزرگ برای شراب‌سازی و غیره به‌دست آمده است.

آشوری‌ها از مناطق ایران مقدار زیادی فلز دریافت می‌کردند (برنز، طلا، نقره و غیره) معمولاً بیشتر فرآورده‌های صنعتی از قبیل پارچه‌های کتانـی و پشمی و حتی سنگ‌های معدنی قیمتی از ایران به‌آشور صادر می‌گردید. مدارك باستانشناسی صدور فرآورده‌های صنعتی را از ایران‌کاملاً تأئید می‌کنند. این مسئله گویای آنست‌که در آن زمان سطح صنایع‌ایران به‌میزان زیادی بالا بوده است. مدارك به‌دست آمده از تپه‌حسنلو

هم‌این‌موضوع را تائید می‌کند، اما از بررسی‌آنها چنین‌برمی‌آید که جاهای پیشرفت‌صنایع دستی، مراکز روستاها (شهرها) بوده‌اند، فرآورده‌های صنعتی ایرانی آنزمان هم اکنون در گورها یافت شده‌اند. بسیاری از آثاری که درگورهای آنزمـان به‌دست آمده گویای آنند که این‌ها متعلق به‌کوچ نشینان‌بوده‌اند. به‌ویژه در این اشیاء نشانه‌هائی از پرورش اسب و اسب سواری دیده شده‌انـد. اما از همین آثـار چنین برمی‌آید که در آن‌زمان سازندگان این اشیاء مردم «شهری» مراکـز ایران یا ارمنستان بـوده‌اند و در «مراکـز مستحکم» این مناطق سکونت داشته‌اند. اینگونه، در میالك، از سده‌های نهم تا هشتم ق. م. دژها و گورستان‌هائی یافت شده‌که درون آنها ابزار سواری، یراق اسب، تصویر سواران و حتی ابزار کشاورزی بوده‌اند.

درپایان هزارهٔ دوم و آغاز هزارهٔ یکم ق. م. ساز و برگ سواری در بیشتر مناطق ایران به‌دست آمده، از آن‌جمله درکنار دریای خزر (جائیکه درکنار یکـی از گورهـای ثروتمندان‌آثاراقتصاد کشاورزی ـ دامداری وجود داشته) از این‌گونه اشیاء دیده‌شده‌اند. درگورستان مارلیك، پائین سفید رود گوری با اسب‌کشف شده، گورهای دیگری‌شامل مجسمه‌های کوچك گاوآهن و وسائل شخم با گاو به‌دست آمده‌اند. درگورهای مارلیك مقدار زیادی ظروف زرین، جواهرات، اسلحهٔ گرانبها و مهرها (متن چندتائـی از آنها با خط میخی نقش شده) به‌دست آمده است ـ این‌هاهمه نشانه‌های وجود مالکیت وقدرت در آن‌زمان بوده‌اند. ضمناً فرآورده‌های سفالی پیشرفته در اینجا کشف شده‌اند. این‌کیفیت دلیل برآنست‌که از پیش تقسیم طبقاتی جامعه و درنتیجه شکاف اجتماعی ژرفی در این منطقه حکمفرما بوده است.

یکی از مجموعه‌های‌باستانشناسی جالب ایران «برنزکاری‌های لرستان» است. این فرآورده‌های بی‌شمار نوعی از مصنوعات خود ویژه به‌شمار می‌روند. ایـن اشیاء با سبك هنری پیچیده و پیشرفته‌ای ساخته شده‌اند، گوئـی درساختن آنها رئـالیسم و پنداربافی (ازجمله‌ضمن تجسم انسانها، خدایان و حیوانات وموجودات ماوراءالطبیعه) درهم‌آمیخته و این آثار را خلق کرده‌اند. اینگونه، پدیده‌های تشریفاتی و زیستی ضمن بررسی سلاحها یا ابزاری از قبیل دهنه اسب و غیره در یك‌جا به‌چشم می‌خورند. تاریخ برنز کاریهای لرستان به‌هزاره سوم تا هزاره یکم ق. م. می‌رسد. فقط چندی پیش دراثر کاوش گورها ثابت شدکه اگرچه در لرستان موضوع فلزسازی در هزاره سوم ق. م. وجود داشته اما مجموعه «برنزکاری» لرستان مربوط به‌پایان هزاره دوم و نخستین سده‌های هزاره یکم به‌ویژه درحدود سده‌های هشتم تا هفتم قبل از میلاد بوده است.

برنزکاری‌های لرستان را معمولاً ازآثار باقیمانده کوچ‌نشینان برمی‌شمارند، چون

قسمت عمده ساکنان لرستان درآن‌زمان کوچ‌نشین بودند. اما کشفیات اخیر باستانشناسان و حفاریهائیکه در محل سکونت آنها به‌عمل آمده ثابت کرده است، که درپایان هزاره دوم و سده‌های نخستین هزارهٔ یکم درلرستان روستاها ومراکز مسکونی بی‌شماری وجود داشته است. همانگونه که دیدیم در هزاره سوم ق. م. در لرستان و مناطق کوهستانی دیگر آسیای باختری، دامداری همراه روستاهای ثابت کشاورزی وجود داشته است؛ اما نشانه‌ای از دامداران کوچنده در آنزمان به‌چشم نمی‌خورد، بنا برمتن‌های خط میخی، واحدهای کوچ‌نشین درآغاز هزاره یکم ق. م. در فلات ارمنستان وایران گسترده نشده بودند. دامداری به‌مقیاس وسیعی پیشرفت کرد اما در کنار آن کشاورزی هم گسترش یافت و مردم در روستاها به‌طور ثابت زندگی می‌کردند. در چند «کشور» تمام احشام یا قسمتی از آنها را برای چرا به‌کوهستان می‌فرستادند (هنگام نزدیك شدن دشمن نیز چنین می‌کردند) اما فقط‌آنها را تامرزهای «کشور» خودشان دور می‌کردند. ظاهراً اینهاعملاً به‌راههای دور کوچ نمی‌کردند و اینگونه عشایر کوچ نشین جزو اتحادیه آنها به‌شمار نمی‌آمدند.

در این «کشورها» یابخش‌های غرب ایران هم‌اکنون دولت‌هائی پدیدآمدند. قسمتی از این دولت‌ها شامل مراکز حکومتی و روستاهای کشاورزی بودند. بیشتر این اتحادیه‌ها از این پس برپایهٔ حاکمیت ارضی بود نه‌روابط عشیره‌ای.

تشکیل این اتحادیه‌های سیاسی مانع ازآن شدکه ساکنان از لحاظ نژادی یا زبان اختلاف زیادی با هم داشته باشند، این کیفیت آنوقت در ایران و بسیاری از مناطق آن حکمفرما بود. در سرزمین کردستان ونزدیك ارومیه به‌غیر از لولوبی‌ها گروههای نژادی دیگری وجود داشتندکه نژادشان وابسته به‌کیتوها و دربعضی جاها خودیت‌ها (زبانشان به‌اورارتی‌ها می‌مانست) بود. در بعضی از محل‌های آذربایجان ایران بازبانهائی سخن می‌گفتند که ظاهراً از داغستانی ریشه می‌گرفت. درباختر لرستان، آشوریها با کاسیت‌ها تماس گرفتند زبان کاسیتی در سده‌های نهم تـا هشتم ثبت شده است. همچنین درحاشیه شمال‌غربی ایران (در آلابری و غیره) و در مناطق نزدیك راه بابل و ماد زبانشان‌شبیه به‌بابلی‌ها بود (این مناطق دردورهٔ تسلط بابلیها و کاسیت‌ها مستعمره‌های آنها به‌شمار می‌آمدند). در مـرزهای شمالی لرستان مردمی می‌زیستند که با زبانی نزدیك به‌ایلامی سخن می‌گفتند. علاوه بر گروههای محلی و نژادی قدیمی در پایان هزاره دوم ق. م. در باختر ایران مـردمی ایرانی زبان گسترده شدنـد. اما این‌ها تا آغاز هزارهٔ یکم ق. م. سرتاسر سرزمین پهناور ایران‌را فرا نگرفتند و این قوم فقط مناطق معینی رابرای سکونت برگزیدند، بنابراین دربیشتر مناطق باختری مردم محلی اکثریت داشتند.

تاخت‌وتاز آشوریها و اورارتی‌ها در ایران

با نیرو گرفتن آشوریها درپایان سده دهم و آغاز سده نهم ق. م. ارتش آشور از مرزهای شمال باختری ایران به‌درون این سرزمین نفوذ کرد و تا پایان سده هشتم کـه دولت آشوری موقتاً سقوط کرد این اردوکشی ادامه یافت. به‌سال ۸۸۰ ق. م. زاموبا به‌دست آشوریان افتاد و جزو یکی از ولایات تابعهٔ این‌دولت درآمد اما آشوریها مناطق واقع در خاور را به‌خاك خود ملحق نه‌کردند، منظور اصلی‌شان این بود که از ساکنان آنهاخراج، اسیر یا غنیمت به‌گیرند. هنگامی‌که برخی ازبخش‌ها دربرابر آشوریها پایداری می‌کردند، دژهایشان‌را ویران وروستاهایشان‌را به‌آتش می‌کشیدند، باشیوه‌های ددمنشانه‌ای ساکنان آن منطقه را می‌کشتند. مردم بیشتر از «کشور»ها برای آزاد ماندن خود تلاش می‌کردند، اما دراثر جنگ نابرابر یکی پس از دیگری درمقابل‌یکی از نیرومندترین‌دولت‌های آن‌زمان‌که صاحب‌تکنیك جنگی پیشرفته وسلاح‌های قلعه‌کوب بود، نابود می‌شدند وبی‌گمان آشوری‌ها پیروز می‌گردیدند. بیشترچنین روی می‌دادکه ساکنان به‌محض‌نزدیك شدن ارتش‌آشور، دژهای خود را رها کرده ودرکوهها پنهان می‌شدند.

در زمان سالمانأسار سوم (۸۵۹ - ۸۲۴) آشوریها به‌یك رشته لشکرکشی اقدام کردند: در سال‌های۸۵۹، ۸۵۵، ۸۴۳ (هنگامی‌که نخستین بار نام مانا، الابریا، پارسوبا برده شده است)، ۸۳۴ (نخستین‌بار تا قلمرو ماد پیش‌رفتند)، ۸۲۸ و۸۲۷ ق. م. و در دهه‌های بعدی، آنها هرچه بیشتر به‌سوی خاور تاختند ـ دو بار به مانا، هشت‌بار به قلمرو ماد هجوم آوردند. اما پس از سال ۸۰۶ ق. م. آنها دیگر با مانا نجنگیدند: این کشورها ضمن جنگ با اورارتوها باآشوریها متحدشدند. نامدار شدن مانا و چند «کشور» دیگر در باختر ایران بیگانگان‌را برانگیخت که به‌آنها تجاوز کنند.

درپایان‌قرن‌نهم ق.م. دولت آشور ضمن نبرد بااورارتو درسوریه، شمال‌بین‌النهرین و ایران ناکام شد. در فاصله سال‌های بین۸۲۵ ـ ۷۹۰ اورارتی‌ها منطقه باختر و جنوب ارومیه را تصرف کردند و در ناحیه پائین جنتو نزدیك مرزمانا دژهائی ساختند (تاش‌تپه نزدیك میاندوآب). تا اواسط قرن هشتم ق. م. پادشاهان اورارت چندین بار با مانی‌ها به‌نبرد پرداختند، غنائم گسرانبها و اسیران فراوان از آنهـا به‌چنگ آوردند، قسمتی از سرزمین آنها راگرفتند، امایه‌طورکلی مانی‌ها به‌فرمانبرداری آنها تن درندادند.

اورارتی‌ها از روستاهای جنوب ارومیه به‌سوی پارسوبا ومناطق جنوبی‌تر تانواحی شمالی کرمانشاه تاختند. این لشکرکشی علاوه‌بر تهدید جناح خاوری‌آشوریها، به‌منظور غارت، گرفتن اسیر وغنیمت جنگی انجام می‌گرفت. اما درکنارمنطقهٔ ارومیه اورارتی‌ها

کوشش داشتند مواضع خود را استوارتر کنند، قسمت مهمی از این منطقه در اواسط قرن هشتم ق. م. جزو قلمرو اورارت بود. پس از آن «کشور» پولوادی واقع در شمال شرقی آذربایجان ایران را تصرف کردند.

به‌سال ۷۱۴ ق. م. پس از شکست اورارت از آشور و مانا، منطقهٔ واقع درجنوب شرقی کناره ارومیه به مانا پیوست (یا به‌آن برگردانده شد)، آشوریها قلمرو اورارتی‌ها را که نزدیك ارومیه بود، در سر راهشان، سوزاندند یا غارت و ویران کردند. اما این مناطق به‌وسیلهٔ‌اورارتی‌ها حفظ شد و پادشاه‌آنها به‌نام‌آرگیشتای دوم (۷۱۴-۶۸۵ق.م.) هم‌قلمرو خود را در فاصله میان ارومیه و دریای خزر گسترش داد، این‌جریان درکتیبه‌ای که نزدیك سراب (سر راه تبریز ـ اردبیل) از او باقیمانده ذکر شده است. معلوم نیست تا چه زمانی اورارتی‌ها در منطقهٔ آذربایجان شرقی تسلط داشته‌اند، امامناطق شمال‌غربی تا زمان سقوط شان درپایان قرن هفتم و آغاز سده ششم، در تصرف آنها بود. در فاصلهٔ میان تبریز و ماکو چند دژ اورارتی کشف شده، این دژها در سده هفتم ق . م. وجود داشته‌اند.

از شرح لشکرکشی سال ۷۱۴ ق. م. آشوریها به‌این مناطق چنین برمی‌آیدکه در این نقاط آبادی‌های پر برکت و پیشرفته‌ای با اقتصاد کشاورزی وجود داشته است. در بسیاری از این دژها ذخیره‌های عظیم غله و شراب‌های معطر به‌دست‌آمده که زرمندگان آشوری این شراب‌ها را «مانند آب رودخانه مصرف می‌کردند». زمین‌های پهناوری از این منطقه آبیاری می‌شد. با وجود اینکه از پیش آبیاری مصنوعی در شمال‌غربی ایران رایج بود، اما کارهای آبیاری با مقیاس بزرگ فقط درصورتی امکان داشت‌که شرایط تمرکز و به‌کاربردن وسایل پیشرفته و منابع انسانی در محل موجود می‌بود. اطلاعات جالبی درباره .شهر اولخو (شاید نزدیك مرند کنونی باشد) به‌شرح زیر به‌دست آمده: کانال‌بزرگی وجود داشت‌که به‌کمك سدی آب را به‌شهر وکاخ پادشاه اورارت می‌رساند، به‌وسیلهٔ نهرها، قصبات سرسبز با درختان چنار سایه‌دار، باغ‌های پهناور و کشت‌زارها آبیاری می‌شدند، چراگاه‌های زیبائی برای‌اسبان وجود داشت. ساختمان‌های زیرزمینی‌ای از نوع کاریز (درمناطق دیگر ایران این نوع شبکه آبیاری فقط از زمان هخامنشیان به‌دست آمده است) برای آبیاری به‌کار می‌رفت.

قلمرو اورارت به‌قسمت‌های جزئی تقسیم‌می‌شدکه زیر ادارهٔ حکومت مرکزی بودند، بیشتر این بخش‌ها همان «کشورهای» کوچك پیشین بودند و همان حاکمان پیشین آنهارا اداره می‌کردند. در دژهای اورارت، اشراف اورارتی، مقام‌های اداری، پادگان، صنعتگران و غیره می‌زیستند. زمین‌های زراعتی مجاور متعلق به‌پادشاه بودند، بردگان و

دهقانان وابسته آنها را می‌کاشتند و عمل می‌آوردند، بیشتر اسیران کشورهای دیگر هم به‌این کار می‌پرداختند. گروه‌هائی از مردم محلی پس از اشغال سرزمین‌شان به‌وسیله اورارت‌ها معمولاً زادبومشان را ترک‌کردند، ماندگان ناگزیر بودند برای استیلاگران به‌کار بی‌گاری (ساختمان و غیره) و پرداخت باج تن در دهند. (در چند نقطه به‌جای باج اسب می‌دادند)

در اواسط سدهٔ هشتم ق. م. در مرحلهٔ تازه تجاوز آشوریها، روش‌های استثمار مردم مغلوب تغییر کرد. این تغییرات ازنمونه‌های اصلاحات تیگلات پالاسار سوم‌اورارتی (۷۴۵- ۷۲۷ ق. م.) الهام می‌گرفت. در زمان اوآشوریها چندبار اورارتی‌ها را شکستند و مرزهایشان را به‌آنسو گسترش دادند. در خاور، دو ایالت جدید پس از فتح‌سال ۷۴۴ به‌آشور اضافه‌شد. پارسوا و بیت خمبان با چند «کشور» کوچك مجاور از آن‌جمله‌بودند در لشکرکشی سال ۷۴۴ ق. م. پس از تحمل کشتارهای دسته جمعی معمولی، قسمتی‌از مردان جنگی اورارت رها شدند و به‌خانه‌هایشان رفتند، اما برای آن که دیگر نتوانند نبرد کنند انگشتانشان را بریدند. ساکنان مغلوب مناطق تصرف شده مانند ایالات دیگر بایستی باج می‌پرداختند و بی‌گاری می‌دادند.

از مناطق شرقی آشوریها چندین بار گروه‌هائی از مردم را به‌سوریه و فنیقه کوچاندند، این‌گونه ساکنان سامی این مناطق و مناطق دیگر آسیای باختری تغییر محل دادند. مهاجران در محل‌های تازه زبان آشوریشان به‌آرامی تغییرکرد. این‌گونه درشمال شرقی عراق و مناطق مجاور ایران جمعیتی پدید آمدند که با زبان آرامی و سپس با لهجه خاوری سخن می‌گفتند ـ سوریه‌ای یا آشوری.

پس از لشکرکشی سارگن دوم (۷۰۵ ـ ۷۲۲) به‌ایران دو استان دیگر آشوری به‌نام کیشسو و خرخر پدید آمد. دو استان دیگر به‌نام کارکاشی و ساپارو نام برده شده که خراج‌گذار دولت‌آشور بودند. این‌ها در باختر قلمرو ماد که آن‌هم جزو خراج‌گذاران به‌شمار می‌رفت، قرارداشتند. دراین‌مناطق‌چند «کشور» کوچك مشخص باقیماندند، حکمرانان این «کشورها» غالباً با یکدیگر درحال ستیز بودند و حتی گاهی علیه آشوریها وارد عمل می‌شدند. این‌گونه حکومت‌های محلی درقسمت‌های دیگری از مناطق شرقی وجودداشتند (حتی در زامویا)، اما درآنجاها دژهای نیرومند آشوریها وجود داشت و قدرت آشوریها دراین مناطق استوار بود.

درزمان آسارحادون (۶۷۹-۶۸۰ ق. م.) یك لشکرکشی به‌کوه‌های بیکنی (ظاهراً همان دماوند است) انجام گرفت و «کشور» پاتوشار (شمال شرقی دماوند) به‌تصرف آشوریها درآمد. اما این لشکرکشی (تقریباً ۶۷۷ ق. م.) آخرین پیروزی آشوریها در

شرق‌بود. بزودی این‌وضع دگرگون‌شد، گاهگاهی لشکرکشی‌هائی‌که به‌منظور جمع‌آوری خراج انجام می‌گرفت به‌حمله ساکنان به‌لشکریان آشوری می‌انجامید. آسارحادون کوشش داشت با عده‌ای از فرمانروایان زاموا و ماد متحد شود و به‌سال ۶۷۲ ق. م. پیمانی با آنهابست‌که حاوی وفاداری این دولت‌هانسبت به‌او بود وضمناً شاه آشور هم حق‌حاکمیت آنها را برسرزمین‌هایشان تضمین‌کرد. در همین سال یا سال بعد در مناطق شرقی خیزش آشکاری به‌منظور استقلال ماد اوج گرفت. اما آشوریها توانستند تاچند دهه بعد مناطق ایران از جمله کیشسو و خرخر را درتصرف خود نگاهدارند.

پادشاهی مانی‌ها

در قرن هشتم ق. م. هنگامیکه جنگ میان آشوریها و اورارتوها ادامه داشت، مانا متحد ضعیفی برای‌آشور به‌شمار می‌رفت. فرمانروای مانی از جنگ بین اورارت و آشور بهره برد وبه‌تقویت خود پرداخت، در زمان‌فرمانروائی ایرانزو (پیش از۷۱۸/۷۱۷- ۷۳۵ ق. م.) چند «کشور» کوچك را که درپایان قرن‌نهم ق. م. مستقل بودند، به‌خود ضمیمه کرد. اما برخی از کشورها درعین حال کـه حکـومت موروثی‌شانرا حفظ کردند، به‌قلمرو مانا پیوستند. به‌اصطلاح دولت‌های آندی، مدی، اویشدیشا و زیکیرتو ازآنجمله بودند. بخش‌های مهم این منطقه به‌دهستانهائی با جمعیت زیاد تقسیم می‌شدند. گذشته از خودمانی‌ها گروههای نژادی محلی دیگر که در مرزهای این سرزمین می‌زیستند همه ایرانی زبـان بودند، از جملـه در میسی ـ در جنوب اوایشدیشا ـ در شمال بـاختری و زیکیرتو ـ درشمال شرقی مرکز مانا.

گرایش به‌استواری قدرت مرکزی واکنش‌های متفاوتی را درفرمانروایان واشراف مانی پدید آورد. برخی از گـروههای ضد آشوری (در آلابری و غیره) که زیر حمایت مانی‌ها و آشوریها سالم مانده بودند به‌وسیله «دسای اول اوراتی حمایت شدنـد و علیه مانی‌ها به‌پا خاستند، اما سارگن دوم در ۷۱۹ ق. م چندین‌بار در کارهای مانا مداخله کرد شورشیان و قیام کنندگان علیه شاه مانا را کیفر داد. جنگ بی‌رحمانه‌ای در سال ۷۱۴ ق. م. در کوههای اوارش (شاید، سهند) درگرفت: «وسا و متحد مهمش می‌تاقی زیکیرتو به‌سختی شکست خوردند. بسیاری از امـلاك اورارتی‌ها و مناطق پیشین مانا در کنار ارومیه از میان رفتند. رویدادهای این‌سال سرانجام به‌نیرومندتر شدن مانا گرائید، اما در مناطق وابسته، دولت‌های محلی یا ازمیان رفتند یا ناتوان شدند.

اقتصادبخش‌های مهم‌قلمرو مانا، پیشرفت‌کشاورزی ودامداری درسطح بالا ازجمله

پرورش اسب دربرخی از این‌بخش‌ها مانند املاك مجاور اورارت‌ها بود. صنعت این‌منطقه در سطح بخش‌های شمالی آسیای باختری قرار داشت، این ارزیابی، طبق پژوهشی که‌از آثار قرون هشتم تا هفتم ق. م. از «صخره سکـز» واقع در روستای زیوی (۲۴ کیلومتر شرقی سکز) به‌عمل آمده، و همچنین کاوش دژهای تپهٔ زیوی، انجام گرفته است (ظاهراً دژزیوی متعلق به‌مانی‌ها بوده است).

سرشت اقتصادی جامعهٔ این زمان متناسب با رژیم اجتماعـی آن، ازجمله وجود گروههای مهمی از دهقانان وابسته یا بردگان است. اما در مانا هم مانند بیشتر قلمرو-های باستانی خاور مردم معمولـی آزاد نقش مهمـی را در روند زندگانی جـامعه ایفا می‌کردند. در این هنگام قشر گسترده‌ای از اریستوکراتها (خویشان و بستگان پادشاه)، نظامیان و مستخدمان (سرکرده‌هـای ارتش، فرمانـداران دژها و غیره) بـراین سرزمین حکومت می‌کردند. شاه از نزدیکان و خویشاوندان خودش، از شخصیت‌های بلندپایه و افراد وابسته به‌خانواده‌های اشرافی کهن، شورا تشکیل می‌داد. پسر ارشد شاه در زمان زندگیش عنوان ولیعهدی و وراثت سلطنت را داشت.

در آغاز قرن هفتم ق. م. مانا از زیـر بار تحت‌الحمایگی آشوریان خارج شد و جنگی‌تعرضی را علیه آنهاآغاز کرد. در فاصله سالهای ۶۸۰ - ۶۷۷ ق. م. آسارحادون موفق شد موقتاً حملهٔ مانی‌های سرکش را سرکوب‌کند ومتحد پادشاه مانا اسکف ایشپاکا را درهم شکند. نخستین‌بار نام اسکیف در آسیای باختری برده می‌شود. کمی پیش‌تر از پایان سده هشتم از کیمریتز نام برده شده (آنوقت با اورارت‌ها می‌جنگیدند.)

درنخستین سده‌های هزاره یکم ق. م. در دشت‌های پودازی دامـداران کوچ‌نشین پدید آمدند و عشایر کوچ‌نشین را تشکیل دادند. بیشتر اینهاکه به‌زبانهای ایرانی سخن می‌گفتند، شاخه‌های شرقی یا شمالی کوچ نشینان‌را تشکیل می‌دادند. از میان اینها، عشایر کیمریتز و اسکیف از راه قفقاز به‌آسیای باختری نفوذکردند (و قسمتی ازاسکیف‌ها بعدها به‌دشت‌های اروپا روی‌آوردند). این‌دوگروه عشیره‌ای ازلحاظ روش زیست و وضع اجتماعی به‌هم می‌مانستند. اینها برای نخستین‌بـار در آسیای باختری روش سواری و تیراندازی و نبرد سواره را که تاکنون معمول نبود، به‌کار بردند. به‌مسافرت‌های دور-دستی می‌رفتند ـ تا سواحل دریای اژه (کیمریتز)، تا مرزهای مصر (اسکیف‌ها) وجاهای دیگر ـ این عشایر مراکز ثابتی هم داشتند: کیمریتزهـا در شمال شرقی آسیای صغیر و اسکیف‌ها در باختر آذربایجان (این منطقه ظاهراً مرز سه‌کشور اورارت، مانا و اسکیف بود). گروه‌ها یا یکانهای چریکی آنها غالباً بـا بعضی از «کشور»ها متحد می‌شدند؛ اسکیف‌ها مدت زیادی در مانا اقامت کردند؛ کیمریتزها هم درآنجا نفوذ داشتند.

درنیمه‌دوم دورهٔ فرمانروائی آسارخاندن، مانی‌ها دوباره به‌تهدید مرزهای‌آشوریها پرداختند و پس از آن با کمك کیمریتزها و اسکیف‌ها و مادی‌ها در استانهای شرقی علیه آشوریان واردکارزار شدند. درنتیجه این‌نبرد مانا تعدادی از دژهای آشوریان و«کشور» های پوشالی‌ای از قبیل آلاپریا را به‌تصرف درآورد و هم‌اکنون در سرتاسر منطقه ازماد گرفته تا منطقه‌های زاب بزرگ با آشور هم‌مرز شد.

در زمان آشور بانیپال درحدود ۶۵۵ ق. م. آشوریهاتا اندازه‌ای این شکست را جبران کردند: تا پایتخت مانی‌ها یعنی ایزیرتو پیش رفتند اما نتوانستندآنرا تصرف کنند، ولی موفق شدند دژهای از دست رفته‌شان را بازگیرند. در مانا پس از تحمل شکست «مردم کشور» (به‌اصطلاح شهروندان آزاد و معمولی) علیه پادشاه اخشرا به‌پا خاستند، او را کشتند و جسدش را درکوچه‌ها روی زمین کشیدند؛ برادر و افراد خانواده‌اش را با اسلحه ازپای درآوردند. هم‌اکنون اوالی پسر اخشرا که زنده مانده بود برای دریافت کمك به‌آشوربانیپال پناه برد. اتحاد مانی‌ها و آشوریها پس از نیرومند شدن ماد وهنگام جنگ آشوریان با مادی‌ها و بابلیها، استوار شد. در ۶۱۶ ق. م. آشوریها و مانی‌ها در فرات شکست سختی از بابلیها خوردند و مانا بی‌درنگ زیر تسلط مادیها قرارگرفت. آخرین‌بار به‌سال ۵۹۳ ق. م. از مانا به‌عنوان تحت‌الحمایهٔ ماد یادشده است.

مانا نقش مهمی در تاریخ و فرهنگ ایران ایفا کرده است. از منابع آشوری چنین استنباط می‌شود که در مانا خط و نویسندهٔ حرفه‌ای خط وجود داشته است. به‌موجب کشفیاتی که نزدیك زیوی شده، هنر ویژه مانی و در عین‌حال روابط هنری این‌کشور با آشور، اورارت و غیره به‌دست آمده است؛ هنر مانی نفوذ فراوانی روی تمدن مادی، پارسی و حتی اسکیف‌های دشت‌های یورازی داشته است.

ایلام درنیمه نخستین سده‌های هزاره‌یکم ق. م.

ایلام پس از تحمل شکست از بابلیها در پایان قرن ۱۲ ق. م. تقریباً سه‌قرن نتوانست نقش فعالی را در امور بین‌المللی ایفا کند. اما مدارك باستانشناسی سده‌های یازدهم ـ هفتم نشان میدهندکه صنایع و فرهنگ ایلام در این دوره مراحل پیشرفت را پیموده و در سطح عالی قرارگرفته وحتی در مناطق مجاور از جمله لرستان نفوذ فراوان کرده است. ایلام درطی این مدت با وجود اینکه دارای تمرکز سیاسی ضعیفی بود، نفوذ فرهنگی و هنریش چشم‌گیر می‌نمود؛ اما در سده هشتم ق. م. قدرت‌سیاسی این منطقه هم موقتاً فزونی گرفت. سیاست سنتی ایلامیها در پایان سدهٔ نهم ق. م. با واکنش مخالف

آشوریان مواجه شد اما ایلامیها از عشایر خالدئی که در جنوب بین‌النهرین می‌زیستند پشتیبانی کردندواین‌خود انگیزه‌نیروگرفتن بابلیهاکه‌به‌ناتوانی گرائیده بودند، گردید.

به‌سال ۸۱۴ ق. م. آشوریها با بابلیها جنگیدند و در را که سر راه ایلام بود به تصرف درآوردند. قبل از شرح این رویداد لازم به‌یادآوری است که درمرز ایلام ایالت پارسامَش یا پارسوماش قرار داشت. ساکنان این ایالت به‌نظر می‌رسد وابسته به‌مردم پارسوا باشند که یکی از «کشورهای» شمال‌باختری ایران‌به‌شمار می‌رفت، اینان از نژاد قدیمی عشایر پارسی بودند بعدها به‌نام پارسا نامیده شدند و یونانیان آنها را «پرسی» یا «پرسیا» نام نهادند. ساکنان عشیره‌ای جنوب ایلام این نام را به‌خود گرفتند و همین‌ها بودند که بعدها شاهنشاهی هخامنشیان را بنیان نهادند.

پادشاه ایلام به‌نام خومپانوکاش (۷۱۷ - ۷۴۲) به‌سال ۷۲۰ ق. م. آشوریها را نزدیک در شکست داد و در بابل تا پیش از ۷۱۰ ق. م. پادشاه خالدئی که با ایلام متحد بود حکومت داشت. بنابراین موقعیت این متحدین در زاگرس نیرومند شد. شوتروك - ناخونت دوم (۶۹۹ - ۷۱۷) ضمن اعلامیه‌ایکه متن ایلامی آن به‌دست آمده خبر داده است، متصرفات او تا مناطق دوال گسترده شده و فرمانروائی الیپ واقع درشمال‌لرستان که سابقاً از متحدین آشور بوده با پشتیبانی ایلام به‌آشور حمله‌کرده است.

دراین میان بابل‌نسبت به‌آشور وضع تعرضی به‌خودگرفت، اما به‌سال ۶۹۴پادشاه سناخریب با ناوگانی‌که‌درآنها ناوی‌های فنیقی ویونانی خدمت می‌کردند کناره‌های ایلام را به‌باد تاراج گرفت. دربرابر این اقدام ایلامیها وارد بابل شدند. پسر سناخریب راکه قبلاً پادشاه اعلام شده بود اسیر کردند و او را کشتند، پس از آن دوباره آشوریها پیروز شدند. اما پادشاه ایلام خومپانیمنا (۶۸۸ - ۶۹۲) به‌تعرض پرداخت، مخالفان آشوریها ازقبیل الیپ‌ها،آنشان‌ها، پارس‌ها با او متحد شدند. نزدیك خالول (کنار سامرهٔ امروزی) درکنار رود دجله جنگ بزرگی‌میان آنها درگرفت؛ اما هیچ‌یك از دوسوپیروزی به‌دست نیاوردند. دیری نپائید درایلام شورش درگرفت و بابل در برابرآشور تنها ماند، بنابراین به‌وسیله سناخریب تصرف و ویران شد.

درآغاز سدهٔ هفتم ق. م. در ایلام آشفتگی سختی پدید آمد، گاهگاهی درکشور، دو یا چند پادشاه که همه وابسته به‌خانوادهٔ سلطنتی بودند به‌این‌کشور فرمان می‌راندند. چند ایالت از اطاعت مستقیم دولت ایلام سرپیچیدند. آنشان که در قرن هشتم ق. م. جزو تابعان ایلام درآمده بود ضمن جنگ خالول، از آن جدا شد، اگر چه مانند ایالت پرس در چارچوب دولت ایلام باقی ماند. رهبر پارسها آنوقت ظاهراً آخمن بنیان‌گذار دودمان نامدار هخامنشیان بود. پسرش چیش پیش (در سالهای ۶۴۵ - ۶۷۵) عنوان

پادشاه آنشان را به‌خود گرفت، او دره مرکزی فارس را که شهر آنشان در غرب آن قرارداشت به‌تصرف خود درآورد. بعدها پایتخت هخامنشیان یعنی پاسارگاد و پرسپولیس دراین ناحیه بنا گردید و نام پارس یا فارس روی این‌منطقه نهاده شد.

ایلام بازهم درکار بین‌النهرین مداخله می‌کرد، اما در اواسط سده هفتم ق. م. دیگر نمی‌توانست دربرابر آشوریها موفقیتی‌به‌دست‌آورد، آشوریها چندبار به‌ایلام هجوم بردند، اما شوش مرکزقلمرو ایلام راکاملاً نابود نه‌کردند. آشوریها مجسمه‌های خدایان ایلامی را از شوش خارج کردند، این نشانه شکست کامل و از دست دادن استقلال ایلامیها بود.

درآغاز سدهٔ ششم ق. م. خود بابلیها شوش را به‌تصرف درآوردند و قسمتی از سرزمین‌های پیشین ایلامیها را گرفتند، ظاهراً این اقدام پیش از تسلط کورش دوم انجام گرفت.

پس از ویرانی ایلام به‌وسیلهٔ آشوریها،شاه پارس به‌نام کورش اول (پسر چیش‌پیش و پدر بزرگ کورش دوم (کبیر) درحدود ۶۴۰ ق. م. پسر بزرگش را به‌عنوان گروگان و مقداری خراج برای پادشاه‌آشور فرستاد. اما دیری نپائیدکه پارسها فرمانبرداری مادها را پذیرفتند و تا پیش از تشکیل دولت هخامنشی به‌رهبری کورش دوم همانگونه تابع آنها بودند. بعدها همین دولت هخامنشی جای پادشاهی ماد را گرفت (۵۵۰ ق. م.)

نژاد عشایرایرانی‌وگسترش‌آنهادرسرزمین‌ایران

در زمان مادها ـ هخامنشیان، مردم ایرانی زبان درسرزمین ایران بیشتر ازساکنان دیگر بودند نام خود این گروهها از واژه «آریا» که قومی ایرانی‌زبان بودند، گرفته شده است (مادها، پارس‌ها ودیگران در ایران؛ اسکیف‌ها و سرمت‌ها از اقوام باستانی آسیای میانه و غیره). تیره‌هائی از این‌قوم در نیمه دوم هزاره دوم ق. م. در هندوستان گسترده شدند ونام آنها در اسناد هند وآریائی دیده شده است. زبانهای ایران‌باستان و هند و آریائی بسیار به‌یکدیگر نزدیکند. اما عشایری‌که با این زبان سخن می‌گفتند، آنگونه که از آثار ادبیات باستانی‌هنری و ایرانی ـ ریگ‌ودا واوستا ـ بر می‌آید، وجوه اشتراك بی‌شماری دراقتصاد، زندگی، نظام اجتماعی، فرهنگ ومذهب داشتند. این پدیده‌هاکه از زمان فرهنگ هند و ایران به‌یادگار مانده است یك پارچگی و یگانگی عشایر نامبرده بوده است.

زبانهای آریائی شامل شاخه‌های شرقی زبانهای خانواده هند و اروپائی است

(نام زبان آریائی‌های دیگر، گذشته از هند و ایران، هند و اروپائی، و قسمتی آلمانی، هیچکدام دارای مبنای علمی نیستند). ترکیب زبان هند و اروپائی در جامعه‌هائیکه‌غالباً در جنگل‌های معتدل اروپای مرکزی ـ جنوبی ـ شرقی مسکن گزیدند. پدید آمده است. بعداً هنگامی‌که این‌جوامع‌ازهم جدا شدند، درسرتاسر سرزمین پهناور اروپا پخش‌گردیدند اما تاپیش از اواسط هزاره سوم تا آغاز هزاره دوم ق. م. اینها تا اندازه‌ای به‌هم پیوسته بودند.

قبائل آریائی مهاجر در این هنگام در خاور اورال جای گزیدند اما در شمال این منطقه قبایل فینو ـ اوگر سکونت داشتند، اینها جنگل‌های شمال خاوری اروپا واورال را اشغال‌کرده بودند. پس از تجزیهٔ یك‌پارچگی عشایر ایرانی، اینها گویا در این منطقه مسکن‌گزیدند (احتمالاً از دنیپر تادشت‌های اورال)؛ زبانهای گوناگون ایرانی‌مهاجران شباهتی زیادی به‌زبان هند و اروپائی‌اروپا نداشت ـ مثلاً زبان اسلاوی و حتی زبانهای فینو اوگر. تدریجاً عشایر ایرانی درحدود نخستین سده‌های هزاره یکم ق. م. از شمال دریای سیاه تا آسیای میانه ازجمله ایران و افغانستان گسترده شدند.

ممکنست آنها از دشت‌های اروپا از طریق قفقاز یا از راه آسیای میانه به‌ایران رو آورده باشند. تاکنون مدارك مشخصی به‌دست نیامده که حاکی از انتقال نیاکان مادها یا پارسها و عشایر دیگر باختر ایران از آسیای میانه باشد. اما در هزاره یکم ق. م. اقوام شعبه شرقی‌ایرانی زبان (غیر از پارت‌ها، در ترکمن صحرا وخراسان کنونی)دراین سرزمین‌زندگی می‌کردند.

بسیاری از اسناد باستانشناسی وزبان‌شناسی می‌توانند درباره عشایر ایران باختری یا قفقاز قرینه‌هائی به‌دست دهند. ممکنست که این عشایر از دو سوی بحر خزر واردایران شده و در سرزمینهای نزدیك، در یکزمان مسکن‌گزیده باشند. البته این مهاجرت درحدود نیمه دوم هزارهٔ دوم ق. م. انجام گرفته است.

عشایر ایرانی زبان پیش از آغاز لشکرکشی‌های آشوریها و اورارت‌ها در ایران ساکن بوده‌اند؛ در سدهٔ نهم ق. م. نزدیك ارومیه و قسمت بالائی دیاله تا باختر ماد می‌زیستند، در سده‌های هشتم تا هفتم ق. م. در مرزهای ایلام و در پایان سدهٔ نهم گروه‌هائی از عشایر پارس درمنطقه فارس و کرمان مسکن گزیدند (کرمان از نام عشیره پارسی به‌نام کارامانی گرفته شده است).

درنخستین سده‌های هزاره یکم ق. م. در سرزمین ایران گروههای نژادی ایرانی زبانان به‌گونهٔ گسترده‌ای پخش شدند. در اثر همزیستی دیرپای اینان با ساکنان محلی، در هم ادغام‌گردیدند. در چند منطقه این عمل زودتر انجام گرفت، و به‌طورکلی روند

ادغام گروههای نژادی مهاجران باستانی با مردم‌محلی دیرپا وپیچیده بود.

عشایر ایرانی درنخستین مراحل سکونت‌شان در سرزمین ایران، مناطق معین و دره‌های قابل سکونت را اشغال‌کردند، یا در مراکزی که با موقعیت سیاسی فرمانروایان منطقه سازگار بودند، جای گزیدند؛ در برخی ازاین مناطق شاید مردم محلی را به‌خود جلب و درخود مستحیل‌کردند. اما دربعضی از مناطق دیگر، مردم بومی تا مدت‌هاویژگی های نژادی خود را از دست ندادند وهمانگونه نقش رهبری سیاسی را در دست داشتند. ایرانی زبانان برای نخستین‌بار سازمانهای حکومتی‌ای در برخی از نقاط ازقبیل کیلزان، آلابریا، مانا و غیره پدید آوردند. اما در سده‌های نهم یا هشتم، مردم ایرانی‌زبان در مناطق معین خود را به‌حکومت‌های بزرگ محلی (ایلام، مان، الیپ و غیره) مانندآشور و اورارت وابستند. ایرانی زبانانی‌که با دولت‌های مقتدر متحد می‌شدند نمایندهٔ مناطقی بودند که اکثریت مردمشان ایرانی زبان بودند (مثلاً در سده هشتم ق. م. در منطقه‌ای که، دولت ماد تشکیل گردید). بعدها زبان و فرهنگ این گروه نقش مهمی را در تشکیل دولت ماد و هخامنشی ایفا کردند.

شکل‌گیری اقوام ایرانی درآنزمان چنان بود که قسمت عمدهٔ ساکنان مناطق‌بزرگ از نوادگان مردم‌بومی بودند (حتی ویژگیهای خود را ازلحاظ انسان‌شناسی حفظ کردند)، اما اینان فرهنگ و اقتصاد قوم مهاجر را پذیرا شدند؛ درنتیجه تماس با سازمانها و حکومتهای محلی، پیشرفت اجتماعی عشایرایرانی به‌تندی گرائید. اما با پدید آمدن‌جامعهٔ نوین نژادی ـ زبانی‌که با دگرگونی نهادی بسیاری از ویژگیهای نژادی همراه بود، ساکنان ایران برپایهٔ نهادهای فرهنگی عشایر مهاجر ایرانی زبان پیشرفت کردند. این ویژگیها طبعاً از آن اقوام پارس، ماد و موقعیت‌های اجتماعی ـ سیاسی آنها و اقوام ایرانی زبان دیگر بود، ضوابط حقوقی، فرهنگی، مذهبی و غیرهٔ این اقوام کاملاً بانظام اجتماعی‌شان هم‌آهنگی داشت و این ویژگیها حتی درمیان اقوام هندو آریا، ووابستگان به‌نژاد هند و اروپائی ازقبیل یونان باستان، روم، اسلاو نفوذ کرد.

اوستا و زرتشتی‌گری نخستین

منبع اصلی بررسی وضع ایران‌باستان اوستاست. این اثر مجموعه‌ای از عبارات مقدس دین زرتشتی است، این دین تا اوایل قرون وسطی در ایران، افغانستان، آسیای میانه رواج‌داشت. هنگام تسلط اسلام گروههائی از زرتشتیان درهندوستان مسکن گزیدند، هم‌اکنون آنها را پارسی می‌گویند. آنچه از اوستای باستانی حفظ شده به‌بخش‌های‌مهمی

تقسیم گردیده است. مهمترین آنها یسنا (قربانی، دعا)، یشت‌ها (نیایش و سرودهای خدائی)، وندیداد (قانون ضد دیوها) است. در یسنا ۱۷ گات از پیامبر زرتشت وارد است و قسمتهائی با زبانهای بعدی به‌آن ملحق شده (۷ بخش یسنا) بخشهای دیگر یسنا و بقیه مجموعه اوستا به «خرده اوستا» شهرت دارد. زبان اوستا شباهت به‌زبان‌ساکنان ایران باختری آنزمان دارد، اما به‌ویژه زبان گاتها ویژگیهای زبان ایرانیان خاوری را داراست.

بنابرآنچه درگاتها آمده دعوت زرتشت در زادگاهش مورد پذیرش قرار نه‌گرفت، بنابراین به‌کشوری‌که ویشتاسب درآنجا فرمانروائی می‌کرد، گریخت، نامبرده، تعلیمات او را پذیرفت. نام این‌کشور درگاتها نیامده است. بعدها دودمان پیامبر را از ساکنان ری یا آذربایجان شناساندند. اماآنچه که از خرده اوستا استنباط می‌شود بایستی‌زادگاه زرتشت درشمال خاوری ایران و مناطق‌آسیای میانه یا افغانستان بوده باشد. بنابرآنچه که از یشت‌ها استنباط می‌شود، کشور ویشتاسب بایستی درسرزمین سیستان باشد. بنابر روایاتی‌که در زمان ساسانیان نقل شده زرتشت ۲۵۸ سال‌پیش از هجوم اسکندر مقدونی به‌ایران (تقریباً آغاز قرن ششم ق. م.) می‌زیسته؛ اما تعیین این زمان برمبنای داستان های غیر تاریخی انجام گرفته است و به‌موجب همین داستانها دودمان هخامنشیان فقط دارای یك یا دو پادشاه بوده است. بنابرآنچه که از خود اوستا استنباط می‌شود زندگی پیامبر را می‌توان بین سده‌های دهم / نهم تا آغاز سده ششم ق. م. دانست.

زرتشت آموزشهائی را تبلیغ می‌کردکه گویا اهورامزدا به‌او الهام بخشیده است. دین ایرانی‌که معتقد به‌وجود خدای بزرگ بود به‌مزدائیسم شهرت دارد. ویژگی این‌دین بر بنیاد دوالیسم یعنی دربرابر هم قراردادن دو عامل خیر و شر است، این دوعامل در عرصه‌های روانی و اشیاء مادی پدیده‌های جهان ظاهر می‌شوند، بنابراین همه پدیده‌ها اعم از روانی یا جسمی به‌این یاآن عامل گرایش می‌یابند. دائیو یا دئو رهبر اردوگاه شر است ـ این همان خدای مورد ستایش آریائیها بود و همانگونه مورد ستایش هندیان و قسمتی از عشایر ایرانی قرار می‌گرفت. گروههای‌دیگر ایرانی خدای بزرگ را اهورا می‌نامیدند. اهورای بزرگ که دارای نیروی آسمانی و آگاه و تواناست لقب مزدا را داشت بنابراین اهورامزدا، عقل‌کل و توانای حکیم بود.

بر بنیان پندار دوالیستی ومزدائیسم زرتشت یك سیستم دینی‌ای را بنیان گذاشت که بنابرآن جهان و زندگی پیوسته پیش می‌روند و درحال تکاملند، و نقش معنوی این روند را پندارهای دینی مزدائیسم ایفاء می‌کند. اهورامزدا خدایان آریائیها را ردمی‌کند، و به‌جای آنها نمودهای هستی و زندگی را جلوه‌گر می‌سازد: پندار نیك، راستی از

جمله نیروهای خیراندکه اهورامزدا و ارواح مقدس سپنتا مینو آنها را رهبری می‌کنند، رهبر نیروهای شر انگره مینو (اهریمن) است اینگونه همیشه این دو نیرو دربرابر هم‌قرار می‌گیرند و با یکدیگر درحال نبردند.

هر چیزیکه در این جهان انگیزهٔ، صلح، آرامش، کامکاری، داد، نیکوئی، فراوانی و غیره است‌آنرا عامل خیرآفریده؛ دربرابرآن عامل شر روانان ناپاك، مرگ، زمستان، گرمای جهنمی، تنگدستی، بینوائی، حیوانات زیان‌بخش و غیره را خلق کرده است. آفریده‌های جهان مثلاً انسان دارای روحی دو رویه می‌باشند. و می‌توانند به‌سوی خیر یا شر بگرایند. اینگونه، گزینش خیر یا شر به‌عهدهٔ انسان می‌باشد، او آزاد است در پیکار خیر و شر جانب این یا آن را بگیرد. اما پس از ارائهٔ دین راستین به‌وسیلهٔ زرتشت، پیروان این دین خواهند توانست سرانجام عامل خیر را به‌پیروزی رسانند ـ چیرگی خیر بر شر ایدآل روند جهان است.

برنده‌ترین سلاح انسان در پیکار با شر، که باعث نجات او درآخرت هم خواهد شد، «پندار نیك»، «گفتار نیك»، «کردار نیك»است. دین زرتشت به‌نعمت‌های مادی‌زیاد اهمیت می‌دهد ـ در گاتها به‌ویژه روی پرورش دامها و گسترش چراگاهها، در خرده اوستا روی‌کشاورزی وآبیاری فراوان تکیه می‌کند. قربانی و دعاخوانی در اوائل رواج دین زرتشتی نقش مهمی را در زندگی ایفا نمی‌کردند. زرتشت بسیاری از سنت‌های آریائیهای کهن ازجمله قربانی‌کردن دسته‌جمعی دامها را لغو کرد. اما تشریفات ستایش آتش همانگونه در دین زرتشت باقیماند. آریائیها از زمانهای‌کهن آتش را می‌ستودند، اما درآئین زرتشت آتش به‌عنوان نشانه مهروداد (آرتا) شناسانده شده است.

پس از زرتشت پیروانش بسیاری از سنت‌های خشك پیش از پیدایش پیامبر را با تعصب دنبال کردند و به‌باورهای کهن و پس‌افتادهٔ آریائی‌ها گرایش یافتند؛ دوباره به پرستش خدایان قدیمی (به‌استثنای دائیو) ازقبیل میترا، آناهیتا و غیره پرداختند. قسمتی از سرودهائیکه مضمون آنها ستایش از این خدایان است در اوستا وارد شد، در این‌جا به‌گونهٔ جعلی این ادعیه را به‌پیامبر نسبت داده‌اند. مضمون این‌گونه ستایش‌ها حتی در گاتهای قدیمی نیز وجود دارد.

زرتشتی‌گری به‌این شکل درباختر ایران رواج یافت و اینگونه ایمان به‌دوالیسم و کیش آتش دراین ناحیه معمول‌گردید. اوستا به‌عنوان کتاب مذهبی پارسها ـ مدیها درآمد و دراختیار کاهنان این قوم قرار گرفت، قسمتی از زبان اوستا به‌وسیله این‌کاهنان حفظ شد و در زمان ساسانیان مدون گردید.

مزدائیسم هنگام تشکیل حکومتهای قبایل آریائی پیشرفت کرد، این آئین که با

کیش دئوپرستی (آئین قدیم آریائیها) مخالف بود، مورد تأئید اشراف و کاهنان کهن قبایل قرار گرفت. در گاتها مردم به‌زندگی صلح‌آمیز و پیشرفت، زیر فرمان فرمانروایان نیرومند و دادگر فرا خوانده می‌شوند و همچنین از پیروان می‌خواهدکه علیه دوروئی، زور و دشمنان پادشاهان دادگر وکاهنان، به‌پا خیزند.

نظام اجتماعی ـ اقتصادی قبایل ایران باستان

نیاکان قبایل باختری ایران، پیش از استقرار دامداران کوچ‌نشین در دشت‌های پودازی و تقسیم‌آنها به‌کوچ‌نشینان و کشاورزان، زادگاه خود را ترك کردند. اقتصاد پیشین این مناطق بنا به‌نظر باستانشناسان، دامداری ـ کشاورزی بوده است. بنا به‌پژوهش اینان، کارکشاورزی هنگامی به‌پیشرفت گرائیدکه درمیان آریائیها و به‌طور کلی ایرانیان شخم با گاوآهن (خیش) معمول شد. در اوستا و ریگ ودا از زندگی شهری و اسکان تدریجی ایرانیان و هند و آریائیها، زندگی دامداری ـ کشاورزی آنها سخن به‌میان آمده است. درآن زمان داشتن دام معیار ثروت اشخاص بوده و درجنگ‌های میان‌قبایل بهترین غنیمت جنگی به‌شمار می‌رفته است.

پرورش اسب هم نقش مهمی را در اقتصاد این قبیله‌ها بازی می‌کرد؛ در زمان آریائیها ارابه‌های جنگی به‌کار می‌رفت وعشایر آریائی هنگام اسکانشان در اسب سواری مهارت شایانی داشتند. زین و یراق سواری نزد آنها بسیار پر ارزش بود. دراین زمان میان آریائیها صنایع حرفه‌ای به‌ویژه فلزکاری رواج داشت.

جامعهٔ قبیله‌ای آریائی به‌سه گروه موروثی تقسیم می‌شدند: جنگجویان، کاهنان، توده‌های ساده معمولی؛ بعدها گروه چهارمی به‌نام «وابستگان» پدید آمد. جنگجویان از گروههای ممتاز به‌شمار می‌آمدند (در اوستا این گروه به‌نام «راتائیشتار» و بعدهادر زبان فارسی میانه ارتشتاران ـ یعنی پیکارجویان ممتازنام برده شدند)؛ ازمیان این گروه رهبران یا شاهان برمی‌خاستند، اینان دارای قدرت فراوان بودند و برتری چشم‌گیری نسبت به‌گروههای دیگر داشتند. در زمان آریائیها جنگجویان، از انجام کارهای‌تولیدی معاف بودند و مانندگروه کاهنان منبع درآمد دیگری داشتند. گروه کاهنان شامل‌خادمان دین و نمایندگان روشنفکران‌آنزمان بودند و وظایف زیر را انجام می‌دادند: حفظ‌سنت‌ها و حماسه‌های مذهبی، رسیدگی به‌مقررات حقوقی، مشاوره با فرمانروا، تربیت جوانان وابسته به‌گروههای دیگر جامعه. در اوستا اعضای گروه کاهنان اثراوان (در فارسی میانه اسراوان نام‌برده شده است) و در میان مادها وپارس‌ها اینان به‌ماگ (مغ) شهرت

داشتند.

گروه سوم را «واستریو ـ فشوئیات» می‌نامیدند، در خرده اوستا این واژه به‌معنای «کشاورز» است (به‌فارسی میانه واستریوشان نام دارد) اما معنی قدیمی آن تقریباً «کشاورز ـ دامدار» است. این گروه همراه «جنگجویان» و «کاهنان» در سازمانهای سنتی جامعه کار می‌کردند، درآغاز از لحاظ اقتصادی مستقل بودند. پس از تشکیل دولتهای بزرگ ایرانی این گروه مورد استثمار سخت دوگروه اول قرار می‌گرفت؛ درمیان این گروه هم شکافهائی پدید آمد. اما درآغاز دوران تاریخی، این گروه تقریباً در تولید آزاد بودند و برای کار از بردگان بهره می‌بردند.

گروه چهارم (در اوستا این گروه به خوتی، به‌فارسی میانه خوتوشان نام برده شده است) از حقوق و آزادی کامل برخوردار نبود. از لحاظ سنتی و حقوقی بایستی برای گروههای دیگر کار می‌کرد و به‌آنها وابسته بود. صنعتگران، کارگران و مولدان رشته های دیگر اقتصاد، و خدمتکاران، جزو این گروه به‌شمار می‌آمدند. کار صنعتی، شرافتمندانه به‌شمار نمی‌آمد، این باور نه‌تنها به‌نفسه بلکه به‌عنوان اینکه صنعتکاران برای کارشان مزد می‌گرفتند رایج‌بود. به‌ویژه صنعتگران حرفه‌ای فراوان تحقیرمی‌شدند. به‌طورکلی این قشر درخدمت تمام جامعه و رهبرش قرار داشت. موقعیت اجتماعی این گروه تقریباً به‌بردگان می‌مانست، اما با اینهمه نسبت به بردگان امتیازهائی داشتند. دربارهٔ بردگی باید یادآور شدکه در زمان آریائیها و حتی پیش از آنها بردگی درجامعه رواج داشته است (در زبانهای هند و اروپائی، اوستا، و غیره عباراتی به‌کار رفته که مفهوم مالکیت «دامها و انسانها» را دربر داشته است). بعدها سیستم بردگی‌بیشتر رواج یافت، اما اصل اقتصاد بردگی درمیان قبایل ایران‌باستان پیشرفت چندانی نداشت، چون سیستم پدرسالاری، خانوادگی به‌سختی رایج بود.

خانواده با بردگان و دارائیش دربست در اختیار «بزرگ خانواده» بود، نامبرده دارای استقلال کامل اقتصادی درچارچوب خانواده بود، احتمالاً در مالکیت زمینها، دامها و بردگان خانواده‌های دیگرطایفه دخالت داشت، این‌چنین شخصی «صاحب‌اختیار طایفه» نام برده می‌شد. اینگونه گروه جامعه‌های طایفه‌ای پدید آمد. اطلاعاتی درباره طایفه‌های دورهٔ پیش ازهخامنشیان به‌دست‌آمده، اما بگونه‌ای‌که‌از اوستا استنباط می‌شود طایفه‌ها یا قبیله‌های آریائی درآنزمان پایهٔ سازمانهای سیاسی به‌شمار نمی‌آمدند و حتی قبایل مادی و پارسی دارای چنین ویژگیهائی بودند، در اینجا نقش اصلی را در اقتصاد جامعه، واحدهای ارضی ایفا می‌کردند: این واحدهای ارضی را قصبه‌ها و بزرگترین‌آنها «کشورها» به‌نام داخیو تشکیل می‌دادند؛ «صاحب اختیار کشور» کارهای قضائی و مذهبی

ساکنان زیر فرمانش را می‌گرداند.

این «کشورها» که داخیو نام داشتند آن‌اندازه کوچك بودند که نمی‌توانستند یك واحد سیاسی تشکیل دهند. بنا به‌اطلاعاتی‌که از متن‌های سده‌های نهم تـا هشتم ق. م. آشوری به‌دست آمده، ساکنان مناطق شمال‌غربی ایـران که آنـوقت به‌وسیله قبیله‌های ایرانی‌زبان مسکون شده بودند، درآغاز اینگونه می‌زیستند، فقط در این‌زمان بود که تشکیلات حکومتی نسبتاً مهمی درمیان برخی ازآنها پدید آمد، اما این حکومتها بسیار ضعیف بودند و بنابراین تحت‌الحمایه اورارتوها، آشوریها و مانی‌ها قرار گرفتند. استان پارسوا که درسدهٔ نهم ق. م. درحدود ۳۰ پادشاه داشت، در اواسط سده هشتم زیرفرمان یك حکومت قرارگرفت، اما ضمن ۷۴۴ ق. م. این «کشور» به‌وسیله آشوریان تصرف‌شد و جزو استان‌های دولت آشور قرار گرفت. در آغـاز سدهٔ هفتم ق. م. پادشاهی پارس پدید آمد کـه تحت‌الحمایه ایـلام بود. و سرانجام در ماد پس از خلاصی از زیر یوغ آشوریها پادشاهی مستقلی تشکیل شد.

پیدایش ماد مستقل و دولت‌های مادی

تاریخ خیزش مادها کـه از کتیبه‌های آشوری به‌دست آمده مبهم و سال‌های آن معلوم نیست احتمالاً به‌سال ۶۹۱ چند استان شرقی‌آشوری علیه آندولت به‌پا خاسته‌اند. دولت‌های سرکش و محلی منطقهٔ ماد نقش مهمی را در این قیام ایفا کردند: کاشتاریتی از کار ـ کاش، دوسانی از ساپارادا و مامی‌تیارشی از مادائی از آنجمله بـودند. اسکیف‌ها، کیمرتیزها و مانی‌ها هم با آنها متحد شدند. دژهای آشوری کیشسو و حتی بیت ـ خمبان مورد تهدید اینان قرارگرفت. آشوریها کوشش کردند با شورشیان ورهبر اسکیف‌ها به‌نام پارتاتوا به‌مذاکره پردازند. اطلاعات ما در اینجا پایان می‌یابد. اما چنین پنداشته می‌شود که پارتاتوا به‌آشوریان پیوست، و این اقدام به‌او امکان‌داد که قسمت شرقی ایالت را نگاهدارد.

منطقه ماد تا ۶۶۹ ق. م. جزو یکی از «کشور»های تابع آشور به‌شمار می‌آمد. اما این «کشور» زیر فرمانروائی یك‌شاه نبود. احتمالاً، در جریان قیام نوعی اتحادجنگی میان شاهان منطقهٔ ماد پدید آمد، این شاهان در «کشور» خود حکـومت می‌کردند اما قلمرو ماد از همه مهمتر بود. نوشته‌های هردوت ریشه اصلی تاریخ پادشاهـی ماد را تا اندازه‌ای روشن می‌کند، او می‌نویسد پس از تسخیر سرزمین ماد درمیان «شاه‌نشین»های آن جدائی و ستیز درگرفت. در آنزمان دئیوك پادشاه ماد با دیگران متحد نبود. نخست

درهمان قلمرو محدود خود حکومت یا قضاوت می‌کرد، بعدها اتحاد «کشور»های کوچك ماد اعلام شد، اما هر یك از فرمانروایان «کشورها» یـا داخیوها درکـارهای قضائی و حکومت داخلی مستقل بودند. ظاهراً پس از یك رشته پیکارها میان حکومت‌هـای محلی چنین نتیجه گرفته شدکه شورائی از شاهان محلی منطقه ماد تشکیل شود، در این شورا پادشاهی دئیوك در سرتاسر ماد اعلام گردید.

پس از آن دئیوك شهر بزرگی را با کاخها و دژهای گنجینه‌ای استوار داخلی و دیوارهای محکم و تطور به‌نـام پایتختش بنا کرد، در این شهر مردم نیرومندی را جای داد. اینگونه اکباتان (هگماتانا یا همدان) ساخته شد. سازمان نیرومندی برای نگهبانی شاه پدید آورد، نظم و ترتیب جدی‌ای در دربار مستقر کرد، اشخاص فقط می‌توانستند به‌وسیلهٔ عریضهٔ نوشته یا پیك با شاه تماس گیرند. این اقدامات برای آن بود که شاه‌را بزرگ به‌نمایاند و عظمت او را به‌رخ اشراف یا سران طوایف بکشد. چـون اینان قبلاً خود را با او هم‌پایه می‌پنداشتند. سازمانی پلیسی به‌وجودآورد و جاسوسانی برای خبر چینی گماشت.

از نوشته‌های هردوت نظم و سامان دورهٔ اخیر دولتهای ماد استنباط می‌شود. اما در زمان دئیوك تثبیت قدرت شاه کـه در پایتخت میزیست، و فرماندهی عالی او روی شاهان «کشورهای» دیگر و درنتیجه اتحاد واقعـی قلمرو ماد به‌چشم مـی‌خورد. پسر دئیوك به‌نام فرا ارت (۶۴۲ - ۶۴۶ ق. م.) از مرزهای ماد پا را فراتر نهاد. در آغاز پارسها و پس از آن مردم چند ناحیهٔ دیگر به‌اطاعتش درآمدند. آنوقت فرا ارت تصمیم گرفت با آشوریان بجنگد، اما دراین لشکرکشی خودش کشته شد و قسمتی از ارتشش از میان رفت.

در زمان‌پسر او به‌نام کیاکسار (۸۴/۵۸۵ - ۲۳/۶۲۴) دولت ماد بسیار نیرومند شد و در ردیف یکی از دولت‌های بزرگ آنزمان درآمد. اما درآغاز فرمانروائیش ضمن نبرد با اسکیف‌ها شکست خورد، و ناچار شد به‌آنها باج بدهد. بعدها کیاکسار به تسلط اسکیف‌ها درآسیا پایان داد (بگفته هردوت این پیش آمد در اثر فرار خائنانـه عده‌ای از رزمندگان اسکیف رویداد) اما زمان این پیش‌آمد روشن نیست. ظاهراً پیش از انجام نبرد با آشوریها، کیاکسار به‌یك رشته اصلاحات در ارتشش پرداخت: به‌جای چریکهائی‌که از «کشورها»ی تابعش‌به‌کار می‌گرفت، ارتش منظمی مرکب ازگروههای نیزه‌دار، آتش‌افروز و سواره نظام آموزش دیده سازمان داد.

ماد دوباره به‌جنگ بـا آشور پرداخت، کشور اخیر با هاخا، اورارت و مصر جنگی را علیه دولت جدید بابل و مخالفان دیگرش آغاز کرده بود. پس از آنکـه ارتش‌های

آشور و مانا به‌سال۶۱۶ ق. م. از بابلیها شکست خوردند، دولت ماد به‌متصرفات‌آشور حمله کرد (و احتمالاً دراینجا مانا را به‌تبعیت خود درآورد)؛ دیری نپائید ارتش‌های ماد وارد آرابخا (نزدیک کرکوک امروزی) شدند و پس از آن به‌خاک اصلی آشوریها هجوم بردند و تا آشور رسیدند و این مرکز مهم باستانی را به‌تصرف درآوردند (۶۱۴ ق. م). کیاکسار در آشور با نابوپالاسار ملاقات کرد و با او پیمان اتحادبست، برای استواری این پیمان قرار شد ولیعهد بابل با شاهزاده خانم ماد ازدواج کند.

دولت آشور کوشش به‌پایداری کرد، اما سرنوشت «کنام شیر» که طی‌قرنها انگیزهٔ هراس مردم ستم دیده خاور نزدیک شده بود تعیین گردید. به‌سال ۶۱۲ ق. م. مادها (و شاید حتی اسکیف‌ها) و بابلیها دوباره به‌آشور هجوم بردند و تا پایتخت آندولت پیش راندند. در اوت۶۱۲ ق.م. نینوا پس ازحملهٔ بی‌امان ونبردهای خیابانی بیرحمانه، سقوط کرد. پادشاه آشور به‌نام سین شاریشکون کشته شد، اشراف آشور را سر بریدند، بسیاری از ساکنان را به‌بردگی بردند، خود نینوا را ویران کردند.

در سالهای بعد به‌سرکوبی آشوریهائیکه شمال‌غربی بین‌النهرین را باکمك مصریان نگاهداشته بودند پرداختند. به‌سال۶۰۵ ق. م. بابلیها باقیماندهٔ ارتش آشوری وسربازان فرعون نخو را از سوریه و فلسطین بیرون راندند. پادشاه بابل قسمتی از سرزمین‌های آشوریان را به‌تملك خود درآورد. مناطق شمال‌شرقی کشور آشور نصیب مادها شد، در همان سال مادها، اورارت را تصرف‌کردند.

هم‌اکنون قلمرو دولت ماد شامل «شاه‌نشین»های اورارت، مانا و اسکیف بود، این شاه‌نشین‌ها به‌سال ۵۹۳ خود مختاری به‌دست آوردند اما این خودمختاری هم‌دیری نپائید و بزودی از میان‌رفت، به‌سال ۵۹۰ ق. م. جنگ میان دولت ماد و لیدی آغاز گردید ـ این کشور در آنزمان مهمترین دولت‌های باختر آسیای‌صغیر به‌شمار می‌رفت. جنگ میان این دوکشور در ۲۸ مه ۵۸۵ ق. م. هنگام کسوف خورشید پایان یافت. برای استواری صلح‌بین دوپادشاه، پسر کیاکسار به‌نام آستیاژ یادختر پادشاه لیدی‌ازدواج کرد. مرز دو دولت به‌طور ثابت رودخانه گالیس (قزل ایرماق) تعیین گردید. قسمت شمال‌شرقی آسیای صغیر به‌دولت ماد واگذار شد، این‌قسمت پایگاه کیمریزها بود که در جنگ ربع سوم قرن هفتم ق. م. به‌ویرانی گرائید.

نسبت به‌قلمرو دولت ماد درخاور اسناد معتبری در دست نیست. احتمالاً حدود مرزهای این دولت در آن‌سو، باختر آسیای میانه و افغانستان بوده، اما به مارگیان (منطقهٔ‌مرو) نمی‌رسید، چون مناطق شرقی‌تر را هخامنشیان در تصرف داشتند:

به‌طورکلی و به‌ویژه درمناطق دور دست، استانهای تابعهٔ دولت ماد مانند پیش به

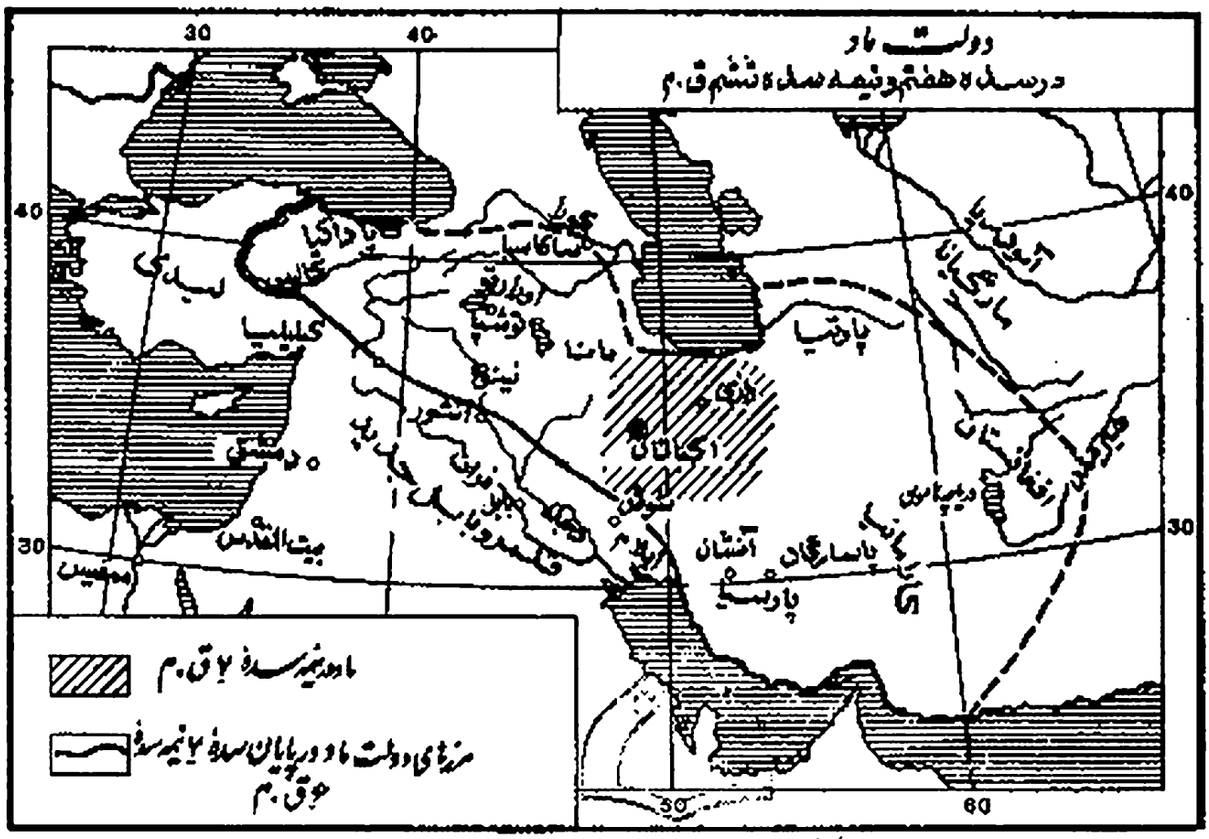

حکومت داخلی خودادامه می‌دادند و هر یك برای خود «شاه» داشتند که البته فرمانبردار دولت مرکزی ماد بود (مثلاً حکومت سلطنتی منطقه پارس به‌دست دودمان هخامنشیان اداره می‌شد). برخی از استانها یا مناطق به‌دست حاکمان یا والیانی فرمانروائی می‌شد که مستقیماً از اکباتان تعیین می‌گردیدند. اما به‌طورکلی اطلاعات دقیقی دربارهٔ میزان اختیارات این دولت‌ها یا حکومت‌های داخلی و دربارهٔ نظام اقتصادی داخلی دولت‌های ماد، وجود ندارد. بیگمان نظام حکومتی دولت‌های ماد نقش مهمی را درپیشرفت سازمانهای سیاسی آن دولت ایفا کرده‌است و بنابراین بسیاری از روش‌های آنها به‌وسیله هخامنشیان دنبال شد.

با تشکیل دولت بزرگ ماد و تصرف بعضی از مناطق دیگر، مقدار زیادی غنائم و باج و خراج عاید این دولت گردید، این چگونگی پیشرفت اقتصادی ـ اجتماعی جامعه را به‌دنبال داشت. و طبقهٔ اشراف وگروههای ممتاز جامعه را هرچه بیشتر توانگرکرد.

برگه‌هائی به‌دست‌آمده که در قلمرو دولت ماد ثروت‌های کلانی وجود داشته و همهٔ این‌ها دست‌آورد بردگان، دهقانان وابسته و حتی افراد آزادی بوده‌اند که مالك اموال خودشان به‌شمار نمی‌آمدند. اینگونه تضاد میان اشراف و افراد «آزاد» جامعه به‌میزان چشم‌گیری ژرفتر شده است. افراد این قشر اجتماعی اخیر معمولاً شاه را هنگام پیکار با اریستوکراتهای قبیله‌ای پشتیبانی می‌کردند، اما قدرت شاه غالباً خودکامانه انجام می‌شد. به‌نظر می‌رسد چنین سرشتی از خیلی پیش در نهاد شاهان ماد جای داشته است.

پایگاه ایدئولوژیك قدرت شاه به‌منظور پیکار با اشراف و مالکان بزرگ محلی، ماگ‌ها (مغ‌ها)، پیشوایان پیروان مکتب دوالیسم مزدائی بودند (کیش مزدائی در باختر ایران و ماد از سده هشتم ق. م. رواج یافت). مخالفان تمرکز حکومت وستیزه‌گران محلی ضد شاه ماد، بنا به‌فتوای این روحانیون، جزو پیروان عامل شر و ضد راستی (آرتا) به‌شمار می‌آمدند. سامان دادگرانه را شاه روی زمین و قوانین نیکخواهانه‌اش در جهان پایدار می‌کردند. این پندار که از نوشته‌های هردوت استخراج شده مربوط به‌زمانی‌که اتحاد دولت ماد به‌وسیله دئیوکانجام می‌پذیرفت، بود، اما ظاهراً بعدها دربارهٔ این پندار تبلیغات گسترده‌ای در سرتاسر ایران انجام گرفت. خود ماگ‌ها (روحانیون) هم همراه رهبران قبایل مطیع، امرای ارتش و بلندپایگان دربار نقش چشم‌گیری را در زندگی سیاسی دربار شاه ایفا می‌کردند.

پیش از سدهٔ ششم ق. م. تضادهای داخلی دولت ماد در پشت موقعیت‌های سیاسی خارجی آن دولت پنهان شدند. اما دوران شکوفائی تاریخ دولت ماد که باپیکار به‌خاطر استقلال، در هم‌شکستن و از بین‌بردن دولت آشور وابسته بود، پس از پایان حکومت کیاکسار، از میان رفت. پسرش آستیاژ درمدت ۳۵ سال پادشاهی به‌کمترین عملیات جنگی درباختر اقدام نکرد. او به‌اصطلاح به‌تمشیت کارهای داخلی دولت ماد پرداخت (و احتمالاً بنا به‌گفتهٔ هردوت بسیاری از ضوابط ادارهٔ داخلی را او وضع کرد). آستیاژ کوشش می‌کرد تا از قدرت نامحدود اشراف به‌کاهد و با آنها به‌گونهٔ خودکامانه‌ای رفتار می‌کرد. درعین حال قدرت روحانیون (ماگ‌ها) رو بفزونی نهاد. درجامعه اختلاف سطح طبقاتی فراوانی پدید آمد.

دراین شرایط قسمتی از اشراف ماد زیر رهبری یکی ازخویشاوندان شاه وفرمانده ارتش به‌نام گادپاگا، تماس‌های پنهانی‌ای با شاه پارس یعنی کورش دوم گرفتند، کورش علیه پادشاه ماد به‌پا خاست. سه‌سال پس ازاین قیام، به‌سال ۵۵۰ ق. م. هنگامیکه‌استیاژ به‌پارس لشکر می‌کشید «ارتش زیر فرمانش علیه او شورید، او را دستگیر و به‌کورش تسلیم کردند» ـ این مطلب را یك تاریخ‌نگار بابلی نوشته است. اما بنا بگفتهٔ هردوت

فقط قسمتی از ارتش ماد که جزو توطئه کنندگان نبودند به‌سختی با پارسها جنگیدند، و دیگران آشکارا به‌آنها پیوستند. در اینجا کورش پیروز شد و دولت هخامنشی جای‌مادها را گرفت.

پیدایش دامداران کوچ‌نشین و گسترده شدن عشایر کوچ‌نشین در مناطق کوهستانی ایران

ازهزاره یکم ق.م. درکوهستانهای ایران وشمال‌آسیای باختری، عشایری پدیدآمدند که به‌قول‌نویسندگان قدیمی‌آنها را «کوچ‌نشینان» می‌نامیدند، اینها دربرابر روستانشینان به‌خانه‌بدوشان‌شهرت یافتند واغلب به‌راهزنی می‌پرداختند. غالباً کوچ‌نشینان‌دارای نیروی چشم‌گیری بودند، ودرحالیکه به‌کوهها پناه می‌بردند فرمانبرداری از دولت‌های بزرگ‌را نمی‌پذیرفتند. راست است که همهٔ این‌عشایر کوچ‌نشین راهزن‌نبودند؛ دربسیاری ازمناطقی‌که این‌کوچ‌نشینان اکثریت داشتند، روستاهای ثابتی‌کشف شده است (این روستاها درمنطقه لرستان تا پیش ازحکومت ساسانیان وجود داشته‌اند). اما در نیمه دوم هزاره یکم ق.م. عشایر دامدار در مناطق‌گوناگون فلات ارمنستان، درکوههای شمال ایران و درزاگرس و غیره می‌زیستند، این نشانه آنست‌که درآغاز حکومت هخامنشیان این عشایر به‌مقیاس گسترده‌ای وجود داشته‌اند. اما گسترش آنها در محلهای نامبرده ممکنست در ربع دوم هزاره یکم ق. م. انجام پذیرفته باشد.

عشایر غربی هنگام گسترش در ایـران دارای روابط اقتصادی گوناگون بودند، اما بعدها عشایری‌که به‌اقتصاد دامداری ـ کشاورزی گرایش یافتند از آنها جدا شدند، اینها درحال گذار از زندگی‌کوچ‌نشینی به‌اقتصاد کشاورزی بودند. هردوت نقل می‌کند که از ده قبیلهٔ پارسی ۶ تا به‌کشاورزی می‌پرداختند و ۴ تـای دیگر به‌کوچ‌نشینی ادامه می‌دادند. مادیها هم کاملاً دارای زندگی‌کشاورزی بودند. گروههای روستانشین ایرانی زبان درهمان مراحل نخستین تشکیل دولت ماد و هخامنشی، برپایهٔ اقتصاد کشاورزی عشایر پارسی، می‌زیستند.

عشایر کوچ‌نشین ایرانی در ایران و آسیای باختری فقط در ناحیه‌های کوهستانی به‌سر می‌بردند، دراین مناطق شرایط طبیعی برای زندگی دامداری‌کوچ‌نشینی ونیمه‌کوچ نشینی‌مساعد بود، و روند اقتصادی این‌کوچ‌نشینان ازهزاره‌های چهارم/سوم ق. م. آغاز شده‌بود. اما عشایر ایرانی‌این دامداری‌کوچ‌نشینی را باشرایط تازه وباآزمودگی بیشتری انجام می‌دادند. اسب سواری و پرورش اسب یکی از پدیده‌هـای نوین اقتصاد دامداری

کوچ‌نشینان بود که عشایر ایرانی سخت به‌آن دل بسته بودند. از زمانیکه عشایرایرانی در این منطقه ساکن شدند، مسئله پرورش اسب درمیان ساکنان دارای اعتباری فراوان گردید و حتی بومیان هم به‌پرورش و سواری اسب، سخت گرایش یافتند.

گذشته از شرایط اقتصادی، استقرار زندگی کوچ‌نشینی و نیمه‌کوچ‌نشینی، بعدها نقش مهمی را در زندگی اجتماعی و سیاسی جامعه ایرانی ایفا کرد. این نقش درزمانهای مختلف به‌ویژه درمناطق کوهستانی ایران بسیار مؤثر بود. مثلاً پس از سقوط دولت ساسانی شماره روستاها کاهش یافت، بیشتر ازساکنان روستاها که با اقتصادکشاورزی‌زندگی می‌کردند به‌سوی زندگی‌کوچ‌نشینی روآوردند و به‌عشایر کوچ‌نشین پیوستند.

گسترش عشایرکوچ‌نشین در سده‌های هشتم ـ هفتم ق. م. درکوههای ایران و فلات ارمنستان درست با نا پایداری اجتماعی و سیاسی در این نواحی همزمان بود، و درنتیجه‌به‌مهاجرت وکوچ‌شماره بی‌شماری ازمردمی‌که به‌حال روستانشینی به‌سر می‌بردند، گرائید. هنگامیکه میان آشوریها و اورارت‌ها جنگ جریان داشت و همچنین ضمن ستیز های آشوریها، اورارت‌ها، مانی‌ها و ایلامیها، بسیاری از «کشورهای» کوچك یك‌باره از سکنه خالی شدند و به‌ویرانی گرائیدند، قسمتی از ساکنان که باقیماندند مورد استثمار بیرحمانه مهاجمان قرارگرفتند (و شماره بی‌شماری از زادگاهایشان بیرون رانده شدند). برخی از ساکنان به‌کوهستانها یا«کشورهای» مجاور پناه بردند، بیشتر اینها ناگزیرشدند روند زندگی روستانشینی را که به‌آن خو گرفته بودند رها کنند و به‌زندگی کوچ‌نشینی رو آورند.

در مرحلهٔ تازهٔ جنگ‌های ویران‌کننده، هنگامیکه هجوم متجاوزان پیشین پایان یافت، دولت ماد اقدام به‌لشکرکشی‌هائی کرد، ضمن آن ساکنان مناطق گوناگون ایران به‌سوی آن‌کشانده شدند، در این هنگام بیشتر مراکز روستائی و قصبه‌های کشاورزی‌که به‌تصرف آشوریها و اورارت‌ها درآمده بودند، ویرانه‌هائی به‌نظر می‌رسیدند، اما قسمتی از این مناطق به‌وسیله متجاوزان اشغالگر مسکون شدند. درمیان این ساکنان گروههائی با زندگی‌کوچ نشینی به‌سر می‌بردند، شاید اینان به‌تازگی این نوع زندگی را برگزیده بودند. بنابراین درشمال شرقی کشور آشور، در مرزهای‌کردستان آینده گروههائی به‌نام ساگارتی‌ها زندگی می‌کردند. اقتصاد این گروه با عشایر دیگر ایرانی فرقی نداشت، این طایفه بنا به‌نوشتهٔ نویسندگان قدیمی یکی از عشایر کوچ‌نشین ایرانی بودند.

در جنگ‌ها ومهاجرت‌های پایان قرن هشتم تاآغاز قرن ششم کیمریزها واسکیف‌ها نقش مهمی داشتند. درآسیای باختری، آنها با زندگی‌کوچ‌نشینی بسر می‌بردند (با وجود شرایط گوناگون جغرافیائی منطقه)، مراکز توقف آنها مناطق شرقی آسیای صغیر،

آذربایجان ایران و کـردستان بود، کـوهستانهای این مناطق بعدها به‌گونهٔ سنتی جاهای مناسبی برای دامداران کوچ‌نشین به‌شمار آمد.

درمناطق‌مشخصی ازکوهستانهای ایران و شمال آسیای باختری، ظاهراً گروههائی از روستانشینان محلی قدیمی به‌گونهٔ کوچ نشینی زندگی می‌کـردند اما در این هنگـام گروههائی‌که با زبان‌های گوناگون سخن می‌گفتند، اصولاً در ردیف عشایر ایرانی قرار گرفتند، و از زمان مادها به‌بعد زبان ایرانی نقش مهمی را در تشکل این عشایر ایفاء کرده است.

نوشته‌های نویسندگان قدیمی، دوقبیله‌کوچ‌نشین ایرانی‌را به‌نام ماردها وکیرتی‌ها (کورتی) نام می‌برند. گویا اینها درکوههای‌آذربایجان ایران وکناره دریای خزر، فلات ارمنستان، کردستان و جنوب زاگرس بسر مـی‌برده‌اند. از نـام این دو قبیله نژادشان مشخص نمی‌شود، اما گویا به‌شیوه کوچ‌نشینان ایرانی زبان زندگی می‌کرده‌اند؛ کیرتی گویا ریشهٔ واژه ایرانی «کوردی» است. (در زبان فـارسی میانه کورت به‌معنای دامـدار کوچنده است بعدها به‌واژه کرد تبدیل شده است) به‌نظر می‌رسد که کردهای امروزی از نژاد اینها هستند. بعدها در پایان دوره باستان بازماندگان این دوقبیله جامعه کـرد را درکردستان مرکزی‌که اقامتگاهشان بود، پدیدآوردند.

برخی از قبایل‌کوچ‌نشین پارس و لرستان آینده از لحاظ قدمت همزمـان ماردها و کیرتی‌ها بودند. نامهای لر، بختیاری و غیره از آغاز قرون وسطی، هنگامی‌که جوامع نژادی‌آنها شکل گرفت، روی‌آنها گذاشته شد. امانخستین‌مراحل پیدایش عشایرکوچ‌نشین و نیمه‌کوچ‌نشین‌این مناطق بایستی هنگام پایان دولت ماد وآغاز دولت هخامنشی باشد.

۳
دولت هخامنشی

بنیان‌گزاری دولت هخامنشی و تسلط هخامنشیان

به‌سال ۵۵۸ ق.م. کورش دوم ازدودمان هخامنشیان، شاه پارس بود، اوشهر پاسارگاد را به‌عنوان پایتخت خود برگزید. این محل ملك دودمان هخامنشیان بود. علاوه بر پاسارگاد گروه‌های قبیله‌ای پارسی دیگر به‌هخامنشیان پیوستند (مارافی‌ها و ماسپی‌ها) بگونه‌ای که نویسندگان قدیمی نقل می‌کنند این قبیله‌ها همه به‌کار کشاورزی سرگرم بودند. عشایر کوچ‌نشین پارسی‌مانند ماردها و کیرتی‌ها که در مناطق کوهستانی می‌زیستند، ظاهراً پس از پیروزی کورش بر مادها، فرمانبرداری هخامنشیان را پذیرفتند.

یکی از آثار ادبی مشهور باستانی دربارهٔ نژاد کورش روایت می‌کندکه پدر او، کامبیز اول (کامبوژیا) با دختر آستیاژ ازدواج کرد، بنابراین اگر این روایت را درست به‌پنداریم، کورش دوم بایستی نوهٔ آخرین پادشاه ماد باشد. به‌سال ۵۵۰ ق. م. کورش پس از شکست آستیاژ قلمرو ماد را به‌تصرف درآورد، اکباتان راگرفت و تمامی گنجینه‌های شاهان ماد را مصادره کرد. اما اکباتان به‌عنوان یکی از مراکز دولت هخامنشیان باقیماند و کورش رسماً عنوان شاه ماد را به‌خود اختصاص داد. پارسها بسیاری ازسنن فرهنگی و روشهای کشور داری را از مادها فراگرفتند. به‌این انگیزه یونانیان، مصریان

و مردم دیگر زمان باستان، تصرف ماد را به‌وسیلهٔ کورش حق موروثی او می‌شناختند و غالباً پارسها را مادی نام می‌بردند.

درطی دوسه سال بعد کورش کشورهائی‌را که از پیش جزو قلمرو دولت ماد بودند زیر فرمان خود گرفت (پارت، گیرکان و غیره). به سال ۵۴۶ ق. م. لیدی به‌تصرف کورش درآمد، متحدان این کشور مانند بابل، مصر، جزایر ساموس و اسپارت نتوانستند به‌هنگام، پادشاه لیدی را کمك کنند. پس از لیدی حکومت‌های محلی آسیای صغیر که وابسته به‌یونانیها بودند به‌وسیله پارسها منحل شد و به‌تصرف آنها درآمد. در فاصله سالهای ۵۴۶ - ۵۳۹ ق. م. کورش ایالتهای شرقی مانند خوارزم، سغدیان، مارگیان، باختر، عشایر سکزی آسیای میانه، ساتاگید، آراخوس، گد روسی، قندهار و غیره را تصرف کرد. اینگونه دولت پارس موفق شد حوضهٔ رودخانه یاکسارت (سیر دریا) ومرزهای باختری هندوستان را به‌فرمانبرداری خود وادارد. کورش پس از این‌کارها به بابل تاخت.

در اوت ۵۳۹ ق. م. پارسها نزدیك شهر اپیس درکنار رود دجله، ارتش بابل را شکست دادند، فرماندهی این ارتش را بل ـ شاد ـ اوتزود پسر شاه بابل یعنی نابونید به‌عهده داشت. پس ازاین رویداد جنگهای مهمی پیش‌نیامد. ارتش گوبیا، سپهسالارکورش در دهم اکتبر بدون جنگ سپهاد و پس از دو روز بابل را تسخیرکرد. نابونید اسیر شد، امازنده ماند. پسرش بل ـ شاد ـ اوتزود اعدم‌گردید. خودکورش در۲۹ اکتبر ۵۳۹ق.م. وارد بابل شد.

پارسها به‌چند دلیل توانستند به‌آسانی بابل را بگیرند. نخست آنکه کورش موفق شد راه بازرگانی بابل را به‌تصرف درآورد و برای اینکار از ناخشنودی بازرگانان بابل نسبت به‌نابونید بیشترین بهره را برد. درنقاط مختلف بابل ده‌هاهزار ازقشرهای گوناگون مردم می‌زیستند که به‌وسیله شاهان بابل به‌زور از زادگاه خود آواره و در بین‌النهرین مقیم شده بودند. این مردم امیدی به‌بازگشت به‌وطن خود را نداشتند و آماده بودند با هرکس که با نابونید دشمنی ورزد، همکاری‌کنند. به‌مقدار زیادی انگیزهٔ پیروزی پارسها بالا گرفتن تضاد اجتماعی درجامعهٔ بابل بود، پیکار میان کشاورزان کوچك وصنعتگران از یکسو و شاه، اشراف، کاهنان، بلند پایگان، بازرگانان بزرگ و غیره از سوی دیگر، به‌سختی‌ادامه داشت. بنابراین دولت بابل‌که از هرگونه‌کمك یا ائتلاف با متحدان‌نیرومند محروم بود، نیروی‌کافی به‌منظور پایداری در برابر ارتش پارس‌را، که شامل‌کشاورزان آزاد وکوچ‌نشینان بودند، در اختیار نداشت، در میان پارسها هنوز طبقه بندی اجتماعی به‌مقیاس وسیع انجام نگرفته بود.

بنابرآنچه از متن‌های بابلی به‌دست آمده، ارتش کورش بدون جنگ وارد بابل شد و ساکنان آن کشور را از زیر بار ستم نابونید که در زمان او «مردم سومر و آکاد (یعنی بابلیها) به‌اجساد مرده می‌مانستند»، آزادکرد. اماکورش امنیت ساکنان آنکشور راتضمین و صلح را درآنجا برقرار نمود. معبد بزرگ بابل ازسوی کورش به‌وسیله سربازان ویژه‌ای نگهبانی شد تا از تاراج مصون ماند. کورش با پیروی از سنت شاهان بابل برای خدای مردوك قربانی داد، معبدهای بابلی، آشوری وایلامی را نوسازی کرد، بر آن شد مردمی را که با زور به بین‌النهرین کوچانده شده بودند به‌زادگاه‌های خودشان برگرداند. این سیاست نرمش نسبت به‌مردم بومی و احترام به‌سنت‌ها وآئین‌های آنها، با رفتار پادشاهان آشوری و بابلی نسبت به‌مردم کشورهای مغلوب از زمین تا آسمان فرق داشت و همین چگونگی کار تصرف تمامی کشور، از جمله مناطق واقع در باختر بین‌النهرین را برای او آسان کرد.

کورش پس ازتصرف بین‌النهرین قلمرو پادشاهی بابل را دست نخورده نگهداشت، شهر بابل را به‌عنوان یکی از مراکز دولت پارس برگزید. در نظر اول دربابل هیچ‌چیز تغییرنکرد. بابلیهاموقعیت‌ممتازخود را حفظ کردند، کاهنان امکان‌یافتند به‌ترویج کیش باستانی خود به‌پردازند و کورش در نوسازی معبدهایشان به‌آنها کمك کرد. علاوه براین گویا چون کورش رسماً از سوی خدای بابلیها یعنی مردوك به‌فرمانروائی بابل منصوب شده بود، دراین دیار فرمانروای بیگانه‌ای به‌شمار نمی‌آمد، به‌ویژه‌که از سنت‌های مقدس بابلیهاپیروی می‌کرد. کورش‌لقب «پادشاه بابل» را هم برای خود اختیارکرد، جانشینان او تا زمان گزنفن این عنوان را نگاهداشتند، اما از همهٔ اینها گذشته، بابل از یك کشور مستقل به‌ساتراپ نشین دولت هخامنشی تبدیل شد، و از نظر سیاست خارجی از هرگونه استقلالی محروم بود، از لحاظ اداره امور داخلی هم، فرماندهی ارتش و مقام‌های بزرگ کشوری را والیان یا حکام پارسی به‌دست گرفتند. پسر کورش یعنی کامبیز یکی ازکسانی بودکه مدتی امور مربوط به‌بابل را می‌گرداند.

پس از تصرف بابل همه‌کشورهای باختر تا مرزهای مصر دلخواهانه فرمانبرداری پارسها را پذیرفتند. بازرگانان فینیقی و سوداگران بابلی و آسیای صغیر به تسلط دولت نیرومند و بزرگی‌که حافظ راههای امن برای داد و ستد تجارتی در منطقه باشد علاقمند بودند. چون با این‌چگونگی می‌توانستند امور بازرگانی دنیای‌آنزمان راپیش خود متمرکز کنند و سود فراوان ببرند.

کورش بیگمان خود را بـرای تصرف مصر آماده می‌کـرد. اما نخست برآن شد مرزهای شمال خاوری ایران را از عشایر متجاوز آسیای میانه پاك کند. هنگام نبردی

با ماساگت‌ها در کنارهٔ خاوری آمودریا به‌سال ۵۳۰ ق. م. شکست سختی خورد وخودش هم کشته شد.

در اوت ۵۳۰ ق. م. شاهنشاهی دولت هخامنشی به‌کامبیز رسید که چند سال‌بعد خود را برای حمله به‌مصر آماده‌کرد. فانت فرمانده سربازان مزدور یونانی‌که درخدمت فرعون مصر به‌نام پسامیتخ سوم کار می‌کرد، به‌کامبیز پیوست. ارتش مصر شکست‌خورد و فرمانده ناوگان مصری به‌نام اوجاگورسنت، بدون جنگ ناوهای زیر فرمانش را تسلیم قشون کامبیزکرد، پسامیتخ اسیر شد. در۲۹ ماه مه ۵۲۵ ق. م. کامبیز خود را پادشاه مصر اعلام داشت و به‌اصطلاح بیست و هفتمین دودمان فراعنهٔ مصر را بنیان نهساد. به‌موجب منابع مصری،کامبیز عملاً با مصریها متحدشد، طبق سنت مصریها تاجگذاری کرد، از سیستم تاریخ شماری مصری پیروی نمود، عنوان «پادشاه مصر» و لقب سنتی آنها را به‌عنوان «نوادهٔ خدایان» مصری‌یعنی را و امیریس و غیره برای خود برگزید. او به‌منظور انجام تشریفات مذهبی در معبد نئیت در سائیس حضور یافت، برای خدایان مصری قربانی داد. کامبیز سیاست دودمان فراعنهٔ بیست و ششم مصر را دنبال کرد و کوشش‌داشت مصریها را به‌سوی خود بکشاند. درنقش‌های برجسته‌ای‌که از مصر به‌دست آمده کامبیز را بالباس مصری نشان میدهد. برای‌اینکه اشغال مصر را قانونی بنمایاند، افسانه‌هائی‌را درست‌کردکه گویا هخامنشیان، باشاهزادگان‌مصری ازسوی‌مادرخویشاوندند وکامبیز از ازدواج کورش با شاهزاده خانم مصری به‌وجودآمده است.

بیدرنگ پس از اشغال خاك مصر به‌وسیله کامبیز، زندگی عادی درآن سامان‌آغاز گردید. به‌موجب اسنادیکه از زمان کامبیز به‌دست‌آمده، درنخستین سالهای تسلط‌پارسها بر مصر، از لحاظ اقتصادی زیانی به‌مصر وارد نیامده است. کامبیز به‌پیروی از سیاست کورش به‌مصریها امکان داد تا درانجام مراسم مذهبی و زندگی خصوصی آزاد باشند. مصریها هم‌مانند ملل‌دیگر، زیر رهبری‌حکومت تازه‌به‌انجام وظایف عادی خودپرداختند.

کامبیز پس از اشغال مصر برای لشکرکشی به‌حبشه آماده شد. به‌این منظور در منطقه بالای مصر چند دژ مستحکم بنا نهاد. اما ارتش او بدون آمادگی کامل و تهیهٔ خواربار جهت اردوکشی، به‌حبشه تاخت و ناچار به‌عقب‌نشینی شد.

خیزش ملت‌های مغلوب

درپایان سال ۵۲۴ ق. م. کامبیز به‌پایتخت مصر ممفیس بازگشت وخیزشی راکه مصریان علیه دولت پارس آغاز کرده بودند، درهم کوبید. در ماه مارس۵۲۲ به‌او خبر

رسید که برادر کوچکش به‌نام بردیا در پارس سر به‌شورش برداشته و خود را پادشاه نامیده است. کامبیز با شتاب به‌سوی پارس‌رهسپار شد، اما درمیان راه با وضع رازآمیزی درگذشت. در کتیبهٔ بیستون به‌گونهٔ مشروح این رویداد را چنین بیان می‌کند: کامبیز پیش از لشکرکشی به‌مصر به‌گونهٔ پنهانی فرمان داد برادر کوچکش بردیا را بکشند، او می‌ترسید که برادرش در غیاب او تخت سلطنت را غصب‌کند، هنگامیکه کامبیز در مصر به‌سر می‌برد یکی از مغ‌های درباری به‌نام گوماتا خود را بردیا یعنی پسرکورش‌شناساند و قدرت را در پارس به‌دست گرفت. تاریخ نگاران یونان باستان یعنی هرودت و کتسی تائید می‌کنند که این مغ بسیار به‌پسر کوچك‌کورش می‌مانست و او توانست به‌نام بردیا تخت سلطنت را اشغال‌کند. چند تاریخ نگارمعاصر معتقدندکه بردیا و گوماتا یکی‌بوده‌اند و این شخص‌کسی جز پسرکوچکترکورش نبوده‌است.

گوماتا در ۱۱ مارس ۵۲۲ ق. م. قیام‌کرد ویك ماه بعد به‌وسیلهٔ بابلیها به‌رسمیت شناخته شد. ما اسناد درستی که تاریخ آن مقارن ۱۴ آوریل ۵۲۲ ق. م. است از منابع بابلی در دست داریم، که تاریخ فرمانروائی «بارذی، پادشاه بابل، پادشاه ممالك» به‌شرح بالا تعیین‌شده است. درحدود اول‌ژوئن ۵۲۲، بیشترکشورهای تابعهٔ پارس او را به‌رسمیت شناختند و احتمالاً طبق سنت‌های باستانی پارسیان درپاسارگاد تاجگذاری‌کرد وشاهنشاه تمام مناطق تابعهٔ پارس اعلام گردید. گوماتا برای اینکه ملت‌های مغلوب تابع دودمان هخامنشی را آرام نگهدارد، اخذ مالیات و انجام وظایف نظامی از مردم را به‌مدت سه سال لغو کرد. درمدت‌کوتاه سلطنت گوماتا هیچگونه قیام یاشورشی در قلمرو هخامنشیان روی نداد. اصلاحات گوماتا در جهت از بین بردن امتیازات طایفه‌ای اشراف پارسی و بهبودی وضع اقتصادی و اجتماعی جامعه بود.

در۲۹ سپتامبر ۵۲۲ ق. م. پس از۷ ماه سلطنت گوماتا در اثر توطئه‌ایکه‌به‌وسیله اشراف بلندپایهٔ طایفهٔ پارسی برانگیخته شده بود، کشته شد. پس از کشته شدن‌گوماتا یکی ازتوطئه‌کنندگان خاندان هخامنشی به‌نام دارا (داریوش) که ۲۸ سال بیشترنداشت، شاهنشاهی هخامنشی را به‌دست گرفت.

بیدرنگ‌پس‌از به‌تخت نشستن داریوش یکم بابلیها علیه او به‌پا خاستند، بنا به‌آنچه که از کتیبهٔ بیستون برمی‌آید، شخصی به‌نام نیدینتو ـ بل خود را پسر آخرین پادشاه بابل نابونید شناساند و علیه داریوش قیام کرد. داریوش شخصاً برای سرکوبی این قیام به‌بابل لشکرکشید. در۱۳دسامبر ۵۲۲ ق. م. درکنار رود دجله بابلیها به‌سختی شکست خوردند و پس از ۵ روز داریوش پیروزی تازه‌ای درکنار رود فرات به‌دست آورد. پس از این پیروزی، پارسها وارد بابل شدند ورهبران قیام‌را اعدام کردند. هنگامیکه‌داریوش

سرگرم سرکوبی بابلیها بود، پارسها، مادها، ایلامیها، مارگیانی‌ها، پارت‌ها، ساتاگیدها عشایر آسیای میانه و مصریها سر به‌شورش برداشتند. نبردهای طولانی و خونینی‌برای سرکوبی این شورشیان آغاز گردید:

ساتراپ باختر به‌نام دادارشیش برای سرکوبی قیام‌کنندگان مارگیانی مأمورشد، در دهم دسامبر ۵۲۲ ق. م. مارگیانی‌ها شکست خوردند. پس از این شکست، کشتار مغلوبان آغاز گردید، بیش از ۵۵ هزار تن از مارگیانی‌ها کشته شدند. در خود پارس شخصی به‌نام وهیازداتا به‌نام پسر کورش یعنی بردیا علیه داریوش شورید. بسیاری از مردم به پشتیبانی او برخاستند به‌گونه‌ای‌که موفق شد منطقه‌های خاوری ایران را تا آرخوسی به‌تصرف در آورد. ارتش وهیازداتا دو بار، در ۲۹ دسامبر ۵۲۲ ق. م. و ۲۱ فوریه ۵۲۱ ق. م. با لشکریان داریوش وارد نبرد شدند، فرماندهی این لشکریان را سردار وائومیس به‌عهده داشت. هیچیك ازطرفین در این نبردها پیروز نشدند، اما وائومیس سرانجام توانست دشمن را در۵۲۱ ق. م. شکست‌دهد. اما خود وهیازداتای پارسی توانست موقعیت خود را در قلمروش حفظ کند. فقط در ۱۶ ژوئیه ۵۲۱ ق. م. لشکریان داریوش که فرماندهی‌آنها را آرتا ویدیا به‌عهده داشت، توانستند درکوهستان های پارگد درپارس شکست قطعی را به‌او وارد آورند وهیازداتا اسیر شد و با هواخواهان نزدیکش اعدام گردید. اینگونه سرتاسر خاك پارس به‌تصرف داریوش درآمد.

نخستین قیام ایلام به‌آسانی به‌وسیله داریوش سرکوب شد، اما دیری نپائید که شخصی به‌نام مارتیا دوباره خیزشی‌را برانگیخت، داریوش‌موفق شد چیرگی خود رااز نو دراین منطقه پایدار کند، اما تقریباً سرتاسر خاك ماد در دست فراوارتیش بود، او ادعا کرد وابسته به‌خانواده کیاکسار به‌نام خشاثریتا است. این قیام‌برای داریوش بسیارخطرناك می‌نمود، بنابراین خودش علیه شورشیان به‌لشکرکشی پرداخت. در ۷ مه ۵۲۱ ق. م. مادیهانزدیك شهرکوندوریش شکست خوردند. فراوارتیش بابیشتر از هوادارانش به‌نزدیکی راگا (ری امروزی) گریخت. اما دیری نپائیدکه دستگیر شد، او را با دستیاران‌نزدیکش پیش داریوش بردند که دستور اعدامشانرا صادرکرد.

داریوش پس از سرکوبی قیام‌کنندگان که بیش ازیکسال طول‌کشید، توانست‌پایهٔ حکومت و موقعیتش را استوارکند و بر پهنهٔ شاهنشاهی ایران تا مرزهای پیشین زمان کورش وکامبیز چیره گردد. انگیزهٔ کامیابی‌های داریوش بیشتر نا هماهنگی و پراکندگی عملیات قیام کنندگان بود. که بیشتر آنها حالت دفاعی به‌خود می‌گرفتند. درعین حال اگر داریوش ارتش منظم وقابل اعتمادی دراختیار نداشت نمی‌توانست دربرابرمخالفانش پیروزی به‌دست آورد؛ داریوش این ارتش را ماهرانه به‌کار می‌برد، و همین امر باعث

هراس شورشیان می‌گردید.

به‌سال ۵۲۰ ق. م. ایلامیها برای سومین‌بار علیه حکومت پارسیان به‌پا خاستند، اما این‌بار هم شکست خوردند. درسالهای بعد داریوش لشکرکشی علیه عشایر اسکیفو ـ ماساگت واقع درآسیای میانه را آغاز کرد، فرماندهی این لشکریان را خودش به‌عهده داشت، دراین عملیات رهبر آنها به‌نـام اسکونخو را اسیر کـرد و دیگری را به‌جـای او گماشت. پس از آن داریوش درحدود ۵۱۸ ق. م. به انجام اصلاحات معروف اداری و مالی کشور و گسترش متصرفاتش پرداخت.

دربین سالهای ۵۱۲-۵۱۸ ق. م. پارسها، تراس و مقدونیه را گرفتند به‌اسکیف‌ـ های ساکن کنارهٔ دریای سیاه تاختند اما نتیجه‌ای از این‌حمله نگرفتند، ضمناً قسمت‌شمال باختری هندوستان را به تصرف درآوردنـد. اینگونـه درپایان سده ششم ق. م. مرزهای حکومت هخامنشی از رود سند در خاور تا دریای اژه در باختر، و از قفقاز در شمال تا مصب رود نیل درجنوب گسترش یافت.

اصلاحات داریوش یکم و نظام اجتماعی‌ـاقتصادی‌حکومت‌هخامنشیان

نظام‌های اجتماعی و اقتصادی قلمرو دولت‌های هخامنشی گوناگـون بودند. در سرزمین‌های تابعهٔ این دولت‌ها استانهای آسیای صغیر، ایـلام، بابل، سوریه، فنیقیه و مصر قرار داشتند که سالها پیش از پیدایش امپراطوری پارس دارای سازمان‌های حکومتی پیشرفته‌ای بودند. به‌موازات اشغال این کشورهای از لحـاظ اقتصادی پیشرفته، پارسها سرزمین‌های برخی از ملل عقب افتاده ازقبیل عشایر کوچ‌نشین عرب، اسکیف‌ها وقبایل دیگر را که در مرحلهٔ از هم‌پاشیدگی نظام قبیله‌ای بودند، تسخیر کردند.

بنابراین پارسها برای سازمان دادن یك سیستم مدیریت ثابت درکشورهای تابعه با دشواری‌های بسیاری روبرو بودند. اما ضمن مقایسه با دولت‌های پیشین مصر، آشور و بابل، شاهنشاهان هخامنشی در سازمـان دادن ادارهٔ کشورهای تابعه، به‌کامیابی‌هـای چشم‌گیری دست یافتند، تلاش اینان آن بود که شرایط مساعدی برای پیشرفت اقتصادی کشورهای زیر فرمانشان فراهم‌آورند. کورش وکامبیز به‌روش‌های ادارهٔ داخلی کشورهای بابل، مصر، آسیای صغیر و دیگران دست نـزدند، و اجازه دادند با شیوه‌هـای پیشین خودشانرا اداره‌کنند، و به‌عبارت دیگر نوعی خودمختاری به‌آنها دادند.

اما قیامهای سالهای ۵۲۱ - ۵۲۲ ق. م. دولت هخامنشی را به‌ناپایداری تهدید

کرد. داریوش یکم کوشید تا از گرایش‌های جدائی‌خواهانهٔ ملت‌های تابعه پیش‌گیری کند، بنابراین به‌اصلاحات اداری ـ مالی بنیادی دامنه‌داری دست زد، سازمانهائی که داریوش به‌منظور انجام این اصلاحات پدید آورد به‌گونه‌ای بودند که حکومت از سیستم اداری پایدار و درستی برخوردار می‌شد و می‌توانست روی تمام کشورهای تابعه‌نظارت مستقیم داشته باشد، ضمناً برای جمع‌آوری مالیات و سازمانهای لشکری ضوابط دقیق و حساب شده‌ای را مقرر داشت. انجام این‌اصلاحات چند سال طول‌کشید. اما از ۵۱۸ ق. م.تغییر سازمان و هماهنگ کردن سیستم اداری استانهای کشور آغاز گردید. درنتیجه اجرای این اصلاحات، عملاً سیستم اداری نوینی در زندگی‌کشورهای بابل، مصر وکشورهای دیگر برقرار گردید، و حتی بعدها تا پایان تسلط هخامنشیان تغییرات مهمی در این ضوابط و مقررات پدید نیامد (در دوره‌های بعدی هم این‌مقررات دارای اهمیت فراوانی‌بودند.)

داریوش اول سرتاسر کشور پهناور هخامنشی را از لحاظ اداری ـ مالیاتی به‌چند قسمت تقسیم‌کرد و نام هر یك از قسمت‌ها را «ساتراپ» گذاشت. معمولاً ساتراپ‌ها بزرگتر از استانهای امپراطوری‌های سابق بودند و دربرخی موارد مرزهای این ساتراپ‌ها با مرزهای دولت‌های پیشین‌که بر مبنای ملی ونژادی ساکنان تعیین شده بود و هم‌اکنون جزو قلمرو دولت هخامنشی به‌شمار می‌رفت، تطابق داشت. (مثلاً ساتراپ مصر). سیاههٔ ساتراپ‌ها درنوشته‌های تاریخ نگار یونانی سده پنجم ق. م. هردوت دیده می‌شود. در سیاههٔ هردوت تقریباً ۷۰ ملت در ۲۰ ساتراپ مسکون بودند. همهٔ این‌ملت‌ها جزوقلمرو هخامنشیان به‌شمار می‌آمدند.

در رأس این تقسیمات کشوری یعنی ساتراپ‌ها استاندار قرار داشت (به‌زبان‌ایرانی باستان خشترا پاوان یعنی نگهبان سلطنت). درآغاز پیدایش دولت‌های هخامنشی این‌مقام وجود داشت، اما در زمان کورش وکامبیز و اوائل سلطنت داریوش یکم استانداران‌بیشتر این ساتراپ‌ها مانند آنچه که در زمان‌آشوریها و مادها معمول بود، از میان‌اشراف وبلند پایگان محلی برگزیده می‌شدند. داریوش ضمن انجام اصلاحات اداری کشوری بیشتر استانداران را طبق معمول ازمیان اشراف پارسی برگزید.

در زمان کورش و کامبیز قدرت‌های کشوری و لشکری ساتراپ‌ها در اختیار استانداران بودند. داریوش به‌گونه‌ای دقیق وظایف استانداران و فرماندهان لشکری را در ساتراپ‌تفکیك ومشخص‌کرد. درآغازفقط‌استانداران‌کارهای‌کشوری ساتراپ‌هارامی‌گرداندند و قدرت اداری منطقه در دست آنها متمرکز بود، کارهای قضائی، مراقبت روند درست اقتصادی کشور، وصول مالیات، ایجاد امنیت در مرزها، نظارت عملیات مأموران محلی و حتی حق ضرب سکه‌های نقره‌ای و مسی از وظایف و اختیارات استانداران به‌شمار

می‌آمد. در زمان صلح استانداران فقط شماره ناچیزی نیروی مسلح به‌منظور حفاظت در اختیار داشتند. اما نیروهای لشکری فقط دراختیار فرماندهان لشکری بلندپایه بودند و اینها بدون تابعیت استانداران فقط از شاهنشاه فرمان می‌بردند.

اما پس از مرگ داریوش یکم اصول تفکیک وظایف فرماندهان لشکری و رؤسای کشوری به‌گونهٔ جدی رعایت نشد. در سدهٔ پنجم ق. م. و بعد ازآن چند ساتراپ زیر فرمان‌فرماندهان نظامی‌قرارگرفتند. ازسوی‌دیگر چند استاندار هم به‌انجام وظایف لشکری در ساتراپ پرداختند و این روند در سدهٔ چهارم ق. م. کاملاً معمول گردید.

زمان فعالیت استانداران در ساتراپ نامحدود بود. در داخل بیشتر ساتراپ‌های بزرگ «کشورهائی» وجود داشتندکه درامور داخلی‌شان ازخودمختاری برخوردار بودند. این چگونگی به‌ویژه در ساتراپهای دور دست رواج داشت، در اینجاها مأموران پارسی کمتر درامور داخلی‌آنها مداخله می‌کردند، و برای اداره امور ازکمك و پشتیبانی‌شاهزاده نشین‌های محلی و رهبران قبایل بهره می‌بردند.

در رابطه با اصلاحات نوین، دستگاه مرکزی بزرگی کـه در رأس آن دبیرخـانه سلطنتی وجود داشت سازمان داده شد. دستگاه اداری مرکزی در پایتخت اداری دولت هخامنشی یعنی شوش قرار داشت. اما دربابل، اکباتان، ممفیس و برخی از شهرهای‌دیگر هم دبیرخانهٔ بزرگ دولتی با پرسنل‌کافی از دبیران وجود داشت‌که به‌کار نوشتن‌نامه‌های رسمی می‌پرداخت.

استانداران و فرماندهان بلندپایه لشکری تماس پیوسته و نزدیکی با دستگاه اداری مرکزی دربار داشتند و دائماً زیرکنترل شاه و بلندپایگان نزدیك او از طریق پلیس‌مخفی و غیره بودند. بازرسی عالـی و نظارت اعمال مأموران دولت به «هزارپاد» سپرده شد، معنای تحت‌اللفظی این واژه «فرمانده هزار نفر است» این شخص درعین‌حال فرمانده‌گارد شاهنشاهی هم بود. دبیرخانه ساتراپ بایستی دقیقاً از فرمانهائی‌که از دبیرخانه شاه در شوش صادر می‌شد، نسخه‌برداری کند و دستور اجرای‌آنها را بدهد. زیر دست استاندار مأموران و دبیران بی‌شماری، ازجمله، رئیس دبیرخانه، رئیس خزانه که مالیات دولتی را گرد می‌آورد، جارچیان‌که احکام را ابلاغ می‌کردند، حسابداران، قضات یا مأموران پیگرد بزهکاران، دبیران و غیره، انجام وظیفه می‌کردند.

از زمان‌کورش دوم به‌بعد دبیرانی‌که در منطقهٔ بـاختری دولت هخامنشی بودند، نامه‌ها را با خطوزبان آرامی‌می‌نوشتند، بسیاری از مردم قبایل سامی آرامی با این زبان سخن‌می‌گفتند و اینها از زمانهای دیرین‌در مناطق‌پهناور خاور نزدیك‌زندگی می‌کردند. دبیران آرامی با شیوه «الفبائی» خط می‌نوشتند و زبان و خط آنها از مدت‌هـای پیش

به‌عنوان زبان دیپلماسی و تجارتی درخاور نزدیك به‌کار می‌رفت. پس از انجام اصلاحات اداری داریوش، این زبان درساتراپ‌های خاوری هم رسماً به‌کار برده شد و برای‌ارتباط میان دبیرخانه‌های دولتی سرتاسر امپراطوری پارس ازآن بهره‌برداری گردید.

علاوه براینکه زبان آرامی در سرتاسر قلمرو دولت هخامنشی به‌منظور تنظیم نوشته‌ها و اسناد رسمی به‌کار می‌رفت زبانهای محلی هم تا اندازه‌ای رایج بودند. مثلاً در مصر نوشته‌های اداری با دو زبان نوشته می‌شدند، در کنار زبان آرامی که مورد استفاده همگانی بود، زبان محلی مصری را هم می‌نوشتند. در خود پایتخت دولت پارس باوجود اینکه زبان آرامی به‌مقیاس گسترده‌ای به‌کار می‌رفت، از زبان ایلامی هم در نوشته‌ها استفاده می‌شد، در نیمه دوم سدهٔ پنجم این زبان نتوانست جای زبان‌آرامی را بگیرد.

در دستگاه حکومتی هخامنشیان پارس‌ها موقعیت ویژه‌ای داشتند، مقام‌های بزرگ کشوری و لشکری چه در سرزمین پارس و یا کشورهای تابع دیگر، درانحصارآنهابود. پس از اصلاحات داریوش پارسها به‌عنوان مأموران قضائی در دستگاههای دولتی‌استانها یا کشورهای غیر پارسی نفوذ کردند. اما درکنار اینها بسیاری از مردم وابسته به‌ملیت‌های دیگر در دستگاههای دولتی هخامنشیان خدمت می‌کردند. در بابل، مصر، آسیای صغیر و بسیاری از «استانهای» دیگر، قضات، رؤسای زرادخانه‌های شاهنشاهی، رؤسای ساختمانی سلطنتی، معمولاً بابلیها، مصریها، یهودیان، آرامیها، ایلامیها، یونانیان، و غیره بودند چون اینها در رشته‌های مربوطه طی قرن‌ها تجربه داشتند. معمولاً کارهای مالی واقتصادی دولت را ایلامیها زیر نظر پارسی‌ها انجام می‌دادند.

در دورهٔ سلطنت داریوش یکم کارهای ثمربخشی در زمینهٔ تنظیم قوانین مربوط به‌ملت‌های مغلوب انجام گرفت.

بنا به‌فرمان داریوش ساتراپ مصر مؤظف شد کارشناسانی به‌منظور تنظیم قوانین حقوقی مصر به‌شوش بفرستد، اینها مجموعهٔ قوانینی را برمبنای قوانین مصر پیش از تسلط پارسها تنظیم‌کردند. این قانون‌نویسی به‌سال ۴۹۵ ق. م. انجام گرفت و به‌زبان آرامی و مصری ثبت‌گردید. بنابر مدارکی‌که به‌دست‌آمده قوانین حقوقی مصر، در زمان هخامنشیان تغییر زیادی نه‌کرد. قضات شاه از حاکمان محلی و استاندارانی که شاه بر می‌گزید پیروی می‌کردند.

قوانین حقوقی بابلیها درزمان هخامنشیان مبنای قوانین‌حقوقی‌خاور نزدیك‌گردید. حقوق خصوصی بابلیها تغییرات اساسی‌ای‌نه‌کرد، اگرچه بسیاری از ادارات رسمی زیر نفوذ ایرانیها قرارگرفتند. در زمان سلطنت داریوش یکم دگرگونی راه‌حل‌های مسائل

اقتصادی و دولتی باعث یکرشته تغییرات در زمینهٔ حقوق خصوصی گردید. علاوه‌براین اجرای قوانین درکشورهای گوناگون، هم‌آهنگ باسیاست شاه، بایستی یك‌نواخت می‌شد، بنابراین ایجاب می‌کرد تا قوانین تازه‌ای تنظیم گردد که درعین‌حال با ارادهٔ خدای بزرگ یعنی اهورامزدا سازگار باشد.

در زمان داریوش‌یکم ضمن قانون‌گذاری، یك رشته تغییرات اساسی درنظام‌مالکیت پدید آمد که نتیجهٔ آن اصلاحات تازه‌ای در زندگی مردم پدیدآورد. قسمتی ازآن مربوط به‌تصاحب بهترین زمین‌های بارور ساکنان‌کشورهای مغلوب به‌سود شاه وخانوادهٔ‌سلطنتی بود. هخامنشیان این زمین‌ها را به‌املاك پهناور تقسیم و به‌گونه موروثی، با اختیارات تام به‌اعضای خاندان سلطنتی، اشراف پارسی و بلندپایگان واگذار کردند. مالکان این املاك از پرداخت مالیات به‌دولت معاف بودند.

مدارك به‌دست آمده گواهی می‌دهند که زمین‌های پهناور، وحتی خانه‌ها واموال غیر منقول بسیاری در مصر، سوریه، بابل، آسیای صغیر وکشورهای دیگر ازآن اشراف پارسی بوده‌اند.

پارسها آن اندازه از بابلیها اطمینان‌داشتندکه مثلاً یك تن پارسی به‌نام باگامیری پسر میتراداد، به‌سال ۴۲۹ ق. م. دشت‌زار غله‌اش را که نزدیك مینپود بود به‌یك‌بنگاه بازرگانی بابلی به‌نام موراشو به‌مدت ۶۰ سال اجاره داد.

از سوی شاه (ولینعمت) املاك بسیار پهناوری (گاهگاهی حتی یك استان کامل) با حق وراثت و معافیت مالیاتی به‌کسانی‌که خدماتی بزرگ انجام داده بودند، واگذار می‌شد. اینان حتی حق قضاوت نسبت به‌ساکنان این املاك را داشتند. مثلاً یك استان کامل به‌نوادگان یکی از توطئه‌گران علیه گوماتا در کاپادوکی و استان دیگری به‌یکی از اشراف پارس به‌نام گیدارنا درارمنستان واگذارگردید. در میان اینگونه خدمتگذاران شاه اشخاص غیر پارسی ازجمله تمیستکل آتنی بودند کـه چند شهر را به‌عنوان پاداش از شاه دریافت‌کردند.

صاحبان این املاك پهناور، نیروی انتظامی شخصی و دستگاه قضائی و اداری با پرسنل‌کامل، رئیس‌خزانه، دبیر، محاسب وغیره دراختیار داشتند. این بلندپایگان‌معمولاً در شهرهای بزرگ مانند بابل، شوش و غیره زندگی می‌کردند و حقوق کارمندان را از درآمد املاك تابع‌شان تأمین می‌کردند.

قسمتی از این زمینها مستقیماً به‌خود شاه تعلـق داشتند و نسبت به‌زمـان شاهان پیشین هخامنشی هم اکنون وسعت امـلاك شاه بارها بیشتر بود؛ این امـلاك را معمولاً به‌اجاره می‌دادند، شاه قنات‌های بزرگ کشاورزی هم دراختیار داشت. در حوالی نیپور

این قنات‌ها به‌اجارهٔ تجارتخانهٔ موداش داده شد، این بنگاه هم به‌نوبه خود قنات‌ها را از دست دوم به‌اجاره‌کشاورزان کوچك اشتراکی می‌داد.

پادشاهان پارس همچنین‌مالك قنات اکس درآسیای میانه، جنگلهای سوریه، درآمد صید ماهی، سنگ معدن، باغها، کاخها در مناطق مختلف قلمرو حکومت خود بودند. دربارهٔ ارزیابی میزان ثروت شاه‌کافی است‌گفته شود که در پرسپولیس روزانه ۱۵ هزار تن به‌هزینه شاه خوراك می‌خوردند.

از سوی دیگر در زمان هخامنشیان سیستم ویژه‌ای برای بهره‌کشی از زمین به‌کار می‌رفت، شاه قسمتی ازسربازانش را درزمینهائیکه مالکان‌جزء آن دارای سهامی‌اشتراکی بودند مستقر می‌کرد. یکانهای کاملی از این سربازان گویا به‌نام حفظ نظم و سامان، در این املاك پادگان بودند، مالکان جزء این سرزمین‌ها بایستی مقداری مالیات جنسی یا نقدی بابت استقرار این سربازان به‌دولت می‌پرداختند. این پرداخت به‌نام مالیات تیر وکمان، اسب، ارابه و غیره شهرت داشت، وگویای آن بـود که این سربازان به‌جای آنها وظایف نظامی را در ملکشان انجام می‌دهند.

در املاك بلند پایگان پارسی درآسیای صغیر، بابل و مصر به‌مقدار زیادی از کار بردگان بهره‌کشی می‌شد. در پیشرفته‌ترین استانهای قلمرو دولت‌های هخامنشی، بردگان در ردیف دامها به‌شمار می‌آمدند. و به‌عنوان اموال منقول پر بها آنها را مورد خرید و فروش قرار می‌دادند، به‌عنوان ارث و پاداش و غیره به‌دیگران واگذار می‌کردند.شمارهٔ بی‌شماری از این بردگان به‌شکل‌های گوناگون به‌کارهای خانگی، کارهای کشاورزی، کار در معادن سنگ شاه و به‌کارهای ساختمانی‌سرگرم بودند. درمیان این بردگان شمارهٔ زیادی‌کارشناس صنعتی وجود داشتند (بافنده، کفاش، معمار وغیره).

ضمن مقایسه با استانهای باختری قلمرو هخامنشی، موضوع بردگی در خود پارس ویژگیهائی دیگر داشت، هنگام تشکیل حکومتهای پـارسی، جامعه‌های پارس فقط برپایهٔ نظام بردگی پدرسالاری به‌سر می‌بردند، وبهره‌کشی از نیروی‌کار بردگان اهمیت اقتصادی چندانی نداشت.روابط سران خانواده‌های پدرسالار در ایران با زیر دستان به‌راستی‌چیزی کمتر از روابط برده‌دار با برده نبود. در این‌باره یکـی از اصطلاحات پارسی یعنی واژه گاردا که نشانهٔ وجود نظام بردگی درمیان پارسها است جلب توجه می‌کند، چون‌مفهوم این واژه «مستخدم و دست‌آموزه» یعنی برده مـی‌باشد. این اصطلاح در اسناد آرامـی و بابلی به‌شکل گاردا و در اسناد مالی ایلامی‌که ازپرسپولیس به‌دست‌آمده کودتاش نام‌برده شده است.

ضمن متن‌های‌ایلامی‌که ازپرسپولیس‌به‌دست آمده ودر سالهای ۵۰۹-۴۹۴ ق. م.

تدوین گردیده، درقسمتی تحویل پرداخت‌های جنسی مانند غله، آرد، بره، شراب وآب‌جو نام‌برده شده است اما در قسمت دیگر این اسناد (۴۹۲-۴۵۸ ق. م.) پرداخت‌هائی مانند پول نقره، خواربار به‌کارگران املاك ومؤسسات شاه یعنی کورتاش‌ها ذکر گردیده‌است. درمیان این کارگران مردان، زنان، نوجوانان از هردو جنس وجود داشته‌اند. این نشانهٔ آنست‌که قسمتی از کورتاش‌ها با خانواده‌هایشان زندگی می‌کردند.

در بیشتر موارد کورتاش‌ها در دسته‌های چندصدنفری کار می‌کردند، اما در برخی اسناد شماره بعضی از این دسته‌ها را بیشتر ازهزارتن دانسته‌اند. این‌دسته‌ها به قسمتهای کوچکتری تقسیم می‌شدند و در رأس آنها سرکارگرانی ده‌تائی و صدتائی قرار داشتند. کورتاش در سرتاسر سال روی ملك یا مؤسسه شاه کار می‌کرد؛ هرکارگر پس از یك ماه کار مزد ماهانه می‌گرفت. بیشتر کورتاش‌ها به کارهای ساختمانی پرسپولیس سرگرم بودند. درمیان اینها کارگرانی با تخصص کامل وجود داشتند(سنگ‌تراش، نجار، مجسمه ساز، آهنگر، اداره‌کننده کارگاه شیشه‌گری، خاتم‌کار، جواهرساز، شراب‌ساز و غیره) و حتی اینها به‌کار شبانی‌هم وادار می‌شدند.

درکارهای ساختمانی پرسپولیس دائماً سه هزارتن سرگرم کار بودند و ساختمان این بارگاه سلطنتی ۵۰ سال طول‌کشید. دربارهٔ میزان کاری‌که برای این بنا به‌کار رفته باید یادآوری کرد که برای آماده کردن پی این ساختمان ۱۲۴ هزار متر مربع از زمین‌های صخره‌ای‌ناهموار بگونه‌ای‌که ازلحاظ معماری قابل‌استفاده شوند، صاف‌گردید. بسیاری از کورتاش‌ها در خارج از پرسپولیس کار می‌کردند، اینها به‌طورکلی چوپانان گله‌های گوسفند، شراب‌سازان وآب‌جوسازان بودند.

حقوق و جیرهٔ کورتاش‌ها متناسب با نوع تخصص، ارزش‌کار، میزان انجام کار، جنس وسن‌آنها بود. ازاسناد بسیار قدیمی‌ایکه به‌دست‌آمده، مواجب جنسی مردان‌ماهیانه سه«بار» (تقریباً ۳۰ لیتر) غله یا آرد، زنان ۲ بار، نوجوانان دوجنس از نیم تا یك‌ونیم بار، ثبت شده است؛ علاوه براین به‌آنها شراب یا آب‌جو هم می‌دادند؛ شماره‌کمی از کورتاش‌ها، به‌ویژه سرکارگران گوشت هم دریافت می‌کردند.

قسمتی ازکورتاش‌ها، از ساکنان‌کشورهای بیگانه بودند که هخامنشیان آنها را به بردگی‌گرفته و با زور به‌پارس کوچانده بودند.

کورتاش‌های بیگانه ـ مصریها، بابلیها، یونانیها، تراکیه‌ایها و غیره ـ که ازآنها نامبرده شده‌شامل‌کارشناسانی به‌شرح زیر بودند: ۵۵ سنگتراش «که از مصر واردشدند». «۳۱۳ کورتاش سوریه‌ای» وغیره.

سرپرستی کورتاش‌ها دربیشتر موارد به‌عهدهٔ پارس‌ها یا ایرانیان دیگر بود، اما تا

کنون اسنادی به‌دست نیامده که گویای کارکردن پارسیان در ردیف کورتاش‌ها باشد. از کتیبه‌ای که دربارهٔ ساختمان کاخ داریوش از شوش به‌دست آمده چنین برمی‌آید که ظاهراً پارسها درکار ساختمان این کاخ دخالت نداشته‌اند: بابلیها به‌کارهای روی زمین ازقبیل‌ساختن خشت وآجر و حمل‌کردن نقش‌های برجسته، سوریه‌ایها و یونانیان به‌رساندن چوب جنگلی ازکوه‌های لبنان، مادیها و یونانیان به‌کار سنگ‌تراشی، مصریها و مادیها به‌طلاکاری درکارگاهها و غیره می‌پرداختند. در پرسپولیس هم اینگونه کارها راکارگران بیگانه انجام می‌دادند.

هخامنشیان ساکنان استانها یا شهرها و حتی یك قبیلهٔ کامل را، هنگامی که علیه حکام پارسی شورش می‌کردند، به‌بردگی می‌گرفتند. قسمت عمدهٔ این بردگانرا برای کار به‌املاك شاه یابلندپایگان پارسی می‌فرستادند، بقیه‌را درزمینی وادار به‌سکونت‌می‌کردند. گروه آخری را دراختیار مالکان خصوصی می‌گذاشتندکه بابت آنها بایستی به‌شاه‌مالیات می‌پرداختند. در یکی از نامه‌های ساتراپ مصر به‌نام آرشامی خطاب به پیشکاراملاکش آشکارا شیوهٔ به‌دست آوردن برده را روشن می‌کند. دراین‌نامه گفته می‌شود که هنگام سرکوبی شورشی در مصر، پیشکار سابقش‌شمارهٔ بیشماری «گارد» شامل صنعتکار واموال دیگر به‌دست آورد و تمام این‌غنائم را به‌اموال خصوصی آرشامی اضافه کرد. هم‌اکنون هنگام شورش جدید در مصر سفلی، پیشکار باید دربارهٔ تهیه گارد و اموال دیگر برای اربابش دلسوزی کند و حتی این غنائم را از جای دیگر به‌دست آورد. بنابراین پیشکار اموال آرشامی بایستی تعدادی گاردهای صنعتکار را تهیه می‌کرد روی تن‌آنها داغ مهر آرشامی را می‌زد و این‌گارداها رابه‌مایملك او می‌افزود، همانگونه‌که مباشر پیشین کرده بود. از مضمون این‌نامه چنین برمی‌آیدکه گارد همان برده بوده چون روی بدن او داغ مهر صاحبش را می‌زدند.

اینگونه درپی‌جهانگشائی‌هخامنشیان دربارس‌جهش‌تندی ازنظام بردگی- پدرسالاری اولیه، به‌بهره‌کشی ازکارسودمند بردگان بیگانه، در زمینهٔ ساختمان،کشاورزی وصنعت، انجام گرفت.

در زمان‌کورش وکامبیز سیستم دقیق و منظم مالیاتی برمبنای امکانات اقتصادی کشورهای تابعهٔ دولت هخامنشی، وجود نداشت. مردم کشورهای مغلوب پیشکش‌ها یا خراجهائی راکه بیشترشان جنسی بودند برای شاه می‌آوردند. به‌سال۵۱۸ ق.م. داریوش اول سیستم نوینی برای مالیات برقرار کرد. همهٔ ساتراپ‌ها ناگزیر بودند مالیات‌های ثبت شده ومحوله به‌استان خود را نقداً بپردازند، این مالیات متناسب با باروری زمین‌ها و حاصلخیزی ملك تعیین شده بود.

پارسها به‌عنوان یك ملت غالب از پرداخت مالیات نقدی معاف بودند، اما ظاهراً مالیات جنسی به‌دولت تحویل می‌دادند. ملت‌های غیرپارسی ازجمله ساکنان مناطق‌خود مختار (مثلاً فنیقی‌ها و غیره) سالیانه رویهمرفته با دشواری درحدود ۷۷۴۰ تالانت‌بابلی نقره می‌پرداختند. قسمت عمدهٔ این مبلغ به‌وسیله مردمی‌که از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌تر بودند، پرداخت می‌شد: آسیای‌صغیر، بابل، سوریه، فنیقیه و مصر.

روش پیشکش هم درکنار مالیات نقدی اجرا می‌شد، امـا پیشکش دادن یك عمل اخلاقی و داوطلبانه نبود. اندازه پیشکش هم مشخص می‌شد و برخلاف مالیات، جنسی پرداخت می‌گردید. بیشتر، آنچه‌که از سوی دولت دریافت می‌گردید به‌شکل مالیات بود. اما پیشکش‌ها را اغلب مردمیکه در مرزهای امپراطوری ازقبیل (حبشه و عـربستان) زندگی می‌کردند بـرای شاهنشاه مـی‌آوردند. کشورهائیکه در سرزمین‌شان معدن نقره وجود نداشت، مالیات نقدی را از راه فروش محصولات کشاورزی و تبدیل آنها به‌نقره می‌پرداختند این عمل به‌پیشرفت روابط کالائی ـ پولی جامعه کمك می‌کرد.

میزان مالیات بندی زمان داریوش اول، با وجود دگرگونـی مهمی که در وضع اقتصادی کشورهای تابع پارسها پدیدآمده بود، تا پایان حکومت هخامنشیان ثابت ماند. اضافه بر پـرداخت مالیات، مردم کشورهای تابع ناگزیر بودند هـزینه سنگین حقوق استانداران و درباریان و مأمورانی را که درساتراپ خدمت می‌کردند، به‌پردازند. به‌طور کلی مالیات دهندگان‌که به‌پرداخت مالیات نقدی توانـا نبودند ناگزیر قسمتی از اموال غیرمنقول یا اعضای خانواده خودرا پیش مأموران وصول یاعوامل آنها گرو می‌گذاشتند و مأموران به‌ازاء آن، پول‌نقد به‌خزانه دولت تحویل می‌دادند. اسنادیکه از بابل‌به‌دست آمده گویای آنست‌که بسیاری از ساکنان این ساتراپ‌ها، مزارع و باغهای خود را به منظور به‌دست‌آوردن پول نقره و پـرداخت مـالیات به‌خزانه شاهنشاه به‌گرو گذاشته‌اند. بیشتر اوقات اینان در وضعیتی نبودند که بتوانند املاکشان را از گرو درآورند و این‌گونه رفته رفته بی‌زمین می‌ماندند و ناچار به‌عنوان کارگر روز مزد کار می‌کردند وگاه اتفاق می‌افتادکه به‌ازای وامهای خودکودکانشانرا به‌نام برده به‌وامخواهان می‌فروختند. به‌موجب اسنادیکه از منابع مصری به‌دست آمده، در زمان تسلط پارسیان مالیات‌ساکنان آن‌اندازه سنگین بود که زمین‌داران کوچك ناگزیر به‌شهرها می‌گـریختند، اما مأموران آنها را دستگیر می‌کردند و با زور به‌جایگاه خودشان برمی‌گرداندند.

درامپراطوری هخامنشیان شکل‌ضرب سکه به‌قرار زیربود: ۱. سکهٔ شاهی ۲. سکه‌هائیکه در ساتراپ‌ها ضرب می‌شد، ۳. سکه‌هائیکه در استانها ضرب می‌شد و تصویر شاه روی آن بود، ۴. سکه‌های محلی‌ایکه درکشورهای مغلوب ضرب می‌شد و رواج داشت.

پس از سال ۵۱۷ ق. م. داریوش یکم درسرتاسر امپراطوری هخامنشی واحد پولی‌ثابتی را رایج کرد. این واحد پولی برمبنای سیستم پولی هخامنشیان برگزیده شد و شامل قطعه‌ای طلای مسکوك به‌وزن ۸/۴ گرم بود، ضرب پول طلا فقط به‌ضرابخانه‌سلطنتی اختصاص داشت. عیار این طلا ۳٪ بود، و این معیار طی چندین سده پایهٔ رواج پولهای طلا در بازرگانی جهان به‌شمار می‌رفت.

رایج‌ترین وسیلهٔ مبادله سکهٔ نقره‌ای به‌وزن ۵/۶ گرم و معادل $\frac{۱}{۲۰}$ پول طلا بود، این سکه بیشتر در ساتراپ‌های آسیای صغیر ضرب می‌شد. روی سکه‌های طلا و نقره تصویر، شاهنشاه پارس نقش‌شده بود. مقداری پول نقره ومسی کشورهای تابعهٔ پارس‌در محل وشهرهای یونانی‌آسیای صغیر ضرب می‌شد وبرای پرداخت‌به‌مزدوران، هنگام لشکر کشی‌ها وحتی در شهرهای خود مختار تابع‌شاه، مصرف می‌گردید. گاهگاهی در شهرهای فنیقی هم پولهای محلی و شاهی را سکه می‌زدند.

استفاده از پول مسکوك معمولاً درکشورهائیکه از کناره‌های دریای مدیترانه‌دور بودند، رواج چندانی نداشت. اگرچه در سدهٔ پنجم ق. م. بازرگانان چند ملت (مثلاً فنیقی‌ها)، به‌میزان زیادی درکشورهای خودشان وکشورهای بیگانه برای‌مبادله بازرگانی پول مسکوك به‌کار می‌بردند، دربابل ضمن مبادله، به‌جای پول مسکوك تکه‌های نقره را به‌شکل شمش یا میله یا مفتول و غیره خرج می‌کردند. شمش‌ها دارای عیار متفاوتی بودند (معمولاً $\frac{۱}{۸}$) و روی آنها مهری می‌زدند که گویای عیارشان بود و هنگام‌مبادله آنها را وزن می‌کردند. همان‌زمان که مسکوك به‌بابل وارد شد و به‌کار رفت این‌فلزات را هم درکنار آن ضمن‌آنکه وزن می‌کردند به‌جای مسکوك به‌کار می‌بردند. درمیان اینها طلا فقط به‌عنوان کالا، نه به‌جای وسیله مبادله پولی، معامله می‌شد. به‌عبارت دیگر پول مسکوك در زمان هخامنشیان در بابل رواج چندانی نداشت و فقط از آنها برای بازرگانی با شهرهای یونانی استفاده می‌کردند. آنزمان در مصر هم تقریباً چنین وضعی حکمفرما بود، آنجا هم برای معامله و مبادله از روش وزن کردن فلز استفاده می‌کردند. حتی درخود پارس‌کارگران مصری املاك شاهی نقره غیر مسکوك به‌جای مزد می‌گرفتند. میکل و کارشا که در اسناد پارسی یاد شده، واحد وزن بودند وحتی روی این فلزات‌مهر پولی نخورده بود. پارسها‌پول‌مسکوك را به‌منظور مبادله درکشورهای باختری‌امپراطوری و یا برای پرداخت مزد به‌مزدوران وابسته به‌دولت شاهنشاهی، به‌کار می‌بردند.

در کشورهائیکه مبادلات به‌وسیله نقرهٔ غیر مسکوك انجام می‌گرفت، ظاهراً برخی از شخصیت‌ها حق آنرا داشتند تا شمش نقره بسازند و آنرا با شکل معینی عرضه کنند. معبدها وکاخ‌ها در بابل، مصر وکشورهای دیگر روش‌های مشخصی را به‌منظور پرداخت

مقدار زیاد مالیاتها و پیشکشی‌ها به‌دولت مرکزی ارائه مـی‌دادند و این روشها مورد تائید مقامهای اداری هخامنشیان قرار می‌گرفت. معمولاً پرداخت مالیات به‌وسیلهٔ نقره‌هائی انجام می‌شدکه دارای کیفیت چندان خوبی نبودند. برای رفع این نقیصه، نقره‌ها به‌کارگاههای معابد و دولت فرستاده می‌شدند، دوباره ذوب و تصفیه می‌گـردیدند، از لحاظ کیفیت دارای عیار استاندارد می‌شدند و سپس به‌خزانه تحویل می‌گردیدند.

نسبت بهای طلا و نقره با وزن مساوی در دولت هخامنشی، یك به‌$۱۳\frac{۱}{۲}$ بـود. فلزهای گرانبهائی‌که متعلق‌به‌خزانهٔ دولت بودند فقط به‌صلاحدید شاهنشاه‌سکه می‌خوردند و تبدیل به‌مسکوك می‌شدند، بیشتر این فلزات سکه نخورده به‌صورت شمش در خـزانه انبار می‌شدند. مثلاً زمانیکه اسکندر مقدونی‌هخامنشیان را شکست داد و شوش‌راگرفت، در خزانه شاهی ۴۰ هزار تالانت (یك تالانت = ۳۰ کیلوگـرم) شمش و فقط نه هزار تالانت مسکوك به‌دست آمد. مقدار طلا و نقره‌ای‌که در خزانه‌های دولت هخامنشی در شوش، پرسپولیس، بابل و شهرهای دیگر، هنگـام پایان حکومت پارسها، به‌دست آمد، رویهم‌رفته بیشتر از ۶۳۰، ۲۳۵ تالانت بود.

بنابراین، پولهائیکه به‌عنوان مالیات دولتی طی دهها سال درخزانهٔ شاهان اندوخته شده بود، ازگردش خـارج شد، فقط مبلغ ناچیزی از این پولها، به‌عنوان هـزینه حقوق مزدوران و نگاهداری کاخها و دستگاه اداری به‌مردم برگردانده می‌شد. به‌همین‌انگیزه پول مسکوك و حتی شمش‌های فلزات قیمتی برای انجام مبادله و بازرگانـی به اندازهٔ کافی جریان نداشت، این چگونگی زیان قابل‌توجهی به پیشرفت روابط بازرگانی- پولی واردآورد و بنابراین ناگزیر قسمتی از معاملات در سطح مبادله‌کالائی انجام می‌گرفت.

در قلمرو هخامنشیان راههای کاروان‌رو مهمی‌که استانها و شهرهای دور افتاده را به‌هم وصل می‌کردند کشیده شدند، طول این راهها از صدها کیلومتر تجاوز می‌کرد. یکی‌از این راه‌ها از لیدی آغاز و پس ازگذشتن از آسیای صغیر تـا بابل ادامه داشت. راه دیگری از بابل به‌شوش و سپس به‌پرسپولیس و پاسارگاد منتهی می‌شد. راه کاروان روی‌که از بابل، اکباتان به باختر تا مـرزهای هندوستان کشیده می‌شد دارای اهمیت فراوان بود. منطقه دریای اژه از راه قفقاز و خلیج ایسن تا مینوب به‌آسیای صغیر منتهی می‌شد.

پس از سال ۵۱۸ ق. م. داریوش یکم فرمان‌دادکه‌کانال نیل ـ سوئز را نوسازی کنند، این‌کانال تا پایان اشغال مصر به‌وسیله پارسی‌ها قابل بهره‌برداری بود، اما بعدها ازکار افتاد و کشتی‌رانی درآن غیر ممکن‌گردید. این‌کانال، مصر را از راه دریای سرخ به‌پارس وصل می‌کرد. اینگونه درهندوستان هم راههائی‌کشیده شدند.

شرایط طبیعی گوناگون قلمرو هخامنشیان، عامل مؤثری درپیشرفت روابط‌بازرگانی منطقه به‌شمار می‌رفت. بابلیها سخت به‌کار بازرگانی‌با مصر، سوریه، ایلام وآسیای‌صغیر سرگرم شدند، بازرگانان بابل‌از این‌کشورها آهن، مس، قلع، چوب ساختمانی، سنگ‌های نیمه‌گرانبها، کوارتزبرای شستن وسفیدکردن پشم ولباس وبرای تولید شیشه ومنظورهای دیگر می‌خریدند. مصر به‌شهرهای یونانی غله وکتان می‌فروخت و ازآنها شراب وروغن زیتون می‌خرید. علاوه براین مصر طلا و عاج، لبنان و عمان چوب‌های صنعتی و مرمر و سنگ سیاه تولید می‌کردند. از آناطولی ـ نقره، از قبرس ـ مس، و از مناطق علیای دجله ـ مس و سنگ‌آهك به‌دست می‌آمد. از هندوستان ـ طلا، عاج و چوبهای معطر، از دراوی ـ طلا، از سغدیان ـ لاجورد، از خوارزم ـ فیروزه صادر می‌شد. از باختر که جزو قلمرو هخامنشیان بود طلای‌سیبری صادر می‌شد. ازمناطق قاره‌ای یونان‌یعنی‌کشور-های خاوری آن‌فرآورده‌های سفالی صادر می‌گردید تهیه‌کننده‌گندم علاوه بر مصر، بابل هم بود.

موجودیت دولت‌های هخامنشی تا اندازهٔ زیادی به‌کمیت و کیفیت ارتش آندولت بستگی داشت. کلیهٔ نیروهای مسلح به‌واحدهای بزرگ جنگی تقسیم می‌شدندکه شماره این واحدها متغیر بودند (مثلاً در زمان کزرسس ۷ واحد و در زمان آرتاکزرسس دوم ۴ واحد بودند). هستهٔ این ارتش پارس‌ها و مادها بودند جوانان و مردان بالغ پارسی بیشترشان به‌کار لشکری سرگرم می‌شدند. اینان گویا خدمت لشکری را از ۲۰ سالگی آغاز می‌کردند. ضمن جنگ‌های هخامنشیان، ایرانیان ساکن مناطق شرقی هم نقش مهمی را درنبرد ایفا می‌کردند. عشایر سکزی تا اندازه‌ای نیروی مهمی برای هخامنشیان‌به‌شمار می‌آمدند چون اینان طبعاً به‌زندگی جنگی خو گرفته و سواران‌کماندار آزموده‌ای‌بودند. پست‌های مهم در پادگانها و پایگاههای استراتژیك و دژها و غیره معمولاً به‌دست پارسیان بود.

ارتش شامل سوار وپیاده بود. فرماندهان سواران معمولاً اشراف و فرماندهان پیادگان، مالکان بودند. همکاری سواران وکمانداران باعث پیروزی بیشتر از نبردهای پارسها بود. درآغاز سده پنجم ق. م. پیاده نظام پارس را رفته رفته مزدوران یونانی تشکیل می‌دادند، اینها که از لحاظ تکنیك نبرد آزموده‌تر بودند نقش مهمی را درجنگها ایفا می‌کردند.

استخوان‌بندی ارتش را ده هزارتن جنگجوی «جاویدان» تشکیل می‌داد. هزارتن از اینها که نیزه‌دار بودند، به‌خانواده‌های اشراف پارسی وابستگی داشتند و نگهبان‌جان شاه به‌شمار می‌آمدند. بقیه یکانهای «جاویدان» از نمایندگان عشایر گوناگون ایرانی

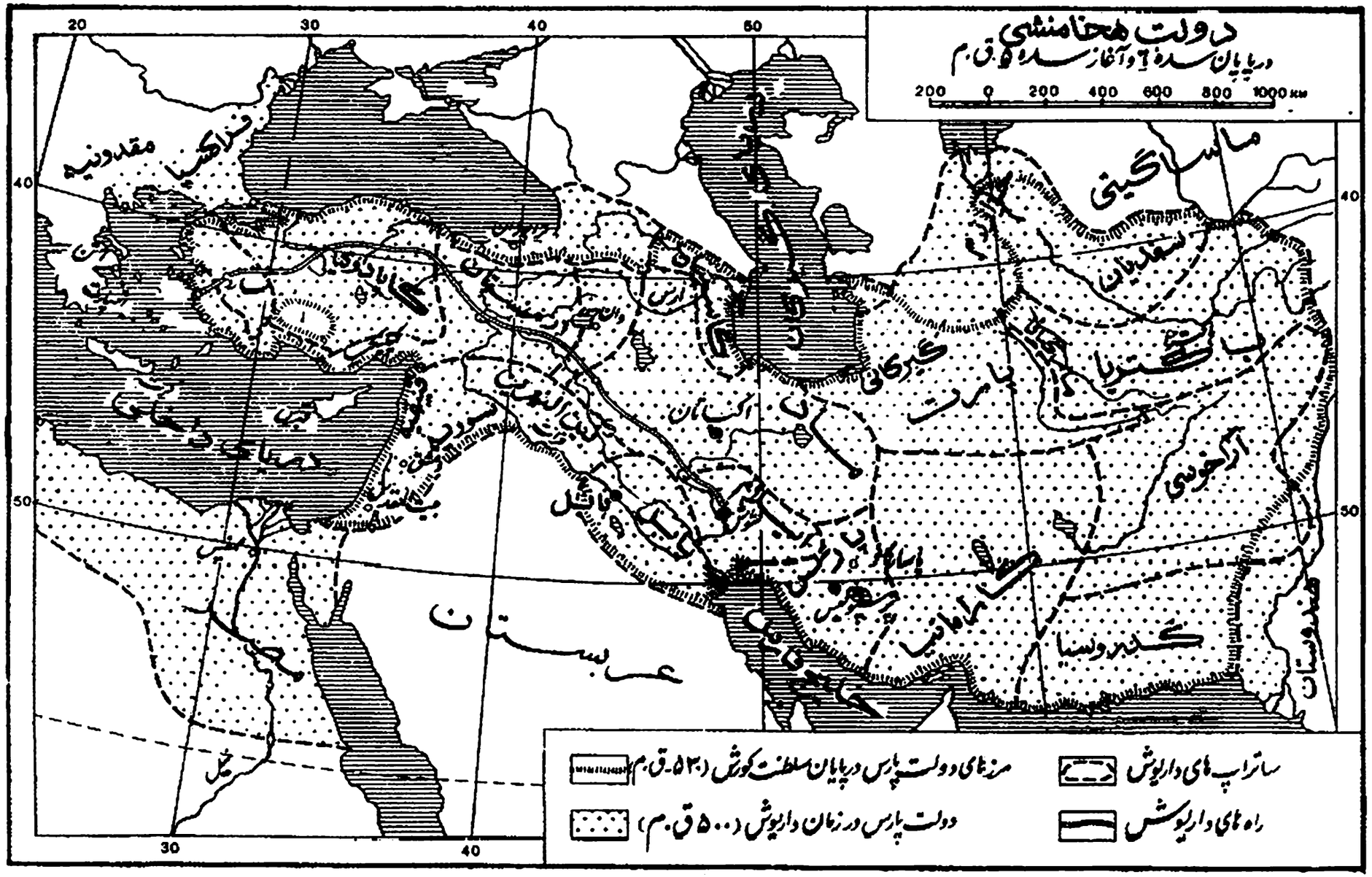
دولت هخامنشی
در پایان سدهٔ ۶ و آغاز سدهٔ ۵ ق.م
200 0 200 400 600 800 1000 km
20
30
40
50
40
50
30
40
مقدونیه
تراکیا
ماساگتی
سغدیان
باختریا
گندروسیا
هندوستان
آراخوزی
پارت
گبرگانی
دهستان
عربستان
مصر
لیبی
مرزهای دولت پارس در پایان سلطنت کوش (۵۲۰ ق.م)
دولت پارس در زمان داریوش (۵۰۰ ق.م)
ساتراپ های داریوش
راه های داریوش

و حتی ایلامیها بودند.

قسمتی از ارتش برای پیش‌گیری ازشورش مردم مغلوب، درکشورهای زیر اشغال به‌عنوان پادگان جای می‌گزید. سربازان این پادگانها از ملیت‌های گوناگون بودند، اما درمیانشان از ساکنان‌آن منطقه وجود نداشت. در مرزهای حکومت هخامنشی‌پادگان هائی برقرار گردید و حتی به‌افراد این پادگانها زمین‌هائی را واگذار کردند. از اینگونه پادگانها وکلنی نظامی جزیرهٔ الفانتین در نیل‌جالب است. دراین پادگان، پارسها، مادها، یونانیان، خوارزمی‌ها و غیره سکونت داشتند. اما درقسمت عمدهٔ این پادگان مسردمی زندگی می‌کردندکه از پیش خادمان فراعنه مصر به‌شمار می‌آمدند.

ساکنان‌نظامی الفانتین با خانواده‌هایشان درآنجا سکونت داشتند. پادگان به‌یکان‌های جزء صدنفری تقسیم می‌شد، هریك ازاین واحدها به‌نام فرماندهانشان نامیده‌می‌شدند. معمولاً فرماندهان این‌یکانها پارسی یا بابلی بودند. جایگاه فرمانده این‌پادگان درسوئن (آسوان‌امروزی) بود. دراین ناحیه حتی مأموران‌کشوری وادارههای قضائی بخش‌جنوبی مصر فعالیت داشتند. سربازان مأمور پادگان معمولاً هرماه جیره جنسی (غله، گوشت و غیره) دریافت می‌کردند. هر سربازی‌که بازنشسته مسی‌شد از راه کشت‌و زرع در تکه زمینی‌که به‌او واگذار شده بود، گذران می‌کرد او ازپرداخت مالیات معاف بود، وبیشتر به‌کارهای بازرگانی و صنعتی هم می‌پرداخت. درآغاز، واگذاری این زمین‌ها به‌سربازان انتزاع ناپذیر بودو بنابراین به‌مرور زمان این زمین‌ها از راه فروش یا واگذاری ازدست سربازان خارج شد و غالباً مالك این زمین‌ها زنان شدند.

مانند الفانتین درفیواخ، باختر گرموپول وممفیس هم اینگونه کلنی نظامی‌ای‌وجود داشت. بنابراین‌پادگانها، پایگاههای استواری، هنگام خیزش مردم‌مغلوب، برای‌وفاداران دولت هخامنشی به‌شمارمی‌رفتند. هنگام اردوکشی‌های جنگی‌بزرگ (مثلاً جنگ‌گزرسس با یونانیها) کلیه مردم تابع حکومت هخامنشی اجباراً شمارهٔ مشخصی از جوانان خود را برای سربازی به‌دولت می‌شناساندند.

در زمان داریوش‌یکم پارسها چیرگی خود را در دریاها هم پابرجاکردند. نبردهای دریائی هخامنشیان با کمك ناوگان مصری، کشتی‌های فنیقی و قبرسی و ساکنان جزایر دریای اژه و نواحی دریائی دیگر انجام می‌گرفت. پارسها هم به‌عنوان ناوی در نیروی دریائی خدمت می‌کردند.

جنگ‌های ایران و یونان

در سده ششم ق. م. نقش پیشرو را در پیشرفت روابط فرهنگی و اقتصادی مناطق یونان، نه‌مردم شبه جزیره بالکان‌بلکه یونانیهای‌ساکن‌کنارههای ایونی‌که جزومستعمرات دولت هخامنشی درآسیای صغیر بودند، ایفا می‌کردند. این‌مستعمرات زمین‌هائی حاصلخیز و صنایعی پیشرفته داشتند، بیگمان این سرزمین‌ها بازار دادوستد مناسبی در قلمرو پهناور هخامنشیان به‌شمار می‌آمدند. شاهان پارس پس از تصرف آسیای صغیر از عناصر مستبد آن‌منطقه پشتیبانی‌کردند وکوشش داشتند رهبری دموکراتیك حکومت‌های خود مختارآن نواحی را ازمیان ببرند.

درسال ۵۰۰ ق. م. در میلت خیزشی‌علیه حکومت پارسیان آغاز گردید. بسیاری از یونانیان شهرهای آسیای صغیر به‌این قیام پیوستند و در همه‌جا حکمرانـان مستبد را سرنگون کردند. رهبر قیام به‌نام اریستاگو به‌سال ۴۹۹ ق. م. ازدولت‌های قاره‌ای‌یونان کمك خواست. اما اسپارتی‌ها کمك به‌او را تقریباً رد کـردند و با تأخیر نیروی ناچیزی برایش فرستادند، فقط آتنی‌ها و اریتریز (از جزیره اوبئی)، تعداد قابل‌ملاحظه‌ای کشتی برای کمك به‌قیام‌کنندگان گسیل داشتند. خیزندگان به‌سوی مرکـز ساتراپ لیدی یعنی سارد تاختند، شهر را تصرف کردند و سوزاندند. استاندار به‌نـام آرتافرن با پادگانش به اکروپل پناه برد و یونانیان نتوانستند این محل را تصرف‌کنند. پارسها در تابستان ۴۹۸ ق. م. لشکریانی جمع و جور کردند و یونانیان را در نزدیك افس شکست دادند. پس از این رویداد آتنی‌ها و اریتریزها از آنجا گریختند ویونانیان ساکن آسیای صغیر را به‌حال خود رها کردند. دربهار ۴۹۴ ق. م. پارسها از راه دریا و خشکی میلت را که تکیه‌گاه مهم شورشیان بود محاصره کردند. شهر به‌تصرف آنها درآمـد و به‌دست پارسها به‌کلی ویران گردید، ساکنان این شهر را به‌بردگی بردند. به‌سال ۴۹۳ ق. م. در همه‌جا قیام سرکوب‌شد. کناره‌های ایونی ازیونانیان تخلیه‌گردید، اینها به‌کناره‌های شبه‌جزیره‌بالکان به‌ویژه آتن و اسپارت رو آوردند.

داریوش پس از سرکوبی قیام در میلت، درصدد برآمـد طرحی تهیه‌کند تا به‌خاك اصلی یونان‌لشکر به‌کشد، او می‌پنداشت تا مادامیکه یونانیان ساکن شبه جزیره بالکان دارای استقلال باشند، چیرگی پارسها برکناره‌های آسیای‌صغیر نا پایدار خواهد ماند. در این‌هنگام سرزمین‌یونان شامل‌شهرهای خودمختار بسیاری با رژیم‌های سیاسی جورواجور بودکه سرانشان پیوسته با یکدیگر درحال‌ستیز بودند. به‌نظرمی‌رسیدکه استیلای پارسیان، با داشتن نیروی مسلح عظیم و بهترین ناوگـان جنگی، براین شهرهـا دشواری چندانی نخواهد داشت.

به‌سال ۴۹۲ ق. م. لشکریان پارس تعرض را آغاز و به مقدونیه و تراس وارد

شدند (تقریباً دو دهه قبل آنجاها را تصرف کرده بودند). اما نزدیك دماغه آفن در شبه جزیره خالکید ناوگان پارسی در اثر طوفانی سهمگین درهم شکستند: درحدود ۲۰ هزار تن کشته و ۳۰۰ ناو نابودگردید. پارسها ناگزیر شدند نیروی زمینی خود را عقب‌بکشند و به‌آسیای صغیر ببرند درضمن برای لشکرکشی دیگری آماده شوند.

به‌سال ۴۹۱ ق. م. سفیرانی از پارس به‌شهرهـای یونان‌آمدند و از مردم‌آنجاها «زمین وآب» خواستند. یعنی‌فرمانبرداری از داریوش را ازآنها خواستار شدند. بسیاری از شهرهای یونان به‌آنها جواب مساعد دادند، اما اسپارتیها و آنتی‌ها از فرمانبرداری سرپیچیدند و حتی سفیران پارسی را هم کشتند. پارسها خود را برای تعرض تازه‌ای‌علیه یونانیان آماده کردند و رسماً اعلام داشتند، که هدف آنها کیفر آنتی‌ها و اریتریاست که یونانیان آسیای‌صغیر را در نبرد با پارسها یاری کرده‌اند، اما هدف واقعی‌آنهاچیزی دیگر بود ـ داریوش می‌پنداشت که تصرف آتیك و پایتختش آتن همهٔ یونانیان را وادار به فرمانبرداری‌خواهد کرد.

آتن در موقعیت دشواری قرار داشت. استان کناریش به‌نام بئوتیا آشکارا با آتن دشمنی می‌ورزید و از اعلامیهٔ پارسیان پشتیبانی‌کرد. درخود آتن پیکارهائی میان‌گروه‌های اریستوکرات و دموکرات درجریان بود. قسمتی از مردم‌آتن آمادهٔ کمك به‌پارسیان شدند و به‌گونهٔ پنهانی به پیروزی اینان امیدوار بودند. آخرین عنصر مستبد آتن به‌نام گیپی که ازکشور رانده شده بود، همراه با ارتش پارسی به‌یونان باز می‌گشت، دراینجا هم عده‌ای از هواخواهانش انتظارش را داشتند.

درتابستان ۴۹۰ ق. م. ناوگان پارسی زیر رهبری داتیسا درکناره‌های کیلیکی در آسیای‌صغیر متمرکز شدند. نیروهای پیاده و سوار هم زیر فـرمان آرتافرن در آنجا گرد آمدند. در آغاز سپتامبر، لشکریان پارسی که بیش از ۱۵ هزار تن بودند باکشتی به‌کناره‌های یونان پیاده شدند و در دشت ماراتن که ۴۰ کیلومتری‌آتن بودموضع گرفتند. هم‌اکنون موضوع جنگ با پارسیان در شورای مردم آتن به گفتگوگذارده شد. سردار نامدارآتنی به‌نام میلتیاد که از عملیات خائنانهٔ هواخواهان شاه پارس در آتن هراس داشت، اصرار ورزید بیدرنگ نیروئی برای مقابله با پـارسیان گسیل شود. پس از گفتگوئـی طولانی شورای مردم آتن پیشنهاد او را پذیرفت و ارتش آتن‌که شامل ده هزار تن رزمنده بود، به‌دشت ماراتن رهسپار گردید. آنجا هم نزدیك به‌هزار تن رزمنده از اتحادیهٔ شهر پلاتئی به‌این ارتش پیوستند. اسپارتیها که وعـدهٔ کمك داده بودند، در فـرستادن نیرو شتاب نکردند، اینان عقیدهٔ خرافی‌کهنی راکه شب‌بدر نبایداقدام به‌لشکرکشی‌کرد، بهانه‌آوردند و فعلاً از اعزام نیرو طفره رفتند.

روز ۱۴ سپتامبر ارتش آتن با سرعت به‌سوی دشمن راه پیمود. لشکریان پارس بسیار دلیرانه جنگیدند اما شکست خوردند وپس ازتاب‌آوردن تلفات سنگینی عقب‌نشستند آنچه از این افراد باقیمانده بودند به‌کشتی نشستند و از کناره‌های یونان دور شدند. آتنی‌ها پیروزی درخشانی به‌دست آوردند ـ درمیدان جنگ ۶۴۰۰ جسد پارسی و فقط ۱۹۲ جسد آتنی به‌جا ماند. این نخستین پیروزی یونانیان دربرابر لشکریان پارس که تا کنون شکست‌ناپذیر به‌شمار می‌آمدند، بود. انگیزه‌های شکست پارسیان‌چنین بودند: آنها درکشور ناشناسی تن‌به‌نبرد دادند. کمانداران پارسی نتوانستند پیاده نظام سنگین اسلحه یونانیان (گوپلیت‌ها) را که زرهٔ‌آهنین داشتند از پای درآورند. درآغاز جنگ تن به‌تن کمانداران نتوانستند در نبرد شرکت فعال داشته باشند. نباید این‌موضوع را فراموش‌کرد که آتنی‌ها به‌خاطر دفاع از زاد بوم خود وبرای حفظ رژیم دموکراتشان نبرد می‌کردند و اگر شکست می‌خوردند، از زادگاهشان بیرون رانده می‌شدند و به‌عنوان برده اسیر می‌گردیدند. بنابراین‌یا بایستی کشته می‌شدند یا پیروزی به‌دست می‌آوردند.

با وجود این شکست، داریوش از لشکرکشی تازه علیه یونان چشم نپوشید و اما به‌منظور آماده‌شدن برای چنین عملیاتی به‌فرصت نیازمند بود، و دراین میان به‌سال۴۸۶ ق. م. شورشی در مصر درگرفت. درنوامبر همانسال داریوش درگذشت و فرصت نیافت برای حمله به‌یونان نیروهایش را دوباره سازمان دهد.

پس‌ازاختلافات طولانی‌ایکه در درون دودمان هخامنشی‌درگرفت، سرانجام‌خشایارشاه، پسر داریوش اول و آتوسا دختر کورش، به‌تخت نشست. فرمانروائی ساتراپ مصر به هخامنش برادر ناتنی خشایارشاه واگذار گردید، او در ژانویه ۴۷۴ ق. م. به‌سرکوبی شورش مصر کامیاب شد. درهمان‌سال ۴۸۳ ق. م. شورشی دربابل درگرفت. دراین‌سال بابلیها دوبار قیام کردند؛ هردو قیام به‌وسیله مگابیز (به‌فارسی با گابوخشا) سرکوب شد، جد مگابیز یکی از شرکت کنندگان درتوطئه قتل گوماتا بود، خشایارشاه، دستگاه‌شاهی بابل را منحل و معبد بزرگ بابلیها را ویران‌کرد، مجسمهٔ خدای بزرگ بابلیها یعنی مردوك را به‌پارس برد وعنوان «پادشاهی بابل» را از روی خود برداشت. هنگام‌سرکوبی این دوقیام، شهر بابل به‌ویرانه‌ای تبدیل‌گردید وکشور بابل به‌پایهٔ یك ساتراپ معمولی پارس تنزل یافت.

پس از این کارها خشایارشاه برای یك لشکرکشی‌تازه به‌یونان آماده شد. اوفرمان داد تا کانالی درعرض شبه جزیرهٔ خالکیدیك نزدیك دماغهٔ آتوس حفر کنند تا ناوگان پارسی این‌بار از هجوم طوفان محفوظ مانند. برای‌عبور دادن نیروی زمینی به‌اروپا روی گلسپونت دوپل قایقی ساخته شد. انجام این‌کارها سه‌سال طول‌کشید.

آتنی‌ها به‌خوبی می‌دانستند، باوجود پیروزی ماراتن، ازحملهٔ کینه‌جویانهٔ پارسیان درامان نخواهند ماند وبنابراین عملاً خود را برای پایداری‌آماده‌کردند، آنها از درنگ ده‌ساله بهره بردند و پیش از هرچیز به‌ساختن ناوگانی نیرومند همت گماشتند. دویست کشتی جنگی با ملوان آماده کـردند. پس از نبرد ماراتن درمدت ده سال روابط بیشتر دولتهای شهری‌یونان به‌دگرگونی گرائید، همه‌برای جنگ با پارسیان آماده و برآن‌شدند با پیوستگی علیه دشمن مشترک‌شان وارد کارزار شوند.

پس از آمادگی کامل دربهار سال ۴۸۰ ق. م. خشایارشاه در رأس ارتش عظیمی تعرض به‌یونان را آغازکرد. همه ساتراپ‌ها از هند تا مصر بـرای شرکت در این جنگ نیرو فرستادند هرودت شرح مفصلی درباره چگونگی این‌ارتش‌که ازقبایل‌گوناگون تشکیل شده بود، دربارهٔ لباس رزمندگان مسلح، دربارهٔ نام‌فرماندهان یکانها وغیره نوشته‌است. بنابرآنچه‌که او نوشته، ارتش خشایارشاه شامل ۱/۵ میلیون پیاده، ۸۰ هزار اسب‌سوار و ۲۰ هزار شتر سوار و همچنین نیروهای امدادی دیگر، جمعاً ۵/۲۸۳/۲۲۰ نفر بوده است. همهٔ تاریخ نگاران امروزی این ارقام را گزافگویانه می‌انگارند و بنابه‌عقیدهٔ‌اینها جمع‌کل ارتش خشایارشاه هنگام حمله به‌یونان بیشتر از صدهزار نفر نبوده است، اما با وجـود این‌چنین ارتشی درآنزمـان براستی عظیم بوده است. ناوگان پارسیان را دراین عملیات ۱۲۰۷ کشتی برآورد کرده‌اند.

نیروهای متحد یونان، فسالی‌هـای ثروتمند را کـه پیشینهٔ دوستی و همکاری با پارسها داشتند، کنار گذاشتند. اینها برآن شدند درگذرگاه تنگ کوهستانی‌ای به‌نام‌تنگهٔ ترموپیل پایداری‌کنند. اسپارت فقط ۳۰۰ تن رزمنده‌که فرماندهٔ‌آنها پادشاه اسپارت، لئونید بود، به‌صحنه کارزار فرستاد. شمارهٔ یونانیانی‌که ازتنگهٔ ترموپیل دفاع می‌کردند رویهم رفته ۶۵۰۰ تن بودند. اینان با استواری به‌مدت سه شبانروز در برابر حملات دشمن از روبرو پایداری و آنرا وادار به‌عقب نشینی کردند. اما پارسها باراهنمائی یکی‌ازخائنان یونانی از وجود راه‌های احاطه‌ای در جبهه آگاهی یافتند. لئونید که فرمانده رزمندگان یونانی بود به‌نیروهای عمده فرمان عقب‌نشینی داد و خودش با ۳۰۰ تن اسپارتی جلو دشمن ماند تا عقب‌نشینی نیروهای اصلی‌یونانیان را به‌پوشاند. اینها مردانه درجلودشمن جنگیدند و همه‌کشته شدند.

پارسها وارد مرکز یونان‌گردیدند. یونانیان ناگزیر بئوتیا را که ساکنانش هواخواه پارسیان بودند، رها کردند. پس از آن دفاع‌آتن در برابر ارتش عظیم پارسی غیر ممکن گردید و شهرآتن هم تخلیه شد. کلیه مردان‌آماده به‌جنگ با ارتش یونان عقب‌نشستند، و بقیهٔ مردم شهر را تخلیه‌کردند و به‌جزایر مجـاور یعنی سالامین و اگینو پناه بردند.

پارسها آتیك را تصرف و شهرآتن را تاراج‌کردند وسوزاندند.

یونانیان‌تاکتیك تعرض ازسوی دریا ودفاع در خشکی را برگزیدند. بنابه‌درخواست آتنی‌ها ناوگان اتحاد یونانیان درخلیج کوچك میان شهر سالامین وکناره‌های آتیك، جائیکه ناوگان بی‌شمار پارسیان امکان مانور نداشتند، متمرکز شدند. ناوگان یونانی شامل ۲۷۰ کشتی بود که ۱۴۷ فروند آن به‌آتن‌تعلق داشت، این ناوگان اخیراً باتکنیك نوین جنگی آنزمان ساخته شده بودند. فرماندهی این ناوگان به‌عهدهٔ سردار آزموده و قاطع آتنی تمیستکل بود. خشایارشاه امید داشت با یك ضربت ناوگان دشمن را نابود و پیروزمندانه به‌جنگ پایان خواهد داد. اما کمی پیش از آغاز نبرد به‌مدت سه شبانروز طوفان سهمگینی در دریا درگرفت و بسیاری ازکشتی‌های پارسیان به‌کناره‌های صخره‌ای کوبیده شدند.

در ۲۸ سپتامبر ۴۸۰ ق. م. میان ناوگان یونانی و پارسی، در نزدیکی سالامین نبرد سختی به‌مدت ۱۲ ساعت درگرفت. ناوگان پارسها به‌گوشه تنگ خلیج کوبیده‌شدند و کشتی‌های خودشان مانع از حرکت یکدیگر گردیدند. دراینجا یونانیان پیروزی چشم‌گیری به‌دست آوردند. قسمت عمده ناوهای پارسیان نابودگردید. خشایارشاه بسرآن شد با قسمتی از نیروهایش به‌آسیای‌صغیر برگردد وبه‌سارد برود، سردار ماردونی را بانیروئی که در حدود ۴۰ تا ۵۰ هزارتن بودند در فسال جاگذاشت. ماردونی مأمور شد زمستانرا درفسال بگذراند و به‌سال ۴۷۹ ق. م. جنگ را از نو آغازکند.

ماردونی کوشش‌کرد باآتنی‌ها پیمان صلح جداگانه به‌بندد، اما آتنی‌ها به‌این‌کار تن‌در ندادند و درموقعیت دشواری قرارگرفتند، چون‌اسپارتی‌ها نیروئی برای‌کمك به‌دفاع آتیك نفرستادند. آتنی‌هاناگزیر آتیك را تخلیه وساکنان را به‌سالامین منتقل‌کردند. پارسها آتن را گرفتند و آنرا از بنیاد ویران کردند.

ماردونی دوباره به‌آتنی‌ها پیشنهاد صلح کرد، اما اسپارتی‌ها از ترس اینکه مبادا این پیشنهاد پذیرفته شود، ارتش نیرومندی به بئوتیا فرستادند. دراینجا چریك‌هائی از دولتهای دیگر یونان‌که شمارەشان به‌۵۰ هزارتن می‌رسید، ازجمله نزدیك به‌۳۰هزارتن از گوپلیت، گرد آمدند. شماره پارسیان هم همین‌اندازه بود. به‌سال ۴۹۷ ق. م. جنگ سختی در نزدیکی پلاتئی رویداد. سواران پارسی از نظر شرایط محلی میدان کارزار نتوانستند درگیر نبرد شوند، وگوپلیت‌های یونانی دوباره برپیادگان دشمن پیروز شدند. ماردونی ضمن نبرد کشته شد و باقیمانده قشونش به‌آسیای صغیر بازگشتند.

درپایان پائیز ۴۷۹ ق. م. نبرد دریائی مهمی نزدیك دماغهٔ میکال (در جزیره ساموس) در کناره‌های آسیای صغیر رویداد. دراین نبرد هم پارسیان به‌سختی شکست

خوردند. این رویداد باعث شدکه دولتهای یونانی خاوری درآسیای صغیر، همه‌جا علیه تسلط پارسیان به‌پا خیزند.

پیروزی یونانیان در سالامین، پلاتئی و میکال پارسیان را وادارکرد تا از تصرف یونان چشم پوشند. هم‌اکنون اسپارت و آتن عملیات جنگی را به‌سرزمین دشمن‌کشاندند و تا پیش از سال ۴۴۹ ق. م. بین ایران و یونان حالت جنگ وجود داشت، در این هنگام میان‌آنها پیمان صلح برقرار شد.

دولت‌هخامنشی‌پس‌ازخشایارشاه

به‌سال ۴۶۵ ق. م. خشایارشاه و پسر بزرگش به‌نام دارا در اثر توطئه‌ای کشته شدند. اردشیر اول پسر خشایارشاه که یونانیان او را «اردشیر درازدست» نام می‌بردند، به‌تخت سلطنت نشست دیری نپائید که ساتراپ باختر وبیشاسب علیه شاه پارس قیام کردکه بیدرنگ سرکوب شد، اردشیر یکم‌که از شورش دربـاریان هراس داشت، فرمان داد همه برادرانش را نابودکنند.

در ۴۶۰ ق. م. مصریان زیر رهبری اینار علیه پارسیان قیام‌کردند ودلتای نیل‌را به‌تصرف درآوردند، درعین‌حال مرکزساتراپ یعنی‌ممفیس ومصر علیا در دست‌پارسهاباقی ماند. آتنی‌ها که درپایان قرن ششم بازارهای کناره‌های شمالی دریای سیاه را از دست داده بودند، ناوهای خود را به‌کمك قیام‌کنندگان مصری فرستادند، اینها امیدوار بودند که به‌عوض بازارهای نامبرده از مصر غله وگندم به‌دست خـواهند آورد. درنبردی که نزدیك پاپرمیس درگـرفت، پـارسیان شکست خوردند و فرمانـروای ساتراپ مصر یعنی هخامنش ضمن نبرد کشته شد. قیام‌کنندگان به‌عنوان ریشخند جسدش را نزد اردشیر که برادرزاده هخامنش بود، فـرستادند. ناوگان آتنی از راه نیل به‌سوی ممفیس، که ارتش پارس درآنجا تمرکز یافته بود، تاختند، ناوگان پارسی که عملیات‌آنها را ساتراپ سوریه به‌نام مگابیز می‌گرداند برناوگان آتنی چیره شدند، پس ازآن مگابیز به‌سوریه بازگشت و آرشام به‌عنوان فرمانروای ساتراپ مصر برگزیده شد، نامبرده نیروی مهمی راگردآورد و در دلتای نیل شورشیان مصری را شکست داد. پارسیان از راه تطمیع، اسپارتی‌ها را علیه آتنی‌ها برانگیختند و اینگونه اینان را ازکمك به‌مصریها بازداشتند. اینار و رهبران دیگر قیام به‌سال ۴۵۴ ق. م. به‌دست پارسیان اسیر شدند، آنهـا را به‌پارس فرستادند و سپس اعدام‌کردند.

پس از آن ساتراپ سوریه به‌نام مگابیزکه یکی از پارسیان نامدار بود، علیه دولت

هخامنشی قیام‌کرد. اردشیر موفق شد این قیام را هم سرکوب‌کند، اما مگابیز را بخشید. بیدرنگ پس از سرکوبی قیام مصر، آتنی‌ها با اسپارتی پیمان اتحاد جنگی منعقد کردند، این اتحاد برای انجام عملیات جنگی علیه پارس بود. دولت‌های آتنی‌که از توانائی شکوفائی برخوردار شدند، با کامیابی پارسیان را از حوضهٔ دریای اژه بیرون راندند و اردشیر ناچار شد با آنها پیمان صلح به‌بندد. به‌سال ۴۴۹ ق. م. سفیر آتن به‌نام کالی به‌شوش وارد شد، همراه او سفیران دولت‌های دیگر شهرهای یونانی متحد آتن حضور داشتند. بنابراین‌این‌پیمان به‌نام «پیمان صلح‌کالی» شهرت‌یافت. به‌موجب این‌پیمان‌پارسها از تسلط بر شهرهای یونانی آسیای صغیرکه خود را به‌اتحادیهٔ زیر رهبری آتن وابسته بودند، چشم‌پوشیدند؛ علاوه‌براین.دولت پارس ملزم‌شدکه ارتش خود را به‌غرب‌رودخانه گالیس نفرستد؛ از سوی دیگر آتنی‌ها بایستی قبرس را که مدت‌ها پیش تصرف‌کرده‌بودند، تخلیه می‌کردند، و متعهد شدند درآینده ضمن نبرد، به‌قیام کنندگان مصری کمکی نکنند. قیامهای مردم مغلوب و شکست‌های نظامی پی درپی پارسها، اردشیر یکم و جانشینانش را ناچار کرد تا روش‌های دیپلماتیك دولت‌هایشان را تغییر دهند. آنها این دولت را با دادن‌رشوه علیه‌آن برمی‌انگیختند؛ پارسها به‌منظور ناتوان‌کردن یونانیان‌گاهی به‌اسپارت وگاه به‌آتن‌کمك می‌کردند.

به‌سال۴۲۴ ق. م. اردشیردرگذشت. پس از دو کودتای پی‌درپی‌که به‌وسیله‌پسران اردشیر (خشایار دوم و سکودیان یا سغدیان) انجام گرفت، درماه فوریه ۴۲۳ ق. م. ساتراپ پیشین گیرکان به‌نام واکوخا به‌سلطنت رسید، او پسر اردشیر اول و از یك زن موقت بابلی بود، هنگام به‌تخت نشستن‌نام داریوش یا دارای دوم را برای خود برگزید.

در زمان حکومت داریوش دوم ساتراپ‌های آسیای صغیر به‌نام تیسافرن، فارناباز وکورش کوچك ضمن اتحاد با اسپارتی‌ها عملیات جنگی موفقیت‌آمیزی را علیه آتنی‌ها آغازکردند و توانستند چند شهر یونانی آن منطقه را به‌قلمرو دولت پارس برگردانند، از ویژگیهای دورهٔ سلطنت داریوش دوم افزایش نفوذ اشراف درباری در دولت، توطئه‌ها و سوء قصدهائیکه درپیشتر آنها ملکهٔ دربار به‌نام پاریساتید دست داشت، و حتی شورش مردم مغلوب قلمرو شاهنشاهی می‌باشد. به‌سال ۴۱۳ ق. م. فرمانروای ساتراپ لیدی به‌نام پیسوفن قیام کرد. سرکوبی این‌قیام به‌دیپلمات آزمودهٔ پارس به‌نام تیسافرن واگذار شد، او توانست به‌کمك مزدوران یونانی دوباره قدرت شاه را درلیدی برقرار کند. در فاصله سالهای ۴۱۱-۴۰۸، شورش‌های تازه‌ای درآسیای صغیر، ماد و مصر رویداد. انگیزهٔ این شورش‌ها آن بودکه در زمان شاهان اخیر دودمان هخامنشی، عاملان پارسی نسبت به‌مردم مغلوب بسیار بیرحمانه رفتار می‌کردند، آنها را به‌بردگی می‌گرفتند و

خانه‌هایشانرا از میان می‌بردند. علاوه براین درپایان سده پنجم ق. م. میان ساتراپهای آسیای‌صغیر بدون مداخله دولت مرکزی، پیوسته جنگ و ستیز داخلی برقرار بود. برخی از این ساتراپها علیه حکومت مرکزی به‌پا می‌خاستند و ضمن اتکاء به‌مزدوران‌یونانی کوشش داشتند سلطنت مستقلی برای خود درست‌کنند.

به‌سال ۴۰۸ ق. م. ملکه پاریساتید موفق شد کورش‌کوچك (پسر داریوش دوم و پاریساتید) را به‌فرمانروائی ساتراپهای سرتاسرآسیای‌صغیر برگمارد. اوسردار وفرمانروای بسیار پرتوانی بود وکوشش‌کرد چیرگی شاهنشاهی دودمان هخامنشیان را درآن سرزمین پابرجا کند. کورش باکمك پاریساتیدکه داریوش دوم زیر نفوذ او بود، قصد داشت‌تخت سلطنت را اشغال و برادر بزرگش را برکنار کنند در آغاز سال ۴۰۴ ق. م. کورش‌که از بیماری پدرش آگاه شد، به‌بابل‌که مقر شاه هخامنشی بسود، عزیمت‌کرد. درمارس ۴۰۴ ق. م. داریوش دوم درگذشت و پسر بزرگترش به‌نام آرسك پس از تاجگذاری‌باشکوهی درپایتخت قدیمی هخامنشیان یعنی پاسارگاد، شاهنشاه هخامنشی شد و پس از به‌تخت نشستن نام اردشیر دوم (یونانیان او را به‌«باحافظه» ملقب‌کردند) را به‌روی خودنهاد. یکی از ساتراپهای آسیای صغیر به‌نام تیسافرن که در جشن تاجگذاری شرکت کرده بود به‌پادشاه تازه اطلاع دادکه‌کورش‌کوچك قصد توطئه علیه او را دارد. اردشیر دوم فرمان دستگیری برادرش را داد و مسی‌خواست او را اعدام کند اما بیوهٔ شاه درگذشته یعنی پاریساتید موفق شد شاه را وادارد تا اورا به‌بخشد و دوباره به‌آسیای صغیر برگرداند.

به‌سال ۴۰۵ ق. م. درمصر قیامی زیر رهبری آمیرتی آغاز شد، قیام‌کنندگان به پیروزی چشم‌گیری رسیدند و دیری نپائید سرتاسر منطقه دلتای‌نیل به‌تصرف‌آنها درآمد. ساتراپ سوریه به‌نام ابروکم، نیروی قابل‌ملاحظه‌ای گرد آورد تا برای سرکوبی قیام کنندگان به‌مصر بفرستد، اما درهمان هنگام کورش‌کوچك علیه برادر بزرگش به‌پا خاست و ارتش ابروکم برای‌کمك به‌اردشیر دوم به‌بابل اعزام‌گردید و مصریها فرصت‌کافی‌به‌دست آوردند. درآغازقرن‌چهارم ق. م. آمیرتی سرتاسر مصر را به‌تصرف درآورد، قیام‌کنندگان حتی دامنهٔ عملیات جنگی را به‌سرزمین سوریه‌کشاندند. پس از آن مصر فقط به‌سال۳۴۲ ق. م. یعنی کمی پیش از سقوط دودمان هخامنشی، دوباره زیر تسلط شاهنشاه پارس درآمد.

کورش‌کوچك‌که به‌سال ۴۰۳ ق. م. به‌آسیای‌صغیر بازگشت دراندیشهٔ تصرف‌تاج و تخت بود، بنابراین به‌گردآوری نیروی بزرگی‌پرداخت. او می‌دانست‌که برای رسیدن به‌سلطنت بایستی نخست با تیسافرن به‌جنگ پردازد و بنابراین خود را برای اینکارآماده می‌کرد. اردشیر دوم هم از این موضوع آگاهی داشت چون ستیز داخلی میان ساتراپها

یکی از مسائل عادی بود. اسپارتی‌ها کـه در آن هنگام پیشرو نیروهای یونانی به‌شمار می‌آمدند برآن شدند، به‌عنوان مزدوران یونانی به‌کورش کمک‌کنند. دیری نپائیدکه در حدود ۱۳هزار یونانی به‌خدمت‌کورش درآمدند. دراین هنگام‌که جریان قیام به‌اوج خود رسیده بود، اسپارت با مصر متحد شد.

به‌سال ۴۰۱ ق. م. کورش باکلیه لشکریانش از ساحل به‌سوی بابل رهسپار شد وتا رسیدن به‌کوناکسا درکنار دجله‌که ۹۰کیلومتر با بابل‌فاصله داشت، به‌مقاومتی برنخورد. درآنجا ارتشی زیر فرماندهی آبروکم و نیروی برگزیده‌ای کـه در التزام اردشیر بودند، استقرار داشتند. در ۳ سپتامبر ۴۰۱ ق.م. جنگ سختی میان دوطرف درگـرفت. جناح راست نیروهای اردشیر دوم به‌وسیلهٔ مـزدوران یونانی‌که سردار آزموده اسپارتی به‌نام کلئارخ‌آنها را فرماندهی می‌کرد، از هم‌پاشید. دوستان یونانی به‌کورش توصیه‌می‌کردند جانش را به‌خطر نیندازد، اما همینکه اردشیر دوم را دید، به‌او حمله‌کرد و اینگونه از سپاهیانش عقب افتاد. کورش‌کوچك موفق شد اردشیر دوم را زخمی‌کند، اما خودش هم درهمانجا کشته شد. نیروی شورشی‌که فرمانده‌شان را از دست دادند، شکست خـوردند. فقط مزدوران یونانی توانستند نظم را درمیان صفوف‌خود برقرارکنند و علیرغم مقاومت ارتش پارس موفق شدند راه خود را باز کرده و به‌سوی وطن‌شان برگردند. جزئیات‌این راه‌پیمائی ده‌هزار نفری را یکی از رهبران این ستون به‌نـام کزنفون درکتاب «آناباسیس» شرح‌داده است.

اسپارتی‌هائیکه به‌کورش کوچك کمك‌کرده بودند هم‌اکنون در انتظار عملیات کینه جویانه‌ای‌از سوی پارسها بودند، بنابراین برآن شدند به‌تعرض پردازند و به‌سال ۳۹۶ ق. م. نیروئی را زیر فرماندهی اگسیلیا درکناره‌های آسیای‌صغیر پیاده‌کردند. پاریساتید به‌توطئه علیه دشمنان پسر کشته‌اش پرداخت و به‌بهانه‌های گوناگون وسیلهٔ اعدام آنها را فراهم آورد. تیسافرن‌هم‌که متهم به‌سستی دربرابر اسپارتی‌هاشد، دچار چنین‌سرنوشتی گردید. به‌جای او تیمبرادوستر به‌آسیای‌صغیر مأمور شد، او به‌تحریك و تطمیع شهروندان شهرهای یونانی علیه‌اسپارتی‌ها پرداخت. به‌سال ۳۹۳ق.م. اگسیلیا ناگزیر شد، به‌وطنش بازگردد. عملیات جنگی ادامه یافت. اما سرانجام زر پارسی بر زور یونانی چیره‌گردید، و درسال ۳۸۶ ق. م. اسپارت به‌بستن پیمان صلحی با پارسیان خشنودی داد، شرایط این پیمان از سوی اردشیر دوم دیکته شد (این پیمان به‌نام صلح «پادشاهی»یا «آنتالکیدی» به‌نام سفیر اسپارت نامیده شده است). برای این منظور سفیران بیشتر دولت‌های یونانی وارد سارد شدند، اما گفتگو به‌تأخیر افتاد، چون آتنی‌هـا برخی از شرایط صلح را که پارسیان پیشنهادکرده‌بودند، ردکردند. معلوم شد روش تطمیع ازسوی پارسیان تااندازه‌ای

به‌دشواری گرائیده است اما دیری نپائیدکه سرانجام پیمان صلحی‌که مورد توافق طرفین بود، به‌امضاء رسید. به‌موجب این پیمان، پارسها موفق‌شدند دوباره برکناره‌های دریای اژه چیره شوند و تسلط خود را برشهرهای یونانی آسیای‌صغیر برقرارکنند.

اما در مرزهای آسیای‌صغیر، آشفتگی از میان نرفت. به‌سال ۳۶۵ ق. م. ساتراپ سوریه به‌نام آریوبارزان به‌پا خاست، او به‌مدت سه سال علیه حکومت مرکزی جنگید تا آنکه دراثر خیانت پسرش گیر افتاد و اعدام‌گردید. درهمین هنگام خیزشهائی درشهرهای فینیقیه رویداد، دیری نپائید شورشهائی هم در ساتراپهای آسیای صغیر به‌وقوع پیوست. در پایان سلطنت اردشیر دوم کاری، لیدی وکیلیکی از شاهنشاهی هخامنشی جدا شدند، درهمین هنگام هندوستان هم سقوط کرد، اما عشایر خوارزم وساکزی همانگونه‌پیوستگی خود را با سلطنت پارسیان حفظ‌کردند.

به‌سال ۳۵۸ دورهٔ طولانی سلطنت اردشیر دوم پایان یافت و اردشیر سوم به‌تخت نشست. او با جدیت فراوان به‌بازگرداندن ایالات از دست رفته و پیوستن آنها به‌قلمرو شاهنشاهی همت‌گماشت، بسیاری از شورش‌ها را درآسیای صغیر و سوریه سرکوب کرد. به‌سال ۳۴۵ شهر فینیقیه‌ای صیدون به‌پا خاست، مصرکه از مدت‌ها پیش استقلال به‌دست آورده بود از آن پشتیبانی‌کرد. به‌سال ۳۴۵ اردشیر سوم با ارتش نیرومندی به صیدون تاخت. پس از یك محاصرهٔ طولانی شهر سقوط کرد و به‌وسیله مهاجمان ویران شد، ساکنان این شهر را برای بردگی به‌بابل و شوش بردند. هم‌اکنون فینقیه باکیلیکی متحد شد، حاکم این ساتراپ نامش هازئی بود.

اردشیر سوم پس از محکم‌کردن موقعیتش در فینقیه، به‌مصر رهسپار شد. ارتش بزرگی شامل ۶۰ هزار مصری، ۲۰هزار مزدور یونانی و لیبی‌ای برای مقابله با پارسیان آماده بودند. درنبرد مهمی‌که در نزدیکی پلوسی رویداد پارسها پیروزی به‌دست‌آوردند. مصریان به‌سختی‌کیفر دیدند، معبدهایشان تاراج وکشورشان ویران گردید. درهمین‌هنگام نیروی پارسیان در قبرس توسازی شد.

سقوط دودمان هخامنشی

به‌سال۳۳۷ فعالیت‌های پیگیرانهٔ اردشیر سوم‌که به‌وسیله پزشك مخصوصش‌مسموم گردید. پایان یافت، بنا به‌فرمان رئیس خواجه سرایان درباری به‌نام باگوئی او را زهر خوراندند. ارسس پسر اردشیر سوم به‌تخت نشست. اما در ژوئن ۳۳۶ او هم قربانی توطئه‌ای شد و همراه تمام افراد خانواده‌اش به‌قتل رسید. هم‌اکنون باگوئی، ساتراپ

آرمنی به‌نام کدمان را که خویشاوند سببی خانوادهٔ هخامنشیان بود، به‌تخت نشاند. کدمان که ۲۵ سال داشت، هنگامی که به‌تخت نشست نام داریوش سوم را به‌خود گرفت بعدها باگوئی کوشش کرد تا دست نشاندهٔ تازه‌اش را هم از میان ببرد، اما داریوش سوم او را وادار کرد تا خودش جام زهر بنوشد.

هنگامیکه اشراف بلندپایهٔ پارسی درگیر توطئه‌ها و کودتاهای درباری بودند درافق سیاسی این کشور دشمن هراسناکی پدیدار گردید ـ این دشمن چیزی جز مقدونیه نبود. به سال ۳۳۴ ق. م. لشکریان یونانی ـ مقدونی به‌مرزهای قلمرو هخامنشیان هجوم‌بردند. و درظرف چندسال پس از یک‌وشته شکست‌هائیکه به‌دولت پارسی قدیم وارد آوردند به موجودیت آن پایان دادند، و اینگونه ایران به‌صورت قسمتی از امپراطوری اسکندر مقدونی درآمد.

به‌نظر می‌رسد، با وجود اینکه هخامنشیان‌منابع مادی تمام نشدنی و ارتشی عظیم را دراختیار داشتند نابودی حکومت پارس اجتناب ناپذیر بوده است. این ارتش که از چریکهای وابسته به‌قبایل جور واجور با سنت‌های ویژه به‌خود و اسلحه کهنه تشکیل می‌شد، به‌آسانی به‌لشکریان مقدونی که مسلح به‌نوین‌ترین اسلحه بودند و فرماندهانی آزموده داشتند، تسلیم گردید. فرماندهی ارتش پارس حتی برای تکمیل اسلحه و آموزش جنگی لشکریانش اقدامی نکرد وبنابراین‌یکانهای نظامی‌اش از هنر جنگ‌های نوین‌بی‌بهره بودند، دربرابر اینها یونانیان و مقدونی‌ها از این‌لحاظ بسیار پیشرفته و به‌ویژه درمحاصرهٔ دژها و نابودی استحکامات دشمن از آزمودگیهای شایانی برخوردار بودند. فرماندهی لشکریان پارس که از پس‌افتادگی ارتشش نسبت به‌مقدونی‌ها آگاه بود، فقط به‌این اکتفا کردکه ۳۰ هزار مزدور یونانی را در ارتش به‌کار گیرد، به‌نظر می‌رسیدکه این مزدوران از ورزیده‌ترین افراد لشکریان هخامنشی به‌شمار می‌آمدند. پیاده نظام پارس که زمانی از میان مردم «آزاد» پارس و ماد برگزیده می‌شدند، هم‌اکنون اهمیت کیفی خود را از دست داده‌بودند، چون وضع‌طبقاتی مردم ایران‌ازلحاظ اجتماعی دگرگون‌شده و به‌ازهم‌پاشیدگی گرائیده بود.

پیش از لشکرکشی اسکندر مقدونی به‌پارس، درظرف دهه‌های اخیر، شورش وقیام ملت‌های مغلوب دراثرفشارمالیات، ارکان‌دولت هخامنشی رابه‌لرزه درآورده‌بود. درپایان سدهٔ‌پنجم ق.م. بسیاری ازساتراپ‌هاکه برای کسب استقلال‌تلاش می‌کردند، علیه‌حکومت مرکزی به‌پا خاسته بودند، اما ستیزهای داخلی ساتراپ‌ها برای گستردن قلمرو خود، از نظرحکومت مرکزی پدیده‌ای‌عادی به‌شمار می‌آمد. توده‌های مردم‌بیشتر از ساتراپ‌ها در انتظار ورود استیلاگر تازه‌ای بودند. هنگامیکه این فرمانروا با استیلاگر تازه قدم‌رنجه

می‌فرمود و فرمانروائی ساتراپ را به‌دست می‌گرفت اینان یا بی‌اعتنائی می‌کردند، یا او را به‌عنوان‌آزادکننده خود می‌شناختند، چنانکه دیدیم این‌چگونگی درمصر وجود داشت.

با اینهمه هخامنشان در دوران فرمانروائی‌شان نقش مهمی را در پیشرفت تاریخ ایران و خاورمیانه و نزدیك ایفا کرده‌اند. در دوران طولانی حکومت این دودمان، در سرزمین‌های پهناوری ازمدیترانه شرقی‌گرفته تا مرزهای‌هند، تا اندازه‌ای صلح وآرامش برقرار شد، و شرایط مساعدی برای شکوفائی بازرگانی و پیشرفت روابط فرهنگی میان کشورهای گوناگون پدید آمد. بنگاهها و سازمانهای اقتصادی و سیاسی و سنت‌های فرهنگی‌ای که‌در دورهٔ هخامنشیان پدید آمدند، درطی‌سده‌ها محفوظ نگاهداشته شدند ودر زمان حکومت اسکندر مقدونی، پادشاهی پارت‌ها و ساسانیان مورد بهره‌برداری قرار گرفتند.

فرهنگ دولت‌های هخامنشی. مذهب وهنر ایرانیان در دوره هخامنشیان.

دوران هخامنشیان زمان‌نفوذ متقابل فرهنگی ملت‌های خاورزمین به‌شمار می‌آید. یك رشته عواملی باعث پیدایش چنین پدیده‌ای گردیدند: با تشکیل شاهنشاهی بزرگ، بسیاری ازکشورهای خاورمیانه ونزدیك باهم متحدشدند؛ دستگاه رهبری سیاسی‌هخامنشیان نسبت به‌سنن فرهنگی و مذهب‌های پیشین ملل مغلوب بسیار با نرمش رفتار می‌کرد، و ضمن مقایسه با سیاست‌های دولت‌های بزرگ باستانی دیگر روشهای رفتار هخامنشیان با مردم مغلوب از زمین تا آسمان فرق داشت؛ نمایندگان ملت‌های گوناگون امکان‌داشتند بدون واسطه بابسیاری از شهرها ودولت‌های محلی دیگر تماس بگیرند. گاهگاهی گروه‌های وابسته به «کشورهای» بیگانه درمحله‌های ویژه‌ای از شهر جای می‌گزیدند، اینان طبق سنت‌های ملی خودشان درگردهم‌آئی‌ها شرکت می‌کردند و حتی ارگانهای رهبری درمیان‌خودشان برمی‌گزیدند، امابیشتر اوقات، درکنارمردم معمولی‌آن زندگی‌می‌کردند، با آنهامعاشرت و معامله داشتند، حتی با مردم محل ازدواج می‌کردند، و تغییر مذهب می‌دادند. اینها به‌آسانی به‌زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم محلی خو می‌گرفتند، این بیگانگان رفته رفته درمردم محلی ادغام می‌شدند، زبان وفرهنگ آنها را فرا می‌گرفتند، و به‌نوبهٔ خود ازلحاظ فرهنگی در شهروندان آن‌کشور نفوذ می‌کردند.

رفت وآمد و تماسهای افراد وابسته به‌نژادهای گوناگون باعث انتقال علوم و فنون ازکشوری به‌کشور دیگر گردید و رفته رفته فرهنگ وعلوم مادی هلنی (یونان‌قدیم)

که درآنزمان پیشرفته‌تر از هرجای دیگر بود، درسرتاسر قلمرو هخامنشی نفوذ کرد. در پهنهٔ شاهنشاهی ایران روش‌های نوین تکنیك که ویژهٔ این یا آن ملت بود گسترش یافت و درکنارآن، سوژه‌های هنری، علمی، حماسه‌ای و سرانجام ادبیات ملت‌ها روی یکدیگر تأثیر متقابل گذاشتند.

در زمان هخامنشیان دربیشترکشورهای تابعه به‌ویژه درشرق خط و نوشته رایج شد؛ ریشهٔ این خط الفبائی و از آرامی گرفته شده بود. به‌گونه‌ای‌که هم‌اکنون گفته می‌شود، زبان‌آرامی زبان رسمی دولت هخامنشی بود و این زبان بایستی در نوشته‌های کلیه کشورهای تابع شاهنشاهی به‌کار می‌رفت. مثلاً خط و زبان‌آرامی درنیمه یکم‌دورهٔ حکومت هخامنشیان در آداخومی (جنوب شرقی افغانستان) به‌کار می‌رفت. ظاهراً در پایان دورهٔ هخامنشیان خط نویسی به‌شیوه هندی هم معمول گردید که آنهم زیر نفوذخط آرامی قرار داشت. حتی خط و زبان الفبائی ایران، آسیای میانه و افغانستان (فارسی میانه، پارتی، خوارزمی، سغدی و غیره) از خط و زبان آرامی ریشه‌گرفت، دربیشتر این‌کشورها در قرون وسطی الفبائی‌که ریشه عربی داشت به‌کار رفت.

روند فرهنگی‌ای‌که در زمان هخامنشیان آغاز شد نقش مهمی را درپیشرفت‌فرهنگ ودانش‌جهان باستان (و حتی درتاریخ فرهنگی‌قاره اروپا به‌طورکلی) ایفاکرد. دانشمندان یونانی ـ هردوت، دموکریت و غیره ـ به‌کشورهای گوناگون قلمرو هخامنشیان سفر کردند و علوم گوناگونی از قبیل ریاضی، نجوم و دانش‌های دیگر را فراگرفتند و بعدها این دانش‌ها در مصر، بابل و چند کشور دیگر گسترش یافت. اصول فلسفی مورد اعتقاد مغ‌ها و زرتشتیگری نفوذ قابل‌توجهی روی سیستم فلسفی یونانیها داشت.

نویسندگان، تاریخ‌نگاران و فیلسوفان یونانی ـ هردوت، ارسطو، پلوتارخ وغیره دربارهٔ آگاهی‌های دینی ایرانیان اطلاعات جالبی داده‌اند. درپایان دورهٔ هخامنشیان‌اینها بانام زرتشت آشنا شدند، اما از فلسفهٔ او آگاهی نداشتند، در اواسط سده پنجم ق. م. هردوت شرح مبسوطی دربارهٔ مذهب ایرانیان باستان به‌عنوان زرتشتیگری نوشته است. اما شرح‌کامل ویژگیهای این دین به‌وسیلهٔ دانشمندان زرتشتی پخش می‌گردید، مبنای نظریات و عقاید مغ‌ها نوشته‌های‌گاتها و اطلاعاتی درباره خرده اوستا بود.

مسئله دین پارسیان در زمان هخامنشیان مدت‌هاست که از لحاظ علمی مورد بحث دانشمندان است. به‌موجب کتیبه‌های داریوش یکم و خشایارشاه‌که هم‌اکنون در دسترس است، دین پارسیان وجوه اشتراك بسیاری با زرتشتیگری دارد ـ به‌خدای بزرگ به‌نام اهورامزدا اعتقاد داشتند، پیرو پندار دوالیسم یعنی تقسیم پدیده‌های جهان به‌وابستگان عامل نیکی یا عامل بدی، بودند. به‌طورکلی آنچه از اصطلاحات و عبارات این‌کتیبه‌ها

برمی‌آید، پندار دوالیسم و اعتقاد به‌اهورامزدا مورد پذیرش پارسیان آنزمان بوده، اما این‌عقاید با زرتشتیگری تفاوت اساسی دارند (بنا به‌آنچه در گاتها و خرده اوستا خوانده می‌شود). تنها دانشمندان این اختلاف را دلیل عدم وابستگی دین هخامنشیان اولیه به زرتشتیگری برمی‌شمارند، اما به‌طور کلی دین پارسیان بازرتشتیگری هم‌آهنگ بوده(مثلاً ستایش مزدا و غیره). برخی عقیده دارند درزمان داریوش یکم و خشایارشاه تنها قسمتی از مقررات دین‌زرتشت درمیان پارسیان رایج گردیده واختلاف ازآنجا ناشی شده‌است، که پارسیان دین‌جدید را درزمان پادشاهان نخستین هخامنشی کاملاً نفهمیده و همهٔ‌آموزش‌های آنرا اجرا نمی‌کردند، بنابراین ازآنجا که این دین به‌اصطلاح کاملاً جانیفتاده بود و از سوئی هخامنشیان زیر تأثیر پندارهای دینی مردم بومی قرارگرفتند، سنت‌های آنها را با پندارهای دین زرتشتی درهم آمیختند. نسبت به‌پندارهای فلسفی مغ‌ها و کاهنان پارسی و مادی باستان نیزاظهار تردید می‌شود، شاید عقاید اینها هم در هم‌آمیخته‌باشند. بسیاری معتقدندکه اینان نخست زرتشتی نبوده‌اند، اما بعدها همین‌کاهنان به‌مغ تبدیل شدند ودین‌زرتشتی را تغییر شکل‌داده یاتحریف‌کرده‌اند. اما به‌هرحال در زمان‌هخامنشیان مغ‌ها به‌عنوان کاهنان‌کیش زرتشتی وجود داشتند، ممکنست بلافاصله پس از پیدایش دین جدید یا بعدها آنرا پذیرفته باشند.

احتمالاً چنین به‌نظر می‌رسدکه درفاصله سده‌های ششم ـ پنجم ق. م. پارسها و شاهان هخامنشی زرتشتیگری را تائیدکردند و به‌آموزشهای زرتشت به‌عنوان دین‌رسمی ارج نهادند، با وجود این ازکیش باستانی یعنی نیایش پدیده‌های نیروهای قهار طبیعت‌که مورد اعتقاد قبایل پارسی بود دست‌برنداشتند، منتها اهورامزدا را به‌عنوان خدای بزرگ در رأس خدایان‌دیگر (میترا، آناهیتا) به‌رسمیت شناختند. بایدیادآوری کردکه درسده‌های ششم ـ پنجم ق. م. زرتشتیگری دینی مترقی به‌شمار می‌رفت و پیروان را از قید وبند‌های بی‌معنی معاف می‌کرد بنابراین آموزش‌دین تازه دگرگونیهای شگرفی را در زندگی اجتماعی پیروان پدید آورد. شکل زرتشتیگری باستانی در دین‌پارسیان به‌خوبی نمایانده شده است.

هنر در دوره هخامنشیان از شکوفائی مهمی برخورداربود. هنر ویژهٔ محیط دربار، نقشها ومجسمه‌هائی بودندکه نشان‌دهندهٔ شکوه و ابهت دولت و قدرت شاهنشاهی‌به‌شمار می‌رفتند. این هنر درنتیجه ترکیب شیوه‌های سنتی ایرانی و تکنیك و روش‌های ایلامی، آشوری، مصری، یونانی و دیگران پدید آمد. اما نهاد هنر هخامنشی برپایهٔ ویژگی‌های قومی بنیادگذاشته شده است: اقتباس از روشهای بیگانه فقط ظاهری و سطحی‌بوده و سبك هنری بیگانگان ضمن آمیختگی با پدیده‌های هنری ایرانی ماهیت و اصالت خود

را از دست داده‌اند.

قدیمی‌ترین آثار هنری هخامنشی در آثار کاخها و آرامگاههای کورش دوم در پاسارگاد دیده می‌شوند. دیدن‌ظرافت وشکل نوپردازی این‌آثارآدم را به‌شگفتی‌وامیدارد. کاخها و نقش‌های برجستهٔ پرسپولیس‌که درپایان سدهٔ ششم تا نیمه اول‌سدهٔ پنجم در روی سکوی عظیمی‌سرشار ازآثار هنری بنیان‌گذاری شده‌اند، از اهمیت فراوانی برخوردارند. این‌کاخها که شامل مجموعه‌ای از ساختمان با سبك معماری واحد ساخته شده‌اند دو نوعند: تاچارا ـ کاخ‌های مسکونی و آپادانا ـ تالار رسمی که با نقش‌های برجسته‌روی سنگ، خاتم‌کاری عاج وغیره، تزئین شده‌اند.

همزمان ساختمان پرسپولیس، آرامگاه شاه درنقش رستم، شامل یك رف عظیم که در روی صخرهٔ عمودی به‌شیوهٔ سنتی ایرانیان قدیم‌کنده شده، بناگردیده است. در در ورودی‌آرامگاه دالان سرپوشیده‌ای باچهارستون دیده‌می‌شود. در دالان سرپوشیده‌تصویر شاه دیده می‌شود که درمیان درباریانش روی تختی نشسته است. این‌تخت را چندتن از نمایندگان ملت‌های تابع نگاهداشته‌اند ، در تصویرهای این اشخاص ویژگیهای‌ملی هریك ازلحاظ انسانشناسی ونژادشناسی به‌روشنی مجسم شده است.

صنایع هنری نزد پارسیان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است، دراین آثار تصاویر جانوران اهلی و وحشی به‌گونهٔ رئالیستی نمایانده شده‌اند. درمیان این‌آثار در درجهٔ اول بایستی از مهرهای استوانه‌ای نام‌برد، این‌مهرها روی سنگ‌های نیمه‌گرانبها حکاکی شده‌اند. آثار هنری ایران‌باستان از لحاظ مدرن بودن و نوظهوری، ناظران و صاحب‌نظران را به‌شگفتی واداشته‌اند.

۴.
دولت اسکندر مقدونی.
حکومت سلوکیدها

تصرف آسیای‌صغیر، سوریه ومصربه‌دست‌یونانیان

چیرگی مقدونیه و نابودی دولت هخامنشی نه‌تنها پس از دگرگونی‌اوضاع داخلی مقدونیه، بلکه درنتیجه اوضاع و احوال تازه‌ای‌که در شبه‌جزیره بالکان‌پدید آمده بود، بوقوع پیوست. درسدهٔ چهارم ق. م. بحرانی اجتماعی دریونان درگرفت، درنظام بردهداری سرزمین یونان، سیاستمداران وایدئولوگ‌ها درجستجوی راه چاره‌ای برای خروج از این بن‌بست بودند، بسیاری از اینان تنها چاره را استیلای برکشورهای شرقی برمی‌شمردند، به‌ویژه سقراط جامعه‌شناس و فیلسوف نامدار هواخواه این نظریه بود، اوهمهٔ دولت‌های‌کوچك یونان را دعوت کرد تا متحد شوند وبرای لشکرکشی مشترك به‌منظور تصرف سرزمین‌های تازه آماده‌گردند. به‌عقیدهٔ او بایستی در سرزمین‌های اشغالی دولت شهری (پلیس) تشکیل می‌شد و یونانیان فقیرکه سرچشمهٔ اصلی عصیان و شورش در میهن بودند و پیوسته ثبات رژیم‌های موجود جامعه یونانی راتهدید می‌کردند، بایستی در دهستانهای این سرزمین‌ها جای می‌گزیدند. نخست او پیشنهاد می‌کرد که سازمان دهندگان‌این لشکرکشی بایستی آتنی‌ها باشند، اما درپایان زندگیش به‌مقدونیه وپادشاهش

فیلیپ دوم گرائید. ارسطو هم از این پندار پیروی‌کرد و آنرا با این نظریه گسترش داد که سرنوشت طبیعی این «وحشیان شرقی» چیزی جز بردگی هلنی‌ها (یونانیان) نیست. کتاب مشهور «لشکرکشی ده‌هزار نفری» کزنفون‌که از ناتوانی نیروی جنگی پارسهاسخن به‌میان می‌آورد، امکان تحقق چنین پنداری را تائیدکرد (این‌کتاب در پایان سدهٔ چهارم ق. م. نوشته شد).

دراین هنگام کار مقدونیه بالا گرفت، پادشاه آن توانست تمامی خاك یونان را مطیع خودکند واتحادیهٔ پایداری‌از دولت‌های یونان را زیرحمایت خود به‌گیرد. سازمان دهندگان این اتحادیه با درنظر گرفتن روحیه یونانیان نتیجه می‌گرفتندکه آن نه‌تنها پایگاه قدرتی دربالکان، بلکه وسیلهٔ نیرومندی برای چیرگی درشرق خواهد شد. نخستین گام را دراین زمینه پادشاه مقدونیه فیلیپ دوم برداشت، به‌سال ۳۳۶ ق. م. یکانهائی‌از لشکریان خود را به‌آسیای صغیر فرستاد. اما به‌انگیزهٔ مرگ فیلیپ این اردوکشی قطع‌شد، پسر فیلیپ به‌نام اسکندر نخست ناچار شد هجوم قبایل ایلیری را دفع و جنبش‌های ضد مقدونی را در یونان‌که علیه چیرگی مقدونیان به‌پا خاسته بودند، سرکوب‌کند.

فقط به‌سال ۳۳۴ ق. م. نیروی اسکندر به‌کنارهای‌آسیای‌صغیر پیاده شد. این‌نیرو شامل افراد مقدونی و یوناقیانی بودند که دولت‌های شهری (پلیس‌ها) یونان دراختیار فرماندهی عالی (سردار تام‌الاختیار) اتحادیهٔ یونان گذاشته بودند، ضمناً دسته‌هائی از مزدوران (یونانیان وبربرها) هم دراین اردوکشی شرکت داشتند.

هستهٔ اصلی این ارتش را پیاده نظام سنگین اسلحه (فالانژ) مقدونی و سواره نظام که افراد آن وابسته به‌اشراف مقدونیه بودند (گنائیر)، تشکیل می‌داد. ارتش مقدونی ضمن اردوکشی‌های بی‌شمار، ورزیدگی و آزمودگی چشم‌گیری را برای نبرد به‌دست آورده بود. برتری این ارتش‌نسبت به‌ارتش‌های یونان و حتی ایران آن بودکه یکان‌های یك‌پارچه‌ای شامل واحدهای صنوف مختلف (پیاده نظام سبك و سنگین، سواره‌نظام سبك و سنگین) سازمان یافته بودند. جنگ‌آوران اصلی این یکانها را فالانژهای ممتاز تشکیل می‌دادند، این فالانژها شامل صف‌های فشرده‌ای از افراد پیاده‌نظام مسلح به‌نیزه‌های دراز بودند (عمق هر صف شامل ۱۶ رزمنده بود). اسکندر ضمن‌اتکاء به‌این فالانژها که‌دژهای متحرکی به‌شمار می‌آمدند. می‌توانست، نیروهای دیگر را که قابلیت مانور داشتند با سرعت به‌نقاط ضعیف صفوف دشمن روانه‌کند و با واردآوردن ضربه‌های قاطع و بی‌امان آنرا ازپای درآورد. دراین‌مورد به‌ویژه سواره‌نظام سنگین مقدونی نقش اصلی‌را عهده‌دار بود. و بیشتر اوقات فرماندهی این‌یکانها را خوداسکندر به‌عهده داشت. لشکریان‌پارسی از نظر سازمانی بارها ناتوان‌تر از مقدونی‌ها بودند، با وجود اینکه درمیان آنها یکانهای

پیکارجوی ممتازی ازقبیل مزدوران یونانی یا سواره‌نظام باختری و سغدی وجود داشتند، نتوانستند دربرابر ارتش سازمان یافتهٔ مقدونی پایداری کنند.

نخستین نبرد در نزدیکی رودخانه گرانیک رویداد، در اینجا اسکندر نیروهای متحد ساتراپهای آسیای صغیر را درهم کوبید، این پیروزی راه تصرف قسمت مهمی از آسیای صغیر را برای او گشود. ارتش اسکندر درطول کناره‌های آسیای صغیر، شهرهای یونانی را اشغال کرد، دراین شهرها، نظامهای دموکراتیک برقرار بود، اما پارسیان از الیگارشی این شهرها پشتیبانی می‌کردند ـ شهرهای نامبرده پس از اشغال «آزاد وخودمختار» اعلام شدند. اما این آزادی اسمی بود، و عملاً جزو متصرفات اسکندر درآمدند. اندازهٔ محدودیت یاآزادی این‌شهرها متفاوت بود وبستگی به‌آن‌داشت که تاچه اندازه به‌مقدونی‌ها علاقه نشان‌داده یا دربرابر آنها پایداری کرده‌اند.

«دوستز ممنن» که به‌وسیلهٔ داریوش سوم فرماندهی نیروهای پارسی‌را درآسیای‌صغیر به‌عهده داشت، امیدوار به‌شکست ارتش‌مقدونی در خشکی نبود، برآن‌شد عملیات‌جنگی را به‌دریا به‌کشاند، کوشش‌کرد تا ارتباط اسکندر را بامقدونیه ویونان از طریق دریاقطع کند. ناوگان پارسی عملیاتی جدی را در دریای اژه‌آغازکردند و جزائر آنجا را به‌تصرف درآوردند. علاوه‌براین پارسیان کوشیدند تا قیامهائی را در داخل یونان کـه بسیاری از مردمش از چیرگی مقدونیان ناخشنود بودند، برانگیزند.

در تابستان ۳۳۳ ق. م. ارتش اسکندر مقدونی ازکیلیکی گذشت و به‌شمال‌سوریه وارد شد. درآنجا نیروهای اصلی‌ارتش پارس زیر فرماندهی خود شاه داریوش سوم‌حضور داشتند.

دراکتبر ۳۳۳ ق.م. نبردی میان این دو ارتش نزدیکی ایسی روی‌داد و به‌شکست پارسیان انجامید. داریوش با شتاب به‌سوی فرات گریخت، تمام خانواده شاه ایران که در اردوگاه جنگی می‌زیستند به‌دست اسکندر اسیر شدند، در دمشق خزانهٔ سیار لشکریان پارسی به‌تصرف مقدونیان درآمد. درپی این‌پیروزی نه‌تنها مقدونیان سرتاسر آسیای‌صغیر را گرفتند، بلکه راهشان به‌سوی جنوب، شهرهای ثروتمند ساحلی سوریه ـ فنیقیه ومصر بازشد. قسمتی از این شهرها دلخواهـانه به‌اسکندر تسلیم شدند، برخی دیگر سرسختانه پایداری کردند. به‌ویژه نیروی زیادی برای تصرف تیر۱ که موقعیتی جزیره‌ای داشت و ساکنان آنجا پایداری می‌کردند، به‌کار رفت. سقوط این‌شهرها باعث‌شد، فعالیت پارسیان در دریای اژه‌که به‌وسیله ناوگان‌پارسی انجام می‌گرفت پایان‌یابد، اینها شهرهای کیلیکی وفنیقیه را تخلیه‌کردند و پس ازآگاهی ازحضور نیروهای‌مقدونی به‌سوی وطن بازگشتند.

اشغال‌گازی راه را برای حرکت‌اسکندر به‌مصر بازکرد، مردم این‌کشورازمقدونیان

به‌عنوان آزادکنندگان خود از زیر یوغ پارسیان به‌گرمی پیشواز کردند. ساتراپ مصر بدون جنگ به‌اسکندر تسلیم شد. اسکندر به‌منظور بهره‌برداری ازاین موقعیت، به‌سنت‌های محلی مردم مصر ارج فراوان گذاشت.

درکنارهٔ دریای‌مدیترانه، نزدیك مصب رودنیل، اسکندرشهر اسکندریه را بنانهاد، این شهر مرکز نیروی نوبنیاد مصر و مهمترین بندر تجارتی دریای مدیترانه به‌شمارآمد، عملاً جدائی اقتصادی‌کشورهای کناره دریای مدیترانه را از میان برد و ارتباط بادریای اژه را برقرارکرد. اسکندر به‌لیبی و اراکول آمون سفرکرد واینگونه اعتبار فراوانی‌نه‌تنها در مصر، بلکه در یونان هم به‌دست آورد، در اینجا خدای اراکول به‌نام زئوس ـ آمون مقیم‌بود. کاهنان‌آنجا اعلام داشتندکه اسکندر پسر خدا آمون‌است وبنابراین‌فرعون به‌شمار می‌رود، ظاهراً اسکندر بعدها از این عنوان که وسیلهٔ استواری موقعیتش بود، نه‌تنها در مصر بلکه در سرتاسر قلمرو امپراطوریش بهره برد.

تصرف بابل وشوش. سوزاندن‌پرسپولیس.

هنگامیکه اسکندر درسوریه و مصر می‌گذراند، داریوش سوم به‌تجدید سازمان ارتشش پرداخت. او توانست نیروی مهمی را گردآوری ودر شمال بین‌النهرین متمرکز، موضع استراتژیك آن‌ناحیه را اشغال و خط مواصلاتی اسکندر را تهدیدکند. اما ازآنجا که به‌کامیابی این طرح درعمل اطمینان نداشت برآن شدگفتگو با اسکندر را آغاز کند و آماده‌گردید تمام سرزمین‌های اشغال‌شده به‌وسیله نیروهای مقدونی را تا رود فرات به اسکندر واگذارد و مبلغ ده‌هزار تالانت باج به‌دهد. اما اسکندر این تقاضا را رد کرد و خواستار تسلیم بلاشرط داریوش شد. ارتش مقدونی بایك راه‌پیمائی شتاب‌انگیز به‌سوی شمال رهسپار شد و گذرگاههای فرات را به‌تصرف درآورد. در یکم اکتبر جنگ سختی درنزدیکی شهرکوچك گاوگامل بین دوطرف رویداد. با وجود موفقیت موقت سواران باختری و ساکزی و پایداری سرسختانه مزدوران یونانی‌که در خدمت پارسیان بودند، ارتش داریوش درهم شکست و خود او بانیروی‌کمی گریخت.

ارتش اسکندر به‌سوی مرکز مهم دولت هخامنشی یعنی‌بابل رهسپار شد، این‌شهر به‌وسیله ساتراپ بابل، مازی بدون جنگ تسلیم گردید. ارتش مقدونی از آنجا بیدرنگ به‌سوی مرکزمهم دیگرهخامنشیان یعنی شوش رهسپار و ازآنجا با شکستن‌مواضع دفاعی کوهستانی، به‌پارس هجوم برد، پاسارگاد و پرسپولیس، زادگاه دودمان هخامنشیان را به تصرف درآورد. درگنجینه‌های شوش و پرسپولیس، ثروت عظیم هخامنشیان به‌تصرف

اسکندر درآمد.

دراین هنگام سیاست اسکندر درموردکشورداری عوض شد. او درنخستین مراحل لشکرکشی‌هایش برای اداره امور داخلی کشورهای مغلوب از نمایندگان بلندپایهٔ مردم محلی بهره می‌برد. اینان یا فرمانروایان تابع پارسها درگذشته (مثلاً درشهرهای‌آسیای صغیر و فنیقیه)، یـا اشراف محلی‌ای بودندکـه حاضر شدند زیر نظر فرماندهان نظامی مقدونیان امورکشوری را بگردانند (مثلاً درمصر)، هم‌اکنون‌اسکندر برآن شد، پارسیان را از اشغال مقامهای بلند محروم و اداره امور را به‌زیردستان خودش بسپارد. نخستین بار این سیاست درمورد مازی ساتراپ بابل عملی گردید. پس ازتصرف شوش و پرسپولیس این سیاست به‌میزان‌گسترده‌ای اجرا شد وانگیزهٔ نزاع و دو دستگی درمیان ارتش‌مقدونی گردید.

شکست ناحیه گاوگامل داریوش سوم را ازاندیشه پایداری باز نداشت. هم‌اکنون دولت‌های محلی خاوری را زیر فرمان‌گرفت. او در قلمرو ماد هم نیروئی گرد آورد و امیدوار بود درآنجا به‌پیکار ادامه دهد. لشکریان مقدونی‌که در پارس مستقر بودند، به سوی ماد راه پیمودند. پیش ازاین‌کارکاخ با شکوه ومعروف پرسپولیس را به‌آتش‌کشیدند و شهر را تاراج‌کردند. انگیزهٔ این تاراج‌گری و به‌آتش‌کشیدن کاخ روشن نیست، چون این‌عمل با سیاست پیشین اسکندرکه‌کوشش داشت با اشراف پارسی نزدیک شود جور در نمی‌آمد. احتمالاً به‌نظر می‌رسد اسکندر به‌دوعلت به‌چنین اقدامی دست زد: ۱. اوهنگام اقامت در پرسپولیس آگاه شدکه دریونان شورشی پدید آمده و اسپارتی‌ها آشکارا علیه چیرگی مقدونیان بر یونان به‌پا خاسته‌اند و درآتن هم ناآرامی آغازگردیده است. بنابر این برای جلب افکار عمومی یونانیان به‌سوی خودش، فرمان‌داد تا کاخ پرسپولیس را به‌آتش به‌کشند تا آتش‌زدن معبد یونانیان را به‌وسیله پارسیان در زمـان جنگ ایران و یونان به‌یاد یونانیان‌آورد و تلافی‌آنرا به‌رخ مردم‌آن سامان‌بکشد. اصلاً شعار یونانیان هنگام آغاز لشکرکشی اسکندر به‌ایران همین موضوع بود. ۲. پرسپولیس نه‌تنها پایتخت دولت هخامنشی بود، بلکه یکـی از مراکز مقدس پـارسیان به‌شمار می‌رفت‌که هر سال مراسم ستایش «شاهنشاه بزرگ» از سوی مردمی‌که تابـع پارسیان بودند در آنجا انجام می‌گرفت. به‌آتش‌کشیدن‌کاخیکه قبله‌گاه این ملت‌ها بود وچنین مراسمی انجام می‌گرفت، نمایشی بود تاکلیه مردم مشرق‌زمین ازپایان حکومت هخامنشیان‌آگاه شوند وازدلبستگی به‌آن‌درگاه قطع امیدکنند. بنابراین، این‌کار را بایستی یک‌ژست تبلیغاتی به‌سودمقدونیان به‌شمار آورد.

هنگامی‌که ارتش مقدونیه به‌اکباتان نزدیک می‌شد، درمیان نزدیکان داریوش‌سوم

هم‌آهنگی‌برای ادامه‌کارزار وجود نداشت. خود داریوش به‌سوی خاور عقب نشست‌چون نیروی‌کافی و سازمان دقیقی برای دفاع از ماد دراختیار نداشت. ضمن عقب‌نشینی، از هم‌پاشیدگی ارتش آغاز گردید. در میان بلندپایگـان پارسی توطئه‌ای علیه داریوش، به منظور برکنارکردن او، که از دفاع شاهنشاهی هخامنشی در برابـر هجوم دشمنان عاجز مانده بود، مطرح‌گردید، رهبری این توطئه را بی فرمانروای مهمترین ساتـراپ شرق یعنی باختر، به‌دست گرفت. توطئه‌گران نخست شاهنشاه را باز داشت‌کردند و سپس او راکشتند.

دگرگونی درسیاست اسکندر واختلاف درمیان لشکریـان یونانی ـ مقدونـی

کشته‌شدن‌آخرین شاهنشاه دودمان هخامنشی، نشانهٔ پایان‌جنگی بودکه شاه‌مقدونی همراه با متحدین یونانی‌اش زیر شعار تلافی‌جوئی رویداد جنگ ایران و یونان‌آغازکرده بود. درپایتخت‌گیرکانی هکاتومپیل، اتحادیهٔ شهرهای‌یونان‌رسماً منحل‌شد، امابه‌یونانیانی که در لشکرکشی شرکت‌کرده بودند، وعده داده شدکه اداره مقامهای مهم‌آن شهرها از سوی‌اسکندر، به‌آنها واگذارخواهد شد. قصد اسکندر دربارهٔ ادامهٔ جنگ با مقاومت‌هائی درمیان ارتش مقدونی روبرو گردید، چون اینان دراثر لشکرکشی‌های طولانی خسته شده بودند ومی‌پنداشتند به‌آخرین هدف جنگ رسیده‌اند. اما اسکندرکه هم‌اکنون خود راقانوناً وارث شاهنشاهی هخامنشیان می‌انگاشت، خیال نـداشت به‌جنگ پایان دهد، می‌خواست سرتاسر متصرفات آنها را به‌تصرف درآورد و به‌قلمروش ملحق کند. اسکندر با دشواری توانست مخالفت ارتش‌را دراین‌باره ازبین ببرد وبنابراین به‌لشکرکشی ادامه داد. پارت‌ها در برابر مقدونیان پایداری نکردند، ساتـراپ آنها بدون جنگ تسلیم شد و درمقام خود باقی ماند.

سیاست تازهٔ اسکندر متوجه مقابله با مخالفت‌های درونی ارتش مقدونـی گردید. موقعیت‌کنونی‌اسکندرکه وارث قانونی‌تاج وتخت هخامنشیان به‌شمار می‌آمد ایجاب‌می‌کرد با اشراف پارسی نزدیك شود، چون می‌پنداشت اینها تکیه‌گاه خوبی‌برای ادارهٔ سرزمین های تصرف‌شده خواهند بود، درعین حال اسکندرکوشش داشت اصول کشورداری راکه ازپیش به‌آن آشنا بود، تغییر دهد و برپایهٔ خود کامگی که ویژه شاهنشاهان هخامنشی بود، سرتاسرکشور را بگرداند. این‌گرایش باعث ناخشنودی سخت اشراف مقدونی‌گردید، چون به‌ویژه اشراف جلگه‌ای مناطق مقدونیه، از مدت‌ها پیش املاکی‌داشتندکه مستقلاً

و به‌گونهٔ خود مختار اداره می‌شدند، اینها تصمیم اسکندر را شکنندهٔ سنت‌های باستانی مقدونی برمی‌شمردند. درعین حال اشراف مناطق کوهستانی مقدونیه، که مانند اشراف جلگه‌ای قدرت چندانی نداشتند، نزد اسکندر ارج فراوان یافتند و زیر سایه او از رفاه فراوان برخوردار شدند، اینان آماده بودند اسکندر را در پیکارهایش علیه «اشراف پیر» پشتیبانی کنند. اشراف پیر نسبت به‌ادامهٔ جنگ پنداری منفی داشتند، اینان می‌پنداشتند، هرچه جنگ طولانی‌تر شود، قدرت شاه افزون‌تر گردد و منابع بیشتری را تصرف کند، اهمیت و اعتبار دولت‌های داخلی‌خود مقدونیه کمتر خواهد شد. اما اشراف تازه به‌دوران رسیدهٔ مقدونی به‌دنبال اسکندر می‌رفتند و به‌امید به‌دست آوردن غنائم جنگی و منافع تازه از راه استثمار سرزمین‌های تصرف شده، از پشتیبانی شاه مقدونی دریغ نداشتند.

درچنین وضعی مسئله توطئه فیلوتی، پیش‌آمد که به‌اعدام او و پدرش پارمینونا و تنی‌چند ازنمایندگان اریستوکراسی مقدونی انجامید. اسکندر توانست ازتضاد میان‌اشراف و سربازان معمولی مقدونی‌که از میان دهقانان بیرون آمده بودند، بهره ببرد، اگر چه اینها هم از جنگ خسته می‌نمودند، اما ناخشنودی‌شان ازقدرت روزافزون اشراف‌بارها نیرومندتر بود و هنگامی‌که بنا به‌سنت‌های باستانی مقدونیان، فیلوتی و همکارانش از سوی ارتش محاکمه شدند، به‌اعدام محکوم گردیدند. به‌دنبال توطئه فیلوتی ستیزهای دیگری در داخل‌اردوی اسکندر درگرفت (کشتن کلیتا وتوطئه «پاژنی»). درهمان‌هنگام تضادهای سختی میان اسکندر ومقدونیان، ازسوئی و یونانیانی‌که در ارتش اسکندرخدمت می‌کردند از سوی دیگر پدید آمد.

پیکار مردم‌آسیای میانه‌علیه‌استیلای یونانیان ـ مقدونیان

دراثر تعرض نیروهای یونانی ـ مقدونی به‌ساتراپ‌های خاوری، ویژگیها وشکل‌های جنگ درآن سامان به‌گونه‌ای دیگر درآمد. اگر پیش از این توده‌های مردم شرق، به‌گونهٔ استثنائی دربرابر رویدادها بی‌اعتنا بودند (گاهی حتی اسکندر را به‌عنوان آزاد کننده آنها از قید ستم پارسیان می‌ستودند، مثلاً درمصر)، اما هم‌اکنون جنگی مردمی‌را علیه نیروهای یونانی ـ مقدونی آغاز کردند. نخستین نشانه آن، قیام در آرئی بود این قیام به‌باختر و سغدیان سرایت‌کرد و گسترش یافت. عملیات جنگی در سرزمین آسیای میانه تا ۳۲۷ ق. م. ادامه داشت و منجر به‌تلفاتی شدکه ارتش اسکندر درتمام طول مدت لشکرکشی‌اش تحمل نکرده بود. جنگ مردم آسیای میانه علیه استیلاگران درچند مرحله انجام‌گرفت. درمرحله یکم رهبر قیام بس‌بود. اوکه به‌خاندان هخامنشیان‌وابستگی

داشت، خود را «پادشاه آسیا» خواند و می‌خواست اسکندررا سرنگون کند. اما نتوانست دربرابر هجوم ارتش اسکندر پایدار بماند چون از اعتماد مردم محلی نسبت به‌خود بهره نبرد، موفق نشد از اشغال جنوب باختر به‌وسیله اسکندر جلوگیرد و گذرگاه آمو دریا را به‌روی ارتش او به‌بندد. سرانجام بس تسلیم شد، اسکندر فرمان داد او را دستگیر و به‌عنوان خیانت و سوء قصد به‌جان پادشاه قانونی محاکمه‌کنند. بس در اکباتان اعدام گردید.

سخت‌ترین نبرد علیه مقدونیان درمرحله دوم انجام گرفت، دراین‌هنگام رهبری‌قیام به‌عهده یکی از رهبران سغدی به‌نام «سپیتامن» بود. توده‌های وسیعی از مردم به‌این قیام پیوستند و به‌نیروهای‌یونانی‌ـمقدونی‌ضربه‌های نیرومندی واردآوردند. اسکندر باروش‌بسیار بیرحمانه‌ای به‌این قیام جواب داد. بنا به‌شهادت کورتزی «وفا» او فرمان دادکه در درهٔ زرافشان روستاها را به‌آتش بکشند و همه بزرگسالان را آن‌ناحیه را نابود کنند. دیودور می‌گویدکه دراین هنگام بنا به‌فرمان اسکندر ۱۲۰ هزارتن کشته شدند.

درآخرین مرحلهٔ نبرد پس ازسرکوبی قیام درمراکز باختر و سغد وکشتن «سپیتامن»، پایداری فقط درمناطق پراکندهٔ کوهستانی ادامه یافت. دراین هنگام‌اشراف سغدی وباختری از ادامه سیاست پایداری منصرف شدند و به‌اسکندر گرائیدند. به‌نشانه آشتی، اسکندر بادختر یکی‌از این‌اشراف به‌نام «کسان‌که سغدی بود، ازدواج‌کرد. یکانهای سوارباختری و سغدی در لشکرکشی اسکندر به‌سوی هندوستان شرکت‌کردند. یکی از ویژگی‌های‌مهم سیاست اسکندر در شرق دستور ساختمان شهرهای تازه درآن‌سرزمین بود. بنا براسنادیکه به‌دست آمده اسکندر چندشهر دراین‌ناحیه بنا نهاد، اما درغرب فقط بندرمصری‌اسکندریه را بنیان گذاشت.

لشکرکشی به‌هندوستان

لشکرکشی هندوستان تقریباً سه‌سال‌طول‌کشید وپس ازپیوستن سرزمین‌های‌پهناوری ازآن‌دیار به‌متصرفات اسکندر، دراثر خودداری جدی لشکریان از پیشروی بیشتر به‌سوی خاور، پایان یافت. درهندوستان هم مانند آسیای‌میانه، چند شهر و دژ از سوی اسکندر ساخته شد. هنگام بازگشت، ارتش به‌سه‌ستون تقسیم شد: یك ستون زیر فرماندهی کراتر از راه آراخوسیا، دومین ستون به‌فرماندهی خود اسکندر از راه ساحل دریا و سرانجام قسمتی از راه دریا، به‌وسیلهٔ ناوهائی‌که درهندوستان ساخته شدند ازاقیانوس هندبه‌سوی خلیج‌فارس رهسپار شدند ستونی‌که زیر فرماندهی خود اسکندر بود دشوارترین راه را در

پیش داشت: بایستی از شن‌زارهـای بی‌آب می‌گذشت و پایداری عشایر محلی را درهـم می‌شکست. پس ازانجام این‌راه‌پیمائی بزرگ هرسه قسمت دوشوش به‌هم پیوستند ودرآنجا پایان لشکرکشی پیروزمندانه را جشن گرفتند.

غیبت سه‌ساله اسکندر، شایعـات‌کشته شدن او را درهندوستان پـدید آورد ـ این پدیده‌ها گویای گرایش‌های گریز از مرکز نسبت به‌حکومت او در درون بودند و بنیان امپراطوری اسکندر را سست و ناپایدار نمایاندند. چند ساتراپ ازجمله مقدونیه و پارس تا حد تشکیل دولت‌های مستقلی پیش‌راندند. کلئآرخ یونانی‌درحالیکه سازمان مالی‌مستقلی درمصر برپا کرد، خودسرانه بقیه مقامهای عالی را اعم از مصری یـا یونانی کنار زد. گاهبال که خزانه‌دارکل اسکندر به‌شمار می‌رفت، پول‌های بسیاری از موجودی خزانه‌را حیف و میل‌کرد. اسکندر اقدامهای قاطعی را برای ایجاد یك پارچگی درحکومت انجام داد. چند ساتراپ و مأمور بلندپایه را اعدام و چندتن دیگر را برکنار کـرد. گاهبال از ترس‌جانش ضمن برداشت ۶هزار تالانت از خزانهٔ اسکندر به‌یونان گریخت. اما کلئآرخ از سوی‌اسکندربخشوده شد.

اسکندر در دورهٔ پس ازپایان اردوکشی هند سرگرم نظم و نسق سازمانهای اداری دولت و آماده شدن برای لشکرکشی تازه‌گردید. ازسوی اسکندر مأموران وکارشناسانی جهت شناسائی‌دریای خزر وکناره‌های شبه‌جزیره عربستان ازنظر قابلیت‌کشتی‌رانی‌گسیل شدند. ظاهراً اعزام مأموران شناسائی اخیر به‌منظور آماده شدن برای تصرف عربستان بود. برای این‌منظور درمنطقهٔ بابل تعمیرگاه‌کشتی بنانهاده شد. وناوگانی‌آماده‌گردیدند، اسکندرپایتخت خود را درشهر باستانی بابل‌قرارداد، چون این‌شهر درمرکز تقاطع‌راههائی که دورترین‌گوشه‌های امپراطوری را به‌هـم وصل می‌کرد، قرار داشت. دراین هنگام اسکندر دو طرح اصلاحی را در مورد ارتش به‌موقع اجرا گذاشت درنتیجهٔ این طـرح، پارسها به‌سازمان ارتش مقدونی پیوستند.

شاید اسکندر لشکرکشی عظیم تازه‌ای را طرح‌کرد ـ این‌بار مـی‌خواست، به‌سوی غرب مدیترانه هجوم‌برد، و شاید ضمن‌این‌طرح‌می‌خواست موضع بیرحمانه‌ای علیه‌شهرهای یونانی بگیرد و هرچه قاطع‌تر درکارهای آنها مداخله‌کند وآنها را زیر نظـارت شدیدتر بگیرد. اما ضمن اینکه درگرماگرم فعالیت‌های جوشانی قراوگرفته بود درتابستان ۳۲۳ ق. م. درپایتخت دولتش یعنی بابل درگذشت.

ارزیابی سیاست اسکندرمقدونی

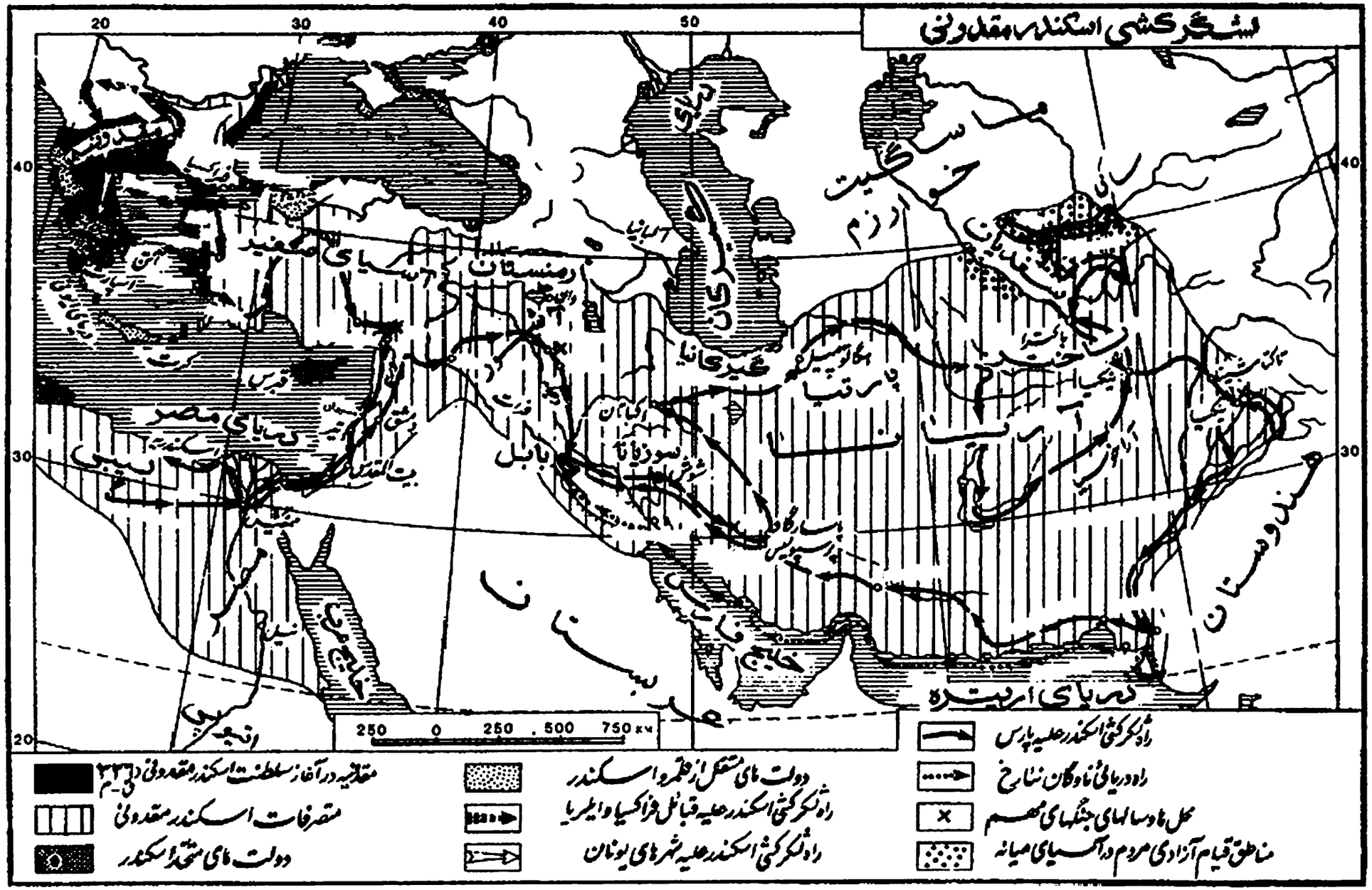
لشگرکشی اسکندر مقدونی
20
30
40
50
40
30
20
250 0 250 500 750 کیلومتر
راه لشکرکشی اسکندر علیه پارس
راه دریائی ناوگان نیارخ
محل ماوسالهای جنگهای مهم
مناطق قیام آزادی مردم در آسیای میانه
دولت های مستقل از قلمرو اسکندر
راه لشکرکشی اسکندر علیه قبائل فراکسیا و ایلیریا
راه لشکرکشی اسکندر علیه شهرهای یونان
مقدونیه در آغاز سلطنت اسکندر مقدونی (۳۳۶ ق.م)
متصرفات اسکندر مقدونی
دولت های متحد اسکندر

درتاریخ‌نگاری نوین ارزیابی‌های گوناگونی نسبت به‌فعالیت‌های اسکندر مقدونی به‌چشم می‌خورد. دانش نوین بنابر بعضی معیارها نظریات تاریخ‌نگاران قدیمی‌را تکرار می‌کند، این‌تاریخ‌نگاران ضمن‌بیان رویدادها سه‌هدف را درنظر گرفته‌اند: اول‌ستایشگری، دوم ارزیابی فعالیت‌های اسکندر با نظریهٔ کاملاً منفی و سوم ارزیابی از لحاظ این‌که اسکندر شاگرد وپیرو مکتب ارسطو بود، دراینجا فعالیت‌های اسکندر به‌دو دوره تقسیم می‌شود: دورهٔ اول زمانی بودکه گویا اسکندر از اندرزهای ارسطو پیروی می‌کرد البته دراین مورد ارزیابی‌کاملاً مساعد بود، دورهٔ دوم زمانی‌بودکه اسکندر از پیروی‌اندرز-های معلمش‌سرباز زد-البته‌دراین دوره ارزیابی منفی‌بود.

ارزیابی فعالیت‌های اسکندر نمی‌تواند یك‌جانبه و مشخص باشد. ارتش او دولت هخامنشیان راکه درحال نابودی بود، منقرض‌کرد و درکنار آن پهنه‌های گسترده‌ای از قلمرو هخامنشیان دراثر عملیات جنگی ویران شدند، صدها هزارتسن از مردم به‌ویژه در مشرق به‌هلاکت رسیدند. اما باید یادآوری کرد که دولت اسکندر درعین حال در روی ویرانه‌های دولت هخامنشی بنیان‌گذاری شد. این‌دولت هم سازمانهای مدیریت‌کشوری دوران هخامنشی را دست‌نخورده نگاهداشت و با همان روش به‌ادارهٔ قلمرو امپراطوری خود پرداخت: او ساتراپ‌ها وکشورهای تابعه را دریك پایه قرارداد، کوشش‌کرد قدرت ساتراپ‌ها را محدود و آنها را به‌استانهای کاملاً مطیع دولت مرکزی تبدیل‌کند، حتی درکنار آنها فرماندهان نظامی‌ایکه اصلاً تابع‌آنها نبودند وتماس مستقیم باشاه داشتند، گذاشت. اما این اقدامها عملاً نتوانستند ازگرایش به‌جدایی‌خواهی ساتراپ‌ها جلوگیری کنند، رویدادهائیکه هنگام لشکرکشی به‌هندوستان درایران‌پیش‌آمد این‌مطلب رابه‌ثبوت رساند. در سازمانهای سیاسی هم دگرگونی‌های ناچیزی انجام گرفت، درحقیقت ضمن این دگرگونیها فقط برخی از چهره‌های سیاسی ازقبیل حکام وغیره عوض‌شدند. اسکندر کوشش داشت سبك ادارهٔ امپراطوری خود را برپایه شاهنشاهی هخامنشیان به‌گرداند. گمان نمی‌رود درساختمان اجتماعی جامعه‌های زیر تسلط او دگرگونی مهمی رویداده باشد. درشاهنشاهی هخامنشی ازنقطه‌نظر روابط اجتماعی، سازمان یك‌پارچه وهم‌آهنگی وجود نداشت. دراین‌مورد اختلافهای بسیاری میان ساتراپ‌ها یا استانهای تابعه موجود بود،تصرف این مناطق به‌وسیله هخامنشیان تغییری در وضع روابط اجتماعی‌ساکنان‌آنها پدیدنیاورد. اما باید چنین پنداشت، دراثرجنگ‌هائیکه رویداده بود خرید و فروش‌مردم یك شهر یا قبیله‌که پس از شکست به‌دست مهاجمان به‌عنوان برده اسیر می‌شدند، سخت رایج‌گردید. ضمناً گاهگاهی همین اسیران دریك‌جا متمرکز و شهری را تشکیل می‌دادند (مثلاً یونانیان و غیره) - این رویدادها پیشرفت نظام بردگی را با شکل کلاسیك‌اش

باعث می‌شد. اما مسئلهٔ نظام بردگی به‌مفهوم حقوقی و اجتماعی آن همراه با اشکال دیگر محدودیت‌های اجتماعی عملاً در بیشتر استانهای تابعه شاهنشاهی از پیش وجود داشت. به‌دنبال استیلای اسکندر بر این استانها، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در روابط اجتماعی مردم این مناطق پدید نیامد.

اسکندر کوشش داشت یك‌پارچگی مناطق اشغال شده را استوار گرداند. یکی از روش‌هائیکه برای انجام این منظور به‌کار برد، رایج‌کردن سیستم پولی واحد، در سرتاسر امپراطوری، و برمبنای مبادلات سنتی یونان قدیم یعنی وزن‌کالای واسطهٔ مبادله‌استوار بودکه البته‌طلا ونقره هم(برمبنای وزن) جزو وسیلهٔ‌مبادله به‌شمار می‌رفت. سکه‌های‌طلا (استاتر) و نقره (درهم و تترا درهم) در ضرابخانهٔ امپراطوری ضرب می‌شدند، ضمناً استانهای محلی هم می‌توانستند سکه‌های مسین بزنند. بیگمان تبدیل گنج‌های انباشتهٔ شاهنشاهان‌هخامنشی‌که درشوش وپرسپولیس انبار بودند به‌مسکوك، باعث پیشرفت‌روابط کالائی ـ پولی و گسترش زمینهٔ مبادلات پولی دراستانها که تا پیش از این ناگزیر به‌ـ مبادلهٔ جنسی بودند، گردید. اما سیاست پولی اسکندر جنبه‌های منفی هم دربر داشت: رواج معامله با پول مسکوك و درگردش‌گذاشتن پول زیادتر از مقدار کالای تولیدشده، انگیزه تورم وبالارفتن بهای‌کالاها گردید. این‌پدیده درتمام‌مدتی‌که یونانیان درامپراطوری پراکنده بودند خودنمائی می‌کرد، اما اقدامهای اسکندر مقدمهٔ این‌بحران بود.

دانشمندان بورژوازی اطلاعات‌گسترده‌ای درباره اسکندر داده و او را ایجادکننده «برادری ملت‌ها» و حتی نخستین‌کسی‌که «انترناسیونالیسم» را در جهان پدید آورد، شناسانده‌اند. دلایل‌آنها اینست‌که او پس ازاستیلای برایران پارسیان را در رأس‌مقامهای عالی اداری‌گذاشت. یا پس از بازگشت از هندوستان جوانان پارسی را در نیروی مسلح خود پذیرفت و توسط مربیان نظامی مقدونی آنها را آموزش نظامی داد (سپس آنها را به‌فالانژها و سواره‌نظام مقدونی واردکرد)، یاآنکه عروسی‌های عظیمی را در شوش‌برپا کرد به‌گونه‌ایکه در یك روز خودش وشمارهٔ بیشماری از فرماندهان نظامی وچندین‌هزار سرباز زیردستش با زنان محلی ازدواج کردند وغیره.

اما انجام‌این‌کارهاعملاً انگیزه‌های دیگری‌داشتند. اسکندرخوب‌می‌دانست‌که‌پایداری قدرتش روی‌مردم این‌سرزمین‌های پهناورکه دارای سرشت‌ها و باورهای گوناگون‌بودند، تنها به‌وسیلهٔ نیروی مسلح ممکن نیست. بنابراین کوشش داشت تا تکیه گاههای اجتماعی‌ای در میان این مردم پدید آورد وآنها را گسترش دهد، بنابراین به گونه‌های گوناگون تلاش می‌کرد تا رهبران و اشراف محلی را به سوی خود بکشاند. اما دربارهٔ پارسیان بایدگفت‌که از پیش امور مردم استانها زیر نظر عاملان پارسی اداره می‌شده، او

ناگزیر این‌سیاست را دنبال‌کرده است. اسکندردرباره «برادری ملت‌ها» اصلاً نمی‌اندیشید، اما فقط می‌خواست، پارسیان و مقدونیان (به‌ویژه اشراف این دو ملت) باهم متحد شوند و «حکومت مردمی» واحدی‌را پدید آورند واین حکومت که‌پایگاه مطمئنی برای قدرت‌ـ نمائی و سلاح برنده‌ای برای ستمگری بود، برمردم قسمتهای دیگر امپراطوری فرمان راند. امـا هدف و وسیله‌ای‌که اسکندر برای پیشرفت مقاصدش برگـزید خیالی خام پیش نبود، چون شرایط عینی برای ایجاد چنین پایگاهی وجود نداشت.

علاوه براین، این سیاست اسکندرجنبهٔ دیگری هم داشت. پادشاهی‌مقدونیه درزمان فیلیپ و اسکندر دارای ویژگیهائی حاکی از شکل‌گیری اجتماعی جـامعهٔ مقدونیه بود و بازماندگان دورهٔ جنگهای دموکراسی مقدونیه (شورای عمومی لشکریان دارای حقوق ویژه‌ای بودکه می‌توانست ازقدرت شاه بکاهد) به‌آن ایمان داشتند. بنابراین سیاست‌اتحاد پارسیان و مقدونی‌ها به‌این معنی بود که این قشر از مقدونیان را از حقوق خود محروم می‌کرد وآنها را تا حد «شهروندان مطمئن و فرمانبردار» پائین می‌آورد.

تا زمانیکه ارتش‌مقدونیه تنها پایگاه اصلی قدرت اسکندر بود، شکستن این‌سنت‌های مقدونیان امکان نداشت. گویا به‌همین انگیزه بود که اسکندرپس از بازگشت ازهندوستان برآن شد ارتش ویژه‌ای از پـارسیانیکه به‌وسیلهٔ مقدونیان آموزش دیده بودند، تشکیل دهد تا آنها را در برابر نظامیان پیرمقدونی قرار دهد. نخست این تصمیم باعث اختلاف میان شاه و ارتش گردید، اما سرانجام شاه نظر خود را تحمیل‌کرد، و توانست یکانهای جزئی را که افراد مقدونی وپارسی درآنها سازمان داده شده بودند، پدید آورد.

معمولاً دانشمندان بـورژوازی که از تز «برادری ملت‌ها»ی اسکندر دم می‌زنند، مسئله سیاست شهرسازی او را در خاور به میان می‌کشند. به‌موجب اظهار نظر پلوتارخ (سدهٔ دوم‌میلادی) اسکندر رویهمرفته ۷۰ شهر بنا کرد. این رقم بیگمان گزافگویانه است. ظاهراً در زمان اسکندر ۳۰ شهر ساخته شد ولی این رقم هم قابل ملاحظه است.

بیشتراین شهرهای‌نودرمناطق‌خاوری امپراطوری بناشده‌اند: درایران، آسیای‌میانه، هندوستان. دانشمندان بورژوازی این اقدام را نشانه‌ای ازتلاش‌های اسکندر برای بسط فرهنگ شهری یونانی‌دربافت‌های‌اجتماعی بقیه مناطقی می‌شمارندکه‌ازشهرسازی‌اطلاعی نداشته‌اند. راست است شهرهائی بـه‌منظور ایجاد ورشد فـرهنگ هلنی (یونانی) ساخته شدند، اما این‌کار به‌این منظور انجام گرفت‌که مردم بومی فرهنگ یونانی را فراگیرند و اینگونه جامعه‌ای یك پارچه بـا افکار وعقاید یونـانیان و مقدونیان پدید آید. اما این شیوه تفکر نمی‌تواند درست باشد. چون جامعه‌های بومی طی قرنها فرهنگ خودشان را داشتند. علاوه‌براین‌دلایلی‌وجود نداردکه‌اسکندردربارهٔ گسترش فرهنگ‌یونانی می‌اندیشید.

بنیان‌گذاری این شهرها در درجه اول به منظور هدف‌های جنگی و ایجاد پایگاههای استراتژیك انجام گرفت، چون از این پایگاه‌ها سرزمین‌های زیر اشغال بازرسی می‌شدند، به‌همین انگیزه بیشتر این شهرها در منطقه‌های شرقی ساخته شدند، در این نقاط بود که پایداری یونانیان ـ مقدونیان در برابر اسکندر سخت فزونی یافت. فقط بعدها قسمتی از این شهرها به‌مراکز مهم صنعت و بازرگانی تبدیل شدند، کیفیت ترکیب مردم این‌شهرها (مقدونی، یونانی، بومیان) که به‌منظور تحقق طرحهای سیاسی اسکندر متمرکزشده بودند، اینگونه بود: بیشتر این مردم تغییر ماهیت دادند (از جمله مقدونیهائیکه ارتشی‌نبودند) وکم وبیش به‌توده‌ای از شهروندان هم وطن‌که تابع دولت مرکزی بودند، تبدیل شدند. این شهرها برخلاف «پلیس»های یونانی از خود مختاری محروم و زیر فرمان مستقیم فرمانداران تابع شاه قرار داشتند، وطبعاً این چگونگی باعث ناخشنودی یونانیانی گردید که در این شهرها مقیم بودند. بنابراین به‌سال ۳۱۵ ق.م. در شهرهای نوبنیاد مناطق باختر و سغدیان، شورش یونانیان‌آغاز وبه‌سال ۳۲۳ ق.م. بیدرنگ پس از مرگ‌اسکندر قیام سختی درگرفت‌که سیستم حکومتی مقدونیان را در مرزهای شمالی شرقی لرزاند.

اینگونه ارزیابی‌وضعیت متصرفات اسکندر از سوی‌پژوهشگران بورژوازی‌نمی‌تواند درست باشد. تصرف ایران به‌وسیله اسکندر یك رشته مسائل بسیار پیچیده‌ایرا پدید آورد که حل آنها غیرممکن بود. فعالیت‌های اسکندر بسیاری از تضادهای اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیك را ژرف‌ترکردند. مرگ اسکندر لحظه تحول این یا آن راه حل پس ازیك دورهٔ طولانی پیکار درونی به‌شمار می‌رفت.

دولت سلوکیدها

تقریباً پس از مرگ اسکندر از هم پاشیدگی امپراطوری او آغاز گردید. پیکارمیان سرداران مقدونی پیشین شاه تا چند دهه ادامه داشت. نخستین مرحلهٔ این پیکار شامل درگیری ستیزهای پیوسته میان ساتراپ‌ها بود که هرکدام‌کوشش داشتند نفوذ وقدرت‌خود را روی‌ساتراپ‌ها یا چهرهای دیگر برقرارکنند. کسانیکه دررأس امپراطوری قرارداشتند (سرداران مقدونی ـ نخست پردیکا وسپس آنتی‌پاتر)، منظورشان این بود یك پارچگی امپراطوری را حفظ‌کنند وخود در رأس آن قرارگیرند. بعدها رفته رفته دولت‌های جدا‌گانه‌ای در دوران قلمرو امپراطوری شکل گرفتند و پیکار برای تقسیم ارثیه اسکندر در گرفت. در روی ویرانه‌های امپراطوری اسکندر، سه مرکز اصلی به‌وجود آمد: مقدونیه (ویونان‌که تابع آن بود)، دولت پتولمی‌ها شامل (مصر، بخش جنوبی سوریه و چنداستان

آسیای صغیر) وسرانجام سلوکیدها (قسمت آسیائی متصرفات اسکندر).

بنیان‌گذار دولت سلوکیدها سلوکی، یکی از محافظان جان اسکندر بود. به‌موجب پیمانی که به سال ۳۲۱ ق. م. میان ساتراپ‌ها بسته شد، بابل هم جزو قلمرو سلوکی گردید. سلوکی در نخستین سال فرمانروائیش سرگرم پیکار سخت به‌منظور استوارکردن حکومتش در بابل شد. نخست او ناگزیر با یکی از سرداران اسکندر به‌نام یومن درگیر شد، نامبرده درآسیای صغیر شکست خورد و با رزمندگان همراهش به خاور گریخت. در اینجا یومن ائتلافی از ساتراپ‌های محلی پدید آورد، اما به‌انگیزهٔ عدم اعتماد متقابل و بی‌میلی ساکنان محلی دربارهٔ جداشدن از مرکز قدرت، این ائتلاف به‌هم خورد، اینگونه فرمانروای عالی‌آسیا با کمك آنتی‌گونا، یومن و متحدانش را ازمیان برد و تسلط کامل خود را بر سرتاسر ساتراپ‌های ایران ـ آسیای میانه برقرار کرد. سرانجام آنتی‌گونا خودش می‌خواست جای سلوکی را بگیرد (به‌سال ۳۱۵ ق. م.).

اما سلوکی از درگیری شدید آنتی‌گونا با ساتراپ‌های دیگر بهره برد، درحالیکه از فرمانروای مصر یعنی پتولم نیروهای کمکی در اختیارگرفت، به‌سال ۳۱۲ ق. م. به بابل برگشت، این سال آغاز فرمانروائی سلوکیدها به‌شمار می‌آید. در هرحال سلوکی با پشتیبانی مردم محلی توانست قدرت خود را در تمام ساتراپ‌ها برقرارکند. با شرایط مساعدی‌که پدید آمده بود (ادامه جنگ درغرب) سلوکی‌امکان یافت به شرق لشکرکشی کند وطی این لشکرکشی ساتراپ‌های ایران وآسیای میانه را تصرف‌کرد. در پایان این لشکرکشی او با چاندراگوپتا بنیان‌گذار دولت‌های ماثوری در هندوستان برخورد. جنگ میان آنها با واگذاری تمام متصرفات هندی اسکندر به‌فرمانروای هندی پایان یافت، در عوض چاندراگوپتا ۳۰۰ رأس فیل جنگی به‌سلوکی واگذارکردکه باعث تقویت نیروهای او شد. در سالهای ۳۰۵/۳۰۴ ق. م. سلوکی خود را پادشاه اعلام‌کرد، دیری نپائید سوریه شمالی را گرفت و به‌سال ۲۸۱ ق. م. قسمت عمده آسیای صغیر را به‌چنگ‌آورد؛ در این سال‌که او قصد تصرف مقدونیه را داشت، کشته شد.

سلوکیدها در دوره شکوفائی‌حکومت‌شان قسمت‌عمدهٔ متصرفات‌آسیائی‌اسکندر را در دست داشتند ضمناً همان دشواریهای زمان اسکندر برای کشورداری در این سرزمین در برابر حکومت تازه خودنمائی کردند. اما راه حل‌سلوکیدها در بیشتر موارد جوردیگربود.

سیاست اسکندر که ایجاد یك پارچگی پارسیان و مقدونیان، به عنوان رعایای امپراطوری بود، در زمان سلوکیدها از میان رفت. تقریباً بیدرنگ پس از مرگ اسکندر پارسیان از مقامهای مهم دولتی برکنار شدند. سربازان مقدونی نمی‌خواستند که ثمرهٔ پیروزیهایشان را با پارسیان مغلوب تقسیم‌کنند، و سرداران (از جمله خود سلوکی) در

شرایطی که پیوسته در حال جنگ بودند از گرایشهای افراد ارتش پیروی می‌کردند، نمی‌توانستند (و نمی‌خواستند) سیاستی‌مخالف با خواسته‌های افرادشان را اجرا کنند. در این شرایط سیاست بازسازی سازمان حکومت با طرح‌های اسکندر تفاوت فراوان داشت. قشر مدیران دولتی همه مقدونی بودندکه در رأس آنها شاه قرار داشت، در مرکز این سازمان‌حکومتی، ارتش‌بودکه فرماندهان آن همهٔ مقامهای عالی را اشغال کردند. مبنای حقوقی این نظام از پندارکهنی الهام می‌گرفت که به‌موجب آن فاتحان، مالك دارائی و زندگی‌مغلوبان‌به‌شمار می‌آمدند. استثمار مردم تنها به‌وسیلهٔ دستگاه دولتی انجام‌می‌یافت، اما این بـه‌آن معنی نبودکه سلوکیدهـا از اشراف متشخص محلی به‌عنوان پشتیبان در کشورهای اشغال شده بهره نمی‌بردند. مثلا روحانیان معابد محلی در شهرهای بابل از امتیازهای ویژه‌ای برخوردار بودند. اما در اصل حکومت سلوکیدها به‌دست مقدونیان گردانندە می‌شد، و بقیه مردم که شامل اکثریت قریب به‌اتفاق ساکنان بودند، از لحاظ اجتماعی در پست‌ترین وضع قرار داشتند. روابط اجتماعی موجود تغییر چندانی نکرد، اما یك قشر اجتماعی ـ مقامهای بسیار عالی ـ تازه پدید آمد.

سیاست شهرسازی بتابرطرحهای اسکندر، درزمان سلوکیدها ازبین رفت. شهرهائیکه اسکندر در مدت کوتاهی بتانهاده بود، وهمچنین شهرهای نوی‌که خود سلوکیدها ساختند، حقوق «پلیس‌ها» را باز یافتند. این به‌آن‌معنی بودکه محدودیت‌های سخت اسکندر دربارهٔ شوراهای شهری ملغی شد، و هم‌اکنون این شهرها تا اندازه‌ای خود مختاری به‌دست آوردند، این خواسته یونانیان بود و باعث‌کشانده شدن آنها از زادگاهشان به‌شهرهای نوبنیاد خاورگردید. اما در عین حال این شهرها بـا «پلیس‌های» یونانی دوره‌های پیشین تفاوت فراوان داشتند، خود مختاری‌آنها فقط به‌کارهای داخلی محدود می‌شد و دررأس شوراهای شهرها نمایندگان‌شاه به‌نام اپیستات وجود داشتند. زمین‌های این‌شهرها متعلق به‌شاه بودند، اما شوراهای شهر مالك شرطی این زمین‌ها به‌شمار می‌آمدند و اعضای‌این شوراها ناگزیر بودند (به‌عوض‌این امتیاز) در آرتش شاه خدمت‌کنند. اینگونه درحکومت سلوکیدها نوعی سازش میان خواسته‌های یونانیان وسیاست تمرکز دولت سلوکیدها پدید آمد، این سیاست باعث پشتیبانی یونانیان‌که در شهرهای نوبنیاد مسکن گزیدند، ازرژیم موجود یعنی دودمان سلوکیدها، گردید. علاوه براین مناطق روستائی هم به‌شهرها وابسته بودند و ساکنان این روستاهـا در رابطه بـا شهرها وظایف ویژه‌ای را به عهده داشتند. اینگونه سلوکیدها شهرهای یونانی را در استثمار ساکنان بومی با خود شریك کردند و بنابراین تکیه گاههائـی را برای تثبیت قدرتشان در شرق پـدید آوردند. دانشمندان بورژوازی به‌ویژه اظهار عقیده کرده‌اندکه گویا شهرهای یونانی در خاور «ولینعمت‌های

دهقانانِ آسیائی» بوده‌اند. امـا عملاً از روابط شهر وده چنین بر می‌آید که فقط شکل استثمار دهقانان روستا عوض شده بود.

بنابه منابعی که به‌دست‌آمده، سلوکیدها درحدود ۷۰ شهر بناکردند. این‌رقم به‌نظر درست می‌آید. مراکز اصلی شهرسازی سلوکیدها در شمال سوریه، بین‌النهرین و درایران منطقهٔ ماد بوده است. چند شهر هم در مناطق ایلام، پارس، کارامانی، گیرکان و پارت ساخته شدند. بعدها چند شهر به‌زودی ویـران گردیدند، اما عده‌ای از آنها مدت‌ها باقیماندند. گاهی شهرهای یونانی در نزدیکی شهرهـای محلی ساخته می‌شدند (مثلاً، شوش، اکباتان، هکاتومپیل) اما شوراهای شهری یونانی، با مردم محلی نمی‌آمیختند.

کلنی‌نشینی‌نیز از راه اسکان‌نظامیان به‌ویژه درمناطق‌مهم استراتژیك وشاهراههای اصلی‌که نقاط دور دست قلمرو حکومت را بهم وصل می‌کردند، انجام می‌گرفت.

به‌غیر از آنچه دربالا ذکرشد، سلوکیدها در بیشترکارهای کشورداری از سنت‌های اسکندر پیروی می‌کردند. بنابراین پادشاهان سلوکید با خودکامگی و قدرت‌کامل‌کشور را می‌گرداندند. آپیان، نویسنده یونانی در سدهٔدوم میلادی‌که تاریخ سلوکیدها را به‌رشته تحریر درآورده، عملاً روش حکومت سلوکیدها را اینگونه منعکس می‌کند: به طورکلی قوانین جاریه‌زمان سلوکید را می‌توان با این‌جمله خلاصه‌کرد: «آنچه را که شاه‌تصویب می‌کرد کاملا عادلانه به‌شمار می‌رفت». دربسیاری موارد مانند مقدونیه ارتش درکارهای حکومتی مداخله‌ای نداشت.

رژیم اجتماعی و سیاسی دولت سلوکید

تودهٔ اصلی مردم، دهقانان بودند واینها وظیفهٔ پرداخت مالیات‌های پولی وجنسی را به‌شاه داشتند. بیشتر اوقات دهقانان مالیات‌های خود را به نمایندهٔ شاه یعنی محصل مالیاتی تحویل می‌دادند. اما دهقانان ظاهراً وابسته و مقید به‌شمار نمی‌آمدند. این‌طبقه خود را آزاد می‌شناخت، اما روش کشورداری سلوکیدها چنان بودکه رفته رفته دهقانان را به‌اسارت و بردگی می‌کشاند وآنها را از راه وابستگی به زمین به بردهٔ دولت تبدیل می‌کرد.

سیستم مالیاتی دولت سلوکیدها کاملا پیچیده بود. گذشته از مالیات اصلی به نام «فوروس» که از شهر یا طایفه به‌گونه دسته جمعی وصول می‌شد، مالیات‌هائی از قبیل مالیات‌سرانه، مالیات برمعامله، مالیات‌برثروت، مالیات برده وغیره را ازمردم‌می‌گرفتند. به‌ویژه مالیات «فوروس» بسیارسنگین بود چون‌میزان آن به‌طور ثابت ثبت می‌شد وهیچ -

وقت کاهش نمی‌یافت. خشکسالی، ویرانی محل در اثر عملیات جنگی وغیره نمی‌توانستند مانع از پرداخت فوری شوند. همیشه بدهی به‌دولت وسیله‌ای بـود که دهقان را مقید و وابسته به‌زمین می‌کرد. ماهیت‌دولت سلوکید به‌ویژه ازسیاست مالیاتی آن روشن‌می‌شود، چون این سیاست بهترین وسیله برای استثمار رعایا به‌شمار می‌رفت.

ارتش سلوکیدها شامل یك هستهٔ نسبتاً کوچك دائمی از پیاده وسوار مقدونی، و پادگانهائی در مراکز مهم، زیر نظرساتراپ‌های محل بود. درمورد لزوم ایجاب می‌کرد که یکانهائی از شهرهای یونانی وعشایر محلی بسیج گردند. مزدوران هم نقش مهمی را در ارتش ایفا می‌کردند. افراد ارتش‌چند ده‌هزار نفری از خزانه شاه حقوق وجیره‌دریافت می‌کردند. شاه فرماندهی عالی کل‌قوا بـود و هنگام جنگ خودش فرماندهی را به‌دست می‌گرفت.

قلمرو پهناور سلوکیدها به‌ساتراپ‌ها تقسیم می‌شد. ساتراپ‌های سلوکیدی کوچکتر از ساتراپهای دولت هخامنشی واسکندر بودند. کوچکترین‌واحد اداری، حوزه‌های‌مذهبی بودند. در رأس ساتراپ‌ها، ساتراپ‌دار قرار داشت که قدرت‌کشوری ولشکری را به‌دست می‌گرفت، ادارات مالی ساتراپ‌ها هم مستقل بودند.

زمین‌های دولت بـه دو قسمت تقسیم می‌شدند: قسمتی متعلق به شخص شاه بود (املاك شخصی) ودر قسمت دیگرشوراهای شهرها شریك شاه بودند. رؤسای دودمانهای محلی، عشایر، جامعه‌هـا وغیره اصولا زیر حاکمیت شاه قرار داشتند. اما مرز مشخصی میان مفهوم حاکمیت ومالکیت وجود نداشت، چون همیشه رهبر قوم غالب دارای‌قدرت مطلقه بود بنابراین عمال شاه روی تمام زمین‌هـا نظارت داشتند. اعمال قدرت از سوی شاه باعث تقویت او می‌گـردید، والا دولت نمی‌توانست تنها بـه کمك شماره ناچیزی مقدونی سرزمین پهناور امپراطوری را بگرداند.

بنیان‌گذاری گسترده شهرهای یونانی باعث‌پیشرفت نظام برده‌داری به‌شکل‌کلاسیك خودگردید. همراه با برده‌داری روش‌های دیگر به‌بندکشیدن توده‌ها رایج گردید. چیرگی مقدونیان وحکومت‌های یونانی‌به‌طورکلی اصول روابط اجتماعی موجود را تغییری‌نداد، حتی هنگام استیلای اینان وضع توده‌های مردم بدتر شد، استثمار آنها شدیدتر گردید، و محدودیت توده‌ها به‌حد بردگی رسید. طبعاً این شرایط اعتراض توده‌های مردم محلی را برانگیخت، وهمین مسئله‌انگیزه ناپایداری دولت سلوکیدها شد. و در ظرف چند دهه پس از تشکیل این دولت گرایش توده‌ها به‌جدائی خواهی شدت گرفت.

سقوط دولت‌سلوکیدها‌حکومت‌مقدونی‌ـ‌باختری‌وپارت

خاور (مناطق آسیای میانه وایران) صحنهٔ اصلی اجرای سیاست سلوکیدها درزمان باستان بود. درزمان سلوکی‌اول پسرو وارثش به‌نام آنتیوخ (۲۸۰-۲۶۱ ق.م.) به‌عنوان دستیار شاه سیاست‌های دولت سلوکید را دربخش خاوری متصرفات پدرش اجرا می‌کرد. برای تقویت موقعیت سلوکیدها شهرهای نوی در روستاهائیکه لشکریان درآن پادگان بودند، بنا گردید، شهرهای قدیمی نوسازی شدند و کارهای دیگری انجام گرفتند (مثلا پیرامون واحهٔ مرو دیوارکشی شد وغیره).

اما بعداً این سیاست دگرگون گردید. مرکز ثقل سیاست سلوکیدها بیشتر به غرب انتقال یافت. جنگ‌های دامنه‌داری میان سلوکیدها و پتولمی‌ها برسر تسلط بر جنوب سوریه در گرفت (جنگ‌های سوریه)، ساتراپهای خاوری تابع دولت مرکزی به‌عنوان منابعی برای استثمار تلقی شدند واین مناطق مراکزی تدارکاتی برای اجرای سیاست‌فعال در مرزهای باختری به‌کار رفتند. ساکنان یونانی و مقدونی مناطق خاوری نمی‌توانستند با این وضعیت سازگار باشند. در برابر دولت یك مشت مسائل پیچیده وجود داشت (افزایش ناخشنودی مردم محلی، تهدید عشایر کوچ‌نشین وغیره) و اگر این مسائل حل نمی‌شدند بیگمان بهره‌کشی از منابع مادی و انسانی آن منطقه برای عملیات در غرب دشوار بود. به‌این انگیزه‌ها روحیه جدائی‌خواهی درخاور افزایش می‌یافت، وبیشترساکنان خواهان گسستن بند اطاعت ازشاه سلوکی بودند. در نیمه سده سوم ق. م. زمان‌مناسب برای انجام این منظور فرا رسید، در این هنگام، ستیزهای داخلی ارکان دولت سلوکی، وعقب‌نشینی ارتش این دولت در جنگ با پتولمی‌ها حکومت را به‌مرز فاجعهٔ هولناکی سوق داد. درهمین هنگام ساتراپهای باختر سغدیان و پارت از قلمرو دولت سلوکید جدا شدند. ضمن رویدادهای بعدی پارت‌ها موفق به تشکیل دولت پارت گردیدند (به بخش بعدی مراجعه شود)، و در سرزمین‌های باختر و سغدیان، حکومت یونانی ـ باختری تشکیل گردید. لشکرکشی‌سلوکی دوم (۲۳۰ - ۲۲۷ ق. م.) به‌شرق با وجودکامیابیهای نخستین سرانجام به‌شکست گرائید. اینگونه حاشیه شمال شرقی قلمرو سلوکیدها ازدست شاه آندودمان خارج شد.

بیدرنگ پس از آغاز سلطنت آنیتوخ سوم، ساتراپ ماد، مولون و برادرش اسکندر که ساتراپ پیشین پارس بود، علیه‌دولت مرکزی سلوکید بپا خاستند (در سالهای ۲۲۲ ـ ۲۲۰ ق. م.). انگیزهٔ این قیام چیزی جز جدائی‌خواهی بلند پایگان یونانی ـ مقدونی نبود. در این هنگام مولون، کامیابیهای درخشانی به‌دست آورد وحتی بابل وبین‌النهرین را تصرف وخود را شاه اعلام‌کرد، اما این قیام سرکوب شد. پس از این رویداد آنتیوخ سوم لشکر کشی بزرگی را به‌سوی خاور آغاز کرد (۲۱۲ - ۲۰۵ ق. م.)، منظور از

این لشکرکشی تسلط دوبارهٔ سلوکیدها برمناطق از دست رفته بود. پایگاه این‌لشکرکشی هاد بود. برای به‌دست‌آوردن‌پول، آنتیوخ فرمان‌داد معبد آناهیتا دراکباتان تاراج شود، مبلغ ۴ هزار تالانت ازین غارت به‌دست آورد. در نتیجهٔ این لشکرکشی دولت پارت مغلوب شد، اما این دولت رسماً حاکمیت خود را زیرحمایت حکومت یونانی ـ باختری نگهداشت چون پس ازدوسال محاصرهٔ بیهوده، شهر باختر سقوط نکرد، پس از آن‌آنتیوخ از هندوکش گذشت و به‌مرزهای هندوستان حمله‌کرد؛ در اینجا آنتیوخ با سفاگاسن پادشاه هندوستان پیمانی بست‌که به‌موجب آن چند فیل جنگی از او گرفت. ارتش سلوکید ضمن بازگشت از مناطق جنوبی ایران عبور کرد. آنتیوخ از پارس به عربستان لشکر کشید. خود او آن اندازه این‌لشکرکشی را مهم شمردکه پس ازپایان‌آن به‌خود لقب «کبیر» داد.

لشکرکشی به‌خاور تا اندازه‌ای ازهم پاشیدگی دولت سلوکید را به‌تأخیرانداخت، اما انگیزه‌های آن‌از میان‌نرفت. شکست حکومتهای پارت و یونانی ـ باختری نتوانست نتیجهٔ قطعی برای دولت سلوکید در برداشته بـاشد، چون برای استواری قدرت ناگزیر بایستی نیروی‌کافی در محل می‌گذاشت.

در آغاز سدهٔ دوم ق. م. سلوکیدها حمله‌ای جدی به‌خاور مدیترانه یعنی مرزهای دولت روم انجام دادند. جنگ میان رومیان و پادشاه سلوکید بر سر تسلط بریونان بود. رویدادهای بعدی نشان دادندکه پیروزی‌های پیشین آنتیوخ کاملا ناپایدار بودند. دیری نپائیدکه به‌سال۱۸۹ ق. م. از رومیان‌شکست سختی‌خورد واینگونه روند از هم‌پاشیدگی دولت سلوکیدها که تا اندازه‌ای انگیزه آن سیاست آنتیوخ بود، سرعت گرفت. آنتیوخ که گرفتار دشواریهای مـالی بود (لزوم هزینه تجدید سازمان ارتش، پرداخت سالیانه ۱،۰۰۰ تالانت به روم) برآن شد این نابسامانی را با وسیله مطمئنی اصلاح‌کند: فرمان داد تا معبدهای محلی را در ایلام تاراج کنند، این‌کار باعث شورش مردم محلی‌گردید و در جریان این قیام خود آنتیوخ کشته شد.

آخرین نقش سیاست خشن به‌منظور بازسازی قدرت دولت سلوکید را آنتیوخ‌چهارم ایفا کرد (۱۷۵ - ۱۶۳ ق. م.). کوشش برای نیرو بخشیدن موقعیت یونانیان از جمله فعالیت‌های آنتیوخ چهارم بود یکی از اقدامهای این پادشاه ساختمان شهرهای یونانی‌در شرق بود. تهدید دائمی غرب از سوی رومیان اورا وادار کـرد تا دربارهٔ تحکیم قدرت سلوکیدها در شرق بیندیشد، در این منطقه پس از مرگ آنتیوخ سوم رویدادهـای مهمی از جمله جدائی‌پارس پیش آمد. برخی از اسنادگواهی می‌دهندکه از پیش پارسها زیرتسلط سلوکیدها بودند، اما هم‌اکنون مخالفت با فرمانروایان یونانی ـ مقدونی در آنجا اوج گرفت. ایمان به سنت‌های باستانی محلی ظاهراً از ویژگیهای دودمانهای نامدار پارسی

بود که پس از مرگ آنتیوخ سوم به‌قدرت رسیدند. فرمانروایان پارسی به‌لقب «فراتاراکا» ملقب شدند، این عنوان را در زمان هخامنشیان به صاحبمنصبان بلند پایه لشکری و کشوری می‌دادند. به‌دست‌آمدن استقلال پارسها پس‌از انجام جنگ‌های خونین بالشکریان دولت یونانی ـ مقدونی که در پارس ساکن بودند، عملی شد.

در همان هنگام در پارت هم مردم قید فرمانبرداری سلوکیدها را که آنتیوخ سوم به‌آنها تحمیل کرده بود گسستند. پارت‌ها دوباره به‌سوی غرب یعنی ماد پیشرفتند.

اینگونه هم‌اکنون مسائل پیچیده‌ایکه در برابرآنتیوخ چهارم قرار داشتند همانهائی بودندکه ده‌ها سال پیش‌آنتیوخ سوم را به‌خود مشغول می‌داشتند وحل این مسائل‌بایستی به‌وسیله او حل می‌شد. هم‌اکنون سلوکیدها از لحاظ مالی بیش ازپیش در تنگنا بودند، به‌همین انگیزه لشکرکشی‌های آنتیوخ چهارم باناکامی کامل روبروگردید، وخود او هم با وضع نامعلومی‌کشته شد، از هم‌پاشیدگی و نابسامانی وضع دولت سلوکیدها سرانجام به زوال قدرت مقدونیان در سرزمین ایران گرائید. شورش ساتراپ سلوکیدی ماد به‌نام تیمارخ باعث شدکه پارت‌ها به‌آن منطقه مسلط شوند. پس از آن پارت‌ها، پارس وایلام را به تصرف در آوردند. در حدود چهلمین سال سده دوم ق. م. تسلط سیاسی یونانی ـ مقدونی در ایران پایان یافت.

دورهٔ تسلط یونانیان ـ مقدونیان در شرق معمولاً هلنیسم نامیده می‌شود. پایان‌کار تسلط هلنیسم به‌طورکامل در سال ۳۰ ق.م. هنگامیکه دولت روم آخرین حکومت آنها را در مصر منقرض‌کرد، انجام‌گرفت. دورهٔ هلنیسم نمایانگر پیشرفت‌های زیادی درشرق است. پیشرفتهای اقتصادی چشم‌گیر، ارتباط سیاسی ـ اقتصادی وفرهنگی دور افتاده‌ترین نقاط با یکدیگر از ویژگیهای این دوره به‌شمار می‌رود. در این زمان شهرهای یونانی و محلی بی‌شماری ساخته شدند، روش‌های نوین آبیاری مصنوعی در پهنه‌های گسترده‌ای از زمین‌های خشك معمول‌گردید. کارکشاورزی وصنعت با روشهائی نوین رونق‌گرفت. در عین حال این دوره زمان درگیری تضادهای سخت اجتماعی در شرق به‌شمار می‌رود، زمانیکه چیرگی دولت‌های زورمند برملت‌های مغلوب آشکارا باعث تشدید این تضادها گردید.

از نظر دانشمندان شوروی دورهٔ هلنیسم، زمانی است‌که در نتیجهٔ چیرگی اسکندر مقدونی وتشکیل یك حکومت هلنی روند تأثیر متقابل نهادهای یونانی ومحلی در زمینهٔ اجتماعی ـ اقتصادی وسیاسی مردم آغاز شده است. اما نتایج واقعی این آمیختگی‌به‌ویژه در زمینه‌های ایدئولوژی و فرهنگ در دوران تاریخی بعدی یعنی زمان پارت‌ها آشکار گردیده است. در این زمان، یونانیان‌که از امتیازات دورهٔ پیشین محروم بودند، دیگر

میان آنها و مردم محلی از لحاظ اجتماعی تفاوتی وجود نداشت. بنابراین برای پیوستگی فرهنگ شرقی و یونانی شرایط بسیار مساعدی پدید آمد، واین یك پارچگی فرهنگی‌نفوذ بسیاری در غرب، درکشورهای باستانی‌کنارهٔ دریـای مدیترانه و سرانجام در امپراطوری روم باستان داشت.

۰۵
دولت پارت

تشکیل پادشاهی پارت و پیکارش با سلوکیدها در غرب و کوچ‌نشینان شرق

دورهٔ فرمانروائی دولت پارت (از نیمه سدهٔ سوم ق.م. تا ۲۲۶ میلادی) مهمترین زمان در تاریخ ایران به شمار می‌رود. این دولت در زمان شکوفائیش نه تنها سرزمین ایران، بلکه قسمتی از ترکمنستان شوروی کنونی، عراق (از جمله بابل باستان)، قسمتی از سرزمین افغانستان و پاکستان را به تصرف خود در آورد. پارت‌ها که زادگاهشان نخست در مناطق نیمه‌بایر و کوهستانی جنوب ترکمنستان و شمال خراسان بود، توانستند بزرگترین دولت‌های جهان را در زمان خود تشکیل دهند.

بحران دولت سلوکید در نیمه‌سدهٔ سوم ق.م. باعث شد که تسلط برچند استان شرقی را ازدست بدهد. این استانها را حاکمان یونانی اداره می‌کردند: دیودت در باختر، اوکیدم در سغد و آندراگود در پارت. پیشرفت موقعیت سیاسی پارت در اثر مداخلهٔ اتحادیهٔ کوچ‌نشینان پادن سرعت گرفت، پادن‌ها واحدهائی ازکناره دریای خزر تا رود تجن راکه برای کشاورزی مناسب بودند در اشغال داشتند. پادن‌ها زیر رهبری آرشاك به‌پارت هجوم کردند. ضمن جنگ آندراگود (حاکم یونانی) کشته شد و اداره امور پارت به‌دست

آرشاك افتاد. این رویداد به احتمال قوی در سال ۲۴۷ ق.م. پیش آمد. بیدرنگ اتحاد میان کوچ‌نشینان با قبایلی که از لحاظ نژادی و فرهنگی به‌هم نزدیك بودند انجام گرفت، ساکنان واحه‌ها، پایگاه استواری برای ایجاد دولتی به‌شمار می‌آمدند. فقط وضعشان از آن جهت پیچیده بود که در آن منطقه تنی چند از مالکان یونانی درآنجا نفوذ داشتند. یونانی ـ باختری‌ها از دشمنان طبیعی دولت نوبنیاد پارت به شمار می‌آمدند. اینگونه هنوز به هیچوجه خطر تهدید سلوکیدها از میان نرفته بود. بنابراین دولت پارت نخستین سالهای موجودیتش را به جنگ برای تشکیل یك دولت نیرومند و یکپارچه گذراند. اشغال فوری گیرکان دولت پارت را توان بخشید. نشانهٔ این مرحلهٔ نوین پیشرفت دولت پارت آغاز ضرب سکه نقره به‌نام شاه پارت بود.

رویدادها سرانجام موجودیت واستقلال دولت پارت را تثبیت کردند، در بین سالهای ۲۳۰-۲۲۷ ق.م. پادشاه سلوکید، سلوکی دوم پس از آنکه موقعیتش را در غرب استوار کرد، به‌منظور برگرداندن متصرفات از دست رفته «ساتراپ‌های بالا» به آن لشکرکشید. نخست ارتش سلوکیدها کامیاب شد، اما بعدها، پارت‌ها که به‌قبایل کوچ‌نشین به‌نام آپاسیاك متکی بودند، توانستند برشاه سلوکید پیروز شوند. اگرچه به‌علت در گرفتن شورش در سوریه، سلوکی نتوانست به‌جنگ با پارت‌ها ادامه دهد. آرشاك خود را شاه خواند و در شهر آساك تاجگذاری باشکوهی بر پاکرد و به افتخار این پیروزی در معبد محلی آتش «جاوید» برافروخته شد. سالهای بعد سلطنت آرشاك ظاهراً به‌صلح سپری شد. بنابه‌اظهار نظر نویسندگان باستانی دراین هنگام ارتش پارت تقویت گردید، شهرهای مستحکم ودژهائی ساخته شدند. قرائنی وجود داردکه در آنزمان پارت‌ها رفته رفته به سرزمین ماد هم‌نفوذ کردند.

با پیدایش دولت پارت نخستین مرحلهٔ اهمیت تاریخی این دودمان در زمان باستان نمودار گردید. در این‌هنگام از هم‌پاشیدن‌تسلط یونان ـ مقدونیه درآسیا وایجاد دولت‌های محلی‌دراین سامان‌آغاز گردید. اما منابع وامکانات یونان ـ مقدونیه هنوز برای‌سلوکیدها حائز اهمیت فراوان بودند. استواری وضع دولت سلوکید در زمان آنتیوخ سوم، خطری جدی برای موجودیت دولت پارت به‌شمار می‌آمد. پسروجانشین ارشاك اول یعنی‌ارشاك دوم با این خطر روبرو شد. به‌سال ۲۰۹ ق. م. لشکرکشی آنتیوخ سوم به‌پارت آغاز گردید. پس از نبرد سختی پارت‌ها شکست خوردند. شرایط صلح دقیقاً معلوم نیست بگونه‌ایکه اسناد تاریخی گواهی می‌دهند، آنتیوخ سوم ارشاك را در زمرهٔ «متحدین» خود درآورد، این به‌آن معنی بودکه پارت‌ها فرمانروائی عالی سلوکیدها را برخود به‌رسمیت شناخته‌اند. اما پادشاه آنها مانند پیش درچارچوب دولت سلوکیدها به‌حکومت ادامه‌داد.

با وجود این، احتمالاً شرایط صلح درمیان برخی از اشراف پارت ایجاد ناخشنودی‌کرد. دربارهٔ رویدادهائیکه دراین زمان به‌وقوع پیوست، حتی از شرایط و خط‌مشی پیمان‌صلح، اطلاعات‌دقیقی دردست نیست، اما معلوم است‌که پس از آرشاك‌دوم، فرهاتیا نوهٔتیرداد، برادر آرشاك اول به‌سلطنت رسید، اما نوهٔ مستقیم آرشاك اول از سلطنت برکنار شد.

در تاریخ پارت رویدادهائیکه از پایان لشکرکشی آنتیوخ سوم تا به تخت‌نشستن مهرداد اول (تقریباً از ۱۷۱ تا ۱۳۹ ق.م.) به‌وقوع پیوسته روشن نیست. انگیزه‌های تقویت نیروی پارت وکشورگشائی پارت‌ها در زمان مهرداد اول نه‌تنها از لحاظ چگونگی سیاست داخلی، بلکه از نظر کیفیت سیاست خارجی این دولت، حتی در شرایط مساعدی که منجر بـه پیشرفت آنها شد، معلـوم نیست. در شرق در دولت یونانی ـ باختری پیکارهای داخلی شدت یافت. درغرب هم دراین زمان روند از هم‌پاشیدگی دولت‌سلوکید سرعت می‌گرفت.

در عین حال جریانهای دیگری هم درحال پیدایش بودند ـ گروههای کوچکی از یونانیان و بومیان برای استقلال وتشکیل دولتهای کوچك محلی بپاخاستند (الیمیادها، پارس‌ها، خاراکن‌ها وغیره). همه این رویدادها تحقق پندارهای گسترش خواهی پارت‌ها را آسان کردند، اینان‌که منابع سرشاری در اختیار داشتند، علاوه برساکنان پارت، مردم گیرکانی و قسمت مهمی از کوچ‌نشینان پارنی را با خود همدست کردند. نخستین ضربت را به‌سمت شرق یعنی قلمرو یونانی ـ باختری وارد آوردند ومناطق مهمی را ازآنهاپس گرفتند و به‌قلمرو خود افزودند. سپس در سال ۱۴۸/۱۴۷ ق.م. ماد را گرفتند. اهمیت این پیروزیها چنان بودکه مهرداد اول لقب «پادشاه کبیر» را به‌خود داد.

تصرف ماد راه پارت‌ها را به‌سوی غرب وشمال ازجمله بین‌النهرین، بابل، شوش، ایلام وغیره گشود. آشفتگی سیاسی‌ایکه در این مناطق حکمفرمـا بود، به‌پارت‌ها امکان دادکه به‌سال ۱۴۱ ق.م. به‌مرکز بابل وارد شوند و مراکز شهری مهم هلنی شرق، از جمله سلوکیه در دجله را به‌تصرف درآورند. پس از آن شوش را هم اشغال کردند.

اما پیشروی به‌سوی غرب وتصرف ماد و بابل مسائل پیچیده‌ایرا در برابر پارت‌ها قرار داد. دراین مناطق اینان ناچارشدند با توده‌های مهم ویك پارچهٔ یونانیان ویونانی شدگان برخوردکنند. اصلاً در همان نخستین مراحل موجودیت دولت پارت، تضاد میان پارت‌ها و یونانیانی‌که از امتیازات‌ویژه محروم شده‌بودند، شدت‌گرفت ومنجر به‌پیکارهائی خونین‌گردید، اما در سرزمین‌های پارت و گیرکانی، شهرهای یونانی نسبتاً کم بودند. در مناطق غربی موقعیت جور دیگر بود وساکنان یونانی این نقاط قابل ملاحظه بودند. در مدت دو قرن «پلیس»های یونـانی قلمرو غربی پـارت، پایگاه نیروهای مخالف دولت و

مراکز آشفتگی به‌شمار می‌آمدند.

نخستین بار به‌سال ۱۴۰ ق. م. یونانیان ساکن بابل و بین‌النهرین علیه حکومت پارت قیام کردند: شاه سلوکی دمتری دوم از رقیبش به‌نام تریفون در سوریه شکست‌خورد و به‌بین‌النهرین عقب نشست. یونانیان ومقدونیان بین‌النهرین و بابل که از مدت‌ها پیش اورا برای پیکار با پارت‌ها فرا می‌خواندند، بیدرنگ پیرامونش گردآمدند. دمتری موفق شد یك ائتلاف ضد پارت محکم که درآن پارسها، ایلامیها و باختریها شرکت داشتند، تشکیل دهد. اما پس از یك رشته پیروزیها، دمتری شکست خورد و به‌اسارت پارت‌ها درآمد، در بهار ۱۳۹ ق. م. تسلط پارت‌ها بر تمام سرزمین‌های از دست رفته در جریان جنگ ۱۴۰ ق.م. دوباره برقرار گردید.

به‌سال ۱۳۸/۱۳۷ ق.م. فرهاد اول پسر مهرداد اول به‌تخت سلطنت پارت‌نشست. پادشاه تازه در نخستین سالهای فرمانروائیش توجه خود را به‌سوی شرق معطوف داشت، در این‌سالها رویدادی مهم سیاسی به‌وقوع‌پیوست: دولت یونانی ـ باختری زیرضربه‌های کوچ‌نشینان از هم پاشید. تهدید کوچ‌نشینان متوجه پارت‌ها هم شد، اما اینها توانستند در برابر هجوم آنها پایداری‌کنند. در همان هنگام خطری جدی ازسوی غرب نمایان‌شد. برادر شاه اسیر شده سلوکی، دمتری دوم به‌نام آنتیوخ هفتم در سوریه موقعیت استواری به‌دست آورد و به‌سال ۱۳۱ ق.م. به‌منظور تجدید تسلط سلوکیدها در شرق، لشکرکشی را آغازکرد.

یونانیان ومقدونیان بابل واستانهای دیگر مانند ده‌سال پیش از شاه سلوکی‌پیشواز کردند و آشکارا علیه پارت‌ها بپاخاستند و به‌ارتش آنتیوخ پیوستند؛ دودمانهای ممتاز شرقی محلی‌هم‌دوباره جانب سلوکیدها راگرفتند. اما در این‌هنگام وضع با ده‌سال‌پیش‌فرق فراوان داشت. اگر دمتری در حالیکه از سوریه شکست خورده وعملاً هیچگونه نیروئی در اختیار نداشت، به‌بین‌النهرین آمد، آنتیوخ هفتم ضمن این لشکرکشی شمارهٔ بیشماری افراد رزمنده واسیران کشورهای دیگر را همراه خود آورد، او توانست همهٔ نیروهای «پلیس»های سوریه را متحد و با خود همدست‌کند. باز پس‌گرفتن بین‌النهرین وماد نشانهٔ داشتن قدرت فراوان او بود. این اقدام آخرین تلاش برای تجدید سیاست سیستم هلنی، یعنی تسلط یونانیان در شرق بود. ضمن سه نبرد پی‌درپی، ارتش پارت به‌وسیله آنتیوخ شکست خورد، سرتاسر خاك بین‌النهرین و سپس ماد به‌تصرف سلوکیدها درآمد. اینان زمین‌های پارت را به عنوان اقامتگاه زمستانی خود برگزیدند و همین موضوع انگیزه نابود شدن ارتش سلوکیدگردید. یکانهای لشکری سلوکیدکه در شهرهای پارتی وگیرکانی اقامت گزیده بودند، مردم بومی را سخت زیر فشار قرار دادند، بگونه‌ایکه این مردم

علیه اشغالگران قیام کردند. این قیام به‌خوبی سازمان داده شد، تمام شهرها همزمان بپاخاستند. آنتیوخ کوشید به یکانهائیکه در محاصره بودند، کمك کند، با نیروئی که پیرامون خودش بودند به‌حمله پرداخت، اما به‌نیروی عظیم پارت برخورد. در گرماگرم جنگ خونینی آنتیوخ هفتم شکست خورد و در حین نبرد کشته شد. از این پس دودمان سلوکیدها دیگر به‌عنوان یك قدرت جهانی به‌شمار نمی‌آمد. دولت‌های سلوکیدی که هریك قلمرو کوچکی‌را درشمال سوریه در اختیار داشتند، پیوسته با یکدیگر در حال ستیزبودند.

شکست آنتیوخ هفتم راه پارت‌ها را به‌سوی سوریه گشود و فرهاد دوم خود راآمادهٔ تاختن به‌آن سرزمین کرد. اما در این هنگام وضع مرزهای شرقی دولت پارت به تیرگی گرائید. هجوم گستردهٔ قبایل آسیای‌مرکزی‌ومیانه‌باعث نابودی شهرهای یونانی - باختری گردید (در فاصله سالهای ۱۴۹ تا ۱۳۰ ق.م.)، و بیگمان پارت‌ها نمی‌توانستند از این برخورد در امان‌بمانند. مناطق شرقی قلمرو پارت‌ها به‌وسیله کوچ‌نشینان ویران گردیدند. فرهاد دوم ضمن نبرد با این قبایل کشته شد، بعد از او اردوان اول پادشاه پارت گردید، که او هم دچار چنین سرنوشتی گردید. (۱۲۳ ق.م.)

ضعیف شدن دولت پارت زیر ضربه‌های کوچ‌نشینان باعث تیره شدن وضع آن‌دولت در استانهای غربی گردید. والی‌دست نشاندهٔ فرهاد دربابل به‌نام گیمر شهرهای یونانی - نشین را زیرفشار بیرحمانه‌ای قرار داد و در عین حال کوشید تا خود را مستقل‌کند. در چنین شرایطی گسترش تدریجی قدرت پادشاه خارااکنا، به‌نام گیسپائوسین در شمال آغاز گردید. خارااکنا، استانی در کنارهٔ شمالی خلیج فارس بود، این استان اهمیت اقتصادی فراوانی داشت، از این استان راه ارتباط بابل با هندوستان می‌گذشت. دولت پارت پس از کامیابیهای چشم‌گیری در شرق و غرب در بیستمین سال سدهٔ دوم ق. م. در آستانهٔ نابودی قرار گرفت.

سرچشمه‌های این دشواریها همان مسائل کهنه ودیرین از جمله وجود کوچ‌نشینان نقاط دوردست، روابط متقابل میان پارت‌ها و یونانیان، اعتراض وآشفتگی حکام محلی در برابر حکومت مرکزی، بودند. اما همه این مسائل دچار پیچیدگی ودشواری تازه‌ای شدند تنها راه‌حل موفقیت آمیز این مسائل می‌توانست موجودیت پارتها را تضمین کند. در زمان مهرداد دوم (۱۲۳-۸۷ ق. م.) پس ازموقعیت استواریکه به‌دست آوردتوانست در طول مدت طولانی سلطنتش این مسائل را تا اندازه‌ای حل کند. این پادشاه در نخستین سالهای حکومتش توجه ویژه‌ای به سوی غرب معطوف داشت. در این هنگام پارت‌ها نه‌تنها توانستند از پیشرفت خارکنی‌ها جلوگیرند، بلکه آنها را زیر فرمانروائی خود در آوردند. در همین هنگام جنجال سیاسی گیمر هم از میان رفت. در این سالها

شهرهای یونانی آرامش خود را بـازیافتند. آنها ضمن اینکه امید پشتیبانی سوریه را از دست دادند، نتوانستند بگونهٔ فعال بـا سیاست آرشاکها مخالفت ورزند. مسئله یونانیان به‌مرور زمان‌خود به‌خود حل شد. همهٔاین عوامل باعث شدندکه دولت‌پارت دایرهٔ قدرت خود را در بین‌النهرین که زیر نفوذ سلوکیدها بود، گسترش دهد. پارت‌ها بگونهٔ فعالی درکارهای داخلی ارمنستان هم مداخله کردند.

مهرداد با وسایل دیپلماتیك وجنگ تـوانست مسئله روابط متقابل با کوچ‌نشینان را حل‌کند. سمت حرکت آنها تغییر کرد: کوچ‌نشینان از گذار در سرزمین‌های پارت‌ها منصرف شدند. ساکی‌ها درکناره دریاچه‌هامون درزمین‌های آداخوزی باستانی ودرانگیان (سیستان امروزی) مسکن گزیدند. بعدها در این منطقه حکومتی محلی پدید آمد که با آرشاکها روابط مشخصی داشت. داخل کردن ساکها در سیستم حکومتی پارت‌ها باعث تقویت نیروی جنگی کشور شد، بسیاری از یکانهای چریك سوار پارت‌ها را همین‌کوچ‌نشینان تشکیل می‌دادند.

می‌توان اندیشیدکه در زمان مهرداد دوم، موقتاً بسیاری ازمسائل پیچیده‌حکومتی حل شد. مهرداد دوم بسیاری از دودمانهای محلی را حفظ‌کرد. اینها در دورهٔ جنگ و نبودن تشکیلات دولتی سرزمین پهناورقلمرو پارت‌ها را زیر نظرداشتند، این تصمیم‌یگانه وسیلهٔ جلب وفـاداری اشراف محلی نسبت به دولت پارت و آرشاکها بود. بازرگانی بین‌المللی نیز نقش مهمی را در بالابردن اهمیت دولت پارت ایفا کرد.

درآغاز سدهٔ یکم ق.م. دولت پارت بگونهٔ بی‌سابقه‌ای نیرومند شد. اما درآخرین سالهای سلطنت مهرداد دوم پیچیدگـی جدی‌ای درکار این دولت پدید آمد، این‌آشفتگی در نتیجهٔ پیکار برای به‌دست آوردن قدرت در درون دودمان سلطنتی پارت پدید آمد. در نتیجه پادشاه ارمنستان به‌نام تیگران دوم از ناتـوانی‌ای‌که از این ستیز داخلی خاندان سلطنتی پارت پدید آمده بود، بهره برد.

تجاوز روم‌به سوی شرق وجنگ پارت‌هابا رومیان برای به دست آوردن چیرگی در خاور مدیترانه

اما مهمترین پدیدهٔ نوی‌که در موقعیت بین‌المللی پدید آمد، جدی‌ترین نمونه‌آن درتاریخ مدیترانه شرقی، تجاوز وگسترش‌خواهی رومیان در این‌سالها به‌سوی شرق بود. نخستین تماس میان پارت‌ها و رومیان به‌سال ۹۲ ق.م. انجام گرفت، در این سال‌سردار رومی به‌نام سولا در فرات با سفیر پارت ملاقات‌کرد. نتیجه این مذاکرات نامعلوم است.

پارت‌ها در جنگهای میان رومیان با پادشاه پونتی و ارمنستان با وجود اینکه‌اینان تقاضای کمک‌کرده بودند، مداخله‌ای نه‌کردند. دولت پارت درآنزمان از خطریکه تجاوز رومیها به سوی شرق پدید می‌آورد ناآگاه بود، اما سیاست کشورگشائی‌ای که اخیراً جمهوریهای رومی سخت از آن پیروی می‌کردند باعث تصادم میان روم وپارت گردید وتضاد میان آنها سیستم «سیاست دوجانبه» را که طی چند سده، سرنوشت مدیترانه‌شرقی به‌آن وابسته بود، پدید آورد. جنگ‌های میان ایران وروم برای به‌دست آوردن چیرگی در مدیترانه شرقی تنها به‌تصادمات جنگی محدود نشد، نقش اصلی را در این پیکارها مداخله در امور داخلی‌کشوری در کشور دیگر و بالعکس که با بهره‌وری از تضادهای داخلی کشورهای مخالف انجام می‌گرفت، ایفا کرد.

اگرچه به‌طورکلی رومیان در این زمینه، یعنی مداخله در اموردا‌خلی قلمروپارت، فعالیت فراوانی انجام می‌دادند، اما پارت‌ها هم بارها کوشیدندکه از دشواریهای سیاست داخلی جمهوریهای رومی بهره ببرند. به‌ویژه در سدهٔ یکم ق.م. این‌کار برای پارت‌ها آسان بود، چون اولاً در این هنگام تقریباً جنگ‌های داخلی پیوسته‌ای در روم جریان داشت (نشانه پایان جمهوری) و ثانیاً قدرت رومیان درشرق چندان پایدار نبود، مخالفان گوناگون دولت وقت روم، امید امکان سرنگون کردن قدرت حاکم را از دست نداده بودند. اینان حساب می‌کردند که پارت‌ها تنها نیروئی هستند که قادر خواهند بود «نظام رومیان» را در شرق از بین ببرند. مداخله رومیان در امور داخلی پارت‌ها به‌آسانی‌جنگ داخلی را در درون دولت پارت بر می‌انگیخت و باعث تشدید تضادهای قشرهای حاکم می‌گردید.

در پارت ضمن نیمهٔ دوم سدهٔ دوم وآغاز سدهٔ اول ق.م. دو نیروی مهم سیاسی پدید آمد، که پیکارهای میان این دونیرو روند تاریخ پارت و روابط روم ـ پارت را مشخص‌کرد. یکی از این نیروها شامل ساکنان متشخص یونانی و محلی شهرهای بابل، بین‌النهرین وحتی اشراف پارتی بودندکه در این مناطق می‌زیستند. مهمترین نیرو دراین ائتلاف ساکنان شهرهای یوناني بودند. پیشروی رومیان در این مناطق امید تازه‌ایرا در گروههای یونانی‌پدید می‌آورد. سیاست رومیها چنان بودکه نه‌تنها این قشرها رابه‌سوی شعار دفاع از هلنیسم در برابر «بربریت» می‌کشاند، بلکه به‌آنها امید می‌بخشید که پس از پیروزی‌لژیون‌های رومی صلح‌کامل در منطقه برقرارخواهد شد. اینگونه «رژیم‌رومی» را برده‌داران شهرهای یونانی‌آسیای صغیر واشراف سرزمین‌های دیگربا گرمی پذیرابودند. علاوه براین دربین‌النهرین ـ کشوریکه دارای نظام سنتی بسیارکهن برده‌داری بود (قشر یونانی واشراف شرقی براوضاع مسلط بودند اینها در شهرهائی نظیر «پلیس»های یونانی

زندگی می‌کردند)، قشرهای ممتازش، منبع ثروتمند شدن خود را وجود اقتصاد برده‌داری می‌دانستند، اما درنتیجه جنگهای پیوسته که بیگمان شکست‌هائی‌را در پی‌داشت فعالیت‌های اقتصادی وبازرگانی پرسود این قشر دچار وقفه می‌شد، از آنجا آشوب‌ها و عدم اعتماد در منطقه برای آنها بسیار ناپسند بود. سرانجام دولت پارت رفته رفته کوشش کرد تا استقلال شهرهای یونانی را محدودکند، از سوئی رومیها در قسمتی از سوریه با اشراف محلی ائتلاف کردند، و رؤیم‌های «پلیس» را در شهرها نگاهداشتند، اینگونه تکیه‌گاهی در میان برده‌داران متشخص شهرها برای خود پدید آوردند.

گروه بندی دوم قشرهای حاکم دولت پارت شامل دولتهای محلی اشراف ایرانی بودند. این گروه روابط نزدیکی با حکام عشایرکوچ‌نشین دور دست داشتند، خود پارت‌ها که در رأس‌این گروه بودند دارای سیاست کشورگشائی‌بودند. این قشر همراه بارزمندگان معمولی، هستهٔ مرکزی نیروهای مسلح پارت‌ها را تشکیل می‌دادند. آنها راه ثروتمند شدن را کشور گشائی هرچه گسترده‌تر می‌انگاشتند، از شعار «وراثت هخامنشیان» و «تصرف سرتاسر آسیا» پیروی می‌کردند. اینها در حالیکه درصدد ایجاد نیروئی توانا به منظور گسترش قلمرو دولت‌بودند، یکی از موانع‌راه پیشرفت‌شانرا، خود مختاری‌شهرهای یونانی و شرقی می‌پنداشتند، به ویژه‌که اشراف این شهرها روحیهٔ طرفداری از روم را داشتند. نخستین‌تصادم‌این‌دو گروه درسال۵۷-۵۵ق.م. به‌عنوان‌آغازی ازجنگ‌های‌روم - پارت، به‌ابتکار کراس سردارپیروزی خواه روم، رویداد. عملیات رزمی در سال ۵۴ ق.م. آغاز گردید ونبرد قطعی در ششم ماه مه سال ۵۳ ق.م. نزدیك شهر کارا انجام گرفت. ارتش پارت زیر فرماندهی سردار سورنا شکست سختی به‌رومیان وارد آورد. اهمیت این نبرد بسیار فراوان بود. دولت روم در اوج چنان قدرتی‌که خیال تصرف شرق را در سر می‌پروراند، دچار چنین ضربت کمرشکنی گردید. در این هنگام پیشروی رومیها به‌سوی شرق متوقف شد، خاطرهٔ تلخ شکست هراسناك ارتش روم در کارا، انگیزهٔ سقوط دولت روم گردید.

این جنگ نقش مهمی را در روابط داخلی دستگاه حکومت پارت ایفا کرد، دراینجا گروه ضد رومی‌که قدرت گرفته بود توانست به‌طور موقت‌آرامشی درقلمرو غربی دولت پارت پدید آورد. شکست رومیان‌به‌دولت پارت‌امکان داد که عملیات جنگی را به‌مرزهای دولت روم به‌کشاند، و درجریان سالهای ۵۲-۵۱ ق.م. پارت‌ها با نیروهای نسبتاً کمی قلمروورومیان را در مرزها ویران کردند. اما دراین هنگام دولت پارت نتوانست ازثمرات پیروزی بر رومیان و رزمندگان محلی بهره برگیرد، در این سالها رویدادهای مهمی در مرزهای خاوری دولت پارت به وقوع پیوست وپارت‌ها ناگزیر شدند قسمت عمده ارتش

خود را به‌آن سو گسیل دارند.

فقط به‌سال ۴۰ ـ ق.م. پارت‌ها تعرض گسترده خود را به‌متصرفات رومیان درشرق مدیترانه آغازکردند. آنها توانستند از اوضاع نابسامانیکه در نتیجه جنگهای داخلی‌روم پدید آمده بود بهره ببرند. سردار برجسته رومی به‌نام کوینت لابین به سود پارتها می‌جنگید.

قسمت عمدهٔ آسیای صغیر به‌وسیلهٔ پارت‌ها ومتحدانشان تصرف شد. یکانهای آنها تا ایونی، سوریه نفوذکردند وبه‌استثنای تیرا تمام‌این سرزمین‌ها به‌دست پارت‌ها افتاد. در بسیاری از شهرها اینها با استقبال‌گرم مردم محلی روبرو شدند. این موقعیت بحرانی، گروههای رقیب رومی را که به خاطرکسب قدرت درداخل با هم می‌جنگیدند، وادار به‌سازش‌کرد ـ رهبران گروههای مخالف در روم آنتونیا و اکتاویانا بودند، به آنتونیو امکان داده شدکه ارتش را برای عملیات علیه پارت‌ها و لابین تمرکز دهد. علاوه براین، اگرگروههای معینی در روم شرقی از پارت‌ها پشتیبانی می‌کردند، دربرابر آنها توده‌های اصلی مردم شهرهای خودمختار یونانی وهلنی‌روحیهٔ ضد پارت وهوا خواه روم راداشتند. این چگونگی، کار سردار رومی ونتیدیا را که از سوی آنتونیا مأمور جنگ شده بود، آسان کرد، نامبرده از پراکندگی نیروی دشمن بهره‌برد و شکست‌هائی را به‌پارت‌ها وارد آورد. پس ازشکست پارت‌ها و لابین درآسیای صغیر، رومیان مواضع خود را درسوریه دوباره تصرف کردند. پارت‌ها که برای هجوم به سوریه نیروی مهمی گردآورده بودند، در نبرد خونینی نزدیك شهر گیندا(۱)، شکست خوردند. (سال ۳۸ ق.م.). ظاهراً درنتیجه این شکست بحران سیاسی سختی در دولت پارت پدید آمد که منجر به کشته شدن اردـ شاه پارتی گردید، پس از او فرهاد چهارم به تخت سلطنت نشست (سال ۳۷ ق. م.). به موجب اسنادیکه وجود دارد، در این هنگام شماره بی‌شماری از هواخواهان شاه سابق (از جمله خویشاوندان او) کشته شدند. گویا انگیزهٔ این کشتار نفرت عمومی از شاه و اشراف هواخواهش بود، ضمناً عده‌ای از نمایندگان آنها به روم گریختند.

پس از رفع این بحران نیروی پایداری پارت‌ها دربرابر هجوم رومیان‌کاهش یافت. آنتونیا برای اینکه از اوضاع داخلی دولت پارت بیشترین بهره را ببرد، خود را برای تعرض تازه‌ای به‌پارت آماده‌کرد. به‌نظر چنین می‌رسدکه پارت‌ها پس‌ازشکست گیندارقدرت پایداری در برابر رومیان را از دست داده بودند. در تابستان سال ۳۶ ق. م. آنتونیا با نیروی بی‌شماری به‌سوی قلمرو پارت رهسپار شد، او ضمن استفاده از تجربه کرامی راه دشت‌های بین‌النهرین‌را برای‌تعرض‌انتخاب نه‌کرد، بلکه این‌باراز راه ارمنستان به‌پیشروی پرداخت (ارمنستان ناگزیر با روم متحد شد) دراین منطقه‌کوهستانی سواره‌نظام پارت(که

مهمترین نیروی ضربتی ارتش پارت به‌شمار می‌آمد) نمی‌توانست قدرت‌نمائی کند. رومیان از ارمنستان به‌ماد آتروپاتن هجوم بردند و پایتخت آن یعنی فراسپ را محاصره کردند. دراین هنگام آنتونیا ناچار به‌عقب‌نشینی شد، ۱/۳ افراد سردار روم ضمن عقب نشینی تلف شدند. اینگونه پارت‌ها با وجود شکست در سوریه و آسیای صغیر توانستند تلاش‌های تعرضی رومیان را خنثی کنند.

با به‌قدرت رسیدن اکتاویان اگوست در روم سیاست رومیان درشرق دگرگون‌شد: تجاوز دائمی‌که شیوهٔ جمهوریهای پیشین رومی بود به‌اقدامهای صلح‌آمیز تبدیل شدند. انگیزهٔ این‌تصمیم نه‌تنها خستگی رومیان از جنگ‌های پیوسته داخلی و خارجی بود، بلکه آنها این واقعیت را دریافتندکه در روم نیروی کافی برای چیرگی در شرق وجود ندارد. این سیاست‌که به‌وسیله اگوست اعلام شد مورد علاقهٔ پارت‌ها بود، چون اینها هم ضمن تجربه‌ایکه از پیش به‌دست آورده بودند اعتقاد داشتندکه نمی‌توانند مناطق شرقی روم‌را تصرف و بگونهٔ استوار آنها را نگاهدارند.

اما انصراف رسمی دولت روم از استیلای در شرق دلیل برآن نبود که آنها در امور داخلی‌پارت‌ها دخالت نخواهندکرد. پیکار داخلی دوگروه‌بندی مهم در رژیم‌حکومتی پارت این‌دخالت را برای‌رومیان‌آسان می‌کرد. ظاهراً وضع سیاست داخلی پارت بی‌نهایت بغرنج‌بود، چون‌فرهاد درپایان سلطنت، فرزندانش راگویا به‌عنوان گروگان به‌روم‌فرستاد. شدت تضادهای داخلی دولت پارت سرانجام به‌قیام بابل‌گرائید. اگوست بنا به‌تقاضای‌قیام کنندگان، یکی ازپسران فرهاد چهارم به‌نام ونون راکه مدتها در روم به‌سر می‌برد به‌بابل فرستاد ونون خود را «شاهنشاه» اعلام‌کرد.

این رویداد نشانهٔ کامیابی مهم‌دیپلماسی روم‌بود، اما درعین‌حال آغاز مرحلهٔ‌مهمی ازپیکار بین‌گرایشهای دوگروه درمیان اشراف پارت هم‌به‌شمار می‌آمد. سیاست طرفداری از روم ونون باعث تقویت نیروهای «وابسته به‌قشر ممتاز» محلی‌گردید، اما دیری‌نپائید که اردوان پسر حاکم گیرکانی و کادامانی (که از سوی مادر باارشاک‌ها خویشاوندبود) به‌کمك کوچ‌نشینان ساکن منطقه شمال شرقی‌پارت، علیه ونون وارد جنگ شد. اردوان پس‌ازکشتن ونون دربرابر دست نشاندگان تازهٔ رومی قرارگرفت. دراین پیکار پیچیده‌ایکه به‌منظور به‌دست‌گرفتن قدرت درپارت درگرفت و در سالهای سلطنت فرهاد دوم جریان داشت وضع نیروهای متخاصم با دقت روشن شده است. دست‌نشاندگان رومی را طبق معمول قشرهای ممتاز شهرهای بابل و بین‌النهرین پشتیبانی می‌کردند. این منابع به‌ویژه روی روابط خصمانه اردوان و سلوکیدها در دجله تاکید می‌کنند. دراین هنگام مداخله رومیان در امور داخلی دولت پارت بارها بیش ازپیش بود.

هواخواهان اردوان‌علیه تبدیل‌سلطنت به‌تابعیت رومیها ونزدیك شدن شاه‌به‌یونانیان وارد عمل شدند. پیکار با رومیان ودست‌نشاندگان رومی زیر شعار پیکار به‌خاطر تجدید شاهنشاهی‌کورش واسکندر بود. اردوان جنگهای سختی را بر سر تسلط ارمنستان باروم آغازکرد. از لحاظ سیاست‌داخلی اوکوشش داشت خودمختاری شهرهای یونانی رامحدود کند. قسمت عمدهٔ اشراف پارت از این سیاست اردوان پشتیبانی‌کردند. تکیه‌گاه اصلی‌شاه پارت، استانهای شمال‌شرقی‌کشور بود، از این مناطق بودکه او نیروهای زبده‌ای برای هجوم و حتی عقب‌نشینی آماده می‌کرد. اردوان روابط بسیار نزدیکی با قبایل‌کوچ‌نشین آسیای‌میانه داشت. پیکارهای دیرپائی‌که میان دوگروه درجریان‌بود، سرانجام به‌پیروزی «میهن‌پرستان» و شکست هواخواهان روم گرائید واردوان دوم‌به‌تخت سلطنت نشست.

آرشاك‌های کوچك. موقعیت‌اقتصادی وسیاسی دولت‌ها

پیروزیهای اردوان دوم ضمن نبردهـای سرسختانه، مرحلهٔ مهم و تـازه‌ای را در پیشرفت دولت پارت پدید آورد. از این‌زمان به‌بعد اهمیت سیاسی ونقش شهرهای‌یونانی قلمرو پارت به‌سرعت سقوط کرد. اگرچه در زمان خود اردوان هم رسماً خـود مختاری «پلیس»ها از میان نرفته بود، اما شاه با قدرت و خشونت در امور داخلی شهرها دخالت می‌کرد. درمیان ساکنان «پلیس‌ها» مردمی یافت می‌شدند (به‌ویژه درمیان بلندپایگان) که ارتباط نزدیکی با خانوادهٔ شاه داشتند و دارای پایه‌های بلندی در دربار بودند. خود ـ مختاری «پلیس»ها تدریجاً از میان رفت و شهرها زیر نظارت مقامهای اداری شاه قـرار گرفتند. این پدیده‌ها نشان دادندکه ضمن پیکار سخت میان دودمان ارشاك‌ها با شهرهای یونانی و محلی واقع در قسمت غربی، تحولات شگرفی رویدادکه بنابرآن «پلیس‌ها» که موقعیت ویژه‌ای داشتند ازبین رفتند و وابستگی آنها به‌سیستم حکومتی ارشاك‌ها کاملاً محرزگردید.

در زمان اردوان‌کوشش شدکه از راه برکنارکردن دودمانهای محلی‌حاکم براستانها و انتصاب خویشاونـدان ارشاك‌ها به‌فرمانـداری این مناطق، همهٔ استانها کاملاً تابع حکومت مرکزی‌گردند. درنخستین مرحله، این‌سیاست به‌کامیابی‌گرائید اما‌پیشرفت‌تاریخی بعدی نشان‌دادکه این‌کامیابیها زودگذر بودند.

درزمینهٔ فرهنگ‌هم‌دگرگونی مهمی رویداد، گرایش به‌سنت‌های محلی‌رواج‌بیشتری یافت. عناصر فرهنگ یونانی‌که درزمان‌گذشته‌گسترش‌یافته بودند، اصلاح شدند. پیشینه‌های تاریخی برای نیاکان اوشاك‌ها درست شد، تا آنها را از بیگانگان به‌شمار نیاورند

بلکه رهبران قیام ایرانیان علیه مقدونیان قلمداد کنند، نژاد ارشاکها را به هخامنشیان وابستند و بنابراین حق فرمانروائی آنها را برایران وآسیای باختری قانونی شناساندند.

دورهٔ پارتها زمان پیشرفت اقتصادی مهم استانهائی بود که به‌دولت ارشاکها پیوسته بودند.

اسناد باستانی، افزایش شمارهٔ روستاها، بزرگی آنها، وسعت سرزمین‌هائی را که با آبیاری مصنوعی کشت می‌شدند نسبت به‌زمانهای پیشین، نشان می‌دهند. اقتصاد زمان پارتها برمبنای کشاورزی بود. باید یادآوری کرد که در زمینه‌آبیاری مصنوعی بیشتر مناطق قلمرو پارت پیشرفت چشم‌گیری دیده می‌شود. وجود کشتزارهای پهناور غله، تاکستانها وباغهای گسترده نمایانگر پیشرفت سریع کشاورزی درزمان پارتها بود. کشت صنعتی یعنی پنبهٔ وکنجد درکشاورزی آنزمان سخت رایج بود. پیرامون زمین‌های کشاورزی قبایل بزرگ کوچ‌نشین که دارای اقتصاد دامداری بودند جای می‌گزیدند، این قبایل گاهگاهی به‌درون محدوده‌های کشاورزی نفوذ می‌کردند. از اسنادیکه در جنوب ترکمنستان به‌دست‌آمده چنین برمی‌آید که میان دامداران کوچ نشین و ساکنان واحه‌ها، دادوستدهای گسترده‌ای انجام می‌گرفته است. اماچند قبیله، به‌ویژه آنها که در کوهها می‌زیستند، درشرایط نظام اشتراکی ومبادلهٔ کالائی به‌سر می‌بردند.

در زمان پارتها پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در رشتهٔ صنایع دیده می‌شود، چند نوع از فرآورده‌های صنعتی پارتها شهرت بین‌المللی کسب کردند. مثلاً پارچه‌های کتانی برسپی (دربابل)، فرشهای مناطق پارت، آهن ساخته (به‌ویژه اسلحه و مشتقات آن)، ازآنجمله‌اند. در زمان پارتها پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در زمینهٔ روابط کالائی ـ پولی انجام شد. روابط اقتصادی پیوسته‌ای میان استانهای پارت برقرار بود، و بیگمان برای گسترش این روابط و ایجاد بازرگانی گستردهٔ بین‌المللی به‌ایجاد راههای امن و تجارتی نیاز بود که تأمین گردید، پارتها با امپراطوری روم هم روابط بازرگانی داشتند و بیشتر این‌کار از طریق پالمیر انجام می‌گرفت، آن خود بخود واسطهٔ بین‌پارت وامپراطوری روم بود ودربازرگانی‌میان‌این دوکشور نقش‌میانجی و دلال را ایفامی‌کرد. کاروانهای پالمیر از شهرهای مختلف پارت و مناطق گوناگون رومی سوریه درآمدوشد بودند. پیدا شدن مقدار زیادی از سکه‌های پارتی به‌ویژه در سده یکم ق. م. در قفقاز نشانه آنست‌که پارتها روابط بازرگانی گسترده‌ای با این منطقه داشته‌اند. بازرگانی با هندوستان از راه دریا به‌وسیله بندرهای خلیج‌فارس و از راه خشکی از طریق جنوب‌ایران یا از مرو به‌سوی جنوب‌شرقی «راه‌شاهی» که از راه سیستان وقندهار به‌هندوستان متصل می‌شد، انجام می‌گرفت. دربارهٔ تجارت هندوستان باید درنظرگرفت همیشه میان پارتها

و رومیان رقابت بوده است، رومیان از راه دریائی بنادر دریای احمر ومصر به‌این‌تجارت می‌پرداختند. به‌ویژه «شاهراه ابریشم» نقش مهمی را دربازرگانی بین‌المللی ایفا می‌کرد، این راه ازطریق آسیای‌غربی و آسیای میانه، کشورهای خاور دور را به‌مدیترانه وصل می‌کرد. دولت پارت تقریباً به‌طورکامل بازرگانی این مناطق را درانحصارگرفت، قسمت مهم این راهها را زیرکنترل داشت و درآمدکلانی از راه خرید و فروش‌کالاهای چین،

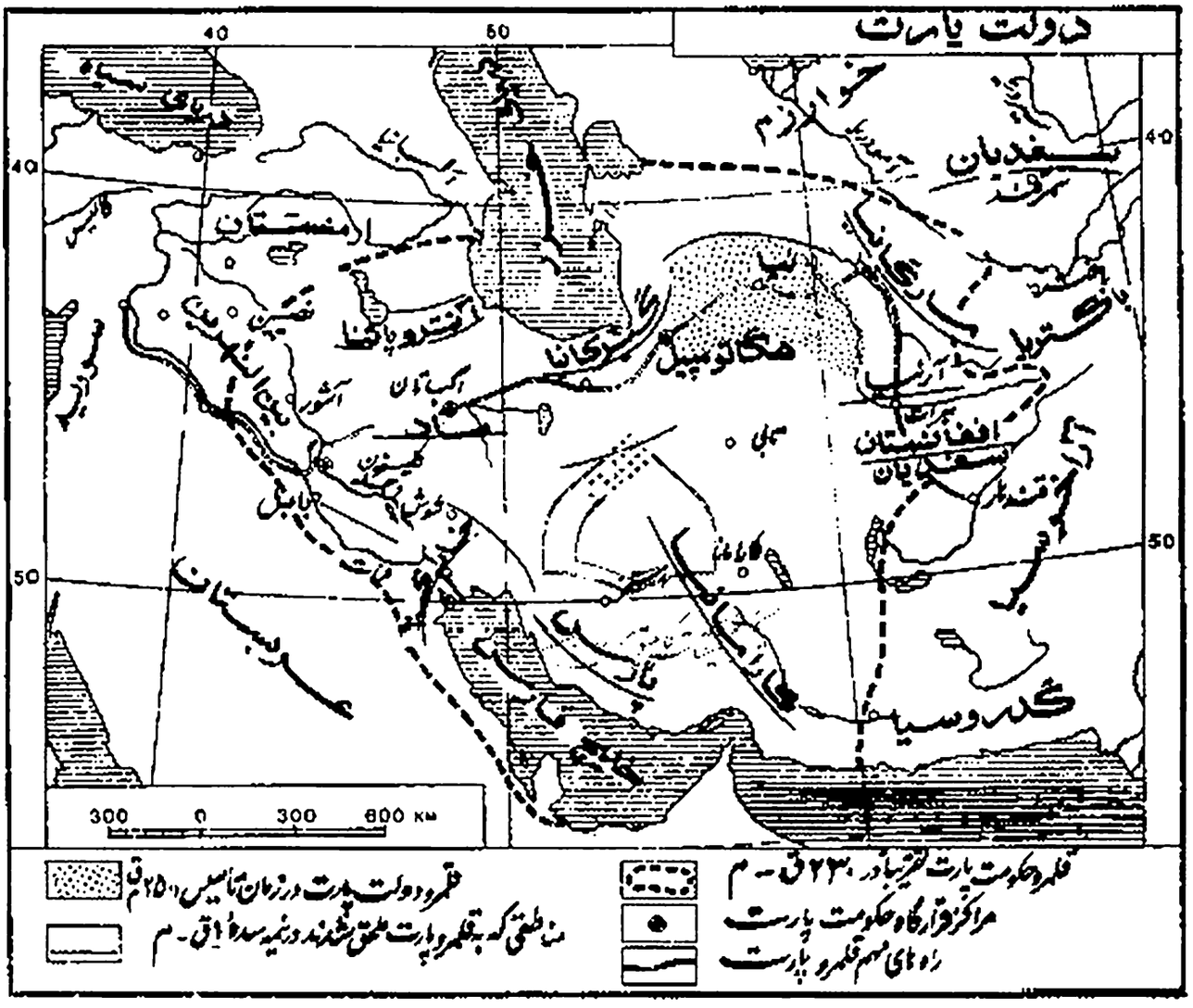

به‌ویژه ابریشم دربازارهای روم به‌دست می‌آورد.

اگربازرگانان پارتی ازراه دلالی‌ثروت‌کلانی‌می‌اندوختند، دولت هم درآمدسرشاری ازطریق اخذ حقوق ترانزیتی یاگمرکی به‌دست می‌آورد.

روابط‌اقتصادی‌ـاجتماعی ونظام‌حکومتی پارت‌ها

مسئلهٔ سرشت روابط اجتماعی ـ اقتصادی درپارت بسیار پیچیده است و نمی‌توان نظریهٔ قطعی دربارهٔ آن ابراز داشت. بی گمان چنین به‌نظر می‌رسدکه پارت‌ها هدف‌واحدی را از نقطه‌نظر میزان یاسرشت روابط اجتماعی ـ اقتصادی ارائه نداشته‌اند. به‌طورکلی قلمرو پارت‌ها به‌دومنطقه مهم تقسیم می‌شد: اول ـ بابل، بین‌النهرین، ایـلام؛ دوم ـ فلات و دشت‌های خاوری ایران، قسمت جنوبی ترکمنستان امروزی. اختلاف میان این دو منطقه اولاً مربوط به‌ترکیب نژادی ساکنان (تیره‌های گوناگون ایرانی‌زبان درشرق و سامی‌زبان درغرب) وثانیاً مربوط به‌تفاوت ژرف نظام اجتماعی ـ اقتصادی آنها می‌باشد. درمناطق غربی قلمرو پارت مدنیت طبقاتی از چند هزار سال پیش درحال پیشرفت بود، در شرق هم بگونه‌ایکه از نوشته‌های اوستا برمی‌آید، گذار به‌جامعهٔ طبقاتی درنخستین سالهای‌هزارهٔ یکم ق.م. آغاز می‌شد. درآنزمان وبه‌ویژه در دورهٔ‌هخامنشیان دراستان‌های شرقی‌ایران‌نظام بردگی به‌میزان گسترده‌ای رواج‌داشت. جامعه‌های استانهای شرقی‌دولت پارت ظاهراً ازسه گروه اجتماعی‌اصلی‌ترکیب می‌شدند. اول‌قشربالائی‌شامل«آزادگان» یا سواران‌بودند. درترکیب این گروه‌بیگمان‌نواده‌های‌کوچ‌نشینان‌ایرانی که‌به‌آرشاک‌اول کمك وپارت‌را تصرف‌کردند، وجود داشتند. البته‌اشراف ساکنان‌محلی‌هم جزو این‌قشر اجتماعی بودند. نقش‌اجتماعی«سواران‌آزاد» بعدها تشکیل‌هسته ارتش‌پارت بود. پرسنل ارابه‌سواران سنگین اسلحه هم را همین‌سواران تشکیل‌می‌دادند. دومین‌قشر اجتماعی جامعه‌های پارت شرقی، بنابرآنچه‌که ازمنابع قدیمی برمی‌آید، به«زیردستان‌یا وابستگان» شهرت داشتند. اینهافقط دربرابردولت،حقوق‌کامل‌شهروندی نداشتند (امادربرابر نمایندگان‌قشرحاکم از این‌حقوق برخوردار بودند)؛ این‌طبقه شامل توده‌های اصلی ساکنان روستاهای‌کشاورزی بودند. به‌موجب اسنادیکه به‌دست‌آمده اینهابگونهٔ زندگی‌اشتراکی به‌سر می‌بردند، دارای حق مالکیت بودند، و مایملك شخصی خود را می‌توانستند خرید وفروش‌کنند، اما باقشر حاکم از لحاظ‌حق مالکیت تفاوت فراوان داشتند، محدودیت حقوق مالکیت آنهادرحدود اقتصاد خارجی بود. نمایندگان این‌طبقه شامل تولیدکنندگان بدون واسطه دراستانهای شرقی تابع حکومت پارت بودند. علاوه براین ظاهراً افراد این طبقه در ارتش پارت هم خدمت می‌کردند ویکانهای بی‌شماری از تیراندازان سبك اسلحه را تشکیل می‌دادند. در روند پیشرفت تاریخی، این طبقه از میان رفت و به‌این شرح تغییر ماهیت داد: از یکسو طبقهٔ اشراف محلی رفته رفته به پادنها پیوستند، از سوی دیگر گرایش به‌نظام بردگی درجامعه پارت پدیدآمد. کوشش نمایندگان اشراف برآن بودکه آشکارا فرمانبرداری از حکومت و نظام اشتراکی‌که در جامعه حکمفرما بود، به‌اطاعت و زیر دستی از اشخاص تبدیل شود.

پائین‌ترین طبقات، برده‌ها بودند. به‌دشواری می‌توان درباره شمارهٔ بردگان ونقش تولیدی‌آنها در استانهای شرقی دولت پارت اظهارنظر کرد. می‌توان پنداشت‌که استیلای یونانیان ـ مقدونیان باعث جهش تندی درپیشرفت به‌سوی نظام برده‌داری در استانهای شرقی گردید. چون شهرهای یونانی، به‌عنوان‌کانونهائی برای رواج نظام برده‌داری به‌منظور تولیدی، با اشکال «قدیمی‌اش» وجود داشتند.

درقسمت باختری دولت‌پارت، سطح پیشرفت روابط اجتماعی ـ اقتصادی جوردیگر بود، درآنجاها شکل کلاسیك نظام‌برده‌داری‌آشکارا خودنمائی می‌کرد «پلیس»های‌یونانی مراکز رواج این‌نظام به‌شمارمی‌آمدند. مدارکی‌که دربارهٔ آزادی بردگان درشوش‌به‌دست آمده نشان‌می‌دهدکه نظام‌برده‌داری درآن‌سامان به‌سختی‌رواج‌داشته است، اسنادیکه‌دربابل به‌دست‌آمده‌حاکی ازانجام خرید وفروش برده‌هاست. باوی اشکال استثمار تولیدکنندگان بلاواسطه را نباید نوعی ازبردگی به‌شکل‌کلاسیکش برشمرد. شکل‌های دیگر استثمارکه از زمانهای پیشین باقیمانده بودند، عملی می‌گردیدند. علاوه براین می‌توان پنداشت که در دورهٔ سلوکیدها «پلیس»های یونانی، سرزمین‌های روستائی پیرامونشان را استثمار می‌کردند، و این روش در زمان پارت‌ها هم اجرا گردید. عملاً شکل‌های‌گوناگون مقید کردن توده‌ها در این یا آن مرحله از دوران‌های تاریخی سرانجام به‌رواج نظام بردگی کامل می‌گرائید، این واقعیت را چند سند که از دورایودهس (شهر یونانی بین‌النهرین) به‌دست‌آمده تائید می‌کنند. به‌طورکلی می‌توان‌گفت، که در دوران پارت‌ها ساختمانهای اجتماعی استانهای غربی ازقبیل بابل، بین‌النهرین وایلام کاملاً پیچیده بوده است. برخلاف استانهای شرقی در این مناطق گروههائی وجود داشتندکه از آزادی‌کامل‌برخودار بودند، اینان را باید شهروندان شهرهای یونانی، خادمان معابد شهرهای باستانی شرقی برشمرد، ظاهراً گروههائی ازکشاورزان از مناطق‌دیگر به‌وسیله پارت‌ها به‌غرب‌کوچانده شده‌اند. عمال وکارگذاران‌دستگاه حکومت پارت نیز در ردیف‌قشرممتاز به‌شمارمی‌آمدند. درعین‌حال دراین مناطق نظام برده‌داری بارها بیشتر از شرق رواج داشت و شکل‌های دیگر مقیدکردن توده‌های تولیدکننده نسبت به‌شرق سخت‌تر انجام می‌گرفت. نظام‌دولتی پارت‌ها دارای خودویژگیهائی شدکه در روند پیشرفت اقتصادی ـ اجتماعی و سیاسی‌پدید آمد. سه‌اصل مهم‌باعث وجود چنین ویژگیهائی بودند؛ نفوذ پندارهای بازماندگان‌پارس‌های هخامنشی؛ اصول هلنی حکومت سلوکیدها که هنوز رایج بود؛ سنت‌ها و عادتهای اتحادیه‌کوچ‌نشینان پاوتی، این عامل رفته رفته باعث تحول و نابودی رسومی‌گردید که از زمان جنگ‌های دموکراسی یونان به‌یادگار مانده و تا پیش از استیلای پارت‌ها در شهرهای یونانی رایج بود. در رأس دولت، شاه قرار داشت، اماقدرت شاه به‌عنوان‌قدرت

اشتراکی خانوادهٔ آرشاکها تلقی می‌شد وفقط وابستگان به‌این دودمان مـی‌توانستند از این قدرت بهره ببرند.

اسناد مدون نشان می‌دهندکه در زمان شاهان پارت دو شورا وجود داشت. یکی از این‌شوراها شامل وابستگان شاه‌بود، این شورا به‌ویژه نفوذ بسیاری درمسائل وراثت تاج و تخت داشت، این ارگان‌که از زمان اتحادیهٔ پارن‌ها به‌یادگارمانده بود، درشرایط تازه، وسیله‌ای برای نفوذ اشراف درکارهای دولتی بود. دومین شورا، شورای‌کاهنان ـ مغ‌ها بودکه ظاهراً نفوذ چندانی دردستگاه دولت نداشت. درکنار خویشاوندان‌آرشاکها، ۶ قبیله دیگر نقش مهمی را در دستگاه حکومت پارت ایفا می‌کردند. ظاهراً دراین مورد گفته می‌شودکه نفوذ سنت‌های حکومت هخامنشی دخالت داشت چون درآنجاهم ۷قبیله متنفذ در رهبری حکومت نقش مؤثری را داشتند. شیوه‌های اداری دولت پارت به‌اندازه کافی پیچیده بودند: قسمتی از سرزمین‌های قلمرو دولت، به‌ساتراپ‌هائی تقسیم می‌شد و ساتراپ‌دارهائی‌که از سوی شاه برگزیده می‌شدند آنها را اداره می‌کردند، قسمت دیگـر شامل تحت‌الحمایه‌های شاه بودند. ساتراپ‌های دورهٔ پارت‌ها از زمان هخامنشیان کمتر بودند، و در مواردی چند ساتراپ زیر نظر یـك ساتراپ‌دار اداره می‌شدند. کوچکترین واحد اداری «استاتم» (به‌زبان یونانی) یا «دیز» (به‌زبان پارتی) بود، این واحد از اتحاد چند روستا تشکیل می‌شد. استاتم را یك مقام دولتی‌کوچك اداره می‌کرد.

در سیستم اداری دولت، شهرها جای مهمی را داشتند، بتابر اطلاعاتیکه از منابع به‌دست‌آمده شهرها به‌بخش‌هائی تقسیم می‌شدند. «پلیس»های یونانی داخل دولت پارت‌از بازماندگان دوره سلوکیدها بودند. اگـر چه عملاً وضع این «پلیس»ها در زمـان تسلط پارت‌ها تغییرکرد و خیلی بدتر شد، با اینهمه «پلیس»ها تقریباً موقعیت خود مختاری را درچارچوب دولت آرشاکها حفظ‌کردند. در دورن شهرها رفته رفته دگر گونیهای عمیقی رویداد. شوراهـای شهری سرشت پیوستگـی و یك پارچگـی خود را از دست دادند و نمایندگان مردم بومی به‌درون آنها نفوذکردند. نظامهای شهری تقریباً به‌سوی‌الیگارشی گرائیدند، گردهم‌آئی‌های مردمی اهمیت خود را ازدست‌دادند. قدرت شهر در دست‌شورائی متمرکز شدکه مرکب از نمایندگان چند خانواده شهری توانگر بود.

از سرشت و تحولات انواع دیگر شهرها اطلاع چندانی در دست نیست. شهرهای بابل باستانی و بین‌النهرین، از نوع «دورك»، در زمان سلوکیدها دارای اساسنامه‌ای بودند که نزدیك‌به«پلیس»های یونانی بود ساکنان این‌شهرها یا «پلیس»های‌یونانی، به‌شهروندان دارای حقوق کامل و شهروندان بی‌حقوق تقسیم می‌شدند، شهروندان کامل‌الحقوق با جامعهٔ روحانیت معابد متحد می‌شدند و از استقلال و آزادی کامـل و امتیازات ویژه‌ای

برخوردار بودند. این‌گونه شهرها مالك زمین‌هائی نیز بودند، می‌توان پنداشت‌که جامعهٔ معابد دستخوش تحولاتی نظیر آنچه‌که نصیب «پلیس»ها در زمان پارت‌ها شد، گردیدند. از برخی اسناد چنین برمی‌آیدکه شهرهای «پارتی» درمقابل شهرهای یونانی قرارگرفتند. دربارهٔ زندگی داخلی این شهروندان عملاً اطلاعی به‌دست نیامده. می‌توان پنداشت‌که این‌شهرها کاملاً ازخودمختاری محروم بودند و زیر نظارت‌کامل مقامهای اداری‌پارت‌ها قرار داشتند.

گذشته از زمین‌هائیکه به‌شاه پارت‌تعلق داشتند واداره امورآنها به‌وسیله ساتراپ‌ها انجام می‌گرفت، قسمت عمدهٔ از قلمرو دولت پارت به‌وسیله تحت‌الحمایه‌هـای شاه اداره می‌شدند، نقش و اهمیت این تشکیلات دولت رفته رفته افزایش یافت، بیشتر قسمت‌های مهم قلمرو دولت از زیر نظارت مستقیم حکومت مرکزی خارج شدند. در داخل دولت‌ـ های‌پارت ممکنست حکومت‌های‌کوچك تحت‌الحمایه را ملاحظه‌کرد: پارس، ایلام، مسنا خاراکن، آتروپاتن، آدیابن، آسروئن، ختر، گردین، گیرکان، مارگیان، سکستان. سیاست آرشاك‌ها که‌کوشش داشتند نمایندگان دودمانهای محلی را باخویشاوندان‌آرشاك‌هاتعویض کند، ظاهراً متوقف شد. سرشت جدائی خواهی در استانهای تابعه باقی ماند فقط ظاهر آن عوض شد. انگیزه اصلی این‌جدائی‌خواهی تکیه‌گاه اجتماعی محدود دودمانهای‌ممتاز بود، آرشاك‌ها نمی‌توانستند به‌اندازه‌کافی در قشر حاکم یك‌پارچگی پدیدآورند، بنابراین به‌تجدید بنای ساختمانی‌که دولت پارت درآغاز موجودیتش داشت و دارای ویژگی‌های استیلای‌کوچ‌نشینان بود، پرداختند. وضع‌حاکمیت درجامعه اریستوکراسی نوادگان‌پارتی‌ها مانعی بین‌آنها و قشرحاکم مردم پارت شد وهمین مسئله باعث تضاد مردم تابع پارت که به‌استقلال‌گرایش داشتند و سنت‌های پارنی‌کهن گردید.

سیستم مالیاتی دولت پارت نیز نارسا بود. می‌توان گفت‌که به‌طورکلی قانونی همگانی درمورد مالیات ارضی‌قلمرو دولت پارت وجود داشته است. دولت نسبت به‌وصول مالیات سخت‌گیری می‌کرد. اسنادیکه ضمن حفاری‌ها در نیسا به‌دست‌آمده‌اند گواهی‌میدهند که به‌اشکال‌گوناگون از بخش‌های مختلف‌کشاورزی مالیات‌گرفته می‌شد. درقسمتی‌برای شاه مالیات جنسی وصول می‌شد. برای انجام‌معاملات هم مالیاتی‌گرفته می‌شد. برای‌کمك به‌معابد روحانی هم به‌عنوان درصد درآمد، مالیات‌هائی وصول می‌گردید.

پیکار داخلی‌پارت‌ها درسدهٔ‌اول‌ق.م. و رشد پندار جدا خواهی استانها

پس از مرگ اردوان دوم پیکارهای داخلی دامنه‌داری در قلمرو حکومت پارت‌در گرفت. دو تن از برادر زاده‌های اردوان به‌نامهای واردان وگتارز ادعای سلطنت‌داشتند. پس از پیکار طولانی‌ایکه حکومت پارتها را به‌نابودی تهدید می‌کرد، مدعیان سلطنت با هم سازش کردند، واردان به‌عنوان «شاهنشاه»، وگتارز به‌عنوان فرمانروای گیرکانی‌تعیین شدند، مهمترین مسئله واردان، درهم شکستن سلوکیدها بود، چون اینها درطول ۷ سال حکومت پارت را به‌رسمیت نشناختند. درنتیجه سرکوبی این قیام (آخرین تلاشهای جدی ساکنان‌یونانی باعث تغییر موقعیت سیاسی آنها در قلمرو پارت‌گردید) سلوکیدها در کنار دجله ازاستقلال محروم شدند. می‌توان پنداشت‌که از زمان اردوان دوم به‌بعد رفته‌رفته شهرهای بزرگ یونانی قلمرو پارت زیر نظارت مستقیم دولت پـارت درآمدند. قشرهای بالائی شهرهای یونانی (از نوع دورا ـ یوروپس) از نظرپیشرفت بازرگانی بین‌المللی‌بهتر شمردندکه نسبت به‌آرشاکها وفادار بمانند و از آنها پشتیبانی‌کنند. اینها ثروتمند شدن از راه بازرگانی را ازکوشش برای سرنگونی حکومت پارت‌ها برتر دانستند. اینگونه تسلیم سلوکیدها نشانهٔ پایان پیکارهای داخلی دوگروه حاکم قلمرو پارت و شکست گروهی‌که چیرگی رومیان و قطع دخالت دولت پارت را خواستار بودند، گردید.

اما پیکارداخلی و مداخله رومیان در امور داخلی قلمرو دولت پارت پایان‌نیافت. سرتاسر دوران تاریخ دولت پارت شامل پیکارهای پیوسته حکومت مرکزی واشراف‌محلی بود وغالباً این جریان باعث برخورد بادولت روم ازلحاظ سیاست خارجی می‌شد، وحتی از سوی شرق هم‌که زمانی پایگاه قدرت پارت‌ها به‌شمار می‌رفت و از آنجا کوچ‌نشینان طرفدار دولت پارت، حکومت یونانی ـ باختری را درهم شکستند، هم‌اکنون مورد تهدید قرار گرفت و سرانجام به‌تشکیل حکومت کوشان که از دولت پارت جدا بود، گـرائید.

پیمان واردان‌وگتارز پایدار نماند. دراثر توطئه‌های دولت روم و مـوقعیت اشراف محلی‌که می‌خواستند از دست هردو رهائی یابند، تضاد میان آنها شدت گرفت. واردان درپی سوء قصدی‌کشته شد، پس از چندسال میدان‌به‌دست گتارز افتاد. پس از تسلط موقت ونون (که سابقاً حاکم مادبود) پسرش ولوگز اول به‌سلطنت رسید، زمان‌سلطنت اومرحلهٔ مهمی در تاریخ دولت پارت به‌شمار می‌رود. او از سیاست خارجی فعالی پیروی کرد و تلاش خود را به‌منظور تجدید تسلط پارت‌ها در ارمنستان‌که در دوره ستیزهای داخلی از دست رفته بود، متوجه‌کرد. قسمت مهمی از مردم ارمنستان، ازپارت‌ها دربرابر رومیها پشتیبانی می‌کردند. پس از یك رشته نبردهای طولانی‌که گاهی این یا آن دولت کامیاب می‌شد سرانجام نبردی قطعی نزدیك راندا درگرفت، دراینجا ارتش روم به‌سختی شکست خورد و تسلیم‌گردید. فقط پس از فرسودگی‌کامل دو طرف و عدم امکان برای ادامهٔ‌این

جنگ توان‌فرسا، پیمانی میان آنها که تقریباً جنبهٔ سازش است، بسته شد (در ۶۳ ق.م. موافقت و در۶۶ ق. م. امضا گردید) برادر ولوگز به‌نام تیرداد به‌عنوان شاه ارمنستان برگزیده شد، اما بایستی درمراسم رسمی تاجگذاری نرون امپراطور روم شرکت می‌کرد. اینگونه شاخهٔ ارمنی آرشاک‌ها طی چند سده در ارمنستان فرمانروائی داشتند. این پیمان اهمیت شایانی داشت، ضمن چند دهه در مرزهای روم و پارت آرامش برقرار بود، فقط گاهگاهی ستیزهای مرزی بی‌اهمیتی درمی‌گرفت. ظاهراً یکی از انگیزه‌های گذشت پارت‌ها آن بود که درآنزمان به‌جلوگیری از تاخت و تاز الان‌ها به‌گیرکان، آتراپاتن ماد، و سرزمین خود پارت‌ها سرگرم بودند.

دورهٔ سلطنت ولوگز اول، مهمترین‌مرحلهٔ تاریخ پارت‌ازلحاظ داخلی به‌شمار می‌رود. دراین هنگام‌شهرهای تازه‌ای بنیان‌گذاری شدند. شهر ولوگزوکرت به‌عنوان مرکزبازرگانی مهمی دربین‌النهرین شهرت یافت. ظاهراً در زمان ولوگز اول، نخستین‌بار اوستا تنظیم و مدون گردید. زرتشتیگری موقعیت استواری را در درون دولت پارت کسب‌کرد. نشانه‌های زرتشتیگری (ظاهراً نقش آتش‌دان با شراره فروزان) درآن‌هنگام برای‌نخستین‌بار در سکه‌های پارت‌ها دیده شد.واین دلیل برآن بودکه دین زرتشت پیشرفت وگسترش‌واقعی درمیان پارت‌ها داشته و حتی این مذهب به‌عنوان دین‌رسمی آرشاک‌ها مشخص شده‌است. از نقوش برخی از سکه‌های آنزمان چنین برمی‌آیدکه افسانه‌های پارتی و یونانی درآنها باز تابانده شده‌اند. دورهٔ سلطنت ولوگز ـ مقارن با زمانی است‌کـه زمینه فرهنگی قلمرو پارت در پی‌شکست گروههای هواخواه روم و «پلیس»های یـونان، چهرهٔ دیگر به‌خود گرفته بود. نفوذ فرهنگی یونان دربسیاری از شهرهای یونانی ازقبیل سلوکیه در دجله و دورا یوروپس به‌وسیله حفاری و پژوهش باستانشناسان مسلم گـردیده است. اما در اواسط سده یکم ق. م. دگرگونی ژرفی درپیشرفت فرهنگ مردم قلمرو پارت بر مبنای سنت‌های محلی پدید آمد.

تجاوز ارتش‌تراژان امپراطوری روم‌به‌پارت. جنگ‌های رومیان وپارت‌ها درسده دوم واوائل سده‌سوم‌میلادی.

رویدادهای تاریخی آخرین دورهٔ حکومت پارت‌ها را منابع تاریخی آشکارا معلوم نکرده‌اند. فقط‌گفته شده‌که درآخرین سالهای سلطنت ولوگز، یکی از مدعیان‌سلطنت به‌نام پاکردوم به‌سال ۷۹ میلادی با او به‌پیکار برخاست. ولوگز کشته شد، در سالهای بعد تا آنجاکه اطلاع حاصل شده رقیبان بر سر به‌دست‌گرفتن سلطنت با هم پیکار می‌کردند.

دراین هنگام ارمنستان وضع پیچیده‌ای به‌خود گرفت و درپی آن شرایط مساعدی برای تجاوز رومیان دراین منطقه پدید آمد. به‌سال ۱۱۴ میلادی، امپراطور روم، تراژان‌جداً خود را برای‌هجوم به‌قلمرو پارت‌آماده‌کرد. ظاهراً یکی‌از انگیزه‌های اصلی‌تعرض‌رومیها، تلاش‌آنها برای به‌دست‌گرفتن راههای بازرگانی‌ای بود که به‌شرق‌می‌پیوست. درنخستین مرحله بنابود ارمنستان تصرف شود و ازآنجا ارتش روم به‌بین‌النهرین بتازد.

فرمانروایان استانها و شهرستاهای شمالی بین‌النهرین‌تقریباً بدون نبرد زیراطاعت تراژان درآمدند. عدم پایداری جدی دربرابر رومیان نشانهٔ آن بودکه دراین هنگام‌ستیز داخلی سختی میان خسرو و ولوگز دوم درگرفته و علاوه براین آتش شورش علیه پارتها در ایلام وپارس شعله‌ور شده بود. به‌سال ۱۱۵میلادی رومیان موقعیت خود را درشمال بین‌النهرین استوارکردند.

در بهار ۱۱۶ میلادی تعرض عمومی ارتش روم به‌جنوب آغاز گردید. در جریان این‌تعرض پایتخت دولت پارت یعنی تیسفون به‌وسیلهٔ رومیان تصرف‌شد. رومیان علاوه‌بر غنائم فراوانی‌که به‌چنگ آوردند، تخت طلای آرشاکها را هم تصرف‌کردند. پس از آن ارتش روم به‌سوی‌کناره‌های خلیج‌فارس رهسپار شد و ناوگان رومی در رود دجله وخلیج فارس به‌حرکت درآمدند.

اما هنگامیکه ارتش روم از بادهٔ پیروزی سر مست بود، وضع ساکنان محلی تغییر کرد، در سرتاسر استانهای بین‌النهرین‌که رومیان تسخیرکرده بودند، آتش طغیان‌شعله‌ور شد. انگیزهٔ اصلی‌این رویداد آن بودکه رومیان یك مرکزایالتی دربین‌النهرین بنانهادند. از پیش یك مرکز ایالتی هم در ارمنستان ایجاد کرده بودند. به‌سال ۱۱۵ میلادی مرکز ایالتی بین‌النهرین تاسیس گردیدکه حدود قلمرو آن تا سواحل آشور و بابل و مرز مسنا می‌رسید. با تأسیس این مراکز ایالتی (که زیرکنترل بیدادگرانه شهرهای یونانی بود)، فرمانداران کوچك محلی‌که نخست تسلط رومیان را به‌رسمیت شناخته بودند، از لحاظ پرداخت مالیات و باج به‌عاملان رومی به‌ناخشنودی گرائیدند، هم‌اکنون می‌دیدندخودمختاری ناچیز آنها از میان رفته و زیر نفوذ اقتصادی رومیان قرارگرفته‌اند و به‌راستی بازرگانان ازانجام بازرگانی آزاد محروم‌گردیدند. همه این‌انگیزه‌ها ساکنان‌بین‌النهرین‌را به‌جنبش علیه رومیان‌که سرتاسربین‌النهرین رابه‌تصرف‌درآورده‌بودند، برانگیخت. بسیاری از پادگانهای رومی که درشهرها بودند، به‌وسیلهٔ مردم نابود شدند، این رویداد ارتش روم را به‌سختی ناتوان‌کرد. دراین هنگام ستیز داخلی دولت پارت پایان‌یافت، مخالفان با هم متحد شدند ونیروی واحدی را تشکیل دادند. «شاهنشاه‌کبیر» خسرو نیروی‌عظیمی از پارتیان را به‌بین‌النهرین فرستاد وضع جنگ به‌سود پارتیان تغییر کرد. دراین هنگام

تقریباً در بیشتر ایالت‌ها قیام علیه امپراطوری روم آغـاز شد و نیروهای رومی نـاچار به‌ترك مخاصمه شدند، ارتش تراژان ناگزیر عقب نشست.

به‌سال ۱۱۷ م. رومیان کلیهٔ سرزمین‌های متصرفی را رها کردند. تراژان خود را برای لشکرکشی تازه‌ای به‌شرق آمـاده می‌کرد اما مرگ به‌او فـرصت این‌کار را نداد. جانشین او به‌نام ادریان ترجیح داد به‌شرط بازگشت وضعیت به‌پیش ازجنگ، با پارت‌ها صلح‌کند. پارت‌ها درطی صدسال مرز قلمرو خود را به‌کناره‌های فرات رسانده بودند. اما این‌بارموفق نشدند دربرابر لژیون‌های رومی تراژان پایداری‌کنند. رومیان ثروتمندترین استانهای تابع پارت را اشغال و تاراج‌کردند، واین رویداد ضربهٔ کوبنده‌ای به‌حکومت پارت‌بود. انگیزهٔ اصلی این رویداد آن بودکه ازپیش زمینه ازهم پاشیدگی دولت‌آرشاك‌ها فراهم شده‌بود. وضع شهرهای قلمرو پارت دربین‌النهرین‌چنان بودکه قسمتی ازکناره‌های فرات در دست سلوکیدها بود. این شهرهای سلوکی درطول صدسال تکیه‌گاه رومیان و گروههای هواخواه روم بودند، در جریان نبردهای‌تراژان اینهاآشکاراعلیه پارت‌ها وارد عمل می‌شدند. این واقعیت دارای اهمیت ویژه‌ای بود امـا ضمن تسلط پارت‌ها استقلال «پلیس»ها از میان‌رفت، شهرها درچارچوب ساختمان حکومت پارت سخت محدود شدند. شهرهائیکه به‌دولت پارت‌گرایش داشتند، هنگام تجاوز رومیان‌سخت پایداری می‌کردند.

درطول چند دهه در مرزهای روم ـ پارت صلح برقرار بود، در زمان خود پارت‌ها پس از لشکر کشی تـراژان آرامش نسبی برقرار شد. ضمن سالهـای سلطنت ولوگز دوم (۱۲۹ - ۱۴۷ م) و به‌ویژه در زمان ولوگـز سوم (۱۴۸-۱۹۲)، می‌توان پنداشت که ستیزهای داخلی مهمی در پـارت روی نداد. اما وضع پارت‌ها هم‌چندان استوار نبود. آشفتگی جدی‌ای دراین دوره در مرزهای شمالی وخاوری قلمرو پارت به‌چشم می‌خورد. پیدایش دولت‌های کوشان باعث خطر دائمی در شرق بود. دراین هنگام ظاهراً گیرکانی استقلال به‌دست‌آورد. علاوه براین استانهای شمالی‌چندبار مورد تاخت و تاز ویرانگرانه الان‌ها قرارگرفتند. به‌ویژه به‌سال ۱۳۶ هجـوم سختی از سوی این طایفه انجام گرفت. ارمنستان مانند پیش مانع حسن روابط روم ـ پارت بود. می‌توان‌پنداشت‌که هم رومیان و هم‌پارت‌ها تلاش‌می‌کردند تا نفوذ خود را برضد یکدیگر دراین منطقهٔ که‌کلید مواصلات شرق و غرب بود، پابرجا کنند.

رومیان در دورهٔ سلطنت آنتونین‌پی (به‌سال ۱۵۵ م.) موفق شدند تسلط خود را در ارمنستان برقرارکنند. پارت‌هانتوانستند بیدرنگ علیه‌رومیان به‌عملیات جنگی‌بپردازند، فقط‌پس ازچهارسال، یعنی‌پس ازمرگ امپراطور، به‌ارمنستان لشکرکشیدند. پایداری‌پادگان رومی به‌سرعت درهم‌شکست. حاکم رومی ارمنستان به‌نام کاپادکی که دست‌پاچه شده

بود پس از سه‌روز نبرد خونین در الگی با همه لشکریانش نابود شد. جناح شمالی‌جبهه دفاعی رومیان در شرق درهم شکست. ارتش پارت به‌سوریه هجوم برد، دراینجا هم‌نیروهای ناقص رومی نتوانستند پایداری جدی‌ای از خود نشان دهند. در سوریه بیم یك‌قیام همگانی علیه فرمانروای رومی می‌رفت. وضع بسیار بحرانی بود. رومیان ناچار شدند کلیه نیروهای خود را برای ازبین بردن این خطر بسیج کنند. به‌سال ۱۶۳ م. نبرد سختی میان دوطرف درگرفت، پارت‌ها در ارمنستان شکست خوردند، به‌دنبال‌آن رومیان به بین‌النهرین نفوذکردند. شرایط صلح‌برای پارت‌ها سنگین بود: تمام مناطق‌غربی‌بین‌النهرین که درتصرف پارت‌ها بود تا رودخانه خابور به‌رومیان واگذار شد.

روابط صلح میان پارت‌ها و رومیها تقریباً سه دهه ادامه داشت. پس از این مدت درپی پیکارهائی‌که چند ماه طول‌کشید، ولوگز سوم از تخت سرنگون شد و ولوگزچهارم (۱۹۲ م.) جای او را گرفت. درپی جنگ داخلی‌که به‌سال ۱۹۳ در روم آغاز گردید، شاه تازهٔ پارت برآن شدکه ازاین موقعیت بهره ببرد و سرزمین‌های از دست رفته را باز گرداند. پارت‌ها یکی ازمدعیان امپراطوری‌روم به‌نام پسژینیانیگر[۶] را نزد خودنگاهداشتند. این‌چگونگی باعث برانگیختن مدعی دیگر شدکه جنگ را علیه پارت‌ها آغازکرد. دربهار سال ۱۹۵ م. ارتش روم به‌مرزهای پارت تجاوز کرد، نبرد در بین‌النهربن چندسال طول کشید. این جنگ قیام ضد پارتی را در سراسرکشور به‌سود رومیان نیرو بخشید، این قیام‌ها در ماد، پارس رویداد و با دشواری به‌وسیلهٔ ولوگز سرکوب شدند. لشکرکشی رومیان ضربت‌کوبنده به‌پارت‌ها واردآورد، دراین هنگام ثروتمندترین مناطق‌کشور ویران گردیدند، تقریباً یکصدهزار تن از ساکنان این سرزمین به‌سوریه‌کوچانده شدند وبه‌عنوان برده به‌فروش رسیدند. وضع سیاسی درپارت پس از انعقاد پیمان صلح تا سالهای ۲۰۷ / ۲۰۸، هنگامیکه ولوگز چهارم، پسرش ولوگز پنجم را جانشین خودکرد، تقریباً کاملاً روشن نیست. به‌سال ۲۱۳ - م. برادر ولوگز پنجم به‌نام اردوان علیه برادرش قیام‌کرد و ماد را به‌تصرف درآورد، این‌رویداد دوباره شرایط مساعدی را برای مداخله رومیان درکارهای پارت‌ها پدیدآورد، از سوئی آغاز مخالفت با رومیان در ارمنستان وامروئن، این مداخله را ایجاب می‌کرد. در تابستان ۲۱۶ - م. ارتش روم زیر فرماندهی کاراکالا به‌بین‌النهرین تاخت، دراین هنگام بین‌النهرین در تصرف اردوان بود (ولوگز سلوکیه را درتصرف داشت). قسمت مهم بین‌النهرین ومنطقه ماد به‌وسیله رومیان ویران شد.

درتابستان ۲۱۷ - م. اردوان پنجم نیروی مهمی‌گرد آورد وپیکاری جدی راعلیه رومیان آغازکرد. دراین هنگام کاراکالا به‌دست توطئه‌گران‌کشته شد وماکرین امپراطور روم‌گردید. جنگی سخت در نزدیکی شهر نصیبین روی داد. پس از یك جنگ سه روزه،

رومیان‌ناچار شدند به‌مذاکره صلح تن دردهند، قرار شده ۲۰۰ میلیون مستر تاوان‌بپردازند، اسیران را بازگردانند وتمام شهرهائی‌را که رومیان خراب‌کرده‌اند بازسازی‌کنند. اینگونه با وجود موفقیت‌های نخستین، آخرین لشکرکشی رومیان علیه پارتها به‌شکست‌گرائید.

سقوط دولت پارت

اما این آخرین‌کامیابی پارت‌هابود. دولت آرشاك به‌نابودی می‌گرائید. فرمانروای پارس به‌نام اردشیر ضمن اتکاء به‌چند حکومت محلی دیگر علیه شاه پارت قیام کرد. به سال ۲۲۳ او،ولوگز پنجم را ازمیان برد. چند سال بعد اردوان پنجم آخرین شاه پارت، پس از تحمل شکستی در نبرد نزدیك هرمزدگان‌کشته شد. پس از مرگ اردوان، آخرین آرشاك دولت پارت، قدرت درشرق،از دودمان پارت به‌دودمان پارس منتقل شد، در این هنگام موقعیت تاریخی بیش از لشکرکشی اسکندر در ایران بازسازی شد. فقط دودمان شاهان عوض گردید.

دولت پارت از ساختمان اجتماعی‌ای پدید آمدکه عناصر وابسته به‌آن آمیخته‌ای از مردم با سنت‌ها و نهادهای بسیارکهن شرقی، و شهروندان هلنی‌که به‌داشتن شهرهای مستقل عادت داشتند، بودند. همانگونه‌که دیدیم «پلیس»های یونانی و شهرهای محلی (که اینها هم تقریباً شکل پلیس‌ها را به‌خودگرفته بودند) رفته‌رفته زیر نفوذ عوامل بی‌شماری دریکدیگر ادغام و ارگانیزم اجتماعی ویژه‌ای‌را پدیدآوردند واینگونه، ویژگی های قومی خود را تا اندازه‌ای از دست‌دادند. ساختمان‌اجتماعی داخلی‌دولت‌پارت هم‌رفته رفته ویژگیهای‌کهن خودرا ازدست‌داد همراه با اینهاخصلت رژیم سیاسی دولت آرشاك‌ها هم‌بگونهٔ‌یونانیان‌باستان‌دگرگون‌شد. چون ساختمان‌سیاسی‌سادهٔ دولت‌پارت‌نمی‌توانست به شرایط پیچیدهٔ سیاسی زمان خود جواب دهد. ناتوانی دستگاه حکومت ایجاب می‌کرد تا نقش مهمی به‌حکومت‌ها و شاهان کوچك واگذار شود تـا به‌این‌وسیله همبستگی عناصر گوناگون دستگاه حاکم بیشترگردد، اینجاست‌که دولت پارت ناگزیر از سوئی به‌هلنی‌ها و ازسوی دیگر به‌عشایرکوچ‌نشین‌قدیمی‌که دولت پارت را به‌وجود آوردند میدان‌می‌دهد واینگونه درمعرض تضادهای اجتماعی این دوگروه قرار می‌گیرد، وبنابراین‌ادارهٔ دستگاه حکومت به‌هرج و مرج می‌گراید.

سقوط آرشاك‌ها و تشکیل دولت ساسانی مقدمه‌ای بر تغییر آرایش سازمان سیاسی حکومت ایران‌تلقی می‌شود. ساختمان اجتماعی نوع برده‌داری شرقی دراواخر دولت‌پارت واوایل‌دوره ساسانیان‌رفته رفته به‌دگرگونی گرائید وسرانجام‌باعث تغییر روبنای‌سیاسی‌شد.

۶.
ایران در زمان ساسانیان
تشکیل نخستین جامعهٔ فئودالی

تشکیل دولت ساسانی

ابتکار اتحاد ایران در چارچوب یك حکومت واحد، پس از تغییر دولت پارت، از پارس آغاز شد، این‌جا زمانی نخستین مرکز دولت‌های هخامنشی بود.

پارس‌که در زمان سلوکیدها دارای استقلال سیاسی مشخصی بود، بعدها که در قلمرو پارت‌ها قرار گرفت دارای حقوق یکی از شاه‌نشین‌های تابع آن حکومت گردید. فرمانروایان این منطقه درحدود سدهٔ دوم ق.م. به «شاه» ملقب شدند. برای خود سکه زدند. از نقوش روی سکه‌های‌شان چنین بر می‌آید که آنها سنت‌های سیاسی پارسیان باستان را نگاهداشته بودند، به آتش مقدس احترام می‌گذاشتند وخدای بزرگ زرتشتیان را که اهورامزدا بود، ستایش می‌کردند. آخرین دودمانی‌که در زمان آرشاك‌ها در فارس فرمان میراندند بازرانگید وآخرین «شاه» این دودمان گوچهر به‌شمار می‌آید. مرکز پارس استخر بود (نزدیك پرسپولیس).

پارس ازچند فرمانداری تشکیل می‌شد. فرمانداریکی از این شهرها،بابك از دودمان ساسان بود، او که درعین حال کاهن معبد بزرگ آناهیتا به‌شمار می‌آمد، به‌سال ۲۰۸-م

(یا ۲۰۹ـم.) قدرت شاهی پارس را به‌دست گرفت، گوچهر را سرنگون کرد و او را کشت. پس از مرگ بـابك (۲۲۲ـم.) پسرش اردشیر دامنهٔ قدرتش را گسترش داد وچند استان مجاور پارس مانند کرمان، خوزستان را گرفت وچند شاه‌نشین کوچك دیگر را که جزو قلمرو پارت‌ها بودند به‌متصرفاتش ملحق کرد، اردوان پنجم را شکست داد. بیدرنگ پس‌از این اقدام به‌سال ۲۲۶ـم. (یا ۲۲۷ـم.) اردشیر به‌عنوان شاهنشاه ایران تاجگذاری کرد.

اینگونه دولت ساسانی تشکیل شد. پـایتخت دولت ساسانی را شهر دوتائی کنار دجله یعنی تیسفون ـ سلوکید (به وه اردشیر تغییر نـام داد) قـرارداد. استخر به‌عنوان دومین پایتخت به‌شمار آمد. دولت ساسانـی به‌طور کلی همان قلمرو آرشاك‌هـا را به شرح زیر تصرف کرد. ایران یا استانهای جنوب غربی آسیای میانه و افغانستان غربی، بین‌النهرین سفلی ومیانه (مردم این سامان در اصل سوریه‌ای بـودند و سورستان نامیده می‌شد). تلاش اردشیر اول بـرای پیشروی به‌سوی غرب فرات باعث رویداد یك رشته جنگها با رومیان گردید، در این جنگ‌ها ساسانیان ایران به‌طورکلی سیاست تعرضی را در پیش گرفتند، وناگهان به‌سوریه و آسیای صغیر تاختند. در خاور ایران به بر انداختن حکومت کوشان پرداختند. پس از آنکه در زمان پسر وجانشین اردشیر یعنی شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲)، ساسانیان پیروزی‌های نوینی در شرق وغرب (در افغانستان وماورا قفقاز امروزی) به‌دست آوردند خود را «شاهنشاه ایران وانیران (غیر ایرانی)» خواندند.

در دولت ساسانیان قدرت مرکزی که در دست شاهنشاه متمرکز بود، بارها بیشتراز زمان آرشاك‌ها اهمیت داشت. در زمان اردشیر اول شاهان تابع محلی تقریباً ازمیان رفتند؛ و به‌جای آنها اعضای خانوادهٔ ساسانیان وحاکمان گماشته منصوب شدند. روند ازمیان بردن شاهان تابع تا سده‌های سوم ـ چهارم ادامه یافت، پس ازآن، این گونه شاهان فقط تا اندازه‌ای در مناطق مرزی غرب وشرق قلمرو ساسانیان وجود داشتند.

اردشیراول یکی ازپشتیبانان دوآتشهٔ زرتشتیگری بود، روحانیان زرتشتی بااشراف زمین‌دار پارسی وقسمتی از اشراف پارتی که دردولت ساسانی نفوذکرده بودند (دودمانهای سورنیدها و کارنیدها) تکیه‌گاه حکومت بودند. نفوذ کامل دین زرتشت دردستگاه حکومت با واکنش سخت، علیه هلنیسم از سوی ساسانیان، همزمان بود.

نظام اجتماعی وحکومتی ساسانیان ایرانی

اسناد و منابع تاریخی، کم و بیش ساختمان اجتماعی ایران را در زمان ساسانیان روشن کرده‌اند. بیگمان در این دوره نظام برده‌داری درحال از هم پاشیدگی بود ونظام

جامعهٔ قرون وسطائی اولیه پا می‌گرفت. اما شکل رویداد این جریانها و دگرگونی این مرحلهٔ تاریخی درست روشن نیست. در هرحال در سده‌های سوم ـ چهارم میلادی هنوز روابط نظام برده‌داری سخت رواج داشت. منابع یونانی ودیگران غالباً یادآوری کرده‌اند که لشکریان ایران‌ده‌ها هزارتن ازمردم سوریه، ارمنستان‌ودیگران را به‌بردگی گرفته‌اند. درکناراسیران جنگی (آنشاخریك ـ «بیگانگان») دهقانان ایرانی‌ایکه به پرداخت مالیات توانا نبودند، به‌عنوان برده دیده می‌شدند. بـردگان در املاك اشراف (داستراکت) کار می‌کردند، اینها قابل خرید و فروش بودند، وحتی برخی از آنها در کارگاههای صنعتی شاه به‌کار می‌پرداختند. در نیمهٔ یکم سدهٔ پنجم. یکی از اشراف عالیجاه به‌نام مهرنارسه، وابسته به‌دودمان اسپندیاد که در املاك پارس او ۱۲ هزار درخت تاك، ۱۲ هزاردرخت زیتون و۱۲ هزار درخت سرو وجود داشت به لقب هزاربندك یعنی صاحب هـزار بنده ملقب بود. به برخی از این بـردگان قطعه زمینی واگذار می‌شد، اینها حق داشتند از محصول کار خود سهمی را صاحب شوند، اما زمان رواج این سیستم معلوم نیست.

بردگی از زمانهای دیرین در ایران وجود داشته است، بردگان در کنارگروههای دهقانان آزاد (کاتاك) به‌فارسی جدید(کده) زندگی و کار می‌کردند. بیشتر خانواده‌های بزرگ قبیله‌که با هم خویشاوند بودند، تشکیل جامعه‌هائی را می‌دادند ودر قطعه زمینی سکنی می‌گزیدند؛ اصطلاح کاتاك خواتای (صاحب خانه، به فارسی امروزی «کدخدا» می‌گویند) در آغازبمعنی‌رئیس جامعهٔ خانواده بزرگ بود، بعد معنی رئیس ده «کدخدا» را به‌خود گرفت. نظـام بردگی، بیشتر درمناطقی‌که از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌تر بودند رواج داشت (بین‌النهرین وخوزستان‌وتا اندازه‌ای درفارس وماد). درمناطق‌کنارهٔ دریای خزر و خاور ایران روابط جـامعه پدرسالاری بیشتر رایج بود. از منابع تـاریخی چنین برمی‌آید که رواج نظـام پدرسالاری و وابستگـی جامعه دهقانی به اشراف مالك زمین زودتر ازنیمه دوم سده‌پنجم نبوده است.

اختیارلقب «شاهنشاه ایران و انیران» به‌وسیله سران حکومت ساسانی‌گویای این ادعا بودـ البته درجهان‌پندارـ که اینان خودراپادشاه تمام جهان می‌شناساندند. شاهنشاه حتماً بایستی بدودمان ساسانی‌وابسته می‌بود، امادرجهٔ بستگی‌وارث تاج‌وتخت به‌دودمان ساسانی دقیقاً تعیین نشده بود. قدرت شاه نشانه‌ای از قدرت خداوند به شمار می‌آمد و هیچ‌چیز نمی‌توانست آنرا محدود کند. دربار شاه دارای‌جاه وجلال‌وشکوه فوق‌العاده‌ای بود وبرای بزرگ‌نمائی دربار سلطنتی مراسم وتشریفات ویژه‌ای انجام می‌گرفت.

دولت ازمذهب پشتیبانی می‌کرد وهمهٔ‌مردم بایستی به‌دین زرتشتی مؤمن‌می‌بودند. کلیه رعایای شاه به چهار دسته یا صنف یا «کاست» تقسیم می‌شدند (بردگان جزو این

دسته‌بندی نبودند)؛ هیچ فردی حق نداشت تغییر صنف بدهد. نسبت به‌صنف‌بندی طبقاتی دورهٔ اوستا، در زمان ساسانیان دگرگونیهائی اساسی پدید آمد، این چهار صنف به شرح زیر بودند: روحانیان یا آسراوان (به زبان اوستائی آثراوان)، پیکارگران یا آرتشتاران (به‌زبان اوستائی رتیشتار)، دبیران یا دیپیران (این یك صنف تازه‌ای بودکه در زمان دولت‌های بعدی پدید آمد و نقش آن ضمن رشد دستگاه دیوان سالاری زمان ساسانیان اهمیت داشت) وصنف مالیات دهندگان یا واستریوشان (به‌زبان اوستائی واستروفشوئیات، در زمان باستان این نام را به دهقانان آزاد داده بودند). سه‌صنف اولی ممتاز به شمار می‌آمدند، از پرداخت مالیات‌وانجام وظایف معاف بودند. اما اینان‌خدمات دینی، جنگی واداری دستگاه را انجام می‌دادند. در داخل این صنوف هم سلسلهٔ مراتب وجود داشت و به پایه‌های مختلف تقسیم‌می‌شدند.

روحانیان معمولی به ماگ (مغ) شهرت‌داشتند. دررأس‌روحانیان هراستان ماگوپات («رئیس مغان») بود و ریاست عالیه روحانیان را در سرتاسرکشور ماگوپاتان ماگوپات (شکل تازه این واژه «موبدان موبد» است) به‌عهده داشت؛ او در عین حال رئیس جامعه روحانیان زرتشتی وقاضی‌القضات به‌شمار می‌رفت و در سده‌های چهارم وپنجم بلندترین مقام‌را دردولت، پس ازشاه دارا بود. صنف‌پیکارگران را ارتشتاران سالار یا ارانسپه‌پات (فرمانده عالی ایران) رهبری می‌کرد. بنا به مدارکی‌که از نخستین سالهای حکومت ساسانیان به‌دست آمده، اریستوکراتهای ایرانی به شهرداری‌ها (شاهان‌تحت‌الحمایه شاهنشاه و استانداران استانها، که وابسته به خاندان ساسانیان بودند)، ویسپوهرها (اعضای خانواده‌های اشراف‌که از میان آنها مأموران بلند پایه برگزیده می‌شدند)، وزورگ‌ها (از میان آنها فرماندهان بلند پایه لشکری، درباریان و بلندپایگان برمی خاستند)، تقسیم می‌شدند. پائین‌ترین پایه‌های لشکری را آزات‌ها دارا بودند (به‌فارسی جدید آزادگان)، این‌ها شامل مالکان جزء بودند و سواره نظام از میان این صنف برگزیده می‌شدند. صنف دبیران شامل‌مأموران‌کشوری‌بودند ـ بوروکرات‌ها، در رأس‌این‌صنف دبیرپات (یادبیربد) قرار داشت‌که رئیس دبیرخانه شاه به‌شمار می‌رفت.

صنف مالیات دهندگان شامل‌کشت‌کاران (واستریوشان)، صنعتگران (خوتوخشان، از واژه اوستائی خوتی)، سوداگران وهمهٔ شهریها یعنی تودهٔ مردم شهرنشین به‌استثنای سه صنف ممتاز نامبردهٔ بالا بودند. نوع مالیات‌هائی که این صنف می‌پرداخت شامل مالیات سرانه (گزیت)، مالیات ارضی (خراگ، این مالیات را دهقانان می‌پرداختند) و مالیات‌های فوق‌العادهٔ دیگر بسود؛ دهقانان موظف به انجام بیگاری بودند ـ ساختن ساختمانهای آبیاری، دژها وساختمانهای دولتی، اعضای وابسته به صنف مالیات دهنده

حق نداشتند به‌کار دولتی بپردازند. رئیس این صنف واستریوشان سالار بود، این شخص از میان صنف‌های ممتاز برگزیده می‌شد. از آنجاکه همهٔ مالیات‌های جمع‌آوری شده از صنف مالیات دهنده، بایستی به‌خزانه شاه ریخته می‌شد، واستریوشان سالار در عین‌حال سمت ریاست مالی را هم به‌عهده داشت، طرح درآمد وهزینه بودجه دولت به‌عهده او سپرده شده بود.

در دولت ساسانیان دستگاه دیوانسالاری پیشرفته‌ای وجود داشت. علاوه بربلند ـ پایگان نامبرده بسیاری از مأموران عالیرتبهٔ کشوری و لشکری در این دستگاه کار می‌کردند: رئیس گارد سلطنتی (هزار اپات)، فرمانده‌سواران، خزانه‌دارکل، مأموران پذیرائی از سفیران خارجی و غیره. بعدها پایه وزورگ فرامادار («فرمانفرمای بزرگ»، تقریباً نقش صدراعظم یا نخست وزیر را ایفا می‌کرد) به‌وجود آمد ـ این مقام بایستی کلیه کارهای اداری ومالی کشور را می‌گرداند وبه‌اصطلاح مهرداو سلطنتی هم به‌شمارمی‌آمد. اداره‌های مشخصی به‌نام‌دیوان وجود داشت که در رأس‌هرکدام یکی‌از بلند پایگان بودند.

دولت ساسانی دارای آرتش دائمی نبود (به‌غیر ازگارد سلطنتی که شماره افراد آن تقریباً به هزار تن می‌رسید). ارتش ازچریک‌های سوار وابسته به‌صنف پیکارگران تشکیل می‌شد. اسلحه پیکارگران سوار، نیزه (به‌طول۲ متر)، کمان وتیردان، شمشیر، تبرجنگی، نیزه وکمند بود. سواران زره می‌پوشیدند؛ سر، سینه وگردن اسب‌های سواره نظام هم‌از زره پوشیده بود. زرمندگان‌کمکی، حتی سوارانی از مناطق‌کوهستانی وکوچ‌نشینی‌شامل ایرانیان یا دیگران‌به‌نیروهای زرمنده می‌پیوستند. نیروی پیاده نظام شامل دهقانان‌بودند که از میان این قشر دست‌چین می‌شدند. اینان آموزش زرمی چندانی نمی‌دیدند و هنگام نبرد فقط به‌عنوان نیروی‌کمکی برای انجام خدمات بنه و تدارکاتی در دژها به‌کار برده می‌شدند؛ زرمندگان پیاده دربرابر همرزمان سوارشان از حقوق‌ومزایای‌کمتری برخوردار بودند وهمیشه آنها را حقیر می‌شمردند.

قضاوت به‌عهده صنف روحانیان بود. درحقوق قضائی زمان ساسانیان به‌طورکلی سه نوع بزه مهم وجود داشت؛ مخالفت با دین (زرتشتیگری)؛ مخالفت با شاهنشاه (بزه سیاسی)؛ تخلف در پرداخت مالیات. کیفر دومورد اول‌بیشتر اعدام بود (در موردبزه‌های سیاسی امکان داشت کیفر اعدام به زندان ابد در دژفراموشی واقع در خوزستان، تبدیل شود). کیفر بزه تخلف مالیاتی، کورکردن، تادیب یاجریمه بود. دربارهٔ حقوق‌خانواده، مردان اجازه‌داشتند چند زن به‌گیرند، زنان ازلحاظ حقوق با مردان‌کاملاً نابرابربودند. این رسم در دستگاه حاکم به‌ویژه خاندان ساسانی رواج داشت.

دین در ایران زمان ساسانیان

آنگونه‌که می‌گویند دین‌رسمی‌ودولتی ساسانیان زرتشتی بود. در همه‌جا معبدهای زرتشتی وجود داشتند، و آتش مقدس پیوسته در این معابد افروخته می‌شد. سه آتشکده مهم در آتورپاتکان (آذربایجان) ـ آتش ویژه شاه و رزمندگان، در پارس ـ آتش ویژهٔ روحانیان، و در خراسان ـ آتش‌ویژهٔ مالکان‌وجود داشت. معبدهای زرتشتیان، زمین‌های کشاورزی پهناور ومنابع دیگر مسادی را در اختیار داشتند ویکی از نیرومندترین مراکز اقتصادی وسیاسی حکومت به‌شمار می‌آمدند. برای ایجاد سازمان متمرکز و یك پارچهٔ روحانی در حکومت ساسانیان روحانی نامدار به‌نام کارتیر نقش مهمی را ایفا کرد، او در زمان شاپور اول به این کار پرداخت وبلندترین مقامهای روحانی را در زمان جانشینان این پادشاه در دستگاه سلطنت پدید آورد، در سالهای ۲۷۳-۲۹۳ میلادی کارتیر شاغل مهمترین مقامها در دستگاه ساسانی بود.

در سده سوم میلادی نوشته‌های کتاب مقدس زرتشتیان یعنی اوستا تصحیح شد. بعداً در سده‌های چهارم وششم متون آن جمع‌آوری و مدون گردید. در زمان ساسانیان الفبای اوستائی ویژه‌ای به‌نام زند پدید آمد (امروزهم متن اوستا با همان الفبا دردست‌رس است)، وحتی ضمن آن ترجمهٔ فارسی میانه آن با تفسیر به‌نام پازند تدوین گردید. در دورهٔ ساسانیان دین زرتشتی به‌آئین‌خشك وتعصب‌آمیزی تبدیل شد. تشریفات وشعائر سبکی‌که در طول زمان به‌آن افزوده شده بود ودر اصل وجود نداشت، همانگونه حفظ گردید. روحانیت زرتشتی در آنزمان به بی‌پایه بودن این سنت‌ها اعتنائی نکرد و روش بدعت‌گذاران این دین را دنبال نمود. اما پادشاهان ساسانی هم هنگامی به‌مسئله مذهب توجه می‌کردندکه درآن پای سیاست به‌میان‌کشیده می‌شد.

در سده سوم، هنگام حکومت ساسانیان دین تازه‌ای به نام دین مانی درایران پدید آمد. مانی از ساکنان بین‌النهرین جنوبی ومادرش از نژاد خاندانهای اشراف ایرانی‌بود. او درآغاز فرمانروائی شاپور اول به‌تبلیغ‌پندارهایش پرداخت. شاه نخست از او به‌خوبی استقبال‌کرد. اما بعدها پس از آنکه دانسته شد، آموزش او برای روحانیان زرتشتی‌ایجاد خطر می‌کند، در زمان بهرام اول به‌سال ۲۷۶ میلادی مانی در جندی شاپور خوزستان کشته شد. آئین مانی همان دنبالهٔ پندار ایرانیان باستان مبنی برپیکار جاودان پدیده‌های روشنی و تاریکی در جهان بسود، ضمناً مقداری از آموزشهای مسیحی، گنوستیزیسم وبودائیسم‌راجذب‌کرده بود. بنابه‌آموزش‌مانی‌پدیده‌های‌جهان‌وانسان‌آمیخته‌ای ازعناصر تاریکی و روشنی‌اند. انسان برای اینکه از گزند شیطان مصون بماند بسایستی عناصر

ناپاکی و بدی وتاریکی را از خود بزداید و برای اینکار لازم است که خود را از بند مادیات آزادکند. بنابراین یك مانوی مؤمن‌نبایستی دارائی، خانواده وحتی منزل‌می‌داشت، نبایستی متأهل می‌شد، بایستی از خوردن گوشت وشراب و بقیه نعمات مادی دوری می‌جست. اما از آنجا که تاب آوردن در برابر این ریاضت‌های سخت عملاً برای عده کمی‌امکان داشت، بنابراین مؤمنان دین مانی‌به‌دو درجه تقسیم می‌شدند: «مؤمنان‌کامل» که در انجام مقررات دینی سخت‌کوش بودند، اینها بایستی ریاضت می‌کشیدند و آموزش مانی را تبلیغ می‌کردند. و «مجریان» که می‌توانستند مسکن، خانواده، شغل و دارائی داشته باشند، اما موظف بودند به «مؤمنان کامل» منزل وپناه بدهند و به آنهاکمك کنند؛ تنها برای اینکه روح آنها ازگناه پاك شود هر «مجری» پیش از مرگش بایستی به مقام «مؤمن کامل» ارتقا می‌یافت.

مانیگری در آنزمان نه‌تنها در بین‌النهرین و ایران بلکه در امپراطوری روم (تا شمال افریقا واسپانی)، درآسیای میانه وسپس میان اوئیگورها[1] رواج یافت. از آنجا که مانیگری نظام اجتماعی‌موجود را به‌عنوان تقویت‌کننده‌پدیده‌های تاریکی و تباهی‌محکوم می‌شناخت، با وجود منفی بودن، جامعهٔ استثمارگر و در رأس آن دستگاه دولت را سخت می‌کوبید، بنابراین رفته رفته این آئین درایران و امپراطوری روم پیروانی به‌دست آورد.

در شهرهای بین‌النهرین و ایران گروههای نسبتاً مهمی از یهودیان می‌زیستند. یهودیان در ایران از خودمختاری آشکار بهره می‌بردند. رهبر آنها به اکسیلارخ (واژه یونانی است. یعنی شاهزاده رانده) شهرت داشت، این گروه از سوی ساسانیان موردپیگرد قرار نمی‌گرفتند.

در سده‌های سوم ـ چهارم در میان سوریه‌ایهای بین‌النهرین وسپس غالباً در میان خود پارس‌ها بگونهٔ گسترده‌ای مسیحیت رواج‌یافت، ساسانیان نخست این‌گروه را پیگرد نمی‌کردند. هنگامیکه مسیحیت به عنوان دین رسمی در امپراطوری روم اعلام گردید (عملاً در سال سی‌ام قرن چهارم)، وضع عوض شد، حتی در ارمنستان (به سال ۳۰۲ میلادی) و به‌دنبال آن در گرجستان شرقی (گارتلیا به‌سال سی‌ام قرن چهارم) و در آلبانیای قفقاز (در خاور ساوراء قفقاز) این دین رواج یافت. در این هنگام ساسانیان مسیحیان را به عنوان هواخواهان سیاسی رومیان می‌شناختند، و در زمان شاپور دوم

---

۱. اوئیگورها ـ تیره‌ای بودند که در شرق ترکستان روس کنونی می‌زیستند ودارای زبان و ادبیات ویژه‌ای بودندکه اخیراً کشف شده است.

(۳۰۹-۳۷۹ میلادی) مسیحیان بگونه بیرحمانه‌ای زیر پیگرد قرار گرفتند. پس از پیمان ایران ـ روم به سال ۳۸۷، تعقیب مسیحیان در ایران پایان یافت، اما یزدگرد اول (۳۹۹ ـ ۴۲۰ میلادی) از آنها پشتیبانی کرد؛ در سالهای ۳۰ ـ ۵۰ سده پنجم میلادی پیگرد کم و بیش مسیحیان که از سوی روحانیان زرتشتی برانگیخته می‌شد از نو آغاز گردید. اما پس از آنکه میانه سازمان‌مذهبی‌مسیحی سوری در ایران به‌سال ۴۸۴میلادی باکلیسای امپراطوری روم شرقی به‌هم خورد مسیحیان اجازه فعالیت آزاد را در ایران به‌دست آوردند. شهر سلوکیه مقر اسقف بزرگ کلیسای نسطوری (یا کاتولیك) شد. کلیسای نسطوری در سده پنجم در بیشتر شهرها حتی تا مرو گسترش یافت و سپس به آسیای میانه، ترك اویگور و در سده هشتم تا حدود چین وجلوتر نفوذ کرد.

در مرزهای شرقی قلمرو ساسانی ـ در تخارستان و کابلستان، وهمچنین در آسیای میانه، در زمان سلطنت کوشان‌ها بودائیسم رواج داشت.

سیاست خارجی ساسانیان درسده‌های سوم-چهارم

در سده‌های سوم ـ چهارم، یعنی زمان آرشاك‌ها جنگ‌های ایران و امپراطوری روم برسر چیرگی بر بین‌النهرین علیا، سوریه، ارمنستان، کشورهای ماوراء قفقاز و به منظور زیر نظرگرفتن راه‌های کاروان‌رو تجارتی‌که مدیترانه را به‌هندوستان، آسیای‌میانهٔ وچین می‌پیوست، انجام می‌گرفت. اردشیر اول که جنگ را باروم آغازکرد کامیابیهای متناوبی به دست آورد. پس از او شاپور اول به پیروزیهای مهمی رسید؛ به‌سال ۲۵۶ میلادی او پایتخت با شکوه سوریه یعنی آنتیوخیه را گرفت و ویران کرد، اما به سال ۲۶۰ در حالیکه نزدیك ادس ارتش روم را درهم شکست، امپراطور روم به‌نام والرین و قسمتی از لشکریانش را به‌اسارت گرفت، والرین ضمن اسارت درگذشت. این اسیران به کار ساختمان‌سد بزرگی روی رودکارون به‌نام «بند قیصر» گمارده شدند. شمارهٔ بی‌شماری اسیر را از شهرها و روستاهای سوریه و آسیای صغیر بیرون بردند؛ قسمتی از اینها که بیشترشان صنعتکار بودند، برای ساختمان شهر شاپور یا جندی‌شاپور در محل ساکن گردیدند. اما ارتش شاپور از پادشاه عرب پالمیر که تابع روم بود شکست خورد، پس از آن نبرد با پیروزی‌های نوبه‌ای ادامه یافت. سرانجام ارتش ایران به پیروزی کامل رسید اما هیچگاه نتوانست روی‌سرزمینهای اشغال شده مواضع استواری را به‌دست‌آورد، در ایران مانند روم، ارتش دائمی وجود نداشت، چریکهای سوار پس از به‌دست آوردن غنائم جنگی وبردگان اسیرکوشش داشتند بیدرنگ به‌خانه‌هایشان برگردند.

نخستین مرحلهٔ جنگ‌میان ایران و روم‌به‌سال ۲۹۸ به‌شکست کامل ایران‌انجامید، در نتیجه شاه ساسانی به‌نام نرسی (۲۹۳-۳۰۲) ناگزیر شد پیمان صلحی با رومیان در نصیبین به‌بندد وبه‌موجب آن بایستی از ادعای‌برخاك ارمنستان چشم‌می‌پوشید و قسمت علیای بین‌النهرین و ۵ استان بی‌اهمیت واقع در بالای رود دجله را به رومیان واگذار می‌کرد. شاپور دوم پس ازگذشتن ۴۰ سال از پیمان نصیبین، دوباره به‌سال ۳۳۸ جنگ را علیه روم آغازکرد، تا پیش از ۳۶۳ م. جنگ با کامیابیهای نوبه‌ای ادامه داشت، در این هنگام امپراطور ژولین با ارتش عظیمی به‌قلمرو ایرانیان در بین‌النهرین هجوم برد و وارد سلوکیه شد، اما ضمن یکی از جنگ‌ها در ژوئن ۳۶۹ به‌علت زخمی‌که برداشت، در گذشت. جانشین او به‌نام ایویان که در اردوگاه برگزیده شد به‌سال ۳۶۳ با شاپور دوم پیمان‌صلح تازه‌ای را درنصیبین‌منعقدکرد، به‌موجب این پیمان، تمام سرزمین‌هائیکه‌طبق پیمان سال ۲۹۸، ایران از دست داده بود، به‌اضافه شهرنصیبین دوباره به ایران واگذار گردید،

پس از مرگ شاپور دوم شاهنشاهی ساسانی صحنه ستیز و آشفتگی روحانیان و سرداران که کوشش داشتند، شاهنشاه را به‌آلت دست مبدل‌کنند، گردید؛ در ظرف ۲۰ سال (۳۷۹-۳۹۹) سه شاه در اثر توطئه‌کشته شدند. به‌سال ۳۸۷ ایران موفق شدپیمان سودمندی را با روم‌منعقدکند، به‌موجب این پیمان. منطقه ماوراء قفقازبه‌دومنطقه نفوذ روم و ایران تقسیم گردید: منطقهٔ رومیان، ارمنستان غربی و لازیکا (درغرب گرجستان)، ومنطقه ایرانیان قسمت مهمی از ارمنستان (ارمنستان ایران)، گرجستان شرقی (کارتلیا) و آلبانیا، بود. در آغاز هر یك از این مناطق دارای شاه محلی بودند و تحت‌الحمایه ایران به‌شمار می‌آمدند، اما رفته رفته این شاهان برکنار شدند و سه کشور نامبرده در ردیف استانهای خودمختار تابع ایران در آمدند و حاکمیت محلی آنها در دست اشراف ممتاز و روحانیون مسیحی بود.

در فاصلهٔ سالهای ۶۰-۸۰ سدهٔ چهارم، ساسانیان در پی پیروزیهائی‌که در شرق‌به دست آورده بودند، موقعیت‌شان در شاهزاده نشین کوشان استوار شد، این نقطه در شرق افغانستان امروزی قرار داشت و شاهزادگان ساسانی به‌عنوان فرمانروایان این استان‌به کوشانشاه ملقب شدند.

ایران در سدهٔ پنجم

شاه یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰) کوشش‌داشت با اقدامات پیچیده‌ای نفوذروحانیان

و اشراف لشکری را در دستگاه حکومت از میان ببرد، بنابراین از مسیحیان پشتیبانی می‌کرد (به‌این انگیزه اشراف وروحانیان به او لقب گناهکار دادند) وهوخواه ایجادحسن روابط با امپراطوری بیزانتین بود. این شاهنشاه سر انجام قربانی توطئه‌های اشراف ایرانی شد.

در طول سدهٔ پنجم روابط میان ایران و بیزانتین صلح آمیز بود. این چگونگی‌به هردو دولت در سدهٔ پنجم امکان دادکه نیروی خود را صرف دفع هجوم قبایل کوچ‌نشین کنند. این جریان هردودولت را وادار کرد تا دربارهٔ دفاع مشترك گذرگاههای کوهستانی قفقاز با یکدیگر به‌گفتگو پردازند ـ آلدن‌ها، دربندیها وتا اندازه هونها غالباً از قفقاز شمالی به‌متصرفات‌ایران و بیزانتین‌هردو هجوم‌می‌بردند. ایران ناگزیر بود درگذرگاه‌های کوهستانی دژهائی برپا و پادگانهائی را درآنجاها بگمارد ـ بیزانتین هم برای این‌کار کمك مالی می‌کرد.

منابع تاریخی بیکار میان ایران وکیداریت‌ها را در نیمه اول قرن پنجم وافتالیت‌ها را درنیمه دوم سدهٔ پنجم ونیمه اول سده ششم بگونه‌کوتاهی یادکرده‌اند. نژاد این قبایل کوچ‌نشین به‌روشنی معلوم نشده است. بهرام پنجم ساسانی معروف به‌گور (۴۲۱-۴۳۸) و یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۷) درسرزمین‌های خراسان وتخارستان با این قبایل زدوخورد کرده‌اند. در نیمهٔ دوم سدهٔ پنجم افتالیت‌ها دولت نیرومندی پدید آوردند و تخارستان، سغد وحتی‌استانهای دیگر آسیای میانه را تصرف‌کردند. شاه فیروز (۴۵۹-۴۸۴) ساسانی ضمن نبرد با افتالیت‌ها شکست خورد و اسیر آنها گردید، و برای آزادیش ناگزیر شد مبلغ گزافی تاوان بپردازد ومناطق واقع در شرق مرو را به‌آنها واگذارد. ضمن جنگ دیگری با افتالیت‌ها فیروز شکست خورد وکشته شد.

بهرام‌پنجم (گور) ویزدگرد دوم برخلاف سیاست یزدگرد اول‌کوشش داشتنداشراف و روحانیان را از خود خشنودگردانند. بنابراین یزدگرد دوم دراندیشه‌آن بودکه خودـ مختاری ارمنستان را از میان ببرد و مسیحیان آن سرزمین را اجباراً به دین زرتشتی برگرداند و به‌خیال خود این استانها وکشورهای‌دیگر ماوراء قفقاز را ایرانی‌کند. مالیات های‌کلانی برای ارمنستان بسته شد، بیشتر مقامات عالی به‌اشراف پارسی محول گردید. یزدگرد دوم به‌بهانهٔ وجود خطر از سوی‌کوچ‌نشینان به‌مدت ۷ سال چریکهای سوار شاهزاده‌نشین ارمنستان را دور از زادگاه خود ودرمرزهای خاوری مأمور کرد. به‌سال ۴۵۰ میلادی یزدگرد دوم از شاهزاده ارمنستان خواست‌که دین زرتشتی‌را به‌پذیرد و او را تهدیدکرد درصورتیکه از این‌کار سرباز زند از حق مالکیت و حاکمیت آن سرزمین محروم خواهد شد. اما با وجود اینکه تقریباً چریکهای ارمنی در محل نبودند، یك قیام

مردمی‌خود به‌خودی‌در ارمنستان در گرفت، شاهزاده وروحانیان‌مسیحی به‌این‌قیام‌پیوستند. رهبری‌این‌قیام به‌عهده سردار آزموده و شجاع‌ارمنی، واردان مامیکونیان‌بود. دامنهٔ قیام به‌کارتلیاوآلبانیاکشانده‌شد. ارتش‌ایران پس ازیك‌نبرد سرسختانه موفق شد نزدیك اوارائیر پیروزی‌قطعی‌به‌دست‌آورد، دراینجا واردان‌مامیکونیان(ماه‌مه ۴۵۱میلادی) کشته‌شد وقیام درهم شکست، اما یزدگرد دوم که از فرجام این قیام به‌هراس افتاده بود فقط به‌اعدام رهبران قیام اکتفا کرد. کشورهای ماوراء قفقاز خودمختاری خود را حفظ کردند ویزدگرد از تحمیل دین زرتشتی به‌آنها منصرف شد.

درزمان فیروز دوباره موضوع محدود کردن خودمختاری‌کشورهای ماوراء قفقاز مطرح گردید، درکارتلیا، ارمنستان وآلبانیا دوباره قیام مردمی‌آغاز شد، قسمت مهمی از اشراف محلی به‌این قیام پیوستند. پادشاه کارتلیا به‌نام واختانگ گرگاسال رهبر این‌قیام بود و فرماندهی ارتش قیام‌کننده را واهان مامیکونیان ارمنی به‌عهده داشت، پس از یك پیکار طولانی، جانشین فیروزشاه به‌نام‌بلاش (۴۸۴-۴۸۸) پیمان‌صلحی با اشراف‌کشورهای ماوراء قفقاز بست (۴۸۴)، به‌موجب این پیمان حقوق و امتیازات اشراف‌محلی و و روحانیت مسیحی‌درمصونیت‌کامل قرارگرفت.

از بررسی منابع تاریخی چنین برمی‌آید که روند فئودالیزه شدن قسمت مهمی از دهقانان (که قبلاً جزو جوامع آزاد بودند) و وابستگی آنها به‌اشراف فئودال درنیمه‌دوم قرن پنجم میلادی آغاز شده است. ناخشنودی توده‌های وسیع مردم درپایان سدهٔ پنجم درپی فشار سنگین مالیات‌ها و پیدایش بینوائی خودبه‌خودی ـ خشکسالی، قحطی‌که‌باعث گرسنگی‌در سراسرکشور می‌شد، قیام عظیمی را زیرعنوان پیروی از آئین مزدك در ایران برانگیخت.

جنبش مزدکیان

این جنبش مردمی را که درفاصلهٔ سالهای ۴۹۱ و ۵۲۹ میلادی سرتاسر ایران به آن درگیر بود، منابع تاریخی‌بسیارکم‌اهمیت و با لحن مخالفت‌آمیزی نمایانده‌اند، اما ضمن بررسی روند رویدادها می‌توان شکل اجتماعی‌آنرا دریافت.

پایهٔ ایدئولوژیك این جنبش را گروهی از دانشمندان زرتشتی در اواسط سدهٔ سوم میلادی، به‌نام فرقهٔ زروانیان بنیان نهادند، بعدها این ایدئولوژی به‌نام مزدکی‌نامیده شد، رهبراین‌جنبش در پایان سدهٔ پنجم میلادی شخصی به‌نام مزدك بود وبنابراین جنبش به‌نام رهبرش شهرت یافت. آموزش مزدکیان تقریباً از ایدئولوژی مانی‌گرفته شده بود.

وجه مشترك ایدئولوژی مانی ومزدك برپایه دوالیسم یعنی تضاد میان روشنی و تاریکی بود. آموزش مزدك دربارهٔ مقررات دیگر مذهبی و روابط اجتماعی، با آموزشهای مانی فرق داشت. بنا به‌آموزش مزدك فعالیت خداوند روشنی، در زمینه‌های عدل و داد، دانش و فهمیدگی وکمال، و فعالیت خداوند تاریکی در زمینه‌های آشفتگی، نفهمی و تباهی‌در جهان انجام می‌گیرد، و از آنجا این پندار به‌وجود می‌آیدکه برای نیرومند شدن خدای آسمانی روشنی، جهانرا باید از آمیختگی عوامل تاریکی با پدیده‌های روشنی پاك کرد و به‌وسیله انقلاب، نظمی اجتماعی برمبنای داد در زمین و آسمان بنیان نهاد. چنانکه یکی از منابع تاریخی گواهی می‌دهد، بنیاد پندار اجتماعی مزدکیان چنین است: «خداوند نعمات مادی و ثروت را به‌مردم داد تا بگونهٔ برابر میان خود تقسیم‌کنند. اما خودمردم نابرابری و بیدادگری را در میان خود رواج دادند. آنها (مزدکیان) ادعا داشتند که می‌خواهند ثروت را ازتوانگران به‌گیرند، برای اینکه میان بینوایان تقسیم‌کنند واینگونه دارائی فقرا را به‌حساب توانگران، به‌خودشان برگردانند. چون دراختیار برخی‌از مردم مال، خواسته، زن و غیره بسیار است، اینان چنین حقی را ندارند و این برخلاف عدل است. پندار مالکیت اشتراکی اموال و زنان را مزدکیان از پندارهای ناپختهٔ برخی از اندیشمندان جهان باستان‌گرفته بودند. عملاً وجود «زن اشتراکی» به‌مفهوم نابودکردن حرمسراهای اریستوکرات‌ها بودکه درون آنها صدها و هزاران زن رنج می‌کشیدند، ودر کنار آنها بسیاری از مردان مجرد بینوا می‌زیستند. در پندار «زن اشتراکی» عملاً از بین‌بردن شکل‌های منسوخ ازدواج‌درمیان اشراف ایرانی ازجمله ازدواج‌گروهی،ازدواج هم خونها، پولیاندریا (تعدد شوهرها) آمیختگی جفت نا همجور، نهفته بود. به‌طورکلی پندار مزدکیان برپایهٔ برابری اجتماعی و تجدید جامعه روستائی آزادکه در زمانهای‌کهن در ایران‌رواج داشت، پدیدآمده بود. درمنابع تاریخی‌ایکه اخیراً تدوین شده‌اند،مزدکیان را مردمی«پلید»، «ساده‌لوح»، «گدا»، «عامی» نامیده‌اند. اما عوامل‌اصلی جنبش‌اجتماعی مزدکیان، طبقات‌زیردست و دهقانان بودند.

این قیام درزمان شیوع گرسنگی‌آغاز گردید، و رهبر این جنبش مزدك بود ـ او که دانشمندی خوش بیان به‌شمار می‌رفت، خواستار شد تا همهٔ انبارهای غله دولتی‌گشوده شوند. شاه‌قباد (۴۸۸-۵۳۱) این خواسته مزدك را انجام داد و او را درشمار مشاوران خود درآورد. درتمام ایران خود به‌خود مصادرهٔ اموال اشراف و توانگران آغازگردید، بینوایان «خانه‌ها، زنان، و دارائی» توانگران را تصرف کردند. منابع تاریخی در بارهٔ تقسیم زمینها چیزی نگفته‌اند. این‌مسئله ظاهراً نمایان‌گر آنست، ساکنان زمین‌هائی که سابقاً زیر مالکیت جامعه‌های روستائی بودند، درصدد لغو مالکیت فئودالها و خودداری

از تحویل سهم مالکانه به‌آنها بودند.

قباد درحدود ۵ سال از مزدکیان پشتیبانی کرد، برخی می‌پندارند که او پاکدلانه آموزشهای مزدك راپذیرفت؛ اماواقعیت‌اینست که‌قبادمی‌پنداشت ضمن کمك کردن به‌مزدکیان اشراف نظامی وروحانیان را ناتوان خواهدکرد. احتمالاً شاه به‌سادگی از جنبش‌توده‌ای مزدکیان به‌هراس افتاد و برای اینکه بر تخت سلطنت استوار به‌ماند، باآنها از درسازش درآمد. به‌سال۴۹۶ میلادی اشراف درپی‌توطئه‌ای قباد را سرنگون‌کردند و او رابه‌زندان «دژ فراموشی» فرستادند، برادرش جاماسب را به‌جای او به‌تخت نشاندند. قباد موفق شد از زندان به‌گریزد، اوپس ازفرار نزد شاه‌افتالیت‌ها به‌نام آخشونوار که خویشاوندش‌بود، رفت، لشکریان اورا دراختیارگرفت، به‌سال۴۹۸/۴۹۹ به‌ایران بازگشت ودوباره‌به‌تخت نشست. این‌بار قباد با اشراف آشتی‌کرد و از پشتیبانی مزدکیان دست برداشت، وبه‌سال ۵۲۹ برآن شد آنها را سرکوب کند، اما این‌کار را پسرش خسرو انجام داد: خسرو از راه فریب، رهبر مزدکیان و همه پیروانش را به‌دام انداخت و آنها را قتل‌عام کرد، پس از این جریان درهمه‌جا پیگرد وفشار ددمنشانه‌ای علیه مزدکیان آغازگردید، مزدکیان‌را بگونهٔ دسته‌جمعی بازداشت واعدام می‌کردند.

اصلاحات خسرو اول انوشیروان

به‌دنبال پیگرد جنبش مزدکیان، قدرت شاه افزایش یافت، اشراف و روحانیان پیر به‌سختی ناتوان شدند. خسرو اول انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹) در رشته‌های گوناگون اصلاحاتی را درون کشور آغازکرد، یکی از کارهای او اصلاح وضع مالیات بود. پیش از این «خراگ» (مالیات ارضی) بگونهٔ جنسی، یعنی سهمی ازمحصول، دریافت می‌شد، این سهم از $\frac{1}{10}$ تا $\frac{1}{4}$ محصول، بسته به‌شرایط آبیاری، کیفیت زمین‌زیرکشت و نزدیکی زمین به‌شهرهای بازرگانی تعیین‌شده‌بود. هم‌اکنون برای‌زمین میزان ثابتی مالیات تعیین گردید و مقدارآن بدون وابستگی به‌گوناگونیهای نامبرده، نقداً دریافت می‌گردید. از یك جریب (۳۶۰۰ «آرنج» مربع) زمین زیرکشت جو وگندم سالیانه یك درهم و ازیك جریب زمین زیرکشت تاك ۸ درهم، از یك جریب یونجه ۷ درهم دریافت مـی‌گردید؛ به‌ازای ۶ اصله درخت زیتون، ۶ اصلـه نخل عـراقی، ۴ اصله نخل ایرانی و ده اصله درخت‌های میوه دیگر سالیانه یك درهم گرفته می‌شد.

مالیات سرانه گونهٔ ویژهٔ کلیهٔ افراد صنف مالیات‌دهنده بود: از هرمردی (از ۲۰ تا ۵۰ ساله) بنا به‌وضع مالی او سالیانه ۴، ۶، ۸ یا ۱۲ درهم گرفته می‌شد. ظاهراً پس

از اصلاحات در استانهائیکه از لحاظ اقتصادی عقب افتاده بودند، مالیات جنسی اخذ می‌شد.

خسرو اول به‌خانواده‌های اشراف قدیمی که در نتیجهٔ جنبش مـزدکیان به‌بینوائی گرائیده بودند، کمك مالی می‌کرد. درعین‌حال اوعلیه اشرافی‌که دوباره روش‌زورگوئی را درپیش‌گرفته بودنـد واکنش نشان می‌داد. نخستین مقـام حکـومتی پس از شاهنشاه وزورگ فرامادار بود که شاه می‌توانست او را برکنار و تعویض‌کند. مقام «ان‌سپه پات (فرمانده نیرو) لغو شد؛ هم‌اکنون ارتش زیر فرمان ۴تن فرمانده‌که دراستانهای شمالی، غربی، شرقی و جنوبی مستقر بودند، قرار گرفت، اینان مقامهای دوم، سوم، چهارم و پنجم را پس از شاه، در دستگاه حکومت دارا بودند؛ دراین هنگام موبدان موبد در مقام ششم قرار داشت، اینگونـه نفوذ روحانیت در دستگاه دولت روبه‌کاهش نهاد. در زمان خسرواول درکنارصنف چریك سوار، قسمتهای منظمی ازکوچ‌نشینان و حتی روستانشینان قفقاز ومرزهای شرقی سازمان یافتند وبرای نبرد آماده شدند.

سیاست خارجی ایران درسدهٔ ششم

قباد به‌سال ۵۰۲ جنگ با بیزانتین را از نـو آغازکرد و آمید (دیار بکر کنونی) وفئودسیوپل (ارض روم‌کنونی) را به‌تصرف درآورد اما این‌کامیابی‌ها زودگـذر بودند. جنگ ایران و بیزانتین با وقفه‌های کوتاهی تقریباً درتمام طول سدهٔ ششم ادامه داشت. خسرو اول که می‌کوشید تسلط ایـران را برراههای کـاروان‌رو و معبرهای مدیترانه و دریای سیاه پابرجا سازد، به‌سال ۵۴۰ به‌سوریه هجوم بـرد و آنتیوخیورا به‌آتش‌کشید و ساکنان‌آن‌شهر را به‌اسارت‌گرفت؛ قسمت عمدهٔ اسیران رابرای ساختن «آنتیوخی‌خسروی» نزدیك تیسفون به‌کارگرفت. لشکریان خسرو درغرب‌گرجستان هم‌مستقر شدند. اما او نتوانست سرزمین‌های تصرف شده را نگاهدارد و به‌موجب قرارداد صلح سال ۵۶۲ قرار شد مرزهای دوطرف مانند پیش باشد. به‌سال ۵۷۱ جنگ دوباره از نو گرفته شد، این‌بار نبرد در ارمنستان‌که طغیان‌تازه‌ای درگرفته بود، آغازگردید. این‌جنگ برای ایران‌کامیابی چندانی را به‌بار نیاورد، دوعوض خسرو توانست «تیوپی، سرزمین‌حاصلخیز یمن درجنوب عربستان را ازبیزانتین جدا و به‌قلمرو خود بیفزاید، برای اشغال یمن خسرو به‌سال۵۷۰ یك سفر جنگی دریائی ترتیب داد. تصرف یمن چیرگی‌ایران را بر راههای مهم‌کاروانرو و دریائی‌که بنادر مدیترانه شرقی را از راه عربستان غـربی و یمن به‌دریا و هندوستان وصل می‌کردند، محرزکرد.

دولت نیرومند اقتالیت‌ها در فاصله سالهای ۵۶۳ و ۵۶۷ به‌وسیلهٔ کوچ‌نشینان جنگجو یعنی ترک‌های آلتائی ازهم پاشید، دراین‌هنگام ایران از مهاجمان پشتیبانی کرد و قرار شد متصرفات اقتالیت‌ها میان ایران و قبایل مهاجم تقسیم شود: آسیای میانه تا آمودریا ازآن‌ترک‌ها و سرزمین‌های واقع درغرب وجنوب این‌رودخانه یعنی شرق‌خراسان و تخارستان متعلق به‌ایران باشد. اما دیری نپائیدکه روابط دوستانهٔ میان‌ترکان وایران به‌هم خورد وخسرو به‌سال ۵۶۸ راه عبورکالاهای ترانزیتی ازجمله پارچه‌های ابریشمی را که ازچین وآسیای‌میانه ازطریق ایران حمل‌می‌شدند، بست، ترکهاکه دولت نیرومندی تشکیل داده و علاقمند به‌بازرگانی ابریشم با کشورهای غربی بودند با بیزانتین متحد شدند و به‌مخالفت با ایران برخاستند. اما در سالهای ۵۸۸ - ۵۹۰، ارتش ایران زیر فرماندهی‌بهرام چوبینه موفق شدجلو ترکان راکه ازسوی‌آسیای میانه به‌ایران‌می‌تاختند، بگیرد.

در زمان هرمزد چهارم، جانشین خسرو اول (۵۷۹ - ۵۹۰)، سرداران بلندپایه لشکری واشراف روحانیت دوباره‌کوشش داشتند شاه را زیر نفوذ درآورند. اماهرمزدبرای مقابله باآنها به‌خرده مالکان‌تکیه‌کرد واز مسیحیان‌که دربسیاری از شهرها پراکنده‌بودند، پشتیبانی‌نمود. ستیز بااشراف سرانجام به‌انقلاب وکشته‌شدن هرمزدگرائید، پسر وجانشین او، خسرو دوم یا خسروپرویز (۵۹۰ - ۶۲۸) عملاً دراختیار اشراف بلندپایه از جمله عموهایش بستام و بندوی قرار گرفت. دراین هنگام بهرام چوبینه با قسمتی از ارتش زیر فرمانش قیام‌کرد. خود را شاهنشاه خواند و تیسفون را به‌تصرف درآورد این نخستین‌بار بودکه‌فردی غیر ساسانی‌ادعای شاهنشاهی ایران را داشت. خسروپرویز به‌بیزانتین گریخت و از امپراطور خواستارکمك شد. او به‌یاری ارتش بیزانتین به‌ایران برگشت و بهرام - چوبینه راشکست داد. خسروپرویز به‌ازای این‌کمك به‌سال ۵۹۱ با بیزانتین «پیمان‌صلحی دائمی»بست، به‌موجب‌آن‌بایستی‌قسمتی ازکارتلیا وبخش مهمی از ارمنستان وبین‌النهرین به‌روم واگذارمی‌شد. پس ازآن خسروپرویز توانست بستام و بندوی را سرکوب واشراف بلندپایه را آرام‌کند.

ضمن‌جنگ‌های ایران وبیزانتین درسدهٔ ششم ارتش شاهان عرب تحت‌الحمایهٔ‌ایران و روم نقش مهمی را ایفا می‌کردند: «شاه» لخمیدها درغرب رودفرات که مرکزآن حیره بود به‌سود ایرانیان، و شاه گاسانیدها در بخش سفلای اردن و سوریه شرقی به‌سود بیزانتین وارد عمل می‌شدند. اما خسروپرویزکه از افزایش قدرت لخمیدها درهراس بود. به‌سال ۶۰۲ میلادی دودمان آنها را از میان برد. نتیجه آن شدکه مرزهای غربی، در برابر هجوم کوچ‌نشینان عرب (بدوی‌ها) که معمولاً از درون شبه‌جزیره عربستان تجاوز

می‌کردند، بدون دفاع ماند. درفاصلهٔ سالهای ۶۰۱ و ۶۱۱ درپی تاخت و تاز این قبایل بدوی به‌ارتش‌ایران شکست واردآمد، واین‌مقدمهٔ هجوم بزرگ قبایل عرب برای‌تصرف تمام خاك ایران شد.

پیشرفت‌اجتماعی-اقتصادی ایران درسده‌ششم میلادی

در سدهٔششم روابط فئودالی در ایران پاگرفت، امانظام فئودالی جامعه‌های‌ایرانی مراحل‌نخستین‌را طی می‌کرد،دراین‌جامعه‌ها هنوز وابستگی‌کامل‌فئودالی دهقانان‌به‌مالکان زمین‌محرز نشده بود، دربرخی جوامع هنوز نظام برده‌داری و پدرسالاری رواج داشت، هنوز جوامع دهقانی آزاد و عشایرکوچ‌نشین وجود داشتند. قسمتی از اشراف برده‌دار قدیمی فئودالیزه شدند و قسمت دیگر در ردیف اشراف تازه به‌دوران رسیده قرار گرفتند. در روند طبقه‌بندی اجتماعی جوامع روستائی باید یادآوری‌کرد که از میان‌آنها گروهی به‌کشاورزان صاحب زمین مرفه تبدیل شدند؛ به‌آنها دهگان‌می‌گفتند. رفته رفته قسمتی ازاینان با خرده‌مالکان‌یعنی آزادها (صنف پائین پیکارگران) درهم آمیختند وبقیه‌به‌شکل همان‌دهگان باقیماندند. درسدهٔ هفتم همه مالکان زمین اعم از خرد وکلان، دهگان‌نامیده می‌شدند.

درسدهٔ ششم ایران ازلحاظ اقتصادی به‌اوج‌خود رسید، از همه مهمتر مسئله‌آبیاری وکشاورزی بگونهٔ‌چشم‌گیری پیشرفت‌کرد. بنابرمدارکی‌که ازمنابع تاریخی به‌دست‌آمده، درسده چهارم میلادی بیشتر از فرآورده‌های‌کشاورزی‌که تا به‌امروز هم وجود دارد، در ایران تولید می‌شد ـ غلات، میوه‌ها (تاك، خرما وغیره)، فرآورده‌های رنگین (زعفران، روناس وغیره)، محصولات تکنیکی (کتان، کنف، پنبه) و حتی سی‌نوع گل از آن‌جمله بودند. درسدهٔ ششم محصولات نباتی تازه‌ای از هندوستان وارد ایران‌گردید: از میان‌آنها می‌توان برنج، نیشکر (به‌ویژه درخوزستان کشت می‌شد)، نیل هندی (درکرمان به‌عمل می‌آمد) را نام برد. با وجود اینکه پارچه‌های ابریشمی ضمن سدهٔ چهارم در ایران تولید می‌شدند، اما ابریشم خام از چین وارد می‌گردید. درپایان قرن پنجم یا آغاز قرن‌ششم، روش عمل‌آوردن کرم ابریشم از آسیای میانه به‌ایران منتقل‌گردید؛ درجریان سده ششم تولید ابریشم در واحهٔ مرو وگرگان معمول شد.

از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌ترین استانهای دولت ساسانی، بین‌النهرین بود، مراکز این استان‌ها تیسفون ـ سلوکیه و خوزستان یا شهرهای شوشتر، جندی شاپور و غیره بودند. امادر استانهای‌کمتر پیشرفته، شهرهای دیگری ازقبیل ری، تبریز، استخر، شاپور،

نیشابور، مرو و غیره قرار داشتندکه مراکز صنعت و بازرگانی به‌شمار می‌آمدند. صنعت بافندگی از صنایع دیگر پیشرفته‌تر بود ـ پارچه‌های کتانی، ابریشمی و پشمی و قالی از هرچیز دیگر بیشتر تولید می‌شد، حتی تولید اسلحه، کالاهای فلزی، برنزی و نقره‌ای رواج کامل داشت. از آنجا که راههای کاروان روی‌که بنادر مدیترانه شرقی‌را به‌آسیای میانه، چین و هندوستان متصل می‌کردند، از ایران می‌گذشتند، بازرگانی ترانزیتی در ایران‌اهمیت ویژه‌ای کسب کرد. کالاهائیکه به‌عنوان ترانزیت از راه ایران حمل می‌شدند عبارت بودند از ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمی ازچین؛ ادویه، عاج، چوب صندل و سنگ‌های‌قیمتی ازهندوستان؛ عطر واسانس‌ها ازیمن؛ پارچه‌های مصری، شیشه وجواهرات ازسوریه وغیره. بازرگانان شهرهای‌ایران ازطریق بندرهای خلیج‌فارس، باجنوب‌عربستان، اتیوپی، هندوستان و سیلان روابط تجارتی برقرار می‌کردند. کالاهای صادراتی ایران عبارت بودند از انواع پارچه‌های ابریشمی، پشمی، کتانی و پنبه‌ای، قالی، جواهرات، فرآورده‌های فلزی، پشم‌که از دامداران مناطق‌کوهستانی به‌دست می‌آمد و حتی غله، روغن زیتون، نیشکر از خوزستان، خرما، انگور و میوه‌های خشك.

تاریخ اجتماعی ـ اقتصادی ایران دراین‌دوره‌کاملاً بررسی نشده است؛ چون‌منابع اطلاعاتی بسیار محدود بوده است. اما بیگمان دراین زمان تضاد طبقاتی میان دهقانان و مالکان رو به‌فزونی بوده است، ساسانیان نتوانستند ریشهٔ مزدکیان را برکنند؛ اینان به‌فعالیت پنهانی خود درمناطق روستائی به‌ویژه درشمال ایران ادامه می‌دادند، وسرانجام قیامهای تازه‌ای‌را برانگیختند. پیکار شهرنشینان، به‌ویژه صنعتکاران علیه مالیاتهای گزاف و برابری حقوق صنف مالیات دهندگان با صنوف ممتاز، بگونه‌ای حاد درآمد. در اواسط سالهای ۵۰ سده ششم شهرنشینان خوزستان قیام‌کردند. قیام را پسر خسرو اول به‌نام شاهزاده انوشازاد که حامی مسیحیان بود، رهبری می‌کرد. در زمان خسروپرویز قیام‌دامنه‌داری درنصیبین رویداد، وحتی چند قیام وشورش اشراف محلی را منابع تاریخی یادآوری‌کرده‌اند. دراین‌زمان بالاترین مقام‌دستریوشان سالار را یکی از بازرگانان‌توانگر مسیحی به‌نام ایازدین دراختیار داشت.

ایران‌در اواخرسلطنت ساسانیان

به‌سال ۶۰۲ میلادی دربیزانتین‌کودتائی رویداد؛ پدرزن خسرو پرویز، امپراطور ماوریکی سرنگون شد و به‌وسیلهٔ جانشین‌اش به‌نام فوکوا اعدام گردید. خسرو پرویز به بهانه‌کین‌خواهی از خون پدرزنش، ماوریکی، به‌سال ۶۰۴ لشکرکشی علیه بیزانتین را

آغاز کرد. درنخستین مراحل جنگ، ارتش ایران زیر فرماندهی سرداران برجسته شاهین و شهروراز پیروزیهای چشم‌گیری به‌دست آوردند؛ سرتاسر خاك ارمنستان، بین‌النهرین علیا با شهر ادس (۶۰۷)، سوریه با شهر آنتیوخی (۶۲۱) و دمشق (۶۱۳)، فلسطین و بیت‌المقدس (۶۱۴)، مصر و پایتخت اسکندریه (۶۱۹) به‌وسیله ارتش ایران اشغال گردیدند. لشکریان خسروپرویز سه‌بار (درسالهای ۶۰۸، ۶۱۵، ۶۲۶) به‌آسیای‌صغیر هجوم بردند و به‌بسفر رسیدند، قسطنطنیه مورد تهدید قرار گرفت. خسروپرویز ازمونوفیزیت‌ها (فرقه‌ای از مسیحیان) پشتیبانی می‌کرد، چون این گروه درسوریه و مصر گاهگاهی مورد پیگرد کلیسای رسمی ارتودکس دربیزانتین قرارمی‌گرفتند. ایرانیان ضمن تصرف استانهای بیزانتین غنائم جنگی عظیم و اسیران فراوانی به‌چنگ آوردند و خزانهٔ شاه و اشراف نظامی را از این غنائم پرکردند. اینگونه به‌سال ۶۰۸ میلادی درآمد خزانه شاه فقط ۶۰۰میلیون درهم پول نقد بود، به‌سال ۶۲۰ خزانه شاه، ۱۶۰۰ میلیون درهم پول نقد پول‌مسکوك داشت. اما این ثروت بار بی‌ثمری بودکه به‌خزانه شاه تحمیل شد. مردم ایران دربی جنگهای طولانی به‌فرسودگی گرائیده بودند، فشار سنگین مالیات‌ها که بایستی کسری ۲۰ ساله را هم می‌پرداختند، آنها را ازپای درآورد.

درمرحلهٔ دوم جنگ، امپراطور بیزانتین به‌نام هراکلی با دولت ترك و اتباع آن دولت‌که ساکن قفقاز شمالی بودند، متحد شد، عملیات جنگی را از ماوراء قفقاز آغاز و به‌عملیات تعرضی پرداخت. درآغاز۶۲۸ هراکلی پیروز شد و از راه ارمنستان و ازسوی شمال به‌تیسفون نزدیك گردید. قسمتی از اشراف نظامی ایران با پشتیبانی بازرگانان نستوری[1] که از نزدیکی شاه با مونوفیزیت‌ها ناخشنود بودند، توطئه‌ای را علیه شاه سرهم‌کردند. خسروپرویز درنتیجه این توطئه سرنگون شد و سپس به‌قتل رسید. شیرویه پسرش به‌عنوان شاهنشاه ایران به‌تخت نشست؛ او با بیزانتین پیمان صلح‌بست و ارتش ایران تمام استانهای اشغال شده را تخلیه‌کردند.

شیرویه به‌منظور آنکه رقیبی برای سلطنت نداشته‌باشد، بسیاری ازکودکان‌خاندان ساسانی را کشت خودش‌هم پس از۶ماه مرد. درتیسفون‌ضمن ۴سال دهشاهنشاه‌عوض‌شد ـ همه‌آنهادست‌نشاندگان‌دارودسته‌های گوناگون اشراف‌بودند، که‌هر یك‌مدت‌کوتاهی‌سلطنت می‌کردند و بعد سرنگون می‌شدند. سردار شهروراز هم با پشتیبانی امپراطور هراکلی به سلطنت رسید، اما پس از یك ماه و نیم سرنگون شد. سرانجام به‌سال ۶۳۲ فرماتروای خراسان به‌نام رستم، نوهٔ خردسال خسروپرویز به‌نام یزدگرد سوم را به‌تخت نشاند. او

---

۱. نستوری: تابع کلیسای ارتدکس که در بیزانتین مستقر بود.

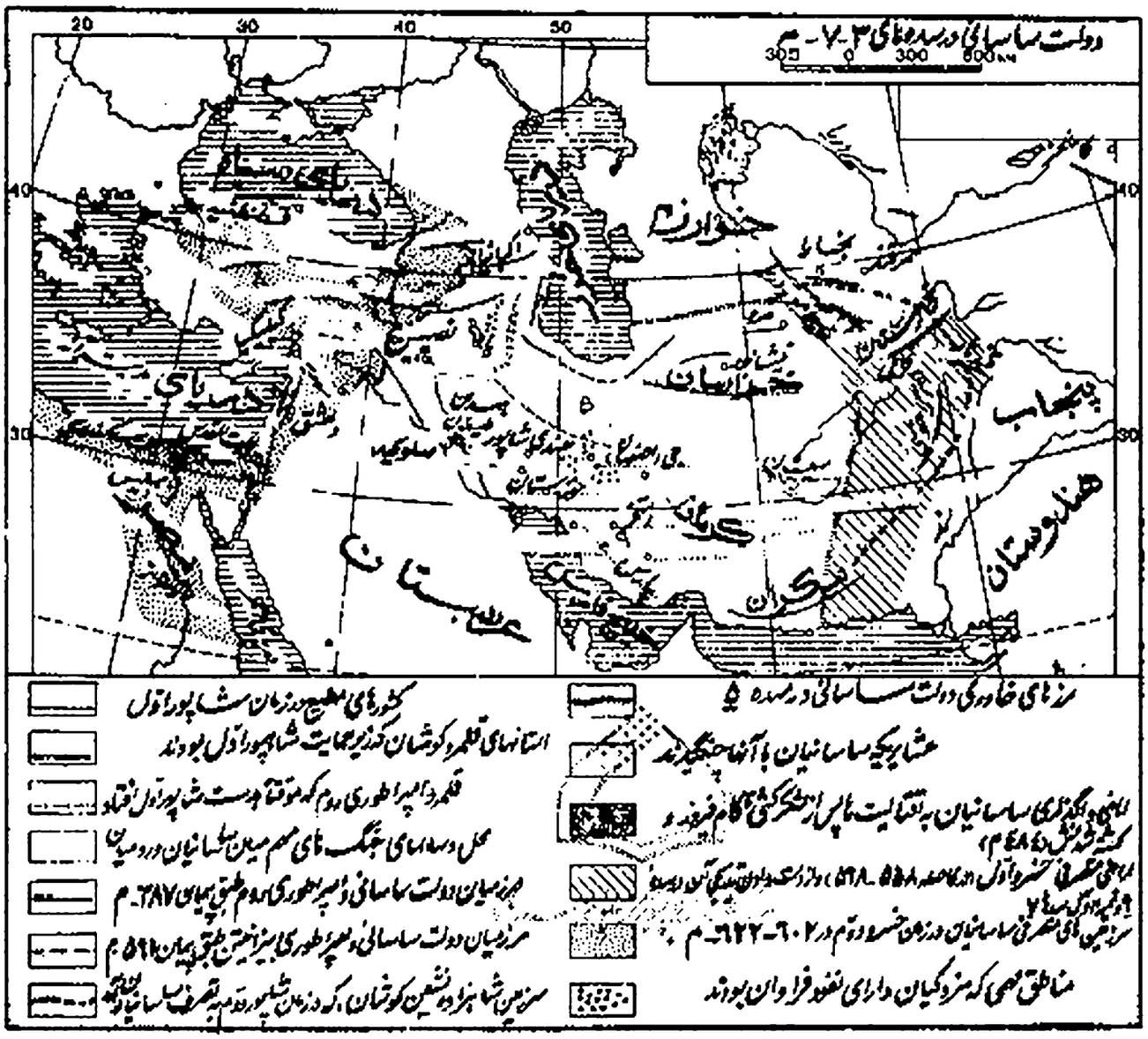

درطی سلطنتش (۶۳۲-۶۵۱) ناگزیر شد با استیلاگران عرب به‌جنگ پردازد و سرانجام در زمان او دودمان ساسانی سرنگون شد.

فرهنگ ایران درزمان ساسانیان

به‌هنگام حکومت ساسانیان درایران آثار ادبی فراوانی به‌زبان فارسی میانه که بی‌شباهت به‌زبان امروزی نیست، پدید آمد اما این آثار با خطی که ریشهٔ آرامی داشت نوشته شده بودند. از این نوشته‌های ادبی فقط مقدار ناچیزی به‌دست ما رسیده است. بسیاری ازآنها بعدها به‌زبان عربی یا فارسی امروزی برگردان شده‌اند ـ مثلاً «کمدی الهی». «یادگار زریران» ـ افسانه‌های ساخته و پرداخته زمان پارتها هستند که دربارهٔ

قهرمانی زریر وفداکاریش برای وطن سخن‌می‌گوید، دیگر رمان تاریخی (کارنامهٔاردشیر بابکان» و غیره است. اصل رمانهای «وامق و عذرا»، «ویس و رامین» باقی نمانده‌است، اما موضوعهای این رمانها را بعدها شاعران فارسی زبان امروزی به‌نظم درآورده‌اند؛ همچنین از رمانهای تاریخی دربارهٔ مزدك («مزدك نامه») وبهرام چوبینه کمتر چیزی‌باقی مانده. فقط تکه‌هائی ازآنها درجاهای دیگر نقل شده‌اند. نوشته‌هائی به‌سبك «پندنامه»، «اندرزنامه»، که شامل مجموعه‌هائی از قوانین اخلاقی و آداب معاشرت و حتی اصول رهبری سیاسی درآنها درج می‌شده، به‌رشته تحریر درآمده، حتی رساله‌هائی دربارهٔ آئین شکار و اسب‌سواری و غیره نیز نوشته شده‌که تا این زمان باقی نمانده‌اند. در دربار ساسانیان خوانندگان و نوازندگانی وجود داشتندکه ضمن هنرنمائی‌هایشان شاهان را فراوان می‌ستودند، یکی از آنها باربد در دربار خسرو پرویز بود که شهرت فراوانی به‌دست‌آورد.

بسیاری از مدارکی‌که دربارهٔ فرهنگ و تاریخ ساسانیان به‌دست آمده به‌زبانهای پارتی یا فارسی میانه‌که زبان معمول دورهٔ ساسانیان بوده، نوشته شده‌اند، خطوطی‌که‌از زمان پادشاهی اردشیر اول، شاپور یکم و شاپور دوم و دیگران باقیمانده، حتی نوشته‌های روی سکه‌هاکه نام شاهان و تاریخ سلطنت‌شان نامبرده‌شده، با این‌دو زبان به‌دست آمده است. نوشته‌هائی درباره قوانین جنگ «آئین‌نامك» وجود داشته‌که ترجمه سدهٔنهم آنها به‌دست آمده است.

تالیفات تاریخی‌ای که بگونهٔ منظم رویدادها را ثبت‌کند، تا پیش ازآغاز سدهٔهفتم در دربار ساسانیان وجود نداشته است. این رویدادها را تاریخ‌نگاربیزانتینی به‌نام‌آگافی سخولاستیك (سده ششم) نوشته و به‌نام «پوست بنشتهٔ شاهی»، نامدار است، اصل این یادداشتهاکه درگنجینه ویژهٔ شاهنشاه نگاهداری می‌شده تاکنون باقی نمانده. اما گویا نخستین‌بار درنیمه اول سده هفتم، شخصی‌به‌نام دهگان دانشور از آنها رونوشت برداشته است، آنها شامل نوشته‌هائی دربارهٔ تاریخ ایران. از زمان شاهان اساطیری وقهرمانان ایران‌باستان تا پایان فرمانروائی خسروپرویز می‌باشند ـ این‌نوشته‌ها به «خوتای‌نامك» یا به‌فارسی تازه «خدای‌نامه» شهرت دارد. دراین نوشته‌ها به‌ویژه خسرو اول انوشیروان بگونهٔ گزاف‌اندیشانه‌ای ستوده شده و فرمانروائی عادل، خردمند و دلیر شناسانده شده است. متن اصلی خدای‌نامه‌که به‌زبان فارسی میانه نوشته شده موجود نیست. اما متن عربی آن‌که در سده‌های هشتم ـ نهم ترجمه شده، باقیمانده است. ترجمه‌های عربی و فارسی‌معاصرآن‌که در سده‌های نهم ـ دوازدهم انجام‌گرفته به‌دست ما رسیده است.

معماری در زمان ساسانیان از پیشرفت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود: وجودکاخ

سلطنتی در تیسفون، کاخ سروستان، درقصرشیرین و ساختمانهای دیگر نشانهٔ نفوذ سبك معماری بیزانتین دربناهای مهم قرن‌ششم میلادی عهد ساسانیان است. هنر مجسمه‌سازی هم دراین‌زمان رونق فراوان داشته است، نقش‌های برجستهٔ روی دیوارها و روی‌کوه‌ها نمونه‌های گویائی از پیشرفت این‌هنر می‌باشند. این نقوش برجسته درنقش‌رستم و شاپور دیده می‌شوندکه پیروزی شاپور را برامپراطور روم یعنی والرین‌که به‌اسارت درآمده‌است نشان می‌دهند. گلدان‌های قفره‌ای وظروفی‌که روی‌آنها نقوش برجسته نقش شده‌اندنمونهٔ عالی‌ترین قریحه‌های‌هنری هنرمندان‌دورهٔ ساسانیان است، این یادگارهای هنری‌هم‌اکنون درموزهٔ دولتی آرمیتاژ و موزه‌های دیگر نگاهداری می‌شوندکه بیگمان تاج افتخاری بر تارك این‌موزه‌ها به‌شمار می‌آیند.

مسیحیان سوریه‌ای جای مهمی را در پیشرفت فرهنگ ایران آنزمان داشته‌انـد. ادبیات سوری آن‌هنگام بسیار پیشترفته بوده است. سوریها بسیاری از علوم و فنون را از زبان یونانی به‌سوری ترجمه‌کردند.

آثار پر ارزشی دربارهٔ منطق، فلسفه، پزشکی وغیره از زبان سوری به‌زبان‌فارسی میانه ترجمه شده‌اند. تالیفات معروف ارسطو از زبان سوری به‌فارسی برگردان شده‌اند، این نوشته‌ها را اسقف نستوری به‌نام پاول «شخسکی (سده ششم) به‌فـارسی برگردانده است. بنیان‌گذاری مدرسه‌عالی دینی‌مسیحی در نصیبین وآکادمی پزشکی در جندی‌شاپور به‌دست مسیحیان سوری انجام گرفته است، ایـن تاسیسات حتی پس از استیلای اعراب بر ایران، به‌جا مانده بودند.

در زمان ساسانیان روابط فرهنگی ایران و هند به‌حداعلی رسید. برخی از آثارعلمی و مجموعهٔ نثرهای هنری از زبان سانسکریت به‌زبان فارسی میانه ترجمه شدند ازآنجمله بودند. «کلیله‌ودمنه»، «سندباد» و غیره، بسیاری از این آثارکه بعداً به‌زبـان عربی هم ترجمه شدند درمیان اروپائیان شهرت فراوانی یافتند.

ایران قرون وسطی

۰۷

ایران در چارچوب حکومت خلفای عرب

(نیمهٔ سدهٔ هفتم ـ آغاز سده دهم)

تصرف ایران به‌دست عربها

درنیمهٔ اول سدهٔ هفتم دگرگونی ژرفی که از لحاظ بین‌المللی اهمیت فراوان یافت درسرنوشت تاریخ کشورهای کنارهٔ مدیترانه وآسیای غربی اثر گذاشت ـ عامل این دگرگونی، پیدایش حکومت خلفای مسلمان عرب بود. این حکومت درنتیجهٔ اتحاد قبایل عرب به‌سال ۶۳۰، همراه با پیدایش دین یك‌پارچه‌ای به‌نام مسلمانی یا اسلام در شبه‌جزیره عربستان پدیدآمد. آموزش دین اسلام برمبنای اقتباس قسمت‌هائی از دین مسیح، یهود و به‌میزان بسیارکمی از تعلیمات دین زرتشت بود، ضمن‌آن تا انـدازه‌ای سنت‌های کهن اعراب نیز رعایت می‌شد. بنیان‌گذار اسلام پیامبری ازقبیله قریش به‌نام محمد (۵۷۰-۶۳۲ میلادی) بودکه درعین‌حال رهبری سیاسی قوم عرب را به‌دست‌گرفت و دولت تـازهٔ عرب‌را بنیان نهاد، اسلام مبنای ایدئولوژیك حکومت عرب بودکه برپایهٔ قـوانین کتاب مقدس قرآن توجیه می‌شد ـ قرآن‌مجموعه‌ای ازگفتارهای حکیمانه بودکه به‌وسیله پیامبر محمد ارائه گردید. جانشینان (خلفا) نخستین محمد تقریباً دو ثلث از قلمرو دولت بیزانتین، ازقبیل

سوریه، مصر، شمال افریقا و سرانجام کلیه ایران زمان ساسانی را تصرف کردند. تصرف ایران به‌وسیله اعراب که درفاصله سالهای ۶۳۳ و ۶۵۱ انجام گرفت پی‌آمدهای مهمی در زمینهٔ ایدئولوژی و فرهنگ مردم ایران دربر داشت. پس از استیلای خلفای عرب بر ایران، پیشرفت جامعهٔ فئودالی اولیه مانند پیش به‌پیشرفت خود ادامه داد.

تصرف ایران به‌وسیله عربها به‌آسانی انجام گرفت و انگیزهٔ آن ناتوانی بی‌اندازه کشور پس از جنگهای طولانی با بیزانتین (۶۰۴ - ۶۲۸)، افزایش بی‌حد تضاد طبقاتی جامعه‌های ایرانی، تلاش جدائی‌خواهی مالکان‌فئودال - شاهان محلی به‌پشتیبانی‌دهگانان که انگیزهٔ ناتوانی حکومت مرکزی می‌گردیدند - بود.

درمیان عربها، درآغاز سده هفتم میلادی روند از هم‌پاشیدگی نظام پدرسالاری و آغاز شکل‌گیری طبقاتی، پیش‌می‌رفت. درعربستان نظام برده‌داری رواج داشت، اما این نظام ازلحاظ اقتصادی برای امر تولیدکه در دست قشر حاکم بود، به‌کار نمی‌رفت، و بنابراین هنگام‌تصرف سرزمین‌های وسیع، اعراب خود به‌خود به‌سوی جوامعی‌که درروند پیشرفت فئودالی قرار داشتند گرایش یافتند، این روند به‌سختی درکشورهای آسیای‌غربی رایج بود. اشراف بلندپایهٔ حکومت خلفا پس از تصرف سرزمین‌های پهناور این مناطق، بیشتر راههای زمینی - دریائی تجارتی، که‌کناره‌های آسیائی دریـای مدیترانه را به‌نقاط دیگر جهان وصل می‌کرد، دراختیار گرفتند. اشراف عرب حساب می‌کردند درپی تصرف زمین‌های تازهٔ و به‌چنگ آوردن غنائم جنگـی، عربها ثروتمند خواهند شد، و اینگونه تضادهای اجتماعی‌شان از میان خواهد رفت. از اسلام به‌عنوان ابزار ایدئولوژیك برای توجیه تجاوز به‌این سرزمین‌ها بهره‌برداری می‌شد: این تجاوز را به‌حساب گسترش دین اسلام درسرزمین‌های دیگر می‌گذاشتند.

انگیزهٔ کامیابی‌های جنگی عربها بیشتر سبکـی اسلحه و قابلیت مانور سوارانشان بود. گذشته از اینها درمیان عربها تضاد طبقاتی قابل توجهی وجود نداشت. عملیات جنگی عربها علیه ایران تا اندازه‌ای با جنگ علیه دولت بیزانتین همزمـان بود. به‌سال ۶۳۳، لشکریان‌عرب به‌سرکردگی‌موسی‌بن‌هریس‌به‌قلمرو ساسانیان دربین‌النهرین‌حمله کردند وشهرحیره راگرفتند. درهمان سال سردار عرب به‌نام خالدبن ولید، دراولیس ایرانیان را شکست داد. به‌سال ۶۳۴ لشکریان خالد به‌سوریه منتقل شدند و سردار ایرانی ‹ستم که به‌نام شاه خرد سال، یزدگرد سوم (۶۳۲ - ۶۵۱) بر ایران فرمان می‌راند در نزدیکی کوی‌الفطیف موسی را شکست‌داد. اما عربها توانستند خود را از محاصره نجات دهند، بنابراین به‌فرات عقب نشستند. به‌سال ۶۳۵ نیروی عرب‌که تقویت شده بودند، ایرانیان را درجنگی نزدیك بودهیب شکست‌دادند.

حکومت یزدگرد سوم دریافت که بیهوده خطر اعراب را ناچیز شمرده است. رستم برآن شد چریکهای تمام استانهای ایران را جمع‌آوری و رزمندگان سایر صنوف را به عملیات رزمی فراخواند. هنگام پائیز ۶۳۶ بیشتر از لشکریان ایرانی در اردوگاه قادسیه نزدیك حیره متمرکز شدند، درفاصله کمی ازآنها اردوی عرب زیرفرماندهی یکی از همرزمان محمد یعنی سعدبن ابی‌وقاص موضع گرفت. جنگ قادسیه که درآغاز سال ۶۳۷ رویداد چند روز طول کشید. عربها درحالیکه نیروهای تقویتی‌تازه‌نفسی از سوریه‌برایشان رسید ایرانیانرا شکست دادند. رستم درجنگ کشته شد، پرچم سلطنتی ایران به‌دست‌عربها افتاد. درباریان یزدگرد سوم که از این شکست‌آگاه شدند، تیسفون را تخلیه و به‌حلوان واقع درکوههای زاگرس، گریختند. درتابستان ۶۳۷ پایتخت که تخلیه‌شده بود، به‌وسیله عربهااشغال گردید. شهر به‌تاراج‌رفت و ویران‌شد وازاین‌پس هیچگاه‌نتوانست جای‌خودرا بازیابد. عربها برخی ازساکنان را قتل‌عام کردند و دیگران را به‌بردگی گرفتند.

درپایان سال ۶۳۷ عربها سرتاسر بین‌النهرین را به‌تصرف درآوردند دراین منطقه اردوگاههائی را برپا کردند. مراکز فرماندهی خود را درکوفه واقع در غرب فرات، و بصره در مصب رود دجله، کنارهٔ خلیج فارس قراردادند. عربها پس از پیروزی شایانی که به‌سال ۶۴۲ درنزدیکی نهاوند به‌دست آوردند، درفاصلهٔ سالهای ۶۴۲ و۶۴۴ تمام‌شهرهای مرکزی ایران و شهرهای قزوین، همدان، جی، ری، قم، کاشان و حتی‌آذربایجان را تصرف کردند.

درجنوب ایران عربها به‌سال ۶۴۰ خوزستان را به‌تصرف درآوردند. اما برای‌فتح فارس ارتش‌های عرب همزمان از شمال، غرب وجنوب (از جزیره بحرین) به‌این استان حمله کردند، بنابراین گشودن این‌استان کمی به‌تأخیر افتاد. دهگانان فارس دربرابر یورش عربها دلیرانه پایداری کردند. اما چریکهای‌آنها که به‌سرکردگی مرزبان می‌جنگیدند سرانجام به‌دست عربها شکست خوردند.

استخر برپایهٔ پیمان سال ۶۴۸ به‌اطاعت عربها درآمد، اما یك‌سال بعد مردم‌آنجا قیام کردند. عربها استخر را اشغال کردند و به‌ویرانی کشاندند، درحدود ۴۰ هزار مرد را کشتند، زنان و کودگان آن‌شهر را به‌بردگی گرفتند. تنها به‌سال ۶۴۹ عربها موفق‌شدند سرتاسر فارس را به‌اطاعت خود درآورند.

یزدگرد سوم ازفارس به‌کرمان و ازآنجا به‌سیستان گریخت وهنگامی که این‌استانها به‌وسیلهٔ عرب‌ها تصرف شد، شاهنشاه به‌خراسان فرارکرد.

به‌سال ۶۵۱ عربها به‌خراسان هجوم‌کردند. یزدگرد سوم به‌واحهٔ مرو گریخت. اما فرماندار مرو به‌نام ماهوی به‌او خیانت کرد، دروازه‌های‌شهر را به‌روی اوبست و به‌عربها

اظهار وفاداری کرد. یزدگرد تنها ماند، به‌آسیابی که درکنار رودخانه مرغاب بود پناه‌برد. آسیابان به‌طمع ربودن جواهرات، شاه را در حین خواب کشت و جسدش را به‌رودخانه انداخت.

درآغاز سدهٔ هشتم شاهزادهٔ ساسانی، فیروز که در تخارستان به‌سر می‌برد خود را شاهنشاه خواند و برآن شد ازچین کمك بگیرد؛ او را از تخارستان بیرون راندند وبه‌سال ۶۷۴ به‌چین گریخت. پس از او پسرش نرسی درتخارستان به‌فعالیت پرداخت. او هم پس از تلاش مذبوحانه‌ای ناگزیر شد به‌چین پناه ببرد. کابلستان در سدهٔ نهم، طبرستان در نیمه دوم قرن هشتم به‌قلمرو خلفا پیوستند. اما استانهای گور در قسمت علیای رودخانه هریرود، دیلم درکوهستانهای البرز وگیلان به‌تصرف عربها درنیامدنده آسیای میانه در فاصلهٔ سالهای ۷۰۵ و ۷۱۵ به‌دست عربها افتاد.

در زمان استیلای عربها ساکنان بسیاری از مناطق ایران به‌سختی رنج کشیدند، شمارهٔ بی‌شماری از مردم را عربها به‌بردگی بردند. اما برخی از دهگانان مالك که رهبر مردم محلی نیز به‌شمار می‌آمدند به‌اطاعت سرداران عرب درآمدند. درچنین مواردی مصونیت جان و مال و دین آنها (زرتشتی، مسیحی. یهودی) ازسوی حکام عرب تضمین می‌شد، دهگانان‌هم می‌توانستند درقلمرو املاکشان اعمال‌قدرت کنند؛ در ازای این‌امتیاز دهگان‌ها و ساکنان ناچار بودند حاکمیت عربهای مسلمان را بپذیرند، به‌حکام عرب خیانت نکنند، تاوان جنگ را بپردازند و ضمناً هرسال باج و خراج بدهند. مثلاً حاکم محلی سیستان به‌سال ۶۵۰ به‌اطاعت عربها درآمد و ملزم شد سالیانه یك میلیون درهم به‌خلیفه بپردازد، و هرسال هزار برده جوان برایش به‌فرستد. حاکم محلی کرمان ملزم شد ۲میلیون درهم و۲هزار برده بابت تاوان به‌خلیفه تحویل دهد. فرماندار مرو ماهوی ملزم به‌پرداخت غرامت جنسی ازقبیل گندم، پارچه وپول جمعاً به‌مبلغ یك میلیون درهم شد؛ دهگان نیشابور مجبور شد ۷۰۰ هزار درهم پول و۴۰۰ بار زعفران به‌خلیفه بدهد؛ خوارزم‌شاه به‌سال ۷۱۲ پیمانی با سردار عرب به‌نام قطیب‌بن‌مسلم بست که به‌موجب‌آن مجبور به‌تحویل طلا، نقره، پارچه وکالاهای دیگری ازجمله ده‌هزار برده بود. شاه سغد گورك ملزم شد یك میلیون‌و دویست‌هزار درهم پول نقد، ۲ هزار قطعه پارچه ابریشمی ودرظرف ده‌سال ۳۰ هزار بردهٔ مرد سالم به‌خلیفه تحویل دهد.

پی‌آمدهای استیلای اعراب

اگر استیلای یونانیان ـ مقدونیان وایلامیان بر سرزمین ایران‌آثاری نسبتاً موقتی

و سطحی به‌جا گذاشت، استیلای عربها روی تاریخ وفرهنگ ایران بگونه‌ای ژرف‌مؤثر واقع شد. همانگونه که قبلاً گفتیم عربها شکل تازه‌ای از روابط اجتماعی را با خود نیاوردند. برعکس خودآنها به‌روند فئودالیزه شدن‌کشانده شدند، این روند در بیزانتین، ارمنستان با شدت و درایران به‌آرامی پیش می‌رفت، با اینهمه استیلای عربها بر ایران پی‌آمدهای بسیاری را به‌همراه داشت

نخستین نتایج این استیلا مهاجرت عشایرکامل عرب به‌ایران وکشورهای دیگر تصرف شده بود. برای اسکان عشایرکوچ‌نشین عرب زمین‌های خوزستان، خراسان و استانهای دیگر کشور تعیین‌گردید. در شهرها محله‌های کاملی پدید آمدندکه در آنجاها قبیله‌های کامل عرب سکنی‌گزیدند و این محله‌ها به‌نام همان قبیله‌ها نامبرده می‌شدند. حتی در سده دهم دربسیاری از شهرهای ایران مثلاً قم اکثریت ساکنان، عرب بودند؛ زبان عربی دربیشتر شهرهای ایران رواج کامل یافت. اما پس از سدهٔ دهم بیشترساکنان عرب ایران تدریجاً به «ایرانی‌شدن» گرایش یافتند، و اینگونه مردم ایران از«عرب‌شدن» نجات یافتند، اما بالعکس ساکنان بین‌النهرین و سوریه در فرهنگ عربی حل گردیدند و به‌راستی «عرب شدند». بسیاری از زمین‌ها به‌مالکیت مالکان یا امیران عرب درآمدند. خرده‌مالکان پیشین که روی این زمین‌ها کشت می‌کردند. هم‌اکنون مورد استثمار مالکان عرب‌که به‌فئودالها تبدیل شدند، قرارگرفتند،

عرب‌ها با خود خط و زبان عربی را به‌عنوان ادبیات وزبان دینی به‌ایران‌آوردند و سپس درپایان سدهٔ هفتم، عربی به‌عنوان‌خط وزبان رسمی ودولتی درایران رواج‌یافت. هم‌اکنون زبان عربی برای‌کشورهای آسیای غربی وشمال افریقا اهمیت بین‌المللی‌یافت بگونه‌ایکه بیشترآثار ادبی واشعار ایرانی به‌زبان عربی نوشته می‌شدند، و حتی خود ایرانیها هم به‌زبان عربی چیزمی‌نوشتند.

مهمترین پی‌آمد استیلای اعراب در ایران گسترش دین اسلام دراین‌کشور بود. در آغاز، گسترش این دین به‌کندی پیش می‌رفت اما در اواسط سدهٔ هشتم آهنگ پیشرفت‌آن سریع‌تر شد؛ در سدهٔ نهم بیشتر از مردم ساکن مرکز ایران وخراسان مسلمان شده‌بودند. اما درفارس، بنا به‌گفتهٔ جغرافی‌دان استخری، حتی درنیمه سده دهم شمارهٔ زرتشتیان در میان روستائیان بیشتر از مسلمانان بود. بسیاری از دهگانان فارس به‌دین زرتشتی باقی‌ماندند و دژهای‌کوهستانی را برای پیروان این دین تکیه‌گاه قرار دادند. اما در پایان سده دهم اسلام، بدون‌گفتگو دین اکثریت قریب به‌اتفاق تمام مردم ایران بود.

درصدسال نخستین استیلای عربها پنداشته می‌شدکه همهٔ غیرعربهای جدیدالاسلام رشته‌های ملیت خود را گسسته و از بیخ‌عرب خواهندشد. بنابراین اینها بایستی‌به‌قبایل

عرب‌که در ایران ساکن شده بودند می‌پیوستند وضمناً مانند افراد دارای حقوق برابر در میان قبایل عرب از مزایای عربیت برخوردار می‌شدند. اما وضع ایرانیان تا پیش از سدهٔ هشتم درمیان عربها کاملاً نابرابر بود و با وجود آموزش محمد مبنی براصول برابری کلیهٔ مسلمان، صرف‌نظر ازملیت ونژاد، این‌اصل دربارهٔ غیرعربها به‌مرحلهٔ اجرا درنیامد.

ایران در زمان‌بنی‌امیه

خلافت حکومت عرب را پس از ۴ خلیفهٔ صدر اسلام یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی (۶۳۲ - ۶۶۱) (خلفا درعین‌حال رهبر روحانی و سیاسی به‌شمار می‌آمدند؛ خلیفه به‌عنوان‌رهبر روحانی اسلام امام نامیده می‌شد) دودمان امیه به‌دست گرفت (۶۶۱-۷۵۰). سیاست دولت امویان درجهت منافع فئودالهای تازه به‌دوران رسیدهٔ اشراف عرب پیش می‌رفت.

در زمان خلافت بنی‌امیه درایران جوامع فئودالی اولیه درحال پیشرفت بودند، اما نارسائیهائی در شکل مالکیت و استثمار فئودالی به‌چشم می‌خورد، البته این کیفیت همه دهقانان را دربر نمی‌گرفت فقط شامل‌جوامعی بودکه در مرحلهٔ نظام پدرسالاری یا برده‌داری بودند.

سیستم وصول مالیات در زمان خلفا به‌شرح زیر بود: از دامداران، صنعتکاران و بازرگانان مالیاتی وصول می‌شدکه زکوة نام داشت (۲/۵ درصد درآمد) - این مالیات را فقط مسلمانان می‌پرداختند؛ از زمین‌هائیکه عربها یا غیر عربهای مسلمان مالك بودند[۱۵] درآمد به‌نام عشر وصول می‌شد. سنگین‌ترین مالیات ارضی خراج بود. نخست این مالیات را از غیر مسلمانان، بگونه جنسی و به‌عنوان سهم محصول از ۱۰ تا ۵۰ درصد مقدار محصول دریافت می‌کردند، گاهگاهی این مالیات به‌شکل نقدی، بگونهٔ ثابت بدون درنظر گرفتن میزان محصول، وصول می‌شد، از غیرمسلمانان‌که «اهل ذمه» نامبرده می‌شدند (مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان) خواه روستائی خواه شهری، مالیات سرانه‌ای به‌نام جزیه می‌گرفتند: از هر مرد بالغ بسته به‌وضع مالی‌اش سالیانه ۱۲، ۲۴ یا ۴۸ درهم نقد می‌گرفتند. اهل ذمه از لحاظ فردی آزاد، اما از هرگونه حقوق سیاسی و تا اندازه‌ای‌از حقوق شهروندی محروم‌بودند، $\frac{1}{5}$ از غنائم جنگی به‌نام خمس به‌خلیفه تعلق می‌گرفت. علاوه‌بر پرداخت مالیاتها و سهام درآمد فئودالی‌دهقانان ناچار بودند، به‌منظور ساختمان قناتها وکاخها و دژها برای دولت‌کار اجباری (بیگاری) انجام دهند.

در زمان خلیفه عبدالملك (۶۸۵-۷۰۵) یك‌رشته اصلاحاتی انجام یافت: کسانیکه

از ۷۰۰ میلادی به‌بعد اسلام‌آورده بودند، از پرداخت خـراج معاف نشدنـد، و برای زمین‌هائیکه از پیش خراج تعیین شده بود اعم از اینکه مالکان کنونی آنهـا مسلمان یا غیر مسلمان بودند، بایستی بگونهٔ ثابت از سوی مالکان خراج پرداخت می‌گردید. اما جزیه مانند پیش فقط ازغیر مسلمانان اخذ می‌شد. تا پیش از سده‌هفتم درقلمرو خلفاسکه‌های نقرهٔ زمان ساسانیان و پول طلای بیزانتین رواج داشت.

در زمان عبدالملك ضرب سکه‌های جدید آغـاز گردید. روی این سکه‌هـا عبارت «لاالاالاالله- محمد رسول‌الله» که شعار مذهبی مسلمانان بود نقش‌شد. در روی دیگرسکه نام خلیفه اسلام ضرب گردید؛ یك دینار طلا (۴/۲۵ گرم)، در اول معادل ۱۰ و بعدها ۱۲ تا ۲۰ درهم نقره (۲/۹۷ گرم نقره) بود. تا آنوقت اصطلاحاتـی‌که برای کارهای اداری و دولتی در دبیرخانهٔ خلیفه به‌کارمی‌رفت به‌زبانهای محلی‌بود (درایران- به‌زبان فارسی میانه) هم‌اکنون این اصطلاحات به‌زبان عربی تبدیل گردیدند.

پیکارعلیه خلفای‌بنی‌امیه درایران

پایگاه اجتماعی خلفـای بنی‌امیه بسیار محدود بـود، اینان به‌تمام اشراف اتکاء نداشتند وفقط با پشتیبانی قسمتی ازاین اشراف‌که درسوریه ومصر مقیم‌بودند، بر سرتاسر قلمرو اسلام فرمان می‌راندند. به‌این علت امویان باعث ناخشنودی قشرهـای گوناگون جامعهٔ مسلمان گردیدند. علاوه براین بدویان و دهقانان عرب و غیر عرب‌که از نتایج روند فئودالی خلفا ناخشنود بودند، به‌پا خاستند، عوامل این جنبش علویان که از احراز مقام خلافت‌کنار زده شده بودند (اینان از نواده‌های پسر عمو و داماد محبوب محمدیعنی علی بودند)، عباسیان (نواده‌های عموی‌پیغمبر - عباس) و هواخواهانشان‌که بسیاری از آنهاکه از همرزمان پیامبر بشمار می‌آمدند، و همچنین دانشمندان ساکن مدینه و مکه، بودند. اینان امویان را متهم می‌کردند که از اصول دین اسلام منحرف شده و درحقیقت نظم اسلامی را به‌یك حکومت اشرافی تبدیل‌کرده‌اند. فئودالهای غیرعرب نیز ناخشنود بودند - دهگانان ایرانی وغیره در زمان بنی‌امیه از بسیاری از امتیازات مـالکیت زمین محروم شدند. ایرانیان مسلمان هم ازاین وضع رضایت نداشتند. موالی (ایرانیان‌مسلمان) که به‌آنها وعده برابری حقوق همه مسلمانان داده شده‌بود ازامتیازهای اعراب‌برخوردار نبودند. پس از مـرگ معاویه (۶۶۱-۶۸۰) کـه خلیفه‌ای فعال و پرتـوان بود، این ناخشنودیها شدت گرفت و یك‌رشته قیامهائی درمیان سازمانهای‌گوناگون اجتماعی و زیر پوشش ایدئولوژی‌های مختلف رویداد.

این جنبش‌های مخالف ضمن قرون وسطی درکشورهای اروپای غربی هم با شکل منظم‌تری گسترش یافت. درسالهای ۵۰ سدهٔ هفتم به‌طورکلی تقسیم‌بندی جوامع مسلمان درسه جهت آغاز شد. گروهی هواخواه «ایمان» رسمی اسلام شدنـد، اینان را سنی یا بگونه‌ایکه خودشان می‌گفتند «اهل سنت و جماعت»، نام می‌بردند، گروه دیگـر شیعه و سرانجام گروه سوم خوارج بودند. شیعه‌ها و خوارج از لحاظ سیاسی ومذهبی موضع‌ضد بنی‌امیه را داشتند.

اگر سنی‌ها ازلحاظ تئوری هواخواه خلافت و امامت انتخابـی بودند (عملاً در زمان بنی‌امیه خلافت موروثی بود)، شیعه‌های‌علوی عقیده داشتندکه مقام‌خلافت وامامت را بایستی نوادگان علی، داماد پیغمبر، به‌دست گیرند. و از آنجا خلافت و امامت سه خلیفهٔ‌نخستین‌یعنی‌ابوبکر، عمر وعثمان و دودمان بنی‌امیه راکه ازنوادگان پیامبرنبودند، ناحق می‌انگاشتند.

اگرچه رهبران شیعه، خاندان‌علی و هواخواهان دیگرشان از مالکان بزرگ زمین به‌شمار می‌آمدند، با وجود این فقط توانستند درقسمتی از توده‌های مردم نفوذکنند.

خوارج خواهان روند دموکراتیك دراسلام بودند. آنها نه‌تنها هواخـواه برابری حقوق مسلمانان غیر عرب با اعراب بودند، بلکه‌کوشش داشتند پندار برابری اجتماعی را درکلیه قشرهای مسلمان برقرارکنند. آنها می‌گفتند حق‌شرکت درانتخاب‌خلیفه ـ امام بایستی به‌همهٔ مسلمانان صرف‌نظـر از نژادشان واگـذار شود، حتی غلامان سیاه‌پوست شایسته‌که مؤمن به‌دین اسلام باشند، می‌توانند از این‌حق برخوردار باشند، ونظرسنی‌ها، راکه این حق را ویژه قبیلهٔ قریش‌می‌دانستند، رد می‌کردند. خوارج برای‌مقام خلافت‌ـ امامت جنبه‌های تقدس قائل نبودند و فقط خلفا را نماینده و مدافع جامعه مـی‌دانستند و عقیده داشتند، جامعه حق دارد اگرحاجاتش برآورده نشود آنها را برکنار یا تعویض‌کند. خوارج معتقد بودندکه اگرمسلمانی ازایمان خود دست بردارد مرتکب «گناه‌کبیره» شده وکافر به‌شمار می‌آید. اینها از این عقیده دینی نتیجهٔ سیاسی مـی‌گرفتند، عقیده داشتند خلیفهٔ غیرقانونی‌مقررات قرآن را نقض می‌کند وبنابراین خلفای بنی‌امیه‌که ازانجام‌اصول دین روی برتافته بودند «کافر» و «مرتد» شناخته می‌شدند. بنابراین نه‌تنها باید ازفرامین خلیفه سرپیچی‌کرد بلکه واجب است با انجام جهاد مقدس «امام دروغین و هواخواهان کافرش را» ازمیان برد. درآغاز خوارج فقط عرب بودند اما دیری نپائیدکه ایرانیان هم به‌گروه‌آنان پیوستند. یکی‌از ویژگیهای خوارج شرکت فعال زنانشان درقیام بود، اینان هم درصف مردان نبرد می‌کردند.

پس‌ازنخستین ناکامی‌قیام شیعیان‌که سومین امام‌آنها یعنی‌حسین فرزندعلی درکربلا

شهید شد؛ (۹ محرم‌سال ۶۱هجری ـ ۹اکتبر ۶۸۰ میلادی)، شیعیان دوباره به‌سرکردگی مختاربن ابی‌عبید درکوفه قیام‌کردند وتقریباً دوسال این شهر را به‌دست داشتند (۶۸۵-۶۸۷). قیام عظیم خوارج از قسمت جنوبی عراق و خوزستان آغاز و سپس سرزمین‌های پهناوری از بین‌النهرین شمالی تا کرمان را فراگرفت، ایـن قیام از سال ۶۸۴ تا ۶۹۷ میلادی‌طول‌کشید. سرانجام به‌وسیلهٔ حجاج‌سردار خونخوار عبدالملك‌که بوالیگری‌عراق، ایران و ماوراءالنهر منصوب شده بود، سرکوب گردید.

حجاج یکی از ددمنش‌ترین و تبه‌کارترین عوامل اجرای سیاست‌های بنی‌امیه بود. تنها درشهرکوفه یازده‌هزارتن راکشت، درمدت ۲۰سال فرمانروائیش ۱۳۰ هـزارتن را نابودکرد ودر روزمرگش ۵۰هزارتن مرد و۳۰هزار تن زن دوزندانهایش به‌سرمی‌بردند. زندانیان او نه‌تنها شرکت‌کنندگان درقیام بلکه متخلفین مالیات هم بـودند. بگونه‌ایکه منابع تاریخی اشاره می‌کنند، در زمان فرمانروائیش قانون تحمیل خراج بر مسلمانان‌غیر عرب مقرر و به‌وسیلهٔ او اجرا شد، حجاج به‌مقدار زیادی ازکاربرده وار دهقانان برای حفر قنات‌های آبیاری و ساختمان دژ وکاخهای دولتی، بهره می‌برد. بنا به‌دستور اومردان اهل ذمه بایستی پلاك سربی به‌گردنشان آویزان می‌کردند، این‌پلاك سربی نشانـهٔ آن بودکه جزیه‌شان را پرداخته‌اند، کسانیکه درپرداخت جزیه تأخیر می‌کردند آنها راسخت شکنجه می‌داد. در زمان آخرین خلفای بنی‌امیه میزان مالیات بگونهٔ هراس‌انگیزی بالا رفت و این‌مالیات‌ها با بیرحمی روزافزون از رعایا گرفته می‌شد. ناخشنودی توده‌های وسیع مردم باقیامهای تازه‌ای شکل‌گرفت، یکی ازاین قیام‌ها به‌سال۶۴۴ از سوی‌شیعه‌ها و به‌سرکردگی زیدبن‌علـی دوکوفه، درگـرفت. قیام‌کنندگان زید را پنجمین امام شیعه می‌شناختند وآنها را زیدی می‌نامیدند. قیام عظیم خوارج‌که زیر رهبری ضحاك‌بن قیس انجام گرفت، ازبین‌النهرین آغاز و درسالهای ۶۴۴-۶۴۷ سرتاسر خوزستان و فارس را فراگرفت، دراین قیام تقریباً ۱۲۰ هزارتن شرکت داشتند.

سقوط دودمان‌خلافت بنی‌امیه

در ربع اول‌سدهٔ هشتم میلادی یك‌گروه ضد بنی‌امیه تشکیل شد. این‌گروه‌سازمان سری هواخواهان عباسیان بودکه مرکز فعالیتش درکوفه قرارداشت. اینها درمیان توده‌های وسیع مردم تبلیغ می‌کردند که امام ـ خلیفه بایستی وابسته به‌خاندان پیغمبر باشد نه از نوادگان ابوسفیان‌که از بازرگانان توانگر مکه بود وجزو دشمنان شماره یك‌محمد به‌شمارمی‌آمد. این‌گروه‌کوشش داشت‌که همه ناراضی‌ها رابه‌خود جلب‌کند، این‌ناراضی‌ها

شامل عربها، غیر عربها، سنی‌ها، شیعه‌ها، خوارج و حتی غیر مسلمانان بودند. تبلیغات عباسیان درمیان دهقانان به‌اینگونه بودکه اگر خلافت به‌خاندان پیغمبر بازگردد، همهٔ مسلمانان از دادن خراج معاف‌خواهند شد و ازغیرمسلمانان هم خراج عادلانه‌ای‌دریافت خواهدگردید، وبه‌طورکلی همه روستائیان ازانجام‌کار اجباری وبیگاری‌بخشوده خواهند شد.

این تبلیغات در خراسان بیشتر از جاهای دیگر به‌کامیابی گرائید، تا آنجاکه برای آماده‌کردن مردم برای قیام، نمایندهٔ جوان و پرتوانی به‌نام‌ابومسلم به‌آن منطقه‌فرستاده شد، این شخص‌که بردهٔ پیشین به‌شمار می‌رفت در ۹ ژوئن۷۴۷ میلادی به‌روستاهای‌مرو وارد شد درآنجا قریب ۴ هزار تن از یاغیان آتش افروختند و پرچم سیاه برافراشتند و جامهٔ سیاه به‌تن‌کردند (رنگ سیاه نشانهٔ عباسیان و رنگ سبز نشانهٔ شیعیان ورنگ‌سفید نشانه خوارج بود). تودهٔ اصلی قیام‌کنندگان‌که شماره‌شان بـا سرعت روبه‌افزایش بود دهقانان ایرانی بودند اما دهگانان زمین‌دار فئودال ایرانی و عشایرعرب‌که ازپیش ساکن خراسان شده و از مروان دوم خلیفه بنی‌امیه (۶۴۴-۶۵۰) دل خوشی نداشتند، به‌آنها پیوستند. گروههای قیام‌کننده ازلحاظ عقاید مذهبی جور واجور بودند و حتی مزدکیان‌هم دراین‌قیام‌شرکت داشتند. بردگان‌فراری هم‌به‌اردوی ابومسلم پیوستند، اردوی‌جداگانه‌ای تشکیل شدکه درآن۷ هزارتن بردهٔ‌فراری‌آماده نبرد شدند.

این‌قیام چنان‌گسترش یافت‌که تبدیل به‌یك جنگ داخلی فراگیر در سرتاسر خاك ایران و عراق گردید. ارتش بنی‌امیه‌که درطوس، گرگان، نهاوند وروی رودخانه زاب بزرگ شکست‌هائی پی درپی را تاب‌آورد، در ژانـویه ۷۵۰ میلادی به‌پایداریش پایان داد. مروان دوم به‌مصر گریخت و درآنجا کشته شد. کمی بیش از این رویداد یعنی ۲۸ نوامبر۷۴۹ ابوالعباس سفاح عباسی‌درمسجد جامع شهرکوفه خود را امام ـ خلیفه‌مسلمین خواند.

تشکیل خلافت‌عباسی

اینگونه خلافت عباسی تشکیل‌شد (۷۵۰-۱۲۵۸ میلادی)، در فاصلهٔ سالهای۹۴۵-۱۱۳۲ عباسیان عملاً هیچگونه قدرت سیاسی نداشتند وفقط به‌عنوان یك مرجع‌روحانی به‌شمار می‌رفتند). نخستین خلیفهٔ عباسی ـ سفاح (۷۵۰-۷۵۴) وبرادرش منصور (۷۵۴-۷۷۵) ـ مرکزخلافت را ازسوریه به‌عراق‌که‌کانون مبارزه با بنی‌امیه بود، منتقل‌کردند. نخست درشهر انبار و سپس به‌سال ۷۶۲درشهر بغداد جای گزیدند. شهر بغداد بنابه‌طرح

منصور خلیفه روی رودخانه دجله، نزدیك شهر باستانی تیسفون بنا نهاده شد.

عباسیان که از قیام مردم برای چیرگی قدرتشان بهرهٔ فراوان بردند، به‌وعده‌های عوامفریبانه‌ایکه به‌مردم ایران داده بودند وفا نکردند. گرایش‌های دموکراتیك ابومسلم و همرزمانش شهرت داشت و عباسیان تلاش می‌کردند هرچه زودتر از دست این رهبران قیام خلاص شوند. ابومسلم بانیرنگ به‌کاخ خلیفه منصور فراخوانده شد و به‌سال ۷۵۵ با همراهانش بگونه پیمان‌شکنانه‌ای به‌فرمان منصور کشته شد.

دهگانهای زمین‌دار ایرانی ازپیروزی عباسیان سودیردند. عباسیان به‌پاس‌پشتیبانی آنها از قیام ۷۳۷-۷۵۰، برخی از این دهگانان را پاداش خوبی دادند وآنها را دررأس مقامهای مهم‌دولتی گذاشتند. مثلاً سه‌نسل ازخاندان دهگانان خراسانی برمکیان درطول نیم‌قرن بلندترین مقامها را درخلافت عباسی به‌دست‌آوردند. دربارهٔ رفع نابرابری موالی ایرانی باعربها اقدامی نشد.

سازمانهای‌حکومتی دستگاه خلافت ازاین‌پس وضع نیمه‌ایرانی به‌خودگرفتند،سنت‌ها و روش‌های مدیریت زمان ساسانیان دراین دستگاه رایج شد: قدرت مرکزی دولت و دستگاه دیوان سالاری حکومت تثبیت گردید، اگرچه زبان رسمی، مذهب و فرهنگ این دستگاه عربی بود، اما درآنزمان زبان عربی تقریباً جنبه بین‌المللی به‌خودگرفت.

روابط اجتماعی‌درایران ضمن‌سده‌های‌هشتم-نهم میلادی

درزمان عباسیان شکل مالکیت فئودالی زمین رو به‌پیشرفت بود. زمین‌های دولتی‌ای وجود داشتندکه روی آنها دهقانان به‌طور ثابت کار مـی‌کردند، این دهقانان به‌عنوان مستأجران موروثی‌زمین به‌شمار می‌آمدند ومورد استثمار مستقیم دولت‌ازطریق مأموران مالی یااجاره‌کاران قرار می‌گرفتند، مالیات و درآمد فئودالی این زمین‌ها باآنچه که‌کارل مارکس[1] گفته است، تطابق داشت. همچنین زمینهائی متعلق به‌شخص خلیفه و خانواده‌اش بودند. املاك کاملا خصوصی و شخصی به‌نام «ملك یـا مُلك» بیشتر در فارس، خراسان و بعضی استانهای دیگر وجود داشتند. خرید و فروش ملك‌آزادبود وحتی پس از مرگ مالك به وارثانش تعلق می‌گرفت. دولت قطعات نسبتاً کوچك زمین را با دهقانانی‌که روی آنها کار می‌کردند، به‌لشکریان عرب می‌سپرد به‌شرط آنکـه به‌خدمت لشکریشان ادامه دهند؛ مثلاً در اواسط سدهٔ هفتم اینگونه زمین‌ها در روستاهای قزوین

---

۱. به‌جلد سوم‌کتاب سرمایهٔ کارل‌مارکس مراجعه شود.

به ۵۰۰ رزمنده واگذار شدکه در قرن دهم این‌زمین‌ها ملك نوادگانشان به‌شمارمی‌رفتند. ضمناً شکل دیگر مالکیت مشروط پدیدآمد، آنرا اقطاع نام می‌بردند. در اول این‌گونه زمین‌ها به‌عنوان‌پاداش و مواجب به‌مستخدمان‌حکومت واگذار می‌گردید، مالکان‌منصوب اقطاع حق داشتند از درآمدهای این املاك‌که بایستی به‌دولت پرداخت مـی‌گردید از جمله خراج یا جزیه، بهره ببرند اندازهٔ هر ملك بسته به‌موقعیت مالك منصوب، از یك روستا تا یك بخش می‌رسید، بعدها عوارض و مالیات‌هـای دولتی کـه بایستی دهقانان می‌پرداختند، به‌درآمد فئودالی مالکان این نـوع املاك اضافه‌گردید، رفته رفته املاك اقطاع‌که تقریباً بگونهٔ موقت و فقط به‌منظور بهره‌برداری از درآمدهای‌آن به‌مستخدمان واگذار می‌گردید، عملاً به‌مالکیت قطعی‌شان‌درآمد. اقطاع یا هنگام‌عزیمت به‌ماموریت یا بگونهٔ مادام‌العمر به‌مأموران واگذار می‌گردید. اما چون رسم برآن بودکه مأموران حکومت بگونهٔ موروثی در محلی مأموریت محوله را انجام می‌دادند. بنابراین مالکیت اقطاع هم نسل به‌نسل منتقل می‌شد وبگونهٔ موروثی درمی‌آمد. ضمناً املاکی‌که غیرقابل تفکیك و فروش بودند برای‌استفاده بنگاههای مذهبی ونیکوکاری به‌نام «وقف» به‌وجود آمدند.

روند پیشرفت مالکیت خصوصی فئودالی مناطق‌گوناگون کشور در زمان عباسیان ادامه داشت، مثلاً خانواده عرب «اسیبی مالك یك بخش درخوزستان به‌نام «دو»الواسیبی بودند. خانوادهٔ دولافیدها (ایجلی) مالك‌بخش‌کرج، و دژها و شکارگاههائی نزدیك‌اصفهان بودند. مصادره املاك بزرگ سردار بصیر نزدیك‌اصفهان در زمان خلیفه‌المتوکل‌بهانه‌ای برای توطئه جنگی علیه خلیفه، به‌دست مخالفان دادکه سرانجام به‌کشته شدن المتوکل به‌دست مخالفانش به‌سال ۸۶۱ گرائید. بنا به‌گفتهٔ استخری تنها درفارس‌گویا ۵ هزار دژ متعلق به‌دهگانها بود.

روی املاك خصوصی تمام بخش‌ها، معمولاً سیستم اقتصاد اربابی رواج نداشت و از اینرو بیگاری وکار اجباری رایـج نبود. بهرهٔ فئودالـی این املاك به‌شکل اجاره، جنسی یا نقدی دریافت می‌شد. دربعضی بخش‌ها مالکیت بزرگ فئودالی، باخرده مالکی دهقانان توأم بود. دهقانانی‌که روی زمینهای دولتی، خصوصی یا وقفی کار می‌کردند از لحاظ حقوقی‌آزاد شناخته می‌شدند، اما عملاً در چارچوب محدودیت فئودالی گرفتار بودند ولی به‌زمین وابستگی نداشتند. دربعضی جاها مثلاً در خـراسان خرده مالکهائی وجود داشتندکه زمین‌هایشان از املاك بزرگ جدا وعملاً آزادبودند.

خراج از زمین‌های دولتی و زکات از زمین‌هائیکه ملك تـامیده می‌شدند، دریافت می‌گردید؛ از بابت زمین‌های متعلق به‌خاندان عباسی وزمین‌های وقف، درآمدی‌به‌حساب

صندوق‌دولت واریز نمی‌شد. مالیات‌ها و عوارض این‌زمین‌ها تبدیل به‌بهره فئودالی‌به‌سود مالکان انتصابی گردید؛زمینی‌های اقطاع هم‌دارای چنین وضعیتی بودند. وضع دهقانان در نخستین سالهای حکومت عباسیان بهتر نشد. اینان بایستی مانند پیش مالیات، عوارض و حتی بیگاری‌ها را تاب می‌آوردند. دربارهٔ وصول خراج، محصلان مالیاتی که معمولاً اجاره‌کاران بودند، مرتکب سوءاستفاده‌های کلانی می‌شدند، مقدار محصولی که‌هنوز روی زمین یا درو نشده بود بارها بیشتر از مقدار واقعی برآورد می‌گردید تا میزان مالیات‌ها بالا برود؛ به‌دهقانان اجازه داده نمی‌شدقبل ازپرداخت مالیات محصولات غله یا میوه‌خود را جمع‌آوری کنند وحتی گاهی وصول مالیات به‌این علت مدت‌ها به‌تأخیر می‌افتاد ـ و دهقانان برای اینکه محصولشان از بین نرود بایستی به‌محصلان رشوه می‌پرداختند، تا فرصت جمع‌آوری محصول را پیش‌ازپرداخت مالیات به‌دست بیاورند، عمل تسلیم‌مالیات جمع‌آوری شده‌به‌خزانه دولت به‌گونه گسترده‌ای‌بایستی انجام می‌گرفت. اینگونه درآغاز سده دهم مالیات رعیتی استان ری ۷۰۰ هزار دینار بود. محصلان اجاره‌کار، عوارض و مالیاتهای غیرقانونی بسیاری، به‌سود خود از دهقانان دریافت می‌کردند.

درجامعه‌های فئودالی اولیهٔ ایران، به‌طورکلی در زمان خلفا هم، نظامهای پدر سالاری و برده‌داری درمیان کوچ‌نشینان ایرانی و عرب رواج داشت. بهره‌کشی ازکار بردگان درمورد دامداری، باغداری وآبادکردن زمین‌های موات‌به‌کار می‌رفت. درشهرها درکنار صنعتگران آزادکه جزو اتحادیهٔ اصناف به‌شمار می‌آمدند، صنعتگرانی بودند که بگونهٔ برده‌وارکار می‌کردند، اینان ناگزیر بایستی روزانه یك درهم بابت درآمدکارشان به‌دولت می‌پرداختند. خدمتکاران وکلفت‌های خانه بدون استثناء غلام یاکنیز بودند.

قیام‌مردمی درایران ضمن‌سده‌های ۸ـ۹ میلادی

ناخشنودی دهقانان ایرانی ازعباسیان، نمی‌توانست‌گذرا باشد. خشم مردم‌ازکشتن پیمان‌شکنانهٔ ابومسلم؛ که دهقانان او را رهبر خود می‌دانستند، شکل یك‌رشته قیام‌های مردمی را به‌خودگرفت، هدف این قیامها ضدیت با حاکمیت و مالکیت خلیفه و استثمار فئودالها بود. به‌سال ۷۵۵ میلادی قیام دهقانی بزرگی به‌سرکردگی سندباد مغ زیر شعار «کین‌خواهی خون ابومسلم» خراسان و آذربایجان‌را فراگرفت. به‌سال ۷۶۷ در خراسان دوباره قیامی زیر رهبری اوستاد سیس پاگرفت. درسالهای ۷۷۸-۷۷۹ درگرگان خیزش دهقانی فراگیری به‌نام مرغ علمان آغاز گردید. درعین‌حال قیام مردمی عظیمی به‌نام «سپیدجامگان» زیر رهبری موکان (به‌عربی «نقاب‌دار») درسراسر ماوراالنهر ضمن سالهای

۷۷۶-۷۸۳، رویداد.

پوستهٔ ایدئولوژیک این قیامها، چنانکه از نامهایشان پیدا بود، دراثر تبلیغات

فرقه‌ای به‌نام خرمدینان‌پدیدآمده بود (خرمدینان را مزدکی می‌شمردند)، این ایدئولوژی برمبنای‌آمیختگی ایمان وخواسته‌های اجتماعی‌مزدکیان پیشین وپندارهای افراطی‌شیعیان به‌وجود آمد؛ اینها به‌قدرت «خداوند لایزال» ایمان داشتند، پیغمبر محمد را برگزیدهٔ خدا و امامان را جانشین او می‌انگاشتند (اینگونه ابومسلم و رهبران دیگر قیام را امام می‌شناختند)، به‌دگرگونی پدیده‌های جهان و تبدیل آنهـا به‌روح عقیده داشتند، مردم را به‌پیکارمسلحانه علیه نظام‌های ستمگر و فرمانروایانی‌که بنیان‌گذار زور ونابرابری بودند فرامی‌خواندند.

خود قیام عظیم خرمدینان «سرخ» منجر به‌جنگ دهقانی بزرگی زیر رهبری بابك گردید، این‌جنگ ازکوههای طالش درآذربایجان آغاز وبه‌باختر ایران تا اصفهان‌وکرمان کشانده شد (۸۱۷-۸۳۷). چریکهای خرمدینان چندبار لشکرهای عظیم خلیفه را درهم شکستند. نقطهٔ ضعف این‌قیام درآن بودکه بابك باچند تن از فئودالهای بزرگ ارمنستان، آلبانیا و ایران‌که می‌خواستند از قید چیرگی عربها رهائی‌یابند، پیمان اتحاد بست. البته این‌اتحاد توان جنگی‌بابك را تیروبخشید، اما امکان انجام برنامه‌های اجتماعی خرمدینان را در مقیاس‌گسترده، غیرممکن‌کرد. این قیام به‌سختی خلیفه را تکان‌داد. خلیفه‌مستعصم (۸۳۳-۸۴۲) ارتش‌نیرومندی را سازمان‌داد ودر رأس‌آن یکی از فئودالهای آسیای‌میانه به‌نام افشین را، مأمور جنگ با خرمدینان‌کرد، این ارتش هم شکست خورد. فئودالهائی که با بابك متحد شده بودند به‌او خیانت‌کردند، پس ازآنکه زمین‌های تازه‌ای‌را از خلیفه گرفتند با او از در سازش درآمدند. آخرین پایگاه خرمدینان ـ دژ باذ درکوههای طالش ـ پس از یکسال تحمل محاصرهٔ دشمن، در اوت۸۳۷ سقوط کرد. بابك‌به‌یکی ازشاهزاده‌ـ نشین‌های البانیا پناه برد، او را به‌خلیفه تسلیم‌کردند وبه‌دست اوکشته شد. به‌سال ۸۳۹ قیام مازیار درطبرستان که‌اقدام به‌مصادرهٔ املاك مالکان‌عرب‌کرده بود سرکوب شد.

اگرچه همهٔ قیامهای نامبرده سرکوب شدند اماآشفتگی پایان‌نیافت. خلیفه‌المهدی (۷۷۵-۷۸۵)کمی ازمیزان فشار بر دهقانان‌کاست و باشیوهٔ نرم‌تری ازآنان خراج‌دریافت می‌کرد. خلیفه المأمون هم‌ازمیزان خراج‌کاست ـ آنرا از $\frac{1}{2}$ به $\frac{2}{5}$ محصول رساند.

سیستان‌کانون مهم فعالیت خوارج بود. زیرپوشش عقایداین‌گروه، قیامهای‌دهقانی دائماً اوج می‌گرفتند. قیام مهم خوارج سیستان در کوهستان و قسمتی از خراسان به ـ سرکردگی حمزةبن اترك‌الخارجي با تناوب از۷۹۵ تا ۸۲۸ میلادی انجام‌گرفت.

درنیمه دوم سدهٔ نهم قیامهای دهقانی در ایران زیرپوستهٔ ایدئولوژیك، شعبه‌های گوناگون مذهب شیعه انجام می‌گرفت. و . و . باتولد یـادآوری می‌کندکه شیعه‌ـ گری در ایـران به‌مقیاس گسترده‌ای در میان دهقانان رواج داشت و پایه ایدئولوژیك

جنبش‌ها به‌شمار می‌رفت. انگیزهٔ آن بیگرد و آزار شیعیان از سوی خلیفهٔ سنی بود، بنابراین بعدها شیعیان انتظار حضور مهدی موعود را می‌کشیدند ـ اینان عقیده داشتند که پس از حضور، مهدی با ایمان راستین و یاری خداوند خواهند توانست با عوامل زور و بیدادگری پیکار کنند و برآنها پیروز شوند، ظلم و استبداد را نابود و به‌جای آن عدل و صلح را برجهان‌چیره گردانند. شیعیان امامی معتقد بودندکه مهدی، امام دوازدهم آنهاکه به‌سال ۸۷۸ ناپدید شده و اثری از زندگی او باقی نمانده بود، زنده است، او درحالیکه غایب است وظایف‌رهبری پیروانش را انجام می‌دهد. در استانهای کرانهٔدریای خزر مانند طبرستان، گیلان و دیلم‌که ساکنان‌آن تادیرزمانی به‌وضع جوامع روستائی‌خو گرفته و بااین روش زندگی می‌کردند، ضمناً ازیك نوع خودمختاری با پیروی‌ازآموزش های شیعه‌گری برخوردار بودند، هم‌اکنون‌عمال دولت عرب‌برآن‌شدند زمین‌های‌اشتراکی آنها را غصب‌کنند و به‌میزان مالیات‌ها بیفزایند، این چگونگی انگیزهٔ قیام مردم، زیر پوشش ایدئولوژیك عقاید شیعیان زیدی گردید. پس از پیروزی این قیام حکومتی به‌نام علویان (امامی، زیدی) دراین‌سرزمین‌ها برقرار شد (۸۶۴-۹۲۸). درشهرها هم قیامهائی رویداد. ازجمله به‌سال۸۲۵ ساکنان قم‌که خواسته‌هایشان‌مبنی برکاهش مالیات‌ها ازسوی حکومت عباسی رد شده بود، علیه مأمون خلیفه به‌پا خاستند. این قیام سرکوب شد واز مردم مبلغی بالغ بر ۷ میلیون درهم به‌نام تاوان دریافت‌گردید، مالیات معمولی مردم‌قم که ۲میلیون درهم بود همانگونه ثابت ماند. شیعیان قم‌درسالهای ۸۳۱ و ۸۶۸ میلادی نیز علیه حکومت خلفا قیام کردند.

ازهم‌پاشیدگی‌خلافت عباسی

سقوط سیاسی خلافت عباسی در زمان المأمون (۸۱۳-۸۳۳) آغاز گردید. شرایط لازم این سقوط را عواملی پدید آوردند: عمده‌ترین آنها پیشرفت روند فئودالی درقلمرو حکومت عباسیان بود، قسمتی هم مربوط به‌گسترش بیحد مالکیت‌های ارضی خصوصی به‌حساب زمینهای دولتی به‌شمار می‌آمد، به‌دنبال این چگونگی تلاشهای جدائی خواهی فئودالهای بزرگ و حتی قیامهای پی‌درپی توده‌های مردم پیش آمد، اگرچه این قیامها سرکوب شدند اما باعث ناتوانی نیروی جنگی خلیفه گردیدند. فئودالهای جدائی‌خواه نخست به‌امیران موروثی، وسپس عملاً به‌فرمانروایان‌مستقل تبدیل شدند. خلیفه مأمون که درمیان استانهای عربی محبوبیتی نداشت به‌دهگانان خراسانی متکی شد، و به‌پاس پشتیبانی آنان، مقامهای مهم و امتیازهای ارضی بسیاری را دراختیار برخی از این

دهگانان گذاشت، فرمانروائی خراسان که عملاً نیمه مستقل شده بود بگونهٔ موروثی به‌یکی از خانواده‌های دهگانان به‌نام طاهریان واگذار شد (۸۲۱-۸۷۳). به‌سال ۸۲۱ به‌چهار برادر از خانوادهٔ دهگانی به‌نام سامان نیول‌هائی در ماوراالنهر واگذار گردید. بعدها این چهار برادر با هم متحد شدند و امیرنشینی سامانیان را تشکیل دادند. درغرب ایران هم اینگونه امیرنشین‌ها تشکیل‌شد: ابو دولافید (ایجلی) در همدان (۸۲۵-۸۹۸)، ساجدی درآذربایجان (۸۷۹-۹۲۹) و امیرنشین‌های کوچکتر دیگر ازآن‌جمله بودند. این امیران‌نیمه مستقل‌هنگام‌خطبه‌خوانی درمسجد به‌نام خلیفه خطبه‌می‌خواندند (خطبه‌عبارت از دعائی بودکه روزهای جمعه در مسجدها می‌خواندند)، نام خلیفه را روی سکه‌ها در بالا ضرب می‌کردند (در زیر آن نام خودشان را ذکر می‌کردند) و مقداری ازمالیاتهائی راکه گرد می‌آوردند برای خلیفه می‌فرستادند. اما امیران در قلمرو خود از لحاظ داخلی کاملاً مستقل بودند.

علاوه‌بر، امیرنشین‌های نیمه‌مستقل‌که رسماً خلیفه با دریافت مقرری آنها را به‌رسمیت‌می‌شناخت ـ نشانهٔ تابعیت‌این امیرنشین‌ها، پرداخت‌مقرری سالیانه وبه‌کاربردن پرچم وفرمان‌های تشریفاتی‌ای بودکه ازسوی خلیفه برای امیرنشین‌های تابعه می‌فرستاد ـ مالکان فئودالی‌ای پدید آمدند که قلمرو خود را با زور اسلحه به‌دست آوردند، اینها حاکمیت خلیفه را بر قلمرو خود به‌رسمیت نمی‌شناختند. یکی ازآنها یعقوب‌بن لیث‌صفار بود، او از میان دهقانان بی‌خانمان شده برخاسته بود و مدتها کارش شاگرد مسگری و بعدها سرکردگی راهزنان بود، سرانجام به‌سمت فرماندهی داوطلبانی‌که درخدمت‌خلیفه بودند و برای سرکوبی خوارج سیستانی نبرد می‌کردند، منصوب شد. دیری نپائیدکه به‌سال ۸۶۱ قدرت را در سیستان به‌دست‌گرفت وامیرنشینی صفاریان را بنیاد نهاد (۸۶۱ ـ۹۰۰)، آنگاه‌هرات، کرمان، فارس‌خراسان را تصرف‌کرد (۸۷۳). به‌سال ۸۷۶ به‌بغداد لشکرکشید اما به‌وسیله‌ارتش خلیفه شکست خورد. برادرش عمرو (۸۷۹-۹۰۰)، باخلیفه از درصلح درآمد و خراسان و سیستان را برای خود نگاهداشت، اما بعدها به‌وسیله‌امیر اسماعیل سامانی شکست خورد و به‌اسارت او درآمد (۸۲۹-۹۰۷). پس از این رویداد، خراسان، هرات وکابلستان جزو قلمرو حکومت سامانی شد.

خیزش‌زنگیان. اسماعیلیه وقرمطیان

زنگیان یا زنجیان، نوادگان بردگان سیاه‌پوستی بودند که برده فروشان آنانرا از منطقه غربی افریقا یعنی زنگبار اسیرکرده و برای فروش به‌ایران آورده بودند. بسیاری

از این بردگان اجباراً برای آباد کردن زمین‌های بایر و شوره‌زار مناطق جنوبی عراق، نزدیك بصره به‌کار گرفته می‌شدند. به‌سال ۸۶۹ ـ چند هزار تن زنگی‌باپیشوائی سیدعلی‌ـ بن محمدکه رهبری‌فعال وپرتوان‌بود، قیام‌کردند ـ نواده‌های پیغمبر (اعضای‌خاندان‌علی) شاخه‌های حسنی وحسینی را سید می‌نامیدند ـ، خوارج این‌شخص را خلیفه اعلام‌کردند. به‌قیام زنگیان (۸۶۹-۸۸۳) بردگان سفید پوست شهرهای دیگر و قسمتی از دهقانان و بدویان پیوستند، این قیام ضربت‌کوبنده‌ای به‌خلیفه وارد آورد. زنگیان، بصره، اهواز و چند شهر دیگر جنوب عراق و خوزستان را تصرف‌کردند. رهبر زنگیان بردگی را لغو نکرد، فقط شرکت‌کنندگان درقیام آزاد شدند، برعکس خود آنها ساکنان شهرهای‌تصرف شده را به‌بردگی گرفتند، املاك و زمین‌های کشاورزی را مصادره کردند و از دهقانان ساکن این زمینها خراج گرفتند. بنابراین دهقانـان و بدویان از پشتیبانـی این قیام روی برتافتند. زنگیان تنها ماندند و پس از یك‌رشته‌نبردهای‌طولانی به‌وسیله لشکریان خلیفه، معتمد (۸۷۰-۸۹۲) شکست خوردند.

درپایان سدهٔ نهم جنبش مردمی درایران وکشورهای همسایه ازقبیل عراق، بحرین، سوریه، ماورالنهر زیر پوشش ایدئولوژیك تعلیمات یکی از شاخه‌های مذهب شیعه‌به‌نام اسماعیلیان‌شکل گرفت. در اواسط سدهٔ هشتم‌ششمین‌امام‌شیعه، جعفر صادق (به‌سال ۷۶۵ میلادی‌رحلت‌کرد) پسر بزرگش اسماعیل رااز جانشینی محروم واین‌سمت را به‌پسردیگرش امام موسی‌کاظم واگذارکرد. پس از درگذشت امام جعفر صادق قسمتی ازشیعیان امامت موسی‌کاظم (به‌سال ۷۹۹ در زندان درگذشت) را به‌عنوان هفتمین امام شیعه به‌رسمیت شناختند ـ اینان را بعداً شیعه‌های امامی یا اثنی‌عشری «۱۲ امامی» نام بردند، چون‌فقط به‌داشتن ۱۲ امام معتقد بودند. طـرفداران اسماعیل کـه به‌نام اسماعیلی شهرت یافتند، محمد پسر اسماعیل را به‌عنوان هفتمین امام شناختند، چون پدرش قبلاً درگذشته بود. انگیزهٔ واقعی این انشعاب میان شیعه‌ها، احتمالاً ناخشنودی گروهی از عناصر رادیکال شیعیان نسبت به‌موضع گیری منفی امام جعفر، ضمن روابطش با عباسیان بود، چون این عناصر خواهان تلاشهای فعالانه‌تری برای واکنش در برابر عباسیان بودند. اسماعیلیان سازمان سری نیرومندی پدید آوردند و به‌تبلیغات گسترده‌ای درمیان بینوایان و اصناف پیشه‌وران و حتی دهقانان و بدویان پرداختند. اعضای این فرقه به‌سلسلهٔ مراتبی تقسیم می‌شدند، یکی از شعبه‌های اسماعیلیان قرمطیان بودند.

قرمطیان درقیام زنگیان شرکت داشتند. قیامهای قرمطیان درعراق روی‌داد اینان خوزستان‌را به‌سرکردگی حمدان قرمطی تصرف‌کردند (۸۹۰-۹۰۶). برخلاف‌اسماعلیان که تنها شعار «چیرگـی عدالت را در جهان» بگونه ایدآلی تبلیغ مـی‌کردند، قرمطیان

شعارهائی‌مبنی بر برابری اجتماعی همه‌مردم، غیر از بردگان، می‌دادند، پیشنهادمی‌کردند تمام اموال باید همگانی باشد ونعمت‌های خدا بگونـه متعادل میان مردم تقسیم شود. شایان دقت است، قرمطیان‌که رادیکالترین فرقه‌های مسلمان بشمار می‌آمدند، با اینهمه قانون برده‌داری را لغو نکردند، فقط عقیده داشتند برده‌های شخصی مانند کالا باید در اختیار همگان باشند و همهٔ جامعه ازکار آنها بهره بردارد. مرکز این فرقه درکوفه بود.

قیام قرمطیان همزمان درسوریه و بحرین‌انجام‌گرفت (۹۰۰-۹۰۲). قرمطیان‌بحرین به‌سال ۸۹۹ موفق شدند در لحسا، مرکز این جزیره حکومتی تشکیل دهند، درآنجا آنها کوشش‌کردندکه جامعهٔ آزاد ایدآلی خود راکه برپایه بردگی‌اجتماعی استوار بود، بنیان نهند، حکومت قرمطی لحسا تا نیمه سده یـازدهم دوام داشت، ساکنان بحـرین مالیات نمی‌پرداختند هزینه حکومت ازراه غنائم جنگی‌تامین می‌شد؛ دولت‌که مالك سی‌هزاربردهٔ افریقائی بود به‌رایگان‌آنها را برای‌کار درباغها و مزارع دراختیار مالکان می‌گذاشت. از آغاز سدهٔ دهم تا سال چهلم آن‌سده، غالباً قیام‌های قرمطیان درخراسان وآسیای میانه روی می‌داد. ضمن قیامهای استانهای هرات‌به‌سال ۹۰۷-۹۰۸، درکنار قرمطیان، خوارج و مزدکیان هم شرکت داشته؛ بیشتر از قیام‌کنندگان، دامداران و مالکان جز بودند. در مرز سده‌های نهم ودهم، روند از هم‌پاشیدن خلافت‌عباسی ادامه داشت. جامعهٔ فئودالی اولیه در ایران‌که شامل نظام‌های پدرسالاری وبرده‌داری نیز بود ناگزیر تبدیل به‌جامعه فئودالی پیشرفته‌گردید، در این‌جامعه شکل مالکیت ارضی فئودالی به‌کامل‌ترین وجهی رواج‌یافت، تقریباً تمام توده‌های دهقانی ناگزیر به‌فئودالها وابسته شدند وکار بردگی از لحاظ اقتصادی مفهوم خود را از دست‌داد.

۸.
جامعه فئودالی پیشرفته در ایران
(سده ۱۰ تا آغاز سدهٔ ۱۳)

سقوط چیرگی خلفا در ایران

در آغاز سدهٔ دهم فقط باختر ایران زیر تسلط خلفا باقیماند. ایران خاوری و آسیای میانه جزو قلمرو سامانیان بود، آذربایجان نخست زیر تسلط ساجدیان (۸۹۷-۹۲۹) و سپس در تصرف دودمان دیلمی مسافری (یا سالاری، از ۹۱۶ تا ۱۰۹۰) درآمد. یکانهای مزدور دیلمی در آغاز به عنوان نیروی مسلح محافظ خلیفه و در خدمت فرمانروایان بزرگ و کوچك فئودالها به‌کار گرفته شدند. اینان ازسدهٔ دهم به‌بعد نقش ویژه‌ای‌را در دگرگونی اوضاع ایران ایفا کردند. کوهستانهای دیلم که تنها در سدهٔ نهم میلادی‌اسلام نوع شیعه درآنجاها رواج یافت سرزمین فقیری بودکه گنجایش تأمین خوراك ساکنانش را نداشت، بیشتر جوانان دیلمی زادگاه خود را ترك و به عنوان مزدور در ارتش‌های دودمانهای گوناگون فئودالهابه‌خدمت می‌پرداختند. یکی ازپیشوایان این یکانهای‌مزدور دیلمی مردویج‌بن‌زیار بود، او ازمیان طبقات پائین به‌پاخاسته و نخست به‌سامانیان‌خدمت می‌کرد، به‌سال ۹۲۸ گرگان وطبرستان را گرفت ودرآنجا حکومت دودمان زیار رابنیان نهاد. (۹۲۸-۱۰۴۲ میلادی). دیری نپائید این امیر (بین سالهای ۹۲۸ و۹۳۵)، قسمت

مهمی از باختر ایران را با شهرهای ری، قزوین، همدان، اصفهان وشیراز به‌تصرف در آورد، ضمن تصرف این سرزمین‌ها سه‌تن از فرماندهان زیر دست مرداویج که باهم‌برادر بودند دلاوری شایسته‌ای از خود نشان دادند، نام این سه‌برادرکه به‌خانوادهٔ بویهٔ دیلمی وابستگی داشتند، علی، حسن و احمد بود. پدر آنها به‌نام ابوشجاع‌بائی، دهقان‌بینوائی از مردم دیلم به‌شمار می‌آمد که با سه‌پسرش بـه‌عنوان مزدور به‌خدمت مرداویج درآمد وبعدها این سه‌پسر به‌مقام فرماندهی عالی ارتش مرداویج وجانشینان او ارتقا یافتند.

در ارتش مرداویج علاوه برمزدوران دیلمی ۴ هزار تن سوار ترک وجود داشتندکه از برده فروشان ترک خریداری شده بودند، اینها را «غلامان» می‌نامیدند. این غلامان که نقش گاردهای سوار را ایفا می‌کردند ـ بردگان‌جوانی بودندکه به‌وسیله برده‌فروشان از آنسوی مرز وارد ایران شده و نخستین‌بار المعتصم خلیفه (۸۳۳ ـ ۸۴۲) از آنها سازمانی جنگی به وجود آورد، بعدها امیران نیمه مستقل و فئودالهای بزرگ و میانه اقدام به‌خرید این غلامان و تأسیس چنین سازمانهائی کردند. این غلامان گارد معمولاً نسبت به‌ساکنان بیگانه بودند وبنابراین همیشه برای سرکوبی قیامهای مردم محلی‌به‌کار می‌رفتند. اینگونه برادران بویه قدرت را در باختر ایران به‌دست‌گرفتند. برادر بزرگتر، علی نخست اصفهان و سپس فارس را گـرفت؛ حسن جبال را به تصرف درآورد و احمد خوزستان وکرمان را اشغال کرد. اینگونه در غرب ایران عملاً حکومت خلیفه ازمیان رفت ودولت بویه جای او راگرفت (۹۳۵-۱۰۵۵). دودمان زیارفقط به‌گرگان وقسمتی از طبرستان حکومت می‌کرد.

در دسامبر ۹۴۵ برادرکوچك دودمان بویه به‌نام احمد با ارتشش وارد بغدادگردید وتمام سرزمین‌عراق عرب را به‌تصرف درآورد. او خلیفه را مجبور کردکه مقام امیرالامرا ولقب افتخاری را به‌او بدهد ضمناً برای دوبرادر دیگرش علی وحسن هم‌چنین‌لقب‌هائی را گرفت. پس از آن احمد، خلیفه مستکفی را برکنار و او را کورکرد، مقام خلافت رابه یکی دیگر از افراد خاندان عباسی به نام موتی واگذاشت. از این پس خلفای عباسی در مدت ۲۰۰ سال (۹۴۵-۱۱۳۲) ازداشتن قدرت سیاسی محروم بودند، فقط قدرت موهوم روحانـی را دراختیار داشتند. اینگونه خلافت عباسی عملاً از حکومت کنار رفت. در جهان پندار چنین انگاشته می‌شدکه دستگاه خلافت مانند پیش وجود دارد، و دودمانهای بویه، سامانی، زیاری ودیگران‌به‌عنوان عاملان‌خلیفه درمناطق خود فرمانروائی‌می‌کنند. این‌نظریه چیزی جز خیال نبود. عملاً خلفا کاملاً از انجام تمام‌کارهای حکومتی برکنار شدند. فقط هنگام دعاخوانی در مسجدها بـه نام خلیفه خطبه خوانده می‌شد، در بالای سکه‌های پول هم اسم او ضرب می‌گردید.

اینگونه ایران در سدهٔ دهم میان دو دولت تقسیم شد ـ دودمان بویه درغرب و دودمان سامانی در شرق. اما حکومت بویه کاملاً یك پارچه نبود وقلمرو آن‌دودمان به تیول‌های سه امیر که برادر بودند تقسیم گردید (بنیان گذاران حکومت و نواده‌هایشان). دودمان بویه از شیعیان پشتیبانی می‌کردند و به انجام سنت‌های ایرانی گرایش داشتند. پسرحسن که از پرتوان‌ترین افراد خاندان بویه به‌شمار می‌رفت لقبش عضدالدوله و نام اصلیش فناخسرو بود (۹۴۹-۹۸۳)، او درمدت کوتاهی سرتاسر باختر ایران با عراق‌عرب را زیر تسلط خودگرفت و به‌سال ۹۷۳ عمان را تصرف کرد، اما پس از مرگش دولت‌بویه دوباره به‌تیول‌هائی تجزیه شد. عضدالدوله به پیروی از سنت پادشاهان ساسانی خود را «شاهنشاه» نامید ودر اندیشه رونق اقتصادی کشور بود، از دهقانان که مالیات دهندگان اصلی به‌شمار می‌آمدند، حمایت می‌کرد ومأموران را از دریافت باج‌های غیرقانونی باز می‌داشت، بنابراین به‌نام فرمانروائی دادگرقلمداد شد. در روی رودخانه کر نزدیك‌شیراز سد بزرگی از تخته سنگ وسرب بنانهاد؛ درکنار رودخانه مخزن آبی ساخت که به‌وسیله ده چرخ بالابر آب را به‌بالا می‌برد، ۱۰ آسیاب آبی وقناتهای بی‌شماری را تأسیس کرد. عضدالدوله تعصب مذهبی نداشت، ناصربن‌هارون را کـه مسیحی بود به‌وزارت خود بر گماشت، از پیشرفت فرهنگ و علم پشتیبانی می‌کـرد و شاعران و دانشمندان را گرامی می‌داشت؛ اوکتابخانه بزرگی در شیرازکه اقـامتگاهش بود بنیان نهاد، بیمارستانی را در بغداد ساخت، دانشکده پزشکی از این بیمارستان برای آموزش بهره می‌برد.

دولت غزنوی

ضمن سدهٔ دهم در دولت‌سامانی همراه دهگانان، گروه تازه‌ای از فئودالها روی‌کار آمدند ـ اینها غلامانی بودند کـه از راه خوش خدمتی در ردیف اشراف نظامی درآمده بودند. یکی از آنها سردار الپتکین بودکه در خدمت سامسانیان انجام وظیفه می‌کرد، او صاحب ۵۰۰ روستا، صدهزار اسب، یك میلیون گوسفند و۲۷۰ غلام شخصی ترك بود، پس ازآنکه مورد بی‌مهری اربابش قرارگرفت به‌غزنه گریخت و به‌سال ۹۶۲ برای‌خودش امیرنشینی درست کرد، اما دیری نپائید درگذشت. یکی از جانشینانش که اوهم از میان غلامان ترك‌برخاسته بود سبکتکین نام‌داشت (۹۷۷-۹۹۷)؛ اوکم‌کم قلمروش راگسترش داد و بنیان‌گذار دودمان غزنویان گردید (۹۷۷-۱۱۸۶).

دولت سامانی به‌سال ۹۹۹ زیر فشارنیروی ویرانگراتحادیهٔ عشایر ترك که سرتاسر ماوراالنهر، هفت آب وترکستان شرقی را به‌تصرف درآورده و دولت قره‌خانیان (۹۹۲-

۱۲۱۱) را تشکیل داده بودند، از هم‌پاشید. قلمرو نخستین سامانیان که در جنوب وغرب رودخانه آمو دریا قرارداشت ـ خراسان، خوارزم، سیستان وافغانستان کنونی ـ به‌وسیله پسر سبکتکین، سلطان محمود غزنوی اشغال شد (۹۹۸-۱۰۳۰). محمود پس از ۱۷ بار لشکرکشی به‌هندوستان قسمت شمال غربی آن سرزمین را به‌متصرفات خود ملحق کرد. این لشکرکشی‌ها زیر شعار «جنگ به‌خاطردین» و علیه بت‌پرستان هندی انجام می‌گرفت، اما منظور از آنها عملاً به‌چنگ آوردن غنائم جنگی بود؛ تنها در یکی از این جنگ‌ها ۲۰ میلیون درهم پول‌وکالاهای گرانبها، ۵۷ هزاراسیر برده و ۳۵۰ فیل نصیب لشکریان محمود شد. محمود با دودمان بویه هم به‌جنگ‌پرداخت وشهرهای ری، همدان واصفهان وتوابعش را از آنان پس‌گرفت (۱۰۲۹).

غزنویان ضمن تکیه به‌دستگاه دیوانسالاری کشوری وگاردهای ترك که از اشراف نظامی غلامان بودند توانستند حکومت متمرکز ونیرومندی را پدید آورند. این سیاست، وهمچنین افزایش روز افزون مالیات‌ها و اعمال بیدادگری در مورد وصول آنها، نه تنها دهقانان بلکه مردم شهری را به‌ورشکستگی کشاند، ضمناً قسمتی از مالکان زمین به‌ویژه فئودالهای قدیمی ایرانی از قبیل دهگانها وحتی تسوانگران شهری از این سیاست محمود ناخشنود بودند. ناخشنودی دهقانان ضمن گسترش قیام قرمطیان ظاهرگردید، اما این‌قیام به‌سختی به‌وسیله غزنویان زیر پیگرد قرارگرفت.

تشکیل دولت سلجوقیان

در پهنهٔ پهناور دشت‌هائی از مصب دونا تا مغولستان، در قدیم عشایر کوچ‌نشین ترك که همه دامدار بودند، زندگی می‌کردند. ضمن سدهٔ دهم درمیان عشایر کوچ‌نشین منطقهٔ دشتهای آسیای میانه، روند ازهم پاشیدگی جوامع عشایری کوچ‌نشین و روابط پدرسالاری، درحال پیشرفت بود. اشراف قبایل‌کوچ‌نشین که در سایهٔ افزایش شماره‌دامها و به‌دست آوردن غنائم جنگی فراوان‌ثروتمند شده بودند، کم‌کم در سرزمین‌های‌پهناوری که به‌عنوان چراگاه از آنها بهره می‌بردند مستقر، اینگونه زمینه فئودالیزه‌کردن کوچ‌نشینان را فراهم وتوده‌های کوچ‌نشین را به‌اشراف کوچ‌نشین وابسته‌کردند. این اشراف زیر پوشش روابط پدرسالاری توده‌های کوچ‌نشین را استثمار فئودالی می‌کردند. موضوع بردگی درمیان کوچ‌نشینان به‌عنوان وسیله‌ای برای تولید به‌کار نمی‌رفت، اما حتی‌پس از فئودالیزه شدن کوچ‌نشینی، نظام‌بردگی رواج‌داشت. اتحاد عشایرکوچ‌نشین مبنای‌تشکیل یك دولت متحد از این‌کوچ‌نشینان گردید. از اواسط سدهٔ دهم خانواده‌های بالا وپس از

آنها همه افـراد این عشایر به‌دین اسلام درآمدند. در مرز بین سده‌های دهم و یازدهم کوشش اشراف فئودال شدهٔ ترك برای گسترش زمینهای چراگاه وهمراه بـا آن گرایش به منظور به چنگ آوردن غنائم جنگی وتصرف و استثمار مناطق کشاورزی، باعث شد که عده‌ای‌از این‌عشایرتن‌به‌مهاجرت‌دردهند وزمین‌های‌تازه را به‌قلمرو خود بیفزایند.

دولت قره‌خانیان درآسیای میانه اینگونه پدید آمد. ازمیان این عشایر، ترکان‌غز که بعدها ترکمن نـامیده شدند، در نیمه دوم سدهٔ دهم، اتحادیهٔ عشایر سلجوقی را که رهبرشان سلجوق نام داشت تشکیل دادند و به‌دین اسلام درآمدند. درآغاز سلجوقیان به منطقه اترار کنار رود سیردریا کوچ کردند وسپس به‌سوی جنوب رهسپار شدند. پس ازچند بارکوچیدن سرانجام آنها به‌سال ۱۰۳۵ از سلطان مسعود غزنوی اجازه یـافتند تا در زمین‌های شمال‌خراسان مسکن گزینند، به‌شرط اینکه سلطان‌غزنوی را درخدمات جنگی‌اش یاری‌کنند. درآن هنگام رهبران این‌قبیله نوه‌های‌سلجوق، طغرل بیك وچغری بیك‌بودند. برخورد پیوستهٔ سلجوقیان با کشاورزان ساکن محل و گرایش آنها به تصرف زمین‌های تازه وسرانجام تصرف نیشابور بـه‌سال ۱۰۳۸ سلطان مسعود را ناگزیرکرد تا علیه آنها اقدام کند. او برآنها پیروز شد اما نتوانست ازاین پیروزی بهره‌ببرد. تضاد داخلی‌دولت غزنوی، مخالفت دهکانان ایرانی، ناخشنودی توده‌های مردم وحتی موافقت غلامان‌ترك با غزها سرانجام به آنجا کشید که به‌سال ۱۰۴۰ لشکریان مسعود کـه از لحاظ شماره بسیاروازلحاظ انضباط ناتوان بودند درجنگی نزدیك داندانکان به‌وسیله‌سلجوقیان تارومار شدند وخود مسعود با دشواری توانست جانش را نجات دهد.

پیش از اقامت سلجوقیان در ایران، قبیلهٔ دیگری از غزها به‌ایران هجوم بردند و چندبخش روستائی‌نشین را که درقلمرو دودمان داوانده‌ها در آذربایجان قرار داشت‌غارت کردند (۱۰۲۱ وسالهای بعد). سلجوقیان بیدرنگ خراسان، خوارزم (۱۰۴۳) وپس از آن در سالهای ۴۰-۵۰ سدهٔ یازدهم سرتاسرایران‌را به تصرف درآوردند وبه‌سال ۱۰۵۸ داوانده‌های آذربایجان را هم‌مطیع‌کردند. دولت بویه به‌کلی از میان رفت، اما غزنویان فقط توانستند افغانستان کنونی ومتصرفات شمال غربی هند را برای خود نگاهدارند. به سال ۱۰۵۵ طغرل‌بیك وارد بغداد شد خلیفه القائم (۱۰۳۱-۱۰۷۵) را وادارکرد تابه او لقب سلطان و «پادشاه شرق وغرب» را بدهد.

سلجوقیان هم مانند دودمان بویه خود را اسماً قـائم‌مقام خلیفه می‌شناساندند، اما عملاً خلافت قدرت موهومی بیش نبود. طغرل‌بیك قرارگاه خود را دراصفهان قرارداد. برادرزاده وجانشین طغرل‌بیك یعنی الب‌ارسلان (۱۰۶۳-۱۰۷۲) به‌سوی باختر پیشروی کرد پس از آنکه به‌سال۱۰۷۱ ارتش بیزانتین درجنگی نزدیك مانازکرت ارمنستان‌شکست

خورد، سلجوقیان در فاصلهٔ سالهای ۱۰۷۱ و ۱۰۸۱ تمام ارمنستان، خاور گرجستان، متصرفات بیزانتین در آسیای صغیر، سوریه و فلسطین را تصرف کردند. پسر و جانشین الب‌ارسلان به نام سلطان ملکشاه (۱۰۷۲ - ۱۰۹۲) به‌سال ۱۰۸۹، قره‌خانیان را در ماوراالنهر به‌اطاعت خود درآورد.

درزمان سلطنت‌ملکشاه سلجوقیان به‌اوج‌قدرت سیاسی‌رسیدند. اما دولت این‌دودمان هم‌یك‌پارچه نبود؛ اعضای این دودمان هرکدام منطقه‌ای را در تیول‌خودگرفتند، وچندتن از آنها گاهگاهی عملاً مانند سلطان مستقلی در قلمروشان فرمانروائی می‌کردند، اینگونه حکومت‌های سلاجقهٔ کرمان (۱۰۴۱-۱۱۸۷)، سلاجقه‌سوریه (۱۰۷۸-۱۱۱۷) وسلاجقه روم (آسیای صغیر، ۱۰۷۷-۱۳۰۷)، پدید آمدند. پس از پایان تصرف زمین‌ها به‌وسیله اشراف کوچ‌نشین - نظامی ترك، هریك از رهبران جنگی زمین‌های پهناوری را بگونهٔ اقطاع مالك شدند، اینها نیازی به‌قدرت مرکزی سلطان نداشتند وبنابراین تلاش‌گریز از مرکز در این استانها به‌اوج خود رسید. سلطانها برای پیکار با چنین‌گرایشی، خود را به اشراف بلند پایهٔ ایرانی وقشر روحانیان‌مسلمان یعنی‌گروههای طبقهٔ فئودال، که‌خواهان وجود قدرت مرکزی‌نیرومند بودند، متکی‌کردند - برجسته‌ترین ایدئولوگ‌های این‌گونه فئودالهای هواخواه جدی سیاست تمرکزدولت، وزیرایرانی سلطان الب‌ارسلان وملکشاه ابوعلی‌الحسن‌الطوسی، ملقب به نظام‌الملك (۱۰۱۷-۱۰۹۱) بود، او ضمن رساله‌ای به‌نام «سیاست‌نامه» پندارهای سیاسیش‌را عرضه داشت. اما درشرایطرشد روز افزون‌سیستم «تیول لشکری» وپراکندگی سیستم فئودالی قدیم، سیاست تمرکز سلطان به‌ناکامی محکوم شد ونتوانست از تلاشی حکومت جلوگیرد.

از هم‌پاشیدگی دولت‌های سلجوقیان

پس ازمرگ ملکشاه در زمان فرمانروائی سه‌تن از فرزندانش - سلطان محمود اول (۱۰۹۲-۱۰۹۴)، برکیارك (۱۰۹۴-۱۱۰۵) ومحمد (۱۱۰۵-۱۱۱۸)، ستیز داخلی میان دسته‌های فئودال درگرفت، هرکدام ازآنها خواهان به‌تخت نشاندن شاهزاده‌سلجوقی‌دست نشانده‌خودشان بودند. پس ازمرگ محمد برادروجانشین‌اش سنجر، سلطان شد (۱۱۱۸-۱۱۵۷) هنگامیکه سنجر حکومت را به‌دست‌گرفت فقط استانهای شرقی مانند خراسان، سیستان وخوارزم ومروکه پایتخت به‌شمار می‌رفت جزو قلمرو سلجوقیان باقیمانده بود. عراق‌عرب، باختر ایران و آذربایجان جزو قلمرو سلطان سلجوقی عراق وپایتختش‌همدان بود. به‌سال ۱۱۲۸ هفت آب وترکستان شرقی را کوچ‌نشینان قره‌خانی اشغال‌کردند -

کاراکیت‌ها یا کیدانها ازشمال شرقی به‌آنها پیوستند. اتحادیهٔ ارتش‌قره‌خانی به‌سال ۱۱۴۱ با نیروهای سنجر برخورد، کاراکیت‌ها درنبردی‌نزدیك کاتوان سلطان راشکست‌دادندواینگونه سلجوقیان کلیه قلمرو خود را در ماوراءالنهر از دست دادند. از این پس سلطان سنجر ناگزیر به‌نبردبااستانهای‌جدائی‌خواه گردید،یکی‌ازاین‌جدائی‌خواهان‌نیرومندآتسزخوارزمشاه (۱۱۲۷ - ۱۱۵۶) بود. آنوقت در سرزمین خوارزم مردمی ایرانی زبان می‌زیستند و پیشرفت خوارزمیان به‌این انگیزه‌بودکه راههای‌کاروان روی‌که‌آسیای میانه رابه‌شهرهای کنارهٔ ولگا وروسیه وصل می‌کردند، از آن‌سرزمین می‌گذشتند، یکی از انگیزه‌های‌دیگر، وجود شبکه آبیاری پیشرفته وگسترده و تولید فراورده‌هـای کشاورزی بود. آتسز سه‌بار علیه سلطان سنجر قیام‌کرد وسرانجام استقلال‌به‌دست آورد. کوبنده‌ترین‌ضربت رابه‌سلطان سنجر، تیره‌های قیام‌کنندهٔ غزکه به‌منطقهٔ بلخ کوچ‌کرده بودند واردآوردند اینان‌گویا از فشار مالیات بستوه آمدند. ارتش سلطان سنجر به‌سال ۱۱۵۳ به‌وسیله غزها شکست‌خورد وخودش هم به‌اسارت آنها درآمد. پس از آن غزها به‌خراسان هجوم بردند وآنرا خراب کردند؛ شهرهای طوس، مرو، نیشابور، جوین، اصفهان بـه‌دست اینان ویران گردید و بسیاری از ساکنان این شهرها یا کشته شدند یا به بردگی رفتند. در مدت سه سال سنجر از اسارت گریخت و دوباره در مرو به‌سلطنت پرداخت، اما به‌سال ۱۱۵۷ درگذشت. او دارای وارثی نبود وحکومت سلجوقیان از هم‌پاشید. خراسان صحنهٔ ستیز داخلی و پیکار میان‌خوارزمشاهیان وامیران محلی مانند گوری‌ها و کاراگیت‌ها گردید. فقط به‌سال۱۱۸۷ خوارزمشاه تکش (۱۱۷۲-۱۲۰۰) توانست برهمه پیشی‌گیرد وخراسان را به‌قلمرو خود بیفزاید.

سلاجقه عراق در سدهٔ ۱۲ شامل امیرنشین‌های نیمه مستقل وامیران ترك بودند، مهمترین‌آنها - ایلدگیزی‌هادرآذربایجان (۱۱۳۶-۱۲۲۵)، سالگوریدهادرفارس (۱۱۴۸-۱۲۸۶)، هزارا سب‌ها در لرستان (۱۱۴۸-۱۳۳۹) ودیگران بودند- اینان اتابکان‌نامیده می‌شدند، چون درآغاز عنوان مربیگری شاهزادگان‌را داشتند. ایلدگیزها درمدت ۳۰سال برآذربایجان مسلط شدند (۱۱۶۱ - ۱۱۹۱) وبر قلمرو سلطنت عراق به نام سلطان‌های بدون قدرت سلجوقی فرمان می‌راندند (ارسلان وطغرل سوم). خلیفه هم از نـاتوانی سلطانهای سلجوقی بهره برد ودوباره در مرزهای عراق عرب (۱۱۳۲) وسپس خوزستان قدرت سیاسی‌کسب‌کرد. به‌سال ۱۱۹۴ قلمروسلجوقیان عراق - تقریباً سرتاسرغرب‌ایران- به‌وسیله خوارزمشاه تکش تصرف شد.

اسماعیلیان در ایران

در سدهٔ یازدهم، در ایران با وجود پیگرد دستگاه حاکم گروه‌های سری قرمطیان واسماعیلیان به‌فعالیت‌های پیگری دست زدند؛ ازگروه اخیر در سالهای ۷۰ سدهٔیازدهم، حسن‌بن‌صباح، باامام‌اسماعیلیان ـ خلیفهٔفاطمیان مصرالمستنصر (۱۰۳۶-۱۰۹۴) ـ بگونه سری دیدارکرد. به‌سال ۱۰۹۰ او موفق شد دژهای کوهستانی الموت در نزدیکی قزوین را تصرف‌کند، پس‌از آن اسماعیلیان دژهای دیگری‌را درکوههای دیلم، کوهستان وفارس تصرف‌کردند. اینگونه چیرگی اسماعیلیان برایران سازمان داده شد (۱۰۹۰-۱۲۵۶).

قضاوت دربارهٔ سرشت اجتماعی‌جنبش اسماعیلیان در ایران به‌انگیزهٔکم بودن‌منابع ومدارك دشوار است. اما آنچه ثابت ومحقق شده در مراحل نخستین فعالیت‌شان قسمت مهمی ازصنعتگران(قسمتی در اصفهان‌که‌به‌موجب مدارك‌به‌دست آمده شمارهٔ اسماعیلیان به سی هزار تن می‌رسید) و دهقانان ساکن کوهستانها به‌آنان پیوستند. می‌توان پنداشت، پس از آنکه اسماعیلیان بسیاری از دژها وزمین‌ها را تصرف‌کردند وبه‌سال ۱۹۰۰ برای خود حکومتی پدید آوردند، بلندپایگان آنها به فئودالهای نـو تبدیل شدند. حکومت اسماعیلیان دارای قلمرو یك پـارچه و بهم پیوسته‌ای نبود ـ قسمت عمدهٔ متصرفات‌آنها درکوههای زاگرس و کوهستان، یعنی در مناطقی که از لحاظ اقتصادی عقب‌مانده بودند قرار داشت. رهبر روحانی وسیاسی اسماعیلیان حسن‌بن‌صباح بود. پس از مرگ او به‌سال ۱۱۲۴ همرزم حسن به‌نام کیا بزرگ امید در رأس حکومت قرار گرفت. چهارمین رئیس این حکومت به‌نام حسن دوم (۱۱۶۲ ـ ۱۱۶۶) اعلام داشت که او از اعقاب فاطمیان است. از این پس رهبران اسماعیلیان الموت را امام می‌نامیدند.

اسماعیلیان الموتی بگونه گسترده‌ای به ترورهای سیاسی دشمنان فعالشان دست می‌زدند، واین‌کار را به‌اعضای جوان فرقه در مراتب پائین می‌سپردند. اسامی ۷۵ تن از چهره‌های نامدارکه بین سالهای ۱۰۹۶ و ۱۱۶۲ به‌دست اسماعیلیان ترور شده‌اند به دست آمده؛ از میان آنان می‌توان نامهای وزیر، نظام‌الملك (۱۰۹۲)، خلفای عباسی، مستر شد (۱۱۳۵) و رشید (۱۱۳۶) وسلطان سلجوقی عراق، داود (۱۱۳۲)، وزیران، امیران، رئیسان، فقیهان مسلمان و غیره را نام برد. سلطان سلجوقی محمد (۱۱۰۵ ـ ۱۱۱۸) به‌سختی با اسماعیلیان پیکارکرد، جنبش آنها را دراصفهان سرکوب و الموت را به‌محاصره درآورد، اما پس از مرگش حکومت اسماعیلیان مورد تعرض جدی کسی قرار نگرفت تا تصرف ایران به‌دست مغولان آغازگردید.

پیشرفت اقتصادی ایران

پیشرفت اقتصادی ایران در سدهٔ دهم به سقوط فرمانروائی خلفای عرب و احیای حکومت‌های ایرانی کمک کرد. مالیاتهائی که هم‌اکنون ازرعایای ایرانی جمع‌آوری می‌شدند دیگر ازکشور خارج نمی‌گردیدند ودر داخل ایران خرج می‌شدند. علاوه براین ایران مدتی از هجوم تاراجگرانه بیگانگان مصون مانده بود وجنگهای داخلی سدهٔ ۱۰ هم به‌مقیاس وسیعی گسترده نشد و ویرانی چندانی برای کشور به‌بار نیاورد، براساس مدارکی که از جغرافی‌دانان سده‌های نهم ـ دهم به‌دست آمده می‌توان نتیجه گرفت که پیش از آغازقرن یازدهم در ایران نیروهای تولیدی رویهم رفته افـزایش یافته‌اند. نواخت این افزایش به مدت کمی در زمان تسلط سلجوقیان قطع‌شد. در خراسان هم به‌انگیزه تاخت وتازغزهای بلخ در نیمه سده ۱۲ این پیشرفت متوقف گردید و سپس تا آغاز سدهٔ ۱۳ به روند خود ادامه داد.

در سده‌های نهم ـ دهم کارهای آبیاری مهمی انجام گرفت، از هر ۴ نوع طریقهٔ آبیاری (آبیاری دستی، آبیاری ازطریق کانال رودخانه‌ها، حفر کاریزها وچاههای قنات)، و ساختمان سدها بهره‌برداری می‌شد. برای جلوگیری از ورود شن‌هـای روان صحراها به‌داخل مزارع و مساکن درسیستان، دیوارهها و خاکریزهای ویژه‌ای بنا گردید. زراعت گیاهانی از قبیل برنج، پنبه، تالک، نخل، گیاهان رنگی وپرورش انواع نوین آنها سخت رواج یافت؛ درپایان سدهٔ نهم ودهم پرورش نهالهای مرکبات درجنوب ایران و سپس در کنارههای دریای خزر عملی گردید.

جغرافی‌دانان سدهٔ دهم دربارهٔ گسترش فراوان تولیدات صنعتی و پیشرفت تکنیک صنایع چیزهائی نوشته‌اند. بافندگی درمیان صنایع دیگر از اهمیت ویژه‌ای برخورداربود. پارچه‌های کتان کازرون شهرت فراوان داشتند؛ پارچه‌های کازرونی که به‌مهر محل معهور می‌شدند، در تمام بازارهای آسیای میانه ومصر بدون بازرسی وزیروروکردن بزودی به فروش می‌رسیدند. پـارچه‌های پنبه‌ای از هرنوع، ـ خش وظریف ـ در اصفهان، ری، همدان، قزوین، قم، نیشابور تولید می‌شدند. در ایران رفته رفته پنبه‌بافی جای کتان‌بافی را گرفت. پارچه‌های پشمی در ری، قزوین، دامغان، اصفهان، شیراز تولید می‌گردیدند. پارچه‌های ابریشمی با تارهای طلا ونقره در شوشتر، شیراز، فسا، اصفهان، ری بافته می‌شدند. قالیهای پشمی وابریشمین بسیاری ازشهرها ازقبیل‌شیراز وغیره شهرت‌فراوانی داشتند. کارگاههای کوزه‌گری وسفال‌سازی بسیار پیشرفته‌ای در ایران وجود داشتند ـ مصنوعات گلی وظروف بدل چینی وکاشی‌های بسیار ظریف که از لعاب‌های عالی‌پوشیده می‌شدند درایران تولید می‌گردیدند؛ عالیترین‌فراورده‌های سفالی در ری، کاشان واصفهان به‌عمل می‌آمد. آهن آب دیده ابهر شهرت فراوان داشت، فراورده‌های آهنی از شیرازو

محصولات چرمی از همدان، فراورده‌های چوبی از نهاوند، قم و ری به‌دست می‌آمد. از شیراز و شهرهای دیگر فارس عطرگل روغنی و اسانس‌های دیگر و همچنین محصولات داروئی صادر می‌شدند؛ عطرهای گل روغنی فارس‌که پس از انجام عمل تقطیر تکامل‌یافته بود، در قرن دهم حتی به‌چین صادر می‌شد.

از راه‌های کاروان‌رو وخطوط آبی‌غلات، پنبه، کتان وروغن کنجد، نیشکر، شکر، میوه‌های خشك شده، شراب، ابریشم خام، گیاهان رنگی (زعفران، روناس، نیل هندی وغیره) صادر می‌شدند؛ شتر واسب بیشتر به‌هندوستان صادر می‌گردید. شهرهای مهم و پرجمعیت ایران‌که مراکز صنعت نیز به‌شمار می‌آمدند وراههای مهم‌کاروان‌رو از آنها می‌گذشتند، ری، نیشابور، اصفهان و شیراز بودند، شهرهای همدان، قزوین، قم، کاشان طوس وبلخ کم اهمیت‌تر به شمار می‌آمدند. مهمترین شهرهای کناره دریای خزر، آمل وساری بودند، از این بنادر کالاهای تجارتی از ماوراء قفقاز خزر، کنارهٔ ولگا، روسیه وخوارزم وارد وکالاهای‌صادراتی به‌خارج‌فرستاده‌می‌شدند، بنادر خلیج فارس ازقبیل‌بصره، هرمزد با بنادر عربستان، مصر، افریقای غربی هندوستان و چین ارتباط تجارتی داشتند. شرکت‌های تجارتی برای داد وستد در این بنادر تأسیس شدند.

تجارت برده نقش مهمی را ضمن داد وستد ایفا می‌کرد. واردکردن برده درشمال از دشت‌های ترکستان واروپای شرقی ودر جنوب از راه دریا، سواحل افریقای غربی‌انجام می‌گرفت.

ضمن سده‌های نهم ـ دهم در ایران وآسیای میانه، روند تأسیس شهرهای بزرگ با پیشرفت فئودالیسم‌هم‌آهنگی داشت. پدیدهٔ ظاهری‌این روند‌از بین رفتن قسمتی ازشهرهای قدیمی بود (به‌فارسی شهرستان و به‌عربی مدینه)، مراکز اقتصاد وزندگی اجتماعی مردم از دژها و خانه‌های فئودالی اشراف به شهرها که مراکز صنعت و تجارت بودند منتقل گردیدند.

در شهرها صنعتگران یا پیشه‌وران آزاد کورپوراسیونهائی از نوع «اصناف»تشکیل دادند، هریك از این اصناف به «شاگردان»، «خلیفه‌ها» و «استادکاران» تقسیم می‌شدند. معمولاً استادان یك رشته ازصنعت دریك محله زندگی‌می‌کردند، کارگاههایشان هم‌نزدیك خانه‌هایشان قرار داشت، در این کارگاهها فراورده‌های تولید شده به‌فروش می‌رسیدند و نقش دکانها را هم ایفا می‌کردند. درکنار این تولیدکنندگان‌کوچك در شهرها کارگاههای بزرگی هم وجود داشتند، اینها معمولاً کارگاههای بافندگی بودند وبیشرشان به‌دولت‌یا فئودالها تعلق داشتند. مثلاً خانواده فئودال عرب به نام داسیبی که مالك دوه‌الراسیبی درخوزستان بود، ۸۰دستگاه از این‌کارگاهها را مالك‌بود، این‌کارگاهها مخمل وپارچه‌های

ابریشمی تولید می‌کردند؛ ضمناً معلوم شده است که در این کارگاهها همراه مزدوران کار گاههای صنعتی، بردگان هم کار می‌کردند.

معمولاً بازارمرکزی شهر درچهار راههای مهم قرارداشت وروی‌آن باسقف گنبدی پوشانده شده بود. پیرامون بازار و درکنار خیابانهای مهم متصل به‌آن کاروانسراهائی وجود داشت که به‌عنوان مسافرخانه برای زیستن بازرگانان نورسیدهٔ شهرهای دیگر به کار می‌رفت، در این کاروانسراها انبارهـای کالا وتجارتخانه‌های عمده فروشی نیز وجود داشت. بنا بگفته ناصرخسرو در نیمه سدهٔ یازدهم در اصفهان فقط در یك خیابان بزرگ ۵۰ کاروانسرا وجود داشت.

نقش عمده را درشهرهای ایران فئودالهای مهم محلی ایفامی‌کردند، اینان‌در اوائل قرون وسطی در دژهایشان که در املاکشان قرار داشت زندگی می‌کردند، اما هم اکنون بیشترشان درشهرها مسکن گـزیدند. اینان دیگر مستقیماً بر ووستاهـای املاکشان تسلط نداشتند، فقط درآمد فئودالی‌آنها از راه اجاره‌گرفتن از دهقانان تأمین می‌شد. بسیاری از این‌فئودالها با شرکت‌های بزرگ تجارتی وابستگی داشتند وقسمتی ازدرآمد فئودالی‌شان را درشرکت‌های بزرگ عمده‌فروشی سرمایه‌گذاری می‌کردند و سود سهام خود را ازآنها می‌گرفتند. درسایهٔ نزدیکی و همکاری مشترك فئودالها با بـازرگانان بزرگ، در اینجا برخلاف اروپای غربی قرون‌وسطی، بازرگانان دربرابر فئودالها قرار نگرفتند و میانشان تضادی پدید نیامدکه با هم به‌پیکار برخیزند، برعکس این دوطبقه برای‌کوبیدن جنبش‌های بینوایان شهری دست به‌دست هم دادند و دریك‌صف قرار گرفتند. از این گروه‌بندی نیروهای اجتماعی چنین برمی‌آیدکه درشهرهای فئودالی ایران وکشورهای هم‌جوارتمرکز اداری استواری وجود نداشته است؛ محله‌های جداگانه وکورپوراسیون‌های صنفی ازخود مختاریهای محدودی برخوردار بوده‌اند. بازرگانان وروحانیان هرکدام‌برای خود رهبری برمی‌گزیدند، این رهبران تابع رؤسای شهری بودند. بنابراین اصناف صنعتکـار دراینجا بارها ضعیف‌تر ازهمکارانشان در اروپای‌غربی بودند؛ دراینجا اینان نمی‌توانستند انحصار صنفی به‌دست‌آورند و حق‌نداشتند به‌میل خود بهای فراورده‌هایشان را تعیین‌کنند وبازار فروش کالاهایشان را به‌دست‌گیرند. هنگامیکه درشهر غزنه نانوایان‌کوشیدند تا خودشان بهای نان‌را تعیین‌کنند سلطان محمود غزنوی (۹۹۸-۱۰۳۰) دستور داد ارشد صنف نانوا را احضار و زیر پای فیل‌بیندازند. رئیس‌شهر، قاضی(داور روحانی ورئیس‌صنف‌روحانیان)، امام مسجد جامع، محتسب (مأمور نظارت‌آداب و زندگی عمومی و بـازارها)، نقیب (رئیس قشر سیدها)، عسس (رئیس شبگردان) و دیگران از میان اشراف محلی برگزیده می‌شدند.

همراه با بزرگ شدن شهرها، تضاد اجتماعی رو به‌افزایش نهاد. در شهرها شمارهٔ بی‌شماری از افراد «خارج ازطبقه» که ازمیان دهقانان ورشکسته بیرون‌آمده بودند، پیدا شدندند؛ صنف گدایان پدید آمد. بینوایان شهری عناصر ناراحت وآشفته‌ای بودند، اینان بیشتر اوقات، نقش فعالی را در قیامهای شهری ایفا می‌کردند.

پیکارهای داخلی شهرها زیر پوشش پندارهای گوناگون مذهبی اسلام روی می‌داد، معمولاً این‌پیکارها میان دوفرقهٔ سنی‌یعنی شافعی وحنفی و حتی‌میان سنی وشیعه به‌وقوع می‌پیوست. گاهگاهی این‌پیکارها سخت‌تر می‌شدند وشکل‌جنگ داخلی را بخودمی گرفتند. درباختر ایران سنیان شافعی نمایندگان فئودالها و بازرگانان عمده بودند. شیعیان هم غالباً از میان بینوایان شهری ودهقانان روستاهای حومه برمی‌خاستند؛ سنی‌های حنفی‌در شهرهای غرب ایران، ظاهراً نمایندگان قشر متوسط شهری بودند. جغرافی‌نویس عرب به‌نام یاقوت دربارهٔ جنگ داخلی‌شهر ری‌که به‌سال ۱۱۸۶ درگرفت، می‌نویسدکه‌شیعیان شامل تقریباً همهٔ بخش‌های روستائی و نیمی از مردم شهری بودند؛ در شهرهای دیگر شمارهٔ حنفی‌ها برتری داشت. درآغاز حنفی‌ها و شافعی‌ها به‌هم پیوستند و شیعه‌ها رادر هم شکستند، اما پس ازآن خودشان با هم به‌پیکار برخاستند. دراینجا شافعی‌ها با وجود اینکه شمارشان کمتربود برحنفی‌هاپیروز شدند، اما ظاهراً آنان‌به‌نیروهای مسلح‌فئودال‌ها متکی بودند. ضمن این جنگ‌که در ری درگرفت در حدود یکصد هزار ساکنان شهری و روستائی کشته شدند،این پیکارها درتهران، نیشابور (۱۱۶۱) وشهرهای دیگرهم‌رویداد. جنگ داخلی‌که به‌سال ۱۱۶۵ در اصفهان روی‌داد انگیزهٔ کشتار بسیاری ازمردم وآتش‌سوزی و ویرانی محله‌های مسکونی شد.

روابط فئودالی

ضمن سدهٔ دهم تاآغاز سدهٔ سیزدهم، مالکیت فئودالی‌که درسده‌های ۷-۹ پدیدآمده بود، مانند پیش جریان داشت. اما روابط فئودالی تااندازه‌ای دگرگون شد. در سدهٔدهم به‌حساب املاك دولتی و ملك‌ها شمارهٔ املاك اقطاع افزایش یافتند. تا پیش از تسلط دودمان بویه، املاك خصوصی (ملك‌ها) در فارس و ظاهراً در عراق عجم زیادتر بودند.

دودمان‌بویه مقدار زیادی ازاین املاك را مصادره وبه‌عنوان اقطاع میان‌فرماندهان نظامی‌اش تقسیم‌کرد. املاك اقطاع در خاور ایران درقلمرو سامانیان هم همین‌گونه افزایش‌یافت. زمین‌های‌اقطاع قانوناً به‌مالکیت موروثی درنمی‌آمدند، اما عملاً بیشتراین زمین‌ها بعدها به‌املاك موروثی تبدیل‌گردیدند، چون وارثان مالکان منصوب هم مقام‌پدر

را در قلمرو ملك نامبرده بگسونهٔ ارثی اشغال می‌کردند. اینگونه در سدهٔ دهم خانواده فئودالی‌سیمجوری درطول چهارنسل‌حق بهره‌برداری از املاك واگذاری اقطاع کوهستان را داشتند. بنابراین اشراف تازه به‌دوران رسیده یعنی فرماندهان نظامی (که بیشترشان‌از میان غلامان ترك برخاسته بودند) روز بروز دارای نفوذ بی‌اندازه‌ای شدند وحتی قسمتی از املاك اقطاع به‌دست فئودالهای محلی افتاد، طبعاً این موضوع باعث ناتوانی اشراف قدیمی یعنی دهگانهاکه مالکان املاك خصوصی بودند، گردید.

روند طولانی دگرگون شدن وضع دهقانان آزاد ادامه داشت، مثلاً در خراسان، وابستگی دهقانان به‌فئودالها درپایان قرن‌دهم انجام‌شد. این‌جریان بیشتر درنتیجهٔ‌غصب زمین‌های دهقانان به‌وسیله فئودالها رویداد، بیشتر اززمین‌ها از راه واگذاری‌داوطلبانه، به‌وسیله‌دهقانان‌به‌فئودالها منتقل گردید، اماعملاً دهقانان‌نیازمند بودند تا زمین‌های‌خود را زیر سرپرستی اشراف درآورند. ربودن زمین‌های دهقانان به‌وسیله فئودالها و افزایش مالیات درپایان سدهٔ دهم باعث پیدایش بینوائی همگانی قسمتی از دهقانان گردید. وضع دهقانان‌که در نیمهٔ سده نهم تا اندازه‌ای رضایت‌بخش بسود، در پایان سده دهم به‌سختی گرائید. مقدسی نوشت، که در عراق عجم بسیاری از «مـردم ساده» از داشتن زمین و خانه محروم بودند و ناگزیر از زادگاه خود آواره شدند.

سلجوقیان هنگام تسلطشان‌دوباره به‌تقسیم اراضی پرداختند. بگونه‌ایکه و.باداولد می‌نویسد (ضمن سده‌های ۱۱-۱۲ اشراف قدیمی (دهگانان) رفته‌رفته ناپدید شدند واملاك خصوصی بگونهٔ اقطاع‌میان‌اشراف کوچ‌نشین نظامی ترك تقسیم گردیدند. بنابراین‌اقطاع به‌شکل مالکیت فئودالی بیشتر زمین‌ها تبدیل گـردید. ملکشاه املاك اقطاع را میان ۴۶ هزارتن لشکری تقسیم‌کرد: روستاها را به‌درجه‌های پائین، بخش‌ها وحتی استانهای‌کامل را به‌بلندپایگان واگذاشت. ترکهائی‌که به‌مالکیت اقطاع منصوب شده بودند، با اشراف کوچ‌نشین قبیله‌ای قطع رابطه نکردند ضمناً به‌استثمار فئودالی روستائیان ساکن پرداختند. در زمان سلجوقیان، املاك اقطاع عملاً به‌تیول نظامیان درآمد وبعدها موروثی گردید، اگرچه قانوناً نبایستی چنین می‌شد. گسترش املاك اقطاع همراه با معافیت مالیاتی این املاك (این مالیات‌ها درآغاز به‌خزانه‌دولت وارد می‌گردید، اما هم‌اکنون به‌جیب‌مالکان منصوب اقطاع‌ریخته می‌شد)، قدرت‌دولت مرکزی را ناتوان‌کرد وباعث افزایش‌پراکندگی فئودالی گردید. اقطاع‌های بزرگ، مثلاً خوارزم رفته‌رفته، عملاً به‌امیرنشین‌های‌مستقلی تبدیل گردیدند. نظام‌الملك در «کتاب حکومت» به‌این مسئله اصرار ورزیدکه بایدقانون اقطاع درچارچوب مقررات اولیه اجرا گردد و اقطاع‌داران علاوه‌برآنچه‌که بابت اجاره و مالیات می‌گیرند (آنهم با وضع عادلانه) نبایستی‌درآمد دیگری از اقطاع داشته‌باشند.

اما از قسمت دیگر کتاب چنین برمی‌آید که ظاهراً وضع اقطاع‌ها جور دیگر بوده ودهقانان از خودسری و بی‌بندوباری اقطاع‌داران رنج فراوان می‌برده‌اند. اما در پایان سدهٔ ۱۲، بگونه‌ایکه فرمانهای خوارزمشاهیان نشان می‌دهند، اقطاع‌داران رسماً دارای اختیارات مطلق قضائی، حقوقی و اجرائی نسبت به‌ساکنان قلمرو زیر دستشان بودند.

در سده‌های ۱۱-۱۲ علاوه‌بر خراج ومالیات‌های مقرر، پول‌های دیگری به‌عنوان رفع‌نیازمندی ارتش یا پیشکشی‌های اجباری که به‌مالکان تعلق‌می‌گرفت وغیره‌از روستائیان اخاذی می‌شد، تاریخ نگار ایرانی به‌نام «اوندی» می‌نویسد، در پایان سدهٔ ۱۲ که کلیه سرزمین ایران به‌قلمرو خوارزمشاهیان پیوست، قشر مالیات‌دهنده یعنی همان رعایای بلندپایگان زیر فشار توان‌فرسائی‌قرار گرفتند؛ میزان مالیاتها بسیار مستبدانه تعیین‌می‌شد و برای وصول‌آنها نیروی لشکری به‌کار می‌رفت.

دولت‌خوارزمشاهیان‌در آغاز سده‌دهم میلادی

در زمان‌سلطان‌محمد خوارزمشاه (۱۲۰۰-۱۲۲۰)، دولت خوارزمشاهی گذشته از خوارزم، سرتاسر ایران را به‌غیر از قلمرو اسماعیلیان و خوزستان، تصرف کرد، ضمناً آذربایجان، ماوراءالنهر وافغانستان‌کنونی را هم به‌متصرفات خود افزود. اما این دولت عظیم به‌ساختمان‌کوه‌پیکری می‌مانست‌که روی پی‌نااستواری بنا شده باشد، مردم‌مناطقی که با زوربه‌هم پیوسته بودند، اعم از روستائی یا عشیره‌ای (ساکنان وکوچ‌نشینان‌ایرانی وترك)، به‌دشواری‌با هم جوربودند. در دستگاه حکومت تضاد درونی ژرفی وجودداشت. گذشته از ناخشنودی فراوان دهقانان و شهرنشینان‌که انگیزهٔ آن افزایش روز افزون مالیات‌ها بود، حکومت درپی تضاد سخت داخلی فئودالها به‌ناتوانی گرائید. ناخشنودی فئودالها از آنجا ناشی می‌شدکه خوارزمشاه بیهوده کوشش داشت در شرایط روند تجزیهٔ فئودالی، سیاست تمرکز را در قلمروش به‌مرحلهٔ اجرا درآورد. محمد خوارزمشاه قسمتی از استانهای نیمه مختار فئودال رااز میان برد و درپایان فرمانروائیش ۲۲ تن ازفئودالها را به‌زندان انداخت. اما نیرومندترین‌آنها راکه‌شامل‌اتابکان فارس، لرستان، آذربایجان بودند، نتوانست‌ازمیان ببرد. خوارزمشاه به‌منظور پیکار با اشراف فئودال محلی‌به‌دستگاه دیوانسالاری مرکزی وحتی به‌چریك‌های عشایرکوچ‌نشین ترك ترکمن متکی شد. قسمتی از فئودالها را مادر نیرومندش به‌نام ترکان خاتون سازمان داد، اینان به‌برخی دیگر از عشایر ترك متکی بودند. جنگ باخلیفه عباسی‌النصیر (۱۱۸۰-۱۲۲۵) وضع را وخیم‌تر کرد.

فرهنگ وایدئولوژی ایران درسده ۱۰ ـ تا آغاز سدهٔ ۱۳

چیرگی عرب‌ها برایران باعث تسلط زبان و ادبیات عرب ازلحاظ علمی و هنری در سرتاسر ایران گردید. ضمن نیمهٔ سده هشتم درایران احساسات میهن‌پرستی اوج گرفت، شعوبیه با رواج فرهنگ عربی و حتی گاهی با تسلط سیاسی اعراب به‌مخالفت برخاستند. اما خود شعوبی‌ها ناگزیر به‌زبان عربی چیز می‌نوشتند.

ضمن سدهٔ نهم درایران ادبیات زبان فارسی‌کنونی (دری) رواج یافت، ادبیات این زبان ازمحاورهٔ فارسی یاتاجیکی گرفته شد. درسدهٔ دهم زبان فارسی‌کنونی فراوان گسترش یافت و اشعاری به‌این زبان‌سروده شد، اما در اواسط سده دهم این‌روند تا مرحلهٔ ادبیات علمی پیش‌رفت، اگر چه مقداری از واژه‌ها و صرف نحو زبان عربی درآن وارد گردید. آثارمنظوم فارسی آنزمان (مهمترین آنها اشعار رودکی ودقیقی بودند) به‌عنوان‌سرمایه‌ای از ادبیات فارسی و تاجیکی محفوظ ماندند. زبان فارسی جدید به‌عنوان یك زبان ادبی نه‌تنها درایران، آسیای‌میانه وآذربایجان بلکه درقلمرو سلجوقیان آسیای‌صغیر ومسلمانان هند نیز رواج یافت.

بزرگترین شاعر فارسی‌زبان که آثارش اهمیت جهانی یافت فردوسی بود (۹۳۴ ـ ۱۰۲۵). مضمون‌اثرشعری‌عظیم‌اوبرپایهٔ حماسه‌های قهرمانی‌چهره‌های‌تاریخی ایران‌باستان است‌که از «خواتای نامك» زمان‌ساسانیان گرفته شده وبگونهٔ شاعرانه‌ای ساخته‌وپرداخته گردیده و به‌نام «شاهنامه» عرضه‌گردیده است.

از شاعران بزرگ سدهٔ نهم: فرخی پسر یك‌تن‌برده، غزل‌سرای بی‌همتا؛ فخرالدین گرگانی‌که داستان«ویس‌و رامین» را به‌نظم درآورده‌است، می‌باشند. عمرخیام‌ریاضی‌دان، کیهان‌شناس، شاعر ـ فیلسوف آزاد اندیش ظهورکرد وبه‌سال ۱۱۳۱ درگذشت. مهمترین شاعر قصیده‌سرا انوری‌بودکه به‌سال ۱۱۹۱ درگذشت؛ خاقانی شیروانی به‌سال ۱۱۹۹ درگذشت. آثار نظامی گنجوی نابغهٔ رمان‌نویس (۱۱۴۱ـ تقریباً ۱۲۰۳)، به‌نام «خمسه» از شهرت جهانی برخوردار است. درسدهٔ ۱۱ صوفیگری (گرایش عرفانی درمذهب‌اسلام) درشعر فارسی نفوذکرد، صوفیگری پیوند ناگسستنی با حرکت ریاضت و تارك‌دنیائی‌اسلام دارد. مرام درویشی ضمن تبلیغاتی‌که دربارهٔ چشم‌پوشی از نعم دنیائی می‌کرد، ثروت جاه و جلال، عیش و نوش طبقهٔ حاکم‌را محکوم می‌شمرد، اگرچه پیکاری منفی به‌شمار می‌رفت، اما اعتراض طبقات پائین را علیه دستگاه برمی‌انگیخت. درفاصله سده‌های ۱۱ـ ۱۵، صوفیگری به‌میزان گسترده‌ای درایران رواج داشت، قسمت عمدهٔ پیروان این مرام در شهرها بودند وبعدها در روستاها هم رایج‌شد. جهان‌بینی جهانگرد، شاعر و فیلسوف

ایرانی ناصرخسرو (۱۰۰۴-۱۰۸۸) آمیخته‌ای از صوفیگری و عقاید اسماعیلیان بود. در اشعار نظامی گنجوی نفوذ پندار صوفیگری به‌چشم می‌خورد.

یکی از شخصیت بزرگ علمی بیرونی (۹۷۳-۱۰۴۸) بود. او دانشمندی جامع به‌شمار می‌رفت، تألیفاتی دربارهٔ ریاضیات، کیهان‌شناسی، علوم طبیعی، جغرافیا و تاریخ از او به‌جای‌مانده‌است. یکی‌دیگر از دانشمندان جامع و فیلسوفان بزرگ ابوعلی ابن‌سینا بود (او را در اروپای غربی اوقیزنا می‌نامند، ۹۸۰-۱۰۳۷). اثرش به‌نام «قانون دانش پزشکی» ازجمله بهترین تألیفات در زمینه پزشکی بود؛ این کتاب از عربی به‌لاتین‌ترجمه شده و تاپیش از نیمه سده هجدهم میلادی به‌عنوان بهترین راهنمای دانش پزشکی در سرتاسر اروپا به‌کار می‌رفت. پندارهای‌فلسفی ابن‌سینا در کتاب معروفش به‌نام «شفا»بیان شده است.

ضمن‌سده‌های ۹-۱۱ معماری ایران‌از پیشرفت چشم‌گیری برخوردار بود.ساختمان های مساجد به‌شکل‌های مربع یا قائم‌الزاویه با سرسراها و سردرهای بلند بنا گردیدند. در سده‌های ۱۱-۱۲ نماهای این ساختمانها به‌شکل گنبدهای هرمی‌شکل بنا گردیدند. از میان بناهای باقیمانده، مقبره قابوس‌که به‌شکل کثیرالاضلاع ساخته شده و پوشش‌آن گنبد خیمه‌مانندی است، قابل ذکر است. مصالح اصلی‌ساختمانهای مهم درایران‌آجر پخته‌بود. اما بگونه‌ایکه جغرافی‌نویس‌های سدهٔ دهم آگاهی می‌دهند بیشتر ازمردم شهری معمولی درساختمانهای گلی یا خانه‌هائیکه با خشت خام بناشده بودند، زندگی می‌کردند. نمای بیرونی‌این‌ساختمانها باآجرپخته‌یاگچ‌کاری تزئین می‌شد. بعد برای تزئین‌نمای ساختمانها، موزائیک‌های شفاف لعاب‌دار یاگچ‌بری‌های نقش‌دار رنگارنگ به‌کار می‌رفت.

ضمن سده‌های ۱۰-۱۲ درایران پیشرفت مهمی درزمینهٔ صنایع هنری انجام‌گرفت- تولید پارچه‌های نقش و نگاردار، ساختن ملیله‌دوزی‌های زینتی از طلا ونقره، قالیبافی، ساختن ظروف نقره‌ای، برنزی و مسی باکنده‌کاریهای زینتی وبه‌ویژه تولید صنایع‌کاشی- کاری ازآنجمله‌اند - تولید ظروف‌لعابی ظریف و چل‌چراغهای بدل چینی نیزقابل توجه است.

یکی ازپدیده‌های چشم‌گیر فرهنگی در ایران افزایش شمارهٔ کتابخانه‌های عمومی درباری بود. کتابخانه‌های شیراز، اصفهان، همدان، ساوه، ری، نیشابور و مرو شهرت داشتند. مدارس عالی- مدرسه - معروف دراصفهان، ساوه، ری، نیشابور (مدرسهٔ‌نظامیه که به‌وسیلهٔ نظام‌الملك بنیان‌گذاری‌شد)، مرو و بلخ وجود داشتند.

۹.
ایران زیر چیرگی خانهای مغول

تصرف ایران به‌دست مغولان

تشکیل امپراطوری مغول به‌وسیله چنگیزخان پی‌آمدهای مهمی در زمینهٔ بین‌المللی دربر داشت. لشکریان مغول در سده ۱۳، چین شمالی (امپراطوری تزین)، چین جنوبی (امپراطوری سون)، تبت، ترکستان خاوری، آسیای میانه، ایران، عراق عرب، ماوراء قفقاز، قفقازشمالی، اروپای خاوری وکناره‌های ولگا وروسیه را تصرف کردند. استیلای مغولان درکشورهای نامبرده انگیزه‌سقوط اقتصادی این‌کشورها به‌ویژه ایران وکشورهای همسایه‌اش گردید، و همراه‌آن تغییراتی را در راههای تجاوتی آسیا ـ اروپا پدید آورد، این مسئله یکی از مهمترین انگیزه‌های عمومی عقب ماندگی کشورهای آسیائی نسبت به کشورهای باختری گردید. در پی این رویداد روند عادی پیشرفت شکل فئودالی مالکیت زمین و وابستگی روزافزون دهقانان استثمارشونده به‌فئودالها درفاصلهٔ سده‌های۱۳-۱۵، به‌کلی دگرگون شد.

اتحادسیاسی مغولان در زمان چنگیزخان (۱۲۰۶) پس از پایان یافتن ستیز داخلی انجام یافت، امااین انگیزه گذرا بودفقط دراثر گرایش اشراف کوچ‌نشین ـ نظامی به‌فئودالیزه شدن از راه به‌دست‌آوردن غنائم جنگی و سرزمین‌های تازه، نه‌تنها این‌اتحاد ازمیان‌نرفت

بلکه هرچه بیشتر استوار شد، چنگیزخان به‌اشراف کوچ‌نشین مغول وانمودکردکه از راه تصرف زمین‌های خارجی ممکن است غنائم جنگی سرشاری را بارها بیش از آنچه‌که در نتیجه جنگ‌های داخلی به‌دست می‌آید، تصرف‌کرد، این اقدام به‌اشراف فئودال امکان می‌داد، که درپی اشغال‌کشورهای ثروتمند خارجی، امکان استثمار بیشتری را ازکشت ـ کاران کشورهای مغلوب‌داشته باشند و چه‌بسا اشغال چراگاههای غنی خارجی‌دامداران مغول را از ثروت و نعمت سرشاری برخوردار می‌کرد. چنگیزخان بخوبی می‌فهمید که فقط انجام سیاست استیلاگرانه خارجی می‌توانست اعتماد اشراف‌کوچ‌نشین را بخودجلب وآنهـا را از خیانت و شورش و ستیز داخلی در قلمرو حکومتش باز دارد و اینگونه از متلاشی شدن دولتش جلوگیرد. برای این منظور بایستی‌طرح تجاوزگسترده ونامحدودی را درخارج از مرزهای مغول تهیه می‌دید. علاوه براین طرح تجاوز به‌خارج ازمرزهای قلمرو مغول وسیله‌ای‌برای خاموش‌کردن و ازمیان بردن‌تضاد طبقاتی داخلی‌میان‌اشراف و توده‌های کوچ‌نشین وابسته، به‌شمار می‌آمد.

انگیزهٔ‌اجتماعی پیروزی لشکریان چنگیزخان (گذشته‌از استعداد سازمان دهی‌جنگی و پرورش‌کادرهای فرماندهی در آموزشگاههای صحرائی) ناچیز بودن تضاد طبقاتی در جامعهٔ مغولان بود. اینگونه به‌آسانی می‌توانستند ارتش‌های کشورهای همسایه را درهم کوبند ـ تضادهای داخلی کشورهای مورد تجاوز باعث خرد شدن پیشرفت فئودالی رژیم هایشان شده بود. علاوه براین دولت مغول‌کلیهٔ نیروهای جنگی‌کوچ‌نشینان آسیای‌مرکزی را با هم متحدکرد (نخستین‌بار پس از شکست خاقان تـرك در سدهٔ ششم). این اتحادیه نه‌تنها شامل مغولها بود بلکه عشایر ترك، منچوری، تونگوسی وتانگوسی‌را دربرداشت. چریکهای سوارکوچ‌نشینان‌آسیائی همیشه ازلحاظ ارزش جنگی وچالاکی بردیگران برتری چشم‌گیری داشتند؛ ارزش این ویژگیها به‌ویژه هنگامیکه زیر رهبری فرمانده شایسته‌ای متمرکز شدند، به‌اوج رسید، این‌فرماندهی با اجرای طرحهای جنگی دقیق و ایجادانضباط آهنین درمیان رزمندگان ارزش جنگی یکانهای پیکارگر را ده‌چندان‌کرد.

تصرف آسیای‌میانه وایران به‌انگیزه ناتوانی دولت خوارزمشاه وتضاد سخت‌داخلی دستگاه آن دولت به‌آسانی انجام پذیرفت، محمد خـوارزمشاه که به‌وفاداری استانداران زیردستش اعتماد نداشت، طرح جنگی بسیار خطرناکی را به‌مرحلـه اجرا درآورد: بجای آنکه همه چریکهای استانها را گردآوری و زیر فرماندهی خودش متمرکز کند، آنها را از هم پراکنده وبه‌شکل پادگانهای مجزا درشهرهای دور ونزدیك مستقرکرد. این‌پادگانها که ازحمایت ساکنان‌شهری محل‌برخوردار بودند، غالباً دلیرانه در برابر هجوم مغولان پایداری می‌کردند. اماهرکدام جدا جدا به‌وسیلهٔ تجاوزگران مغول نابود می‌شدند.

درپائیز ۱۲۱۹ و بهار ۱۲۲۰ سرتاسر آسیای میانه به‌وسیلهٔ مغولها اشغال شد (به‌غیر از خوارزم، که به‌سال ۱۲۲۱ تصرف گردید). درتابستان ۱۲۲۰ ارتش چنگیزخان ازآمودریا گذشت ودرسالهای ۱۲۲۰-۱۲۲۲. سرتاسرخاك خراسان‌به‌دست لشکریان‌مغول ویران شد، شهرهای مرو، بلخ، هرات، طوس، نیشابور تصرف و هرکدام‌کم و بیش‌ویران گردیدند. چنگیزخان به‌سال ۱۲۲۰ ضمن تعقیب محمد خوارزمشاه فراری با یك یکان ۳۰هزارنفری زیر فرماندهی سرداران جبه وسوبوتای، قسمت شمالی ایران یعنی‌شهرهای ری، همدان، ساوه، قزوین، مراغه، اردبیل و غیره را ویران کرد وبه‌کشتار دسته‌جمعی ساکنان این شهرها پرداخت، کشورهای قفقاز شرقی را تاراج و به‌سال ۱۲۲۳ ازگذرگاه دربندگذشت، کیپاچك‌ها و شاهزاده‌نشین جنوب روسیه راکه به‌آنها کمك کرده بود روی رودخانه‌کالکه درهم شکست و سپس ازطریق دشت‌های قزاقستان به‌مغولستان بازگشت.

محمد خوارزمشاه‌که سخت دچار هراس شده بود، در جزیره‌ای غیر مسکونی واقع درکنارهٔ جنوبی دریای خزر پنهان شد و در دسامبر ۱۲۲۰ همانجا درگذشت. پسرش جلال‌الدین (۱۲۲۱-۱۲۳۱) درخراسان با مغولان دلیرانه جنگید، اما درمرز هندوستان ازآنها شکست خورد ودرپایان سال ۱۲۲۱ به‌هندوستان گریخت. درآن‌هنگام لشکریان مغول دوباره بسیاری ازشهرهای شمالی ایران را ویران کردند، ساکنانیکه ضمن هجوم نخستین جان‌سالم به‌دربرده بودند، هم اکنون‌کشته شدند یا به‌بردگی مغولان درآمدند (۱۲۲۴). درهمان سال۱۲۲۴ جلال‌الدین خوارزمشاه ازهندوستان برگشت ودرآذربایجان جای‌گزید و نبرد با مغولان را از سرگرفت. به‌سال ۱۲۲۸ در نزدیکی اصفهان آنها را شکست داد اما نتوانست از این پیروزی بهره ببرد. جلال‌الدین رزمنده‌ای بسیار دلیر و با اراده بود، اما از سیاست بهره‌ای نداشت. او نیروی خود را صرف نبردهای بیهوده با گرجیان و ارمنیان و سلجوقیان آسیای‌صغیر کرد و به‌چریکهای شهری‌که ممکن بود به‌هنگام ازکمك آنها برخوردار شود اهمیت نداد. به‌سال ۱۲۳۱ جلال‌الدین‌که دارای نیروی چندانی نبود سرانجام به‌دست مغولان شکست خورد، و درحین فرار به‌سوی‌کوه‌های‌کردستان‌کشته شد. فعال‌ترین رزمندگان‌علیه استیلاگران‌مغول بینوایان شهری‌بودند؛ درمرو، هرات، همدان، اینها علیه مغولان قیام‌کردند، درآن هنگام اشراف ایرانی،فئودال های‌کوچ‌نشین ترك، غالباً به‌آسانی طوق اطاعت مغولان را به‌گردن می‌نهادند.

آذربایجان به‌سال ۱۲۳۱ به‌مغولان تسلیم گردید؛ بنابراین تبریز برای سومین‌بار از تاوان‌دادن معاف شد. اصفهان به‌سال ۱۲۳۷ به‌وسیله استیلاگران اشغال و ویران گردید. درپایان سال‌های۳۰ سدهٔ۱۳ تقریباً سرتاسر ایران وماوراء قفقاز به‌تصرف‌مغولان درآمد. فقط سرزمینهای اسماعیلیان‌که درکوههای البرز وکوهستان واقع بودند وهمچنین

قلمرو خلیفه بغداد ـ عراق‌عرب و خوزستان ـ از هجوم مغولان مصون‌ماندند.

ویژگیهای استیلای مغول

معمولاً هجوم استیلاگران کوچ‌نشین به‌شهرها و روستاهای کشاورزی همیشه با تاراج غارت ساکنان‌همراه بوده است وبنابراین ویرانی وکشتار یکی‌از ویژگیهای‌اینگونه تجاوز است. اما تجاوز چنگیزخان و دستیاران نزدیکش ـ خانهای بزرگ ـ با شیوه‌های سازمان داده شده‌ای انجام می‌گرفت وبه‌منظور ویرانی‌کامل منطقه و نابودی دسته‌جمعی ساکنان صلح‌جوی شهر و روستا مشخص می‌شد. به‌طورکلی قوم مغول مردمی بی‌رحم و ددمنش نبودند و تا پیش از رهبری چنگیز نامی از بیرحمی و بیدادگری‌آنها درتاریخ‌برده نشده بود. این خود چنگیز بودکه فرمان خونریزی و ویرانی را می‌داد؛ منظورش از این سیاست ایجاد هراس درساکنان جاهای مورد هجوم بود و قصد داشت روحیهٔ پایداری‌مردم را باکشتار و ویرانگری‌های هراسناك ازمیان ببرد. ضمن محاصرهٔ شهرها به‌ساکنان‌معمولاً عنگامی امان می‌دادکه بیدرنگ تسلیم می‌شدند. اگرشهری پس از پایداری طولانی‌تسلیم می‌گردید، ساکنان آنرا به‌صحرا می‌بردند. این مردم بایستی در آنجا زیر نظر جنگجویان مغول می‌بودند، درآن عنگام طرح سازمان یافته تاراج دسته جمعی شهر به‌مرحلهٔ اجرا درمی‌آمد. پس‌از انجام این‌کار مهاجمان به‌ساکنان‌اسیر می‌پرداختند: آنهائیرا که بااسلحه پایداری کرده بودند بیدرنگ می‌کشتند، خانواده‌هایشانرا به‌اسارت می‌بردند، بسیاری از دختران و زنان جوان را به‌کنیزی می‌گرفتند و آنها را میان اشراف و فرماندهان تقسیم می‌کردند. آزموده‌ترین‌صنعتگران مانند بردگان، به‌شاهزادگان و اشراف واگذارمی‌شدند، اما سرنوشت اینان بهتربود، چون غالباً آنها را از خانواده‌هایشان جدا نمی‌کردند. مردان جوان تندرست را به‌کارهای جنگی سنگین و غیر مهم یا حمل بنه‌جنگی می‌گماشتند، اما درجنگها این افراد را درخط اول رزم وامی‌داشتند تاهدف تیرهای هموطنان خودشان‌قرار گیرند. به‌برخی از ساکنان‌که‌کاری از دستشان ساخته نبود اجازهٔ بازگشت به‌کلبه‌های ویران‌شده‌شان را می‌دادند. بخش‌های روستائی‌هم مورد تاراج دسته‌جمعی قرار می‌گرفتند، مهاجمان دهقانانی راکه در روستاها مقیم بودند با خود می‌بردند و برای محاصره‌شهرها از وجودشان استفاده می‌کردند.

اما هنگامیکه شهری باجنگ وبدون تسلیم‌ساکنان به‌تصرف مغولان درمی‌آمد،یااگر شهرتسلیم شده‌ای دوباره‌سربه‌طغیان برمی‌داشت،آنگونه که‌درهرات به‌سال۱۲۲۱روی‌داد، آنوقت فرماندهان‌ارتش‌مغول دستورکشتار دسته‌جمعی کلیهٔ مردم‌آن‌شهر رامی‌دادند:ساکنان

راازشهر بیرون می‌بردند، آنها را میان رزمندگان‌مغول تقسیم می‌کردند، این‌رزمندگان موظف بودند افرادیرا که تحویل گرفته‌اند باتبر، کلنگ، شمشیر، چماق و غیره نابودکنند. بنا بگواهی‌وقایع‌نگاران این گونه‌کشتار دسته‌جمعی در مرو، بلخ، هرات، طوس، نیشابور، سبزوار، ری، قزوین، ساوه، همدان، مراغه، اردبیل وچند شهر کوچك انجام گرفته‌است. پس از این‌کشتار، اسیران باسواد را وادار می‌کردندکه کشته‌ها را شمارش‌کنند بنابه‌گفتهٔ تاریخ‌نگار جوینی در مرو شمارش‌کشتگان ۱۳ روز طول‌کشید.

تاریخ نگاران، استیلای مغولان را بر ایران فاجعه‌انگیزترین رویدادهـای تاریخ برمی‌شمارند. تاریخ نگار ابن‌الاثیر نوشت: «از زمانی‌که خداوند تبارك و تعالی انسان را آفرید تا به‌امروز نظیر چنین واقعه‌ای روی نداده است.... این‌مصیبت مانند جرقه‌ای درگرفت و شعلهٔ‌آن همه‌جا را سوزاند، آن مانند ابر سیاهی‌که به‌وسیله باد منتشر می‌شود ناگهان به‌همه‌جا سرایت‌کرد». جوینی همچنین اعتراف می‌کند: «در محلی که مردم‌آن‌در برابر مغولان پایداری‌کردند، از صد هزارتن ساکنان‌آن فقط صدتن باقیماندند».

پی‌آمد استیلای مغولان

کاهش بی‌اندازهٔ جمعیت پس ازکشتارهای دسته‌جمعی مغولان، آوارگی، به‌بردگی رفتن، فرار بسیاری از ساکنان بـاقیمانده، نخستین پی‌آمد استیلای مغولان بـود. منابع تاریخی ارقام هراس‌انگیزی ازکشتار ساکنان‌شهرهای ایران به‌دست می‌دهند. پس‌ازکشتار هرات، درشهر فقط ۴۰ تن باقیماند، در روستاهای حومه این شهر بیش از صد تن زنده نماندند. دربلخ ۲۰۰ هزارتن‌کشته شدند. درحومهٔ بیهق (در خراسان) ۷۰ هزارتن نابود گردیدند. کشته شدگان نیس تقریباً ۷۰ هزارتن بودند. درمرو، درشهر و روستاهای‌حومه بیش از صدتن باقی نماند؛ درطوس فقط ۵۰ خانهٔ سالم به‌جا ماند، که درهر یك بیش از یك تن زنده نبود. جغرافی‌نویس یاقوت دربـارهٔ نیشابور نوشت: «تاتارها هرکس را در آنجا می‌زیست از خرد وکلان و زن وکودك، کشتند. سپس‌آن شهر را ویران و با خاك یکسان‌کردند».

یکی دیگر از پی‌آمدهـای این استیلا نابـود شدن تأسیسات آبیاری و زمین‌های کشاورزی، کاهش زمین‌های زیرکشت، نابود شدن‌دامها و از میان رفتن نیروی‌کارانسانی در روستاها بود. بنا به‌آنچه‌که دانشمند و تاریخ نگار ایرانی به‌نام رشیدالدین (۱۲۴۷-۱۳۱۸) ثبت‌کرده، حتی درحدود سال ۱۲۹۵ دربسیاری از دهستانهای ایران فقط $\frac{۱}{۱۰}$ زمین

های زراعتی کشت می‌شدند و $\frac{9}{10}$ بایر بودند.

بسیاری از شهرها حتی‌درپایان سدهٔ سیزدهم و بعدها به‌همان وضع نیمه ویرانه‌باقی ماندند، شهرهای بزرگ و متوسط تبدیل به‌شهرهای کوچك و حتی روستا شدند.

یکی ازنتایج هجوم مغولان به‌ایران مهاجرت توده‌های عظیمی ازکوچ‌نشینان‌مغول که شمارهشان بارها از ترکان تجاوز می‌کرد، بود.

آنگونه که شهرت دارد، در اثر سکونت دامداران کوچ‌نشین دربیشتر زمینهای کشاورزی، این زمین‌ها بایر گردیدند. این‌روش کم‌خرج دامداری که به‌حساب خراب‌کردن زمین‌های کشاورزی، دامهای خود را می‌چراندند باعث سقوط اقتصاد کشاورزی گردید، درسدهٔ سیزدهم سیاست فشار مالیاتی استیلاگران مانع از احیای اقتصادکشور گردید، چون این‌سیاست شهرنشینان وروستائیان را به‌ورشکستگی کشاند. استانهای‌جنوبی ایران‌ـفارس، لرستان، کرمان دراثر استیلای مغولان ویران نشدند، چون اتابکان بیدرنگ به‌مغولان اظهار اطاعت کردند، با اینهمه این استانها هم در اثر فشار مالیاتهای سنگین به‌ناتوانی گرائیدند.

بنیان‌گذاری دولت ایلخانان هلاکوئی

خان بزرگ مغول به‌نام منکوقاآن (۱۲۵۱-۱۲۵۹) برای تصرف کشورهای آسیای غربی، اردوی بزرگی را زیر فرماندهی برادرش هلاکو سازمان‌داد. ارتش هلاکوخان همینکه وارد ایران گردید متصرفات اسماعیلیان که درکوههای البرز وخوزستان قرارداشتند و حتی خود دژالموت را به‌تصرف درآورد (۱۲۵۶). هلاکوخان ضمن تصرف بغداد، درفوریه ۱۲۵۸ به‌موجودیت خلفای عباسی‌پایان داد. درسالهای ۳۰ـ۵۰ سدهٔ ۱۳ ایران وکشورهای ماوراء قفقاز را حاکمان گماشتهٔ خان بزرگ اداره می‌کردند. هلاکوخان پس از ورود به‌ایران اداره امور این‌کشور را به‌دست گرفت و برای خود و نوادگانش‌حکومتی موروثی پدیدآورد، هلاکو و نوادگانش به‌لقب «ایلخان» ملقب بودند.

دولت ایلخانی‌هلاکو (۱۲۵۶-۱۳۵۳)، سرتاسر فلات ایران‌را با افغانستان‌کنونی (به‌غیر ازاستان بلخ‌وماوراءالنهر)، مرو، عراق‌عرب (با بغداد وبصره) دژاژیر(بین‌النهرین علیا)، آذربایجان (آذربایجان ایران‌کنونی)، اران وشیروان (آذربایجان شوروی‌کنونی)، ارمنستان، کردستان و قسمت خاوری آسیای صغیر (روم) تا رود قزل ایرماق (گالیس قدیم)؛ گرجستان، شاه‌نشین یونانی طرابوزان، قلمرو سلطانهای سلجوقی روم، شاه‌نشین کیلیکی ارمنی و شاه‌نشین جزیره قبرس را به‌تصرف درآورد. تبعیت ایلخانیان از خان

بزرگ مغول اسمی بود، و پس از آنکه به‌سال ۱۲۹۵ ایلخانیان دین اسلام را پذیرفتند، رسماً از پیروی قدرت خان بزرگ مغول که بت‌پرست بود، روی برتافتند.

خان عشیره طلائی جوچی (مغول) کوشش کرد کشورهای ماوراء قفقاز را تصرف کند و با هلاکوئیان به‌نبردهائی پرداخت. شیروان و گرجستان از این جنگ‌ها به‌سختی آسیب دیدند. هلاکوخان (۱۲۵۶-۱۲۶۵) و جانشینانش تلاش بسیاری به‌کار بردند تا سوریه و فلسطین را اشغال کنند، درآن هنگام این کشورها زیر تسلط مملوکان یاسلاطین مصر به‌سر می‌بردند. اما سلاطین مصر از مدافعان دوآتشهٔ اسلام به‌شمار می‌آمدند و جنگ با آنها ازنظرمسلمانان ایران مطلوب‌نبود، اینگونه ایلخانیان نخستین که بت‌پرست بودند، کوشش کردند ازاتحاد با مسیحیان بهره‌ببرند ـ مناطق مسیحی‌نشین، نواحی‌ساحلی سوریه، فئودالهای مسیحی گرجی و ارمنی بودند. در رابطه با اینها ایلخانیان نخستین، برآن شدند مسیحیان را به‌اطاعت خود درآورند. هلاکوخان به‌سوریه قشون فرستاد و فرماندهی این‌قشون را، به کیت‌بوگوکه مغول مسیحی بود واگذارکرد. این ارتش‌به‌دست مملوکان شکست خورد. اما ایلخان تا پیش از۱۳۲۳، ازکوشش برای تصرف سوریه‌دست برنداشت برای این‌منظور سفیری به‌اروپای باختری فرستاد وکوشش کرد تا با پاپ روم، ژن و پادشاهان فرانسه و انگلستان پیمان اتحاد به‌بندد. اما لشکرکشی ارتش ایلخان به‌سوریه با ناکامی کامل پایان یافت، و امیدواری به‌کمك مسیحیان اروپا ازمیان رفت، زیرا دولت‌های‌اروپای غربی درآن‌هنگام توجه خود را به‌جنگهای‌صلیبی معطوف‌داشتند، چون مسیحیان سوریه در فاصله ۱۲۸۹ و ۱۲۹۱ به‌وسیله سلطان مصر از زادگاه خود رانده شده‌بودند. نفوذ پاپها روی‌کشورهای اروپای‌غربی درآن هنگام ضعیف بودبنابراین نمی‌توانستند به‌ایلخان کمك مؤثر کنند، پاپ فقط کوشش داشت ایلخانان را به‌مسیحیت به‌کشاند. البته در اینکار توفیقی به‌دست نیاورد. ایلخانان‌توانستند با ژن روابط‌بازرگانی برقرارکنند. درتبریز وشهرهای دیگر باختر ایران درپایان‌سدهٔ ۱۳ کلنی‌هائی ازبازرگانان ژن اقامت داشتند و حتی میسیونرهای مذهبی کاتولیك در این شهرها فعالیت می‌کردند. سلطان مصر برای پیکار با هلاکوخان پیمانی با جوچی‌خان عشیره طلائی (مغول) منعقد کرد. هلاکوئیان ناگزیر شدند گاهگاهی علیه اولوس جغتای (مغول) وارد جنگ شوند. به‌سال ۱۲۷۳ ارتش ایلخان ناگزیرگردید درجواب هجوم آباگاخان به‌خراسان (۱۲۶۵-۱۲۸۵) بخارا تصرف و آنجا را ویران کند. به‌سال ۱۲۹۵ دواخان جغتای خراسان را ویران‌کرد و ۲۰۰هزار تن از مردم آنجا را به‌بردگی برد.

نظام داخلی هلاکوئیان

دولت ایلخانان هلاکوئی شامل ترکیبی از کوچ‌نشینان فئودال پیشین مغول ودیوان سالاران وفئودالهای پیشرفته وقدیمی ایرانی بود. در دولت هلاکوخان تضاد طبقاتی بگونهٔ روز افزون افزایش می‌یافت. درمیان طبقهٔ فئودالها هم تضاد داخلی وجود داشت. این دستگاه از ۴ گروه تشکیل می‌شد: اشراف کوچ‌نشین نظامی که بیشترشان مغول یاترك بودند؛ اشراف زمین‌دار محلی که دراستانها می‌زیستند و بیشترشان ایرانی بودند؛ دیوان‌سالاران کشوری که همه ایرانی بودند؛ وسرانجام روحانیان مسلمان، اما درکشورهای ماوراءقفقاز آذربایجان واستانهای غربی روحانیان مسیحی نفوذ داشتند. دوگروه نخست که از طبقهٔ فئودالها به‌شمارمی‌آمدند به‌طورکلی گرایش گریز از مرکزداشتند، یعنی خواهان‌پراکندگی فئودالی بودند. دوگروه‌آخر به برقراری یك حکومت مرکزی نیرومند زیرفرمان‌ایلخانان علاقه داشتند.

پیش از آغاز سدهٔ ۱۴ خانها ازقدرت‌کامل برخوردار بودند اما پس از پایان دورهٔ اشغال، اشراف نظامی، به‌قدرت زیاد ایلخانان نیازی نداشتند وآخرین ایلخانان در دست دار ودسته‌های رقیب به‌عنوان عروسکهائی به‌کار می‌رفتند.

ایلخانان در دربار وقرارگاه‌هایشان بگونهٔ نیمه کوچ‌نشینی زندگی می‌کردند، چند ماه از سال را در پایتخت (نخست مراغه، سپس تبریز ودر اوایل سده ۱۱ درشهرنوبنیاد سلطانیه‌نزدیك قزوین) به‌سر می‌بردند، وبقیهٔ سال را در اقامت‌گاه‌کوچ‌نشینی زمستانی ـ مغان، دره رودخانه جغتو ـ یا قرارگاه تابستانی، در کوههای الاتاق یا قره‌داغ، اقامت می‌کردند. قسمت‌عمدهٔ اریستوکراتهای مغول وترك، ازروش زندگی کوچ‌نشینی‌عشایری دست برنداشتند، اینان زمین‌های حاصلخیز را تصرف و در این نقاط به استثمار فئودالی ساکنان و روستائیان‌منطقه ادامه‌می‌دادند. نخستین‌ایلخانان بت‌پرست (به‌غیر از توکودار احمدخان، ـ ۱۲۸۲ ـ ۱۲۸۴ ـ که اسلام آورد) از مسیحیت و حتی بودائیسم حمایت می‌کردند. اما کلیه دستگاه دیـوانسالاری ایلخانیان از اشراف بلندپایهٔ ایرانی مسلمان ترکیب می‌شد. در مـرکز دستگاه حکومت ایلخانان همیشه نخست‌وزیر ایرانی خدمت می‌کرد. وزیران وبلندپایگان ایرانی که در خدمت ایلخانان بودند، استیلاگران را در استثمارتوده‌ها وجمع‌آوری مالیات‌کمك‌می‌کردند، اما خود آنها هم‌دراثرموقعیت شغلی‌ای که داشتند ثروت فراوانی‌کسب‌کردند.

ارتش دولت ایلخانی شامل چریکهای سوار وابسته به‌عشایر مغول یا ترك بودند، که تمام مردان این قبایل به‌خدمت جنگی درمی‌آمدند. ارتش، بنابر یاسای چنگیزخان به تومان‌ها یعنی یکان‌های ده‌هزار نفری‌وسپس به‌واحدهای هزار نفری، صد نفری وده‌نفری سازمان داده شده بودند؛ هریك از یکانهای جز از میان قبیله‌ای معین یا شاخه‌های آنها

برمی‌خاستند: یکانهای هزارنفری وابسته به‌عشیره‌های اویراقی، سلدوزی، جلایری، کبرائیتی وغیره بودند. فرماندهی کل این یکانهای جزء را امیرتومان به‌عهده داشت. فرماندهی یکانهای هزار نفری و صد نفری وده‌نفری را اشراف عشایر محلی بـه عهده داشتند. در سازمان تومانها چریك هم وجود داشت ـ این چریك‌های سوار وپیاده را فئودالهای محلی‌بایستی آماده می‌کردند. قرار براین بودکه ازهر ۹ خانوار روستائی ساکن، یك تن برای خدمات جنگی اعزام شود. سواران به اسلحهٔ کمان، نیزه، شمشیر، تبر وکمند برای گرفتن اسیر مسلح بودند. اما سلاح‌های جنگی گروهی ویژه مثلاً دستگاههای قلعه‌کوب وغیره‌که از چینی‌ها وفرانك‌ها اقتباس شده بود، ضمن نبرد به‌کار می‌رفتند.

به‌امیران، تیول جنگی یعنی اقطاع واگذار می‌شد. رزمندگان معمولی درآغازفقط حقوق و جیره و سهمی از غنائم جنگی را دریافت می‌کردند. اما پرداخت حقوق بگونهٔ نامنظم انجام‌می‌گرفت‌وهنگامی‌که جنگ‌پایان می‌یافت وغنائم‌جنگی‌کم می‌شد، رزمندگان مغولی به‌شکایت می‌پرداختند وخواهان واگذاری زمین‌یعنی اقطاع به‌خود بودند. به‌سال ۱۳۰۳ غازان‌خان ناگزیر شد خواسته‌های آنها را برآورد.

از رساله‌ایکه دانشمند نامدار، ناصرالدین طوسی (۱۲۰۱ - ۱۲۷۴) دربارهٔ وضع مالی دولت آنزمان نوشته چنین برمی‌آیدکه مغولان هم مانند مسلمانان غنائم جنگی را میان رزمندگان تقسیم می‌کردند: $\frac{1}{5}$ بـه خود ایلخان می‌رسید و در تقسیم بقیهٔ غنائم رزمندگان سوار ۲ برابر پیادگان سهم می‌بردند. اما پس از تصرف شهر یا ناحیه‌ای از نوخان‌ها غنیمت جنگی نمی‌گرفتند. عنوان ترخان به‌کسانی داده می‌شدکه ضمن جنگ‌از داخل به‌نیروی مهاجم‌کمك می‌کردند. وطبعاً اینان از امتیازات ویژه‌ای‌برخوردار بودند. ترخانها مالیات نمی‌پرداختند و اجازهٔ ورود به دربارخان را داشتند، اینان تا ۹ بار اگر مرتکب جرم یا جنایتی می‌شدند، ازکیفر معاف بودند.

در زمان ایلخانان سیستم مالکیت فئودالی‌که از پیش در ایـران جاری بود ادامه یافت اما در روابط فئودالی دگرگونیهائی پدید آمد. از آنجاکه در زمان استیلای‌مغولان قسمتی از اشراف ایرانی از میان رفتند و املاکشان مصادره گـردید، زمین‌های دولتی (دیوانی) به‌حساب مصادرهٔ املاك شخصی به میزان زیادی افزایش یافت. اما رفته رفته در پی تقسیم زمین‌های دولتی میان مالکان تازه ـ مستخدمان ـ که نخست بـه عنوان اقطاع آنها را تصرف‌کردند وسپس مالك دائمی به‌شمار آمدند، مالکیت خصوصی زمین‌ها سخت رایج شد.

نمونه‌های‌زیر گویای رشد روزافزون مالکیت خصوصی زمین‌ها در آنزمان‌می‌باشد:

وزیر شمس‌الدین محمدجوینی (برادرش تاریخ‌نگار جوینی) پس‌از ۲۰ سال‌اشتغال به کار وزارت (۱۲۶۳-۱۲۸۴) در حدود ۴۰ میلیون دینار اندوخت‌که این مبلغ معادل درآمد دوسالهٔ دولت از محل مالکیت زمین‌ها، گله‌ها ورمه‌هـا بود (سالی ۲۰ میلیون دینار). وزیر تاریخ‌نگاررشیدالدین فضل‌الله املاکی در حدود۱۲/۷۷۰ فادان (قطعه‌زمین‌مزروع) یعنی ۷۰-۸۰ هزارهکتار زمین آبی‌قابل‌کشت، ۳۹ هزار اصله درخت خرما وتعدادزیادی تاکستان وباغ را صاحب بود.(فقط روی‌دوتکه از زمین‌ها که نزدیك تبریز بودند۱۲۰۰ برده کار می‌کردند). ضمناً مالك ۳۰ هزار اسب، ۱۰ هزار شتر ۲۵۰ هزار گوسفند، ۲۰ هزار ماکیان، ۲۰ هزار اردك وغاز بود، البته درآمد او از املاك وقفی‌کـه متولی آنها به‌شمار می‌رفت وهمچنین املاکی را که در زمان حیاتش میان ۱۴ پسر و۵ دخترش‌تقسیم کرد، به حساب نیامده است، غازان‌خان شخصاً مالك زمین‌های حاصلخیزی به مساحت ۱۲۰-۱۴۰ هزار هکتار در استانهای مختلف بود.

استانهای معینی را حکام گماشتهٔ ایلخان اداره می‌کردند ـ اینان فرماندهان نظامی یا اشراف بلندپایه بودند. غالباً خویشاوندان وزیران به‌عنوان حاکمان استان‌ها برگزیده می‌شدند، مثلاً در مرز سده‌های ۱۳-۱۴ از ۱۴ تن پسران وزیر رشیدالدین ۱۰نفرشان والی استانها بودند. اینگونه در جاهائیکه مالکیت موروثی برقرار بـود (مالکان جزء وابسته به‌دودمانهای محلی) در استانهای تابع‌ایلخان، معمولاً درکنار مالکان جزءمحلی حکام ایلخان قرار داشتندکه با به‌کاربردن نیروی‌نظامی، کارهای مالکان جزء را زیرنظر می‌گرفتند واز آنها مالیات جمع می‌کردند وبه‌خزانه مرکزی می‌فرستادند.

سیستم مالیاتی ایلخانان

یکی از انگیزه‌های سقوط اقتصادی ایران در سدهٔ ۱۳ سیاست مالیاتی استیلاگران مغول‌بود. درقشربالائی استیلاگران مغول واشراف‌محلی‌که ازآنها فرمانبرداری‌می‌کردند، دو خط مشی وجود داشت. طرفداران خطمشی نخستین که بیشترشان وابسته به اشراف کوچ‌نشین مغول ـ ترك بودند، کوشش داشتند رعیت‌ها را با روش غارتگرانهٔ نامحدودی استثمارکنند ـ رعیت‌ها عبارت ازدهقانان وقشرهای پائین شهری بودندکه آنهارا باتحمیل مالیات‌های سنگینی‌به‌ستوه‌آوردند. هواخواهان خطمشی دوم‌که‌بیشترشان وابسته به‌اشراف محلی بلندپایهٔ ایرانی‌بودند، عقیده داشتندکه بازسازی خرابیهای حاصل از استیلای‌مغول برای پیشرفت اقتصادکشور ضروری است، اینها برآن بودندکه میزان مالیات‌ها وتکالیف دهقانان وشهرنشینان بایستی بگونه‌ای ثابت تعیین می‌گردید واز تحمیل باج وخراجهای

سنگینی که افلاس و ورشکستگی آنها را فراهم می‌آورد، خودداری می‌شد، در دولت ایلخانان تا پیش از سال ۹۰ سدهٔ ۱۳ خط‌مشی نخستین دنبال می‌گردید.

مغولان به‌موازات‌مالیات‌های‌پیشین، مالیات‌های تازه‌ایرا وضع کردند. دربسیاری از استانها مانند پیش مالیات ارضی یعنی خراج را می‌گرفتند (معمولاً جنسی بود). دربرخی دیگر روش مالیات‌بندی مغولی یعنی‌کوپچور ودرچند استان ازقبیل فارس هر دوروش‌انجام می‌گرفت. کوپچور را معمولاً از کوچ‌نشینان می‌گرفتند وآن چندان سنگین نبود ـ این مالیات برحسب‌شماره دامها تعیین گردید، بازای هرصدراس‌دام بایستی یك رأس به‌عنوان مالیات‌به‌دولت پرداخت می‌گردید. اما کوپچور از رعیت‌های دهقان به‌شکل مالیات‌سرانه افراد (نه دامها) نقداً و به‌ازاء هرمرد دریافت می‌گردید، وضع دریافت این‌گونه مالیات اغلب تغییر می‌کرد و بیشتر اوقات مأموران وصول از این راه اخاذی‌های فراوان از رعیت می‌کردند. علاوه براین‌کوپچور ازکلیه رعایا صرف نظر از ایمان دینی‌شان وصول می‌شد (پیش ازاستیلای مغولان مالیات‌سرانه ـ جزیه ـ فقط ازنامسلمانان اخذ می‌گردید. مسلمانان از پرداخت آن معاف بودند).

علاوه برکوپچور وخراج دو نوع مالیات دیگرگرفته می‌شد: مالیات فوق‌العاده‌ای که معمولاً جنسی بود به‌عنوان تدارك ارتش، و مالیات دیگری برای هزینه سفر وتأمین زیست مأموران و مالیات باغ‌ها و غیره اخذ می‌گردید. بیگاری دهقانان برای ساختن تأسیسات آبیاری، ساختن دژها، کاخ‌ها وساختمانهای دولتی توان فرسا بود. با وجوداین سنگین‌ترین وظایف، منزل‌دادن وپذیرائی مأموران دولت بود. دهقانان وشهرنشینان‌ناچار بودند، مأموران حکومت از امیرگرفته تا پیك و مأموران کشوری با نوکرانشان را در خانه‌هایشان پذیرائی کنند، این‌مهمانان زورکی همیشه‌بازورگوئی صاحبان خانه را به‌ستوه می‌آوردند. رشیدالدین می‌نویسدکه بسیاری ازرعیت‌ها عمداً خانه‌هایشان را نیمه ویرانه نگاه می‌داشتند تا از منزل‌دادن به‌مأموران خودداری کنند. نگاهداری اسب‌های پیك‌هاو مأموران سوار سنگین‌ترین وظیفهٔ‌دهقانان بود. بگونه‌ای‌که رشیدالدین یاد میکند، مالیات بندی روی پیشه‌وران وبازرگانان به اینگونه بودکه ۱۰٪ ارزش کالاهای عمده‌فروشی و خرده‌فروشی مورد معامله به‌دولت تعلق می‌گرفت. رعیت‌ها ناچار بودند فراورده‌هائی را که به‌معرض فروش می‌رساندند بسیار ارزانتر ازبهای واقعی بازار به‌دولت یا فئودالهای محلی به‌فروشند.

یکی از تحمیلات سنگینی‌که بردوش رعیت سنگینی می‌کرد سیستم پرداخت پول‌از سوی خزانه دولت به‌مستخدمان یا مأموران‌دولت بود، اینگونه‌که دولت به‌جای‌پرداخت مستقیم حقوق، پاداش وغیرهٔ مستخدمان از خزانه، این پرداختی‌ها را به‌خزانه‌های‌محلی

حواله (برات) می‌داد، بیگمان این مبلغ‌ها به‌حساب مالیات رعایا پرداخت می‌شد. چه‌بسا اتفاق می‌افتادکه مأموران مالی محلی، مالیات‌های جمع‌آوری شده را قبلاً حیف و میل کرده‌بودند وناگزیر برای این‌پرداخت‌ها چندبار بازور از رعایا پول جمع‌آوری می‌کردند.

بار سنگین این روش مالیات‌گیری و تحمیل بیگاری که تا پیش از سدهٔ ۱۳ رواج داشت بردوش‌دهقانان‌بود، دهقانانی که‌هست‌ونیست‌خودرادراثرتعدی‌مأموران‌مالیات‌گیری یا اجاره‌کاران از دست می‌دادند. این اجاره کاران معمولاً فئودالها یا ایغورهای مغول بودند. در بسیاری از استانها دهقانان ناچار بیش از ۸۰٪ محصولشان را به دولت یا فئودالها تسلیم می‌کردند واینگونه آنها به‌کلی ازهستی ساقط می‌شدند. جمع‌آوری‌مالیات با کتك‌وزورمحصلان مالیاتی همراه بود. این چگونگی‌ها به‌فرار دسته جمعی دهقانان از روی زمین انجامید. بنا بگفتهٔ رشیدالدین گاهگاهی که مأموران برای جمع‌آوری مالیات به‌روستائی وارد می‌شدند حتی یك تن روستائی را نمی‌یافتند ـ ساکنان همه در بیابان‌ها، جنگلها وکوهها پنهان می‌شدند. مغولان بیشتر مالیات‌ها را برحسب زمینهای زراعتی‌ای که دهقانان روی آنها به‌کارسرگرم بودندبرآورد می‌کردند وبه‌نیروی‌کارتوجهی‌نداشتند. این روش ظاهراً باعث کاهش سخت نیروی‌کار واقراد مالیات دهنده در روستا گردید.

این استثمار بیرحمانه انگیزهٔ قیام‌های مردمی‌گردید ـ به‌سال ۱۲۶۵ درفارس و به سال ۱۲۹۱ در لرستان قیام‌هائی درگرفت. درسالهای۸۰ـ۹۰ سدهٔ ۱۳ جنبش‌های‌شورشی عمومی آغاز شد. دسته‌هائی چریکی شامل دهقانان فراری، بردگان، کوچ‌نشینان فقیری که حتی درمیان آنها مغول هم بودند، تشکیل گردید، اینان‌که در دربندهای‌کوهستانها، جنگل‌ها وبیابانها پنهان شده بودند به‌مراکز وقرارگاههای امیران حمله کردند.

اصلاحات غازان‌خان

در پایان سدهٔ۱۳ وضع‌عمومی‌اقتصاد ایران به‌وخامت‌گرائید. عیارپول‌های نقره‌ای به‌میزان‌زیادی‌کاهش‌یافت ونرخ‌پول پائین‌آمد. پنجمین‌ایلخان به‌نام کیخاتوخان(۱۲۹۱-۱۲۹۵) کوشش کرد تا مانند چین پول کاغذی رواج دهد، اما در عمل باناکامی روبرو گردید. دیری نپائید کیخاتوخان قربانی شورش قسمتی از اشراف مغول‌گردید، جانشین او بایدوخان پس‌از۶ ماه در پی‌شورش تازهٔ امیران مغول‌کشته شد. در اکتبر سال۱۲۹۶ غازان‌خان پسر ۲۴ ساله ازغون‌خان به‌سلطنت رسید. غازان که در جستجوی راه حلی برای خروج از بن‌بست اقتصادی بود برآن شد یك‌باره سیاست ادارهٔ داخلی‌کشور راتغییر دهد. او خود را به‌اشراف بلندپایه ایرانی و روحانیان متکی‌کرد، رسماً اسلام راپذیرفت

وآنرا دین رسمی دولت شمرد، یك رشته اصلاحاتی را آغازکرد، رشیدالدین همدانی رابه وزارت خود برگزید. به موجب نامه‌هائیکه از این شخص به دست آمده می‌رساند که ایدئولوگ ومبتکر اصلاحات نامبرده همین وزیر بوده است، اندازهٔ دقیق خراج وکوپچور در استانهای گوناگون تعیین گردید وبرای پرداخت این مالیات مهلت معلوم شد. سیستم پرداخت خزانه‌که پیش از آن به‌وسیله حواله یا برات انجام می‌گرفت، ملغی شد. منزل دادن وپذیرائی اجباری افسران وبلندپایگان و قاصدان در خانه‌های رعیت‌ها منع شد. اقدامهائی صورت‌گرفت، تا رعیت‌ها از تعدی امیران، اشراف و نوکرانشان تا اندازه‌ای در امان باشند. برخی از عوارض اضافی مالیاتی دربعضی شهرها به‌کلی لغو و در برخی دیگر مثلاً در اصفهان به‌نصف کاهش یافت. زمین‌های متروك و غیر مسکون با شرایط آسانی به‌مالکان زمین واگذارگردید، میزان خراج این زمین‌ها تا $\frac{۴}{۴}$ ، $\frac{۳}{۵}$ و $\frac{۱}{۲}$ ، بسته به وضع زمین وشرایط کشاورزی وآبیاری این زمین‌ها، کاهش یافت. البته این مالکان ملزم گردیدند زمین‌های بایر را با آبیاری مصنوعی آباد و بارورکنند. کارگران کارخانه‌ها (بردگانی که در کارگاههای صنعتی دولتی کار می‌کردند و فقط جیرهٔ ناچیزی دریافت می‌کردند) را آزاد کرد. فروش کنیزان را به روسپی‌خانه‌ها ممنوع اعلام داشت. سیستم یکنواختی برای اوزان در سرتاسرکشور برقرارکرد ـ من تبریز راکه پیش از آن در ایران رایج‌نبود به‌عنوان مقیاس وزن رسمی اعلام داشت. سکه‌های جدید نقره را درکشورورواج داد: یك‌دینار معادل ۶ درهم مساوی ۱۳ گرم‌نقره بود. کارهای آبیاری گسترده‌ای‌انجام گرفت. رشیدالدین در یادداشتهایش به‌طور مشروح یادآوری می‌کند که دوکانال مهم‌بین دو رودخانهٔ دجله وفرات حفرکرده ودرکناره‌های آنها چند روستا پدید آورده است.

سرانجام هدف ازهمهٔ این اصلاحات‌که به‌منظور بهبود وضع دهقانان وشهرنشینان انجام گرفت آن بود که سطح اقتصاد کشور بالا رود و درپی بهتر شدن وضع رعیت‌های مالیات دهنده، درآمد دولت بیشتر شود. مالیات‌ها اگرچه با دقت تنظیم شده بودند، با اینهمه میزان آنها زیاد بود. نوشته‌های رشیدالدین دربارهٔ مالیات خوزستان در دسترس است؛ درآنجا خراج زمین‌های دولتی ۶۰٪ محصول اما از زمین‌های‌مالکان‌خصوصی ۱۰٪ بگونهٔ جنسی مالیات دریافت می‌گردید، باقیماندهٔ محصول ظاهراً بین مالکان خصوصی‌و دهقانان وابسته تقسیم می‌شد؛ مالیات‌های دیگر نقدی چندان مهم نبودند. قوانین غازان‌خان دهقانان را سخت به‌زمین وابسته می‌کرد. به‌دهقانان‌فراری‌که نامهای‌شان‌ثبت شده بود تا ۳۰ سال مهلت داده شد که به روستاهای خود برگردند، اما دربارهٔ بازگشت فراریان دولتی‌که در یاسای چنگیز از آن نامبرده شده بود سخنی به‌میان نیامد.

سیستم تیول جنگی در زمان غازان‌خان

غازان‌خان علیرغم گرایشش به سیاست تمرکز ناچار بود به خواسته‌های فرماندهان ارتش مغول گردن نهد. به‌سال۱۳۰۳ فرماني مبني‌برتقسیم زمین‌های اقطاع به‌فرماندهان نظامی اعم از اینکه مغول یا غیر مغول بودند صادر کـرد. این زمین‌ها از محل املاك خانوادهٔ‌خان وزمین‌های دیوانی واگذار گردیدند، اما به‌زمین‌های وقف واملاك خصوصی کاری نداشتند. این املاك که بگونهٔ اقطاع تقسیم شدند گاهگاهی به‌اندازهٔ یك دهستان بودند، بگونه‌ایکه از نوشته‌های حمدالله بر می‌آید قزوین اقامتگاه تابستانی و زمستانی کوچ‌نشینان مغول‌بود قسمتی ازآذربایجان وشیروان هم‌چنین‌وضعی را داشت. این‌زمین‌ها در تیول امیران «هزار نفری» یعنی فرماندهان وابسته به‌عشایر جزء مغول قرار گرفتند. امیران «هزار نفری» بگونهٔ قرعه‌کشی این زمین‌ها را میان امیران «صد نفری» و اینهاهم به‌نوبهٔ خود میان فرماندهان دسته ده‌نفری تقسیم می‌کردند. اما سهم گروه اخیر که از میان رزمندگان معمولی بودند، کم بود، غالباً یك روستا یا قسمتی از یك روستا به‌آنها تعلق می‌گرفت طبعاً دهقانان وابسته به این زمینها هم همراه بـا زمین تقسیم می‌شدند. مالکیت موروثی این زمینها که در گذشته عملاً انجام می‌شد، هم‌اکنون جنبه رسمی و قانونی به خودگرفت. اقطاع‌داران حق‌گرفتن بهرهٔ مالکانه و کلیه مالیات‌ها را از دهقانان داشتند، بابت نوعی مالیات که قبلاً به صندوق دولت پرداخت می‌گردید، هم‌اکنون هر دهقان فقط ۵۰ من‌غله به‌عنوان پیش‌کش‌به‌مالك اقطاع می‌داد. درجای دیگر گفته‌می‌شود که مالکان اقطاع از پرداخت مالیات معاف بودند، اما مصونیت اداری نداشتند. بازرس نظامی دیوان هرسال به‌زمین‌های اقطاع سرمیزد وزمین‌های کسانی راکه خدمات جنگی‌را ترك کرده بودند پس می‌گرفت.

اصلاحات غازان‌خان تا اندازه‌ای باعث نوسازی شبکه‌های آبیاری، که در زمان استیلای مغول نابود گردیده بودند، و رشد اقتصاد روستائی و زندگی شهری، گردیدند. درآمدکلی حکومت از ۱۷ میلیون دینار سالیانه به۲۱ میلیون دینار رسید. اما با این‌همه سطح پیشرفت اقتصاد کشور بارها پـائین‌تر از آغاز سدهٔ ۱۳ بود: درآمد دولت از همین سرزمین‌ها، پیش از استیلای مغولان ۱۰۰/۵ میلیون دینار ایلخانی بـود. پس از تسلط مغول‌ها شماره روستاها به‌میزان هراسناکی کاهش یافتند. مثلاً در حومه هرات درآغازسدهٔ دهم ۴۰۰ روستا وجود داشت، اما درآغاز سده ۱۵ این شماره فقط به۱۷۶ روستا رسید؛ درحومه جوین‌درآغاز سدهٔ ۱۳-۱۸۹ روستا، اما درآغاز سدهٔ ۱۵ جمعاً ۲۹ روستا بود.

اصلاحات غازان‌خان دیری نپائید واز سقوط دولت ایلخانیان جلوگیری نکرد.

برادر وجانشین غازان‌خان الجایتو (محمد خدابنده، ۱۳۰۴-۱۳۱۶)، سیاست برادرش را دنبال کرد، اوبه‌وزیر رشیدالدین واشراف بلندپایه تکیه کرد. اما در زمان پسر وجانشینش ابوسعید بهادرخان (۱۳۱۶-۱۳۳۶) دوباره سررشتهٔ کار به‌دست اشراف نظامی مغول - ترك افتاد، در رأس آنها امیرچوپان سرکرده عشایر مغولی سلدوز بود. رشیدالدین به‌سال ۱۳۱۸ اعدام گردید وشکل‌حکومت به‌وضع پیش‌از غازان‌خان، با همان سنت‌ها وروش‌ها، برگشت. تاریخ‌نگار وصاف درباره افزایش مالیات در فارس به‌سال ۱۳۱۸ مطالبی نوشته است. پس از سرنگونی امیر چوپان به‌سال ۱۳۲۷، پسر رشیدالدین، غیاث‌الدین محمد رشیدی به‌وزارت برگزیده شد، او خواست سیاست پدرش را دنبال کند، اما نتوانست از نابودی حکومت ایلخانیان جلوگیرد.

... سیاسی ایران

پس ازمرگ ابوسعید در دسامبر ۱۳۳۵، دستگاه حکومت هلاکوئی عرصهٔ ستیزهای داخلی دسته‌های فئودال استانها، که هرکدام یکی از افراد خانواده ایلخانی را آلت‌دست قرار داده بودند، گردید، هریك از آنان کوشش داشتند حکومت را به‌دست گیرند. ازهم پاشیدن‌دولت ایلخانان پس ازکشته‌شدن آخرین ایلخان به‌نام توگاتیمورخان به‌سال۱۳۵۳ که مدتی درگرگان می‌زیست، انجام گرفت.

در ایران چند دولت مستقل پدید آمدند. اینها یکی پس از دیگری در سالهائی‌که ستیز داخلی‌میان دودمان مغول جریان داشت تشکیل شدند: دولت چوپانی درآذربایجان (۱۳۴۴-۱۳۵۶) به‌وسیلهٔ خان عشیره طلائی (مغول) به نام جانی بیك (۱۳۵۶) نابود گردید؛ حکومت جلایری (۱۳۴۰-۱۴۱۱) نخست عراق‌عرب راگرفت وسپس خان‌عشیره طلائی‌را درآذربایجان مغلوب‌کرد، ارمنستان وقسمتی از عراق عجم‌را به‌تصرف درآورد. چند دودمان ایرانی‌که قبلاً به‌اطاعت ایلخانان درآمده بودند، پس از سقوط آنهامستقل شدند. نیرومندترین این دولت‌ها دولت‌آل‌مظفر بود (۱۳۱۳-۱۳۹۳)، این دولت‌نخست یزد وسپس کرمان (۱۳۴۱) را تصرف کرد، فارس و مرکز آن شیراز را به سال ۱۳۵۴ گرفت وقسمت عمده عراق عجم و اصفهان را به‌متصرفات خود ملحق‌کرد؛ دولت کوچك هرات (دودمان کورت‌ها، ۱۲۴۵ - ۱۳۸۹) قلمرو این حکومت قسمت شرقی خراسان، افغانستان کنونی و سیستان بود. از دولت‌های درجه دوم دولت بندری هرمز قابل ذکر است این‌دولت هر دوساحل خلیج‌فارس را در اختیارداشت. درنتیجهٔ حمل‌کالاهای‌بازرگانی از هندوستان، چین، عربستان به کشورهای غربی، و وجود بازرگانان واسطه در هرمز،

وضع مالی فرمانروایان هرمز بسیار خوب بـود، اینها توانستند ارتش زمینی و دریائی مزدور با ناوگانی جنگی[1] که شمارهٔ آنها بیش از ۳۰۰ فروند بود، تهیه کنند؛ اتابکان لرکوچك واسحقی‌ها در باختر وگیلان نیز بگونهٔ مستقل برقلمرو خود فرمان می‌راندند.

از هم‌پاشیدن دولت هلاکوئی نه‌تنها انگیزهٔ ستیز داخلی بلکه جدائی مالکان‌فئودال گردید، اما در این هنگام خیزشهای مردمی هم با نیروی دهقانان وبینوایان شهری‌آغاز گردید.

هدف قیامهای مردمی از سوئی علیه استیلای بیگانان واز سوی دیگر علیه تشدید استثمار فئودالهای محلی بود. مهمترین جنبش‌های ضد فئودالی قیام سربداران درخراسان (از سال ۱۳۳۷)، جنبش سیدها در مـازنداران (از اواسط سده ۱۴) بـود. در بخش بعد جزئیات این جنبش‌ها ذکر خواهد شد.

---

۱. شهر هرمزکه درکنارهٔ شمالی خلیج فارس قرار داشت، پس از هجوم عشیره مغولی نیکو دری، به‌اطاعت ایلخانان در نیامد، در آغاز سده ۱۴. به‌یکی از جزایر خلیج فارس انتقال یافت. این شهر بندری از لحاظ جهانی دارای ارزش فراوان بود.

۱۰
ایران در دورهٔ بعد از مغول

جنبش‌های مردمی در نیمه سدهٔ ۱۴-۱۵.

جنبش‌های مردمی در ایران در سده‌های ۱۴-۱۵ از سوئی علیه استثمار فئودالی و از سوی دیگر علیه چیرگی بیگانگان انجام گرفت ـ منظور از بیگانگان دولت‌هائی بودند که از اشراف کوچ‌نشین مغول ـ ترك درست شده و برپایه یاسای چنگیزخان در ایران فرمان می‌راندند. در نخستین مرحله، جنبش‌های دهقانان و بینوایان شهری مشترکاً علیه فئودالهای کوچك ایرانی صورت می‌گرفت که خود اینها هم زیربار زور و تعدی اشراف نظامی مغول بودند. در مرحلهٔ دوم، تضادمیان فئودالهای محلی کوچك با اشراف مغول ترك که آنان می‌خواستند هرچه زودتر اینان را از سرواکنند ازیکسو، و دهقانان وپیشه‌وران که می‌خواستند استثمار فئودالی از میان برود، برابری اجتماعی برقرار گردد و ضروریات زندگی به‌طور مساوی تقسیم گردد، از سوی دیگر، درحال پیشرفت بود.

پایهٔ ایدئولوژیك جنبش مردم ضمن سده‌های ۱۴-۱۵ شیعه‌گری بود، چون این مذهب جداً باکیش حکومت مخالفت می‌ورزید ـ کیش رسمی حکومت، سنی‌ای بود که از عرفان اسلامی الهام می‌گرفت ـ بگونه‌ای که و.و. بارتولد یادآوری می‌کند، شیعه‌گری به‌این انگیزه مورد استقبال مردم قرارگرفت که برآن بود، امام دوازدهم غایب شیعیان

ظهور خواهدکرد، ایمان راستین را به‌مردم ارائه خواهد داد وصلح‌را باخود خواهدآورد. طبق یکی از احادیث، هنگامی که امام دوازدهم مهدی ظهور کند «زمین را از بیداد و زور و ستم پاك و به‌جای آن راستی وداد وصلح را برقرار خواهد کرد»؛ شیعیان اعتماد داشتندکه مهدی با شمشیر، بیدادگران را نابود وبیداد را از روی زمین برخواهدانداخت واینگونه هیچکس نخواهد تواتست به‌دیگری زورگوید. جغرافی‌نویس یاقوت می‌نویسد: آن اندازه اعتقاد بازگشت مهدی موعود در میان مردم به‌شدت رواج داشت‌که درکاشان یکی از مهمترین کانونهای شیعه‌گری در ایران ـ سالخوردگان شهری هر روز صبح‌زود از دروازهٔ شهر خارج می‌شدند، اینها اسبی را با زین‌ولجام مرصع و مزین بدون سوار با خود می‌بردند، تا اگر بگونهٔ ناگهانی امام مهدی ظهورکرد او را سوار براسب کنند وبه شهر بیاورند. مردم با داشتن پندار ظهور امام غایب مهدی، پیش خود در انتظار یك انقلاب اجتماعی بودند.

صوفیگری و صوفیان بگونهٔ ویژه‌ای داشتن ثروت را، به ویژه اگر نامشروع بود یعنی از راه ستم وغارت به‌دست می‌آمد، محکوم می‌شمردند. در صوفیگری ضمن‌محکوم شمردن ثروت و گرایش به‌آئین بینوائی که به عنوان نجات روح از گناه تلمداد می‌شد، اعتراض بینوایان علیه عیش ونوش وشکوه وجلال طبقهٔ حاکم منعکس می‌گردید، امااین اعتراض بگونه‌ای منفی‌بود. درسده‌های ۱۴-۱۵ چندفرقه از درویشان صوفی این‌اعتراض را بگونهٔ فعال درآوردند ودر جنبش‌های مردمی شرکت‌کردند.

جنبش سربداران

در میان قیامهای مردمی جنبش سربداران از همه مهمتر بود. در سالهای ۳۰ سدهٔ ۱۴، شیخ خلیفه که درویش و شیعه بود ایدئولوگ این جنبش به‌شمار می‌رفت، او تبلیغ خود را به‌شکل اندرزهای صوفیانه با پندار «صلح خواهانه» در سبزوار، در بخش بیهق خراسان آغازکرد. او به‌دست‌یکی از آدم‌کشان‌مأمور از سوی فقیهان سنی به‌سال۱۳۳۵، ترور شد، اما شاگردش، شیخ حسن جوری دنبالهٔ تبلیغات او را گرفت، پیروانش را به نام فرقهٔ درویشی حسنی سازمان داد. هرکس که به‌فرقهٔ او می‌پیوست سوگند یاد می‌کرد وناچار بود خود را مسلح کند وبه‌دعوت شیخ آماده نبرد مسلحانه‌گردد، بیشتر ازپیروان ومریدانش پیشه‌وران وصنعتگران بودند وخود اوهم از میان پیشه‌وران بپا خاسته بود، اما شمارهٔ‌بی‌شماری از روستائیان‌هم به‌این فرقه وارد شدند. شیخ‌حسن جوری درشهرهای خراسان گردش می‌کردوزیرپوشش درویشی‌مردم‌را به‌قیام‌علیه دستگاه حاکم برمی‌انگیخت.

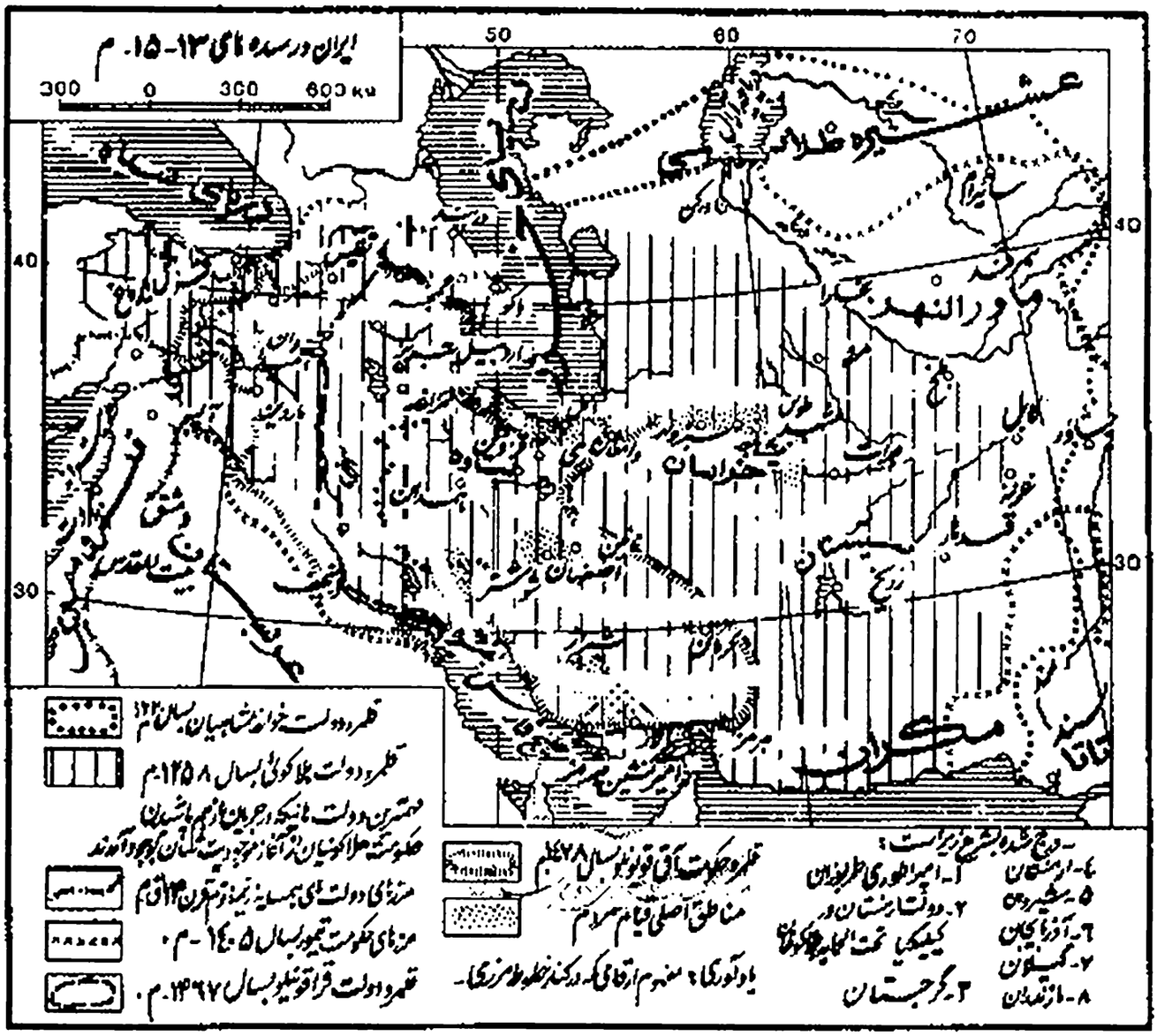

امیر مغول به‌نام ارغون شاه او را دستگیر کرد و به‌زندان افکند.

اما خواباندن این جنبش که بگونهٔ توده‌ای آغاز شده بود غیر ممکن بود. در ۱۶ مارس ۱۳۳۷ در روستای باشتین نزدیک سبزوار، جائیکه بیشتر ساکنان آن از مریدان شیخ حسن جوری به‌شمار می‌آمدند، دهقانان چندتن از مأموران مغول راکه به‌خانه‌شان وارد شده وازآنها «شراب‌وزن» می‌خواستند، کشتند. دهقانان‌دریکی ازگردهم‌آئی‌هایشان گفتند: «این مردمی‌که برما چیره‌اند، فراوان زور می‌گویند. اگر خداوند تبارك وتعالی‌به ماکمك‌کند ما ظلم را از میان می‌بریم و ظالم را نابود می‌کنیم و اگر چنین نشد بگذار سرهایمان به‌دار رود (به‌این انگیزه آنها را سربداران می‌گویند). اما زور وبیداد را تاب نخواهم آورد». پسر مالك‌محلی عبدالرزاق جانب دهقانان را گرفت وتودهٔ دلیران‌جوان

که خود را چیزی کمتر از رستم پهلوان نمی‌دانستند، او را به‌رهبری خود برگزیدند.

قیام بزودی اوج گرفت؛ در این‌قیام گذشته از دهقانان و پیشه‌وران، خرده‌مالکان نیز شرکت داشتند. دیری نپائید سربداران شهر سبزوار را به‌تصرف درآوردند و آنجا را مرکزحکومت خود قراردادند (۱۳۳۷-۱۳۸۱). درهمان سالهای نخست قیام، سربداران یك رشته شکست‌هائی به چریك‌های اشراف مغول ـ ترك وارد آوردند، و سرتاسر باختر خراسان را با شهرهای نیشابور، طوس به‌قلمرو خود افزودند.

آخرین ایلخان مغول به‌نام توگاتیمورخان که بـه‌گرگان مهاجرت‌کرده بود، رهبر سربداران را گویا برای بستن پیمان به‌عشیره‌اش دعوت‌کرد، منظورش آن بود که او را هنگام مهمانی پس ازمستی دستگیرکند. امیر سربداران که کرابی نام داشت با ۳۰۰ مرد جنگی (بنابر برخی از اسناد با ۱۰۰۰ تن) به‌اردوگاه ایلخان وارد شد. سربداران که از نیرنگ ایلخان‌آگاه شدند تصمیم گرفتند براو پیش دستی کنند. در این مهمانی‌کرابی ایلخان را کشت، افراد سربداران به‌مغولان حاضر تاختند قسمتی از آنها را کشتند وبقیه از زور هراس فرار را برقرار برتر شمردند.

این‌رویداد در ۱۳ دسامبر ۱۳۵۳ پیش‌آمد، در این هنگام گرگان به‌قلمروسربداران ملحق شد. در دستگاه حکومت سربداران پیکار داخلی بین میانه‌روان‌که به خرده مالکان ایرانی اتکا داشتند، وافراطیون‌که هواخواه دوآتشهٔ درویشان فرقهٔ حسنی بودند آغازشد، گروه اخیر نمایندگان پیشه‌وران وتا اندازه‌ای دهقانان بینوا بودند. اینان را شیخ‌حسن جوری‌که به‌وسیلهٔ سربداران از زندان آزاد شده بود، رهبری می‌کرد. او از پنداربرابری اجتماعی دفاع می‌کرد. درجریان این پیکارها فرمانروایان سربداران اغلب عوض‌می‌شدند (در ظرف ۴۴ سال۱۲ امیر عوض شدند). اگرچه غالباً امیران، وابسته به‌جناح میانه‌رو بودند، اما زیر فشار افراطیون گاهگاهی ناچار به پیروی ازگرایشهای افراطی می‌شدند.

در زمان‌حکومت سربداران دهقانان فقط $\frac{۴}{۱۰}$ محصول جمع‌آوری شده را به‌عنوان مالیات به‌دولت می‌پرداختند و اضافه براین مبلغ، دیناری از آنها به‌عنوان مالیات گرفته نمی‌شد. فرمانروا، مقربان، نوکران (منظور مستخدمان نظامی است) همه یك‌جور لباس می‌پوشیدند وجامه‌های‌آنها شامل پارچه‌هائی از پشم‌گوسفند یا شتربود. درخانهٔ‌فرمانروا هر روزگردهم‌آئی‌ای تشکیل می‌شد که حاضران غذا می‌خوردند، در این اجتماع هرکس اعم از ثروتمند و بینوا می‌توانست شرکت کند و غذا بخورد. چریك‌ها معمولاً از میان دهقانان برگزیده می‌شدند، شماره آنها درآغاز۱۲ هزار تن، بعدها ۱۸ هزار تن وسرانجام ۲۲ هزار تن مرد رزمنده بسود، همهٔ اینها از دولت حقوق جنسی می‌گرفتند. رزمندگان سربداران به‌عنوان دلیرترین پیکارجویان نامدار شدند.

در سالهای ۶۰ سدهٔ ۱۴، پیکارداخلی دو دسته ازسربداران به‌نبرد مسلحانه کشانده شد. آخرین فرمانروای سربداران علی مؤید، قیام کنندگان شیخی را در هم‌کوبید، رهبر درویشان به‌نام‌عزیز و۷۰ تن‌ازسران‌پیروانش‌را کشت. اما حکومت‌خود علی‌مؤیدبناتوانی گرائید و گرگان ونیشابور را از دست داد.

جنبش‌مردمی دراستانهای دیگرایران درسدهٔ ۱۴

در اواسط سده ۱۴ رهبرفرقهٔ درویشان حسنی، دومین جانشین حسن جوری، به‌نام سید قوام‌الدین مرعشی، به‌مازندران مهاجرت‌کرد ودرآنجا به‌تبلیغ پرداخت.

جنبش درویشان در مازندران از لحاظ محتوای اجتماعی و ایدئولوژیك با جنبش سربداران فرقی نداشت؛ درایتجا هم به منظور برقراری برابری اجتماعی وتقسیم مساوی مالکیت ضرورتهای زندگی تبلیغ می‌شد. اینگونه به سال ۱۹۳۰ در مازندران حکومت سیدها برقرارگردید.

همتای چنین جنبشی درگیلان هم‌گسترش یافت، درقسمت شرق این منطقه‌حکومت سیدها که مرکزش لاهیجان بود، به فعالیت پرداخت (۱۳۷۰-۱۵۹۲). این دو حکومت بعدها رفته رفته به‌دولت‌های فئودالی معمولی تبدیل شدند.

به‌سال ۱۳۷۳ قیام سربداران درکرمان درگرفت، دولت دودمان آل‌مظفر در آنجا سرنگون شد. قیام کنندگـان خزانهٔ حکومت را تصرف، چند تن از فئودالهای محلی را زندانی وزمین‌های‌اقطاع آنها را مصادره‌کردند. درپایان ۱۳۷۴ کرمان پس ازیك‌محاصره ۹ ماهه‌به‌وسیله ارتش‌آل‌مظفر زیر رهبری شاه شجاع تصرف‌گردید وقیام‌کنندگان سرکوب شدند.

قیام بزرگ سربداران به‌سال۱۳۶۵ درآنسوی مرزهای‌ایران یعنی سمرقند وتوابعش روبداد، درآنجا سربداران مدت یك سال حکومت را به‌دست داشتند.

ایران در زمان چیرگی‌تیمور و تیموریان

حکومت تیمور که در آسیای میانه آغاز گردید، سرانجام گسترش دامنه‌دار قدرت تیموریان را به‌دنبال داشت. تیمور (در سالهای ۱۳۷۰-۱۴۰۵ فرمانروائی داشت) تلاش می‌کرد تا ضمن ازمیان بردن فتنه‌های فئودالی وسرکوب‌کردن جنبش‌های مردمی، قدرت مرکزی نیرومندی را پدید آورد. او خوب می‌فهمید که بـرای جلب وفاداری و اعتماد

فئودالها به‌ویژه امیران مغول ـ ترك، که معمولاً خودسر بودند و گاهگاهی سر به‌شورش برمی‌داشتند، تنها راه‌حل، تصرف کشورهـای خارجی است، بنابراین او به‌فئودالها وعدهٔ اشغال‌زمین‌های تازه‌وغنائم‌جنگی سرشار را می‌داد. اینگونه‌تیمور برآن شدلشکرکشی‌های تاراجگرانه وخونینی‌را درمناطق عشیرهٔ طلائـی، وپس ازآن در ایران وآسیای باختری، آغاز کند.

شیوه‌های جنگی تیموربسیار بیرحمانه بودند ویرانی‌های فراوانی را به‌بار آوردند، اماویرانیهای ناشی ازلشکرکشی‌های تیموربه‌پایهٔ‌چنگیزخان نرسیدند. برخلاف‌چنگیزخان، تیمور نقشه‌های اقتصادی مشخصی را دنبال می‌کرد. اوکه می‌خواست نظارت کاملی بر راههای‌بازرگانی اروپا ـ آسیا داشته باشد، کوشش داشت کشورهای ایران، ماوراءقفقاز وآسیای غربی‌را تصرف‌کند واینگونه‌کلیه راههای‌کاروان‌رو تجارتی را که از این‌کشورها می‌گذشتند زیر نظارت بگیرد. اما راههای کاروان‌رو شمالی از دشت‌های‌کنارههای‌دریای سیاه‌ودریای‌خزرمی‌گذشتندوتیمورمی‌پنداشت‌نمی‌تواند تسلطدائم‌خود را براین راه‌هااستوار گرداند، برآن شد این راهها را ببندد و بنابراین شهرهای مهمی‌که در سراین راه‌ها قرار داشتند ویران‌کرد ـ این شهرها همانا اورگنج، مرای برکه، هشترخان، آزو وغیره بودند. تیمورکوشش داشت تا به‌حساب غارت و ویرانی شهرهای کشورهای دیگر، سطح اقتصاد ماورالنهر را بالا به‌برد، وبه‌همین منظور، تأسیسات آبیاری گسترده‌ای را در این منطقه بنیان نهاد، هزاران صنعتکار را ازشهرهای تصرف شده به‌اینجا کوچاند، ساختمانهای‌نوین و آراسته‌ای را در شهرهای این ناحیه بنا کـرد، سمرقند را که به زادگاهش نزدیك بود پایتخت قرار داد ونسبت به‌زیباکردن وآبادی آن همت‌گماشت.

دوران تصرف واشغال ایران به‌وسیله ارتش تیمور ازسال ۱۳۸۱ آغاز شد وبه‌سال ۱۳۹۳پایان یافت. تیمور به‌سال ۱۳۸۱ هرات‌را تصرف‌کرد وبه‌دنبال آن دودمان‌کورت‌ها را ازمیان برد؛ سبزوار به‌سال ۱۳۸۱ به‌دست تیمور افتاد وحکومت سربداران در آنجا نابودگردید. قیام تازهٔ سربداران‌کـه به‌سال ۱۳۸۳ در سبزوار درگرفت با بیرحمی بسیار به‌وسیلهٔ تیمور سرکوب شد: فرمان داد۲ هزار تن‌ازشورشیان را زنده‌لای دیوارگذاشتند و روی آنها را دیـوار ساختند. پس از اشغال اصفهان به وسیلهٔ ارتش تیمور قیامی زیر رهبری جوان آهنگری درآن شهر درگرفت، ضمن این شورش محصلان مالیاتی تیمور به وسیله شورشیان کشته شدند. ارتش تیمور ضمن سرکوبی این قیام فرمان داد تا ازسرهای کشتگان شهری (گویـا در حدود ۷۰ هزار بودند) برجها ساختند. به سال ۱۳۹۲ تیمور جنبش مردمی را درگرگان سرکوب کرد وحکومت سیدها را در مازندران درهم‌کوبید.

باری تیمور در ایران نه‌تنها مانند متجاوز بیگانه، بلکه به عنوان سرکوب کنندهٔ

خونین جنبش‌های مردمی وارد عمل گردید. بنابراین، قسمتی از فئودالها به ویژه اشراف کوچ‌نشین مغول، ترك، که درایران ازعهدهٔ سرکوبی جنبش‌های مردمی بازور برنمی‌آمدند، از او پشتیبانی کردند.

باختر ایران وکشورهای ماوراء قفقاز نیز به‌وسیله ارتش تیمور تصرف شد. تبریز به‌سال ۱۳۸۶، وبغداد دوبار، درسالهای ۱۳۹۳ و ۱۴۰۱، به‌دست نیروهای تیمورافتاد؛ حکومت جلایریها تارومارشد وسلطان آن گریخت. به‌سال ۱۳۹۳ قلمرودولت آل‌مظفر در فارس وکرمان به‌تصرف تیموریان درآمد. تیمور در زمان زندگیش منطقهٔ باختری ایران با آذربایجان، ارمنستان وعراق عرب را به‌پسرش میرانشاه واگذاشت.

پس ازمرگ تیمور درقلمرو متصرفاتش ستیز داخلی درگرفت. سلطان احمدجلایری از مصر بازگشت و با امیرقره‌یوسف، رهبر یك گروه از اتحادیه عشایر ترکمن «قره‌قوینلو» (به‌معنی گوسفند سیاه که تصویرآن روی پرچمشان دیده می‌شد) متحد شد، گروه عشایر نامبرده در حوضهٔ دریاچه وان سکونت داشتند. سلطان احمد به‌کمك عشایر قره‌قوینلو در نزدیکی مرد‌ود ارتش میرانشاه تیموری را شکست داد، وخود میرانشاه به سال ۱۴۰۸ کشته شد. اما پس از این پیروزی برسرتقسیم زمین‌های تصرف‌شده میان متحدان‌اختلاف روی داد وبه‌سال ۱۴۱۰ درنزدیکی تبریز نبردی میان آنها درگرفت. قره‌یوسف که‌پیروز شد، فرمان داد سلطان احمد را خفه‌کردند. بنابراین در قلمرو حکومت جلایریان، دولت قره‌قوینلو زمامدارشد (۱۴۱۰-۱۴۶۸)، این‌قلمرو شامل‌آذربایجان، ارمنستان، کردستان، عراق عرب‌بود، قره‌قوینلوها تبریز را پایتخت قراردادند. پادشاهان قره‌قوینلو ـ قره‌یوسف (۱۴۱۰-۱۴۲۰) واسکندر (۱۴۲۰-۱۴۳۷) سرگرم نبردهای پیوسته با تیموریان شدند. دشمن دیگر قره‌قوینلو و متحد تیموریان گروه دیگری از اتحادیه عشایر ترکمن به‌نام آق‌قوینلو (به‌معنی گوسفند سفیدکه تصویرآن روی پرچمشان‌دیده می‌شد) که عشیرهٔ‌بایندر در رأس آن قرار داشت، بود. هر دوگروه اتحادیهٔ عشایری ـ قره‌قوینلو وآق‌قوینلو ـ در حدود سالهای ۱۳۷۵-۱۳۸۰ تشکیل شدند، اینها ازعشایرکوچ‌نشین غز بودندکه باهجوم مغولها درسدهٔ ۱۳ به‌سوی غرب رانده شدند. قلمرو آق‌قوینلو درقسمت علیای رودخانه دجله و دیاربکر بود.

باقی مناطق ایران به اضافه آسیای میانه درنیمه اول سدهٔ ۱۵ در قلمرو تیموریان باقی ماند. پسر وجانشین تیمور به نام سلطان شاهرخ (۱۴۰۵ - ۱۴۴۷) پایتخش را از سمرقند به‌هرات منتقل کرد، و ماورالنهر را به عنوان تیول به پسرش الغ بیك واگذاشت (۱۴۰۹ - ۱۴۴۹)؛ شاهرخ خودش بدون واسطه فرمانروائی خراسان را می‌گرداند و استانهای دیگرایران را میان‌شاهزادگان تیموری به‌عنوان تیول تقسیم کرد. او ازتصرف

زمین‌های تازه چشم پوشید، ودر حالیکه از یك پـارچگی رهبری نظامی برخوردار نبود، اغلب به سرکوبی فئودالهای شورشی می‌پرداخت، این شورشها گاهگاهی به‌وسیله خود شاهزادگان تیموری برانگیخته می‌شدند. شاهرخ به‌دستگاه دیوانسالاری کشوری ایرانی و روحانیان مسلمان متکی بود. او تقریباً روش سیاست داخلی غازان‌خان را دنبال کرد ـ در حالیکه میزان مشخص ودقیقی برای مالیات‌ها تعیین کرد، تا اندازه‌ای وضع دهقانان را بهبود بخشید، امااینکارنمی‌توانست بحران عمیق اجتماعی ایران را ازمیان به‌برد.

شاهرخ پس از یك رشته جنگهائی موفق شد قره‌قوینلو را به سختی شکست دهد؛ جهانشاه قره‌قوینلو (۱۴۳۷ - ۱۴۶۷) خود را تابع تیموریـان خواند. اما پس از مرگ شاهرخ، جهانشاه اعلام استقلال کـرد وخود را سلطان شناساند. او در فـاصلهٔ سالهای ۱۴۵۳و۱۴۵۷، ازستیز داخلی دولت تیموری بهره‌برد، وکلیهٔ ایران‌باختری را به‌تصرف درآورد وبه‌سال ۱۴۵۸ خراسان را گرفت وهرات را اشغال کرد، اما همینکه خبر شورش پسرش حسنعلی را در آذربایجان شنید، ناگزیر شد با سلطان ابوسعید سلطان تیموریان پیمان صلح ببندد، او ضمن این پیمان از خراسان چشم پوشید، اما عراق عرب، فارس وکرمان را برای خود نگاهداشت، زمینهائی که در خاور دشت‌کویر ـ خراسان، گرگان وسیستان قرار داشتند زیر تسلط تیموریان باقی‌ماند.

جنبش‌های مردمی در نیمه‌یکم سدهٔ ۱۵

به‌سال ۱۴۰۵ سربداران، قیام تازه‌ای را در سبزوار آغاز کردند؛ به سال ۱۴۰۶ قیامی مردمی در مازندران در گرفت و دوباره حکومت سیدها روی‌کار آمد. در خراسان فرقهٔ مذهبی نوینی از شیعه‌هـا به نام حروفی‌ها پدید آمد. بنیان‌گذار این فرقه فضل‌الله استرابادی بودکه با پندارهای نوینی وارد میدان پیکار شد. به سال ۱۳۸۷ تیمور او را نزد پسرش به شیروان فـرستاد، در آنجا میرانشاه او را با دست خودش کشت. حروفی‌ها میرانشاه را ضد مسیحی می‌شناختند، اما دودمان تیمور را نزد خدا ملعون برمی‌شمردند. حروفی‌ها یادگارهای ادبی بسیار پرارزشی باقی گذاشته‌اند، آنها ضمن پخش اعلامیه‌هائی برپایهٔ حدیثی، ظهورفوری مهدی «فرمانروای شمشیر» را پیش‌گوئی ویادآوری می‌کردندکه به‌محض ظهور امام غایب، عوامل بیدادگری یعنی فئودالیزم بیدرنگ نابود خواهد شد وحکومت داد و برابری در سرتاسر جهان برقرار خواهد گردید. دیری نپائید که تبلیغات این فرقه درمیان بینوایان و روشنفکران شهرهای ایران، آذربایجان وترك نفوذ کرد.

به‌سال ۱۴۲۷ سلطان شاهرخ در مسجد جامع هرات به‌وسیلهٔ احمد لر که حروفی

بود، از ناحیه شکم زخمی گردید.

در سالهای ۱۴۴۱-۱۴۴۲ یك قیام‌مردمی در خوزستان روی داد. رهبری این‌قیام را یکی از شیعه‌های افراطی به‌نام سید محمد ملقب به «مشعشع» که خود را منادی امام زمان معرفی می‌کرد، دردست داشت. قریب ۱۰ هزار تن از دهقانان وعربهای کوچ‌نشین بینوا پیرامونش گردآمدند؛ مشعشع اینان را متقاعد کردکه آنچه دام دارند به‌فروشند و اسلحه خریداری‌کنند. قیام‌کنندگان خود را فدائی می‌نامیدند وبرای رسیدن به‌هدفهایشان ازکشته شدن باکی نداشتند. آنها دودمانهای مالکان محلی را نابودکردند و بسیاری از اشراف را کشتند و اموالشان را به‌تصرف درآوردند. چریکهای استان فارس علیه این خیزندگان وارد نبرد شدند، اما شکست خوردند. این قیام به‌وسیلهٔ یکی از شاهزادگان دودمان قره‌قوینلو سرکوب شد. پس از چند سالی دوباره مشعشع بازگشت، قیام از نو آغاز گردید، سرانجام دولت‌کوچکی نظیر حکومت سربداران در خوزستان، بین شوشتر وحویزه، تشکیل داد. بعدها این حکومت طبق معمول ـ به‌شاهزاده نشین‌فئودالی تبدیل گردید.

حکومت‌های‌ایران درنیمه‌دوم سدهٔ ۱۵

پیکار دیرپای دو دولت‌ترکمن نژاد به‌آنجا رسیدکه به‌سال ۱۴۶۷، ارتش قره‌قوینلو به‌سختی از لشکریان آق‌قوینلو در نزدیکی شهر موشای ارمنستان شکست خورد در این نبرد خود جهانشاه کشته شد. پس از این رویداد اوزون‌حسن آق‌قوینلو (۱۴۵۳-۱۴۷۸) که سردار بزرگی بود، به‌سال ۱۴۶۸ آذربایجان را به‌تصرف در آورد. راست است که سلطان ابوسعید تیموری به یاری پسر جهانشاه شتافت، اما اوزون‌حسن ضمن اتحاد با شیروانشاه فرخ یاسار، ارتش تیموری را دردشت مغان محاصره‌کرد؛ این ارتش ازهم‌پاشید وپراکنده شد و خود ابوسعید هم به‌قتل رسید. هم‌اکنون سرتاسر غرب ایران جزو قلمرو دولت آق‌قوینلودرآمد، اما شرق ایران همانگونه زیر تسلط تیموریان بود. دولت‌تیموری پس از مرگ ابوسعید به‌دومنطقه تقسیم شد ـ آسیای میانه که مرکزش سمرقند، وخراسان که مرکزش هرات بود، درقسمت اخیر سلطان حسین بایقرا (۱۴۶۹-۱۵۰۶) تسلط‌داشت که شاعر نامدار ازبك علیشیر نوائی (۱۴۴۱-۱۵۰۱) از مقربان او به‌شمار می‌آمد.

سلطان‌اوزون حسن آق‌قوینلو شخصیتی برجسته ودر اداره امورکشور بسیارکاردان بود. او به‌منظور تعیین دقیق میزان مالیات‌ها واز میان بردن باج وخراجهای غیرقانونی تحمیلی به‌رعایا فرمانی به‌نام «قانون نامه» صادرکردکه به‌منزلهٔ آئین‌نامهٔ مالیاتی به‌شمار

می‌آمد، ضمن این آئین‌نامه، مالیات ارضی، به موجب برخی از مدارك، تا $\frac{1}{6}$ محصول کاهش یافت، اما این آسان‌گیری بسیار موقتی بود، وضع دهقانان دوباره به وخامت گرائید. اوزون حسن ناگزیر بود در برابر منافع اشراف کوچ‌نشین اغماض کند ونتوانست حکومت متمرکز نیرومندی را پدید آورد.

اوزون حسن که برای مقابله با تجاوز سرسختانه ترکان عثمانی ناچار به‌پیکار بود، پیمان اتحادی بایکی از مهمترین دشمنان دولت عثمانی یعنی ونیز منعقدکرد. سفیران ونیز یعنی کاترینو زنو، یوسافات باربارو، اموروسی کنتارینی که ضمن سالهای ۷۰ سده ۱۵ در دربار اوزون حسن در تبریز گردآمدند، ایران وکشورهای مجاورش را با درودفراوان ترك گفتند. میان اوزون حسن وفرستادهٔ دولت روس، ایوان سوم ومارکورسوی ایتالیائی هم مذاکراتی انجام گرفت. درجنگ با ترکان، نخست اوزون‌کامیابی به‌دست آورد، اما بعدها به‌سال ۱۴۷۳ در نزدیکی ارجانه روی رودخانه فرات شکست خورد.

روابط فئودالی در ایران ضمن سده‌های ۱۴-۱۵

در دولت‌های ایران ضمن سده‌های ۱۴-۱۵ فقط اتحادیه‌های جنگی ـ اداری و مالکان فئودالی بزرگ و کوچك نفوذ داشتند. پراکندگی فئودالی و سیستم تیول جنگی در این هنگام پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد، در عین‌حال تمرکز مالکیت ارضی به دست فئودالهای بزرگ بگونهٔ چشم گیری شکل گرفت. فرمانهائیکه سلطان اویس جلایر (۱۳۵۶-۱۳۷۴) برای حقوق زیردستانش صادرکرده است، نشان می‌دهندکه درنیمه سده ۱۴ مالکان زمین‌های اقطاع نه‌تنها ازمالیات‌های این زمین‌ها بهره می‌بردند، بلکه از مصونیت‌اداری قضائی نیز برخوردار بودند. بعدها مالکیت تیول ـ اقطاع به سیورغال (واژه مغولی‌است ومفهومش همان مواجب است) تغییر نام یافت. سیورغال همان‌تیول موروثی‌بود واندازهٔ آن امکان داشت از یك روستا تا یك استان‌کامل را در برگیرد، سیورغال به‌مستخدمان نظامی تعلق می‌گرفت و صاحبان سیورغال از پرداخت مالیات به دولت مرکزی معاف بودند وضمناً از لحاظ اداری وقضائی در برابر دولت مصونیت‌کامل داشتند.

فرمانهای سلطان اویس جلایر (۱۳۵۶ - ۱۳۷۴) نشان می‌دهند که درآن هنگام بستگی دهقانان به‌زمین بیش ازپیش استوارگردید. در یکی از این فرمانها گفته می‌شود: «رعیت‌های‌استان همدان... نبایستی‌از زمینهای‌خودآواره شوند. پنهان‌شدگان (فراریان) باید به‌روستای پیشین خود برگردند، آنها را مجبور کنید در آبادیهای خودشان به کار زراعت پردازند». درفرمان دیگری گفته می‌شود: «حاکمان استانها نباید آنها را [فراریان

را] به‌خود راه دهند وباید به‌سرعت به‌روستاهای پیشین‌شان برگردانده شوند».

در نیمه دوم سدهٔ ۱۵ استثمار فئودالی هرچه بیشترشدت یافت. در یکی ازفرمانهای پایان سدهٔ ۱۵-۲۷ و در دیگری - ۳۱ و در سومی ۱۵ اصطلاح به‌کار رفته که مفهوم آنها مالیات‌ها و وظایف، و حقوقی است که خزانه دولت به فئودالهای مشخصی برپایهٔ واگذاری تیول‌ها یا پاداش‌ها، داده است. درمیان این اصطلاحات از مالیات‌های ارضی، کار اجباری‌وبیگاری نام برده شده است - به‌طورکلی، تقریباً تمام مالیات‌ها و وظایف‌در زمان مغولان رواج‌داشته است، حتی ازکلیه رعیت‌ها، مالیات‌سرانه هم دریافت‌می‌گردیده است - این مالیات همان کوپچور بود که بعدها به سرشماری تغییر نام یافت - جزیه که نوعی مالیات سرانه ویژهٔ نامسلمانان بود (در زمان ایلخانان نخستین از میان رفت) به سال ۱۳۰۶ دوباره برقرارگردید.

گسترش روش مصونیت مالیاتی.درزمین‌های سیورغال ووقف، درآمد خزانه‌دولت را به‌میزان زیادی کاهش داد. از آنجا که همهٔ این مالیات‌های جمع‌آوری شده به جیب مالکان منصوب سرازیر می‌شد طبعاً قدرت مرکزی به ناتوانی گرائید و فئودالهای بزرگ نیرو گرفتند. اشراف نظامی - کوچ‌نشین ترك مغول و کردها در باختر ایران در زمان تیموریان و آق‌قوینلو مانند پیش به‌عنوان رهبران سیاسی برمردم فرمان می‌راندند. این اشراف بانظام کامگی کامل رعایا را اداره می‌کردند اگرچه دهقانان قانوناً آزاد به‌شمار می‌آمد.

در نیمه دوم سدهٔ ۱۵ ایران از لحاظ اقتصادی به سختی سقوط کرد. فرستادگان ونیزی ضمن گزارش‌هایشان دربارهٔ رکودکارکشاورزی در مغرب ایران، دربارهٔ گرانی مواد خواربار ودربارهٔ ویرانی برخی ازمناطق‌یادآورشده‌اند. نابسامانی زندگی‌شهری درآنزمان نیزقابل ذکر است. جمعیت شهرهای بزرگ به‌شدت‌کاهش یافت: جمعیت‌اصفهان به ۵۰ هزار، جمعیت سلطانیه به ۷ هزار تن رسید؛ لار رویهمرفته دارای ۲ هزارخانه و ۵ هزار تن جمعیت بود، درساوه ۲ هزار خانه ودر نائین ۵۰۰ خانه وجود داشت.

دشواریهای اقتصادی و کاهش بی‌اندازهٔ درآمد دولت مرکزی باعث شدکه دولت آق‌قوینلو دو طرح اصلاح مالیاتی را به موقع اجرا بگذارد. نخست معافیت مالیاتی زمین‌های سیورغال‌ها را لغوکرد تا از این راه درآمد دولت افزایش یابد، دوم آنکه اخذ چند فقره مالیات را که برخلاف شریعت اسلام وضع شده بود، لغوکرد تا وضع دهقانان بهبودی یابد. این دو طرح به‌انگیزه پایداری اشراف نظامی با ناکامی روبرو گردید، به نبرد انجامید و احمد - پادشاه در این پیکارکشته شد. پیروزی‌اشراف، ستیز داخلی‌تازه‌ای را برانگیخت ودر نتیجه این ستیزها به‌سال ۱۵۰۰ قلمرو آق‌قوینلو به دو قسمت تقسیم

گردید: سلطان مراد صاحب عراق عرب وعراق عجم وفارس گردید وشاهزاده الوند مالك آذربایجان وارمنستان شد.

فرهنگ وایدئولوژی ایران درسده‌های ۱۳-۱۵

استیلای مغولان موقتاً زندگی فرهنگی ایرانیان را به‌راه نیستی کشاند. حکومت ایلخانیان مغول که از زمان هلاکوخان آغاز شده بود، به‌ادبیات وشعرفارسی توجه نداشت، چون مغولان زبان فارسی را به‌خوبی نمی‌فهمیدند، اما ایلخانیان با علاقه دانشمندان را به‌خدمت گرفتند: این دانشمندان شامل پزشکان، ریاضی‌دانان که ازآنان برای اداره‌کارهای مالی حکومت و ساختمان بهره می‌بردند، کیهان‌شناسان که ازآنها برای ستاره‌شناسی در دربار استفاده می‌کردند، تاریخ‌نگاران به‌منظور نوشتن تاریخ ستایش‌انگیز ازاشغالگران مغول و خوب جلوه‌دادن اعمال چنگیزخان و نواده‌هایش، بودند. در زمان هلاکوخان ریاضی‌دان وکیهان‌شناس نامدار نصیرالدین طوسی رصدخانه بزرگی‌را درمراغه بنیان‌نهاد و کتابخانه‌ایرا با ۴۰هزارکتاب دایرکرد؛ دراینجا همراه بادانشمندان محلی، ستاره‌شناسان هندی و چینی هم کار می‌کردند. در مرز سده‌های ۱۳-۱۴ تأسیسات وزیر رشیدالدین قابل ذکر است در تبریز محله‌ای به‌نام رشیدیه وجود داشت که متعلق به‌نامبرده بود، او درتبریزکتابخانه‌ایرا بنیاد نهادکه ۶۰ هزارکتاب داشت، ضمناً چند مدرسه که در هریك ۶ الی ۷هزار دانشجو درس می‌خواندند بنیان گذاشت، دراین‌شهر بیمارستانی شامل‌مؤسسات علمی ساخت، دراین بیمارستان ۵۰ جراح، چشم پزشك و متخصصان رشته‌های دیگر پزشکی کار می‌کردند. در میان اینان پزشکان سوریه‌ای، مصری، هندی و چینی هم دیده می‌شدند. بیمارستان دیگری درهمدان‌بنیان گذاشت. غازان‌خان هم به‌فرهنگ ایرانی‌آشنا بود و به‌چند زبان تسلط داشت بیمارستانی بزرگ و چند مدرسه درتبریز بنا کرد.

معماری ایرانی دراین دوره نمونه‌های هنری فراوانی را ارائه داده است. ظاهراً در سدهٔ ۱۳ مقبرهٔ بدون تاریخی که منصوب به‌علویان است ساخته شده ـ این مقبره گنبد علویان نام دارد. در سدهٔ ۱۳ـ آغاز سدهٔ ۱۴ مقبره‌های چند پهلوی گنبدی شکلی به‌گونه مقبره‌های مغولی در مراغه، سلماس، اصفهان (مقبره امامزاده جعفر) و شهرهای دیگر ساخته شده‌اند. در مرز سده‌های ۱۳-۱۴ ساختمانهای مهمی در تبریز و حومه‌آن بنا گردیدند، ازآنجمله، مقبره غازان که دارای گنبدی بسیار بلند و باسنگ مرمر تزئین شده بود، وهمچنین مسجد وزیر، تاج‌الدین علیشاه گیلانی بودند.[1] برخی از ساختمانهای‌مهمی

۱. این یادگارها هنگام جنگ‌های ایران ـ ترك در مرز سده‌های ۱۶-۱۷ ویران گردیدند.

که درآغاز سدهٔ ۱۴ ساخته شدند، به‌شرح زیراند مسجد ـ مقبرهٔ هشت پهلو و گنبددار الجایتوخان در سلطانیه؛ مسجدی در ورامین با سردر نوک‌تیز و گنبدکه باکاشی‌های‌لعابی رنگارنگی پوشیده شده است. کنده‌کاریهای عالی‌محراب الجایتوخان درمسجد جامع‌قدیمی اصفهان بسیار جالب است.

در سدهٔ ۱۵ یك مسجد عظیم در مشهد ساخته شد؛ این مسجد به‌نام گوهرشاد، زن سلطان شاهرخ بناگردیده است؛ مدرسه سلطان‌حسین درهرات نیز درهمان زمان ساخته‌شد. ضمن ساختمان مسجدها، مقبره‌ها، کاخ‌ها تـزئینات‌کنده‌کاری وگچ‌بـریهای ظریف و زیبا به‌منظور روکشی ساختمانها به‌کار رفته است، بیشتر این تزئینات روی سردرهـا، گنبدها و دیوارها انجام می‌گرفت ضمناً کاشی‌کاریها و موزائیك‌های زیبا ازجمله تزئیناتی بودکه برای روکشی ساختمان به‌کار می‌رفت.

نمونه‌های عالی هنر مینیاتور ایران درآنزمان به‌چشم می‌خورد. بسیاری از دست نوشته‌های زیباکه با مینیاتورهای بسیارعالی مزین شده‌اند از آنزمان به‌دست‌آمده‌است. مینیاتورهای سده‌های ۱۳-۱۴ مایهٔ چینی دارند و به‌نظر می‌رسیدکه این سبك‌ها به‌وسیلهٔ مغول‌ها به‌ایران منتقل شده‌اند. مینیاتورهای ایرانی این دوره ازلحاظ نمایش فرم‌لباسهای مغولی و ایرانی از اهمیت بسیاری برخوردارند. در سدهٔ ۱۵ آموزشگاهی‌برای تعلیم‌هنر مینیاتور در هرات تشکیل شد، استاد بزرگ این هنر بهزاد (تقریباً به سال ۱۴۵۵ متولد و پس از سالهای۱۵۳۵/۳۶ درگذشته است) بود. هنر دیرین ایران یعنی خوش‌نویسی‌نیز پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد.

دراین دوره سرودن اشعارکلاسیك به‌زبان فارسی نیز رایج شد. شاعر نابغه‌ایرانی سعدی (۱۱۸۲-۱۲۹۲) استاد نظم ونثر فارسی ونویسنده معروف‌ترین داستانهای‌اخلاقی درجهان، به‌خلق آثار منظوم و نثر به‌نام گلستان و بوستان وهمچنین مجموعهٔ غـزلهائی درمرثیهٔ تصرف بغداد به‌وسیله هلاکوخان وغیره، همت گماشت.

یکی از بزرگترین شاعران ایرانی حافظ (شمس‌الدین محمد ۱۳۲۰-۱۳۹۰) بود. او هم مانند سعدی در شیراز می‌زیست. دیوان (مجموعه اشعار) حافظ اثری هنری‌ممتاز و در نوع خود بی‌همتاست.

از شاعر بلندپایه، ابن یمین (به‌سال۱۳۶۸ درگذشت) که درجنبش سربداران‌شرکت داشت اشعارمردمی وضد فئودالی باقیمانده است، عبید زاکانی (به‌سال ۱۳۷۰ درگذشت) ضمن هجونامه‌اش بگونه‌ای خشمگینانه، تباه‌کاری‌ها، سالوسی‌ها و مفت‌خوریهای اشراف را فاش‌ساخته است. تاریخ‌نگاری ایران در سده‌های ۱۳-۱۴ از پیشرفت قابل‌ملاحظه‌ای برخوردار بود.

از آثار نوشته‌ایکه بنابه‌دستور خانهای اشغالگر مغول‌نوشته شده و اهمیت فراوانی دارد اثر سه‌جلدی فارسی جوینی (۱۲۲۶-۱۲۸۳) جیره‌خوار فئودالهای مغول خراسان است، این اثر شامل تاریخ زندگی چنگیزخان وجانشینانش، وحتی تاریخ خوارزمشاهیان و اسماعیلیان الموت است. مهمترین‌مورخ ایران درآنزمان رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۲۴۷-۱۳۱۱) است. اوکه پزشك، لغت‌دان و اسلام‌شناس بود درحدود ۱۳۱۱ به‌یاری گروهی‌از همکارانش به‌نوشتن اثر عظیمی به‌زبان فارسی دربارهٔ تاریخ اقدام کرد نام این اثر را «جامع‌التواریخ» گذاشت.

نامه‌های خصوصی رشیدالدین به‌پسرانش‌که والیان استانها بودند وهمچنین‌مکاتبات او با بلندپایگان دولتی و اشراف روحانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. از این‌نامه‌ها اطلاعات گرانبهائی دربارهٔ سیستم مالیاتی، وضع دهقانان، وضع بازرگانی، ساختمان کانالهای آبیاری و غیره به‌دست می‌آیند.

رشیدالدین ـ ایدئولوگ یکی از گروههای طبقه فئودالها ـ درعین حال که از دولتمردان نامدار بود با قشر روحانیان مسلمان روابط نزدیك داشت؛ او ازهواخواهان قدرت مرکزی نیرومند درحکومت ایلخانان بود وبنابراین باگرایشهای پراکندگی‌فئودالی مخالفت می‌ورزید، اینگونه تکیه‌گاه استواری برای‌اشراف‌کوچ‌نشین ترك ـ مغول‌به‌شمار می‌رفت. هم‌جوینی و هم‌رشیدالدین با وجود اینکه هردو رسماً در تألیفاتشان مغولان را ستوده‌اند، دربارهٔ جنبه‌های تاریك و منفی فرمانروایان مغولی کاملاً خاموش نبوده‌اند. نمونه‌هائی از ویرانی شهرها و استانها، کشتارهای دسته‌جمعی، تاراجگریهای همگانی، اجرای سیاست‌های مالیاتی غارتگرانه و زورگوئی‌های مغولان را ذکرکرده‌اند.

موضوعهای جالبی دربارهٔ تاریخ سیاسی واجتماعی ـ اقتصادی ایران ضمن‌سده‌های ۱۳-۱۵ درآثار معروف تاریخ نگاران وجغرافی‌دانان نامدار این دوره وصاف، حمدالله قزوینی، حافظ ابرو، میرخوند و دیگران نوشته‌شده‌اند.

دراین دوره، تاریخ‌نگاری به‌زبان فارسی تقریباً جای تاریخ‌نگاری عربی را گرفته است.

درسده‌های ۱۳-۱۵ نفوذ صوفیگری در اشعار و همچنین در زندگی اجتماعی‌مردم ایران به‌ویژه چشم‌گیر بوده است. این پدیده دراثر هراس بی‌اندازه مردم از استیلاگران مغول، بیدادگری و بیلاحمی قوم استیلاگر بود، اینگونه بیشتر مردم ناگزیر به‌جستجوی راه‌گریزی برای رهائی از این ستم بودند، قهراً از دنیا و نعمات آن دل می‌کندید و به‌ریاضت‌کشی وزندگی تخیلی گرایش می‌یافتند. نفوذ صوفیگری بگونهٔ محسوس دراشعار سعدی و حافظ به‌چشم می‌خورند، بزرگترین شاعران صوفی‌گرای فارسی زبان‌جلال‌الدین

رومی (۱۲۰۷-۱۲۷۳) بود.

دراشعار رومی عرفان افراطی و وحدت وجود با تبلیغ آزادمنشانهٔ انسانـدوستی، آزاد اندیشی و اعتراض علیه ستم‌انسان برانسان، درهم‌آمیخته‌اند.

پندار صوفیگری دراشعار بسیاری از شعرای این زمان بیان شده است. گاهگاهی صوفیگری به‌منزله پوششی برای آزادانـدیشی مذهبی یا فلسفی به‌کار رفته است، چون فلسفهٔ وحدت وجود ممکن است بگونه‌ای پندارالحاد را به‌پوشاند.

دررابطه بابیان مختصر ایدئولوژی صوفیگری، دراین‌دوره هم مانندپیش‌صوفیگری با فلسفهٔ عرفانی‌کشدارش هم «مؤمنان»، هم «ملحدان»، هم‌سنیان و هم‌شیعیان‌را باداشتن ایدئولوژیهای‌گوناگون به‌سوی خود می‌کشاند. به‌طورکلی عناصر ایدئولوژی صوفیگری که فراگرفتن آن برای صوفیان ضرورت داشت، استقبال از بینوائی و تنگـدستی و امید به‌نعمات تخیلی از راه ریاضت زندگی، زیـر نظر مربی یا شیخ درویشان (مرشد) بود، چون گویا فقط مرشد می‌توانست با خدا ارتباط داشته باشد.

درمیان خط‌مشی‌های گوناگون فـرقه‌های صوفیه می‌توان به‌طورکلی دوجهت را مشخص‌کرد ـ یکی جهت «اعتدال» (قائل شدن به‌توحید) و دیگری جهت «افراط» (قائل بودن به‌وحدت وجود).

ازآنجاکه صوفیگـری دارای ایدئولوژی واحدی نبود، نمی‌تـوان درباره پایگاه اجتماعی این فرقه اظهار نظر کرد محیطهای اجتماعی‌ایکـه پیروان روندهای گوناگون صوفیگری از آنجاها برمی‌خاستند، متفاوت بودند، بنابراین فـرقه‌های گوناگون دراویش درزمانهای‌مختلف، می‌توانستند گرایش‌های قشرهای‌گوناگونی رامنعکس‌کنند. گاهگاهی، اعتراض شدید توده‌های مردم علیه‌ستم فئودالی، زیر پوشش نوعی ازایدئولوژی‌صوفی‌ـ گری خودنمائی‌می‌کرد، دراین‌هنگام درویش‌ها نقش فعالی درجنبش مردمی ایفا می‌کردند. اما درعین‌حال، بگونه‌ای محسوس گرایش صوفیگری درجهت منافع طبقهٔ فئودال به‌چشم می‌خورد، دراین‌هنگام ایدئولوگ‌های تز بینوائی یك‌باره تغییر ماهیت مـی‌دادند و تبلیغ می‌کردندکه مثلاً صوفی هم‌می‌تواند ثروتمند باشد. فقط از نظر روحی نبایستی به‌ثروت علاقه داشته باشد، و خود را صاحب مال به‌پندارد، درویش ثروتمند چیزی جز امانت‌ـ دار اموالش نیست و بایدآنها را در راه خدا صرف کند. پنداشته مـی‌شدکه چنین درویش ثروتمندی فقط باید مقدار ناچیزی از ثروتش‌را برای مصرف زندگی خـودش خرج‌کند و باقی‌را برای منظورهای مذهبی ونیکوکاری به‌مصرف رساند؛ اما هیچکس‌کار اورابازرسی نمی‌کرد و اصلاً قوانین اخلاقی و سنتهای صوفیگری بگونـه‌ای بود که برای مرشدها هیچگونه محدودیتی قائل نمی‌شد. بسیاری از درویشان درمیان‌فئودالها حامیانی‌داشتند،

و اینان هدایای بسیاری ازقبیل زمین و اموال دیگر به‌آنها پیشکش می‌کردند بگونه‌ایکه خود درویش‌ها بعدها به‌فئودالهای بزرگی تبدیل می‌شدند.

کیش رسمی حکومت‌های ایران درسده‌های ۱۴-۱۵ درتمام مناطق به‌غیر ازگیلان و مازندران سنی بود اکثریت جمعیت ایران نیز سنی به‌شمار می‌آمدند. در بیشتر شهرها به‌غیر از چندتائی از قبیل قم، کاشان، سبزوار و غیره، شماره سنیان بر شیعیان برتری داشت. اما با درنظرگرفتن اینکه ازنیمهٔ سده نهم تا آغازسدهٔ ۱۶، بسیاری ازجنبش‌های مردمی درایران زیر پوستهٔ ایدئولوژیهای گوناگون شیعه انجام گرفت، می‌توان پنداشت که بیشتر ساکنان روستاها بگونه‌سری ازآئین شیعه پیروی می‌کردند، اما با به‌کاز بردن اصل «تقیه» آئین خود را سنی می‌نمایاندند.

۱۱

حکومت صفویان (سدهٔ ۱۶ م.)

صفویان وقزلباشان تاپیش ازپایان سدهٔ ۱۵ م.

تشکیل حکومت صفویان به‌جنبش قزلباشان که تابع «مرشدان» فرقهٔ دراویش صفوی دراردبیل بودند، بستگی داشت. این‌فرقه اززمان شیخ صفی‌الدین اسحق(۱۲۵۲-۱۳۳۴)که سمت ارشاد این فرقه از دراویش را داشت به‌نام فرقهٔ دراویش صفوی نام‌برده شد. او داماد و شاگرد درویش نامدار شیخ زاهد (به‌سال ۱۳۰۰ درگذشت) بود. کمی پیش از نیمهٔ سدهٔ ۱۵ داستانی برسر زبانها افتادکه شیخ صفی‌الدین دوازدهمین نواده‌امام موسی‌کاظم (به‌سال ۷۹۹، رحلت‌کرد)است. بعدها پژوهندگان نسل صفویان را به‌کردها منسوب‌کردند.

ممکنست، درآغاز فرقه درویشان صفوی درمیان مردم از محبوبیت برخوردار بوده‌اند. شیروانشاه اخسانان دوم که تابع ایلخان ارغون‌خان (۱۲۸۴-۱۲۹۱) بود، شیخ‌زاهد را متهم‌کردکه رعیت‌ها را ازکارکشاورزی باز می‌دارد و او را به‌ویران کردن خانقاهش‌تهدیدکرد. هنگامیکه شیخ صفی‌الدین‌جای‌شیخ‌زاهد راگرفت فقط‌صاحب‌یك جفت

(قطعه زمین زراعتی است که گویا به‌وسیله یك جفت گاو شخم می‌شود) زمین بود، اما مریدان بسیاری از میان دهقانان و کدخداها و پیشه‌وران داشت. فقط در پایان زندگیش شماره مریدانش بسیار کاهش یافت و منحصر به‌چند بازرگان و فئودال گردید، ولی‌دارائیش به ۲۰پارچه آبادی رسید. درنیمه سدهٔ ۱۵ شیوخ صفوی مالك تمام منطقهٔ اردبیل شدند و به‌فئودالهای روحانی متنفذی تبدیل گردیدند.

در اواسط سدهٔ۱۵، تکیه‌گاه مهم‌شیوخ صفوی، عشایرکوچ‌نشین ترك، آذربایجانی وآسیای صغیر بود، چون اینان پیروآئین شیعه بودند وکوچ‌نشینان و دهقانان زیرپوشش شیعه‌گری علیه حکومت عثمانی‌که سنی‌بود، اقدام می‌کردند. بنابراین ۷عشیره‌کوچ‌نشین، خود را مریدان شیخ صفوی شناساندند: ایـن ۷ عشیره عبارت بودند از شاملو، «ملو، اوستاجلو، افشار، قاجار، تکلیو و ذوالقدر ؛ بعداً شمارهٔ آنها افزایش یـافت. در نیمه دوم سدهٔ ۱۵ این عشایر ترك «قزلباش» نام برده شدند (به‌زبان ترکی یعنی «سر قرمز». اینان کلاههائی را به‌رنگ ارغوانی به‌سر می‌گذاشتندکه به‌نشانهٔ ۱۲امام شیعه ۱۲ خط‌بگونه راه راه روی آنها دیده می‌شد)؛ قزلباشها ریش‌هایشان را می‌تراشیدند و سبیلهای درازی می‌گذاشتند و روی‌سر تراشیده‌شان کاکل بلندی جا می‌گذاشتند.

نفوذ عشایر پیکارجوئی ترك سرشت فرقهٔ دراویش صفوی را دگرگون کرد. اگـر نخستین‌شیوخ‌صفوی دارای سرشتی صلح‌خواهانه وعارفانه بودند، اما در زمان‌شیخ جنید (به‌سال ۱۴۶۰ کشته شد) وشیخ‌حیدر (به‌سال ۱۴۸۸ کشته شد) مرشدهای صفوی‌خوی عارفانه را ترك‌کردند و صوفیگری را فقط به‌عنوان وسیله‌ای بـرای پیشرفت مقاصدشان به‌منظور جلب وفاداری وصداقت مریدان ظاهراً رواج دادند. روش پیکارجوئی‌شیعه‌گری و انجام «جهاد مقدس علیه‌کفار» هم‌اکنون پایهٔ ایدئولوژی این فرقه گردید. با وجود این قزلباشان فقط ازلحاظ سنتی عنوان «درویشی» وصوفیگری را به‌خود نسبت می‌دادند.

شیخ‌جنید و حیدر به‌یاری عشایر قزلباش نامبرده و حتی طوایف طالشی وقره‌داغی پیوسته به‌انجام تجاوزهای غارتگرانه‌ای زیر شعار «جنگ به‌خاطر دیـن» علیه‌کشورهای غیر مسلمان می‌پرداختند ـ این مناطق غیر مسلمان، گرجستان و قلمرو یونانی‌ترابوزان بودند. اینان ضمن این‌هجوم‌ها غنائم جنگی و اسیرانی را به‌چنگ می‌آوردند، اسیران را به‌عنوان برده دربازارهای اردبیل به‌فروش می‌رساندند. قزلباشان ضمن حمله به‌گرجستان هربار از سرزمین شیروان می‌گذشتند. این وضع شاهان شیروان را به‌هراس انداخت وبر آن‌شدند با قزلباشان به‌نبرد پردازند، ضمن‌همین نبردها بودکه شیخ‌جنید وحیدرکشته‌شدند. پس ازکشته شدن حیدر، سلطان یعقوب آق‌قوینلو اردبیل را به‌تصرف درآورد (۱۴۸۸) و پسرحیدر را اسیرکرد، پسر خـردسال حیدر به‌نام اسماعیل (به‌سال ۱۴۸۷ متولد شده

است) که قزلباشان به‌او وفادار مانده بودند بعدها توانست در گیلان پنهان شود.

شیخ جنید و حیدر به‌عنوان رهبران قزلباشها از آئین شیعهٔ ۱۲ امامی پیروی می‌کردند. اما افراد طبقه‌پائین قزلباشان که ازشیعیان متعصب و افراطی به‌شمار می‌آمدند برای شیوخ‌خود مقام و منزلتی‌بی‌اندازه قائل‌می‌شدند وآنانرا مقربان خدا می‌انگاشتند.

ایران در آغاز سدهٔ ۱۶ وتشکیل حکومت صفوی

درآغاز سدهٔ ۱۶ درایران یك‌پارچگی سیاسی وجود نداشت. بزرگترین حکومت‌ها در ایران سلطنت تیموریان درخراسان ودولتهای آق‌قوینلو بودند. مقارن سال ۱۵۰۰ م. قلمرو آق‌قوینلو میان سلطان مراد (عراق عجم) والوند (آذربایجان وارمنستان)، تقسیم شد. درفارس، یزد، کرمان، عراق‌عرب و دیار بکر گروه دیگری از آق‌قوینلو حکومت می‌کردند که اسماً تابع سلطان مراد بودند. در ابرکوه، کاشان، سمنان، سیستان حکومت‌های کوچکی مستقلاً فرمانروائی می‌کردند. درگیلان دوامیرنشین‌شیعه حکومت می‌کردند ـ یکی درلاهیجان (بیه‌پیش) ودیگری در رشت (بیه‌پس). مازندران به‌ده حکومت‌مستقل تقسیم شده بود؛ در خوزستان و حویزه دودمان شیعی مشعشع فرمانروائی داشتند. هریك از این حکومت‌ها تابعانی داشتند. حکومت‌آق‌قوینلو پیوسته مورد تهدید ترکهای عثمانی تجاوزکار قرار داشت. اما وضع تیموریان در خراسان چنین بود: ازبك‌ها به‌سرکردگی محمدخان شیبانی تمام قلمرو تیموریان را درآسیای میانه به‌تصرف درآوردند. پیشرفت روند پراکندگی فئودالی، این هردو دولت را به‌ناتوانی کشاند.

قلمرو حکومت‌آق‌قوینلو دراثر ستیزهای داخلی و جدائی‌خواهی فئودالها از هم پاشید. اصلاحات بدفرجام مالیاتی، سنگینی مالیات‌های تحمیلی و ستم فئودالی باعث شدیدتر شدن تضادهای طبقاتی و افزایش هرچه بیشتر ناخشنودی تودهٔ دهقانان گردید. درچنین اوضاعی قزلباشان با وجود ناکامی‌های گذشته‌شان که به‌کشته‌شدن شیخ‌حیدر و سپس قتل پسرش سلطان‌علی گرائید، علیه دستم‌پادشاه آق‌قوینلو قیام کردند (۱۴۹۵ـم.)، شخص اخیرکه فکر نمی‌کرد شکست بخورد، منتظر موقع مناسب بود تا آنها را قلع و قمع کند.

در این هنگام ستیز داخلی سختی درسالهای ۱۴۹۸ ـ ۱۵۰۰ میان مدعیان سلطنت دودمان آق‌قوینلو درگرفت و این وضع بیشتر باعث از هم‌پاشیدگی دولت نامبرده گردید. قزلباشان در تابستان ۱۴۹۹ به‌تعرض پرداختند. اسماعیل که ۱۲ سال بیش نداشت با سرپرستش حسین‌بیك شاملو گیلان را ترك‌کرد و به‌قرارگاه تابستانی ایل اوستاجلو وارد

شد، ایلیان بااحساسات فراوان ازاو استقبال کردند. اسماعیل‌همراه ۳۰۰ قزلباش‌به‌اردبیل حمله کرد، اما نتوانست آنرا تصرف کند. امیران عشیرهٔ اوستاجلو تصمیم گرفتند به‌سوی باختر بروند ـ از طریق قره باغ، شوراگل و کاگیزمان به ارزنجان رهسپار شدند و منظورشان این بودکه از قزلباشان‌آسیای‌صغیر کمك دریافت کنند. درپایان ۱۴۹۹ـ ۷هزار قزلباش زیر پرچم شیخ‌اسماعیل جوان‌گرد آمدند. اینان به‌سوی شیروانشاه فرخ یاسار تاختند ارتشش را درهم شکستند، به‌سال ۱۵۰۰ شماخی و به‌سال ۱۵۰۱ باکو را تصرف کردند اما نتوانستند شیروانشاه را کاملاً مطیع کنند

به‌سال ۱۵۰۱ قزلباشان، ارتش الوندآق‌قوینلو را درهم شکستند و وارد تبریزشدند اینگونه تبریز وسرتاسر آذربایجان را به‌تصرف درآوردند. اسماعیل جوان به‌سال ۱۵۰۲ خود را «شاهنشاه» اعلام داشت. اینگونه حکومت صفوی در ایران بنیان‌گذاری شد. اسماعیل نخستین‌بار در تبریز ضمن خطبه‌ای پیروی ایران را ازآئین شیعه ۱۲ امامی اعلام داشت و آشکارا سه خلیفهٔ نخستین صدر اسلام را لعنت کرد، اگرچه $\frac{2}{3}$ ساکنان تبریز سنی بودند.

به‌سال ۱۵۰۳ ارتش شاه‌اسماعیل اول (۱۵۰۲-۱۵۲۴) ارتش مراد آق‌قوینلو را درهم شکست و مراد ناچاربه‌بغداد گریخت. درسالهای ۱۵۰۳-۱۵۰۴ قزلباشان، قزوین، قم، کاشان، اصفهان، شیراز، یزد وکرمان را تصرف کردند. درفاصلهٔ سالهای ۱۵۰۶ و ۱۵۱۰، آنها ارمنستان، کردستان وعراق عرب بابغداد را گرفتند. درهمین هنگام‌قلمرو تیموریان خراسان به‌سال ۱۵۰۷ به‌وسیلهٔ کوچ‌نشینان ازبك اشغال گردید. بیگمان پیکار میان اینان و قزلباشان برسر حاکمیت مطلق ایران، اجتناب ناپذیر بود. شاه اسماعیل‌اول به‌سوی خراسان لشکرکشید، ضمن نبردی‌که بین ارتش او و ازبکان درنزدیکی مرو درـ گرفت، ازبکان به‌سختی شکست خوردند و به‌سال ۱۹۱۰ محمدخان شیبانی سرکردهٔ اینان کشته شد. اینگونه خراسان و سیستان به‌قلمرو صفویان افزوده شد. گیلان و مازندران قبلاً زیر اطاعت دولت صفوی درآمده بود. قزلباشان برای تصرف‌آسیای میانه‌کوشیدند، اما به‌سال ۱۵۱۲ از ازبکان شکست سختی خوردند.

دولت صفوی‌درسدهٔ ۱۶ـم.

حکومت نوینی که صفویان بنیان نهادند (۱۵۰۲-۱۷۳۶) به‌نام دولت صفوی یا قزلباش موسوم گردید. خاورشناسان نخستین اروپائی، دولت صفوی‌را حکومتی وابسته به‌ملیت ایرانی می‌شناختند. این نظریه درست نیست، در دولت صفوی ضمن سدهٔ ۱۶هیچ

یك از ایرانیان در دستگاه حکومت شرکت نداشتند. اما اینکه پادشاهان صفوی لقب «شاهنشاه» را برای خود برگزیدند به‌انگیزه ملیت ایرانی‌شان نبود: اختیار این لقب در زمان ساسانیان هم گویای آن‌بود که این شاهان خود را فرمانروای همهٔ شاهان دیگرکه وابسته‌به ملیت‌های گوناگونی بودند می‌شناساندند، همتای‌این اصطلاح در اروپای‌قرون وسطی هم معمول بود، مثلاً امپراطوری روم.

سازمان حکومت صفوی‌که با زور عشایرکوچ‌نشین ترك پدیدآمده بود، آمیخته‌ای از عشایر و ملت‌های ناجور و نا هم‌آهنگ بود. دراین حکومت تا پیش از پایان سدهٔ۱۶ نقش رهبری سیاسی را اشراف نظامی ـ کوچ‌نشین قزلباشان‌ترك وآذربایجانی ایفامی‌کردند. ارتش اصولاً شامل چریکهای وابسته به‌عشایرکوچ‌نشین قزلباشان و غیره بودند، شمارهٔ ناچیزی از افرادارتش را چریکهای فئودالهای ساکن‌محلی تشکیل‌می‌دادند. عناصرایرانی (دیوان سالاران کشوری وقشر روحانیان) در دستگاه حکومت نقش درجهٔ دوم را داشتند، درباریان و ارتشیان به‌زبان آذربایجانی سخن می‌گفتند؛ خود شاه اسماعیل اول به‌زبان آذربایجانی شعر می‌گفت. اما در دبیرخانه بنابر سنت با زبان فارسی چیز می‌نوشتند، در زمان سلجوقیان، خانهای مغول و جانشینانشان هم همین رسم برقرار بود.

آئین شیعه امامی‌که کیش دستگاه حکومت بودبایستی اجباراً به‌وسیله‌کلیه‌مسلمانان تابع پذیرفته می‌شد. سنی‌ها و شیعیان افراطی یعنی پیروان صوفیگری افراطی (ملحدان) زیرپیگرد قرار می‌گرفتند. برعکس مسیحیان ویهودیان آزاد بودند ومی‌توانستند به‌ایمان خود پا برجا باشند: شاه اسماعیل به‌اسقف بزرگ ارمنیان امتیاز داد و از میسیونرهای کاتولیك پشتیبانی‌کرد، چون دشمن بزرگ صفویان‌فقط ترکان عثمانی‌سنی بودند. صفویان از وجود مسیحیان بهره می‌بردند به‌ویژه با بازرگانان ارمنی و میسیونرهـای کاتولیك، ازلحاظ انجام‌کارهای تجارتی مثلاً صدور ابریشم، روابط نیکوئـی برقرار کردند ضمناً با دیپلماتهای‌کشورهای اروپائی هم تماسهائی گرفتند.

شیعه‌گری‌که به‌عنوان‌کیش دولتی در ایران رواج یافت، سیمای اصلیش را که‌قبلاً ایدئولوژی توده‌های مردم بود، از دست داد وبه‌تکیه‌گاه فئودالیسم تبدیل‌گردید. رژیم دولت‌های صفوی رسماً شاهنشاهی و شیعی مذهب بود (طبق افسانه‌هائـی‌که شایع شده بود نژاد صفویان به‌امام موسی کاظـم امام هفتم می‌رسید) و پـادشاهان صفوی خود را جانشینان امام دوازدهم غایب، محمدمهدی، پیش از ظهور، می‌شناساندند. شاه همچنین خود را شیخ یا مرشد فـرقهٔ صوفیان صفوی مـی‌شمرد. قزلباشان (اشراف و رزمندگان معمولی) همانگونه خود را «درویش» و «صوفی» و مرید شاه‌که «شیخ درویشان» بـود قلمداد می‌کردند، اما عملاً اینان‌هیچگاه به‌درویشان‌صوفی پیشین‌نمی‌مانستند، وپندارهای

صوفیگری و روش‌های «فقیری» را از یاد برده بودند. تنها تعصب شیعه‌گری را آنهم به‌عنوان پوشش ایدئولوژیك برای جنگ با دولت‌های سنی (ترکهای عثمانی، خانهای ازبك آسیای میانه) نگاهداشتند، ودولت صفوی همانگونه مانند دولت‌های پیشین‌ایران، دولت اشرافی بود.

روابط فئودالی‌درایران سدهٔ ۱۶

جامعهٔ فئودالی ایران در سدهٔ ۱۶ چندان فرقی با جامعه‌های سده‌های ۱۴ - ۱۵ نداشت. نقش رهبری سیاسی را مانند پیش اشراف نظامی عشایرکوچ‌نشین‌ایفا می‌کردند؛ هم‌اکنون این نقش به‌دست عشایر قزلباش یا کرد افتاده بود. سران عشایر کوچ‌نشین یا شاخه‌های آنها زمین‌های معینی را دراختیارگرفتند (اولکا). والیان ایالات (بیگلربگی‌ها) وحاکمان شهرستان‌ها از میان اشراف این عشایر برگزیده می‌شدند؛ و بنابراین غالباً این اولکاها و حتی قشونها (چریکهای عشایری مأمور خدمت دراین‌زمین‌ها) پس ازتصویب شاه بگونه موروثی به‌این والیان یا حاکمان واگذار می‌شدند.

گذشته از یورت‌ها (زمین‌های عشایرکوچ‌نشین در سده ۱۶) املاك ارضی فئودالی و خصوصی، مانند سابق و به‌این شرح وجود داشتند: زمین‌های دولتی (دیوانی)، املاك خانواده سلطنتی (خاصه)، املاك وقف، ملك‌های خصوصی، سیورغال‌ها. اما نسبت بین آنها تغییرکرد. زمین‌های خاصه، یورت‌ها و تا اندازه‌ای زمین‌های دیوانی افزایش‌یافتند. اما زمین‌های املاك خصوصی و سیورغال‌ها کاهش یافتند. صفویان سیورغالهای پیشین را نگاهداشتند اما از واگذاری سیورغالهای تازه خودداری کردند، چون سیورغالها از حقوق کامل مالکیت به‌اضافه حق وراثت برخوردار و از پرداخت هرگونه مالیات ارضی معاف بودند و ازلحاظ قضائی واداری مصونیت‌کامل داشتند البته همه این‌امتیازات‌به‌زیان دولت مرکزی تمام می‌شد.

صفویان ترجیح می‌دادند به‌جای حقوق و پاداش مستخدمان و اشراف به‌آنها تیول واگذار کنند، این رسم درآغاز سده ۱۵ معمول شد اما در زمان صفویان بگونهٔ گسترده‌ای رواج یافت. ضمن سده۱۶، درآمد فئودالی ـ مالیاتی زمینی به‌عنوان مواجب یا پاداش هنگام عزیمت به‌مأموریت، به‌مأموران بلندپایه واگذار می‌شد، این‌تیول بسته به‌موقعیت ممکن بود مادام‌العمر یابگونه موقت باشد اما موروثی نبود، ضمناً مصونیت اداری و قضائی هم نداشت. به‌طورکلی بیشتر زمین‌های زراعتی به‌هر شکلی به‌تصرف اشراف نظامی قزلباش‌ها درمی‌آمدند. امیران و بیك‌های قزلباش نه‌تنها رهبری عشایر

و فرماندهی چریک‌ها را به‌عهده داشتند بلکه به‌عنوان مالك بزرگ زمین، دهقانان قلمرو خود را مورد استثمار فئودالی قرار می‌دادند.

وضع افراد ایلیاتی کوچ‌نشین که در چارچوب سازمان عشیره‌ای، هستهٔ ارتش را تشکیل می‌دادند بارها بهتر از دهقانان ساکن روستاها یعنی رعایا بود. رعیت‌ها مانندپیش ناچار بودند درقید مالکان فئودال به‌زمین وابسته باشند. اینان که روی زمین‌های خاصه یا دیوانی، یازمین‌های متعلق به‌مأموران بلندپایه دولت کار می‌کردندمورد استثماربیرحمانه تری قرار می‌گرفتند، چون مالکان تازه‌به‌دوران رسیده دراندوختن ثروت شتاب داشتند و درباره رفاه نسبی دهقانان اصلاً دلسوزی نمی‌کردند، اگرچه رعیت‌های روستائی‌قانوناً آزاد شناخته می‌شدند. این‌دهقانان مانندپیش، درآمد معمولی را ازلحاظ محصول ومالیات (ازجمله مالیات ارضی‌که به مالوجهات شهرت داشت) یا درآمد مالیاتی (روی زمین‌های تیول و سیورغال) به‌مالك می‌پرداختند. روش انجام وظایف اجباری مانند سابق برقرار بود: این وظایف، انجام بیگاری یا کار اجباری برای دولت، تهیه آذوقه و علیق ارتش، پذیرائی ومنزل دادن به‌مأموران وغیره بودند. درشهرها طبق قانون مغولان‌ازبازرگانان و پیشه‌وران مالیاتی به‌نام تامغا می‌گرفتند. دربارهٔ سنگینی این نوع مالیات، یادداشت یك بازرگان گمنام ونیزی‌که دربارهٔ شهر تبریز نوشته (۱۵۱۴- م.) به‌جا مانده است. او می‌نویسد اندازه این‌مالیات برای مسلمانان ۵٪ وبرای نامسلمانان ۱۰٪ بهای کالای مورد معامله بود.

سیاست‌داخلی وخارجی‌صفویان‌در زمان اسماعیل‌اول و طهماسب اول

تشکیل دولت‌های صفوی وپیشروی‌آنان به‌سوی باختر، سلطان بایزید دوم سلطان ترك (۱۴۸۱-۱۵۱۲) را سخت‌نگران کرد. چون ساکنان بیشتر متصرفات‌آسیای صغیر او شیعیائی بودندکه برای قیام‌آمادگی‌داشتند. به‌موجب اطلاعاتی‌که شخصیت سیاسی‌ونیزی به‌نام مارینو سانوتو داده، ۴/۵ ساکنان مسلمان آسیای‌صغیر، شیعه و با صفویان موافق بودند. سلطان بایزید قصد جنگ را نداشت؛ او نمایندگانی را نزد شاه‌اسماعیل فرستاد و مذاکرات صلح‌آمیزی را با او آغازکرد.

به‌سال ۱۵۱۱ درآسیای‌صغیرکوچ‌نشینان و دهقانان شیعه قیام‌عظیمی را علیه‌ترکها آغازکردند. این قیام را یکی از قزلباشان عشیره تکلیو به‌نام حسن‌اوغلی ملقب به‌شاهقلی رهبری می‌کرد. سلطان ناگزیر شد نیروی بزرگی ازچریك‌ها را گردآوری کند. این قیام

با دشواری سرکوب شد. شاه اسماعیل کمکی به‌این قیام نکرد مهاجران آسیای صغیر را که به‌تبریز آمده بودند به‌سردی پـذیرفت. ظاهراً شاه از قدرت تـرکها هراس داشت و نمی‌خواست کار را به‌قطع رابطه با بایزید به‌کشاند بنابراین زیر تـأثیر وسوسهٔ درگیری درآسیای‌صغیرقرار نگرفت، علاوه براین‌ازمیان قزلباشان‌آسیای‌صغیر بسیاری‌ازهواخواهان شیعهٔ افراطی یعنی عناصریکه طرفدار ایدئولوژی توده‌های مردم بودند، وجود داشتند، شاه‌اسماعیل و فئودالهای بلندپایه قزلباش از این‌رفقای موقتی به‌انگیزهٔ داشتن پندارهای اجتماعی ومذهبی‌شان، پیش‌خود، می‌تـرسیدند. پس از استواری وضع صفویان در ایران ناگزیر بایستی خود را از دست اینها خلاص می‌کردند.

پسر و جانشین بایزید دوم، سلطان سلیم (۱۵۱۲-۱۵۲۰)که مردی‌دلیر و جنگجو بود، سیاست‌گسترش خواهی را دنبال می‌کرد. برای آنکه عقب جبهه را آرام نگهدارد درآغاز سخت به‌پیگردشیعیان آسیای‌صغیر پرداخت. به‌سال۱۵۱۳-۴۰ هزار تن‌از شیعیان را کشت و بسیاری از آنانرا به‌زندان افکند. سلیم‌که خود را برای لشکـرکشی به‌ایران آماده می‌کرد چهارنامه برای اسماعیل فرستاد، ضمن این‌نامه‌ها بالحن مغرورانه واهانت آمیزی او را به «کفر» و«بی‌شرفی» متهم‌کرد و از اوخواست تا توبه‌کند، درغیراینصورت «تمام قلمروش را با زور تصرف خواهدکرد». درآوریل ۱۵۱۴ سلیم اول جنگ را آغاز کرد؛ ترکها در ۲۳ اوت ۱۵۱۴ در نبردی نزدیك چالدران قزلباشهارا به‌سختی شکست دادند. و موقتاً تبریز را گرفتند. سلیم اول پیشنهاد صلح اسماعیل را ردکرد و به‌جنگ با ایران‌ادامه داد؛ جانشین او سلطان‌سلیمان قانونی (۱۵۲۰-۱۵۶۶) به‌جنگ ادامه‌داد.

این جنگ و بیشتر جنگ‌های میان ایران وعثمانی زیر پوستهٔ پیروان شیعه و سنی انجام‌گرفت، اما واقعیت این بودکه این پیکارها برسر تصرف سرزمینهای‌مهم استراتژیك که از آنها راههای کاروان‌رو تجارتی می‌گذشتند، جریان داشت. درمراحل نخستین این جنگ، ترکها برنده بودند و ایران فقط به‌دفاع می‌پرداخت. تـرکان ارمنستان باختری، کردستان وعراق عرب(بغداد- به‌سال۱۵۳۴وبصره به‌سال۱۵۴۶) راتصرف‌کردند، به‌باختر ایران تاختند وسه‌باربگونهٔ موقت تبریز رااشغال‌کردند (۱۵۳۳، ۱۵۳۴، ۱۵۴۸) و حتی اصفهان رابه‌سال۱۵۴۸گرفتند. به‌سال۱۵۵۵پیمان‌صلحی دراماسیه‌با شرایط زیر بین‌ایران و ترك بسته شد: عراق عرب با بغداد، کردستان، ارمنستان باختری وگرجستان ازایران جدا و به‌قلمرو ترکها ملحق می‌شد. دولت ایران مناطق آذربایجان، شیروان، ارمنستان خاوری و گرجستان‌خاوری را برای خود نگاه‌میداشت؛ شاهزاده‌نشینان کارتلی و کاختی جزو قلمرو ایران به‌شمار می‌آمدند و بنابراین هردو شاهزاده‌نشین خاوری گرجستان خود مختاری خود را حفظ می‌کردند. منطقه قارص بایستی تخلیه می‌گردید.

شاه طهماسب اول (۱۵۲۴-۱۵۷۶) که کودکی ده‌ساله بود به‌تخت سلطنت نشست، درآغاز بازیچهٔ دست خانهای قزلباش وسلطانها بود. به‌سال ۱۵۲۵ میان رهبران عشایر «ملو و «استاجلو این بحث درگرفت که کدام یك از آنها نایب‌السلطنه و مربی‌شاه باشند، این بحث به‌ستیز داخلی گرائید. به‌سال ۱۵۲۶ عشیرهٔ «استاجلو سر به‌شورش برداشت، به‌سال ۱۵۳۱ عشیرهٔ شاملو قیام‌کرد و تبریز را به‌باد تاراج گرفت. امیران‌قزلباش تاآنجا از قدرت مرکزی‌شاه پیروی می‌کردندکه خواسته‌هایشان مبتی بر واگذاری زمین‌به‌عنوان حقوق و اشغال مقامهای عالی، برآورده می‌شد.

شاه طهماسب اول برخلاف پدرش اسماعیل که بسیار پر تـوان و مردم‌دار بود، فرمانروای با استعدادی به‌شمار نمی‌آمد. اما هنگامیکه به‌سن بلوغ رسید کوشش داشت کلیه‌کارهای رهبری را به‌دست‌گیرد. اوبه‌میزان مالیات‌های ارضی‌افزود؛ چندبار به‌ماوراء قفقاز لشکرکشید و قدرت حکومت مرکزی را در گرجستان خاوری استوار کرد؛ به‌سال ۱۵۳۸ شیروان را رسماً به‌قلمروش افزود، دولت شیروانشاه را منحل و قیامهای‌مردمی آنسامان را سرکوب‌کرد. خانهای ازبك بخارائی و خانهای خـوارزم پیوسته به‌خراسان تجاوز می‌کردند. ضمن نبردهائی با ازبکان به‌دفاع اکتفاکرد. این جنگ‌ها هم زیر پوستهٔ پیکار شیعه و سنی انجام می‌گرفتند؛ قانون سنیان ساکن آسیای میانه مانند ترکان چنان بودکه اسیرکردن و به‌بردگـی بردن ساکنان صلح‌جـوی شیعه را حلال می‌شمردند ـ و دولت‌های سنی از این‌حق بهرهٔ فراوان می‌بردند.

تلاشهای شاه طهماسب اول به‌منظور اجرای سیاست تمرکز در دستگاه دولتی به نتیجه نرسیدند. اواغلب ناچار می‌شدکه استانهای شورشی وحتی‌امیران متمرد قزلباش‌را سرکوب‌کند. به‌سال ۱۵۳۵ فرمانروای‌گیلان (بیه‌پس) به‌نام امیر دوباج شورید. به‌سال ۱۵۳۸ محمد صالحی‌که یکی از اشراف محلی استرابـاد بود، درآن دیار دولت مستقلی را تشکیل داد. به‌سال ۱۵۴۷ برادر تنی شاه‌طهماسب الکاص میرزا که بیگلربگی شیروان بود، می‌خواست از دولت مرکزی جدا شود و در قلمرو خود حکومت مستقلی را بنیان نهد. او دراین‌کار کامیاب نشد و ناگزیر به‌سلطان ترك پناه برد. به‌سال ۱۵۵۰ درمنطقه استراباد عشایر ترکمن طغیان‌کردند، این‌شورش به‌سال ۱۵۵۸ سرکوب‌شد.

پس ازبستن پیمان صلح «اماسیه، شاه طهماسب‌کوشش داشت‌که جنگی میان‌ترکان وایرانیان‌درنگیرد. به‌سال۱۵۵۹ پسرسلطان‌سلیمان ترك، یعنی‌بایزید، علیه پدرش شورید، چون ناکام شد، درجستجوی پناهگاهی درایران بود. امکـان داشت با پناه دادن وارث تاج وتخت دولت عثمانی و حمایت از او، دولت ایران امتیازات‌چشم‌گیری به‌دست‌آورد، اما شاه طهماسب ترسو پس از دوسال مذاکره او را به‌سلطان‌سلیم تحویل داد و به‌ازای

این‌خیانتش پول کلانی گرفت. هنگامیکه همایون تیموری دومین‌سلطان امپراطوری «مغول کبیر» در هندوستان، به‌منظورهائی از پیگرد سلطان وقت از هندوستان گریخت و به‌سال ۱۵۴۴ به‌ایران پناه برد، شاه نه‌تنها او را پذیرفت، بلکه کمکش کرد تا به‌سال ۱۵۵۵ به هندوستان برگشت و به‌سلطنت رسید. شاه‌طهماسب به‌ازای‌این‌کمك، استان‌قندهار وتوابعش را دریافت‌کرد.

به‌سال ۱۵۵۳، هنگامیکه راههای دریائی تجارتی انگلستان از طریق دریای سفید و شاهزاده‌نشین تابع روسیه و هشترخان ایجاد شد، نخستین بار روابط تازه‌ای میان دولت‌های اروپائی وایران پدیدآمد، دولت‌های نامبرده به‌برقراری روابط تجارتی باایران ازطریق روسیه علاقه‌مند بودند، این‌راهها از قلمرو ترکیه می‌گذشتند. از راههای ولگا- دریای خزرکه در قلمرو روسیه آباد شده بودند، بازرگانان انگلیسی، بهره می‌بردند. نمایندهٔ انگلیسی کمپانی بازرگانی «مسکو» آنتونی جنکینسون، همراه با سفیر انگلیس چنسلر وارد روسیه گردید و به‌وسیله ایوان چهارم «مخوف» پذیرفته شد، این هیئت پس از دیدار از مسکو نخست به‌بخارا (۱۵۵۸ - ۱۵۵۹) و سپس از راه ولگا - خزر به ایران رهسپار گردید (۱۵۶۱ - ۱۵۶۳). ضمن‌راه جنکینسون، از سوی بیگلربگی‌شیروان، ابدال‌خان‌اوستاجلو پذیرائی‌شد. اینها درشماخی‌موافقت‌کردند تاکالای مربوط‌به‌بازرگانان انگلیسی‌که بیشترشان ابریشم خام صادراتی ایران وپارچه‌های ابریشمی بودند، ازطریق راههای روسیه - به‌انگلستان و بالعکس حمل شوند. جنکینسون به‌عنوان سفیر انگلستان می‌خواست شاه طهماسب را درقزوین دیدارکند، درصورتیکه اوواقعاً سفیر نبود. طهماسب که‌کوشش می‌کرد روابط نیکوئی با ترکان داشته باشد از انجام مذاکره با جنکینسون سر باز زد. اما درپی پشتیبانی ابدال خان اوستاجلوکه به‌صدور ابریشم ایران علاقه داشت، روابط‌کمپانی انگلیسی«مسکو» با شیروان و صدور ابریشم ازراه ولگا - خزر روبراه‌شد. در ربع چهارم سدهٔ ۱۶ روابط دیپلماتیك میان ایران وروسیه برقرارگردید. بازرگانی‌میان روسیه - ایران نیز رونق‌گرفت. به‌سال ۱۵۷۱ سفیر ونیزی دالساندری به‌شاه طهماسب پیشنهادکردکه یك اتحاد جنگی میان ایران و ونیز علیه ترکها تشکیل شود، اما شاه این پیشنهاد را ردکرد.

افزایش میزان مالیات‌ها در زمان طهماسب اول به‌شدت روی اقتصاد ایران اثر گذاشت. شاه ضمن ۱۴ سال‌آخر سلطنتش نتوانست حقوق ارتش را به‌پردازد. بهای‌دینار آن‌اندازه پائین‌آمدکه درپایان سدهٔ ۱۶ - ۲۰۰ دینار معادل یك مثقال نقره ارزش داشت. درآمد دولت‌که به‌سال ۱۵۵۸ تقریباً ۵ میلیون دینار طلا بود به‌سال ۱۵۷۱ به۳ میلیون دینارکاهش یافت. در سالهای‌آخر دولت شاه‌طهماسب اول وضع داخلی ایران بسیار وخیم

شد ـ دهقانان دراثر افزایش مالیاتها، کم حاصلی و آفات بی‌اندازه فقیر شدند، هجوم راهزنان وستیز داخلی فئودالها موجب ناامنی راههای کاروان‌رو شد و بیشتر این راهها متروك گردیدند. خراسان از هجومهای غارتگرانه ییوسته ازبك‌ها رنج می‌کشید.

پایتخت ایران که در تبریز نزدیك مرز ترکیه بود، به‌سال ۱۵۴۸ به‌شهر قزوین منتقل گردید.

جنبش‌های مردمی درسدهٔ ۱۶ ـ م.

جنبش‌های مردمی ایندوره کاملاً بررسی نشده است. در سالهای ۱۵۳۵ - ۱۵۳۶ قیامی از سوی پیشه‌وران، بینوایان شهری و دهقانان در هرات درگرفت، این قیام دراثر فشارهائیکه از سوی بیگلربگی شاه، مأموران و لشکریان برای گرفتن باج‌انجام‌می‌یافت، رویداد. به‌سال۱۵۶۸ ـ احمدخان لاهیجانی فرماندار بیه‌پیش درگیلان قیام‌کرد، توده‌های مردم به‌این قیام‌پیوستند. اگرچه خان از سوی دولت دستگیر و در دژاستخر زندانی‌شد، توده‌های مردم از نبرد دست برنداشتند، به‌سال ۱۵۶۹، ۱۸ هزار چریك مردمی برای‌نبرد جمع‌آوری شدند. به‌سال ۱۵۷۰ـ این‌قیام به‌وسیله والی گیلان سرکوب گردید، اوهفتمین فرزند شاه، محمود میرزا بود، زمین‌های گیلان میان امیران عشیرهٔ اوستاجلو و ایلات قزلباش دیگر تقسیم گردید. فشار این امیران دوباره انگیزهٔ قیام دهقانان وبینوایان‌شهری به‌سال ۱۵۷۱ گردید، این قیام هم به‌سال ۱۵۷۲ به‌وسیله زرمندگان عشیرهٔ اوستاجلو سرکوب شد.

شورش پیشه‌وران و بینوایان شهر تبریز شایسته بررسی است، این شورش به‌سال ۱۵۷۱ آغاز گردید. تبریز، شهری با جمعیت ۳۰۰ هزارتن، پس از انتقال پایتخت به اصفهان همانگونه یکی از شهرهای مهم ایران و گرهٔ مواصلاتی راههای کاروان‌رو تجارتی بود.

دربارهٔ سرشت طبقاتی این جنبش، می‌توان ازگفته منابع تاریخی بهره بردکه قیام کنندگان‌را یك‌مشت مردم «عوام»، «چرکین جامگان»، «اراذل» و«رجالهها» شناسانده‌اند سرکردگی‌آنها را بافندگان، کفاشان، سبزی‌فروشان، شاگرد خیاطها، ساربانان، پهلوانان (پهلوانان حرفه‌ای) به‌عهده داشتند، رهبر قیام پهلوان یاری بود، بهانهٔ این شورش را فشارهای بی‌اندازه علیقلی‌خان اوستاجلو، والی تبریز می‌شمردند. خانه والی، منازل اشراف و ثروتمندان شهر اشغال و ویران گردیدند. در شهر قدرت به‌دست قیام‌کنندگان افتاد. اشراف از شاه درخواست‌کردند برای سرکوب کردن این شورشیان «کثیف» ارتش

گسیل دارد، اما شاه به‌خواسته‌آنها ترتیب‌اثر نداد، ظاهراً، چون‌مدت‌ها افراد ارتش‌شاه حقوق ومقرری خود را دریافت‌نکرده بودند، به‌آنها اعتماد نداشت. یوسف‌بیك اوستاجلو به‌عنوان والی تبریز برگزیده شد او مأموریت یافت با شورشیان وارد مذاکره شود. یوسف‌بیك موفق شد، کلانتران وکدخدایان محله را متقاعدکند تا ازپیکار با اشراف‌دست بردارند؛ میان آنها توافق حاصل شد و هر دوطرف برای اجرای مواد توافق سوگند خوردند. اما این توافق بینوایان شهری را راضی نکرد و میان هواخواهان پهلوان یاری و رزمندگان همراه یوسف‌بیك نبرد درگرفت، فقط به‌سال ۱۵۷۳ یعنی دوسال پس‌ازآغاز قیام، ارتش شاه موفق شد این‌قیام را سرکوب‌کند.

چگونگی این قیام شاه‌طهماسب اول را به‌هراس افکند، او فقط به‌اعدام چند تن از رهبران و ۱۵۰ تن از فعالان قیام اکتفاکرد، اجازه نداد توده‌ها سرکوب و شهر به‌وسیلهٔ ارتش ویران‌گردد. برای دلجوئی از ساکنان شهر، شاه ساکنان تبریز را از پرداخت همه مالیات‌ها معاف‌کرد.

پائین‌آمدن سطح زندگی در شهر شاه‌طهماسب را ناچارکردکه ازقسمتی ازعوارض چشم بپوشد، مالیات و عوارض کالاهای مورد معامله پیشه‌وران و سوداگران در ایران بسیارگران بود. بنابراین شاه برآن‌شد این مالیات‌ها را به‌میزان زیادی تخفیف دهد، اما عوارض ورود و صدورکالا از خارج همانگونه باقی ماند.

ایران درپایان‌سدهٔ ۱۶ـم.

شاه‌طهماسب اول در ماه مه ۱۵۷۶ درگذشت، پس از درگذشت او میان اشراف قزلباش آشفتگی فراوانی حکمفرما گردید، شاه ۱۲ پسر داشت، طبق معمول هریك از آنها نزد یکی از سران عشایر قزلباش که عنوان سرپرستی یا للهگری آنها را داشتند، به‌سر می‌بردند. امیران هریك ازاین‌عشایرقزلباش‌فرزند شاه‌را دست‌پرورده‌خودمی‌انگاشتند. امیران عشیره اوستاجلو دست‌پرورده خود؛ حیدرمیرزا را به‌عنوان شاه شناساندند، اما امیران عشایر دیگر شورش‌کردند و پس از زدوخوردهای خونین او را کشتند. امیران عشیره افشار قدرت را به‌دست‌آوردند، دست‌پروردهٔ آنها اسماعیل بود که به‌فرمان پدرش شاه‌طهماسب ۱۹ سال در زندان دژ قهقهه به‌سر می‌برد.

شاه اسماعیل دوم (۱۵۷۶-۱۵۷۸) به‌آزمندی وبیرحمی شهرت یافت، اوبه‌کشتار دسته‌جمعی دست زد و ۶ برادرش را کشت. کوشش داشت با سنیان متحد شود و لعن فرستادن‌به‌سه خلیفهٔ نخستین‌صدر اسلام را منع‌کرد، این اقدام اونفرت اشراف وروحانیان

شیعه‌را برانگیخت. گویا دراثر مصرف بی‌اندازهٔ تریاك ناگهان درگذشت، برخی‌ازمنابع تاریخی اظهار داشتندکه او را مسموم‌کرده‌اند.

شورای‌عالی (دیوان عالی) امیران و بلندپایگان، پسر شاه‌طهماسب‌اول، سلطان محمد را که ملقب به‌خدابنده بود، به‌نام محمد خدابنده، شاه اعلام داشتند (۱۵۷۸ - ۱۵۸۷)، این مرد ناتوان و بی‌اراده، زیر نفوذ زنش‌که مادر دو فرزند حمزه و عباس‌بود قرارگرفت، او به‌اشراف بلند پایهٔ ایرانی و علمای روحانی متکی بود، و می‌پنداشت می‌تواند به‌کمك آنها موضوع تمرکز را در دستگاه حکومت برقرارکند. به‌همین انگیزه بعدها به‌تحریك امیران قزلباش‌کشته شد.

به‌سال ۱۵۷۸ سلطان‌مراد سوم، ترك (۱۵۷۴-۱۵۹۴)، علیرغم پیمان صلح سال ۱۵۵۵ امامیه دژ قارص را اشغال و از آنجا حمله به‌ایران را آغازکرد. هم‌اکنون طرح ترکها چنان بود که کشورهای شرقی ماوراء قفقاز و کناره‌های باختری دریای خزر را به‌تصرف درآورند تا راههای ولگا ـ خزر را که مهمترین شاهراه‌های تجارتی بودند زیر نظارت خود بگیرند. ارتش ترك به‌گرجستان خاوری، ارمنستان خاوری و آذربایجان یورش برد و در همه‌جا تخم‌مرگ و ویرانی را کاشت. پیشرفت ترکها نخست دراثر دفاع دلیرانه وارث تاج وتخت یعنی حمزه میرزا متوقف شد، ارتش او دوبار ترکان راشکست داد. اما خود حمزه میرزا دراثر توطئهٔ امیران قزلباش کشته شد. در سالهای ۱۵۸۵ - ۱۵۸۸ ترکها تمام خاك شیروان، قره‌داغ و آذربایجان را اشغال‌کردند، تبریز را گرفتند و این شهر را به‌سختی ویران‌کردند. پس از تصرف تبریز حتی سیدها را از شهر خارج، به‌استانبول بردند و آنها را به‌عنوان برده فروختند، با این وضع تکلیف مردم دیگرمعلوم است‌که چه به‌سرشان آمد!

دراین‌میان درخراسان فرزند شاه خدابنده به‌نام عباس‌میرزا که‌کودکی خردسال بود والی اسمی خراسان به‌شمار می‌رفت، سرپرست او به‌نام علیقلی‌خان شاملو ضمن اتحاد با با مرشدقلی‌خان اوستاجلو و پشتیبانی عشایر زیر رهبریشان، به‌سال ۱۵۸۱ عباس میرزا (متولد ۱۵۷۱ م) را شاه ایران اعلام‌کردند و قصدشان‌آن بودکه به‌نام این‌کودك در سرتاسر ایران فرمان رانند. اینان پس از آنکه ازکشته شدن حمزه میرزا یگانه مخالف نیرومندشان آگاه شدند هردو به‌سوی قزوین رهسپار وآن شهر را اشغال‌کردند. شاه‌محمد خدابنده درآن هنگام سرگرم سرکوبی جنبش مردمی درفارس بود، با ارتشش فارس را رها کرد اما دیری نپائید، درگذشت. عباس ۱۲ ساله باکمك امیران قزلباش‌شاهنشاه سرتاسر ایران‌گردید (۱۵۸۷-۱۶۲۹).

درپایان سده۱۶ وضع خارجی و داخلی‌ایران بسیار وخیم بود، کشور ازنابسامانی

اقتصادی هراسناکی رنج‌می‌برد. استانهای شمال‌غربی ایران‌زیر اشغال ترکان بود، قسمت عمدهٔ‌استان خراسان با مرو، هرات، مشهد، زیر اشغال ارتش‌خان ازبکی‌بخارا قرارداشت. سلطان‌هندوستان‌به‌نام اکبرشاه بادولت ایران‌چهرهٔ خصمانه‌ای بخودگرفت ومدعی‌مالکیت افغانستان‌شد. ستیز داخلی‌فئودالها وقیام‌های‌مردمی وضع‌را هرچه بیشتر آشفته می‌کرد.

۱۲
استواری دولت صفویان

ایران درمرز سده‌های شانزدهم ـ هفدهم. م.

در آغاز فرمانروائی شاه عباس که بعدها لقب «کبیر» یافت اوضاع داخلی و خارجی ایران بسیار آشفته بود. ارمنستان خاوری، شیروان، آذربایجان می‌جوشیدند ومرزهای غربی کشور زیر اشغال ارتش ترك بودند. نیروهای خانهای ازبکی ـ بخارائی تقریباً سرتاسر خراسان را در تصرف داشتند. وضع مردم استانهای غربی وشرقی بسیار آشفته بود، ترکهاوازبکان، گروه گروه‌از این مردم‌را دستگیر، از زادگاههای خود بیرون‌می‌بردند و به‌عنوان برده می‌فروختند. راه ولگا ـ خزر وهمچنین راههای کاروان‌رو تجارتی‌بندرهای مدیترانه‌همه به‌وسیلهٔ ترکها بسته شدند. میزان‌بازرگانی خارجی‌وداخلی سخت‌کاهش‌یافت. ضمن رابطه با این انگیزه‌ها وهمچنین در نتیجه سیاست مالیاتی شاه سابق اقتصاد ایران‌به ورطه سقوط سرازیر می‌شد.

در درون ایران پیوسته میان عشایر قزلباش و مالکان فئودال محلی ستیز داخلی‌در جریان بود، و حتی در اثر تحمیل مالیات‌های سنگین قیام‌های مردمی اوج می‌گرفت. به سال ۱۵۸۸، شاهوردیخان والی لرستان قیام کرد، وبه‌سال ۱۵۸۹ شاهزاده رستم میرزا کوشش داشت سیستان‌را تصرف‌کند. عشایرقزلباش ذوالقدر در فارس و افشار درکرمان‌قیام

کردند. فرماندار محلی اصفهان به‌نام یوسف‌بیك به پاخاست و به سال ۱۵۹۰ شاه ناچار شد با او از در سازش درآید. درجنگل‌های گرگان گروهی از دهقانان به‌نام «سیاه پوشان» به‌جنگ‌های چریکی علیه دولت می‌پرداختند.

درگیلان احمدخان لاهیجانی حاکم پیشین بیه‌پیش که به‌وسیله شاه خدابنده ابقا شده بود به سال ۱۵۰۹ مستقلاً با ترکها رابطه برقرارکرد و آشکارا از دولت شاه جدا شد، اما سرانجام به وسیله ارتش شاه قلع و قمع شد و گریخت. در این هنگام شاه تمام خاك گیلان رابه‌ملك شخصی‌خودش تبدیل‌کرد. در رابطه با افزایش مالیات‌ها قیام «چرکین جامگان» یعنی توده‌های مردم آغازگردید، این قیام هم به‌سال ۱۵۹۳ به‌وسیله ارتش‌شاه سرکوب شد. در همان سال خیزش‌مردمی طالش ولرستان، وبه‌سال ۱۵۹۶ قیام سیدمبارك در خوزستان فرونشانده شد. شاه عباس به مازندران لشکر کشید و چهار دودمان محلی حاکم آن سامان را برانداخت و این استان را هم به‌املاك شخصی خودش افزود.

دولت شاه‌عباس اول به‌دولت تزاری روس زیر فرمانروائی فدور ایوانویچ پیشنهاد عملیات جنگی مشترك علیه ترکها را داد، منظورش آن بودکه سواحل دریای خزرقفقاز وشیروان را که مرکز صدور ابریشم بود از ترکها پس بگیرد. به‌اصرار دولت روس سفیر شاه‌عباس به‌نام هادی‌بیك (دراسناد رسمی‌روس آندی‌بیك ذکر شده است) درمسکو رسماً متعهد شدکه دولت ایران دربند وباکو را به‌دولت روس واگذارکند. اما روسیه‌که دراثر جنگهای طولانی‌باکشورهای اروپائی ناتوان شده بود وازتهدید لهستان وسوئدبیم‌داشت، صلاح ندانست خود را با دولت نیرومند ترك درگیرکند، وبه‌انجام عملیات جنگی جزئی در مرز شمالی داغستان اکتفا کرد.

به‌سال ۱۵۹۰ شاه‌عباس ناگزیر شد به بستن پیمان صلح استامبول با ترکها تن در دهد، ضمن این پیمان، گرجستان شرقی، ارمنستان شرقی، شیروان، آذربایجان (به غیر از اردبیل و طالش)، قسمت مهمی از لرستان و قسمتی از مناطق غربی ایران از جمله شهرهای همدان وزنجان، به‌دولت عثمانی واگذارگردید. شاه از درنگی‌که به‌وسیلهٔپیمان صلح با ترکها پدید آمده بود، بهره‌برد و نیروی خود را صرف سرکوبی قیامهای داخلی ونبرد با ازبکان‌کرد. او ضمن نبردی قطعی در هرات ازبکان را شکست سختی داد؛ ضمن سالهای ۱۵۹۷-۱۵۹۸ سرتاسر خراسان ازجمله شهرهای نیشابور، مشهد، هرات ومروبه تصرف شاه درآمد.

اصلاحات و سیاست داخلی شاه عباس اول

سیاست داخلی شاه عباس اول برپایه پیکار با پراکندگی فئودالی و جدائی خواهی مالکان بزرگ فئودال، استواری قدرت مرکزی وتبدیل ایران به‌یك حکومت یك‌پارچه‌و نیرومند، استوار بود. بنابراین شاه از همان آغاز سلطنتش به آن گروه از طبقه فئودالها متکی شدکه به‌ایجاد یك قدرت مرکزی نیرومندگرایش داشتند ـ بیشتر دیوانسالاران، به ویژه در خراسان، ایرانی بودند. در ارتباط با این سیاست اداری، نقش رهبری دستگاه حکومت از عناصر کوچ‌نشین ترك ـ آذربایجانی، بـه شهرنشینان ایرانی منتقل گردید. بزرگترین‌دستیارشاه‌عباس‌در انجام این‌سیاست وزیرش حاتم بیك‌اردوبادی وپس از اوپسرش ابوطالب‌بیگ که به‌جای پدر منصوب شد، بود.

شاه‌عباس با پشتیبانی عناصر ایرانی‌کوشش داشت تا نیروهای تولیدی داخلی‌ایران را احیاکند، واز همه مهمتر به‌آبـادی مناطق مرکزی ایران و عراق عجم که بزرگترین شهر آن اصفهان بود، همت‌گماشت، و به‌سال ۱۵۹۸ شاه پایتختش را به‌این شهر منتقل کرد. برای انجام این منظور شاه به‌اصلاحات مالیاتی دست زد. در سالهای ۹۹/۱۵۹۸ در سرتاسر عراق عجم مالیات دامداری «چوپان بیگی» را لغو کرد، مالیاتهای دیگر را به میزان چشم‌گیری کاهش داد. اصفهان و توابعش به مدت یکسال از پرداخت مالیات معاف شد، بعدها به سال ۱۶۱۳ مدت این معافیت به ۳ سال‌رسید. پس از آن مالکان و دهقانان از پرداخت مالیات ارضی به مدت یکسال معاف شدند، دهقانان املاك خاصه و دولتی هم از پرداخت بهرهٔ مالکانه بخشوده شدند. این تخفیف شامل مردم جنگ زدهٔ خراسان اعم ازروستائیان ساکن وکوچ‌نشینان هم‌گردید. تعدادی از شهرها که زیراشغال ترکها بودند (اردوباد، دربند وغیره) پس ازآنکه آزاد شدند از معافیت‌مالیاتی برخوردار شدند. افزایش‌مالیات‌ها که درسالهای ۷۰ـ۸۰ سدهٔ ۱۶ مقرر شده بود، لغوگردید. انجام این اقدامات بیگمان وضع دهقانان وشهرنشینان را بهبود می‌بخشید ومنظور شاه را که احیای اقتصاد کشور بود عملی می‌کـرد، حتی شاه برای از هم پاشاندن قدرت اشراف قزلباش به‌پشتیبانی ساکنان ایرانی متکی شد.

دولت شاه‌عباس اول خوب می‌فهمیدکه‌کامیابیهای ارتش ترك تاحدی به‌سازماندهی نظامی آن ارتش‌بستگی داشت، زرمندگان ارتش ترك بگونهٔ دائم در خدمت ارتش‌بودند، در صورتیکه در ایـران غیر از یکان ۶ هـزار نفری گارد سوار شاه، بقیه رزمندگان را چریکهای فئودالی تشکیل می‌دادندکه در اصل‌وابسته به‌عشایرکوچ‌نشین بودند. بنابراین شاه‌عباس در کنار چریکهای فئودالی، ارتش منظمی شامل ۱۲ هـزار تن تفنگچی پیاده، توپچیان‌که از میان جوانان ایرانی برگزیده می‌شدند ویکانهای سوار به‌نام «غلامان» که اجباراً ازمیان جوانان ارمنی وگرجی انتخاب ودر ایران آموزش دیده وبه‌دین اسلام در

آمدند، سازمان داد. شمارهٔ چریکهای قزلباش که از دولت حقوق می‌گرفتند، به ۳۵ هزار تن کاهش یافت. به‌طورکلی در زمان شاه‌عباس ۱۲۰ هزار تن رزمنده وجود داشت که از میان آنها ۴۵ هزار تن جزو ارتش منظم و ۷۵ هزار تن چریك فئودالی بودند. در زمان جانشین شاه‌عباس شمارهٔ ارتش منظم کاهش یافت.

تاریخ نگار انگلیسی ملکلم ضمن نوشتن تاریخش ادعا کرده است که گویا شاه‌عباس اول سازمان چریکهای عشایری قزلباش را منحل و به‌جای آنها سازمان چریکی تازه‌ای به‌نام «شاهسون» به‌وجود آورده است. هم‌اکنون نادرستی این ادعا به‌ثبوت رسیده‌است. از منابع تاریخی دیگر استنباط می‌شودکه چریکهای عشایری قزلباش وجود داشته‌اند. از نوشته‌های اسکندر منشی چنین برمی‌آیدکه ۱۵ عشیره قزلباش با ۳۵ امیر فعالیت‌می‌کرده‌اند. فقط عشیره تکلیو که اغلب باعث شورش می‌شد، طبق فرمان سال ۱۵۹۶، منحل اعلام واز هم پاشیده شد.

اصلاحات نظامی شاه عباس اول نیز دارای اهمیت سیاسی بود. تشکیل کادر دائمی ارتش از اهمیت چریکهای فئودالی (که همیشه قابل اطمینان نبودند) کاست ونقش‌سیاسی اشراف قزلباش وعشایرکوچ‌نشین دیگر ترك را، ضعیف‌کرد.

در زمان شاه‌عباس اول قدرت مرکزی حکومت استوار شد و دستگاهٔ دیوانسالاری که ایرانیان گردانندگان‌آن بودند، گسترش‌یافت. عناصر ایرانی تسلط سیاسی را به‌دست گرفتند، اگرچه نقش‌عناصر ترك در دستگاه حکومت به‌ویژه در ارتش هنوز بسیار مهم‌بود. اصلاحات شاه عباس اول باعث رشد نیروهای تولیدی وافزایش اهمیت سیاسی استانهای ایرانی در چارچوب حکومت صفوی گردید.

ایران دارای یك حکومت متمرکز گردید، اگرچه دولت شاه کاملاً موفق‌نشد روند پراکندگی فئودالی را ازبین برکند.

سیاست شاه‌عباس اول‌که به‌سوی پیشرفت اقتصادی ایران مرکزی گرایش داشت تا اندازه‌ای گویای این مسئله است‌که نقش رهبری سیاسی از اشراف کوچ‌نشین آذربایجانی به دیوانسالاران شهری ایرانی منتقل گردید. قشر اخیر پیوندی ناگسستنی با مالکان فئودالی دولت و بازرگانان بزرگی که به‌کار تجارت خارجی می‌پرداختند، داشت. این سیاست به‌ویرانی شهر ارمنی‌نشین جلفا واقع درکنارهٔ رودارس وکوچ‌دادن اجباری‌ساکنان آن شهر به‌اصفهان گرائید، منظور از این‌کار آن بودکه مرکز بازرگانی بین‌المللی‌ابریشم که در سده ۱۶ جلفا بود، به‌داخل ایران منتقل شود وراه‌کاروان‌رو بازرگانی ابریشم از طریق اصفهان وخلیج فارس رونق گیرد. ضمن این کوچ اجباری نیمی از ارامنه جلفا از زور گرسنگی، بیماریهای واگیردار و حملهٔ راهزنان کوچ‌نشین تلف شدند. برای اسکان

باقیماندگان، شاه‌درحومهٔ‌اصفهان‌محله‌ای به‌نام جلفاساخت، به‌جلفای نوساز خودمختاری داده شد. بازرگانان ارمنی جلفای‌نو، کارگذاران شاه درصدور ابریشم ومعاملهٔ با خارج بودند. در آنزمان ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمی‌ازکالاهای مهم صادراتی ایران به شمار می‌آمد.

شاه‌عباس‌که می‌خواست به‌جمعیت استانهای مرکزی ایران بیفزاید فرمان دادشمارهٔ زیادی ازدهقانان‌وپیشه‌وران‌وصنعتگران‌را ازارمنستان‌خاوری، شیروان، گرجستان خاوری به‌اصفهان‌کوچ دهند، به‌ویژه پس‌از سرکوبی‌قیام مردمی گرجستان‌که سرکردهٔ آنهاگئورگی ساکادز بود به‌سال ۱۶۲۳، این تصمیم اجرا گردید (از کاخکی تنها تا ۱۰۰ هزارتن به ایران کوچ داده شدند).

در زمان شاه عباس اول اصلاحات پولی انجام یافت. واحد پولی جدید عباسی شامل یك مثقال (۴/۶ گرم) نقره‌ومعادل ۲۰۰ دینار بود؛ تومان = ده‌هزار دینار یا ۵۰ عباسی بود. اما در ایران سکه‌های پولی‌گوناگون با ارزش‌های مختلف، از جمله‌پولهای ترکی واروپائی رایج بود.

بنا به ملاحظات سیاسی شاه عباس برآن شد سنی‌های هواخواه ترکان یا خانهای ازبك را از زادگاههایشان به‌خارج کوچ دهد. بنابراین ملاحظات سیاسی شاه ازروحانیان مسیحی پشتیبانی می‌کرد. به‌آنها ازلحاظ پرداخت مالیات وغیره امتیازاتی داد، به‌ویژه به کشیشان ارمنی وکاتولیك ارج می‌نهاد چون از آنها بـه‌عنوان نمایندگانش در رابطه با دادوستدهای اقتصادی ومناسبات سیاسی‌کشورهای اروپائی بهره می‌برد.

برای‌گسترش‌دامنه بازرگانی وصنعت، شاه ناگزیربود به‌امنیت راههای کاروان‌رو به‌پردازد، بنابراین پیکار بی‌امانی را علیه راهزنان آغازکرد، کاروانسراهای بی‌شماری را در راهها ساخت وجاده‌های نوینی را بنیان‌نهاد ـ از آنجمله شاهراه وسیعی را درطول کنارهٔ دریای خزر در مازندران ساخت‌که درازای آن ۲۷۰ کیلومتر و کف آن ازتخته سنگ فرش شده بود. چند شهر را از پرداخت مالیات معاف‌کرد.

در زمان شاه‌عباس اقدامهای گسترده‌ای به‌منظور ایجاد ساختمانها انجام گرفت، پایتخت یعنی اصفهان نوسازی شد. درنیمهٔ سدهٔ هفتم این‌شهر یکی‌از بزرگترین‌پایتخت‌ها با میدانها و خیابانهای وسیع بود، پیرامون آن به ۳۸ کیلومتر می‌رسید و جمعیت آن ۶۰۰ هزار تن‌بود (درپایان سده ۱۶ فقط ۸۰ هزار تن جمعیت داشت)، در حومه‌اصفهان ۱۵۰۰ پارچه آبادی پدید آمد. دراصفهان و شهرهای دیگر بازارهای سرپوشیده، پل‌ها، مسجدها، مدرسه‌ها، کاخهاوغیره ساخته شدند. کارهای آبیاری دقیق ومهمی انجام‌یافت: در نزدیکی‌کاشان سد معروفی به نام بندکوهرود بناگردید. سدهای کوچکتر دیگری ساخته

شدند.

سیاست خارجی شاه‌عباس اول. ایران در زمان جانشینان شاه‌عباس

شاه‌عباس که خود را برای جنگ با ترکها آماده می‌کرد، کوشش داشت با کشورهای اروپائی، که با ترکها دشمنی داشتند، روابط سیاسی برقرار کند، به‌سال ۱۶۰۰ او یك هیئت نمایندگی سیاسی به‌سرکردگی حسینعلی بیك، همراه با انتونی شرلی انگلیسی به‌مسکو، پراگ، ونزد امپراطور آلمان، به روم پیش پاپ وبه اسپانیا فرستاد. به‌سال ۱۶۰۲ سفیر امپراطوری آلمان وفرستادهٔ پادشاه اسپانی و پرتقال به‌ایران وارد وبه‌حضور شاه رسیدند.

به‌سال ۱۶۰۳ شاه‌عباس جنگ تازه‌ای را علیه ترکها آغاز کرد؛ در این جنگ برای نخستین بار پس از صدسال ارتش ایران به تعرض علیه ترکها پرداخت وتاکتیك دفاعی به ترکان تحمیل شد. به‌سال ۱۶۰۳ شاه صفوی برترکان چیره شد وارتش شاه تبریز، جلفا، نخجوان وایروان را به‌تصرف درآورد. درفاصله سالهای ۱۶۰۳ و ۱۶۰۷ ارتش ایران، آذربایجان، ارمنستان خاوری، گرجستان خاوری ولرستان (تمام سرزمینهائی راکه ترکان در فاصله سالهای ۱۵۷۸ و ۱۵۹۰ اشغال کرده بودند) را تصرف کرد. دراین هنگام ساکنان شهرهای باکو و دربند علیه اشغالگران ترك قیام وشهرهایشان را به‌ارتش شاه تسلیم کردند. درجنگ با ترکها، سردار ایرانی الله‌وردی‌خان که ارمنی نژاد بود شهرت فراوانی کسب کرد. بنابر پیمانی که به‌سال ۱۶۱۲ در استانبول بسته شد، ترکها از استانهای تصرف شده به‌وسیله ایرانیان چشم پوشیدند؛ ومرز میان قلمرو ترك وایران همان مرزهای سال ۱۵۷۸ تعیین گردید، اما ایران ملزم شد به‌عنوان تاوان جنگ هرسال ۲۰۰ خروار ابریشم خام (تقریباً ۶۰ هزار کیلوگرم) به‌دولت ترك تحویل دهد. به‌سال ۱۶۱۶ دولت عثمانی دوباره جنگ را آغاز کرد، ارتش ترك همراه ارتش خان کریمه دوباره به‌ناحیهٔ شرقی ماوراء قفقاز هجوم برد. اما ترکها در نزدیکی سراب به سال ۱۶۱۸ از شاه عباس شکست خوردند، دراین سال پیمان صلح سراب بسته شد و ضمن آن شرایط پیمان ۱۶۱۲ تأئید گردید، ضمناً مقدار ابریشمی که دولت ایران سالیانه به دولت عثمانی بایستی تحویل می‌داد به ۱۰۰ خروار کاهش یافت. صلح سراب و برقراری روابط صلح‌آمیز با ازبکها به شاه عباس اول امکان داد تا علیه سلطان مغول کبیر یعنی جهانگیر لشکرکشی کند، به‌سال ۱۶۲۲ قندهار را از چنگ خان مغول بیرون آورد.

شاه برآن شد با پرتقالیها برآویزد وآنها را از هرمز بیرون کند. بندر هرمز واقع در جزیره‌ای در خلیج فارس از پیش مرکز تجمع کالاهای تجارتی برای عبور از راههای

کاروان‌رو داخل ایران یا صدور از راه دریـائی به شمار می‌رفت این کالاها معمولاً از هندوستان، چین، عربستان‌وکشورهای اروپای‌باختری‌به‌آن جزیره وارد وبه‌مقصدهایشان صادر می‌شدند. بیدرنگ پس ازکشف راههای دریائی پیرامون افریقا وهندوستان به‌وسیله واسکودگاما به‌سال ۱۴۹۸، پرتقالیها باناوگان جنگی نیرومند چند نقطه را درکناره‌های افریقا و حتی نقاطی را در بـاختر هندوستان (گوا وغیره) اشغال کردند. به سال ۱۵۰۷ پرتقالیها هرمزرا گرفتند وبعداً آنرا از دست دادند، اما به‌سال ۱۵۱۵ دوباره آنراتصرف کردند، این‌بار آنرا استوار نگاهداشتند. هرمز از لحاظ صدورابریشم به اروپای باختری، برای ایران بسیار اهمیت داشت. ایران برآن بود، ابریشم را از راه خاك عثمانی‌که با او دشمنی می‌ورزید، صادر نکند، چون مبالغ زیـادی بابت عوارض ترانزیت از طریق راههای دریائی‌هرمز، دریافت می‌کرد. مذاکرات[۲]دربارهٔ شرایط صدور ابریشم از راه هرمز با پادشاه اسپانیا و پرتقال، به نتیجه‌ای نرسید. در این هنگام دولت شاه تا اندازه‌ای به کمپانی انگلیسی هند شرقی گرایش یافت، چون این‌کمپانی بدون واسطه ابریشم ایران را می‌خرید، بنابراین سود بیشتری را نصیب ایران می‌کرد. به‌سال ۱۶۲۰ کمپانی‌هند شرقی ناوگانش را به‌منظورتصرف‌هرمزدراختیار شاه‌عباس گذاشت. بیگلربگی فارس امامقلی‌خان پسر سردار نامدار الله‌وردیخان فرماندهی ارتش شاه را بـه عهده داشت. در پی‌عملیات مشترك ارتش شاه و ناوگان کمپانی هند شرقی، هرمز تصرف شد وپرتقالیها بیرون رانده شدند. شاه‌عباس که ناوگان نیرومندی برای دفاع از هرمز در اختیار نداشت و از سوئی نمی‌خواست بندر جزیره‌ای هرمز پایگاهی برای ناوگان‌کمپانی هند شرقی باشد، ناگزیر بندر تجارتی را به‌ساحل قاره‌ای‌تنگه منتقل‌کرد ولنگرگاه تازه‌ای به‌نام بندرعباس‌بنانهاد. کمپانی هند شرقی به‌ازای‌کمکی‌که به‌شاه‌کرد؛ امتیازهائی گرفت، قسمتی از این امتیازها حق‌دریافت سهمی از درآمدگمرك بندرعباس وگماشتن نمایندگان بازرگانی درآن بندربود. اما انگلیسها انتظاری بیش از این چیزها را داشتند، آنها می‌خواستند، در مالکیت هرمز با دولت ایران شریك شوند وحق انحصاری صدور ابریشم از ایران به اروپای باختری را به‌دست آورند و ضمناً حقوق برون مرزی بـرای رعایای انگلیسی در ایران به دست آورند. از آنجاکه نتوانستند این امتیازات را بگیرند روابط انگلیس‌ها با ایران به تیرگی گرائید. دیری نپائید عمال تجارتی هلندی دربندرعباس پیدا شدند وبا انگلستان به‌رقابت پرداختند.

به‌سال۱۶۲۳ شاه‌عباس اول دوباره جنگ با ترکها را آغازکرد، بغداد وکلیهٔ سرزمین عراق عرب از جمله شهرهـای مقدس شیعیان از قبیل نجف، کربلا و حتی جاذیر (بین‌النهرین علیا) به‌تصرف ارتش شاه درآمد، این جنگ با کامیابیهای متناوب ادامه‌یافت

وبه‌سال ۱۶۳۹ پس از مرگ شاه‌عباس اول پایان یافت.

درزمان شاه‌عباس‌اول‌دولت صفوی به‌منتهای‌قدرت رسید. شاه‌عباس ازشخصیت‌های ممتازدولتی ونظامی به‌شمار می‌رفت، او علاقه‌بسیاری به‌تکنیك وفرهنگ مادی‌کشورهای اروپائی داشت، دانشمندان وهنرمندان را تشویق می‌کرد. در عین حال مردی بیرحم و خودکامه بود، یکی از کارهای زشت اوکشتن پسر بزرگش صفی میرزا بودکه نزد مردم محبوبیت فراوان داشت ضمناً فرمان داد دوتن از پسران کوچکترش را هم کور کنند.

نوه و جانشین شاه عباس اول شاه صفی (۱۶۲۹ - ۱۶۴۲)، جوانی بیمارگونه، هوسباز و بیرحم بسود، او بیشتر نزدیکان شاه عباس را از خود راند، به پر ارزش‌ترین سرداران پدر بزرگش، امامقلی‌خان بدگمان شد و فرمان کشتن او را داد. وضع سیاست خارجی ایران در زمان او به‌ناپایداری گرائید. هجوم ازبکان از سرگرفته شد، اگرچه‌این هجوم دفع گردید، اما قندهار به‌وسیله ارتش مغول کبیر، شاهجهان تصرف گردید. ارتش سلطان مراد چهارم ترك (۱۶۲۳-۱۶۴۰) تعرض را آغازکرد لشکریان ترك چند شهر از جمله تبریز وهمدان را گرفتند و ویران کردند، به‌سال ۱۶۳۸ بغداد به‌دست ترکان‌افتاد. جنگ با انعقاد پیمان قصرشیرین پایان یافت (۱۶۳۹)، به‌موجب این پیمان در مرزهای ایران و ترك تجدید نظر شد و برمبنای قرارداد سال ۱۶۱۲ این مرزها تعیین گردید. از این زمان به‌بعد تا سال بیستم سدهٔ ۱۸ میان ترك وایران صلح برقرار بود.

پس از شاه صفی‌پسرش شاه‌عباس دوم‌که مردی صلح‌خواه وآرام بود به‌سلطنت‌رسید (۱۶۴۲-۱۶۶۶). درزمان اواقتصاد ایران به‌پیشرفت‌چشم‌گیری نائل‌آمد، روابط‌بازرگانی وسیاسی ایران با اروپای غربی افزایش یافت. هلندیها دربازرگانی ایران نخستین نقش‌را به‌عهده داشتند، اینها حق صدور ابریشم را بدون‌گمرك از دولت ایران به‌دست آوردند. جهانگردان اروپائی آنزمان از رونق شهرها وامنیت راههای تجارتی ایران یادکرده‌اند. عمال بازرگانی فرانسوی در اصفهان وبندرعباس به فعالیت می‌پرداختند. روابط تجارتی ایران وروس هم استوار شد، اینگونه درشماخی یك کاروانسرای «شاهی» برای‌بازرگانان روسی ایجاد گردید، در این‌محل، کالاهـائی ازقبیل قلع، مس، چرم وپوست سمور مورد داد وستد قرار می‌گرفت. اما درآن هنگام نخستین بـرخورد جدی میان دولتین ایران و روس پیش آمد. در اثر تاراج‌کاروان بازرگانان شیروانی، دولت شاه، قزاقهای تاراجگر را به‌این‌کار متهم‌کرد، به‌سال ۱۶۵۳ بیگلربگی شاه باچریکهای زیرفرمانش به‌کشورهای ماوراء قفقاز ومرز دژ روسی یعنی شهرك سونژن حمله‌کرد. بازرگانان روسی در ایران و بازرگانان ایرانی در خاك‌روسیه بازداشت شدند. به‌سال ۱۶۶۲ این اختلاف برطرف شد. استانهای کنارهٔ دریـای خزر به سال ۱۶۶۷ در معرض حمله قزاقهای دشت دازین قرار

گرفتند. اما دولت ایران دریافت که هجوم «قزاقهای کافر» بدون اطلاع تزار روس الکسی میخائیلویچ انجام یافته است. ارتش شاه‌عباس دوم به‌سال ۱۶۴۹ قندهار را به‌زور پس گرفت و کوشش‌های مغول کبیر برای بازپس‌ستاندن این استان بی‌نتیجه ماند. درزمان شاه‌عباس دوم پیگرد سنیان از سوی دولت قطع گردید.

قیام مردمی گیلان به‌سال ۱۶۲۹ در نتیجه تحمیل مالیات‌های سنگین برمردم آن استان بود: گیلان تاپیش ازپایان سدهٔ ۱۶ نیمه مستقل به‌شمار می‌آمد وپس از آن تبدیل به‌ملك شخصی شاه شد،شاه‌عباس تخفیف‌هائی راکه ازلحاظ مالیاتی برای استانهای مرکزی ایران قائل شده بود، به‌مردم گیلان نداد؛ درگیلان همانگونه مانند پیش میزان مالیات‌ها سنگین بودند. درآوریل۱۶۲۹ برای نخستین‌بار فئودالهای محلی پدید آمدند، اینان‌پس از مرگ شاه‌عباس اول، موقع را برای بازسازی استقلال پیشین گیلان مناسب دیدند. آنها یکی از نوادگان مطرود شاه‌عباس اول را که وابسته بسه دودمان خانهای بیه‌پس گیلان به‌نام کلینجار سلطان بود، پیداکردند، او را فرمانروای گیلان شناساندند وملقب به«عادلشاه» کردند. «توده‌های بینوا ومردم محروم وبی‌نام‌ونشان» پیرامون اوگردآمدند ومتحد شدند. شماره خیزندگان به سی‌هزار تن رسید. دیری نپائیدکه قیام دهقانان بگونه مستقل آغاز شد وعادلشاه و امیران زیر دستش دیگر نقش فعالی در این جنبش نداشتند. وزیر شاه در گیلان بیه‌پس برآن شد «ارتش بدبخت چرکین جامگان» را قلع و قمع کند، اما خودش به‌سختی شکست خورد. پس از این رویداد وزیر، کلانتر شهر وقسمت مهمی از اشراف گریختند. «ارتش چرکین جامگان» رشت، لومن، لاهیجان و شهرهای دیگر را تصرف کردند. سرتاسر این استان به‌دست قیام‌کنندگان افتاد.

دررشت‌خیزندگان انبارها وخزائن دولتی را تصرف‌کردند، ۲۰۰ خروار (۶۰هزار کیلو) ابریشم خام راکه به‌وسیله مأموران شاه به‌عنوان‌مالیات از دهقانان‌گرفته شده‌بود، از انبارها بیرون ریختند وآنها را به‌رعایا ومالیات‌دهندگان ومحرومان بخشیدند.

دولت شاه سرکوبی این قیام را به سادوخان طالشی سپرد. نامبرده چریکهائی را از امیرنشین‌های مجاور واشراف گیلان که به‌شاه صفی وفادار بودند، گردآورد، از عدم تشکل و عملیات بدون سازمان خیزندگان بهره‌برد و به سال ۱۶۲۹ در نبردی نزدیك کوچصفهان آنها را شکست داد. عادلشاه اسیرگردید ودر اصفهان زیرشکنجه قرارگرفت. قیام سرکوب شد، اما دسته‌های پراکنده‌ای از دهقانان در جنگلهای انبوه گیلان پنهان شدند وگاهگاهی به‌نبردهای پارتیزانی علیه قدرت شاه می‌پرداختند.

روابط فئودالی در ایران در سدهٔ ۱۸ ـ م.

در زمان شاه‌عباس اول پهنهٔ زمین‌های دولتی واملاك خصوصی شاه بسیار گسترده‌تر شد. در این هنگام زمین‌های دیوانی برمبنای ارتزاق تـابعان اشراف نظامی به مأموران دولت واگذار گردید، این زمین‌ها به‌عشایر کوچ‌نشین که در رأس آنها امیران وبیك‌ها قرار داشتند تعلق گرفت، اینان به‌شیوهٔ سنتهای کسوچ‌نشینان دهقانان ساکن را بارها بیش از پیش استثمار می‌کردند.

در سدهٔ ۱۸ زمین‌های وقف هم گسترش یافتند. به‌سال ۱۶۷۱ املاك وقف متعلق‌به مسجد صفویان در اردبیل به‌شرح زیر بود: ۴۰ پارچه آبادی فقط در جنوب آذربایجان، درشهر اردبیل ۲۰۰ باب‌خانه، ۹ حمام، ۸ کاروانسرا، تمام بازار، بازارسرپوشیده ویژهٔ عمده فروشان، ۲۰۰ دکان باحق دریافت عوارض از بازرگانان؛ در تبریز ۱۰۰ خانه‌و ۱۰۰دکان. در قزوین چند کاروانسرا وحمام؛ درمغان، گیلان وگرگان زمین‌های زراعتی ومنابع درآمد دیگر.

از میان املاك فئودالـی شرطی، تیول از همه بیشتر بود، زمین‌های سیورغال (زمینهای‌موروثی با حق‌دریافت‌مالیات‌ها وعوارض‌به‌وسیله مالك منصوب ومصونیت‌های اداری) بارها کاهش یافتند. بیشتر تیول‌ها به عنوان حق مأموریت به مأموران بلندپایه واگذار می‌شدند. بعضی از تیول‌ها مادام‌العمر به‌مأموران تعلق می‌گرفتند به‌مأموران و مستخدمان‌دون‌پایه مقرری‌ای‌به‌عنوان «همه‌ساله» داده می‌شد، یعنی‌مقدار معینی ازدرآمد مالیاتی زمینهای مشخص دولتی را بدون حق اداره کردن این زمین‌ها، به‌این مأموران می‌پرداختند.

در زمان شاه‌عباس اول بار مالیات روی رعیت‌های ساکن استانهای مرکزی‌ایران سبك‌تر شد. اما در زمان جانشین شاه‌عباس اول اندازهٔ مالیات آنها رفته رفته بالا رفت، درپایان سدهٔ۱۷ (۱۶۹۸) اندازهٔ مالیات‌ها به‌شدت افزایش یافت. درنیمه دوم‌سده ۱۷رفته رفته میزان بهرهٔ فئودالی روبه فزونی نهاد. این چگونگی گویای آن بودکه در ارتباط بارشد روزافزون‌روابط کالائی ـ پولی، هم دولت وهم‌فئودالها هزینه‌های‌گزافی رابایستی تحمل می‌کردند، بنابراین‌می‌کوشیدندهرچه بیشتر به درآمدهای خود بیفزایند، به‌ویژه پس از پایان جنگ‌های خارجی در نیمه‌دوم سدهٔ ۱۷ که درآمد اشراف نظامی از محل‌غنائم جنگی قطع شده بود تلاش می‌شد تا از راه بهره مالکانه زمین‌ها به‌درآمد خود بیفزایند.

قلم اصلی مالیات مانند پیش مالیات ارضی یا خراج بود، هم‌اکنون این مالیات به نام «مالوجهات» موسوم شد. این مالیات، جنسی وتقریباً معادل ۱۵٪ الی ۲۰٪ محصول بود. انواع دیگر مالیات‌ها که ازسده‌های ۱۳-۱۴ رایج شده بود از رعایا گرفته می‌شد، مالیات‌باغ‌ها ۱۰٪ محصول بود، عوارض فوق‌العاده‌ای از قبیل عوارض سیورسات‌وعلیق

قشون وحتی انجام وظایف مسکن‌دادن وپذیرائی مأموران دیوانی و بیگاری به رعیت‌ها تحمیل‌می‌شد. از نامسلمانان ۲۰ تا ۵۰ ساله‌مانند پیش مالیات سرانه «جزیه» رامی‌گرفتند. تمام دهقانان موظف بودند که در موارد گوناگون برای مالکان وحاکمان، پیش‌کش‌های جنسی یا نقدی به‌اندازه‌ای مختلف، به‌عنوان عیدی وغیره تقدیم کنند.

رایج‌ترین شکل استثمارفئودالی دهقانان دریافت بهرهٔمالکانه بگونه سهم محصول بودکه گاهگاهی بهای آن نقداً ازکشت‌کار دریافت می‌گردید. «سهم ارباب» از زمین (که غالباً موروثی بود) $\frac{1}{5}$ تا $\frac{1}{2}$ محصول اززمین‌های زراعتی، وبیشتر از $\frac{1}{2}$ از باغ‌ها تعیین شده بود. اما این سهم، در صورتیکه دهقانان علاوه برزمین وآب، دامهای‌کارگر یا بذر را از ارباب می‌گرفتند افزایش می‌یافت، در چنین مواردی این سهم ممکن بود به۸۰٪ و حتی ۹۰٪ جمع محصول، با مالیات‌های مقرره، برسد.

بنا به آنچه که جهانگرد کمپفر درسدهٔ ۱۷ یادداشت کرده است، در روستاهای حومهٔ اصفهان که روابط کالائی ـ پولی رایج بود، بهرهٔمالکانه، بیشتر نقداً از دهقانان وصول‌می‌گردید ـ اینان‌بایستی برای هرجریب (قطعه زمینی به‌مساحت۲۵۰۰ مترمربع) زمین زیرکشت ۳۳ عباسی می‌پرداختند. از زمین‌های شخصی شاه، در صورتیکه شاه به عنوان مالك، زمین را با آب‌وبذر به‌دهقانان واگذار می‌کرد، دهقانان بایستی $\frac{2}{3}$محصول را (به‌اضافه مالیات) به شاه تسلیم می‌کردند. اگر شاه دهقانان منطقه‌ای را به اصطلاح آزاد می‌گذاشت‌ومالیات‌آنها را می‌بخشود، در اینصورت‌سهم شاه به$\frac{3}{4}$ محصول می‌رسید؛ اگرشاه دهقانان را ازکاراجباری (بیگاری) معاف می‌کرد، دراینصورت سهم بهرهٔمالکانه شاه به $\frac{7}{8}$ محصول بالغ می‌شد. دهقانان مانند پیش «مردمی آزاد» به‌شمار می‌آمدند، اما در شرایطی که از هرگونه حقوقی محروم بودند زیردست مالکان یا مباشران خود کامه به زندگی ادامه می‌دادند. نظامیان ومأموران حکومت کـه در خانه‌های دهقانان اقامت می‌گزیدند، اگر آنچه را که می‌خواستند برایشان آماده نمی‌گردید، میزبانشان را سخت کتك می‌زدند، آنها را وادارمی‌کردندکه برایگان برایشان‌کارکنند، دهقانان ناگزیربودند اسبان یا دواب‌سواری وباربشان را به‌رایگان علیق‌دهند وپرستاری‌کنند، گاهگاهی‌پولهائی بازور به‌عنوان پیشکشی از آنها گرفته می‌شد.

موضوع بردگی در ایران مانند همهٔ مناطق شرق رواج داشت. اما بردگانی را که معمولاً ازقفقاز وهندوستان‌می‌آوردند به‌طورکلی به‌عنوان‌مستخدم‌خانه به‌کارمی‌گماشتند، یا آنها را به‌کشورهای دیگر برای فروش صادر می‌کردند؛ به‌کاربردن بردگان‌درکارهای تولیدی ازقبیل‌کشاورزی وصنعت‌کمتر رایج بود.

نظام حکومتی ایران در سدهٔ ۱۷

رهبری سیاسی در ایران رفته رفته از دست اشراف کوچ‌نشین ـ نظامی خارج ودر اختیار دیوانسالاران کشوری ایرانی قرار گرفت، اینان به‌روحانیان وبازرگانان مهم‌متکی بودند. ظاهراً در گذشته هیچ‌دستگاه‌دولتی‌ای این‌اندازه بزرگ وپیچیده مانند هم‌اکنون‌نبود.

شاه قدرت نامحدودی داشت. در اختیار او یك شورای عالی (مجلس اعلی) که وظیفه‌اش مشاوره درامور دولت بود، قرار گرفت. دراین شورا هفت‌رکن فعالیت‌می‌کردند (ارکان دولت): وزیر بزرگ (اتابك‌الدوله)؛ معاون وزیر بزرگ (مجلس‌نویس)؛ قاضی بزرگ‌که کارهای مهم سیاسی و کشوری را می‌گرداند (دیوان‌بیگی)؛ رئیس چریکهای فئودالی عشایر قزلباش (قوردچی‌باشی)؛ رئیس یکان غلامان سوار (قوللرآغاسی)؛ رئیس یکانهای پیاده نظام (تفنگچی‌آغاسی)؛ رئیس تشریفات دربار شاه (ایشك‌آغاسی‌باشی)؛ سر فرماندهی‌کل قوای ایران (سپه‌سالارکل ایران) فقط هنگام بحث درمسائل نظامی و لشکرکشی به‌مجلس‌اعلی فراخوانده می‌شد. در پایان سدهٔ ۱۷ دومقام بلندپایهٔ دیگر به مجلس‌اعلی پیوستند: اینان رئیس امور مالی ایران (مستوفی‌الممالك) ورئیس تأسیسات کاخهای سلطنتی (ناظربیوتات) بودند. در اختیار مقام اخیر کارگاههای صنعتی دربار، اصطبل‌ها واماکن درباری دیگرقرار داشت؛ رئیس شکارچیان شاه (میرشکارباشی) نیزجزو بلندپایگان دربار به‌شمار می‌آمد.

همهٔ این بلندپایگان و مقامهای دیگر، سازمان‌های اداری فعالی را (دیوان‌ها) با شعبات آن در اختیار داشتند. مهمترین این دستگاه‌ها در اختیار وزیر بزرگ بود (دیوان الممالك). وزیربزرگ بعد از شاه بالاترین مقام را داشت، اوکارکلیه دیوانها را نظارت می‌کرد ومهرشاه در اختیارش بود. برخلاف دستگاه حکومتی ترك‌که وزیر بزرگ در عین حال فرماندهی‌کل قوا را به‌عهده داشت، در ایران وظیفهٔ وزیر بزرگ فقط‌گرداندن‌کارهای کشوری بود. و از آنجاکه قدرت اجرائی عالی را در اختیار نداشت، در هرزمان ممکن بود به‌فرمان شاه از مقام خود برکنار وحتی اعدام گردد. علاوه بر دیوانهای نامبرده، سازمانهای اداری دیگری در دستگاه دولت وجود داشتندکه مهمترین آنها پرسنل اداری دربارشاه بودند.

کلیه سرزمینهای دولتی به‌دو قسمت نابرابر تقسیم می‌شدند، قسمتی جزو قلمرو دیوان وقسمت دیگر جزو قلمرو خاصه (دارائی شخصی شاه) بودند. در قلمرو دیوان علاوه برزمینهای دولتی زمینهای بخش‌های دیگر، به‌غیر از املاك شاه؛ قرار داشتند.در قلمروخاصه (املاك شخصی شاه) املاك خانواده شاه وملك‌های‌خصوصی وزمین‌های‌وقف

بودند، اما زمین‌های دولتی و تیول‌ها جزو خاصه به شمار نمی‌آمدند. زمین‌های قلمرو دیوان‌در اختیار وزیر بزرگ بودند اما زمین‌های خاصه را دستگاه اداری (دیوان)ویژه‌ای می‌گرداند. دیوانهای ویژهٔ خاصه رأساً سهام بهرهٔ مالکانه، مالیات‌ها و درآمدهای دیگر ارضی را، به‌استثنای‌آنهائیکه از پرداخت مالیات‌معاف بودند، مانند سیورغالها، زمین‌های وقف وغیره، دریافت می‌کردند. در رأس روحانیان شیعه دومقام (صدر)، یکی برای رتق وفتق امور مربوط به‌دیوان ودیگری برای‌کارهای املاك خاصه، تعیین گردید.

مهمترین‌مقام محلی در دستگاه‌حکومت والی (استاندار) بود ـ برخی استانها خود-مختار بودند و بنابراین استانداران محلی تحت‌الحمایهٔ شاه بگونه موروثی براین استانها فرمان می‌راندند: والیان (شاهان) کارتلی و کاختی، عربستان، لرستان وکردستان‌ایران ازآنجمله بودند. استانهائیکه خودمختار بودند خودشان‌کارهای‌اداری، مالی‌وقضائی‌شان را اداره می‌کردند. دولت شاه کمتر در امور داخلی آنها دخالت می‌کرد. وابستگی این استانها به‌شاه فقط‌فرستادن پیشکشی‌هائی بودکه به‌نام باج اجباراً برای شاه می‌فرستادند، وهنگام جنگ هم‌چریکهائی برای خدمت درقشون شاه اعزام می‌داشتند. حاکمان‌موروثی سیستان هم ازچنین حقوقی برخوردار بودند، اگرچه سیستان تیولی به‌شمار نمی‌رفت.

دستگاههای اداری یا دیوانهای استانها زیرنظر بیگلربگی‌ها اداره می‌شدند، اینها درعین‌حال از چریکهای وابسته به‌فئودالهای‌محلی به‌عنوان نیروی انتظامی واجرائی‌بهره می‌بردند وبراین‌چریکهافرماندهی داشتند. این مقامها را (در سدهٔ ۱۶ بیشتر آنهاموروثی بودند)، به‌طورکلی رؤسای عشایر قزلباش اشغال‌کرده بودند. شاه‌عباس اول کوشید تا این بیگلربگی‌های موروثی‌را منحل‌کند، اما تا اندازه‌های به‌این‌کار کامیاب شد. برای‌محدود کردن قدرت این عناصر شاه‌عباس‌اول تنی‌چند از مأموران مرکزی راکه تابع مرکزبودند به‌استانهای آنها مأمورکرد؛ اینان بایستی مراقب بیگلربگی‌ها می‌بودند وکارهای آنهارا به‌مرکزگزارش می‌دادند. زیردست بیگلربگی‌ها فرمانداران (حاکم‌ها) بودند، مقام‌حاکمان بیشتر موروثی بود و از میان فئودالهای محلی برگزیده می‌شدند، غالباً رؤسای عشایر کوچ‌نشین، یك منطقه حاکم‌نشین‌را به‌عنوان یورت عشیره‌شان در اختیار می‌گرفتندوطبعاً فرمانروائی این منطقه را به‌عهده داشتند. چریکهای فئودالی استان از این مناطق تأمین می‌شدند. بیگلربگی‌ها و حاکمان درچارچوب‌منطقه‌شان‌بودجهٔ معینی داشتند. جهانگردان اروپائی دربارهٔ خودکامگی وخودسری این حکام چیزهائی نوشته‌اند.

استانهای‌قلمرو خاصه (اردبیل، گیلان، مازندران، اصفهان وغیره) را وزیران‌معین ومستوفیان ویژه‌باکادراداری‌ای‌که ازسوی دیوان‌خاصه تعیین می‌گردید، اداره‌می‌کردند. روش رفتار اینها نسبت به‌دهقانان بهتر ازبیگلربگی‌ها نبود. درآمد استانهای خاصه‌برای

هزینه دربار و کارمندانش مصرف می‌شد.

شهر، صنعت وبازرگانی درسده ۱۷ـم.

درآغاز سدهٔ ۱۷، پس از زمانی رکود، بهبودی اقتصادی ایران آغازگردید، این چگونگی در پیشرفت شهرها و رونق روابط پولی ـ بازرگانی‌کشور مؤثر واقع شد. پس از اصفهان با ۶۰۰ هزار نفر جمعیتش شهر تبریز ازلحاظ اهمیت در درجه دوم قرارداشت. جهان‌گردان اروپائی اطلاعات مشروحی در این‌باره داده‌اند که گویای رشد روزافزون بسیاری از شهرها بوده است.

در سدهٔ ۱۷ ـ م. مسئله‌خودگردانی شهری مانند پیش درشهرها عملی نمی‌شد: فقط این خودگردانی درچارچوب بخش‌های‌معینی از شهر انجام می‌گرفت، دراین بخش‌هاسران وکدخداها ازمیان خود مردم انتخاب می‌شدند و ضمناً اصناف پیشه‌وران و روحانیان هم رئیس خود را برمی‌گزیدند. در رأس کارهای داخلی شهر کلانتر قرارداشت، این شخص‌را فرماندار دولت شاه از میان اشراف فئودال محلی (گاهگاهی این مقام ارثی بـود) یا بازرگانان بزرگ، برمی‌گزید. وظیفهٔ کلانتر دفـاع ازمنافع و حقوق شهروندان ازلحاظ قضائی، پیگرد بزهکاران، وترم‌ترکردن فشارهای مأموران شاه وحاکم نسبت به‌مردم‌بود. او موظف بود، مبلغ مالیات ومیزان وظایف راکه ازسوی دولت برای مردم شهر تعیین شده بود میان ساکنان محله‌ها واصناف پیشه‌وران تقسیم‌کند. اینگونه کلانتران به‌عنوان نمایندگان ومدافعان شهروندان به‌شمار می‌آمدند، اما عملاً نمایندگان طبقه بالای‌مردم شهر وحافظ منافع آنهابودند. ساکنان جلفای نو از شاه‌عباس اول حق انتخاب‌کلانترشان را از میان بازرگانان بزرگ کسب‌کردند.

اصناف پیشه‌وران در سده ۱۷، نسبت به سابق نقش مهمتری را در زندگی شهرها ایفا کردند، اصناف، بزرگتر خود را با تصویب‌کلانتر برمی‌گزیدند. دراول سال کلانتر، بزرگتران اصناف را درجلسه‌ای فرامی‌خواند و در آن سهمیهٔ مالیاتی هر صنف را به‌طور جداگانه تعیین می‌کرد. هرصنف‌هم برای خود جلسه‌ای تشکیل‌می‌داد ومالیات‌محوله را میان اعضای صنف تقسیم می‌کرد، البته اندازه این مالیات به بزرگی وکوچکی کارگاه و میزان درآمد هرعضو صنف بستگی داشت. در شهرهای ایران اصناف صنعتکار هم مانند اتحادیه‌های کاسب‌کاران به‌تیره‌های دراویش حیدری یا نعمت‌اللهی وابسته بودند؛ میان این دوفرقه دراویش همیشه رقابت وجود داشت وگاهگاهی کارشان به‌ستیز می‌انجامید.

استادکاران کارگاههای دربـار، از امتیازات ویژه‌ای برخوردار بودند. هم‌اکنون

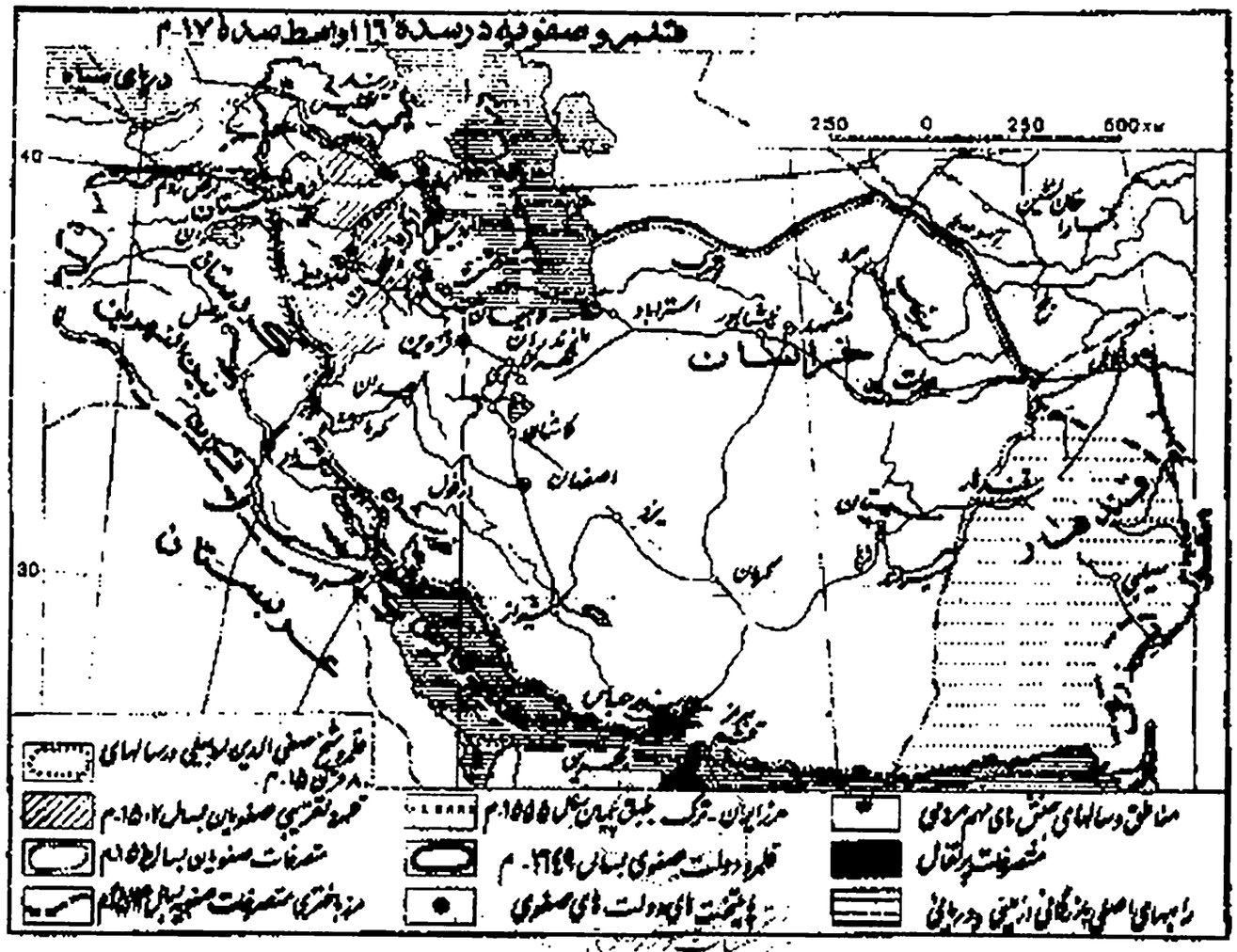

اینان مانند سدهٔ پیش‌برده‌وارکار نمی‌کردند، بلکه استادکاران آزادی به‌شمار می‌آمدندکه‌به ازای کارشان مزدکافی می‌گرفتند وحتی درپایان سال پاداشی هم دربار به‌آنها می‌داد.

در میان صنایع، پارچه‌بافی مهمتر از همه به‌شمار می‌رفت. مصنوعات حریر فقط‌به منظور رفع نیازمندیهای اشراف وشهریان توانگر و برای صدوربه‌بازارهای خارجی‌تولید می‌شد. مراکز تولید حریرهای زربفت، پارچه‌های ابریشمین، مخمل وغیره: اصفهان، کاشان، یزد، تبریز، شیراز، قزوین، کرمان، مشهد وشهرهای دیگر بودند.

بهترین‌پارچه‌های پشم شتری در یزد، کرمان، قزوین؛ وپشم گوسفندی درمازندران و دورلاد درکناره خلیج فارس بافته می‌شدند. قالی‌بافی‌ایران در سطح هنری بسیارعالی‌ای قرارداشت، قالی‌های‌ایرانی از راه ترکیه به‌بسیاری ازکشورهای اروپائی صادرمی‌شدند. قالیهای پشمی کرمان با نقش‌هائی به رنگ‌های ثابت نباتی و قالیهای پشمی و ابریشمی کاشان وشیراز از شهرت جهانی برخوردار بودند.

پس از یك دوره طولانی رکود درتولید کاشی‌کاری و سفال کاری ایرانی (ساختن

چینی، بدل چینی، میناکاری و کاشی برای ساختمانها) دوباره این صنعت شکوفان شد. فراورده‌های کاشی‌کاری زیبائی در کاشان، نائین، اصفهان، شیراز، کرمان، یزد، مشهد تولید می‌شد. فراورده‌های پوستی‌ایران به‌ویژه تولیدچرم‌ساغری قزوین وصوفیان (تبریز) شهرت فراوانی‌داشت. جهانگردان اروپائی کمان‌ها وشمشیرهای فولادین‌ایرانی رادر جهان بی‌همتا برشمرده‌اند. فولاد درکناره‌های دریاچهٔ‌نی‌ریز فارس‌تولید می‌شد وبهترین‌تیغه‌های شمشیر را در قم و قزوین می‌ساختند. فراورده‌های رنگرزی، شیشه‌گری در ایران تولید می‌گردید. کاغذ اگرچه ازلحاظ جنس پست‌تر از انواع اروپائی و آسیای میانه‌ای بود اما در ایران هم ساخته می‌شد. تولید صابون ارزان بها برای مصرف همگان در ایران به‌مقیاس گسترده‌ای رایج بود.

وضع بازرگانان بزرگ بسیار آبرومند بود. بیشتر بازرگانان بزرگ نمایندگانی را به‌کشورهای دیگر می‌فرستادند. در ایران بازرگانانی وجود داشتندکه به‌کشورهای‌معینی ازقبیل سوئد و چین نماینده می‌فرستادند. بازرگانی خارجی بیشتر، در دست ارمنی‌های مسیحی و تا اندازه‌ای هلندیها، انگلیسها و فرانسویان بود. علاوه بر بازرگانان ارمنی جلفای‌نو فقط‌عمال انگلیسی وهلندی حق صدور ابریشم خام را به‌خارج ازکشورداشتند. بازرگانی داخلی فقط به‌وسیلهٔ بازرگانان ایرانی انجام می‌پذیرفت.

علاوه‌برابریشم‌خام وپارچه‌های ابریشمی، تیماج، چرم‌ساغری، پشم شتر و گوسفند، قالی، ظروف بدل چینی، جواهرات وسنگ‌های گرانبها به‌ویژه فیروزه ومروارید از ایران به‌کشورهای اروپای باختری صادر می‌شد.

میزان دادوستد بازرگانی بین ایران و روس به‌شدت افزایش یافت. صادرات ایران به‌روسیه که ازطریق ولگا ـ دریای خزر (از راه شماخی یاگیلان) فرستاده می‌شد، دردرجه اول،پارچه‌های گوناگون ابریشمی، پارچه‌های‌پنبه‌ای، شمشیرو زین و یراق وبژهٔ‌قزلباشها، مروارید، فیروزه ومیوه‌های خشك شده بودند.

صادرات ایران به‌ترکیه گذشته از پارچه‌های ابریشمی و پشمی، تیماج، آهن‌آلات وغیره‌بودند. از ایران اسب، خرما، کشمش ومیوه‌های دیگر، عطرگل، ظروف بدل‌چینی، تیماج وبرده به‌هند صادر می‌شد.

در سدهٔ ۱۷ واردات ایران ازکشورهای اروپای باختری، ماهوت وپارچه‌های‌اعلی از انگلستان، هلندوفرانسه، آئینه از ونیز، فراورده‌های شیشه‌ای وفلزی، کاغذ، کالاهای لوکس، شکر وشراب بودند. ورودکالاهای اروپائی به‌ایران‌اهمیت فراوان داشت، امااین کالاها به‌اندازه‌ای نبودندکه باکالاهای‌صنعتی ایرانی رقابت کنند. فقط کالاهائی ازاروپای غربی وروسیه به‌ایران وارد می‌گردیدندکه در درون‌کشور، تولید نمی‌شدند: مانندماهوت

از روسیه، انواع پوست‌ها، چیت‌ها، پارچه‌های کتانی، ابزار آهنی، مس، اسلحهٔ گرم، ماهی، عسل، موم، عرق وغیره.

ازهندوستان پارچه‌های ظریف پنبه‌ای وابریشمی، فراورده‌های فلزی، عاج، موادرنگی، نیل‌هندی فراورده‌های داروئی وعطر، ادویه، سنگهای گرانبها، برده وکالاهای ترانزیتی ازکشورهای خاوردوروارد ایران می‌گردیدند. بازرگانی ایران با هندوستان وکشورهای خاور دور، به‌دست هندیان انجام می‌گرفت، در بسیاری از شهرهای تابع دولت صفوی حتی درنقاط دوردست مانند شماخی وباکومحله‌ها یا شهرک‌های هندی‌نشین وجودداشتند. بگونه‌ای که یکی ازجهانگردان یادداشت کرده است، پدیدهٔ خطرناك سقوط اقتصادی ایران در سده ۱۷، نابرابری و ارادات و صادرات کالاهای ایران و هند به زیان ایران به‌چشم می‌خورد؛ بگونه‌ای که سرازیر شدن پولهای نقرهٔ صفویان به سوی هندوستان کاملاً محسوس بود.

یکی ازویژگیهای روند پیشرفت اقتصادی ایران درسده ۱۷، بزرگ شدن شهرهای ایران بود، شهرهای صنعتی و بازرگانی مرکز و غرب و شمال ایران (اصفهان، شیراز، قزوین، همدان، قم، کاشان، یزد، کرمان، رشت لاهیجان)، آذربایجان (تبریز، اردبیل)، شیروان (شماخی، باکو) به‌سرعت گسترش یافتند. برعکس شهرهای خاوری ایران، غیر ازمشهد، استراباد وقندهار، دوران رکود راپیمودند، این‌چگونگی گویای کاهش فعالیت‌های اقتصادی درآسیای میانه بود.

فرهنگ ایران در سده‌های ۱۶-۱۷

درزندگی فرهنگی ایران این‌زمان شکوفائی وفعالیت‌های هنری که درسده‌های ۹-۱۵ در حال پیشرفت بودند از میان رفتند. انگیزه‌های این پدیده که نه تنها ایران بلکه کلیه کشورهای شرق را زیر تأثیر قرارداد، هنوز بررسی نشده‌اند. بیگمان یکی از این‌انگیزه‌ها عقب‌ماندگی اقتصادی وتکنیکی کلیه کشورهای آسیادر این مدت، ضمن مقایسه باکشورهای اروپای باختری بود. اما این سقوط فرهنگی درکلیه رشته‌ها یك باره انجام نپذیرفت؛ در جریان سده‌های ۱۶-۱۷ چند رشته فرهنگی شکوفائی خود را ازسر گرفتند.

معماری ایرانی، آثار هنری بسیار پرارزشی را دراین سده‌ها بجاگذاشته است. مسجد صفویان با مقبره‌های شیخ‌ها وشاهان این دودمان در اردبیل از آنجمله‌اند.

اصفهان که درزمان شاه‌عباس اول پایتخت گردید به کلی‌نوسازی شد. خیابانهای وسیع و ساختمانهای مهمی درآن شهر ایجاد گردید. درمیدان مرکزی شهر (میدان شاه) که به

تازگی بنا شده بود، مسجد شاه باقیهٔ بسیار بلند وگلدسته‌های زوجی وسردرها وطاق‌های مرتفع که نماهای آنها کاشی‌کاری شده بودند، ساخته شد. مسجدهای دیگر، مقبره‌ها و کاخهائی با ایوانهای بزرگ و فواره‌ها بنا گردیدند. در بیرون شهر اصفهان کاخ معروف شاه در فرح‌آباد واشرفیه ساخته شد.

در سده ۱۶ ونیمه اول سدهٔ ۱۷ دورهٔ نوینی از شکوفائی ورونق هنر مینیاتور در ایران‌بود. درسدهٔ۱۶آموزشگاه‌هنری‌معروف‌مینیاتورکه ضمن‌سدهٔ۱۵ به‌وسیله‌هنرمندنامدار بهزاد درهرات بنیان‌گذاری شده بود، به‌کار ادامه داد. درآغاز سدهٔ ۱۷ آموزشگاه‌عالی نقاشی در اصفهان ایجاد گردید. یکی از استادان این هنر به‌نام محمد زمان نسخه خطی شاهنامه ودیوان نظامی را بگونهٔ مینیاتور نقاشی‌کرد. بزرگترین استاد نقاشی آموزشگاه نقاشی استاد رضا عباسی بود؛ چند شاهکار مینیاتور این استاد شهرت فراوانی‌کسب‌کرد و درسال سی‌ام سده ۱۷ در اروپای باختری تکثیر شد.

در سده‌های ۱۶-۱۷ هنر خوش نویسی در ایران رواج کامل یافت.

یکی از رشته‌های هنری که اهمیت فراوانی داشت هنر روسازی ساختمانها بگونهٔ موزائیك ازآجرهای‌کاشی لعابی بود. هنرنقاشی روی قالی وپارچه‌ها که ضمن آنهاتصاویر زیبائی با شیوهٔ تکنیکی پیشرفته ورنگهای ثابت روی قالی یا پارچه نقش می‌شد بی‌همتا و ممتاز بود؛ روی این قالیها یا پارچه‌ها نفوذ مینیاتور سبك تبریزی و اصفهانی به چشم می‌خورد.

وضع ادبیات در سدهٔ شانزدهم همانگونه درحال رکود بود، این رکود بیدرنگ پس از مرگ آخرین شاعر نامدار جامی (به‌سال ۱۴۹۲) پدید آمد. راست است‌که قسمتی از سنت‌های هنری‌پیشین تکنیك‌شعری دنبال شد، ودرسده‌های ۱۶ و۱۷ قسمتی از این‌سنت‌ها تقلیدگردید، اما در مفهوم و معانی اشعار این دوره هیچگونه تحرك یا ابتکاری به‌چشم نمی‌خورد. پندارهای تـازه‌ای ضمن این اشعار ارائه نشدند و موضوعهای همان شاعران پیشین تکرارگردیده‌اند، حتی نفوذ صوفیگری‌که ضمن اشعار شاعران پیشین دیده می‌شدند هم‌اکنون هم عین آنها تقلیدگردید.

در رشته‌های علوم (ریاضی، کیهان‌شناسی، پزشکی وطبیعی) آثارارزشمند وتازه‌ای در این زمان‌خلق نگردیدند، فقط نوسازی رصدخانه مراغه‌که در زمان هلاکوخان‌مغول بنیان‌گذاری شد به‌وسیله شاه اسماعیل اول قابل ذکر است.

تاریخ‌نگاری ایران درسده‌های ۱۶-۱۷ ازپیشرفت چشم‌گیری برخوردار بود. یکی از آثار مهم در زمینهٔ تاریخ ایران که ضمن سدهٔ ۱۶ نوشته شده «احسن‌التواریخ» است، این اثررا حسن‌بیگ روملو، یکی از امیران‌نامدار عشیره قزلباش آذربایجانی روملو، نوشته

است.

یکی ازمنابع تاریخی پرارزش ایران که بیشتر دربارهٔ تاریخ کردها نوشته شده، اثر شرف‌خان بیدلیسی به‌نام «شرف نامه» است.

تاریخ نگار برجستهٔ سدهٔ ۱۷ اسکندر بیک ترکمن ملقب به منشی (۶۱/۱۵۶۰ - ۱۶۳۳) است. او وابسته به‌یکی ازعشیره‌های ترکمن آذربایجانی ومنشی‌باشی وزیربزرگ شاه‌عباس اول بود. اثر بزرگ او به‌نام «تاریخ عالم آرای عباسی» شامل تاریخ جنگ‌ها واصلاحات شاه عباس اول است، ضمن این نوشته از رویدادهائی که در استانهای تابع دولت صفوی اتفاق افتاده و همچنین دربارهٔ جنبش‌های مردمی یاد می‌کند. از این نوشته اطلاعات جالبی دربارهٔ وضع عشایرکوچ‌نشین وامیران آنها، دربارهٔ فئودالهای زمین‌دار، ودرباره مالکان فئودال محلی وغیره به‌دست می‌آید.

اثر میرزاسامی به‌نام «تذکرةالتواریخ» تصویر جامعی از دستگاه حکومتی صفویان را درایران می‌نمایاند، دراین نوشته، دربارهٔ روحانیان‌بلندپایه، امیران، دستگاه‌حکومت، روش ادارهٔ پایتخت (اصفهان)، حقوق مأموران، درآمدها وترکیب چریکهای زیرفرمان والیان وحاکمان وابسته به‌مالکان فئودال محلی، و دربارهٔ درآمد و هزینه و به‌طورکلی بودجه ایران، اطلاعات گسترده‌ای داده شده است.

ایران عصر جدید

۱۳

ایران در پایان سده ۱۷ تا نیمه نخستین سده ۱۸

درپایان سدهٔ ۱۷ ایران در روند بحران اقتصادی قرار گرفت و درپی آن دچار ناتوانی سیاسی شد. انگیزه‌های اصلی این‌پدیده افزایش روزافزون استثمار فئودالی وفشار سنگین مالیاتی روی طبقهٔ دهقانان بود، به‌ویژه از پایان سدهٔ ۱۷ به‌بعد رشد نامتناسب نیروهای تولیدی دربخش‌اقتصاد روستائی و به‌دنبال‌آن شدت تضاد طبقاتی میان‌فئودالها ودهقانان، حتی‌میان‌بلندپایگان دولت صفوی‌وملیت‌های‌تابع‌آن‌دولت (گرجی‌ها، ارمنی‌ها، آذربایجانیها، لزگی‌ها، کردها، افغانـان) انگیزه‌هـای ناتوانی دستگاه حاکم گـردیدند، ستیزهای داخلی طبقه فئودالها انگیزهٔ مهمی در ایجاد این بحران‌ها بشمار می‌آمد، این ستیزها میان دیوانسالاران کشوری وروحانیان شیعه از یکسو، و اشراف نظامی عشایر کوچ‌نشین از سوی دیگری درجریان بود. درپایان سدهٔ ۱۷ سقوط اقتصادی‌ایران مقارن‌با اقدامات استیلاگرانه کشورهای اروپای غربی به‌سوی‌خاور گردید، این کشورها پس از گشایش راه دریائی اروپا به‌هندوستان، ازکناره‌های قارهٔ افریقا، درپایان سدهٔ ۱۵ به‌شرق راه یافتند. بنابراین راههای کاروان روی‌که ازخاك ایران می‌گذشتند وخاور را به‌باختر متصل می‌کردند، اهمیت ترانزیتی خود را از دست دادند.

در زمان شاه‌سلیمان (۱۶۶۶-۱۶۹۴)، که مردی ناشایسته وخودکامه بود، نخستین

نشانه‌های ناتوانی سیاسی ایران آشکارا به‌چشم می‌خورد. در این‌هنگام دربرابر تاخت و تاز خانهای ازبك پایداری جدی‌ای از سوی دولت نشان‌داده نشد. هلندیان جزیرهٔ قشم را در خلیج‌فارس تصرف کردند.

در زمان شاه‌سلطان‌حسین (۱۶۹۴-۱۷۲۲) که بازیچهٔ دست روحانیان شیعه ناآگاه بود، میزان مالیاتها به‌سختی افزایش یافتند. درپایان‌سدهٔ ۱۷سقوط اقتصادی ایران‌آشکارا به‌چشم می‌خورد.

در نیمهٔ دوم سده ۱۷ میزان مالیاتها رفته رفته بالارفتند، درفاصله سالهای۱۶۹۸ و ۱۷۰۱ چندقلم مالیاتی ۲ الی سه برابر شدند، ضمناً نه‌تنها دهقانان و شهریان، بلکه کوچ‌نشینان هم‌که در سدهٔ ۱۷ وضعشان نسبتاً قابل‌تحمل بود، دچار بینوائی ونابسامانی گردیدند؛ علاوه براین سه‌نوع مالیات تازه وضع شد. اگر از یکسو این افزایش‌مالیاتها و درآمدهای فئودالی باعث سقوط اقتصادی وکاهش درآمدهای دولت وفئودالها می‌شد، از سوی دیگر افزایش استثمار فئودالی به‌نوبه خود باعث ویرانی روستاها می‌گردید و به‌همین علت روند سقوط اقتصادی در روستاها باشتاب بیشتری‌پیش می‌رفت.

این سیاست مالیاتی باعث گریز وآوارگی دسته‌جمعی دهقانان گرسنه و برهنه‌ای گردیدکه به‌منظور رهائی ازگیرمحصلان‌مالیاتی، زمین‌های‌زیرکشت‌شان راترك می‌کردند. اگر در سدهٔ ۱۷ مقررات وابستگی اجباری دهقانان به‌زمین و تحریم تغییر مکان‌آنها در استانهای مرکزی ایران به‌مرحلهٔ اجرا درنیامد، درآغاز سدهٔ۱۸، دولت شاه ناچار شداین مقررات رابه‌سختی اجراکند. به‌سال ۱۷۱۰- م. شاه‌سلطان‌حسین (۱۶۹۴-۱۷۲۲)فرمانی صادرکردکه به‌موجب آن دهقانان ناگزیر بودند در روستاهای بومی خود طبق فهرست‌های مالیاتی‌کارکنند. اما رعیت‌ها خودسرانه روستاهای خود را ترك وبه‌جای دیگرتغییر مکان می‌دادند، بنابراین مأموران، روستا به‌روستا دنبال آنها می‌گشتند وکسانیرا که تا ۱۲سال پیش روستای خود را ترك‌کرده بودند، اجباراً به‌زادگاه خودشان برمی‌گرداندند؛ پس از این‌مدت آنها را دوباره در سیاههٔ مالیات دهندگان‌آن‌روستا منظور ومالیات محوله را ازآنها می‌گرفتند.

سقوط اقتصاد روستاها نه‌تنها باعث‌کاهش درآمد خزانه شاه، بلکه انگیزهٔ کم شدن بهرهٔ فئودالی‌گردید. شیخ محمدعلی حزین(سالهای ۲۰-۳۰ سدهٔ ۱۸) اطلاع می‌دهدکه درآمد املاك موروثی‌گیلان آن اندازه کم شدکه بهرهٔ سالیانه این املاك تکافوی هزینه یك ماه را نمی‌کرد. ویرانی روستاها انگیزه‌کاهش بازرگانی داخلی‌گردید.

رکود بازرگانی خارجی هم بسیار حائزاهمیت بود. شاه سلطان‌حسین‌که می‌خواست درآمد خزانه دولت را از راه تجارت خارجی افزایش دهد، به‌منظور کاستن نفوذ کمپانی

هلندی دوپیمان بازرگانی با فرانسویان بست که به‌موجب آنها بـرای بازرگانـان آنها امتیازاتی بیشتر ازآنچه هلندیان داشتند، قائل‌شد. بازرگانان فرانسوی‌نه‌تنها از پرداخت عوارض‌گمرکی معاف گردیدند، بلکه امتیازات برون مـرزی را هم از شاه‌گرفتند: حق دادرسی افراد فرانسوی در ایران را حتی هنگامیکه طرف دعوا ایرانی بود، کنسولگری های فرانسه به‌عهده داشتند؛ اما فرانسویان نتوانستند از امتیازات این‌پیمان بهره ببرند، چون دیری نپائیدکه ایران صحنهٔ عملیات جنگی و ستیزهای داخلی گردید.

شاه سلطان‌حسین‌که فرمانروائی ناشایسته و بی‌اراده بودکاملاً زیر نفوذ روحانیان شیعه قرار داشت. بنابه‌توصیه‌اینان، شاه پیگرد بیرحمانهٔ سنی‌ها را که بیشترشان درخاور ماوراء قفقاز، کردستان، افغانستان به‌سر می‌بردند، آغازکرد، سنیان مدت‌ها در ایران از پیگرد دولت مصون بودند. شیعیان افراطی یعنی درویشان‌صوفی «ملحدین» هم زیرپیگرد قرار گرفتند. وضع ارامنه مسیحی، گرجیان وآسوریان نیز بدتر شد.

جنبش‌های آزادی مردمی درقلمرو دولت‌صفوی

سنگینی بار مالیات، تعدی و اخاذیهای مأموران شاه به‌ویژه در مناطقی‌که ساکنان آن غیر ایرانی بودند بگونهٔ روزافزونی شدت می‌یافت، نفرت وبیزاری ازصفویان باعث شدکه درچند استان جنبش‌هائی جدائی‌خواهانه و قیام‌هائی روی دهد. این جنبش‌ها رنگ مذهبی داشتند، و ظاهراً یا باشعار دفاع سنیان در برابر تعدی شیعیان، یا آنگونه‌که در ارمنستان وگرجستان روی داد، زیر شعارآزادی مسیحیان از زیر یوغ مسلمانان، انجام گرفت.

تقریباً به‌سال ۱۷۰۰ خرده‌مالکان فئودال وروحانیان ارمنی، به‌وسیله‌یکی‌ازارمنیان ملی‌گرا، به‌نام‌اسرائیل اوری باب مراوده را با دولت روسیه بازکردند، به‌آن دولت‌وعده دادند، درصورت ورود روسها به‌کشورهـای ماوراء قفقاز ارمنیان و گرجیان مسیحی از آنها بگونهٔ فعال پشتیبانی خواهندکرد. اشراف و روحانیان ارتودکس طرح ارتباط با پطر اول را تهیه‌کردند. ضمن تماسهای بازرگانـی، ساکنان کشورهای مـاوراء قفقاز، نه‌تنها مسیحیان گرجی و ارمنی، بلکه مسلمانان آذربایجانی هم به‌روسها گرایش یافتند. یك‌مبلغ مذهبی ژزوئیت در آنزمـان نوشت: «تقریباً تمام مردمیکه در نـزدیك دریای خزر به‌سر می‌برند، همیشه به‌درگـاه خداوند دعا می‌کنند کـه هرچه زودتر مسکوبها به‌شهرهایشان وارد شوند و آنها را از قید پادشاهان ایرانی آزادکنند».

به‌سال ۱۷۰۹ درشهر تبریز قیامی درگرفت، به‌سال۱۷۱۱ لزگی‌ها و مردم‌داغستان

به‌پا خاستند. فئودالهای محلی سنی به‌سرکردگی سرخای خان و حاجی داود زیر پوشش روحانیت سنی جنبش را برای انجام منظورهای خود مهارکردند و سرشت استیلاگرانه به‌آن دادند. به‌سال ۱۷۱۲ لزگی‌ها شماخی راگرفتند وویران‌کردند؛ دراین ماجرا قریب ۳۰۰تن بازرگان روسی کشته شدند وکالاهایشان‌که درحدود ۴میلیون روبل بود به‌تاراج رفت. بعدها سرخای‌خان وحاجی‌داود در ردیف هواخواهان وفاداو ترکان‌عثمانی‌درآمدند. جنبش لزگی‌ها سرکوب شد، اما به‌سال ۱۷۱۹دوباره آغازگردید؛ به‌سال ۱۷۲۱ لزگی‌ها دوباره شماخی را گرفتند وبه‌کشتار شیعیان پرداختند.

به‌سال ۱۷۱۵ شورش‌کردان سنی آغازگردید و تا سالهای بعد دنبال شد؛ کردها چندبار شهر اصفهان را تهدیدکردند. به‌سال۱۷۱۷ عربهای مسقط، بحرین و جزایردیگر خلیج‌فارس را اشغال کردند و به‌کناره‌های جنوبی ایران هجوم بردند، به‌سال ۱۷۱۷ کوچ‌نشینان شاهسون در مغان، به‌سال ۱۷۲۰ لرها و به‌سال ۱۷۲۱ بلوچها قیام‌کردند. حاکم سیستان به‌نام ملك محمود به‌سال ۱۷۲۳ علیه شاه قیام کرد و مشهد را به‌تصرف درآورد.

به‌سال ۱۷۲۲ در سیونیك ارمنی‌ها به‌سرکردگی داوید بیك قیام‌کردند واین شورش تا سال ۱۷۳۱ ادامه داشت، به‌سال۱۷۲۲ مردم استان تحت‌الحمایه‌گرجستان خاوری‌قیام کردند. رهبر قیام‌کنندگان علیه شاه ایران،فرمانروای کارتلی،و اختانگ ۶، هواخواه روسها بود. اوبا نیرویش به‌سوی‌گنجه حمله‌کرد لزگی‌ها را عقب زد وشهر را ازمحاصره نجات داد. دراین‌هنگام ارتش روس به‌مرزهای ماوراء قفقاز شرقی وارد شد.

خیزش‌افغانان، حمله‌افغان وپیکار مردم ایران علیه استیلای افغانان

مهمترین‌قیامهای مردم‌زیر استیلای‌دولت‌صفوی، قیام‌عشایرنیمه‌کوچ‌نشین ونیرومند غلزائی افغان بودکه به‌سال۱۷۰۹ در استان قندهار آغازگردید. این قیام به‌وسیله رؤسای عشایر وکلانتران شهر قندهار زیر رهبری میرویس سازمان داده‌شد و با شعار پیکارسنیان علیه‌حکومت شیعه، آغازگردید. قیام‌کنندگان قندهار راگرفتند، بیگلربگی‌شاه، گرگین‌خان را کشتند وافراد پادگان شاه‌را قتل‌عام‌کردند. میرویس‌دوبار (درسالهای ۱۷۱۱ و۱۷۱۲) ارتش‌شاه راکه برای سرکوبی غلزائیان اعزام شده بود، شکست داد. پس از مرگ‌میرویس به‌سال ۱۷۱۵، برادر وجانشین‌اش میرعبدالله می‌خواست با شاه‌سلطان‌حسین سازش‌کند، اما غلزائیان این حرکت را خیانت پنداشتند. میرعبدالله‌کشته شد و پسر میرویس یعنی

میرمحمود جای او را گرفت. او همراه با اشراف عشایر به‌درون توده‌های عشایر غلزائی نفوذ و جنبش راکه سرشت آزادی ملی داشت به‌پیکار استیلاگرانه تبدیل کرد.

در این هنگام در استان هرات به‌سال ۱۷۱۶ یکی دیگر ازعشایر افغان سنی‌به‌نام ابدالی به‌پا خاست. به‌سال ۱۷۱۹ افراد این عشایر ارتش شاه را شکست دادند و هرات را گرفتند. نابسامانی‌همگانی‌ایکه دردستگاه حکومت شاه‌صفوی حکمفرما بود به‌میرمحمود امکان داد تا به‌سال ۱۷۲۰ لشکرکشی خود را به‌درون ایران آغاز کند، اما این لشکر کشی به‌ناکامی گرائید. در پایان سال ۱۷۲۱ میر محمود به‌لشکرکشی تازه‌ای، از راه سیستان وکرمان، به‌سوی‌اصفهان اقدام‌کرد. هجوم افغانهای غلزائی ازاین جهت‌به‌آسانی کامیاب شد، که پس از مرگ شاه‌عباس اول شماره‌کادرهای ارتش منظم و توپخانه دولت شاه به‌میزان‌چشم‌گیری کاهش یافت. افغانهاکه به‌اصفهان‌نزدیک شدند، در ۸ مارس۱۷۲۲ ارتش‌شاه را درگلناباد حومه اصفهان به‌سختی شکست‌دادند، شهرك ارمنی نشین‌جلفای‌نو را تصرف‌کردند و از ارمنیان ساکن‌آنجا مبلغی‌درحدود ۱۲۰ هزار تومان تاوان گرفتند و اصفهان را به‌محاصره درآوردند. پادگان اصفهان، شهرنشینان و دهقانان روستاهای‌حومه دلیرانه دربرابر افغانان پایداری‌کردند. اما پایتخت پس از ۷ ماه تحمل محاصره از زور گرسنگی و قحطی ازپای درآمد. تلاشهای وارث تاج و تخت، طهماسب میرزا به‌منظور گردآوری نیرو از قزوین برای‌کمك به‌پایتخت بی‌نتیجه ماند. سرانجام شاه سلطان حسین پس‌از تلاشهای ناکامانه برای‌مذاکره با افغانها در۲۲ اکتبر ۱۷۲۲در اردوگاه میرمحمود حضور یافت، شهر و تاج وتخت سلطنت را به‌او تحویل داد. میر محمود با ارتشش وارد اصفهان شد وبه‌تخت نشست وخود را شاهنشاه ایران‌اعلام داشت.

اگرچه افغانان‌غلزائی قسمت مهمی ازسرزمین‌های مرکزی ایران، ازجمله‌شهرهای کاشان، قم، قزوین وغیره را به‌تصرف درآوردند، اما وضع‌آنها دراین‌نقاط بسیارناپایدار بود، چون اعمال زور وانجام تاراج‌های ویرانگرانه افغانها پایداری توده‌ای مردم‌ایران را به‌طورکلی علیه‌آنها برانگیخت. مثلاً در قزوین سردار افغانی به‌نام امان‌الله‌خان در حدود ۲۰هزار تومان از مردم‌تاوان‌خواست وضمناً آنهارامجبورکرد تا زیباترین دختران شهر را به‌افراد ارتش افغان تسلیم کنند، ارتش او تمام شهر را به‌باد تاراج گرفت. نخست دهقانان قزوین علیه افغانان به پا خاستند، پس ازآن بینوایان شهری، پیشه‌وران وحتی بازرگانان به‌شورش پیوستند. در ژانویه۱۷۲۳ خیزندگان قسمتی از افغانان را قتل عام کردند و قسمت دیگر را از شهربیرون راندند. درکاشان وخونسار و جاهای دیگرهمتای چنین قیامی رویداد. شیخ‌علی حزین‌که درآنزمان می‌زیست مـی‌نویسد که ضمن این قیام «عوام‌الناس» یعنی دهقانان، پیشه‌وران و قشرهـای متوسط شهری که دارای احساسات

میهن پرستی خشمگینانه‌ای بودند نقش اصلی را به‌عهده داشتند. بنا به‌گفته شیخ حزین بیشتر روستاها از وجود افغانان پاك شد و تا ۷ سال اینها به‌اطاعت افغانان درنیامدند. افغانان بسیاری از شهرهای سرراهشان ازجمله یزد را باوجود حمله‌های پیوسته وطولانی نتوانستند تصرف‌کنند. مردم جنوب ایران هم در برابر هجوم افغانان به‌سختی پایداری کردند. شیراز پس از پایداری دلیرانه و طولانی مردم، سقوط‌کرد.

دراصفهان هم وضع استیلاگران ناپایدار بود. به‌منظور پیش‌گیری از خیزش مردم دراصفهان میرمحمودکه به‌بدگمانی دچار شده بود در ژانویه ۱۷۲۳- تمام خویشاوندان شاه‌سلطان‌حسین و اشراف ایرانی را به‌میهمانی دعوت‌کرد وبگونهٔ ناجوانمردانه‌ای ۳۰۰ تن ازآنها را کشت. پس از آن به‌اعدام وکشتار ساکنان شهر پرداخت ودستور ویرانی خانه‌هایشانرا داد ضمناً ازشهرك ارمنی‌نشین جلفای‌نوهم مبلغ‌زیادی جریمه‌گرفت.

پایداری مردم ایران دربرابر استیلاگران افغان در سالهای ۱۷۲۳- ۱۷۲۲ ازیك مرکز رهبری نمی‌شد وبگونه‌ای پراکنده‌انجام‌می‌گرفت. راست است‌که دراستانهای‌شمالی ایران مردم از استیلاگران فرمانبرداری نمی‌کردند و خود را تابع پسر شاه مخلوع‌یعنی طهماسب دوم (۱۷۲۲-۱۷۳۲) می‌شناساندند. اما طهماسب نامبرده تا مدتی نتوانست نیروی جنگی‌کافی برای نبرد با افغانان گرد آورد، و برای مسلح کردن توده‌های مردم هم‌کاری انجام نداد.

مداخلهٔ روسها وترکان

پطر اول به‌سال ۱۷۲۱ جنگ با سوئدیها را باکامیابی پایان‌داد و توانست‌سیاست فعالانه‌ایرا در رابطه باکشورهای ماوراء قفقازکه از پیش‌مورد توجهش بودند، اجراکند. منظور دولت پطر اول آن بودکه‌کناره‌های غربی وجنوبی دریای خزر را تصرف ومناطق ابریشم‌خیز این‌ناحیه را در اختیار خود درآورد. پطر اول ناگزیر بایستی به‌خواسته‌های قیام‌کنندگان‌آنزمان یعنی ارمنیان وگرجیان‌که خواستارکمك از دولت روس بودندترتیب اثر می‌داد. اما اشغال متصرفات ترکیه درشرق ماوراء قفقاز وکناره‌های غربی دریای‌خزر را با وجود اهمیت فراوانی‌که داشتند صلاح ندانست، چون اگرچنین می‌کرد دراثرایجاد منطقه جنگی در مرزهای جنوبی‌کشورش به‌بازرگانی ایران و روسیه در راههای ولگا ـ دریای خزر زیان وارد می‌آمد. در ژوئن ۱۷۲۲ پطراول بیانیه‌ای صادرکرد و ضمن‌آن اعلام داشت‌که روسیه هیچ‌گونه اقدامی علیه دولت شاه سلطان حسین نخواهد کرد اما برای مهار زدن به‌سرکشی‌های سرخای‌خان و حاجی‌داودکه درشماخی بازرگانان روسی

را قتل‌عام کرده‌اند، و به‌منظور دفاع از آزادی گرجیان وارامنه مسیحی اقدام خواهد کرد.

ارتش روس در سپتامبر ۱۷۲۲ دربند و در تابستان ۱۷۲۳ باکو را اشغال کرد. با دریافت تقاضای کمک گیلانیان به‌منظور نبرد با افغانها، پطر اول یکانهای روسی را از راه دریا به‌انزلی و رشت اعزام داشت.

ترکها که از ورود ارتش روس به‌مرزهای ماوراء قفقاز، دربی نابسامانی اوضاع دولت صفوی ایران بسیار نگران شدند، دربهار ۱۷۲۳ علیه ایران به‌تعرض پرداختند؛ ارتش ترك به‌ارمنستان خاوری و گرجستان خاوری هجوم برد و تفلیس را اشغال کرد. تهدید ازسوی ترکها شاه‌طهماسب دوم را ناچارکرد تاسفیری را به‌سن‌پطرزبورك‌بفرستد، دیپلمات آزموده‌ای به‌نام اسماعیل‌بیك مأمور مذاکره با پطر شد، او درسپتامبر ۱۷۲۳ پیمانی را با پطر اول در پطرزبورك منعقدکرد، به‌موجب این پیمان پطر اول‌متعهد شد طهماسب دوم را در پیکارش علیه افغانها کمك کند، و به‌ازای آن دولت روسیه خطوط دربند و شیروان همچنین دربند وباکو، حتی استانهای گیلان، مازندران و گرگان(استراباد) را دراختیارمی گرفت. برپایه این پیمان دولت روسیه یکانهائی از ارتشش‌را به گیلان‌فرستاد، اما مازندران وگرگان عملاً به‌وسیله ارتش روس اشغال‌شدند.

پیمان سال ۱۷۲۳ ایران و روس و هجوم ترکان به‌کشورهای ماوراء قفقاز روابط میان دولتهای روسیه و ترکیه را سخت تیره کرد و چیزی نمانده بودکه بین‌آنها جنگ درگیرد، اما پطر اول پس از جنگ‌های ۲۰ ساله با سوئدیها، صلاح ندانست‌کشورش‌را به‌جنگ تازه‌ای با ترکهاکه از سوی انگلیسها و فرانسویان پشتیبانی می‌شدند، درگیر کند، دو دولت اخیر از قدرت روسیه بیم داشتند. بنابه‌میانجیگری فرانسویان در۲۴ژوئن ۱۷۲۴ پیمانی میان دولت‌های ترك و روس در استانبول بسته شد، به‌موجب این پیمان دولت روسیه ملزم شدکه استانهای‌کناره دریای خزر راکه طبق پیمان سال ۱۷۲۳ ایران وترك اشغال‌کرده بود، تخلیه‌کند. اماترکان سرزمینهای ماوراء قفقاز خاوری، آذربایجان (غیر از اردبیل) وقسمتی ازاستانهای غربی ایران ازقبیل‌کرمانشاه و همدان را زیراشغال نگاهداشتند.

عملاً ترکان جنگ با ایران را ادامه دادند، در سالهای ۱۷۲۴ - ۱۷۲۵، تبریز و سرتاسر خاك آذربایجان، اردبیل، غرب ایران با کرمانشاه، لرستان، همدان وحتی قزوین را تصرف کردند. توده‌های مردم ایرانی وآذربایجانی فعالانه به‌دفاع در برابر استلاگران پرداختند، به‌ویژه نبرد دفاعی قهرمانانه شهرنشینان‌تبریز جالب‌توجه است. شاه‌طهماسب دوم‌بدون اینکه فعالیتی‌انجام دهد درمازندران زیرحمایت فتحعلی‌خان قاجار که‌بیگلربگی استراباد و رئیس عشیرهٔ قاجار به‌شمار می‌آمد، به‌سر می‌برد.

دراین‌هنگام خیزش بختیاریان علیه افغانان آغاز شد، رهبران این قیام را شخصی به‌نام صفی‌میرزا که خود را فرزند شاه‌سلطان‌حسین‌می‌شناساند، به‌عهده داشت. این‌رویداد میرمحمود را برانگیخت تا در نوربه ۱۵۲۵ کشتار دسته‌جمعی دیگری‌را دراصفهان‌فرمان دهد، او فرمان‌داد کلیهٔ مردان خاندان سلطنتی صفوی‌را به‌غیر از شاه‌سلطان حسین‌اعدام کنند. اما دراین هنگام درمیان اشراف افغانی دو دستگی رویداد. میرمحمود سرنگون و کشته شد و در آوریل ۱۷۲۵ اشرف پسرعموی محمود به‌تخت نشست. اشرف بارها از محمود درسیاست‌آزموده‌تر بود وبه‌خوبی می‌فهمیدکه برای‌استواری قدرت دودمان‌سلطنتی افغان در ایران، افغانان نباید مانند استیلاگران بیگانه عمل کنند بلکه به‌عنوان ایرانی بر ایرانیان فرمان‌رانند. اشرف‌کوشش‌کردکه به‌اشراف و بلندپایگان ایرانی امتیاز بدهد، اما افغانان از این سیاست اشرف خوششان نمی‌آمد و می‌خواستند به‌عنوان قوم غالب‌در ایران فرمان رانند.

دراین‌میان ترکان به‌تصرف سرزمینهای اشغال شده اکتفا نکردند، و ارتش خودرا به‌سوی اصفهان‌گسیل داشتند. اشرف علیه ترکان وارد نبردگردید و به‌سال ۱۷۲۶ آنها را شکست‌داد. به‌سال ۱۷۲۷ ترکان حاضر به‌انعقاد پیمان‌صلح درهمدان شدند شرایط‌صلح چنین بود: اشرف، سلطان‌احمدسوم فرمانروای ترك را به‌عنوان خلیفه همه مسلمانان‌سنی به‌رسمیت شناخت؛ سلطان هم پادشاهی اشرف را برایران تائید واورا تحت‌الحمایهٔ‌سلطان عثمانی‌قلمدادکرد؛ اشرف‌گذشته از استانهائیکه به‌موجب‌پیمان ۱۷۲۴ به‌ترکها واگذارشده بود، خوزستان، زنجان، قزوین وتهران را به‌ترکها واگذاشت.

پیدایش‌نادر، بیرون‌راندن‌افغانان. روابط ایران با ترکان و روسها

پایداری ایرانیان در برابر اشغال‌گران ترك و افغان روز به‌روز افزایش می‌یافت، دراین هنگام مرکز جنبش در مازندران بود. به‌سال ۱۷۲۶ یکی از سرداران پرتوان و با استعداد ایرانی به‌نام نادرخان افشار به‌نیروی شاه طهماسب دوم پیوست. نادر ازمیان عشیره‌ترك افشار برخاسته بود، قسمتی از این‌عشیره در زمان شاه‌اسماعیل اول به‌خراسان کوچ‌داده شد. به‌سال ۱۶۸۸ نادر دراین منطقه به‌دنیا آمد. هنگام نوجوانی با مادرش به‌وسیله ازبکان خوارزم به‌بردگی برده شد، او از اسارت‌گریخت، به خراسان برگشت و درخدمت دسته‌های چریکی فئودالهای محلی درآمد، دیری نپائید خودش تعدادی چریك گردآورد، دژ کلات را که درشمال‌خراسان قرارداشت به‌تصرف‌درآورد، این‌دژ رامستحکم

کرد و به‌عنوان پایگاه ازآن بهره برد.

دیری‌نپائید نادربه‌خدمت شاه‌طهماسب دوم درآمد، شاه‌طهماسب اورا به‌والیگری خراسان منصوب‌کرد، نادر اراده خود را به‌شاه بی‌اراده طهماسب تحمیل و او را متقاعد کرد تا فتحعلی‌خان قاجار را که رقیب‌اصلی نادر بود، به‌قتل برساند. در فاصلهٔ سالهای ۱۷۲۶ و۱۷۲۹، نادر ملك‌محمود سیستانی‌را شکست داد و مشهد راکه به‌تصرفش‌درآمده بود، از او پس‌گرفت، افغانان ابدالی‌که هرات را درتصرف داشتند از او شکست خوردند و هرات را تخلیه‌کردند اینگونه نادر سرتاسر خراسان را به‌تصرف درآورد. دراین‌هنگام نادر از سوی شاه‌طهماسب دوم به‌طهماسبقلی‌خان ملقب گردید، وادارهٔ کلیه استانهائی‌را که به‌نام شاه طهماسب دوم تصرف‌کرده بود، به‌دست‌گرفت. ضمناًشاه به‌عنوان آلت دست ساده‌ای‌دراختیارنادربود.

کامیابیهای نادر اشرف افغان را نگران‌کرد. اوبا ۳۰ هزار سپاهی به‌سوی خراسان رهسپار شد و در اکتبر ۱۷۲۹ نزدیك دامغان به‌سختی شکست خورد و لشکریانش تار و مار گردیدند. نادر ضمن تعقیب افغانان غلزائی شکست خورده و فراری به‌سوی اصفهان تاخت و در۲۹ نوامبر ۱۷۲۹ یك‌بار دیگر در نزدیکی مـورچه‌خورت اصفهان، آنها را به‌سختی شکست داد. اشرف باارتشش اصفهان‌را تخلیه‌کرد و پیش از بیرون رفتنش‌کشتار دیگری درشهر راه انداخت، شهر را به‌باد تاراج‌داد و شاه مخلوع، شاه‌سلطان حسین‌را اعدام‌کرد. نادر به‌اصفهان واردشد ودیری‌نپائیدکه شاه‌طهماسب دوم‌را به‌تخت‌نشاند.

نادرضمن تعقیب افغانان‌فراری به‌فارس، درآغازسال ۱۷۳۰ درنبردی نزدیك‌استخر آنها را تارو مارکرد و شیراز راگرفت. اشرف به‌بلوچستان‌گریخت و درآنجا به‌دست‌یکی ازخانهای بلوچ‌کشته شد، دراین‌هنگام ایران ازوجود افغانان پاك‌گردید.

درهمان سال ۱۷۳۰ نادر به‌تعرض علیه تـرکان پرداخت، آنها را شکست داد و همدان، کرمانشاه، اردبیل و تبریز را آزادکرد. فرمانده‌ارتش روس در ماوراء قفقاز (نزال لواشف ارتش نادر راکمك‌کرد. دیری نپائیدکه نادر به‌سرکوبی قیام تازه افغانان ابدالی در خراسان سرگرم‌گردید. دراین هنگام شاه‌طهماسب دوم‌که از پیروزی‌های نادر وقدرت روزافزون او به‌هراس افتاده بود، برآن شد شخصاً با ترکها وارد نبردگردد، اما شکست خورد و چیزی نمانده بود اسیر شود. به‌سال ۱۷۳۱ طهماسب دوم با ترکان پیمان صلح بست، به‌موجب این پیمان سرزمین‌های واقع درشمال رود ارس به‌ترکان واگذارگردید، علاوه براین۹ بخش از استان‌کرمانشاه به‌عنوان خرج سفره به‌احمد پاشاوالی بغدادواگذار شد.

دراین میان استانهای‌کنارهٔ دریای خزرکه به‌وسیله روسها اشغال‌شده بودند، دراثر

جنگ زدگی به‌ویرانی گرائیده و نه‌تنها سودی برای روسها دربر نداشتند بلکه هزینه‌های گزافی را برای‌آندولت پدیدآوردند. پس از آنکه به‌سال ۱۷۲۵ پطر اول درگذشت‌دولت روس علاقه‌ای به‌ماوراء قفقاز نشان نداد. این دولت می‌خواست استانهای‌کنارهٔ دریای خزر را به‌شاه‌طهماسب دوم برگرداند، به‌شرط آنکه اگر به‌قدرت رسید اجـازه ندهد این مناطق به‌دست ترکها بیفتد. بنابراین روسیه درحالیکه درانتظار نتیجه جنگ بود از اتحاد با ایران استقبال می‌کرد. اینگونه درآغاز سال ۱۷۳۲ در رشت پیمانـی میان روسیه و ایران بسته شدکه به‌موجب آن روسها ازمازندران وگرگان‌چشم پوشیدند، گیلان‌بیدرنگ به‌ایران بازگردانده شد، اما دولت روس ملزم گردید زمینهای کناره دریـای خزر واقع در شمال رودخانه‌کوری را درصورت پاك شدن زمین‌های مـاوراء قفقاز از ترکان، به ایران پس بدهد.

نادر پیمانی راکه میان‌طهماسب دوم وترکها به‌سال ۱۷۳۱ بسته شده بود ننگ‌آور اعلام داشت وآنرا به‌رسمیت نشناخت اوکنگره‌ای (قوریلتای) از امیران و اشراف ایران تشکیل‌داد، دراین‌کنگره موفق شد طهماسب دوم را رسماً از سلطنت‌خلع وپسر ۸ماهه‌اش به‌نام عباس سوم رابه‌جای او منصوب‌کند (او رسماً درسالهای ۱۷۳۴-۱۷۳۶ شاه بود). البته قدرت واقعی در دست نادر بود. دیری نپائید ارتش‌نادر به‌سال ۱۷۳۳ ترکها را در کرکوك شکست داد و در جریان سالهای ۱۷۳۴ - ۱۷۳۵ سرتاسر خاور ماوراء قفقاز را از وجود آنها پـاك کرد. به‌سال ۱۷۳۵ نـادر نخستین لشکرکشی را علیه مالکان و جامعهٔ عشیره‌ای - پدرسالاری «آزاد» داغستان آغازکرد، اما نتوانست به‌نتیجهٔ قطعی برسد.

ضمن محاصره دژهای مستحکمی‌که به‌وسیله ترکها اشغال شده بود (گنجه وغیره) نادر ازکمك مهندسان وتوپخانهٔ روسها بهره برد. این‌چگونگی مانع‌تقاضای نادر ازروسها مبنی برتخلیه‌کنارهٔ دریای خزر یعنی باکو ودربند نشد. روسیه با این تقاضا موافقت‌کرد، به‌شرط آنکه نادر ضمن نبرد روسها با ترکـان با روسها متحد شود و با آنها پیمان‌صلح جداگانه‌ای نه‌بندد. نادر این‌شرط را نپذیرفت و بیدرنگ با دولت ترکیه وارد مذاکرمشد، به‌سال ۱۷۳۶ پیمان جداگانه‌ای با آنها بست، به‌موجب این پیمان ترکها بایستی تمام سرزمینهائیراکه پیش ازپیمان۱۷۲۲ متعلق به‌ایران بود، به‌این دولت برمی‌گرداندند. اما این‌پیمان به‌وسیله ترك‌ها امضا نشد و به‌مرحله اجرا درنیامد.

قوریلتای‌مغان‌واعلام پادشاهی‌نادر

به‌سال ۱۷۳۶ پیوستگی سیاسی دولت ایران کامل شد، اما مملکت در اثر جنگهای پی درپی داخلی و خارجی به‌بحران مالی دچار شده وبه‌حال ورشکستگی اقتصادی کامل درآمده بود. روستاها دراین زمینه بیشتر از همه رنج می‌کشیدند. بسیاری از دهقانان یا دراثر رویدادهای جنگ کشته شدند یا به‌وسیله ترکان و غلزائیان به‌بردگی رفتند. تنها در حومه اصفهان، از ۱۵۰۰ پارچه‌آبادی هزارتـای آنها خالی از سکنه گردیدند. کاریزها، سدها و تاسیسات آبیاری دیگر به‌کلی ویران شدند. نسبت به‌زندگـی دهقانـان آنزمان می‌توان‌از نوشته فارسی‌ای‌که دربالای سردر مسجد ونداد نزدیك نخجوان به‌تاریخ ۱۱۴۵ ه. ق (۳/۱۷۳۲ میلادی) دیده می‌شود، قضاوت‌کرد. درآنجا نوشته شده: «دراین‌زمان از زورگرسنگی، بینوائی وتیره‌روزی، جهنمی پدیدآمده بود، در عرض یك سال روستای ونداد و پیرامونش سه‌بار مورد حمله و تاراج قرارگرفت، بسیاری از مؤمنان، اعم از زن ومردکشته شدند و به‌بردگی رفتند، بندگان خدای دیگر آواره شدند، از رود ارس گذشته و درآن سوی‌ساحل اقامت گزیدند. دراین روزها رشتهٔ دادوستد و مراوده ازهم گسیخت».

بیشتر مناطق جنگ زده به‌ویژه شهرهای باختری و مرکزی مانند تبریز، قزوین، اصفهان، شیراز، یزد به‌ویرانی گرائیدند. کاهش قدرت خرید روستائیان و شهـرنشینان باعث سقوط بازرگانی و صنعت داخلی گردید. راهزنی در راههای‌کاروان‌رو بازرگانی و ناامنی این‌راه‌ها بازرگانی‌خارجی، ازجمله معامله ابریشم را هم‌دچار رکودکرد.

مالکان وفئودالهای‌محلی وهمچنین خود نادر بدون توجه به‌هم‌پاشیدگی‌اقتصادی، دربارهٔ‌کاهش میزان مالیات‌ها از رعایا نمی‌اندیشیدند وکوشش داشتند طبق قوانین پیشین از دهقانان مالیات وصول‌کنند، به‌انگیزهٔ بینوائی بی‌اندازهٔ دهقانان وصول مالیات‌کامل‌از آنها غیرممکن بود و اینگونه بیشتر آنها بابت مالیات‌های پس‌افتاده به‌محصلان وامدار بودند. از زمان شاه‌سلطان‌حسین بنا به‌دستور دولت مقدار نقرهٔ سکه‌های رایج (عیار) به میزان‌چشم گیری کاهش‌یافت. نامرغوب بودن‌جنس مسکوك نقره ارزش پول را ۱۰الی۱۲ بار، ضمن مقایسه با پول پایان سده ۱۷، کاهش‌داد.

نادرآشکارا دریافت‌که دودمان صفوی نه‌تنها قدرت واقعی را درکشوراز دست‌داده، بلکه اعتبار این‌دودمان درمیان قسمتی از اشراف فئودال ازمیان رفته است، بنابراین بر آن شد، از پیروزیهای نظامی وهمچنین شهرتش دربـارهٔ «آزادکردن ایران» بهره ببرد و تخت سلطنت را اشغال‌کند. بنابراین ناگزیر بود، پشتیبانی فئودالها را جلب و به‌وسیله آنهاطرفداری توده‌های مردم را به‌سود خود برانگیزد. برای این‌منظور در ژانویه۱۷۳۶ در اردوگاه جنگیش واقع در دشت مغان «قـوریلتای» (کنگره) بزرگی تشکیل داد. این قوریلتا نه‌تنها شامل سرداران لشکر، بلندپایگان واشراف روحانی وسران عشایرکوچ‌نشین

بود، بلکه چندتن از ریش‌سفیدان شهرها وروستاها هم درآن‌شرکت داشتند. اسقف‌کاتولیك ارمنی به‌نام ابراهام‌کرتاتسی هم برای شرکت دراین‌قوریلتا دعوت شد. درحدود ۲۰هزار تن دراین‌کنگره حضور داشتند. شمارهٔ افراد حاضر در این اجتماع با نوکران وکارگذاران اعضای اصلی رویهمرفته به ۱۰۰ هزارتن می‌رسید. نقش اصلی را دراین قوریلتای ۵۴تن خان ایفا می‌کردند، دیگران جزو سیاهه لشکر بودند.

نادر از حاضران دراجتماع خواست تا ازمیان خودشان یك‌تن را به‌عنوان شاهنشاه ایران برگزینند. گفته شدکه شاه‌عباس سوم‌کودك و اسماً این مقام را دارد، خود نادرهم بنا به‌گفتهٔ خودش ازکار خسته شده و می‌خواهد به استراحت بپردازد. سرانجام همهٔ حاضران دریافتندکه چشم‌پوشی‌نادر از ادارهٔ امورکشور ریاکارانه است و دربارهٔ انتخاب شاه نمی‌توانندآزادانه‌بیندیشند. روحانیان شیعه بنابرسنت، به‌شدت پای‌بند دودمان‌صفوی بودند و چندتن از امیران قزلباش هم جداً مخالف انتخاب نادر، به‌عنوان شاه بودند. اما ملاباشی سرکردهٔ صنف روحانیان جرأت کرد و اظهار داشت‌که سلطنت باید در دودمان صفوی باقی‌بماند، او بعداً بنا به‌دستور پنهانی نادربه‌قتل‌رسید. در این قوریلتای هیچکس جرأت نکرد شخص دیگری را جز نادر به پادشاهی برگزیند. نادر ریاکارانه این‌گزینش را نپذیرفت، حاضران ناگزیر شدند باالتماس ازنادر بخواهند تا سلطنت ایران را بپذیرد، سرانجام نادر با شرایطی تقاضای آنها را قبول‌کرد. یکی از شرایط، تغییر روشهای کیش شیعه‌که آئین دولتی و رسمی بشمار می‌رفت، در رابطه باکیش سنی بود، او پیشنهادکرد که شیعیان و سنیان‌کشور باید با هم سازش‌کنند و متحد شوند. با وجود اینکه در این قوریلتای چهرمهمای مهم روحانیان شیعه حضور داشتند جرأت نکردند با این پیشنهاد مخالفت‌کنند. نادر درماه مارس ۱۷۳۶ رسماً شاهنشاه ایران اعلام شد و عباس سوم را که کودك ۴ ساله‌ای بود و هم‌اکنون از مقام اسمی سلطنت برکنار شد، نزد پدرش به خراسان‌فرستادند، بعدها بنا به‌فرمان نادر هردوکشته شدند واینگونه‌کار دودمان صفوی پایان یافت.

سیاست‌خارجی وداخلی‌نادرشاه

نادرشاه افشار (مارس ۱۷۳۶-۱۷۴۷- م.) به‌تثبیت مرزهای پیشین ایران اکتفا نکرد. تمام‌دورهٔ حکومتش به‌جنگ‌های استیلاگرانه و تاراجگرانه خارجی‌گذشت. انگیزه اصلی‌گزینش‌سیاست استیلاگرانه‌نادرتلاش به‌منظوربهبود بخشیدن وضع‌مالی‌دولت وسازش بااشراف فئودال تازه، اعم از ساکن وکوچ‌نشین بود، این سیاست به‌او امکان می‌داد که

قشرهای نامبرده را به‌حساب غنائم جنگی ثروتمند کند، به‌این‌منظور ضرورت داشت تاارتشی نیرومندکه افرادآن از روستاها ومناطق جنگ‌زده و ویران شده کشور انتخاب می‌شدند، پدیدآورد، هستهٔ مرکزی ارتش نادرشاه، پیکارگران عشایر ترکمن، ازبك و افغان‌بودند، برای نگهداری این ارتش به‌پول فراوانی نیاز بود.

هنگامیکه نادرشاه درسالهای ۱۷۳۷-۱۷۳۸ عشایر افغان را مطیع کرد به‌دولت «مغول‌کبیر» هندوستان اعلام جنگ داد، بهانه‌اش این بودکه دولت هند به‌فراریان‌شورشی افغانی پناه داده است، ارتش نادر، محمدشاه «سلطان مغول‌کبیر» را درمارس ۱۷۳۹ضمن نبردی درکرنال شکست‌داد و پایتخت او یعنی دهلی را تصرف‌کرد، این شهر و مناطق دیگرکشور هند به‌وسیله سپاهیان نادر غارت شدند. غنائم جنگی‌ای که از هندوستان به‌چنگ نادر افتاد، دست‌کم ۷۰۰ میلیون روپیه برآورد شده است. نادرشاه سرزمینهای تصرف‌شده هندرا به‌محمد شاه واگذارکرد وفقط سرزمین واقع‌درباختررود سندرابه‌قلمروش افزود.

به‌سال ۱۷۴۰ نادرشاه به‌خان‌نشین‌ازبك‌یعنی بخارا وخیوه حمله‌کرد. عبدالفیض‌خان بخارائی خود را تحت‌الحمایهٔ نادر اعلام داشت. خیوه (خوارزم پیشین) پس ازپایداری سرسختانه‌ای ناگزیر به‌اطاعت نادر درآمد. نادر ۳۰ هزار تن از ایرانیان راکه در خیوه به‌حال بردگی به‌سر می‌بردند، آزادکرد وبه‌اسیران روسی‌ای،که درآن دیار به‌حال‌بردگی به‌سر می‌بردند، اجازه داد به‌میهن‌شان بازگردند.

نادر درسالهای ۱۷۴۱-۱۷۴۳ به‌لشکرکشی بسیار دشواری اقدام‌کرد، منظورش‌آن بودکه خان‌نشین‌های «جامعه مختار» مناطق کوهستانی داغستان را مطیع کند. اما تا اندازه‌ای به‌این‌کار کامیاب نشد، چون پایداری داغستانی‌ها برپایهٔ جنگ مردمی واقعی انجام‌گرفت.

نادرجنگ تازه‌ای را علیه ترکها درسالهای ۱۷۴۳-۱۷۴۶ آغازکرد. اگرچه‌ارتش ایران ضمن این نبردها کامیابی‌هائی به‌دست آوردند، امـا نتوانستند وضع خود را استوار کنند، چون دراین هنگام درایران وکشورهای تابعه قیامهائی رویداد و نادر ناگزیر شد قسمتی از نیروهایش را از صحنه عملیات ترکها خارج‌کند. طبق پیمان صلح کردان به‌سال ۱۷۴۶مرز میان قلمرو ایران وترك مانند پیش تثبیت‌شد. نادرشاه دوبار درسالهای۱۷۳۷ و۱۷۴۱ نیروئی برای تصرف عمان و جنوب شرقی عربستان‌گسیل‌داشت، اما ضمن این لشکرکشی‌ها کامیابی به‌دست نیاورد.

پس ازسال ۱۷۴۰ سیاست استیلاگرانهٔ نادر با ناکامی روبرو شد. این لشکرکشی‌ها هزینه‌های سنگینی را دربر داشتند. ضمناً در اثر ناکامیها، غنائم جنگی چشم‌گیر وتصرف

سرزمینهای تازه‌ای نصیب دولت‌نادر نمی‌شد.

به‌موجب برخی‌مدارک نادرشاه‌درباره‌تصرف سرزمینهای کنارهٔ‌دریای خزرمی‌اندیشید. تلاش نـادر به‌سال ۱۷۴۳ به‌منظور ساختن ناوگـان جنگی در دریـای خزر زیر رهبری ماجراجوی انگلیسی به‌نام التن، ولشکرکشی نادر به‌داغستان باعث نگرانی دولت‌روس گردید، این دولت نیروهای جنگیش را در کیزلیار کنار مـرز ایران متمرکز کرده اما کار به‌جنگ‌نکشید. نادر به‌منظور استواری‌حاکمیت ایران برخلیج‌فارس اقدام به‌ساختن‌ناوگان جنگی دربوشهر کرد، و درآنجا کارگاه توپسازی بنا نهاد.

نادرمشهد را پایتخت قرارداد. او می‌کوشید سیاست تمرکز را درحکومت به‌مرحلهٔ اجرا درآورد، امادرشرایط تیرگی اوضاع‌اقتصادی‌کشور وعدم پیوستگی‌استانهای‌تابعه به یکدیگراین پندار، خیالی خام بود. اگرفعالیت‌های نادر تاپیش از سال ۱۷۳۶ که پیرامون بیرون‌راندن استیلاگران بیگانه واتحادکشور دورمی‌زد، از پشتیبانی مردم ایران‌برخوردار بود، اما سیاست استیلاگرانه بعدی او و جنگ‌های پیوسته‌اش‌که انگیزهٔ سنگینی مالیات برروی توده‌ها و باعث ویرانـی بیشتر کشور شده بود، مورد بیزاری مـردم قرارگرفت. غنائم‌جنگی‌ای‌که به‌دست‌می‌آمد، برای‌پیشرفت وشکوفائی‌نیروهای‌تولیدی به‌کارنمی‌رفتند، و در زمان نادر، ایران ازنظر اقتصادی به‌پیشرفتهای زمان شاه‌عباس اول نـائل نیامد. گنج‌هائیکه به‌عنوان غنیمت جنگی از هندوستان‌گرفته شده بود، قسمتی به‌مصرف هزینه جنگی رسیدند و قسمت دیگر به‌عنوان اندوختهٔ مرده در خزانه نادر واقع درکلات انبار شدند.

نادر برای استواری قدرت مرکزی‌کوشش کرد میزان زمین‌های زراعتی دولتی را افزایش دهد، بنابراین‌قسمت مهمی از املاك وقف را مصادره‌کرد، و املاك قسمتی‌عشایر قزلباش را نیز ازآنها پس‌گرفت، این اقدامات بایستی به‌ناتوانی نفوذ روحـانیان شیعه و امیران قزلباش‌که به‌دودمان سرنگون شده‌صفوی وفادار‌بودند، منتهی‌می‌گردید، اما چنین نشد و خشم این گروههای متنفذ طبقه فئودالها را هرچه‌بیشتر برانگیخت.

طرح‌پیوستگی شیعیان باسنیان‌که به‌وسیلهٔ نادر پیشنهاد شد ضمن بحث‌هائی ازسوی فقیهان سنی با سردی رو برو گردید. این طرح برمبنای گرایش‌های مذهبی ارائه نگردید بلکه منظور ازآن‌به‌دست‌آوردن امتیازات سیاسی‌بود (نادر ازروحانیان ارمنی‌هم‌پشتیبانی می‌کرد) اهمیت‌سیاسی این‌طرح به‌قرار زیر بود: نادر می‌پنداشت که پیگرد و آزار سنیان در زمان شاه‌سلطان‌حسین انگیزه شورش در استانهای داغستان، کردستان، افغانستان شده است. و بااجرای این‌طرح می‌خواست اشراف سنی کرد، افغان، ازبك و غیره را به‌سوی خود به‌کشاند و حتی‌مایل بود ضربه‌ای به‌نفوذ روحانیان شیعه‌که بااو دشمنی می‌ورزیدند،

وارد آورد. بنابراین، طبق طرح نادر مذهب شیعه ۱۲ امامی بایستی در ردیف پنجمین مذهب سنی به نام مذهب جعفری در می‌آمد و لعن فرستادن به سنیان و سه خلیفه اول صدر اسلام بایستی از سوی شیعیان نهی می‌شد. اما هم شیعیان و هم سنیان متعصب بگونهٔ پنهانی بااین‌سازش مخالفت ورزیدند و اعلامیهٔ نادر فقط در روی کاغذ ماند. الحاق شیعهٔ مذهب جعفری را به‌آئین سنی، سنیان ترک و ازبک هیچکدام به‌رسمیت نشناختند.

پس از لشکرکشی به‌هند نادر (درماه مارس ۱۷۳۹) طی فرمانی استانهای ایران را

تا سه سال از پرداخت مالیات معاف کرد. اما بعدها این تخفیف که درهمه‌جا کاملاً اجرا نشد به‌وسیله خود نادر لغو گردید، ضمناً او به‌سال ۱۷۴۳ فرمان‌داد مالیاتهائی راکه‌در سالهای بخشودگی وصول‌نشد از رعایا وصول کنند. ازسال ۱۷۴۴میزان مالیات‌هاافزایش یافت. دراین هنگام اخذ مالیات از رعایای بینوا با شکنجه، زجر و غارت توأم بود. بنا به‌گفته تاریخ‌نگار قرن۱۸محمدکاظم، کسانیراکه نمی‌توانستند مالیات مقرره را به‌پردازند کور می‌کردند یازبانشان‌را می‌بریدند، بسیاری ازاستانها«به‌طورکلی کسانی‌که ازپرداخت مالیات عاجز بودند، زنان یاکودکانشانرا به‌برده‌فروشان می‌فروختند و بهای‌آنها رابابت مالیات برمی‌داشتند».

گفتن این‌مسئله ضرورت نداردکه دولت نادراصلاً درباره نوسازی نیروهای‌تولیدی کشورنمی‌اندیشید. درچند منطقه به‌ویژه در استانهای‌شرقی ایران، تأسیساتی برای‌آبیاری ایجادگردید، برخی از شهرها و قصبات بدون سکنه نوسازی و به‌وسیلهٔ شهرنشینان یا روستائیان یاکوچ‌نشینانی‌که اجباراً ترك دیارکرده بودند، مسکون‌گردیدند. اما بناهای این محلها بی‌نظم و ناپایدار بودند، ضمناً این ساختمانها را یا بیگاریها، بدون دریافت مزد یا خود رعیت‌ها می‌ساختند.

سیاست نادرشاه نه‌تنها موجب ناخشنودی دهقانان و شهرنشینان گردید، بلکه‌باعث بیزاری قسمتی از فئودالها به‌ویژه اشراف‌نظامی قزلباش و اشراف روحانی شد. در برابر این ناخشنودی همگانی وضعف اقتصادی و نارسائی‌های دیگر، دستگاه حکومت نادر تنها می‌توانست با روش زور، استبداد ترور واعدام‌های دسته‌جمعی، چاره‌جوئی کند.

قیام‌مردمی وکشتن‌نادرشاه

سیاست مالیاتی نادر مستقیماًباعث رویداد یك‌رشته قیامهائی از سوی شهرنشینان، دهقانان وکوچ‌نشینان‌کشورهای اشغال شده و خود ایران گردید. به‌سال ۱۷۴۲ شورشی درخیوه و بلخ درگرفت، درسالهای ۱۷۴۰ و ۱۷۴۳ دو قیام بزرگ دهقانی در شیروان رویداد، سرکردگان این‌قیام‌ها مدعیان حکومت بودند و به‌نام سام میرزا شاهزادهٔ صفوی، قیام‌کردند. این‌قیامها به‌سختی سرکوب شدند. سرکردهٔ قیام‌مردمی سال۱۷۴۳ درگرجستان شرقی گیوی امیلاخواری بود. درسالهای ۱۷۴۳-۱۷۴۴ سرتاسر خاك فارس به‌وسیلهٔ قیام کنندگان کوچ‌نشین ودهقانان تصرف‌شد، این‌قیام دامنهٔ گسترده‌ای‌یافت؛ بیگلربگی‌فارس‌به نام‌تقی‌خان به‌این قیام پیوست ورهبری‌آنرا به‌عهده‌گرفت.

درمنطقهٔ قارص‌که جزو سرزمین ترکیه بود فراریان ایرانی زیر رهبری درویشی‌که

خود را شاهزاده صفی‌میرزا مـی‌شناساند، قیام کـردند. در اردوی این شخص بسیاری از دهقانان فراری، کوچ‌نشینان و حتی فئودالها با چریکهای زیر دستشان گرد آمدند. این جنبش قفقازخاوری راتهدید می‌کرد. اماارتش‌نادر به‌سال۱۷۴۳توانست این‌اردو را درهم کوبد و صفی میرزای خیالی را دستگیر کند. در فاصله سالهای ۱۷۴۳ و۱۷۴۶ - امواج طغیان، دهقانان و کـوچ‌نشینان خراسان، کرمان و استانهای بختیاری و لرستان را فرا گرفت. تمام این شورشها به‌وسیلهٔ ارتش‌نادر سرکوب شدند. به‌سال ۱۷۴۷ قیامی‌مردمی در سیستان درگرفت (دراین قیام فئودالهای محلـی هم شرکت داشتند)، انگیزهٔ این قیام ناتوانی مردم نسبت به‌پرداخت مالیات هنگفتی به مبلغ ۵۰۰ هزار تومان بود؛ این قیام به‌بلوچستان هم رسید. نادر برادرزاده‌اش به‌نام علیقلی میرزا را برای سرکوبی این قیام به‌سیستان فرستاد، اما او ضمن انجام این مأموریت متوجه نفرت همگانی مردم از نادرشاه شد، بنابراین‌خودش به‌این قیام پیوست و رهبری‌آنرا به‌دست‌گرفت، و خود راشاه خواند. نادرکه به‌همهٔ درباریان وسرداران خود دربارهٔ ساخت وپاخت با علیقلی‌خان بدگمان‌بود، تصمیم‌گرفت خودش شخصاً این شورش را در سیستان سرکوب کند. اما اینان پیشدستی کردند. نادر در ژوئن۱۷۴۷ در اثر توطئه‌ای هنگام شب درچادرش‌که درخبوشان بود، کشته شد.

پس از مرگ نادرشاه، در ایران ازهم‌پاشیدگی سیاسی، ستیز داخلی و پیکار میان دارو دسته‌های فئودال به‌منظور به‌دست‌گرفتن قدرت‌آغاز گردید، و حتی حاکمان فئودال هریك درقلمرو خودعلم جدائی‌خواهی برافراشتند.

زوال فرهنگ

درپایان سدهٔ ۱۷- آغاز سده۱۸، درپی جنگهای تقریباً پیوسته، ستیزهای داخلی و نابسامانی اوضاع‌اقتصادی، زوال فرهنگی ایران به‌چشم می‌خورد.

ازآثار تاریخی این دوره، آرامگاه دزب امام ومدرسه مادرشاه که شاه‌سلطان‌حسین برای مادرش بناکرد، می‌باشند. این مدرسه دارای سردر وگنبد بسیار بلند و اماکن‌دیگر است. ساختمانهای نامبرده ازشاهکارهای معماری ایران به‌شمار می‌روند.

دربارهٔ دستگاه حکومتی نادرشاه و وضع کشورهای زیر اشغال او درسده‌هـای ۱۸ تا ۲۰آثاری به‌زبان فارسی درایران، آسیای‌میانه وهندوستان مسلمـان نوشته شده‌اند. پرارزش‌ترین این‌نوشته‌ها تاریخ نادری اثر میرزا مهـدیخان وکتاب سه‌جلدی تاریخ عالم آرای نادری اثر محمدکاظم است. این‌نوشته‌ها ضمن بیان رویدادهای تاریخی مدارك پر

ارزشی دربارهٔ وضع اجتماعی ـ اقتصادی کشور وحتی شرح کامل قیام‌های مردمی ایرانیان را به‌دست داده‌اند.

دراین زمان اجتماع ایران وارد مرحله‌ای از رکـود در زمینهٔ دانش وهنر و حتی پیشرفت‌های علمی گردیده است.

۱۴

ایران درنیمه‌دوم سدهٔ ۱۸
(زندیه، برقراری قدرت دودمان قاجاریه)

ستیزهای فئودالی پس از مرگ نادرشاه

پس از کشته‌شدن نادرشاه دولت عظیمی که درپی کشورگشائی او درایران پدیدآمد، چون پایگاه‌های اقتصادی وسیاسی استواری نداشت بزودی از هم پاشید و به‌حکومت‌های مستقل فئودالی تبدیل گردید. یکانهای رزمندهٔ افغانی به‌سرکردگی احمدخان ابدالی (درانی) که جزو ارتش نادر خدمت می‌کردند، به‌افغانستان برگشتند. احمدخان ابدالی استانهای قندهار، هرات، پنجاب وکشمیر را تصرف کرد وافغانستان را کشوری مستقل اعلام داشت، و خودش را فرمانروای آن کشور خواند.

خانهائیکه توطئه قتل نادر را چیده بودند، درژوئن ۱۷۴۷، برادر زادهٔ نادر به‌نام علیقی‌خان را شاه ایران اعلام داشتند. علیقلی‌خان که به‌سلطنت رسید فرمان کشتن تمام فرزندان و نوه‌های نادر، به‌استثنای نوه بزرگش شاهرخ‌میرزا، را صادر، و حتی نادر را به‌انجام کارهای بیدادگرانه محکوم کرد. به‌نشانهٔ اینکه او برخلاف نادر روش‌های دادگرانه‌ای را در اداره کشور اعمال خواهد کرد نام «عادلشاه» را روی خود گذاشت اما این اقدامات نتوانستند موقعیت او را استوار گردانند. پس از یکسال سرنگون شد و به‌وسیلهٔ برادرش

ابراهیم کور گردید. پس از این رویداد، طغیانهائی درمیان درباریان و همچنین ستیزهائی داخلی درمیان فئودالها در گرفت. به‌سال ۱۷۵۱، سرتاسر خاك ایران به‌یك‌مشت‌حاکم‌نشین های فئودال که خود رامستقل اعلام کردند و درعین‌حال با یکدیگر به‌ستیز می‌پرداختند، تجزیه گردید.

خراسان دراثر دخالت فعال فرمانروای افغان، احمد ابدالی ویکانهای زیر فرمانش رسماً مستقل‌اعلام گردید ودو رأس این حکومت نوهٔ نادرشاه را که ضمن ستیزهای‌داخلی کور گردیده بود، منصوب کردند.

استراباد وسپس مازندران زیر فرمان رئیس ایل‌قاجار، محمد حسن‌خان‌قاجاردرآمد. درجنوب‌آذربایجان‌یکی ازفرماندهان زیردست ناردشاه به‌نام‌آزادخان که‌جزء عشیرهٔ‌غلزائی افغان‌بود، حکومت می کرد. درگیلان هدایت‌الله‌خان که یکی از فئودالهای متنفذ محلی بود استقلال آن منطقه را اعلام داشت.

علیمردان‌خان‌بختیاری وکریمخان که رهبرعشیره‌ای‌ازلرها، به‌نام زند بود، حکومت اصفهان را به‌دست گرفتند. عشیرهٔ زند درمنطقه ملایر می‌زیست. در زمان هجوم افغانان، زندیان دربرابر آنها و همچنین دربرابر حملهٔ ترکان به‌سختی پایداری می کردند. درزمان نادر زندیان با چند عشیرهٔ دیگر به‌زور، به‌یکی از مناطق خراسان یعنی دورگز کوچانده شدند. پس از مرگ نادر زندیان به‌زادگاه خود بازگشتند. ضمن نبردی که میان کریمخان زند و علیمردان‌خان به‌سال ۱۷۵۳ در اصفهان درگرفت دومی کشته شد و کریمخان زند فرمانروای‌بلامنازع‌اصفهان وقسمت‌مهمی ازجنوب‌ایران گردید. سال‌بعد کریمخان‌توانست دامنهٔ پیروزیهایش را به‌جنوب‌آذربایجان به‌کشاند. نبرد میان‌کریمخان وقاجاران تاپیش ازسال۱۷۵۸ باکامیابیهای متناوب ادامه داشت، دراین‌سال چریکهای او قاجارها را درهم شکستند و محمدحسن‌خان قاجارکشته شد. سپس تا سال ۱۷۶۰ کریمخان، کرمان، یزد و اینگونه‌تقریباً سرتاسر خاك ایران به‌استثنای خراسان را به‌تصرف درآورد، دراین استان شاهرخ کور فرمانروائی می کرد وتحت‌الحمایهٔ کریمخان زند بود.

سیاست‌داخلی کریمخان‌زند

در زمان فرمانروائی کریمخان ستیزهای خانمان‌برانداز و خونین فئودالی در درون ایران تقریباً پایان یافت. این ستیزهای پیوسته تقریباً ۱۵سال، پس ازآنکه اقتصادکشور دراثر استیلای افغانان وحتی جنگهای ویران‌کننده نادرشاه به‌نابودی گرائیده بود، ادامه داشتند، و مردم ایران به‌ویژه روستائیان را به‌مصیبت بارترین فاجعه‌ها سوق دادند.

اقتصاد روستائی، صنعت، بازرگانی داخلی وخارجی و تأسیسات آبیاری درآستانهٔنابودی قرارگرفتند.

منابع تاریخی ایران کریمخان زند را فرمانروائی دادگر و جوانمرد شناسانده‌اند، نوشته‌اندکه او برای احیای اقتصاد ایران دلسوزی فراوان کرده است، نسبت به‌پیشرفت اقتصاد روستائی، صنعت، بازرگانی وپیکار علیه سوء استفادهٔ حاکمان‌محلی فراوان کوشیده است. کریمخان پس ازآنکه توانست بر سرتاسرکشور ایران‌چیره گردد خود را شاه‌نخواند و وکیل‌الدوله شناساند. او شیراز را به‌عنوان‌پایتخت دولتش برگزید.

به‌منظور جلوگیری از اخذ باج و خراجهای غیرقانونی به‌وسیله حاکمان محلی، کریمخان‌برای حاکمان و مأموران بلندپایهٔ دولت حقوق‌معینی‌که مستقیماً از خزانهٔدولت پرداخت می‌شد، تعیین‌کرد، اخذ باج و خراج‌ها و پیشکش‌های سنتی را از دهقانان‌ممنوع کرد. بنا به‌فرمان اوکارهای حاکمان پیوسته زیر نظارت برگزیدگان دولت مرکزی انجام می‌گرفت، اینان‌بایستی پیوسته درباره‌اوضاع مالی‌منطقه به‌اوگزارش می‌دادند. دراصفهان و برخی از شهرهای دیگر بهای ثابتی برای خواربار وکالاهای دیگرتعیین‌کرد. برای‌حفظ امنیت ساکنان شهرها مقررداشت گشتی‌های شبانه درشهربگردند.

درشیراز پایتخت‌کریمخان کارهای‌آبادانی فراوانی انجام‌گرفت. صنعتگران‌واستادکارانی راکه نادرضمن لشکرکشی از هندوستان آورده بود، درآن شهرگردآورد. درشهر کاخهای تازه، کاروانسراها، مسجد وکیل، بازار و حمام وکیل را بنیان نهـاد، باغهای تازه‌ایرا پدید آورد. روی‌گورهای شاعران نامدار ایرانی مانند سعدی و حافظ مرقدهائی را ساخت. کریمخان فرمان‌داد تاکف خیابانهای شیراز وبازارهارا سنگ‌فرش‌کنند ودر دو سوی خیابانها نهرهای‌آب روان بسازند.

برخلاف نادر، کریمخان از مذهب تشیع وروحانیان شیعه پشتیبانی می‌کرد. گورهای شخصیت‌های‌نامدار مذهب شیعه را ترمیم‌کرد و روی‌آنها را مرقدهائی ساخت.

اقدامهای سودمندی به‌منظور پیشرفت صنایع و حمایت از صنعتگـران انجام داد. برای تعیین‌میزان مالیات پیشه‌وران، بارؤسای صنوف مشورت می‌کرد. اقداماتی به‌منظور بنیان‌گذاری‌کارگاههای بزرگ صنعتی انجام داد. مثلاً درشیرازکارگاه شیشه‌گری بنیان نهاد، فراورده‌های این کارگاه نه‌تنها در ایران بلکه در کشورهای همسایه هم به‌فروش می‌رسیدند.

کریمخان‌ضمن‌تلاشش‌به‌منظور جلوگیری ازسقوط اقتصاد روستائی‌واحیای‌کشاورزی، وظایف فئودالی‌دهقانان‌را بگونه مشخص وثابت تعیین، وهرگونه‌تحمیل وظایف یامالیات های اضافی‌راکه ازپیش معمول بودملغی‌کرد.

درپی این اقدامات و حتی درنتیجهٔ پایان ستیزهای فئودالی، اقتصادکشور از جمله کشاورزی وصنعت رفته رفته درکشور پیشرفت راآغازکرد.

قیامهای مردمی درسالهای ۶۰ـ آغازسال ۷۰

کوشش‌های کریمخان به‌منظور محدود کردن بیدادگری حاکمان و فئودالها تقریباً بی‌اثر بودند. خانهای فئودال محلی و حاکمان به‌دستورات و فرمانهای کریمخان ترتیب اثر ندادند و به دهقانان و شهرنشینان مالیات و وظایفی را بارها بیش از میزان مقرره به‌وسیله کریمخان، تحمیل می‌کردند.

به‌موجب اطلاعاتیکه نمایندگان روسی درایران آنزمان داده‌اند، مثلاً حاکم‌رشت به‌سال ۱۷۶۸ مبلغی معادل ۳۰۰ هزار روبل مالیات برای خزانه مرکزی از مردم گرفت، اضافه برآن، مبلغ ۴۰۰ هزار روبل دیگر برای خودش ازمردم اخاذی‌کرده است. در مناطق دیگرایران هم اینگونه بیدادگری‌ها روا بود. این‌چگونگی‌ها اعتراض مردم‌روستاها و شهرنشینان را برانگیخت و آنها را به‌جنبش خودبخودی واداشت. به‌سال ۱۷۶۸ در اردبیل قیامی مردمی درگرفت، ضمن این‌قیام خان محلی‌کشته شد. درسالهای ۶۰ قیامی درکرمان رویداد، رهبری این قیام را زغال فروشی از روستای دران کوهپایه به‌نام تقی به‌عهده داشت. بهانهٔ این‌قیام بیدادگری وخودسری خدامرادخان زند، حاکم‌کرمان‌نسبت به‌تقی درانی بود. دراین هنگام تقی درانی توانست سیصدتن‌از افراد مسلح راگردآورد، او بااین افراد، کرمان را گرفت و خدا مرادخان را کشت. قیام کنندگان تا مدتی دیرپا توانستند کرمان را نگهداری و برآن فرمان رانند. به‌فرمان تقی‌درانی. دارائی بیشتر از توانگران وبازرگانان‌کرمان مصادره شد. در خود کرمان تفنگ‌ها و باروت‌های ممتازی برای جنگ ساخته می‌شد.

کریمخان سرانجام برای سرکوبی این قیام یکی‌از آزموده‌ترین سرداران خود یعنی نظرعلی‌خان زند را با سپاهیانی نیرومند به‌کرمان گسیل‌داشت، این‌شخص شهر را محاصره کرد. او برآن شد هم‌بستگی مردم‌کرمان راباتقی درانی بگسلد، بنابراین به‌قیام‌کنندگان وعده داد، اگر ازپیرامون تقی پراکنده شوند، به‌آنها تأمین خواهد داد. این نیرنگ‌مؤثر واقع شد دهقانان‌که نیروهای اصلی جنبش را تشکیل می‌دادند، درحالیکه وضع‌آنها درپی این‌قیام‌بهبود نیافته بود، تقی درانی را رهاکردند وبه‌روستاهای خود بازگشتند. صنعتگران و شهرنشینان دیگر هم از تقی درانی ناامید شدند، چون او ضمن فرمانروائیش‌تغییراتی در سیستم مالیات‌گیری پیشین نداد ومانند سابق ازشهرنشینان مالیات می‌گرفت؛ اینگونه

شهریان با نظر علی‌خان تماس گرفتند، دروازه‌های شهر را گشودند، تقی‌خان به‌وسیله نیروهای اعزامی شاه زند دستگیر شد، او را به‌شیراز رساندند و به‌فرمان خودکریمخان اعدامش کردند.

قیام‌مردم علیه حاکمان‌در مازندران وکناره‌های خلیج‌فارس نیز رویداد. به‌موازات پیکار علیه جنبش مردم کریمخان ناگزیر شد سرکشی و طغیان فئودالهـای معینی را نیز سرکوب کند. یکی از این فئودالهای سرکش حاکم بندر ریگ درکنارهٔ خلیج‌فارس به‌نام میرمحمد بود، این فئودال حملات راهزنانه‌ای را علیه‌کشتی‌های تجارتی آغازکرده ومانع از رفت و آمدکشتی‌ها از راه دریائی می‌گردید.

حاکم زنجان و استان خمسه نیزاز اطاعت‌کریمخان سرپیچید. اما بیشتر این‌قیام‌ها و شورش‌ها علیه حکومت کریمخان پراکنده بـودند و جنبهٔ اختلافهای محلی را داشتند، بنابراین نسبتاً فوری و به‌آسانی سرکوب می‌شدند.

سیاست‌خارجی کریمخان

تصرف هندوستان به‌وسیلهٔ انگلیسیان‌کریمخان را سخت نگران‌کرد، چون بیم‌آنرا داشت‌که مبادا ایران هم سرنوشت هندوستان را پیداکند، بنا براین تلاش‌می‌کرد استقلال کشور را دربرابر تجاوز دولت‌های اروپایی‌نگهدارد. نتیجهٔ این‌نگرانی‌آن شدکه‌کریمخان به‌میزان چشم‌گیری روابط سیاسی و بازرگانی خود را با دولت‌های بیگانه محدودکرد. کریمخان به‌ویژه ازگسترش نفوذ انگلیسها در ایـران می‌ترسید. راست است‌کـه به‌سال ۱۷۶۳، پس‌از پایان جنگهای ۷ساله در اروپا، هنگامیکه وضع انگلستان در هندوستان و شرق به‌میزان چشم‌گیری‌استوارگردید، کریمخان ناچار شد درمورد بازرگانی گذشت‌هائی را دربارهٔ انگلیسها روا دارد.

درنیمه دوم سدهٔ ۱۸ موقعیت دولتهای اروپای باختری درایران بسیار ضعیف‌بود. عمال بازرگانی انگلیسی و هلندی فقط در جزایر وکناره‌های خلیج‌فارس فعالیت داشتند. کریمخان‌که از اشغال هندوستان به‌وسیله انگلیسها پندگرفته بـود، اجازه نداد اینان در شیراز و داخل‌کشور نفوذ کنند. فعالیت انگلیسیان و هلندیان درآن‌هنگام فقط به‌کارهای بازرگانی‌محدود بود. درآنزمان دولت‌های اروپائی در زندگی اقتصادی و سیاسی کشور ایران نفوذ چندانی نداشتند.

در زمان‌کریمخان روابط بازرگانی‌ایران و روس رونق‌داشت. مراکز مهم‌بازرگانی ایران و روس بندر هشترخان و بندر انزلی در ایـران بودند. روسها، ماهوت، مخمل،

فراورده‌های آهنی، شکر، گندم و آرد به‌ایران صادر می‌کردند. از ایران، پارچه‌های ابریشمی، پنبه، برنج، حنا و کالاهای دیگر به‌روسیه صادر می‌شد. به‌موازات پیشرفت گستردهٔ بازرگانی میان ایران و روس بین این دو دولت مذاکرات سیاسی دربارهٔ مسائل نظامی انجام گرفت. درسالهای ۶۷/۱۷۶۶ یك هیئت روسی وارد ایران گردید و به‌سال ۱۷۷۸ هیئت روسی دیگری به‌ایران اعزام شد، منظور ازاعزام این هیئت انعقاد پیمان اتحاد سیاسی ونظامی بین ایران و روس علیه دولت ترکیه بود. دراین هنگام که کریمخان نسبت به‌ترکان موضع خصمانه‌ای داشت، پیشنهاد روسها را پذیرفت، اما مرگ او که به‌سال ۱۷۷۹ رویداد مانع از انجام این طرح گردید.

در نیمه دوم سدهٔ ۱۸ امپراطوری عثمانی راه زوال را می‌پیمود؛ ترکان سرگرم جنگ با مردم بالکان بودند، اینان می‌خواستند از زیر یوغ ترکها آزاد و مستقل شوند. ضمناً جنگ با روسها هم این دولت را به‌ناتوانی کشاند. در ارتباط با این اوضاع عراق‌عرب و بصره را عمرپاشای بغدادی مستقلاً اداره می‌کرد. درنیمه سالهای ۷۰، میانهٔ کریمخان با او به‌هم خورد وعمر پاشا قسمتی ازتعهدات خود را دربرابر ایران زیرپا گذاشت.

پس ازشکایات بی‌نتیجه‌ایکه دولت ایران ازعمر پاشا به‌سلطان عثمانی کرد، کریمخان درآغاز سال ۱۷۷۵ نیروئی سی‌هزار نفری را به‌بصره فرستاد تا آنجا را اشغال کند. انگیزهٔ مهم این لشکرکشی آن بود که کریمخان کوشش داشت این شهر واقع درمصب شط‌العرب را تصرف کند چون اینجا مهمترین مرکز بازرگانی خلیج‌فارس به‌شمار می‌آمد. محاصرهٔ بصره ۱۳ ماه طول کشید. هنگام محاصره، انگلیسها به‌نیروهای ترك کمك می‌کردند، به‌آنها اسلحه و سازو برگ می‌رساندند. اما با وجود کمك انگلیسها، ترکان به‌سال ۱۷۷۶ ناچار به‌تسلیم شدند و بصره به‌تصرف ایرانیان درآمد. بصره مدت کمی در تصرف ایرانیان بود (تقریباً سه سال). به‌سال ۱۷۷۹، پس از مرگ کریمخان ارتش ایران بصره را رها کرد و این شهر دوباره به‌تصرف ترکان درآمد.

ازسرگرفتن جنگ‌های فئودالی پس ازمرگ کریمخان

درپی تدبیرهای کریمخان مبنی بر پایان‌دادن به‌ستیزهای داخلی، قابل ذکر است که ضمن سالهای ۷۰ سدهٔ ۱۸ کامیابیهائی در زمینهٔ ترمیم نابسامانیهای اقتصادی وپیشرفت کشور، به‌دست‌آمد. رفته رفته اقتصاد روستاها نوسازی شد و بسیاری از روستائیان به دهاتشان که ازمیان‌نرفته بودند، برگشتند، تاسیسات آبیاری تعمیر گردیدند وحتی ساختمان‌های تازه‌ای به‌این منظور ایجاد شد، وسعت زمین‌های زیرکشت افزایش یافت، صنعت و

بازرگانی داخلی رو به‌بهبودی نهاد.

اما روند تجدیدحیات اقتصادی ایران پس ازمرگ کریمخان، درپی ستیزهای پیوسته فئودالی متوقف شد. از سال ۱۷۷۹ تا ۱۷۸۸ ستیزهای خونینی به‌منظور به‌چنگ گرفتن قدرت میان فئودالهای بلندپایهٔ خاندان زند درگرفت، این ستیزها پس از به‌قدرت رسیدن لطفعلی‌خان زند آخرین شاه دودمان زندیه، پایان یافت. تعویض شاهان خاندان زند با زدو خوردهای خونینی همراه بود. هنگامیکه افراد خاندان زند در مرکز و جنوب ایران بر سر به‌دست گرفتن قدرت سرگرم زدو خورد بودند، درشمال (درمازندران و استرآباد)، قاجاران به‌استوارکردن مواضع‌شان می‌پرداختند. ازمیان خانهای قاجار آقامحمدخان‌اخته که مردی بی‌رحم و پرتوان بود به‌پا خاست، او مدت ۱۵ سال در شیراز نزدکریمخان‌ـ زند به‌عنوان گروگان به‌سر می‌برد. پیش از مرگ کریمخان‌آقا محمدخان از شیرازگریخت و به‌منطقه‌ایکه ایل قاجار سکونت داشت (در ناحیهٔ استراباد) رفت. دراینجا میان آقا ـ محمدخان و برادرانش برای به‌دست گرفتن قدرت ستیز درگرفت، آقا محمدخان ضمن‌پیکار پیروز شد. در سالهای بعد برادرانش‌کوشش کـردند با او مخالفت‌کنند، اما تلاشهایشان بی‌نتیجه ماند و شکست خوردند.

آقا محمدخان پس از آنکه قدرتش را بر ایل قاجار استوار کـرد برآن شد دامنهٔ چیرگیش را برمناطق همسایه‌اش درایران گسترش‌دهد. به‌سال۱۷۸۳بر استراباد،مازندران وگیلان چیره گردید، به‌سال ۱۷۸۵ قاجاران تهران، قم، کاشان و اصفهان را گرفتند. به‌سال۱۷۸۹آقا محمدخان شیراز را محاصره‌کرد، اما شهر دارای برج و باروهای‌استواری بود وآقا محمدخان توپ و وسائل شکستن این استحکامات را دراختیار نداشت. بنابراین پس از یك ماه محاصرهٔ بی‌نتیجه، با ارتشش به‌تهران برگشت. به‌سال ۱۷۹۱آقامحمدخان تقریباً سرتا سرآذربایجان‌را به‌تصرف درآورد.

برقراری قدرت دودمان‌قاجار

درپایان سال ۱۷۹۴ آقامحمدخان‌قاجار توانست جانشین کریمخان‌زند را نابودکند و استانهای اصلی کشور ایـران، به‌استثنای خراسان و قسمتی از کردستان را به‌تصرف درآورد. لازم به‌یاد آوری است‌که آقا محمدخان همزمان با نبردهای علیه زندیان وپس ازآن، ناگزیر شدنبردهائی را علیه بسیاری ازخانهای بی‌اهمیت،که ازاطاعت اوسرپیچی می‌کردند،انجام دهد.

آقا محمدخان‌پس‌ازآنکه تمام‌مناطق ایران رابه‌تصرف درآورد، فرمانداری‌استانهای

بزرگ و مهم را به خویشاوندان نزدیك و هم طایفه‌هایش که از وفاداریشان مطمئن بود، واگذارکرد. در بعضی جاها آقا محمدخان فرمانداران پیشین را درصورتیکه بدون نبرد تسلیم شده و چیرگی او را به‌رسمیت شناخته بودند، درمقامهای خود ابقا کرد. اما برای اینکه امکان‌سرکشی را به‌این خانها ندهد، چندتن‌از بستگانشان‌را به‌عنوان‌گروگان نزد خود نگاه داشت. فرمانداران یا استانداراتی‌که در برابرش پایداری می‌کردند، آنها را با شیوه بسیار بیرحمانه‌ای سرکوب می‌کرد. زمین‌ها، روستاها و کلیه دارائی خانهای سرکش را مصادره می‌کرد و به‌هواخواهانش می‌بخشید، اینان ناگزیر بودند به‌ازاء این بخشش یکانهای مسلحی برای نبرد دراختیار خان قاجار بگذارند، آقامحمدخان اینگونه امکان سرکشی خانهای زیر دستش را سلب و نیروی سیاسی و نفوذ اقتصادی آنها را در منطقه‌شان از میان می‌برد، او باتقسیم زمین‌های مصادره شده میان‌هواخواهانش، نقطه‌های اتکائی از خانهای وفادار ومطیعش در همهٔ مناطق‌به‌وجودآورد.

آقامحمدخان می‌کوشیدکه دهقانان، پیشه‌وران، صنعتکاران و به‌طورکلی توده‌های وسیع مردم را با زور و ارعاب به‌اطاعت خود وادارد، کورکردن، کشتار دسته جمعی، ساختن منار از سرهای‌کشته شدگان، به‌بردگی بردن زنان وکودکان، آنگونه که به‌سال ۱۷۹۴ درکرمان انجام‌داد ـ همهٔ این اقدامهای ددمنشانه را شاه قاجار برای سرسپردن مردم به‌کار می‌برد. بیشتر اوقات آقامحمدخان خانوادهها وایلاتی راکه جرأت می‌کردند در برابرش پایداری‌کنند یاآنکه به‌آنها درآینده گمان سرکشی می‌برد با زور به‌نقاط دور دست و بدون‌آبادی‌کوچ می‌داد.

آقا محمدخان به‌سال ۱۷۸۵ اقامتگاهش را شهر تهران که در شمال ایران قرار داشت برگزید، این شهر نسبتاً به‌استراباد مسکن ایل قاجارکه آقا محمدخان ازآنجا به‌پا خاست، نزدیك بود، علاوه براین مناطق جنوبی ایران در اثر حملهٔ افغانان و ستیزهای داخلی به‌سختی‌آسیب دیده، ویران‌شده وکیفیت پیشین راکه مراکز زندگی اقتصادی‌ایران بودند، از دست دادند. این چگونگی باعث‌کاهش میزان دادوستد بازرگانی درخلیج‌فارس وکشورهای ساحلی جنوبی‌گردید. شهر تهران از لحاظ داشتن چراگاهها برای اسبان‌ارتش آقامحمدخان قاجار دارای اهمیت درجه دوم بود. این انگیزه‌ها باعث شدندکه آقامحمد خان شهر نسبتاً کوچك و بی‌اهمیت تهران را به‌عنوان اقامتگاهش برگزیند.

آقامحمدخان پس از درهم شکستن پایداری زندیان برای لشکر کشی به‌شیروان و گرجستان‌که می‌پنداشت به‌ایران تعلق دارند، آماده شد. او دراین‌کار شتاب‌کرد چون‌از رشد جنبش‌گرجیان‌که همسایه روسیه بودند، آگاهی‌داشت (به‌سال ۱۷۸۳پادشاه‌گرجستان به‌نام هراکلی دوم باروسها موافقت‌نامه‌ای را امضاکرده‌بودکه به‌موجب‌آن روسهاحفاظت

گرجستان شرقی را به‌عهده گرفتند)، لشکرکشی آقامحمدخان در بهـار ۱۷۹۶ همراه با تاراجگری و ویرانگری سرزمین‌های اشغالی آغاز گردید. در سپتامبر ۱۷۹۵ یکانهای آقا محمدخان وارد تفلیس شدند. با وجود پایداری بی‌باکانه ارتش گرجستان، دسته‌های ایرانی آنها را درهم شکستند وارد شهر شدند، پس از تاراج و ویرانی ددمنشانه شهر رابه‌آتش کشیدند. هزاران تن از ساکنان تفلیس، ازجمله پیران، زنان وکودکان قتل‌عام شدند، فقط ۱۲ هزارتن از ساکنان که اسیرشده‌بودند، به‌عنوان برده به‌تهران اعزام گردیدند. اعمال اینگونه رفتارهای ددمنشانه، نابودی و به‌بردگی بردن هزاران تن از مردم، ویران‌کردن یادگارهای تاریخی و فرهنگی گرانبها و غیره را آقامحمدخان و نزدیکانش به‌حساب‌پیکار به‌خاطر رواج دین‌اسلام گذاشتند. هجوم تاراجگرانهٔ آقا محمدخان به‌گرجستان، بیرحمی و ددمنشی ارتش بی‌شمارش بـاعث نفرت و بیزاری هرچه ژرف‌تـر گرجیان و ساکنان خان‌نشین ماوراء قفقاز نسبت به‌اشغال گران گردید وپندار پیوستگی این‌مناطق به‌خاك‌روسیه هرچه بیشتر نیرو گرفت.

کشته‌شدن آقامحمدخان قاجار

آقامحمدشاه سپس با ارتشش به‌سوی خاور رهسپار شد تا آخرین استان مهم ایران یعنی‌خراسان را مطیع کند، دراین هنگام نادرمیرزا پسر شاهرخ کور، خراسان‌را فرمانروائی می‌کرد. هدف دیگر ازاین لشکرکشی آن بودکه‌آقا محمدخان می‌خواست گنج‌های نادرشاه راکه ازهندوستان آورده و گویا دراختیارشاهرخ‌بود تصرف‌کند. هنگامیکه ارتش‌آقامحمد-خان به‌مشهد نزدیك می‌شد نادرمیرزا به‌افغانستان گریخت.

پس از چیرگی بر خراسان آقامحمد شاه دوباره به‌سوی گـرجستان و خـان‌نشین ماوراء قفقازرهسپار شد. هنگام محاصره دژ شوشی درماه مه۱۷۹۷ دربی توطئه‌درباریانش کشته شد.

پس ازکشته شدن آقا محمدخان، خانها و رهبران عشایرکه رهبری یکانهای ارتش او را به‌عهده داشتند اردوگاه شوشی را ترك‌کردند و اینگونه ارتش مأمور محاصره‌شوشی از هم پاشید.

دیری نپائیدکه دوباره آتش پیکار، به منظور به‌دست‌گرفتن قدرت میان وارث تاج و تخت یعنی فتحعلی‌خان و مدعیان دیگر سلطنت شعله‌ور شد. در خراسان نادرمیرزا به کمك ارتش افغان به‌پا خاست و مشهد را تصرف‌کرد. خانهای خراسان‌که نمی‌خـواستند به‌اطاعت قاجاران گردن نهند به‌او پیوستند. درمنطقه قزوین و سلطانیه صادق‌خان‌شکاکی

تبعیت از شاه تازه را نپذیرفت. فتحعلی‌خان نخست صادق‌خان شکاکی را مطیع کرد و با نیروئی به‌سوی مشهد رهسپارشد. در اوت ۱۷۹۹ نادرمیرزا تسلیم گردید وخانهای‌خراسان به‌اطاعت فتحعلی‌شاه درآمدند.

اینگونه در اواسط سال ۱۸۰۱ فتحعلی‌شاه توانست پایداری رقیبان اصلی‌اش را در هم‌شکند وموقعیت سلطنتش را استوار گرداند. استانهای ایرانی تابع او دارای ویژگیهائی بودند. این استانها و شهرستانها را خانهای فئودالی فرمانروائی می‌کردند که کمتر زیر نظارت دولت مرکزی و شاه بودند، اینان نه‌تنها مالیات قابل توجهی به‌دولت مرکزی نمی‌دادند، بلکه گاهگاهی از اطاعت شاه روی برمی‌تافتند فتحعلی‌شاه بیشتر ناچار می‌شد که برای مطیع کردن‌آنها نیروی‌نظامی به‌کاربرد.

نظام‌اقتصادی ـ اجتماعی وسیاسی

درپایان سدهٔ ۱۸ وآغاز سده ۱۹ ایران‌کشورکشاورزی پس افتاده‌ای بودکه‌به‌طور کلی‌قشر فئودالهاآنرا می‌گرداندند وعشایرکوچ‌نشین بانظام روابط تولیدی نیمه‌فئودالی‌ـ نیمه پدرسالاری زندگی‌می‌کردند، درهمان هنگام درکشورهای اروپائی‌روابط سرمایه‌داری درحال شکوفائی بود. انگیزه‌های عقب افتادگی اجتماعی ـ اقتصادی ایـران، در درجه اول استیلای پی‌درپی و خانمان‌برانداز بیگانگان در قرون وسطی و حتی جنگ و ستیز‌های داخلی و پیوستهٔ فئودالها بود، به‌ویژه این‌کیفیت‌که ضمن سرتاسر سدهٔ ۱۸ در ایران ادامه‌داشت، جامعهٔ ایرانی‌را ازپای درآورد. استیلای‌بیگانگان وستیزهای فئودالی‌داخلی، روستاها وشهرها را به‌ویرانی‌کشاند، صنایع را از میان برد و پیشرفت اجتماعی‌ـاقتصادی کشور را متوقف‌کرد. ویرانی سیستم‌های آبیاری باعث شدکه در پهنه‌های گسترده‌ای از زمین‌های قابل‌کشت‌کارکشاورزی غیر ممکن‌گردد، نوسازی تاسیسات آبیاری هم نیازمند به‌زمان‌طولانی وکارتوان‌فرسا بود، بنابراین بیشتر از زمین‌های بارور استانها به‌بیابانهای بایری تبدیل شدند.

اصل‌نظام اجتماعی ایران‌برپایه مالکیت فئودالی شاه، خانها وفئودالهای روحانی، روی زمین‌های‌کشاورزی وآب، استوار بود. شاه‌که بزرگترین مالك زمین‌های‌کشاورزی ایران به‌شمار می‌رفت به‌خانهای زیر دستش به‌جای حقوق و پاداش زمینهائی را به‌عنوان تیول (مواجب موقت ومشروط) و سیورغال (حقوق‌موروثی) و درآمد شهرها را واگذار می‌کرد. درپایان سدهٔ۱۸ وآغاز سدهٔ۱۹ شکل‌های اصلی مالکیت زمین به‌شرح‌زیربودند: خالصه یااملاك‌دولتی، درکنار این‌زمین‌ها املاك‌متعلق به شخص‌شاه واعضای‌خانواده‌اش

هم وجود داشتند؛ املاك خانها که قسمت عمده آنها بابت مواجب به شکل تیول یا سیورغال به‌خانها تعلق گرفته بود؛ املاك وقف که طبق وصیت‌نامه مالك درحین زندگیش به‌مسجدها یا اماکن مقدسه مسلمانان واگذار می‌شد وطبعاً این املاك دراختیار روحانیان قرار می‌گرفت و قابل خرید و فروش نبودند؛ زمین‌های متعلق به‌عشایر (عملاً مالك این زمین‌ها خانها بودند)؛ زمین‌های اربابی یا ملك که شامل املاك خصوصی فئودالها بودند (مالکان این زمین‌ها معمولاً ملاکان یا بازرگانان بودند)؛ زمین‌های عمومی (معمولاً این گونه زمین‌ها چراگاه یا باير بودند)؛ و زمین‌های خرده مالك که متعلق به‌مالکان خرده‌پا بودند. زمین‌های سه گروه اخیر چندان اهمیت نداشتند.

دهقانان که به‌راستی زمینی از خود نداشتند، روی املاك فئودالهای گوناگون، با شرایط اسارت‌آور اجارهٔ فئودالی کار می‌کردند. محصول، بین دهقانان ساکن یعنی رعیت‌ها و ارباب یافئودال برپایه فرمول قرون وسطائی ۵سهمی تقسیم می‌شد: دارندگان زمین، آب، بذر، دام کارگر و نیروی کار هرکدام یك سهم ازمحصول را می‌بردند. بنابراین، دهقان که عموماً دارنده زمین وآب نبود وحتی‌غالباً بذر ودام کارگرهم دراختیار نداشت، از نصف تا ثلث و حتی $\frac{1}{5}$ محصول بیشتر نصیبش نمی‌شد. علاوه براین دهقانان ناگزیر بودند قسمتی‌ازمواد خوراکی یا اجناس مصرفی فئودال‌ها یا ارباب‌ها را تأمین کنند (مثلاً روغن، پشم، تخم مرغ، مرغ و غیره) و وظائف شاقی به‌عهده آنها گذاشته می‌شد مثلاً کار بدون دریافت مزد درساختمان راهها، دژها، کانال‌ها و همچنین تهیه خواربار و علیق افراد ارتشی بدون دریافت بها، پذیرائی مجانی از مأموران رهگذر، تقدیم پیشکشی اجباری به‌فئودال، پرداخت باج‌های اضافی و غیره از جمله وظائف تحمیلی به دهقانان‌بودند. در دهات، استبداد وتعدی نامحدودی ازسوی‌خانهای فئودال ومباشرانشان نسبت به‌رعایا اعمال می‌شد، داوری ونظم و نسق روستائیان، تعیین و اجرای مجازات‌ها به‌عهده اینان بود. بینوائی همگانی وگرسنگی، بیماری‌های طاعون و وبا از پدیده‌های معمولی دهات ایران به‌شمار می‌رفت.

علاوه بر رعیت‌های دهقان ساکن روستاها، در سرتاسر کشور عدهٔ زیادی از مردم (تقریباً $\frac{1}{5}$ تمام‌جمعیت‌ایران) به‌حال کوچ‌نشینی‌یانیمه کوچ‌نشینی (ایلیاتی) زندگی‌می‌کردند که‌کار بیشتر اینها دامداری بود. رهبران ایلهای کوچ‌نشین کرد، لر، بلوچ، قشقائی، شاهسون، ترکمن وغیره، افراد معمولی ایل‌های خود را شدیداً استثمار می‌کردند. افراد ایل ناچار بودند هرسال تعداد معینی گوسفند یا دام وفراورده‌های دامی به‌عنوان‌عوارض یا مالیات به‌خان بدهند، ضمناً موظف به چراندن دامهای خان و انجام وظایف تحمیلی

فئودالی دیگر بودند. این‌استثمار فئودالی زیر پوشش سنت‌های باقیمانده نظام پدرسالاری انجام می‌گرفت و رؤسای ایل از این‌سنت‌ها به‌منظور استواری قدرتشان بهره می‌بردند. لازم به‌یادآوری است که عشایر کوچ‌نشین و نیمه کوچ‌نشین آنزمان نقش بسیار مهمی را در زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور ایفا می‌کردند. خانها (رهبران عشایر) صاحب دسته‌های چریك مسلح سوار و یکانهای رزمی بودند. یکانهای سواره نظام ایران ازهمین ایلات کوچ‌نشین تأمین‌می‌گردیدند. اینان‌غالباً نیروی مهمی‌برای ایجادآشفتگی‌ها و ستیزهای فئودالی داخلی ایران به‌شمار می‌آمدند ونقش تعیین‌کننده‌ایرا هنگام کودتاهای درباری و به‌تخت نشاندن شاه معینی ایفا می‌کردند. تصادفی نبودکه دولت‌های‌صفوی، نادرشاه، زندیه و قاجاریه بااتکا به‌یکانهای مسلح عشایرقدرت را به‌دست گرفتند وخودشان هم ازمیان فئودالهای بلندپایه این‌عشایر برخاستند.

دهقانان ساکن، کوچ‌نشینان و نیمه‌کوچ‌نشینان گذشته از کشاورزی و دامداری‌به کارهای قالیبافی، پارچه‌بافی و صنایع دستی دیگر خانگی می‌پرداختند.

در شهرها به‌موازات پیشرفت صنایع، سازمانهای صنعتی قرون وسطائی نگاهداشته شده بودند. رفته رفته‌کارگاههای پیشرفته‌ای نیز پدید آمدند: صنعتگران درخانه مواد نیم‌ساخته را آماده می‌کردند و بعداً برای تولید فراورده به‌پای کار می‌آوردند. بسیاری از بافندگان مواد اولیه را از صاحب کارگاه نمی‌گرفتند بلکه به‌هزینه خودشان آنها را تهیه می‌کردند (معمولاً اینگونه بافندگان‌کاسب‌کاران معمولی‌هم بودند)، فقط از دستگاه های‌صاحب‌کار برای‌بافندگی بهره می‌بردند. قسمتی از پارچه‌ها درخانه‌ها بافته‌نمی‌شدند، بلکه در ساختمانهای بزرگی به‌نام «کارخانه» یا در بازارها تهیه می‌گردیدند، البته در اینگونه جاها بافندگان زیادی دریك‌جا به‌کار سرگرم بودند.

محصولات صنایع خانگی‌که به‌وسیله دهقانان و کوچ‌نشینان دامدار درکارگاههای ساده آماده می‌شدند نیازمندیهای‌کشور را ازلحاظ پارچه‌های نخی وابریشمی وظروف‌مسی تأمین‌می‌کردند. قالی، برخی‌ازپارچه‌ها وکالاهای‌دیگر به‌خارج، ازجمله‌کشورهای همسایه، روسیه و اروپای باختری صادر می‌شدند.

صنایع با بازرگانی پیوندی ناگسستنی داشتند. معمولاً کارگاهها دربازارهامتمرکز بودند دراین‌جا هم‌کالا تولید می‌شد و هم به‌فروش می‌رسید. بازار نه‌تنها مرکز اقتصادی بلکه به‌میزان چشم‌گیری مرکز زندگی سیاسی شهر به‌شمار می‌آمد. گاهگاهی به‌نشانه اعتراض علیه تعدیات دولت، پیشه‌وران وکاسب‌ها، بازارها را می‌بستند واینگونه زندگی شهر راکد می‌شد.

بازرگانی داخلی نسبتاً به‌میزان گسترده‌ای رواج داشت و قسمت مهمی به‌دست

بازرگانان کوچك و متوسط انجام می‌گرفت. بازرگانان با سرمایه‌های بزرگ کمتر وجود داشتند. پیشرفت طبیعی گردش کالا و ایجاد بازار واحد، به‌انگیزه پراکندگی فئودالی روند عادی خود را طی نمی‌کرد، شورشگاه به‌گاه خانهای جدائی‌خواه وجاه‌طلب، تعدی‌حکام، اقدامات‌فرسوده‌کنندهٔ روحانیان که کارهای‌قضائی ودادرسی کشوری به‌دست‌آنها اداره‌می‌شد، راهزنی‌هائیکه در راههای بازرگانی انجام می‌گرفتند وباعث اخذ عوارض به‌منظورامنیت راهها از بازرگانان‌و پیشه‌وران می‌شدند ـ همه اینها راه پیشرفت بازرگانی وکسب‌وکار را سد می‌کردند. بین راه رشت، واقع در شمال ایران به‌بوشهر واقع درکناره خلیج‌فارس، در ۱۴ نقطه عوارض راهداری از حمل‌کنندگان کالا گرفته می‌شد. در استانهای مختلف کشور مقیاس‌های وزن‌گوناگونی رواج داشت. در بیشتر استانها بـرای خود پول سکه می‌زدند. همه این دشواریها از انجام بازرگانی داخلی به‌طور عادی جلوگیری می‌کردند و سرمایه‌ها وکار مؤسسات بازرگانی را راکد نگاه می‌داشتند. یکی از انگیزه‌های پس‌افتادگی کارگاههای صنعتی همین دشواریها بودند. در اثر ناوسائی جریان سرمایه آزاد، ربح پولهائی‌که به‌وام‌گذاشته می‌شدند به۵۰ حتی صد درصد درسال رسید.

بازرگانی خارجی ایران درپایان‌سدهٔ ۱۸ وآغاز سدهٔ ۱۹ اهمیت چندانی نداشت و نقش درجه ۲ را دراقتصادکشور ایفا می‌کرد.

دربارهٔ روابط سیاسی بایدگفت ایران دارای رژیم فئودالـی سلطنتی با اختیارات نامحدود شاه که در رأس این رژیم قرار داشت، بود. برای انجام کارهای دولت شاه نخست‌وزیری (صدراعظم) را برمی‌گزید. در زمان آقامحمدشاه ودهه اول سلطنت‌فتحعلی شاه، صدراعظم، حاجی ابراهیم بود، زمانیکه آقامحمدخان‌علیه لطفعلی‌خان زند به‌شیراز حمله‌کرد، حاجی ابراهیم نامبرده کـه کلانتر شیراز بود به‌آخرین شاه زند خیانت ورزید و اینگونه پایهٔ حکومت قاجاران استوار شد. حاجی ابراهیم نفوذ فراوانی روی فتحعلی شاه جوان داشت و شاه بدون نظر او هیچگونه تصمیمی را نمی‌گرفت. افزایش نفوذ او روی شاه ممکن بود درآینده موجب مزاحمت خـود شاه شود، به‌سال ۱۸۰۸ او متهم به حیف و میل پولهای خزانه شاه گـردید و به‌زندان افتاد و دیری نپائید در زندان مـرد. گذشته‌ازصدراعظم۳ وزیردیگر در دستگاه حکومت‌فعالیت می‌کردند: ۱. مستوفی‌الممالك که‌کارهای مالی دولت را مـی‌گرداند. ۲. منشی‌الممالك که دبیرخانـه سلطنتی را اداره می‌کرد و کارهای مربوط به‌روابط باکشورهای خارجی را انجام می‌داد. ۳. وزیرجنگ که مسئول ادارهٔ عملیات جنگی و ارتش بود. علاوه براینها، ایشك‌آقاسی مسئول‌انجام کارهای بی‌شمار درباری، فراشباشی مسئول انتظامات وکارهای پلیسی، خواجه‌باشی رئیس خواجه‌های حرمسرا و میرآخورباشی‌که مسئول نگاهداری اسبهای‌سلطنتی و غیره‌بودند،

در دستگاه حکومت اهمیت فراوانی داشتند. اینان فقط به‌شخص شاه خدمت می‌کردند و اهمیت آنها از وزیرانی که کارهای مهم دولتی‌را انجام می‌دادند، کمتر نبود.

ازلحاظ تقسیمات کشوری ایران به ۳۰ شهرستان (ولایت) و چهار استان (ایالت) تقسیم می‌شد: این چهار ایالت، آذربایجان، خراسان، فارس و کرمان بودند. در رأس هر ایالت یك استاندار (والی) و در رأس هـر ولایت فرماندار (حاکم) قرار داشت. والیان مهمترین ایالت‌ها راخود شاه برمی‌گزید ومعمولاً فرزندان‌شاه (شاهزادگان) یاخویشاوندان بسیار نزدیك او بودند. والی مهمترین و ثروتمندترین ایالت آنزمان یعنی‌آذربایجان پسر ارشد شاه، عباس‌میرزای ولیعهد بود. ازآنزمان به‌بعد این‌سنت را شاهان قاجار رعایت کردند و ولیعهدها را با سمت والیگری به‌آذربایجان می‌فرستادند. فرمانروائی بخش‌ها که تابع ایالات و ولایات بودند به خانهای متنفذ محلی مورد اعتماد شاه و والیان، واگـذار می‌گردید. والیان و حاکمان که معمولاً از میان شاهزادگان انتخاب می‌شدند، درکار-هایشان استقلال کامل داشتند. آنها هم برای خود وزیر می‌گماشتند، پولهای مسی‌را سکه می‌زدند، عوارض و مالیات‌ها را به‌ابتکار خودشان ازمردم می‌گرفتند. کیفرها ومجازات‌ها را خودسرانه نسبت به‌بزهکاران‌اجرا می‌کردند، حتی‌حکم‌اعدام می‌دادند وغیره. گاهگاهی میان حکام همسایه ستیزهای «مرزی» درمی‌گرفت که به‌برخوردهای مسلحانه می‌انجامید. بارها عملیات جنگی میان حکام درگرفت، ازآنجمله در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه میان دو فرزندش که یکی حاکم بروجرد و بختیاری ودیگری فرمانروای کرمانشاه و خوزستان‌بود، نبرد سختی‌رویداد. حاکمان ولایت‌ها موظف بودند هرساله‌مبلغ معینی را که گویا به‌عنوان مالیات از مردم می‌گرفتند به‌خزانه شاه می‌رساندند و هر زمان کـه لازم می‌شد نیروهای مسلح زیر فرمانشان‌را برای جنگ یا سرکوبی شورش‌های داخلی احضار و دراختیار شاه می‌گذاشتند، دربارشاه علاقه‌چندانی‌به‌دخالت در امور داخلی استانها یاشهرستانهانداشت. اما این عدم دخالت به‌شرطی بودکه مبلغ تعیین شده را به‌خزانه شاه تحویل می‌دادند و همچنین هنگام احضار نیرو بیدرنگ چریکهای زیرفرمانشان‌را دراختیار شاه می‌گذاشتند. (البته بیشتر اوقات این‌کار دقیقاً انجام نمی‌گرفت). مثلاً درآمد ایالت مهم خراسان در طی نیمه نخستین سدهٔ ۱۹ اصلاً به‌خزانه شاه نرسید. درخراسان، کرمان و مناطق‌دیگر طغیان‌هائی‌ازسوی خانهای محلی، علیه قدرت شاه وحاکمان‌تابع او، برانگیخته‌شد.

رؤسای‌ایلات ازجمله عشایرقشقائی، بختیاری، کرد، لر، بلوچ، از استقلال‌کاملی برخوردار بودند. اینان در مناطقی‌که ایلهایشان‌کوچ می‌کردند به‌عنوان خانهای مستقل فرمانروائی داشتند، حتی‌گاهگاهی‌قدرت‌شاه‌را درمناطق زیر دستشان‌به‌رسمیت‌نمی‌شناختند. جمع‌آوری مالیات وعوارض به‌اشخاص معینی اجاره داده می‌شد واین اجاره‌کاران

بارها بیشتر از میلغی‌که بایستی به‌خزانه شاه مـی‌پرداختند، از مردم اخاذی مـی‌کردند. رشوه‌خواری درآنزمان دامنه گسترده‌ای‌به‌خود گرفت. مناصب، مقام‌ها، عناوین ولقب‌ها به‌وسیله خودشاه به‌اشخاص‌فروخته می‌شد. رشوه به‌اصطلاح خودشان «پیشکشی» معمولاً آشکارا بگونه رسمی رد وبدل می‌گردید. معمولاً ازمیان قامزدهای حکومت ولایات‌آنکه بیشتر به‌شاه پیشکشی می‌داد، برگزیده می‌شد.

بیشتر پولهائی‌که به‌عنوان مالیات ازمردم دریافت می‌گردید صرف نگهداری‌دربار شاه و حرم‌سراهای درباری می‌گردید. هریك از شاهزادگان (حکام ولایات) برای خودشان درباری داشتند، اگرچه دربارهای‌اینها نسبت به‌دربار شاه‌کوچکتر بودند.

روحانیان شیعهٔ مسلمان نقش مهمـی را در زندگـی اجتماعی ـ سیاسی کشور ایفا می‌کردند. روحانیت، رژیم فئودالی موجود را تقدیس وتبلیغ می‌کردکه گویا کلیهٔ مقررات و ضوابط دستگاه حکومت برپایه قوانین قرآن وشریعت اجرا می‌گردد. مجتهدان وعلمای بزرگ استثنائاً حق تفسیر قرآن و شریعت را داشتند و می‌توانستند قوانین مقدسه قرآن را با شرایط مـوجود منطبق‌کنند. حتی خود شاه گاهگاهـی به‌روحانیان بزرگ مراجعه می‌کرد و دربارهٔ انجام بعضی از تصمیم‌ها و انطباق‌آنها با اصول اسلام ازآنها مصلحت می‌جست، منظورش از این‌کار آن بود که می‌خواست، اعتبار ونفوذ دستورات‌دینی را در انجام تصمیماتش به‌رخ رعایا بکشد. روحانیان بزرگ املاك وقفی و دارائی‌های دیگری را دراختیار داشتند و از لحاظ اقتصادی موقعیت‌های مهمی را احراز کـرده بودند. بارها چنین روی می‌دادکه روحانیان بزرگ به‌وسیله دلالان یا چهره‌های‌کاذب دیگر، یا بگونه مستقیم به‌کاربازرگانی وحتی رباخواری می‌پرداختند. علاوه براین‌روحانیان بزرگ،قدرت مذهبی نیرومندی به‌شمار می‌آمدند، اینان‌آموزش مردم وداوری‌های کشوری (به‌عنوان حاکم‌شرع) را به‌دست داشتند قاضی‌شرع به‌کارهای‌دینی ازقبیل، اختلافات برسرتقسیم‌ارث، کارهای ازدواج وطلاق، کارهای‌بازرگانی وبه‌طورکلی به‌کلیه دعواهای حقوقی رسیدگی می‌کرد. قضات بزرگ دراین‌موارد مجتهدان بودند، اینان‌که شهرت ونفوذ چشم‌گیری در میان روحانیان داشتند. حاکم شرع نامیده می‌شدند. احکام اینان، در صورتیکه مجتهد بزرگتر بامتنفذتری آنها را لغو نمی‌کرد، قطعی بودند. در شهرها قاضی بزرگ از میان برجسته‌ترین و نامدارترین چهره‌های روحانی برمی‌خاست. در روستاها ملاهـای محلی وظایف قضات را انجام مـی‌دادند. برخی از روحانیان از داشتن مقام مهم قضاوت سوء استفاده می‌کردند ومرتکب اخاذی ورشوه‌گیری می‌شدند.

علاوه بر قضات شرعی، قاضیان غیر مذهبی (قاضی عرف) هم فعالیت مـی‌کردند، اینان‌جزو دیوانیان غیر مذهبی بودند. دراینجا بیشتر به‌بزه‌های جنائی و خلاف‌ها ازقبیل

دزدی، قتل و غیره رسیدگی می‌شد، ملاك کیفر اینگونه جرائم عرف و عادت بود. در رأس این قضات خود شاه قرارداشت. کلیه مدرسه‌هاکه شمارهٔ آنها ناچیز بود زیر نظارت روحانیت قرارداشت ودروسی که دراین‌مدارس تدریس‌می‌شدند برپایه فقه اسلامی‌بودند.

شاه وحاکمان زیر دستش‌از نفوذ روز افزون‌علمای روحانی ومجتهدان بیم‌داشتند و گاهگاهی می‌کوشیدند تا از نفوذ آنها بکاهند. اما اختلاف نظرمیان شاه و حاکمان از یکسو و روحانیان بلندپایه از سوی دیگر چندان ژرف نبود. همینکه رژیم فئودالی از سوی‌توده‌های‌ستم‌کشیده مردم‌تهدید می‌شد، اشراف‌فئودال وروحانیان‌بلندپایه،اختلافاتشان راکنار می‌گذاشتند ومتحداً برای مطیع‌کردن توده‌های مردم‌اقدام می‌کردند.

لازم به‌یادآوری است که وضع روحانیان دون‌پایه، به‌ویژه آنها که در روستاها می‌زیستند بگونهٔ چشم‌گیری با وضع علما و مجتهدان فرق داشت. از سهام درآمد املاك وقف‌که دراختیار روحانیان مهم وبلندپایه بود، چیزی‌نصیب روحانیان دون‌پایه‌نمی‌شد. اینان از بابت حق قضاوت هم درآمدی نداشتند، چون معمولاً ثروتمندان، حل وفصل دعاویشان را به‌محاضر روحانیان نامدار ارجاع می‌کردند. بنابراین بیشتر روحانیان دون پایه برای گذران ناگزیر بودند به‌کارهای صنعتی، بازرگانی و حتی‌کشاورزی به‌پردازند. اینگونه، قشر روحانیان دون‌پایه از لحاظ وضع اقتصادی واجتماعی به‌قشر زحمت‌کشان نزدیکتر بودند و برخلاف روحانیان‌بلندپایه‌که جزوطبقهٔ استثمارگران به‌شمار می‌آمدند، هیچگونه امتیازات‌اجتماعی نداشتند. بنابراین نمایندگان قشر روحانیان دون‌پایه گاهگاهی ضمن موعظه‌ها وتبلیغاتشان منافع طبقات وسیع زحمتکشان راباز می‌تاباندند.

عقب‌ماندگی اجتماعی ـ اقتصادی ایران درپایان سدهٔ ۱۸ وآغاز سدهٔ ۱۹بازتابی از سقوط همگانی فرهنگ مردم بود. دراین دوره هیچگونه ابتکاری در زمینه فرهنگ شکوفان و دانش درایران دیده نشد، رکود و پس‌افتادگی ادبیات، فلسفه و هنرجای خود را دارد. در زمینه هنر نقاشی مینیاتور از زمان گذشته تقلید می‌شد؛ در زمینه ادبیات؛ نثر و شعر با عبارات پرآب و رنگ و پر طمطراق بدون محتوا و مفهوم و به‌کار بردن واژه‌های مغلق نوشته می‌شدند؛ در زمینه معماری همان سبك‌های بسیار قدیمی تقلید می‌گردیدند.

اما با وجود این عقب‌ماندگی اجتماعی ـ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، ایران در پایان‌سدهٔ ۱۸ به‌صورت‌کشوری مستعمره یا وابسته به‌دولت‌های اروپای غربی، درنیامد. موقعیت دولت‌های اروپائی درایران ضعیف بود. گرایش اروپائیان به‌ایران در آن زمان فقط به‌منظور انجام بازرگانی می‌نمود. عمال بازرگانی انگلیسها و هلندیها در نیمه دوم سده ۱۸ درکناره‌های خلیج فارس فعالیت می‌کردند. دولت‌های اروپائی نفوذ اساسی‌ای

درسیاست داخلی وخارجی ایران نداشتند وبنابراین دولت ایران کمتر درصحنه سیاست‌های دولت‌های اروپائی درگیر شد. اما سقوط اجتماعی ـ اقتصادی و ناتوانی عمومی ایران شرایط مناسبی‌را برای نفوذ سرمایه‌های خارجی پدیدآورد و رفته‌رفته این کشور هم‌تبدیل به‌یکی ازکشورهای وابسته اروپائیان گردید.

۱۵
پیکار انگلیس‌ها و فرانسویان بر سر ایران

جنگ‌های ایران ـ روس در آغاز سدهٔ ۱۹ـم.

در پایان سدهٔ ۱۸ دامنهٔ اشغال استعماری فرانسه و انگلستان در جهان گسترش یافت‌ومداخلهٔ دولتهای‌نامبرده درایران بمنظورآن بودکه‌این‌کشور را به‌پایگاه‌استراتژیك برای تجاوز به‌کشورهای خاور میانه ونزدیك تبدیل کنند. ناپلئون پس از ناکامی لشکرکشی‌اش به‌مصر به‌سال ۱۷۹۸ طرحی تهیه‌کرد که از راه خشکی به‌هندوستان حمله‌کند و می‌پنداشت می‌تواند کشور ایران را برای اجرای این طرح پایگاه تجاوز قرار دهد. به سال ۱۷۹۶ یك هیئت فرانسوی وارد تهران شد ومنظورش آن بودکه شاه را به‌جنگ با روسها برانگیزد، وحتی کوشش‌داشت دولت‌ایران را وادارد تاکشورش‌را به‌عنوان پایگاهی در جنگ با انگلیسها در اختیار فرانسویان بگذارد. اما پس از کشته شدن آقامحمد شاه، نخست‌وزیر ایران حاجی ابراهیم، نمایندگان دولت فرانسه را بدون مذاکره از ایران به کشورشان برگرداند.

پیمان انگلیس و ایران به‌سال ۱۸۰۱ـم.

انگلستان هم کوشش داشت دولت ایران را به عنوان وسیله‌ای به منظور اجرای سیاست تجاوزکارانه استعماریش به‌خود جلب کند. منظورش‌آن بودکه دربرابر طرح حمله فرانسویان از راه ایران به هندوستان واکنش نشان دهد و ضمناً می‌خواست اجازه ورود آزادانه کالاهای بازرگانی انگلستان را از دولت ایران به‌دست آورد. دولت انگلستان‌به سال ۱۸۰۰ نماینده‌ای به‌نام سروان مالکلم از هندوستان به ایران فرستاد وبه‌او مأموریت داد تا گرایش شاه‌را به‌سوی انگلستان عملی سازد.

مالکلم به‌وسیلهٔتطمیع ورشوه در۴ ژانویه ۱۸۰۱ توانست‌پیمانی سیاسی وبازرگانی را بین ایران و انگلیس منعقد کند. که به موجب آن شاه متعهد شد، هنگامیکه دولت افغانستان به‌قلمرو بریتانیا درهندوستان تجاوزکند، دولت ایران به‌افغانستان حمله‌ورشود و با آن‌کشور هیچگونه پیمان صلحی نبندد، مگر آنکه از ادعای‌خود مبنی براشغال سر-زمین‌های متعلق به‌انگلستان، چشم‌بپوشد. شاه همچنین ملزم شدکه ازمذاکرهٔ بافرانسویان خودداری‌کند، هیئت نمایندگی فرانسه را از ایران براند واجازهٔ اقامت‌به‌آنها را درایران ندهد. انگلستان هم متعهد شد، که ساز وبرگ واسلحه ومهمات ارتش ایران را هنگامیکه مورد حمله فرانسویان یا افغانان قرار گیرد، تـأمین کند. در زمینهٔ بازرگانی، بازرگانان انگلیسی وهندی‌به‌موجب این پیمان امکان یافتند آزادانه درکلیه بندرهای جنوبی ایران اقامت گزینند، وبدون پرداخت حقوق گمرکی به‌ایران، ماهوت، فراورده‌های فولادی و آهنی را واردکشورکنند.

پیمان مالکلم حتی علیه روسیه هم بود. به‌دولت ایران وعده داده شد هنگام‌تیرگی روابط ایران وروس دولت بریتانیا از ایران پشتیبانی خواهدکرد.

پیوستن گرجستان به‌روسیه

به‌سال ۱۸۰۰ پادشاه کارتلی ـ کاختی به نام گئورگی ۱۲، به‌تزار روس مراجعه واز او تقاضاکردکه قلمرو پادشاهی او را به‌امپراطوری روسیه ملحق‌کند. در ۱۲ سپتامبر ۱۸۰۱ الکساندر اول، تزار روس بیانیه‌ای را صادر وضمن آن الحاق گرجستان شرقی را به‌روسیه‌رسماً اعلام‌داشت. درسالهای ۱۸۰۳-۱۸۰۴ شاهزاده‌نشین‌های مینگرل وگودی، وبه‌سال ۱۸۱۰ آنجارا تبعیت امپراطوری روسیه را پذیرفتند. الحاق گرجستان به‌روسیه مفهوم‌پیشرفته‌ای را داشت‌چون‌این سرزمین ازهجومهای‌ویرانگرانهٔ ونشارهای غارتگرانه کارگذاران شاه ایران وپادشاهان سلطان ترك رهائی می‌یافت. ازمیان رفتن پراکندگی و تجزیهٔ گرجستان، پیشرفت نیروهای تولیدی وفرهنگی‌آن سرزمین را امکان‌پذیر می‌ساخت.

درعین‌حال الحاق گرجستان بـه‌قلمرو تزار روس به‌معنی آن بودکه در این سرزمین رژیم استعماری تزاریسم برقرار می‌شد والبته سنگینی‌بار این رژیم روی شانه‌های تودهٔ مردم گرجستان تحمیل می‌شد. اما این کیفیت ضمن مقایسه با بیدادگری فئودالهای ایرانی و ترك بارها تحمل‌پذیرتر بود.

پس از الحاق گرجستان‌به‌روسیه قسمتی ازگروههای‌دست راستی وابسته به‌خانهای ماوراء قفقاز سخت به‌روسیه‌علاقمند شدند و دولت تزاری روس از این گرایش به منظور گسترش مرزهایش بهره‌برد. به سال ۱۸۰۳، شاهزاده تسیتیانوف فرمانروای گرجستان پیشنهاد کرد خان گنجه تبعیت دولت روس را بپذیرد، دلیلش آن بـودکه این خان‌نشین قبلاً جزو قلمروگرجستان بوده است اما این پیشنهاد ازسوی خان‌گنجه رد شد. با وجود این در ژانویه ۱۸۰۴ ارتش روسیه به‌دژ اقامتگاه خان‌گنجه حمله‌کرد وآنجا را به‌تصرف درآورد.

نخستین جنگ بین ایران وروس

در ماه مه ۱۸۰۴ شاه ایران خواست که ارتش روس بیدرنگ گرجستان، گنجه و خان‌نشین‌های دیگر را تخلیه کند. اینگونه نخستین مرحله جنگ ایران و روس آغاز گردید و تا سال ۱۸۱۳ پایان یافت. در نیمه ژوئیه ۱۸۰۴ در نبردی نزدیك اچمیادزین ارتش روس زیر فرماندهی تسیتیانوف، ارتش ایران را که زیر فرمـاندهی عباس میرزا، ولیعهدشاه ووالی آذربایجان، عملیات می‌کرد شکست داد. به‌سال ۱۸۰۵ خان‌نشین‌های شکی، شیروان وقره‌باغ جانب روسها را گرفتند؛ ارتش روس بیدرنگ سرزمین‌های آنها را اشغال‌کرد.

به‌موجب پیمان سال۱۸۰۱ شاه مداخلهٔ انگلیسها را به‌سود ایران تقاضا کرد. اما انگلیسها که به‌سال ۱۸۰۵ ضمن ائتلاف ضدناپلیون با روسیه متحد شده بودند به‌تقاضای شاه مبنی برکمك به‌ایران‌جوابی ندادند. ناپلیون از این موقعیت بهره‌برد، به‌سال ۱۸۰۶ هیئتی فرانسوی را که ازجمله اعضای آن ژوبر، رمیه وغیره بودند به‌تهران اعزام‌داشت. ژوبر به‌شاه پیشنهادکردکه یك پیمان‌اتحاد نظامی علیه انگلستان وروسیه بافرانسه‌ببندد، ضمناً به او وعده داد فرانسهٔ ناپلیون درپس گرفتن‌گرجستان از روسیه به اوکمك خواهد کرد، وحتی‌اسلحه وسازوبرگ ومهمات در اختیار شاه خواهدگذاشت. بنابراین شاه‌بایستی پیمان اتحاد بـا انگلستان را لغو وهمراه با فرانسه‌به‌هندوستان حمله می‌کرد. ژوبرموفق نشد پیمانی با این شرایط را به‌تصویب شاه برساند.

در این هنگام ارتش ایران به سختی از روسیه شکست خورده بود. به‌سال ۱۸۰۶ یکانهای روسی دربند، باکو، سالیانی، مغان و شهرهای دیگر ماوراء قفقاز را به‌تصرف در آوردند. در اثر این رویدادها شاه ناچار شد پیشنهاد فرانسویان را بپذیرد. رضاخان به‌عنوان نماینده شاه نزد ناپلیون فرستاده شدومأمورگردیدکه پیمان با فرانسه را ازسوی دولت ایران امضا کند.

پیمان دفاعی ـ تعرضی ایران وفرانسه به‌سال ۱۸۰۷ـ م. و میسیون گاردان.

در ماه مه ۱۸۰۷ در قرارگاه ناپلیون نزدیك فین‌کنشتین پیمان دفاعی ـ تعرضی ایران وفرانسه امضا گردید. به‌موجب این پیمان شاه ملزم شد روابط سیاسی وبازرگانی را با انگلستان قطع‌کند، وبه‌آن‌دولت اعلان جنگ دهد، افغانها را هم راضی‌کندکه‌برای عبور ارتش فرانسه از راه ایران ـ افغانستان به‌سوی هندوستان، راه دهند، خواربارارتش فرانسه را در ایران تأمین‌کند وبنادر ایران واقع در خلیج فارس را برای ناوگان‌فرانسه بگشاید. هر دوطرف متعهد شدندکه درمورد جنگ یکی ازطرفین با روسیه، مشترکاً علیه آن دولت وارد جنگ شوند. ناپلیون تمامیت ارضی سرزمین ایران‌را تضمین کرد و وعده داد روسیه را واخواهد داشت تاگرجستان را به‌ایران پس بدهد، متعهد شد اسلحه وساز وبرگ ومهمات ارتش ایران را تأمین‌کند و برای تربیت ارتش ایران مربیانی را به‌تهران بفرستد.

شاه وعباس میرزا برآن شدند ارتش‌را نوسازی وبه بسیج نیروی منظم اقدام‌کنند، چون ثابت شد انگیزهٔ شکست ارتش ایران درجنگ با روسها ناتوانی جنگی وسازمانی‌این ارتش بوده است، زیرا نیروهای جنگی ایران چیزی جز دسته‌های چریکهای فئودالها و یکانهای نـامنظم خانها نبودند. پس از انعقاد پیمان ایران و فرانسه به سال ۱۸۰۷ یك میسیون نظامی فرانسوی که شماره اعضای آن نسبتاً بسیار بود، زیر نظرژنرال گاردان وارد ایران شد. این‌میسیون به‌سازماندهی وترتیب‌نظامی ارتش ایران طبق نمونه‌اروپائی به‌کار پرداخت، این ارتش شامل پیاده نظام و توپخانه بود و بایستی در کنار چریکهای فئودالی نبرد می‌کـرد. درعین حال اعضای این میسیون نظامی فرانسوی دربارهٔ خط سیر عبور ارتش فرانسه به‌هندوستان بررسی وکسب اطلاع می‌کردند.

گاردان‌حتی‌موفق شد یك پیمان‌بازرگانی‌میان ایران وفرانسه منعقدکند وبه‌موجب آن اتباع فرانسه از امتیازات کاپیتولاسیون برخوردار شدند، فرانسویان ضمن پیمانشان‌با

آخرین پادشاه صفوی شاه سلطان حسین هم‌چنین پیمانی را با ایران بستند، اما آن پیمان به‌مرحلهٔ اجرا درنیامد. ضمن این پیمان بازرگانی، حقوق وامتیازاتی‌به‌اتباع و بازرگانان فرانسه داده شدکه‌مرجع حل وفصل‌دعاویشان‌کنسولگریهای فرانسه می‌بود. این قرارداد بازرگانی‌که در سدهٔ ۱۹ منعقدگردید نخستین پیمانی به‌شمار می‌رودکه ایران باپلک‌دولت اروپائی بست و به موجب آن حق برون‌مرزی و کاپیتولاسیون را به یکی از دولتهای اروپائی واگذارکرد.

صلح تیلزیت، دگرگونی اوضاع‌بین‌المللی‌و پیمان سال ۱۸۰۹ با انگلیسها

دیری نپائیدکه اوضاع بین‌المللی از ریشه دگرگون شد. در ۷ ژوئیه ۱۸۰۷ پیمان صلحی میان فرانسه و روسیه در تیلزیت بسته شد وضمن آن هردو دولت علیه انگلستان متحد شدند. پس از بسته شدن پیمان تیلزیت ناپلیون ازکمك به‌ایران در جنگ با روسیه چشم پوشید. گاردان اصرار ورزید که شاه با روسیه صلح‌کند و مربیان نظامی فرانسه را از تربیت ارتش ایران بازداشت.

در این میان ایرانیان ضمن جنگ باروسها به‌سختی شکست خوردند. به‌سال ۱۸۰۸ ارتش روسیه نخجوان را اشغال و ایروان را محاصره‌کرد. در این هنگام برای دومین‌بار جان‌مالکلم همراه یك‌یکان جنگی هندی به‌خلیج فارس وارد شد. به‌دنبال او یك نمایندهٔ دیگر انگلیسی به‌نام هارفورد جونس به‌بوشهر آمد، نامبرده مستقیماً از انگلستان فرستاده شده بود. بنا به تقاضای گاردان، ایرانیان، جونس را به‌تهران راه ندادند، اما پیشنهاد انگلیسیان مبنی برکمك آنها به‌ایران، به‌شرط قطع رابطه بافرانسویان، به‌تهران فرستاده شد. شاه به‌گاردان وهیئت همراهش تکلیف‌کرد تا خاك ایران را ترك‌کنند. پس ازعزیمت گاردان، در مارس ۱۸۰۹ جونس به‌تهران واردگردید، درآن هنگام پیمان دیگری به‌سال ۱۸۰۹ بین ایران وانگلیس بسته شد، به‌موجب آن شاه متعهد شد روابطش را بافرانسه وکشورهای دیگری‌که با انگلستان دشمنی داشتند، قطع‌کند، ومانع آمد و شد کشتی‌های جنگی انگلیسی درخلیج فارس نشود. انگلستان‌که‌کوشش‌می‌کرد از ایران به‌عنوان‌ابزاری علیه روسیه بهره‌برد متعهد شد تا پایان جنگ ایران و روس هر ساله مبلغ ۱۶۰ هزار تومان‌کمك مالی به‌ایران بدهد و ضمناً مربیان نظامی واسلحه برای ارتش ایران بفرستد. اینگونه، پیمان۱۸۰۹ ایران وانگلیس مستقیماًعلیه‌روسیه بسته شد. انگلستان‌می‌پنداشت با عقد این پیمان، ایران به ادامهٔ جنگ با روسیه برانگیخته خواهد شد، وامکان ادامه

پیشروی بیشتر روسها از ماوراءقفقاز و برقراری چیرگی آنها در خلیج فارس و مناطق مجاورآن، ازمیان خواهد رفت. جونس مانع از مذاکرات صلح عباس میرزا بافرماندهی ارتش روس در قفقاز شد، وایران را برانگیخت تا جنگ با روسها را دنبال کند.

بهسال ۱۸۱۰ دوباره مالکلم وارد ایران شد و با خود توپ برای ارتش ایران آورد؛ همراه او مربیان نظامی هم بودند. دولت انگلیس میزان کمك مالی سالیانه بهارتش ایران را به ۲۰۰ هزار تومان افزایش داد، سفیر جدید انگلستان بهنام آوزلی که بهتازگی وارد ایران شدکمك مالی سهساله را بهشاه تقدیم داشت، ضمناً مقداری توپ و تفنگ و ساز وبرگ جنگی بهارتش ایران تحویل داد.

اما کمکهائیکه از لحاظ اسلحه، پول یا مربیان نظامی بهمنظور جنگ با روسیهاز سوی فرانسه وانگلستان بهایران واگذار گردیدند، نتوانستند روند نامساعد جنگ را به سود ایران تغییر دهند. روسیه ازلحاظ جنگی یکی ازکشورهای پیشرفته بهشمار میرفت و ورزیدهترین ارتشهای نوین را در اختیار داشت. نیروی پس افتاده وفئودالی ایران از لحاظ سازمان، آزمودگی جنگی واسلحه با روسیه قابل مقایسه نبود. افراد ارتش ایران عادتداشتندکه ضمن هجومهایشان بهتاراج دارائی مردم صلحجو، ویرانی شهرها بپردازند، اینان فقطمطیع خانهای فئودال خودشان بودند، چون بدون سازمان بهنبرد میپرداختند، طبعاً نمیتوانستند در برابر ارتش منظم روسیه کاری انجام دهند. تجدید سازمان ارتششاه که نخست زیرنظر فرانسویان و سپس انگلیسیان انجام میگرفت، بسیار به کندی پیش میرفت وبا مخالفت خانها که اینگونه نفوذشان درکشور ایران کاهش مییافت، روبرو شد. ساکنان ماوراءقفقاز کهجنگ در سرزمینشان جریان داشت، نسبت به شاه و ارتشش دشمنی میورزیدند، آماده بودند زیراطاعت روسها درآیند و ازتبعیت کارگذاران وارتش شاه که بارها آنها را تاراج کرده وبهکشتار و بردگیشان اقدام کرده بودند، هرچه زودتر، رهائی یابند. ارمنیها ومردم دیگر حتی عشایر ماوراء قفقاز بارها مسلحانه علیه ارتششاه وارد عمل شده بهسود روسها نبرد میکردندواینگونه بهعملیات جنگی روسها کمکفراوان میشد. شاه وسرداران نظامیاش کوشش داشتند باشیوههای قرون وسطائی نبردکنند، این شیوهها چیزی جز ویرانگری مناطق مرزی و کوچدادن اجباری مردم چندایل وروستابه جنوب رود ارس نبودند. اما مردم ماوراءقفقازهم دربرابر رفتارهای ددمنشانه کارگذاران شاه واکنش نشان میدادند. تیروهای ایرانی دراثر چند دستگی ووجود تضاد درمیانطبقه حاکم یعنی فئودالها، دچار ناتوانی هراس انگیزی شدند. چندتن از خانهای محلی جانب ارتش روس را گرفتند. در خراسان و برخی استانهای دیگر، هنگام جنگ ایران و روس تقریباً بگونهٔ پیوسته شورشهائی درگرفتوخانها علیه حکومت شاه قیام کردند. درارتباط

با این اوضاع فتحعلی شاه وعباس میرزا تنها می‌توانستند درجنگ با روسها، از چریك‌های آذربایجان واستانهای مجاور آن منطقه بهره‌ببرند.

در اکتبر ۱۸۱۲ نبردی در نزدیکی‌اسلاندوز درگرفت، ضمن‌این نبرد ارتش روس، چریکهای عباس‌میرزا را به سختی شکست دادند وچیزی نمانده بودکه خود عباس‌میرزا به‌اسارت روسها درآید. پس از این شکست عباس‌میرزا جداً می‌خواست بـا روسها پیمان صلح ببندد. عقب راندن ناپلیون از سرزمین روسیه به وسیله ارتش تزار، شاه را متقاعد کرد که امید او مبنی بر ناتوان شدن ارتش روس ضمن جنگ با ناپلیون بیهوده است.

پیمان صلح گلستان در ۲۴/۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ امضا شد. در این پیمان، داغستان، گرجستان با ایالت شوراگل، ایمیرتی، گوری، مینگرلی وآنجازی، خان‌نشین‌های‌قره‌باغ، گنجه، شکی، شیروان، دربند، گوبین، باکین و طالش به امپراطوری روس ملحق شدند. شاه از ادعای مالکیت وحاکمیت براین سرزمین‌ها چشم پوشید. دولت روس متعهد شدکه اگر ضرورت پیدا کرد شاهزاده ولیعهد را در اشغال تخت شاهی ایران کمك کند. در این پیمان قیدگردیدکه اگرمیان فرزندان شاه ستیزی درگیرد مادام‌که شاه تقاضا نکند، روسیه در نزاع آنها دخالت نداشته باشد. در ماده ۵ این پیمان قید شد که روسیه استثنائاً حق اعزام ناوگان جنگی را به دریای خزر دارد. اما ایران از داشتن ناوگانی در این دریا چشم پوشید. بازرگانان هردوکشور حق‌بازرگانی آزاد درکشور دیگر را داشتند. عوارض گمرکی نسبت به‌کالاهای‌وارداتی هردوکشور ۵٪ بهای‌کالاها تعیین گردید. شرایط‌نامبرده به‌این منظور درپیمان قید شدکه بازرگانان روسی از پرداخت عوارض ومالیاتهای‌داخلی دیگر در ایران معاف باشند ودر این مورد دولت ایران از آنها پشتیبانی‌کند.

پیمان ایران وانگلیس به‌سال۱۸۱۴-م.

پیمان صلح گلستان ضربهٔ نیرومندی به نقشه‌های تجاوزکارانهٔ انگلیسها که‌کوشش داشتند ایران را زیرنفوذ خودگرفته وقسمت جنوبی حوضهٔ دریای خزر را زیرنظارت‌خود قرار دهند، واردآورد. انگلیسها از قدرت نفوذ روسیه درایران به‌هراس افتادند وپنداشتند روسها از آلت‌دست قرارگرفتن دولت ایران به‌عنوان وسیله‌ای برای اجرای سیاست‌های تجاوزکارانه‌شان، در آینده جلوگیری خواهندکرد، بنابراین برآن شدند با شاه که پیمان گلستان را امضاء کرده بـود وارد مذاکره شوند و او را به جنگ مجددی علیه روسها برانگیزند، البته وعدهٔ همه‌گونه‌کمك را به او دادند. پیمان تازهٔ ایران وانگلیس در ۲۵

نوامبر ۱۸۱۴ در تهران امضاء شد. این پیمان برمبنای پیمان سال ۱۸۰۹ ایران‌انگلیس تنظیم گردید. طبق این پیمان شاه ملزم به‌انجام تعهدات زیرشد: کلیه پیمانها واتحادهائی که قبلاً با دولت‌های اروپائی دشمن انگلستان بسته بود، لغو کند؛ به‌هیچیك ازکشورهای اروپائی اجازه ندهد ارتش‌هایشان را از راه ایران به‌هندوستان گسیل دارند؛ فرمانروایان خوارزم، بخارا وسمرقند را وادارکندکه ارتش‌های دولت‌های اروپائی را به‌منظور اعزام به‌هندوستان، به‌سرزمین‌هایشان راه ندهند، هنگام‌رویداد جنگ‌میان افغانستان وهندوستان بریتانیا، ارتش ایران‌به‌کمك انگلیسها واردنبرد شود؛ مربیان نظامی را برای تربیت‌ارتش ایران فقط از انگلستان یاکشورهای دوست آن‌کشور فراخواند. انگلستان طبق این‌پیمان متعهد شدکه: در مورد حملهٔ هریك ازکشورهای اروپائی (منظور روسیه است) به ایران، با اعزام نیروهای هندی به‌این دولت کمك‌کند، یاآنکه سالیانه درحدود ۲۰۰ هزارتومان به‌عنوان کمك مالی‌به‌ایران‌بپردازد؛ در تجدید مرزهای ایران وروس‌که طبق پیمان گلستان به‌سال ۱۸۱۳ تعیین گردیده، به ایران‌کمك‌کند. در امور داخلی ایران مداخله‌ای نداشته باشد و سرزمین ایران را به‌هیچوجه زیر اشغال‌نظامی درنیاورد وحتی هنگام رویدادجنگ میان ایران وافغانستان دخالت نکند.

انگلستان پس از امضای پیمان ۱۸۱۴ کوشش داشت‌که ایران را به‌ابزاری برای انجام سیاست استعماریش تبدیل‌کند. اوسعی می‌کردکه این نقشه تجاوزکارانه را درماوراء قفقاز وحوضه دریای خزر پیاده‌کند. به‌سال ۱۸۱۰ انگلیسها از شاه اجازه‌گرفته بودندتا درکناره‌های دریای خزر، ناوگان جنگی بسازند. پیمان سال ۱۸۱۴ در درجه اول‌پیمانی علیه روسیه بود، چون این‌کشور در آن هنگام مانع بزرگی در راه مقاصد تجاوزکارانهٔ انگلستان در خاور میانه به‌شمار می‌آمد. تاریخ نگار نامدار ایران عباس اقبال به حق پیمان ۱۸۱۴ انگلیس وایران را ارزیابی‌کرده وآنرا زیان‌بخش‌ترین‌پیمان‌ها در تاریخ‌ایران نام برده است. او می‌نویسد: «این پیمان سیاست خارجی دولت ایران را زیر نظارت انگلیس قرارداد و دولت ایران با امضای این پیمان عملاً استقلال سیاسی خود را از دست داد».

به‌سال ۱۸۱۷ یك‌هیئت نمایندگی روسی به‌ریاست ادموند وارد ایران شد، این‌هیئت مأموریت‌داشت تا بادولت‌ایران‌پیمان اتحادی علیه ترکها ببندد، واگر ممکن شودبگونه‌ای جلو نفوذ انگلیسیان را در ایران بگیرد وحتی موافقت شاه را برای‌ایجاد کنسولگری‌روس در گیلان و استراباد به دست آورد. اما در این هنگام شاه و دربارش روحیه ضد روسی داشتند. شاه به تحریك انگلیسها آماده جنگ مجدد با روسها شد. در ارتباط با این وضع هیئت ادموند درمذاکراتش ناکام شد ودرهمان سال ۱۸۱۷ این فرستاده به‌روسیه بازگشت.

در این هنگام عباس میرزا پس از ۷ سال (از ۱۸۱۴ تا ۱۸۲۱) به‌تجدید سازمان ارتش پرداخت و به‌موفقیت‌هائی نائل آمد.

جنگ ایران وترك ۱۸۲۱-۱۸۲۳م.

پس از تجدید سازمان ارتش شاه جنگ ایران و ترك در گرفت، این جنگ به سال ۱۸۲۱ آغاز گردید وانگیزهٔ آن راهرخوردهای پی‌درپی میان دوکشور برشمردند. مرزهای میان ایران وترك درآن هنگام مشخص نبود و نسبت به بعضی از مناطق مرزی، هر دو دولت ادعای‌مالکیت داشتند. عشایر مرزی‌بدون مانع از خاك ترکیه به‌ایران و بالعکس کوچ می‌کردند. به‌سال ۱۸۲۰ فرماندار ترك ارض روم به برخی از عشایر فراری ایران پناه داد ودرخواست عباس‌میرزا را مبنی برباز گرداندن‌آنها به‌ایران، ردکرد. علاوه براین دراثر شکایات زوار ایرانی‌درباره تعدیات و رشوه‌گیری‌های مأموران ترك درمکه، کربلا ونجف، بلند پایگان دولت ایران دارای روحیه‌ای ضد ترك شدند. همهٔ این انگیزه‌هاباعث برخوردهای متناوب مرزی میان ایران‌وترك می‌گردیدند. به‌ویژه تنفر دستگاه حاکم‌ایران نسبت به ترکها از آنجا ناشی شد که مأموران ترك کاروان همراه یکی از زنان فتحعلی شاه را که عازم زیارت مکه بود باخشونت بازرسی کردند، بهانهٔ آغاز جنگ میان ایران وترك از اینجا ریشه گرفت. شاه ایران‌برآن شد، از موقعیت دشوار سلطان ترك‌که سرگرم جنگ با قیام‌کنندگان یونانی وسرکوبی قیام بالکان بود، بهره‌ببرد. درپائیز ۱۸۲۱عباس میرزا با ارتشش از راه خوی وچالدران به‌سرزمین‌کردستان ترك حمله‌کرد، وان، بایزیدو چند شهر دیگررا‌گرفت وارض روم را به‌محاصره درآورد. قسمت دیگری از نیروی‌ایرانی، سلیمانیه راگرفتند وسرتاسرخاك ارمنستان وکردستان‌عثمانی را تا دیار بکر، اشغال‌کردند. سرانجام ارتش ایران به‌کرکوك وبغداد رسید واین شهرها را به‌محاصره درآورد.

دیری نپائید مذاکرات صلح‌آغاز شد وبه‌امضای پیمان صلح ارض روم میان‌ایران وترك در ۲۸ ژوئیه ۱۸۲۳ گرائید. با وجود اینکه در این جنگ پیروزی از آن ایران بود ضمن پیمان برای ایران امتیازی اساسی منظور نگردید. سرتاسر زمینهائی که ارتش ایران تصرف‌کرده بود به‌ترکیه پس داده شد. طرفین‌متعهدگردیدند در امور داخلی‌یکدیگر مداخله نکنند، وبه‌ویژه ایران تعهدکرد ازدخالت درامورکردستان عثمانی خودداری‌کند. واز یاری کسانی‌که علیه دولت عثمانی بپا می‌خیزند روی برتابد. ایران و ترکیه نیز متعهد شدندکه‌مرزهای موجود راکه‌کاملاً مشخص نبودند، نقض نکنند. بنابراین درجریان سدهٔ ۱۹ پس از این پیمان گاهگاهی ستیزهای مرزی بین ایران وترك در می‌گرفت.دولت

ترك متعهد شدكه به‌زائران ایـرانی فشار وارد نیاورد واز بازرگانان ایرانی هنگام عبور از خاك تركیه بـابت كالاهائیكه همراه داشتند عوارض دیگری بـه جز ۴٪ بهای كالا، دریافت نكنند. طرفین متعهد شدندكه عشایر یاغی یا شورشی كشور دیگر را به‌خاك‌خود راه ندهند واز آنها پشتیبانی نكنند. نرمش شاه ایـران ونمایندگانش در زمینهٔ عقد پیمان ارض روم به‌سال ۱۸۲۳، روشنگر آن بودكه شاه می‌خواست خود را برای جنگ تازه‌ای علیه روسیه آماده‌كند ومایل نبود، روابط حسن همجواریش را با تركها تیره‌كند.

جنگ دوم ایران و روس و پیمان تركمن‌چای به‌سال ۱۸۲۸

كامیابیهای ارتش ایران درجنگ بـا تركها روح انتقامجویانه دربار شاه را علیه روسها هرچه بیشتر نیرو بخشید. دیپلماسی انگلستان به‌نوبه خود پیگیرانه تلاش می‌كرد كه جنگ تازه‌ای را میان ایران وروس برانگیزد، و اینگونه موقعیت روسها را در خاور نزدیك ومیانه ناتوان كند. درآن هنگام نفوذ انگلستان روی دربار شاه روز افزون بود. د. ماكدونالد سفیر انگلستان در ایران با شیوه‌های نیرنگ بازانه‌ای ازراه تطمیع ووعده، عملاً سمت رایزنی شاه را به‌دست‌گرفت. مقداری‌توپ وتفنگ ومهمات ازطریق‌بندرهای جنوب وارد ایران‌گردیدند. عباس میرزا شماره بی‌شماری از ارتش ایران را در مرزهای ماوراء قفقاز ایران وروس متمركزكرد.

دربار شاه، انگلیسها و روحانیان بلندپایهٔ ایران، تبلیغات گسترده‌ای را به منظور جنگ علیه روسها آغازكردند، این اقدامات علیرغم آمادگی دولت روس به‌منظور آغاز مذاكره صلح‌آمیزدربارهٔ تعیین دقیق مرزهای دو كشور، انجام می‌گرفت. در بهار ۱۸۲۶ انگلیس‌ها به‌پرداخت‌كمك مالی‌ای‌كه به‌موجب پیمان ۱۸۱۴بایستی هنگام جنگ به‌ایران می‌پرداختند، اقدام‌كردند.

دولت روس به منظور اجتناب از رویداد جنگ تازه‌ای با ایران هیئت نمایندگی ویژه‌ای زیر رهبری شاهزاده منشیكوف به‌ایران فرستاد، به‌او مأموریت داده شدكه دربارهٔ موارد اختلاف مرزی درناحیه طالش‌ومنطقه دریاچه كئولدچای با شاه مذاكره‌كند. اماشاه اعزام منشیكوف و آمادگی او را برای مذاكره، نشانه ناتوانی دولت روس انگاشت و حتی از پذیرفتنش روی برتافت. اینگونه هیئت منشیكوف با ناكامی به روسیه بازگشت.

در ۲۳ ژوئن ۱۸۲۶ مقام عالی روحانیت ایران فتوای جهاد علیه روسیه را صادر كردودر ژوئیه۱۸۲۶ ارتش ایران‌بگونه‌ای غافل‌گیرانه به‌نیروی روسی واقع درمنطقه‌های ایروان، قره‌باغ و طالش حمله‌كرد. روسها انتظار چنین حمله‌ای را نداشتند و برای نبرد

آماده نبودند، درآغازناگزیرعقب نشستند: ارتش ایران لنکران، سالیانی، شیروان، گنجه وشهرهای دیگر منطقه ماوراء قفقاز را اشغال‌کرد. اما درسپتامبر واکتبر ۱۸۲۶ نیروهای روسی، ایرانیان را ضمن نبردی در نزدیکی شمخور نزدیك گنجه شکست دادند. یکانهای ارتش عباس‌میرزا که درقسمت شرقی‌جبهه می‌جنگیدند به‌کناره جنوبی رود ارس گریختند. ارتش ایران که به‌وسیلهٔ عباس میرزا وبا کمك مربیان انگلیسی تجدید سازمان یافته بود تقریباً از هم پاشید. کوشش به منظور گردآوری و سازماندهی مجدد ارتش به نتیجه‌ای نرسید. فرزندان دیگر شاه وخانهای فئودالها از اطاعت عباس میرزا سرپیچیدند وترجیح دادند مستقلاً یکانهایشان را رهبری‌کنند. در زمستان ۱۸۲۶/۲۷، در اختیار عباس‌میرزا تنها یك مشت افراد مفلوك باقیماندند.

اینگونه تلاش عباس میرزا به منظور تشکیل یك ارتش منظم طبق نمونه اروپائی عملاً باناکامی روبرو شد. انگیزه مهم این‌کیفیت آن بودکه اصلاحات نظامی عباس‌میرزا پایگاه اجتماعی ـ اقتصادی استواری نداشت وفقط بیهوده از سیستم نظامی اروپائی‌تقلید می‌کرد. بعدها فردریك انگلس درباره اصلاحات نظامی ایران نوشت: «در ایران بربریت آسیائی با سیستم سازمان نظامی اروپائیان پیوند خورده». در ایران آن زمان نیروئی که بتواند در برابر جدائی خواهی خانهای فئودال برابری کند بسیار ضعیف بود و شاهزاده علاقمند به‌تمرکز نیروی دولت ضمن‌سازمان‌دادن یك ارتش منظم زیر فرماندهی واحدبود.

به‌سال ۱۸۲۷، ارتش روس زیر فرماندهی ژنرال پسکویچ به‌کمك مردم محلی دژ سردارآباد وایروان را تصرف کرد. ارمنیان و مردم دیگر ماوراء قفقاز به‌ارتش روس در نبرد با نیروهای ایرانی کمك کردند. اینان دسته‌های داوطلبی را سازمان دادند و همراه ارتش روس به‌نبرد پرداختند؛ ساکنان این سرزمین روسها را به‌عنوان آزادکنندگانشان‌از زیر یوغ ستم خانها وشاه استقبال کردند. ارتش روس از این اوضاع مساعد بهره‌برد، بدون آنکه با پایداری مواجه شود از رود ارس گذشت وشهرهای خوی، مرند وتبریزرا اشغال‌کرد. در این هنگام دیپلماسی انگلستان که از پیشروی ارتش‌روس به سوی تهران به‌هراس افتاد، شاه را متقاعد کردکه به‌حکم ضرورت با روسها وارد مذاکرات صلح‌شود. اما درآغازمذاکره نمایندگان شاه‌کوشش داشتندکه مذاکرات را کش بدهند، بنابراین ارتش روس پیشروی را از سرگرفت وشهرهای ارومیه واردبیل را تصرف‌کرد. این رویداد شاه را ناچارکرد تا از تأخیر در مذاکره چشم بپوشد، و در تاریخ ۲۲/۱۰ فوریه ۱۸۲۸ در روستای‌کوچکی بین تبریز و تهران به‌نام ترکمن‌چای پیمان صلح بین ایران وروس بسته شد، این پیمان را ا. س. گریبایدوف که درآن هنگام مسئول امور خارجی ستاد پسکویچ بود تنظیم‌کرد.

پیمان صلح ترکمن‌چای، طبعاً پیمان پیشین یعنی گلستان را لغوکرد و جای آنرا گرفت. مرزهای تازه‌ای میان ایران وروس برقرار شد و قسمت عمدهٔ مرز ایران و روس همان رودارس تعیین گردید. شاه ایران ناچارشد نه‌تنها از ادعاهای خود مبنی برمالکیت گرجستان وآذربایجان شمالی چشم بپوشد، بلکه موافقت‌کرد ارمنستان خاوری به‌روسیه ملحق شود. ایران به‌موجب این‌پیمان ملزم شد مبلغ ۲۰ میلیون روبل بابت تاوان‌جنگ به‌دولت روسیه بپردازد. ماده ۸ این‌پیمان، شرایط پیمان صلح گلستان مبنی برحق‌منحصر به‌فرد دولت روس را در نگاهداشتن ناوگان جنگی در دریای خزر تأئیدکرد. این‌شرط‌نه تنها به‌زیان‌دولت‌ایران‌بود‌بلکه علیه‌تلاش‌دولتهای‌بریتانیا وفرانسه به‌منظوراستفاده‌ازدریای خزربه‌عنوان‌پایگاه تعرض به‌روسیه به‌شمارمی‌رفت. چنانکه قبلاً گفته شد تلاش‌انگلیسها به‌منظورگرفتن اجازه ازشاه برای ساختن ناوگان جنگی در دریای خزر تصادفی نبود. در پیمان ترکمن‌چای الزام طرفین‌به‌رد وبدل سفیر وحق ایجاد کنسولگری ونمایندگی‌تجارتی در شهرها، تأئید شد. درماده ۱۳ این پیمان حق بازگرداندن اسیران جنگی وبه‌طورکلی بازگشت آزادانه اتباع دوکشور به‌میهن‌شان قیدگردید.

ضمن پیمان ترکمن‌چای یك قرارداد بازرگانی هم به‌امضا رسید، در این قرار داد مواد پیمان‌گلستان تأئیدگردید، وبازرگانان هردو طرف حق بازرگانی آزاد درکشوردیگر را داشتند، بابت گمرك کالاهای‌شان فقط ۵٪ بهای کالا را می‌پرداختند و از پرداخت مالیات‌های دیگر داخلی‌معاف بودند، اینگونه بازرگانان روسی نسبت به‌پرداخت عوارض گمرکی ومالیاتی دیگر در داخل ایران، از این بخشودگی بهره می‌بردند.

درپیمان صلح وبازرگانی ترکمن‌چای به‌دولت روس حق قضاوت‌کنسولی داده شد. اتباع روس در ایران ازحقوق برون‌مرزی برخوردارگردیدند ـ طبعاً درمورد دعاوی‌شان به‌دستگاههای‌قضائی‌ایران نیازی‌نداشتند والبته‌این امتیازبزرگی برای اتباع روس‌به‌شمار می‌رفت. بازرگانان روسی که در ایران به‌سر می‌بردند نسبت به همکاران ایرانی‌شان از امتیازات فراوانی برخوردار شدند.

پیمان سال ۱۸۲۸ـم. به‌جنگ ایران وروس وهمچنین ادعاهای شاه ایران وخانها نسبت‌به‌مالکیت‌گرجستان، ارمنستان وخان‌نشین‌های ماوراءقفقاز، پایان داد. پی‌آمدهای عینی‌جنگ‌های ایران‌وروس برای گرجیان، ارامنه وآذربایجانیان‌جنبه پیشرفته‌ای داشتند و مردم این‌سرزمین‌ها را از غارتگریها وزورگوئیهای‌خانهای‌ایرانی وفئودالهای‌ترك‌رهائی بخشیدند. ازاین‌پس‌مردم‌قفقازوماوراءقفقازازهجوم‌و ویرانگری‌اقوام بیگانه درامان‌بودند. به‌همین‌منظور، ارمنیان، آذربایجانیان ومردم‌دیگرماوراء قفقاز، هنگام‌جنگ ایران وروس به‌ارتش‌روسیه‌کمك‌کردند. رجال‌پیشرفته‌ساکنان ماوراء قفقاز ضمن پیکار با بیدادگریهای،

حاکمان فئودال عقب‌افتادهٔ ترکیه وایران، در سدهٔ ۱۸ به‌روسیه گرایش یافتند. مثلاً رجل مترقی آذربایجانی سده ۱۸ فتحعلی‌خان کوبینی که برای اتحاد آذربایجان پیکار می‌کرد، از هواخواهان نزدیك روسیه بود وبارها برای دریافت کمك به‌دولت روس مراجعه کرد. اندیشمند نامدارآذربایجانی سدهٔ ۱۹ که از پیروان بلین دوبرولوبوا وچرنیشفسکی به‌شمار می‌رفت، میرزا فتحعلی آخوندف بود، او الحاق آذربایجان شمالی به روسیهٔ را بسیار پیشرفته توصیف کرد وآنرا ستود.

الحاق، ماوراء قفقازیه‌روسیه، به‌هجوم‌های‌غارتگرانه وخانمان برانداز اشغالگران ترك وایران پایان داد، پراکندگی فئودالی وستیز میان فئودالها را پایان بخشید وروابط اقتصادی هرچه نزدیکتر مردم این سرزمین را با روسیه تأمین‌کرد. این چگونگی روند از هم‌پاشیدگی روابط فئودال ـ پدرسالاری را سریع‌تر وامکان پیشرفت به‌سوی بورژوازی‌را آسانترکرد. الحاق‌این‌سرزمین‌ها به‌روسیه هرچه‌بیشتر به‌ساکنان گرجی، ارمنی وآذربایجانی امکان داد تا با فرهنگ انقلابی ـ دموکراتیك مردم پیشرفته روس آشنا شوند. ادبیات کلاسیك روس، فراگیری دانش‌های نوین پیشرفته آن دیار نقش عظیمی را در پیشرفت اندیشه‌های مترقی اجتماعی این مردم ایفاکردند. تصادفی نبود که ف. انگلس به سال ۱۸۵۱ نوشت: «روسیه عملاً نقش پیشرفته‌ای را در روابطش با شرق ایفا می‌کند..... تسلط روسیه برمناطق دریای سیاه، دریاری خزر و آسیای مرکزی انگیزهٔ پیشرفت مردم این مناطق در زمینه فرهنگ وتمدن می‌شود....».

اما ناگفته نماندکه با الحاق ماوراء قفقاز به روسیه، تزاریسم این سرزمین را به مستعمرهٔ خود تبدیل کرد و سیاست ستم ملی را بر مردم این دیار رواداشت. نمایندگان قشرهای پیشرفتهٔ روسیه پیوسته پیکار مردم ماوراء قفقاز علیه ستم تزاریسم‌را با دلسوزی دنبال وآنها را دراین پیکار یاری می‌کردند. مردم روسیه بزرگ درکنار توده‌های ماوراء قفقاز، پیکار علیه بیدادگری تزاریسم را رهبری‌می‌کردند. به‌ویژه مردم روس نقش‌تعیین کننده‌ای را در این پیکار داشتند. در این هنگام سرنوشت‌های مردم ماوراء قفقاز و مردم روس درهم آمیختند اینها بعدها همگام، زیر رهبری مردم پیشرفته روس یوغ تزاریسم را درهم شکستند ودر راه ساختمان جامعهٔ نوین ورژیم اجتماعی نوبنیاد به‌جلو راندند.

الحاق گرجستان، ارمنستان‌خاوری وآذربایجان‌شمالی‌به‌روسیه نه‌تنها نشانه‌پیروزی دولت روس برکشور پس‌افتاده‌فئودالی ایران بود، بلکه ضربهٔ سختی به‌نقشه‌های‌استعماری انگلستان که درآن هنگام کوشش می‌کرد برایران وماوراء قفقازچیره گردد واز گسترش‌نفوذ روسیه در این مناطق جلوگیرد، وارد آورد.

کشتن ا. س. گریبایدوف

پی‌آمد جنگ ایران و روس و امضای پیمان ترکمن‌چای باعث استواری موقعیت روسیه در ایران و ژرف‌تر شدن تضاد انگلیس و روس در ایران گردید. برای پرداخت تاوان به‌دولت تزاری روس (به موجب پیمان ترکمن‌چای) در ایران مالیات‌های فوق‌العاده‌ای به‌توده‌های مردم تحمیل گردید. اخذ این مالیات‌ها باسوء استفاده مأموران شاه توأم بودواین خود خشم مردم را هرچه بیشتر برانگیخت، این مردم پیش از این جریانها هم مورد بیدادگری و ستم عمال شاه قرار داشتند و بار سنگین هزینه توان‌فرسای جنگ ایران وروس را بردوش گرفته بودند. قهروخشم توده‌های مردم همان‌اندازه‌که متوجه‌تزار روس بود، به‌سوی شاه ودربارش هم‌گرایش داشت واین خشم پس از پایان آخرین‌جنگ به‌منتها حد خود رسید. اما درباریان فتحعلی شاه و روحانیان کوشش داشتند که این قهر توده‌های مردم را به‌سوی روسیه و نماینده‌اش در ایران سوق دهند. هواخواهان شاه و روحانیان بلندپایه که سر کرده آنان مجتهد بزرگ میرزا مسیح بود، تبلیغات ضد روسی گسترده وتندی را در مسجدها وبازارها آغازکردند، اینان تأکید می‌کردندکه یگانه‌انگیزهٔ بدبختی‌های‌ایران‌گویا روسها می‌باشند. نمایندگان انگلیسی‌که از افزایش نفوذ روسها در ایران بیمناك بودند، تا می‌توانستند به‌این تبلیغات دامن زدند. روحانیان و هواخواهان اللهیارخان را علیه روسیه ونمایندگانش درایران برانگیختند. پس از امضای پیمان‌ترکمن‌چای وزیر مختار دولت روسیه در ایران ا. س. گریبایدوف بود.

ا. س. گریبایدوف که به‌موجب فرمان اجرای‌مواد پیمان‌رابه‌عهده داشت‌وبایستی مبلغی را که به‌عنوان تاوان به‌دولت ایران تحمیل شده بود، دریافت می‌کرد، به دولت تزاری روس دربارهٔ دشواریهای برداخت این خسارت وتحمیل آن بردوش مردم‌گرسنه‌و بینوای ایران گزارش داد. درگزارشی‌که به‌تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۸۲۸ به‌عنوان وزارت‌امور خارجه دولت تزاری نوشت، مثلاً دربارهٔ بی‌پولی شاه واینکه عباس میرزا ناچار شده‌است برای پرداخت این تاوان شمعدانهای نفیس طلا و اشیاء دیگر حرمسرایش را ذوب و به شمش تبدیل‌کند، شرح مفصلی داد. گریبایدوف به‌خصوص یادآوری‌کرد، در شرایطی‌که روسیه سرگرم جنگ باترکهاست پافشاری دربارهٔ دریافت‌فوری اقساط این خسارت‌چندان سودی در برندارد: این نرمش نخست از عملیات حاد وخصمانه دولت ایران جلوگیری می‌کند و دوم اینکه با این روش ممکن است عباس میرزا را به سوی روسیه‌کشاند. اما توصیه‌های گریبایدوف اثری روی دولت روسیه نداشتند وبه‌او ابلاغ شد بایدکلیه مبلغ خسارت را وصول‌کند.

در ژانویه ۱۸۲۹ یکی ازخواجه سراهای حرم شاه بنام‌میرزا یحیی و دو دخترارمنی از حرم الله‌یارخان به ا. س. گریبایدوف پناهنده شدند؛ اینان از مردم قفقاز بودند و از گریبایدوف‌خواستند تا آنهارا به‌میهن‌شان‌بازگرداند. ا.س. گریبایدوف‌به‌خوبی می‌دانست که پشتیبانی از خواسته‌های اینها ممکنست فرجام هراسناکی را در برداشته باشد. اماپیش خود پنداشت‌که رد خواسته‌های این مردم قفقازکه به‌موجب مادهٔ ۱۳ پیمان ترکمن‌چای حق بازگشت به‌میهن‌شان را داشتند، ناجوانمردانه است، با اینهمه‌آنها را زیرحمایت‌خود گرفت ودر سفارت روس پنهانشان‌کرد. انگلیسها از این رویداد بهره‌بردند، الله‌یارخان و روحانیان بلندپایه را برانگیختند تا به‌این بهانه آشکارا به‌گریبایدوف حمله‌کنند. مجتهد، میرزا مسیح فتوائی صادر کرد و قتل گریبایدوف را مباح دانست. در مسجدها و بازارها اعلام شدکه سفیر روس قوانین و سنت‌های اسلام را درکشور اسلامی شکسته است. این شعار درکوچه وبازار بگوش می‌رسید ـ به‌سفارت روس حمله‌کنید وگریبایدوف را بکشید.

در ۳۰ ژانویه ۱۸۲۹، انبوهی از مردم متعصب زیر رهبری نوکرهای الله‌یارخان و روحانیان به‌سفارت روس هجوم بردند، ساختمان سفارت را ویران وگریبایدوف وهمه مستخدمان سفارت را تکه تکه کردند، فقط منشی سفارت به نام مالتزوا جان سالم بدر برد، او توانست هنگام هجوم خود را پنهان‌کند. شاه از آمادگی این جمعیت برای‌حمله به‌سفارت از پیش آگاه بود، اما هیچگونه اقدامی برای جلوگیری نکرد.

کارمندان‌دولت تزارکوشش داشتند تاخودگریبایدوف را متهم‌کنند، آنها این‌روایت را درست‌کردند، که‌گویا بدرفتاری خود او باعث رویداد این فاجعه کشتار سفارت روس شده است. دولت روسیه از انجام اقدامات شدید به منظور کیفر قاتلان گریبایدوف که نمایندهٔ رسمی‌آن‌دولت به‌شمارمی‌رفت، چشم‌پوشید، شایدانگیزه‌اش درآن‌زمان‌جریان‌جنگ دولت روسیه با ترکها بود و به‌همین علت می‌کوشید از تیرگی روابطش با ایرانیان جلو گیرد. علاوه براین دولت تزار می‌ترسیدکه درصورت فشاربرایران، نظریهٔ پسکویچ تحقق یابد چون اوگزارش داده بود: «امکان دارد به‌آسانی انقلاب علیه دولت ایران درگیردو دامنه آن به‌قلمرو دولت روسیه در ماوراء قفقازکشانده شود». اینگونه تزار نیکلای‌اول نه‌تنها پوزش‌خواهی وپیشکشی فتحعلی‌شاه را که به‌وسیله نوه‌اش، خسرو میرزا به پطرزبورگ فرستاد، پذیرفت، بلکه بـا تخفیف میزان تـاوان بـه ۲ میلیون روبل از ایران موافقت کرد.

۱۶

ایران در ربع دوم سدهٔ ۱۹
نفوذ سرمایه‌های خارجی در ایران

مسئله هرات

انگلستان بگونه‌ای پیگیرانه به‌استوار کردن موقعیت خود در ایران ادامه داد. این دولت از سرکشی خانهای خراسان علیه قدرت شاه پشتیبانی می‌کرد و منظورش آن بودکه نفوذ انگلیسها را در خراسان پا برجا کند و از قدرت عملی شاه ایران بر هرات که فرمانروایان آن فقط اسماً سلطنت شاه را برآن منطقه به‌رسمیت می‌شناختند، مانع گردد. انگلیسها منطقهٔ هرات را مهم‌می‌شمردند، چون برای این‌نقطه ضمن طرح‌هایشان به‌منظور تجاوز استعماری به‌منطقه آسیای میانه و حوضه دریای خزر، ارزش استراتژیك فراوانی قائل بودند. دولت بریتانیا همچنین درنظر داشت ازهرات به‌منظور پوشاندن گذرگاههای شمال‌غربی به‌هندوستان بهره ببرد و این ناحیه را به مرکزی استراتژیك برای تجاوزهای بعدیش، تبدیل‌کند. فردریك انگلس به‌سال ۱۸۵۸ دربارهٔ ارزش این مرکز استراتژیك‌مهم نوشت: «هرات نقطه‌ایست‌که به‌دست هریك از دولتهای نیرومند بیفتد، آندولت ممکن است هم برایران و هم برترکستان چیره‌گردد.....».

هنگام جنگ ایران وروس پیوسته خانهای خراسان به‌سرکشی وشورش می‌پرداختند. و می‌خواستند از زیرفرمان شاه خارج شوند. پس ازانعقاد پیمان ترکمن چای شاه‌نیروئی را زیرفرمان عباس‌میرزا برای سرکوبی چندتن ازخانهای شورشی به‌یزد و خراسان‌فرستاد. سپس‌فتحعلی‌شاه وعباس میرزا برآن‌شدند هرات راکاملاً مطیع کنند، درآن هنگام‌فرمانروای هرات‌کامران میرزا بودکه عملاً شاه را فرمان نمی‌برد وبیشتر اوقات از خانهای شورشی خراسان پشتیبانی می‌کرد.

به‌سال ۱۸۳۳ ارتش ایران زیر فرماندهی محمد میرزا هرات را محاصره‌کرد. اما در اکتبر ۱۸۳۳ عباس‌میرزاکه ولیعهد شاه بود، در مشهد درگذشت. محمد میرزا که از درگذشت پدرش آگاه شد، مدعی تاج و تخت سلطنت بعد از مرگ پدر بزرگ پیرش فتحعلی‌شاه‌که بیمار بود، گردید، بنابراین ازمحاصرهٔ هرات چشم پوشید، با کامران میرزا از درمسالمت وارد شد و موافقت‌کردکه نامبرده رسماً خود را تابع‌شاه بشناساند وهرسال مبلغ‌معینی به‌خزانه شاه‌تحویل‌دهد، محمدمیرزا پس‌از این‌قرار به‌سوی‌تهران‌رهسپار گردید، به‌عنوان ولیعهد ایران و والی‌آذربایجان‌به‌تبریز رفت.

دراکتبر ۱۸۳۴ فتحعلی شاه درگذشت، پس ازمرگش درایران چندتن مدعی‌سلطنت ایران‌شدند، سه‌تن ازفرزندان فتحعلی‌شاه بامحمدمیرزا به‌مخالفت برخاستند. ضمن‌ستیزهائی که برای تصرف تاج و تخت ایران در گرفت سرانجام با پشتیبانی انگلیسها، پیروزی نصیب محمدمیرزا نوهٔ فتحعلی‌شاه‌گردید؛ انگلیسها تاآنجا که می‌توانستند محمدشاه را در اشغال تاج و تخت یاری کردند و منظورشان آن بود شاه ایران را در اختیارگیرند. و اینگونه از نفوذ روز افزون روسها در دربار شاه جلوگیری کنند. سفیر بریتانیا به نام کمپ‌ل‌دراختیار محمدمیرزا پول‌گذاشت تاازتبریز به‌سوی‌تهران لشکرکشی‌کند. فرماندهی ارتش محمد میرزا را یك افسر انگلیسی به‌نام لیندسی به‌عهده داشت.

انگلیسها پس از این تلاش‌ها شاه تازه را دراختیارگرفتند، وبه‌خود وابسته‌کردند، این مسئله به‌ویژه از نظرآنان اهمیت روز افزونی یافت. چون هم اکنون سرزمین ایران نه تنها از نظر استراتژیك بلکه از لحاظ اقتصادی به‌عنوان بازار فروش کالاهای صنعتی‌شان، سخت‌مورد توجه قرارگرفت. ضمن‌ارتباط با این‌چگونگی انگلیسهامی‌خواستند پیمانی بازرگانی با شرایطی همتای شرایط پیمان ترکمن‌چای باایران منعقدکنند. امابه‌این کارکاملاً توفیق نیافتند. اینان فقط توانستند در ماه مه ۱۸۳۶ فرمان ویژه‌ای را از شاه بگیرندکه اتباع بریتانیا ازبرخی تخفیف‌های ویژهٔ بازرگانان‌روس پس‌ازپیمان ترکمن‌چای، برخوردار شوند. ضمن‌این‌فرمان بازرگانان انگلیسی‌حق‌واردکردن‌آزادانه‌کالا را به‌ایران‌با پرداخت عوارض گمرکی‌ای‌نظیرآنچه‌که همتاهای روسی‌شان‌می‌پرداختند، به‌دست‌آوردند.

یك میسیون نظامی انگلیسها هم درانجام مأموریتش به‌ایران ناکام گردید، بیدرنگ پس ازآنکه محمدمیرزا شاه‌شد، به‌منظور زیر نظرگرفتن ارتش ایران این میسیون به‌ایران اعزام گردید. اما شاه امتیازاتی راکه این هیئت از دولت ایران می‌خواست، به‌آنها نداد. میان این میسیون ودربارشاه اختلاف درگرفت، وبه‌سال ۱۸۳۷ ضمن ارتباط بالشکرکشی دوباره شاهٔ به‌هرات، این هیئت ایران را ترك کرد.

محمدشاه به‌سال ۱۸۳۷ علیرغم نقشهٔ انگلیسها به هرات لشکر کشید، اما اینان آماده بودند تا خودشان هرات را تصرف کنند وضمن جنگ با روسها، ماوراء قفقاز را از قلمرو روسیه‌منتزع و خان‌نشین‌های آسیای میانه را تصرف کنند. انگلیسها کوشش داشتند تا ایران وافغانستان را به سوی خود بکشانند و ضمن جنگشان علیه روسیه، هرات را به‌مرکز استراتژیك به‌منظور تجاوز به‌آسیای میانه، تبدیل کنند. دولت انگلیس لشکرکشی شاه به‌هرات را مغایر با نقشه‌های اشغالگرانه خود انگاشت، چون دراینصورت سیاست روسیه درخاورمیانه کامیاب می‌شد.

مسئلهٔ هرات با تضادمنافع روس وانگلیس دراین منطقه پیوندی ناگسستنی داشت. اما شاه ایران‌که به‌این لشکرکشی اقدام‌کرد، می‌خواست یك‌رشته مسائلی را که وابسته به‌روابط میان ایران و افغانستان بودند، حل کند. منظورش آن بود که نخست پایداری خانهای خراسان راکه ازبشتیبانی فرمانروای هرات برخوردار بودند، در هم شکند؛ دوم آنکه به‌ادعاهای خانهای افغان نسبت به مالکیت سیستان پایان دهد؛ و سرانجام قدرت خود را در هرات‌که در زمان صفویان ونادرشاه جزو قلمرو ایران‌بود، پابرجاکند.

محاصرهٔ هرات به‌سال ۱۸۳۷ سخت ناخشنودی انگلیسیان را برانگیخت، اینان از طریق سفیرشان مالك نیل کوشش‌کردند تا شاه را ازمحاصره هرات باز دارند، اماتلاششان بی‌نتیجه ماند. سرانجام سفیر به‌شانتاژ و تهدید پناه جست و اعلام داشت‌که دولت‌بریتانیا حضور ارتش ایران در هرات واشغال سرزمین افغانستان را از سوی این دولت، عملیات خصمانه‌ای علیه انگلستان بر می‌شمارد. سپس مالکنیل به‌عنوان اعتراض اردوگاه شاه را ترك و به‌سوی مرز ترکیه رهسپار شد وتهدیدکردکه از ایران خواهد رفت. درهمین‌هنگام یك اسکادران از کشتی‌های جنگی انگلیسی وارد خلیج‌فارس شدند و جزیره خارك را اشغال‌کردند. آنگونه‌که مالکنیل اظهار می‌داشت، منظور انگلیسها تنها دفاع از هراتدر برابر حملهٔ شاه ایران نبود، بلکه می‌خواستند خانهای افغانستان و ایران را زیر حمایت خود بگیرند و سرزمین‌هایشان را به‌مراکز استراتژیك علیه روسیه تبدیل‌کنند. انگلیسیها همچنین از شاه خواستندکه با آنها پیمانی بازرگانی منعقد کند و به‌اتباع انگلیسی حقوق برون مرزی بدهد.

پس از آنکه انگلیسها ایران را به‌جنگ تهدید کردند، شاه در سپتامبر ۱۸۳۶ از محاصره هرات چشم پوشید. اما ارتش ایران به‌استوارکردن دژهای خوریان و شهرفرح و سبزوار که جزو قلمرو خان‌نشین هرات بود، همت گماشت. دولت ایران از پذیرفتن تقاضای انگلیسها مبنی بر اعطای حق برون مرزی به‌اتباع بریتانیا سر باز زد. بنابراین مالك نیل در نوامبر ۱۸۳۸قطع روابط سیاسی بریتانیا را با ایران اعلام داشت وکشور را ترك کرد.

امضای پیمان‌های نا برابر ایران با انگلستان‌وکشورهای‌سرمایه‌داردیگر

ناکامی محاصرهٔ هرات دوسالهای ۱۸۳۷-۱۸۳۸ ضربهٔ سختی به‌حیثیت شاه ایران چه در داخل‌کشور و چه درصحنهٔ بین‌المللی، وارد آورد. انگلستان‌کوشش می‌کرد تافشار بیشتری به‌شاه وارد آورد. شاه که می‌کوشید خود را از این بن بست برهاند نماینده‌ای به‌نام حسین‌خان رابرای مذاکره به‌لندن‌فرستاد. ضمن این‌مذاکره انگلیسها به‌منظورتجدید روابط سیاسی ۹ شرط را به‌ایران پیشنهادکرد: مهمترین‌آنها به‌شرح زیر بودند: ۱. فرا خواندن ارتش ایران از دژهای خوریان و نقاط دیگر قلمرو افغانستان. ۲. انعقاد پیمان بازرگانی‌میان‌ایران وانگلیس‌که ضمن‌آن اتباع انگلیسی ازحقوق کاپیتولاسیون برخوردار باشند. ایران ناگزیر شد این شرایط را بپذیرد و ارتشش را از دژهای خوریان و نقاط دیگر افغانستان بیرون برد (در ماه مارس ۱۸۴۱). دیری نپائید روابط سیاسی میان انگلستان و ایران تجدیدگردید ومالك‌نیل دوباره به‌تهران بازگشت. درهمان هنگام‌پیمان بازرگانی میان انگلستان و ایران، با شرایط پیشنهادی دولت بریتانیا، مبنی بر اینکه رعایای آندولت از حقوق برون مرزی برخوردار و از پرداخت عوارض گمرکی داخلی معاف باشند، منعقدگردید. اینگونه به‌کالاهای انگلیسی وارده به‌ایران‌فقط ۵٪ بهای‌کالا، گمرك تعلق می‌گرفت وبازرگانان‌آن‌کشور ازپرداخت مالیات‌ها وعوارض دیگر در داخل ایران معاف‌گردیدند.

بعدهاکشورهای سرمایه‌دار اروپائی دیگر از این حقوق و امتیازات کشور ایران بهره بردند: به سال ۱۸۵۵ فرانسه و به‌سال ۱۸۵۷ بلژیك، دانمارك، هلند، سوئد و نروژ پیمان‌های بازرگانی مشابهی را با ایران منعقد کردند. به سال ۱۸۵۶ دولت ایالات متحده امریکا پیمان نا برابری را که رسماً «پیمان دوستی وبازرگانی» نامیده‌می‌شد با ایران بست و به‌موجب این پیمان اتباع امریکا هم از حقوق برون مرزی برخوردار

شدند. این‌نخستین پیمان رسمی میان ایران و امریکا بود. پس از این امریکائیان کوشش داشتند تا زمینه نفوذ استعماری دولت‌شان‌را ازراه اعزام میسیونرهای مذهبی در ایران پابرجاکنند. به‌سال ۱۸۳۴ میسیونرهای‌مذهبی امریکائی در ارومیه مستقر شدند و رفته رفته دامنهٔ فعالیت‌هایشان‌را به آذربایجان و استانهای مرکزی ایران گسترش دادند. میسیونرهای امریکائی‌امکانات مالی‌فراوانی دراختیار داشتند؛ زیرپوشش فعالیت‌های‌مذهبی و ایجاد تأسیسات فرهنگی وپزشکی، به‌تبلیغات دامنه‌داری به‌سود امریکا دست‌زدند و به کسب اطلاعات در زمینه‌های‌گوناگون اقتصادی ـ اجتماعی مردم ایران‌پرداختند.

پیمان‌ایران وترك درارض روم به‌سال ۱۸۷۴

دربخش پیشین گفته شدکه ضمن پیمان صلح ایران و ترك که در ۲۸ ژوئیه ۱۸۲۳ پس ازپایان جنگ میان دوکشور منعقدگردید، دقیقاً مرزهای میان دوکشور تعیین نشد. در ارتباط با این چگونگی، گاهگاهی ستیزهای مرزی در می‌گرفت. به‌ویژه این ستیزهادر سالهای ۴۰ درمنطقهٔ شهر سلیمانیه شدت یافت. حتی شکایات زائران‌کربلا و نجف مبنی برفشار و تعدیات مأموران ترك دراین مناطق متبرکه روز بروز بیشتر می‌شد. همهٔ این رویدادها به‌تیرگی روابط ایران وترك‌گرائید، به‌ویژه پس ازآنکه به‌سال ۱۸۳۷فرماندار ترك بغداد کوشش می‌کرد به‌رونق بازرگانی‌بندر ایرانی محمره (خرمشهر امروزی) زیان واردآورد، این تیرگی روابط بیشتر شد. فرماندار نامبرده، محمره را که با بندر بصره رقابت می‌کرد مورد حمله قرارداد. درپی میانجیگری دیپلمات‌های انگلیسی و روسی مقیم تهران واستانبول، به‌منظور رفع اختلاف ایران و ترك؛ در ارض روم‌کنفرانسی باشرکت چهار دولت نامبرده تشکیل شد. این مذاکره چندسال طول‌کشید و در تاریخ ۳۱/۱۹ماه مه ۱۸۴۷ میان ایران و ترك پیمانی بسته شد. به‌موجب دومین پیمان ارض روم، ایران از ادعایش بر سلیمانیه و قسمت غربی منطقه زهاب چشم پوشید. ترکیه هم به‌نوبهٔ خود حق حاکمیت ایران را بر بندر محمره و کنارهٔ چپ شط‌العرب به‌رسمیت شناخت، و حتی کشتی‌رانی آزاد کشتی‌های ایرانی را روی شط‌العرب از مصب این رود به‌بالا تانقطه‌ای که مرزهای ایران و ترك روی این رودخانه به‌هم می‌پیوست، آزاداعلام داشت. ترکیه متعهد شدکه برای زائران ایرانی موانعی ایجاد نکند. ترکیه و ایران موافقت کردند کمیسیون فوق‌العاده‌ای به‌منظور تعیین دقیق مرزهای دوکشور تشکیل دهند. نمایندگان بریتانیا ودولت تزاری روس هم‌جزو اعضای این‌کمیسیون بودند. مرز میان‌ایران وترك‌در شط‌العرب هم‌دقیقاً تعیین‌نشد. این‌کیفیت به‌انگلیسها امکان‌داد، ازخطوط مرزی نامشخص

بهره ببرند و اختلاف میان ایران وترکرا دراین مرزهاحل نکنند تا بهانه‌ای‌برای‌مداخله دولت‌شان درامور این‌دوکشور، در دست داشته باشند.

نفوذ سرمایه‌های بیگانه درایران و اثر آن در اوضاع داخلی کشور

نفوذ دولت‌های بیگانه درایران پس از انعقاد پیمان‌های ترکمن چای به‌سال۱۸۲۸ و پیمان بازرگانی ایران و انگلیس به‌سال ۱۸۴۱، به‌میزان چشم‌گیری افزایش یافت. کنسول‌های دولت تزاری روس و دولت بریتانیا ضمن بهره بردن از حقوق برون مرزی نه‌تنها اتباع کشور خود، بلکه برخی از شهروندان ایرانی راکه به‌آنها وابستگی داشتند زیر حمایت خود گرفتند. گاهی اتفاق می‌افتاد که بنا به‌درخواست آنها حاکمان شهرها عوض می‌شدند.

ازامتیازهائی که دولتهای‌اروپائی ازایران گرفتند. سرمایه‌های‌اروپای‌باختری‌بیشترین بهره را از آنها بردند، در درجهٔ اول انگلیسها به‌منظور تبدیل‌ایران به‌بازار فروش‌کالا-های صنعتی‌شان از سالهای ۳۰ سده ۱۹ میزان صدور پارچه‌های انگلیسی را به‌ایران افزایش دادند؛ این‌کالا تقریباً معادل $\frac{9}{10}$ اقلام وارداتی ایران را تشکیل می‌داد. از سال ۱۸۲۷ تا ۱۸۳۴ واردات پارچه ایران $2\frac{9}{4}$ برابر افزایش یافت. به سال ۱۸۳۳ از راه طرابوزان و تبریز به‌مراکز مهم بازرگانی ایران، مبلغ۱۵میلیون روبل، وبه‌سال۱۸۳۸ تقریباً ۴۰ میلیون روبل‌کالای اروپائی وارد ایران‌گردید.

در رابطه با بحران بازرگانی سالهای ۱۸۳۶ - ۱۸۳۷ بازرگانان ایرانی قادر نبودند کالاهای خریداری شده ازکمپانی‌های اروپائی را به‌فروش برسانند، بنابراین‌کمپانی های نامبرده اعتبار آنها را بریدند و خودشان درتبریز تجارتخانه یا شعبه‌های بازرگانی پدید آوردند. اینگونه بازرگانان ایرانی دربرابر خارجیان جا را خالی کردند. رقابت تجارتخانه‌های ایرانی‌با خارجیان‌امکان‌پذیر نبود چون بازرگانان بیگانه به‌انگیزه استفاده از حق‌کاپیتولاسیون درایران ویك رشته امتیازات سیاسی‌دیگر، وهمچنین به‌علل‌اقتصادی نسبت به‌تجار ایرانی برتری چشم‌گیری داشتند. تجارتخانه‌های اروپائی کالاهای مورد مصرف ایران را مستقیماً از منچستر می‌خریدند، اما ایرانیان عین همان‌کالاها را از دست دوم یا سوم با بهای‌گرانتری بایستی از قسطنطنیه تهیه می‌کردند.

موازنه بازرگانی ایران با کشورهای بیگانه هرسال به‌میزان چشم‌گیری به‌زیان ایران‌تغییر می‌کرد. صدور ابریشم‌گیلان‌که یکی از مهمترین اقلام صادراتی ایران‌بشمار

می‌رفت، درپی رقابت کالای مشابه هندی، یونانی و حتی ترکی به‌شدت کاهش یافت. به سال ۱۸۴۶ با وجود برداشت خوب محصول و بهای کم، صدور ابریشم ایران از سال پیش کمتر بود. در سال‌های ۳۰ سده ۱۹ ازایران به‌ماوراء قفقاز و استانهای دیگر روسی کناره دریای خزر پارچه‌های نخی و ابریشمی ساخت ایران، هر سال به‌میزان ۵ میلیون روبل صادر می‌شد. اما درسالهای ۴۰ صدور این‌اقلام کالا کاهش یافت، چون‌دیگر کالاهای نامبرده دراین استانهای روسی محل فروش نداشتند.

ورودکالاهای خارجی به‌ایران پی‌آمد ویران کننده‌ای روی صنایع دستی و خانگی ایران داشت، چون این‌مصنوعات دیگر نمی‌توانستند دربرابر رقابت‌کالاهای خارجی‌تاب آورند. کالاهائیکه درکارخانه‌های اروپای باختری تولید می‌شدند دو الی سه‌بار ارزانتر از کالاهای مشابه ایرانی‌شان به‌فروش می‌رسیدند.

وزیران شاه وحکام شهرستانها به‌جای‌آنکه اقدامهائی به‌منظور دفاع از تولیدکالا-های ایرانی دربرابر رقابت کالاهای بیگانه انجام دهند، شرایط مساعدی را برای فعالیت بازرگانی وکمپانی‌های خارجی فراهم می‌آوردند، اینگونه راه برای نفوذکالاها وسرمایه-های خارجی درایران کاملاً باز شد.

درپی این‌اوضاع راه پیشرفت سرمایه‌گذاری‌داخلی به‌منظورایجادکارگاههای‌بزرگ و کارخانه‌هاکه‌آن‌هنگام درایران درحال پیدایش بودند، تقریباً به‌کلی بسته شد. کارگاههای صنایع‌دستی به‌کلی ازمیان رفتند. کارل مارکس پی‌آمد رقابت‌کالاهای اروپائی را درکشور-های شرقی، ازجمله ایران به‌سال ۱۸۵۳ ضمن مقاله‌ای زیر عنوان «انقلاب درچین ودر اروپا» چنین شرح می‌دهد: «ورود فراورده‌های خارجی‌آنچنان نفوذی را روی صنایع‌چین گذاشت، که در زمانهای پیشین صادرات این‌کشور روی‌آسیای صغیر، ایران وهندوستان داشت. درچین ریسندگان و بافندگان به‌سختی از رقابت‌کالاهای خارجی رنج می‌بردند و این چگونگی انگیزه نابسامانی و آشفتگی زندگی اجتماعی‌آن دیارگردید».

ورودکالاهای صنعتی اروپای باختری به‌ایران ورقابت‌آنها نه‌تنها روی مصنوعات و ساخته‌های وطنی اثرگذاشت، بلکه‌کلیهٔ زمینه‌های زندگی اجتماعی - اقتصادی‌کشوررا به‌دگرگونی‌کشاند. رقابت خارجی بنیان صنایع خانگی و دستی را از بن برکند و به‌نظام اقتصادی موجود لطمه شدیدی وارد آورد.

روابط پولی - کالائی به‌شدت رونق گرفت. پیشرفت روابط پولی از پیش مثلاً در سده‌های ۸ - ۹ پیش از چیرگی مغولان و دوره‌های دیگر تاریخ قرون وسطی در ایران، رویداده‌بود. اما درآن‌زمان‌روابط پولی باعث ویرانی‌بنیان نظام اقتصادی‌فئودالی نمی‌شد. درآندوره این وضع درپی پیشرفت مبادله میان استانها و کشورهائی پیش‌آمد که

آنقدرها فرقی با اوضاع کشورهای اروپائی، پیش از دگرگونی‌های اخیر نداشتند، هم‌اکنون درسدهٔ ۱۹ پیشرفت روابط کالائی ـ پولی در اثر نفوذ سرمایه‌های عظیم صنعتی اروپای باختری درایران پدید آمده بود و تلاش می‌شد ایـن کشور به‌بازار فـروش منسوجات و کالاهای دیگر دولت‌های اروپائی تبدیل گردد. این‌پدیده صنایع محلی را به‌نابودی کشاند. به‌ویژه‌که دولت ایران ناچار بود به‌اتباع بیگانه امتیازات سیاسی واقتصادی مهمی‌بدهد. افزایش‌روابط پولی ـ کالائی درچنین شرایطی، اقتصاد فئودالی ایران را فلج‌کرد.

درپی این وضع بحران مالکیت تیولی نیز شدت یافت. خانهاکه نیازمندیشان‌به‌پول روزافزون بود، در رابطه با وظایف فئودالی دهقانان، کوشش‌داشتند، بهرهٔ مالکیت را نقداً از دهقانان بگیرند یا اجناسی راکه به‌این عنوان از دهقانان می‌گرفتند هرچه زودتر تبدیل به‌پول‌کنند. خانها نه تنها فراورده‌های کشاورزی سهمیه مالکیت‌شانرا می‌فروختند، بلکه‌کوشش می‌کردندسطح زمین‌های زیرکشت را گسترش دهند وحتی‌بخشی ازاین‌زمین‌ها را درگرو وامهائی‌که از رباخواران می‌گرفتند، می‌گذاشتند وگـاهگاهی این زمین‌ها یا روستاها را می‌فروختند.

اینگونه درنیمه سدهٔ ۱۹ زمین‌های زراعتی نه‌برمبنای تیول ومالکیت فئودالی‌بلکه برپایه مالکیت خصوصی گسترش یافت؛ سرمایه‌داران خصوصی در اثر هجوم کالاها ورقابت سرمایه‌های‌خارجی‌به‌ایجادکارگاهها یا کارخانه‌های‌صنعتی‌توانانبودند وناگزیرسرمایه‌هایشان را برای خرید زمین‌های زراعتی به‌کار می‌بردند. زمین‌داران‌تازه به‌دوران رسیده به‌کاهش یا ازبین بردن ستم فئودالی نسبت به‌دهقانان گرایش نداشتند. برعکس میزان‌استثمارآنان را افزایش دادند اینان دربرگشت پولی‌که بابت خرید زمین داده بودند شتاب می‌کردند. و میزان اجاره یا وظایف دیگر دهقانان را بالا بردند.

افزایش ناخشنودی مردم

درنیمهٔ سدهٔ ۱۹ نفوذ دولت‌های بیگانه بیشتر ازطریق شاه، وزیران، حکام وبلندپایگان درایران اعمال می‌شد. اینان اجراکنندگان تدابیری بودند که به‌سود سرمایه‌های خارجی‌طرح می‌شدند. بنابراین ناخشنودی مردم‌که ضمن‌ارتباط بانفوذ سرمایه‌های‌خارجی شدت می‌یافت، دربیشتر مواود مستقیماً متوجه ستمگران داخلی می‌شد وظاهراً دولت‌های خارجی ونمایندگانشان بامردم معمولی برخوردی نداشتند.

انگیزه‌های ناخشنودی بازرگانان ایرانی، ازمیان رفتن‌حقوق‌فردی واختیارداراتی، زواج خودسری حکام و بلندپایگان، رشوه‌خواری، وجدان فروشی واخاذی حاکمان‌شرع

که به‌دعاوی اتباع ایران رسیدگی می‌کردند، ایجاد عوارض سنگین گمرکی و مالیاتی، تاراجگری و راهزنی در راهها و شورش خانهای فئودال، کـه از روند عادی پیشرفت بازرگانی جلوگیری می‌کردند، امتیازات بازرگانان خارجی و غیره بودند. اما چندتن از سوداگران و بازرگانان داخلی با پرداخت رشوه و پیشکشی معمولاً ثروتمند شدند، اینها روابط نیکوئی با دستگاه حاکم داشتند و می‌توانستند بدون اشکال به‌کار وکسب عادی و پر سود خود سرگرم شوند، اینگونه اشخاص هم به تغییر اوضاع درکشور کمتر گرایش داشتند. رواج کالاهای خارجی در ایران کوبنده‌ترین ضربت را به‌صنایع کشور واردآورد: صنعتگران ضمن اینکه از تعدی فئودالها رنج می‌بردند دراثر رقابت کالاهای خارجی‌ازپای درآمدند. بنابراین ناخشنودی نه‌تنها درمیان‌صنعتگران، بلکه‌درمیان صاحبان واستادکاران کارگاههای بزرگ هم بالاگرفت.

روحانیان‌دون‌پایه بنابه‌موقعیت اجتماعی-اقتصادی‌ای‌که داشتند، شرایط‌زندگی‌شان بیشتر به‌بازرگانان میانه وکوچك وصنعتگران نزدیك‌تر بود تا روحانیان بلندپایه. اینان همه‌روزه با توده‌هـای مردم آمیزش داشتند و تقریباً تنها قشر با سواد درمیان تـوده‌ها به‌شمار می‌آمدند، چندتن ازاین روحانیان ازستم فئودالی ومحرومیت مردم‌آگاهی‌داشتند. بنابراین بیشتر نمایندگان روحانیان دون‌پایه منعکس‌کنندهٔ روحیهٔ تودهٔ مردم بودند وبه حکم ضرورت در رأس جنبش‌های مردمی قرار می‌گرفتند.

از همه‌گذشته نفوذ سرمایه‌های خارجی این پی‌آمد را داشت‌که وضع طبقه استثمار شونده، یعنی دهقانان در ایران بارها بدتر شد. افزایش روابط کالائی - پولی‌کار را به آنجاکشاندکه سهم بهرهٔ مالکانه مالکان و وظایف تحمیلی به‌دهقانان به‌عناوین‌گوناگون بارها افزایش یافت. در اثر افزایش مالیات‌های نقدی، دهقانان گاهگاهی ناگزیر می‌شدند قسمتی از محصولات خود مثلاً پنبه و تنباکو را هنگـام کشت تقریباً مفت‌بگونهٔ سلف به‌دلالان بفروشند. رباخواری سخت رایج شد و بیگمان دهقانانی‌که ناگزیر، گیر ربا - خواران بی‌انصاف می‌افتادند، هیچگاه قدرت‌رهائی ازقیدآنها را نداشتند، همراه باگسترش مالکیت خصوصی وزمین‌های زیرکشت مسئله بیگاری‌کشیدن از دهقانان سخت رایج‌شد. رقابت کالاهای اروپائی به‌ویژه مصنوعات انگلیسی با صنایع خانگـی‌که جداً به‌معاش دهقانان‌کمك می‌کرد، سخت زیان وارد آورد. دربسیاری از استانهاگرسنگی و قحطی‌پدید آمد.طاعون، وبا وبیماریهای واگیردار دیگر به‌گونه پیوسته مردم را درو می‌کردند. مثلا درسالهای ۱۸۳۰،۱۸۳۱ و ۱۸۴۵ اپیدمی وبـا سخت در آذربایجان شیوع یافت. این بیماریها گاهگاهی بیش ازنیمی ازساکنان یك‌منطقه را نابود می‌کردند.

دهقانان به منظور رهائی از این اوضاع نابسامان ناچار روستاهایشان را رها و

به شهرها گریختند. بسیاری از روستاها از سکنه خالی و کشت‌زارها بایر شدند. این فراریان روستاها که در شهرها کاری برای خود پیدا نمی‌کردند ناگزیر به بینوایان و گدایان شهری می‌پیوستند. اینگونه اعتراض و خشم دهقانان با اعتراضهای بینوایان شهری که در اثر ورشکستگی پیشه‌وران و صنعتگران و قشرهای دیگر شهری پدید آمده بودند، توأم شد و اوج گرفت.

۱۷
قیام بابی‌ها، اصلاحات امیرکبیر

درپایان سالهای ۴۰ سده ۱۹ نوعی قیام خود بخودی توده‌های مردم آغاز گردید، این‌جنبش به‌منظور اعتراض‌علیه‌بیداد شاه وخانها انجام گرفت. به‌سال ۱۸۴۷، پیشه‌وران، بازرگانان خرده‌پا و بینوایان شهری زنجان علیه حاکم قیام کردند؛ حاکم از شهر بیرون رانده شد. درهمان سال موج شورش شهر اصفهان را فراگرفت، به‌سال۱۸۴۸ در تبریز، یزد و شهرهای دیگر جنبش آغاز گردید.

باب وآموزش‌های او

نقش رهبری این شورش‌ها و قیام‌ها را فرقهٔ بابی ایفا می‌کرد. بنیان‌گذار این فرقه باب بود. پیدایش فرقه‌های مذهبی و تبلیغات این فرقه‌ها از قدیم بازتاب ایدئولوژیك توده‌های مردم ناخشنود بوده‌است (مثلاً، مزدکی‌ها، خرم‌دینان و غیره).

نام واقعی باب علیمحمد بود. او در۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ درشیراز ازمیان‌خانواده‌ای سید برخاست، پدرش به‌کار بازرگانی پارچهٔ نخی می‌پرداخت. خود سید علیمحمد پس از رسیدن به‌سن بلوغ به‌مدت ۵سال به‌کار بازرگانی در بندر بوشهر سرگرم شد. پس ازآن به‌منظور زیارت عازم‌کربلا و نجف‌گردید، درآنجا پیروان مذهب شیخی‌که ظهور فوری

مهدی موعود مسلمانان را تبلیغ می‌کردند، فعالیت داشتند، سید به‌آنها پیوست. مهدی امام دوازدهم مسلمانان بودکه بنا به‌روایتی هزارسال پیش ناپدید شده وبرای ازمیان‌بردن بیدادگری و برقرارکردن نظام‌عادلانه در روی زمین، بایستی ظهور می‌کرد.

به‌سال ۱۸۴۳ رهبر فرقهٔ شیخی به‌نام سیدکاظم درگذشت و جانشینی نداشت. به سال ۱۸۴۴ سید علیمحمد خود را باب نامید (باب به‌معنی در است و منظور از این نام دری است‌که مهدی‌موعود ازآن‌طریق دستورات را به‌مردم صادر می‌کند). به‌سال۱۸۴۷ او خودش را پیامبر مهدی شناساند وبه‌جای قرآن‌کتابی به‌نام «بیان» منتشر کرد، دراین کتاب اصول آموزش دینی‌اش بیان می‌شد. باب می‌اندیشیدکه جوامع بشری پیوسته در حال پیشرفتند و رهبران این جوامع بنا به‌مقتضیات زمان‌عوض می‌شوند، زمانهای‌بعدی با زمانهای‌پیشین فرق دارند و بایستی نظام وقوانین نوین ویژه‌زمان برجامعه‌ها حکومت کنند. نظامها و قوانین پیشین به‌انگیزه کهنگی در دورهٔ جدید نمی‌توانند نافذ باشند. خداوند قوانین تازه را از طریق پیامبر به‌جامعه ابلاغ می‌کند. رهنمودهای پیامبر از راه کتاب مقدس به‌مردم ارائه می‌شود، و بنابراین‌کتاب تازه جای کتاب قدیمی را می‌گیرد. اینگونه پیامبران پی‌درپی به‌هنگام تعویض می‌شوند وکتاب مقدس‌جدیدهم جای‌کتاب‌مقدس قدیم را می‌گیرد. بنا به‌عقیده باب تورات را موسی ارائه داد، عیسی انجیل را به‌مردم نمود و محمد قرآن را آورد.

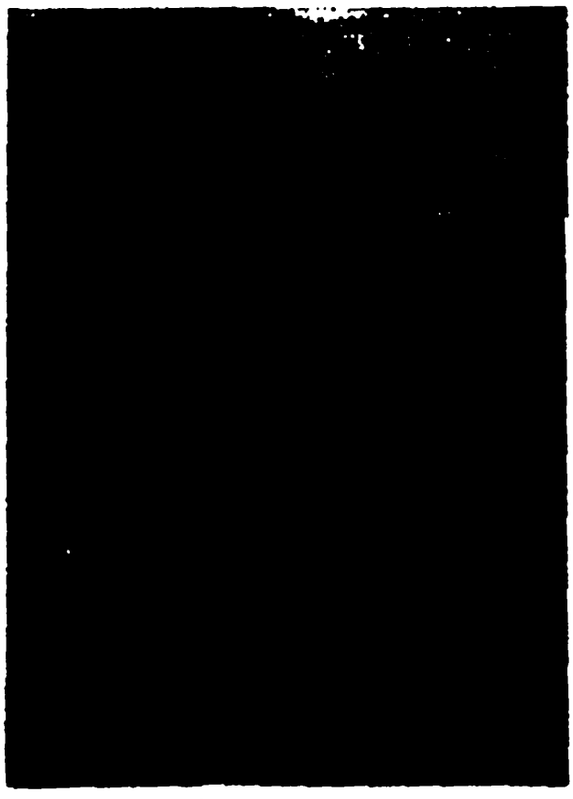

سید علیمحمد باب

باب‌به‌این موضوع تکیه داشت‌که: دورهٔ‌پیامبری محمدسپری‌گردیده، قرآن و شریعت او کهنه شده‌اند و بایستی تغییر کنند. هم‌اکنون زمان آن فرا رسیده کـه پیامبر تازه یعنی مهدی ظهور کند، او در کتاب مقدسش قوانین‌نوی‌را به‌مردم ارائه می‌دهد تا در روی زمین داد و بهروزی برقرار شود. اما حاکمان وعلما (حاکمان شرع و روحانیون بلندپایه) که قدرت را در دست داشتند، به‌قرآن و شریعت متکی بودنـد، اینان نمـی‌خواستند از نظـام و قوانین قدیمی دست بردارند. به‌عقیدهٔ‌باب اعمال ورفتار اینهاباعث شدکه روی‌زمین

بیدادگری و ستم حکمفرما گردد.

باب که خود را پیامبر جدید شناساند، ضمن کتاب بیان یعنی کتاب مقدس جدیدش، برابری تمام‌مردم ازجمله زنان را اعلام‌داشت. او تاکیدکرد که به‌مرور زمان آموزشهای او درتمام جهان گسترده خواهند شد، اما هم‌اکنون دین‌بابی فقط در ۵ منطقه ایران یعنی آذربایجان، مازندران، عراق عجم (ایران مرکزی)، فارس و خراسان نفوذ خواهدکرد. در قلمرو بابیان فقط مردمی که به‌دین بابی گرویده‌اند زندگی خواهند کرد. تمام کسانیکه ازپیروی «بیان» خودداری کنند، ازجمله بیگانگان، فعلاً از این۵ منطقهٔ مقدس‌اخراج، کلیه دارائی‌شان مصادره و میان بابیان تقسیم خواهد شد. بعدها یك رشته رهنمودهائی دربارهٔ دفاع از حقوق فردی و مالکیت و قوانین وراثت از سوی سید علیمحمد صادر گردید.

به‌موازات این رهنمودهای کلی که بگونهٔ مبهمی آرزوهای توده‌های وسیع مردم را در چارچوب رژیم ضد فئودالی وبرابری توده‌ها، منعکس می‌کرد، باب خواسته‌های معینی از مردم را به‌میان کشید که بیشتر منافع بازرگانان را تأمین می‌کردند، مثلاً دادن وام اجباری، حفظ اسرار نامه‌های بازرگانی، مقررات درصدسود رباخواری، حق خروج بازرگانان از مناطق مقدس برای کار، ازآنجمله بودند.

آموزش‌های باب بگونه‌ای استوار منافع توده‌های زحمت‌کش دهقانان وپیشه‌وران جزء را تأمین نمی‌کردند. در نخستین دورهٔ تبلیغات (پیش از نیمه سال ۱۸۴۸)، باب و شاگردانش مستقیماً در میان توده‌های مردم به تبلیغ نمی‌پرداختند. آنها کوشش داشتند شاه، درباریان وتنی چند ازحکام و روحانیان را به‌سوی خود به‌کشانند. اما هیئت‌حاکمه درجواب تبلیغات بابی‌ها فرمان پیگردشان‌را صادر کردند. خود باب به‌سال ۱۸۴۷ م. بازداشت شد، نخست در دژ ماکو وسپس در دژچهریق (در غرب دریاچه ارومیه نزدیك مرز ایران وترك) زندانی گردید، شاگردان باب هم زیرپیگرد قرار گرفتند.

بابیان فقط هنگامی درمیان توده‌های وسیع مردم تبلیغات را آغازکردندکه متقاعد شدند تبلیغاتشان درمیان هیئت‌حاکمه به‌ناکامی گرائیده است، دیری نپائید توده‌های مردمی که زیرفشار نظام موجود رنج می‌کشیدند خودبخود پیرامون بابیان گرد آمدند و به‌آنها پیوستند. علاوه براین در میان شاگردان باب چهره‌های مشخصی دیده می‌شدند که با توده‌های مردم بستگی داشتند. برجسته‌ترین این چهره‌ها که وابسته به‌خانواده‌ای دهقان بود ملامحمدعلی بارفروشی نام داشت، اینان آموزشهای معلم خود را دنبال و دراجرای اصول دموکراتیك‌آن مبالغه کردند.

دگرگونی در روش تبلیغات بابی‌ها در روستای بهدشت که در خاور شهر شاهرود

قرار دارد آشکارگردید. در این روستا ضمن نیمهٔسال ۱۸۴۸، محمدعلی بارفروشی، مبلغ نامدار بابی‌ها به‌نام قرةالعین و بسیاری از بابی‌های دیگرگرد عـم‌آمدند. درگرد هم‌آئی بهدشت که چند روز طول کشید، ملامحمدعلی بارفـروشی اعلام داشت ازآنجـا که هنگام ظهور پیامبر تازه فرا رسیده است، قوانین و ضوابط گذشته و همچنین قرآن و شریعت، قدرت نفوذ خود را از دست داده‌اند، و بنابراین هم‌اکنون مردم از قید وبندهای پیشین آزاد شده‌اند، نبایستی مالیات یا بهرهٔ مالکانه را به‌اربابان خود به‌پردازند. علاوه براین اعلام داشت که در سرزمین‌های مقدس‌آینده همهٔ «بزرگان» یعنی نئودالها ازکلیه‌امتیازات و حقوق کنونی‌خود محروم خواهند بود، مالکیت‌ها وکلیه دارائی‌های شخصی لغوخواهند گردید. همهٔ اموال جزو دارائی‌های عمومی خواهند شد و هر فردی سهم خود را از این اموال خواهد گرفت. علاوه براین ضمن تبلیغات در این گردهم‌آئی بگونه‌ای قاطع‌تر از آنچه‌باب فتوا داده‌بود، برابری زن ومرد، ومقررات حقوق دموکراتیک‌دیگر اعلام‌شد.

تبلیغات بابی‌ها در بهدشت دهقانان روستاهای نزدیك را برانگیخت تاگرد هم‌آیند و دربارهٔ پایان ستم و بیدادگری و ایجاد سرزمین مقدس‌که درآنجا همهٔ مردم با یکدیگر برابر و خوشبخت خواهند زیست به‌تبلیغ پردازند. آنوقت حاکمان‌که نگران‌شده بودند، از شاهرود دسته‌های مسلحی را به‌بهدشت فرستادند و این جمعیت را پراکندند. بابی‌هااز بهدشت به‌مناطق گوناگون پخش شدند و به‌تبلیغ پندارهای خودپرداختند.

ملامحمدعلی بارفروشی همراه عده‌ای از شاگردانش به‌مازندران رهسپار گردید و درشهر بارفروش (بابل‌کنونی) به‌تبلیغات پرداخت.

مرگ محمدشاه وقیام‌بابی‌ها درمازندران

درسپتامبر ۱۸۴۸ محمدشاه درتهران درگذشت و پس از مرگ او، تاپیش ازجلوس شاه تازه، ناصرالدین، دراستانها آشفتگی وشورش حکمفرما گردید. درخراسان، اصفهان، کرمان، شیراز و یسزد، مردم علیه حاکمانشان شوریدند. حاکم مازندران و نزدیکانش شهر را ترك و به‌تهران رهسپار شد تا موقعیت خود را نزدشاه تازه استوارکند. درشهرـ های دیگر فقط حاکمان محلی باقیماندند و آنها که احساس نا پایداری می‌کردند مراکز خود را ترك‌کردند.

بابی‌ها برآن شدندکه از اوضاع ناپایدار موجود بهره‌ببرند وپندارهایشان راجامهٔ عمل به‌پوشانند. درماه اکتبر اینان تقریباً ۷۰۰ هواخواه دو بارفروش داشتندکه آشکارا مسلح شدند. بابیان پس‌از زدو خورد مسلحانه‌ای با خانهای محلـی، از بارفروش بیرون

رفتند و درجنگلی نزدیك مقبره شیخ‌طبرسی، تقریباً ۲۰ کیلومتری جنوب‌خاوری بارفروش، موضع گرفتند.

بابی‌ها برآن شدند. زمانی دیرپا در این جایگاه بمانند، در نزدیکی مقبره دژی را ساختند و ازآنجا تبلیغات‌شانرا درمیان دهقانان‌آغاز کردند، دیری نپائیدکه در این‌جایگاه تقریباً ۲هزارتن گردآمدند، بیشترشان دهقانان وصنعتگران‌بودند، اینان نه‌تنها از روستاهای نزدیك بلکه از استانهای‌دیگر ایران به‌اینجا روی‌آوردند.

رهبران بابی‌ها (ملامحمدعلی بارفروشی و ملاحسین بشرویه) کوشش داشتند دراینجا مالکیت خصوصی را ملغی‌کنند، دارائی همگانی پدیدآورند و برابری همه مردم را عملاً به‌موقع اجراگذارند. کلیه اموال موجود، جزو دارائی همگانی اعلام شد. همهٔ اموال دراختیار افراد مشخصی از بابیان قرارگرفتند. هزینه عمومی بابی‌ها از محل همین اموال تأمین می‌شد.

هنگامیکه خبر قیام بابی‌ها در مازندران به‌تهران‌رسید، میرزا تقی‌خان امیرنظام، نخست‌وزیر شاه تازهٔ ناصرالدین‌شاه به‌خانهای مازندران فرمان‌داد، با نیروهای محلی این قیام را سرکوب‌کنند. اما بابی‌ها دسته‌های مسلح خانهارا درهم‌شکستند وآنهاراناچار به‌فرارکردند.

بسیاری از خانهای مازندرانی و روحانیان‌که از پیروزی بابی‌ها به‌هراس افتادند، از شهرها و املاك خود گریختند و به‌کوهها پناه بردند. اینان شایعات‌افترا آمیزی را درمیان مردم پخش‌کردند که‌گویا بابی‌ها اموال مردم را غارت می‌کنند و زنان اشتراکی دارند و غیره.

دراکتبر ۱۸۴۸ ارتش‌شاه برای سرکوبی بابیان از تهران به‌مازندران گسیل‌گردید (تقریباً ۲هزار نفر)، این نیروهم ازبابی‌ها شکست خورد.

تبلیغات بابی‌ها گسترش یافت و روز به‌روز شمارهٔ پیروانشان روبه‌فزونی نهاد. در فوریه ۱۸۴۹ میرزا تقی‌خان به‌سفیر روس به نام شاهزاده دولگوروکی گفت: عقیده دارد شمارهٔ بابی‌ها در تمام ایران به‌صد هزار نفر می‌رسد. در زنجان هم بابی‌ها آماده قیام بودند.

دربار شاه از این رویدادها بسیارنگران شد. نیروی تازه نفسی، در حدود ۷ هزار تن ازتهران به‌سوی قلعهٔ شیخ‌طبرسی فرستاده‌شد. محاصره دژ بابی‌هاآغاز گردید،روحانیان علیه بابی‌هافتوای «جهاد» دادند. اماپس از دیرزمانی زدو خورد ارتش شاه‌کامیابی‌به‌دست نیاورد. سرانجام ارتباط بابی‌ها با روستاهای پیرامون بریده شد. ذخیرهٔ خواربار محاصره شوندگان پایان یافت، دراثر گرسنگی عده‌ای از بابیان از درون دژ بیرون آمدند و به

اردوگاه ارتش شاه تسلیم شدند.

با وجود این اوضاع، پیش از ماه مه ۱۸۴۹ بابی‌ها توانستند حمله‌های ارتش شاه راکه شماره‌شان بالغ بر ده‌هزار تن بود، درهم شکنند. شمارهٔ بابی‌های‌محصور درون دژ دراین هنگام کاهش یافت و به ۲۵۰ تـن رسید. درآغاز ماه مه بابی‌ها از پایـداری دست برداشتند، چون فرمانده ارتش‌شاه، مهدیقلی میرزا به‌قرآن سوگند خـورد اگر از پایداری منصرف شوندجان‌آنها درامان وآزاد خواهند شد. اما هنگامیکه بابی‌ها اسلحه را به‌زمین گذاشتند، سربازان شاه بگونه‌ای ناجوانمردانه همه‌آنها را قتل‌عام کردند. دژ بابی‌هاهم ویران گردید.

پس از سرکوبی قیام مازندران فعالیت بابی‌ها در شهرها و استانهای دیگر نه‌تنها پایان نیافت بلکه به‌میزان چشم‌گیری گسترده شد. به‌دژ چهریق‌که باب درآنجا زندانی بود، نه‌تنها از استانهای گوناگون ایران، بلکه از ترکیه و هندوستان افرادی به‌عنوان زیارت رهسپار می‌شدند. درتهران هم شماره‌بابیان به‌سرعت افزایش یافت.

شاهزاده دولگوروکی در تاریخ۱۲ فوریه ۱۸۵۰ دراین‌باره به‌وزیر خارجهٔ روسیه، نسلرود گزارش داد: «تهران در آشفتگی وهراس غوطه‌ور است، بابیان نظـام موجود را به‌رسمیت نمی‌شناسند و عقیده دارندکسانیکه ازآنها پیروی نمی‌کنند اموالشان‌بایدمصادره شود». در فوریه ۱۸۵۰، دولت درتهران یك سازمـان سری بابی‌ها را کشف‌کـرد، این سازمان می‌خواست از عاملان سرکوبی بابی‌ها درمازندران انتقام بگیرد، شاه، امیرنظام وچهره‌های روحانی‌بلندپایه را ترورکند و قدرت را به‌دست‌گیرد. تقریباً ۴۰تن از اعضای این‌سازمان سری دستگیرشدند و۷تن ازآنها درملأعام‌اعدام گردیدند.

قیام بابی‌ها در زنجان

در ماه مه ۱۸۵۰ قیام بابی‌ها در زنجان آغاز گردید. سازمانده و رهبر این قیام ملامحمدعلی زنجانی بود. یکی از شرکت‌کنندگان این قیام بـه‌نام میرزاجانی در کتابش به‌نام «نقطةالکاف» دربارهٔ این‌قیام نوشت، که بگسال۱۸۴۷ چندین هزار دهقان درمنطقهٔ زنجان پیرو ملامحمدعلی بودند. دربهار ۱۸۵۰ او در زنجان ومناطق‌مجاور آن‌شهر ۱۵ هزار پیرو داشت. ملامحمدعلی از روحانیان متنفذ به‌شمار می‌رفت. بابی‌ها آشکاراآماده پیکار بودند: باروت، سرب ومهمات دیگر برای‌نبرد ذخیره‌کردند.

درماه مه ۱۸۵۰ بنا به‌دستور حاکم زنجان یکی‌از بابی‌ها دستگیر شد. این‌رویداد بهانه‌ای برای آغاز قیام به‌دست‌آنها داد. بابیان زندان را ویران و همهٔ زندانیان راآزاد

کردند. سپس دژ شهر را گرفتند. شهر به‌دو بخش تقسیم گردید: بخش شرقی را بابی‌ها اشغال کردند و بخش غربی درتصرف مخالفان باقی ماند. خانها وتوانگران ازبخش اشغالی بابی‌ها گریختند. از هر دوسو درخیابانهای زنجان سنگرها ودژهائی بنا گردیدند.

تودهٔ اصلی قیام‌کنندگانرا پیشه‌وران ودهقانان تشکیل می‌دادند. علاوه برآنها بسیاری از بازرگانان خرده پا و روحانیان دون‌پایه هم در این قیام شرکت داشتند. نقش رهبری را دراین قیام روحانیان دون‌پایه، پیشه‌وران وبازرگانان خرده‌پا به‌عهده داشتند. نزدیکترین دستیاران ملامحمدعلی، کاظم آهنگر، نانوا و بازرگان حاجی عبدالله بود. صنعتگران برای قیام‌کنندگان اسلحه می‌ساختند. زنان هم دراین قیام شرکت فعال داشتند ودرکنار مردان نبرد می‌کردند.

رهبران بابی‌ها اعلام داشتندکه یك حکومت نوین خوشبخت بانظام عادلانه بنیان‌گذاری خواهندکرد، این حکومت بگونه جاودان پایا خواهد ماند و همهٔ بابی‌ها اعضای برابر حقوق این جامعه خواهندبود. مانند قیام‌کنندگان شیخ‌طبرسی، اینها هم کلیه‌دارائی‌ها را اشتراکی اعلام داشتند.

درپایان ماه مه دسته‌های نیروی دولتی ازتهران برای سرکوبی قیام‌کنندگان وارد زنجان شدند، اما حمله‌هایشان به‌وسیلهٔ بابی‌ها دفع گردید و بسیاری از افراد ارتش شاه دراین نبردکشته شدند.

میرزا تقی‌خان نخست‌وزیر شاه به‌منظور پیش‌گیری ازگسترش قیام بابی‌ها، دربارهٔ اعدام باب نزد شاه اصرار ورزید. او ضمن گزارشی که دربارهٔ این‌مسئله به‌شاه دادگوشزد کرد، مادامیکه باب زنده است، قیام پیروانش پایان نمی‌یابد وممکنست به‌یك انقلاب عمومی تبدیل شود و دودمان قاجار ازتخت پادشاهی سرنگون گردد.

درآغاز ژوئیه ۱۸۵۰ به‌فرمان‌شاه، باب درتبریز تیرباران شد.

اما اعدام باب از جنبش بابیان نکاست. بابی‌های زنجان سرسختانه به‌پایداری ادامه دادند. نیروی نظامی بزرگی (درحدود ۳۰هزارتن) باتوپخانه برای نبرد با آنها به‌زنجان اعزام گردید این نیرو قسمتی از شهر راکه زیر اشغال بابی‌ها بود زیر بمباران توپخانه گرفت. اما قیام‌کنندگان با وجود تحمل تلفات سنگین وگرسنگی چند ماه به‌پایداری ادامه دادند، وفقط درپایان دسامبر ۱۸۵۰ این قیام سرکوب شد. فرماندهان ارتش شاه به‌سربازان دستور دادند مدافعانی راکه اسلحه به‌زمین گذاشته بودند قتل‌عام کنند.

درآغاز ۱۸۵۱، بابی‌ها دوباره فعالیت را در زنجان آغاز کردند و برای تعرض تازه‌ای علیه دولت آماده شدند. اما نیروهای آنها پراکنده بودند وجنبش درهمان مراحل نخستین سرکوب گردید.

قیام بابی‌ها در نی‌ریز

در ژوئن ۱۸۵۰ سه‌قیام مهم از سوی بابی‌ها برانگیخته شد. درآن هنگام مردم نی‌ریز و مناطق مجاورش از سوء استفاده‌ها، فشارهای بیرحمانه و خودکامکی حاکم‌شان به‌ستوه‌آمدند وخشمگینانه می‌خواستندحکومت را واژگون‌کنند. در ژوئن ۱۸۵۰ سیدیحیی دارابی همراه با صدها تن از پیروان و شاگردان باب به نی‌ریز وارد شد، در آغاز همین سال قیام بابیان زیر رهبری سید نامبرده در یزد انجام‌گرفته بود. سید یحیی و پیروانش پندارهای بابی‌گری را در مسجدها تبلیغ‌کردند. درظرف چند روز چند هزارتن از ساکنان شهر و زوستاهای مجاور به‌او پیوستند. حاکم و مأموران محلی در نخستین زدو خورد از بابیان شکست خوردند و شهررا تخلیه‌کردند. بابی‌ها دژکهنه‌ابراکه در نزدیکی نی‌ریز بود، اشغال‌کردند.

دیری نپائید از شیراز نیروهائی دولتی برای سرکوبی قیام‌کنندگان به‌نی‌ریز اعزام شدند. این نیرو دژ نی‌ریز را محاصره‌کرد، با توپ‌آنرا به‌باد بمباران‌گرفت. بابی‌هادست به‌شبیخون زدند اما این شورش‌شان باتحمل تلفات سنگینی، به‌وسیله ارتش شکست‌خورد. نخستین شکستی‌که نصیب بابی‌ها شد باعث ناامیدی و ناپایداری دهقانان بدون سلاح پیروآنها گردید، اینان دژ را رهاکردند. شمارهٔ صنعتگران وپیشه‌وران‌که جزو پایدارترین پیروان بابی‌ها به‌شمار می‌آمدند، در نی‌ریزکم بود. فرمانده ارتش شاه در نـی‌ریز ضمن پیکار با بابی‌ها از روش تجربه شده نیرنگ بازی، بهره برد. او به‌سید یحیی قول داد که جانش درامان خواهد بود، بنابراین پیشنهادکرد، دژ را تخلیه کند. هنگامیکه سید یحیی این‌کار را انجام می‌داد، ارتش به‌دژ حمله برد وهرکس را که باقیمانده بود قتل عام‌کرد. سید یحیی هم دراین ضمن‌کشته شد. حاکم وخانها بگونه‌ای ددمنشانه ساکنان روستاهای مجاور را سرکوب‌کردند چون‌گویا اینها به‌بابی‌ها کمک‌کرده بودند.

درجواب این ددمنشی‌ها، دیری نپائیدکه دهقانان قیام دوم خودرا درمنطقه‌نی‌ریز آغازکردند.

خانواده‌های‌کامل روستائی دهات خود را ترك وبه‌کوهها پناه بردند. برای‌سرکوبی قیام‌کنندگان نیروی ارتشی بی‌شمار با توپخانه و یکانهای مسلح محلی واردعمل شدند. اما بابی‌ها (زن و مرد) با دلاوری مأیوسانه‌ای از کوهها فرود آمدند و ضمن یك‌دستبرد شبانه توپهای ارتش را ازکار انداختند. ضمن یکی از این یورش‌های شبانه بابی‌ها به‌شهر نی‌ریز نفوذکردند وحاکم را کشتند.

تا دیرزمانی قیام‌کنندگان بابی‌مواضع استوارکوهستانی خود را حفظ‌کردند. بسیاری

از سربازان که برای بابی‌ها دلسوزی می‌کردند از حمله جدی به‌آنها چشم پوشیدند. به منظور سرکوبی این‌قیام رزمندگان عشیره‌ای کوهستانی را به‌میدان وارد کردند. جمع کل نیروهای ارتش و یکانهائی که علیه قیام‌کنندگان به‌عملیات می‌پرداختند، بالغ‌بر ده‌هزارتن بودند. سرانجام قیام‌کنندگان پراکنده شدند و ارتباطشان با روستاهای نزدیك قطع گردید، مهماتشان پایان یافت، اما از آنجا که امیدی به‌گرفتن تأمین نداشتند، نومیدانه به‌دفاع پرداختند: بسیاری ازآنها ضمن جنگ‌های تن‌به‌تن‌کشته شدند وباقی‌اسیر گردیدند.

این سرکوبی بارها خشن‌تر ازنخستین قیام نی‌ریز انجام یافت. چندتن از بابی‌ها را زنده سوزاندند (بسیاری از زنان وکودکان در یك‌غارکوهستانی سوخته شدند) و بقیه را یا تیرباران‌کردند یا به‌بردگی بردند. بسیاری از اسیران را به‌شیراز فرستادند و درآنجا پس از شکنجه‌های جانگداز اعدام‌کردند.

سوء قصدبابی‌ها به‌جان‌ناصرالدین‌شاه به‌سال ۱۸۵۲ و سرکوب شدن آنان

دومین قیام نی‌ریز آخرین تعرض توده‌ای دهقانان و صنعتگران زیر رهبری بابی‌ها علیه دستگاه حاکم بود. پس ازآن جنبش بابی‌ها سرشت تـوده‌ای خود را از دست داد، دهقانان و پیشه‌وران رفته رفته از پیروی بابی‌ها چشم پوشیدند. تلاشهای تعرضی بابیان به‌سال ۱۸۵۲ در بارفروش، زنجان وآذربایجان، از سوی توده‌ها پشتیبانی نشد و دیری نپائید دولت‌آنها را سرکوب‌کرد. پیشروان بابی‌هاکه بیشترشان وابسته به‌روحانیان دون‌پایه و بازرگانان بودند برای پیکار با دستگاه حاکم شیوه ترور را برگزیدند. در اوت ۱۸۵۲ اینان باناکامی به‌جان ناصرالدین‌شاه سوءقصدکردند، در پـی این سوءقصد شاه زخم‌کوچکی از اصابت تیر طپانچه برداشت. سوءقصدکنندگان درحین ارتکاب، در محل دستگیر شدند. پس از این رویداد ده‌ها تن‌که احتمالاً مشکوك به‌هواخواهی بابیان بودند بازداشت‌گردیدند. تقریباً تمام این افراد را اعدام‌کردند. پیگرد و اعدام بابیان درسرتاسر ایران آغاز گردید.

ارزیابی قیام بابیان

جنبش بابی‌گری، قیامی دموکراتیك وضد فئودالی‌به‌شمار می‌آید، لبهٔ‌تیز این‌جنبش، حتی بگونهٔ عینی متوجه سرمایه‌های اسارت‌آور خارجی درایران بود؛ بیشتر پیروان این

جنبش، دهقانان بودند. سرشت این جنبش طبعاً تأمین منافع دهقانان بود و البته به‌وسیلهٔ طبقهٔ کارگر رهبری نمی‌شد، (ویژگیهایش، محدود و پراکنده بودن، سازماندهی ضعیف، نفوذ ایدئولوژی مذهبی و غیره بودند). این ویژگیها گویای آنندکه قیام بابی‌ها جنبشی دهقانی بوده است، اگرچه‌ضمن این‌قیام قشرهای دیگری ازمردم شرکت داشتند؛ ورهبران آن غالباً ازمیان روحانیان دون‌پایه وبازرگانان خرده‌پا برخاستند.

اصل جنبش بابی‌ها در دو جهت پیش می‌رفت: ۱. یکی جنبش دموکراتیک و توده‌ای به‌نمایندگی دهقانان، بینوایان شهری و صنعتگران، اینان تلاش می‌کردند که رژیم فئودالی را سرنگون واستثمار را به‌طورکلی ازمیان ببرند، و ۲. روندی‌که درجهت منافع سوداگران وتا اندازه‌ای برخی از مالکان جلو می‌رفت، این جریان تنها به‌اصلاح رژیم موجودگرایش داشت. بعدها، هنگامیکه پیشرفت اجتماعی ـ اقتصادی ایران‌آهنگ تندتری بخودگرفت وتضاد طبقاتی روبه‌شدت نهاد، هریك از این جریانها تقریباًبگونه‌ای مستقل به‌سمت‌های متفاوتی‌گرایش یافتند: یکی به‌سوی دموکراتیسم و دیگری به‌سوی لیبرالیسم متوجه شد (در انقلاب مشروطیت ۱۹۰۵ ـ ۱۹۱۱ این پدیده‌آشکارا به‌چشم می‌خورد).

تقاضای الغای مالکیت خصوصی و برقراری مالکیت اشتراکی در شرایط تاریخی ایران در سدهٔ ۱۹، تقاضای وهم‌انگیزی بشمار می‌آمد، اما درپناه‌آن‌کوشش دموکراتیک‌ـ انقلابی نهفته بود ـ پندار از میان بردن حق مالکیت فئودالی روی زمین و ابزار تولید دیگر وایجاد دگرگونیهائی به‌منظور برابری حقوق دهقانان از آنجمله بودند. جنبه‌های پیشرفته قیام بابیان درآن‌بودکه باعث ترکاندن پایه‌های رژیم‌فئودالی شدند وراه رابرای روابط بورژوائی بازکردند.

دراثر پس‌افتادگی اجتماعی ـ سیاسی ایران و وجود بقایای روابط قرون وسطائی که هنوز نیرومند بودند، قیام بابیان تقریباً سرشت جنبش‌های توده‌ای قرون وسطی را داشت ـ شکل‌مذهبی، شعار اموال اشتراکی، آرزوی ایجاد حکومت خوشبختی وجاودانی و غیره نمونه‌هائی از شعارهای قرون وسطائی این جنبش بودند. روحانیان مسلمان رسماً رژیم فئودالی را مقدس می‌شمردند، حل‌کلیهٔ مسائل اقتصادی ـ سیاسی به‌استناد قرآن و شریعت انجام می‌گرفت. برای‌توجیه ستم فئودالی، دین توده‌های وسیع مردم، روشن‌ترین و قابل‌قبول‌ترین شکل ایدئولوژی بود. درچنین شرایطی برای خیزش علیه نظم اجتماعی موجود، بگونه‌ایکه انگلس یادآوری‌کرده است: «بایستی هاله تقدس از سر اجتماع‌محو می‌شد»؛ این‌کلام انگلس مربوط به‌جنگ دهقانان آلمان درسدهٔ ۱۶ می‌باشدکه کاملاً با وضع قیام بابیان قابل انطباق است.

قیام بابی‌ها در ایران موجی از طوفان انقلابی‌نیمه سدهٔ ۱۹ درکشورهای خاوری بود (قیام سپاهیان در هندوستان، قیام تایپین‌ها درچین) که به‌نوبه خود قسمتی ازبحران‌های انقلابی نیمه سده۱۹ باختر و خاور به‌شمارآمد. در شرق جنبش‌های انقلابی‌معلول تضادهای رژیم فئودالی بودندکه درنتیجه نفوذ سرمایه‌های خارجی درکشورهای شرقی، پدیدآمدند.

انگیزه اصلی شکست قیام بابیان را می‌توان، خود بخودی بودن، ضعف سازمانی، محدود و پراکنده بودن، ناهم‌آهنگی قیام‌های استانهای گوناگون و از همه مهمتر نبودن یك هستهٔ رهبری‌که بگونهٔ روشن هدف‌ها و مسائل‌جنبش را بشناسد و جهت درست‌پیکار را ارائه دهد، برشمرد.

بهائی‌گری

درنیمه دوم سدهٔ ۱۹ سرمایه‌های بیگانه هر چه ژرف‌تر درایران نفوذکردند وآثار آنها در زندگی اجتماعی ـ اقتصادی جامعه هرچه بیشتر نمودارگردیدند. قسمت عمدهٔ بازرگانان ایرانی نقش نمایندگان یا دلال‌های سرمایه‌داران خارجی را ایفا می‌کردند یا به‌عبارت دیگر به سرمایه‌داران کمپرادور تبدیل‌شدند. استقلال‌کشور، پیکار به‌خاطر نفوذ این یا آن‌کشور بیگانه، گرایش‌های رادیکالی‌گروهی از مردم به‌منظور دگرگونی نظام موجود، اینها هیچکدام بامنافع‌کمپرادورها هم‌آهنگ نبودند. یکی ازشاگردان باب به‌نام بهاءالله به‌عنوان ایدئولوگ این‌قشر از سرمایه‌داران یعنی‌کمپرادورها در ایران‌خودنمائی کرد. بهاءالله ازکلیه‌آموزشهای انقلابی‌ـ دموکراتیك باب روی برتافت وآنها را عملاً رد کرد. او آشکارا علیه انقلاب و روش‌های پیکار انقلابی به‌فعالیت پرداخت. ضمن پیامهایش‌که برای شاه فرستاد، درهمه‌جا ثابت‌کرد، او وپیروانش (بهائیان) جزو رعایای مطیع‌شاه هستند و هرگونه حرکت انقلابی را علیه شاه محکوم می‌کنند؛ اوضمن‌آموزش‌هائی پیروانش را از انجام کارهای سیاسی بازداشت و هدف و مرامش‌را «تزکیهٔ روح و قلب مردم» قرار داد؛ سلاح بهائیان فقط تبلیغ صلح جهانی، نه عملیات قهرآمیز، بود. بهائی‌گری سرسختانه ازمالکیت خصوصی ونابرابری‌اجتماعی مردم‌دفاع می‌کرد. بهاءالله که بازتاباننده منافع‌کمپرادورها بود علیه استقلال ملی ایران نظر می‌داد. او اعلام‌کردکه هیچ‌انسانی نباید به‌دوست داشتن وطنش‌افتخارکند، او نباید تنها وطنش، بلکه همه‌جهان را دوست بدارد. ضمن رابطه با این پندار، بهائیان اعلام داشتندکه باید مرزهای ملی در جهان ازمیان بروند، همه مردم با یك‌زبان سخن‌گویند، یك دولت‌جهانی در دنیا حکومت

کند، ضمناً پندار پیوند علم‌ودین وغیره‌را هم‌تبلیغ می‌کردند.

بهائی‌گری به‌شکل ایدئولوژی کمپرادورها که در خدمت سرمایه‌های خارجی کار می‌کردند، درآمد. اینان خواهان انحراف مردم از داشتن پندار پیکار به‌خاطرآزادی‌ملی و انحلال رژیم فئودالی، بودند. بهائی‌گری با پندارهای «جهان وطنی»اش ابزاری برای اجرای سیاست امپریالیستی درایران گردید.

اصلاحات امیرکبیر

قیام بابی‌ها بهترین گواه ژرف‌تر شدن تضادهـای اجتماعی در ایـران بود. عناصر دور اندیش طبقهٔ حاکم بخوبی می‌فهمیدندکه باید هرجور شده این وضع دگرگون گردد. اینان آشکارا می‌دیدندکـهٔ اگر وضع به‌همین منوال بپاید، خطـر جدی جنبش توده‌های دهقان وشهرنشین،آنها را تهدید می‌کند وچه‌بسا کشور ایران به‌یکی ازمستعمرات‌کشور های اروپائی تبدیل شود. ضمن ارتباط با این اوضاع گروه کوچك و مشخصی از عناصر طبقه حاکم ضرورت انجام اصلاحاتی را تأکید می‌کردند. زمین‌داران تازه بدوران رسیده یعنی ملك‌داران‌که به‌بازار وامور تجارتی کشاورزی وابسته بودند وجزو اشراف به‌شمار نمی‌آمدند، سخت علاقمند بودندکـه سامان استواری درکشور برقرار شود، پراکندگـی فئودالی، راهزنی، تعدی حکام از میان برود، قدرت مـرکزی استوار گردد، وضع راهها و وسایل ارتباط شهرهابهبود یابد وسرانجام اصلاحاتی‌در زمینه‌های مالی وسیستم‌دادرسی وقضائی، عملی شود.

بیان‌کننده منافع این‌گروه از طبقه حاکم نخستین صدراعظم ناصرالدین شاه، میرزا تقی‌خان بود. نژادش به‌اریستوکراتهای فئودال نمی‌رسید، نخست‌کنار دست پدرش‌آشپزی می‌کرد وسپس درخانه‌نخست‌وزیر محمدشاه به‌کار منشی‌گری پرداخت.

میرزاتقی پس ازکشته‌شدن ا.س. گریبایدوف، به‌عنوان منشی، همراه هیئت‌اعزامی زیر نظـر خسرومیرزا به پطرزبورگ، بود. به‌سال ۱۸۴۳ که میرزاتقی به‌عنوان نماینده ایران درکنفرانس ارض روم برای حل مسائـل مرزی ایران و ترکیه شرکت‌کرد عنوان خان از سوی شاه به او اعطا شد. هنگامیکه در ترکیه به سر می‌برد با تنظیماتی‌ها (اصلاح‌گران) آشنا شد، دراین هنگام اینان سرگرم اصلاحاتی در دستگاه حکومتی ترکیه بودند، تقی‌خان پس از تماس با اینان معتقد شدکه در ایران هم انجام اصلاحاتی از این نوع ضرورت دارد. پس از بازگشت از تـرکیه او به‌عنوان وزیر آذربایجان در خـدمت ناصرالدین جوان که والـی آذربایجان و ولیعهد ایران بود، گماشته شد. پس از مـرگ

محمد شاه، میرزا تقی‌خان همراه ناصرالدین شاه ازتبریز به‌تهران‌آمد و به‌عنوان نخست‌وزیر وفرمانده ارتش‌انتخاب گردید، و بنابرشغلی که‌به‌عهده او واگذار گردید لقب‌امیرنظام به‌او اعطا گردید.

هنگامیکه میرزا تقی‌خان به‌مقام نخست وزیری رسید، کوشش کـرد تا اصلاحاتی به‌منظور استواری حکومت مرکزی ومحدودکردن نفوذدولت‌های بیگانه به‌ویژه‌انگلستان در ایران، انجام دهد. نخستین‌بار او به‌کار اصلاحات در ارتش پرداخت. با بی‌انضباطی یکانهای ارتش و فرماندهانش به‌پیکار برخاست، بـرآن شد حقوق سربازان را مستقیماً از صندوق دولت پرداخت‌کند.

میرزا تقی‌خان به‌منظور کـاهش ناخشنودی و جلوگیری از جوشش دهقانان برآن شد درچارچوب مقررات مشخصی استثمار دهقانان را به‌وسیله خانها محدودکند. برای‌اخذ بهرهٔ مالکانه و وظایف دهقانان قوانین معینی‌که البته بازهم به‌سود خانها بود، وضع‌کرد. او می‌خواست تا از فشار بی‌اندازه روی دهقانان‌که انگیزه برانگیختن آنها به‌شورش‌بود، جلوگیرد، اینگونه رژیم فئودالی موجود را به‌ناپایداری‌کامل تهدیدکـرد. تقی‌خان این اقدامات را مانند همه طرحهای اصلاحی دیگر تنها به‌منظور استواری قدرت دولت‌مرکزی انجام داد، چون برقراری‌چنین ضوابطی برای سرکوبی قیامهای توده‌ای و جلوگیری از طغیان خانها ضرورت‌داشت، حتی ازفشار دولت‌های‌خارجی روی‌ایران می‌کاست.

درمیان دولتمردان نامدار ایرانی، میرزا تقی‌خان از همه بیشتر با نفوذ روز افزون انگلیسها درایران مخالفت می‌ورزید، اوکوشش داشت از فشارهای اسارت‌بار دولت‌های بیگانه‌روی ایران‌به‌کاهد ومی‌خواست دولت ایران دراجرای سیاست‌های داخلی‌وخارجیش مستقل باشد. شاهزاده دولگورکی به‌وزیر امور خارجه دولت تزاری، نسلرود نوشت که هنگام قیام فئودال بزرگ، سالار، درخراسان تقی‌خان می‌ترسیدکه انگلیسها درامور داخلی ایران مداخله‌کنند. انگلیسها بگونه‌ای پیوسته سیاست ناتوان‌کردن دولت ایران‌را دنبال واز روحیهٔ جدائی‌خواهی خانهای مرتجع‌پشتیبانی می‌کردند. به‌قول دولگورکی امیرنظام گفت: «ما نه‌می‌خواهیم خراسان، مصر ثانی شود ونه‌آنها (یعنی انگلیسها) امکان‌مداخله درامور داخلی ایران را داشته باشند».

میرزا تقی‌خان چهره‌هائیراکه مطیعانه فرمانهای نمایندگان دولت انگلیس را اجرا می‌کردند از مقامهای مهم دولتی برکنارکرد و کسانیرا سرکارگذاشت که کمتر در برابر خارجیان تسلیم‌پذیر بودند. ضمناً میرزا تقی‌خان به‌عنوان هواخواه نزدیك روسها شهرت یافت، او می‌پنداشت‌که سیاست دولت روس درجهت منافع دولت‌ایران است.

تقی‌خان ضمن تلاشش برای بهبودبخشیدن اوضاع مالی‌کشور پیکار گسترده‌ای را

علیه اختلاس، فروش مقامهای دولتی، رشوه خواری و سوءاستفاده‌های دیگر آغاز کرد، از شمارهٔ کارمندان دولت که در زمان محمدشاه مواجب‌های گزافی می‌گرفتند و عملاً کاری انجام نمی‌دادند، کاست. حقوق کارمندانی را که در خدمت دولت باقی ماندند به نصف کاهش داد. بیشتر از شاهزادگان خاندان فتحعلی‌شاه که معمولاً مستمریهائی مستقیماً از حکام ایالات و ولایات می‌گرفتند، از دریافت این پولها محروم شدند، درعوض به‌آنها وعده داده شدکه مستمری‌شان از خزانهٔ شاه پرداخت خواهدگردید.

درپی تدابیر میرزاتقی‌خان، در ظرف سه‌سال دوران نخست‌وزیریش وضع‌مالی‌ایران بگونهٔ چشم‌گیری بهبود یافت. کسربودجهٔ دولت ازمیان رفت.

میرزاتقی‌خان توجه ویژه‌ای به‌سامان‌دادن کارهای داخلی کشور معطوف داشت. او با حاکمان سوءاستفاده‌چی و تاراجگران راههای تجارتی شهرها به‌پیکار برخاست، صنایع داخلی را تشویق کرد، و به‌تولید تفنگ و سلاح‌های دیگر درایران فرمان‌داد.

اقداماتی‌به‌منظور پیشرفت بازرگانی‌داخلی و خارجی‌انجام‌داد. حاکمان یامأمورانی را که برای بازرگانان مانع ایجاد می‌کردند، کیفر می‌داد. در پایتخت اقدام به‌ساختن بازارها و کاروانسراهای مناسب کرد. طرح‌آب رسانی آب از رودخانه‌کرج به‌شهر تهران را تهیه دید، همچنین اقدامهای دیگری به‌منظور عمران پایتخت انجام‌داد.

میرزا تقی‌خان به‌گسترش‌آموزش و پرورش درایران علاقه داشت. بنا به‌فرمان او جوانان ایرانی برای تحصیل به‌خارج ازکشور، به‌ویژه به‌روسیه، فرستاده شدند واستادان و معلمان خارجی را برای تدریس به‌ایران فرا خواند. درتهران‌مدرسه دارالفنون به‌دست او بنیان‌گذاری شد. اقدام به‌انتشار نخستین روزنامه در ایران‌کرد. درشرایط پس‌ماندگی فرهنگی ایران، این اقدامات گام مهمی در راه پیشرفت به‌شمار مـی‌رفتند. در ارتباط با گرایش فراوان امیرکبیر به‌فرهنگ و دانش باید یادآوری‌کرد که نخستین‌کتاب چاپ شده به‌نام «مآثر سلطانیه» در سالهای ۲۶/۱۸۲۵ به‌وسیله چاپ سنگـی در تبریز منتشر شد، محتوای این کتاب مطالب تاریخی، و شامل تاریخ سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار وپیشینیانش بود.

امیرنظام همراه با این اقداماتش‌کوشش داشت‌که نفوذ روحانیان بلندپایه درکارهای حکومتی را محدود کند. هنگامیکه پیشوای روحانیان تبریز (شیخ‌الاسلام تبریز) به‌برانگیختن مردم علیه امیرنظام و اصلاحاتش پرداخت، میرزا تقی‌خان فرمان تبعید او را از تبریز صادرکرد. امیرنظام همچنین امام جمعه تهران (یکی از روحانیان بلندپایهٔ شهر)را از داشتن‌محل‌بست درمسجدش محروم‌کرد، از این‌پس‌افراد زیرپیگرد مأموران‌نمی‌توانستند برای رهائی ازکیفر درمسجد او به‌بست نشینند.

با اجرای این سیاست‌ها روحانیان بلندپایه و گروههای فئودال اریستوکرات که در زمان محمدشاه قدرت حکومت را در دست داشتند و نمی‌خواستند از امتیازها وروش‌های کهنه کشورداری که برپایه استثمار بیرحمانه توده‌ها بنیان گذاری شده بود، چشم بپوشند، علیه میرزاتقی‌خان به‌پا خاستند. رهبری این گروهها را مادر ناصرالدین‌شاه وروحانیان بلندپایه تهران به‌عهده داشتند. نمایندگان انگلیسی درایران این گروهها را پشتیبانی می‌کردند، اینان کوشش داشتند اصلاحات امیرکبیر را به‌هم بزنند، چون این رفرم‌ها می‌توانستند از چیرگی اسارت‌بار انگلیسها در ایران جلوگیرند. بنابراین انگلیسها تلاش می‌کردند که امیرنظام را از مقام صدارت برکنار و یکی ازدست نشاندگان خودشان یعنی وزیرجنگ میرزا آقاخان نوری را به‌جای او برگمارند.

روحانیان ضمن بهره‌بری از ناخشنودی موجود مردم، آشکارا آنها را علیه امیرنظام و اصلاحاتش برانگیختند. در ماه مارس ۱۸۴۹ مخالفان او، شورش چند فوج از سربازان پادگان تهران‌را علیه امیرنظام سازمان دادند.

سربازان شورشی که مدتی حقوقشان را دریافت نکرده بودند پیرامون خانه‌میرزا تقی‌خان گردآمدند و از شاه خواستند تا امیرنظام را از مقام خود برکنار کند. شاه قصد انجام این‌تقاضا را داشت، اماسربازان موافقت کردندپراکنده شوند، واین‌بار میرزاتقی‌خان در مقام صدارت باقی ماند.

ناصرالدین‌شاه جوان درآغاز از میرزاتقی‌خان و پیکارهایش برای انجام اصلاحات پشتیبانی می‌کرد. به‌نشانهٔ اعتمادکاملش به‌او، با وجود آنکه نژادش به«عوام» می‌رسید، خواهر تنی‌اش را به‌عقد ازدواج میرزا تقی‌خان درآورد. اما سرانجام دشمنان امیر نظام موفق شدند بدگمانی شاه را علیه‌او برانگیزند: به‌شاه وانمودکردندکه گویا امیرنظام‌قصد سرنگون کردن‌او واشغال تخت وتاج سلطنت‌رادارد و اینکه گویااصلاحات او به‌این‌منظور انجام گرفته‌تا درمیان‌مردم‌و به‌ویژه‌بین ارتشیان‌محبوبیت به‌دست‌آورد. درپی این‌تحریکات میرزاتقی‌خان مورد بی‌لطفی شاه قرارگرفت. در نوامبر ۱۸۵۱ امیرنظام از مقام‌صدارت و فرماندهی ارتش برکنار و سپس به‌کاشان تبعید شد، دراین شهر بنا به‌فرمان شاه او را کشتند.

نخست وزیر تازه (میرزا آقاخان‌نوری انگلیسی خواه)، بیشتر از اصلاحاتی را که تقی‌خان آغازکرده بود نادیده انگاشت یا عقیم گذاشت.

اصلاحات امیرنظام درپی تلاشهای گروهی از طبقهٔ حاکم که‌طرفدار استواری‌قدرت دولت مرکزی بودند، انجام گرفت، درآن‌هنگام به‌نظرآنها این‌اصلاحات به‌منظورسرکوبی قیامهای توده‌ها ضروری شمرده می‌شد. قبلاً یعنی هنگامیکه امیرکبیر سرگرم سرکوبی

قیام بابی‌ها بود، اریستوکراتهای فئودال و روحانیان بلندپایه، امیرکبیر و اصلاحاتش را تحمل می‌کردند. هم‌اکنون آن قشر اجتماعی‌ای‌که این اصلاحات به‌سودشان تمام می‌شد، بی‌نهایت ناتوان شده بودند، ونمی‌توانستند اصلاح‌گران را به‌اندازه‌کافی علیه دسائس دشمنان‌داخلی وانگلیسیان پشتیبانی کنند. به‌این‌انگیزه امیرنظام درانجام طرحهای‌اصلاحی پیشرفته‌اش باناکامی روبرو شد.

جنگ ایران و انگلیس در سالهای ۱۸۵۶-۱۸۵۷ وپیمان‌صلح‌پاریس

پس از درهم شکستن قیام بابی‌ها و ناکامی‌های طرح‌های اصلاحی امیرنظام،کشور ایران سخت به‌ناتوانی‌گرائید و بعدها شرایط مساعدی برای نفوذ سرمایه‌های خارجی و تبدیل ایران به‌کشوری نیمه مستعمره، فراهم شد.

اریستوکراسی فئودال، کاملاً قدرت دولت را در دست‌گرفت و بیکار خود را نه تنها علیه توده‌های‌وسیع مردم‌بلکه برضدآن‌قشری ازطبقهٔ‌حاکم که‌هواخواه انجام‌اصلاحات و محدودیت نفوذ بیگانگان بودند، دنبال‌کرد. دیری نپائید شاه و اریستوکراسی فئودال با انجام خواسته‌های دولت‌های بیگانه موافقت کردند و از برآوردن تقاضاهای توده‌ها روی برتافتند. اینگونه درآغاز نیمه دوم سدهٔ ۱۹ جو حاکم بر اوضاع ایران، پیوستگی فئودالهای بزرگ با دولتهای‌خارجی وسرکوبی توده‌ها به‌وسیلهٔ این اتحاد نامیمون بود، این وضع تا آغاز سدهٔ ۲۰ ادامه‌داشت.

درایران به‌ویژه دولت‌های‌انگلستان وروسیه تزاری، نفوذفراوان داشتند،وگاهگاهی رقابت این دولت‌ها در صحنهٔ ایران به مراحل حادی می‌رسید. رقابت میان این دو دولت نه‌تنها درایران، بلکه درکشورهای دیگرخاور نزدیک و میانه(ازجمله ترکیه وافغانستان) هم جریان داشت؛ جنگ‌کریمه‌که در سالهای۱۸۵۳-۱۸۵۶ به‌وقوع پیوست بهترین‌دلیل این مدعاست.

درچنین شرایطی‌انگلستان به‌بررسی مسئلهٔ هرات سرگرم بود؛ درنتیجه بررسی‌هائی که‌اخیراً آن‌دولت دراین‌باره می‌کردهرات راکلیدافغانستان وگذرگاه‌شمال باختری به‌سوی هندوستان می‌شناخت.

انگلستان که‌جنگ‌کریمه‌راآغاز کرده‌بود،کوشش داشت‌حوضه‌دریای‌سیاه‌را زیرنظارت خود بگیرد و حتی روسیه را ازقفقاز، ماوراء قفقاز ومناطق کناره دریای خزر بیرون‌راند. انگلیسها ضمن‌گفتگوهای پنهانی، دربارهٔ دفاع از هندوستان، بگونه‌ایکه‌کسی را ناراحت

نکنند، حتی کوشش داشتند ایران، خیوه و بخارا را زیر اطاعت خود درآورند. برای انجام طرحهای تجاوزکارانه، انگلستان می‌کوشید، از هرات به‌عنوان یك پایگاه استراتژیك، به‌منظور تعرض به ایران و آسیای میانه بهره ببرد.

در ۲۵ ژانویه ۱۸۵۳ انگلستان از صدراعظم ایران کتباً تعهد گرفت که در کارهای داخلی خانهای هرات دخالت نکند، انگلستان هم اعلام داشت اینکار را نخواهد کرد.

درآستانهٔ جنگ کریمه، دولت ایران می‌خواست از جنگ میان انگلیس و روس بهره ببرد و موقعیت خود را درآن منطقه که صحنهٔ نقشه‌های تجاوزکارانه انگلستان بود، استوار کند. برای این منظور پیش از آغاز این جنگ، در ژوئیه ۱۸۵۳ ایران مذاکراتی را با روسیه آغاز کرد تا با آن دولت پیمان اتحاد نظامی منعقد کند. اما درپی فشار انگلستان و فرانسه و حتی عدم تمایل روسیه به‌اتحاد نظامی با ایران، این مذاکره بی‌نتیجه ماند. به‌سال ۱۸۵۴ ایران رسماً بیطرفی خود را درمورد جنگ کریمه اعلام داشت.

اما دراین هنگام شاه برآن شد از گرفتاری انگلیسها درجنگ با دولت روسیه بهره ببرد: دوباره به‌هرات حمله کند ومانع اشغال این شهر به‌وسیله دوست محمدخان وانگلیسها گردد. انگلیسها کوشیدند تا مانع لشکر کشی شاه به‌هرات شوند اما نتوانستند. روابط انگلیس و ایران سخت تیره شد.

درپایان سال ۱۸۵۵، سفیر انگلیس درتهران، مری که دریافت، جلوگیری ازلشکرکشی ایران به‌هرات غیر ممکنست، قطع روابط سیاسی انگلیس را با ایران اعلام داشت. بهانهٔ ظاهری این اقدام نزاع میان سفیر انگلیس و صدراعظم برسر منشی ایرانی هیئت انگلیسی به‌نام میرزاهاشم بود. درآغاز سال ۱۸۵۶ ارتش ایران از مشهد به‌هرات رهسپار شد، درماه مه همان سال آن شهر را به محاصره در آورد و سپس در ۲۶ اکتبر ۱۸۵۶ آن را تصرف کرد.

تقریباً درهمان هنگام ـ اول نوامبر ۱۸۵۶ ـ انگلیسها جنگ علیه ایران را آغاز کردند. یك اسکادران از ناوهای جنگی انگلیس به‌خلیج فارس وارد شد؛ در ۴ دسامبر انگلیسها جزیره خارك را اشغال ودره ۱۰ دسامبر بوشهر را گرفتند. در فوریه ۱۸۵۷ ارتش انگلیس از بوشهر به‌سوی برازجان رهسپار گردید. اما پس از نبردی در نزدیکی خوشاب (۸ فوریه ۱۸۵۷) یکانهای انگلیسی از این منطقه برگشتند، گویا قرار بود تعرض انگلیسی‌ها در دره رودخانهٔ کارون آغاز گردد. درپایان مارس ۱۸۵۷ انگلیسها بندر محمره (خرمشهر کنونی) را اشغال و باکشتی به‌سوی بالای رودکارون رهسپار شدند. در اول آوریل نیروهای انگلیسی شهر اهواز را گرفتند. اما درهمان هنگام به‌آنها آگاهی رسید که در ۴ مارس ۱۸۵۷ درپاریس میان ایران وانگلیس پیمان صلح امضا شده است.

انگلیس‌ها ناچار شدند که درانعقاد پیمان صلح با ایران شتاب کنند، انگیزه‌های این

شتاب مربوط به‌سیاست داخلی آن‌دولت وشورش هندوستان درآغاز سال ۱۸۵۷ (نخستین مرحله قیام ملی) بود. نیروهای انگلیسی درآنجا وضع دشواری داشتند، چون بسیاری‌از افراد اروپائی‌که انگلیسها می‌توانستند آنها را در سرکوبی هندیها به‌کار برند، مأمور ایران‌بودند، کارل مارکس در تاریخ ۳۰ ژوئن۱۸۵۷ در روزنامه «نیویورك دیلی‌تریبون» نوشت‌که قیام‌هندوستان «به‌محض‌اینکه سربازان اروپائی درگیرجنگ ایران، به‌هندوستان وارد شدند، اوج گرفت». انگلیسها ناگزیربودند بیدرنگ تمام سربازانشان را از ایران به‌هندوستان گسیل دارند. با وجودکامیابیهای انگلیسها، پیمان صلح با شرایطی بسته‌شد که برای اینان دربرابر تعهدات ایران درسال ۱۸۵۳ هرات، سود چندانی دربر نداشت. هنگام مذاکرات پاریس انگلیسها ناچار شدند از بسیاری از دعاویشان چشم بپوشند، مثلاً یکی ازآنها، ادعایشان دربارهٔ «برخورداری از منافع و امتیازات ویژه» درکنارهای خلیج فارس و غیره بود.

طبق پیمان صلح پاریس شاه متعهد شد: ۱. کلیه نیروهای خود را از هرات و نقاط دیگر افغانستان بیرون ببرد. و از این پس هیچگونه ادعائی نسبت به‌مالکیت این‌سرزمین ها نداشته باشد، ۲. استقلال هرات و افغانستان را به‌رسمیت بشناسد ۳. هنگام بروز اختلاف نظر میان ایران از یکسو و هرات و افغانستان از سوی دیگر، دولت ایران حل این اختلاف را به‌حکمیت و میانجیگری دولت انگلیس‌واگذارد. انگلیسها متعهد شدندکه عملیات جنگی را قطع و نیروهایشان را ازکلیه بندرها، نقاط و جزایر متعلق به ایران، بیرون ببرند. روابط دیپلماتیك میان انگلستان و ایران به‌سال۱۸۵۷ دوباره‌تجدیدشد.

جنگ‌انگلیس‌وایران درسالهای۱۸۵۶-۱۸۵۷ جزئی‌ازسیاست‌استعماری‌تجاوزکارانه بودکه‌انگلیسها در نیمه سدهٔ ۱۹ به‌منظور چیرگی‌برآسیای‌صغیر، قفقاز، ایران، افغانستان، خان‌نشین‌های آسیای میانه و حتی به‌بندکشیدن چین («جنگ‌های تریاك») طرح کردند. شکست ایران در جنگ با انگلیسها درنتیجهٔ پس ماندگی اقتصادی، سیاسی و نظامی این کشور فئودالی بود. این پدیده‌ها شرایط کاملاً مساعدی را به‌منظور تبدیل ایران به‌یك کشور نیمه مستعمره ایجادکردند.

۱۸

تبدیل ایران به‌یك کشور نیمه مستعمره

درنیمه دوم سدهٔ ۱۹ روندبه‌اصطلاح نفوذ «صلح‌آمیز» سرمایه‌های خارجی درایران، این منطقه را به‌کشوری نیمه‌مستعمره تبدیل‌کرد. این روند با رشد سرمایه‌داری‌وآخرین مرحله‌آن یعنی امپریالیسم درجهان ارتباط مستقیم داشت. و. ای. لنین سرشت‌امپریالیسم را چنین‌توصیف می‌کند: «کاپیتالیسم به‌آن‌مرحله‌ای‌ازپیشرفت می‌رسدکه چیرگی‌انحصارها و سرمایه‌های مالی شکل می‌گیرد، آنگاه صدور سرمایه اهمیت ویژه‌ای می‌یابد، جهان میان تراست‌های بین‌المللی تقسیم می‌شود و سرانجام به‌تقسیم کلیه سرزمین‌های جهان میان‌کشورهای سرمایه‌داری درجه یك می‌انجامد».

رشد سرمایه‌داری در مرحله امپریالیسم به‌دگرگونی سیاست استعماری دولت‌های امپریالیست، در رابطه با کشورهای پس‌مانده شرق ازقبیل چین، ترکیه، ایران گرائید. دربارهٔ این دگرگونی سیاست استعماری در دوران امپریالیسم. و. ای. لنین می‌نویسد: «بنا به‌انگیزه‌های (قدیمی) بی‌شماری: سیاست استعماری سرمایه‌های مالی، پیکار بخاطر به‌دست‌آوردن منابع‌مواد خام، وصدور سرمایه درمناطق‌زیر نفوذ را شدت می‌دهد: مناطقی که برای انجام معاملات پرسود واخذ امتیازات انحصاری پردرآمد، کاملاً مساعداند». پیکار سرمایه‌های مالی بزرگترین دولت‌های سرمایه‌داری برای تقسیم جهان، به‌منظور به‌دست‌آوردن بازار فروش کالاهای صنعتی و منابع مواد خام، و همچنین صدور سرمایه

به‌مناطق زیر نفوذ، شکاف ژرفی را میان دو کشور انگلستان و روسیهٔ تزاری، در زمینهٔ رقابت‌اقتصادی وسیاسی، درصحنه کشور ایران‌باعث‌شد. اما نایرابری پیشرفت‌سرمایه‌داری درکشورهای گوناگون به‌آنجا کشانده شدکه درپایان سدهٔ ۱۹ و به‌ویژه درآغازسدهٔ ۲۰، سروکله تاراجگر امپریالیست دیگر به‌نام آلمان در شرق نمایان گردید، این دولت هم هرچه بیشتر تلاش می‌کرد تا امکان استثمار مردم شرق، از جمله ایران‌را یك‌جا به‌دست آورد. دولت سرمایه‌دار دیگری‌به‌نام امریکا درصحنه ایران ظاهر شد، این دولت هم‌مانند آلمان‌کوشش می‌کـرد تا در استثمار استعماری مردم ایران شرکت کند. این پدیده‌ها در رقابت دو دولت روس و انگلیس درصحنه‌ایران اثری جدی داشتند وحتی درسیاست‌داخلی کشور هم سخت مؤثر گردیدند.

رشد سرمایه‌داری وامپریالیسم وپیکارکشورهای سرمایه‌دار به‌خاطر صدورسرمایه، درایران به‌شکل واگذاری امتیازات اقتصادی و سیاسی به‌کشورهای بیگانه، گرفتن وام ازآنها وگشوده‌شدن بانك‌های خارجی خودنمائی‌کرد. سرمایه‌های خارجی حتی به‌درون سیستم اقتصاد روستائی‌ایران هم نفوذکردند وبنا بخواستهٔ دولت‌های امپریالیست، ایران به‌زائده‌ای از منابع موادخام آن‌کشورها تبدیل شد.

درجریان تبدیل ایران به‌کشور نیمه مستعمره بحکـم ضرورت روابط فئودالـی در روستاها و رژیم اقتصادی، سیاسی فئودالی، درمقیاس کشور همانگونه مانند سابق باقـی ماند. درنیمهٔ دوم سدهٔ۱۹ به‌منظور استثمارمشترك مردم‌ایران، اتحادی میان امپریالیست‌های خارجی از یك‌سووحاکمان ایرانی، فئودالهای بلندپایه مرتجع از سوی دیگر برقرار گردید، گروههای اخیر به عنوان نمایندگان سرمایه‌داران خارجی در ایران به فعالیت پرداختند.

یکی از ویژگیهای دوران نفوذ امپریالیسم، ژرف‌تر شدن ستم ملی و تلاش‌سرمایه‌های مالی‌به‌منظور شکستن استقلال ملی وبه‌اطاعت درآوردن‌مردم شرق، از جمله‌ایران، در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی است. بیگمان این اوضاع پـایداری مـردم ستمکش را برمی‌انگیخت و جنبش‌های ضد امپریالیستی و ضد فئودالی مردم را در ایران وکشورهای دیگر شرق پدید می‌آورد.

اینگونه‌بسیاری‌از ویژگیهای تاریخ‌ایران درعصرجدید، به‌تاریخ‌جهان بستگی‌دارد.

امتیازات و وامهای انگلیس‌ها

انگلستان و روسیه تزاری نقش مهمی را در اسارت اقتصادی ایـران و تبدیل آن

به‌کشوری نیمه مستعمره ایفا کردند. نخستین‌بار انگلیسها امتیاز ایجاد خطوط تلگرافی را درایران از دولت شاه گرفتند. هنگام قیام توده‌های مردم هندوستان علیه انگلیسها درسال های۱۸۵۷-۱۸۵۹، انگلیسهابه‌این فکر افتادندکه بایستی یك‌ارتباط دائمی میان‌هندوستان و بریتانیا برقرارکنند. اینگونه برآن شدندکه خطی تلگرافی میان انگلستان و هندوستان ازطریق ایران ایجادکنند تا هم‌تسلط استعماری خود را برهندوستان استوارگردانند و هم ایران را هرچه بیشتر به‌بریتانیا وابسته‌کنند.

درسالهای ۱۸۶۲، ۱۸۶۵ و ۱۸۷۲ انگلیسها با دولت ایران قراردادی را بستند که به‌موجب‌آن ادارهٔ کل تلگراف هند واروپا این‌حق را به‌دست‌آورد تا به‌حساب ایران، خطی تلگرافی میان خانقین ـ تهران ـ بوشهر ایجاد کند. این خط در بوشهر به‌کابل زیر دریائی فائو ـ جاسك ـ مسقط ـ کراچی می‌پیوست.

به‌موجب قرارداد مورخ ۲ آوریل ۱۸۶۸، به دولت انگلستان اجازه‌داده شد یك خط تلگرافی زمینی از جاسك تا گواتر به‌مرز بلوچستان انگلیس بکشند.

در ۱۱ ژانویه ۱۸۶۸ دولت ایران امتیاز ایجاد خط تلگرافی جلفا ـ تهران را به کمپانی تلگراف هند و اروپا داد این‌خط از لندن ـ تورن ـ وروشو ـ ادسا ـ تفلیس ـ جلفا می‌گذشت. کمپانی تلگراف هند و اروپا موافقت دولت‌های آلمان و روس را جلب کرد تا خطوط تلگرافی را ازکشورهای آنها بگذراند.

سپس به‌موجب قرارداد ۱۵ اوت ۱۹۰۱ دولت ایران متعهد شد زیرنظر انگلیسها وبه‌حساب وامهائیکه ازآنهادریافت می‌کرد، علاوه برخطوط تهران- بوشهر-بلوچستان، سه رشته سیم ازتهران تا مرز بلوچستان انگلیس از طریق‌کاشان، یزد وکرمان، بکشد. این خطوط هم مورد بهره‌برداری اداره‌کل تلگراف هند واروپا قرارگرفت. علاوه براین، خط تلگراف تهران ـ مشهد، اگرچه رسماً به‌دولت ایران‌تعلق داشت اماعملاً زیرنظارت انگلیسها بود. بازرسی و تعمیر این خطوط را انگلیس‌ها به‌عهده داشتند، اما هزینهٔ آنها را بعداً از دولت‌ایران می‌گرفتند.

این خطوط تلگرافی به‌دست انگلیسها اداره می‌شد و برای ارتباط انگلستان با هندوستان مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. در بسیاری موارد تلگرامهای مردم محلی ایران را برای مخابره نمی‌پذیرفتند. اگرچه ایجاداین‌خطوط به‌میزان زیادی باهزینه‌دولت ایران انجام گرفت، درپایان سال ۱۸۶۹ دولت‌ایران مبلغی بالغ‌بر۴۷ هزار لیره‌انگلیسی به‌کمپانی بدهکار گردیدکه‌آنرا درظرف ۲۰ سال پرداخت.

موعد نخستین امتیاز تلگراف ۵ تا ۲۵ سال بود اما این‌مدت بارها تمدید شد.

انگلیس‌ها به‌نام‌کارکنان وکارمندان تلگرافخانه، بسیاری از افسران ارتش خود را

از هندوستان به‌ایران می‌فرستادند. کارمندان انگلیسی‌تلگرافخانه‌ها وشعبات آن ازحقوق برون‌مرزی‌درایران‌بهره می‌بردند وحتی‌تلگرافخانه‌ها را به‌عنوان‌محل بست به‌دادخواهان واگذار می‌کردند «تلگرافچی»های انگلیسی با مردم محلی تماس مـی‌گرفتند، فعالانه در امور داخلی‌ایران مداخله داشتند، نقش‌حکم یا میانجی‌را در منازعات محلی ایفامی‌کردند وبه‌تبلیغات می‌پرداختند. تلگرافخانه‌ها وشعبات‌آن به‌بخش‌های گسترده‌ای ازشبکه‌جاسوسی انگلستان درایران تبدیل گردیدند وبه‌عنوان‌عملی‌ترین وسیله برای‌استواری سیاست نفوذ بریتانیا دراین‌کشور به‌شمار می‌آمدند.

درپی گرفتن‌امتیازتلگراف، انگلیس‌ها برآن شدند ازمنابع ثروت ملی ایران‌به‌میزان گسترده‌ای بهره‌کشی کنند.

در ژوئیه ۱۸۷۲ یکی از اتباع بریتانیا به‌نام بارون. یو. رویتر امتیازهائی راکه‌از نظر ملت ایران‌اسارت‌بار و ورشکست‌کننده بودند، به‌شرح‌زیر از شاه گرفت: حق‌انحصاری ساختن راه‌آهن و تراموای، استخراج معادن نفت و معادن دیگر (به‌استثنای طلا، نقره و سنگ‌های‌گرانبها)، بهره‌برداری ازجنگلها، ایجادکانالها و قنات‌ها وبه‌طورکلی‌تأسیسات آبیاری. رویتر با پرداخت ۲۰ هزارلیره انگلیسی به‌شاه‌اختیار اداره‌و وصول‌گمرکات را در سرتاسر ایران به‌مدت ۲۵ سال به‌دست گرفت؛ علاوه‌براین به‌او قول‌داده شدکه امتیاز تأسیس بانک‌ها، ساختمان راههای شوسه، خطوط تلگرافی، کارخانه‌ها وکارگاهها وغیره به‌او داده خواهد شد. زمین‌هائی را که رویتر برای انجام‌کارهایش لازم داشت به‌رایگان دراختیار می‌گذاشتند،هرچه می‌خواست می‌توانست ازنیروی‌کار محلی‌بهره ببرد ودرآمدش تا اندازهٔ معینی از سوی دولت تضمین شد. امتیاز گیرنده از پرداخت کلیه مالیات‌ها و عوارض خارجی وداخلی معاف بود. به‌ازای همهٔ این امتیازها رویتر موظف بود از ۱۵ تا ۲۰٪ سود خالص‌حاصله ازکارهایش را به دولت ایران بپردازد. براستی ناصرالدین‌شاه بادادن چنین‌امتیازی‌به‌رویتر تمام منابع ثروت ملی‌ایران را به‌سرمایه‌داران انگلیسی‌تسلیم کرد. با عملی شدن چنین امتیازی، سرمایه‌های انگلیسی‌کلیه منابع ثروت و اقتصادایران راقبضه می‌کردند. حتی لرد کوزن درباره این‌امتیاز درکتابی به‌نام «ایران و مسئله‌ایران» نوشت: «هنگامیکه موضوع این‌امتیاز انتشار یافت آن به‌عنوان پرارزش‌ترین سند تسلیم کلیهٔ منابع صنعتی واقتصادی ایران به‌دست بیگانگان تلقی‌شد».

این ساخت و پاخت شاه با سرمایه‌داران انگلیسی خشم و اعتراض توده‌های وسیع مردم، حتی درباریان خود شاه را برانگیخت. درپی‌اعتراضهای داخلی وحتی واکنش‌های منفی دولت روسیه، ناصرالدین‌شاه مجبور شد به‌سال ۱۸۷۳ الغای این امتیاز اسارت‌بار ایران را اعلام دارد.

اما انگلیسها از ربودن ثروتهای طبیعی ایـران چشم نپوشیدند. به‌تلافی الغای قرارداد ۱۸۷۲ ناصرالدین‌شاه به‌سال ۱۸۸۹ امتیاز تأسیس بانك شاهنشاهی را در ایران به یـو. «ویتر واگـذار کرد. بـانك انگلیس حـق انحصاری انتشار اسکناس را بـه‌دست آورد، برای‌نخستین‌بار اجباراً درایران پول‌کاغذی رایج شد. کلیه درآمدهای دولت‌ایران بایستی در این بانك به‌حساب جاری ریخته می‌شد، این بانك ضرب مسکوکات و تبدیل ارز خارجی را دراختیار گرفت. بانك نامبرده استثنائا حق بهره‌بـرداری از منابع معدنی، از جمله نفت را در سرتاسر خاك ایران با اختیار بازفروش این امتیازات، از دولت ایران به‌دست‌آورد. بانك نامبرده به‌اشخاص‌متفرقه وام می‌داد وسپرده وغیره قبول می‌کرد.

اگرچه بانك انگلیس‌کارهای بانکی‌دولت ایران‌را انجام‌می‌داد وظاهراً بانکی‌دولتی به‌شمار می‌رفت اما عملاً از مرکز لندن اداره می‌شد و تابع قوانین‌ایران نبود. این‌بانك شعبه‌هائی درتبریز، رشت، مشهد، یزد، اصفهان، شیراز، بوشهر ونمایندگیها و شعبه‌های فرعی در نقاط دیگر ایران دایرکرد ـ سرتاسر مراکز مهم بازرگانی کشور از شبکه بانك انگلیس پوشیده شد واینگونه در ژرفای زندگی اقتصادی وسیاسی‌کشور ایران نفوذکرد. دربرابر همهٔ این امتیازها بانك فقط بایستی ۶٪ از درآمد خالص خود را به‌دولت ایران می‌پرداخت. بانك شاهنشاهی یکی از مهمترین ابـزار امپریالیسم انگلستان برای به‌بند کشیدن جامعه ایران بود.

به‌سال ۱۸۸۸ کمپانی انگلیسی « برادران لینچ» از دولت ایران امتیاز کشتی‌رانی انحصاری‌را درقسمت پائین رودخانه کارون گرفت. سپس‌این کمپانی‌از طریق بانك‌شاهنشاهی امتیاز ساختن و بهره‌بـرداوری راه شوسه اهواز ـ اصفهان را به‌دست آورد، و حتی اداره راههای تهران ـ قم ـ سلطان‌آباد، و تهران ـ اصفهان را به‌عهده‌گرفت انگلیسها تقریباً به‌طور کامل اختیارکشتی‌رانی درخلیج‌فارس را به‌دست‌گرفتند.

درماه مارس ۱۸۹۱ دولت ایران قراردادی باکمپانی انگلیسی تالبوت امضاء و به موجب‌آن حق انحصاری خرید وفروش و اصلاح تنباکـو را در سراسر ایران به‌کمپانی نامبرده تفویض‌کرد. کمپانی تالبوت نمایندگان خود را به‌همه مناطق ایران‌فرستاد، اینان بگونه‌ای خشونت‌آمیز در زندگی داخلی‌کشور مداخله می‌کردند. این‌چگونگی درسالهای ۱۸۹۱-۱۸۹۲ خشم توده‌های مردم را برانگیخت وتظاهرات خشم‌آمیزی درتهران‌ـتبریز وشهرهای دیگرایران علیه‌کمپانی نامبرده ودولت‌آغازشد، درپی این آشفتگی‌ها شاه‌ناچار شد این امتیازکمپانی تالبوت را لغو کند.

برای‌پرداخت غرامت به‌کمپانی تالبوت‌بانك شاهنشاهی‌مبلغ ۵۰۰ هزارلیره‌استرلینگ به‌شاه وام‌داد و در ازای‌آن درآمدگمرك جنوب ایران‌را درگروگرفت. این نخستین وام

اسارت‌بار بودکه دولت ایران ازخارجیان گرفت.

در۲۸ ماه مه ۱۹۰۱ دولت ایران زیر فشار سفیر انگلیس، گد. د. ولف به‌یکی از اتباع بریتانیا به‌نام و. ن. دارسی امتیاز انحصاری بهره‌برداری از معادن نفت درسرتاسر ایران به‌استثنای ۵ استان شمالی را داد، این ۵ استان، آذربایجان، گیلان، مازندران، استراباد و خراسان بودند. دارسی در ۶۰ بهنهٔ ایران‌که دارای‌ذخایرعظیم نفت بودند حق استثنائی اکتشاف، تولید، عمل‌آوردن و فروش نفت را به‌دست‌آورد. در ازای این‌امتیاز به‌دولت ایران بایستی مبلغ ناچیزی پرداخت می‌گردید: فقط پس از ایجاد شرکت وبهره‌برداری از نفت ۲۰ هزارلیره استرلینگ نقد و درجریان‌کار ۱۶٪ از درآمد نفت به‌ایران داده می‌شد ضمناً سالی ۲هزار تومان‌بابت حق مالکیت چاههای مورد امتیازکه پیش ازاین به‌وسیله ابزار دستی درمنطقه ازآنها بهره‌برداری می‌شد و هم اکنون در اختیار صاحب امتیاز قرار می‌گرفت بایستی از سوی دارسی پرداخت می‌گردید. پس ازآن به‌سال۱۹۰۸ درناحیهٔ میدان ـ نفتون در جنوب خاوری شوشتر ذخایر عظیمی از نفت‌کشف شد، در آوریل ۱۹۰۹ برمبنای امتیاز دارسی درلندن شرکت نفت انگلیس و ایران تشکیل‌گردید. این شرکت بعداً درچارچوب دولت بریتانیا نقش عظیمی را درانقیاد و تاراج مردم ایران به‌سود امپریالیسم انگلستان، ایفاکرد.

پیش از جنگ جهانی اول میزان سرمایه‌گذاری انگلیسها در ایران به۹/۷ میلیون لیره استرلینگ بالغ شد. درمیان دولتهای خارجی دیگر از لحاظ صدور سرمایه به‌ایران انگلستان مقام اول را داشت.

امتیازات ووامهای روس‌ها

سرمایه‌داران روسی ورژیم‌تزاریسم هم‌تلاش می‌کردند تااز منابع ایران بهره‌کشی کنندو بنابراین‌کوشش داشتند اجازه ندهند انگلیسها انحصاراً برایران چیره شوند.

به‌سال۱۸۷۹یك‌کمپانی روسی امتیاز ایجاد خط تلگرافی میان استراباد وچیکیشلیار را که جزو خاك‌روسیه بود ودر شمال خلیج‌حسنقلی قرارداشت از دولت ایران‌گرفت. در این خط‌کارکنان روسی‌کار می‌کردند.

در دسامبر ۱۸۸۸، یکی از اتباع روسی به‌نام لیانوزف از دولت شاه امتیاز بهره‌برداری از صید ماهی را درآبهای سواحل ایرانی دریای خزر از آستارا تا اترك گرفت، حتی به‌اواجازه داده شد در رودخانه‌هائیکه ازخاك ایران به‌دریا ریخته می‌شد به‌صیدماهی بپردازد.

در ۳۱ آوریل ۱۸۹۰ یك سرمایه‌دار روسی به نام ا. س. پلیاکوف امتیازی مبنی بر تاسیس بانکی به‌نام «بانك استقراضی ایران» به‌مدت ۷۵ سال از شاه گرفت. نخستین وظیفه این بانك دادن وام به‌متقاضیان به‌ازای گرو گرفتن کالا یعنی اموال منقول، اوراق بهادار و حتی اشیاء قیمتی بود. دیری نپائید که بانك استقراضی زیر نظارت بانك دولتی ووزارت دارائی روس درآمد وعملاً به‌یك مؤسسه دولتی روسیه‌تزاری تبدیل شد. درپایان ۱۹۰۷ این بانك درتهران، تبریز، رشت و مشهد، شعبه‌ها، و درقزوین، همدان، انزلی، ارومیه، اصفهان، سیستان و سبزوار نمایندگیهائی را دایر کرد. درآمد عوارض گمرکی شمال ایران به‌این بانك ریخته می‌شد، دولت ایران توسط این بانك از دولت روس وام می‌گرفت. بانك نامبرده به‌ایرانیان هم‌اعتبار بانکی می‌داد. میان بانك‌های انگلیسی و روسی‌رقابت سختی پدید آمد.

در ۹ نوامبر ۱۸۹۰ پلیاکوف امتیاز ایجاد سازمان بیمه و کارهای حمل و نقل را از دولت شاه گرفت و برمبنای آن «شرکت بیمه وحمل و نقل ایران» را بنیان نهاد. این شرکت راههای شوسهٔ انزلی ـ قزوین ـ تهران، و قزوین ـ همدان را ساخت و حتی امتیاز ساختمان بندر انزلی را هم گرفت. آن ارتباط کشتی‌رانی میان ایران و روسیه را از راه دریای خزر برقرار کرد وشرکت‌های «قفقاز ومرکوری»، «شرکت شرق» وغیره را تشکیل داد وبراساس پیوستن این شرکت‌ها «دفتر حمل‌ونقل ایران» پدیدآمد.

به سال ۱۹۰۲ بانك استقراضی امتیاز ساختمان راه شوسهٔ جلفا ـ تبریز ـ قزوین را گرفت.

اما دربارهٔ ایجاد خط آهن در ایران باید یادآوری کرد که دولت‌های امپریالیستی (روسیه تزاری و انگلستان) اجازهٔ ساختمان راه‌آهن را به‌ایران ندادند. در پایان ۱۸۹۰ دولت ایران ملزم شدکه به‌هیچ کشوری امتیاز ساختن راه‌آهن را تا مدت ده‌سال ندهد و سپس به‌سال ۱۸۹۹ این تعهد را تاسال ۱۹۱۰ تمدیدکرد. اینگونه بخاطر امپریالیست‌ها ایران ازحق ایجاد راه‌آهن درکشور خودش محروم شد.

به‌سال ۱۹۰۰ روسیه وامی به‌مبلغ ۲۲/۵ میلیون روبل با وثیقهٔ درآمدگمرك‌شمال به‌ایران واگذارکرد، درضمن دولت ایران ملزم شدکه ۵۰۰ هزار لیره وام دریافتی از انگلستان را پس بدهد و از این پس تا مدت ده‌سال فقط از دولت روسیه وام بگیرد و ضمناً تا سال ۱۹۱۰ اقدام به‌ایجاد راه‌آهن نکند. به‌سال ۱۹۰۲ ایران وام تازه‌ای به‌مبلغ ۱۰ میلیون روبل از روسیه گرفت.

تا پیش ازجنگ جهانی اول رویهم‌رفته روسها ۱۴۶ میلیون روبل درایران‌سرمایه‌گذاری کردند.

علاوه برامتیازهای واگذاری به روس و انگلیس، دولت شاه یك رشته امتیازهائی به‌دولتهای دیگر اروپائی واگذاشت. یك شرکت‌بی‌نام ونشان راه‌آهن وترامواى بلژیکی به‌سال ۱۸۸۸ برمبنای امتیازی که گرفت ساختمان و بهره‌برداری راه‌آهن باریك تهران ـ شاه عبدالعظیم را آغازکرد و حتی ایجاد خط‌آهن واگن اسبی را هم درشهر تهران، این شرکت به‌دست گرفت و ازآن‌بهره‌برداری کرد. سرمایه‌داران بلژیکی‌امتیاز تشکیل‌قمارخانه وشرابسازی وکارخانه قند راهم ازایران گرفتند. شرکت‌یونانی«کوسیس وتئوفیلاکتوس» که مرکزش در باکو بود امتیاز بهره‌برداری از جنگلهای ایران درکنارهٔ دریای خزر را از دولت ایران‌گرفت. به‌فرانسویان نیز امتیاز حفاری تپه‌های آثار باستانی داده شد آنها اجازه‌گرفتند تا نیمی از اشیاءکشف شده را ازایران خارج وبه‌فرانسه بفرستند.

بازرگانی خارجی

در نیمه دوم سدهٔ ۱۹ بازرگانی خارجی ایران با دولت‌های اروپائی به‌میزان‌چشم‌گیری افزایش یافت. درآغاز سدهٔ ۲۰ بسیاری از بنگاههای بازرگانی اروپائی و شعبات آنها در ایران سرگرم‌کار شدند («شرکت انگلیسی بازرگانی خلیج فارس»، «شرکت روسی صنعتی وبازرگانی درایران وآسیای میانه»، شرکت هلندی «گوتز و پسر»، شرکت‌سوئدی «تزیگلر» وغیره). بیش از ۸۰٪ سرمایه‌های خارجی که در ایران به‌کار می‌رفتند، روسی یا انگلیسی بودند.

به‌سال ۱۹۰۱ روسیه و به‌سال ۱۹۰۳ انگلستان با ایران یك قرارداد گمرکی‌امضاء کردندکه به‌موجب آن عوارض گمرکی‌کالاهای وارداتی به‌ایران یا کاملاً از میان رفت یا به‌میزان چشم‌گیری‌کاهش یافت. این چگونگی راه ورود کالاهای انگلیسی و روسی‌را به‌خاك ایران‌گشود.

بازرگانی خارجی ایران سرشت مستعمراتی داشت. واردات بارها بیش از صادرات بود وکسری‌موازنه صادرات و واردات‌کشور هرسال به‌زیان دولت ایران روبه‌فزونی‌بود. اقلام وارداتی ایران در درجه اول، پارچه‌های نخی، پشمی، ابریشمی وپس ازآن‌شکر، چای، نفت روشنائی، فرآورده‌های فلزی و کالاهای صنعتی دیگر بودند. از ایران، پنبه، خشکبار، قالی، برنج، ابریشم، پوست، تریاك، صمغ، پشم، تنباکو صادر می‌شد. نسبت بهای کالاهای وارده به‌کالاهای صادره ایران البته به‌زیان ایران بود.

پارچه‌های انگلیسی بیشتر از هرکالای دیگری به‌ایران وارد می‌شدند. بازرگانی ایران با انگلستان همیشه به‌زیان ایران تمام می‌شد. میزان کالاهای وارده از انگلستان

۴ یا ۵ بار بیشتر از کالاهای صادره ازایران به‌آن کشور بود. رقابت کالاهای صنعتی وارده از انگلستان صنایع خانگی و دستی ایران را از میان برد و درپایان سده ۱۹ و آغازسده ۲۰ کارگاههای سنتی وملی‌ایران به‌کلی ناپدید شدند. نارسائیهای بازرگانی خارجی ایران که تقریباً درنتیجه دادوستد با انگلیسها پدیدآمده بود باعث ته کشیدن ذخایر ارزی و ویرانی بنیان اقتصاد ایران گردید.

مقدار کالائی که ایران به‌روسیه صادر می‌کرد، طبق معمول بیشتر از کالاهای وارداتی آن کشور بود، تقریباً ۳/۴ کل کالاهای صادراتی ایران دربازارهای روسیه به‌فروش می‌رسید. تقریباً صد درصد پنبه، خشکبار، برنج، پوست و مقدار زیادی پشم، قالی و کالاهای دیگر که صدور آنها به‌نفع ایران بود، به‌روسیه صادر می‌شد. اقلام مهم کالاهائی که از روسیه وارد ایران می‌شد، شکر، پارچه‌های نخی، شیشه، چینی آلات، فراورده‌های بدل‌چینی، نفت روشنائی، فراورده‌های فلزی بودند. بازرگانی با روسیه برای ایران اهمیت فراوان داشت، مناطق شمالی این کشور از لحاظ اقتصادی کاملاً با روسیه ارتباط داشتند.

افزایش آهنگ بازرگانی خارجی ایران با اقتصاد روستائی این کشور رابطه‌ای نزدیک داشت، چون اقتصاد روستائی بایستی با نیازمندیهای صادراتی ایران هم‌آهنگ می‌شد. کشت پنبه، برنج، تنباکو، تریاك، درمناطقی که مناسب برای تولید این محصولات بودند، افزایش یافت. مثلاً استانهای شمالی ایران تولیدکننده برنج، خشکبار وپنبه بودند که همه این محصولات به‌روسیه صادر می‌شدند.

اسارت سیاسی ایران

هم‌زمان با انقیاد اقتصادی ایران، روند اسارت‌سیاسی این کشور به‌وسیله دولت‌های سرمایه‌دار که در رأس آنها انگلستان و روسیه‌تزاری بودند، به‌تندی پیش می‌رفت.

مهمترین ابزار روسیه‌تزاری برای نفوذ سیاسی در ایران، بریگاد قزاق درتهران بود، این یکان به‌سال ۱۸۷۹ بنا به‌تقاضای شاه، به‌وسیله سرهنگ دوم ستاد ارتش روس به‌نام دومانتویچ، و سه افسر قزاق و ۵ درجه‌دار روس درتهران سازمان داده شد. اینان طبق نمونه قزاقهای روس یك هنگ سوار قزاق پدید آوردند، بعدها این سازمان گسترش‌یافت نخست به‌تیپ قزاق و هنگام جنگ جهانی اول به‌لشکر تبدیل گردید. فرماندهی این‌تیپ به‌عهدهٔ یك افسر قزاق روسی بود، معمولاً سرهنگ ستاد ارتش روس که فرماندهی این یکان را به‌عهده داشت، مستقیماً زیر فرمان شاه به‌شمار می‌رفت. افسران مربی سمت فرماندهی برخی از یکانهای جزء را داشتند. افسران ایرانی، استواران و تا اندازه‌ای

درجه‌داران تیپ از میان فرزندان خانها و مباشرانشان برگزیده می‌شدند. دیری نپائید که این بریگاد قزاق به‌تنها یکان رزمی منظم وباانضباط ایران‌تبدیل گردید و نقش مهم گارد سلطنتی را به‌عهده گرفت.

اینگونه دولت تـزاری روس دارای موقعیت استواری در تهران شد. ایـن دولت می‌کوشید تانفوذ سیاسی خود را در ایران، از طریق دولت مرکزی شاه، اعمال کند و بنا براین به‌استواری قدرت‌شاه علاقمندبود. علاوه براین‌کنسولهای تزاری، بانك‌استقراضی، مؤسسات صاحب‌امتیاز روسی و کـانالهای دیگری از این قدرت تزار بیشترین بهره را می‌بردند.

دستگاه حاکم امپریالیستی انگلیس درصحنهٔ ایران با روسیه تزاری رقابت می‌کرد و بنابراین خواهان‌ناتوانی دولت مرکزی ایران بود. انگلیسها ازپراکندگی قدرت درکشور و روحیهٔ جدائی‌خواهی خانها، مثلاً شیخ خزعل در خوزستان وحتی بختیاریها وبلوچها و خانهای دیگر، پشتیبانی می‌کردند.

درپایان‌سدهٔ ۱۹ انگلیسها بارها به‌سرزمین‌های ایران تاختند وقسمت مهمی‌ازمناطق مرزی ایران ازجمله خاور بلوچستان و بخشی از سیـستان را تصرف کـردند. تصرف این مناطق به‌وسیله به‌اصطلاح کمیسیون تعیین حدود مرز (درمکران ۱۸۷۰ - ۱۸۷۱ و در سیستان ۱۸۷۲، ۱۸۹۶، ۱۹۰۳-۱۹۰۵) تائید شد، دراین‌کمیسیون نمایندهٔ ارتش‌انگلیس در سرزمین ایران حضور داشت.

سرداران بلوچ (رهبر عشایر) مرتباً ازانگلستان‌کمك مالی (ماهیانه از۱۰۰ تا۵۰۰ روپیه) و اسلحه دریافت می‌کردند. اینان به‌دولت ایران مالیات نمی‌پرداختند و آشکارا از دولت سرپیچی می‌کردند.

انگلیسها چیرگی خود را در خلیج‌فـارس هم استوار کـردند. به‌بهانهٔ «پیکـار با راهزنان دریائی»و«جلوگیری از تجارت‌برده»تمام پهنهٔ خلیج‌فارس‌زیر نظارت‌نیروی‌دریائی انگلستان قرار داشت. شیخ‌های محلی عرب کاملاً زیر فرمان انگلیسها بودند و طبق قراردادهای منعقده وظیفه داشتند با انگلیسها درحال صلح باشند، کلیه دعاوی رابایستی نمایندهٔ دولت بریتانیا در بوشهر که به‌قول لرد کرزن «شاه بدون تاج خلیج‌فارس» به‌شمار می‌رفت، حل‌و فصل می‌کرد.

انگلیسها به‌منظور استواری نفوذ سیاسیشان در ایران نه‌تنها از نمایندگان سیاسی و کنسولهایشان در ایران بهره می‌بردند، بلکه شعبات بـانك شاهنشاهی، کمپانـی نفت، شرکت‌های راه وکشتی‌رانی، تلگرافخانه‌ها، میسیونرهای مذهبی انگلیسی‌که بیشترشان‌در شهرهای مرکزی وجنوبی ایران متمرکز بودند، راه پیشرفت نفوذ سیاسی بریتانیا را در

ایران می‌گشودند.

درپایان سدهٔ ۱۹ ـ آغاز سدهٔ ۲۰ در دستگاه دولت ایران تنی‌چند از بلژیکی‌ها کار می‌کردند. به‌سال ۱۸۹۸ دولت ایران سه‌تن از کارمندان بلژیکی را که در رأس آنها نوز بود به‌منظور سازمان‌دادن اداره گمرك، طبق نمونه اروپائی به‌کار فراخواند: قبلاً درآمد گمرك ایران به‌وسیله اجاره وصول می‌شد. درپایان سال ۱۹۰۲ قریب ۳۰ تن کارمند بلژیکی درگمرك ایران‌کار می‌کردند. به‌سال ۱۹۰۴ نوز به‌عنوان مدیر کل گمرك ایران و سپس به‌وزارت پست برگزیده شد. علاوه براین مقام، ریاست خزانه، اداره امورگذرنامه و عضویت شورای دولتی به‌او واگذارگردید. اما مأموران بلندپایهٔ بلژیکی ضمن انجام کارهایشان نقش مستقلی را انجام نمی‌دادند، دربیشتر موارد اینان واسطهٔ انجام سیاست‌هائی بودندکه به‌سود دولت‌های انگلستان و روسیه تزاری تمام می‌شدند، فقط نمایندگان این دولت‌ها فعالیت‌های نوز را رهبری می‌کردند.

درآغاز سدهٔ ۲۰ایران به‌میزان چشم‌گیر وآشکاری‌درآستانهٔ ۱۹۰۵-۱۹۱۱ استقلال ملی خود را از دست داد. شاه، بسیاری از وزیران، حکام و خانهای فئودال، اینها همه به‌ابزارهائی به‌منظور انجام‌سیاست‌های‌امپریالیست‌ها، تبدیل گردیدند. میان‌امپریالیست‌های خارجی و فئودالهای بلندپایه ایرانی اتحادی‌پدیدآمد، البته این اتحاد موقعیت دارودسته فئودالهای حاکم را استوار می‌کرد.

ناصرالدین‌شاه سه‌بار به‌خارج‌ازکشور (روسیه واروپا) سفرکرد (درسالهای ۱۸۷۳، ۱۸۷۸ و۱۸۸۹). پس ازبازگشت ازاین‌سفرها برآن‌شد در دستگاه حکومتش برخی‌نوگرائی های‌ظاهری را که عبارت از دگرگونیهائی در سازمان دولت ودربارشاه به‌سبك‌اروپائیان بود، برقرارکند. وزارت‌خانه‌های تازه‌ای از جمله وزارت کشور، دادگستری، فرهنگ، پست و تلگراف را در دستگاه دولت پدید آورد؛ چندمدرسه غیر مذهبی به‌سبك اروپائی برای تحصیل فرزندان اشراف بنا نهاد؛ درباریان را وادارکرد تا به‌شیوهٔ اروپائیان لباس بپوشند. اقدامهائی را به‌منظور محدودکردن قدرت قضائی روحانیان بلندپایه انجام داد. اما این اقدام بسیاری ازآنان را علیه شاه برانگیخت. اقدامات شاه به‌منظور فرنگی‌مآب کردن ایران دراصول اقتصاد فئودالی‌ونظام سیاسی ایران مؤثر واقع‌نشد، این‌کارهاچیزی را عاید کشور وتوده‌های‌مردم نکرد فقط به‌سود نفوذ استعماری خارجیان در ایران تمام شد.

باقیماندن‌روابط پس‌ماندهٔ‌فئودالی و بدتر شدن وضع توده‌های مردم

استواری موقعیت سرمایه‌های خارجی در ایران به‌باقیماندن رژیم سیاسی پس‌افتاده فئودالی کمك شایانی کرد، این سرمایه‌ها ایران را به‌کشوری نیمه‌مستعمره تبدیل و روی اقتصادکشور و موقعیت طبقات اجتماعی ایران به‌سختی نفوذکردند.

وابستگی استوار اقتصاد روستائی بابازرگانی خارجی وسازگاری‌آن با نیازمندی‌های بازار باعث شدکه فئودالهای بزرگ و بلندپایگان از موقعیت دولتی خود بهره‌ببرند و به‌بهانه‌های گوناگون زمین‌های خرده‌مالکان را ازدستشان بربایند و سرانجام زمین‌های پهناوری را زیر مالکیت خود متمرکزکنند.

تسلط سرمایه‌های خارجی و رژیم فئودالی ایران مانع از پیشرفت صنایع سنتی و وطنی گردیدند. بنابراین سوداگران، رباخواران، روحانیان، کارمندان توانگر دولت سرمایه‌های خود را به‌مصرف خرید زمین ازخانها باشاه می‌رساندند وبرای ایجادموسسات صنعتی به‌کار نمی‌بردند. زمین‌های پهناور و بزرگ برای کشت محصولاتی به‌کار می‌رفت که مورد تقاضای بازارهای خارجی بودند. همه این‌کیفیات به رشد مالکیت مالکان نوع جدیدکمك می‌کردند، البته این زمین‌ها به‌اریستوکراتهای فئودال تعلق نداشتند. در این هنگام مالکیت تیولی قدیم از هم پاشیده شد. زمین‌ها از دست اریستوکراتهای فئودال خارج و به‌سوداگران، روحانیان، مأموران بلندپایهٔ دولت تعلق گرفت. قسمت عمدهٔ بورژوازی کلان و متوسط بازرگانی، پیوندی ناگسستنی با اینگونه مالکیت فئودالی داشتند.

افزایش زمین‌های مالکان خصوصی، چگونگی دستگاه اقتصاد روستائی ووابستگی آن به‌بازارهای‌خارجی، وضع دهقانان را هرچه بیشتر وخیم‌کرد. این مالکان تازه بدوران رسیده، براساس همان ملاکهای فئودالهای سابق دهقانان را بگونهٔ شدیدتری استثمار می‌کردند. سهم‌بهرهٔ مالکانه را افزایش‌دادند، دهقانان را مجبورکردند از کشت‌محصولات سنتی دست بردارند و به‌زراعت محصولات تازه (پنبه، تنباکو، خشخاش) بپردازند، ضمناً ناگزیر بودند بارورترین قطعه‌های زمین را برای کشت این محصولات به‌کاربرند. پیشرفت روابط کالائی ـ پولی و افزایش میزان عوارض و مالیات‌های نقدی از دهقانان باعث شدکه دهقانان به‌ستوه‌آمده زیربارفشار رباخواران خردشوند. بیشتر اوقات‌رباخوار خودش‌مالك‌بود، درچنین شرایطی اندازهٔ فشار روی دهقانان ازلحاظ انجام وظایف‌فئودالی شدیدتر می‌گردید. دهقانان ازداشتن هرگونه حقوق سیاسی‌محروم بودند و دربرابرمالکان وقدرت‌های محلی هیچگونه وسیلهٔ دفاع نداشتند.

وضع دهقانان به‌ویژه درجنوب ایران، ازجمله‌کرمان واستانهای دیگر، بسیارتوان فرسا بود. درآنجا مالکان تا $\frac{4}{5}$ محصول وحتی بیشتر را از دهقانان به‌عنوان بهره‌مالکانه

وغیره می‌ربودند. در بم، نرماشیر، جیرفت و مناطق دیگر کرمان حتی روش بردگی در اقتصاد روستائی به‌کار می‌رفت. خرید وفروش دهقانان نه‌تنها درکرمان بلکه درخراسان‌هم رواج‌داشت. مثلاً به‌سال ۱۹۰۵، هنگامیکه ساکنان قوچان به انگیزهٔ قحطی نتوانستند مالیات محوله‌را بپردازند، حاکم‌قوچان به‌عوض‌مالیات، ۳۰۰دختر قوچانی را به‌زور از مردم‌گرفت وآنها را به‌خانهای ترکمن فروخت.

این روش استثمار فئودالی‌بیرحمانه سرانجام به‌گدائی و ورشکستگی دهقانان گرائید و حتی گرسنگی عمومی و بیماریهای واگیردار طاعون و وبا بسیاری از دهقانان را از میان برد. پس از نیمه دوم سدهٔ ۱۹ درایران بارها قحطی درگرفت. (درسالهای۱۸۶۰-۱۸۶۱، ۱۸۶۹-۱۸۷۲، ۱۸۷۹-۱۸۸۰ و بعد) شمارهٔ تلفات این‌قحطی به ۱۰٪ جمعیت رسید.

تلاش برای ایجاد صنایع ملی

نیمهٔ دوم‌سدهٔ ۱۹ درایران روابط بورژوائی وبورژوازی ملی‌پدیدآمد. کارمزدوری به‌مقیاس‌گسترده‌ای رایج شد. در کشور سرمایه‌های چشم‌گیری پدید آمد، این سرمایه‌ها در دست سوداگران بزرگ و نمایندگان فئودالهای بلندپایه بودند. شرایطی برای‌پیشرفت سرمایه‌داری وگذار از دوران صنایع دستی به‌صنایع کارخانه‌ای وکارگاهی به‌وجود آمد. درتهران، تبریز، اصفهان، شیراز، یزد، بوشهر وشهرهای دیگر ایران اقدامهائی درزمینه تأسیس‌شرکت‌های سهامی یاغیرسهامی در رشته‌های گوناگون بازرگانی، صنایع، صرافی، مسافربری و حمل‌ونقل زمینی ـ دریائی انجام‌گرفت. در سالهای ۸۳/۱۸۸۲ در تبریز بازرگان م. کوزه‌کنانی و برادرش و م. صراف شرکتی به‌نام «اتحادیه» درست‌کردندکه‌در آن‌کارهای بانکی و صرافی را انجام می‌دادند، این شرکت ۱۵ سال دوام یافت. درسال‌های ۹۹/۱۸۹۸ یك‌بازرگان‌کازرونی شرکت «اسلامیه» را در اصفهان بنانهاد وکارگاهی ریسندگی‌را ایجاد و پارچه‌های‌بافت ایران را تولید ومعامله می‌کرد، شرکت «مسعودیه» هم باخارج‌معاملات بازرگانی‌انجام می‌داد. دریزد به‌سال۹۳/۱۸۹۲ شرکت «منصوریه»، درشیراز. شرکت «فارس» که چك وبراتهای‌آن برابر اسناد بانك شاهنشاهی اعتبارداشت، فعالیت می‌کرد. به‌سال۱۹۰۰/۱۸۹۹ هنده‌بازرگان تهرانی برای انجام بازرگانی داخلی و خارجی شرکتی به‌نام «شرکت عمومی» تأسیس‌کردند. بازرگانان بوشهری و شیرازی یك شرکت‌کشتی‌رانی به‌نام «ناصری» تشکیل دادند، کشتی‌های آنها مرتباً بین بوشهر و جده درآمدوشد بودند. شرکت‌های‌سهامی دیگری هم پدیدآمدند.

در این‌هنگام کارگاهها وکارخانه‌های ملی هم تأسیس شدند. به‌سال ۵۹/۱۸۵۸ در نزدیکی‌تهران یك کارگاه‌ریسندگی‌تأسیس‌شدکه پس‌ازچندسال‌ازکار افتاد. به‌سال۸۰/۱۸۷۹ حسین‌خان سپه‌سالار درتهران کارخانهٔ گاز را بنیان نهادکه بعدها به‌کمپانی بلژیکی‌واگذار شد. به‌سال۹۱/۱۸۹۰صدراعظم امین‌الدوله، نزدیك‌تهران یك کارخانه کبریت‌سازی‌تأسیس کرد. به‌سال۱۸۹۹ / ۱۹۰۰ یك کارخانه‌قندسازی درکهریزك ایجادگردید. به‌سال۹۵/۱۸۹۴ صنیع‌الدوله درتهران یك کارگاه ریسندگی تأسیس‌کرد. علاوه‌براین درنیمه دوم سدهٔ ۱۹، درتهران، اصفهان، گیلان، مازندران و جاهای دیگر کارخانه‌های دیگری تأسیس شدند: کارخانه‌کاغذسازی،نساجی، ظرف‌سازی، ابریشم بافی و غیره ازآنجمله بودند، اما بیشتر این‌تلاشها دراثر رقابت‌کالاهای‌خارجی بی‌نتیجه ماندند وتأسیسات ناگزیر به‌تعطیل‌شدند.

بسیاری ازکارگران و صنعتکاران‌بی‌کار ماندند. اینها هم به‌دهقانان ورشکسته وفقر زده ملحق‌گردیدند و توده عظیمی از مردم‌گرسنه را پدیدآوردند. هزارهاتن از دهقانان، کارگران، پیشه‌وران ورشکسته‌که ازگرسنگی وبینوائی جان سالم بدر می‌بردند در پایان سده ۱۹ـآغازسده ۲۰ هرسال برای‌کار به‌روسیه ـ قفقاز وکناره‌های دریای خزرمهاجرت می‌کردند. تنها ازآذربایجان‌ایران به‌سال۱۹۰۵، ۶۲هزارتن به‌روسیه مهاجرت‌کردند. در پایان نخستین دهه سدهٔ ۲۰ جمع‌کوچندگان ایرانی به‌خاك روسیه در حدود ۲۰۰ هزارتن بودند.

پیدایش بورژوازی ملی

عناصر پیشرفته‌ای‌که ازمیان بورژوازی ملی و مالکان لیبرال برخاستند، رفته رفته احساس‌کردندکه سیاست شاه وفئودال‌های بلندپایه درمورد ادارهٔ امورکشور بسیارخطرناك و هلاکت‌بار است و درمیان این قشر از مردم پندار بورژوازی ملی پدیدآمد. این‌احساس ملی‌نخست درمیان روشنفکران پدیدار شد.

یکی از نمایندگان برجستهٔ بورژوازی ملی ایران درنیمه دوم سده ۱۹ ملکم‌خان بودکه درپاریس‌تحصیل‌کرده بود. هنگامیکه به‌ایران‌برگشت، در وزارت امورخارجه‌به‌کار گماشته شد و جزو صاحبمنصبان بلندپایه آن وزارت‌خانه درآمد. به‌سال ۱۸۵۸ باشرکت فعال اوگروه سری «آدمیت»، طبق‌نمونهٔ لژفراماسیون سازمان یافت؛ قسمت عمدهٔ‌اعضای این‌گروه تحصیل‌کردههای اروپا و نمایندگان روشنفکران لیبرال بودند. ملکم‌خان از طریق این‌گروه بگونه‌ای سری به‌انتشار پندارهای اصلاحات رژیم سیاسی و برقراری یك رژیم «طبیعی» یعنی محدودکردن اختیارات سلطنت و تا اندازه‌ای آزادیهای بورژوائی،

دفاع از حقوق و دارائی فردی و غیره اقدام کرد، یکی دیگر از رهبران گروه آدمیت یوسف‌خان مستشارالدوله بود که پندارهای رادیکال‌تری‌داشت. درنوشتهٔ او به‌نام «یک‌کلام» او خواست که درایران حکومت پارلمانی برقرار شود. سرانجام درپایان سدهٔ ۱۹ هنگامیکه ملکم‌خان درلندن روزنامه «قانون» را انتشار می‌داد، او هم دربارهٔ برقراری حکومت مشروطه و ایجاد پارلمان تبلیغ می‌کرد. دولت شاه، اعضای این گروه را زیر پیگرد قرار داد، انتشار روزنامه‌ها وآثار ملکم‌خان‌را ممنوع کرد.

نقش مهم را دربیداری احساسات ملی مردم آذربایجان وبه‌طورکلی سرتاسر ایران، روشنفکران پیشرفته آذربایجانی ایفا می‌کردند. اینان زیر نفوذ پندارهای دموکراتیک ـ انقلابی روشنفکران روسی یعنی دموکراتهای گرتزن، بلینسکی، چرنوشفسکی، دوبرو لوبو قرار داشتند. آثار روشنفکر و دموکرات نامدار آذربایجانی میرزا فتحعلی آخوندزاف که ضمن آنها به‌نظام فئودالی، جهل‌پرستی، بیداد وخودکامگی‌شاه، بی‌امان تاخته است، به‌ویژه درمیان این روشنفکران، ازمحبوبیت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند. نوشته‌های عبدالرحیم طالبوف که درقفقاز می‌زیست اما اصلاً تبریزی بود نیزموردتوجه روشنفکران آذربایجانی قرارداشت ودست به‌دست می‌گشت. داستان زین‌العابدین مراغه‌ای به‌نام «سفرنامه ابراهیم بیگ» که پیش ازانقلاب ایران‌منتشرشد. وبی‌سوادی، موهوم‌پرستی و دغلبازی‌روحانیان مرتجع را فاش می‌کرد، به‌میزان گسترده‌ای درمیان روشنفکران شهرت‌داشت.

درپایان سده۱۹ درمیان مردم ایران وکشورهای‌دیگر خاور نزدیک ومیانه، به‌ویژه بین روحانیان و بورژواهای خرده‌پا پندار پان اسلامیسم بگونهٔ گسترده‌ای تبلیغ می‌شد، مبنای این پندار، اتحادکلیهٔ مردم مسلمان و تشکیل یک امپراطوری واحد اسلامی زیر نظر یک خلیفه اسلام بود. این اتحادیه بایستی زیر پرچم اسلام درجهان به‌پا می‌خاست. درعین‌حال پان اسلامیسم کلیه مسلمانان را دعوت می‌کرد با یکدیگر متحد شوند و علیه بیگانگان به‌پیکار برخیزند. به‌عبارت دیگر تبلیغات پان‌اسلامیسم اعتراض توده‌های وسیع مردم‌را علیه تسلط سرمایه‌های خارجی‌درایران وکشورهای‌مسلمان وعلیه انقیاداقتصادی و سیاسی مردم این کشورها به‌وسیله بیگانگان، باز می‌تابانند. در عین‌حال پان اسلامیسم هواخواه بقای رژیم فئودالی بود. و. ای. لنین، پان اسلامیسم را به‌عنوان روندی‌که کوشش داشت «جنبش‌های آزادی ملی‌علیه امپریالیسم اروپائی وامریکائی‌را ضمن‌پابرجائی موقعیت خانها، مالکان، ملاها و غیره، متحدکند» برمی‌شمرد.

بیداری احساسات ملی درمیان گروههای بورژوا نیز پندارهای نوگرایانه‌ای را در آنها پدید آورد، تأسیس مدارس غیر مذهبی طبق نمونهٔ اروپائی (مدارس رشدیه) ایجاد کتابخانه (مثلاً کتابخانه ملی‌درتهران وتبریز) انتشار روزنامه‌ها به‌زبان فارسی درخارج

ازکشور به‌وسیله مهاجران ایرانی («اختر» در استانبول، «حکمت» درمصر، «حبل‌المتین» درهندوستان وغیره) ازآنجمله بودند.

درنخستین‌سالهای سدهٔ ۲۰درایران‌سازمانهائی سری به‌منظورپیکار علیه‌سازشکاری‌های دولت‌شاه با بیگانگان وانجام اصلاحاتی درچارچوب خواسته‌های بورژوازی‌تشکیل شد. ازسال ۱۹۰۱ به‌بعد درتهران گروهی سری پدیدآمدکه به‌وسیله پخش اعلامیه‌های پنهانی علیه وامهای خارجی شاه وصدراعظم ایران، تبلیغات را آغازکرد.

به‌سال ۱۹۰۵ از میان مالکان لیبرال، بورژواها، صنعتگران سطح بالا، روحانیان روشنفکر انجمنی سری به‌نام «انجمن مخفی» تشکیل شد، هدف این انجمن بگونه‌ایکه در اساسنامه‌اش ذکر شده بود، بیدار کردن توده‌های مردم ایران و انجام طرحهای اصلاحی در سرتاسرکشور بود. اعضای این‌انجمن ضمن جلساتشان علیه سوءاستفاده ورشوه‌خواری مأموران دولت و قسمتی‌علیه‌کارمندان بلژیکی اداره‌گمرك‌که در رأس‌آنها نوز بود،اظهار نظر می‌کردند. ریشه همه‌این مخالفت‌ها با دولت رنگ مذهبی داشت و به‌احکام قرآن و قوانین اسلام استناد می‌شد.

درماه مه ۱۹۰۵ خواسته‌های زیر ضمن مراجعه به‌وزیران و انتشار در روزنامه‌ها به‌وسیله این انجمن اعلام شد: تأسیس شورای «عدالت‌خانه»که‌کارش تهیه قوانین‌عادلانه در زمینهٔ دعاوی قضائی حقوقی و جزائی بود، اصلاح سیستم مالیات، برقراری نظم و انضباط در ارتش، تعیین حقوق و وظایف حکام و شهروندان، محدودکردن فعالیت‌های وزیران و ملاها درحدود قوانین‌شریعت، تشویق بازرگانان داخلی، تجدید سازمان‌گمرك و وضع عوارض‌گمرکی به‌منظورحمایت ازکالاهای ایرانی دربرابر رقابت‌کالاهای خارجی، ایجاد کارخانه‌ها و کارگاهها، استخراج معادن و تأسیس مدارس غیر مذهبی، سروسامان دادن به‌وضع‌خواربار وایجاد سامان درپرداخت مستمری‌ها وحقوق‌ها. البته دربارهٔسرشت بورژوامنشانهٔ این تقاضاها جای شك وتردید نیست.

جنبش‌های توده‌ای در نیمهٔ دوم سدهٔ ۱۹ ونخستین‌سالهای سدهٔ ۲۰

پس از قیام بابی‌ها درسالهای۱۸۴۸-۱۸۵۲، تاپیش ازسالهای۹۰ سدهٔ ۱۹درایران جنبش توده‌ای مهمی، به‌استثنای چند فقره شورشهای خود بخودی‌که علیه دولت شاه و فئودالها انجام‌گرفت، روی نداد. در آغاز سالهای ۶۰ شورشهایی خود بخودی از سوی دهقانان آذربایجان، خراسان، فارس، اصفهان و خوزستان پدید آمد. به‌انگیزهٔ قحطی و

کمبود خواربار شورشهائی ازسوی شهروندان تهران، تبریز، یزد، کاشان، قم وشهرهای دیگر رخ‌داد.

اما درآغاز سالهای ۹۰ یعنی‌همان هنگام که تبدیل ایران به‌کشوری نیمه‌مستعمره برای همگان آشکار شد، جنبش‌های توده‌ای علیه فعالیت‌های اسارت‌بار امپریالیست‌ها وقدرت دولت‌فئودال ایران هرچه بیشترگسترش یافت واین جنبش‌ها بگونهٔ سازمان‌یافته‌ای خودنمائی‌کردند.

به‌سال ۱۸۹۱ در ایران بزرگترین جنبش سده ۱۹ علیه کمپانی تنباکوت، پیمانکار انگلیسی تنباکو درایران آغازگردید. دامنهٔ این جنبش‌که صددرصد، ضد امپریالیستی‌بود، تهران، تبریز، اصفهان، شیراز و شهرهای دیگر ایران را فراگرفت. شرایط این‌پیمان که براستی برای ایران توان‌فرسا و به‌سود تاراجگری سرمایه‌های انگلیسی بود، یك‌باره و مستقیماً بامنافع توده‌های وسیع مردم‌برخوردکرد. اینان‌از دادن‌امتیاز تنباکو به‌انگلیس‌ها بیشتر از هرامتیاز دیگر متأثر شدند وروحانیان بلندپایه زیر فشار جنبش توده‌ها در پایان ۱۸۹۱، طبق فتوائی، استعمال‌دخانیات را تا لغواین امتیاز تحریم‌کردند. دکه‌های تنباکو فروشی بسته شدند واستعمال‌دخانیات حتی‌در درون دربار شاه هم‌ممنوع گردید. تظاهرات مردم علیه امتیاز انگلیسها هرچه بیشتر بالاگرفت. نرخ سهام بانك شاهنشاهی ایران به نصف‌کاهش یافت. درپایان دسامبر ۱۸۹۱ در تهران برای جنگ با بیگانگان تا لغو این امتیاز، همه مردم به‌جهاد فراخوانده شدند. درآغاز ژانویه۱۸۹۲ انبوه جمعیت پیرامون کاخ شاه گرد آمدند و به‌سوی آن سنگ پرتاب کردند. ارتش به‌سوی مردم آتش گشود چندتن‌کشته و زخمی شدند اما این اقدامات نتوانستند جلو جنبش ضد امپریالیستی مردم را بگیرند. برای انگلیسها و شاه روشن شدکه انجام امتیاز تنباکو محکوم به‌ناکامی‌است. در ژانویه ۱۸۹۲ رسماً لغو امتیاز تنباکو اعلام شد و پس ازآن تظاهرات پایان یافت.

جنبش علیه امتیاز تنباکو نخستین تظاهر توده‌ای درپایان سدهٔ ۱۹ به‌شمار می‌رفت که مستقیماً وآشکارا علیه امپریالیست‌های خارجی درایران انجام‌گرفت. این‌جنبش‌به‌منزله تکانی بودکه جنبش‌های ضدفئودالی و ضدامپریالیستی توده‌ها را درآینده‌پدیدآورد.

درسالهای ۱۸۹۳-۱۸۹۴ - خیزش‌های مردمی دیگری به‌انگیزه‌قحطی وگرانی‌نان درمشهد، اصفهان، شیراز وشهرهای دیگری باگرفت.

درچارچوب پیشرفت ناخشنودی توده‌ها، در اول ماه مه ۱۸۹۶ میرزا رضاکرمانی که هواخواه پان‌اسلامیسم بود، ناصرالدین‌شاه را ترورکرد. رضا کرمانی پیش از این، بارها دراثر تظاهر علیه بیداد و خودکامگی عاملان شاه در تهران وکرمان موردشکنجه و آزار ماموران دولت قرارگرفته بود.

پس از کشته شدن ناصرالدین‌شاه پسرش مظفرالدین به‌تخت نشست، این شاه هم‌ضمن جابه‌جا کردن برخی از وزیران وحکام، سیاست ارتجاعی پدرش را در اداره امور کشور دنبال کرد. در این هنگام نفوذ نمایندگان دولت‌های بیگانه که بیاری آنها شاه به‌سلطنت رسیده بود، در ایران هرچه بیشتر افزایش یافت. درچنین اوضاع و احوالی ناخشنودی و آشفتگی توده مردم ایران اوج گرفت.

جنبش‌های ضدامپریالیستی به‌ویژه بیشتر درجنوب ایران که امپریالیست‌های انگلیسی درآنجاها امرو نهی می‌کردند، گسترش یافت. به‌سال ۱۸۹۷ درشهر شوشتر به‌علت بیرون بردن گندم از ایران درحالیکه خودکشور دچار کمبودی بود، خیزشی توده‌ای علیه انگلیسها درگرفت. مردم خشمگین به‌انبارهای خواربار انگلیسها هجوم بردند. حاکم محلی شوشتر به‌طرفداری از انگلیسها به‌وسیله نیروی دولتی، قیام کنندگان مسلح را سرکوب کرد، اینان سربازخانه را محاصره وکوشیدند شوشتر را تصرف کنند. این قیام سرانجام به‌وسیله چریک‌های بختیاری که شماره‌شان به ۷ هزارتن می‌رسید، درشوشتر سرکوب شد. اما جنبش ضد انگلیسی دراین منطقه بیش ازیکسال ادامه یافت.

درپایان سدهٔ ۱۹ یک قیام پارتیزانی ضدانگلیسی درکناره‌های دریای عمان وخلیج فارس درگرفت. مردم محلی به تلگرافخانهٔ انگلیسها در ریشهر (نزدیک بوشهر) هجوم بردند و آنجا را ویران کردند. به‌سال ۱۸۹۸ انگلیسها ناچارشدند ناوگان جنگی به‌منظورسرکوبی این شورش اعزام دارند، نیروهای انگلیسی در بندر جاسک پیاده شدند و عملیات علیه پارتیزانها را که درمواضع کوهستانی سخت گذر موضع گرفته‌بودند، آغاز کردند.

درسالهای آخر سدهٔ ۱۹ وآغاز سدهٔ ۲۰ تقریباً درسرتاسر ایران شورشهائی که آنها را «بلواهای قحطی» نام می‌بردند، جریان داشت. نایابی گندم وگرانی بهای آن باعث شد که مالکان بی‌انصاف، حکام وتوانگران دیگراین ماده حیاتی را احتکارکنند. اینان گندمها را در انبارها احتکار می‌کردند و اینگونه بهای آن بگونهٔ مصنوعی بالا می‌رفت، جلو نانوائی‌ها توده‌های فشرده‌ای از مردم گرسنه گرد می‌آمدند. این اوضاع باعث شورش مردم می‌شد وطبعاً پلیس دربرابر آنها پایداری می‌کرد وعده‌ای ازآنها کشته یا زخمی می‌شدند.

درماه اوت ۱۸۷۸ گرسنگان تبریز به‌خانه‌های محتکران گندم ریختند و آنها را ویران کردند. درپائیز ۱۸۹۹ وسال ۱۹۰۰ درتهران شورش درگرفت. درسالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۳ تظاهراتی توده‌ای درتهران ـ تبریز، اصفهان، یزد، شیراز، بوشهر رویداد. تظاهر کنندگان علیه صدراعظم امین‌السلطان برانگیخته شدند و او را متهم کردند که ایران را به‌بیگانگان فروخته است، این تظاهرات همچنین علیه کارمندان بلژیکی اداره گمرک وامتیاز گمرکی جدیدکه از سوی دولت به‌روسها وانگلیسها داده شده بود، انجام گرفت. درتبریز

بلژیکیها ناچار شدند موقتاً از شهر بیرون روند. دررابطه با هدف جنبش که در درجه‌اول تهدید علیه قدرت صدراعظم بود، امین‌السلطان در سپتامبر ۱۹۰۳ مجبور به‌استعفا شد. اما به‌جای اوشخصیت مرتجع دیگری به‌نام عین‌الدوله به‌صدارت منصوب گردید، این‌آدم سیاست سلفش را دنبال کرد. به‌سال ۱۹۰۴شیوع بیماری وبا وضع را وخیم‌تر کرد.

به‌سال ۱۹۰۵ موج شورش مردمی سرتاسر ایران را فراگرفت. میان بازرگانان و بازاریان در بازارها، مسجدها، علیه کارمندان بلژیکی و ریاست نوز، حتی علیه‌عین‌الدوله تبلیغات گسترده‌ای آغاز گردید. دربهار ۱۹۰۵ بازارهای تهران بسته شدند و قسمتی از بازرگانان تهرانی در حرم شاه عبدالعظیم نزدیک تهران به‌نشانهٔ اعتراض علیه تعرفهٔ گمرکی تازه و رفتار نوز به‌بست نشستند. سمت این‌جنبش علیه فئودالهای مرتجع داخلی وعلیه محتکران‌بزرگ، رئیس‌شعبهٔ بانک‌شاهنشاهی انگلیس، «بینو»، والی‌شاهزاده‌فرمانفرما، پیشوایان‌روحانیان، امام جمعه ومالکان وابسته به‌حکومت، آغازشد. یک‌جوشش‌همگانی علیه بانک‌های بیگانه واانتشار اسکناس به‌وسیله بانک‌شاهنشاهی درگرفت.

درشیراز هم به‌انگیزهٔ سوءاستفاده‌های والی فارس شعاع‌السلطنه شورش درگرفت. همدان، بوشهر، کرمان وشهرهای دیگرایران هم‌درتب‌وتاب وآشفتگی به‌سرمی‌بردند.

درکرمان‌پلیس به‌روی‌جمعیت‌آتش گشود، چندتن کشته‌شدند و ۴۰تن زخمی گردیدند. به‌فرمان والی‌کرمان‌مجتهد نامدارشهر حاجی‌میرزا محمدرضا وتنی‌چند ازچهره‌های‌روحانی دیگر را به‌چوب‌بستند.

درنوامبر۱۹۰۵ انبوه مردم، ساختمان بانک‌استقراضی‌روس رادربازار تهران ویران کردند.

این واقعیات‌گواه بر وخامت اوضاع عمومی ایران درپایان ۱۹۰۵ بودند وضرورت داشت‌تا باایجاد تکانی‌این‌شورش‌ها وجنبش‌های خودبخودی وپراکندهٔ مردم به‌هم‌به‌پیوندند و به‌قیامی همگانی علیه ارتجاع‌داخلی وامپریالیست‌های خارجی تبدیل‌شوند.

این‌تکان‌را انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه درایران پدیدآورد.

۱۹

انقلاب ایران ۱۹۰۵-۱۹۱۱-م (مشروطیت)

درآغاز سده ۲۰ شرایط لازم برای انجام یك تـرکش انقلابی در ایران پدید آمد، این پدیده به ژرف‌تـر شدن تضاد اجتماعی داخلی و حتی تضاد نیروهای امپریالیستی و افزایش تلاش‌های مردم ایران برای کسب استقلال ملی، بستگی داشت. شکست روسیه تزاری در جنگ با ژاپون وانقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه به‌تکان جنبش انقلابی ایران کمك شایانی کرد، در آن هنگام ملت‌های ایران وروس بـاهم روابط نزدیك داشتند و بیگمان جنبش انقلابی روسیه اثری ژرف روی توده‌های ایران باقی گذاشت. پیکارهای انقلابی روسیه تا پیش از انقلاب ۱۹۰۵ هم روی ایران نفوذ داشتند، مهمترین کانال این نفوذ، مهاجران ایرانی‌در قفقازبه‌ویژه شهر باکوبودند. دراین شهر به‌سال ۱۹۰۶هفت‌هزارکارگر ایرانی میزیستندکه شامل بیش از $\frac{1}{5}$ کارگران باکوئی‌بودند. کار در قفقازبه‌ویژه درصنعت نفت، وشرکت کارگران در اعتصابهای کارگری باکو ـ همه اینها مدارسی انقلابی برای مهاجران ایرانی‌به‌شمار می‌آمدند. بلشویك‌های قفقاز بسال ۱۹۰۴ برای کارکردن درمیان کارگران مسلمان (ایرانی وآذربایجانی) یك سازمان ویژهٔ سوسیال دموکرات بنام «همت» به‌وجود آوردند، رهبران‌این‌سازمان م. عزیربگوف و ۱. جاپاریدز بودند. مهاجران ایرانی از باکوبه‌میهن باز می‌گشتند با خود پندارهای انقلابی‌علیه شاه، فئودالها وامپریالیست‌ها

را به ارمغان می‌آوردند. نفوذ انقلابی بازگشتگان مهاجر ایرانی به ویژه پس از آغاز انقلاب روسیه، در ایران افزایش یافت.

و. ای. لنین ضمن مقاله‌ای زیر عنوان «بیداری در آسیا» نوشت: «بدنبال جنبش روسیه‌به‌سال ۱۹۰۵، انقلاب دموکراتیک سرتاسرآسیارا فراگرفت.... جهان سرمایه‌داری وجنبش سال ۱۹۰۵ روسیه سرانجام آسیا را از خواب بیدارکرد. صدها میلیون ازساکنان این قاره‌که در اثر رکود دوران قرون وسطی‌کوبیده و مهجور شده بودند، از خواب‌غفلت بیدار شدند و به‌سوی زندگی نوین و پیکار به خاطر به دست آوردن ابتدائی‌ترین حقوق انسانی و دموکراسی‌گام نهادند».

آغاز انقلاب واعلام مشروطیت

جنبش انقلابی‌توده‌ای در ایران‌بیدرنگ‌به دنبال‌انقلاب ۱۹۰۵ روسیه‌آغازگردید. بهانه مستقیم این جنبش رویدادهای تهران بودند: به‌فرمان حاکم‌شهر تهران ۱۷بازرگان دستگیر و به چوب بسته شدند، گویـا آنها امریه حاکم را دربارهٔ کاهش بهای قند اجرا نکرده‌بودند. این‌سرکوبی‌همراه با اخبارسوءاستفاده‌ها وتعدیات حاکم‌کرمان، بیدادگریهای مأموران شاهزاده شعاع‌السلطنه والی‌فارس و والیان وحکام استانهای دیگرکشور، خشم همگانی را در تهران برانگیخت. در دسامبر ۱۹۰۵ به‌نشانهٔ اعتراض به رفتارهای دولت تمام بازارها، دکانها وکارگاههای صنعتی پایتخت بسته شدند. قسمتی از روحانیان متنفذ به پیشوائی مجتهدان، سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی از شهر تهران بیرون رفتند ودر شاه عبدالعظیم به بست نشستند. این تظاهرات و بست‌نشینی در شیراز، مشهد وشهرهای دیگر ایران‌هم انجام‌گرفت. تظاهرکنندگان خواهان برکناری عین‌الدوله‌مرتجع از مقام صدارت، انفصال نوز بلژیکی از کار وبرقراری «عدالت خانه» بـرای رسیدگی به دادخواهی‌های مردم برپایه داد وقانون برابری بودند. شاه که زیرفشار این جنبش قرار گرفته بود در ژانویه ۱۹۰۶ مجبور شد وعدهٔ انجام این تقاضاها را بدهد.

اما این وعده‌های شاه مانوری ارتجاعی بود. پس از آنکه این جوشش پایان‌یافت، دربارشاه فشار روی شرکت‌کنندگان این خیزش را افزایش داد.

در برابر این اقدام در ژوئیه ۱۹۰۶ موج تازه‌ای از جنبش مردم به‌خروش آمد.در تهران اعتصاب عمومی اعلام شد، بازارها ودکانها بسته شدند، چند هزار تن ازمردم در سفارت انگلیس‌به‌بست نشستند. قسمت عمدهٔروحانیان به‌جنبش پیوستند و به‌نشانهٔاعتراض ازشهر تهران به‌قم رهسپارشدند. هم‌اکنون تظاهرات نه‌تنها درجهت برکناری عین‌الدوله

بلکه برقراری قانون اساسی و مشروطیت، تشکیل مجلس به پیش می‌رفت. این جنبش به تبریز، اصفهان، شیراز وشهرهای دیگرسرایت کرد. در این جریانها ارتش آشکارا بامردم همدردی می‌کرد. اعتصاب عمومی، تظاهرات، جنبش مردمی در استانهای ایران، بیرون رفتن روحانیان از تهران به‌قم همه اینها شاه را به گذشت وادارکردند.

در ۲۹ ژوئیه ۱۹۰۶ عین‌الدوله از مقام صدارت بسرکنار وبه‌جای او نصرالله‌خان مشیرالدوله که روحیه‌ای لیبرال مآبانه داشت منصوب گردید. در ۵ اوت فرمان‌مشروطیت ازسوی شاه صادر شد. اما پس ازآنکه اعتصابها وتظاهرات پایان یافتند، مرتجعان کوشش کردند تا از اجرای مفاد فرمان وتشکیل مجلس جلوگیری کنند وشاه را متقاعد کردندکه از انجام انتخابات چشم بپوشد.

دسائس مرتجعان موج تازه‌ای از خشم وآشفتگی مردم را برانگیخت، این‌آشفتگی به‌ویژه در تبریز شدیدتر از هرجای دیگر بود، در این هنگام گروه سوسیال دموکرات زیر رهبری علی‌موسیو در تبریز فعالیت می‌کرد. در سپتامبر ۱۹۰۶ در تبریز اعتصاب عمومی اعلام گردید، بازارها بسته شدند. ازمیان نمایندگان بازرگانان، روحانیان ومالکان‌برای نخستین‌بار در ایران انجمن (کمیته انقلابی) تشکیل شد، وظیفهٔ این انجمن نظارت عملی نسبت به‌عملیات عاملان شاه بود. یك سازمان دموکراتیك انقلابی به‌نام «مجاهدین» زیر رهبری‌سوسیال دموکراتهای ایران تشکیل شد، پندارهای این‌سازمان با سوسیال‌دموکراسی منطبق بود و رهبری قشرهای دموکراتیك مردم تبریز را به‌دست گرفت.

در ۹ سپتامبر شاه زیر فشار انقلابی مردم نـاگزیر اعلام انتخابات مجلس را داد. این انتخابات برمبنای دو مرحله‌ای و طبق سیستم کوریا[1] انجام گرفت، نمایندگان مجلس ازمیان۶ طبقه یا صنف (شاهزادگان قاجار، روحانیان، اریستوکراتهای فئودال، بازرگانان، مالکان و کشاورزان، صنعتگران) برگزیده شدند. محدودیت‌های سنی‌و داشتن دارائی‌برای نمایندگان‌منظور گردید. تمام‌زنان، دهقانان، کارگران،بینوایان شهری، اکثریت‌صنعتکاران و بازرگانان خرده پا از حق انتخاب شدن محروم بودند.

---

۱. کوریا Curia ـ تقسیم‌بندی شهروندان‌رومی‌برمبنای نژاد خانوادگی در زمان **رمولوس** (۷۵۳-۷۱۵ ـ ق.م.) بود. هرقسمت‌را **کوریا** می‌نامیدند. گویاتمام شهروندان رومی‌به۳۰ کوریا تقسیم می‌شدند. نمایندگان این **کوریا** ها در مجلس مشورتی روم (قدیمی‌ترین شورای سیاسی جهان) شرکت می‌کردند و هرکدام دارای یك رای بودند. بعدها مجلس سنای روم و سپس شورای شهر روم **کوریا** نامیده شد. م.

مجلس اول و تنظیم قانون اساسی

در ۷ اکتبر نخستین جلسهٔ مجلس تشکیل شد. نمایندگان این مجلس شامل اریستو-کراتهای فئودال، بازرگانان عمده و بورژوازی متوسط، روحانیان، مالکان زمین، صنعتکاران متنفذ و بلندپایه بودند. نمایندگان صنعتکاران و بورژوازی شهری، جناح چپ این مجلس را تشکیل می‌دادند.

نخستین دورهٔ مجلس هم از نظر ترکیب نمایندگان و هم از لحاظ سرشت فعالیتش ضمن مقایسه با دوره‌های بعدی نسبتاً پیشرفته بود.

در ماههای اکتبر ـ دسامبر ۱۹۰۶ مجلس به‌بسیاری از مسائل مبرم روز رسیدگی کرد. در شرایط بحرانی گندم ونان این مجلس حداکثر بهای نان را (یك من ۲۴ شاهی) تعیین کرد. پیشنهاد دولت را دربارهٔ دریافت وام خارجی نپذیرفت، دربارهٔ طرح ایجاد سازمان بانك ملی ایران در برابر بانك‌های انگلیس وروس به مذاکره پرداخت در مجلس بارها علیه مستشاران بلژیکی و نفوذ امپریالیست‌های خارجی گفتگو شد. علاوه براین مجلس به‌کار رسیدگی به‌دادخواست‌های مردم پرداخت.

مهمترین کار مجلس در پایان ۱۹۰۶ تهیهٔ قانون اساسی بود. در ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ مظفرالدین شاه که در آستانه مرگ بود قانون اساسی را امضاء کرد. این قانون نخستین قسمت قانون اساسی ایران را شامل می‌شد وضمن آن موقعیت وحقوق کامل مجلس استوار و تأئید گردید. واگذاری امتیاز، دریافت وام از بیگانگان، انعقاد پیمان با دولتهای بیگانه، تغییر مرزهای کشور، ایجاد راه‌آهن و راههای شوسه ـ تمام این اقدامات بایستی با تصویب مجلس انجام می‌گردید. درکنار مجلس عوام (مجلس شورای ملی) ایجاد مجلس دیگری در سطح بالاتر (مجلس سنا) در نظر گرفته شد، اما چنین مجلسی هنگام انقلاب تشکیل نگردید. هنگام تهیه وتأئیدقانون اساسی مرتجعان ناگزیر در چارچوب محدودیت قدرت شاه از ادامهٔ فعالیت‌هایشان محروم می‌شدند. در عین‌حال هواخواهان قانون‌اساسی در این‌باره گذشت کردند واصلی را مبنی بر تشکیل مجلس سنا که ضمن آن شاه در موارد معینی حق تعطیل مجلس را داشت در قانون نامبرده گنجاندند.

بحران ژانویه ـ فوریه سال ۱۹۰۷ ـ م.

پس ازمرگ مظفرالدین شاه در ۸ ژانویه ۱۹۰۷ ـ محمد علی پسرش که روحیه‌ای کاملاً ارتجاعی داشت به‌سلطنت رسید. به‌دنبال این رویداد در ماههای ژانویه ـ فوریه

۱۹۰۷ مرتجعان نخستین تلاش خود را به منظور حمله مجدد به‌مجلس و جنبش انقلابی آغازکردند. شاه تازه آشکارا دشمنی خود را علیه مجلس نشان داد. نیروهای ارتش زیر فرمانش را به منظور انجام کودتـائی متمرکز کرد. اما تلاش ارتجاع بـرای حمله به آزادیخواهان خشم عمومی توده‌ها را برانگیخت، موج تازه‌ای از اعتراض توده‌های مردم علیه مرتجعان در تهران، تبریز، رشت، اصفهان وشهرهای دیگر ایران به‌حرکت درآمد. در تبریز قیام مسلحانه مردم علیه نیروهای شاه آغازگردید.

در تهران نزاع میان مجلس وشاه شدت یافت. مجلس بگونهٔ جدی از شاه و دولت می‌خواست که متمم قانون اساسی را تصویب وجداً اصول این قانون را به‌مرحلهٔ اجرا درآورد (تاکنون شاه ودولت از اجرای آن خودداری‌کرده بودند)؛ آنگونه‌که در قانون قید شده بود وزیران در برابر مجلس مسئول بودند، نه شاه؛ خواسته مجلسیان آن بودکه خارجیان از مقام وزارت پست برکنار شوند (منظورشان نوز بود)؛ انجمن‌های ایـالتی و ولایتی از سوی شاه به‌رسمیت شناخته شوند؛ نوز و پریم بلژیکی را از پست وزیرگمرکات و مدیریت‌کل گمرك وغیره برکنارکنند. در این هنگام ضرورت داشت ارتجاع عقب‌نشینی کند: شاه خواستهٔ مجلس را مبنی برکنارگذاشتن نوز و پریم پذیرفت و طی فرمان ویژه‌ای موافقت خود را با رژیم مشروطیت در ایران اعلام داشت.

با پذیرش قانون اساسی پس از رویدادهای ژانویه ـ فوریه ۱۹۰۷، نخستین دوره انقلاب پایان یافت، در این هنگام در اردوگاه هواخواهان مشروطیت مرزبندی مشخصی وجود نداشت، مالکان لیبرال، روحانیان، بورژواهای بازرگان همراه با بازرگانان خرده پا ومیانه، صنعتکاران وقشرهای دیگر بورژواهای‌کوچك شهری‌که درکنار آنها بینوایان شهری کارگران هم وجود داشتند ـ همه اینها با هم هواخواه برقراری مشروطیت بودند. آنوقت جنبش دهقانی وکارگری‌گسترش چندانی نداشت. دهقانان وکارگران امکان ابراز خواسته‌هـای طبقاتی خودشان را نداشتند، خرده بورژواهای شهری به اردوگاه لیبرالها پیوستند، گروه اخیر جنبش مشروطیت را در جهت تأمین حقوق مردم رهبری می‌کردند.

فعالیت جنبش دموکراتیك و مرزبندی نیروهای طبقاتـی در اردوگاه هواخواهـان مشروطیت

به‌سال ۱۹۰۷ جنبش انقلابی به مرحلهٔ تازه‌ای گام نهاد. انقلاب، توده‌های وسیع مردم را به‌حرکت درآورد و آنها را برای پیکار برانگیخت. فعالیت قشرهای دموکراتیك مردم یعنی دهقانان، کارگران، مستخدمان، خرده بورژواهای شهری افزایش یافت، هر

یك از این قشرها خواسته‌های ویژه خود را به میان کشیدند. در ارتباط با این اوضاع، قسمتی از روحانیان، مالکان لیبرال و بورژواهای بزرگ، با اوج‌گیری و ژرف‌تر شدن جنبش انقلابی‌درکشور به‌مخالفت برخاستند ومقدمات تصادم میان این دو گروه پدیدآمد، این گروه عقب‌نشینی از مواضع انقلابی را آغازوخود را به‌مواضع مرتجعان نزدیك کرد، اینگونه در میان عناصر هواخواه سابق مشروطیت وجنبش راستین دموکراتیك شکافی پدید آمد ومرز مواضع این دو گروه تقریباً مشخص گردید.

جنبش توده‌ای اعتراض علیه بیداد وخودکامگی عناصر ارتجاعی و فئودالها شدت یافت. زیرفشار این جنبش دراصفهان عموی مرتجع شاه به نام ظل‌السلطان که فرماندار کل اصفهان بود از مقام خود برکنار شد. درآوریل ۱۹۰۷ بنا به‌ابتکار مجاهدین تبریز، پیشوای روحانیان ومجتهد آن شهر به‌نام میرزاحسن را که به‌صف مرتجعان پیوسته‌بود، از شهر بیرون کردند. در ماه مه انبوه قحطی‌زدگان تبریز، محتکر گندم، بازرگان حاجی قاسم اردبیلی‌را بدار آویختند. دربهار ۱۹۰۷ ساکنان ماکو خان مرتجع‌محل به‌نام اقبال‌السلطنه را ازشهر بیرون‌راندند. جنبش علیه‌بیداد وخودکامگی مأموران دولت درکرمان، فارس، کرمانشاه، مشهد، گیلان، مازندران، زنجان و استانها و شهرهای دیگر ایران، اوج گرفت.

ضمن اوج‌گرفتن جنبش توده‌ای ضد امپریالیستی، تحریم کالاهای بیگانه آغاز شد. تعرض علیه کارمندان بلژیکی گمرك ادامه یافت. در آستارا، انزلی، تبریز بارها علیه سرمایه‌داران روسی، بانك استقراضی، بانك شاهنشاهی، افسران تزاری که فرماندهی یکانهای بریگاد قزاق را به‌عهده داشتند وغیره تظاهرات انجام گرفت. به‌ویژه در جنوب ایران جنبش ضد امپریالیستی علیه انگلیسها به‌میزان گسترده‌ای ادامه یافت؛ چندبار برخوردهائی میان مستخدمان کنسولگریها و مؤسسات خارجی دیگر با مردم در اصفهان، کرمانشاه، شیراز، بوشهر رویداد، مردم، مؤسسات انگلیسی را بایکوت‌کردند، در مناطق نفت‌خیز جنوب هم‌آشفتگی‌هائی پدید آمد. در برابر این جنبش انگلیسها به‌زور و تهدید مسلحانه پناه جستند. در اکتبر ۱۹۰۷ اینان قایق توپدار به رودخانه کارون فرستادند، پس ازآن یك رزمناو انگلیسی در کناره جزیرهٔ هنگام پهلو گرفت. یکانهائی از سربازان انگلیسی با مأموریت‌کیفردادن به‌شرکت‌کنندگان در تظاهرات ضد انگلیسی، به‌منطقه‌نفت خیز اعزام گردیدند.

جنبش دهقانان، نخست‌در شمال وسپس در استانهای مرکزی وجنوبی گسترش‌یافت، اینان از پرداخت مالیات و بهرمالکانه وانجام وظایف فئودالی خودداری‌کردند، گندمها و دامهای اربابی را تصرف و املاك بعضی از فئودالها را غارت و به ویرانی کشاندند.

شورش‌های دهقانی بـه سال ۱۹۰۷، در ماکو، طالش گیلان، قوچان، سیستان و منطقهٔ اصفهان اوج گرفت. در طالش (منطقه گرگان‌رود) دهقانان به پاخاسته به‌جایگاه اربابی موروثی حاکم طالش امین‌السلطنه، حمله کردند، آنجا را ویران وبرنجهای انباشته شده در انبارها و دامهای اربابی را میان خود تقسیم کردند. دهقانان روستاهای آذربایجانی متعلق به‌مرتجع معروف امیربهادرجنگ، مباشر ارباب را کشتند و ازپرداخت بهرهٔمالکانه ومالیات به او خودداری کردند.

به‌سال ۱۹۰۷ برای نخستین‌بار درتاریخ ایران اعتصاب کارگران ومستخدمان آغاز گردید. اعتصاب کنندگان باربران وقایق‌رانان بندرهـای بوشهر و انزلی، تلگرافچیان، کارگران چاپخانه‌ها، کارگران صید ماهی دریـای خزر وابسته به لیانوزف، مستخدمان سرپائی وزارتخانه‌ها وغیره بودند. خواسته‌های آنها اقتصادی (دریافت حقوقهای عقب افتاده و غیره) و سیاسی (برکناری وزیـران مرتجع) و غیره بودند. نخستین سازمانهای کارگری ـ اتحادیه‌های کارگـری، تلگرافچی‌ها و کارگـران واگن در تهران، اتحادیه کارگران‌قالی‌بافی‌وشالبافی‌کرمان ـ درایران ایجادگردید. اماجنبش کارگران ومستخدمان چندان سازمان یافته نبود و بگونه‌خود به‌خودی انجام می‌گرفت، فقط اخیراً این‌سازمانها درست شده بودند.

در تمام‌کشور انجمن‌های‌گوناگون سازمان یافت. اگرچه نهاد این انجمن‌ها برپایه پندارهای بورژوائی بنیان‌گذاری شده بود، اما به‌شکل مهمترین سازمان به منظور انجام فعالیت‌های‌انقلابی قشرهای‌دموکراتیک وارد میدان گردیدند. به‌موازات تشکیل‌انجمن‌های ایالتی و ولایتی، انجمن‌هائی از نـوع باشگاههای سیاسی مانند انجمن‌هـای کشاورزی، اتحادیه‌های صنفی وگروههای دیگر تشکیل گردیدند. در نیمه سال ۱۹۰۷ فقط در تهران تقریباً ۱۴۰ انجمن، در رشت ۱۲ـ انجمن، درکرمانشاه ده انجمن و غیره تشکیل‌شدند. در بسیاری از شهرها انجمن‌ها برکارهای دولت‌شاه نظارت می‌کردند، وظایف قضائی‌را انجام می‌دادند، بهای‌گندم را تعیین می‌کردند، مدرسه وقرائتخانه گشودند.

دربسیاری ازشهرها ومناطق شمال ایران، گروههای «غیر قانونی» مجاهدین‌تشکیل شد، این‌گروهها برای تأمین‌استقلال‌ملی ایران وپیشرفت روند تحول‌بورژوا ـ دموکراتیک فعالیت می‌کردند، اعضای این گروهها را خرده بورژواهای انقلابی تشکیل می‌دادند که شامل: صنعتکاران، سوداگران، مالکان جزء، وحتی‌کارگران و دهقانان بودند. سرشت وبرنامه این‌گروهها به‌سوسیال ـ دموکراسی نزدیک بود و چپ‌ترین سازمانهای سوسیال‌ـ دموکراتیک درکشور به شمار می‌آمدند. از طریق سازمان سوسیال دموکرات باکو به‌نام «همت»، مجاهدین ایران با سازمانهای‌بلشویکی ماوراءقفقاز ارتباط داشتند و ازآنهاالهام

می‌گرفتند، بنگمان اصول خواسته‌های مجاهدین ایران و برنامه‌های سیاسی‌شان برمبنای آزمودگیهای آنها تنظیم می‌گردید. برنامه مجاهدین‌کـه ضمن سپتامبر ۱۹۰۷ در مشهد تنظیم گردید به قرار زیر بود: حق انتخابات مستقیم، برابر و مخفی برای عموم مردم؛ آزادی‌های فردی، اجتماعی، قلم و بیان وحق اعتصاب؛ مصادره املاك شاه، باز خرید زمین‌های خانها و تقسیم آنها میان دهقانان؛ ۸ ساعت کار در روز؛ آموزش رایگان و اجباری همگانی. مجاهدین دسته‌های داوطلب مسلح گارد انقلابی را سازمان دادند اینها عبارت بودند از: فدائیان کـه از میان تهیدستان شهری برگـزیده می‌شدند، دهقانان، کارگران وخرده بورژواها که در رأس نیروهای مسلح انقلابی قرار داشتند.

مجاهدین علاوه برسازمان‌دادن یکانهای فدائی، به‌تبلیغات انقلابی دست زدند، به گردآوری اعانه‌برای کارهای انقلابی همت‌گماشتند. آنها پیگیرترین ارگانهای انقلابی به‌شمار می‌آمدند در بیشتر موارد مبتکر وسازمان‌دهندهٔ حملات توده‌ها علیه شاه، فئودالها و امپریالیست‌ها بودند، ذکر این‌نکته ضرورت داردکه در نتیجه وجود اکثریت عناصرخرده بورژوا در سازمان مجاهدین، زیانهائی‌به‌پیشرفت روند انقلاب وارد آمد، همین‌ها بودند که سکتاریسم، توطئه‌گری و ترور انفرادی را درمیان مجاهدین رواج دادند.

درسالهای انقلاب، مطبوعات، از جمله مطبوعات دموکراتیك به‌میزان گسترده‌ای انتشار می‌یافتند. پس از این سالها درحدود ۳۵۰ روزنامه وهفته‌نامه منتشر شدند، ازجمله ۱۵۰ عنوان در تهران ۵۰ عنوان در تبریز، ۲۵ عنوان‌در رشت، ۲۰ عنوان در اصفهان و ۱۰ عنوان در مشهد انتشار یافتند. روزنامه‌ها ومجله‌های طنزآمیز از محبوبیت‌ویژه‌ای درمیان توده‌ها برخوردار بودند، اینان بیشتر رویدادهای مهم سیاسی را در قالب هجو و طنز در مقالاتشان می‌گنجاندند. مطبوعات دموکراتیك نقش مهمی را در زندگی اجتماعی سیاسی ایران ایفا می‌کـردند، اینان سلاحهای نیرومندی در دست قشرهای دموکرات به منظور پیکار علیه امپریالیسم و ارتجاع ایران بودند.

مجلس زیر فشار جنبش دموکراتیك مردم به‌سال ۱۹۰۷، تصمیم‌های پیشرفته‌ای‌را گرفت: مستمری اریستوکراتهای فئودال و هزینه‌های شخصی دربار وشاه را کاهش داد، برآن شد تابه‌اصطلاح «مالیات‌های اضافی» را وارد خزانه دولت‌کند، تیول‌های فئودالی را لغوکرد، قانونی به‌منظور پیکار علیه رشوه‌خواری واخاذی‌گذراند، اقدامات‌پیشرفته‌ای در چارچوب طرحهای بـورژوازی انجام داد. این مجلس موفق شد تنی چند از عناصر ارتجاعی را که مقام‌های مهم وزارت جنگ واستانداری ایالات را اشغال‌کرده بودند، از کار برکنارکند. بنابه‌تقاضای مجلس سالارمعظم‌که مرتکب فروش‌دختران وزنان بجنوردی وقوچانی به ترکمن‌ها شده بود، به زندان افتاد. این مجلس علیه مرتجع‌ترین فئودالهای

محلی به‌پیکار برخاست.

همراه با این‌اقدامات، مجلس‌که بیشترنمایندگانش از عناصر مالك ـ بورژواتشکیل شده بود، از اوج‌گرفتن جنبش دموکراتیك در هراس بود وبنابراین به‌طورکلی نسبت به قیام دهقانان، انجمن‌های انقلابی وسازمان مجاهدین و فدائیان دشمنی می‌ورزید. اکثریت نمایندگان مجلس هواخواه حفظ قدرت فئودالهای باقیمانده در روستاها ومخالف هرگونه دگرگونی‌ای در روابط موجود میان دهقانان و مالکان بودند.

در آغاز سال ۱۹۰۷ مجلس تعرض علیه انجمن‌ها، سازمان مجاهدین و فدائیان را آغازکرد. این تعرض را روحانیان برانگیختند. در ۱۸ فوریه (۳ مارس) ۱۹۰۷ نمایندهٔ روحانیان رشت در مجلس به‌نام بحرالعلوم اعلام‌کردکه انجمن رشت آرامش مردم را بهم می‌زند و اینکه انجمن چیزی جز «کانون انقلاب و هرج و مرج نیست». در ۲۷ مارس (۹ آوریل) آیت‌الله طباطبائی اعلام داشت: «مادامیکه مجلس وجود دارد، انجمن اضافی است و باعث نابسامانی و سوءتفاهم در کشور می‌شود». او از مجلس خواست به وزیر کشور مراجعه و از او به‌خواهد تا اقدامهائی علیه «فعالیت‌های زیان‌بخش انجمن‌ها انجام دهد»، مجلس هم با این پیشنهاد موافقت‌کرد.

مجلس نسبت به‌سازمان مجاهدین و فدائیان پندارکینه توزانه‌تری داشت.

در اول آوریل ۱۹۰۷ مجلس قانونی‌را دربارهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی تصویب کردکه به‌موجب آن تا اندازه‌ای به آنها حق نظارت در سازمانهای اداری دولت را در ایالات، می‌داد، اما در عین حال قشرهای دموکراتیك مردم را از شرکت در انتخابات انجمن محروم.وحق مداخلهٔ در امور سیاسی را از انجمن‌ها سلب‌کرد.

شاه وارتجاع‌که از هم‌پاشیدگی آینده‌هواخواهان مشروطیت را پیش بینی‌می‌کردند، به‌سال ۱۹۰۷ نیروهائی را برای حمله به آنها گرد آوردند. شاه امین‌السلطان مرتجع را ازخارجه فراخواند و او را به‌جای مشیرالدوله لیبرال مآب به نخست وزیری منصوب کرد. در اراك (سلطان آباد)، قم، ماکو، قره‌داغ، تهران وشیراز، ضمن بهار و تابستان سال ۱۹۰۷ حمله‌های فئودالهای مرتجع علیه جنبش‌های دموکراتیك و شرکت‌کنندگان در این جنبش‌ها آغازگردید. درماه مه ۱۹۰۷ شاه از امضای متمم قانون اساسی‌که به‌وسیله کمیسیون مجلس آماده شده بود، خودداری‌کرد. این چگونگی باعث تظاهرات توده‌هادر تهران واعتصاب عمومی در تبریزگردید.

امین‌السلطان عناصر مرتجع را به‌حمله‌های تحریك آمیز علیه مردم برمی‌انگیخت، واین وضع خشم‌واعتراض مردم را تندترکرد؛ در ۱۸ اوت ۱۹۰۷ امین‌السلطان به‌وسیله یکی از اعضای سازمان فدائیان ترور شد.

متمم قانون اساسی

اوج‌گیری جنبش مردم شاه را ناگزیر کرد که در تاریخ ۷ اکتبر ۱۹۰۷ ـ متمم قانون اساسی را امضاء کند، این متمم مهمترین قسمت قانون اساسی ایران به‌شمار آمد. ضمن‌آن‌که برپایه پندارهای بورژوائی طرح شده بود، برابری‌همه مردم در مقابل قانون، مصونیت افراد و دارائی اشخاص، آزادی قلم‌وبیان (شرایط محدودکننده آن، عدم‌تناقض با اصول اسلام بود)، آزادی مطبوعات، اجتماعات و انجمن‌ها، تضمین می‌شد. ضمن این قانون، تشکیل دادگاههای غیر مذهبی در کنار حاکم شرع (ویژه روحانیان بود) پیش‌بینی شد. اصول تفکیک قوا در آن پیش‌بینی گردید: قوهٔ قضائیه مسئول رسیدگی به دعاوی حقوقی وجزائی بود. شاه ایران حقوق گسترده و ویژه‌ای داشت: هیچگونه مسئولیتی را در قبال‌کارهای دولت عهده‌دار نبود، فرمانده‌کل قوای مسلح به‌شمار می‌آمد وحق اعلان جنگ و انعقاد پیمان صلح را داشت، می‌توانست وزیران را عزل ونصب کند. درعین‌حال شاه موظف بود در مجلس برای‌نگاهداری رژیم مشروطیت، سوگندوفاداری یادکند. متمم قانون اساسی اجازهٔ تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی را داده بود. دین رسمی ودولتی ایران اسلام و شیعهٔ اثنی عشری اعلام گردید. ضمن متمم قانون اساسی به روحانیان حقوق و امتیازات گسترده‌ای تفویض‌گردید. در نظر گرفته شد، کمیسیونی مرکب از ۵ تن از روحانیان بلندپایه تشکیل گردد، این کمیسیون می‌توانست کلیه قوانین مصوبه مجلس را با قوانین شرع تطبیق و در صورتیکه مغایر دین اسلام بودند، ردکند، اما پس از تأئید این‌کمیسیون‌کلیه قوانین نزد شاه فرستاده می‌شد وبرای اجرا تصویب می‌گردید.

در شرایطی که بقایای رژیم فئودالی در ایران حکمفرما بود و بیداد فئودالها مانند پیش درمیان‌دهقانان ادامه داشت، اعلام این قانون‌که از پندار بورژوائی مایه می‌گرفت، بسیار پیشرفته به‌شمار می‌رفت واهمیت فراوانی داشت.

متمم قانون اساسی مانند خود قانون منافع گروههای مالك ـ بورژوا را باز می‌تاباند، به سوی رفورم رژیم سیاسی برمبنای پندار بورژوازی گرایش داشت اما در عین حال از مالکیت مالکان برزمین و رواج روابط فئودالی پشتیبانی می‌کرد.

پس از تصویب متمم قانون اساسی، عقب‌نشینی عناصر لیبرال از مواضع انقلابی آغاز شد، اینان می‌پنداشتند با تصویب این قانون مسئلهٔ انقلاب پایان یافته است، حتی از پیشرفت روند انقلاب فعالانه و آشکارا جلوگیری کردند و اینگونه تقریباً به جناح ارتجاعی نزدیك شدند.

سیاست دولت‌های امپریالیستی

سیاست دولت‌های انگلیس، روسیه‌تزاری و آلمان بگونه‌ای ژرف با پیشرفت روند انقلاب در ایران خصمانه بود. در عین‌حال این دولت‌ها با یکدیگر دربارهٔ مسائل‌ایران رقابت داشتند. امپریالیست‌های انگلیسی، هدف‌های امپریالیستی‌خود را زیرپوشش‌تبلیغات ضد روسی پنهان می‌کردند وزیر نقاب ریاکارانه‌ای بـا مشروطیت و جنبش دموکراتیک ایرانیان، همدردی نشان می‌دادند. برخی از انگلیسها از جمله خبرنگار روزنامه «تیمس» درتهران به‌نام د. فرزد چنین نظر داد، که ایران گویا ناچاراست، رژیمی بگونه‌مشروطیت انگلستان در کشورش برقرار کند. امـا عملاً انگلیسها دشمنان استقلال ملی، آزادی و دموکراسی در ایران بودند. پندار انگلیسها درباره این وقایع از بررسی گزارش مادلینگ سفیر انگلستان در ایران بـه گری وزیر امور خارجه آن دولت در ۲ ژانویه ۱۹۰۸ به خوبی روشن می‌شود، او نوشت: «ایران شایستگی ادارهٔ امورکشورش را ندارد و حتی پس ازدو نسل دیگرچنین آمادگی‌ای را نخواهد داشت». اینان بارها با خشونت، حاکمیت وتمامیت ارضی ایران را شکستند، از همان‌آغاز انقلاب علیه جنبش انقلابی مردم‌دخالت مسلحانه کـردند (مداخله در جزیرهٔ هنگام و کناره خلیج فارس، مداخله در بلوچستان و سیستان). انگلیسها با مرتجع‌ترین عناصر فئودال ایران پیوندی ناگسستنی داشتند (ظل‌السلطان، شیخ خزعل، قـوام‌الملك شیرازی) و می‌کوشیدند ایـران را دربند انگلیسها نگاهدارند، رژیم سلطنتی و روابط فئودالی را در این‌کشور استوارکنند. راست است که انگلیسها بی‌میل‌نبودند محمد علی شاه را که وابسته به‌روسها بود سرنگون‌کنند و به‌جای او دست‌نشانده خدمتگذارشان، مثلاً ظل‌السلطان مرتجع رابه‌تخت بنشانند، چون اینان بارها آشکارا و بگونهٔ پنهانی از او پشتیبانی‌کردند.

تزاریسم‌که جنبش‌های دموکراتیك مردم روسیه وملتهای تابع دیگرش را سرکوب کـرده بود، تکیه‌گاه نیروهـای ارتجاعی ایران و دشمن انقلاب مردم این‌کشور به شمار می‌رفت. امـا شکست تـزاریسم در جنگ بـا ژاپـون وانقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه این دولت را ناتوان‌کرد ومانع از آن‌شد کـه در نخستین سالهای انقلاب در ایران مداخلهٔ مسلحانه کند. همینکه زخم‌های شکست ژاپـون و انقلاب ۱۹۰۵ بهبود یافت، سیاست روسیه‌تزاری نسبت به‌ایران تجاوزکارانه‌تر گردید.

در آغاز انقلاب ایران تلاش دولت آلمان به‌منظور نفوذ اقتصادی وسیاسی دراین کشور افزایش یافت. ازسال ۱۹۰۶ آلمانها مرتباً باکشتی از هامبورك به‌خلیج فارس‌رفت وآمد داشتندومی‌خواستند بندری‌را درکنارهٔ‌خلیج، از ایران‌اجاره‌کنند. آلمانهامی‌خواستند

از طریق راه‌آهنی که در پایان سدهٔ ۱۹ به بغداد کشیده بودند و ضمن طرحهایشان اتصال یك شاخه ازآن را به‌تهران در نظر داشتند، درایران نفوذ کنند. اینان به‌صدور کالاهایشان به‌ایران افزودند و امتیازات چندی گرفتند، از آنجمله یك بانك آلمانی با امتیازات‌بسیار درتهران بنیان نهادند، مشاوران مالی‌شان را به‌ایران تحمیل کردند، به‌دولت وام دادند، درتهران مدرسهٔ آلمانی گشودند وغیره. امپریالیست‌های آلمان تبلیغات عوام فریبانه‌ای را علیه انگلیسها و روسها آغاز کردند، سالوسانه مدعی بودند که گویا آلمان با جنبش آزادی ملی ایران همدردی می‌کند وعلاقه‌مند به‌استواری استقلال اقتصادی وسیاسی این کشور است. در عین‌حال آلمانها ترك‌ها را برانگیختند تا سرزمین‌های ایران را در منطقه دریاچه ارومیه اشغال کنند.

آلمانها، ترکها را تشویق کردند تا ازشکست روسها درجنگ با ژاپون بهره‌ببرندو حتی از آنجاکه خط مرزی دقیق و مشخصی میان ایران و ترك وجود نداشت، در پایان سال ۱۹۰۵ ترکها نیروهای خود را از مرز گذراندند، ساوجبلاغ (مهاباد کنونی) ومناطق دیگر خاك ایران را که نزدیك دریاچه ارومیه بود، اشغال کردند.

موافقت‌نامه انگلیس ـ روس به‌سال ۱۹۰۷

نفوذ آلمانها در خاور نزدیك وایران، مقدمات انقلاب ایران وجنبش آزادی ملی در هندوستان باعث شدندکه تضاد میان بریتانیا وروسیه درخاور تا اندازه‌ای تخفیف‌یابد، بنابراین انگلیسها با روسها موافقت کردند که ایران و خاور میانه را به دو منطقه نفوذ تقسیم کنند. تقسیم‌بندی مناطق نفوذ، پیش از جنگ روس ـ ژاپون هم از سوی انگلیسها پیشنهاد شد، اما در آن زمان روسیه این پیشنهاد را نپذیرفت. فقط در پایان سال ۱۹۰۵ به‌انگیزه ناتوان شدن آن دولت در پی‌جنگ با ژاپون و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تزاریسم به‌مذاکره با انگلیسها در این باره تن در داد.

موافقت‌نامه دربارهٔ مرزبندی مناطق نفوذ درایران، افغانستان وتبت در چارچوب طرح قرار داد انتانت میان انگلیس ـ فرانسه ـ روسیه در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ امضا شد. طبق این موافقت‌نامهٔ امپریالیستی قسمتی از خاك ایران واقع درشمال خط قصرشیرین ـ اصفهان ـ یزد ـ ذوالفقار در محل اتصال مرزهای ایران، افغان و روس، به‌عنوان‌منطقه نفوذ روس وقسمت دیگری ازسرزمین ایران واقع درجنوب شرقی خط بندرعباس ـ کرمان بیرجند ـ گازیك در مرز ایران و افغانستان به‌سوی شرق بیرجند، منطقه نفوذ انگلیسها، تعیین گردید. انگلیس و روسیه تزاری متقابلاً متعهد شدند، هیچگونه امتیاز سیاسی و

اقتصادی در منطقه نفوذ طرف دیگر، از دولت ایـران نگیرند ومانع فعالیت یکدیگر در منطقه نفوذ خودشان‌نشوند. دولت تزاری حضور ومنافع دولت بریتانیا را در خلیج‌فارس به‌رسمیت شناخت و از هر گونه ادعائی نسبت به‌نفوذ در منطقهٔ خلیج، چشم پوشید. اما رقابت میان انگلیس و روس درایران پس از عقد موافقت‌نامه ۱۹۰۷ بگونه پنهانی‌ادامه داشت. این موافقت‌نامه تنها علیه انقلاب ایران تمام شد چون پس از امضای‌آن‌انگلیس و روسیه در مناطق نفوذشان آزادانه می‌توانستند مداخله مسلحانه کنند وعملاً هم این قرارداد برای خفه‌کردن انقلاب ایران بگونه فعالانه‌ای به‌کار رفت. ایرانیان‌که از عقد این‌موافقت‌نامه آگاه شدند به‌سختی‌خشمگین گردیدند، ودر پی‌آن‌دولت ایران ازبه‌رسمیت شناختن‌آن سر باز زد ومجلس به‌تقسیم ایران به‌منطقه نفوذ رسماً اعتراض‌کرد.

تلاش برای کودتای ضد انقلابی در دسامبر ۱۹۰۷ و پیکار نیروهای دموکراتیک با مرتجعان در نیمهٔ سال ۱۹۰۸ـ م.

ارتجاع ایران زیر رهبری شاه می‌پنداشت‌که با امضای موافقت‌نامه انگلیس وروس وکنار رفتن لیبرال‌ها از صفوف انقلابیون ایران موقعیتش استوار شده، بنابراین درپایان سال ۱۹۰۷ نیروهای ضد انقلاب را به‌منظور سرکوبی انقلابیون متمرکزکرد. شاه ضمن گردآوری یکانهای نظامی‌در تهران از دولت ومجلس خواست تا انجمن‌ها را تعطیل‌کنند. در دوم دسامبر بنابه‌فرمان دربار شاه جمعیت انبوهی از مرتجعان درمیدان توپخانه‌تهران گردآمدند، اینان خواستار انحلال مجلس وانجمن‌ها طبق فرمان شاه شدند.

تعرض‌مرتجعان خشم‌توده‌های مردم‌را درپایتخت‌واستانها برانگیخت، مردم‌به‌دولت ومجلس فشار آوردند تا ازتعطیل انجمن‌ها خودداری‌کنند. به‌منظور دفاع از جایگاه‌مجلس و انجمن‌ها چند هزارتن، از جمله بسیاری ازفدائیان مسلح، مجاهدان واعضای‌انجمن‌های انقلابی‌گرد آمدند. در بسیاری از شهرها اعتصاب عمومی اعلام شد ویکانهای داوطلب انقلابی تشکیل گـردیدند. انجمن‌های تبریز، رشت، مشهد، قزوین، کرمان و شیراز در تلگراف‌خانه‌ها گردآمدند وخواستار شدند تا محمد علی‌شاه مرتجع از سلطنت خلع‌گردد. از شهرهـای دیگر یکانهای داوطلب مسلحی برای دفاع مجلس به‌تهران آمدند. کابینه وزیران دولت استعفا داد: در این هنگام اوضاع به سود شاه نبود. اما مجلس به سازش گرایش داشت و مذاکره با شاه را آغاز کرد، در پی این مذاکره طرفین به‌توافق رسیدند. شاه یك باردیگر سوگند خورد که به مشروطیت وفـادار خواهد ماند، ونمایندگان مجلس متعهد شدند از شاه پشتیبانی کنند و نسبت به سلطنت او شك و تردید به‌خود راه ندهند.

اینگونه نمایندگان مالکان ـ بورژواها با دربار مرتجع شاه از در سازش درآمدند.

در نیمهٔ نخستین سال ۱۹۰۸ پیکار میان نیروهای دموکراتیک ومرتجع هرچه بیشتر شدت یافت. در تبریز انجمن ارتجاعی «اسلامیه» درست شد، این انجمن برخوردهای مسلحانه درشهر را برانگیخت. تعرض مرتجعان در تهران، شیراز وشهرها ومناطق دیگر دنبال شد.

از سوی دیگر جنبش دهقانان به‌میزان چشمگیری گسترش یافت. قیام دهقانان طالش ادامه‌داشت، قیام‌ها وشورشهای دهقانی درمناطق اردبیل ـ آستارا، فندرسك (استراباد)، درگز (خراسان) آغاز گردید. ضمن قیام ضدفئودالی بم‌ونرماشیر (کرمان) بردگان هم به‌دهقانان پیوستند، این بردگان دربسیاری از مناطق کرمان، روی زمین‌های فئودالها کار می‌کردند. درمناطق صید ماهی لیانوزف، کارگران، باربران، قایقرانان انزلی دست به‌اعتصاب زدند، درکارگاههای قالی‌بافی سلطان‌آباد (اراك) شورش درگرفت اینگونه جنبش ضد امپریالیستی به‌اوج خود رسید. در ماههای مه ـ ژوئن تعرض علیه ساختمانهای بندری انزلی که به وسیله سرمایه‌داران روسی ساخته می‌شدند، آغاز گردید. کارگران محلی ساختمان بندر چند بار دست ازکار کشیدند. درمناطق مرکزی وجنوبی ایران حملات ضد انگلیسی ادامه یافت. در نزدیکی شهر قم ضمن آوریل ۱۹۰۸ شعبه کمپانی انگلیسی لینچ که به‌کارجمع آوری عوارض راهداری می‌پرداخت، ویران شد. انجمن‌ها وبازرگانان بنادر جنوبی ایران در خلیج فارس، ازآغاز سال ۱۹۰۸ کشتی‌های خط دریائی «بریتیش ـ ایندیا» را بایکوت کردند، این کمپانی کوشش داشت سرویس حمل ونقل دریائی مسافر ـ کالا را بین هندوستان و بنادر خلیج‌فارس به‌خود اختصاص دهد. انجمن بندرعباس درتابستان ۱۹۰۸ مسئلهٔ تحویل گرفتن سازمان تلگراف بندرعباس و همچنین خط پستی بندرعباس ـ کرمان را مطرح کرد، این سازمانها زیر نظر انگلیسها اداره می‌شدند. تظاهرات ضد انگلیسی دیگری نیز رویدادند.

در همه‌جا انجمن‌های محلی تشکیل گردیدند ونفوذ آنها بگونهٔ چشمگیری درزندگی اجتماعی ـ سیاسی مردم دیده می‌شد. در تهران ضمن ژوئن ۱۹۰۸ تقریباً ۲۰۰ انجمن تشکیل گردید. در ۲۸ فوریه ۱۹۰۸ سوء قصد نافرجامی علیه جان شاه رویداد.

با همه این احوال گرایش اکثریت لیبرالها وپیشوایان مجلس به محدود کردن جنبش دموکراتیك مردم و تلاش به‌منظور سازش با ارتجاع آشکارا به‌چشم می‌خورد.

کودتای ضد انقلاب در ۲۸ ژوئن ۱۹۰۸

تاکتیک‌سازشکارانه لیبرال‌ها، نبودن‌یك دستگاه رهبری برای‌پیش برد جنبش‌انقلابی و کمك دولت‌های امپریالیستی (روس و انگلیس) به ضد انقلابیون ـ همهٔ این انگیزه‌ها ارتجاع را بسرانگیخت‌کـه عملیاتی جدی علیه انقلاب انجام دهد. شاه که از پیش ارتش ارتجاعی زیر فرمانش را جمع وجورکرده بود، در ۲۲ ژوئن حکومت نظامی اعلام‌داشت و به‌فرمانده روسی بریگاد قزاق، سرهنگ لیاخوف فرمان داد مجلس ومسجد سپهسالار را که در نزدیکش بود به‌وسیله نیروی قزاق اشغال وکلیه مدافعان مشروطیت راکه در آنجا گردآمده بودند، خلع سلاح کند.

در۲۳ ژوئن، بریگاد قزاق ساختمان مجلس، انجمن‌آذربایجانی‌ها ومسجد سپهسالار را بمباران‌کرد، اینگونه‌کودتای دولتی ارتجاعی در ایران انجام‌گرفت؛ پایداری مدافعان مجلس و انجمن‌ها در هم‌کوبیده شد، بسیاری از نمایندگان مجلس ازجمله نمایندهٔ محبوب تبریز به‌نام مستشارالدوله و اعضای انجمن‌ها، دستگیرگردیدند، آنها را به‌زنجیر بستند و به‌زندان انداختند و در معرض شکنجه قرار دادند. نماینده مجلس میرزا ابراهیم‌خان را هنگامیکه بازداشت بود، کشتند. به فرمان شاه سردبیر روزنـامه محبوب «صوراسرافیل» میرزا جهانگیرخان و واعظ نامدار که یکی از رهبران جنبش مشروطیت به‌شمار می‌رفت به‌نام ملك‌المتکلمین را خفه‌کردند. سلطان‌العلمای خراسانی‌سردبیرروزنامه «روح‌القدس» قاضی‌ارداقی، سیدجمال وچندتن دیگر را نابودکردند. تقی‌زاده وچندتن دیگرازنمایندگان مجلس در جایگاه سفارت انگلیس درتهران به‌بست نشستند. انگلیسها به‌امید اینکه بعدها از وجودشان به‌سود خود بهره‌ببرند به این نمایندگان پناه دادند. بسیاری از نمایندگان آشکارا هواخواهی خود را از شاه اعـلام داشتند. هنگام حمله به‌مجلس بیش از ۳۰۰ تن از مدافعان آن جایگاه‌کشته شدند. شماره تلفات وزخمیان نیروهای شاه درحدود ۱۰۰ تن بود؛ انحلال مجلس و انجمن‌ها اعلام گـردید، انتشار روزنامه‌هـا ممنوع شد. در تهران مقررات حکومت نظامی اجرا گـردید. در شهرهای دیگر ایران، غیر از تبریز، انجمن‌ها تعطیل و از انتشار روزنامه‌ها جلوگیری شداینگونه‌سامان ارتجاعی دوباره برقرارگردید. عین‌الدوله و آصف‌الدولـه و تنی چند از مرتجعان دو آتشهٔ دیگر به سمت استانداری و فرمانداری گماشته شدند.

قیام تبریز در سالهای ۱۹۰۸-۱۹۰۹-م.

پس از ویرانی مجلس، کانون پیکارهای انقلابی ایران به‌تبریز منتقل‌گردید. کوشش مرتجعان به‌منظور تصرف شهر وقلـع وقمع مجاهدین وفدائیان، قیام مسلحانهٔ توده‌های،

تبریزی را برانگیخت، در این قیام، دهقانان، کارگران، صنعتگران و بورژوازی ملی شرکت داشتند. انجمن تبریز که بیشتر اعضای آن مالکان، سوداگران، روحانیان بودند، از هم‌پاشید. رهبران لیبرال این جنبش در نخستین حملهٔ ارتجاع پنداشتند که پیکار آنها شکست خورده است، پراکنده شدند وبرخی خواستند به‌کنسولگری‌های بیگانه پناه‌ببرند. رهبری قیام تبریز را نمایندگان قشرهای دموکراتیک توده‌ها به‌دست گرفتند: ستار رهبر پرتوان جنبش پارتیزانی توده‌ها علیه ارتش شاه وفئودالها، وباقرخا در رأس این قیام‌قرار گرفتند، وحتی رهبر سازمان سوسیال دموکرات تبریز، علی موسیو، علی‌دواچی و حاجی مهدی‌آقا از لحاظ سیاسی به این قیام‌کمک‌کردند. ستار دراین قیام نقش برجسته‌ای را ایفا می‌کرد، در مطبوعات روسی و اروپائی غربی او را همتای «پوگاچف» یا «گاریبالدی ایران» برمی‌شمردند. به‌پاس خدمات ستار وباقر در پیکار علیه ارتجاع وشاه مردم آنها را «خان» نامیدند، به‌ستار لقب «سردار ملی» و به باقر لقب «سالار ملی» دادند، یکی از دستیاران نزدیك ستار در عملیات رزمی حسین باغبان بود. فرماندهان یکانهای فدائی انقلابی، مثلاً ایلدرم دهقان، نایب محمدآقای نجار، میرعبدالحسن فشنگچی وغیره‌بودند.

برای اداره کارهای شهر انجمن تازه‌ای برگزیده شد. قیام‌کنندگان خواهان تجدید مشروطیت وتشکیل‌مجلس تازه بودند. اگرچه این قیام‌سرشت دموکراتیك داشت، باوجود این تبریزیها نتوانستند، مالکیت فئودالی را از میان ببرند.

در مدت ۴ ماه تا اکتبر ۱۹۰۸ انقلابیون تبریز به‌نبردهای بی‌امانی علیه‌نیروهای ارتجاعی ادامه دادند. دربرابر قیام‌کنندگان نه‌تنها نیروهای شاه و مرتجعان محلی،بلکه دسته‌های غارتگر قرچه‌داغی‌به‌سرکردگی رحیم‌خان چلیپانلو، دستجات شاهسون زیرفرمان نصرالله‌خان بورتچی و دسته‌هائی از مرند به ریاست فئودال معروف شجاع نظام، نبرد می‌کردند. این نبردها با کامیابی‌های متناوب تا ژوئیه به‌سود انقلابیون ادامه یافت؛ در ماه اوت ۱۹۰۸ مرتجعان موفق شدند تقریباً تمام تبریز را به‌استثنای قسمتی از محلهٔ امیرخیز که یکانهای انقلابی ستار درآنجا متمرکز بودند، به‌تصرف درآورند. اما ستار و رهبران دیگر قیام تبریز ازپشتیبانی توده‌های وسیع مردم تبریز برخوردار بودند وپیوسته داوطلبان بی‌شماری به‌یکانهای انقلابی می‌پیوستند. در اکتبر ۱۹۰۸ قیام‌کنندگان تبریز موفق شدند ارتش شاه و مرتجعان مسلح را از تبریز بیرون رانند.

و.ای.لنین بادقت روند نبرد تبریز را دنبال می‌کرد، در مقاله‌ای زیرعنوان «مادهٔ منفجره وسیاست جهانی» که در۲۳ ژوئیه (۵ اوت) ۱۹۰۸ انتشار داد، درباره قیام‌تبریز نوشت: «درکشوری که هم‌اکنون میان صاحب هندوستان از یکسو، و دولت ضد انقلابی روسیه از سوی‌دیگر تقسیم شده وضع‌انقلابیون ایران دشوار است. اما با نبرد سرسختانه

تبریز که بارها به‌پیروزی انقلابیون انجامیده، به‌نظرمی‌رسد، ارتش شاه حتی باوجودکمك لیاخوف روسی و دیپلماتهای انگلیسی با پایداری سختی از پائین مواجه شده است. چنین جنبش انقلابی‌ای که می‌تواندپایداری‌رزمی رزمندگان‌را توان بخشد وقهرمانان دیگری‌را از میان عشایر برانگیزد وبه‌کمك فراخواند ـ نمی‌تواند از میان برود، وحتی در صورت پیروزی کامل ارتجاع‌ایران، درچنین شرایطی خشم عظیم توده‌ها را دوباره علیه‌ستمگران برخواهد انگیخت»[1].

انقلابیون روسی و به‌ویژه ساکنان ماوراء قفقاز کمك شایانی به‌قیام‌کنندگان تبریز کردند. اینان به کارهای تبلیغاتی در میان مردم پرداختند، در سازمـان‌دادن و آموزش یکانهای داوطلب نقش مهمی داشتند. کارگاههائی به‌منظور تهیه بمب ونارنجك درتبریز درست‌کردند، در نبردهای علیه ارتش شاه و مرتجعان شرکت داشتند. درگیرودارنبرد از قفقاز یکانهای مسلح داوطلبی به‌تبریز وارد شدند.

پس از بیرون راندن ارتش شاه از تبریز، انقلابیون مرند، مراغه، خوی، سلماس و شهرهای دیگر آذربایجان را تصرف کردند. پس از اشغال شهرها و روستاها به ایجاد انجمن‌ها وتشکیل یکانهای مسلح فدائی در این‌جاها همت‌گماشتند، مالکان مرتجع محلی را بیرون راندند، انبارهای گندم ودامهای‌آنها را مصادره‌کردند. دهقانان از انجام‌وظایف فئودالی سرباز زدند. دارائی‌های شاه را درآذربایجان به‌تصرف درآوردند. نظم وامنیت را درهمه‌جا برقرار کردند. وظایف ارگان عالی اداری را در تبریز، انجمن ایالتی انجام می‌داد. برای اداره امور جنگی، کمیته‌ای جنگی زیرنظر ستار و باقر تشکیل گردید. در پایان ۱۹۰۸ در سرتاسر خاك آذربایجان ۴۰ هزار فدائی آماده شد. ۲۰ هزارتن تنها در شهرتبریزحضور داشتند. باکمك‌انقلابیون ماوراءقفقاز در تبریزبیمارستان وآموزشگاههای تازه بنیان‌گذاری شدند. روزنامه‌ها از نو منتشر گردیدند.

درژانویه ۱۹۰۹ ارتش شاه ودسته‌های‌فئودالهای ارتجاعی دوباره تبریز رامحاصره کردند. اما مردم تبریز با وجود قحطی وگرسنگی‌که در اثر محاصره پیش‌آمده بود، تاماه آوریل ۱۹۰۹ باکامیابی حمله‌های مرتجعان را دفع‌کردند.

قیام تبریزکلیه نیروهای ارتجاعی را برای مقابله به‌سوی خودکشاند و باعث اوج گیری جنبش‌های انقلابی در سرتاسرکشور ایران گردید.

درخراسان ومرکزآن مشهد، جنبشی‌برای بازگیری‌مشروطیت اوج گرفت. درمناطق درگز، وکلات، ضمن دسامبر ۱۹۰۸ ـ ژانویه ۱۹۰۹، قیام مسلحانهٔ دهقانان علیه‌قدرت

---

۱. به مجموعه آثار لنین. جلد ۱۷ ص ۱۷۷ مراجعه شود.

شاه وفئودالها انجام یافت.

در اصفهان ضمن ژانویه ۱۹۰۹، طرفداران مشروطیت قدرت را به‌دست گرفتند، یکانهای مسلح ایل‌بختیاری به‌این قیام پیوستند. قیام دیگری در جنوب ایران، منطقه‌لار به‌سرکردگی یکی ازهواخواهان مشروطه، به‌نام سیدعبدالحسین درگرفت.

در۸ فوریه ۱۹۰۹ نیروهای انقلابی رشت قیام‌کردند وقدرت‌شهربه‌دست‌هواخواهان مشروطیت افتاد، طرح این قیام با دقت وآمادگی‌کامل تهیه شد، در این قیام مانندتبریز انقلابیون قفقاز شرکت داشتند. درآنجا کمیته‌ای انقلابی به‌نام «ستارخان» تشکیل شد، این‌کمیته زیر نفوذ انقلابیون سوسیال دموکرات قرار داشت. در برابر این کمیته گروه داشناکهای ارمنی، به سردگی یفرم داویدیان تشکیل شد. در آغاز ۱۹۰۹، داشناك‌ها در جنبش انقلابی علیه شاه شرکت کردند، امـا بعدها اینان به لیبرالها و مرتجعان ایرانی پیوستند و از وجودشان بـرای پیکار علیه عناصر انقلابی و خلع سلاح فدائیان و غیره استفاده شد.

هنگام قیام رشت‌که زیر نظر «کمیتهٔ ستارخان» انجام‌یافت، حاکم‌گیلان به‌نام‌سردار افخم‌کشته شد، انقلابیون، موسسات دولتی، تلگرافخانه، قورخانه را اشغال کردند و بر فراز این مؤسسات پرچم سرخ برافراشتند. در ۱۰ فوریه انجمن رشت برگزیده شد،شورای جنگی تشکیل وداد‌گاه ایجاد گردید. به‌دنبال تصرف رشت انقلابیون در شهرهای انزلی، لنگرود، فومن و شهرهـا ومناطق دیگر گیلان، قدرت را به‌دست گرفتند ودر این شهرها انجمن تشکیل دادند. پس از به‌دست‌گرفتن قدرت انقلابی درمنطقه‌گیلان، فدائیان‌گیلانی به‌کمك انقلابیون قفقازی‌آمادهٔ حمله به‌تهران به‌منظورسرنگونی محمد علیشاه وبازیابی مشروطیت شدند.

درمارس ۱۹۰۹ مشروطه‌خواهان اداره بندر بوشهر وبندرعباس را به‌دست‌گرفتند. نیروهای‌شاه دراثر نبردهای قهرمانانهٔ مردم تبریز از هم‌پاشیدند وحملات ضد شاه‌درشهرها و استانهای دیگر ایران آغاز گردید.

ارتش شاه در موقعیتی نبود که بتواند مقاومت تبریزیهای محاصره شده را درهـم شکند. درچنین شرایطی امپریالیست‌های انگلیسی وتزاریسم به‌محمد علیشاه توصیه‌کردند به‌مردم وعدهٔ بازسازی مشروطیت‌را به‌دهد وخودشان به‌مداخلهٔ مسلحانه پناه جستند. در جنوب ایران (بوشهر، بندرعباس ولنگه) انگلیسها نیرو پیاده‌کردند، انجمن‌ها را بهم‌زدند جنبش‌های دموکراتیك را سرکوب‌کردند. در پایان آوریل ۱۹۰۹ دولت روسیه به‌تحریك دیپلماتهای انگلیسی، به بهانهٔ دفـاع از اتباع بیگانه و رساندن خواربار به آذربایجان، نیروهائی‌را به‌تبریزگسیل داشت. با ورود ارتش روس به‌تبریز قیام آن شهر پایان یافت.

ارتش شاه و یکانهای مرتجع از پیرامون تبریز عقب نشستند. بیدرنگ بازداشت انقلابیون ماوراء قفقاز که در تبریز نبرد می‌کردند و نیز همرزمان ایرانی‌شان در تبریز آغاز گردید، فدائیان خلع سلاح شدند. فرماندهی نیروهای روسی در تبریز وهمچنین مرتجعان ایرانی ای که به‌این شهر باز گشته بودند، ستارخان و باقرخان را دستگیر نکردند ونسبت به‌انحلال انجمن هم تصمیمی نگرفتند. انجمن تبریز ادارهٔ امور شهر را دنبال کرد. تلاشهای شاه به

منظور ورود عین‌الدوله به‌شهر که از سوی او به‌فرمانداری آذربایجان منصوب شده‌بود، بی‌نتیجه ماند. تبریزیها جداً از پذیرفتن او خوددار ی‌کردند وعین‌الدوله ناگزیر شد به تهران برگردد. والی موقت آذربایجان یعنی اجلال‌الملك که از سوی انجمن برگزیده شده بود، کار خود را دنبال‌کرد.

در میان‌کلیه رویدادهای انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران، قیام تبریز ازهمه‌مهمتر و پیگیرانه‌تر بود. جنبش انقلابی تبریزکاملاً سرشت دموکراتیك داشت. برخلاف تهران و بسیاری از مناطق ایران، جنبش انقلابی تبریز به‌وسیله مالکان لیبرال وبورژوازی‌رهبری نمی‌شد، بلکه رهبری این قیام را ستار، باقر، علی‌موسیو ودیگران که از میان قشرهای دموکراتیك توده‌ها به‌پاخاسته بودند، اداره می‌کردند. هنگام‌قیام تبریز، پیکار بی‌امان توده‌های مردم به‌خاطر دموکراسی، آزادی و استقلال ایران گسترش یافت.

سرنگونی محمد علیشاه

قیام تبریز وجنبش‌های ضد شاه در نقاط دیگرکشورکه به‌دنبال دفاع قهرمانانه مردم تبریز در مقابل نیروهای ارتجاعی پدید آمدند، ضربهٔ کوبنده‌ای را به حکومت ارتجاعی محمد علیشاه وارد آوردند. ضمن ژوئیه ۱۹۰۹ در نتیجهٔ حمله فدائیان‌گیلان از شمال و یکانهای چریك بختیاری از اصفهان وتصرف تهران به‌دست اینها محمدعلی شاه ازسلطنت خلع وپسر خردسالش احمدبه‌تخت نشست. عضدالملك که یکی از شاهزادگان پیردودمان قاجاربود به‌عنوان نایب‌السلطنه برگزیده شد. تجدید رژیم مشروطیت‌سال ۱۹۰۶-۱۹۰۷ در ایران اعلام‌گردید. یك دولت موقت مرکب از فئودالهای لیبرال وخانهای بختیاری به‌ریاست سپهدار، فئودال بزرگ مخالف محمد علیشاه، تشکیل شد، سپهدار هنگام‌حرکت فدائیان‌گیلان به‌تهران به‌آنهاپیوست. وزارت‌کشوربه‌عهدهٔ یکی از سردگان ایل‌بختیاری یعنی سردار اسعد واگذار شد و یفرم داشناك مقام ریاست پلیس تهران را به عهده گرفت. خانهای بختیاری به‌این انگیزه زیر پرچم مشروطه‌خواهان گردآمدند، چون می‌پنداشتند، با این ترتیب می‌توانند نفوذ خود را آنگونه که در میان ایل بختیاری پا برجا بود، در سرتاسر خاك ایران استوار کنند. گویا انگلیسها اینان را برای اینکار برانگیختند چون می‌کوشیدند از این راه جای پای خود را در ایران محکم‌کنند ونفوذ روسها را در این کشور از میان ببرند. درمقام حکام‌ولایات وایالات دولت تازه، نمایندگان فئودالهای بلند پایه هیئت حاکم سابق با حفظ ویژگیهای پیشین، قرارگرفتند.

گروههای مالك ـ بورژوای لیبرال ضمن اینکه از پیروزی مردم علیه شاه مرتجع

به‌سود خود بهرهٔ فراوان بردند، کـوشش داشتند جلو پیشرفت انقلابی توده‌ها را بگیرند. رژیم سلطنتی و دودمان قاجار وحتی امتیازهای خارجی، مؤسسات و ادارات، بریکادقزاق همانگونه دست نخورده سرجای خودباقی‌ماند. فقط دو دستگاه دولت چندتن از مرتجعان درجه ۲ قرارگـرفتند. برای سرکـردهٔ مرتجعان ایران یعنی شاه سابق محمدعلی، سالیانه صد هزار تومان مستمری تعیین گـردید وقرار شد از ایران بیرون رود، بعدها نامبرده با همین پول برای بازگرداندن قدرتش بـه تلاش پرداخت. دولت سپهدار می‌کوشید از راه وام‌گرفتن از بیگانگان وتحمیل مالیات‌های تازه (مالیات حمل ونقل، مالیات‌نمك وغیره) بردوش توده‌های زحمت‌کش کشور، از دشواریهای مالی رهائی یابد. در پایان سپتامبر ۱۹۰۹ دولت سپهدارکوشش‌کرد فدائیان به‌ویژه‌فدائیان قفقازی را از میان‌ببرد. به‌فدائیان تکلیف شد اسلحه‌شانرا به‌دولت تحویل‌دهند و ازتهران خارج شوند. اما اینان ازاجرای دستور دولت سرپیچیدند واظهار داشتند رهبران به‌وعده‌های پیش از حرکت به تهران وفا نکرده‌اند، عملاً مشروطیت به‌مرحلهٔ اجرا درنیامده، مجلس تشکیل نگردیده و تقاضاداشتند فدائیان روی فعالیت وزیران نظارت داشته بـاشند. پایداری جدی فدائیان، دولت را به هراس انداخت واین‌بار ناچار شد عقب‌نشینی کند.

در فعالیت‌های دولت سپهدار نشانه‌هائی از انقلابی بودن دیده نمی‌شد. بیدرنگ پس از سرنگونی محمد علیشاه این‌دولت در راه ساخت وپاخت با عناصر ارتجاعی گام‌نهاد وبرآن شد جنبش‌های دموکراتیك را سرکوب کند.

تشکیل مجلس دوم و احزاب سیاسی

در ماه نوامبر ۱۹۰۹ دورهٔ دوم مجلس ایران تشکیل شد. انتخاب نمایندگان‌این مجلس برطبق قانون تازهٔ انتخابات انجام‌گرفت، این قانون طبق فرمان محمد علیشاه‌تهیه شد و درآستانه سرنگونی‌اش امضاء گردید. در این قانون، انتخابات با سیستم کوریا (یا صنفی) و دو مرحله‌ای لغو شد، اما محدودیت از لحاظ دارائی ومحرومیت زنان و غیره همانگونه پا برجا ماند. لغوسیستم صنفی به‌منظورمحرومیت صنف صنعتکاران ازنمایندگی بود، چون در مجلس اول نمایندگان این صنف به‌چپ گـرایش داشتند و به‌توده‌های مردم وابسته بودند.

در ترکیب مجلس دوم نمایندگان‌دموکرات بارهاکمتر از مجلس اول وجود داشت: در این مجلس نمایندگـان صنعتگران و پیشه‌وران حضور نداشتند و بهمان نسبت شماره نمایندگان فئودال ـ اریستوکرات و مالکان بیشتر بود؛ این مجلس قوانین مهمی را وضع

نکرد و اینگونه کارچشم گیری را انجام نداد. خط مشی مجلس دوم تنها کوشش برای فاصله گرفتن این مجلس از توده‌های مردم بود. در آغاز برخی مسائل کم و بیش مهم در پشت درهای بسته و کمیسیونهای مجلس مطرح می گردید، وسپس در مجلس علنی مورد مذاکره قرار می گرفت. اما در این جلسات عمومی مجلس هم تماشاچیان که در نتیجه خشم محافل اجتماعی و روزنامه‌های چپ برانگیخته شده بودند مانع از گرفتن تصمیم نمایندگان می‌شدند، مردم خواهان طرح کلیه مسائل در جلسهٔ علنی بودند. درمجلس دوم دو فراکسیون «اعتدالیون» و «دموکراتها» فعالیت داشتند.

فراکسیون «دموکرات» وابسته به‌حزب دموکرات بودندکه پس از تشکیل مجلس دوم تشکیل شد و منعکس کننده منافع بورژوازی ملی بود. اعضای این حزب اغلب از روشنفکران رادیکال، بورژواها، مالکان، بازرگانان وتا اندازه‌ای صنعتگران بودند، این حزب کوشش می کرد کارگران و دهقانان را به‌سوی خود بکشاند. به‌این منظور ۱۰ ساعت کار روزانه، یك روز تعطیل درهفته، تحریم کار کودکان تا ۱۴ ساله، وضع قانون عادلانه‌ای برپایه روابط مالك و دهقان، لغو پرداخت بهرهٔ مالکانه اضافی و وظایف تحمیلی فئودالها به‌دهقانان، الغای قدرت سیاسی مالکان در دهات، تقسیم زمین‌های دولتی میان دهقانان، در برنامهٔ این حزب گنجانده شد. علاوه براین خواسته‌ها در برنامهٔ حزب دموکرات از دفاع رژیم مشروطه، آزادی بیان ومطبوعات، آزادی فردی ومصونیت خانه وآزادی‌های بورژوائی دیگر سخن به‌میان آمده بود. حزب دموکرات همچنین جدائی روحانیت ازدولت، تحویل املاك وقف به‌دولت برای هزینهٔ فرهنگ، انجام آموزش اجباری، صدور قانونی علیه احتکار وغیره را خواستار بود.

حزب دموکرات نتوانست دهقانان، کارگران وقشر گسترده خرده بورژوازی را به سوی خود بکشاند و به این ترتیب به‌صورت یك حزب نسبتاً کوچك بورژوازی درآمد.

در زمینهٔ سیاست خارجی دموکراتها بارها بیشتر از «اعتدالیون» علیه نفوذ روسیه تزاری و انگلیسها تظاهر می کردند و کوشش داشتند خود را به دولت‌های امپریالیست دیگر یعنی آلمان و ایالات متحده امریکا متکی کنند.

رهبر فراکسیون دموکرات در مجلس دوم سلیمان میرزا اسکندری بود. حتی حسن تقی‌زاده، ملك‌الشعرای بهار، حسینقلی‌خان نواب و دیگران هم نقش مهمی را در این حزب ایفا می کردند.

حزب دموکرات در مشهد، تبریزوچند شهر دیگر شعبه‌های کوچکی را سازمان داد. ارگان مطبوعاتی این حزب در تهران روزنامه «ایران نو» بودکه در اوت ۱۹۰۹ انتشار یافت.

فراکسیون «اعتدالیون» هم خود را به‌حزبی بـه همین نام منسوب می‌کـرد. این فراکسیون در مجلس دوم نقش‌راست افراطی را به‌عهده داشت، از منافع اریستوکراتهای فئودال، مالکان و بـورژوازی وابسته (کمپرادور) دفاع می‌کـرد، و بیگمان در جهت خواسته‌های انگلستان و تزاریسم گام برمی‌داشت. در سیاست خارجی هم این فراکسیون صددرصد از دولت‌های نامبرده پیروی می‌کرد.

درفاصله میان مواضع دو فراکسیون نامبرده، گروه‌بندی مالك ـ بورژوای کوچکی به‌نام حزب «اتحاد وترقی» خودنمائی می‌کرد. این حزب فقط۴ نماینده در مجلس داشت.

گذشته ازحزبهای سیاسی مالك ـ بورژوای نامبرده بالا، درتبریز، رشت وشهرهای شمالی دیگر ایران گروههای کوچکی که وابسته به مجاهدین سوسیال دموکرات بودند، وجود داشتند، اعضای‌این گروهها معمولاً خرده بورژوا به‌شمار می‌آمدند. اینان‌نماینده‌ای در مجلس نداشتند و در میان قشرهـای دموکراتیك توده‌هـا کار می‌کردند، باشگاههای سیاسی‌ای پدیدآوردند، میتینگ‌هائی‌را برپا می‌داشتند وسیاست‌های دولت‌های امپریالیستی را فاش می‌کردند.

درپائیز ۱۹۰۹ بنابه تصمیم کمیتهٔ بلشویکی باکو، گ.ك. ارجنیکیدز به‌رشت وارد شد، اوکمك‌های شایانی در زمینهٔ ایدئولوژی، سیاسی‌وسازمانی‌به‌جنبش دموکراتیك گیلان کرد. بـه ابتکار او در رشت باشگاه بین‌الملل ایجاد شد. گ.ك. ارجنیکیدز، پندارهای مارکسیستی را تبلیغ می‌کرد، جلسه‌هـای بحثی را دربارهٔ انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، دربارهٔ اوضاع بین‌المللی، دربارهٔ پیکارهای کارگران ودهقانان‌ایرانی، رهبری می‌کرد. اوسیاست دولتهای امپریالیستی را فاش و از فعالیت‌های داشنائکها پرده برداشت. به‌ابتکار گ.ك. ارجنیکیدز، گروه سوسیال ـ دموکرات رشت بخش «مانیفست کمونیستی» نوشتهٔ مارکس به‌زبان فارسی ترجمه‌گردید؛ ترتیبی داده شدکه مطبوعات بلشویکها را از آنسوی مرزبه ایران واردکنند، این نشریات از طریق‌باشگاههای سیاسی‌میان‌ایرانیان پخش می‌گردیدند. گ.ك. ارجنیکیدز در میان قشرهـای دموکـراتیك توده‌های رشت از اعتبار چشم‌گیری برخوردار بود. او در تابستان ۱۹۱۰ از ایران خارج شد.

پس از سرنگونی محمد علیشاه دربسیاری از شهرهای ایران دوباره انجمن‌هاتأسیس شدند ومطبوعات آزادانه نشر یافتند. اما این انجمن‌ها از اعتبار ومحبوبیتی‌که ضمن‌دورهٔ اول مجلس در زندگی سیاسی‌کشور به‌دست آورده بودند هم‌اکنون بهره‌ای نداشتند.

سازشکاری عناصرارتجاعی حاکم، در رابطه با سیاست‌های دولت‌های امپریالیستی، اعتراض قشرهای دموکراتیك مردم را برانگیخت. در بسیاری از شهرها در اثرگرانی و نایابی‌گندم وتحمیل مـالیات‌های تازه طغیان و شورش درگـرفت. در منطقه‌های آستارا،

طالش، استراباد و درگز دوباره آتش شورش و طغیان برافروخته شد. اعتصاب کارگران وکارمندان برخی از مؤسسات (تلگرافخانه‌ها، چاپخانه‌ها، مستخدمان وزارت‌خانه‌ها) آغاز گردید. جنبش ضد امپریالیستی گسترده‌ای علیه حضور ارتش‌های خارجی درایران رویداد. در سرتاسر کشور مصرف کالاهای بیگانه تحریم شد.

دولت مستوفی‌الممالك و میسیون. م. شوستر

چون دولت سپهدار نتوانست ایران را از بن‌بست اقتصادی وسیاسی بیرون‌بیاورد، ناگزیر در ژوئیه ۱۹۱۰ کنار رفت وبه‌جای او مستوفی‌الممالك که از سوی «دموکرات‌ها» پشتیبانی می‌شد نخست وزیر گردید. اعضای دولت تازه هم شامل نمایندگان مالکان فئودال بودند وهمه می‌کوشیدند روند انقلابی توده‌ها را کورکنند، البته برای این‌منظور با مرتجعان شناخته شده و دولت‌های امپریالیستی ساخت وپاخت داشتند. یکی ازکارهای این دولت خلع سلاح یکانهای فدائی به‌وسیله چریکهای بختیاری و پلیس درتهران بود.

در زمینه سیاست خارجی، دولت مستوفی‌الممالك بـه آلمان و ایالات متحد امریکا گرایش داشت، ولی در عین حال سیاست خود را مانند سپهدار برپایهٔ خواسته‌های دو دولت انگلیس و روس توجیه می‌کرد.

اما دولت مستوفی‌الممالك هم در اثر ناتوانی درحل مسائل نامبردهٔ پیش، درآغاز سال ۱۹۱۱ کنار رفت وبه‌جای او دوباره سپهدار به نخست‌وزیری منصوب شد، این یکی هم همان سیاست پیشین را دنبال کـرد. در بهار سال ۱۹۱۱ سپهدار وام تازه‌ای به مبلغ یك‌میلیون ودویست وپنجاه هزار لیره استرلینگ از انگلستان گـرفت. سپهدار بـه‌عنوان «ایجاد امنیت وآرامش» کوشش می‌کرد تا ممکنست جنبش‌های دموکراتیك را خفه‌کند.

به‌سال ۱۹۱۱ یك هیئت مستشاری مالی امریکائی به‌ریاست م. شوستر وارد ایران گردید. اعزام میسیون شوستر نخستین تلاش جدی امپریالیسم دولت امریکا به‌منظور به کارگرفتن‌سرمایه‌های امریکائی‌با شرایط استثمار استعماری ایران بود. در نخستین‌سالهای ۳۰ سدهٔ۱۹ چند میسیونرمذهبی امریکائی‌در ایران اقامت‌گزیدند و درآغازانقلاب ایران اینها در ارومیه، تبریز، همدان، رشت، قزوین، تهران سخت فعالیت داشتند. دولت ایران و مجلس در زمینه اداره امور مالی به شوستر اختیارات تام داد (نظارت برکلیه عملیات مالی کشور از جمله امتیازات، وامها، وصول مالیات و درآمدهای دیگر دولت، تنظیم بودجه دولت، ایجاد بنگاهها و ادارات مالی وغیره).

شوستر امریکائی زیر نقاب علاقمندی به‌استقلال ملی‌کشور ایران، وامهای‌خارجی

را به‌دولت تحمیل نمود، زمینهٔ واگذاری امتیازهای نفت و راه‌آهن را از سوی ایران‌به دولت امریکا آماده کرد. او پشتیبانی دموکرات‌ها را به خود جلب و حتی روابط بسیار نزدیکی با داشناك‌ها، خان‌های بختیاری وعناصر ارتجاعی دیگربرقرار نمود. اوکه کوشش داشت در ایران خودسرانه به کارپردازد و از دولت ایـران تبعیت نکند، برای خودش پلیس پنهانی سازمان داد و کوشید نیروهـای مسلح ایران را در اختیار بگیرد بنابـراین نیروی مسلح ۱۰-۱۲ هزارنفری‌ای به نام ژاندارمهای مالی تشکیل داد، گویا این نیرو را برای‌جمع‌آوری مالیات بسیج‌کرد. او می‌پنداشت‌که یگانه نیروی منظم ایران (بریگاد قزاق) بیش از۱۵۰۰ تن نیست، بنابراین‌تشکیل‌نیروی ۱۰-۱۲ هزار نفری به‌نام‌ژاندارم مالی می‌تواند هم مالیه و هم نیروی مسلح کشور را در اختیار امریکا قرار دهد. شوستر کوشش داشت مدت اختیارات تام و فوق‌العاده خود را به‌مدت ۴۰ سال تمدید کند. این امریکائی که دولت روسیه و موضعش در ایران را مانع بزرگی در راه اجرای نقشه‌های امریکا مبنی برانقیاد ایران می‌انگاشت، سعی می‌کرد به انگلستان متکی شود و کوشش داشت میان ایران و روس نزاع راه بیندازد. او با سیاست تحریك‌آمیزش زیان بزرگی به ایران وارد آورد. شوستر در حالیکه دولت و وزیران ایران را از قصدش آگاه نمی‌کرد، دربارهٔ وامها، امتیاز راه‌آهن، درباره خرید اسلحه و غیره مذاکراتی انجام می‌داد واز راه واگذاری یارد اعتبار مالی به‌وزیران منتهای فشار را به‌دولت ایران وارد می‌آورد.

تلاش محمدعلی برای بازپس‌گرفتن تاج وتخت

تلاش دولت لیبرال برای سرکوبی جنبش‌هـای دموکراتیك، مقیدشدن روز افزون دولت‌ایران به‌وسیله‌دولتهای امپریالیست، تجدید فعالیت مرتجعان درمنطقه‌های گوناگون کشور ـ همه این انگیزه‌ها شاه سابق را برانگیخت تا دوباره هوس تصرف تاج و تخت ایران را در سر بپروراند. در ژوئیه ۱۹۱۱ ضمن چشم‌پوشی و مساعدت پنهانی دولت تزار روس محمدعلی، از دریای خزر گذشت ودرکناره جنوب خـاوری آن یعنی گمش‌تپه پیاده شد. او باکمك برخی از رهبران مرتجع ترکمن توانست نیروی مسلحی چند هزار نفری را جمع‌آوری وبه‌سوی تهران حرکت کند. درهمین هنگام برادرش، سالارالدوله در کردستان و حاکم مراغه (آذربایجان) به‌نام صمدخان شجاع‌الدوله، خانهای شاهسون و چند فئودال مرتجع دیگر در منطقه خودشان قیام‌کردند.

تعرض‌شاه سابق خشم توده‌های مردم ایران‌را برانگیخت. دوباره یکانهای‌داوطلب مسلحی سازمان یافتند. در پائیز ۱۹۱۱، یکانهای شاه سابق و هواخواهـانش در برابر

نیروهای متحد ارتش دولتی و داوطلبان شکست خوردند و محمدعلی ناگزیر شد در آغاز سال ۱۹۱۲ ـ دوباره به‌خارج بگریزد.

سرکوبی انقلاب ۱۹۰۵ـ۱۹۱۱، سرشت واهمیت این انقلاب

ماجرای ناکامی شاه سابق به‌مرتجعان داخلی نشان دادکه با نیروی خودشان قادر نخواهند بود، به تنهائی انقلاب را سرکوب کنند. این کار تنها بـا کمك مستقیم نیروهای مسلح دولت‌های امپریالیستی ـ انگلستان و روسیه انجام گرفت، ارتش‌های این دولت‌ها چند شهر ومنطقه ایران را اشغال کردند. ضمن اکتبر۱۹۱۱ دربندر جنوبی ایران، بوشهر یکانهای تازه‌ای ازنیروهای انگلیسی پیاده شدند، وسپس به‌سوی شیراز وشهرهای جنوبی دیگر گسیل گردیدند. در نوامبر ۱۹۱۱، نیروهـای تازه‌ای از روسیه وارد خاك ایران گردیدند. تحریکات شوستر که با نمایندگان دولت تزاری در تهران در رابطه با مصادره اموال برادر شاه سابق شعاع‌السلطنه، به نزاع پـرداخت، به دست روسها بهانه داد که نیروهای بیشتری به‌خاك ایران بفرستند.

در نوامبر ۱۹۱۱ نماینده دولت تزاری روس با پشتیبانی انگلیسها از دولت ایران خواست‌که شوستر را به‌استعفا وادارد واز این به‌بعد هم هیچ مستشار خارجی‌ای را بدون اجازه دو دولت روس و انگلیس استخدام نکند. در برابر این التیماتـوم که آشکارا حق حاکمیت ایران را نقض می‌کرد در کشور طوفانی از خشم مردم به خروش آمد؛ مجلس ناگزیر شد این التیماتوم را ردکند. در این هنگام دولت تزاری روس یکانهای‌نیرومندی از ارتش را بـه‌آذربایجان، گیلان وخراسان اعزام داشت. این نیروها پایداری یکانهای داوطلب ایران را درهم‌شکستند وانقلاب را در شمال کشورکاملاً سرکوب کردند،رهبران فدائیان وانجمن‌ها را بیرحمانه ازمیان بردند. درجنوب هم‌انقلاب به‌وسیله ارتش انگلیس سرکوب شد. در همین هنگام ضمن دسامبر ۱۹۱۱ در تهران کودتائی ضدانقلابی به‌وسیله نیروی‌دولتی‌پلیس و یکانهای بختیاری رویداد. مجلس و انجمنها تعطیل و روزنـامه‌های چپ توقیف شدند. اینگونه انقلاب ایران به‌کلی سرکوب گردید.

انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱، انقلابی بورژوازی، ضد فئودالی و ضد امپریالیستی بود، نیروهای این انقلاب در آذربایجان و گیلان عناصر پیشرفته بورژوا ـ دموکرات بودند. مهمترین نیروی محرکه این انقلاب دهقانان، طبقه کارگر که تازه وارد میدان شده بود،

صنعتگران و بورژوازی ملی بود[1]. در این انقلاب آشکارا دو روند به‌پیش می‌رفت: یکی روند دموکراتیک (کـه عـاملان آن کارگـران، دهقانان، صنعتگران و قشر بینوایان‌شهر و سرانجام خرده بورژواها بـودند)، در جهت این روند کوشش می‌شد که مسئله انقلاب بورژوا دموکراتیک وآزادی ملی حل شود؛ دیگری روند لیبرالی‌که عاملان آن بورژواها و مالکان‌کلان و روحانیان متنفذ بودند. اینان پس از تشکیل مجلس و اعلام مشروطیت و انجام چند رفورم، موضع انقلابی را رهاکردند ودر راه پیکار علیه دموکراسی وساخت و پاخت با مرتجعان و امپریالیست‌ها گام نهادند. اگرچه انقلاب ایران شکست خورد، اما این رویداد اثری ژرف در تاریخ ایران به‌جاگذاشت. این انقلاب ضربت‌کوبنده‌ای به رژیم فئودالی و سلطنت قاجار وارد آورد، باعث بیداری توده‌های مردم وآگاهی آنهااز زندگی سیاسی و سرانجام کشانده شدن آنها به سوی پیکار علیه ستم بقایای فئودالها و امپریالیست‌ها گردید.

انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ فصل تازه‌ای را در تاریخ مردم ایران گشود ـ این فصل همانا دوره انقلاب بورژوا دموکراتیک و آزادی ملی بودکه در ایران آغاز شد.

یکی از انگیزه‌هـای اصلی شکست انقلاب مشروطیت، فقدان رهبری اصلی جنبش دموکراتیک در ایران بود ـ آن‌زمان هنوز در این کشور طبقهٔ پرولتاریای صنعتی شکل نگرفته بـود، چون تنها این طبقه می‌تـوانست جنبش ضد فئودالی و ضد امپریالیستی را رهبری‌کند و هدف واقعی پیکارهـای انقلابی را بنمایـاند. طبقه کارگـر نوزادیکه تازه درعرصه پیکار پیدا شده بود، با ناتوانی و سازمان سیاسی نابسامانش، قدرت آنرانداشت تا مسائل مهم انقلاب را حل‌کند. بنابراین‌لیبرالهای ایرانی در همه‌جا، به‌جز تبریز، خود را پیشتاز جنبش شناساندند واز کامیابیها و پیروزی‌های توده‌ها به سود خود بهره‌بردند. همینکه لیبرالها رهبری را در دست‌گرفتند، هرچه بیشتر تلاش‌کردند تا از پیشرفت‌انقلاب جلوگیرند و اجازه ندادند روند انقلابی توده‌هـا به‌پیش رود، سرانجام همین لیبرالها با فئودالهای مرتجع و امپریالیست‌های بیگانه، برای سرکوبی انقلاب، سازش‌کردند.

انگیزه دیگر شکست انقلاب‌آن بودکه قشرهای دموکراتیک ـ دهقانان وکارگران‌ـ نقش مستقل و پیشتازی را در بیشتر مراکز مهم جنبش به‌دست نداشتند. مهمترین طبقهٔ استثمار شونده که اکثریت آنها دهقانان بودند فعالانه درانقلاب شرکت نکردند. جنبش

---

۱. بورژوازی ملی ایران در دوره انقلاب ۱۹۰۵ - ۱۹۱۱ اصلاً شامل بورژوازی بازرگانی بودکه ارتباطی با سرمایه‌های خـارجی نداشت. ضمناً قشر کوچکی از بورژوازی صنعتی‌که تازه پدید آمده بود جزو بورژوازی ملی به‌شمار می‌رفت.

دهقانان علیه قدرت شاه و فئودالها در همه‌جا گسترش نیافت، فقط در چند منطقه آذربایجان، گیلان، خراسان، کرمان (منطقه بم و نرماشیر) شورشهائی رویداد. کیفیت این جنبش‌ها همه خود به‌خودی، بدون سازمان و ناجور بود، در کشور ایران که روستائیان اکثریت مردم را تشکیل می‌دادند، کامیابی انقلاب به‌میزان زیادی وابسته به شرکت دهقانان در جنبش انقلابی بود.

سومین انگیزهٔ مهم شکست، ترکیب نیروهای ضد انقلاب بود، این نیروها نه‌تنها عناصر مرتجع داخلی، بلکه دولتهای امپریالیستی روس و انگلیس را هم شامل می‌شد، همین دولت‌ها بودند که ارتش‌های خود را برای سرکوبی انقلاب به‌خاك ایران گسیل داشتند. پیروزی مرتجعان و شکست انقلابیون روسی در سال ۱۹۰۵ نیز کمك شایانی به شکست انقلاب مشروطیت ایران کرد.

انقلاب ایران زیر تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه آغاز شد و جریان یافت، اما این انقلاب هم‌به‌نوبه خود از اهمیت بین‌المللی گسترده‌ای برخوردار شد چون در برانگیختن پندارهای انقلابی کشورهای شرق نقش مؤثری را ایفاکرد. تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به‌دنبال ایران، جنبش ضد امپریالیستی مردم هندوستان را در سالهای ۱۹۰۶ - ۱۹۰۸ برانگیخت، به‌سال ۱۹۰۸ «انقلاب ترکیه جوان» در ترکیه، و به‌سال ۱۹۱۱ انقلاب چین آغاز شد.

پس ازسرکوبی انقلاب ایران، کشورهای امپریالیستی هرچه بیشتر مردم ایران را به‌بند کشیدند. در فوریه ۱۹۱۲ دولت ایران ناگزیر شد موافقت نامه ۱۹۰۷ انگلیس و روس را درباره تعیین منطقه نفوذ به رسمیت بشناسد. از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴ دولت شاه وامهای تازه‌ای ازخارجیان گرفت: از انگلیسها ۲ میلیون لیره استرلینگ و ازروسها ۱۴ میلیون روبل. انگلیسها با مقیاس گسترده‌ای از معادن نفت جنوب یعنی خوزستان بهره‌کشی را آغازکردند. کمپانی نفت ایران وانگلیس در کنار بانك شاهنشاهی ایران به سال ۱۹۰۹ به‌یکی ازمهمترین عوامل نفوذ امپریالیسم انگلستان در ایران تبدیل گردید.

۲۰

ایران در سالهای جنگ جهانی اول

در اوت ۱۹۱۴ در اروپا نخستین جنگ جهانی میان گروه‌بندی اطریش ـ آلمان و ائتلاف انگلیس، فرانسه و روسیه آغاز گردید. این جنگ در اثر نابرابری پیشرفت اقتصادی کشورهای امپریالیستی و تغییر تناسب قوای آنها، رویداد. و. ای. لنین یادآوری کرد که این جنگ نشانهٔ «بحران تاریخی بزرگی» بود. یکی از انگیزه‌های مهم رویداد این جنگ تلاش «به‌خاطر تقسیم مستعمرات»، و «به‌خاطر به‌چنگ آوردن سود و امتیازهای بیشتر در بازارهای جهان» به‌وسیله امپریالیست‌ها بود.

دیپلمات‌های هردو ائتلاف جنگی فعالیت‌های گسترده‌ایرا به‌منظور جلب متحدان تازه به‌سوی خود آغاز کردند. در نوامبر ۱۹۱۴ ترکیه رسماً وارد جنگ شد، سیاست دولت وقت ترکیه منافع امپریالیست‌های آلمانی را تأمین می‌کرد، چون گروههای دست راستی ترکیه ازقبیل پان تورک‌ها و پان اسلامیست‌ها، آرزومند تشکیل یك «حکومت ترکیهٔ بزرگ» بودند و گویا آلمانها هم از این پندار پشتیبانی می‌کردند. آلمانها و ترکها دراندیشه آن بودند که پای ایران را هم به‌جنگ بکشانند. سیاست اشغال‌گرانه امپریالیست‌های آلمان در ایران، مانند انگلیسها و روسها در زیر پوشش گفتارهائی ازقبیل حفظ حاکمیت ایران و غیره پنهان بود. هدف واقعی سیاست آلمانها درایران ضمن طرح پیشنهاد آنها به‌این

دولت به‌سال ۱۹۱۵ کاملاً آشکارشد، آنهاضمن این‌طرح‌می‌خواستند امضای‌مقاوله‌نامه‌ایرا به‌ایران تحمیل کنند که به‌موجب آن این دولت رُك و راست تحت‌الحمایه آلمان قرار می‌گرفت. انگلستان و روسیه‌تزاری درعین‌حال که اقدامهائی علیه دسایس‌آلمان در این زمینه‌انجام می‌دادند، نمی‌خواستند به‌دست دولت‌ایران‌بهانه‌ای بدهندتا به‌انگیزه‌درگیریش در جنگ به سود متفقین بعداً ادعای خسارت کند، بهتر دانستند که ایران رسماً وارد جنگ نشود و نسبت به‌روسیه و انگلیس موضع بیطرفانه‌ای به‌سود این دو دولت اختیار کند.

در نخستین ماههای جنگ در ایران تظاهرات ضد امپریالیستی پراکنده‌ای روبداد، قسمتی از این تظاهرات، علیه یکانهای ارتش روس‌که در برخی ازنقاط شمال ایران برای سرکوبی‌انقلاب پادگان بودند، انجام گرفت. دولت مستوفی‌الممالك که در اوت ۱۹۱۴ روی‌کارآمد اعلامیه‌ای مبنی برضرورت بیرون رفتن نیروهای روسی صادر کرد، اما این درخواست رد شد. درکنار مرزهای ایران نیروهای ترك، انگلیسی وروسی متمرکزشدند. دولت‌های متخاصم، بیطرفی‌ایران راکه در ۲ نوامبر ۱۹۱۴ اعلام شده بود، رعایت‌نکردند وعملیات جنگی را در سرزمین ایران آغازکردند.

عملیات جنگی درایران ضمن آغارجنگ

در ۲۳ اکتبر ۱۹۱۴ کشتی‌های نیروبر حامل ارتش زمینی انگلیسی ـ هندی، زیر حفاظت ناوهای جنگی وارد خلیج فارس شدند و از ۴ نوامبر عملیات جنگی را درقسمت جنوبی بین‌النهرین آغازکردند. این نیروها در دهم نوامبر آبادان را اشغال (دراین نقطه یکانی ازماه مه ۱۹۱۴ پادگان بود) وحتی دربندر بوشهر هم نیرو پیاده کردند، نیروهای انگلیسی ـ هندی‌که درخاك ایران و جزیره بوبیان متمرکز بودند به‌بین‌النهرین حمله و بصره‌را اشغال‌کردند. اینگونه شاهرگ مهم شط‌العرب‌که راه ورودکشتی‌ها از خلیج‌فارس به عمق عراق و جنوب‌غربی ایران به‌شمار می‌رفت، درنوامبر ۱۹۱۴ به‌تصرف‌انگلیسها درآمد. درلندن این منطقه را به‌عنوان یك‌مرکز استراتژیك به‌منظور تجاوز به‌خاك‌ایران وکشورهای عرب همسایه‌اش می‌شناختند و آن را حلقه‌ای از زنجیر مستملکات استعماری انگلستان درآسیا برمی‌شمردند. فرماندهی نیروهای‌آلمان ـ ترك هم به‌تمرکز نیرو دراین منطقه همت‌گماشت. درعین‌حال جاسوسان و عوامل اطلاعاتی آلمانی و ترك در ایران به‌فعالیت می‌پرداختند. سلطان ترك به‌عنوان خلیفهٔ اسلام به کلیه مسلمانان سنی فتوای جهاد داد و اعلام داشت‌که دولت‌های روسیه، انگلستان وفرانسه تلاش می‌کنند تا «نور

آسمانی‌اسلام را خاموش‌کنند»، اماآلمان و اطریش ـ مجارستان را مدافع اسلام‌شناساند. مجتهدان شیعه هم درکربلا، نجف، سامره وکاظمین طی فتوای ویژه‌ای شیعیان رابه‌جهاد فراخواندند. گروهی از عوامل ویژه آلمانی به‌میان عربهای کوچ‌نشین و عشایر ایرانی خوزستان فرستاده شدند وضمن‌تحریك‌شان علیه انگلیسها، کوشش‌کردند تاآنها را به‌انجام پیکارهای پارتیزانی‌ضد انگلیسی وسوزاندن مؤسسات آنهادرصنعت نفت و انفجارلوله‌های نفت، برانگیزند. چون تولید نفت دراین هنگام‌که جنگ آغاز شده‌بود، برای انگلیسها دارای اهمیت حیاتی بود و سوخت ناوگان انگلیسی بانفت ایران تأمین می‌شد، انگلیسها یکانهائیرا به‌منظور پیکار با عشایر وجاسوسان آلمانی ازآبادان به‌اهواز و مسجد سلیمان اعزام‌داشتند. درنخستین‌ماههای‌سال۱۹۱۵ ـ ارتش‌بریتانیا یك رشته نبردهای پراکنده‌ایرا درمنطقه رودکارون وکرخه علیه این پارتیزانها انجام‌داد. در ژوئن ۱۹۱۶ ـ لوله‌های نفت‌که مدت ۵ ماه ازکار افتاده بودند، دوباره ترمیم شدند. حفظ لوله‌ها و به‌طورکلی صنعت‌نفت، به‌عهده یکانهای‌کوچکی از ارتش انگلیس واگذارشد، این یکانها قسمت‌جنوب غربی ایران ازخلیج فارس تا اهواز ومیدان نفتون را درگرماگرم نبرد زیر اشغال‌داشتند (این منطقه به‌جبههٔ کارون موسوم بود).

یکی دیگر از مراکز عملیات جنگی، مناطق شمال غربی ایران بود. اشغال این مناطق طبق طرحهای جنگی آلمان ـ ترك انجام گرفت، بنابود نیروهای ترك ازاین‌نقاط به‌ماوراء قفقاز هجوم برند وپس از اشغال گذرگاه منطقه باکو ـ آسیای میانه، همهٔ مسلمانان این منطقه، ازجمله ایران و افغانستان را به «جهاد مقدس» برانگیزند. در اثر فعالیت‌های سری‌گروههای انقلابی محلی و تحریك شبکهٔ جاسوسی ترك ـ آلمانی‌درمنطقهٔ ارومیه تقاضای خروج ارتش روس از خاك ایران شدت‌گرفت وجنگ‌های پارتیزانی علیه روسها آغازگردید. دراکتبر ۱۹۱۴کردان ترکیه تصادفاً به‌خاك‌ایران تجاوز و ازکردهای ایرانی وفدائیان‌محلی پشتیبانی‌کردند، اینان‌علیه یکانهای روسی پادگان ارومیه واردنبرد شدند. درنوامبر ۱۹۱۴ دوسازی قمیش (جنوب غربی‌قارص) ضربت‌اصلی را به‌روسها وارد آوردند، ارتش ترك هم درناحیه خوی، سمت به‌ساوجبلاغ به‌خاك ایران تجاوزکرد و با پادگان روسی این‌ناحیه که درجناح چپ ارتش‌قفقاز موضع داشت درگیر نبرد شد. در۱۹ دسامبر ۱۹۱۴ به‌یکانهای روسی‌که از این منطقه دفاع می‌کردند دستور داده شد به‌جلفا عقب‌نشینی کنند، ارتش روس بدون درگیری شهرهای منطقه ارومیه، ساوجبلاغ وتبریز را تخلیه وبه‌سوی مرز عقب نشست. با این‌نیروهای روسی‌هزاران تن ازساکنان مسیحی منطقه فرارکردند و به‌خاك روسیه پناه بردند.

با عقب‌نشینی ارتش روس، یکانهای ترك ـ کرد در دسامبر ۱۹۱۴ ساوجبلاغ

و نقاط دیگر را اشغال‌کردند. درآغاز سال ۱۹۱۵ ایسن یکانها وارد شهرهای ارومیه، مراغه، خوی وتبریز شدند. ارتش ترك و چریکهای‌کرد به‌امرونهی در مناطق زیر اشغال خود پرداختند و به‌تاراج اموال ساکنان دست‌زدند. درمناطق اشغال شده وحتی در خود تهران‌تبلیغاتی‌به‌منظور ورود دولت ایران‌به‌جنگ، به‌سودآلمانها، شدت‌گرفت. اماتبلیغات پان‌اسلامیست‌ها و پان ترکیست‌هـا درمناطق زیر اشغال ترکها به‌کامیابی نرسید، چون ترکها با مردم صلح‌جوی ساکن این‌مناطق بابیرحمی رفتار می‌کردند.

سرکوبی تـرکها به‌وسیلهٔ ارتش روس، هنگام عملیات ساری قمیش، درجبهه قفقاز، نقشه‌های فرماندهی آلمان ـ ترك را نقش برآب‌کرد. دبری نپائید نیروهای زیر فرماندهی ژنرال چرنوزوبوف، فرمانی دریافت‌کردند تاتعرض علیه ترکها راآغازکنند. در۲۸ژانویه ۱۹۱۵ ارتش روس ضمن نبردی درناحیه صوفیان برترکان پیروز شدو یکانهای ترك ـ کرد را ناگزیر به‌فرار کرد، اینان ناچار شدند به قطور، دیلمقان و مراغه عقب بنشینند. در ۳۰ ژانویه ۱۹۱۵ یکانهای ارتش روس بدون جنگ تبریز را اشغال‌کردند. تعرض بعدی روسها به‌سمت ارومیه و ساوجبلاغ و به‌سال ۱۹۱۵ در قطور با موفقیت انجام گرفت، ارتش ترك و یکانهای سوار محلی در همه‌جا ناگزیر شدند به‌باختر عقب‌نشینی کنند، اما قسمتی ازآنها درنزدیکی دریاچه ارومیه ماندند. نبردهای بعدی میان‌نیروهای منظم‌ترك و روس از آذربایجان ایران به‌منطقه وان و کردستان ایران منتقل‌گردید. و. ای. لنین ضمن ارزیابی وضع موجودآنزمان درآغازجنگ نوشت: «ایران دراین‌جنگ رسماً بی‌طرف است. اما عملاً روسها و انگلیسها از یکسو ـ ترکها وآلمانها ازسوی دیگر در ایران با هم می‌جنگند وسرزمین ایران مورد تاراج، ویرانی وکشتار هر دو دسته قرار می‌گیرد».

موافقت‌نامهٔ انگلیس ـ روس به‌سال ۱۹۱۵

درسالهای جنگ با وجود اینکه دو دولت روس و انگلیس دربارهٔ مسائل جنگ با یکدیگر مشاوره می‌کردند و هماهنگ بودند، اما درصحنه ایران تضاد این‌دو دولت برسر برتری‌امتیازات‌انحصاری‌کشور ایران‌روز به‌روزشدت‌می‌یافت. دربی مذکرات سری‌طولانی سرانجام به‌روسیه وعده‌داده شد پس ازپایان جنگ، بغازهای دریای سیاه به‌تصرف روسها درآید، دیپلماسی انگلیس هم این امتیاز را گرفت که دولت روسیه تسلط انگلیسها را بر منطقه بی‌طرف ایران (قرارداد ۱۹۰۷) به‌رسمیت بشناسند. در مـارس ۱۹۱۵ یاد داشت متقابلی میان دیپلماتهای دو دولت در این‌باره رد وبدل شد (سوزانف ـ گری) که متمم قرارداد ۱۹۰۷ این‌دوکشور بشمار آمد، به‌موجب این موافقت‌نامه تقریباً سرتاسر منطقهٔ

بی‌طرف به‌استثنای مناطق اصفهان و یزد و منطقه کوچکی مجاور محل اتصال مرزهای ایران و افغان، به‌منطقه نفوذ انگلستان افزوده شد. ضمناً فعالیت بانك شاهنشاهی انگلیس درمنطقه نفوذ روس در این موافقت‌نامه قید گردید. این مقاوله‌نامه تسلط بی‌چون‌وچرای انگلستان را درمنطقهٔ بیطرف محرز کرد، اینگونه سرزمین ایران به‌طورکلی به‌دو منطقه نفوذ میان امپریالیست‌های شمال وجنوب تقسیم گردید و ایران «تقریباً به‌صورت کشوری مستعمره درآمد».

وضع داخلی ایران

جنگ باعث بینوائی و تنگدستی بیشترتوده‌های مردم ایران گردید، استثمار توده‌ها شدت‌یافت وشرایط‌لازم اقتصادی برای فعالیت سریع جنبش آزادی ملی‌توده‌ها فراهم گردید، البته در رأس این‌جنبش بازهم بورژواهای ناتوان محلی‌قرار داشتند. دراثر کاهش کالاهای وارداتی به‌ایران شرایط مساعدی برای پیشرفت بورژوازی داخلی پدید آمد. گروههای بورژوا ـ مالك و خرده بورژوازی، در استفاده از وضع موجود به‌منظور انجام عملیات بورس‌بازی شتاب می‌کردند. احتکار انواع کالاها، کمك مالی‌خارجی به‌برخی از اشخاص، امکان انجام معاملات بازرگانی با بعضی از واحدهای نظامی خارجی و سرانجام شدت استثمار زحمتکشان، تا اندازه‌ای باعث افزایش سرمایه‌های شخصی و رشد تولید کالاهای محلی گردید. اشغال برخی از مناطق به‌وسیله نیروهای نظامی خارجی، و حتی تلاش امپریالیست‌ها برای تحمیل برخی از هزینه‌های عملیات جنگی به‌دوش ایرانیان (مثلاً تعمیرلوله‌های نفت شرکت‌نفت ایران‌وانگلیس) باعث برانگیختن خشم مردم ایران گردید و روحیه ضد امپریالیستی گروههای میهن‌پرست جامعه ایران را توان بخشید. درشرایط فشار و زور امپریالیست‌های روس و انگلیس وگرایش نسبی ایرانیان به‌امپریالیسم آلمان که درایران مواضع اقتصادی مهمی‌را دراختیار نداشت، نمایندگان طبقه حاکم به‌دو دسته تقسیم شدند، عده‌ای سیاست انگلیس و روس راعیناً در ایران اجرا می‌کردند وعده دیگر هواخواه‌آلمانها بودند. گروههای دست‌راستی ایرانی کوشش‌می‌کردند با روش کجدار ومریز با این دوگروه‌بندی جنگی بیگانه رفتارکنند واز تضاد میان‌آنها بهره ببرند.

گیرودار جنبش آزادی ملی درایران به‌فعالیت‌های حزب دمکرات ایران و کمیته پان اسلامیسم «اتحاد اسلام» که ضمن آغاز جنگ با شرکت عوامل ترك درتهران‌تشکیل گردید، وابسته بود.

هنگام انتخابات مجلس سوم حزب دمکرات دوباره تجدید سازمان یافت و توانست

محبوبیتی کسب کند وفراکسیون متنفذی را درمجلس پدیدآورد. درنتیجهٔ پیکاراین فراکسیون درآغاز سال ۱۹۱۵ تقریباً تمام مجلس جانب حزب دمکرات را گرفت، پیکار علیه روس و انگلیس را وظیفهٔ هر ایرانی وطن‌پرست اعلام داشت وآشکارا به‌سود آلمانها نظرداد. روزنامه ارگان حزب دموکرات «ایران‌نو» ضمن تائید آلمانها نوشت که گویا هدف آلمانها فقط بازرگانی در ایران است، و اینکه اینها به‌استقلال کشور ایران کاری ندارند، بلکه برعکس تا آنجاکه بتوانند از استقلال ایران دفاع می‌کنند. کمیته دموکراتها در تهران، ارتباط کامل خود را بامهاجران ایرانی ایکه دربغداد، اسلامبول و برلن کمیته حزب دمکرات تشکیل داده بودند، برقرارکرد.

کامیابی مهم حزب دمکرات تشکیل کابینه دولت به سال ۱۹۱۵، زیر ریاست مستوفی‌الممالك بود، درترکیب اعضای این دولت وزیران آلمان دوست شرکت داشتند. حزب دموکرات خواهان لغو رژیم کاپیتولاسیون، قطع اداره امور پستی به‌وسیله خارجیان، داشتن استقلال در اداره امور مالی دولت، اقدام قاطع دولت به منظور حفظ حاکمیت ایران بود.

هنگام گشایش مجلس سوم سازمان حزب دموکرات بگونهٔ چشم‌گیری تقویت شد و این پدیده درفعالیت دولت بسیار مؤثر واقع گردید. ضمن یادداشتی که دولت ایران به‌سفیر روس‌داد، از او خواست تا اقدامهائی به‌منظور بیرون بردن ارتش روس از ایران به‌عمل آورد. دولت ایران درماه مه ۱۹۱۵ از دولتهای انگلیس و روس خواست که درآمدهای گمرکی ایکه از آغاز جنگ تاکنون به‌ایران پرداخت نشده، تحویل دهند و ضمناً سررسید پرداخت قسط وامها را تا ژوئن ۱۹۱۸ به‌تعویق اندازند.

دولت‌های انگلیس وروسیه تزاری که درایران به‌یکانهای نظامی‌شان تکیه‌داشتند، مداخله درامور داخلی ایران را دنبال‌کردند و کوشیدند در کابینه بحران پدید آورند و وزیران هواخواه خودشان را در دولت به‌کار گمارند. درنتیجهٔ مداخله امپریالیست‌های خارجی، از اوت ۱۹۱۴ تا نوامبر ۱۹۱۷ درتهران ده‌بار کابینه ایران دچار بحران‌شد.

فعالیت شبکه جاسوسی آلمانها وترکها

به‌سال ۱۹۱۵ تبلیغات آلمان دوستی درایران به‌کامیابی چشم‌گیری نائل‌آمد. اخبار گسترده‌ای دربارهٔ پیروزیهای درخشان و عالی بودن اسلحه آلمانها، دربارهٔ وضع وخیم کشورهای متفقین درکلیه جبهه‌های جنگ در سرتاسرکشور ایران ازطریق شبکه جاسوسی آلمان ـ ترك پخش می‌شد، شایعاتی منتشرگردیدکه گویا تمام آلمانها و در رأس آنها

قیصر آلمان، ویلهلم دوم به‌دین اسلام گرویده‌اند، ضمناً دربارهٔ خویشاوندی «گروههای آریائی» ملت‌های آلمان و ایران تبلیغات گسترده‌ای منتشر شدند. ضمن اعلامیه‌ها و تحریکات شفاهی شبکه جاسوسی آلمانها ازکلیه مردم مسلمان دعوت می‌شد تا بایکدیگر متحدشوند و کمیته‌های پان‌اسلامیسم تشکیل‌دهند وباکشورهای متفقین‌به پیکار برخیزند، اطمینان داشته‌باشندکه دولت‌آلمان گویا دوست‌همه‌دولتهای مسلمان‌است واصلاً به‌خاطر آنهاست‌که با انگلستان و روسیه واردجنگ شده است.

دربهار ۱۹۱۵ هیئتی‌آلمانی زیر نظر نیدرمایر و گن‌تینگ همراه ۲۲۰ سرباز ترك با وسائل حمل و نقل و اسلحه و پـول از بغداد به‌قصر شیرین وارد شدنـد، اینها عازم افغانستان‌بودند. هیئت نیدرمایر مدتی دراصفهان که‌مرکز فعالیت‌های شبکه‌جاسوسی‌آلمانها بود، ماند، سپس به‌سوی‌کابل رهسپار گردید، قسمتی از همراهانش را با اسلحه و طلا در ایران به‌جاگذاشت، ضمناً درطول‌خط سیر این‌گروه به‌افغانستان تبلیغات گسترده‌ای به‌سود دولت‌آلمان انجام داد.

فعالیت شبکه جاسوسی‌آلمان ـ ترك‌آشکارا درمناطق مرکزی وجنوبی ایران‌به‌ویژه در آستانه روزهای عزاداری محرم (نوامبر ۱۹۱۵) گسترش یافت. به‌شعبه‌های بانك و کارمندان انگلیسی وروسی‌در کرمانشاه، بوشهر، سلطان‌آباد، شیراز، اصفهان، یزد، کرمان و همدان حمله شد. این‌جاسوسان از گرایش‌آلمان‌دوستی دموکراتها درمجلس ودولت‌ایران بهره بردند وکوشش‌داشتند ایران‌را به‌اتحاد جنگی‌آلمان و ترك علیه متفقین‌واردکنند.

قیام درشیراز

اوضاعی‌که به‌سال ۱۹۱۵ درشهرهای مهمی چـون شیراز، کرمان و اصفهان پیش آمد، دلیل برآن بودکه این‌نقاط نه‌تنها مراکز فعالیت شبکه جاسوسی‌آلمان، بلکه‌کانون‌های جنبش‌آزادی ملی‌که سخت با انگلیسها دشمنی می‌ورزیدند، بودند. یکانهای ژاندارم یگانه نیروهای مسلح‌محلی‌دراین شهرها بودندکه زیرنفوذ سازمانهای محلی حزب‌دمکرات و جاسوسان آلمانی قرار داشتند، ژاندارم‌ها در رابطه با حقوق ناچیزی‌که دولت به‌آنها می‌پرداخت بسیار آشفته بـودند. به‌سال ۱۹۱۵ در شیراز «کمیتهٔ دفاع از استقلال ملی» تشکیل شد، این‌کمیته اعلام داشت باید برای حفظ استقلال‌کشور به‌نبرد مسلحانه دست زد و ازپندار آلماندوستی پشتیبانی‌کرد. کمیتهٔ نامبرده روزنامه‌ای هم منتشرکرد. علاوه براین کمیتهٔ «اتحاد اسلام» هم با شعار جهاد وتبلیغات پان‌اسلامیسم به‌فعالیت پرداخت. ضمن این پیکارها تاکتیك ترور انفرادی هم‌به‌کار برده می‌شد. در اکتبر ۱۹۱۵ سوءقصد-

هائی به‌جان مأموران انگلیسی انجام گرفت. شبکه جاسوسی آلمانها (بنا به‌گفته ژنرال انگلیسی پ. سایکس شماره آنها درایران ۳۰۰ تن بود) تا آنجا که می‌توانست کوشش داشت ناسیونالیست‌ها را به‌قیام وادارد. در دهم نوامبر ۱۹۱۵ قیامی زیر رهبری کمیته قیام و شبکه جاسوسی آلمان به‌ریاست واسموس که خود را «ژنرال‌کنسول آلمان درجنوب ایران» می‌شناساند، آغاز گردید. بنا به‌دستور اوکنسول آلمان به‌نام واسترو به‌کمك ناسیونالیست‌های ایرانی، کنسول انگلیس وبیشتر انگلیسها را بازداشت‌کرد.

دراین قیام یکانهای ژاندارم شرکت داشتند (یکانهای ژاندارم، نیروهای نظامی‌ای بودندکه زیر فرماندهی افسران سوئدی و ایرانی قرار داشتند، این سازمان به‌سال ۱۹۱۱ در ایران تشکیل‌شد) که درمیان‌آنها بسیاری هواخواه حزب دموکرات بودند. شعبه‌بانك شاهنشاهی شیراز به‌تصرف قیام‌کنندگان درآمد. عشایرکوچ‌نشین پیرامون فارس هم علیه انگلیسها قیام‌کردند و قسمتی از اینها تنگستانی‌ها بودند. در حدود ۵ ماه شیراز ومناطق مجاورآن، خودمختارانه به‌وسیلهٔ کمیته دموکرات‌ها اداره می‌شد.

دولت ایران زیر فشار امپریالیست‌های روس وانگلیس درتهران ناچار شد یکی از فئودالهای بزرگ‌فارس به‌نام قوام‌الملك را به‌والی‌گری‌فارس بگمارد، اومأموریت داشت که شورش فارس را فرونشاند. اما در دسامبر ۱۹۱۵ از قیام‌کنندگان شکست‌خورد. فقط هنگامیکه مقداری اسلحه و توپ با توپچی‌های «سپاهی هندی»، دربندرعباس ازانگلیسها دریافت‌کرد وتوانست چندتن خان‌را باخودهمدست‌کند، وبه‌وسیله‌آنها دسته‌های چریکی‌ای برای نبردآماده‌کند، دوباره حرکت به‌سوی شیراز را آغازکرد. او موفق شد اهل خمسه را با خود همدست‌کند ویکانهای ژاندارم لار را که از آلمانها وترکها پشتیبانی‌می‌کردند شکست دهد، وسرانجام به‌سوی شیراز حرکت‌کرد. اما پیش ازآنکه وارد شهر شودکشته شد، ولی پسرکوچکش یعنی قوام‌الملك‌کوچك قدرت را به‌دست‌گرفت و درآوریل۱۹۱۶ قیام شیراز را سرکوب‌کرد.

رویدادهای کرمان واصفهان

در ماه مه ۱۹۱۵ هواخواهان حزب دموکرات وشبکه جاسوسی آلمانها زیررهبری برنستورف موقعیت بسیار خوبی درکرمان داشتند.

در سپتامبر ۱۹۱۵ هنگ ژاندارمری‌کرمان ازانجام دستورات فرماندهی ژاندارمری در تهران، سرپیچید. کمیته‌ای پدیدآمدکه طرح پیکار علیه کنسول‌های انگلیس و روس را درکرمان می‌خواست اجرا کند. ژاندارمها و یکانهای سازمان مجاهدین‌کرمان وابسته

به‌حزب دمکرات، شعبه بانك شاهنشاهی و ساختمان تلگرافخانـه انگلیسها را درکرمان اشغال‌کردند. درجنوب شرقی‌ایران جنبش مسلحانهٔ ضدانگلیسی‌درمیان عشایرآغازگردید. گروه محافظ مرزی‌انگلیسی‌که درطول مرزهای شرقی‌ایران‌مستقر بودندکانونهای‌شورش را در شیراز و شهرهای دیگر درهم‌کوبیدند وگروههای وابسته به‌شبکه جاسوسی‌آلمان‌ـ ترك را درکرمان و بلوچستان ایران‌از مردم جدا ووادار به‌فرار کردند. شبکهٔ جاسوسی آلمان به اسارت انگلیسها درآمد. والی کرمان کـه خان بختیاری بود درآغاز جانب خیزندگان راگرفت، اما یـك‌باره تغییرجهت داد وبه‌سوی انگلیسها گرائید، یگانهای زیر فرمان والی در خلع‌سلاح قیام‌کنندگان شرکت کردند. در ژوئیه ۱۹۱۶ کرمان به‌وسیله انگلیس‌ها اشغال‌گردید.

در اصفهان تبلیغاتی‌جدی به‌سودآلمانها، با ورود مجتهد آقا نورالله به‌اصفهان‌ضمن نوامبر ۱۹۱۴، آغازگردید. اوضمن همکاری با شبکه جاسوسی آلمانها، گردهم‌آئی‌هائی در مسجدهـا سازمان‌داد، ضمن مـوعظه‌هایش به‌انگلیس و روس لعنت می‌فرستاد. حزب دموکرات ایران‌که درآغاز ۱۹۱۵ در اصفهان تجدیدسازمان‌یافته بود، به‌تبلیغ پندارهای خود در روزنامه محلی «زاینده‌رود» پرداخت. ضمن‌این تبلیغات تحریم ارزبانك‌شاهنشاهی وهمه بانك‌های خارجی از مردم تقاضا می‌شد. درآبادیهای پیرامون شهر، روحانیان‌علیه انگلیسها و روسها اعلام جهاد دادند. درهمه‌جا جوش وخروش درگرفت و این تبلیغات، مسلمانان متعصب و ناسیونالیست‌های دوآتشه را علیه انگلیسها برانگیختند. ساختمان‌ـ های بانکها و تلگرافخانه‌ها به‌وسیله ژاندارمها اشغال شدنـد. حتی قسمتی از بختیاریها که‌روحیهٔ انگلیسی‌خواهی‌را داشتند، همچنین مردم محلی‌به‌وسیله کنسول‌آلمان‌جمع‌آوری و مسلح شدند، عملاً اصفهان به‌وسیله کمیته‌ای اداره می‌شدکه در رأس آن بازرگانان بزرگ وروحانیان‌قرار داشتند واینها فقط به‌یگانهای مسلح‌نامبرده متکی بودند. کمیسیون ویژه‌ای مأمور جمع‌آوری پول و وسیله برای پیکارگردیدنـد. کمیتهٔ اصفهان دولت را آگاه‌کردکه آماده است برای‌بیرون راندن انگلیسها از اهواز به‌نبرد پردازد. این جنبش اصفهان پس از ورود ارتش روس درمارس ۱۹۱۶ به‌اصفهان، پایان یافت.

سرکوبی جنبش آزادی ملی.
تشکیل «کمیته دفاع‌ملی» درقم

امپریالیست‌های انگلیس وروس‌که ازجنبش‌آزادی ایرانیان و فعالیت شبکه‌جاسوسی آلمانها درایران به‌هراس افتادند، بایکدیگر توافق کردندکه پادگانهائی در طول مرزهای

شرقی ایران به‌منظور پوشش مستقرکنند، در اکتبر ۱۹۱۵. به‌فرمان دولت تزاری روس یك سپاه اعزامی قزاق زیر فرماندهی ژنرال باراتوف دربندر انزلی پیاده شد. هم‌زمان با رهسپاری این سپاه از انزلی به قزوین، یکان روسی دیگری زیر فرمان ژنرال زولوتارف که درماه مه در قزوین مستقرشده‌بود، به‌تهران رهسپار گردید. در ۱۵ نوامبر ۱۹۱۵ این سپاه‌تقریباً به‌نزدیکی پایتخت رسید وکرج را اشغال‌کرد. در ارتباط با نزدیکی نیروی‌عظیم روسی به‌پایتخت، اعضای سفارت آلمان و ترك، چندتن از وزیران و قریب ۴۰ نماینده مجلس و حتی عده‌ای از روحانیان، پلیس شهر ویکانهای‌ژاندارم ومجاهد درظرف یك‌روز تهران را ترك و به‌قم رهسپار شدند. احمدشاه درتهران ماند.

در قم «کمیتهٔ دفاع‌ملی» تشکیل شد، دراین‌کمیته بسیاری از اعضای‌حزب‌دمکرات شرکت داشتند. گردآوری پول، اسلحه وخواربار آغازگردید، گویا همه‌برای لشکرکشی به‌تهران ونبرد با نیروهای روسی وانگلیسی آماده شدند و یکانهائی ازکاشان و اصفهان به‌قم وارد شدند.

سپاه روس، که در قزوین، ینگی امام وکرج مستقر بود، درآغاز دسامبر ۱۹۱۵ به سوی همدان و قم رهسپارگردید در نبردهائیکه نزدیکی آبادی‌های ایلچی، سلطان بولاغ ولاله‌کیان در ۹ دسامبر ۱۹۱۵ روی‌داد نیروهای ژاندارم و چریکهای ملی‌که شماره‌شان ۷ هزارتن بود به‌کلی‌شکست خوردند. در۱۶دسامبرسپاه باراتوف، بدون‌توجه‌به‌مجاهدین، همدان را اشغال‌کرد.

یکانهای سوار ژاندارم و بختیاری زیر فرماندهی انقلابی نامدار به‌نام امیرحشمت که شماره‌شان به ۱۷۰۰ سوار می‌رسید و به‌منظور حمله به‌تهران در رباط کریم متمرکز شده‌بوددر۲۲ دسامبر۱۹۱۵ به‌وسیله‌یکانهای قزاق‌روسی تارومار شدند وعقب‌نشستند، در ظرف همان‌روز، یکانهای‌سپاه روس‌که به‌سوی جنوب تهران پیشروی می‌کردند قم را به‌تصرف درآوردند. درنتیجهٔ به‌اصطلاح لشکرکشی ارتش روس به‌سوی تهران فعالیت جاسوسان آلمانی ـ ترك فلج شد. ضربت کوبنده‌ای به‌جنبش خروشان آزادی ملی ایران واردآمد.

هیئت «کمیته دفاع‌ملی» که‌گرداننده فعالیت‌های کمیته‌های فرعی ویکانهای مسلح بود ناچار شد با شتاب قم‌را ترك و از راه‌کاشان واصفهان به‌کرمانشاه‌رهسپار گردد.

دولت «ملی» در کرمانشاه و عملیات‌جنگی درسال۱۹۱۶

در فوریه ۱۹۱۶ یک دولت «ملی» زیر رهبری فئودال بزرگ و حاکم لرستان «نظام‌السلطنه» درکرمانشاه تشکیل شد. درترکیب این دولت رهبران حزب دموکرات‌و اعتدالیون شرکت داشتند. نمایندگان‌آلمان ـ ترك هم حتی در تشکیل این دولت‌مداخله کردند. سفیرانی از سوی این‌دولت به‌برلین و استانبول فرستاده‌شدند. آلمان امیدواربود که ضمن‌کمك به‌انجام طرح تشکیل این دولت درآینده ایران را زیر حمایت خود قرار خواهد داد.

دیری نپائید که میان دولت نظام‌السلطنه و رهبر حزب دمکرات، سلیمان‌میرزا، اختلاف‌نظر جدی در زمینه بسیاری از مسائل‌سیاسی پدیدآمد، انگیزه‌اش‌آن‌بودکه دولت «ملی» بیش ازحد زیرنفوذ فرماندهی ارتش ترك ـ آلمان قرارگرفت. «این دولت» تنی‌چند از دموکرات‌ها را که زیربار سیاست تحمیلی آلمانها وترکها نمی‌رفتند، و از منظورهای مغرضانه آنها مبنی‌بر اتحاد با ایران تبعیت نمی‌کردند، بازداشت‌کرد.

رویدادهای جنگ دراین‌هنگام وضع نامساعدی را برای دولت «ملی» پدید آورد. در ۱۹ مارس ارتش تزار اصفهان را اشغال‌کرد، یکانهای مجاهدی که به‌کرمانشاه اعزام شده بودند در اول ژانویه ۱۹۱۶ کنگاور را ترك‌کردند. در ۲۷ فوریه اینان به‌وسیله یکانهای اعزامی سپاه باراتوف شکست سختی خوردند و از کرماتشاه عقب نشستند، در دهم ماه مه قصرشیرین را از دست دادند. درماه مه ۱۹۱۶ این دولت «ملی»، رهبران حزب دموکرات و هواخواهان‌آنها و قسمتی از ژاندارمها به‌خاك ترکیه مهاجرت کردند. هنگام عقب نشینی به‌مرز نمایندگان دموکرات‌ها و اعتدالیون انحلال احزاب خود را اعلام داشتند.

به‌سال ۱۹۱۶ ارتش روس از قصر شیرین به‌تعرض ادامه‌داد و عملیات جنگی رادر خاك ترکیه به‌سمت‌موصل و خانقین آغازکرد. اما پس ازتسلیم انگلیسها درآوریل۱۹۱۶ به‌ترکهادرناحیه کوت‌العماره، فرماندهی‌ارتش‌ترك، نیروهای‌فارغ‌شده‌ازعملیات‌محاصره را به‌جبههٔ ایران‌گسیل‌داشت، درتابستان ۱۹۱۶، ارتش ترك قصرشیرین، کرمانشاه وهمدان را اشغال‌کرد. تعرض ترکها به‌وسیله ارتش‌روس درگردنهٔ شمال‌غربی همدان متوقف‌شد. ترکها بیش ازیم ماه این‌مناطق را زیراشغال داشتند.

درنیمه سال ۱۹۱۶ اعضای «دولت ملی» و نمایندگان مجلس که طرفدار اتحاد با آلمان ـ ترك بودند دوباره درکرمانشاه ظاهر شدند.

در تهران دولت تازه‌ایکه وزیران آن هواخواه انگلیس و روس بودند. روی کار آمداما عملاً قدرت واقعی به‌دست سفیران وفرماندهان یکانهای نظامی این دولت‌ها بود. قدرت شاه اسماً پابرجا بود. درآغاز سال ۱۹۱۷ سرزمین‌های شمالی ایران تا اصفهان

زیر اشغال ارتش روس بود؛ ترک‌ها مناطق باختری را تاهمدان در تصرف داشتند. ارتش انگلیس، جنوب ایران را اشغال‌کرده بود.

یکان تفنگداران جنوب ایران

در تابستان ۱۹۱۶ نمایندگان انگلستان و روسیه در تهران به‌بهانه «حفظ نظم و امنیت» و حتی‌پیکار با خطر آلمان ـ ترك، دولت شاه را مجبور کردند با افزایش شماره افراد بریگاد قزاق ایران درشمال‌کشور تا ۱۱ هزار نفر موافقت‌کند، در جنوب ایران هم سازمانی نظامی به‌نام پلیس جنوب که شماره‌آن بسته به‌نظـر فرماندهان انگلیسی باشد، ایجاد گردد.

درمارس ۱۹۱۶ یك هیئت نظامی ویژه‌ای زیرنظر ژنرال پ. سایکس وارد بندر عباس گـردید. مأموریت سایکس تشکیل یکان نظامی تازه‌ای از افراد محلـی و فرماندهی افسران انگلیسی بـود، تا به‌وسیله‌آنها سرکشی عشایـر ضد انگلیسی را سرکوب کند، فعالیت شبکه جاسوسی باقیمانده‌آلمانها را ازمیان‌ببرد ومناطق‌جنوبی ایران را اشغال‌کند. سازمان این نیروی تازه انگلیسی «تفنگداران جنوب ایران» (S.P.R.) نامداشت[1].

افراد این یکان‌که ازساکنان محلی‌گرفته شده بودند، قسمتی از ژاندارمهای سابق بودندکه طبق نمونه ارتش‌انگلیس ـ هندی‌آموزش دیدند، درجریان سال ۱۹۱۶، مکران، کرمان، یزد، شیراز را اشغال‌کردند. مردم ایران دربرابر «پلیس‌جنوب» انگلیسی پایداری نشان دادند و بارها به‌آنها دستبرد زدند. با وجودکیفر سختی‌که درانتظار حمله‌کنندگان به‌این یکانها بود، یورش‌هـای ضدانگلیسی درجنوب ایـران ادامه داشت. طولانـی‌ترین زدوخوردهای نیروهای انگلیسی با این مخالفان، نبرد با عشایر بلوچ، بهارلو، وقشقائی بود. درکازرون افراد S. P. R. موردحمله جدی مخالفان محلی زیر رهبری‌کمیتهٔ‌حزب دموکرات‌قرارگرفته وازشهر بیرون راندەشدند. انگلیسها بیرحمانه خیزندگان‌را سرکوب کردند.

جنبش جنگل

یکی ازکانون‌های پیکار ضد امپریالیستی مردم ایران در دوره جنگ جهانی اول،

---

۱. S. P. R. خلاصهٔ عبارت South Parsian Riflers یعنی‌تفنگداران جنوب ایران است.م.

شمال‌کشور ومناطق‌کوهستانی استان‌گیلان بود، دراین مناطق پارتیزانها مواضع خود را در جنگلهای سخت‌گذر برگزیدند و بنابراین پیکارجویان این منطقه به «جنگلی‌ها» نامیده شدند. رهبر پارتیزانهای جنگلی کوچک‌خان بود.

کوچک‌خان‌که فرزند یك بازرگان خرده‌پای رشتی بود از میان خرده بورژواهای شهری بپا خاست. اوکه آموزش دینی را فراگرفته بود فعالانه در انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران شرکت داشت. کوچک‌خان درآغاز جنگ به‌سوی فعالیت‌های‌کمیته «اتحاد اسلام» کشانده شد و در پایان به‌سال ۱۹۱۴ با چند تن از همفکرانش درگیلان به‌سازمان دادن یکانهائی به منظور شرکت در جهاد علیه خارجیها پرداخت. افراد این یکانها شامل دهقانان، دهقانان مزدورکرد، خرده بورژواها، صنعتگران و قسمت‌کوچکی از روحانیان، مالکان‌کوچك، و تا اندازه‌ای مالکان و روشنفکران بودند. برنامهٔ این‌گروه متحد شامل سه ماده بود: بیرون راندن اشغال‌گران و به‌چنگ آوردن استقلال ایران، برقراری نظم و سامان درکشور و از میان‌بردن بیدادگری، پیکار با بیداد وخودکامگی. شعار تبلیغاتی این گروه، اتحاد همه مسلمانان بود. رهبران این‌گروه، کمیتهٔ محلی «اتحاد اسلام» را تشکیل دادند، این‌کمیته شامل ۷۲ تن بود که بیشتر اعضای آن روحانیان محلی بشمار می‌آمدند.

شبکه جاسوسی‌آلمان ـ ترك در ایران به‌امید اینکه استانهای شمالی ایران را به منطقهٔ عملیات جنگی علیه روسها تبدیل‌کنند؛ با کوچک‌خان تماس گرفتند و به‌او اسلحه رساندند. درمیان جنگلی‌ها چند افسرآلمانی واطریشی وجود داشتند، اینان اسیران جنگی فراری از اردوگاههای روسی واقع در ترکستان بودند حتی چندتن افسر ترك هم درمیان جنگلیها دیده می‌شدند. جنبش جنگلی‌ها ازسوی مستوفی‌الممالك نخست‌وزیر وقت ایران تائید گردید.

یکانهای جنگل درنبرد علیه سپاه ژنرال باراتوف شرکت کردند. درآغاز ۱۹۱۶ ارتش‌روس درناحیه ماسوله شکست‌سختی به‌جنگلی‌ها واردآورد، پس از این شکست‌تقریباً یك سال جنگلیها به‌هیچگونه عملیات رزمی تن درندادند. از سال ۱۹۱۷ اینان دوباره در گیلان نبرد را آغازکردند و نفوذشان در مناطق کناره‌ای مازندران و استراباد، گسترش یافت.

وضع‌اقتصادی ایران‌درپایان‌جنگ

اشغال ایران به‌وسیله ارتش‌های دولت‌های متخاصم، انجام عملیات جنگی درخاك

این کشور و اقدامات سرکوب‌گرانه نیروهـای خارجی سخت وضع اقتصادی کشور را به نابسامانی کشاند.

جنگ، ارتباط اقتصادی داخلی استانها را فلج کـرد و زیان فراوانی به بازرگانی خارجی ایران وارد آورد. ازسالهای ۱۹۱۳-۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷-۱۹۱۸ صدور پنبه ایران از ۸۳ میلیون قران به۲۵ میلیون قران کاهش یافت؛ برنج از ۴۱ میلیون قران به ۲۰ میلیون قـران رسید؛ خشکبار از ۷۰ میلیون به۴۸ میلیون قـران؛ و غیره. کاهش میزان بازرگانی با روسیه، به‌ویژه سقوط فاحش صادرات به‌این کشور درسالهای ۱۹۱۶-۱۹۱۷ یکی‌ازانگیزه‌های مهم کاهش کشت‌پنبه، برنج وفرآورده‌های‌دیگر گردید واینگونه‌بورژوازی بازرگان را در رابطه با فروش مواد خام به‌روسیه، به‌ورشکستگـی کشاند. درآمد گمرك به‌شدت کاهش یافت‌بگونه‌ایکه دولت از پرداخت اقساط وامهای‌انگلیس و روس عاجزماند، درماه مارس ۱۹۱۵ مجلس سوم اعلام داشت‌که کمیسیون مالی باید از ایرانیان تشکیل شود و قانون فراخوانی بیگانگان برای اداره امور مالی‌کشور لغوگردد. اما درنیمه سال ۱۹۱۶ مشاوران انگلیسی و روسی در وزارت دارائی ایران‌حضور داشتند. کمیسیون‌مالی ایران‌تبدیل به‌آمیخته‌ای از مشاوران‌مالی‌انگلیسی ـ روسی‌ـ بلژیکی ـ ایرانی گردید.

درشرایط جنگ، نمایندگان بورژوازی ملی ازسرمایه گذاری برای تولیدات صنعتی خودداری‌کردند، برترشمردند سرمایه‌هایشان‌را نگاهدارند، یابرای تولیدکالاهای‌کوچك، سوداگری، معاملات‌زمین‌های‌کشاورزی ورباخواری‌به‌کاربرند. فراوانی‌امتیازهای‌خارجی، مانند سابق ایرانیان‌را از امکان بهره‌بری ازثروتهای طبیعی‌شان باز می‌داشت.

درعین‌حال جنگ‌جهانی اول باعث ایجاد چند خط آهن دربرخی از شهرهای مرزی ایران‌گردید. نخستین‌راه‌آهن باریك ازجلفا به‌تبریز و یك‌شاخه‌آن به‌کناره دریاچه‌ارومیه (صوفیان ـ شرفخانه) ساخته شد. پس ازساختمان راه‌آهن روسی‌درماه مه ۱۹۱۶ انگلستان هم یك رشته خط‌آهن از شمال باختری هندوستان، از نیشکی به‌میرجاوه و زاهدان‌کشید. از این خط پس از جنگ به‌عنوان یك شاهرگ تجارتـی بهره‌برداری شد. بنا به‌ملاحظات استراتژی جنگی، ارتش روس و انگلیس قسمتی از راههای خاکی وگذرگاههای ایران‌را تعمیر کردند. شمارهٔ کارگران صنعت نفت درمنطقه شرکت نفت ایران وانگلیس افزایش یافته و تا اندازه‌ای تولیدکالاهای‌کم اهمیت محلی‌بیشتر از سابق شد.

ارتش‌های انگلیس، روس و ترك در منطقهٔ زیـر اشغالشان هـرکاری می‌خواستند خودسرانه انجام مـی‌دادند، خـواربار، دامها، حیوانات باری و محصولات را مصادره می‌کردند. دهقانان از بیدادگری وخودسری فئودالهای محلی و خانهای‌عشایرکوچ‌نشین بیش ازپیش رنج می‌کشیدند. دولت مرکزی ازوصول مالیات استانها عاجز بود. درکشور

به‌سختی کاهش خواربار احساس می‌شد، و از سال ۱۹۱۷ به‌بعد تقریباً درتمام نقاط ایران، قحطی و بیماریهای واگیردار، درگرفت. ساکنان از محل‌های ویران شده‌شان پراکنده شدند. درآغاز سال ۱۹۱۷ وضع اقتصادی ومالی کشور به‌شدت بحرانی بود.

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ درایران وروسیه

درفوریه ۱۹۱۷ در روسیه، انقلابی بورژوا ـ دموکراتیک رویداد، انتشار این خبر درایران‌شور وشوق فراوانی با امید دگرگونی‌سیاست خارجی روسیه، در توده‌های‌ایرانی پدیدآورد. این واقعیت که خودکامگی‌تزار روس ازمیان رفته بود، امکان دگرگونی‌روابط مردم ایران را با ملت روس نوید می‌داد، بنابراین ایرانیان نسبت به‌مردم انقلابی روس احساسات بسیار مهرانگیزی داشتند.

حزب دموکرات که‌هنوز نیروی فعال خود را حفظ کرده بود، سازمانش را درپایتخت وشهرهای‌دیگر تجدیدکرد وبه‌تبلیغات ضدانگلیسی در روزنامه‌های‌وابسته، ازقبیل«ایران»، «نوبهار»، «زبان‌آزاد» پرداخت و سیاست استعماری انگلستان را در ایران فاش‌کرد. پیکار انتخاباتی‌مجلس چهارم آغازگردید. دراین‌هنگام درمواضع‌حزب دموکرات ایران دوجهت کاملاً مشخص به‌چشم می‌خورد: جناح چپ که فعالانه علیه ارتش‌های روس و انگلیس پیکار می‌کرد و خواستار پیشرفت مبارزهٔ جانانه ضد امپریالیستی بود؛ جناح راست که از نمایندگان اشراف فئودال، بورژواهای بازرگانی‌کلان و دیوان سالاران تشکیل می‌شد، در موضع مقاومت منفی باقیماند.

درماه مارس ۱۹۱۷ درتهران «کمیته مجازات» تشکیل شد، درترکیب این کمیته احسان‌الله‌خان و دموکرات‌های دیگر شرکت داشتند. «کمیته مجازات» پیکار خود را بر مبنای‌ترور انفرادی انگلیسی‌خواهان شناخته‌شده، آغازکرد و به‌انجام چند ترورپرداخت، نخست‌وزیر، وثوق‌الدوله واحمد شاه‌را هم‌تهدید به‌مرگ‌کرد. درماه مه؛ پس ازاستعفای کابینهٔ وثوق‌الدوله‌دولت تازه‌ای شامل‌وزیران دموکراتهای راست‌روی کارآمد وانتخابات مجلس‌چهارم‌را اعلام داشت. شرکت دوبارهٔ وثوق‌الدوله و وزیران انگلیسی دوست‌دیگر دراین‌کابینه، باعث‌آشفتگی و خشم فراوان درشهر گردید. در ژوئیه ۱۹۱۷ یك روز پیش از اجرای برنامه سوء قصد به‌وثوق‌الدوله، اعضای «کمیته مجازات» لو رفتند، عده‌ای بازداشت شدند وکمیته منحل‌گردید، چند تن ازاعضای این‌کمیته ازجمله احسان‌الله‌خان فرارکردند و به‌گیلان نزد جنگلیها رفتند.

سیاست‌خارجی دولت‌موقت‌بورژوازی روسیه همانگونه‌مانندزمان تزار،امپریالیستی

بود. فرق دیپلماسی دولت موقت روسیه دربارهٔ روابط ایران بادولت تزاری درآن بودکه هم‌اکنون سرکوبی جنبش‌های آزادی ملی و ضد امپریالیستی مردم ایران به‌ابتکار دولت انگلستان واگذار گردید. عملاً هیچگونه دگرگونی اصولی‌ای در سیاست روسیه پس از انقلاب فوریه روی نداد. سفیر روس مینورسکی، ژنرال باراتوف وسرهنگ بیچرخوف با نیروهای زیر فرمانشان همانگونه درایران ماندند.

درجواب مراجعه محافل اجتماعی ایران، وزیرخارجه دولت موقت روس میلیوکف در ۱۷ مارس ۱۹۱۷ به‌سفیرش مینورسکی درتهران آموزشهای زیر را داد: «لازمست به‌اطلاع دولت شاه برسانید، که دولت روسیه مانند پیش از سیاست همکاری متقابل با دولت بریتانیادراموراپران پیروی می‌کند و.....سیاست دولت روس هیچگونه دگرگونی‌ای را تحمل نخواهدکرد.... اما درنظر داشته باشید به‌انگیزه نظام جدیدیکه ما داریم مبادا آشکارا علیه گرایش‌های لیبرالی درایران تظاهر کنید. بنابراین بهتر است دراین گونه‌موارد ابتکار را به‌دست سفیرانگلیس بدهید وفقط از اقداماتش پشتیبانی کنید». جانشین میلیوکف درمقام وزارت امورخارجه، یعنی میلیونر نامدار تزشچنکف به‌نوبه خود در۹ مه ۱۹۱۷ به‌مینورسکی تلگرامی به‌شرح‌زیرفرستاد: «جهت‌کلی سیاست ما درایران، همانگونه که‌سلف من‌یادآوری کرده، مانندپیش همکاری متقابل‌کامل با انگلیسها خواهد بود» درهمان‌هنگام دولت موقت روس به‌سفیر انگلیس در پتروگراد دربارهٔ استواری سیاست همکاری متقابل دو دولت درایران‌اطمینان داد وبه‌ویژه یادآوری کردکه روسها «دلیلی‌مبنی برگرایش‌شان به‌دموکراتهای ایران نمی‌بینند».

به‌سال ۱۹۱۷ عملیات جنگی درخاك ایران به‌شرح‌زیر گسترش یافت.

درماه مارس ترکها پس ازنبردهای سرسختانه با ارتش روس درایران ناگزیرهمدان، کرمانشاه را ترك وعقب‌نشینی کردند. ارتش روس به‌تعرض خود درخاك ترکیه ادامه‌داد و تا سرزمین‌های جنوبی خانقین و قزل‌رباط پیش‌راند. دولت موقت روس‌که قصد ادامه جنگ را داشت نیروهای اضافی به‌ایران فرستاد. از اول‌مارس ۱۹۱۷ نیروهای روسی‌که درشمال‌ایران به‌سر می‌بردند اقدام به‌تشکیل‌کمیته‌های سربازی کردند و دربرخی موارد، اتحادکمیته‌های‌سربازی ـ اقسری وشوراهای‌کارگری ـ دهقانی وگزینش‌کمیته‌های اجرائی را عملی ساختند، این سازمان‌ها نمایندگان منافع دهقانان، کارگران، بازرگانان روسی مهاجر درایران بودند. شوراها وکمیته‌های اتباع روسی درایران ارتباط خود را باشوراهای باکو، تفلیس و تاشکند برقرار کردند. درچندکمیته سربازی بلشویك‌ها نفوذ داشتند. در تبریز شورای نمایندگان سربازان و کارگران درست شد، این شورا کارهای تبلیغاتی وسیعی روی ارتش انجام می‌داد و ارتباط خود را باکمیتهٔ ایالتی حزب دموکرات برقرار

کرد. درچند شهر ایران شوراها همراه سازمانهای حزب دموکرات، تظاهرات اول ماه مه و ژوئیه ۱۹۱۷ را برگزار و ضمن آنها اعتراض خود را علیه سیاست خارجی امپریالیستی دولت روسیه اعلام داشتند. در اوت ۱۹۱۷ در تبریز ضمن کنفرانس کمیته ایالتی حزب دموکرات که در آن ۴۸۰ نماینده شرکت داشتند، استقلال حزب دموکرات آذربایجان اعلام شد، کمیته مرکزی این حزب انتخاب گردید و در رأس کمیته مرکزی، ایرانی انقلابی محمد خیابانی قرار گرفت.

دراثر انقلاب روسیه توده‌های وسیع ایرانیان که به‌ماوراء قفقاز وترکستان مهاجرت کرده بودند به‌پیکارهای سیاسی کشانده شدند. به‌سال ۱۹۱۶ در باکو کارگران ایرانی صنعت نفت یك سازمان سیاسی سوسیال ـ دموکرات به‌نام «عدالت» به‌وجود آوردند. این حزب به‌شکل یك حزب پرولتاریای بین‌المللی سازمان یافت. درماه مه ۱۹۱۷ ضمن کنفرانس باکو برنامه آن مورد تائید قرار گرفت و کمیته مرکزی برای خود برگزید. درصدر این کمیته کارگر انقلابی نامدار اسدالله غفار زاده بود. هفته‌نامه «عدالت» که به‌زبان فارسی وآذربایجانی منتشر می‌گردید و مجلهٔ «بیرق عدالت» به‌عنوان ارگان حزب نشر می‌یافت. به‌سال ۱۹۱۷ حوزه‌های حزب عدالت درماوراء قفقاز و ترکستان به‌فعالیت پرداختند. دربرنامه حداقل این حزب، یکی ازمسائلی که بایستی روی آن کار می‌شد، تشکیل و گسترش این سازمان در ایران ومتحدکردن کلیه عناصر انقلابی این کشور بود.

ویژگیهای ماههای فوریه ـ اکتبر ۱۹۱۷ فعالیت نیروهای آزادی ملی وپدیدآمدن حزب پرولتاریائی است، که شرایط لازم را برای مرحله نوین جنبش آزادی ملی درایران آماده کرد، فعالیت این نیروها ازانقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر روسیه الهام می‌گرفت.

ایران زمان معاصر

۲۱

جنبش آزادی‌ملی در ایران پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه کودتای دولتی ۱۹۲۱ـ م. (اسفند ۱۲۹۹ شمسی)

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه و ایران

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه، دگرگونی ژرفی را درتاریخ جهان آغاز کرد. این انقلاب ضربت نیرومندی‌را به‌سیستم امپریالیستی، به‌سیستم مالکیت استعماری واردآورد. انقلاب اکتبر مواضع مردم کشورهای استعمار زده و اسیر امپریالیسم، ازجمله ایران را به‌منظور پیکارآزادی‌ملی، استوارکرد. این انقلاب راه انقلابهای آزادی‌بخش مردم زیر ستم امپریالیسم راگشود. اینگونه دورهٔ نوینی درتاریخ ایران آغاز شد.

از نظر روابط با کشورهای شرق، نخستین دولت شوروی کارگری ـ دهقانی، بر پایه اصول سیاست ملی لنینی، برابری همه ملیت‌ها، احترام و حاکمیت مردم شرق و پیشرفت صلح‌آمیز و روابط دوستانه باکلیه مردم را دربرنامه کار خودگذاشت. در دومین کنگرهٔ شوراهای سرتاسر روسیه، لغو کلیه پیمانهای نا برابر با کشورهای خارجی اعلام گردید، به‌منظور افشای اصول‌سیاست تاراجگرانه دولت‌های امپریالیستی درایران و کشورهای دیگر خاور، دولت شوروی کلیه متن پیمانها و موافقت‌نامه‌های سری دولت تزاری

و دولت موقت روسیه را با دولت‌های امپریالیستی دیگر انتشار داد. یکی از اسنادی که انتشار یافت، موافقت‌نامه سری روسیه تزاری باانگلیسها مبنی برتقسیم، منطقه «بیطرف» خاك ایران به‌سال ۱۹۱۵ بود.

در ۲۰ نوامبر (۳ دسامبر) ۱۹۱۷ اعلامیه‌ای خطاب به«کلیه مسلمانان زحمتکش روسیه و شرق» به‌این‌شرح انتشار یافت: «جمهوری روسیه و دولت کمیساریای خلقهای شوروی بااشغال خاك کشورهای‌دیگر مخالف است.... پیمان تقسیم ایران را ملغی‌اعلام وآن‌را از میان برده است. همینکه عملیات جنگی پایان یابد، ارتش روس‌ازایران خارج خواهد شد وایرانیان حق تعیین سرنوشت خود راخواهند یافت».

ضمن امضای قرارداد برست‌لیتوفسکی در ۲(۱۵) دسامبر ۱۹۱۷ در بارهٔ متارکهٔ جنگ، خروج نیروهای روسی و ترك از خاك ایران پیش‌بینی شد. در دسامبر ۱۹۱۷، دولت‌شوروی اعلامیه‌ای دربارهٔ تخلیه ایران از ارتش روس‌صادرکرد؛ این‌کار درژانویه آغاز ودر مارس ۱۹۱۸ پایان یافت. درایران فقط یکانهای گارد سفید زیر فرمان ژنرال باراتوف باقیماندند، که به‌خدمت انگلیسها درآمدند. در ۱۴(۲۷) ژانویه ۱۹۱۸ دولت شوروی طی یادداشتی الغای کلیهٔ پیمانها و قراردادهای نابرابر را با دولت ایران رسماً اعلام داشت وضمن‌آن یادآوری‌کردکه هیچگونه محدودیت یانشاری به‌حقوق مردم‌ایران مبنی‌بر به‌دست‌آوردن‌آزادی. واستقلال وارد نخواهدشد؛ ضمناً پیمان سال ۱۹۰۷ انگلیس روسیه مبنی برتقسیم ایران به‌مناطق نفوذ، لغوگردید.

این تصمیمها واقدامات دولت نوبنیاد شوروی‌اثری ژرف روی مردم ایران گذاشت، توده‌های وسیع مردم با جوش و خروش از این اعلامیه‌ها استقبال‌کردند. دولت شاه‌زیر فشار افکارعمومی مردم ایران نـاگزیر شد در دسامبر ۱۹۱۷ دولت شوری را به‌رسمیت بشناسد.

به‌دنبال انقلاب اکتبر درایران‌جنبش دموکراتیك توده‌ای وآزادی ملی اوج‌گرفت. درهمه‌جا میتینگ‌ها و تظاهرات گسترده‌ای علیه سیاست امپریالیستی انگلیسها و برقراری روابط دوستانه با روسیه شوروی آغاز شد. در رشت، انزلی، تبریز، همدان، کرمانشاه، شوراهای محلی مشترکی شامل نمایندگان سربازان انقلابی روس و مردم ایران تشکیل گردید. درگیلان عملیات یکانهای پارتیزان جنگلـی شدت یافت، اینان قسمت مهمی از استان‌گیلان ازجمله مرکز آن، یعنی شهر رشت را اشغال‌کردند، هم‌اکنون جنگلی‌ها زیر شعارهای «ایران برای ایرانی‌ها» و«نابود باد انگلیس» پیکار را دنبال می‌کردند.

طبقه‌کارگر نوپای ایران فعالانه به‌پیکار بـرخاست و رفته رفته تـوانست رهبری جنبش آزادی ملی محلی را به‌دست‌گیرد. به‌سال ۱۹۱۸ در تهران اتحادیه‌های کارگران

چاپخانه‌ها، معلمان، نانواها، کارگران واگن، پست و مستخدمان تلگرافخانه‌ها تشکیل گردید. درتبریز، رشت وانزلی هم‌اتحادیه‌هائی‌درست شدند. اینان بدون واسطه ومستقیماً درجنبش‌های ضدامپریالیستی شرکت‌می‌کردند. سازمانهای‌حزب سوسیال دموکرات«عدالت» درشهرهای شمالی ایران سخت به‌فعالیت پرداختند، این‌حزب ازکارگران‌مهاجر ایرانی‌در پایان جنگ جهانی درباکو تشکیل شده بود.

در آذربایجان، فعالیت حزب دموکرات‌آذربایجان شدت یافت، این حزب ضمن‌اوت ۱۹۱۷ در چارچوب حزب دموکرات ایران تشکیل شده بود. عناصر این‌حزب، خرده بورژواها، مالکان پیشرفته، روشنفکران، روحانیان دون‌پایه و حتی‌کارگران و دهقانان بودند، این‌حزب خواهان پیکار سخت باامپریالیسم واجرای دگرگونی دموکراتیک‌درایران بود. جنبش‌های ضدامپریالیستی دراستانهای دیگرکشورهم اوج‌گرفتند.

اشغال ایران‌به‌وسیله انگلیسها وموافقت‌نامه‌انگلیسی ـ ایران

امپریالیست‌های انگلیسی از اینکه ارتش روس ایران را تخلیه‌کرد، بهره بسردند. اینان می‌پنداشتند، با این اوضاع شرایط مساعدی را به‌منظور انجام طرحهای انقیاد دولت ایران و تصرف ماوراء قفقاز به‌دست‌آورده‌اند. انگلیسها همچنین از رشدجنبش‌های آزادی ملی در شمال ایران برآشفتند. و کوشش داشتندآنها را خفه‌کنند و نگذارند آثار این جنبش‌ها به‌مناطق دیگر ایران وبه‌هندوستان سرایت‌کند.

امپریالیست‌های امریکائی‌هم درسالهای۱۹۱۸-۱۹۲۰ می‌کوشیدند در ماوراءقفقاز نفوذ کنند واین منطقه را به‌شکل تحت‌الحمایه امریکا درآورند، یاآنکه اقلاً ارمنستان را زیرحمایت خود بگیرند. منظور امریکائیها خفه کردن قدرت شوروی و تصرف منابع نفت باکو بود.

انگلیسها به‌بهانهٔ پیکار علیه ارتشهای ترك و آلمان که درماه مه ۱۹۱۸، قسمت باختری آذربایجان ایران و تبریز را گرفتند، خود را برای اشغال ایران آماده‌کردند. در آغازسال۱۹۱۸، یکانهای انگلیسی زیر فرماندهی ژنرال دنسترویل، از راه همدان، قزوین، منجیل و رشت به‌سوی شمال ایران گسیل‌گردیدند. یك ستون از نیروهای انگلیسی زیر فرماندهی ژنرال مالسون به‌منظور تصرف استانهای‌کناره دریای خزر به‌سوی‌شمال‌خاوری ایران اعزام‌گردید.

اشغال‌گران انگلیسی با تظاهرات خشمگینانه و خصمانه مردم ایران روبرو شدند. میتینگ‌ها وتظاهرات اعتراض‌آمیز مردم آغاز گردید، روزنامه‌های تهران علیه‌اشغال‌گران

مقاله‌ها منتشر کردند. در ماه مه ۱۹۱۸ در جنوب ایران (فارس) خیزش ضد انگلیسی قشقائی‌ها درگرفت.

انگلیسها درایران فقط ازپشتیبانی فئودالهای مرتجع بلندپایه وسرمایه‌داران‌وابسته (کمپرادورها) برخوردار بودند؛ ارتش بریتانیا از یکانهای گارد سفید روسی‌که در ایران استخدام‌کرده بودند، نیز بهره بردند. درپایان ژوئن، یکانهای انگلیسی زیر فرمان‌ژنرال دنستروویل، رشت و انزلی را اشغال‌کردند شوراهای محلی را منحل و رهبران آنها را به هندوستان تبعیدکردند. جنگلیهای زیر فرمان کوچک‌خان سخت دربرابر اشغال‌گران به پایداری پرداختند، اما بعدها کوچک‌خان در اوت ۱۹۱۸ از نبرد با انگلیسهادست‌کشید و با ژنرال دنستروویل به‌توافق رسید، به‌موجب این موافقت‌نامه‌کوچک‌خان ملزم شد، اجازهٔ عبور نیروهای انگلیسی را که به‌سوی باکو پیش می‌رفتند، بدهد، و خسواربار این نیروها را تأمین‌کند، افراد انگلیسی را که به‌اسارت گرفته بود، آزادکند و غیره. دنستروویل هم موافقت‌کرد، قدرت کوچک‌خان را در گیلان به رسمیت بشناسد؛ اما منظور دنستروویل از این‌موافقت‌نامه‌مانوری‌بیش‌نبود، می‌خواست پایداری‌جنگلیها رادربرابر نیروهای‌انگلیسی ازمیان ببرد. دیری نپائید انگلیس‌ها پیمان خودرا شکستند ونیروهایشانرا برای سرکوبی جنگلیها مأمور کردند، اینگونه اینان ناگزیرشدند دوباره به‌جنگل‌پناه برند.

در اوت ۱۹۱۸ مداخله‌گران انگلیسی به‌کمك اس. ار.ها (سوسیال‌های‌انقلابی)، داشناك‌ها و منشویك‌ها باکو را به‌بهانه دفاع آن منطقه دربرابر حملهٔ ارتش ترك، اشغال کردند، اما ضمن ۱۴سپتامبر درآستانهٔ اشغال باکو به‌وسیله ارتش ترك، اینها با شتاب با اموال ربوده شده به‌انزلی برگشتند.

در نیمه سال ۱۹۱۸ سرتاسر خاك ایران زیر نظارت انگلیسها بود. در ۱۲ اوت یك دولت انگلیسی‌خواه به‌ریاست وثوق‌الدوله درتهران روی‌کارآمد. دراین‌هنگام افسران انگلیسی، بریگاد قزاق و یکانهای نظامی دیگر را درایران زیر فرمان داشتند. دولت وثوق‌الدوله به‌تحریك انگلیس‌ها، رسماً از پذیرفتن هیئت دیپلماتیك شوروی زیر نظر ای. ا. کولومیتزوف درژوئیه۱۹۱۸، خودداری‌کرد. در ۲نوامبر ۱۹۱۸ سربازان‌انگلیسی همراه با افرادگاردسفید روسی، هیئت نمایندگی شوروی را تارومار کردند، همکاران‌آنها را اسیر وبه‌عنوان‌تبعیدی به‌هندوستان فرستادند. فقط ای. ا. کولومیتزوف توانست‌بگریزد و خود را به‌مسکو برساند. دولت وثوق‌الدوله به‌سال ۱۹۱۹ یادداشتی به‌کنفرانس صلح پاریس تقدیم داشت‌که به‌موجب آن ادعای مالکیت قسمتی از خاك شوروی (آذربایجان شوروی، ارمنستان، قره‌باغ، قسمتی ازاستانهای داغستان وکناره‌دریای خزر) راداشت. درعین‌حال وثوق‌الدوله‌مذاکرات دربارهٔ موافقت‌نامه‌ای باانگلیسها راآغازکردکه به‌موجب

آن ایران به‌کشوری تحت‌الحمایهٔ انگلیسها تبدیل می‌شد.

با وجود روابط خصمانه دولت‌ارتجاعی وثوق‌الدوله باروسیه شوروی، این‌دولت کوشش داشت تا مردم ایران‌را ازبند اسارت امپریالیست‌ها آزادکند وبه‌تلاشهای خود در بارهٔ ایجاد روابط دوستانه با ایران ادامه داد. در ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ دولت شوروی طی یادداشتی به‌دولت و مردم ایران دوباره اعلام داشت‌که دولت شوروی رژیم کاپیتولاسیون را لغو وازکلیهٔ امتیازاتی‌که دولت تزاری روس به‌زیان‌ایران‌کسب‌کرده چشم می‌پوشد. ضمن این یادداشت یادآوری شدکه دولت شوروی کلیه اشیاء قیمتی، بنگاهها وسرمایه‌های روسی موجود درایران را به‌ایران وامی‌گذارد.

درژوئیه۱۹۱۹دولت شوروی دوباره نماینده تام‌الاختیار خود، ای. ا. کولومیتزوف را به‌ایران‌اعزام‌داشت، اما ضمن‌راه، درجزیرهٔ‌آشوراده قزاقهای ایرانی به‌دستورانگلیسها او را دستگیر و در۱۴ اوت‌کشتند.

در۹ اوت۱۹۱۹ قراردادی‌که ازنظر مردم ایران اسارت‌بار بود بین ایران وانگلیس امضاء شد. به‌موجب‌این‌قرارداد انگلیسهاامکان‌یافتند، مستشاران خود را درکلیه وزارت‌خانه‌ها و ادارات ایران به‌کارگمارند؛ برای ارتش ایران افسر، اسلحه وسازوبرگ تأمین کنند، سازمان ارتش‌ایران را تجدید و نیروی مسلح یك‌پارچه‌ای زیرنظر افسران‌انگلیسی ترتیب دهند. برای انجام این اقدامات انگلیسها متعهدشدند به‌ایران وام بدهند. امااین وام پس از ابقای مستشاران انگلیسی در رأس مالیهٔ‌ایران، قابل پرداخت بود. انگلیسها می‌توانستند درایران راه‌آهن و وسایل ارتباطی دیگر ایجاد کنند. ضمن‌این قرارداد پیش‌بینی می‌شدکه‌کمیسیون مختلطی برای تجدیدنظر در تعرفه‌های گمرکی ایران تشکیل‌شود. اینگونه قرارداد تحمیلی سال ۱۹۱۹ انگلیس ـ ایران، عملاً ایران را به‌کشوری تحت‌الحمایه انگلیس تبدیل می‌کرد والبته پایگاهی برای تحریکات واقدامات ضد شوروی انگلیسها درایران پدید می‌آمد.

انگلیسها بدون انتظار تصویب مجلس ایران، اجرای مواد این قرارداد را آغاز کردند. یك هیئت مالی انگلیسی زیر نظر «میتاچ اسمیت» به‌ایران وارد شد و در رأس بازرسی مالی‌کل ایران قرارگرفت. افسران انگلیسی قسمت‌های ارتش ایران را زیر نظر گرفتند. به‌سال ۱۹۲۰ مقاوله‌نامه‌گمرکی ایران و انگلیس‌امضاءگردید، وضمن‌آن‌عوارض گمرکی ناچیزی برای ورودکالاهای انگلیسی درنظرگرفته شد، اما برای‌کالاهای شوروی این عوارض به‌اندازه‌ای سنگین بودکه به‌تحریم ورود این‌کالاها می‌مانست. انگلیس‌ها همچنین«بانك شرق» وکمپانی «نفت‌شمال» را درایران‌تأسیس کردند، کمپانی‌اخیرمی‌کوشید منابع نفتی شمال ایران را تصرف‌کند. طرحهائی به‌منظور ایجاد راه‌آهن و راه‌های‌شوسه

درایران‌تهیه گردید. دربازارهای ایران منحصراً دادوستد کالاهای انگلیسی انجام‌می گرفت و طبعاً بهای کالاهای وارداتی انگلیسی که بدون رقیب در بـازار معامله می‌شدند بسیار بالا بودند، ضمناً از سوی انگلیسها غله خریداری واحتکار می گردید. درنتیجهٔ این اوضاع بهای کالاهای ضروری اولیه ومواد خواربار بگونهٔ سرسام‌آوری افزایش یافت. واینگونه قحطی وبیماری سرتاسر کشور را فراگرفت.

انگلیسها درکلیهٔ امور ایران دخالت و امرونهی مـی‌کردند. دولت وثوق‌الدوله هرماه ۲۲۵ هزار لیره استرلینگ از انگلیسها کمك مالی‌می گرفت وسیاست انگلیسی‌خواهی را درایران دنبال می‌کرد.

دولت بریتانیا برزندگی‌اجتماعی ـ سیاسی کشور ایران نظارت‌کامل داشت. انگلیسها شرکت‌کنندگان در جنبش‌های آزادی ملی و هواخواهان دوستی با شوروی را تارومار، چندتن را بازداشت و عده‌ای‌را تیرباران‌کردند یا تحت‌الحفظ به‌هندوستان‌فرستادند. ایران فقط اسماً خود را دولتی‌مستقل برمی‌شمرد. در ژوئیه ۱۹۱۹ هنگامیکه وثوق‌الدوله قرار داد۱۹۱۹ انگلیس ـ ایران‌را برای‌تصویب به‌مجلس‌چهارم‌که تازه تشکیل‌شده بود، برد، لنین گفت: «انگلیس ایران‌را اسیر کرده».

اما این‌قرارداد انگلیسهانتوانست به‌مرحلهٔ اجرا درآید. طرحهای انگلیس‌ها به‌میزان زیادی در سایه سیاست دوستی شوروی نسبت به‌ملت ایران بزودی از هم پاشید. در ۲۸ اوت ۱۹۱۹ دولت شوروی خطاب به «کارگران ودهقانان ایران» اعلام داشت‌که‌دولت کارگران ـ دهقانان جمهوری روسیه رسماً اعلام می‌دارد، این‌قرارداد انگلیس ـ ایران را به‌رسمیت نمی‌شناسد. با استوار شدن موقعیت دولت روسیه‌شوروی و فشار افکار عمومی ایرانیان، به‌سال۱۹۲۰ مذاکرات ایران وشوروی دربارهٔ بستن‌پیمان میان دو دولت‌آغاز گردید و اینگونه موضع امپریالیسم انگلستان درایران به‌سستی گرائید.

تا اندازه‌ای انگیزهٔ فروریختن طرحهای انگلیسها در ایران تضاد سخت میان خود امپریالیست‌ها بود ایالات متحدامـریکا و فـرانسه دربرابر گسترش متصرفات استعماری انگلستان درجهان به‌ویژه درایران واکنش نشان‌دادند.

نیرومندترین ضربت را به‌موافقت نـامه ۱۹۱۹ انگلیس ـ ایران، گسترش جنبش آزادی ملی ایران وکشورهای همسایه‌آن یعنی ترکیه وافغانستان با الهام گرفتن‌ازانقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، واردآورد.

اوج جنبش آزادی‌ملی درایران، قیام دمکرات‌ها درتبریز

امضای قرارداد انگلیس و ایران و امرونهی امپریالیست‌های انگلیسی دراین کشور موج خشم و اعتراض و اوج گیری جنبش ضد امپریالیستی را به‌ویژه در شمال کشور، برانگیخت. در بسیاری از شهرها میتینگ‌های توده‌ای، تظاهرات و «بست»ها درگرفت، تراکت‌ها و اعلامیه‌هائی با شعار «مرگ برانگلستان»، «مرگ بر دولت انگلیسی خواه وثوق‌الدوله» و غیره‌پخش شدند، روزنامه‌ها، شخصیت‌های‌اجتماعی برجسته، بسیاری از بازرگانان و نمایندگان روحانیان علیه این قرارداد به‌پا خاستند. سرتاسرکشور را جنبش ضدانگلیسی فراگرفت. قلع وقمع مداخله‌گران مسلح‌بیگانه به‌وسیله ارتش سرخ در درون روسیه و استقرار مجددقدرت شوروی درماوراء قفقاز، مردم‌را برای پیکارجانانهٔ‌آزادیبخش علیه اشغال‌گران انگلیسی و دست‌نشاندگان مرتجع ایرانی‌شان، تشویق کرد.

در ۷آوریل ۱۹۲۰ در تبریز قیام دموکراتهای آذربایجان زیر رهبری شیخ‌محمد خیابانی و با پشتیبانی تمام مردم شهر آغاز گردید. درتبریز قدرت به‌دست «کمیسیون‌ـ اجتماعی»که ازسوی‌حزب دموکرات‌آذربایجان برای‌ادارهٔ قیام تعیین‌شده بود، افتاد ودر ژوئن ۱۹۲۰ دولتی ملی‌زیر رهبری شیخ‌محمد خیابانی درآذربایجان تشکیل گردید.

شیخ‌محمدخیابانی‌که ازمیان‌خانواده‌ای بازرگان‌به‌پاخاسته بود یکی‌از شخصیت‌های روحانی‌برجسته بشمار می‌آمد. درسالهای ۱۹۰۸-۱۹۰۹ درقیام‌تبریز شرکت فعال‌داشت. به‌سال ۱۹۰۹ به عنوان نماینده مجلس دوم برگزیده شد، در ایـن مجلس به فراکسیون «دموکراتها» پیوست وعلیه سیاست امپریالیست‌ها پیکار می‌کرد. درنخستین سالهای‌جنگ جهانی اول او ضمن جنبش‌های ضدامپریالیستی، علیه انگلستان و روسیه‌تزاری وهمچنین علیه آلمانها و ترکها فعالیت می‌کرد. به‌سال ۱۹۱۸ هنگام اشغال تبریز به‌وسیلهٔ مقام‌ـ های‌نظامی ترك بازداشت وبه‌قارص‌فرستاده شد، به‌سال ۱۹۱۹ به‌تبریز بازگشت وتشکیل حزب دموکرات آذربایجان را اعلام‌داشت.

محمد خیابانی و هواخواهانش‌قاطعانه علیه قرارداد ۱۹۱۹ به‌پیکار برخاستند،برای استواری استقلال ملی، رژیم ایران را جمهوری اعلام داشتند، به‌اصلاحاتی‌دموکراتیك پرداختند، آذربایجان ایران را درچارچوب کشور ایران، خود مختار اعلام داشتند و با روسیه‌شوروی روابط بازرگانی و دیپلماتیك برقرارکردند. پس از قیام آوریل در تبریز، دامنه قدرت دموکراتها تا ارومیه، خوی، اردبیل، مراغه، سلماس، زنجان گسترده شد و آذربایجان به‌نام «آزادستان» اعلام گردید.

پس از آنکه دموکرات‌ها قدرت‌را به‌دست گرفتند اقدامهائی به منظور بهبود وضع توده‌های مردم انجام یافت. به‌خودسریها و بیدادگریهای مأمـوران شاه پایان‌داده شد. درشرایط‌کمبود خواربار پیکارعلیه احتکار انجام گرفت. بهای خواربار و کالاهای دیگر

کاهش یافت، مدرسه‌ها و بیمارستانهای تازه‌ای گشوده شدند.

قیام دموکراتهای آذربایجان اثر ژرفی روی موقعیت تهران گذاشت. دولت مرتجع وثوق‌الدوله زیر تأثیر گسترش جنبش‌های مردمی در ژوئن ۱۹۲۰ ناگزیر به‌استعفا شد و دولت مشیرالدوله روی کار آمد، در ترکیب کابینه تازه شخصیت‌های بورژوازی ملی شرکت داشتند، که علیه قرارداد ۱۹۱۹ ایران ـ انگلیس و پیروی دولت ایران ازسیاست انگلیس‌ها به‌کار پرداختند وخواهان روابط حسن‌همجواری بادولت روسیه‌شوروی بودند. این دولت مذاکره دوبارهٔ انعقاد پیمان شوروی ـ ایران را آغازکرد. درعین‌حال اقدام‌هائی را به‌منظور سرکوبی قیام دموکراتهای آذربایجان و جنبش‌آزادی ملی در استانهای دیگر انجام‌داد.

قیام دموکراتهای‌آذربایجان که عاملان‌آن، بازرگانان‌ملی، خرده‌بورژواهای‌شهری، بینوایان‌ساکن‌شهر وطبقهٔ‌کارگر تازه‌به‌دوران رسیده‌بودند، نقطه‌های‌ضعف فراوان‌داشتند. ویژگی رهبران بورژوای قیام‌که در رأس آنها شیخ‌محمد خیابانی‌قرار داشت، نااستواری و دودلی بود، اینان به پیکار جانانه‌ای علیه مرتجعان تن‌درندارند. هواخواهان‌مرتجعان را درتبریز و قزاقهای پادگان‌آن‌شهررا خلع‌سلاح‌نکردند؛ اقدامهائی‌به‌منظور مسلح‌کردن توده‌ها انجام ندادند و تنها به‌بسیج عده معدودی داوطلب پرداختند. مرتجعان بدون مانع درتبریز به‌کارشکنی سرگرم شدند، باهمفکرانشان درخارج ازشهر وحتی بافرماندهان ارتش شاه رابطه برقرار کردند. خیابانی به‌خواسته‌های دهقانان مبنی بر دگرگونی وضع موجود روستائیان توجهی نکرد و تـوده‌های اصلی دهقانان را در قیام شرکت نـداد. با جنبش‌های آزادی ملی مناطق دیگر ایران تماسی نگرفت. طرفداران خیابانی از تاکتیک دفاع منفی پیروی می‌کردند وبه‌عملیات تعرضی دست نمی‌زدند، اگرچه اوضاع منطقه‌های دیگرکشور برای گزینش تاکتیک‌تعرضی بسیار مساعد بود.

همهٔ این انگیزه‌ها به‌دولت شاه و انگلیس‌ها کمک‌کردند تا این‌قیام را سرکوب‌کنند. در اوت ۱۹۲۰ دولت ایران نیروی بزرگی را که به‌وسیلهٔ انگلیسها مجهز شده بود، به‌تبریز فرستاد. همراه با ارتش شاه مخبرالسلطنه که به‌عنوان والی آذربایجان تعیین شد به‌منظور مذاکره باخیابانی وارد تبریز گردید. به‌اواجازه ورود به‌تبریز داده شد، اینگونه توانست با ضدانقلابیون و قزاق‌های شهر تماس بگیرد. در ۱۱ سپتامبر مخبرالسلطنه به قزاقها ویکانهای مسلح ضدانقلاب فرمان داد به‌تبریز حمله کنند. در ۱۲ سپتامبر ارتش شاه درحالیکه مقاومت دموکراتها را درهم شکست، تبریز را اشغال و شرکت‌کنندگان در قیام را بیرحمانه سرکوب‌کرد. در۱۴ سپتامبر، شیخ‌محمد خیابانی رهبر قیام دستگیر و با وضع ددمنشانه‌ای کشته شد.

تشکیل جنبش انقلابی در گیلان. حزب کمونیست در ایران

مهم‌ترین جنبش آزادی ملی ایران در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۱، در گیلان گسترش یافت. انگیزهٔ غیرمستقیم پیشرفت این جنبش تجدید قدرت شوروی در باکو ضمن ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ و بیرون راندن مداخله‌گران انگلیسی و افراد گارد سفید، از باکو و انزلی در ماه مه ۱۹۲۰، بود. پس از این رویداد جنگلیها به‌سرکردگی کوچک‌خان از جنگل‌های ناحیه فومن بیرون ریختند و در ۴ ژوئن ۱۹۲۰، رشت و انزلی را اشغال کردند.

در گیلان جمهوری اعلام شد. در ۵ ژوئن دولت موقت انقلابی و شورای جنگ انقلابی جمهوری به‌ریاست کوچک‌خان تشکیل گردید. در برنامه این دولت، رژیم جمهوری در سرتاسر خاك ایران درنظر گرفته شده بود، الغای پیمانهای نابرابر، حقوق مالکیت فردی تمام شهروندان، برابری حقوق همه ملیت‌ها و «حفظ اسلام» در آن قید گردید. کوچک‌خان به‌مناسبت استقرار حکومت شوروی در سرتاسر خاك روسیه پیام تبریکی با امضای خودش و از سوی مردم ایران برای و. ای. لنین فرستاد. در گیلان جبههٔ واحدی تشکیل گردید، دراین جبهه عناصر زیر شرکت داشتند: گروه کوچک‌خان که اعضای آن دارای گرایش‌های ناسیونالیستی و وابسته به‌قشرهای بازرگانان و مالکان بودند؛ گروه روشنفکران خرده بورژوازی به‌سرکردگی احسان‌الله‌خان؛ گروه کردها که از مزدوران کرد تشکیل می‌شدند رهبری آنها را خالوقربان و کمونیست‌های ایرانی به‌عهده داشتند.

حزب کمونیست ایران به‌سال ۱۹۲۰ برمبنای حزب سوسیال دموکرات «عدالت» تشکیل شد. در ۲۲-۲۴ ژوئن ۱۹۲۰ کنگرهٔ حزب «عدالت» در انزلی تشکیل و تصمیم گرفت نامش را به «حزب کمونیست» تغییر دهد ضمناً برنامه حزب را زیر شعار تحقق هرچه زودتر مواد آن به‌این شرح تائید کرد: بیرون راندن امپریالیست‌های انگلیسی از ایران و الغای قرارداد اسارت‌بار ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، سرنگونی دودمان قاجار و برقراری رژیم جمهوری توده‌ای در ایران، تشکیل یك دولت دموکراتیك وارتش توده‌ای، تشکیل مجلس مؤسسان برپایه انتخابات با رأی مستقیم و مخفی مردم. کنگره، یك کمیته مرکزی انتخاب وتصمیم گرفت از کوچک‌خان پشتیبانی کند.

یگانهای انقلابی گیلان، آن منطقه را از وجود ارتش شاه پاك کردند. درماه ژوئیه منجیل و قسمتی از استان مازندران تا بارفروش را به‌زیر اشغال درآوردند.

اما در ژوئیه ۱۹۲۰ این جبهه واحد در گیلان از هم پاشید. میان کوچک‌خان و کمونیست‌های ایرانی که درآن‌هنگام در میانشان عناصر خرده بورژوا اکثریت داشتند و شایسته رهبری مسائل جنبش آزادی ملی نبودند، اختلاف نظر پدید آمد. انگلیسها وعوامل

شاه در گیلان خودشان را در درون جنبش انقلابی جازدند، و به‌ژرف‌تر کردن اختلاف پرداختند. عناصر چپ درچارچوب کمیته مرکزی حزب کمونیست با گروه احسان‌الله‌خان متحد شدند و تائیدکردندکه گویا ایران هم اکنون یك کشور سرمایه‌داری است و بایستی انقلابی سوسیالیستی دراین کشور انجام گیرد. اینان به‌رشت، انزلی و نقاط دیگر گیلان رفتند واموال خرده‌مالکان، خرده‌بورژواها، صنعتکاران و حتی دهقانان را مصادره کردند. درچنین شرایطی به‌تبلیغات علیه دین، قرآن وروحانیان هم پرداختند، خواستند تابیدرنگ زنان‌چادرها را ازسر بردارند، ازهمکاری‌باکوچك‌خان و بورژوازی ملی‌روی‌برتافتند.

کوچك‌خان مخالف گسترش جنبش انقلابی وانجام اصلاحات‌ارضی‌که می‌توانست دهقانان را به‌جنبش انقلابی بکشاند، بود. نا پایداری سیاسی یکی از ویژگیهای سرشت او بشمار می‌آمد. او محرمانه با نمایندگان دولت شاه به‌مذاکره پرداخت، و به‌عملیات رزمی علیه‌ارتش شاه پایان داد. همهٔ این انگیزه‌ها جبهه واحدگیلان را به‌نابودی‌کشاند.

در ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۰ کوچك‌خان با دسته‌های زیر فرمانش رشت را ترك‌کرد و در جنگل‌های منطقه نومن موضع گرفت. «چپ‌های» منشعب ازکمیته مرکزی حزب‌کمونیست با گروه احسان‌الله‌خان در ۳۱ ژوئیه دولت تازه‌ای در رشت تشکیل دادند ـ کمیته‌ملی آزادی ایران بیانیهٔ پر وعدو وعیدی مبنی برآزاد کردن توده‌ها، مصادره و تقسیم کلیه املاك مالکان میان دهقانان، لغو وظایف اضافی دهقانان وغیره صادرکرد. ضمناً تحویل برنج‌که عملاً اضافه محصول بهره مالکانه بشمار می‌رفت، اجباری اعلام گردید. دولت احسان‌الله‌خان نه‌تنها دام‌کارگر و بذر دراختیار دهقانـان نگذاشت، بلکه بیشتر اوقات دامهای خودآنها را مصادره می‌کرد. به‌مالیات‌های توده‌های شهری ازقبیل صنعتگران و بازرگانان خرده‌پا افزود. پس از ورود به‌رشت وشهرهای دیگر تگهبانانی را دم‌دروازه‌ها می‌گماشت تا از ورود محصولات دهقانان به‌بازارهای شهرجلوگیرند.

در اوت، ۱۹۲۰ بدون آمادگی قبلی دولت احسان‌الله‌خان حمله به‌تهران را آغاز کرد، یکانهای زیر دستش به‌سختی شکست خوردند ضمناً رشت به‌تصرف قزاق‌ها درآمد. دراکتبر ۱۹۲۰ قزاق‌ها رشت را اشغال‌کردند وقیام‌کنندگان گیلانی‌ناچار شدند درمازندران بمانند.

این سیاست افراطی، دولت احسان‌الله‌خان را از اعتبار انداخت. اعضای کمیته مرکزی، پیکار علیه او وگروه‌های چپ افراطی داخل‌حزب‌را آغازکردند. در این پیکار، نمایندگان کنگرهٔ مردم‌شرق درباکو نقش اصلی‌را ایفاکردند. اینان درسپتامبر ۱۹۲۰ سیاست احسان‌الله‌خان را محکوم شمردند.

در اکتبر ۱۹۲۰ عناصر ماجراجو از سازمان کمیته مرکزی حزب‌کمونیست ایران

خارج‌شدند. رهبری سازمان تازه‌کمیته مرکزی‌را یکی ازسازمان دهندگان حزب «عدالت» به‌نام حیدرعموغلی تاریوردی به‌دست گرفت. این‌کمیته تزی را طرح کردکه ضمن‌آن وضع اجتماعی ـ اقتصادی‌کشور وتاکتیك حزب‌کمونیست ایران را به‌روشنی مشخص می‌نمود. دراین تز، گفته شد که هم‌اکنون ایران در مرحله‌گذار از زندگی پدرسالاری قبیله‌ای و فئودالی به‌سرمایه‌داری است و بنابراین جنبش‌های خالص سوسیالیستی را درشرایط‌کنونی ردکرد وحتی مسئلهٔ اتحاد تمام طبقات اجتماعی را ازپرولتاریاگرفته تا بورژوازی‌متوسط برای پیکار علیه شاه، فئودالهای بزرگ و امپریالیست‌ها، به‌میان‌کشید. ضمن این تز به ضرورت توافق با کوچك‌خان، و انجام تبلیغات، بدون توهین به‌احساسات دینی درمیان مردم وتشکیل یك‌ارتش‌انقلابی به‌منظور پیکارعلیه امپریالیست‌ها وشاه اشاره‌شد.

کمیتهٔ مرکزی حزب‌کمونیست ایران به‌منظور استواری سازمانهای محلی‌حزب و تجدید نام‌نویسی اعضا اقدامهائی را انجام داد. سازمان حزب‌کمونیست ایران در تبریز، مشهد، تهران و شهرها و استانهای دیگر ایران تشکیل گردید. حزب کمونیست ایران ادارهٔ اتحادیه‌های کارگری را به‌دست گرفت. این‌حزب روزنامه‌های «حقیقت» و «کار» را منتشر می‌کرد وضمن‌آنها مسائل مارکسیستی، پیوستگی و سازمان‌دهی طبقه کارگر تبلیغ می‌شد.

سازمان‌تازه حزب‌کمونیست ایران‌گروههای سیاسی‌را به‌ایجاد جبهه‌واحد فراخواند ومذاکره باکوچك‌خان را آغازکرد.

نفوذ جنبش‌آزادی‌دراوضاع‌تهران. کودتای ۲۲فوریه۱۹۲۱(سوم‌اسفند۱۲۹۹ هـ. ش)

پیروزی نیروی شوروی در منطقه‌های ماوراء قفقاز وکناره دریای خزر، جنبش آزادی ملی درشمال ایران (آذربایجان ایران وگیلان)، وحتی رشد وکامیابی جنبش‌های ضدامپریالیستی درکشورهای همسایهٔ ایران یعنی افغانستان و ترکیه، همهٔ این رویدادها روند پیکارآزادی را درتهران واستانهای دیگر ایران‌توان‌بخشیدند. انگلیسها ومرتجعان ایران آشکارا دریافتندکه‌گسترش جنبش‌های آزادی ملی درشمال و استانهای دیگر ایران موجودیت آنها را به‌نابودی تهدید می‌کند. ضمناً موج اعتراض همگانی توده‌های‌ایرانی علیه قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس وایران هرچه خروشان‌تر به‌پیش می‌رفت.

دولت مشیرالدوله از انجام خواسته انگلیسها مبنی بر واگذاری فرماندهی بریگاد قزاق به‌افسران‌انگلیسی خودداری‌کرد، در۲۷اکتبر ۱۹۲۰ این دولت زیر فشارانگلیسها

استعفا داد، و در اول نوامبر فئودال بزرگ، سپهدار، به‌سمت نخست‌وزیری گماشته شد. اما دولت سپهدار هم‌جرأت نکرد قرارداد ایران وانگلیس را تائیدکند. درجواب‌یادداشت و التیماتوم مورخ ۱۹ نوامبر انگلیسها، دراثر تهدید مرتجعان که خواستار تصویب این قرارداد بودند، دولت سپهدار برآن شد که شورای عالی فـوق‌العاده‌ای شامل ولیعهد، وزیران پیشین، ونمایندگان مجلس تشکیل دهد. اما حتی این شورا هم‌که اکثریت اعضای آن شخصیت‌های مرتجع بودند جرأت نکردند این قرارداد را تائیدکنند وبه‌دولت پیشنهاد کردند مسئله را درمجلس شورای‌ملی مطرح‌کند و درعین‌حال درانتظار نتیجه مذاکرات‌با روسیه شوروی دربارهٔ انعقاد قرارداد شوروی ـ ایران بماند.

باشرایط موجود امپریالیست‌های انگلیسی دریافتندکه تلاش‌شان‌برای‌اجرای‌قرارداد ایران ـ انگلیس می‌تواند باعث اوج‌گرفتن جنبش آزادی ملی درایران گردد و سرانجام موقعیت آنهارا درایران به‌حالت‌انفجار درآورد. بنابراین تصمیم گرفتند تاکتیک‌خود رادر ایران عوض‌کنند و یك دولت نیرومند و ظاهراً «رادیکال» که بتواند موقعیت انگلیسها را درایران حفظ‌کند و درعین‌حال‌جنبش‌های آزادی ملی را باقدرت سرکوب نماید، وضمناً روند مذاکرات ایران وشوروی را بهم زند، روی‌کارآورند.

با شرکت فعال امپریالیست‌های انگلیسی در تهران طرح محرمانه کودتائی دولتی سازمان‌داده شد دسته‌ای‌به‌نام‌به‌اصطلاح «کمیته آهنین» به‌سرکردگی‌سردبیر روزنامه«رعد» یعنی‌سیدضیاءالدین طباطبائی‌که سخت به‌انگلیسها وابسته بودبرای انجام این طرح‌مأمور گردید. طرح این‌کـودتا درلندن تهیه شد. رضا خان سرهنگ فرمانده قسمتی از قزاقهای ایرانی برای اجزای این توطئه جلب‌گردید.

رضاخان ازخانواده‌ای‌که به‌کار سربازی‌اشتغال داشت ووابسته به‌کشاورزان‌خرده‌پا بود از منطقه سوادکوه مازندران بپا خاست. او در ۱۵ مارس ۱۸۷۸ به دنیا آمد و از همان آغاز جوانی در بریگاد قزاق تهران سرگرم خدمت‌شد. اوهمراه با ارتش انگلیس‌در نبرد علیه انقلابیون‌گیلان شرکت داشت.

در۲۲ فوریه ۱۹۲۱، یکانهای قزاق ایرانی زیرفرمان رضاخان به‌تهران واردشدند وکودتائی دولتی را انجام دادند. آنها تمام وزارت‌خانه‌ها و ادارات دولتی را اشغال و تقریباً ۲۰۰ تن از پلندپایگان ایرانی را بازداشت‌کردند، در درجه اول‌کسانی را گرفتند که‌علیه قرارداد ۱۹۱۹انگلیس ـ ایران به تظاهر پرداخته‌بودند. عملیات یکانهای‌کودتا را عملاً افسران انگلیسی (مربیان نظامی قسمت قزاق)، اداره می‌کردند. درپی کودتا، دولت تازه‌ای‌به‌ریاست سیدضیاءالدین تشکیل‌گردید، این‌کابینه درایران به‌نام «کابینهٔ‌سیاه» نامیده شد. به‌فرمان شاه به‌رضاخان لقب «سردار سپه» اعطاء و رسماً به‌فرماندهی لشکر

قزاق منصوب گردید. در آوریل ۱۹۲۱، رضاخان به‌سمت وزارت جنگ برگزیده شد.

به‌منظور گمراه کردن افکارعمومی توده‌های مردم و پیش‌گیری از اوج گرفتن جنبش انقلابی، دولت تازه در ۲۶ فوریه بیانیهٔ پر وعده وعید و عوامفریبانه‌ای که ضمن آن، در بارهٔ پیکار علیه اریستوکراتها وسرمایه‌های خارجی، دربارهٔ برقراری یک حکومت دموکرات، دربارهٔ بهبودی وضع کارگران و دهقانان، دربارهٔ تقسیم زمین‌های دولتی میان دهقانان، دربارهٔ افزایش سهم محصول دهقانان به‌حساب مالکان، دربارهٔ ایجاد یک ارتش ملی یک پارچه، درباره اصلاح وضع آموزش وپرورش، صنایع، بازرگانی حمل و نقل وغیره، انتشار داد. همچنین استقلال سیاست خارجی این دولت دربرابر دولت‌های بیگانه رسماً اعلام شد. ضمن بیانیه، الغای قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس ـ ایران که تحقق آن‌را انگلیسها غیر ممکن می‌پنداشتند، رسماً اعلام گردید.

به‌راستی «کابینهٔ سیاه» هیچگونه رفورمی را درایران انجام نداد. جانشین مستشار مالی انگلیسی به‌نام یالفود تغییری نکرد ودر جای خود ماند، سیاست او با قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس ـ ایران منطبق بود. انگلیسها به‌او مأموریت داده بودند که مانع از اوج گیری جنبش آزادی ملی درایران شود واز پیشرفت روابط شوروی ـ ایران جلوگیرد.

قرارداد شوروی ـ ایران به‌سال ۱۹۲۱ ـ م

اما بهم زدن مذاکرات دربارهٔ امضای پیمان شوروی ـ ایران که پیش‌از انجام کودتا درجریان بود، برای انگلیسها میسرنشد[1]. برای برقراری روابط عادی با روسیه‌شوروی نه‌تنها قشر وسیع توده‌های دموکراتیک بلکه بیشتر بازرگانان و مالکان که درنتیجهٔ قطع بازرگانی و روابط دیگر با روسیه زیان فراوان دیده بودند، اصرارمی‌ورزیدند؛ خواسته مردم مبنی بر برقراری سریع روابط با روسیه‌شوروی حتی باعث واکنش آشکار نمایندگان امرونهی کننده انگلیسی در ایران، علیه این‌خواسته‌ها گردید.

در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ پیمان شوروی ـ ایران درمسکو به‌امضاء رسید. ضمن این پیمان، سیاست لنینی برابری حقوق، احترام به‌استقلال و حاکمیت ایران وکمک به‌مردم این کشور در آزاد شدن از اسارت امپریالیستی منظور گردید. این پیمان بر پایهٔ روابط دوستانه، بیغرضانه و جوانمردانه سیاست شوروی وایران بسته شد. روسیه شوروی ضمن این پیمان الغای کلیهٔ پیمانها و موافقت‌نامه‌های زیان‌بخش به‌استقلال و حاکمیت ایران، از جمله

۱. روابط دیپلماتیک رسمی میان روسیه‌شوروی و ایران در ۲۰ ماه مه ۱۹۲۰ برقرار شد.

لغو رژیم کاپیتولاسیون و حقوق برون‌مرزی اتباع روسیه را درایران، تائیدکرد. دولت شوروی از دریافت کلیه وامهائیکه دولت روسیه تزاری به‌ایران‌تحمیل کرده بود، به‌سود ایران چشم پوشید. ازتمام امتیازاتیکه دولت روسیه‌تزاری از ایران گرفته بود صرف‌نظر کرد و مجموع ساختمانها و تأسیساتی را که دولت سابق روسیه در خاك ایران بناکرده بود، بلاعوض به‌دولت ایران واگذاشت، این تأسیسات عبارت بودند از: راههای شوسهٔ انزلی ـ تهران و قزوین ـ همدان، راه‌آهن جلفا ـ تبریز و صوفیان ـ دریاچه ارومیه، قایق‌ها، کشتی‌های باری و وسایل باربری دیگر در دریاچه ارومیه، کلیه ساختمانها و تأسیساتی‌که دولت تزاری برای تلگرافخانه بناکرده با خطوط تلگرافی و تأسیسات بندر انزلی. بانك استقراضی روس با کلیه اموال منقول و غیر منقول آن، که درخاك ایران وجودداشت به‌رایگان به‌دولت ایران واگذارگردید. دولت ایران ملزم شدکه این‌تأسیسات و امتیازات را به‌دولت یا تبعه خارجی دیگری واگذار نکند.

دولت شوروی‌که خواهان بهره‌برداری ازسیاست اشغالگرانه تزاریسم‌نبود، جزیرهٔ آشوراده و جزایر دیگر دریای خزر را به‌ایران تحویل داد. ضمن این پیمان هردوطرف متعهد شدند اجازهٔ ایجاد تأسیسات هرگروه یا سازمانی را که دشمن طرف دیگر باشد در خاك خود ندهند وحتی به‌ارتش دولت ثالث که تهدیدی برای مرزهای یکی از طرفین بشمار می‌رود یا امنیت یکی از طرفین متعاهدین را با خطر مواجه‌کند اجازهٔ اقامت در خاك خود را، ندهند. ایران متعهد شد خاك خود را به‌عنوان پایگاه در اختیار نیروهای نظامی‌ایکه قصد تجاوز به‌مرزهای شوروی را دارند، نگذارد. درشرایط مشخصی دولت شوروی این حق‌را داشت که به‌منظور حفظ امنیت‌کشورش اقدامات لازم را معمول‌دارد.

اجرای قرارداد ۱۹۲۱ شوروی ـ ایران تا به‌امروز برای ایران اهمیت فراوانی داشته است. این نخستین قرارداد برابر ایران با دولتهای بزرگ پس از یك قرن تحمل چیرگی رژیم کاپیتولاسیون در کشور بود. دولت شوروی از کلیهٔ وامها، امتیازات، ساختمانها و تأسیسات روسیه درایران که بهای‌آنها بالغ بر ۶۰۰ میلیون روبل طلا بود چشم پوشید. این قرارداد شرایط مساعدی را برای استواری استقلال اقتصادی وسیاسی، و پیشرفت مستقل ایران فراهم آورد. این پیمان، قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران را از هم پاشاند و کشور ایران را از زیر اشغال انگلیسها آزادکرد. و. ای. لنین درگزارشی که ۲۲ دسامبر ۱۹۲۰ به‌کنگره هشتم شوراها داد این موضوع را مژده داد و گفت: «امضای قرارداد قریب‌الوقوع با ایران، گویای روابط دوستانهٔ دولت شوروی باکلیه مردم جهان به‌ویژه آنهائیکه زیر ستم امپریالیسم رنج می‌برند، برمبنای منافع و علائق برابر و مشترك، می‌باشد».

طبعاً خبر امضای این قرارداد باعث خشنودی وشور وهیجان افکارعمومی ایرانیان گردید. روزنامه «آزادی‌شرق» نوشت که مردم‌ایران باید روز امضای این‌قرارداد راجشن بگیرند. بسیاری از شخصیت‌های دولتی ایران انعقاد قرارداد با روسیه شوروی راتبریك گفتند وآنراستودند. مثلاً وزیر جنگ ایران، رضاخان ضمن ۲۶ژوئن ۱۹۲۱ درروزنامه «گلشن» نسبت به‌سیاست روسیهٔشوروی و روابطش با ایران نوشت: «این روسیهٔ آزادکه رژیم‌تزاری‌را سرنگون کرد، نه‌تنهاخودش‌رااز زیرستم وخودکامگی‌نجات‌داد، بلکه کشورهای همسایه‌اش راهم از این رنج رهانید. همین روسیه بودکه‌همهٔ امتیازات تاراجگرانه دولت تزاری را از میان‌برد وآنها را به‌ایران تسلیم کرد».

اما دولت انگلیسی‌خواه سید ضیاءالدین کوشش می‌کرد که از پیشرفت روابط دوستانه شوروی ـ ایران‌وحتی عملی‌کردن پیمان جلوگیری به‌عمل آورد، اواجازه‌انتشار متن کامل‌قرارداد را نداد وسپرد مانع ورودسفیرروسیه به‌مرز ایران‌شوند وغیره.....

سیاست ارتجاعی‌ضدشوروی این‌دولت خشم واعتراض گروههای گستردهٔ توده‌ایران را برانگیخت. این دولت تکیه‌گاهی در داخل کشور ایران نداشت. درعین‌حال تضاد و پیکارمیان سیدضیاء ورضاخان که هرکدام تلاش‌می‌کردند قدرت کامل را در دولت‌به‌چنگ آورند، بالاگرفت. گروه‌های درباری وحتی خوداحمدشاه از سید ضیاء خوششان‌نمی‌آمد. همه این انگیزه‌ها باعث شدندکه درتاریخ ۲۵ ماه مه ۱۹۲۵ شاه سید را کنار زد، سیدضیاء ناگزیر شدایران را ترك‌کند وتحت‌الحفظ به‌بغداد برود. دراین هنگام قوام‌السلطنه، برادر وثوق‌الدوله، که‌ازفئودال‌های‌بزرگ گیلان بشمار می‌رفت و سخت به‌امپریالیست‌ها وابسته بود به‌نخست‌وزیری گماشته شد. مقام وزارت‌جنگ دراختیار رضاخان باقی ماند، درآن‌زمان‌کلیه نیروهای مسلح مانند ارتش وژاندارمری زیرفرمان اوبودند. قوام‌السلطنه و رضاخان، سرکوبی‌جنبش‌های‌آزادی ملی گیلان وقیام کلنل محمدتقی‌خان را آغازکردند. قیام‌اخیر در تابستان سال ۱۹۲۱ در خراسان رویداد.

سرکوبی جنبش‌انقلابی درگیلان

درماه مه ۱۹۲۱ به‌ابتکار حزب‌کمونیست ایران‌جبههٔ واحدکمونیست‌ها تشکیل‌شد. گروههای وابسته به‌این جبهه، حزب‌کمونیست زیر رهبری حیدر عموغلی، جنگلیها به سرکردگی کوچك‌خان و گروه وابسته به‌احسان‌الله‌خان، بودند. دولت تازه‌ای زیر نظر «کمیته انقلابی» درگیلان تشکیل شد. رهبری این دولت را کوچك‌خان به‌عهده داشت که درسازمان نیروی مسلح زیر فرمانش تجدیدنظر و گیلان را به‌پایگاهی به‌منظور حمله

علیه دولت ارتجاعی ایران تبدیل کرد. این دولت دخالت خارجیان را درامور ایران مردود شمرد و خواهان پیشرفت روابط دوستانه با دولت شوروی بود. دولت تازه اقدامهائی را به‌منظور بهبود وضع بهداشت، آموزش و پرورش مردمی وزمینه‌های دیگر آغاز کرد. مدرسه‌های تازه‌ای گشوده‌شدند و به‌آموزش کودکان بگونه‌رایگان پرداختند، درروستاها شوراهای آموزشی برای پیکار با بی‌سوادی تشکیل گردیدند. اتحادیه‌های باربران، قایق رانان وکارگران صیدماهی و غیره سازمان داده شدند. سازمان جوانان تشکیل گردید و چند روزنامه هم انتشار یافت. ده‌ها مرکز تبلیغاتی پدیدآمدند که ضمن آنها کار تبلیغاتی توده‌ای انجام می‌گرفت و وضع ایران را برای توده‌ها تشریح و سیاست دولت ارتجاعی ایران و امپریالیست‌ها را افشا می‌کردند.

اما این جبهه واحد به‌نااستواری گرائید. احسان‌الله‌خان که از نقش رهبری دولت محروم شده‌بود، علیرغم نظر «کمیته انقلابی» وبدون آمادگی نظامی و سیاسی در ژوئن ۱۹۲۱ خودسرانه برآن شد به‌تهران حمله‌کند، این حمله به‌شکست‌کامل و فرار افرادش گرائید. در ۳۰ ژوئیه کمیته انقلابی، احسان‌الله‌خان را ازجبهه اخراج‌کرد و او ناگزیر در لاهیجان اقامت‌گزید. میان حیدر وکوچک‌خان هم اختلاف‌نظر پدیدآمد؛ کوچک‌خان‌که قبلاً ناپایداری وسازشکاری خود را نشان‌داده بود، برآن‌شد با امپریالیست‌ها ومرتجعان ایرانی سازش‌کند. او حتی با نمایندگان دولت شاه و گروههای ضدانقلابی حاضردر گیلان تماس‌گرفت، اینان شامل مساواتی‌ها، گاردهای سفید وجاسوسان آلمانی وانگلیسی‌بودند. کوچک‌خان‌ازافزایش نفوذکمونیست‌های ایرانی‌که درتابستان ۱۹۲۱ به‌فعالیت‌شان افزوده بودند، هراس داشت.

حزب‌کمونیست ایران‌کارگسترده‌ای‌را درمیان دهقانان مزدور وبینوایان آغازکرد ونفوذ آن حزب درمیان دهقانان چشم‌گیر بود. این‌حزب دستور دادکه سهم محصول‌برنج دهقانان به‌حساب مالکان افزایش‌یابد. حزب‌کمونیست ایران‌بیشتر به‌کارگران بندرانزلی، نیمه پرولتاریا، پیشه‌وران وصنعتکاران خصوصی انزلی و رشت اتکاء داشت. یکانهای کمونیست ویژه‌ای سازمان‌داده شدند. در۴ اوت۱۹۲۱ گیلان به‌عنوان جمهوری‌شورائی اعلام گردید. حزب‌کمونیست درزمینه تشکیل و سازماندهی شوراهای زحمت‌کشان‌تلاش فراوان‌کرد وعملاً اداره چندشهر گیلان را به‌دست‌گرفت.

کوچک‌خان از افزایش نفوذ کمونیست‌ها درایران هراس داشت، امپریالیست‌ها و مرتجعان ایرانی به این هراس دامن می‌زدند، سرانجام در راه خیانت به‌جنبش گام نهاد. در ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱، هنگام تشکیل‌کمیتهٔ انقلابی‌در دهستان پسیخان، درنزدیکی‌رشت، حملهٔ خیانت آمیزی به حیدرخان و رهبران دیگر جنبش پیکار به‌خاطر آزادی ملی انجام

گرفت: اینها به‌دست کوچك‌خانی‌ها کشته‌شدند. درهمان‌هنگام یکانهای‌زیر فرمان کوچك‌خان به‌سرکوبی‌سازمان‌های کمونیستی در رشت و انزلی پرداختند. یك‌زد وخورد داخلی حتی میان دسته‌های کوچك‌خان و چریکهای زیر فرمان خالو قربان درگرفت، دیری نپائید خالوقربان و دسته‌اش به‌ارتش‌شاه پیوستند.

دولت قوام در حالیکه از پراکندگی یکانهای انقلابی گیلان بهره برد، در پائیز ۱۹۲۱، یکانهائی از نیروی قزاق ایرانی را به‌سرکردگی رضاخان به‌گیلان گسیل‌داشت، اینان یکانهای جنگلی را تارومارکردند و سرتاسر گیلان را به‌تصرف درآوردند. خود کوچك‌خان را درپایان نوامبر ۱۹۲۱ درکوههای طالش‌اسیر وسربریدند. شرکت‌کنندگان درجنبش آزادی ملی به‌ویژه‌کمونیست‌هابیرحمانه سرکوب گردیدند.

قیام‌خراسان‌وجنبش‌دموکراتیك دراستانهای دیگرایران

در ژوئن ۱۹۲۰ در منطقه‌های شیروان و قوچان قیامی به‌سرکردگی خدائی که سابقاً درخدمت خان‌های‌کرد ایل زعفرانلوبه‌کار چوپانی سرگرم بود، درمیان بینوایان‌کرد آن‌منطقه درگرفت. این‌قیام علیه خانهای‌محلی واشغالگران ارتش‌انگلیس برپاشد. ارتش دولتی بادشواری فراوان و باکمك چریکهای زیر فرمان خانهای مرتجع درسپتامبر۱۹۲۰ توانست این‌قیام را سرکوب‌کند.

این ناخشنودی عمومی مردم، در روحیهٔ افراد ارتش و ژاندارمری که در خراسان پادگان بودند، بازتابید، و آنها را آماده قیام‌کرد، فرماندهٔ این قیام‌کلنل محمدتقی‌خان پسیان بود. این شخص از اعضای حزب دموکرات ایران بشمار می‌رفت و هنگام جنگ جهانی اول فرماندهی یکی از یکانهای ژاندارم را که درعملیات رزمی علیه ارتش‌های روس و انگلیس در منطقه‌های قزوین، همدان وکرمانشاه شرکت داشتند، به‌عهده داشت. به‌سال ۱۹۱۶ پس از اشغال‌کرمانشاه به‌وسیله ارتش تزار روس ازایران خارج شد و ازراه ترکیه به‌آلمان رفت، به‌سال ۱۹۲۰ از آن‌جا به ایران بازگشت. او در تهران در جنبش آزادی‌ملی وپیکارعلیه قرارداد۱۹۱۹ انگلیس و ایران‌فعالانه شرکت‌کرد. به‌سال ۱۹۲۰ دولت مشیرالدوله او را به‌عنوان فرمانده ارتش وژاندارمری خراسان برگماشت. درسایه داشتن روحیهٔ ضد امپریالیستی وروابط دلسوزانه‌اش به‌نیازمندیهای سربازان، دیری‌نپائید که‌کلنل، محبوبیت و اعتبار فراوانی درمیان یکانهای زیر دستش وهمچنین درمیان‌توده‌های مردم به‌دست‌آورد.

پس از انجام‌کودتای ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ درسوم آوریل محمدتقی‌خان، والی‌خراسان

یعنی قوام‌السلطنه را درمشهد بازداشت کسرد و او را به‌تهران فرستاد. هنگامیکه پس از سقوط دولت سیدضیاء کابینه‌ای زیر نظرقوام‌السلطنه روی کارآمد، محمدتقی‌خان‌این‌دولت را به‌رسمیت نشناخت.

محمدتقی‌خان‌عملاً اداره امور خراسان‌را به‌دست گرفت، دراین هنگام «کمیته‌ملی» با او همکاری‌داشت این کمیته گرایش‌های بورژوازی ملی، روشنفکران و خرده‌بورژوازی شهری‌را بازمی‌تاباند. محمدتقی‌خان اقدامات رضاخان‌را درباره تجدیدسازمان‌ژاندارمری و الحاق آن به‌بریگاد قزاق ردکرد. خواسته‌های سیاسی کلنل و هواخواهانش به‌قرارزیر بودند: آزادی ایران از زیریوغ انگلیسهای زورگو و «اریستوکراتهای پوسیدهٔ» ایرانی، برقراری قانون اساسی تازه و تشکیل‌یك دولت دموکرات در تهران. علاوه براین، اینان خواهان برخی رفورم‌های دموکراتیك در چارچوب نظام بورژوازی، پیشرفت آموزش، ایجاد بیمارستانها وغیره بودند. محمدتقی پیکاری جدی را علیه‌دست‌نشاندگان انگلیس‌ها درخراسان آغاز کرد وفرمان بازداشت بسیاری ازآنها را داد.

کلنل و هواخواهانش خواسته‌هائیرا مبنی‌بر اصلاحات‌کشاورزی و روستائی به‌میان نیاوردند، امادربرخی موارد مالکان مرتجع را بازداشت‌کردند. دهقانانی را که ازانجام وظائف تحمیلی فئودالها وپرداخت مالیات خودداری می‌کردند، تحت پیگرد قرار ندادند. درپی انجام یورش علیه جاسوسان انگلیسی و دولت ارتجاعی قوام‌السلطنه در خراسان، طغیان و جنبش ضد فئودالی دهقانان آغاز شد، اینان دامهای اربابی و خواربار موجود انبارهای فئودالها و همچنین مراکز اربابی را تصرف‌کردند.

خانهای‌بلندپایه‌خراسان‌به‌وسیله‌چریکهای‌مسلح‌زیرفرمانشان، به‌تحریك‌قوام‌السلطنه علیه محمدتقی‌خان بپا خاستند. در پائیز ۱۹۲۱ نیروهای نظامی هم از تهران به‌خراسان گسیل‌گردید. درآغاز اکتبر تقی‌خان ضمن برخورد باکردهای قوچان‌کشته شد. پس‌ازکشته شدن او همرزمش، ماژور اسماعیل‌خان بهادر، می‌خواست قیام را دنبال‌کند. اما افسرانیکه با کنسولگری انگلستان درمشهد تماس داشتند و نقش فعالی را درسرکوبی این قیام ایفا کردند، خائنانه بهادر را دستگیر و او را به‌تهران فرستادند. در اول نوامبر ارتش دولتی وارد مشهدشد. طرفداران‌کلنل بشدت سرکوب شدند. جنبش‌آزادی‌ملی درخراسان‌خاموش شد. اما یورش‌های خود بخودی دهقانان درمنطقه خراسان تا دیرزمانی دنبال‌گردید.

علیرغم سرکوبی جنبش‌های آزادی ملی درمراکز اصلی (آذربایجان ایران، گیلان وخراسان) امپریالیست‌های انگلیسی ومرتجعان ایرانی‌نتوانستند جنبش‌های ضدامپریالیستی ودموکراتیك را در استانها وشهرهای دیگر ایران‌خفه‌کنند. درتهران، انزلی، درتأسیسات نفتی‌کمپانی انگلیسی ضمن پایان سال ۱۹۲۱ و ۲۲، اعتصابهای‌کارگران و مستخدمان

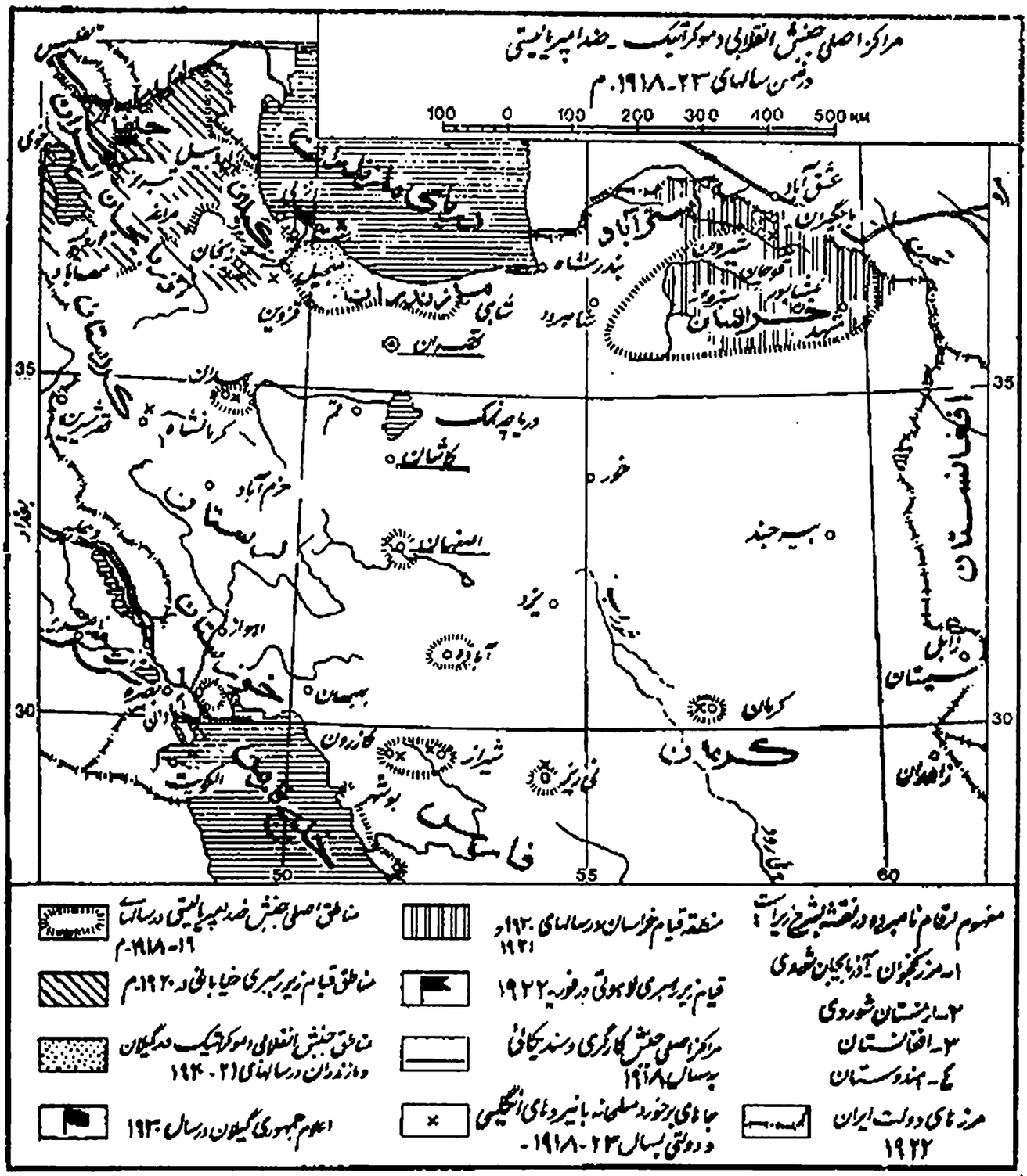

آغاز گردید، شرکت کنندگان این اعتصاب‌ها خواسته‌های اقتصادی را مطرح می‌کردند (افزایش کارمزد، بهبود شرایط کار وغیره) قسمتی ازاین خواسته‌ها سیاسی‌هم بودندمثلاً برقراری روابط اقتصادی‌عادی باروسیه شوروی. ضمن نوامبر ۱۹۲۱ درتهران شورای مرکزی اتحادیه‌های‌صنفی تشکیل‌شد، قریب ۲۰ اتحادیه دراین‌شورا شرکت داشتند.شمارهٔ

اعضای این اتحادیه‌ها درآغاز سال ۱۹۲۲ به ۲۰ هزار تن می‌رسید.

درتبریز دوباره حزب دموکرات و طرفداران خیابانی به‌فعالیت پرداختند، اینان به یکان ژاندارم پادگان آن‌شهر که مخالف تجدید سازمان ارتش وژاقدارمری به‌وسیله رضاخان بودند، وابستگی داشتند. این ژاندارمها به‌انگیزهٔ تأخیرپرداخت حقوق و برکناری افسران دموکرات ژاندارم ازکار، اعتراض کردند. در اول فوریه ۱۹۲۲ اینان درتبریز زیررهبری یکی از افسران شرکت‌کننده در انقلاب مشروطیت به‌نام لاهوتی قیام کردند. خیزندگان ساختمانهای دولتی را درشهر اشغال و یك «کمیته ملی» تشکیل دادنـد. آنها خواهان بیرون راندن امپریالیست‌های انگلیسی، انجام رفورم‌های دموکراتیك، برکناری رضاخان ازمقام‌وزارت جنگ وپرداخت حقوق عقب‌افتاده ژاندارمهابودند. رضاخان برای سرکوبی این قیام قزاق‌های ایرانی را مأمورکرد، اینان در ۷ فوریه پس ازبمباران توپخانه ونبرد ده ساعته‌ای توانستند تبریز را اشغال وقیام‌کنندگان‌را سرکوب کنند.

درمارس و مه ۱۹۲۲ چند فقره شورش دهقانی علیه مالکان و قدرت شاه درگیلان رویداد، اما به‌وسیله ارتش‌شاه سرکوب شدند.

اهمیت جنبش آزادی ملی درسالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۲

پیکارآزادی درایران ضمن سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۲، جنبشی ضدامپریـالیستی بود. یکی ازانگیزه‌های شکست این جنبش نبودن یك‌پارچگی و وحدت میان روندهای گوناگون اردوگاههای ضدامپریالیستی بشمار آمد. ناپایداری، سازشکاری و خیانت عناصر مالك ـ بورژواکه‌خودرا به‌درون جنبش‌جا زده بودند، به‌میزان‌چشم‌گیری نیروهای‌ضدامپریالیستی وضدفئودالی را به‌ناتوانی‌کشاندند. توده‌های اصلی‌دهقانان دراین پیکار شرکت نداشتند. ناتوانی جدی این جنبش درآن بودکه عوامل آن بگونهٔ ریز ریز ومحلی فعالیت داشتند و هرکدام فقط درچارچوب محل اقامتشان بپا می‌خاستند، البته این قیام‌های تکه و پاره با یکدیگر پیوستگی نداشتند. قیام‌های‌آذربایجان ایران، گیلان وخراسان بسیار نارسابودند، اینها با یکدیگر ارتباط نداشتند و این‌کیفیت به مرتجعان ایرانی و امپریالیست‌ها امکان دادکه هرکدام را تك تك و یکی پس‌از دیگری سرکوب کنند، امپریالیست‌های انگلیسی با مرتجعان ایرانی به‌منظور سرکوبـی جنبش‌های آزادی همکاری مـی‌کردند. انگلیسها که آزمودگیهای گسترده‌ای در زمینهٔ پیکار با جنبش‌های‌آزادی‌ملی مردم شرق داشتند، دستور کار را به‌مرتجعان ایرانی می‌دادند و اینگونه کمك فراوانی به‌آنها می‌کردند.

اگرچه جنبش‌های آزادی ملی ۱۹۱۸-۱۹۲۲ در ایران، نتوانستند آزادی کامل

ایرانیان را از اسارت امپریالیست‌ها تأمین کنند و ضمناً نظام فئودالی را درهم شکنند و سلطنت‌قاجار را سرنگون‌کنند، اما به‌مرتجعان‌فئودال زیررهبری دودمان قاجار ضربه‌های مرگبار را واردآوردند. سرانجام روند جنبش‌آزادی‌ملی شرایط مساعدی رابرای سرنگونی قدرت قاجارها فراهم‌آورد.

درنتیجه انقلاب اکتبر، قدرت شوروی در روسیه استوار شد و ازآنجا جنبش ضد امپریالیستی در ایران وکشورهای دیگر شرق اوج گرفت و درپی‌آن ایران از زیر اشغال مستقیم انگلیسها و تبدیل‌آن به‌مستعمره آنها، رهائی یافت، قرارداد سال ۱۹۱۹ انگلیس و ایران از بین رفت، و تلاشهائی که به‌منظور جلوگیری از ایجاد روابط میان ایران و شوروی انجام می‌گرفت، خنثی‌گردید. زیر فشار دولت شوروی‌که برپایه قرارداد ۱۹۲۱ شوروی ـ ایران قراربود ارتش انگلیس ایران را تخلیه‌کند، انگلیسها ناچار شدند نیروی اشغالگر خود را ازایران بیرون ببرند. در سپتامبر ۱۹۲۱، نیروی تفنگداران جنوب که هنگام جنگ‌جهانی اول به‌وسیله انگلیسها سازمان داده شده و زیر نظر افسران انگلیسی درجنوب فعالیت می‌کرد، منحل‌گردید. افسران مربی انگلیسی‌که درلشکر قزاق وقسمت‌های دیگر ارتش‌کار می‌کردند، به‌سال۱۹۲۱ کنارگذاشته‌شدند هیئت‌مستشاری‌مالی‌انگلیس که زیرنظر ا. اسمیت درایران سرگرم‌کار بود، ایران را ترک‌کرد. نقشه انگلیسها مبنی‌بر تصرف نفت شمال و زیرنظرگرفتن راههای ایران‌نیز نقش‌برآب‌گردید.

بااینهمه انگلیسها توانستند درسایه سرکوبی جنبش‌های آزادی‌ملی، موقعیت‌پیشین خودرا درایران‌نگاهدارند: شرکت‌نفت انگلیس‌ـایران، بانک‌شاهنشاهی، رژیم‌کاپیتولاسیون شبکه جاسوسی انگلیسهاکه درمیان‌گروههای دست‌راستی ایرانیها فعالیت داشتند، همه برجای ماندند. انگلیسها ضمن اتکای به‌این نیروها توانستند تا دیرزمانی نفوذ اقتصادی و سیاسی خود را درایران پابرجا کنند.

۲۲

سرنگونی دودمان قاجار
استقرار قدرت دودمان پهلوی

موقعیت نیروهای طبقاتی و سیاسی

جنبش‌های آزادی ملی‌سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۲ دگرگونی شگرفی‌را در وضع‌نیروهای طبقاتی پدید آوردند. طبقه جوان کارگر به‌عنوان نیروی مستقلی وارد میدان شد. این طبقه حزب سیاسی ویژه‌ای به نام حزب کمونیست ایران ایجاد کرد، حزب نامبرده پدیدهٔ تازه‌ای در زندگی اجتماعی ـ سیاسی ایران‌بشمار آمد. طبقهٔ کارگر ایران در آن‌هنگام بسیار جوان بود، سازمانهای آن ناتوان و نابسامان بودند، آزمودگی کافی در زمینهٔ پیکارهای طبقاتی وسیاسی نداشت و به‌دنبال این چگونگی نمی‌توانست نیروهای ضد امپریالیستی و ضد فئودالی را بهم پیوند دهد و رهبری آنها را بگونه‌ای استوار دردست گیرد. اما شرکت این طبقه به‌عنوان گروه مستقل در جنبش، به‌کیفیت پیکارها استواری وپیگیری بخشید. از این زمان به‌بعد طبقه‌کارگرایران مهمترین نقش‌را در پیکار به‌خاطر استقلال ملی، علیه امپریالیسم، پیشرفت به‌سوی دموکراسی و برقراری روابط دوستانه ایران با شوروی ایفا کرد.

اهمیت بورژوازی ایران نیز فزونی گرفت. ویژگیهای این بورژوازی ناتوانی آن

در زمینهٔ صنعت وپیشرفتش در زمینهٔ سرمایه‌داری بازرگانی بود، طبعاً بورژواهای بازرگان با مالکان فئودال و بورژواهای کمپرادور وابسته بودند. این چگونگی باعث ناپایداری و ناپیگری پیکار علیه امپریالیسم، به‌خاطر به‌چنگ آوردن استقلال ملی کشور گردید. اما در عین حال درآغاز سالهای ۲۰ رشد بورژوازی در زندگی اقتصادی و اجتماعی ـ سیاسی کشور، بیش از پیش به‌چشم می‌خورد. پیشرفت قشر بورژوازی (به‌استثنای کمپرادر) در برابر فشارهای روز افزون امپریالیست‌های انگلیسی، ناخشودی این قشر را پدیدآورد و باعث شد که به منظور استواری استقلال ملی ایران و محدود کردن موقعیت امپریالیسم انگلستان، و حتی علیه وابستگان امپریالیسم و نمایندگان گروههای دست‌راستی مانند قوام و غیره، به‌فعالیت پردازد. بورژوازی ایران امکانات گسترده‌ای برای این منظوربه دست آورد و نمایندگان آن بیشتر کارهای دولت را به‌دست گرفتند.

در رابطه با پیشرفت چشم‌گیر روحیهٔ ملی‌عناصر بورژوا ـ مالك و پیکار علیه‌سیاست ارتجاعی داخلی وخارجی‌قوام درآغاز سال ۱۹۲۲ در مجلس یك «گروه بندی ملی» ایجاد گردید، این گروه‌بندی از نمایندگان خرده بورژوا، مالکان پیشرفته و روشنفکران‌تشکیل می‌شد. حزب به‌اصطلاح سوسیال دموکرات به‌رهبری سلیمان میرزا هم به این گروه‌بندی پیوست، اعضای این حزب وابسته بسه عناصر جناح چپ حزب دموکـرات بودند. حزب سوسیال دموکرات، حزب سوسیالیستی کارگری نبود، اما منافع وخواسته‌های بورژوازی ملی رادیکال و روشنفکران را باز می‌تـاباند. در ترکیب «گـروه‌بندی ملی» حتی حزب سوسیالیست مستقل، زیر رهبری ضیاءالواعظین‌که در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۱ تشکیل شد، واردگردید، یکی از رهبرانی‌که به‌سوسیالیست‌ها پیوست، سید محمد صادق طباطبائی‌بود. این سازمانها فقط اسماً خود را سوسیالیست می‌نامیدند، اما عملاً تا اندازه‌ای سیاست‌های ناسیونالیستی و مالك ـ بورژوازی را منعکس می‌کردند. سردبیران روزنامه‌های پیشرفته ایران چند سازمان و اتحادیه صنفی هم به «گروه‌بندی ملی» پیوستند. «گروه‌بندی ملی» سازمانهائی محلی در تهران، رشت، مشهد، تبریز، اصفهان، کرمانشاه و چند شهر دیگر ایجادکرد. در فعالیت سازمانهای محلی «گروه‌بندی ملی»، پیشه‌وران صنعتگر، کارگران ونمایندگان دهقانان هم‌شرکت می‌کردند. حزب‌سوسیال دموکرات به‌سازماندهی واستواری «گروه‌بندی ملی» کمك‌کرد، رهبر این‌حزب سلیمان میرزا اسکندری بود، مستوفی‌الممالك و شخصیت‌های پیشرفته دیگر هم در این‌گروه‌بندی شرکت داشتند.

«گروه‌بندی ملی» برای استواری استقلال ملی ایران، پیشرفت روابط دوستانه با روسیه شوروی‌که به‌سود توده‌های وسیع مردم تمام می‌شد، فعالیت می‌کرد، و لازمهٔ‌این فعالیت مخالفت سخت با دولت قوام وبه‌ویژه ردکردن سیاست خارجی‌ضدشوروی اوبود.

اعتراض «گروه‌بندی ملی»، تضاد میان گروههای گوناگون دست راستی ایران، و حتی پیکار برای به‌دست‌آوردن قدرت میان نخست وزیر قوام و وزیر جنگ رضاخان کار را به‌آنجا کشاندکه در ژانویه ۱۹۲۲ قوام استعفا دهد. قوام اگرچه کاملاً به انگلیسها وابسته بود، در عین حال به نفوذ امپریالیستهای امریکائی در ایران کمك فراوان کرد. او برای دریافت وام و دعوت مستشاران مالی، با امریکائیان وارد مذاکره شد، این مسئله ناخشنودی ومخالفت انگلیسها را با قوام و گروههای دست راستی وابسته به‌او، برانگیخت.

پس از استعفای قوام دولتی به‌ریاست مشیرالدوله روی‌کار آمد؛ رضاخان در مقام وزارت‌جنگ باقیماند، رضاخان با اتکای به‌ارتش زیرفرمانش، رفته رفته‌کلیه قدرت‌نظامی وحتی سازمانهای‌کشوری‌ایران را متمرکزکردوآنها را به‌چنگ گرفت. وجود موقعیت‌های جنگی دراستانها ومناطق‌کشور باعث شدکه رفته رفته‌کلیه قدرت‌ها در این مناطق به‌دست فرمانداران نظامی و افسران که تابع رضاخان بودند، بیفتد، اینگونه انتقال قدرت از مأموران‌کشوری به‌نظامیان خودبه‌خود انجام گرفت.

برپایهٔ طرحهائی‌که افسران انگلیسی پس از انعقاد پیمان ۱۹۱۹ انگلیس ـ ایران تهیه‌کردند، به‌سال۱۹۲۱ تجدید سازمان نیروهای‌مسلح ایران آغازگردید. در سازمانهای قسمت‌های گوناگون نیروهای مسلح (قزاقها، ژاندارمها، سربازان و غیره) تجدید نظر شد و به‌شکل نیروهای یك پارچه و متمرکزی درآمدند که همه آنها تابع وزارت جنگ بودند. سرتاسرکشور به۶ منطقه نظامی تقسیم گردید، مراکز این مناطق عبارت بودند از تبریز، رشت، مشهد، تهران، همدان و اصفهان. در هر منطقه یك لشکر پادگان بود. به منظور تأمین وضع مالی ارتش به‌سال ۱۹۲۲ رضاخان وصول مالیات‌های غیر مستقیم را شخصاً به‌دست‌گرفت. از این پس گردآوری مالیات‌ها از مردم به فرماندهان لشکر سپرده شد. نیروهای نظامی حتی در انبارهای غله وتدارك‌گندم هم نظارت داشتند.

محبوبیتی‌که در آن‌زمان «گروه‌بندی ملی» در میان افکار عمومی توده‌های مردم کسب‌کرده‌بود رضاخان را ناچارکردنه‌تنهااین موضوع‌را به‌حساب آورد بلکه فعالیت‌هایش را با نظریات این‌گروه هم‌آهنگ نشان دهد وخود را هواخواه آن بشناساند. انگلیسهاکه از زمان رویدادکودتا با رضاخان تماس‌داشتند، به‌استواری قدرت او درایران‌کمك‌کردند. اینان نقش قاطع رضاخان را در سرکوبی جنبش‌های آزادی ملی ضمن سالهای ۱۹۲۱ ـ ۱۹۲۲ و تلاشش را برای تمرکز قدرت به حساب می‌آوردند و می‌پنداشتند در آینده می‌توانند از وجود این افسرقزاق، برای‌کوبیدن جنبش‌های دموکراتیك و آزادی، وحتی مخالفت با پیشرفت نفوذ روسیه شوروی در ایران بهره ببرند.

رضاخان که برای استواری قدرتش در ایران تلاش می‌کرد، به ویژه در نخستین سالهای فعالیتش، نمی‌توانست افکار عمومی مردم را در زمینهٔ داشتن روحیهٔ ضد انگلیسی وحسن روابط با روسیه شوروی، نادیده انگارد. بنابراین ناگزیر با انجام اقدامهائی علیه انگلیسها موافقت کرد (اخراج مربیان نظامی و مستشاران انگلیسی از ارتش ایران و مؤسسات دولتی دیگر، تخلیه ایران از ارتش انگلیس و غیره)، ضمناً نسبت به برقراری روابط عادی با دولت شوروی همت گماشت. انگلیسها که می‌خواستند از وجود رضاخان به‌سود سیاستشان بهره‌ببرند، نه‌تنها تلاشهای او را برای به‌دست‌گرفتن قدرت و دشمنی با جنبش دموکراتیک مردم تشویق می‌کردند، بلکه بگونه‌های گوناگون او را زیر فشار قرار می‌دادند، مثلاً روحیهٔ جدائی‌خواهی خانهای فئودال را تقویت واینان را علیه او بر می‌انگیختند.

اختلاف نظررضاخان ونخست‌وزیر سرانجام به‌استعفای مشیرالدوله در ماه مه۱۹۲۲ از مقام نخست وزیری گرائید. پس از مبارزات طولانی میان گروههای مختلف سرانجام در ماه ژوئن دوباره قوام‌السلطنه به‌نخست وزیری رسید.

امتیاز نفت امریکائیان در ایران نخستین هیئت میلسپو

در دوره حکومت قوام ضمن سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ نقشه‌های انگلیسها مبنی‌بر انقیاد کامل ایران نقش بر آب شده بود، هم‌اکنون قوام‌کوشش می‌کرد از وجود ایالات متحده امریکا بهره‌ببرد. نخستین‌بارکه قوام‌نخست‌وزیر شد در محل‌ریاست شورای‌وزیران، مادهٔ ۱۳قرارداد ۱۹۲۱ شوروی ـ ایران را نقض‌کرد و امتیاز بهره‌برداری از منابع‌نفت شمال را در استانهای آذربایجان، خراسان، گیلان و مازندران را بـه کمپانی امریکائی «استاندارد اویل» واگذاشت. اما این امتیاز در اثر یـادداشت اعتراضی دولت شوروی به مرحله اجرا در نیامد.

به‌سال ۱۹۲۲ که دوباره قوام‌السلطنه نخست وزیر شد مذاکرهٔ با کمپانی امریکائی دیگری به‌نام سینکلر را به‌منظور واگذاری امتیاز نفت شمال ایران، آغازکرد. در دسامبر ۱۹۲۳ متن پیمان واگذاری این امتیاز تنظیم گردید، اما این یکی هم در نتیجهٔ اعتراض دولت شوروی عملی نگردید و خود کمپانی آن‌را لغو کرد. نسبت به لغو این امتیازهای امریکائی، انگلیس‌ها هم نقش مهمی را داشتند، چون اینان‌کوشش می‌کردندکه کمپانی‌نفت ایران و انگلیس صاحب امتیاز منحصر بهره‌برداری نفت در ایران باشد.

دولت قوام همچنین یك هیئت مستشاری مالی امریکائی را برای اداره امورمالیه

کشور، به ایران فراخواند، در رأس این هیئت ۱. میلسپو بود که در نوامبر ۱۹۲۲ وارد تهران گردید. ا. میلسپو سخت به‌کمپانی‌های نفتی امریکا وابسته بود، او به‌عنوان مدیر کل مالیه کشور ایران گماشته شد وبرای انجام کارش اختیارات تام گرفت. کلیه درآمد و هزینه دولت، وصول مالیات، تنظیم بودجه دولت، خزانه و غیره در اختیار او گذاشته شد. یکی از گواهان عینی فعالیت میلسپو در ایران به‌نام د. شین نوشت: «میلسپو امور ایران را مانند لرد کرمر در مصر اداره می‌کرد».

میلسپو می‌کوشید تا نفت شمال را برای کمپانیهای امریکائی به‌چنگ آورد. به‌این منظور درصدد بود به‌موقعیت انگلیسها درکشور آسیب رساند، او درکارهای شرکت‌نفت انگلیس و ایران مداخله می‌کرد و موانعی را در راه پیشرفت فعالیتش پدید می‌آورد. در عین حال میلسپو آشکارا موضعی ضد شوروی را در ایران اختیار کرد: می‌کوشید تا از پیشرفت روابط عادی شوروی ـ ایران جلوگیرد و تا اندازه‌ای در روابط بازرگانی دو کشور سنگ می‌انداخت[1].

سیاست قوام‌السلطنه نسبت به روابط با روسیه شوروی چنان بودکه نمی‌گذاشت روابط عادی میان دو دولت جریان عادی خود را طی کند. قوام که به سود سیاست امپریالیست‌های امریکائی و انگلیسی عمل می‌کرد، تصویب قرارداد ۱۹۲۱ شوروی ـ ایران به‌وسیله مجلس را تا یکسال‌کش داد. و در تابستان ۱۹۲۲ مذاکرات دربارهٔ عقد قرارداد بازرگانی‌میان دودولت را متوقف‌کرد. به‌دستور او موانع بسیاری در راه‌پیشرفت بازرگانی دو دولت در ایران پدیدآمد، بازرگانی بسیاری ازکالاها از سوی او غدغن‌شد، محدودیت‌های گمرکی فراوانی برای بازرگانان مقرر داشت، بازرگانان کالاهای شوروی را ازدریافت اعتبار محروم‌کرد. این سیاست قوام با منافع ملی ایرانیان وضرورت‌پیشرفت اقتصادی کشور تضاد کامل داشت و باعث اعتراض قشرهای دموکراتیک مردم و قسمت مهمی از بازرگانان و مالکان، به‌ویژه آنهاکه در مناطق شمالی‌کشور به‌کار صدوربرنج، خشکبار و محصولات کشاورزی دیگر به‌شوروی اشتغال داشته، گردید. برهم خوردن روابط بازرگانی ایران وشوروی باعث وخیم‌تر شدن وضع اقتصادی کشورکه در جریان جنگ جهانی اول در اثرامرونهی امپریالیست‌ها درایران به‌نابسامانی گرائیده بود، گردید. بنابراین مسئله برقراری روابط عادی بازرگانی با روسیه شوروی یکی از خواسته‌های جدی وضروری قشرهای وسیع مردم ایران بود وهمه از آن پشتیبانی می‌کردند.

---

۱. هیئت‌میلسپو تا سال ۱۹۲۷ در ایران ماند. در این هنگام پس ازپیدایش‌اختلاف نظرمیان او ورضاخان ایران را ترک‌کرد. در این اختلاف نظرهم دست انگلیسها درکار بود.

ناخشنودی توده‌های وسیع مردم از سیاست ارتجاعی قوام وحتی تضاد میان قوام و رضاخان وزیر جنگ و پیکار میان گروه‌بندیهای گوناگون سیاسی ایران سرانجام در ژانویه ۱۹۲۳ به‌استعفای دولت ارتجاعی قوام‌السلطنه گرائید.

پیشرفت روابط اقتصادی شوروی ـ ایران

پس از قوام‌السلطنه شخصیت‌ملی.نامدار مستوفی‌الممالك نخست‌وزیر شد، نامبرده مذاکرات بازرگانی با اتحاد شوروی را آغاز ومحدودیت‌های گمرکی را که قوام برای بازرگانی با شوروی مقرر کرده بود، از میان برد. در ژوئیه ۱۹۲۳ قرارداد بازرگانی ایران ـ شوروی برمبنای معاملات بازرگانی بدون‌پروانه وزود هر دوطرف، حق‌ترانزیت کالاهای بازرگانی ایران از خاك شوروی وغیره آماده وسپس در ۳ ژوئیه به‌امضاء رسید، ضمن این قرارداد اقامت نمایندگان بازرگانی شوروی در ایران پیش‌بینی شده بود. در محافل ملی‌پیشرفته ایران، تنظیم‌چنین قراردادی، مهم‌ترین‌موفقیت دولت مستوفی‌الممالك بشمار آمد.

اگرچه مجلس ایران در نتیجه دسیسه‌های انگلیسها و امریکائیان ومخالفت محافل ارتجاعی ایران از تصویب این قرارداد خودداری کرد، اما نمایندهٔ بازرگانی شوروی در ایران مستقر و روابط بازرگانی واقتصادی دوکشور باکامیابی پیش رفت.

به‌منظوراستواری‌اقتصادایران‌وآزادشدن‌این‌کشورازبنداسارت دولت‌های‌امپریالیستی و برای پیشرفت بازرگانی شوروی با ایران شرکت‌های‌مختلط ایران ـ شوروی ازقبیل، «شرکت شرق»، «شرکت قندروس ـ ایران»، «پنبهٔ ایران»، «پرس آذرنفت»، «آفتوبران» وغیره تشکیل شد. برای انجام کارهای مالی ـ بازرگانی شوروی ـ ایران «بانك ایران و روس» تأسیس‌گردید. شوروی پنبه، برنج، خشکبار و کالاهای دیگر از ایران می‌خرید و اینگونه باعث احیای اقتصاد ایران گردید. شرکت مختلط «پنبهٔ ایران» برای پرورش بوته‌های پنبه مرغوب، تشخیص مناطق مستعد برای جورهای‌گوناگون و هواشناسی،با کشت‌کاران همکاری می‌کرد، شرکت «ابریشم ایران» به منظور تهیه و صدور پیله‌های مرغوب، پیشبرد ابریشم‌کاری ایران و در بسیاری موارد برای پرورش نوغان در گیلان و مازندران کمك فراوانی می‌کرد.

عادی شدن روابط ایران و شوروی باعث پیشرفت اقتصاد ایران‌که در زمان‌جنگ به‌علت اشغال انگلیسها دچار رکود شده بود، گردید. تجدیدروابط بازرگانی ایران‌باروسیه شوروی باعث افزایش صادرات ایران شد. بهای کالاهای صادراتی ایران بالارفت وقیمت

کالاهائیکه از شوروی به ایران وارد می‌گردید بسیار پائین بود. این چگونگی اقتصاد روستائی ایران را احیا کرد ومساحت زمین‌های زیرکشت را افزایش داد. در نتیجهٔ فعالیت پیوستهٔ جریان بازرگانی در رابطه با خریدهای شوروی وضع مالی کشور بهبود یافت.

پیکار سیاسی در ایران، استواری قدرت رضاخان

در زمینهٔ زندگی اجتماعی ـ سیاسی ایران ضمن سالهای ۱۹۲۲-۱۹۲۳ شدت پیکار میان گروههای سیاسی گوناگون به‌چشم می‌خورد، گروههای مهمی که به منظور به دست گرفتن قدرت با یکدیگر به‌ستیز می‌پرداختند عبارت بودند از، اریستوکراتهای مرتجع فئودال، گروههای مالك ـ بورژوا ونیروهای دموکراتیك. این پیکارها حتی در اثرتضاد میان امپریالیست‌های انگلیسی وامریکائی وضع حادتری را به‌خود گرفتند.

پیکارهای سیاسی به ویژه در رابطه با انتخابات مجلس پنجم ایران شدیدتر شدند، این انتخابات از آوریل ۱۹۲۳ تا مارس ۱۹۲۴ جریان داشت. ضمن انتخابات دوباره جنبش دموکراتیك اوج گرفت. از پایان ۱۹۲۳ پیکارهائی به‌منظور انحلال رژیم سلطنتی و استقرار رژیم جمهوری آغاز گردید. فعالیت اتحادیه‌های صنفی افزایش یافت. حزب کمونیست ایران درشرایطی که زیر پیگرد مقامهای حاکم‌بود، پیکار برای دگرگونی‌های دموکراتیك، بهبود وضع تـوده‌های وسیع زحمتکش و آزادی کشور از بند امپریالیسم را آغازکرد.

عناصر راست بورژوازی ملی ومالکان از اوج‌گیری جنبش دموکراتیك تازه به‌هراس افتادند. این چگونگی عملاً به‌انشعاب «گروه‌بندی ملی» گرائید. جناح راست این گروه بندی به «ایجاد نظم» یعنی سرکوبی جنبش دموکراتیك و انجام اصلاحات از بالا معتقد بود. این جناح در زمینهٔ سیاست‌خارجی خود را درجهت دولت‌های امپریالیستی انگلستان و امریکا توجیه می‌کرد وکوشش داشت راه ورود سرمایه‌های خارجی از جمله امریکا را به‌درون کشور باز کند. جناح چپ «گروه‌بندی ملی» که در رأس آن سلیمان میرزا قرار داشت خواهان انجام اصلاحات دموکراتیك و استواری روابط دوستانه با روسیه شوروی بود. پس ازبهم‌خوردن «گروه‌بندی‌ملی» جناح چپ مستقلاً «حزب سوسیالیست» راتشکیل داد و رهبری آن‌را سلیمان میرزا به‌دست گرفت.

وزیرجنگ رضاخان به‌جناح راست «گروه بندی ملی» نزدیك بود، اما پیش ازپایان سال ۱۹۲۳، در حالیکه محبوبیت جناح چپ را به‌حساب آورد از آن پشتیبانی کرد و از این جناح برای پیکار علیه اریستوکـراتهای ارتجاعی فئودالی بیر بهره برد. رضاخان و

هواخواهانش در حالیکه خود را برای انتخابات دورهٔ پنجم مجلس آماده می‌کردند، یك حزب مالك ـ بورژوا به‌نام «حزب تجدد» درست کردند.

درگیری پیکارهای جدی به‌منظور به‌دست گرفتن قدرت بین گروههای گوناگون و نااستواری اوضاع سیاسی درکشور تا اندازه‌ای دولت را دچاربحران کرد. در فوریه ۱۹۲۳ مستوفی‌الممالك به‌جای قوام‌السلطنه ودر ژوئن همان سال مشیرالدوله به جای مستوفی‌الممالك نخست‌وزیر شدند. مشیرالدوله هم بنوبه خود در اکتبر ۱۹۲۳ استعفا داد.

در همهٔ این کابینه‌ها رضاخان به‌طور ثابت در مقام وزارت جنگ باقیماند. او رفته رفته قدرت نظامی و کشوری را در دست خود متمرکز و به کمك ارتش، خانهای فئودال جدائی‌خواه را به‌اطاعت‌خود درآورد وآنها را خلع سلاح کرد. درسالهای ۱۹۲۲-۱۹۲۳ خانهای شاهسون، خلخالی، طالشی و ماکوئی که از حکومت مرکزی سرپیچی می‌کردند، به‌دست ارتش رضاخان سرکوب گردیدند. بسیاری ازخانها بدار آویخته شدند ودارائیشان به‌وسیله رضاخان و افسران زیردستش مصادره گردید. در نیمهٔ سال ۱۹۲۳ شورش عشایر کرد به‌سرکردگی اسماعیل سمیتقو سرکوب گردید. به‌سال ۱۹۲۳ خانهای لرستان که با همدستی شیخ محمره، خزعل از اطاعت دولت مرکزی سرپیچیده بودند، سرکوب شدند. قسمتی از ارها اجبارا به‌خراسان کوچ داده شدند.

همزمان با سرکوبی فئودالها (خانهای ایلات)، ارتش و پلیس رضاخان پیکار علیه جنبش دموکراتیك را درایران دنبال کردند. طغیان دهقانان وسربازان درگیلان وخراسان پس ازسرکوبی جنبش آزادی ملی سال۱۹۲۱، سرکوب گردید. بسیاری از شرکت‌کنندگان دراین طغیان‌ها اعدام یا به‌زندان افتادند. جنبش اتحادیه‌ها وکارگران نیز زیر پیگردقرار گرفت. سازمانهای حزب کمونیست ایران وبسیاری از اتحادیه‌های وابسته تارومار شدند و ناچار به زیرزمین رفتند.

پیکار علیه فئودالهای مرتجع جدائی‌خواه، خانهای عشایر، قدرت مرکزی راتوان بخشید، وحتی سرکوبی‌جنبش‌های دموکراتیك اعتبار رضاخان را درمیان گروههای مالك ـ بورژوا افزایش داد. در انتخابات دوره پنجم مجلس، رضاخان توانست به وسیله ارتش، شماره فراوانی از دست‌نشاندگان خود را به عنوان نماینده وارد مجلس کند. فراکسیون رضاخانی «تجدد» معتبرترین گروه در مجلس تازه بود.

در اکتبر ۱۹۲۳ پس از استعفای دولت مشیرالدوله آخرین شاه قاجار احمد ناچار شد رضاخان را به نخست‌وزیری بگمارد. رضاخان ضمن گزینش وزرای کابینه در نخستین دولتش کوشید شخصیت‌هائی را برگمارد که چهرهٔ دولت را پیشرفته و ملی بنمایاند. او سلیمان میرزا ومصدق‌السلطنه را که از ناسیونالیست‌های نامدار بشمار می‌آمد وهمچنین

ذکاءالملك را به‌عنوان وزیر کابینه‌اش برگزید[1].

رضاخان همینکه به‌مقام نخست وزیری رسید، احمد شاه را ناچار کرد، دوباره به خارجه برود. برادر احمد شاه به‌عنوان نایب‌السلطنه در تهران ماند، رضاخان این یکی را هم مجبور کرد در امور دولت دخالت نکند. عملاً در این هنگام قاجارها هیچگونه قدرتی در اختیار نداشتند؛ تمام قدرت حکومت در دست رضاخان بود.

نخست‌وزیر می‌کوشید که دودمان قاجار را از سلطنت برکنار کند، بنابراین درپایان سال ۱۹۲۳، پیکاری را به منظور سرنگونی قاجارها، انحلال نظام سلطنتی و برقراری رژیم جمهوری آغاز کرد. در آغاز رضاخان پشتیبان برقراری رژیم جمهوری در ایران بود، و می‌خواست خودش را طبق نمونه کمال آتاتورك رئیس جمهور ایران جا بزند. تبلیغات جمهوری، به ویژه پس از آنکه معلوم شد احمد شاه با شیخ خزعل تماس گرفته است، شدت یافت، گویا شیخ نامبرده رهبری اتحادیهٔ عشایر جنوب را با شرکت عشایر عرب و بختیاری به‌عهده داشت. این اتحادیه درآوریل ۱۹۲۲ با تحریك انگلیسها در خوزستان به‌منظور فشار بر حکومت مرکزی تهران، تشکیل گردید. اتحادیهٔ نامبرده برای تشکیل یك دولت «عربستان مستقل» در ایران تبلیغ می‌کرد و انگلیسها پشتیبان آن بودند تا شاید از این راه مناطق نفت‌خیز جنوب باختری ایران را کاملاً در اختیار بگیرند.

ضمن انجام تبلیغات جمهوری برخوردهای خصمانه‌ای میان رضاخان از یکسو، و روحانیان و اریستوکراتهای فئودال از سوی دیگر رویداد. رهبر گروههای مخالف، روحانی متنفذ مدرس بود. در این هنگام تبلیغات جمهوری به‌وسیله فعالیت‌های سیاسی توده‌های وسیع مردم اوج گرفت که این موضوع را قبلاً رضاخان به‌حساب نمی‌آورد. رضاخان از ترس اوج‌گیری جنبش انقلابی دموکراتیك مردم وبرخورد جدی این جنبش با روحانیان و هواخواهان سلطنت، خود را به‌گروه اخیر نزدیك کرد.

در نیمهٔ مارس میان رضاخان و نمایندگان اریستوکراسی فئودال موافقت شد که رژیم‌سلطنتی در ایران باقی بماند نمایندگان اریستوکراسی فئودال‌رضاخان را دیدن کردند و آمادگی خود را برای پشتیبانی از او اعلام داشتند. پس از آن رضاخان به قم (یکی ازمراکز مهم روحانی ایران) رفت. درآنجا هم با روحانیان بلندپایه به‌توافق‌رسید. پس از بازگشت از قم رضاخان طی اعلامیه‌ای خطاب به‌مردم ایران اعلام داشت که او (رضاخان) پیوسته برای رونق دین اسلام‌وحفظ موقعیت روحانیان کوشش‌کرده ومی‌کند. و به‌مردم پیشنهادکرد «اندیشه رژیم جمهوری را از خود دورکنند و درعوض تمام‌تلاش‌

۱. ضمن ترمیم کابینه‌اش در آوریل ۱۹۲۴، سلیمان میرزا و مصدق را از کابینه کنارگذاشت.

شان را برای دلسوزی در راه وطن واز میان بردن موانع‌راه اصلاحات وپیشرفت دولت به‌کار برند ودر راه انجام نیات «دولت ملی» مبنی براستواری ایمان و استقلال کشور از هیچگونه پشتیبانی‌ای دریغ نکنند». پس از این جریان پیگرد وفشار برهواخواهان‌راستین جمهوری را آغازکرد.

به‌سال ۱۹۲۴ شیخ خزعل علیه رضاخان قیام کرد وآشکارا او را غاصب خواند. او با احمد شاه، بختیاریها و چند خان لرستان تماس داشت وهمه را برای قیام به‌خاطر دفاع ازشاه قاجار فراخواند. رضاخان درجواب این اعلامیه نیروی بزرگی برای سرکوبی شیخ‌خزعل‌فرستاد. مجلس، خزعل وهواخواهانش را خائن‌خواند. اما در نتیجه میانجیگری انگلیسها که درآن هنگام‌دربارهٔ مسئله‌مهم نفت بارضاخان به‌توافق‌رسیده بودند (گسترش فعالیت شرکت نفت‌انگلیس ـ ایران) در دسامبر ۱۹۲۴ شیخ خزعل‌به‌رضاخان تسلیم وبه تهران فرستاده شد. خوزستان به‌وسیله ارتش رضاخان اشغال گردید.

درآغاز ۱۹۲۵ ارتش رضاخان قیام تازه‌کردها به‌سردگی اسماعیل سمیتقو راسرکوب کرد، این قیام در پایان سال ۱۹۲۴ در باختر دریاچه ارومیه آغاز شده بود. به‌دنبال این رویداد ایلات ترکمن خراسان‌که علیه رضاخان بپاخاسته بودند، مطیع گردیدند.

در فوریه ۱۹۲۵ رضاخان این مسئله را در مجلس به میان کشیدکه همکاری او با دودمان قاجار غیرممکن‌است وخواستار شد اختیارات فرمـاندهی‌کل قوای‌کشور رابه او تفویض‌کنند. علیرغم اصل۵۰ قانون اساسی ایران‌که شاه استثنائاً دارای حقوق فرماندهی عالی‌کل نیروهای مسلح کشور می‌بود، مجلس زیر فشار فرماندهان لشکر خارج از مرکز که تهدیدکردند نیرو به‌تهران خواهند فرستاد، در ۱۴ فوریه تصمیم گرفت مقام فرماندهی کل قوای مسلح‌کشور از جمله پلیس را به رضاخان واگذار کند. اینگونه خود مجلس به قدرت روز افزون رضاخان درکشور صحه قانونی‌گذاشت. به منظورگمراهی و آرام‌کردن افکار عمومی، حزب رضاخانی «تجدد» در آغاز ۱۹۲۷ وعدهٔ یك رشته اصلاحات را در ایران داد. در شرایط‌کمبود خواربار و وجود قحطی در چند منطقه ایران، این حزب‌ضمن برنامه‌اش اعلام داشت‌که از احتکار کالاهای ضروری جلو خواهدگرفت، زمین‌های‌دولتی را میان دهقانان تقسیم خواهد کرد، قوانینی مبنی بر روابط دهقانان و مالکان، کارگران وکارفرمایان خواهدگذراند، ۸ ساعت‌کار روزانه برای‌کارگران، آزادی بیان، مطبوعات، تشکیل احزاب، حق اعتصاب، انتخابات آزاد برای همه وغیره را وعده داد. در عین‌حال حزب «تجدد» پیشنهادکردکه بایدمجلس مؤسسان تشکیل شود و در قانون اساسی تجدید نظرکند و عملاً دودمان قاجار از سلطنت کنار رود.

به‌موازات این وعده‌ها فشار روی جنبش‌های دموکراتیك فزونی‌گرفت. در تابستان

۱۹۲۵ـ۸۰۰ تن از فعالان اتحادیه‌های صنفی، اعضای حزب کمونیست ایران و شرکت کنندگان دیگر جنبش دموکراتیک، طبق سیاهه‌ایکه از پیش آماده شده بود، بازداشت گردیدند.

سرنگونی دودمان قاجار و اعلام سلطنت رضاخان

در نیمه سال ۱۹۲۵ درکشور ایران مبارزهٔ سازمان یافته‌ای علیه بازگشت احمد شاه ازخارجه به‌ایران وسپس سرنگونی دودمان قاجار آغاز شد. ضمن این مبارزه تبلیغات گسترده‌ای درباره میهن‌پرستی وترقیخواهی‌رضاخان انجام می‌گرفت. به‌منظور خنثی‌کردن پایداری اریستوکراسی فئودال و جلب آن‌دسته از نمایندگان فئودال ـ اریستوکرات که به‌پیکار آشکار دست نزده بودند، رضاخان در اوت ۱۹۲۵ کابینه‌اش را ترمیم‌کرد و چند تن از نمایندگان اردوگاه فئودالها را به‌وزارت گماشت. همرزمان نزدیک‌رضاخان (تیمور تاش و داور) نمایندگان مجلس را به‌مقر نخست وزیری فراخواندند وآنها را واداشتندتا به‌رضاخان رأی اعتماد بدهند.

در ۳۱اکتبر۱۹۲۵ به‌پیشنهاد تدین یکی‌از دست‌نشاندگان رضاخان ومعاون مجلس پنجم‌طرح سرنگونی‌دودمان قاجار وواگذاری‌دولت‌موقت به‌رضاخان‌که نام‌فامیلی پهلوی را به‌خودگرفت، در مجلس پنجم تصویب گردید. مسئلهٔ استقرار شکل حکومت به مجلس مؤسسانی‌که بعداً بایستی تشکیل می‌شد واگذارگردید.

روز بعد از تصویب سرنگونی دودمان قاجار، رضاخان که می‌کوشید روحانیان را به‌سوی خود بکشاند، اعلامیه‌ایکه گویای خط‌مشی دولت تازه بود به این مضمون صادر کرد: «قوانین اسلام به‌منظور بهروزی مردم اجرا خواهدگردید». معنویت مسلمانی‌کاملاً حفظ خواهد شد، فروش نوشابه‌های الکلی ممنوع خواهد گردید، بهای‌گندم ونان کاهش خواهد یافت و غیره. در جواب این ژست رضاخان، گروه مجتهدان، اعلامیه‌ای خطاب به‌مردم صادرکردند و از آنها خواستندکه از حکومت رضاخان فرمانبرداری‌کنند. اینگونه رضاخان که تاکنون توانسته بود پشتیبانی‌گروههای مالک ـ بورژوا و نمایندگان اریستو‌کراسی ـ فئودال را ازراههای‌گوناگون به‌سود خود جلب‌کند، هم‌اکنون‌موفق شدقسمت مهمی از روحانیان را به‌سوی خود بکشاند. ضمناً برای جلب برخی از چهره‌های‌برجسته سیاسی ایران اقدامهائی از سوی رضاخان انجام‌گرفت.

درنوامبر ۱۹۲۵ انتخابات مجلس‌مؤسسان انجام‌گرفت. توده‌های وسیع مردم‌عملاً در این انتخابات شرکت نکردند، چون زیرفشار دستگاه حاکم، این انتخابات صددرصد

جعلی و قلابی انجام یافت. سیاههٔ نمایندگان مجلس مؤسسان را مأموران دولت و پلیس از پیش تعیین کرده بودند و این اشخاص بایستی از صندوق بیرون می‌آمدند. نمایندگان این مجلس همه از کسانی بودند که با سلطنت شاه بایستی موافق می‌بودند، و بیشترشان به‌قشرهای مالکان، بازرگانان و روحانیان وابستگی داشتند.

در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۵ مجلس، رضاخان را شاه موروثی ایران اعلام داشت. فقط چندتن از جمله دکتر مصدق علیه این تصمیم در این مجلس سخن راندند. بنابه تصویب مجلس مؤسسان فقط اصول ۳۶، ۳۷، ۳۸ و ۴۰ قانون اساسی تغییر کردند، که ضمن آنها حق سلطنت به‌عوض دودمان قاجار، به‌دودمان پهلوی واگذار گردید.

سرنگونی دودمان قاجار و برقراری دودمان تازهٔ پهلوی گویای پایان قدرت اریستو-کراسی فئودال پیر بود. اما در عین‌حال دگرگونی‌ای در نظام حاکمیت ایران پدیدنیامد. این تصمیم مجلس مؤسسان عملاً در طی چند سال بعد اوضاعی را پدید آوردکه اریستو-کراسی فئودال کاملاً قدرتش را در ایران از دست داد، امـا رضاخان ضمن اتـکا به قشر مالک ـ بوژوا تمام امور حکومت ایران را قبضه‌کرد.

۲۳

رژیم بورژوا ـ مالك رضاشاه

تمرکز کشور

پس از اعلام سلطنت رضاشاه، تمرکز و تقویت ارتش که مهمترین ابزار استواری قدرت رضاشاه بود فزونی گرفت. در ژوئن ۱۹۲۵ مجلس، قانون نظام اجباری را تصویب کرد. هواپیما، تانك و زره‌پوش وارد سازمان ارتش گردید، نمایندگان اریستوکراسی فئودال که مقامهای فرماندهی ارتش را اشغال کرده بودند برکنار شدند و به‌جای آنها افسران وابسته به‌قشرهای متوسط به‌ویژه آنها که باخود رضاخان در قزاقخانه خدمت می‌کردند، منصوب گردیدند. اندازهٔ این ارتش به‌طور ثابت تقریباً ۱۵۰ هزار تن بود و برحسب نیازمندی کشور برای ایجاد نظم داخلی افزایش می‌یافت. طبق مدارك ایران، در فاصله سالهای ۱۹۲۱-۱۹۴۱ هزینه ارتش به‌طور متوسط ۳۳/۵٪ تمام هزینه‌های بودجه کشور بود.

رضاشاه ضمن تکیه به ارتش به‌سیاست تمرکز کشور و پیکار علیه فئودالهای اریستوکرات و خانهای متنفذ، به‌ویژه سران عشایر کوچ‌نشین ادامه داد. بسیاری از آنها اعدام شدند یا به‌زندان افتادند، یا به‌جاهای دور دست تبعید گردیدند. چریکهای مسلح خانها از میان رفتند. دولت همچنین عشایر کوچ‌نشین را خلع‌سلاح کرد و برای اسکانشان اقدام نمود.

به‌منظور زیرنظر گرفتن فعالیت خانهای نقاط دور دست، رضاشاه به‌ساختن راههای شوسه ازتهران به‌نقاط نامبرده پرداخت. تقسیمات اداری کشور برای تقویت قدرت مرکزی

تغییر کرد و اختیارات والی‌های مراکز مهم کشور محدودشد. درسالهای ۱۹۳۷ و۱۹۳۸ «ایالت‌ها» منحل‌شدند وسرتاسرکشور به ۱۰ «استان» تقسیم گردید، درچارچوب این‌استانها ۴۹ «شهرستان» به‌وجود آمد. هر شهرستان به «بخش»هائی تقسیم می‌شد. خانهای محلی از اشغال مقام استانداری یا فرمانداری (شهرستان) محروم گردیدند. واین مقامها معمولاً به‌اشخاص مورد اعتماد رضاشاه واگذار می‌شدند. این اشخاص نمایندگان قشر مالک ـ بورژوای تازه به‌دوران رسیده بودند.

استواری وضع مالکان وپیشرفت روابط بورژوازی

املاك بیشتر اریستوکراتها و خانهای ایلات کوچ‌نشین، به‌سود خود رضاشاه یا هواخواهانش مصادره گردیدند. رضاشاه باروشهای گوناگون در سالهای قدرتش، زمین‌های پهناور زمین‌داران بزرگ را در مناطق حاصلخیز کشور تصرف کرد (مازندران، گیلان، و گرگان «استرآباد» و خودش در زمرهٔ بزرگترین مالکان ایران درآمد.

شمارهٔ مالکان‌زمین افزایش یافتند، امااینهابه‌اریستوکراتهای فئودال وابسته‌نبودند. بلکه به‌بورژوازی گرایش داشتند. یك رشته قانونهائی وضع شدند که مالکیت زمین این مالکان تازه به‌دوران رسیده را تثبیت کردند. قانون ثبت املاك که درسالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ وضع شد و همچنین، تصویب قوانین‌کشوری تازه در سال ۱۹۳۹ وقوانین دیگر، حقوق بورژوائی مالکیت‌های خصوصی بر زمین و آب را تثبیت‌کردند. درسالهای ۲۰و ۳۰ بخش‌نامه‌هائی مبنی برقانون فروش زمین‌های دولتی، به‌بازرگانان و مالکان صادر گردید.

به‌سال۱۹۳۰ قانونی‌که به‌سودمالکان بود، تصویب گردید، ضمن‌آن سیستم‌دریافت مالیات ارضی و احشام قید شده بود. برای مالکانی‌که با تکنیك پیشرفته به‌کارکشاورزی می‌پرداختند تخفیف‌هائی منظورگردید. به‌سال ۱۹۳۱ بانك‌کشاورزی بنیان‌گذاری شدکه به‌مالکان کمك مالی مناسب می‌داد.

به‌منظور دفاع‌ازحق مالکیت مالکان وبورژواها، اصلاحاتی درقوانین قضائی‌انجام گرفت. ازسال ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۰ سازمان وزارت دادگستری دگرگون‌شد. قوانین جنائی وکشوری تازه‌ای طرح و تصویب گردیدند، مبنای این قوانین، همان قوانین قضائی بورژوازی اروپای غربی (فرانسه، بلژیك، ایتالیا) بود. اختیارات حاکمان شرع به‌شدت کاهش یافتند. به‌منظور پیکار با قیامهای دهقانان به سال ۱۹۳۰ قانونی علیه تصرف عدوانی زمین‌های مالکان وضع گردید، به‌سال ۱۹۳۱ قانونی علیه راهزنگری در امنیت

کشاورزی» که به‌سود هیئت حاکم وعلیه جنبش دهقانان بودصادر شد.

درنتیجهٔ این اقدامات موضوع مالکیت درکشور فراوان استوار شد. بیشتر از ۸۰٪ تمام زمین‌های بارور جزو املاك رضاشاه، مالکان و خانهای ایلات کوچ‌نشین بودند. مقدارکمی‌از این زمین‌ها جزو زمینهای دولتی یا وقف بشمار می‌آمدند.

روابط فئودالی پیشین در روستاهای ایران بدون تغییر باپرجا ماند. بیشتر دهقانان فئودال‌زده از خودشان زمین دراختیارنداشتند وناچار بودند روی زمین همین مالکان‌تازه به‌دوران رسیده‌کارکنند. این‌مالکان دربیشتر موارد مالك آب، بذر و دواب کارگربودند. تقسیم محصول میان مالك و دهقان برپایه سنت کهن قرون وسطائی (سیستم مزارعه) انجام می‌گرفت: یك سهم به‌صاحب زمین، یك سهم به‌صاحب آب، یك سهم به‌صاحب دام کارگر یك‌سهم به‌صاحب بذر و سرانجام سهم پنجم به‌صاحب نیروی‌کار یعنی دهقانان تعلق‌می‌گرفت. اینگونه دهقان‌ناچار بوداز $\frac{1}{2}$ تا $\frac{4}{5}$ حتی بیشتر محصول را به‌عنوان بهرهٔ ـ مالکانه به‌ارباب تسلیم کند. علاوه براین دهقان بایستی بهره اضافی جنسی «عوارض» به‌ارباب تسلیم می‌کرد، تخم مرغ، روغن و سوخت مصرف ارباب را به‌رایگان بایستی تأمین می‌کرد. این‌شیوهٔ استثمار دهقانان به‌ویژه پس از تصویب قانون روابط میان ارباب و دهقان به‌سال ۱۹۳۹ استوارتر گردید. برای تثبیت قدرت ارباب نسبت به‌دهقان ضمن قانون ویژه‌ای‌درباره وظائف‌کدخداها (۱۹۳۵) وقانون سازمان اداری روستاها (۱۹۳۷) قید شدکه‌کدخدا نماینده مالك در روستا بشمار می‌رود و دربرابر اجرای قوانین به‌منظور حفظ نظم‌مسئولیت دارد. انتخاب‌کدخدا در روستا بایستی باتائیدمالك انجام‌می‌گرفت.

این روابط قرون وسطائی مناطق کشاورزی با پس‌افتادگی فوق‌العاده تکنیکی اقتصاد روستائی هماهنگ بود. ابزار اصلی‌کاردرکشاورزی‌همان‌گاوآهن‌ها وخیش‌ها، همان شن‌کش‌ها و همان بیل و کلنگ‌های ابتدائی بودند. ماشین‌های کشاورزی بندرت به‌کار برده می‌شدند.

دهقانان درمنتهای بینوائی و نیمه‌گرسنه زندگی می‌کردند، و بدون استثناء همه بی‌سواد و از ابتدائی‌ترین کمك‌های پزشکی محروم بودند. به‌ویژه وضع دهقانان ساکن جنوب وشرقی‌ایران ازهمه فلاکت‌بارتر بود. درکناره‌های‌خلیج‌فارس و بلوچستان ومناطق دیگر جنوب‌کشور بسیاری از دهقانان چندماه از سال را باخوردن آرد هسته خرما، ملخ خشك‌شده وعلف سدجوع می‌کردند.

اگرچه درمناطق روستائی ایران روابط فئودالی مانندپیش باقی‌مانده بود، بااینهمه رفته‌رفته درکشور روابط بورژوائی پیش می‌رفت، هم در شهر وهم دربخش‌های روستائی

کار مزدوری به‌میزان گسترده‌ای رواج یافت. در تأسیسات نفت‌کمپانی ایران و انگلیس استثمار بگونهٔ سرمایه‌داری انجام می‌گرفت، درشهرها آهسته آهسته اما به‌طورکلی، سرمایه‌داری صنعتی ملی ایران درحال پیشرفت بود. درمناطق کشاورزی به‌ویژه درشمال کشورمالکیت‌های بزرگ کشاورزی پدیدآمدکه ازکارمزدوران بهره‌کشی می‌شد. این‌شکل مالکیت کاملاً سرمایه‌داری نبود، اما به‌موازات رواج روابط فئودالی تامیزان‌چشم‌گیری استثمار به‌شیوه سرمایه‌داری هم انجام می‌گرفت.

طبقه‌بندی‌میان دهقانان به‌آهستگی‌پیش می‌رفت. مستأجران بدون زمین ومزدوران اکثریت مطلق دهقانان را تشکیل‌می‌دادند. اما به‌موازات آنهاکم‌کم دهقانان مرفه‌وخرده مالکانی‌که روی زمین خودکارمی‌کردند، پیدا شدند اینان ضمناً به‌اجاره‌کاری، پیله‌وری، رباخواری و بهره‌کشی از هم طبقه‌هایشان برمبنای نیمه فئودالی ـ نیمه سرمایه‌داری، پرداختند. اینگونه‌کم‌کم پرولتاریای‌کشاورزی ونیمه پرولتاریاکه به‌وسیلهٔ مالکان وخرده مالکان استثمار می‌شدند پدیدآمدند.

تمام این پدیده‌ها گویای پیشرفت آهستهٔ روابط بورژوائی درایران بودند. لازم به‌تذکر است‌که بورژوازی ملی ایران با اربابان مالك پیوندی ناگسستنی داشت و این کیفیت به‌میزان زیادی‌مانع پیشرفت روندعادی این‌طبقه‌گردید واز اهمیت‌نقش بورژوازی ملی در زندگی اقتصادی واجتماعی ـ سیاسی‌کشورکاست.

استواری‌استقلال ایران روابط‌ایران ـ شوروی

درنخستین سالهای حکومت دودمان پهلوی یك‌رشته اقدامهائی به‌منظور استواری استقلال ایران انجام‌گرفت. در چند مورد حقوق و امتیازات بیگانگان درایران محدود گردید. به‌سال ۱۹۲۸ بانك ملی‌ایران بنیان‌گذاری شد که به‌عنوان یك بانك دولتی کار می‌کرد.

ضمن این‌سالها ایران سیاست برقراری روابط عادی با اتحاد جماهیر شوروی‌راکه به‌سود ملت ایران تمام می‌شد، به‌مرحله اجرا درآورد. ضمن اول‌اکتبر ۱۹۲۷ در مسکو قراردادی میان شوروی و ایران‌به‌امضاء رسیدکه ضمن‌آن بیطرفی هردو دولت در مسائل سیاسی محرز و قرارداد سال ۱۹۲۱ دوباره مورد تائید قرارگرفت؛ دراین قرارداد بیطرفی و عدم شرکت هریك از متعاهدین در اتحادیه‌ها یا قراردادهای دولت مخالف‌کشور دیگر تضمین‌گردید.

در اول اکتبر ۱۹۲۷ قرارداد دیگری مبنی بربهره‌برداری از ماهیگیری‌کناره‌های

جنوبی‌دریای خزر به‌وسیله یک‌شرکت مختلط شوروی ـ ایران‌میان دو دولت امضاء شد، و حتی باانعقاد قرارداد بازرگانی و گمرکی برمبنای حسن‌نیت دوطرف، موافقت گردید.

دولت ایران به‌پیروی از چشم‌پوشی دولت شوروی از داشتن حقوق کاپیتولاسیون در ایران در ماه مه ۱۹۲۸ رسماً رژیم کاپیتولاسیون را نسبت به‌کلیهٔ دولت‌ها و اتباع بیگانه لغوکرد وقانونی دربارهٔ آزادی تعیین تعرفه گمرکی گذراند. اتحادشوروی نخستین کشور بیگانه‌ای بود که این تصمیمات دولت ایران را به‌رسمیت شناخت، در ۱۱ مارس ۱۹۲۹ میان اتحاد شوروی وایران مقاوله‌نامه گمرکی تازه‌ای برمبنای‌آزادی تعیین‌تعرفه گمرکی ایران امضاء شد. کلیه‌کشورهای بیگانه‌ای‌که دارای امتیاز حقوق کاپیتولاسیون در ایران بودند ناگزیر تسلیم تصمیم‌های دولت ایران شدند.

درسالهای بحران اقتصادی‌جهانی (۱۹۲۹-۱۹۳۲) حجم بازرگانی خارجی‌به‌ویژه صادرات ایران به‌سختی‌کاهش یافت و این‌چگونگی درموازنه بازرگانی خارجی اثرفاجعه انگیزی باقی گذاشت و انگیزه بحران اقتصاد روستائی درایران گردید. به‌منظور برابر کردن موازنه بازرگانی خارجی و استواری ارز، به‌سال ۱۹۳۱، دولت ایران بازرگانی خارجی‌را انحصاری‌اعلام داشت، بادر نظرگرفتن‌سهمیه‌کالاهای وارداتی به‌ایران‌خریداران و فروشندگان ایرانی ناگزیر بودند به‌موجب پروانه‌ای که از سوی دولت به‌آنها داده می‌شد متناسب باکالاهای صادر شده، کالای‌خارجی واردکنند. دولت اتحادجماهیرشوروی بااتکاء به‌قرارداد دوستانه ۱۹۳۱ ایران، این انحصار بازرگانی خارجی ایران را بیدرنگ به‌رسمیت شناخت و به‌پیروی از پشتیبانی اتحادشوروی، دولت ایران توانست موافقت کشورهای سرمایه‌داری مهم از قبیل انگلستان، امریکا فرانسه و دیگران را، در این‌باره جلب کند.

نزاع باکمپانی‌نفت انگلیس وایران

ضمن نزاع میان ایران وانگلیس درباره نفت درسالهای ۱۹۳۲ - ۱۹۳۳ رضاشاه نخست ژست دفاع از منافع ملی ایران را در این‌باره بخود گرفت اما دیری نپائید با امپریالیست‌های انگلیسی سازش‌کرد. مسئله تجدیدنظر درقرارداد شرکت نفت انگلیسی از آنجا ناشی شدکه انگلیسها مبلغی را که بابت حق‌السهم سود به‌دولت ایران پرداختند ۴ برابرکمتراز اندازه واقعی‌بود، به‌سال ۱۹۳۱ کمپانی انگلیسی‌بابت ۱۶٪ درآمد نفت‌ایران فقط۳۰۶/۸ هزارلیره استرلینگ‌داد درصورتیکه سال قبل‌یعنی ۱۹۳۰-۱/۲۲۸/۳۰۰ لیره استرلینگ پرداخته بود. در جواب این اقدام ضمن نوامبر ۱۹۲۳ دولت ایران لغو امتیاز

نفت به‌کمپانی را اعلام داشت، سررسید این قرارداد سال ۱۹۶۱ بسود. موضوع دعوا جهة رسیدگی به‌جامعهٔ ملل ارجاع شد. اما در ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ دولت رضا شاه قرارداد تازه‌ای با انگلیسها امضاء کرد که به موجب آن سررسید امتیاز تا سال ۱۹۹۳ تمدید شد.

کمپانی انگلیسی حق بهره‌برداری از منابع نفت سرزمین‌های پهناوری از ایران را گرفت، اگر چه طبق قرارداد ۱۹۰۱ این مناطق محدودتر بودند، حدود این سرزمین‌ها شامل خطی بودکه ازغرب به‌جنوب شرقی ایران یعنی از نقطه‌ای در مرز ایران و عراق واقع در شمال‌غربی کرمانشاه آغاز، از لرستان، بختیاری، شهر سعیدآباد و بمپور تا مرز بلوچستان انگلیس امروز ادامه داشت. این شرکت حق نگاهداری پلیس و ایجاد مدارس را در منطقه، مانند سابق کسب کرد. کمپانی، حق خرید زمین، ساختمان راه‌آهن‌ها، بندرها، ایجاد خطوط‌تلفن و تلگراف، تأسیس فرودگاه وایستگاه رادیو را از دولت ایران گرفت. وضع‌پرداخت حق‌السهم به‌ایران‌نیز به‌این شرح‌عوض شد: درقرارداد تازه به‌عوض پرداخت ۱۶٪ از کل درآمد خالص، برای هر تن نفتی که به‌فروش می‌رسید ۴ شیلینگ به‌دولت ایران تعلق می‌گرفت، البته این‌فروش شامل‌مصرف داخلی ایران ونفت‌صادراتی بود. اینگونه‌شرکت‌نفت‌انگلیس وایران ازهمان امتیازات‌سابق‌بلکه بیشتر برخوردار شد و بنابراین‌وضع «دولتی در داخل دولت» را داشت.

دراین هنگام سرکوبی آن شخصیت‌های دولتی‌ای‌که علیه شرکت نفت انگلیس ـ ایران‌تظاهر کرده بودند آغاز گردید مثلاً به‌فرمان رضاشاه وزیر دربار، تیمورتاش به‌زندان افتاد و سپس درهمانجا مسموم‌گردید، او خواهان افزایش سهم ایران از درآمد نفت، از جمله دریافت سهم درآمد ازمؤسسات شرکت درکشورهای دیگر، پرداخت $\frac{1}{4}$ سود خالص به‌ایران، و حق لغو امتیاز تا سال ۱۹۹۳ وغیره بود. برخی از شخصیت‌های دیگرایران مثلاً سردار اسعد و مستوفی‌الممالك که علیه این پیمان و به‌زیان انگلیسها نظر دادند سربه‌نیست شدند.

انگلیسها ناچار شدند یك رشته محدودیت‌ها را دربارهٔ فعالیت بانکشان در ایران بپذیرند. به‌سال ۱۹۳۰ موافقت‌نامه‌ای میان ایران و انگلیس منعقد شدکه به‌موجب آن حق انتشار اسکناس ایران از بانك شاهنشاهی انگلیسها سلب وبه‌بانك ملی ایران واگذار گردید. انگلیسها بابت این قرارداد مبلغ ۲۰۰ هزارلیره استرلینگ ازایران تاوان گرفتند، این بانك بقیه امتیازات سابق را حفظ کرد وحق خرید و فروش و مالکیت زمین‌های‌ایران را برای خود نگاهداشت.

ضمن نزاعی‌که درسالهای ۱۹۲۷-۱۹۲۸ دربارهٔ جزایر بحرین میان‌ایران وانگلیس

درگرفت، رضاشاه فقط به‌اعتراض رسمی وارجاع قضیه به‌جامعه ملل اکتفاکرد.

راه‌سازی وایجاد ساختمانهای صنعتی

باید تأکیدکردکه درسالهای ۲۰ وآغاز سالهای ۳۰ رضاشاه جداً ازلحاظ اقتصادی و بازرگانی بادولت شوروی همکاری داشت. چنین سیاستی به‌ایران امکان‌داد، که‌اقتصاد ملی‌اش را بهبود بخشد، تأسیسات صنعتی پدید آورد، بدون دادن امتیاز به‌سرمایه‌های بیگانه، ساختن راه‌آهن و راههای شوسه را آغاز و از زیر بار وامهای اسارت‌بار بیگانه کمر راست‌کند.

درآغاز ۱۹۳۰ قوانینی درایران وضع شدند که به‌موجب آنها ورود ماشین‌آلات بدون دریافت پروانه آزادگردید، نسبت به‌گمرك ماشین‌های وارداتی تخفیف‌هائی درنظر گرفته شد، کارخانه‌ها وکارگاهها تا ۵ سال‌پس ازتأسیس ازپرداخت مالیات معاف‌گردیدند وهمچنین قوانین حمایتی دیگری‌دربارهٔ تأسیسات صنعتی‌دیگر تصویب‌گردید.

اجرای چنین تصمیماتی شرایط لازم را برای پیشرفت صنایع‌ملی ایران‌پدیدآورد.

ویژگی پیشرفت ساختمانهای صنعتی درایران آن بودکه بیشتر این اقدامات‌به‌دست دولت وحتی خود رضاشاه انجام می‌گرفت. از ۱۳۰۰ میلیون ریال‌که درسال ۱۹۴۲ برای صنایع درایران سرمایه‌گذاری شد، ۵۵۰ میلیون‌ریال‌آن متعلق به‌دولت یا شخص‌رضاشاه بود (به‌استثنای‌سرمایه‌هائی‌که‌به‌منظور صنایع‌نظامی وکارخانجات فلزگدازی به‌کاررفتند). ایجاد ساختمانهای‌کارخانه‌های قند، شیمی، سیمان وچند رشته صنایع دیگر به‌وسیله‌دولت و به‌حساب سرمایه‌گذاری دولتی انجام‌گرفت. یك‌رشته تأسیسات صنعتی‌ازجمله بزرگترین کارخانه‌های بافندگی دربهشهر و شاهی (مازندران) به‌شخص رضاشاه تعلق داشتند.

ساختمانهای صنعتی زیرنظرکارشناسان بیگانه بناگردیدند. اتحاد شوروی هم‌کمك‌های شایانی در این زمینه‌ها به‌ایران کرد. به‌کمك شوروی در ایران چند سیلو از جمله بزرگترین سیلوی تهران، کارخانهٔ آرد و چند کارخانه برنج پاك‌کنی و تأسیسات دیگر بناگردیدند.

نسبت تولیدمحصولات صنعتی درچارچوب پیشرفت اقتصادی مردم‌ایران، به‌میزان چشم‌گیری افزایش یافت.

در درجه اول‌کار بافندگی و صنایعی‌که موادخام‌آنها درخود ایران تأمین‌می‌شدند، پیشرفت‌کردند. به‌سال ۱۹۴۰ در ایران روبهم‌رفته ۲۵ کارخانه بزرگ پارچه‌بافی نخی و۸ کارخانه مهم‌پارچه‌بافی‌پشمی وجود داشت. برای‌صنایع بافندگی۴۳۰ میلیون ریال با

بیش از $\frac{1}{4}$ کل سرمایه‌گذاری صنعتی در سراسر ایران اختصاص یافت. مرکز مهم صنایع بافندگی ایران، اصفهان بود: در ۹ کارخانه مهم بافندگی این‌شهر درحدود ۱۰ هزار کارگر سرگرم کار بودند. در شاهی، بهشهر، چالوس (مازندران)، تهران، مشهد، اهواز، شیراز، بوشهر، کاشان، یزد نیز کارخانه‌های بافندگی مهمی وجود داشتند. علاوه براینها در رشت و شاهی کارخانه گونی‌بافی، درچالوس کارخانه حریربافی دولتی و چند مؤسسه تریکوبافی و جوراب‌بافی دیگر سرگرم کار بودند.

۸ کارخانه قندسازی دولتی، کارخانه بزرگ تنباکو درتهران، چند کارخانه چرم‌سازی، کبریت‌سازی، سیلو، آسیاب، کنسروسازی، برنج‌پاک‌کنی، پنبه پاک‌کنی و تأسیسات شیمیائی در ایران بنیان‌گذاری شدند. در منطقه تهران کارخانه‌های تسلیحات ارتش، سیمان و گلیسیرین‌سازی سرگرم کار بودند. درشمال کشور ازمعادن زغال‌سنگ، گوگرد، مس، سرب و فلزات رنگی دیگر بهره‌برداری می‌گردید.

اینگونه تا پیش از جنگ جهانی دوم ایران از پیشرفت صنعتی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود. اما اگرموضوع تاراجگری استعماری شرکت نفت ایران وانگلیس و کارشکنی‌های این شرکت درمیان نبود، این کشور به‌راستی می‌توانست از لحاظ صنعت به پیشرفت چشم‌گیری نائل آید. این مسئله ضمن مقایسهٔ سرمایه‌گذاری صنایع ملی با میزان سرمایه‌گذاری و درآمدهای شرکت نفت بخوبی روشن می‌شود. طبق نرخ پولی ۱۹۳۸/۳۹ (۱ لیره استرلینگ = ۸۰/۵ ریال) سرمایه‌گذاری شرکت نفت درایران ضمن سالهای ۴۰ درحدود ۱۶ میلیون لیره استرلینگ بود. درعین حال سرمایه کمپانی درپایان سالهای ۴۰-۲۰۰ میلیون لیره استرلینگ برآورد شد.

مانند پیش یکی ازبزرگترین موانع راه پیشرفت صنعتی ایران، تسلط بقایای فئودالها در زمینهٔ اقتصاد کشاورزی و امرو نهی آنها بر توده‌های بینوای دهقانان که اکثریت جمعیت کشور راتشکیل می‌دادند، بود، این چگونگی بازار داخلی ایران را دچار محدودیت می‌کرد. بیشتر سرمایه‌ها به‌مصرف کارهای غیر تولیدی ازقبیل صنایع نظامی و غیره می‌رسیدند. ایران نتوانست ازچنگ قیدوبندهای اقتصادی وسیاسی دولت‌های امپریالیستی رهائی یابد، چون اینان علاقمند بودندکه این کشور همانگونه مانند پیش بگونهٔ کشوری پس‌افتاده و درسطح اقتصاد روستائی کشاورزی باقی بماند.

درپایان سالهای ۳۰ اداره ساختمانهای صنعتی رفته رفته به‌دست آلمانها افتاد، آلمانها ضمن اقامتشان در ایران به‌تبلیغات فاشیستی می‌پرداختند و کشور را به پایگاه فعالیت‌های جاسوسی علیه اتحادشوروی تبدیل کردند، در ساختمان بناهای صنعتی خود ایران هم خرابکاری می‌کردند و بگونهٔ مصنوعی ارزش مصالح‌ساختمانی را بالابردند و

تاریخ بهره‌برداری ازآنها را عملاً به‌تأخیر انداختند.

ارزش واقعی فراورده‌های صنعتی ایران معمولاً بیشتر ازمحصولات مشابهی تمام می‌شدکه درکشورهای‌صنعتی پیش‌رفته تولید وعرضه می‌گردیدند ضمناً از لحاظ کیفیت هم بارها نامرغوب‌تر ازکالاهای خارجی بودند. معمولاً از حداکثر قدرت تولید کارگاهها و کارخانجات ایران بهره‌برداری نمی‌شد.

درسالهای ۲۰-۳۰ ساختمان‌راههای شوسه که‌مناطق‌ایران رابه‌مرکز وصل‌می‌کرد، آغازگردید. حمل ونقل به‌وسیله اتومبیل رواج‌یافت اگرچه هنوزهم مانند سابق حمل‌بار با حیوانات باری ازقبیل شتر، قاطر، الاغ، یابو معمول بود.

مهمترین تأسیسات در زمینهٔ راهسازی، ایجاد راه‌آهن سرتاسری ایران بود. برای تأمین هزینهٔ راه‌آهن سرتاسری به‌سال ۱۹۲۵ مالیاتی غیر مستقیم وضع شد، این مالیات را مصرف‌کنندگان‌قند وچای‌که درانحصار دولت‌قرارداشت، بایستی‌می‌پرداختند. ساختمان این راه‌آهن نخست به‌وسیله شرکتهای ساختمانی آلمانی وامریکائی و سپس به‌وسیله یك شرکت اسکاندیناوی (کامپساکس- م) از سال۱۹۲۸ آغاز ودر سال ۱۹۳۸ پایان یافت. راه‌آهن سرتاسری‌ایران به‌طول ۱۳۹۸ کیلومتر ازرشته‌کوههای البرز و زاگرس می‌گذشت و درطول‌آن صدها تونل و پل ساخته شد، این خط بندرشاهپور واقع درکنار خلیج‌فارس را به‌بندرشاه (بندر ترکمن) درساحل دریای‌خزر وصل‌می‌کرد. پس ازبه‌کار افتادن‌راه‌آهن سرتاسری‌که بهره‌برداری ازآن درسال ۱۹۳۸ آغاز گردید، ساختمان راه‌آهنهای دیگری از تهران به‌تبریز و مشهد آغازگردید، این‌خطوط درآغاز جنگ‌جهانی‌دوم فقط تا زنجان و شاهرود رسیدند.

در سالهای ۳۰ بنای ساختمانهای مدرن تازه‌ای درپایتخت آغازگردید. درقسمت‌های شمال، شهر تازه‌ای با خیابانهای اسفالت شدهٔ وسیع و خانه‌های مدرن با روشنائی برق ساخته شدند. دراین‌قسمت مالکان، بورژواها، کارمندان بلندپایه دولت وخارجیان سکونت داشتند. قشرهای زحمتکش توده‌های پایتخت معمولاً در قسمت جنوبی تهران که دارای‌کوچه پس‌کوچه‌های تنگ وکج وکوله و کثیف بود، زندگی می‌کردند، در این محله‌ها لوله‌کشی آب و فاضل آب وجود نداشت. کارگران وبینوایان شهری در شرایط کاملاً فشرده وتراکم بی‌اندازه دراین نقطه‌توی هم می‌لولیدند.

جنبش کارگری ودهقانی، قیام‌عشایر

ایجاد ساختمانهای صنعتی وراهسازی باعث‌شدکه طبقهٔ کارگر رشدکند. به‌موجب مدارک‌مطبوعات‌ایران‌تنها شمارهٔ کارگران کارخانه‌ها، کارگاه‌ها وراه‌آهن وهمچنین کارگران تأسیسات‌شرکت نفت‌انگلیس وایران وصنعت ماهی پس‌از ده سال ازآغاز سالهای ۳۰، از ۴۰ هزارتن به‌بیش ازصدهزار تن رسید. رویهمرفته شمارهٔ کارگران ایران ازجمله کارگران صنایع، قالی‌بافی وکارگاه‌های دیگر وحتی کارگران‌تأسیسات‌کشاورزی‌درآغاز سالهای۴۰ به۵۰۰ الی ۷۰۰ هزار تن می‌رسیدند.

وضع کارگران‌ایرانی‌بسیار رقت‌انگیزبود، پیوسته‌درپی‌بیکارشدن دهقانان‌ورشکسته، به‌ارتش بیکاران افزوده می‌شد. ساعات‌کار روزانه ۱۰ - ۱۴ ساعت بود. درکارگاه‌ها و کارخانه‌های بافندگی، قالی‌بافی و رشته‌های دیگر صنایع ازکار زنان وکودکان بهره‌کشی می‌شد. کارگران به‌طورکلی‌مزد ناچیزی‌که ازچند ریال در روزتجاوز نمی‌کرد، می‌گرفتند. زنان با انجام‌کار مساوی نصف، و کودکان به‌اندازهٔ $\frac{1}{4}$ مزد مردان بالغ مزد دریافت می‌کردند، قانونی برای‌کار وحمایت ازکارگر وهمچنین بیمه‌های اجتماعی وجودنداشت.

سازمان‌های‌کارگری، اتحادیه‌های‌صنفی وحزب‌کمونیست ازسال ۱۹۲۵ ناچاربگونه پنهانی و زیر زمینی فعالیت‌می‌کردند. به‌سال ۱۹۲۷ بگونهٔ «غیرقانونی» کنگره دوم‌حزب کمونیست ایران تشکیل و برنامهٔ تازه وآئین‌کارخود را دربارهٔ، مسائل روستاها برگزید، طی قطعنامه‌ای درباره اتحادیه‌های کارگری، سازمان جوانان، سازمان زنان، تصمیم گرفت. براساس تصمیم کنگره، کمیته مرکزی حزب از نو برگزیده شد اقدامهائی به‌منظور تجدید برقراری سازمانهای محلی حزب انجام گرفت. فعالیت تبلیغاتی حزب کمونیست در ایران وخارج ازکشور گسترش یافت. حزب کمونیست ایران روزنامه‌هائی به‌نام «پیکار»، «بیرق انقلاب» و مجلهٔ «ستارهٔ سرخ» درکشورهای‌آلمان و اطریش منتشرکرد. این‌حزب‌کارگسترده‌ای را درمیان‌کارگران‌ایران انجام داد و آنها را در اداره وسازمان‌دادن اتحادیه‌های «غیرقانونی»کمک‌کرد، ضمناً درسالهای۱۹۲۹-۱۹۳۱کارگران به اعتصابهائی دست زدند.

در رابطه با بحران اقتصادی‌جهان‌که به‌سال ۱۹۲۹ آغاز شد، وضع کارگران‌ایران به‌وخامت گرائید. ساعات‌کار روزانه افزایش یافت، میزان مزدکم شد، به‌شمارهٔ بیکاران و بینوایان افزوده‌گردید. سیستم اخذ جریمه ازکارگران خشم‌آنها را برانگیخت و بیکار طبقاتی شدت‌گرفت. درماه مه۱۹۲۹ یك اعتصاب توده‌ای به‌وسیله کارگران صنعت نفت انگلیس ـ ایران آغاز شد. اینان خواهان افزایش‌کارمزد، کاهش‌ساعات‌کار روزانه، تأمین زندگی‌کارگران بیکار شده و حتی به‌رسمیت شناختن اتحادیه کارگران از سوی‌مدیران شرکت نفت، تعطیل وجشن‌گرفتن روزکارگری اول‌ماه مه، آزادی‌کارگران بازداشت‌شده

کارگران کارگاه‌های بافندگی در اهواز

وغیره بودند. این اعتصاب تنها به‌کمك انگلیسها ودخالت ارتش ایران‌که علیه اعتصاب کنندگان هجوم کردند، سرکوب شد.

در سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۲موج اعتصاب به‌مناطق دیگرایران رسید. به‌سال۱۹۳۰ کارگران کارخانهٔ کبریت‌سازی در تبریز و کارگران مازندران دست به‌اعتصاب زدند. در ماه مه۱۹۳۱ بافندگان کارخانه وطن دراصفهان زیر نظر کمونیست‌ها اعتصاب مهمی را برپا داشتند، موفق شدندساعات‌کار روزانه را به۹ ساعت‌کاهش دهند، ۲۰٪ به‌مزدشان بیفزایند، ازمیزان جریمه بکاهند و بازرسی تحقیرآمیزکارگران را از سوی عوامل‌کارفرما موقوف‌کنند. به‌سال ۱۹۳۲ کارگران مازندران که به‌کار ساختمان راه‌آهن سرگرم بودند اعتصاب‌کردند.

دولت رضاشاه به‌سختی این جنبش‌های کارگری را درهم می‌کوبید. صدها کارگر را به‌زندان انداخت. در۱۹ ماه مه۱۹۳۱ قانون ویژه‌ای علیه‌کمونیست‌ها از مجلس‌گذشت، ضمن این قانون برای کسانیکه در فعالیت‌های حزب‌کمونیست ایران شرکت داشتند، ده سال زندان با اعمال شاقه تعیین گردید. به‌سال ۱۹۳۶ قانونی از مجلس‌گذشت‌که آن‌را ایجاد نظم درصنایع نام‌گذاشتند، به‌موجب این‌قانون‌هرگونه اعتصابی‌جداً ممنوع گردید.

دکتر تقی ارانی

اما فشار دستگاه حاکم نتوانست جنبش کارگران و فعالیت کمونیست‌های ایرانی را خاموش کند. به سال ۱۹۳۴ سازمانهای کمونیستی دوباره فعالیت‌های خود راآغاز کردند. رهبرآنهااستاددانشمند دانشگاه تهران وشخصیت نامدار ایرانی، دکتر تقی ارانی بود. در سالهای۱۹۳۴ - ۱۹۳۶ مجله دنیا منتشر می‌شد، ضمن‌آن مسائل تئوریك و سیاسی کمونیست‌های ایران مطرح می‌گردید. به سال ۱۹۳۶ سازمانهای حزبی و اتحادیه‌ای حزب کمونیست به‌وسیله دولت از هم پاشانده شدند، بسیاری‌ازفعالان‌بازداشت گردیدند. به‌سال ۱۹۳۸- ۵۳ تن از اعضای حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری («دستهٔ ۵۳ نفری») محاکمه شدند وبرای اینها کیفرهای سختی در دادگاه تعیین گردید.

رهبر کمونیست‌های ایران، تقی ارانی هم در این دادگاه محکوم به‌زندان و سپس به‌سال ۱۹۴۰ در زندان به‌وسیلهٔ زندانبانان کشته شد. اما پس از بازداشت «دستهٔ ۵۳ نفری» کارگران پیکار را دنبال کردند. به‌سال ۱۹۳۸ کارگران راه‌آهن شمال ایران یك اتحادیه «غیرقانونی» سازمان دادند. به‌سال ۱۹۳۹ کارگران شرکت نفت ایران و انگلیس آماده اعتصاب بودند اما این اعتصاب بهم خورد ورهبران کارگران بازداشت گردیدند.

جنبش‌های دهقانان نیز با پی‌گرد بیرحمانه‌ای رو برو شد، ناخشنودی و خشم دهقانان بگونهٔ خودبه‌خودی با انجام نبردهای پارتیزانی علیه اربابان ومأموران دولت نمایان می‌گردید.

در ژوئن ۱۹۲۶ در شهرآذربایجانی سلماس سربازان قیام‌کردند بیشتر آنها وابسته به‌خانواده‌های‌دهقانان بودند، قیام‌کنندگان خوی را گرفتند. پادگان این شهر هم به‌آنها پیوست، بسیاری از پیشه‌وران، بینوایان شهری وحتی ساکنان روستاهای مجاور از آنها پشتیبانی‌کردند، پس از آن قیام‌کنندگان به‌سوی ماکو رهسپار شدند. اما اینان به‌وسیلهٔ نیروی نظامی‌ایکه‌از تبریز گسیل شد باکمك خانهای فئودال محلی سرکوب گردیدندشرکت کنندگان این قیام به‌دادگاه نظامی تسلیم و دهها تن ازآنها تیرباران شدند.

در منطقه جنگلی فومن گیلان، یکانهای پارتیزانی‌ای شامل سربازان فراری با پشتیبانی دهقانان و پیشه‌وران محلی تشکیل گردید، این‌یکانها نبرد با مالکان ومأموران نظامی شاه را آغاز کردند.

مهمترین خیزش، قیام‌سربازان به‌سال ۱۹۲۶ در ترکمن‌صحرا، به‌سرکردگی‌افسری به‌نام سالار جنگ بود. شرکت‌کنندگان این‌قیام درصدد سرنگونی رضاشاه وتشکیل‌حکومت جمهوری وآزادی دموکراتیك در ایران بودند. درجایگاه مراوه تپه در ۲۴ ژوئن ۱۹۲۶ سربازان پادگان محلی بپا خاستند. دهقانان و توده‌های شهری از قیام‌کنندگان پشتیبانی می‌کردند، اینان‌شهرهای بجنورد، شیروان و قوچان را تصرف‌کردند. مرتجعان، ازجمله نمایندگان دولت شاه، خانها و مالکان را به‌زندان انداختند. انبارهای غلهٔ دولت و مالکان را گشودند ومحتوای آنها رامیان بینوایان تقسیم‌کردند، ضمن میتینگ‌هائی که‌در بجنورد و نقاط دیگر برگذار شد قیام‌کنندگان از مردم خواستند تا زمین‌های اربابی را مصادره و میان دهقانان تقسیم‌کنند، ضمناً اصلاح وضع مالیات را به‌مردم وعده دادند. اینها همچنین ضمن تبلیغاتشان به‌امپریالیست‌های انگلیسی‌تاختند. مأموران مرتجع شاه و فئودالها از ترس، فرار را برقرار ترجیح دادند. رضا شاه نیروئی را برای سرکوبی اینان فرستاد، انگلیس‌ها با دراختیار گذاشتن هواپیما، وسائل حمل‌ونقل موتوری، مسلسل و اسلحه و سازوبرگ دیگر به‌رضاشاه‌کمك‌کردند. ضمن ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۶ ارتش دولتی این

قیام خراسان را سرکوب کرد.

موج شورش دهقانان ایران درسالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۰ ضمن رابطه با بحران اقتصادی جهانی فراگیرشد. کاهش تقاضای فراورده‌های کشاورزی ایران دربازارهای خارجی باعث کم‌شدن زمین‌های زیرکشت گردید. اربابان و مالکان که کوشش داشتند زیان آثار این بحران را بر دوش دهقانان تحمیل کنند به‌اخذ عوارض بیشتر از دهقانان پرداختند، و دولت هم بگونهٔ غیرمستقیم به‌مالیات‌دهقانان افزود. این‌مسئله باعث بینوائی هرچه‌بیشتر دهقانان گردید و ناخشنودی آنها را افزایش داد. در خراسان یک جنبش پارتیزانی دهقانی به‌سرکردگی زلفی آغاز شد، او خود را «پادشاه مسافر» می‌نامید و خواهان لغو انحصار تریاک‌به‌وسیلهٔ دولت بود، چون مأموران دولت محصول خشخاش را به‌بهای کم برآورد می‌کردند و اینگونه به‌دهقانان کشت تریاک ستم روا می‌داشتند.

درمنطقه‌های جنوبی ایران ضمن بهار و تابستان ۱۹۲۹ جنبشی دهقانی به‌سرکردگی مهدی سرخی گسترش یافت، این جنبش هم علیه انحصار تریاک به‌وسیله دولت بود.

یکانهای سرکوب‌گری برای فرونشاندن شورش این دهقانان اعزام گردیدند. اینان پس از ۶ ماه، از ژوئیه تا دسامبر ۱۹۳۲ قیام را سرکوب و بیش از ۱۵۰ تن از دهقانان شرکت‌کننده را تیرباران کردند، صدها تن از آنها به‌زندان با اعمال شاقه و تبعید به‌نقاط دورافتادهٔ مناطق شرقی محکوم شدند.

به‌موازات جنبش‌های کارگران ودهقانان درپایان دههٔ ۲۰ و آغاز دههٔ ۳۰، ایلات کوچ‌نشین و نیمه‌کوچ‌نشین چندبار قیام کردند. انگیزهٔ این قیامها سیاست دولت مبنی‌بر خلع‌سلاح عشایر کوچ‌نشین واسکان اجباری آنهابود، که باعث تلف شدن دامها و ازمیان‌رفتن تنها منبع زندگی‌شان می‌شد. بسیاری از خانها یعنی رهبران ایلات دربرابر این سیاست پایداری کردند بعضی بازداشت و اعدام شدند و برخی به‌عنوان گروگان در تهران مقیم و تحت‌نظر قرار گرفتند، دارائی بسیاری ازآنها مصادره گردید. درمناطق اقامتگاههای این عشایر حکومت نظامی برقرار شد. این سیاست باعث یک‌رشته قیامهای ایلات گردید و از سال ۱۹۲۵ تا اوایل سالهای ۳۰ ادامه داشت.

درسالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۶ درمنطقهٔ جنوب‌شرقی دریای خزر یک قیام ترکمن-کرد آغاز گردید. سالهای ۱۹۲۵-۱۹۲۸ دربلوچستان تقریباً بگونه پیوسته شورش بلوچها ادامه داشت. درسالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ قیام عربها درخوزستان وشورش لرها در لرستان انجام یافت. از پایان ۱۹۲۷ جنبش مسلحانه عشایر جنوبی ایران یعنی دشتی و تنگستان که‌در کناره‌های خلیج‌فارس اقامت داشتند آغاز گردید. پس ازآن، خیزش عشایر ممسنی و بویر-احمدی انجام گرفت. از بهار ۱۹۲۹ امواج شورش سرتاسر جنوب ایران را فرا گرفت،

خیزشی هم دربختیاری روی‌داد. عشایر قیام‌کننده خواهان برداشتن حاکم‌های نظامی از مناطقشان، تجدید استقلال‌عشایر وفرمانروائی رهبران‌خودشان بودند. اینان می‌خواستند موضوع خلع سلاح‌عشایر لغو شود، مالیات‌ها کاهش یابد، قانون نظام‌اجباری دربارهٔ‌آنها اجرا نگردد. برخی از این عشایر علیه پوشیدن اجباری لباس به شکل اروپائیان به پا خاستند.

رضاشاه برای‌فرونشاندن شورش‌های‌عشایر ارتش، هواپیما وزره‌پوش مأمورمی‌کرد. اما اینان تا زمانی دیرپا به‌پایداری ادامه دادند. دولت با ایجاد دو دستگی و اختلاف میان ایلات، به‌کار بردن سیاست تفرقه‌اندازی و تطمیع، سرانجام در پایان سال ۱۹۲۹ توانست کانون‌های اصلی قیام فارس را خاموش کند و عشایر را مطیع گرداند، اگرچه مقاومت‌های مسلحانهٔ پراکنده‌ای در سالهای ۱۹۳۰-۱۹۳۲ انجام می‌گرفت، در هرحال مهاجرت وکوچ عشایر ممنوع شد، ایلات اجباراً بایستی در یك نقطه مسکون می‌شدند و رژیم حکومت نظامی برهمه ایلهای جنوب حکمفرما گردید. خانها یعنی رهبران ایلات قیام‌کننده همه مورد پیگرد قرارگرفتند.

دربارهٔ‌مسائل‌ملی، سیاست‌تسلط‌کامل‌ناسیونالیسم ایران به‌سود مالکان وبورژوازی اعمال می‌شد. باید یادآوری‌کردکه در ایران سیاست دولت در رابطه با اقلیت‌های ملی چندان تندنبود و این‌اقلیت‌ها تا اندازه‌ای ازپیگرد مصون ماندند. روند سیاست ترکیه‌عم‌ درآنزمان اینگونه پیش می‌رفت.

در زمان حکومت رضاشاه نه‌تنها جنبش‌های‌کارگری بلکه شورشهای دهقانان وقیام های عشایر سخت مورد پیگرد قرار می‌گرفت. کوچکترین تظاهر به‌مخالفت یاداشتن‌پندار دموکراتیك به‌سختی سرکوب می‌شد. روشنفکران پیشرفته بیرحمانه مورد حمله عاملان حکومت قرار می‌گرفتند. به‌سال ۱۹۲۴شاعر نامدار عشقی که با رضاشاه مخالفت می‌کرد، ترور شد. به‌سال ۱۹۳۲ شاعر بزرگ ملك‌الشعراء بهار بازداشت گردید، به سال ۱۹۳۰ شاعر انقلابی فرخی‌یزدی در زندان به‌قتل‌رسید. فعالیت‌کلیه احزاب سیاسی ممنوع گردید، متن نوشته‌های مطبوعات همه بایستی به‌سود دستگاه حاکم و بگونهٔ یکنواخت می‌بود. مشروطیت وآزادیهای دموکراتیك عملاً از میان رفت. نمایندگان مجلس بنا به‌فرمان‌شاه از میان دست نشاندگان خودش برگزیده می‌شدند و مجلس‌عملاً بگونه ابزاری به‌منظور اجرای منویات شاه‌بایستی انجام‌وظیفه می‌کرد.

اصلاحات در زمینهٔ فرهنگ وزندگی

درپایان سالهای ۲۰ و سالهای ۳۰ چند نقره اصلاحات از بالا در زمینهٔ آموزش و پرورش، فرهنگ وزندگی‌مردم انجام گرفت. به‌سال۱۹۲۲ روبهم‌رفته ۶۴۲ مدرسهٔابتدائی، متوسطه و عالی از انواع گوناگون از دولتی گرفته تا خصوصی و دینی درسرتاسر کشور وجود داشت. شمارهٔ دانش‌آموزان به‌سال ۱۹۲۳ به‌طورکلی به۵۵ هزارتن می‌رسید.

درسالهای ۱۹۲۷-۱۹۳۴ قانونها و تصویب‌نامه‌هائی دربارهٔ آموزش عمومی و اجباری رایگان ابتدائی و دبیرستان وآموزش‌عالی، و همچنین تأسیس شبکه آموزش غیر مذهبی دولت و حتی آموزشگاهها و دانشکده‌های علوم‌تربیتی وضع شدند. به‌موجب این قوانین و تصویب‌نامه‌ها، مدارس از اختیار روحانیان‌خارج شد و دولت (وزارت فرهنگ) مسئولیت اداره و نظارت کلیه آموزشگاهیا از جمله مدرسه‌های خصوصی و بیگانگان و غیره را به‌عهده گرفت. به‌سال ۱۹۳۶ در سرتاسر ایران ۴۹۰۶ مدرسه و آموزشگاه با ۲۵۷ هزار محصل، و به‌سال ۱۹۴۰-۸۲۳۷ مدرسه با ۴۹۷ هزار دانش‌آموز در ایران به‌وجودآمد.

به‌سال ۱۹۲۹ درایران به‌طورکلی درحدود ۵۰ مدرسه خارجی ازجمله ۲۵ مدرسهٔ وابسته به‌میسیونر مذهبی امریکائی در ایران کار می‌کرد. به‌سال ۱۹۳۴ دانشگاه تهران بنیان‌گذاری شد، یك دانشکده کشاورزی درکرج و یك دانش‌سرای عالی تربیت معلم در تهران‌تأسیس گردید. اما درتمام مدرسه‌های عالی ایران‌درسال ۱۹۳۸ فقط ۴۲۰۰دانشجو تحصیل می‌کردند. چندصد دانشجوی ایرانی برای‌تحصیل به‌خارجه اعزام شدند.

به‌طورکلی شمارهٔ بنگاههای آموزشی درایران بی‌نهایت کم و نارسا بود. هزینه آموزش‌عمومی روبهم‌رفته به۴٪ بودجه‌کل‌کشور می‌رسید. درمدرسه‌ها به‌میزان‌چشم‌گیری فرزندان‌مالکان، بورژواها وکارمندان دولت تحصیل می‌کردند. قشرهای زحمتکش مردم (دهقانان، کارگران، پیشه‌وران) به‌طورکلی ازامکان به‌مدرسه‌گذاشتن فرزندانشان‌محروم بودند. شماره باسوادان‌کشور بسیارکم بود.

به‌سال۱۹۳۵ فرمان رفع حجاب‌زنان ازسوی رضاشاه صادرشد. زنان به‌دانشکده‌ها راه داده شدند و امکان یافتند در اداره‌های دولتی به‌عنوان ماشین‌نویس، منشی و غیره کارکنند. مدارس مختلط دختران و پسران تأسیس گردید. اما مانند پیش تعدد زوجات و و نابرابری زن ومرد درخانواده‌ها وزندگی رواج داشت. زنان‌کارگر درشرایط‌کارمساوی ازمردان همکارشان مزدکمتری می‌گرفتند، ازحق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم بودند، مسئله برابری‌آنها با مردان‌در زندگی اجتماعی، حتی‌مطرح نشد.

نفوذ روحانیان در زندگی اجتماعی ـ سیاسی‌کشور به‌سختی محدودگردید. درپی انجام اصلاحات قضائی روحانیان به‌طورکلی از حق‌قضاوت محروم شدند. نفوذ روحانیت

در زمینهٔ آموزش وپرورش همگانی بکلی از میان رفت. املاك وقف که معمولاً دراختیار روحانیان قرار داشت به‌میزان چشم‌گیری کاهش یافتند. هرگونه مقاومتی از سوی روحانیان دراین‌زمینه سرکوب می‌شد.

به‌سال ۱۹۲۸ از بالادستور داده‌شد که ایرانیان تغییر لباس دهند و به‌شکل اروپائیان لباس بپوشند. کلاه سنتی ایرانیان نخست به «کلاه پهلوی» وسپس به «شاپو»ی اروپائی تبدیل گردید. درآغاز کارمندان دولت مجبور بودند کلاه شاپو به‌سر گذارند، برای نظامیان کلاه کاسکت تعیین گردید. طبق نمونهٔ ترکها القاب دوره فئودالی از نامها حذف وبه‌نام خانوادگی تبدیل گردید. دولت هرگونه مقاومتی را دربرابر این اصلاحات به‌سختی سرکوب می‌کرد. به‌سال ۱۹۳۶ درمشهد به‌سوی چندین هزارنفر که به «بست» نشسته وعلیه زور-گوئیهای پلیس درباره تغییر کلاه اعتراض داشتند، آتش مسلسل گشوده شد.

همه این اقدامها زیر پوشش ناسیونالیسم وباتلقین روحیه ناسیونالیستی ازسوی دولت اعمال می‌شد. تبلیغات دربارهٔ تجدید عظمت ایران باستان، از سوی دولت شدت یافت. اختیار نام «پهلوی» به‌عنوان نام خانوادگی دودمان رضاشاه، تصمیم دولت ایران درباره تغییرنام «پرس» به «ایران» و اعلام رسمی این تغییر از راههای دیپلماتیك به‌کلیهٔ کشور-های جهان، تغییرنام بسیاری ازشهرها، تغییر تاریخ ایران از قمری به‌شمسی ونامگذاری اسامی ماهها بگونه ایران‌باستان و اقدامهای دیگر، از روحیه ناسیونالیستی دولت رضاشاه حکایت می‌کردند.

انجام اصلاحاتی درزمینه ادبیات زبان فارسی از سوی دولت و تغییربرخی واژه‌ها به‌فارسی سره که به‌وسیلهٔ آکادمی ادبی ایران با فرهنگستان (به‌سال ۱۹۳۵ بنیان گذاری شد) پیشنهاد می‌شد، نقش مهمی را در ناسیونالیزه کردن ایران ایفاکرد. روش اصلاحی این اصلاحات چنان بود، برخی از واژه‌ها واصطلاحات عربی، ترکی و اروپائی که به‌مرور زمان در زبان فارسی رایج شده بودند، حذف وبه‌جای آنها واژه‌های متروکه باستانی یا واژه‌های نو ساخته به‌وسیله فرهنگستان به‌کار رفتند.

دگرگونی ترکیب طبقاتی کشور درپایان حکومت رضاشاه

ساختمانهای صنعتی و راهها، انجام یك رشته اصلاحات، کلیهٔ اقدامات اقتصادی و سیاسی‌ای که در سالهای ۲۰ و ۳۰ انجام گرفتند ـ همهٔ اینها باعث پیشرفت جامعهٔ ایران در زمینه‌های طبقاتی و اجتماعی ـ سیاسی گردیدند. روابط بورژوائی درپیشتر زمینه‌های زندگی اجتماعی ایران پیشرفت چشم‌گیری کرد، البته درکنار این دگرگونی هنوز روابط

فئودالی در روستاها نافذ بود. نفوذ فئودالهای اریستوکرات ازلحاظ اقتصادی و سیاسی، به‌میزان چشم‌گیری کاهش یافت. قشر مالکـان تازه یا «اربابان» کاملاً رشدکرد ـ این مالکان از میان افسران ومأموران بلندپایه وبازرگانانی که ضمن‌پیکار بااریستوکراتهای فئودال قدرت‌گرفته بودند، برخاستند. مالکیت‌ارضی اینها برپایهٔ مالکیت خصوصی به‌شیوه بورژوائی‌استواربود، اما برای‌استثمار دهقانانی‌که روی زمین‌های اربابی‌کار می‌کردند، همان‌شیوه‌ها و روابط‌کهن فئودالی به‌کاربرده می‌شد.

موقعیت اقتصادی وسیاسی بورژوازی ملی به‌بهبودی گرائید، اگرچه این قشر با مالکان یا اربابان پیوندی ناگسستنی داشت و از رشد جنبش‌های دموکراتیک می‌ترسید، امابرخلاف بورژواهای وابسته (کمپرادور) می‌کوشیدتا ازنفوذ امپریالیست‌های‌انگلیسی بکاهد و استقلال ملی را درکشور پابرجا کند. گـروههای مالك ـ بورژوا تکیه‌گاه مهم اجتماعی رژیم رضاشاه بشمار می‌آمدند.

دراین هنگام قشر روشنفکر به‌میزان چشم‌گیری خودنمائی می‌کرد، قسمتی از این روشنفکران زیر نفوذ ایدئولوژی بورژوازی ملی‌بودند وقسمت دیگر روحیهٔ دموکراتیك داشتند و از قشر زحمتکشان یعنی کارگـران، دهقانان و پیشه‌وران حمایت می‌کردند، اینان درجنبش‌های دموکراتیك به‌منظور پیکار با دستگاه حاکم، شرکت داشتند.

مانند پیش قشرخرده بورژوازی (پیشه‌وران، بازرگانان خرده‌پـا و غیره) به‌میزان چشم‌گیری درجامعه ایران خودنمائی می‌کرد.

با افزایش شمارهٔ کارگران آگاهی سیاسی‌این طبقه رشدیافت. نقش این‌طبقه به‌عنوان رهبر فعال نیروهای جنبش دموکراتیك وآزادی‌ملی هرچه‌بیشتر محرز شد.

دهقانان که مورد استثمار بیرحمانهٔ خانها و مالکان تازه بدوران رسیده، برپایه سنت‌های‌کهن فئودالی قرار داشتند، پرجمعیت‌ترین طبقهٔ جامعه ایران بشمار مـی‌آمدند، اینان با ایلات کوچ‌نشین، تقریباً $\frac{3}{4}$ جمعیت‌کشور را دربر می‌گرفتند.

سیاست‌خارجی. نزدیکی‌با فاشیست‌های‌آلمانی

رضاشاه درسالهای ۳۰ ازسیاست روابط حسن همجواری با اتحاد شوروی‌که‌بیگمان به‌سود ایران تمام می‌شد و باعث استواری استقلال اقتصادی و سیاسی کشور می‌گردید، روی برتافت. به‌سال ۱۹۳۷ دولت ایران پیمان سعدآباد را امضاء کرد، به‌موجب این پیمان ایران به‌منزله یکی از حلقه‌های مهـم زنجیر سیاست انگلیسها و دولتهـای دیگر امپریالیستی‌بشمارآمدکه درعین‌حال‌به‌منظور محاصرهٔ کشوراتحادشوروی وجدانگاهداشتن

آن‌کشور از تماس‌با ملت‌های دیگر به‌کارمی‌رفت. به‌سال ۱۹۳۸ رضاشاه امضای قرارداد بازرگانی جدید با دولت شوروی را رد کرد، و این مسئله باعث کاهش شدید روابط بازرگانی ایران ـ شوروی گردید و اینگونه ازحجم بازرگانی خارجی ایران به‌سال۱۹۳۸ ۳۸٪ کاسته شد.

به‌ویژه درآخرین سال پیش از آغاز جنگ جهانی دوم سیاست خارجی خصمانه‌رضا شاه نسبت به‌دولت شوروی شدیدتر شد، در این هنگام شاه با آلمان هیتلری، که بگونه روزافزون به‌دامنهٔ نفوذش درایران می‌افزود، روابط بسیار نزدیکی برقرارکرد، منظور آلمان بهره‌بردن از سرزمین ایران به‌عنوان پایگاه استراتژیك به‌منظور انجام نقشه‌های تجاوزکارانه‌اش علیه اتحادشوروی بود.

آلمان‌که درنتیجه شکست جنگ‌جهانی اول ازصحنه سیاسی ایران بیرون رانده‌شده بود، درنخستین سالهای ۲۰ دوباره نفوذ به‌کشور ایران را آغاز کرد. شرکت هواپیمائی یونکرس ازسال ۱۹۲۴ به‌ایجادخطوط هوائی درایران‌اقدام‌کرد. به‌سال ۱۹۲۷ـلیندن‌بلات به‌جای میلسپو به‌سمت مستشار مالی ایران برگزیده شد، و بعدها به‌عنوان مدیرکل‌بانك ملی ایران منصوب‌گردید. کارشناسان و مشاوران دیگر آلمانی درایران به‌کار گماشته شدند. درسالهای ۳۸/۱۹۳۷ آلمان ازلحاظ بازرگانی خارجی ایران جای دوم را پس از اتحادشوروی اشغال‌کرد. و انگلیس‌را دراین زمینه عقب نشاند (دراین‌سال حجم‌بازرگانی خارجی ایرانی با آلمان ۲۷٪ و با انگلیس فقط ۷٪ کل معاملات بازرگانی بود). پس از آنکه رضاشاه به‌سال ۱۹۳۸ از امضای پیمان بازرگانی جدید با شوروی خودداری‌کرد، آلمان در سالهای ۳۹/۱۹۳۸ نخستین محل را در بازرگانی خارجی ایران اشغال کرد (۴۱/۵٪)، اما درسالهای ۴۱/۱۹۴۰ این‌نسبت به۴۵/۵٪ رسید. آلمان ضمن بهره‌برداری از دشواریهای ارزی‌ایران، در۳۰ اکتبر ۱۹۳۵ با ایران قرارداد بازرگانی پایاپای‌امضاء کرد. ضمن این قرارداد به‌ازای کالاهای آلمانی وارده به ایران (بهای آنها بسیار بالاتر از سطح بهای جهانی کالاهای متشابه بود) ریال دریافت نمی‌گردید، اما مقدار زیادی مواد خام‌که ارزش آنها ضمن مقایسه با کالاهای آلمانی وارده بارها بیشتر بود، بایستی به‌آلمان صادر می‌شد.

در ۸اکتبر۱۹۳۹ بین‌ایران وآلمان مقاوله‌نامه‌ای سری‌به‌امضاء رسیدکه به‌موجب آن ایران بایستی چندقلم محصولات‌کشاورزی را که از نظر آلمانها ارزش فراوان‌داشتند به‌آلمان صادر می‌کرد. بنابگواهی اسناد رسمی آلمان هیتلری، ایران یگانه منبع تدارك مواد خام استراتژیك ازقبیل پنبه و پشم برای‌آن‌کشور بود.

آلمان رساندن ابزار، تجهیزات راه‌آهن وتأسیسات صنعتی ایران را درانحصارخود

گرفت. آلمانها به‌ساختن فرودگاهها، راه‌آهن سرتاسری و ساختمانهای صنعتی وغیره در ایران اقدام کردند. درکلیهٔ تأسیسات و بنگاه‌های صنعتی مهم ایران حتی در تأسیسات کشاورزی، کارشناسان، تکنیسین‌ها و مشاوران آلمانی حضور داشتند. آلمانها به‌دولت ایران اسلحه می‌دادند وکارخانجات نظامی کشور را زیرنظارت داشتند. هزاران افرادوابسته به‌شبکهٔ جاسوسی فاشیست‌ها به‌نام تکنیسین، کارشناس و مشاور درایران مقیم شدند وبه تبلیغات عوامفریبانه نازی برپایهٔ به‌اصطلاح اشتراك نژادی آریائی آلمانها و ایرانیان، سرگرم بودند. درآستانهٔ جنگ‌جهانی دوم ایران به‌استوارترین پایگاه شبکه جاسوسی آلمان هیتلری درآمد که از آنجا این جاسوسان به‌توطئه‌گری علیه اتحاد جماهیرشوروی سرگرم شدند.

۲۴
ایران در جنگ جهانی دوم

تبدیل ایران به پایگاه آلمان هیتلری در خاورمیانه

پس از آغاز جنگ جهانی دوم و حمله آلمان هیتلری به اتحاد جماهیر شوروی فعالیت شبکه جاسوسی فاشیست‌ها در ایران با وجود اعلام بیطرفی رسمی دولت ایران، به‌سختی افزایش یافت. هیتلری‌ها ایران را به‌پایگاه‌اصلی خود در خاورمیانه تبدیل‌کردند. جاسوسان آنها پس از ناکامی فعالیت‌های ماجراجویانه فاشیستی‌شان در سوریه و عراق‌به سوی ایران سرازیر شدند. اینگونه با لگدمال کردن حاکمیت ایران، جاسوسان فاشیست در ایران به‌فعالیت پرداختند و سرزمین ایران را به‌عنوان پایگاهی به‌منظور تجاوز به اتحاد شوروی، برگزیدند. آنها در مناطق مرزی اتحاد شوروی باندهای مسلحی شامل گاردهای سفید، داشناك‌ها و مساواتی‌ها سازمان دادند وهدف آنها، اعزام این دسته‌ها به مناطق مهم نفتی باکو وگرجستان وحتی به ترکمنستان شوروی به منظور انجام عملیات خرابکارانه و تروریستی بود. در میانه، جلفای ایران و نقاط شمالی دیگر این کشور، انبارهای اسلحه‌ومهمات ومواد منفجره ایجادکردند. اینان آماده انفجار خط‌آهن سرتاسری ایران در ناحیه فیروزکوه، تونلها وساختمانهای استراتژیك دیگر بودند. در منطقه‌مرزی شوروی جاسوسان آلمانی بدون مانع از نقاط مرزی عکس‌برداری می‌کردند و حتی به نقشه‌برداری و فیلمبرداری نقاط مهم می‌پرداختند.

در تبریز، رشت، قزوین و شهرهای دیگر از مردم محلی، گروههای سری‌فاشیستی سازمان دادند، این سازمانها زیر حمایت پلیس ایران به‌فعالیت می‌پرداختند. ایستگاههای رادیوئی سیار مخفی فاشیستی در تهران، همدان، میانه وجاهای دیگر ایجاد کردند. در تهران ترجمه فارسی بولتن‌های فاشیستی برایگان میان ادارات دولتی، بازرگانان میانه‌و مستخدمان دولت پخش می‌کردند. روزنامه‌های نیمه رسمی ایران از قبیل «اطلاعات»، «ژورنال دوتهران» و غیره کمك مالی از هیتلریها می‌گرفتند. در ارتش ایران گروهی از افسران زیر نظرسرهنگ منوچهری[1] آماده استقبال از ارتش هیتلر در ایران بودند. شبکهٔ جاسوسی فاشیستی در میان وزیران، نمایندگان مجلس، امرای ارتش، بلندپایگان دولت، بازرگانان و صاحبان صنایع نفوذکردند.

آلمانها از دولت ایران خواستند تا فرودگاههای‌کشور را در اختیارشان بگذارند. به‌منظورکشاندن ایران به‌جنگ علیه اتحاد شوروی، سفیرآلمان در تهران در تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۴۱ به‌شاه پیشنهاد کمك نظامی را داد. در مورد ناکامی نقشه آلمانها به منظور کشاندن ایران به‌جنگ، هیتلری‌ها آماده یك‌کودتای نظامی علیه شاه بودند. برای انجام این منظور درآغاز اوت یکی از بلندپایگان ادارهٔ جاسوسی هیتلر به‌نام ادمیرال کاناریس به‌تهران وارد شد. طرح کودتا چنان بود که از ساکنان آلمانی تهران، گردانهای مسلح ویژهٔفاشیستی تشکیل می‌گردید واین نیرو به‌کمك‌افسران ایرانی‌که شناسائی شده وروحیهٔ فاشیستی داشتند، توطئه کودتا را انجام می‌دادند. اینگونه هیتلری‌ها سرزمین ایران رابه پایگاه جنگی‌ضدشوروی تبدیل‌کردند وکوشش داشتند این‌کشور را به‌سود خود به‌ماجرای جنگ جهانی دوم بکشانند.

ورود ارتش متفقین به‌ایران و برکناری رضاشاه

دولت اتحاد جماهیر شوروی سه‌بار (۲۶ ژوئن، ۱۹ ژوئیه و ۱۶ اوت ۱۹۴۱) دولت ایران را آگاه‌کـردکـه منافع ملی دولتهای شوروی وایران در معرض خطر قرار گرفته‌است. اما رضاشاه و دولتش ضمن بی‌اعتنائی به‌این هشدارها از فعالیت شبکه‌جاسوسی هیتلری جلوگیری نکرد. آن‌وقت برپایهٔ ماده ۶ قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی، دولت شوروی ناگزیر شد در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ نیروهای خود را به‌خاك ایران گسیل دارد. در همان هنگام ارتش بریتانیا هم از باختر وجنوب وارد ایران شدند.

---

۱. این شخص همان **ارتشبد بهرام آریانا**است که بعدها نام و نام فامیلش را تغییر داد. م.

در ۲۷ اوت دولت علی‌منصور، نخست‌وزیر ایران استعفا داد ودولت تازه به‌ریاست فروغی به‌ارتش ایران دستور ترك مقاومت در برابر ارتشهای انگلیس و شوروی را صادر کرد. مجلس ایران در ۲۸ اوت این تصمیم دولت را تصویب کـرد. در پی‌این رویدادها مذاکرات میان شوروی، انگلستان و ایران آغاز و موافقت شد که ارتش ایران از چند منطقه شمالی و جنوبی وغربی کشور عقب‌نشینی واین مناطق به‌وسیله ارتش‌های‌شوروی وانگلیس اشغال گردد. ضمناً موافقت شدکه کلیه شبکه‌های جاسوسی وکادر دیپلماسی آلمان و ایتالیا و تبعهٔ کشورهای دست‌نشاندهٔ این دولت‌ها در ظرف مدت معینی از ایران اخراج گردند.

رضاشاه رسماً این شرایط را پذیـرفت. اما عملاً آنها را اجرا نکرد. پلیس ایران از شبکه فاشیستی مقیم ایـران پشتیبانی می‌کـرد. بسیاری از جاسوسان آلمانی فعالیت‌های زیان‌بخش را در سرزمین ایران دنبال کردند. در ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۱ روزنامه نیمه رسمی «اطلاعات» آشکارا از بسته شدن سفارت‌های آلمان و ایتالیا در تهران اظهار تأسف‌کرد. خارج شدن سفیران این دو دولت از تهران به‌امروز و فردا موکول می‌شد.

در تهران حکومت نظامی اعلام وگردهم‌آئی‌ها ممنوع گردید، هرکس برخلاف این دستور رفتار می‌کرد به‌دادگاه نظامی تسلیم واحتمالاً به‌اعدام محکوم می‌شد. این جریانها خشم توده‌های مردم را برانگیخت ودر بعضی‌جاها تظاهرات اعتراض مردم نسبت به‌رفتار دولت آغاز گردید.

آشکار شدکه سیاست همکاری دولت ایران با تجاوزکاران فاشیست و چشم‌پوشیدن این دولت از بیطرفی، با شکست روبرو شده است. رضاشاه حتی پشتیبانی عناصر دست راستی ایران را از دست داد، اینان می‌ترسیدندکه سرسختی شاه رشد جنبش مردمی باهمه فرجامهای «خطرناکش»، سرتاسرایران را فرا گیرد. در ۱۶سپتامبر رضاشاه ناچار شد به‌نفع محمدرضا پسرش ازتاج وتخت سلطنت چشم‌بپوشد و رسماً استعفا دهد. اینگونه محمدرضا، شاه ایران گردید. دیپلماتها و نمایندگان دیگر هیتلر، دست‌نشاندگانش و بیشتر جاسوسان آلمانی بـازداشت و از ایران اخراج گـردیدند. قسمتی از جاسوسان آلمانی موفق شدند خود را پنهان کنند.

شبکهٔ جاسوسی هیتلر با برخی ازچهره‌های برجسته ایرانی (ژنرال زاهدی، نوبخت، نماینده مجلس و غیره) تماس داشتند، اینان به‌گونهٔ زیرزمینی به فعالیت‌های خرابکارانه خود پس از ورود ارتش متفقین به‌ایران، ادامه می‌دادند. با شرکت رئیس شبکه‌جاسوسی آلمان در ایران ف. هایر، یك سازمان زیر زمینی فاشیستی ـ ملی به‌نام «ملیون ایران» تشکیل شد، در این سازمان ژنرالها و افسران ارتش ایران، نمایندگان مجلس، مالکان

مرتجع وخانهای عشایر جنوب ایران وارد شدند. این سازمان همراه با جاسوسان آلمانی قیام‌هائی را در میان عشایر برانگیخت، ایلات پس از برکناری رضاشاه دوباره مسلح شدند. نقشه قیام عشایر درست مقارن با حملات ارتش آلمان به استالینگراد به منظور تصرف آن شهر بود. به‌سال ۱۹۴۲ جاسوسان آلمانی توانستند ایلات‌کرد را در منطقهٔ ارومیه به‌قیام برانگیزند. جاسوسان فاشیست میان ایل‌قشقائی در منطقه فارس نفوذکردند وآنجا را به‌عنوان پایگاه خود برگزیدند. در رابطه با کنفرانس تهران (نوامبر ـ دسامبر ۱۹۴۳) فعالیت جاسوسان آلمانی در ایران شدت یافت، یکی از طرحهای آنها سوء قصد به‌جان رهبران سه دولت بزرگ بود. در ماه مارس ۱۹۴۳ـ۶ تن جاسوس آلمانی بامقدار زیادی پول و اسلحه در منطقهٔ دریاچه قم از هواپیما با چتر نجات فرود آمدند.

جاسوسان آلمانی ضمن بهره‌برداری از ناخشنودی مردم عشایر جنوب نسبت به سیاست دولت، آنها را برانگیختند تا علیه دولت ایران و متفقین قیام‌کنند. خانهای این ایلات خواهان پس‌گرفتن املاکشان که به‌وسیله رضاشاه ضبط شده بود، اداره حکومت منطقه عشایری زیرفرمانشان، کاهش مالیات وبهای‌کالاها وبیرون رفتن ارتش‌های متفقین از ایران بودند. در سالهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ قشقائی‌ها، لرها و بختیاریها در چند مورد دست به‌قیام مسلحانه زدند. در ژوئن ۱۹۴۳ نیروهای متحدایلات قشقائی و بویراحمدی پادگان مهم ارتش ایران را در سمیرم (شمال فارس) تارومارکردند.

اما در پی‌شکستی‌که ارتش شوروی در ناحیه استالین‌گراد به آلمانها وارد آورد، برای خانهای ایلات آشکار شد که امیدواریشان به‌آلمان هیتلری بیهوده بوده است و بنابراین از ادامه پیکار دست‌کشیدند. در نتیجه مذاکرات دیرپائی‌که میان خانهای‌قشقائی با نمایندگان انگلیسی و دولت ایران انجام یافت، در بهار سال ۱۹۴۴ خانهای قشقائی موافقت‌کردند جاسوسان‌آلمانی‌ای‌که در میان ایلشان پنهان‌کرده بودند، تسلیم‌کنند. خانها دوباره مالك زمین‌های موروثی خود شدند، چندتن از آنها به‌حکومت منطقه مسکونی ایلشان گماشته شدند ویکی دوتن از آنها به‌عنوان نماینده مجلس انتخاب‌گردیدند.

در پائیز ۱۹۴۳ مایر وجاسوسان دیگر آلمان دستگیر شدند، وحتی در حدود ۱۷۰ تن از فاشیستهای ایرانی از جمله ژنرال زاهدی و دیگران بازداشت‌گردیدند. این رویداد ضربت کوبنده‌ای به جاسوسان آلمانی در ایران وارد آورد، و از این پس اینها دیگر نتوانستند در ایران جان گیرند.

همکاری اتحاد جماهیر شوروی با ایران هنگام جنگ جهانی دوم

در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ در تهران میان اتحاد شوروی، انگلستان و ایران پیمان اتحاد امضاء شد: اتحاد شوروی‌وبریتانیا متعهد شدند «تمامیت ارضی، حاکمیت واستقلال ملی ایران را محترم شمرند»، و حتی «در برابر هرگونه حمله‌ای که از سوی آلمانها و یا هر دولت دیگر به‌ایران می‌شود، از این‌کشور دفاع کنند». برای این منظور دو دولت‌حق نگاهداشتن نیروهای زمینی، دریائی وهوائی را در خاك ایران تا ۶ ماه پس از پایان‌جنگ به‌دست آوردند. ایران هم بنوبه خود متعهد شد، حق بهره‌برداری از وسائل و تأسیسات ارتباطی و مواصلاتی از جمله راه‌آهن، راههای شوسه، رودخانه‌ها، فرودگاهها، بندرها ونظارت براین تأسیسات را به متفقین واگذارد.

ورود ارتش شوروی به ایران و انعقاد پیمان اتحاد دارای اهمیت فراوانی برای ایران‌وپیشرفت روند پیروزمندانه جنگ‌علیه آلمان فاشیست بود. ایران ازبند خطربردگی کامل آلمان هیتلری و همچنین تبدیل شدن سرزمینش به صحنه عملیات جنگی که بیگمان ویرانی، تلفات و ضایعات فراوانی را به‌بار می‌آورد، رها شد. بر مبنای پیمان ۱۹۴۲، حمل و نقل تدارکات و مواد جنگی متفقین به‌مقصد شوروی از راه ایران سازمان داده شد. در ۹ سپتامبر ۱۹۴۳ ایران رسماً به‌آلمان اعلان جنگ داد.

اهمیت کمك ایران به پیشرفت روند جنگ ضمن «اعلامیه سه دولت بزرگ درباره ایران» که ضمن اول دسامبر ۱۹۴۳ در کنفرانس رهبران سه‌کشور متفق در تهران صادر شد، تأئیدگردید. دولت‌های اتحاد شوروی، ایالات متحده امریکا و بریتانیا همچنین ضمن اعلامیه‌ای استقلال کامل، حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را اعلام داشتند و موافقت کردند به‌این‌کشور کمك اقتصادی‌کنند.

با وجود اینکه اصلاً بارسنگین جنگ بردوش شوروی بود، این دولت درسالهای جنگ کمکهای چشم‌گیری به‌ایران‌کرد. شوروی ضمن این سالها، مقداری‌کالای صنعتی‌و خواربار به‌ایران فرستاد. به‌سال۱۹۴۳، هنگامیکه‌قحطی تهران را تهدید می‌کرد، شوروی مقدار ۲۵ هزار تن‌گندم به‌ایران فرستاد. اتحاد شوروی به ایران در مبارزه با آفت ملخ و بیماریهای واگیردارکمك‌کرد. در تهران و شهرهای دیگر، بیمارستان شوروی و خانه فرهنگ ایران و شوروی‌که به‌انجام سخنرانیهائی در میان توده‌ها وکارهای فرهنگی‌دیگر می‌پرداخت، فراوان فعالیت می‌کردند.

محافل ارتجاعی بریتانیا و امریکادر ایران هنگام جنگ‌کوشش داشتند از وضع‌جنگ و بیرون‌راندن آلمانها از ایران بهره‌ببرند و مواضع خود را در این‌کشور استوارترکنند و هرچه بیشتر دولت ایران را زیر فرمانبرداری انحصارهای انگلیسی و امریکائی در-آورند.

فعالیت نیروهای دموکراتیک وپیکار آنان علیه ارتجاع

ورود ارتش‌شوروی به‌ایران، برکناری رضاشاه ونابود شدن آلمان فاشیست، تکان نیرومندی به توده‌های مردم ایران وارد آورد و جنبش‌های دموکراتیک گسترده‌ای در سرتاسر کشور پدید آمدند و رشد یافتند. درپایان سال ۱۹۴۱ شرکت‌کنندگان درجنبش‌های دموکراتیک‌که در زندانها یا تبعید به‌سر می‌بردند، آزاد شدند. اینان به‌نشر روزنامه‌های دموکراتیک پرداختند. در اکتبر ۱۹۴۱ حزب تودهٔ ایران تشکیل‌شد، این حزب کارگران، پیشه‌وران، دهقانان، روشنفکران‌دموکرات وعناصرپیشرفته‌ایران‌را متحد کرد. خواسته‌های مهم این حزب‌که ضمن برنامه‌اش گنجاند، عبارت بود: عملی شدن آزادیهای دموکراتیک، استواری استقلال ملی ایران، برقراری روابط دوستانه باکلیهٔ دولت‌های متفق از جمله امریکا و بریتانیا و اتحاد شوروی، وضع قوانینی دربارهٔکار وبیمه‌های اجتماعی و غیره. اتحادیه‌های کارگری و صنفی تجدید سازمان یافتند. در روستاها اتحادیه‌های دهقانی پدید آمدند، در بسیاری موارد این اتحادیه‌ها به‌حزب توده پیوستند. حرکت حزب توده‌ایران در جهت ایجاد اتحادیه‌های صنفی، انتشار مقالاتی در مطبوعات برای ایجاد اصلاحات دموکراتیک، از میان بردن سنت‌های ارتجاعی رژیم پیشین و پاک‌کردن دستگاه دولت از عناصر فاشیست بود، این برنامه توده‌های وسیع مردم را به‌سوی حزب کشاند و بنابراین از محبوبیت وپژه‌ای در میان قشرهای زحمتکش برخوردار شد. دیری نپائید که حزب توده ایران به‌عنوان بزرگترین حزب سیاسی در صحنه ایران خودنمائی‌کرد. در نخستین کنگره حزب توده که در اوت ۱۹۴۴ برگذار شد، بیش از ۲۵ هزار عضو در آن شرکت داشتند، ۷۵ درصد این جمعیت کارگر، دو درصد ـ دهقان و ۲۳ درصد روشنفکر بودند.

در همان هنگام بیدرنگ اعتبار و محبوبیت اتحاد شوروی در میان مردم افزایش یافت. ایرانیان به دروغگوئی‌ها و اراجیف تحریک آمیز هیتلری‌ها و جاسوسان ایرانی‌شان که بگونه گسترده‌ای در میان مردم‌پخش می‌شد، پی‌بردند. نمایندگان‌قشرهای گوناگون توده‌های مردم خواهان ایجاد روابط سیاسی و فرهنگی هرچه بیشتر با اتحاد شوروی شدند.

اما تلاشهای تودهٔ مردم ایران برای دگرگونی نظام اجتماعی ـ سیاسی ایران و استواری روابط دوستی با اتحاد شوروی با پایداری سرسختانهٔ عناصر ارتجاعی‌که قدرت رادردست داشتند، روبرو شد ـ تمام‌دستگاه‌های دولت از قبیل ارتش، پلیس، ژاندارمری، دستگاه قضائی در دست همین عناصر بودند. اینهاکه‌هنوز باعوامل ارتجاعی‌آلمان‌فاشیست تماس داشتند، از رشد جنبش دموکراتیک و محبوبیت اتحاد شوروی در میان مردم

می‌ترسیدند، دیری‌نپائید که خود را به‌گروههای امپریالیستی انگلستان و امریکا چسباندند.

در سپتامبر ۱۹۴۳ سید ضیاءالدین به ایران برگشت. روزنامه‌های ارتجاعی ایران این شخص را به‌عنوان «شخصیت برجسته ملی و میهن‌پرست» شناساندند. با زور دولت و انگلیس‌ها سید ضیاء به نمایندگی مجلس ۱۴ برگزیده شد. او دوباره به‌انتشار روزنامه اقدام‌کرد، وحتی حزبی ارتجاعی بانام دموکراتیک «وطن» دوست‌کرد، اعضای این حزب همه با امپریالیست‌ها بستگی داشتند و شامل مالکان، بازرگانان و کارمندان بلندپایه دولت بودند. او درحالیکه از عقب‌ماندگی‌وعقاید خرافاتی‌توده‌ها وهمچنین از ناخشنودی آنها از سیاست رضاخان بهره‌برد، سخت به روش‌های فرنگی مآب‌کردن ظاهری مردم به وسیله رژیم رضاشاه حمله کرد. بنابراین سید ضیاء در نخستین مرحله، برنامه‌ای کاملاً ارتجاعی را ارائه داشت. او خواستار حجاب زنان «آزاد شدن» از بند فرهنگ اروپائی و بازگشت به‌انجام سنت‌های پیشین و اسلامیت کهن و برقراری نظم فئودالی قدیمی‌بود.

برنامهٔارتجاعی سیدضیاء پس از انشاء ماهیت عوامفریبانهٔ مفاد آن به‌وسیله‌جوامع پیشرفته ایرانی، رد شدومورد اعتنای توده‌های مردم قرارنگرفت. «انتخاب» او به‌عنوان نمایندهٔ مجلس با خشم و غضب توده‌های وسیع مردم روبرو شد، اینان خواهان لغو اعتبارنامهٔ او درمجلس بودند. با وجود تظاهرات اعتراض‌آمیز چندین هزار نفری مردم، این اعتبارنامه مورد تأئید مجلس قرارگرفت.

بیشتر از نمایندگان‌مجلس ۱۴ به‌دستور دولت ومرتجعان امپریالیست برگزیده‌شدند وبه‌مجلس راه یافتند. از۱۲۶ نمایندهٔ برگزیده، ۷۰تن‌مالک، ۱۵نفربازرگان وکارخانه‌دار، ۱۵ تن سردبیر روزنامه و وکیل دادگستری، ۱۲ تن روحانی بودند. با اینهمه ۸ تن از اعضای حزب توده در استانهای شمالی‌کشور برگزیده شدند. به‌طورکلی مجلس ۱۴ که در ۲۶ فوریه ۱۹۴۴ آغاز به کارکرد، به یکی از مهمترین ابزار مرتجعان ایرانی و امپریالیست‌های انگلیسی ـ امریکائی تبدیل‌گردید.

از آنجا که این مجلس حق شناساندن نامزد نخست وزیری را داشت، گروههای مرتجع ایرانی در مجلس‌رسماً می‌توانستند دولت مطلوب خود را روی‌کار آورند. بنابراین در پائیز ۱۹۴۴ سیاست دولت ایران آشکارا ضد دموکراتیک و از لحاظ سیاست خارجی نسبت به‌دولت شوروی‌کاملاً خصمانه بود. دولت ساعد سیاست‌سرکوبی توده‌ها ونیروهای دموکراتیک را رسماً در پیش‌گرفت.

این رفتار دولت اعتراض مردم را در سراسرکشور برانگیخت. در تهران، تبریز، رشت، مشهد، اصفهان و شهرهای دیگر تظاهرات عظیم اعتراض‌آمیزی‌که شماره شرکت کنندگان آن به‌بیش از نیم میلیون تن می‌رسید، ضمن پائیز ۱۹۴۴ علیه سیاست ارتجاعی

دولت انجام گرفت. جنبش‌های دموکراتیک در استانهای جنوبی و باختری ایران (اصفهان، یزد، شیراز، اهواز، کرمانشاه، سلطان‌آباد «اراک») که زیر اشغال ارتش انگلیس بود آغاز گردید. اعتبار و نفوذ حزب توده، اتحادیه‌های کارگری و صنفی و مطبوعات دموکراتیک در این مناطق افزایش یافت.

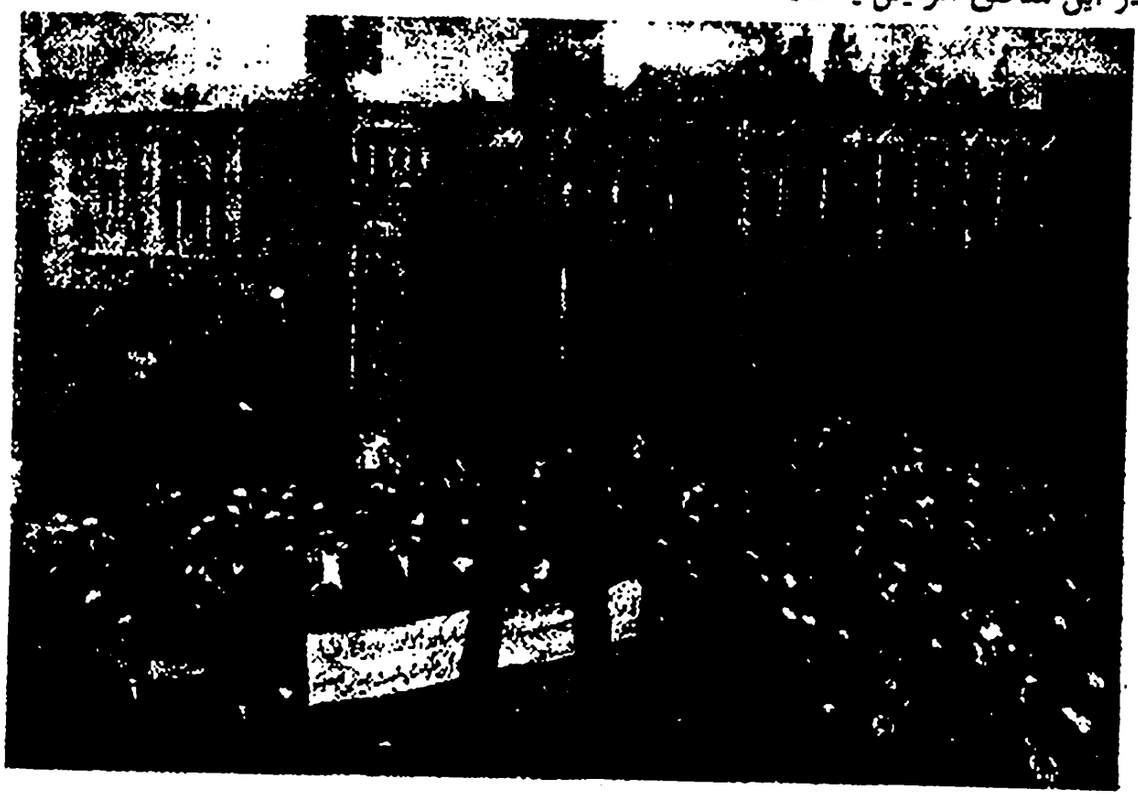

میتینگ در مشهد علیه سیاست ارتجاعی دولت ساعد به سال ۱۹۴۴

دولت ساعد زیر فشار جنبش مردم در ۹ نوامبر ۱۹۴۴ ناچار به استعفا شد. حزب ارتجاعی «وطن» امکان نیافت تا علیه جنبش دموکراتیک مردم واکنش نشان دهد. در چنین شرایطی ارتجاع به‌مانور پناه جست. حزب «وطن» به «اراده ملی» تغییر نام‌یافت. برنامه ارتجاعی آشکار این حزب تغییر کرد وظاهر دموکراتیک به‌خود گرفت، ضمن برنامهٔ تازه درباره آزادی، پیشرفت واصلاحات، دربارهٔ بهره‌بری از دانش، تکنیک جدید وتمدن، و حتی پیکار علیه خرافات مذهبی، سخن به‌میان آمد. اما حزب نوساختهٔ «ارادهٔ ملی» هم نتوانست اعتبار و نفوذ سازمانهای دموکراتیک را در میان توده‌های مردم از میان ببرد، و در این‌باره بسیار ناتوان بود.

ارتجاع ایران که دریافت با این روش‌ها قادر به‌جلوگیری از سقوط امپریالیسم در ایران نیست، در پایان ۱۹۴۴ برآن شد آشکارا و با زور علیه سازمانهای دموکراتیک‌به پیکار پردازد. در فوریه و مارس ۱۹۴۵، باندهائیکه به‌وسیله مرتجعان تطمیع شده و

شامل اوباش حرفه‌ای بودند با همکاری پلیس وژاندارم، به‌جایگاه کمیته‌ها و باشگاه‌های حزب توده و اتحادیه‌های صنفی در یزد و اصفهان هجوم بردند و این مراکز را ویران کردند. به‌منظور از میان‌بردن نفوذ اتحادیه‌های کارگری دربزرگترین مرکز صنایع بافندگی ایران (اصفهان)، کارخانه‌داران و پلیس سازمانی به‌نام به‌اصطلاح «کارگر و کارفرما» سرهم‌کردند. پس از آن هجوم و سرکوبی کمیته‌های حزب توده و اتحادیه‌ها و سازمانهای دموکراتیک نقاط دیگر کشور مانند اهواز، همدان، شاهی، سمنان وغیره آغاز گردید.

این اوج‌بیدادگری ارتجاع بامبارزات ضد شوروی همراه بود. روزنامه‌های ارتجاعی ضمن بهره‌بری از اغماض دستگاه حاکم، اراجیف تحریک‌آمیز و دروغینی علیه شوروی می‌نوشتند. در منطقه‌های شمالی کشور، مرتجعان، باندهای مسلحی از عناصر اوباش را علیه دولت شوروی سازمان دادند.

گسترش‌خواهی ایالات متحده امریکا. دومین ماموریت میلسپو

امریکائیان هنگام جنگ جهانی دوم موقعیت خود را بگونه چشم‌گیری در ایران استوارکردند. به‌ویژه فعالیت آنها، در زمان نخست وزیری قوام از ۹ اوت ۱۹۴۲ تا ۱۳ فوریه ۱۹۴۳ افزایش یافت. در ۸ آوریل ۱۹۴۳ پیمان بازرگانی ایران و امریکا که به‌وسیله قوام تنظیم شده بود امضاء گردید. طبق‌این‌پیمان نسبت به ورودکالاهای‌امریکائی به‌ایران تسهیلات فراوانی منظور شد. درآن‌هنگام روزنامه‌های ایران یادآوری کردندکه این پیمان بازرگانی با امریکا از نظراهمیت جای پیمان بازرگانی خارجی ایران باآلمان را پیش از جنگ جهانی دوم، گرفته است. پس از سالهای جنگ حجم بازرگانی خارجی ایران با امریکا به دوبرابر افزایش یافت، و در سالهای ۱۹۴۴/۴۵ امریکا از نظر حجم مبادله بازرگانی با ایران جای دوم (۲۳٪) را پس از هندوستان (۳۰٪) اشغال‌کرد.

دولت ایالات متحده امریکا بدون هیچ‌گونه قراردادی رسمی به‌سال ۱۹۴۲ فقط با موافقت قوام، ارتش خود را به‌بهانهٔ رساندن محمولات جنگی‌به‌شوروی، به خاك ایران فرستاد. امریکائی‌ها نظارت خود را در خطآهن سرتاسری جنوب و بندرهای خرمشهر و شاپور در خلیج فارس برقرارکردند.

در ماه مارس ۱۹۴۳ یك هیئت نظامی امریکائی از سوی وزارت جنگ امریکا به ایران گسیل شد. این‌کار هم با موافقت دولت قوام انجام‌گرفت. بازهم بنابه دعوت قوام یك‌سرهنگ امریکائی به‌نام «شوارتسکف» (بعدها سرتیپ شد) برای اداره امورژاندارمری وارد ایران گردید. مستشاران امریکائی، در پلیس، وزارت بهداری، اداره خواربسار و

ادارات دولتی دیگر ایران سرگرم کار شدند.

ا. میلسپو برای دومین‌بار در ژانویه ۱۹۴۳ با سمت مدیریت‌کل دارائی واردایران شد. به‌پیشنهاد قوام در۱۲ دسامبر مجلس ایران‌قانون واگذاری‌اختیارات تام وگسترده‌ای را به میلسپو تصویب‌کرد، قسمتی از این اختیارات حق تنظیم بودجه‌کشور ونظارت بر اجرای دخل وخرج وتعهدات مالی دولت ایران بود؛ او حق انتصاب و انفصال، ترفیع و تنزیل‌رتبه‌کلیه کارمندان و مستخدمان ادارات دارائی و بودجه کشور را داشت، ضمناً حق تهیه طرحهائی مبنی برتغییر قوانین مالی وامور اقتصادی و غیره هم به‌او واگذار گردید.

بنابه تقاضای میلسپو در ۴ ماه مه ۱۹۴۳ مجلس ایران قانونی را گذراند که به موجب آن اختیارات فوق‌العاده مالی و اقتصادی‌کشور به میلسپو واگذار گردید. این اختیارات تام حتی شامل‌بازرگانی داخلی وخارجی هم می‌شدکه برطبق آنها موضوع‌تهیه، نگاهداری و توزیع‌کالاهای صنعتی و خواربار، امور حمل ونقل، کارخانه‌ها وکارگاههای دولتی، تعیین کارمزد، نظارت بهای کالاها به عهده این مستشار گذاشته شد، اینگونه زندگی اقتصادی‌کشور دربست زیرنظارت میلسپو قرارگرفت.

میلسپو ادارات و تأسیسات تازه‌ای را پدید آورد: اداره خواربار، بخش‌کالا،تثبیت قیمتها، حمل ونقل، بهره‌برداری از تأسیسات صنعتی، اداره نظارت بازرگانی خارجی و غیره. از آن‌جمله بودند. همه این ادارات زیر اداره خود او و رهبری امریکائیها بودند. در آوریل ۱۹۴۴ شماره امریکائیان هیئت میلسپو به ۵۲ تن رسیدند. میلسپو و رجال دولتی امریکا دربارهٔ گسترش اختیارات میسیون امریکائی و ادامه فعالیت آنها به مدت ۲۰ سال بادولت ایران وارد مذاکره شدند. عملاً امریکائیها کوشش داشتند میلسپوکلیه اختیارات اجرائی دولت ایران را در زمینه مالی به‌دست آورد.

فعالیت‌های هیئت میلسپو و روش‌های مدیریت‌آن زیانهای بزرگی را به‌ایران وارد آوردند. برای نگاهداری‌کادر اداری این‌هیئت مبالغ هنگفتی‌خرج شد. مستشاران‌امریکائی حقوقی ۶ الی ۷ برابر حقوق مستخدمان ایرانی هم پایه‌شان دریافت می‌کردند.

فعالیت‌های میلسپو باعث درهم‌ریختگی اوضاع مالی واقتصادی‌کشور ایران‌گردید. میزان درآمد دولت کاهش یافت. کسری بودجه دولت به‌سال ۱۹۴۳- ۸ میلیون دلار و به‌سال ۱۹۴۴- ۷ میلیون دلار بود. بازده‌کارگاهها وکارخانه‌های دولتی زیر نظرمیلسپو پس از یک سال (از ۲۱ مارس ۱۹۴۴ تا ۲۱ مارس ۱۹۴۵) مبلغ ۶۵۰ میلیون ریال زیان داد، این زیان در اثر عدم مسئولیت و ضعف مدیریت پدید آمد. در مدت اقامت میلسپو در ایران (از پایان ۱۹۴۲ تا ژانویه ۱۹۴۵) مقدار پول در گردش به‌دو برابر

افزایش یافت (از ۳/۵ میلیارد ریال به ۷/۶ میلیارد ریال). در ظرف دو سال ریاست میلسپو در ایران (۱۹۴۳ - ۱۹۴۴) شاخص بهای کالاهای مصرفی از ۳۳۹ به ۱۱۰۸ رسید (با مقایسه با شاخص بهای ۳۷/۱۹۳۶ که ۱۰۰ بود). تدارک خواربار و کالاهای صنعتی مصرفی ایران که امریکائیان به‌دست گرفتند، بسیار بد و ناهنجار بود. ساکنان بیشتر مناطق و استانها حتی پس از یکسال دسترسی به پارچه، قند و کالاهای مورد ضرورت اولیه را نداشتند. در سرتاسر کشور احتکار رواج یافت و روشهای اداره میلسپو باعث افزایش آن گردید. او به‌هواخواهان خودش که از میان مرتجعان ایرانی برگزیده شده بودند، مقدار زیادی کالاهای کمیاب را واگذار می‌کرد و اینان کالاهای نامبرده در بازار سیاه به‌قیمتهای گزاف می‌فروختند. کارمندان امریکائی ایکه جزو سازمان میلسپو بودند به‌عناوین گوناگون از مراجعان، حق وحساب و رشوه می‌گرفتند.

به‌منظور آماده کردن زمینهٔ اسارت اقتصادی ایران به دست امریکائیان، میلسپو عملاً اقتصاد ایران را به‌ویرانی کشاند. او کوشید وامی را به‌مبلغ ۴۰ میلیون دلار از سوی امریکا به ایران تحمیل کند. میلسپو به سال ۱۹۴۴ مانند ۲۰ سال پیش کوشید امتیازهائی نفتی برای امریکائیان، از ایران بگیرد او در کارهای سیاسی ایران مداخله و از مرتجعان ایرانی پشتیبانی می‌کرد، کوشش داشت که سیاست خارجی ایران را در جهت ضد شوروی توجیه کند.

فعالیت‌های میلسپو باعث خشم و اعتراض توده‌های گسترده ایران شد. مجلس ایران زیر فشار افکار عمومی در ۸ ژانویه ۱۹۴۵ قانونی مبنی برسلب اختیارات فوق‌العاده میلسپو گذراند و سپس دولت ایران تصمیم گرفت میلسپو را از کار برکنار کند، نامبرده در ۲۸ فوریه ناچار شد از ایران بیرون رود.

در پی از هم‌پاشیدن هیئت میلسپو، امپریالیست‌های امریکائی با شکل‌های دیگر به نفوذ در ایران ادامه دادند. اینان ضمن فعالیت‌های پیگیرانه‌شان، از نیروهای ارتجاعی ایران پشتیبانی می‌کردند، به استواری مواضعشان می‌کوشیدند و آنها را به‌پیکار جدی علیه جنبش‌های دموکراتیک بر می‌انگیختند.

فعالیت نیروهای ارتجاعی

مرتجعان ایران و امپریالیست‌ها ضمن پیکار علیه دموکراسی می‌کوشیدند از ایلات کوچ‌نشین ونیمه‌کوچ‌نشین به‌ویژه عشایر جنوب ایران مانند بختیاری‌ها، قشقائی‌ها، لرها، عرب‌ها و غیره بهره ببرند. اینان به خانهای عشایر اسلحه می‌رساندند، آنها را تطمیع

می‌کردند، مقدار زیادی از سهمیه جیره‌بندی شکر را با قیمت ثابت در اختیار آنها می‌گذاشتند وخانها این شکر را با قیمت گزاف در بازار سیاه می‌فروختند. امپریالیست‌های انگلیسی ـ امریکائی و مرتجعان ایرانی کوشش داشتند خانهای عشایر جنوب و چریکهای مسلح زیر فرمانشان را به عنوان نیروی ضربتی علیه جنبش‌های دموکراتیک به‌کار برند. در برنامه حزب ارتجاعی «اراده‌ملی» پیشنهاد تشکیل یك «شورای عالی عشایر» داده‌شد، که ضمن آن عشایر از امتیازات ویژه‌ای برخوردار می‌شدند.

به‌منظور پایان‌دادن به‌ستیز داخلی عشایر گوناگون و تقویت آنها به عنوان حربهٔ مرتجعان و امپریالیست‌ها، در اوت ۱۹۴۴، فئودال بزرگ قوام شیرازی با شرکت یکی از افسران وابسته به‌شبکه جاسوسی انگلیسها، سازمان «اتحادیهٔ عشایر جنوب» راتشکیل داد. این سازمان بایستی، عشایر بختیاری، عرب، فارس و قشقائی راکه پیش از این‌علیه انگلیسها وارد پیکار شده بودند، متحد می‌کرد. مسلح‌کردن این عشایر آشکارا از تهران تائید و تشویق شد. در ۱۷ دسامبر ۱۹۴۵ فرمان شاه مبنی برعفو عمومی عشایرصادر و به‌آنها اجازه داد، مسلح شوند.

درجریان‌جنگ، مرتجعان توانستند در مواردی‌عشایر را علیه جنبش‌های‌دموکراتیک برانگیزند. چریکهای بختیاری زیرفرمان مرتضی قلی‌خان علیه سازمان‌های دموکراتیک اصفهان به‌کار برده شدند. در آذربایجان چندخان شاهسون آلت دست مرتجعان قرار گرفتند.

اما سازمانهای ارتجاعی و عشایر دست نشانده‌شان در وضعی نبودند که به‌توانند جنبش‌های دموکراتیک را خاموش کنند. آن‌وقت دستگاه دولت، نیروهای زمینی ارتش، ژاندارمری و پلیس را برای اینکار به‌کار می‌برد. در تابستان و پائیز ۱۹۴۵ در اصفهان و تهران حکومت نظامی اعلام شد. یکانهای ارتشی لشکر اصفهان، باشگاه حزب توده و اتحادیه‌های‌کارگری را اشغال‌کردند، فقط در اصفهان قریب ۲۰۰ تن از اعضای‌حزب توده دستگیر شدند. باشگاه وکمیته مرکزی حزب تودهٔ ایران در تهران هم به‌وسیله‌ارتش اشغال گردید. تقریباً ۴۰ روزنامه دموکراتیک تعطیل شد، بسیاری از سردبیران این روزنامه‌ها، شخصیت‌های سندیکائی، افسرانیکه دارای روحیهٔ دموکراتیک بودند، بازداشت گردیدند. کلیهٔ اجتماعات ممنوع و بیرون آمدن از خانه‌ها بعد از ساعت ۱۰ شب‌غدغن شد. گرداننده این اقدامات اختناق‌آمیز رئیس ستاد ارتش ایران ژنرال ارفع که سخت به انگلیسها و مرتجعان وابستگی داشت، بود، او سازمان‌دهنده حزب فاشیستی افسران «نهضت ملی» به‌شمار می‌آمد.

در استانها هم تجاوز بیرحمانه پلیس و ترور علیه عناصر دموکراتیک ادامه‌داشت.

به فرمان ژنرال ارفع در مازندران باندهای ارتجاعی مسلحی تشکیل گردیدند، که به شخصیت‌های جنبش دموکراتیک حمله می‌کردند. خانهای فئودال مرتجع هم‌دهقانانی را که جرأت ابراز ناخشنودی را داشتند، به‌سختی سرکوب می‌کردند.

اینگونه در پایان جنگ جهانی دوم، از یکسو نیروهای دموکراتیک سخت به‌فعالیت پرداختند، اما ازسوی دیگرارتجاع ایران‌با پشتیبانی‌امپریالیست‌های انگلیسی ـ امریکائی، نقاب از چهره برگرفتند وبرای کوبیدن جنبش‌های دموکراتیک آشکارا به روش‌های زور و ترور پناه جستند.

۲۵

اوج‌گیری جنبش دموکراتیک در ایران پس از جنگ جهانی دوم

از هم پاشیدن رژیم آلمان هیتلری و ژاپون امپریالیست، پیروزی اتحاد شوروی درجنگ جهانی دوم، تکان نیرومندی برای پیشرفت بعدی جنبش‌های دموکراتیک به‌شمار آمد. در عین حال مداخله در امور داخلی ایران به وسیله امپریالیست‌های انگلیسی و امریکائی شدت یافت، این دولت‌ها از طریق کمك به مرتجعان ایرانی پیکار سخت علیه جنبش‌های‌دموکراتیك‌ایران‌را آغاز کردند. تعدی، لجام‌گسیختگی وترورپلیس، ژاندارمری وباندهای مسلح‌خانهای مرتجع علیه اتحادیه‌های دهقانی، حزب توده ایران، اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای دموکراتیك دیگر، تمام مناطق ایران را فراگرفت.

جنبش دموکراتیك درآذربایجان ایران و شمال‌کردستان

از سوی عناصر ارتجاعی ترور گسترده‌ای به‌ویژه در آذربایجان ایران انجام می‌گرفت. در این استان ایران تعدی مأموران دولت به ویژه در رابطه با ستم و نابرابری ملی، شدیدتر بود. ساکنان آذربایجان ایران بازبان ویژه خود سخن می‌گفتند و دارای سنت‌های ملی ویژه به خود بودند. در عین حال دو تمام دستگاه دولت اجباراً

بایستی زبان فارسی‌را به‌کار می‌بردند. کتابهای درسی وآموزشی مدارس به زبان فارسی منتشر می‌شدند، اگرچه کودکان آذربایجانی به‌این زبان تسلط کامل نداشتند. بنابراین مردم آذربایجان از ابتدائی‌ترین حقوق دموکراتیک یعنی به کاربردن زبان مادری محروم بودند.

از لحاظ روابط اقتصادی، آذربایجان‌ایران، نسبت به استانهای تهران، مازندران، اصفهان واستانهای دیگر، در وضع نابرابری قرار داشت. درگذشته مثلاً در سده ۱۹ و آغاز سدهٔ ۲۰ آذربایجان ایران یکی از پیشرفته‌ترین استانهای ایران از لحاظ اقتصادی به‌شمار می‌رفت. اما درپایان جنگ جهانی دوم، این استان با وجود داشتن منابع طبیعی غنی، از لحاظ اقتصادی در سطح استان‌کرمان واستانهای عقب‌افتاده جنوب شرقی‌ایران قرار داشت.

در عین حال آذربایجان ایران همیشه به داشتن سرشت فعالانه در زمینهٔ جنبش‌های دموکراتیک‌کشور شهرت داشت. پس ازپایان‌جنگ جهانی دوم هنگامیکه در سرتاسرجهان جنبش‌های‌آزادی مردم ستمدیده اوج می‌گرفت، آذربایجان ایران در صف مقدم به‌منظور پیکار علیه ارتجاع و امپریالیسم بپاخاست.

در تابستان ۱۹۴۵ در آذربایجان ایران مسئله‌ایکه در قانون اساسی ایران پیش‌بینی شده و مربوط به‌تشکیل انجمن‌های ایالتی‌وولایتی بود، و همچنین پاک‌کردن دستگاه دولت از پلیس و ژاندارمری وابسته به‌عناصر ارتجاعی، مطرح شد، آذربایجانیها بیگمان ضمن طرح این مسئله خواستار واگذاری آزادیهای دموکراتیک وغیره از سوی دولت مرکزی بودند.

در نیمهٔ سال ۱۹۴۵ حزب دموکرات آذربایجان که اعضای آن نمایندگان کلیه قشرهای مردم بودند تشکیل شد. درآغاز سپتامبر ۱۹۴۵ این حزب بیانیه‌ای منتشر کرد که ضمن‌آن خواسته‌های زیرمطرح شد: واگذاری حق خودمختاری درزمینهٔ اداره امورمحلی وفرهنگی در چهارچوب دولت ایران، تشکیل انجمن‌های ایالتی وولایتی و به کاربردن رسمی زبان آذربایجانی. طرح این خواسته‌ها سخت مورد استقبال توده‌های آذربایجان ایران قرارگرفت. دراکتبر۱۹۴۵، سازمان حزب توده‌آذربایجان دربست به‌حزب‌دموکرات آذربایجان پیوست. دیری‌نپائیدکه حزب دموکرات‌آذربایجان به‌سازمان جنبش آزادی‌ملی توده‌ای تبدیل گردید، این حزب نمایندگان قشرهای گوناگون پیشرفته آذربایجان ایران را با یکدیگر متحدکرد. نقش پیش‌تاز را در این حزب طبقه کارگر به‌عهده داشت.

فئودالهای بزرگ و خانهای آذربایجان متوجه شدند که این رشد بی‌سابقه جنبش دموکراتیک، هستی‌نظام موجود را به‌نیستی تهدید می‌کند. اینان‌به‌کمک افراد مسلح زیر-

دست خود، پلیس، و ژاندارمری کوشش کردند از راه زور و ترور این جنبش توده‌ای را سرکوب و فرمانروائی خود را در منطقه استوارکنند. بنابرآنچه که مطبوعات ایران در آن‌زمان نوشتند فقط در ۱اکتبر۱۹۴۵، باندهای خانهای مرتجع، ژاندارمری و پلیس۱۰۰ تن را در آذربایجان کشتند و بیش از ۱۰۰۰ تن از شرکت‌کنندگان در جنبش دموکراتیك به‌ویژه دهقانان را بازداشت‌کردند. به‌منظوردفاع در برابر زور وستم مرتجعان، دهقانان بگونهٔ خود به‌خودی، یکانهای مسلحی تشکیل دادند و نام فدائی را روی خودگذاشتند.

فشار فئودالهای مرتجع و مأموران دولت در موقعیتی نبود کـه بتواند جنبش‌های دموکراتیك را در آذربایجان ایران فرو نشاند.

برپایه رأی‌گیری همگانی، مستقیم، بـرابر و مخفی در دسامبر انتخابـات مجلس آذربایجان ایران برگذار شد. نخستین‌بار زنان ایران در این انتخابات شرکت داشتند.

در ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ دولت خودمختار آذربایجان ایران تشکیل شد، این دولت رسماً اعلام داشت که دولت مرکزی ایران را به‌رسمیت می‌شناسد وکلیه دستورهای آن دولت را به‌شرط آنکه با خودمختاری آذربایجان مخالفت نکند، اجرا خواهدکرد. دولت خودمختار آذربایجان ضمن بیانیه‌ای کـه خطاب به مردم صادر کرد، از مأموران دولت مرکزی و دیگران خواست در محل‌های خود به‌کارشان ادامه دهند وضمناً اعلام داشت مالکیت‌های خصوصی پا برجا خواهد ماند.

تقریباً تمام نیروهای نظامی، ژاندارمری و پلیس در آذربایجان ایران تسلیم شدند و اسلحه خود را تحویل دادند یا آنکه دریکانهای دولت خودمختار آذربایجان ایران به خدمت سرگرم شدند.

دولت آذربایجان‌ایران به‌منظور انجام‌برنامه‌اش ضمن صدور قانونی‌زبان‌آذربایجانی را به‌عنوان زبان رسمی‌تعیین‌کرد، ضمناً عفو زندانیان سیاسی، تشکیل چریك‌های مردمی، تحریم استعمال تریاك و روسپی‌گری و غیره را اعلام داشت. اقدامهائی به منظور عملی کردن این قوانین انجام داد.

قوانینی وضع شدکه زمین‌های دولتی برایگان میان دهقانـان تقسیم شود، و حتی مصادره و تقسیم‌زمینهای مالکانی‌که ازآذربایجان گریخته و فعالیت‌ها وتبلیغات‌خصمانه‌ای علیه انقلابیون انجام می‌دادند، در قانون‌گنجانده شد. برپـایهٔ این قانون بیش از ۲۵۰ هزار هکتار زمین میان ۲۱۰ هزار خانوادهٔ دهقان تقسیم‌گردید.

درآوریل ۱۹۴۶ مجلس آذربایجان ایران قانونی را تصویب کردکه به‌موجب آن طریقه تقسیم محصول میان مالك و دهقان را مشخص می‌کرد. این قانون صرف نظر از مالکیت ارباب برزمین وآب، بـه‌میزان چشم‌گیری به‌سهم دهقانان افزود، اخذ عوارض

اضافی از دهقان را ممنوع کرد. این کار گام مهمی در راه دگرگونی روابط ارباب ورعیت و بهبودی وضع دهقانان به‌شمار می‌آمد. دموکراتها به ایجاد بانك کشاورزی و تدارك ماشین‌های کشاورزی و آبیاری به منظور پیشرفت اقتصاد کشاورزی همت گماشتند. اما دهقانان کوشش داشتند تا دگرگونیهای ریشه‌ای در نظام روستائی پدید آید، مالکیت اربابان برزمین‌های کشاورزی لغوواین زمین‌ها میان دهقانان تقسیم گردد. علیرغم تصمیم‌های دولت آذربایجان ایران، دهقانان بیشتر مناطق از تحویل بهرهٔ مالکانه سهم ارباب پس از جمع‌آوری محصول خودداری کردند و حتی در برخی مناطق به تقسیم زمین‌های مالکانی که طبق تصمیم دولت آذربایجان نبایستی تقسیم می‌شدند، اقدام کردند.

فعالیت دموکراتهای آذربایجان با مزاحمت ویرانگرانه و دسیسه‌های مرتجعان محلی روبرو شد. گروههای مرتجع تهران، امپریالیست‌های انگلیسی و امریکائی با روش‌های گوناگون می‌کوشیدند وضع اقتصادی آذربایجان را به‌نابسامانی، هرج و مرج وحتی‌ازهم‌پاشیدگی، بکشانند. به‌منظورایجاد نایابی ونارسائی خواربار وقحطی مصنوعی، مرتجعان، مقداری‌زیادی خواربار را ازآذربایجان خارج کردند وبهای کالاها را بالابردند، شایعات تحریك‌آمیز بی‌شماری پخش کردند. در حالیکه شعبه‌های بانك‌های ایران و انگلستان در تبریز کار می‌کردند، عوامل این بانك‌ها به‌سیاست ویرانگری و خرابکاری اقتصادی و مالی‌آذربایجان ادامه می‌دادند. اینان بگونهٔ موقت موفق شدند، بحران‌مالی و دشواریهای اقتصادی در آذربایجان، پدید آورند.

در چنین شرایطی دولت دموکرات آذربایجان فعالیت شعبه‌های بانك‌های ملی، صنعتی‌وکشاورزی‌آذربایجان‌را زیرنظر گرفت. اقداماتی‌جدی به‌منظورپیکار با سفته‌بازی‌را آغازکرد، به‌ایجاد بازرگانی‌دولتی وفروشگاه‌های دولتی‌همت‌گماشت. از مالیات‌های غیر مستقیم‌که بردوش توده‌های مردم سنگینی می‌کرد، کاست. نظارت‌کارگران را برتولیدات صنعتی عملی کرد. کارگاههای قالی‌بافی و یك رشته کارگاههای تازهٔ دیگر را بنیان نهاد، انجام کار عادی را برای‌کارگران‌کارگاهها مقرر داشت، به‌ایجاد شرکت‌های تعاونی‌برای رفع نیازمندیهای صنعتگران و پیشه‌وران پرداخت. دولت ۸ ساعت‌کار روزانه را برای کارگران تعیین و قوانینی دربارهٔ کار و بیمه‌های اجتماعی وضع‌کرد. در پی این اقدامات وضع اقتصادی آذربایجان ایران روبه‌بهبودی نهاد. بهای خواربار وکالاهای موردمصرف ضروری کاهش یافت. فراورده‌های غذائی در تبریز با نصف بهای‌کالاهای مشابه تهران، به‌فروش می‌رسید. در شهرها و مناطق آذربایجان ایران نسبت به‌سابق، آرامش، نظم و امنیت بی‌سابقه‌ای حکمفرما گردید.

دموکراتهای آذربایجان‌به‌ویژه در زمینه‌پیشرفت آموزش وفرهنگ مردمی‌آذربایجان

اقداماتی جدی به‌عمل‌آوردند، تدریس درمدرسه‌های آذربایجان به‌زبان آذربایجانی‌انجام می‌گرفت. تنها درتبریز، ارومیه و زنجان۳۲۵ دبستان و۸۲ دبیرستان تازه‌گشایش یافت. برای ۷ کلاس ابتدائی کتابهائی به‌زبان آذربایجانی‌آماده شد. دربسیاری ازنقاط ساختمانهای تازه‌ای ویژه مدارس‌ساخته شدند. در شهرها و روستاهای آذربایجان کلاس‌هائی به منظور بهره‌برداری بزرگسالان بی‌سواد گشوده شد.

در تبریز نخستین‌بار دموکراتها دانشگاه دولتی‌آذربایجان را بنیان نهادند.تأسیسات تآتر موزیك ـ دراماتیك، آموزشگاه هنر، ارکستر ملی و کر گشایش یافت. روزنامه‌ها، مجله‌ها وکتابها به‌زبان آذربایجانی منتشر می‌شدند. ایستگاه پخش رادیو در تبریز بنیان‌گذاری شد.

در تبریز بیمارستان تازه‌ای گشایش یافت، کمکهای پزشکی به‌مردم بگونهٔ رایگان انجام می‌گرفت. خانه‌کودك برای یتیمان و آسایشگاه پیران تأسیس گردید.

زورگوئیهای پلیس‌وژاندارم‌پایان گرفت. اقداماتی به‌منظور ریشه‌کن کردن‌اختلاس، رشوه‌خواری و تبه‌کاریهای دیگرکه در دستگاه دولت ارتجاعی سخت رایج بودند، انجام یافت. دستگاه دموکراتیك تازه‌ای بنیان‌گذاری شد.

مرتجعان ایرانی‌وامپریالیست‌های‌امریکائی‌وانگلیسی‌ازبرقراری رژیم دموکراتیك‌در آذربایجان‌سخت برآشفتند. آنها می‌ترسیدندکه آذربایجان سرمشقی برای توده‌های مردم استانهای‌دیگرایران‌وحتی‌کشورهای‌همسایه گردد، ازآن‌بیم‌داشتندمبادا جنبش‌دموکراتیك‌به مناطق نفت‌خیز ایران و خاورمیانه نفوذ کند وآنها را مستقیماً زیر ضربت قرار دهد و به سودهای‌کلان نفتی‌شان آسیب رساند.

بنابراین نیروهای ارتجاعی وامپریالیست‌ها به‌تبلیغات افتراآمیز و ناجوانمردانه‌ای علیه دموکراتهای آذربایجان دست زدند، آنها را به‌جدائی‌خواهی از ایران متهم‌کردند، باندهای مسلح خرابکاری را به آذربایجان فرستادند و به‌تبلیغات زهرآگین در میان مردم پرداختند، نومیدانه‌کوشیدند شاهسونها وعشایردیگر آذربایجان را علیه دموکراتهاتحریك کنند. اما موفق به‌اینکار نشدند. در همان هنگام امپریالیست‌ها و مرتجعان تلاش‌کردند تا عشایر جنوب را علیه آذربایجان ایران برانگیزند امـا باناکامی روبرو شدند. دربارهٔ قشرهای گستردهٔ توده‌های ساکن استانهای شمالی، مرکزی و جنوبی ایران بایدگفت که اینان نه‌تنها زیرتأثیر تبلیغات مرتجعان و امپریالیست‌ها به‌منظوراقدام علیه دموکراتهای آذربایجان قرار نگرفتند، بلکه پیشرفت جنبش توده‌ای را در آذربایجان ستودند وباعلاقه رویدادهای‌آن استان‌را به‌عنوان‌نخستین‌گام در راه‌دموکراتیزه‌کردن کشور دنبال‌می‌کردند. برقراری‌یك رژیم‌پیشرفته درآذربایجان‌ایران باعث‌اوج‌گیری جنبش دموکراتیك‌درقسمتهای

دیگر ایران گردید.

رویدادهای آذربایجان در ناحیه شمالی کردستان بسیار اثر گذاشت. در این ناحیه هم ضمن پایان ۱۹۴۵ حزب دموکرات کردستان سازمان یافت، در این حزب رهبران پیشرفتهٔ عشایر کرد، مالکان، بازرگانان، نمایندگان روشنفکران محلی وروحانیان عضویت داشتند. سازمان‌دهنده و رهبر این حزب به‌نام قاضی محمد از محبوبیت و اعتبار شایانی در میان روحانیان و رهبران کرد برخوردار بود.

درتاریخ ۲۵-۲۸ اکتبر ۱۹۴۵ درمرکز ناحیه شمالی کردستان یعنی مهابادنخستین کنگرهٔ حزب دموکرات کردستان تشکیل گردید. دراین کنگره بیانیه‌ای صادر شدکه‌خواسته‌های زیر را مطرح می‌کرد: واگذاری حق خودمختاری به کردستان در چارچوب دولت ایران به‌منظوراداره امور داخلی‌ملت کرد، تشکیل انجمن ولایتی به‌منظور نظارت درکلیه امور کردها، برگماری مأموران دولت ازمیان کردها، آموزش کودکان کرد در مدرسه‌ها، به‌زبان کردی و نوشت و خوان با زبان مادری کردی. ضمن این بیانیه دربارهٔ سروسامان دادن به‌روابط‌میان دهقانان ومالکان برمبنای برابری حقوق، روابط برادرانه باتوده‌های آذربایجانی، ارمنی، آسوری و ملیت‌های دیگرکه در آذربایجان ایران ساکنند، سخن به میان آمد.

پس از برقراری رژیم دموکراتیك در آذربایجان ایران، در مهاباد هم یك دولت خودمختاردموکرات کرد به‌ریاست قاضی محمد تشکیل شد. برای دفاع از دولت‌دموکرات کرد یگانهای مسلحی از کردها سازمان یافتند. اداره امور محلی به کردها سپرده شد، مدرسه‌هائی ایجاد و روزنامه‌هائی‌به‌زبان کردی منتشر گردیدند. در زمینهٔ روابط روستائی، دموکراتهای کرد دگرگونی مهمی را پدید نیاوردند و روابط میان دهقان و مالك بدون تغییرات اصلی مانند پیش باقی‌ماند. میان دموکراتهای آذربایجان و دموکراتهای شمال کردستان موافقت‌نامه دوستی وهمکاری امضاء شد.

اوج‌گیری جنبش‌های دموکراتیك در مناطق دیگر ایران

در پایان سال ۱۹۴۵ وآغاز ۱۹۴۶ در پی‌شکست کامل آلمان فاشیست وپیروزی دموکراتها در آذربایجان ایران و کردستان شمالی، جنبش دموکراتیك در تهران و مناطق دیگر ایران گسترش یافت. نفوذ واعتبار حزب توده ایران و سازمانهای دموکراتیك دیگر در میان توده‌ها سخت فزونی گرفت. فعالیت طبقهٔ کارگر افزایش یافت، سازمانهای آن تکمیل شد، اتحادیه‌های کارگری‌باسازمان کامل به‌کار پرداختند. در ژوئن ۱۹۴۴شورای

متحده مرکزی اتحادیه‌های ایران تشکیل شد، شماره اعضای این اتحادیه‌ها اعم از کارگر و مستخدم به ۳۰۰ هزارتن رسید. مذاکرات موفقیت‌آمیزی درباره اتحاد میان حزب‌توده ایران، احزاب دموکرات آذربایجان و کردستان و حزب بورژوازی ملی «ایران» که ضمن سالهای جنگ دوم جهانی در ایـران پدید آمده بـود، شورای متحده مرکزی اتحادیه‌ها و سازمانهای دموکراتیک دیگرکشور، انجام یافت.

جنبش دهقانان به‌میزان گسترده‌ای اوج گرفت. اتحادیه‌های توده‌ای دهقانان، در مناطق شمالی مانند گیلان، مازندران، خراسان وحتی استانهای مرکزی وجنوبی ایران، سازمان داده شدند. در همه‌جا خواسته‌های مهم دهقانان به‌شرح زیر بودند: تجدید نظر در تقسیم سهم محصول میان دهقانان ومالکان، لغو وظایف دهقان درباره تحویل جنس (عوارض) به‌ارباب. مالکان از ترس گسترش دامنه‌دار جنبش دهقانان، در بسیاری ازجاها به‌رهبران اتحادیه‌های دهقانان مراجعه و تقاضا کردندکه میان آنها و دهقانان قراردادی مبنی برتجدید نظر در سنت‌های پیشین تقسیم محصول منعقدگردد. منظورشان آن بودکه به طورکلی بهره مالکانه‌شان از بین نرود. ضمن بهار ۱۹۴۶ در گیلان چنین قراردادی میان دهقانان و مالکان تنظیم گـردیدکه ضمن آن بهره مالکانهٔ ارباب به ۲۵٪ کاهش می‌یافت و عوارض هم لغو می‌شد. در رفسنجان کرمان درماه مه ۱۹۴۶ در محل اداره فرمانداری قراردادی میان نمایندگان دهقانان و مالکان به‌امضاء رسید که به‌موجب آن سهم دهقان از ۲۵٪ به ۳۵٪ محصول افزایش یافت. در مناطق اصفهان، یزد، کرمان، فارس هم قراردادهای مشابهی بسته شدند. در بسیاری از جاها دهقانانی که محصولشان کم‌بود به‌طورکلی از تحویل بهرهٔمالکانه به‌ارباب خودداری‌کردند.

اینگونه در پایان سال ۱۹۴۵ و آغاز سال ۱۹۴۶ موج جنبش دموکراتیک سرتاسر ایران را فرا گرفت.

مانورهای مرتجعان ایران و امپریالیست‌ها

در چنین شرایطی مرتجعان ایران که حکومت را به‌دست داشتند، ضمن آغاز سال ۱۹۴۶ برایشان روشن شدکه اوضاع داخلی‌ایران چنان نیست تا پایگاهی علیه جنبش‌های دموکراتیک آذربایجان، کردستان و به‌طورکلی سرتاسر ایران، پدید آید.

این پدیده ارتجاع ایران را ناچارکرد تا از خارج یاری جوید، بنابراین‌رویدادهای داخلی آذربایجان ایران را به مسئله‌ای بین‌المللی تبدیل کـرد. دولت ایران به ریاست ابراهیم حکیمی با تحریک نمایندگان دولتهای امپریـالیستی، در ژانـویه ۱۹۴۶ مسئله

آذربایجان را به‌سازمان ملل متحد ارجاع کرد.

اما نقشه‌های مرتجعان ایران و امپریالیست‌ها به‌منظور بهره‌برداری از سازمان‌ملل متحدبرای استواری موقعیت مرتجعان ایران با شکست روبرو شد. بنابراین دولت‌حکیمی که در اجرای سیاست ارتجاعی داخلی و ضد شوروی ناکام شده بود ناچار به استعفا گردید.

احمد قوام (قوام السلطنه) مالك بزرگ گیلان و مرتجع نامدارکه درگذشته‌سازش اوبا امپریالیست‌های امریکائی به‌ثبوت رسیده بود، درژانویهٔ ۱۹۴۶به‌سمت نخست‌وزیری ایران برگزیده شد. او در آغاز زمامداریش درچندمورد محدودیت فعالیت‌های سازمانهای دموکراتیك را از میان برد. انتشار چندروزنامهٔ پیشرفته را که توقیف شده بودند، آزاد کرد، اجازه برگذاری میتینگ و اجتماعات را داد، باشگاههای حزب توده و اتحادیه‌ها را که به‌وسیله ارتش و پلیس اشغال شده بودند، آزادکرد، مرتجعان و عناصری راکه مورد نفرت افکار عمومی بودند و در رأس مقامهای دولتی قرار داشتند کنار زد: رئیس ستاد ارتش ژنرال حسن ارفع، فرماندارنظامی و چندتن دیگر از آن جمله بودند. سپس دربهار ۱۹۴۶، سید ضیاءالدین، ژنرال ارفع و چندتن از مرتجعان نامدار دیگر را بازداشت‌کرد. قوام همه این‌کارها را انجام داد تا افکار عمومی را گمراه‌کند و مردم را به‌این اندیشه وادارد که گویا قوام عملاً از انجام سیاست ارتجاعی دولت گذشته بیزار است. دیری نپائیدکه بازداشت‌شدگان را آزادکرد.

در۱۸ فوریه ۱۹۴۶ در رأس هیئتی برای مذاکره بادولت شوروی به‌مسکورهسپار شد. مذاکرات با اتحاد شوروی در مسکو آغاز ودر۴ آوریل ۱۹۴۶ در تهران موافقت‌نامه‌ای امضاء شد. طرفین موافقت‌کردندکه یك شرکت مختلط شوروی ـ ایران به‌منظور اکتشاف و بهره‌برداری معادن نفت شمال ایران تشکیل دهند.

شرایط تشکیل شرکت سهامی مختلط ایران و شوروی برمبنای احترام به استقلال سیاسی و اقتصادی ایران بود وکاملاً باپیشرفت اقتصادی‌کشور ایران توافق داشت.سهم ایران درسود این شرکت نفت نسبت به‌درآمدیکه آن زمان شرکت‌های عامل نفت‌خاور-میانه ونزدیك انگلیسی و امریکائی به‌صاحبان اصلی می‌پرداختند، بارها بیشتر بود.

در عین حال دولت قوام ناچار شد با رهبران دموکراتهای آذربایجان وارد مذاکره شود. پس ازمدتی تأخیر، این مذاکرات در ۱۳ ژوئن ۱۹۴۶ پایان یافت و موافقت‌نامه‌ای امضاء شد که به موجب آن تشکیل یك شورای مدیریت آذربایجان ایران در چارچوب استان، شامل فرماندارکل، رؤسای ادارات استان و هیئت رئیسه انجمن استان، پیش‌بینی می‌شد. دولت ایران متعهد شد که انتخابات پایان ۱۹۴۵ مجلس آذربایجان را به‌عنوان

انجمن ایالتی آذربایجان به‌رسمیت بشناسد. به‌موجب این موافقت‌نامه نامزد مقام فرمانداری کل آذربایجان بایستی به وسیله انجمن ایالتی آذربایجان و تائید دولت ایران مشخص می‌شد.

دولت ایران موافقت کرد که $\frac{3}{4}$ درآمد حاصله از استان آذربایجان به منظور رفع نیازمندی داخلی خود استان خرج شود و $\frac{1}{4}$ بقیه به صندوق دولت مرکزی منتقل گردد.

دولت ایران تقسیم زمین‌های دولتی را میان دهقانان که قبلاً در آذربایجان عملی شده بود، به رسمیت شناخت. در رابطه با تقسیم زمین‌های مالکان خصوصی میان دهقانان، توافق شد، کمیسیونی ازنمایندگان دولت و انجمن ایالتی برای بررسی این مسئله‌تشکیل گردد و نسبت به جبران زیانهای وارده به مالکان تصمیمات مقتضی بگیرد. ضمن این موافقت‌نامه‌پیش‌بینی شدکه درمدارس متوسطه وعالی بادوزبان فارسی وآذربایجانی‌تدریس شود. دولت ایران همچنین موافقت کردکه اقلیت‌های کرد، ارمنی، آسوری، و دیگران‌حق تدریس کودکانشانرا تا کلاس پنجم ابتدائی به‌زبان مادری داشته باشند.

علاوه براین دولت‌ایران متعهدشدکه شیوه‌های دموکراتیك را در زندگی‌اجتماعی سیاسی کلیه مردم ایران ملحوظ دارد. در قسمتی دولت ایران ملزم شد پس از گشایش مجلس ۱۵ طرح قانونی انتخابات را بنا اصول دموکراتیك به مجلس ببرد. اینگونه در موافقت‌نامه میان دولت ایران و دموکراتهای آذربایجان اصول دموکراسی نه تنها در آذربایجان بلکه در چارچوب کشور ایران به‌ویژه در زمینهٔ انتخابات پیش‌بینی شد.

دولت قوام در برابر اوج‌گیری بی‌سابقه جنبش‌های دموکراتیك به ویژه در میان دهقانان ناچار شد در زمینه مسائل روستائی به‌مانور پناه جوید. او ریاکارانه ادعاکردکه خواستار گذشت نسبت به دهقانان و بهبودی وضعیت آنان است. قوام ضمن بیانیه‌ها و نطق‌هایش، بارها، دربارهٔ وضع وخیم وتاب ناپذیر دهقانان، وفشار ستمگرانه مالکان به آنها سخن به‌میان آورد و وعده داد روابط «عادلانه»ای میان دهقانان و مالکان برقرار خواهدکرد. در بهار ۱۹۴۶ نخست‌وزیربخش‌نامه‌ای خطاب به‌استانداران ابلاغ وضمن‌آن خاطر نشان‌کرد، کمیسیونهائی شامل نمایندگان دولت، مالکان و دهقانان تشکیل شود و دربارهٔ میزان سهم مالك و دهقان و تقسیم محصول میان آنها بررسی کنند، بیانیه‌ای از سوی‌دولت دربارهٔ تقسیم زمین‌های دولتی‌میان دهقانان و دربارهٔمحدودیت مالکیت‌شخصی زمین‌ها صادر شد. پس از آن بخشنامه‌ای درباره افزایش سهم محصول دهقانان به‌حساب مالکان به‌میزان ۱۵٪ منتشر گردید.

دولت قوام زیرفشار جنبش‌کارگران در ماه مه ۱۹۴۶ طرح قانون‌کار را به‌مجلس

برد. به‌موجب این قانون برای کارگران ۴۸ ساعت کار در هفته، هفته‌ای یك روزتعطیل و هر سال دو هفته مرخصی باداریافت کارمزد، تحریم کارکودکان تا ۱۳ ساله در نظرگرفته شد. در عین‌حال این قانون، اعتصاب کارگران را تا بررسی‌شکایت‌شان به‌وسیله کمیسیونی شامل‌نمایندگان کارگران‌وکارفرمایان و دولت، ممنوع اعلام داشت. اما عملاً این‌قانون فقط روی‌کاغذ ماند و اجرا نگردید.

قوام ضمن سخن‌رانیهای رادیوئی‌اش بارها علیه مرتجعان، عمال بیگانه، و درباره انجام دگرگونیهای دموکراتیك سخن‌گفت، وعده داد نسبت به‌روابط با اتحاد شوروی و کشورهای سرمایه‌داری غرب، سیاستی مبنی بر «اصول برابری» اجرا خواهدکرد.

قسمتی از محافل اجتماعی دموکراتیك در نتیجهٔ وعده‌های عوامفریبانه قوام به گمراهی‌کشانده شدند. حزب توده ایران، اتحادیه‌ها و سازمانهای دموکراتیك‌دیگر دربهار و تابستان ۱۹۴۶ از قوام پشتیبانی کردند. اما رویدادهای بعدی نشان دادند که امید محافل دموکراتیك به‌نومیدی گرائید. ضمن این آرامش موقتی، ارتجاع ایران با کمك پشتیبانان خارجی‌اش خود را برای تعرض تازه‌ای آماده می‌کرد.

در تمام توطئه‌ها و تحریکات علیه دموکراتهای ایران، امپریالیست‌های انگلیسی و به‌ویژه شرکت نفت ایران و انگلیس نقش حساسی را ایفا می‌کردند. کارکنان خدمات سیاسی این شرکت‌که به‌اصطلاح اتحادیه عشایر خوزستان را تشکیل‌دادند، به شعارهای تحریك‌آمیزی مبنی‌برجدائی خوزستان از ایران و پیوستن آن‌به‌عراق پناه جستند. همتای چنین فعالیت‌هائی در جنوب ایران یا استان فارس انجام‌گرفت. در بهار و تابستان۱۹۴۶ تلاشهائی به‌منظور تحریك عشایر ایران برای حمله به جنبش‌های دموکراتیك انجام پذیرفت، خانهای عشایر جنوب، کنسولهای انگلیس دربوشهر و اصفهان ورئیس خدمات سیاسی (یعنی جاسوسی) شرکت نفت انگلیس و ایران، ماژور جیکاك جلسه‌های چندی تشکیل دادند. امپریالیست‌ها اسلحه و پول برای خانهای ارتجاعی تأمین‌کردند.

جاسوسان انگلیسی در تهران و جاهای دیگرهم برخوردهائی را با شرکت‌کنندگان درجنبش دموکراتیك پدید آوردند. به‌منظور تهدید نیروهای‌دموکراتیك و تشویق‌مرتجعان در خوزستان ضمن ژوئیه ۱۹۴۶، انگلیسها چند ناوجنگی به‌خلیج فارس فرستادند. این ناوها در نزدیکی بندرهای آبادان و خرمشهر مستقر شدند. در اول اوت قسمتهای‌مهمی از نیروهای زمینی بریتانیا در مرز ایران، منطقه بصره تمرکز یافتند.

امپریالیست‌های امریکائی هم به فعالیت‌های تحریك‌آمیزی دست زدند. در ژوئن ۱۹۴۶ سفیرامریکا در ایران د. الن آشکارا ازشخصیت‌های مرتجع وروزنامه‌های‌ارتجاعی پشتیبانی می‌کرد. نماینده رسمی ایالات متحده امریکا علناً مرتجعان ایران را به‌پیکار علیه

جنبش دموکراتیک ایران و اقدامات ضد شوروی تشویق می‌کرد.

تمرکز نیروهای ارتجاعی

در بهار ۱۹۴۶ دوباره حمله باندهای مرتجعان به‌سازمانهای دموکراتیک و فعالان جنبش‌های دموکراتیک آغاز و زودتر از همه، این حمله در منطقه لاهیجان و بخشهای دیگر گیلان که املاک شخصی قوام درآنجا قرار داشت، رویداد والبته این جریان تصادفی نبود. پس از آن اوباش عامل ارتجاع در مازندران، گرگان واصفهان به جان مردم افتادند، به‌غارت و ویرانی جایگاههای سازمان‌های دموکراتیک پرداختند. با وجود اینکه در مناطق جنوبی ایران، راههای بازرگانی ایران را راهزنان و دزدان به ناامنی تهدید می‌کردند و وجود قسمتهای ژاندارم درآنجا برای تأمین امنیت مردم و آمدوشد در این راهها ضروری بود، تقریباً ۲/۳ تمام ژاندارمهائیکه درجنوب بودند، به‌شمال ایران به‌ویژه به مراکز صنعتی، منتقل گردیدند.

در تابستان ۱۹۴۶، قوام آشکارا علیه جنبش‌های دموکراتیک وکارگران واردپیکار شد. در ۲۳ ژوئن ۱۹۴۶ اعلامیه‌ای صادرکردکه ضمن آن سازمانهای کارگران متهم به اخلال نظم اجتماعی و دخالت غیر قانونی درکارهای قوهٔ مجریه، شدند. قوام ضمن اشاره به‌فعالیت سازمانهای کارگری، اعلام داشت که اجازه نخواهد داد به‌عنوان دموکراسی‌در کشور آنارشیسم و نابسامانی حکم‌فرما گردد. صدور این اعلامیه نشانهٔ تشدید هرچه بیشتر پیکار مرتجعان علیه سازمانهای دموکراتیک بود.

قوام در ۲۴ ژوئن ۱۹۴۶ تشکیل حزبی را به‌نام «حزب دموکرات» اعلام داشت. دربرنامه این حزب گفته می‌شدکه منظورش گویا تأمین استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی ایران، بهبودی وضع کارگران و دهقانان، انجام اصلاحات ریشه‌ای در زمینه آموزش و پرورش، بهداشت، دادگستری و سیستم مالیاتی، پیشرفت صنایع، تجدید نظر در کلیه قوانین برپایه دموکراتیک وغیره بود. این برنامهٔ پروعده وعید، آنگونه که عملاً به‌ثبوت رسید، چیزی جز فریب توده‌های گسترده مردم ومحافل دموکراتیک نبود.

نقش پیشرو را در حزب دموکرات قوام، در پایتخت و استانها، مرتجعان فعال، و اعضای حزب «عدالت» که درسالهای جنگ جهانی‌دوم تشکیل شده بود وگروه‌بندی‌های ارتجاعی دیگر، بازی می‌کردند. در این حزب حتی چندتن از کارمندان بلندپایه دولت، مالکان، بازرگانان که خواهان بهره‌برداری از امتیازات عضویت در حزب زیر رهبری نخست وزیر به‌منظور ارضاء مقاصد مغرضانه وجاه‌طلبانه‌شان بودند، شرکت‌کردند.

پیرامون این حزب دموکرات در نخستین روزهای موجودیتش گروه‌بندیها و عناصر ارتجاعی گرد آمدند. این‌حزب ناگهان حمله به‌فعالان حزب‌توده، اتحادیه‌های‌دموکراتیک، اتحادیه‌هـای دهقانی را آغاز کـرد و به تاراج کمیته‌هـای این سازمانها پرداخت. تمام دستگاههای دولتی، پلیس و ژاندارمری به خدمت حزب دموکرات که تنها هدفش پیکار علیه‌نیروهای توده‌ای‌بود، کمربستند. هنگامیکه تعرض عمومی علیه نیروهای دموکراتیک آغاز گردید، دولت اعلام حکومت نظامی داد، منظور آن بود که سرکوبی شخصیت‌های پیشرفته آسان‌تر انجام گیرد، بنابـراین تمام رهبران و شرکت‌کنندگان فعال جنبش‌های دموکراتیک دستگیر وعده‌ای تبعید گردیدند.

ارتجاع ایران وامپریالیست‌های انگلیسی بیش از همه به سازمانهای کارگری‌شرکت نفت انگلیس و ایران حمله‌کردند. دستگاه مدیریت‌شرکت نفت به‌عنوان اعتراض، اجرای شرایط قانون‌کار را که دولت به‌عنوان بهبودی وضع کارگـران وضع کرده بود، رد کرد. همانگونه‌که قبلاً یادآوری شد این قانون را دربهار۱۹۴۶ هنگام اوج جنبش دموکراتیک، دولت قوام وضع کرده بود. شرکت نفت به برکناری شرکت‌کنندگان فعال در اعتصابات پرداخت، از پرداخت کارمزد ایـام اعتصاب خودداری کرد، نان و خواربار کارگران را برید. راهزنان‌مسلح‌که به‌وسیله جاسوسان انگلیسی ازمیان عشایر عرب مسلح وبسیج‌شده بودند، به‌تهدید رهبران اتحادیه‌های نفت پرداختند.

درجواب این‌تحریکات ضمن۱۴ ژوئیه ۱۹۴۶ درکلیه تأسیسات شرکت نفت‌انگلیس-ایران اعتصاب عمومی آغازگردید. اعتصاب کنندگان خواستار قطع دخالت شرکت نفت در زندگی سیاسی ایران، انحلال دستگاه «سیاسی» شرکت واخراج گردانندگان این‌دستگاه از ایران، تبدیل شرکت بـه یك مؤسسه صرفاً بازرگانی و اجرای کامل مواد قانون کار بودند.

انگلیسها به کمك جاسوسانشان در همان نخستین روز اعتصاب، حمله مسلحانه‌ای را به‌وسیله عربها علیه‌کارگران در آبادان برانگیختند.

دولت ایران اعتصاب را غیر قانونی اعلام داشت و در خوزستان حکومت نظامی برقرارکرد. رهبران اتحادیه‌های خوزستان بازداشت شدند، کمیته‌های اتحادیه‌ها به‌وسیله ارتش اشغال گردیدند. در پی‌این اقدامات، بازداشت‌های دسته‌جمعی اعضای اتحادیه‌ها و حزب توده آغاز گردید. چند هزارتن از شرکت‌کنندگان فعال این جنبش کارگری از کار اخراج گردیدند. ازخوزستان درحدود ۵۰ کارگرهندی‌که‌در این اعتصاب‌شرکت‌کرده‌بودند بیرون رانده شدند. دولت، کارگران را مجبور کرد تا از اتحادیه‌ها کنار روند، استاندار خوزستان کارکردن اعضای اتحادیه‌ها را در شرکت ممنوع اعلام داشت. شعبهٔ «سیاسی»

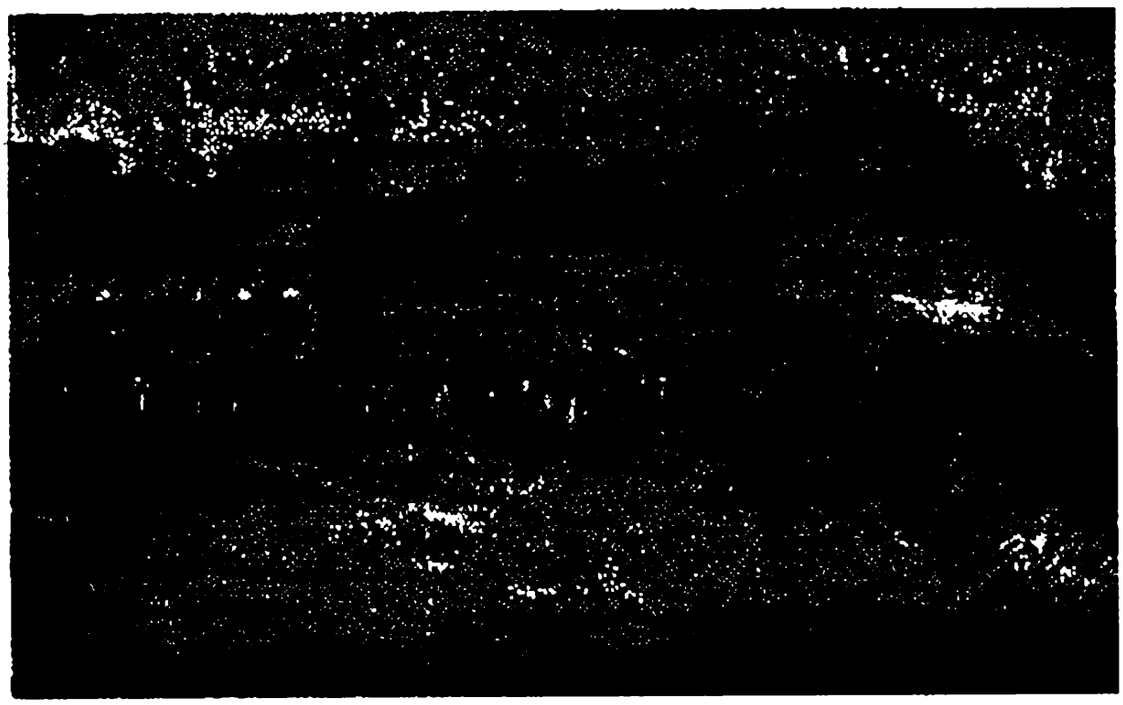

اعتصاب عمومی در مسجد سلیمان به سال ۱۹۴۶

شرکت نفت اقدامهائی را به‌منظور از هم‌پاشاندن صفوف کارگران آغاز کرد و در برابر اتحادیه‌های دموکراتیک، «اتحادیه کارگری زرد» را که زیرفرمان مدیران کمپانی بود، علم کرد.

دولت قوام و حزب دموکراتش هم به‌همین منظور در تهران، اصفهان و مراکز کارگری دیگر کشور به‌سازمان‌دادن «اتحادیه کارگری زرد» اقدام کرد. علاوه براین حزب دموکرات قوام به‌سازمان‌دادن باندهای جنایت‌کاری به عنوان «واحدهای نجات ملی» پرداخت، این باندها به دستور مرتجعان نقش نیروهای ضربتی را در حمله به سازمانهای فعال کارگری و شرکت‌کنندگان در جنبش‌های دموکراتیک، ایفا می‌کردند. اما با وجود فشارها و تهدیدهای دولت، کارگران از ورود به‌حزب دموکرات قوام و اتحادیه‌کارگری زرد او خودداری کردند.

بیانیهٔ قوام دربارهٔ اصلاحات و دربارهٔ بهبودی وضع کارگران و دهقانان به‌منظور انحراف محافل پیشرفته و اغتنام فرصت برای توان بخشیدن به‌نیروهای ارتجاعی و از هم‌پاشاندن سازمان‌های دموکراتیک، صادر شد. به‌این منظور بودکه در اول اوت ۱۹۴۶ قوام‌کابینه‌اش را ترمیم‌کرد و سه تن از اعضای کمیته مرکزی حزب توده‌را با سمت‌وزارت صنایع و بازرگانی، وزارت فرهنگ و وزارت بهداری درکابینه‌اش به‌کارگماشت. هدف ازاینکار آن بودکه حزب توده را در انجام فعالیت‌های دموکراتیک دولت مسئول وشریک

کند. جالب اینجاست که دولت قوام پس از ترمیم کابینه، بیگرد سازمانهای دموکراتیک از جمله حزب توده را شدت داد. در اوت ۱۹۴۶، سربازان و پلیس به کمیته‌های حزب‌توده در شیراز، یزد، اصفهان، کرمانشاه وغیره حمله واین مراکز را تاراج و ویران کردند. در مراکز صنعتی مـازندران ـ شاهی و چالوس ـ باندهای مسلح مرتجعان آشکارا به تهدید کارگران پرداختند. تحریکات ژاندارمها علیه دموکراتهای آذربایجان درمناطق نزدیک‌به آن استان آغاز گردید.

در پائیز ۱۹۴۶ قوام که به میزان چشم‌گیری موفق به‌ناتوان کردن حزب توده و سازمانهای دموکراتیک دیگر شده بود، نیروهای ارتجاعی را تقویت وآنها را برای حمله علیه دموکراتهای آذربایجان و جنبش‌های مردمی سرتاسر ایران آماده‌کرد.

۲۶

سرکوبی جنبش دموکراتیک
افزایش گسترش‌خواهی امریکا

تعرض ارتجاعی خانهای جنوب ایران

ارتجاع ایران که باکمك امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی مواضعش را استوار کرده بود، درپائیز ۱۹۴۶، تعرض آشکار خود را علیه کلیه نیروهای دموکراتیك ایران و در رأس همه، علیه‌آذربایجان ایران آغاز کرد.

درنیمه سپتامبر به‌تحریك امپریالیستها و مرتجعان ایران ایل قشقائی و عشایر دیگر جنوب به‌تعرض پرداختند. مقدمات این‌تعرض درتابستان ۱۹۴۶ هنگامیکه‌نخست‌وزیر قوام با خسروخان قشقائی و خانهای دیگر جنوب بگونه سری ملاقات‌کرد، آماده شد.

در۱۴ سپتامبر چریکهای مسلح‌عشایر قشقائی، بویراحمدی، دشمن زیاری وممسنی پاسگاههای ژاندارمری و پادگانهای محلی‌را خلع‌سلاح، کازرون، بوشهر و بسیاری از شهرهای دیگر فارس را اشغال وبه‌مرکز استان یعنی شیراز وارد شدند. چریکهای عشایر درهمه‌جا به‌سرکوبی شرکت‌کنندگان‌جنبش‌های دموکراتیك، اعضای حزب توده، اتحادیه‌های کارگری و دهقانی اقدام‌کردند.

سرکردهٔ ایل قشقائی، ناصرخان و رهبران دیگر شورشیان ارتجاعی آشکارا حمله لفظی علیه دموکرات‌های آذربایجان را آغاز وخواهان اخراج وزیران توده‌ای از هیئت دولت‌شدند. آنها همچنین خواسته تحریک‌آمیز «مردم‌فارس» را مبنی‌بر «خودمختاری‌استان فارس» مطرح کردند.

دولت‌ایران که درآن هنگام یکانهای نظامی منظمی‌مسلح به‌تانك، هواپیما وتکنیك نظامی پیشرفته دراختیار داشت، بـدون هیچگونه زحمتی مـی‌توانست به‌شورش خانهای جنوب پایان دهد. نمایندگان رسمی دولت وفرماندهان نظامی فقط باحرف علیه‌این‌شورش تظاهر می‌کردند و آنرا خائنانه و وابسته به‌ارتجاع برمی‌شمردند، اما برای سرکوبـی‌آن هیچگونه اقدامی عملی انجام ندادند.

در۱۷ اکتبر ۱۹۴۶ موافقت‌نامه میان دولت ایران و خانهای جنوب منتشر شد، ضمن این موافقت‌نامه رسماً این‌حرکت خانها «نهضت‌ملی» اعلام‌گردید، وگویا از روحیه «میهن‌پرستی، وپندار دفاع ازاستقلال وتمامیت ارضی ایران» آنها ناشی شده بود. دولت برای‌کلیه شورشیان عشایر جنوب عفو عمومی اعلام داشت.

شکست جنبش دموکراتیك

دراین‌هنگام قوام‌کابینه‌اش را دوباره ترمیم‌کرد و وزیران توده‌ای راکنارگذاشت. مذاکراتی‌که میان دولت ایران و نمایندگان دموکراتهای آذربایجان جـریان داشت قطع گردید، روزنامه‌های ارتجاعی تهران سخت به‌دموکراتهای‌آذربایجان‌می‌تاختند و ازدولت ایران می‌خواستند تانیروهای ارتش و ژاندارمری را به‌آن استان‌گسیل دارد. فعالیت‌های خرابکارانه‌حزب دموکرات قوام، پلیس، ژاندارمری علیه‌حزب توده واتحادیه‌ها وسازمان‌های پیشرفته دیگر شدت‌گرفت. هجوم ناجوانمردانه وافتراآمیزروزنامه‌های ارتجاعی‌علیه اتحاد شوروی از سرگرفته شد.

در دهم دسامبر ۱۹۴۶، به فرمان شاه و قوام ارتش ایران به‌بهانه «تأمین آزادی انتخابات» مجلس‌آینده به‌سوی آذربایجان‌رهسپار گردید؛ درکلیه مناطق‌آذربایجان‌حکومت نظامی برقرار شد. دستجات مسلح مرتجعان همراه ارتش وارد آذربـایجان شدند، به‌آنها آزادی عمل‌کامل داده شد تاهرکار می‌خواهند بکنند. رهبران حزب دموکرات آذربایجان و شرکت‌کنندگان درجنبش دموکراتیك را هرچه بیرحمانه‌تر قلع و قمع، بسیاری از آنها را بازداشت و تیرباران‌کردند یا درخیابانهای شهر بدارآویختند، کلیه دارائی‌شان را به تاراج بردند. در ژوئیه ۱۹۴۷ روزنامه «مردم» خبرداد که در آذربایجان ایران بیش از

۷۶۰تن تیرباران و بدارآویخته شدند. چند هزارتن ازساکنان به‌دست مرتجعان، سربازان و ژاندارمهای لجام‌گسیخته کشته شدند.

مالکان و مأموران بلندپایه دولت ایران که هنگام اوج جنبش ازآذربایجان گریخته بودند، هم‌اکنون که بازگشتند به‌کشتار و سرکوبی انتقام جویانهٔ مردم پرداختند. کلیهٔ اصلاحات دموکراتیك و پیشرفته‌ای که به‌دست دموکراتهای آذربایجان انجام گرفته بود، لغو گردیدند. درآذربایجان رژیم حکومت ترور برقرار گردید.

ارتش ایران به‌کردستان شمالی هم گسیل شد، درآنجا دموکراتهای کرد را به‌سختی سرکوب کردند. رهبران کردها قاضی‌محمد وبرادرش صدر قاضی را بدارآویختند.

هم‌زمان با سرکوبی جنبش دموکراتیك درآذربایجان وکردستان در پایان ۱۹۴۶، سرکوبی کلیه شرکت‌کنندگان درجنبش‌های دموکراتیك‌سرتاسرکشورآغاز گردید. مرتجعان ضربت اصلی را به‌جنبش‌های کارگری که پایگاه استوار اردوگاه دموکراتیك ایران بودند، واردآوردند. بسیاری ازکارگاهها وکارخانه‌ها به‌وسیله‌ارتش وژاندارمری اشغال گردیدند. در تهران، قزوین، گرگان، شاهی و شهرهای دیگر، اعضای حزب دموکرات قوام، پلیس و ژاندارمری، کمیته‌های حزب توده و اتحادیه‌ها را تارومارکردند. انتشار روزنامه‌های وابسته به‌اتحادیه‌ها و حزب توده ممنوع گردید. در مرکز مهم صنایع بافندگی شاهی، در مازندران قریب ۵۰۰ کارگر، ودرتهران بیش‌از۴۰۰تن بازداشت گردیدند. بازداشت‌دسته‌جمعی و اخراج کارگران درمناطق و شهرهای دیگر هم‌انجام گرفت.

در فوریه ۱۹۴۷ نمایندگان فدراسیون جهانی اتحادیه‌ها به‌ایران وارد شدند، پس از مسافرت به‌مراکز صنعتی کشور و آشنائی به‌اوضاع محلی، اعلام داشتند که فدراسیون جهانی اتحادیه‌ها، شورای مرکزی اتحادیه‌های ایران را به‌عنوان یگانه سازمان نماینده کارگران ایران به‌رسمیت می‌شناسد.

درآغاز سال ۱۹۴۷ جنبش‌های دهقانی هم‌سرکوب شدند، سربازان وراندارمها اتحادیه‌های دهقانی را درهم‌کوبیدند. بسیاری از فعالان جنبش دهقانی بازداشت و کشته شدند. تمام سازمانهای دهقانی منحل گردیدند وروستاهای ایران مانندسابق درسطح‌همان عقب‌ماندگیهای موجود و روابط قرون‌وسطائی دهقان و مالك باقی‌ماندند.

سیاست ارتجاعی قوام وافزایش گسترش‌خواهی امریکا

درشرایط اوج‌گیری ترور و ارتجاع ضمن نیمه‌اول‌سال ۱۹۴۷ انتخابات مجلس۱۵ آغاز شد. دربسیاری ازشهرها ومناطق کاندیداهای حزب توده واتحادیه‌ها بازداشت‌شدند.

سیاههٔ کاندیداها را حزب دموکرات قوام ودولت تعیین کردند. هنگام رأی‌گیری درهمه‌جا بگونه‌های گوناگون شیوه‌های فشار وتقلب بکار رفت. درفوریه۱۹۴۷ شکایتی به‌کمیسیون انتخابات تهران‌داده شدکه دربیشتر حوزه‌های انتخاباتی شماره تعرفه‌های صادره ده‌برابر شماره رأی‌دهندگان بوده است.

بنابراین درمجلس ۱۵ بیشتر نمایندگان برگزیده، وابسته به‌مرتجعان دوآتشه که روابط نزدیکی با امپریالیست‌های انگلیسی وامریکائی داشتند، کرسی‌های مجلس را اشغال کردند. بنا به‌نوشتهٔ مجله ایرانی «رزم» از ۱۲۲تن نماینده مجلس ۶۲ نفر مالك بزرگ، ۱۰ تن ازصاحبان صنایع، ۲۲تن کارمند بلندپایهٔ دولت و۲۸ وکیل‌دادگستری وحقوق‌دان که بیش از نصف‌آنها کارمندان وزارت‌خانه‌ها یاسهامداران شرکت‌های گوناگون‌بازرگانی وصنعتی بودند، شرکت داشتند. هیچیك ازنمایندگان‌سازمانهای دموکراتیك‌برای‌نمایندگی درمجلس ۱۵ برگزیده نشدند.

سیاست داخلی قوام آشکارا سرشت ارتجاعی داشت. قوام رشته پیوند خود را با دولت ایالات متحده امریکا استوارترکرد. وبنابراین ازلحاظ سیاست خارجی جهت‌کاملاً ضدشوروی را به‌خودگرفت.

این‌بار دولت‌توانست مواضع‌امپریالیست‌های امریکایی‌را در زمینه سیاست‌گسترش‌خواهی دولت ایالات‌متحده امریکا، کاملاً استوارکند، و دربی همین سیاست بودکه پس‌از پایان جنگ جهانی دوم، به‌ویژه درنیمه سال ۱۹۴۶ دولت قوام به‌بانك بین‌المللی ترمیم وتوسعه‌که دراختیارامریکابود، مراجعه وتقاضای۲۵۰ میلیون‌دلاروام‌کرد. روزنامه«ارس» چاپ تهران در ۳۰ ژانویه ۱۹۴۷ خبردادکه ایالات‌متحده امریکا فقط با شرایط زیر این وام را به‌دولت ایران واگذار خواهدکرد: دولت ایران حزب‌توده وسازمانهای کارگری چپ را بکلی منحل‌کند؛ نمایندگان مجلس ۱۵ از دست‌نشاندگان امریکا برگزیده شوند؛ این پولها با موافقت یك هیئت امریکائی که برای این منظور به‌ایران اعزام خواهد شد خرج‌گردد. دولت قوام‌آماده شد تا به‌بهای نقض حاکمیت ایران وسپردن سرنوشت‌اقتصاد ایران به‌امریکائیان این‌وام را ازامریکائیان بگیرد. حتی روزنامه دست‌راستی «ایران‌نو» دراین‌باره نوشت که‌دریافت وام ازامریکائیان باچنین‌شرایطی مساوی از دست‌دادن‌استقلال ایران است.

سرمایه‌های امریکائی از راه تشکیل‌شرکت‌های سهامی درایران نفوذکردند. مثلاً هنگام نخست‌وزیری قوام ضمن۱۹۴۶ در شرکت هواپیمائی‌ایران، امریکائیان بارهابیشتر از ایرانیان سهم داشتند. هواپیماها، خلبانان، تکنسین‌ها وپرسنل این‌شرکت همه‌امریکائی بودند.

امریکائیان ضمن استفاده از پیمان بازرگانی سال ۱۹۴۳، منظماً کالاهای امریکائی وارده به‌ایران را افزایش دادند، وحجم این کالاها به‌چندین برابر حجم کالاهای صادره از ایران به‌امریکا بود. از ۲۱ مارس ۱۹۴۵ تا ۲۰ مارس ۱۹۴۶، امریکا مبلغ ۸۴۷میلیون ریال کالا به‌ایران وارد کرد، درصورتیکه صادرات ایران به‌امریکا در ظرف این مدت فقط ۳۰۲ میلیون ریال بود.

پس‌ازجنگ میسیون نظامی‌امریکا به‌شدیدترین فعالیت‌ها درایران دست زد. درآغاز سال ۱۹۴۷ سررسید قرارداد مستشاران امریکائی از نو تا ۲۱ مارس ۱۹۴۹ تمدید شد و پس ازآن این تمدید با مدت‌های طولانی‌تری تکرار گردید. مستشاران نظامی امریکائی طرحی برای تجدید سازمان ارتش ایران تهیه کردند، و طبق نمونه ارتش امریکا به‌تجدید سازمان این‌ارتش سرگرم شدند، نظامیان ایرانی را با سلاح‌امریکائی آشنا ومسلح کردند. در ژوئن ۱۹۴۷ با وجود مخالفت بااصول قانون اساسی ایران، دولت بدون اطلاع‌قبلی و تصویب مجلس، قراردادی به‌منظور خرید اسلحه و سازوبرگ نظامی امریکایی به‌مبلغ ۲۵ میلیون‌دلار با امریکا امضاء کرد. امریکائیان که می‌کوشیدند از خاك ایران به‌عنوان پایگاه استراتژیك نظامی بهره ببرند، ساختن فرودگاههائی را درشمال ایران یعنی در قم، رشت وبابلسر، آغاز کردند.

در ۶ اکتبر ۱۹۴۷ میان امریکا و ایران قرارداد تازه‌ای دربارهٔ فعالیت میسیون نظامی امریکائی منعقد گردید، به‌موجب این قرارداد به‌مستشاران امریکائی امکان داده شدکه در فعالیت‌های وزارت جنگ، ستاد ارتش، و به‌طورکلی ارتش ایران نظارت کامل داشته‌باشند. دراین قرارداد افزایش شماره مستشاران امریکائی وحتی حق‌تعیین پست‌های این مستشاران در ارتش ایران فقط به‌هیئت مستشاری امریکائی سپرده شد. دولت قوام سررسید قرارداد مستشاران امریکائی را هم در ژاندارمری تمدید کرد.

امریکائیان می‌کوشیدند تا ایران را به‌گروه‌بندی ضد شوروی بکشانند، تلاش می‌کردند پیمان سعدآباد را احیا کنند و روابط ایران و شوروی را به‌تیرگی سوق دهند. اینان با سرسختی کوشش داشتند، قرارداد ۴ آوریل ۱۹۴۶ موجود بین ایران و شوروی را مبنی‌بر تشکیل شرکت مختلط نفت ایران ـ شوروی و اکتشاف وبهره‌برداری ازمنابع نفت‌شمال، عقیم بگذارند.

مرتجعان ایران‌که برای بهم زدن این قرارداد آماده بودند، به سرکوبی عناصر دموکرات پرداختند. درسپتامبر ۱۹۴۷ پس از سفر شوارتسکف به‌آذربایجان، بازداشت‌های دسته‌جمعی مردم آغاز گردید. بگواهی مطبوعات ایران، در پایان ۱۹۴۷ درحدود ۲۰هزار تن بازداشت شدند. بازداشت شدگان همراه خانواده‌هایشان به‌بازداشتگاهی‌واقع

درمنطقه خرم‌آباد، اعزام گردیدند. فشار وسرکوبی‌شرکت‌کنندگان‌درجنبش‌های دموکراتیک درتهران و مناطق دیگر شدت یافت.

نمایندگان رسمی ایالات‌متحده امریکا درایران آشکارا قوام را برمی‌انگیختند تا قرارداد ۴ آوریل ۱۹۴۶ ایران و شوروی را لغوکند. سفیر امریکا درایران به‌نام د. الن در ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۷ آشکارا به‌گروههای دست راستی ایران اطمینان دادکه دراین‌مورد امریکا جداً ازآنها پشتیبانی خواهدکرد.

برای ارضای‌کمپانی‌های نفتی انگلیس و امریکا قوام ضمن‌گزارش ۲۲ اکتبر ۱۹۴۷ به‌مجلس، با قرارداد ۴آوریل ۱۹۴۶ شوروی ـ ایران‌که خودش آن‌را امضاء کرده بود مخالفت‌کرد و درهمانروز مجلس این‌قرارداد را بی‌اعتبار اعلام‌داشت و ردکرد.

امپریالیست‌های امریکائی بـرای انقیاد کامل اقتصادی و سیاسی ایران فـراوان می‌کوشیدند و می‌خواستند این‌کشور را به‌تحت‌الحمایهٔ امریکا تبدیل‌کنند. چندتن ازبلندپایگان دولتی امریکا که در ایران به‌سر می‌بردند حتی پنهان نگاهداشتن هدفهای دولت ایالات‌متحده امریکا را از افکار عمومی لازم نمی‌دانستند. مثلاً مستشار مالی واقتصادی امریکا در ایران یعنی ا. میلسپو درکتابی‌که به‌سال ۱۹۴۶ به‌نام «امریکائیها و ایرانیان» منتشرکرد نوشت‌که ایران فقط ازلحاظ رسمی وحقوقی، کشوری مستقل و دارای‌حاکمیت شناخته می‌شود، چون‌استقلال وحاکمیت این‌کشور عملاً تحقق نمی‌یابد، و اینکه «ایران در هیچ‌زمانی نتوانسته است دارای استقلال و حاکمیت مطلق باشد». او تائید کرد که ایران را نباید به‌حال خودگذاشت وضرورت دارد نظارت خارجی برروی این‌کشور تا۲۵ سال ادامه یابد، این نظارت خارجی باید به‌نام «کمک به‌ایران» عنوان شود. طبق طرح او تمام ارگانهای اجرائی ایران بـایستی در دست دولت امریکا متمرکز مـی‌شد و تنها بایستی زیر رهبری آندولت قرارمی‌گرفت. میلسپو می‌خواست سرمایه‌های امریکائی‌وارد ایران‌شوند وآشکارا نوشت‌که شرکت‌های «بین‌المللـی» امریکا بایستی امتیازهای نفت، فرودگاه، قراردادهای آبیاری و اداره راه‌آهن ایران را به‌دست گیرند.

به‌عقیده میلسپو ایران بایستی برپایهٔ اقتصاد روستائی زندگی می‌کرد، او نوشت: «استقلال اقتصادی برای ایران سیاستی نامعقول است و ایـن پندار ناسیونالیستی ایران را باید ازمیان برد»، بنابراین کارخانه‌های دولتی بـایستی به‌فروش می‌رسید و استخراج معادن هم بایستی به شرکت‌های خصوصی واگذار می‌گردید. میلسپو اعلام داشت که «ناسیونالیسم ایران» که به‌نام آن برای احراز استقلال ملی تبلیغ می‌شود «بیمار ونشانه سلامت و رشد این‌ملت نیست». بنا به‌گفته او «این پدیده یکی ازعوامل فاسد وارتجاعی است و ابداً عامل پیشرفت وآزادی بشمار نمی‌آید».

مفهوم برنامهٔ میلسپو، از میان رفتن حاکمیت ملی ایران، باقیماندن درسطح اقتصاد روستائی، عقب‌ماندگی صنعتی، حفظ روابط قرون وسطائی در اقتصاد کشاورزی وسقوط کشور به‌وضعی که فقط بتواند مواد خام کشاورزی تولیدکند و ضمناً تسلط امپریالیسم بر اینگونه اقتصاد ایران بود. بعدها سیاست امریکا در ایران عملاً در خط‌عملی‌کردن این نظریه به‌پیش رفت و امپریالیست‌های امریکائی برای رسیدن به‌این هدف‌ها به‌کار پرداختند.

افزایش نفوذ امریکائیان درایران انگلیسها را بسرآشفت، اینان به‌سال ۱۹۴۵ از طریق نمایندگان دست‌نشانده‌شان درمجلس به‌برکناری و اخراج میلسپو از ایران اقدام کردند. پس از آنکه احمد قوام نخست‌وزیر ایران شد امریکائیان انگلیسها را به‌عقب راندند. انگلیسهابه‌طورکلی در زمینه سیاست سرکوبی جنبش‌های دموکراتیك وحتی‌تغییر سیاست خارجی قوام نسبت به‌انتخاب خط مشی ضدشوروی، با قوام و امریکائیان‌موافق بودند. اما امپریالیست‌های انگلیسی چیرگی‌کامل امریکائیان را برهمه شئون ایران که منافع‌آنها را دراین‌کشور به‌خطرمی‌انداخت. نمی‌توانستند تحمل‌کنند. برخی ازشخصیت‌های سیاسی ایرانی باانگلیسها پیوندی ناگسستنی داشتند، روزنامه‌ها ونمایندگان رسمی انگلیسها درایران آشکارا علیه اقدامهای امریکائیان مبنی‌برتحمیل ۲۵۰ میلیون دلار وام به‌ایران وهمچنین ۲۵میلیون دلار برای‌خرید اسلحه ازامریکا، به‌مخالفت‌برخاستند.

به‌ویژه آشفتگی انگلیسها از آنجا ناشی‌شدکه قوام وهواخواهان امریکائی‌اش قصد داشتند مسئلهٔ تجدیدنظر درامتیاز نفت شرکت‌انگلیس ـ ایران‌را مطرح‌کنند. سفیر امریکا درتهران‌به‌قوام توصیه می‌کرد تا درقرارداد امتیاز نفت انگلیسها تجدیدنظرکند، منظورش تشکیل یك شرکت نفت‌امریکائی ـ ایرانی تازه یا اقلاً ایجادشرکت مختلط نفت‌انگلیس ـ ایران ـ امریکا بود. او اعلام داشت‌که حتی‌امریکا برای بازخرید سهام انگلیسی‌شرکت نفت آمادگی دارد.

این مسئله تهدیدی برای موقعیت ممتاز انگلیسها درایران بشمار می‌آمد. پس از این‌جریان انگلیسها برای برانداختن قوام از مقام نخست‌وزیری پیکار را آغازکردند. رقابت انگلیس و امریکا درپیکاریکه میان شاه و قوام درجریان بود فراوان مؤثر افتاد. در رابطه با شکست جنبش دموکراتیك و لغو قرارداد ۴آوریل ۱۹۴۶ شوروی ـ ایران، میان گروههای دست‌راستی ایران اختلاف‌نظری وجودنداشت. این‌گروهها برای برخورد با این مسئله جبهه واحدی تشکیل‌داده بودند. اما مقاصد جاه‌طلبانه قوام‌که درتمام‌کشور شهرت داشت باعث ناخشنودی و آشفتگی دربار شاه شد، چون شاه می‌ترسیدکه قوام از موقعیت موجود در مقام نخست‌وزیری بهره ببرد و قدرت کامل را در ایران به‌دست گیرد.

پس‌از سرکوبی جنبش دموکراتیک درآذربایجان ومناطق دیگرایران تضاد میان‌دربار شاه و قوام آشکارا شدت یافت.

بسیاری از نمایندگان مجلس وابسته به‌دربار شاه و انگلیسها و همچنین‌روزنامه‌ها سخت‌خواهان استعفای‌قوام‌شدند. حتی درحزب دموکرات «قوام ساخته» شکاف پدیدآمد. گروه بزرگی‌از اعضای برجستهٔ این‌حزب‌که در رأس آنها حکمت نماینده مجلس بودعلیه قوام به‌مخالفت برخاستند.

در ۱۰ دسامبر۱۹۴۷ قوام ضمن گرفتن‌رأی اعتماد ازمجلس شکست خورد ونتوانست اکثریت را به‌دست‌آورد و بنابراین از مقام نخست‌وزیری برکنار شد. ابراهیم‌حکیمی از وابستگان نزدیك انگلیسهاکه به‌سال ۱۹۴۶ جای خود را به‌قوام داده بود، دوباره به نخست‌وزیری گماشته شد.

نخست‌وزیر تازه اعلام داشت‌که دولت ایران قصد دریافت ۲۵۰ میلیون دلار وام از بانك بین‌المللی ترمیم (امریکائی) را ندارد. درمقابل‌آن‌حکیمی درآمد دولت ازمحل شرکت نفت ایران و انگلیس را برای هزینه‌های جاری تعیین‌کرد. باکمك دولت حکیمی، انگلیسها موفق شدند بگونهٔ موقت مسئله تجدید نظر در امتیاز شرکت انگلیس و ایران را از دستور روزخارج‌کنند.

پس از جا بجا شدن دولت قوام و روی‌کار آمدن ابراهیم حکیمی انگلیسی‌خواه، اگرچه اقدامهائی به‌سود انگلیسها در دولت او انجام گرفتند اما این به‌آن‌معنی نبودکه کاملاً جلو گسترش‌خواهی دولت امریکا در ایران گرفته شده است. امریکا روز به‌روز به‌نفوذ بازرگانی خارجی خود در درون‌کشور ایران می‌افزود. فعالیت میسیون نظامی امریکا نه‌تنها پس از روی‌کارآمدن حکیمی ضعیف نشد بلکه هرچه بیشتر شدت یافت. به شمارهٔ مستشاران‌نظامی امریکا که‌عملاً مقامهای رهبری ارتش‌ایران را اشغال‌می‌کردند، افزوده‌شد. زیرنظر آنها فرودگاهها و تأسیسات نظامی دیگر به‌منظور تبدیل خاك ایران به‌پایگاه استراتژیك نظامی‌امریکا ایجادگردید.

دولت حکیمی‌که قصد داشت از رشد طبقه‌کارگر و نقش‌آن در زندگی اجتماعی-سیاسی‌کشور بکاهد، تلاش‌کردتا ازپیشرفت صنایع درایران به‌سود امپریالیست‌هاجلوگیرد، طرح‌هائی به‌منظور فروش‌کارخانه‌ها وکارگاههای دولتی‌تهیه‌کرد.

دولت حکیمی در وضعی نبود که ایران را از دشواریهای روزافزون اقتصادی و سیاسی رها کند، بنابراین از پشتیبانی افکار عمومی مردم محروم بود. ایالت متحده هم در رابطه باگوش به‌فرمانی حکیمی از انگلیسها و ایجاد محدودیت‌هائی در زمینه فعالیت امریکائیها در ایران از دولت او دل خوشی نداشت. اینها همه باعث شدندکه در ژوئن

۱۹۴۸ دولت حکیمی کنار رود و به‌جای او دولت هجیر روی کارآید، این‌دولت هم پیگرد جنبش‌های دموکراتیک را دنبال وموقعیت امریکائیان را هرچه بیشتر استوارکرد.

اما با اجرای چنین سیاستی گروههای دست‌راستی ایران نتوانستند ازبحران‌رهائی یابند. این ناپایداری سیاسی و حتی رقابت انگلیس و امریکا که برای اعمال نفوذ هرچه بیشتر در درون دولتهای ایران پیکار می‌کردند، بارها انگیزهٔ بحران دولت در سالهای ۱۹۴۸-۱۹۵۰ گردید. در نوامبر ۱۹۴۸ دولت هجیر به‌وسیلهٔ دولت ساعد عوض شد، این دولت هم درجریان سال ۱۹۴۹ چندبار ناگزیر گردیدکابینه‌اش را ترمیم کند. در آوریل ۱۹۵۰ دولت ساعد هم استعفا داد و منصور دولت را پدید آوردکه او هم به‌نوبه خود به‌سال ۱۹۵۰ ناگزیر به‌استعفا شد. پس‌از اومقام نخست‌وزیری به‌یکی ازهواخواهان سرسخت انگلیسها که رئیس ستاد ارتش ایران‌هم بود، به‌نام ژنرال رزم‌آرا واگذار گردید.

«کمک»های امریکا وازهم پاشیدن اقتصاد ایران

مهم‌ترین ویژگیهای اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران در سالهای ۱۹۴۸، ۱۹۵۰ وجود تجاوزخواهی سرسختانه امپریالیسم امریکا دراین‌کشوربود. در ۲۰ ژانویه ۱۹۴۹، رئیس‌جمهورامریکا ترومن برنامه‌ای‌را برای‌به‌اصطلاح کمک به‌کشورهای عقب‌مانده، ارائه داشت و این‌برنامه به‌نام «اصل ۴ برنامه ترومن» شهرت یافت. این برنامه زیر پوشش «کمک»، تجاوز استعماری ایالات متحده را برکشورهای‌کم رشد تحمیل می‌کرد: افزایش سرمایه‌گذاری امریکائیان دراین‌کشورها؛ به‌چنگ‌آوردن بازارهای فروش‌تازه، منابع‌مواد خام و مراکز استراتژیک نظامی؛ از میدان درکردن انگلیسها و رقیبان دیگر امریکا از کشورهای عقب‌مانده‌آسیا وافریقا، استثمار استعماری این‌کشورها و سرکوبی رشدجنبش‌های آزادی‌ملی و توده‌ها ازجمله این به‌اصطلاح «کمک‌ها» بودند.

این سیاست ایالت‌متحده به‌زودی در ایران عملی شد. دراکتبر ۱۹۵۰ بین ایران وایالات متحده امریکا قراردادی‌دربارهٔ گسترش عملیات «اصل۴ برنامه ترومن» در ایران به‌امضاء رسید، به‌موجب این‌قرارداد، امریکا کلیه «کمک‌های فنی» را به‌ایران می‌کرد، این‌کمک‌ها بایستی نخست در زمینهٔ کشاورزی، بهداشت وفرهنگ انجام می‌گرفت. برپایهٔ این قرارداد ایالات‌متحده یك هیئت کارشناسی‌را به‌منظور اجرای «اصل۴» به‌ایران‌فرستاد که شمارهٔ افرادآن در ژوئن ۱۹۵۲ بیش از ۱۲۰ تن بود. این هیئت شعبه‌هائی را در بسیاری ازشهرهای ایران دائرکرد. هیئت اصل۴ مهمترین ابزار برای تحقق تجاوزسیاسی و ایدئولوژیك امریکا درایران بشمارآمد.

امریکائیان باسوء استفاده از وام ۲۵۰ میلیون‌دلاری که به‌ایران‌تحمیل‌کرده بودند، ایران را واداشتند تاقراردادی را باکمپانی‌های امریکائی«موریسون ـ نادسن» وکنسرسیوم نفتی «استاندارد ایل»، «اورسیز کانسلتانت» امضاء کند، به‌موجب‌آن برای اجرای‌طرح‌های برنامهٔ ۷ ساله پیشرفت اقتصادی ایـران، مستشاران اقتصادی امریکائـی در ایران استخدام‌می‌شدند. (درسالهای ۴۹/۱۹۴۸-۵۶/۱۹۵۵). به‌موجب این قراردادکه درپائیز ۱۹۴۹میان‌سازمان‌برنامهٔ دولت‌ایران واین‌کنسرسیوم امریکائی به‌امضاء رسید، مستشاران امریکائی‌بایستی روی تولیدات صنایع ومعادن، ساختمان راهها، ارتباطات، راه‌های‌آهن، کشاورزی، برق وآبیاری، امـور مالی، خرید لوازم و رشته‌های مهم اقتصادی ایران، نظارت‌کامل می‌داشتند.

واردات کالاهای امریکائی به ایران به‌گونهٔ سرسام‌آوری افزایش یافتند. به سال ۱۹۴۹ واردات کالاهای امریکائی به‌ایران (۲۰۹۶ میلیون ریال) تقریباً بیش از۲۰برابر صادرات ایران به امریکا بود (۱۲۲ میلیون ریـال). امریکائیان با بهره‌بـری از روش «دمپینگ»درمورد تعیین‌بها، مقدار زیادی پارچه‌های نخی‌وکالاهای دیگر را که‌درکارگاه‌ها وکارخانه‌های ایران تولید می‌شدند، به‌ایران واردکردند. رقابت کالاهای امریکائی باعث پیدایش‌بحران درصنایع‌داخلی‌ایران، به‌ویژه در رشته‌بافندگی گردید، بسیاری ازکارگاههای بافندگی دراصفهان و شهرهای دیگر ایران بسته شدند، چندکارخانه چرمسازی وتأسیسات صنعتی دیگر درآستانه تعطیل شدن قرارگرفتند، صدها کارگاه صنایع دستی یا ورشکسته شدند یا آنکه در مرز ورشکستگی قرارگرفتند. در ۸ فوریه ۱۹۵۰ روزنامه «اطلاعات» از قول شورای وزیران ایران نوشت‌که فقط در یزد ۳۰ هزار بافنده بیکار یا به‌گـدائی کشانده شده‌اند.

صادرات ایران به‌ویژه کالاهای‌کشاورزی به‌شدت‌کاهش‌یافتند و این‌چگونگی اقتصاد کشاورزی‌کشور را به‌سختی دچار بحران کرد، دهقانان روستاها را ترك و به‌شهرها روی آوردند.

سیستم مالی ایران بکلی ازهم پاشید، بهای ریال پائین آمد. نرخ ارز دلار از ۳۶ ریال به۷۵ ریال ترقی‌کرد. کسری بودجه ایران به‌میزان فاجعه‌انگیزی رسید.

ازهم‌پاشیدگی اقتصاد ایران باعث بینوائی و ورشکستگی توده‌هاگردید: فقط دریك ماه ضمن آغاز سال ۱۹۵۰ ـ ۲۰۰ فقره ورشکستگی بنگاهها وتجارتخانه‌های ایران ثبت گردید. بینوائی و گرسنگی سرتاسر کشور را فراگرفت. یك‌کمیسیون دولتی ایران که در رأس آن حکمت قرار داشت و درآغـاز سال ۱۹۵۰ به‌آذربایجان ایران سفرکـرد ضمن گزارشش اعلام داشت‌که «از صدسال به‌اینطرف آذربایجان هرگز به‌چنین وضع نابسامان

و خطرناکی دچارنشده است»، واینکه‌اگر اقداماتی‌جدی به‌منظور بهبودی وضع‌اقتصادی و کاهش بیکاران این استان به عمل نیاید «جمعیت آذربایجان از جمعیت مناطق ساحلی خلیج‌فارس‌کمتر خواهد شد و به‌وضع نومیدانه‌ای خواهدگرائید». روزنامهٔ «باختر» چاپ تهران در۹ اوت ۱۹۴۹ نوشت: «در سراسر پهنه آذربایجان‌گرسنگی حکمفرماست، و در استانهای سیستان وخراسان‌که همیشه دارای ذخیره‌های سرشاری ازگندم بودند هم‌اکنون مردم سربه‌صحرا می‌گذارند ومانند دامها ازعلف‌های بیابان تغذیه می‌کنند».

بلای بیکاری در ایران بیداد می‌کرد. در سپتامبر ۱۹۵۰ جمع بیکاران در ایران به۵۰۰ هزارتن رسید. درپایان ژوئن۱۹۵۰ رزم‌آرا ضمن‌سخنرانی رادیوئیش اعلام‌داشت که «وضع اقتصادی‌کشور روز بروز بدتر می‌شود، گدائی و بینوائی افزایش می‌یابد».

این‌بود نتیجه‌کمك اقتصادی امریکائیان به‌ایران!

با وجود این اوضاع در ۲۳ ماه مه ۱۹۵۰ واشنگتن قرارداد تازهٔ‌نظامی راباایران امضاکرد، نام‌آن «قرارداد کمك متقابل دفاعی» بود، دراین قرارداد افزایش فعالیت هیئت نظامی امریکا در ایران، افزایش شماره مستشاران، تحویل‌اسلحه ومهمات تازهٔ امریکائی و غیره پیش‌بینی شده بود. مستشاران نظامی امریکائی، سازمانهای ارتش، ژاندارمری و پلیس ایران را کاملاً زیرنظرگرفتند. در تمام تأسیسات رزمی و آموزش نظامی ایران افسران امریکائی به‌کار گماشته شدند اینان‌کارشان تعلیم روش‌بکاربردن اسلحه امریکائی بود، زیر نظارت نظامیان امریکائی، ساختن راههای استراتژیك، و بنادر خلیج‌فارس‌آغاز گردید.

افسران امریکائی‌که می‌کوشیدند از خاك ایران به‌عنوان پایگاهی استراتژیك‌علیه اتحادشوروی بهره ببرند، توجه ویژه‌ای به‌مرزهای شمالی ایران معطوف داشتند، اینان دراستقرار ارتش‌ایران دراین‌مناطق به‌شدت دخالت داشتند ازمناطق مرزی نقشه‌برداری، فیلم‌برداری می‌کردند ضمناً به کارهای خرابکاری درمیان عشایر این‌مناطق دست‌زدند.

امپریالیست‌های امریکائی و انگلیسی نیز به منظور از میان بردن سیاست خارجی مستقل درایران و تبدیل این‌کشور به‌ابزار تجاوز و اجرای سیاست ضدشوروی اقدامهائی انجام دادند. برای این‌منظور کوشیدند تا پیمان سعدآباد را احیا وایران را درگروه‌بندی تجاوزکار خاورنزدیك و میانه‌واردکنند.

پیکار ضدامپریالیستی مردم ایران.
غیرقانونی‌شمردن‌حزب توده‌ایران

نیروهای دموکراتیك‌ایران‌زیر رهبری حزب‌توده پیکارهای سختی‌را علیه‌انقیادکشور

به‌دست امپریالیست‌های امریکائی ـ انگلیسی آغاز کردند، اینان به‌افشای توطئه‌ها و تحریکات تجاوزکاران نامبرده پرداختند. نمایندگان قشرهای گسترده مردم و روزنامه‌نگارانی که دارای پندارهای سیاسی گوناگون بودند، خواستار اخراج مستشاران نظامی امریکائی ارتش وژاندارمری شدند، علیه قرارداد نظامی ۶ اکتبر ۱۹۴۷ به‌اعتراض پرداختند. آنگونه که مطبوعات ایران نوشتند این قرارداد سرشت ملی ارتش ایران را مسخ می‌کرد و شرائط آن، بارها سنگین‌تر ازقرارداد ۱۹۱۹ ایران ـ انگلیس بود. این چگونگی شراره‌های خشم و قهرقسمتی از افسران پیشرفتهٔ ارتش ایران را فروزانتر کرد.

گروههای ارتجاعی ایران وامپریالیست‌ها می‌کوشیدند تا از راه بازداشت وسرکوبی توده‌ها، شراره‌های اعتراض و خشم مردم را فرو نشانند. درآغاز سال ۱۹۴۸ درتهران، اصفهان، گیلان، مازندران، شهرها و مناطق دیگر ایران موج بازداشت دسته‌جمعی و اخراج کارگران از سوی دولت ارتجاعی ایران اوج گرفت. ضمن آغازآوریل فقط به‌مدت یك روز درتهران ۵۰۰ نفر بازداشت شدند، و ضمن ماه‌آوریل ازکارخانه‌های دولتی شمال کشور ۱۸۰۰ تن کارگر ازکار اخراج گردیدند، اینان از اعضای حزب‌توده و اتحادیه‌های کارگری و ۵۰۰ تن کارگر وکارمند راه‌آهن بودند. درچند شهر شمالی کشور ازجمله بابل، ساری، زیراب وگرگان حکومت‌نظامی اعلام‌شد. مرتجعان وامپریالیست‌ها به‌سازمان‌دادن گروههای‌خرابکار دراین‌مناطق‌همت گماشتند. درآغاز۱۹۴۸ روحانیان مرتجع وجاسوسان انگلیسی، در رضائیه، مراغه، مهاباد، میاندوآب، درود، شاهرود و شهرهای دیگرطرح حمله به‌بهائیان را برانگیختند.

سرکوبی نیروهای دموکراتیك و وضع ناهنجار اقتصادی باعث افزایش ناخشنودی مردم گردید، اماتحریکات مذهبی، به‌نگرانی این‌مردم‌افزود. دربسیاری ازشهرهاتظاهراتی رویداد و درچند محل به‌برخورد خونین پلیس و مردم گرائید.

به‌سال ۱۹۴۸ در سرتاسرکشور جنبش علیه شرکت نفت انگلیس و ایران‌که ثروت ملی کشور را به‌تاراج می‌برد، آغاز گردید. حتی‌دولت هجیر به‌سال ۱۹۴۸ یادداشتی‌شامل ۲۵ ماده به‌مضمون نقض مواد قرارداد امتیاز نفت از سوی کمپانی، به‌شرکت‌نفت ایران و انگلیس تسلیم کرد، این یادداشت به‌عنوان اعلام جرم یا کیفرخواستی علیه خلافهای این شرکت تلقی شد. درقسمتی از این یادداشت ذکر شدکه شرکت برخلاف قرارداد، حق‌الامتیاز دولت ایران را پس از وضع مالیات پرداختی به‌دولت انگلستان محاسبه و به ایران‌پرداخت می‌کند (به‌سال ۱۹۴۷ این‌شرکت به‌دولت‌انگلستان ۱۵/۲۶۶ لیره‌استرلینگ به‌عنوان مالیات پرداخت در صورتیکه سهمیه حق‌الامتیاز ایران در همان سال فقط ۷۶۵ هزارلیره استرلینك بود)، ضمناً به‌ازای صدور نفت عوارضی به‌دولت ایران نمی‌پردازد،

و نفت را در داخل ایران گرانتر از بهای مورد قرارداد، می‌فروشد وغیره.

به‌منظور ناتوان کردن جنبش دموکراتیک، سازمان جاسوسی انگلیس قصد داشت حزب‌توده و اتحادیه‌های کارگری را خردکند. در ژانویه ۱۹۴۸ ضمن انجام توطئه و تحریکاتی موفق شدگروه‌کوچکی از اعضای حزب‌توده را به‌سرکردگی خلیل ملکی مرتد ازحزب جدا کند. اما از این‌کار نتیجه‌ای نگرفت چون درظرف ۱۹ روزگروه خلیل‌ملکی مجبور شد خود را منحل اعلام کند. نقشه‌های امپریالیست‌ها و مرتجعان به‌منظور خرد کردن جنبش کارگری از راه تشکیل محفل حزب مارکسیست دروغی نیز با شکست روبرو شد، تلاشهای اینان برای خرد کردن اتحادیه‌های دموکراتیک کارگری نیز به ناکامی گرائید.

این‌توطئه‌ها نتوانستند نیروهای دموکراتیک ایران را ازهم بپاشانند. ضمن۲۳-۲۶ آوریل۱۹۴۸ درتهران دومین‌کنگره حزب توده‌ایران تشکیل گردید، دراین‌کنگره بالاتفاق به‌فعالیت‌های جدائی خواهانه خلیل ملکی به‌عنوان انجام یك عمل خائنانه که به‌تحریك جاسوسان امپریالیست و مرتجعان برانگیخته شده است، داغ ننگ زدند. ضمن قطعنامهٔ کنگره درباره تشکیل‌محفل‌های انشعابی قید شدکه‌این «محفل بازی‌ها» به‌وسیله باندهای خرابکار وخائن‌به‌طبقه‌کارگر سرهم‌بندی شده‌اند، و سازمان‌دهندهٔ اصلی این‌گونه‌محافل، جاسوسان امپریالیست‌اندکه به‌منظور فریب طبقه‌کارگر وایجاد نفاق‌افکنی در جنبش‌های کارگری‌چنین‌سازمانهائی را پدیدآورده‌اند. این‌کنگره همچنین درباره خط مشی‌فعالیت‌های بعدی حزب‌توده تصمیم مقتضی گرفت.

به‌منظور به‌دست‌آوردن بهانه‌ای برای ازهم پاشیدن سازمانهای دموکراتیک در۴ فوریه ۱۹۴۹ سوء قصد تحریك‌آمیزی به‌جان شاه سازمان داده شد. پس ازآن روایتی انتشار یافت‌که‌گویا عامل این سوء‌قصد حزب‌توده ایران بوده است، در سرتاسر کشور حکومت‌نظامی اعلام‌گردید، حزب‌توده ایران غیرقانونی اعلام گردید، کمیته‌های حزب و حتی دارائیهای سازمان‌های دموکرات به‌باد تاراج و ویرانی گرفته شد، دهها روزنامه پیشرفته توقیف‌گردیدند، بیش از هزارتن‌از فعالان جنبش‌های دموکراتیك بازداشت شدند. درظرف چندماه دادگاههای نظامی بازداشت شدگان را به‌کیفرهای سنگین محکوم‌کردند. ۱۳تن‌از رهبران پنهان‌شده حزب‌غیاباً به‌اعدام محکوم‌گردیدند، برای بسیاری ازاعضای حزب، زندانهای درازمدت تعیین‌گردید. حزب توده، اتحادیه‌ها وسازمانهای دموکراتیك دیگر ناگزیر درشرایط «غیرقانونی» بکار پرداختند.

همزمان با سرکوبی جنبش‌های دموکراتیك، اقدامهائی به‌منظور استوارکردن وضع گروههای دست‌راستی داخل‌کشور آغاز گردید. برای این‌منظور در قانون اساسی موجود

تغییراتی داده شد. در ۴ آوریل ۱۹۴۹ به‌منظور تغییر برخی از اصول قانون اساسی، مجلس مؤسسانی تشکیل گردید. ضمن این‌تغییرات اختیارات شاه گسترش یافت، قسمتی از این‌اختیارات حق انحلال مجلس به‌دست‌شاه‌بود. نخستین‌بار درتاریخ، مجلس بزرگان‌یاسنا تشکیل گردید. ارتجاع ایران و امپریالیست‌ها درصدد بهره‌برداری ازاین مجلس به‌عنوان ابزاری به‌منظور پیکار علیه نیروهای دموکراتیك بودند. قرار شد مجلس سنا دارای ۶۰ عضو باشد، ۳۰ تن به‌وسیله شاه گماشته می‌شد و سی تن دیگر را مردم برمی‌گزیدند. برای انتخاب سناتورها محدودیت‌هائی مقررشد، کاندیداهای سناتوری بایستی فقط مسلمان وسنشان بیش از ۴۰ سال می‌بود، چهره‌های روحانی، وزیران سابق، سفیران، استانداران، کسانیکه سابقاً درمحل دادستانی کل انجام‌وظیفه می‌کردند، نمایندگان‌مجلس که بیش ازسه دوره درمجلس نماینده بودند، قضات و استادان دانشگاه‌که بیش از ۱۲ سال سابقه‌خدمت داشتند، امرای ارتش، مالکان وکارفرمایانی که سالیانه بیش از ۵۰۰ هزار ریال مالیات مستقیم می‌پرداختند، وکلای پایه ۱ دادگستری، درصورتیکه درجه دکترای علوم یا۱۲ سال سابقه خدمت در کارهای قضائی داشتند، می‌توانستند به عنوان سناتوری برگزیده شوند.

از بررسی شرایط و محدودیت‌هائی‌که برای‌گزینش سناتورها درنظرگرفته شد چنین برمی‌آیدکه نمایندگان قشرهای وسیع توده‌ها کاملاً ازحق انتخاب شدن محروم بودند و فقط این حق ویژهٔ نمایندگان بلندپایه‌گروههای دست‌راستی بود.

تشکیل جبهه‌ملی

درپائیزسال ۱۹۴۹ دولت درشرایط فشار وتقلب، انتخابات مجلس ۱۶ را برگذار کرد. هنگام انتخابات درتهران یك سازمان بورژوازی‌ملی به‌نام جبهه‌ملی که در رأس‌آن شخصیت‌نامدارایران دکترمحمد مصدق قرارداشت، تشکیل گردید. این‌سازمان ازشخصیت‌های سیاسی مخالف دولت‌که دارای پندار ضدکمپانی نفت ایران وانگلیس بودند ترکیب می‌شد. اینان می‌پنداشتندکه پیشرفت اقتصادی ایران، بایستی از طریق در اختیارگرفتن منابع ثروت‌ملی کشور وبه‌ویژه نفت‌که درآمد سرشاری‌داشت به‌وسیله دولت، تحقق‌یابد. رهبران جبهه‌ملی همچنین خواستار اجرای درست‌اصول قانون اساسی، چندفقره آزادیهای بورژوازی و حتی انجام سیاست مستقل خارجی به‌وسیله دولت بودند. این خواسته‌های جبهه‌ملی درشرایطی‌که حزب و سازمان‌های دموکراتیك دیگر از صحنه سیاسی طرد و در زیرزمین به‌سر می‌بردند، بیدرنگ مورد استقبال توده‌های وسیع مردم و روشنفکران قرار

گرفت.

درپایان ۱۹۴۹ رهبران جبهه‌ملی درتهران به‌عنوان نقض ناهنجار وآشکار ابتدائی‌ترین حقوق دموکراتیك دربارهٔ شیوهٔ انتخابات مجلس۱۶ از سوی دولت، اعتراض کردند. خشم توده‌های مردم نسبت به‌سوء استفاده دولت ضمن انتخابات مجلس ۱۶ در تهران آن اندازه جوشان و فراگیر بود، که دولت مجبور شد در دسامبر ۱۹۴۹ نتیجه انتخابات را لغو وانتخابات تازه‌ای را اعلام کند. ضمن تکرار انتخابات که در فوریه ۱۹۵۰ در تهران انجام گرفت، کاندیداهای جبهه‌ملی که در رأس آنها دکترمحمدمصدق بود، اکثریت رابردند. انتخاب نمایندگان مخالف دولت ازتهران گواه آشکاری برافزایش خشم مردم علیه زور امپریالیست‌های انگلیسی ـ امریکائی درکشور و سیاست تاراجگرانه آنها در ایران بود.

۲۷

پیکار همگانی مردم برای ملی کردن صنعت نفت ایران

دولت بورژوازی ملی به ریاست دکتر مصدق

درپایان سال ۱۹۵۰ درایران وسپس درسرتاسر خاور نزدیك ومیانه جنبش‌های آزادی ملی ازنو اوج گرفتند. نابود شدن فاشیسم آلمان ومیلیتاریسم ژاپن وناتوان شدن امپراتوری بریتانیا، پیروزی دموکراسی توده‌ای درکشورهای مرکزی وجنوب شرقی اروپا، افزایش توانائی اقتصادی وسیاسی اتحادجماهیر شوروی وکشورهای دموکرات توده‌ای ـ همه اینها باعث ناتوانی سیستم امپریالیسم، به‌طورکلی درسرتاسر جهان گردیدند. واین چگونگی پیکارهای ضدامپریالیستی مردم استعمارزده و اسیرکشورهای زیرسلطهٔ امپریالیسم را توان بخشید. کامیابی‌های جنبش‌های آزادی ملی درآسیا، به‌چنگ‌آوردن استقلال سیاسی در اندونزی و هندوستان وتشکیل جمهوری توده‌ای چین، ضربه‌های شکنندهٔ تازه‌ای را به‌امپریالیسم وسیستم استعماری واردآوردند، وامکانات بسیارمساعدتری را برای گسترش پیکارهای ضدامپریالیستی مردم آسیا به‌خاطر به‌چنگ آوردن استقلال ملی، صلح وآزادی ملی به‌توده‌های کشورهای استعمار زده عرضه داشتند.

کاپیتالیسم جهانی از نو با سومین مرحله بحران همگانی روبرو شد، این مرحله قسمتی مربوط به ازهم‌پاشیدگی سیستم‌های استعماری وافزایش خروشان جنبش آزادی‌ملی

توده‌های استعمارزده، علیه امپریالیسم بود.

در ایران جنبش آزادی ملی به‌شکل پیکار ضدامپریالیستی علیه بزرگترین تکیه‌گاه امپریالیسم انگلستان یعنی شرکت‌نفت ایران ـ انگلیس، اوج گرفت، البته این پیکار در شرایط تشدید تضاد انگلیس و امریکا درایران آغاز گردید.

مهمترین موضوع رقابت امپریالیست‌های انگلیسی وامریکائی درصحنه ایران‌همانا نفت بود. انحصارگران نفتی امریکا از مدتها پیش می‌کوشیدند که نفت جنوب ایران را تصرف کنند یا اقلاً دربهره‌برداری ازمنابع نامبرده با انگلیسیها شریك شوند.

تاراجگری شرکت نفت انگلیس درایران

پهنهٔ زمین مورد امتیاز شرکت نفت‌انگلیس معادل۲۵۹ هزارکیلومتر مربع بود ودر این منطقه بیش از ۳۰۰ دکل چاه‌نفت به‌فعالیت می‌پرداخت. این شرکت یك پالایشگاه در آبادان داشت که در سال ۲۵ میلیون تن نفت تصفیه‌شده تولید می‌کرد واینگونه دارای عظیم‌ترین تأسیسات پالایش نفت درجهان، درحدود چندصدکیلومتر لوله انتقال نفت،بیش از صدکشتی نفت‌کش عظیم وبیش از ده‌هزار کامیون نفت‌کش بود. کمپانی دراین منطقه نیز فرودگاهها، ایستگاههای رادیو وپلیس وغیره دائر کرد.

درفاصله سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۵۰کمپانی درحدود ۳۲۴ میلیون تن نفت از ایران خارج کرد.و۵میلیارد دلارسود برد. درظرف‌این‌مدت فقط۴۲۰ میلیون دلار بابت‌حق‌الامتیاز به‌ایران پرداخت واین‌مبلغ معادل ۸٪ کل‌درآمدکمپانی بشمار می‌آمد. کارشناس‌امریکائی در مسائل نفت به‌نام ا. کونود در کتابش به‌نام «امپراتوری نفت» نوشت که شرکت نفت انگلیس ـ‌ایران «سرمایه‌گذاری ۱۰۰ میلیون دلاری اولیه خود را، ۲۵ ـ ۳۰ سال پیش برگردانده وسود ناخالصی‌که از آنزمان تاکنون به‌دست‌آورده ۲۵ برابر سرمایهٔ اولیه‌او بوده است».

برای روشن شدن‌میزان تاراجگری شرکت نفت‌انگلیس ـ ایران باید یادآوری‌کرد که تنها سود سال ۱۹۵۰ آن‌کمپانی (۱۵۰ میلیون لیره استرلینگ) تقریباً ده‌برابر بیشتر از کلیه سرمایه‌گذاری‌های ایران در صنایع ملی‌اش درنیمه سالهای ۴۰ سده بیستم بوده است. ا. کونود یادآوری می‌کندکه به‌سال ۱۹۵۱ «ایران برای هربشکه نفت فقط ۱۸سنت دریافت‌می‌کرد، وحال‌آنکه درهمان‌زمان‌بحرین۳۵ سنت، عربستان‌سعودی۵۶ سنت وعراق ۶۰ سنت بابت‌حق‌امتیاز فروش یك‌بشکه نفت می‌گرفتند».

علاوه‌براینها کمپانی‌نفت، زیان فراوانی، بابت واردکردن کالاهای گوناگون‌بدون

پرداخت عوارض گمرکی به‌ایران وارد می‌آورد. در پایان سالهای ۴۰ مقدار کالائی که شرکت نفت بدون گمرك وارد ایران‌می‌کردتقریباً به‌اندازه‌کل واردات ایران ضمن‌سرمایه‌گذاری‌های بازرگانی خارجی بود. اگربرای واردکردن این‌کالاها عوارض‌گمرکی‌پرداخت می‌شد، آنوقت جمع‌کل عواید دولت ایران از این بابت، از مبلغی‌که شرکت نفت بابت حق‌الامتیاز درظرف‌همان‌مدت به‌ایران می‌پرداخت، فزونی می‌گرفت.

باوجود سودهای افسانه‌واری‌که کمپانی از نفت ایران می‌برد کارمزد قسمت مهم کارگران ایرانی‌ایکه در تأسیسات‌آن شرکت‌کار می‌کردند، با مقایسه باکارمزدکارگران صنعتی تأسیسات دیگر ایران، کمتر بود. کمیسیون دفتر بین‌المللی‌کار که به‌سال ۱۹۵۰ دربارهٔ شرایط‌کار کارگران ایران تحقیق‌کرد، اظهار داشت‌که‌کارگران ایرانی دربرابر۱۲ الی ۱۶ ساعت‌کار روزانه ۱۲–۱۸ ریال مزد می‌گیرند و این‌مبلغ حتی برای غذای آنها کفایت نمی‌کند. کارمزد کارگران نفت ایرانی ۴ بارکمتر از کارمزد نفت‌گران ونزوئلائی بود. انگلیسها وکارگران ملیت‌های دیگر در برابر کار مساوی ۲، ۳، ۴ برابر بیشتر از ایرانیان مزد می‌گرفتند درصورتیکه ازلحاظ مهارت همتای اینها بشمار می‌آمدند.

قرارادمتمم‌شرکت‌نفت‌باایران. پیکار ضدامپریالیستی و جنبش به‌خاطر صلح

انگلیسها درحالیکه تضادشان باامریکا ژرف‌تر می‌شد و خشم توده‌های مردم‌درباره فعالیت‌های‌تاراجگرانه شرکت‌نفت‌انگلیس فزونی‌می‌گرفت، به‌منظور استوارکردن‌موقعیت‌شان درایران دراکتبر ۱۹۴۸ مذاکراتی را با ایران دربارهٔ مسئله‌نفت آغازکردند. درپی این‌مذاکرات در ژوئیه۱۹۴۹ «قرارداد متمم‌نفت» میان دولت ایران وشرکت نفت‌انگلیس به‌امضاء رسید. ضمن این قرارداد مقرر شدکه به‌ایران به‌ازای هر یك‌تن‌نفت فروخته‌شده به‌جای ۴ شیلینگ سابق، ۶ شیلینگ پرداخت‌شود وفروش نفت داخل ایران ۲۵٪ارزانتر ازفروش خارج‌باشد، ضمناً شرکت نفت مبلغ ۵میلیون لیره‌استرلینگ‌یك‌جا به‌ایران‌بپردازد، البته دولت ایران هم مواد امتیاز سال ۱۹۳۳ را دوباره بایستی تائید می‌کرد. این به‌آن معنی بودکه‌کلیه حقوق استثنائی شرکت‌نفت درایران مانند پیش دست‌نخورده می‌ماند.

تاراجگری شرکت نفت انگلیس در ایران، باعث خشم روزافزون قشرهای جامعه ایران، به‌ویژه‌کارگران، بورژوازی‌ملی، روشنفکران، پیشه‌وران، گردید. در ژوئیه۱۹۴۹ دولت ساعدلایحه «قرارداد متمم» را برای تصویب به‌مجلس۱۵ تقدیم داشت، امامجلس آنرا ردکرد. بگونه‌ایکه‌بیشتر روزنامه‌های تهران درآنزمان نوشتند، گویا رداین قرارداد

از سوی مجلس تااندازه‌ای دراثر فشار و توطئه عوامل امریکائی بوده است. درآن‌هنگام انگلیسها کوشش‌کردند این قرارداد را درمجلس ۱۶ مطرح کنند. به‌این منظور آنها جداً برآن‌شدند تا درانتخابات مجلس۱۶ ایران مداخله کنند وتاآنجاکه ممکنست‌دست‌نشاندگان خود را ازصندوق‌ها بیرون بیاورند.

در ژوئیه ۱۹۵۰ درتهران جمعیت طرفداران صلح زیررهبری شاعرنامدار وشخصیت برجستهٔ اجتماعی ایران ملک‌الشعراء بهار تشکیل‌شد. دراین‌جمعیت شخصیت‌های‌اجتماعی پیشرفته، چهره‌های علمی، فرهنگی وهنری، چندنمایندهٔ مجلس‌شرکت‌داشتند،اینان‌میتینگ‌ها وتظاهراتی به‌منظور دفاع ازصلح برگذارکردند ودرمیان توده‌های مردم از وجهه‌فراوانی برخوردار شدند.

کمیته‌ها وحوزه‌های‌جمعیت طرفداران‌صلح، خانه صلح درتهران، اصفهان،آبادان، مشهد،کرمان و شهرهای دیگرتشکیل گردید. درکارگاهها وکارخانه‌ها ومؤسسات‌آموزشی عالی، کار توضیحی وتبلیغات صلح درمیان مردم آغاز گردید، طرفداران صلح، خواهان قطع آزمایشهای اتمی، پیکار به‌خاطر استواری‌استقلال ایران، بیرون راندن امپریالیست‌های بیگانه ازکشور، لغو امتیاز شرکت نفت انگلیس ـ ایران و ملی‌کردن صنایع نفت بودند. به‌ویژه کارگران ایرانی و روشنفکران پیشرفته درفعالیت‌های این‌جمعیت شرکت فعالانه‌داشتند. فعالیت‌های حزب «غیرقانونی» توده نقش مؤثری را درجنبش‌طرفداران‌صلح ایفا کردند. این‌حزب تلاشهائی جدی به‌منظور یك پارچه کردن صفوف بیکار بکار برد؛ بیانیه‌هائی‌خطاب به‌مردم‌منتشرکرد وضمن‌آنها مسائل جنبش بین‌المللی‌به‌خاطر صلح تشریح گردید، روی بیانیهٔ استکهلم واعلامیه‌های دیگرطرفداران صلح تبلیغ‌می‌کرد.

بیش ازنیم میلیون ایرانی زیربیانیه مورخ دسامبر ۱۹۵۰ طرفداران‌صلح دراستکهلم را امضاء کردند. بیانیهٔ شورای جهانی صلح دربارهٔ انعقاد پیمان صلح میان دولت‌های بزرگ جهان، مورد پشتیبانی توده‌های مردم ایران قرارگرفت. زیربیانیهٔ شورای‌جهانی صلح‌مورخ‌آوریل ۱۹۵۲را قریب دومیلیون ایرانی امضاء کردند.

به‌موازات شرکت‌کارگران درجنبش‌بخاطرصلح به‌سال۱۹۵۰ پیکار طبقاتی‌کارگران ایران شدت یافت. درنیمه‌سال ۱۹۵۰ اینان به‌تشکیل‌سازمانهای اتحادیه‌های «غیرقانونی» که زیر رهبری حزب‌توده ایران بود همت‌گماشتند. فقط در تهران در حدود ۲۵ سازمان اتحادیه‌ها به‌وجودآمد. بافندگان اصفهان وسمنان نیز اتحادیه درست‌کردند. حتی‌درمنطقه خوزستان و آبادان‌که حکومت نظامی اعلام شده بود، اتحادیه‌ها سازمان یافتند. از اول مارس ۱۹۵۰ «روزنامه ظفر»، ارگان اتحادیه‌ها بگونه «غیرقانونی» انتشاریافت.

جنبش اعتصابی‌کارگران هم اوج گرفت. درآویل ۱۹۵۰ چندهزار تن از بافندگان

«شاهی» دست به‌اعتصاب ۷ روزه زدند. برخوردی میان اعتصاب‌کنندگان وپلیس‌رویداد. ضمن نیمه دوم سال ۱۹۵۰ در شهرهای اصفهان، سمنان، یزد، کاشان، رشت، تبریز، بیش از ۱۰ اعتصاب‌کارگری رویداد، اعتصاب کنندگان علاوه برخواسته‌های اقتصادی، خواهان واگذاری آزادیهای دموکراتیك وملی‌کردن صنایع‌نفت بودند.

جنبش توده‌ای بخاطر صلح و خیزش‌های کارگری در ایران پیوسته با جنبش‌های ضدامپریالیستی پیوندی ناگسستنی داشتند. در رابطه با تلاش امپریالیست‌های انگلیسی به‌منظورتحمیل «قرارداد متمم» نفت جنوب‌ایران، درپایان سال ۱۹۵۰ وآغاز سال۱۹۵۱ در تهران، قم، رشت، همدان، آبادان وشهرهای دیگر ایران ازسوی حزب توده وجبهه ملی می‌تینگ‌ها و تظاهرات توده‌ای عظیمی به منظور اعتراض علیه استثمار کمپانی نفت انگلیس ـ ایران، سازمان داده شد. در جریان این جنبش‌ها سازمانهای دموکراتیك ضد ـ امپریالیستی تشکیل گردید: جمعیت آزادی ایران و جمعیت ملی پیکار علیه شرکت نفت انگلیس ـ ایران ازآنجمله بودند. شرکت‌کنندگان این‌می‌تینگ‌های توده‌ای خواهان‌تسلیم کلیه تأسیسات نفت جنوب بگونهٔ رایگان به دولت ایران بودند، اینان خواهان الغای کلیه‌امتیازات به‌امپریالیست‌ها، آزادی‌مطبوعات وفعالیت‌های کلیه سازمانهای‌دموکراتیك، الغای حکومت نظامی در سرتاسرکشور واحترام به‌حقوق فردی درباره پیکارهای سیاسی بودند.

مجلس ۱۶ زیرفشار جنبش گسترده وفراگیر توده‌های مردم در ۱۱ ژانویه ۱۹۵۱ تصویب «قرارداد متمم» شرکت نفت انگلیس ـ ایران را ردکرد. هنگام بحث دراین‌جلسه مجلس، نمایندگان جبههٔ ملی، مسئلهٔ لغوقرارداد۱۹۳۳ وملی‌کردن تأسیسات شرکت‌نفت انگلیس را مطرح‌کردند. امپریالیست‌های امریکائی می‌کوشیدند عوامفریبانه از پندارملی شدن نفت‌که سخت مورد استقبال توده‌هـای وسیع مردم بود، بهره‌برداری کنند. آنهـا می‌پنداشتندکه از این‌راه ممکنست رقیبان انگلیسی‌شانرا در ایران ازمیدان درکنند و زیر پوشش «کمك به‌ایران» منابع نفت جنوب ایران را به‌دست‌گیرند و از آن بهره بکشند. ضمناً حساب می‌کردندکه‌بااشاعه پندار ملی‌کردن‌نفت جنوب، انگلیسها ترمترخواهند شد وانحصارات‌نفتی امریکا امکان خواهندیافت هرچه بیشتر دربهره‌کشی ازمنابع نفت‌جنوب با انگلیسها شریك شوند.

ناکامی‌تحریکات‌انگلیسهاوتصمیم مجلس‌دربارهٔ‌ملی‌کردن‌نفت

امپریالیست‌های انگلیسی طبق‌روش معمولیشان به‌ایران فشار می‌آوردند. در پایان

۱۹۵۰ جاسوسان انگلیسی دوباره پندار تشکیل «دولت مستقل عربی» را در منطقه خلیج فارس علم کردند، وچنین فرض شد که این «دولت» ازشیخ‌نشین‌ها و دولت‌های تحت‌الحمایه انگلستان از قبیل جزیره بحرین، شیخ‌نشین کویت، عمان و قطر تشکیل خواهد شد. ضمن ارتباط با امپریالیست‌های انگلیسی، روزنامه و رادیوهای چندکشور عربی الحاق استان خوزستان را، که در آن تأسیسات بزرگ صنعت نفت آبادان متعلق به شرکت نفت وجودداشت، به «دولت نوبنیاد عربی» خواستار شدند.

ازلحاظ مالی هم فشار سختی به‌دولت واردآوردند. بانک انگلیس ناگهان دوشعبه‌اش را درایران تعطیل کرد و از دولت ایران خواست که سپرده‌های تضمین‌شده آن بانک را که به یك میلیون لیره استرلینگ بالغ می‌شد به‌آن بانک برگرداند وکلیه بدهی‌های خود را به‌آن بانک بپردازد. شرکت نفت ضمن تلاشش برای مختل کردن گردش پولی در ایران، با درنظرگرفتن اینکه سالیانه ۱۵۰ میلیون تومان از ۷۰۰ میلیون کل پول در گردش ایران را این شرکت به‌جریان می‌انداخت، معاملات خود را درایران متوقف کرد وحسابهای خود را بست.

فعالیت جاسوسان انگلیسی درمیان بختیاریها، قشقایی‌ها، عربها و عشایر دیگر شدیدترشد، اینان عشایر را برای اقدام علیه دولت مرکزی برمی‌انگیختند. عوامل جاسوسی شرکت انگلیس درمیان عشایر خوزستان اسلحه پخش کردند وبگونه عوامفریبانه‌ای اعلام داشتند که این عشایر می‌توانند بدون واسطه از درآمد نفت ایران درخوزستان بهره‌برداری کنند و اجازه ندهند درآمد ثروتهای طبیعی سرزمین آنها به‌جیب «مرتجعان تهرانی» سرازیر شود.

انگلیسها همچنین به‌فشارهای دیپلماتیك وتهدیدهای نظامی علیه ایران پناه جستند. درفوریه و مارس ۱۹۵۱ معاون وزارت‌خارجه انگلستان به‌نام دریس و سفیر انگلیس در ایران به‌نام شپرد، اعلامیه تهدیدآمیزی صادر کردند مبنی براینکه دولت انگلستان بیرون راندن شرکت نفت انگلیس ـ ایران را از ایران تحمل نخواهدکرد. چند ناو جنگی انگلیسی به‌خلیج فارس اعزام ودر شط‌العرب که فاصله چندانی از آبادان و خرمشهر نداشت لنگر انداختند.

اما این‌بار تهدیدها و فشارهای انگلیسی‌ها بیهوده بودند. دخالت خشن و بی‌پروای امپریالیست‌های انگلیسی درامور داخلی ایران هرچه بیشتر قهر توده‌های وسیع مردم را علیه سیاست‌های امپریالیستی برانگیخت. بسیاری از روزنامه‌های ایرانی ونمایندگان مجلس، خشم مردم را بازتاباندند. وبه‌سختی علیه این اقدامهای تحریك‌آمیز انگلیسها اعتراض کردند. موج جنبش ضدامپریالیستی هرچه بالاتر اوج گرفت. دربسیاری ازموارد این جنبش

نه‌تنها علیه انگلیسها بلکه برضد امپریالیست‌های امریکائی هم سمت گرفت. اینگونه، در پایان ژانویه ۱۹۵۱، پس از وارد شدن یك کشتی امریکائی حامل اسلحه و ساز و برگ نظامی به‌بندر شاهپور، ساکنان‌این‌بندر تظاهرات توده‌ای ضدامریکایی‌ای برگذار و بندر را محاصره کردند.

در نیمه‌سال ۱۹۵۰ ژنرال رزم‌آرا که ازپیش با انگلیسها بستگی نزدیکی داشت، به‌نخست‌وزیری ایران‌منصوب گردید، اوعلیه نظریه ملی‌کردن تأسیسات نفتی شرکت‌نفت ایران‌ـانگلیس، پس‌از رد«قرارداد متمم» به‌وسیله مجلس، به‌پیکار پرداخت. اومی‌پنداشت برای رهائی ایران ازبحران اقتصادی و سیاسی موجود فقط بایستی درآمد دولت را ازراه اجرای «قراردادمتمم» باشرکت‌نفت وحتی وام‌گرفتن ازامریکا، افزایش‌داد. اماامریکائیان از واگذاری وام به‌دولت‌رزم‌آرا خودداری‌کردند، چون اوبرای تصویب «قرارذادمتمم» تلاش می‌کرد، از تحقق نقشه‌های امریکائیهادربارهٔ ربودن منابع نفت جنوب ایران،مانع می‌شد.

درشرایط افزایش دشواریهای‌مالی ـ اقتصادی و زیرفشارگروههای‌گوناگون‌جامعه ایران‌که خواهان برقراری روابط دوستانه بااتحادجماهیر شوروی‌بودند، وقسمتی به‌منظور تجدید روابط بازرگانی با اتحاد شوروی‌که درپایان جنگ جهانی دوم ازمیان رفته بود، رزم‌آرا مذاکرات بازرگانی با دولت شوروی راآغازکرد. این‌دو دولت در ۴نوامبر۱۹۵۰ موافقت‌نامه‌ای دربارهٔ تجدید روابط بازرگانی میان ایران واتحادشوروی امضاءکردند.

در عین‌حال رزم‌آرا که عوامل امریکائی را در رد «قرارداد متمم نفت» به‌وسیله مجلس مقصر می‌شناخت، اقدامهائی به‌منظور محدودکردن موقعیت ایالات‌متحده امریکادر ایران، انجام داد. درآغاز سال ۱۹۵۱ دولت ایران قرارداد با کمپانی امریکائی «اوه‌سیز-کانسلتانت اینکورپوریتد» راکه روی سازمان‌برنامه ایران کارمی‌کرد لغو و به‌مستشاران اقتصادی امریکائی‌دستور داد تا ایران‌را ترك‌کنند. رزم‌آرا همچنین اعلام‌داشت‌که ایران از این‌به‌بعد از امریکائیان‌کمك مالی نخواهد گرفت. دولت‌گروه افسرانی‌را که به‌منظور آشناشدن با سیستم سازمان و اسلحه نیروی مسلح امریکا به‌آنکشور اعزام شده‌بودند، پیش از وقت فراخواند. علاوه براین دولت رزم‌آرا بخش رادیوئی «صدای امریکا» را از ایران ممنوع کرد.

اینگونه سیاست‌دولت ایران‌جداً مانع ازعملی‌شدن‌نقشه‌های امریکائیان‌برای‌تصرف نفت‌جنوب ومطیع‌کردن ایران،گردید. همه اینها سرانجام باعث‌کشته شدن ژنرال‌رزم‌آرا در۷ ماه مارس ۱۹۵۱ گردیدند.

پس ازکشته‌شدن رزم‌آرا، حسین علاء‌سفیر سابق ایران در ایالات‌متحده به‌نخست‌

وزیری ایران منصوب گردید. درترکیب دولت تازه ژنرال‌حسن ارفع و ژنرال ابوالفضل زاهدی و مرتجعان نامدار دیگری شرکت داشتند. نخست‌وزیر علاء یک‌باره ازبرگذاری می‌تینگ‌ها وتظاهرات مردم جلوگیری کرد وحکومت نظامی اعـلام داشت. این اقدامها به‌این منظور انجام گرفت تا جنبش ضد امپریالیستی روزافزون مردم را سرکوب کند.

مجلس ایران زیر فشار مردم در۱۵ مارس ۱۹۵۱ قانون ملی شدن نفت راتصویب کرد. این قانون برای پیشرفت اقتصادی وسیاسی‌آینده ایران اهمیت فراوان داشت.عملی شدن این قانون به‌معنی ازمیان رفتن نیرومندترین تکیه‌گاه سیاست استعماری امپریالیسم انگلستان در خاور نزدیک و میانه بود. ملی کردن تأسیسات نفتی شرکت نفت انگلیس می‌توانست به‌تاراجگری امپریالیست‌ها در پرنعمت‌ترین منبع ثروت ایـران پایان دهد و چشم‌انداز پیشرفت اقتصادی، نابود شدن فقر واستواری استقلال سیاسی ایران‌را نمایان کند.

تصویب ملی‌شدن صنعت نفت به‌وسیله مجلس باعث شادمانی همگانی مردم ایران گردید وهمه میهن‌پرستان این رویداد بزرگ را جشن گرفتند: در ۱۶ مارس ۱۹۵۱ همه گروههائی که برای ملی‌شدن نفت پیکارکرده بودند درمیدان بهارستان گردآمدند و ضمن می‌تینگ توده‌ای پرخروشی، تصمیم مجلس را ستودند، ضمناً خواستار اجرای‌بیدرنگ این قانون شدند. اینان نه‌تنها کمپانی نفت انگلیس، بلکه امپریالیست‌های امریکائی را هم‌که کوشش می‌کردند شکل تازهٔ استثمار استعماری را به‌ایران تحمیل‌کنند، محکوم شمردند. خواسته ملی‌کردن تأسیسات نفت جنوب کلیه نیروهای‌سیاسی ایرانرا بایکدیگرمتحدکرد.

نمایندگان شرکت‌های نفتی امریکائی وهمچنین نمایندگان رسمی دولت امریکا در تهران تلاش می‌کردند، از این موقعیت بهره ببرند و وضعی را به‌وجود آورند که اداره نفت جنوب ایران را خود به‌دست گیرند. انحصارات امریکائی به‌دولت ایران پیشنهاد کردندکه حاضرند «خدمات» خود را به‌عنوان دلال فروش نفت ایران دربازارهای جهان، عرضه دارند. چندکمپانی آشکارا طرحهائی ارائه دادند که تأسیسات نفت جنوب به آنها واگذارشودومتعهد شدند مبلغ‌بیشتری را بابت حق‌السهم به‌دولت ایران‌خواهندپرداخت: «تگزاس اویل کمپانی» ـ تا ۶۰٪، «سوکونی واکیوم اویل کمپانی» ـ تا۶۵٪ و«آرامکو» حتی تا ۷۲٪ کل درآمد نفت استخراج شده را حاضر شدند به‌دولت ایران واگذارند.این پیشنهادها هشداری برای افکارعمومی به‌ویژه گروههای پیشرفته ایران بود که، دریابند انحصارات نفتی امریکا می‌کوشند تا جای‌کمپانی انگلیسی را بگیرند.

امپریالیست‌های انگلیسی به‌وسایل‌گوناگون می‌کـوشیدند تا موقعیت خود را در ایران ثابت نگهدارند. درمارس ۱۹۵۱ ناوهای جنگی تازه‌ای را به‌خلیج فارس فرستادند.

درمرز خاکی عراق ـ ایران نیروهای زمینی خود را متمرکز کردند. شایعاتی پخش شد که گویا ممکنست نیروهای انگلیسی جنوب ایران را اشغال کنند.

در ۲۴ مارس ۱۹۵۱ نفت‌گران بندر معشور وآغاجاری اعتصاب کردند، این اعتصاب تأسیسات نفتی دیگر را درآبادان، هفت‌گل، گچساران، مسجد سلیمان، لالی فراگرفت و به‌یك اعتصاب عمومی نفت‌گران ایران تبدیل گردید. این اعتصاب به‌امپریالیست‌ها و مرتجعان ایران هشدار داد که آنها نباید دربارهٔ مسئله نفت ایران درپشت درهای بسته وبدون آگاهی مردم تصمیم بگیرند.

دولت حسین علا بیدرنگ به‌مناطق نفت‌خیز، ارتش فرستاد و به‌آنها دستور داد تا به‌روی اعتصاب کنندگان آتش بگشایند. درآبادان و بندر معشور سربازان ده‌ها کارگر را کشتند و زخمی کردند. شماره بی‌شماری از کارگران بازداشت شدند. در همان هنگام انگلیسها دو ناو هواپیمابر، ۴ رزمناو، ۱۲ اژدر افکن و ناوهای جنگی دیگر به‌عمان و خلیج‌فارس فرستادند. قلع وقمع خونین اعتصاب‌کنندگان وتهدید نظامی انگلیسیان اصلاً کارگران و همه مردم ایران را نترساند. در سرتاسر ایران جنبش هم‌بستگی با نفت‌گران اعتصابی اوج گرفت. درتهران، اصفهان، کاشان، کرمانشاه و شهرهای دیگر، اعتصاب‌ها و تظاهرات هم‌بستگی انجام پذیرفت، جنبش ودفاع از نفت‌گران اعتصابی تمام‌کشور را فراگرفت و تقریباً بگونهٔ جنبش همگانی نمایان شد.

همهٔ این رویدادها شرکت نفت‌انگلیس وایران‌را ناچار به‌گذشت کرد. در ۱۶ آوریل دربندر معشور، وپس ازآن درآغاجاری میان نمایندگان شرکت‌نفت وکارگران‌موافقت‌نامه‌ای به‌امضاء رسیدکه به‌موجب‌آن کمپانی متعهدشدکارمزد ایام اعتصاب رابه‌کارگران بپردازد، ۳۰درصد بابت شرایط سنگینی‌کار به‌مزد آنها اضافه‌کند، وحتی ازپیگرد شرکت کنندگان دراعتصاب چشم بپوشد.

طبقه‌کارگر به‌عنوان پیش‌تاز پیکار به‌خاطر ملی‌کردن صنعت نفت شناسانده شد. کارگران‌هنگام تظاهرات توده‌ای روز اول‌ماه مه‌به‌سال ۱۹۵۱ خواسته‌های ضدامپریالیستی خود را مطرح‌کردند، وحتی‌خواهان وضع‌قوانین پیشرفته‌ای برای‌کار وبیمه‌های‌اجتماعی، افزایش‌کارمزد، ۸ساعت‌کار روزانه، دموکراتیزه شدن‌دستگاه دولت، آزادکردن‌فعالیت‌های حزبی وسندیکائی شدند.

دربرابر اوج‌گیری جنبش‌های توده‌ای دولت‌های امپریالیست انگلیس و امریکا به زدوبند پرداختند. درآوریل ۱۹۵۱ در واشنگتن مذاکراتی میان‌کمپانی‌های نفتی انگلیس و امریکا دربارهٔ اتخاذ روش‌های مشترکی به منظور برخورد با مناقشهٔ، نفتی ایران و انگلیس انجام‌گرفت. دراین جلسه مشاوره نمایندگان انگلیسی و انحصارات نفتی امریکا

موافقت کردند که نسبت به‌شکل آینده تاراج منابع نفتی ایران و سرکوبی جنبش‌های روزافزون ضدامپریالیستی مردم بایکدیگر همکاری کنند.

مذاکرات واشنگتن نمایانگر دخالت آشکار و ناهنجار کمپانی‌های نفتی انگلیسی و امریکائی درامور داخلی ایران و زدوبند آنها برای غارت منابع نفتی این کشور در غیاب صاحبان اصلی‌شان یعنی ایرانیان بشمار می‌رفت، بنابراین قهر افکارعمومی مردم ایران را برانگیخت. پس از انتشاراعلامیهٔ مذاکرات واشنگتن درمیدان بهارستان تهران، می‌تینگی ۴۰ هزارنفری برگذار گردید.

رهبران جبهه‌ملی، مطبوعات پیشرفته، همهٔ رجال وطن‌پرست ایران به‌سختی ازدولت حسین علاء که سیاست دفاع از منافع شرکت‌های نفت‌خوار را درپیش گرفته بود، انتقاد کردند. به‌ویژه هنگامیکه علاء نسبت به‌طرح مسئله ملی کردن نفت در کمیسیون ویژهٔ مجلس عملاً خرابکاری می‌کرد، آشفتگی توده‌ها چندبرابر شد، این کمیسیون را رهبر جبهه‌ملی دکترمحمد مصدق اداره می‌کرد.

درشرایط اوج گیری جنبش ضدامپریالیستی مردم، اختلاف نظر دولت علاء و کمیسیون نفت مجلس شدت یافت ودرپایان ماه آوریل دولت علاء ناگزیر به‌استعفا گردید.

دولت مصدق واوج گیری پیکار نفت ایران

در ۲۹ آوریل ۱۹۵۱ دکتر محمدمصدق که نمایندهٔ گرایش‌های بورژوازی ملی ایران بود، نخست‌وزیر ایران شد. گروههای دست راستی ایران ازترس جنبش ضدامپریالیستی مردم که آماده شدت پیکار علیه رژیم مالك ـ بورژوا بودند به‌نخست‌وزیری دکترمصدق خشنودی دادند، چون او ازیکسو هواخواه سرسخت ملی کردن صنایع نفت، واز سوی‌دیگر مخالف قشرهای گستردهٔ دموکراتیك ایران بشمار می‌رفت.

هدف دولت مصدق تحقق قانون ملی کردن صنایع شرکت نفت انگلیس ـ ایران و بهره‌برداری از درآمد نفت برای استواری وضع اقتصادی کشور بود. مصدق وشخصیت‌های ملی وابسته به‌قشر بورژوا ـ مالك که جزو جبهه‌ملی بشمار می‌آمدند، می‌پنداشتند که‌تنهااز این‌راه ممکن‌است کشور را ازبحران‌مالی واقتصادی‌نجات‌داد و از انفجاراجتماعی جلوگیری کرد. مجلس ایران پیشنهادکمیسیون نفت را دربارهٔ تحقق قانون ملی کردن صنعت نفت‌ایران تصویب کرد. برپایه این تصمیم کمیسیون مختلطی شامل ۵ نماینده مجلس، ۵ تن سناتور و وزیردارائی تشکیل گردید تا به‌خلع‌ید کمپانی نفت‌انگلیس ـ ایران وتشکیل‌سازمان شرکت نفت‌ملی ایران بپردازد.

اینگونه درنتیجه اوج گیری جنبش نیرومند ضدامپریالیستی موقعیت‌ممتاز امپریالیسم انگلستان درایران سخت به‌خطر افتاد. از سوی دیگر طرحهای امریکا در رابطه با نفت ایران در اثراین جنبش‌ها باخطر نابودی روبرو شد. امریکا وانگلستان مشترکاً بگونه‌ای ناهنجار دولت مصدق را زیر فشار قراردادند تا ازعملی‌کردن قانون ملی‌شدن نفت چشم بپوشد. درنیمه ماه مه سفیر انگلستان درایران به‌نام شهرد یادداشتی به‌دولت ایران تسلیم کردکه‌درآن گفته می‌شد، دولت‌انگلستان الغای امتیازسال ۱۹۳۳را ازسوی دولت ایران به‌رسمیت نمی‌شناسد وآنرا ناحق می‌پندارد؛ انگلستان پیشنهادکرد تا مذاکرات در این‌باره‌آغاز وقرارداد تازه‌ای درباره بهره‌برداری از نفت‌ایران منعقد شود.

درهمان هنگام اعلامیه دولت ایالات متحده امریکا مبنی برپشتیبانی از موضع‌دولت انگلستان درایران‌منتشر گردید. دولت امریکاجداً اصرار ورزید که قانون‌ملی شدن‌صنایع نفت‌لغو شود. ضمن یادداشت امریکا به‌دولت ایران به‌ویژه روی‌جنبه‌های منفی ملی‌شدن نفت ایران‌تکیه شد. علاوه‌براین‌درپایان ماه مه ۱۹۵۱ رئیس‌جمهور امریکا ترومن‌نامه‌ای برای مصدق فرستاد وضمن‌آن اصرار ورزید که «مذاکرات با انگلیسها» را درباره مسئله نفت‌آغاز کند.

در شرایطی‌که امپریالیست‌های انگلیسی وامریکائی‌دولت ایران را سخت زیرفشار گرفته بودند، حزب توده ایران به دولت پیشنهاد همکاری داد. در ۱۹ ماه مه ۱۹۵۱ روزنامه «به‌سوی آینده» نامهٔ سرگشادهٔ کمیته مرکزی حزب توده‌ایران را خطاب به‌دکتر مصدق انتشار داد، ضمن این‌نامه پیشنهادشدکه دولت اقدامهای قاطعی به‌منظور انحلال کامل شرکت نفت انگلیس ـ ایران به‌عمل آورد، ادعاهای بیجای آن شرکت را رد کند و مستشاران بیگانه را از ایران بیرون راند. حزب تـوده همچنین از دولت خـواست تا پیکارگران راه استقلال ملی‌ایران را از زندانها آزاد وحکومت نظامی‌را لغوکند، دادگاه های اختصاصی (منظور دادگاه نظامی‌است. م.) که افراد میهن‌پرست را محکوم می‌کند، ازمیان ببرد. اما مصدق به‌این‌نامه کمیته مرکزی حزب‌توده‌ایران جوابی نداد.

فشار ناهنجار و بی‌رودرواسی دولت‌های انگلستان و امریکا برایران قهر مردم را علیه سیاست‌امپریالیست‌ها برانگیخت. می‌تینگ‌ها وتظاهرات عظیم توده‌ای‌درپایان ماه‌مه ۱۹۵۱ در سرتاسرکشور برگذارگردید. به‌ویژه در ۲۹ ماه مه هیجدهمین سالروز امضای اسارت‌بار امتیاز سال۱۹۳۳نفت درتهران‌می‌تینگ‌های عظیمی‌تشکیل شد: دراین می‌تینگ وتظاهرات‌که جلو مجلس انجام‌گرفت، بیش از ۸۰ هزار نفرکارگر، پیشه‌ور، مستخدم و دانشجو شرکت داشتند. اینان خواستار انجام فوری وبدون سازش قانون ملی‌شدن‌صنعت نفت بودند. ضمن‌قطعنامه می‌تینگ علیه دخالت‌انگلیسها وامریکائیان درامور داخلی‌ایران

وحتی علیه اختیارات فوق‌العاده کمپانی‌های نفتی امپریالیستها و درقسمتی علیه‌محدودیت فروش محصولات نفتی ایران در چارچوب کشورهای معین، جداً اعتراض شد[1]. اجتماع کنندگان همچنین خواهان لغو حکومت نظامی درخوزستان، آزادی فعالیت‌های احزاب، اتحادیه‌ها و کلیه‌سازمانهای‌دمکراتیک، ۸ساعت کار روزانه و وضع‌قانون‌انتخابات‌بگونه‌ایکه حقوق دموکراتیک تمام مردم ایران‌بگونه برابرتأمین شود، بودند. می‌تینگ‌ها وتظاهرات مشابهی درشهرهای دیگرکشور برگذار گردید.

درآغاز ژوئن ۱۹۵۱، نمایندگان هیئت‌مدیرهٔ کمپانی نفت‌انگلیس ـ ایران زیرنظر جکسون معاون هیئت مدیره وارد ایران گردید. جکسون ضمن مذاکره باکمیسیون مختلط نفت‌ایران پیشنهادکردکه‌کمپانی نفت تازه‌ای با شرکت ایران وکمپانیهای نفت‌انگلیس و امریکاتشکیل شود، و درحدود نصف‌درآمد نفت به‌دولت ایران‌تحویل گردد. سفیر امریکا درایران به‌نام گریدی درباره پذیرش این پیشنهاد به‌وسیلهٔ دولت ایران، پافشاری‌کرد.

اما دولت ایران زیر فشار جنبش نیرومند ضدامپریالیستی مردم در سرتاسر کشور پیشنهاد جکسون را ردکرد. دولت‌ایران تصرف تأسیسات وپالایشگاه شرکت نفت‌انگلیس را آغازکرد. روی ساختمانهای دستگاه اداری شرکت‌سابق نفت درآبادان وجاهای دیگر پرچم ملی‌ایران برافراشته شد.

پس‌از ناکامی‌هیئت جکسون انگلیسها نیروها وناوهای جنگی تازه‌ای به‌خلیج‌فارس فرستادند. درعین‌حال انگلستان باپشتیبانی امریکا موضوع‌نزاع میان ایران وشرکت‌نفت را به‌دادگاه بین‌المللی‌لاهه ارجاع‌کرد، دادگاه نامبرده در ژوئیه ۱۹۵۱ قرارعدم‌صلاحیت خود را در رسیدگی به‌دعوای نامبرده صادرکرد، چون یکی ازطرفین دعوا یك شرکت‌بود، نه دولت بریتانیا. دادگاه به ایران توصیه کرد اقدامهائی به‌منظور تغییر وضعیت شرکت نفت‌انگلیس به‌عمل نیاورد. این‌تصمیم دادگاه لاهه به‌سود انگلیس وامریکا تمام می‌شد، چون‌اینها خواهان‌تجدید امرونهی بدون‌کنترل‌کمپانی نفت‌ایران وانگلیس به‌منظور بهره‌کشی ازنفت‌جنوب ایران بودند.

امریکا کوشش می‌کرد دولت ایران را وادار به‌اطاعت قسمت‌اخیرحکم دادگاه‌لاهه بکند، در ۹ ژوئیه گریدی نامهٔ تازه‌ای از سوی رئیس جمهور امریکا، ترومن به‌مصدق تسلیم داشت‌که ضمن آن درانجام توصیه دادگاه بین‌المللی لاهه پافشاری می‌کرد. علاوه براین‌ترومن پیشنهادکردکه دولت ایران نماینده‌شخصی او به‌نام ا.هریمن را برای‌مذاکره دربارهٔ مسئله نفت بپذیرد. از پیش چند ناو جنگی امریکائی ازسنگاپور به‌سواحل ایران

---

۱. ضمن قانون ملی‌شدن نفت‌که به‌تصویب مجلس رسید قید شده بود که دولت ایران‌موظف است محصولات نفتی‌ایران را فقط به‌کشورهای غربی بفروشد.

فرستاده شده بودند.

دخالت امپریالیست‌های امریکائی وتصمیم دادگاه لاهه باعث برگذاری می‌تینگ‌ها وتظاهرات عظیم اعتراضی مردم درتهران گردید. محافل اجتماعی ایران و مطبوعات آشکارا این اعمال را ناقض حقوق بین‌المللی و حاکمیت ایران شناساندند. دولت ایران صلاحیت رسیدگی دادگاه لاهه را دراین‌باره ردکرد. درعین‌حال مصدق ترومن راآگاه کرد که دولت ایران ۱. هریمن را برای مذاکره درتهران می‌پذیرد.

افکار عمومی ایران به‌درستی دریافتند که سفرهریمن به‌ایران به‌منظور مجبورکردن دولت برای تسلیم دربرابر خواسته‌های انحصارات نفتی انگلیس وامریکا انجام می‌گیرد. بنابراین هنگام ورود ا. هریمن به‌تهران در۱۵ ژوئیه۱۹۵۱ تظاهرات صدهزارنفری مردم به‌منظور اعتراض علیه سیاست امریکا درایران انجام گرفت، این تظاهرات را جمعیت‌ملی پیکار علیه کمپانیهای نفتی امپریالیستی درایران، رهبری می‌کرد. تظاهرکنندگان‌خواهان انجام بی‌چون‌و چرای قانون ملی‌شدن‌صنعت‌نفت، خروج بیدرنگ هریمن ازایران، بیرون رفتن ناوهای‌جنگی امریکائی وانگلیسی ازآبهای‌ایران، آزادی احزاب واتحادیه‌هابودند. به‌دستور رئیس‌شهربانی تهران‌که تابع وزیرکشور دولت مصدق یعنی‌ژنرال زاهدی،بود، پلیس وارتش مسلح دربرابر تظاهرکنندگان ظاهر شدند وبه‌روی آنها آتش‌گشودند. درپی این سرکوبی ددمنشانه، بسیاری از شرکت‌کنندگان‌کشته یازخمی شدند. درتهران‌حکومت نظامی اعلام شد و تقریباً ۲۰ روزنامه پیشرفته توقیف وبازداشت دسته‌جمعی‌آغاز گردید. درشهرهای دیگر ایران هم موج سرکوبی شرکت‌کنندگان درجنبش ضدامپریالیستی و ضد دموکراتیک ازسوی دولت‌آغاز گردید.

این رویداد قهر مردم را برانگیخت. جمعیت ملی پیکار علیه کمپانیهای نفتی امپریالیستی در ایران وسازمانهای دیگر وبسیاری از چهره‌های برجسته‌سیاسی وروزنامه‌ها این عمل دولت را محکوم شمردند.

درچنین موقعیتی‌که توده‌های مردم دراثر تحریکات امپریالیست‌ها وارتجاع ایران از زور خشم بخود می‌جوشیدند درپایان ژوئیه ـ اوت مذاکرات با ا. هریمن در تهران آغازگردید. هریمن رسماً به‌عنوان میانجی‌برای مذاکرات هیئت‌نمایندگی دولت انگلستان زیر رهبری لرد استوکس، (مهردار سلطنتی انگلستان) با دولت ایران، به‌تهران‌آمد اما عملاً او نقش مهمی را درجریان مذاکرات ایفا می‌کرد.

طبق طرح پیشنهادی امپریالیست‌های امریکائی ـ انگلیسی، تأسیسات نفتی جنوب دربرابر پرداخت بها و خسارت، از سوی‌شرکت سابق‌نفت، به‌شرکت ملی نفت‌ایران‌اسماً تحویل می‌گردید. اما اکتشاف، بهره‌برداری، تصفیه و فروش نفت بایستی در اختیار دو

کمپانی جدید امریکائی وانگلیسی قرار می‌گرفت ـ این شرکت جدید شامل دوقسمت‌به‌نام سازمان عملیاتی وسازمان فروش موسوم بود، دراین سازمان‌ها مانند پیش‌امپریالیست‌های خارجی صاحب‌کار وهمه‌کاره بشمارمی‌آمدند، البته‌نقش امریکائیان دراین سازمان‌فعال‌تر درنظر گرفته شده بود.

درهمان هنگام‌که هریمن درتهران سرگرم مذاکره بود رئیس‌بانک‌صادرات ـ واردات امریکا به‌نام هاستون‌اعلام داشت‌که ممکنست مبلغ۲۵میلیون دلار به‌دولت ایران‌واگذار کند و مؤسسه فنی امریکائی به نام «لیفاکتورس اینکورپوریتد» پیشنهاد کرد حاضر است ۲۵۰۰ کارشناس امریکائی را برای تعویض پرسنل‌انگلیسی پالایشگاه نفت به‌ایران‌اعزام دارد.

همهٔ این واقعیت‌ها گواه برآن‌بودکه هنگام مذاکره هریمن درایران، امریکاکوشش می‌کرد دوباره ایران را وادارد تا منابع نفتی خود را دراختیار انحصارگران بیگانه قرار دهد. اما دراین مورد امریکائیان تلاش می‌کردندکه تسلط انگلیسها را دراین زمینه‌هرچه بیشتر محدودکنند و تاآنجا که ممکنست انحصارات نفتی امریکا را برمنابع نفت ایران مسلط‌گردانند. وبهمین منظور بودکه امریکائیان‌به‌مصدق وعده وام‌دادند وپیشنهادکردند کارشناسان خود را برای اداره تأسیسات نفت‌جنوب وغیره‌اعزام خواهندداشت.

درموقعیت‌اوج‌جنبش بیهمتای‌ضدامپریالیستی‌مردم، دولت‌مصدق‌پیشنهادامپریالیست‌های انگلیسی ـ امریکائی را که هنگام مذاکرات هریمن‌مطرح شد، نپذیرفت.

انگلیسها با پشتیبانی امریکائیها پس‌ازآنکه دریافتند نمی‌توانندایران‌را از راه‌فشارهای‌دیپلماتیک واقتصادی، توطئه وتحریک وتهدید نظامی‌ازمیدان درکنند، دراکتبر۱۹۵۱ مسئله را جهت رسیدگی به‌شورای‌امنیت ارجاع‌کردند. اتحادشوروی علیه طرح این‌مسئله درشورای‌امنیت رأی داد وازنظریات دولت‌ایران درباره‌اینکه ملی‌کردن صنعت‌نفت‌ایران یکی ازمسائل داخلی ایران است ونمی‌تواند درصلاحیت رسیدگی‌شورای‌امنیت‌قرارگیرد، پشتیبانی‌کرد. انگلیس وامریکاکوشش داشتند تااز راه مذاکره در شورای امنیت درباره مسئله نفت ایران موضوع اداره صنعت نفت ایران را به‌دست شرکت‌های «بین‌المللی» مطرح‌کنند. اما این بار هم نخست‌وزیر ایران مصدق، این پیشنهاد را به‌عنوان اینکه با منافع‌ملی ایران مغایرت دارد، ردکرد.

دولت انگلستان ازفشارهای خود بر ایران‌نکاست وکوشید این‌کشور را درمحاصره اقتصادی وتنگنای مالی‌قرار دهد. این‌دولت ورودکالاهای‌انگلیسی را به‌ایران تحریم‌کرد.

شرکت نفت انگلیس ـ ایران پالایشگاه نفت آبادان را به‌حال‌تعطیل درآورد، تمام کشتی‌های نفت‌کش ازکناره‌های آبادان بیرون برده شدند، به‌کمپانی‌های نفت‌انگلیسی و

شعبه‌هایش دستور داده شدکه هیچگونه قراردادی را برای حمل‌ونقل نفت‌ایران به‌خارج منعقد نکنند. انگلیس و امریکا خرید نفت ایران را تحریم‌کردند و می‌پنداشتند با اجرای این نقشه‌ها ایران‌را به‌ورشکستگی مالی واقتصادی‌خواهندکشاند.

تحریم نفت‌ایران‌به‌سختی در وضع مالی ـ اقتصادی این‌کشور اثر گذاشت. درزابطه با این جریان دولت ایران در ۱۲ دسامبر ۱۹۵۱ تصمیم‌گرفت که اگر در ظرف ده روز خریداران سابق نفت قصد خود را مبنی‌بر خرید نفت از ایران اعلام‌نکنند، دراینصورت دولت ایران حق خواهد داشت نفت خود را به‌خریداران دیگر به‌فروشد. در جواب این تصمیم، دولت امریکا ازطریق سفیرش‌درتهران، بالحن تهدیدآمیزی به‌دولت ایران‌اخطار کردکه از فروش نفت به‌دولت شوروی وکشورهای دیگرسوسیالیستی خودداری‌کند. ضمناً دولت‌های انگلیس وامریکا، کشورهای سرمایه‌داری دیگر را هم واداشتند تا نفت ایران را نخرند.

تحریم امپریالیستی نفت ایران باعث شد که در نیمه ۱۹۵۱ بهره‌برداری از نفت ایران تقریباً قطع‌شود، درنیمه دوم‌سال ۱۹۵۱، در سال ۱۹۵۲ و۱۹۵۳ تقریباً ۱/۲الی ۱/۳ میلیون تن نفت استخراج گردید درصورتیکه میزان تولید نفت درسال ۱۹۵۰-۳۱ میلیون تن بود.

انحصارهای‌نفتی‌امریکائی‌ازملی‌شدن‌صنعت‌نفت وتحریم‌نفت‌ایران دربازارهای‌جهان وکاهش‌تولیدآن، برای‌استوارکردن مواضع‌نفتی‌خودشان، هم‌ازلحاظ دراختیارگرفتن‌بازارهای‌تولید وهم ازلحاظ فروش نفت‌رقیبان انگلیسی‌شان، فراوان بهره‌بردند. میزان تولید کمپانی‌های‌نفت امریکائی درکشورهای دیگرخاور نزدیك ومیانه درسالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۳ به‌شدت افزایش یافت. کمپانی‌های امریکائی از راه افزایش تولید وفروش‌نفت دربازارهای جهان، به‌ویژه در رابطه با جنگ‌کره که با این رویداد همزمان بود، سودهای کلانی را به‌جیب زدند.

انگلیسها به‌موازات اختناق اقتصادی‌ایران به‌خرابکاری در درون‌کشور پرداختند، به‌تحریکات و ایجاد نابسامانی وآشفتگی در درون‌کشور دست‌زدند وآشکارا درامورداخلی کشور ایران مداخله می‌کردند. روزنامه باخترامروز درتاریخ ۱۳ ژانویه ۱۹۵۲ نوشت: «جاسوسان انگلیسی بدون مانع در سرتاسر کشور سفر می‌کنند، ایجاد حوادث خونینی‌را سازمان می‌دهند، طرحهائی را برای کودتای دولتی تهیه می‌بینند، اقلیت را در مجلس تحریك می‌کنند وغیره». ضمن یادداشتی‌که وزارت امورخارجه ایران درآغاز ۱۹۵۲ به سفیر انگلیس داد، گفته شد که کارمندان کنسولگری‌های انگلیس، ضمن فعالیت‌هایشان «ازحدود وظایف معمولی خود پارا فراتر می‌نهند ودر امور داخلی‌ایران دخالت می‌کنند،

اینگونه استقلال ایران را نقض می‌کنند».

تحریم امپریالیستی نفت ایران و کاهش تولید نفت، درآمد دولت را به‌میزان چشم‌گیری کاهش داد، وضع مالی ـ اقتصادی کشور بدتر شد و به‌شمارهٔ بیکاران افزوده گردید. گروههای گستردهٔ مردم ایران آشفتگی و خشم شان را نسبت به تحریکات و توطئه‌های امپریالیستها از راه تظاهرات و می‌تینگ‌های توده‌ای نمایاندند، این تظاهرات در نیمه دوم سال ۱۹۵۱ و آغاز سال ۱۹۵۲ در تهران و شهرهای دیگر ایران به‌وسیله رهبران جنبش ضدامپریالیستی حزب توده ایران برگذار گردیدند، این حزب عملاً از زیرزمین بیرون آمده بود، اگرچه رسماً هنوز غیرقانونی بشمار می‌رفت و دولت مصدق اجازهٔ فعالیت آشکار را به آن نمی‌داد.

شرکت کنندگان در می‌تینگ‌ها و دمونستراسیونها، جمعیت پیکار علیه کمپانی‌های نفتی امپریالیستی در ایران، خواهان اقدامهای‌تند دربارهٔ اجرای قانون ملی کردن نفت، پایداری سرسختانه در برابر سیاست فشار و زور انگلیسها ـ امریکائیها در ایران، انجام بازرگانی خارجی برپایه قراردادهای پایاپای، کیفر متهمان تیراندازی تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱ به سوی تظاهر کنندگان میهن‌پرست بودند، شرکت کنندگان جنبش‌های ضدامپریالیستی همچنین هم‌بستگی خود را با ملت‌های دیگریکه به‌خاطر به‌چنگ آوردن استقلال و آزادی پیکار می‌کنند، اعلام داشتند.

در آغاز سال ۱۹۵۲ دومین کنگرهٔ جمعیت ملی پیکار علیه کمپانی‌های نفتی امپریالیستی برگزار گردید، ضمن این کنگره، جمعیت، به «جمعیت ملی پیکار علیه امپریالیسم» تغییر نام داد. در همین کنگره اعلام شدکه مسئله جنبش ملی، پیکار علیه سیاست کلیه دولت‌های امپریالیستی درایران خواهد بود.

دولت مصدق با همکاری جنبش‌های توده‌ای، یك رشته اقدامهائی را به منظور محدودکردن فعالیت‌های امپریالیسم انگلستان درایران آغازکرد. در اوت ۱۹۵۱ دولت ایران خواست تا ژنرال کنسول انگلیس در خوزستان که آشکارا در امور داخلی ایران دخالت کرده‌است، ازایران بیرون رود. درسپتامبر ۱۹۵۱ دولت مصدق حق‌عملیات ارزی «بانك انگلیسی ایران وخاورمیانه» راکه جانشین بانك شاهنشاهی ایران شده بود، سلب کرد واین‌کار را درانحصار بانك ملی‌ایران واگذاشت. مصدق دستور دادکه حساب‌جاری کلیه مؤسسات ایرانی دربانك‌انگلیس بسته‌شود وعملاً فعالیت‌های بانك نامبرده درایران متوقف گردید. در ژانویه ۱۹۵۲ «بانك‌انگلیسی ایران وخاورمیانه» در ایران بسته شد. دراکتبر ۱۹۵۱ بنا به‌تقاضای دولت مصدق ۳۰۰ کارشناس انگلیسی پالایشگاه نفت‌آبادان وخوزستان ازکار اخراج شدند وقرار شد ایران را ترك گویند. در ژانویه ۱۹۵۲ دولت ایران تقاضاکرد کلیه کنسولگری‌های انگلیس در سرتاسر ایران به‌انگیزهٔ دخالت در امور

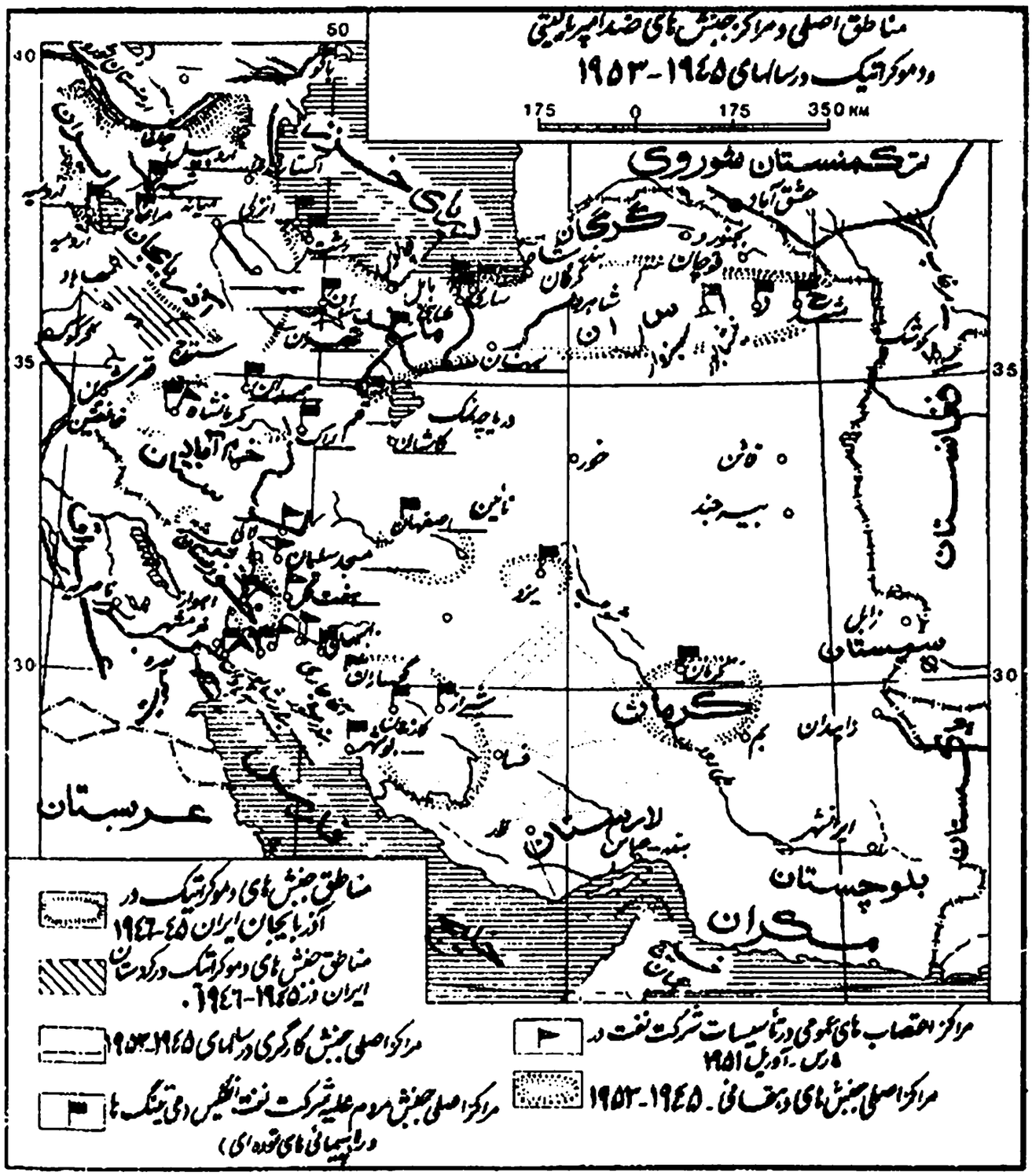

داخلی ایران تعطیل شوند.

درفوریه ۱۹۵۲ نمایندگان به‌اصطلاح بانك بین‌المللی توسعه وترمیم زیرنظرگادنر وارد ایران شدند، کمپانی‌های نفتی انگلیسی وامریکائی تلاش می‌کردند تا از طریق‌این بانك حق‌بهره‌برداری ازمنابع نفت‌جنوب ایران را به‌دست‌آوردند. اما هیئت گادنرموفقیتی

دراین‌باره به‌دست نیاورد.

عقیم‌شدن تلاش به‌منظور برکناری مصدق‌در ژوئیه ۱۹۵۲

مصدق‌ازموافقت باکمپانیهای نفتی‌انگلیس وامریکا دربارهٔ مسئله نفت روی‌برتافت، کلیه‌کوشش‌های این‌کمپانی‌ها برای به‌دست گرفتن‌دوبارهٔ صنعت‌نفت جنوب باناکامی‌روبرو شد. در ارتباط با این اوضاع درنیمه سال۱۹۵۲ امپریالیست‌ها وگروههای مرتجع‌ایرانی وابسته به‌آنها، تلاش‌کردند تامصدق را از نخست‌وزیری برکنارکنند. مصدق برای‌پایدار کردن‌موقعیتش در۱۳ژوئیه ۱۹۵۲ لایحه‌ای‌را به‌مجلس تسلیم‌کردکه به‌موجب‌آن‌واگذاری اختیارات تام به‌مدت ۶ ماه را ازمجلس تقاضا کرد؛ ضمناً اعلام داشت‌که وزارت‌جنگ‌را خودش اداره خواهدکرد. اما دراثر مخالفت‌نیروهای ارتجاعی مصدق نتوانست‌کنترل بر ارتش‌را به‌دست‌گیرد وناگزیر استعفا داد.

در۱۸ ژوئیه دوباره‌احمدقوام به‌سمت نخست‌وزیری‌گماشته شد وبیدرنگ سرکوبی جنبش توده‌ها را آغازکرد. ساعات منع عبور ومرور اعلام شد و یکانهای ارتش، پلیس‌و ژاندارمری درخیابانها مستقر شدند تا می‌تینگ‌ها وتظاهرات مردم را سرکوب‌کنند. قوام باسفیر امریکا درایران به‌نام هندرسن مشورت می‌کرد.

گماشته شدن قوام مرتجع به نخست‌وزیری و فعالیت‌های تحریک‌آمیزش، اعتراض جوشان وپرخروش افکار عمومی و توده‌های گستردهٔ ایران را برانگیخت. همزمان در تهران، آبادان وشهرهای دیگرایران تظاهرات ومی‌تینگ‌های توده‌ای عظیمی‌علیه قوام‌و امپریالیست‌های خارجی آغازگردید. روز۲۱ ژوئیه درتهران‌کلیه مردم دست به‌اعتصاب عمومی‌زدند. تمام‌مغازه‌ها، مؤسسات، بنگاهها وبازارتعطیل شدند. درمیدانهای بهارستان، توپخانه وقسمت‌های دیگرشهرمی‌تینگ‌های‌عظیمی‌برگذارشد، شرکت‌کنندگان درتظاهرات خواهان‌استعفای بیدرنگ‌قوام‌بودند. قوام‌کوشید تا تظاهرات‌را با زورنیروهای‌مسلح‌درهم شکند. به‌فرمان او دربرابر تظاهرات‌کنندگان، یکانهای‌تانك، زره‌پوش، پیاده‌نظام مکانیزه، سواره‌نظام ظاهر شدند، اینان به‌روی مردم آتش‌گشودند. اعتراض توده‌ها علیه این‌دست‌ـ نشانده امپریالیست‌های امریکائی آن‌اندازه قاطع و جوشان بود که قوام حتی‌موفق نشد، کابینه وزیرانش را تشکیل دهد. سرانجام درشب ۲۱ ژوئیه ناچارشد استعفا دهد. وپس‌از آن به‌بغداد گریخت.

روز بعد یعنی ۲۲ ژوئیه دوباره مصدق به‌سمت نخست‌وزیری برگزیده شد، وضمناً اداره امور وزارت دفاع‌ملی را هم به‌عهده‌گرفت. اینگونه مصدق مستقیماً به‌اداره امور

وزارت جنگ پرداخت. در ۳ اوت ۱۹۵۲ مجلس قانون واگذاری اختیارات فوق‌العاده به‌مصدق را به‌مدت ۶ماه تصویب کرد.

پس از خنثی شدن توطئه‌های امپریالیست‌ها ومرتجعان ایرانی درماه ژوئیه، مصدق به‌پاکسازی افسران‌ارتش وپلیس پرداخت، تقریباً ۲۰۰ تن از افسرانی‌که به‌امپریالیست‌ها ومرتجعان وابسته بودند بازنشسته شدند وجای آنها را افسران وفادار به‌مصدق گرفتند. این‌افسران بازنشسته‌گروه نیرومندی را درصف دشمنان‌مصدق‌تشکیل‌دادند. ژنرال‌زاهدی که وابسته به‌مرتجعان ایران و امپریالیست‌های امریکائی بود و در اوائل نخست‌وزیری مصدق سمت وزارت‌کشور را به‌عهده داشت و پس از تیرباران تظاهرات ضد امپریالیستی مردم در۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱ ناچارکنار رفته‌بود، رهبری این‌گروه را به‌دست‌گرفت. زاهدی ظاهراً ازفعالیت‌های سیاسی دست‌برداشت، وبه‌کارسازمان‌دادن به‌اصطلاح باشگاه افسران بازنشسته‌که‌کانون تهیه نقشه‌های‌حمله مرتجعان علیه‌دولت مصدق بود، پرداخت.

دراکتبر ۱۹۵۲یك توطئه ضددولتی‌کشف‌گردید، بگونه‌ایکه وزیر امورخارجه‌ایران حسین فاطمی اعلام داشت این‌توطئه را «یك سفارت خارجی» (منظورش سفیر انگلستان بود) سازمان‌داده بود. زاهدی دراین توطئه دست‌داشت. اما این‌بار او را زیر پیگردقرار ندادند، همانگونه‌آزاد ماند وبه‌سازمان‌دادن توطئه‌های ارتجاعی دیگر مشغول شد. پیکار به‌خاطر به‌دست‌گرفتن نیروی ارتش تا سال ۱۹۵۳ ادامه یافت. درماه مه این‌سال بنا به تقاضای مصدق، مجلس‌تصمیم‌گرفت مسئولیت ادارهٔ ارتش رادرچارچوب وزارت دفاع‌ملی به‌عهده مصدق بگذارند. مسئله سر این بودکه فرماندهی‌کل نیروها ازشاه به‌مصدق‌انتقال یابد. تلاش مصدق برای به‌دست‌گرفتن نیروی ارتش به‌ویژه برای این منظور بودکه‌ارتش زیر نظر مستشاران امریکائی می‌توانست به‌عنوان وسیله‌ای به‌دست نیروهای ارتجاعی، علیه او به‌کار رود.

قطع روابط سیاسی با انگلستان

دراین میان جنبش توده‌ها علیه امپریالیست‌ها گسترش می‌یافت. درجواب‌تحریکات و توطئه‌های جاسوسان انگلیسی، میهن‌پرستان ایران خواهان قطع روابط دیپلماتیك با انگلستان، بیرون‌کردن مستشاران‌امریکائی ازایران، قطع‌مذاکرات‌نفت باامپریالیست‌های امریکائی وانگلیسی، انجام‌تصمیمهای قاطع علیه‌جاسوسان امپریالیست‌ها درکشوربودند.

مصدق‌زیرنفوذ نیروهای میهن‌پرست وحتی‌دراثر دشمنی‌آشکار وسیاست تحریك‌آمیز دولت انگلستان نسبت به‌دولت او، دراکتبر۱۹۵۲ قطع روابط سیاسی را بادولت‌انگلستان

اعلام داشت و پس‌ازآن کلیه نمایندگان انگلیسی را ازایران بیرون کرد. درپایان ۱۹۵۲ بنابه‌اصرار جناح چپ جبهه ملی مجلس‌سنا منحل گردید.

رویدادهای ایران نه‌تنها دراین کشور بلکه درکشورهای دیگر خاور نزدیك و میانه دارای اهمیت فراوانی بود. این رویدادها نشانه اوج‌گیری پیکارهای ضدامپریالیستی در این منطقه ازجهان بشمار می‌رفت. ضمن پایان مارس۱۹۵۱ درپارلمان عراق مسئله ملی کردن‌نفت‌آن‌کشور که به‌وسیله کمپانی‌های خارجی اداره می‌شد، مطرح گردید. در آغاز ژوئن ۱۹۵۱ تظاهرات ضدامپریالیستی درجزایر بحرین آغاز گردید، مردم این منطقه هم خواهان‌ملی‌کردن صنعت‌نفت‌شان‌که به‌دست امریکائیها اداره‌می‌شد، بودند. ضمناًخواستار بیرون‌کردن شیخ بحرین و مستشاران انگلیسی ازبحرین بودند. در ژوئیه ۱۹۵۱ خواسته ملی‌کردن‌بنگاههای فرانسوی، امریکائی وشرکت‌های خارجی‌دیگر لبنان در روزنامه‌های آنکشور مطرح گردید. در تابستان همان سال مردم مصر خواهان ملی‌کردن شرکت نفت انگلیسی ـ مصری، بنگاه‌های حمل ونقل وغیرهٔ خارجی شدند. اوج‌گیری جنبش ضد ـ امپریالیستی دراین کشور سرانجام به‌الغای پیمان انگلیس ـ مصر سال ۱۹۳۶ وسپس به سرنگونی رژیم ارتجاعی سلطنتی وسرانجام به‌بیرون راندن انگلیس‌ها ازمنطقه‌کانال‌سوئز گرائید. پرچم پیکارهای‌آزادی ملی‌درکشورهای‌خاور نزدیك ومیانه هرچه‌بلندتربرافراشته شد.

دسائس وتحریکات امپریالیست‌ها نتوانستند ازجنبش‌های روزافزون آزاد ملی مردم این کشورها که ازپیکار ملی‌کردن تأسیسات نفتی کمپانی‌انگلیسی درایران الهام گرفته‌بودند، جلوگیرند.

درچنین شرایطی ضمن پایان ۱۹۵۲ امپریالیست امریکائی نقش اصلی توطئه علیه ایران را به‌دست گرفتند، واینان برآن شدند بازور مصدق را ازمسند قدرت سرنگون‌کنند. بنابراین بدموازات ایجاد فشارهای مالی واقتصادی نسبت به‌دولت ایران، طرح کودتائی را علیه این‌دولت سازمان دادند. گروههای ارتجاعی ایران زیر رهبری اداره اطلاعات مرکزی امریکا، ازناپایداری‌سیاست داخلی وخارجی دولت‌مصدق بهره‌بردند، وبه‌سازمان‌ـ دادن توطئه‌ای به‌منظور سرنگون‌کردن دولت‌قانونی مصدق دست‌یازیدند.

امپریالیست‌های امریکائی وانگلیسی، ضمن وابستگی به‌گروههای ارتجاعی مالك‌ـ بورژوا و نظامیان بلندپایه مرتجع، متحداً وارد عمل شدند و دولت قانونی مصدق را برانداختند.

۲۸

کودتای دولتی سال ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) و تسلیم نفت ایران به کنسرسیوم بین‌المللی

سیاست خارجی و داخلی مصدق

مصدق ضمن پیکار به خاطر منافع ملی ایران، با جنبش دموکراتیک توده‌های مردم هم‌آهنگی نشان نداد. دولت مصدق در عین حال که علیه امپریالیسم انگلیس ـ امریکا پیکار می‌کرد، خود را به کشورهای سوسیالیستی نزدیک نکرد و کوشش داشت موازنه کجدار ومریزی را بین اینان ودولت‌های امپریالیستی برقرار کند. این چگونگی ناپیگری سیاست او را مشخص می‌کند.

در رابطه با ایالات متحده امریکا و گسترش‌خواهی امپریالیستی این کشور درایران دولت مصدق تا اندازه‌ای به‌سازش گرایش داشت. مصدق به‌دریافت وام یا کمکهای مالی امریکا گرایش‌نشان داد تا از این راه دشواریهای مالی ـ اقتصادی ایران را بهبودبخشد. در زمان مصدق فعالیت دستگاه دولتی امریکا به‌منظور اجرای به‌اصطلاح برنامه اصل۴ ترومن، به‌میزان چشم‌گیری گسترش می‌یافت. فعالیت میسیون‌های نظامی امریکا در ارتش و ژاندارمری ادامه داشت و حتی بشماره مستشاران نظامی امریکا افزوده شد. با همه اینها در آغاز سال۱۹۵۲ دولت‌مصدق ازپیوستن به‌بلوک ضد شوروی در خاورمیانه

که دولت امریکا آن‌را سرهم‌بندی کرده بود، روی برتافت. در ارتباط با این جریان امریکا از رساندن ساز و برگ نظامی به‌ایران خودداری کرد و اعلام داشت که فعالیت میسیون نظامی امریکا در ایران قطع خواهد شد. اما در آوریل ۱۹۵۲ میان مصدق و سفیر امریکا در ایران، هندرسن نامه‌هائی رد و بدل شد. ضمن این نامه‌ها دولت مصدق یادآور گردید که ایران در مناسبات شرق و غرب موضع بیطرفانه‌ای را خواهد گرفت و به‌امریکا اطمینان داد که کمک نظامی امریکا فقط به منظور دفاع در برابر هر حمله‌ای که به‌او بشود، از هر کجا که مبدأ آن باشد، به کار خواهد رفت. پس از این نامه تحویل ساز و برگ و اسلحهٔ امریکا به‌ایران از سر گرفته شد و فعالیت میسیون نظامی امریکا تجدید گردید.

تحریم نفت ایران، تقریباً قطع کامل تولید نفت و درآمد حاصله از آنرا به‌دنبال داشت. فشار مالی ـ اقتصادی امپریالیست‌های انگلیسی و امریکائی، وضع اقتصاد ایران را به‌وخامت کشاند و دولت مصدق را به دشواریهای روزافزونی گرفتار کرد. در جریان سالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۴، کسر بودجه جاری دولت ایران ۶ برابر شد. جمع کسر بودجه ایران ضمن این سه سال محاصره (۱۹۵۱-۱۹۵۴) ۱۲/۸ میلیارد ریال بود در صورتیکه درآمد دولت در این مدت سالیانه فقط به ۹ میلیارد ریال می‌رسید.

در این دوره عدم تعادل بازرگانی خارجی، به زیان ایران کاملاً چشم گیر بود، بدسال ۵۲/۱۹۵۱ میزان صادرات ایران له ۴/۳ میلیارد ریال بود، ۲/۷ میلیارد کسری موازنه وارداتی داشت و بدسال ۵۴/۱۹۵۳ در برابر صادرات ۸/۴ میلیاردی ایران ـ ۷/۴ میلیارد بیشتر ازخارج کالا وارد ایران شد. ضمناً قسمت عمدهٔ کسری موازنه واردات و صادرات بازرگانی خارجی ایران در نتیجه تجارت این کشور با امریکا، آلمان غربی، انگلستان و ژاپن پدید آمده بود.

وخامت اوضاع مالی ـ اقتصادی باعث بالارفتن قیمت‌ها و پائین آمدن سطح زندگی توده‌های مردم ایران گردید. شاخص قیمت‌ها در تهران از ۵۹۰ در سال ۵۱/۱۹۵۰ ـ به ۸۵۷ در سال ۵۴/۱۹۵۳ رسید. (این شاخص در سال ۳۷/۱۹۳۶ برمعیار ۱۰۰ بود).

دولت مصدق به‌منظور بیرون رفتن از بن‌بست مالی ـ اقتصادی، در اکتبر ۱۹۵۱ برآن شد ۱۵٪ از ارقام هزینه بودجه دولت بکاهد، ضمناً اقدامهائی برای صرفه‌جوئی در ادارات دولتی انجام داد. تصمیم گرفته شداتومبیل‌های دولتی به‌فروش برسد، از اماکنی که ادارات دولتی اشغال کرده بودند کاسته شد. مأموران دولت را کمتر به مأموریت می‌فرستادند. در عین حال دولت به افزایش مالیات‌های غیر مستقیم اقدام کرد: ۳۰٪ به مالیات تنباکو افزوده شد، بیش از ۵۰٪ به عوارض گمرکی اتومبیلهای وارده از خارج اضافه گردید. دولت همچنین در ۴ نوبت، هربار به مبلغ ۵۰۰ میلیون ریال به‌انتشار

برگه‌های قرضه ملی اقدام کرد.

دولت مصدق با این اقدامهای ناچیز نتوانست اوضاع مالی ـ اقتصادی کشور را جداً بهبود بخشد، این دولت از کلیهٔ امکاناتش به‌منظور بسیج منابع داخلی کشور بهره‌نبرد، هیچگونه اقدامی به‌منظور افزایش مالیات طبقات مرفه انجام نداد، چون اخذ مالیات‌های هنگفت از این طبقه می‌توانست کشور را از بحران مالی نجات دهد. مصدق برای بهره‌برداری از منابع ملی که در اختیار داشت، مثلاً ذخیره نفت اقدامی نکرد. از فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی خودداری کرد، در صورتیکه اگر به چنین کاری دست می‌زد بیگمان دشواری‌های مالی دولت تا اندازه‌ای کاهش می‌یافت و امکان داشت اثر تحریم نفت از سوی امپریالیست‌ها منتفی شود.

دولت مصدق عملاً هیچ گونه تصمیمی درباره مسئله اساسی زندگی اجتماعی ـ اقتصادی ایران نگرفت ـ این مسئله همانا رسیدگی به‌وضع کشاورزی کشور و روستائیان بود، او اقدامی برای از میان بردن شرایط فئودالی در روستاها انجام نداد، آخر همین فئودالها بودند که درکنار قیود اسارت‌بار امپریالیست‌ها بزرگترین سد راه پیشرفت کشور بودند. زیرفشار جنبش گسترده مردم برای اجرای قانون ملی کردن نفت (۱۹۵۰-۱۹۵۳)، جنبش ضد فئودالی دهقانی زیر رهبری «جمعیت کمك به دهقانان»، دولت مصدق دراکتبر ۱۹۵۲ تصمیم گرفت که ۳۰٪ به سهمیهٔ معمولی محصول دهقانان به‌حساب مالك افزوده گردد و هنگام تقسیم محصول ۱۰٪ هم برای آباد کردن روستا در اختیار مالك گذاشته شود و ضمناً دهقانان از قسمتی از پرداخت اضافی جنسی (عوارض) به‌مالك معاف شدند. اما حتی این تصمیم بی‌اهمیت هم در مورد دهقانان به مرحله اجرا در نیامد. در برابر جنبش‌های جسته گریختهٔ دهقانان، دولت به‌زور پناه می‌جست. حتی در چند مورد برای سرکوبی این جنبش‌ها به‌فرستادن نیروهای سرکوب‌گر سرباز و ژاندارم اقدام کرد و اینان هم به‌روی اجتماع دهقانان آتش گشودند.

طبقه کارگر ایران نقش پیش‌تاز را در جنبش‌های ضد امپریالیستی به‌خاطر ملی کردن صنایع نفت بازی می‌کرد و یکی از نیروهای اصلی‌ای بود که مصدق را به‌قدرت رساند. مصدق کوشش می‌کرد تا جنبش‌های کارگری را سرکوب کند و در عین حال ناگزیر شد گذشت‌هائی را نسبت به‌این طبقه روا دارد. کارگران ایران به‌موازات شرکت فعالشان در جنبش‌های ضد امپریالیستی، برای بهبودی وضعشان پیکار می‌کردند. به‌سال ۱۹۵۱ تقریباً ۲۰ اعتصاب کارگری در مؤسسات گوناگون رویداد. درنخستین نیمه سال ۱۹۵۲ کارگران راه‌آهن تهران، بافندگان اصفهان، تبریز، کاشان، قم، چالوس، چرمسازی همدان، معدنچیان زیرآب اعتصاب کردند. کارگران اعتصابی خواهان افزایش کارمزد، بازگشت اخراج‌

شدگان به کار، آزادی کارگران بازداشت شده بودند. با وجود واکنش سخت دولت، کارگران تهران، آبادان، اصفهان، تبریز و مراکز صنعتی دیگر به‌سال ۱۹۵۲ میتینگ و تظاهرات اول ماه مه را برگذار کردند، ضمن این تظاهرات، خواسته‌های اقتصادی وسیاسی خود را اعلام داشتند.

هنگام تظاهرات ژوئیه ۱۹۵۲ علیه قوام، کارگران ایران به‌ویژه فعالانه واردعمل شدند. میتینگ‌ها، تظاهرات، اعتصابهای آنها گویای سرشت سیاسی و ضدامپریالیستی‌شان بود.

در پائیز ۱۹۵۲ جنبش اعتصابی کارگران دامنه گسترده‌ای به‌خود گرفت. ضمن اوت و سپتامبر در تهران، اصفهان، تبریز، چالوس و شهرهای دیگر کارگران دست به‌اعتصاب زدند. در اکتبر ۱۹۵۲، کارگران راه‌آهن و معلمان آبادان اعتصاب کردند.

بورژواهای ایران که دولت مصدق نماینده و حافظ منافع آنها بود از افزایش دامنه جنبش‌های کارگری به‌هراس افتادند وسعی می‌کردند تا آنرا محدود کنند. برای این منظور در بهار ۱۹۵۲ در منطقه تهران عملاً حکومت نظامی برقرار شد. در آوریل همان سال رئیس شهربانی کل فرمان داد که در تمام شهرهای ایران شعبه‌های فدراسیون جوانان دموکرات را ببندند و چهره‌های «مشکوک» را بازداشت کنند.

دولت علیه کارگران اعتصابی زور به‌کاربرد. درآوریل ۱۹۵۲، پلیس وارتش ساختمان اتحادیه رانندگان، کارگران ساختمانی، کارگران کارگاههای مکانیکی وغیره را درتهران اشغال کرد. اعضای کمیته اتحادیه‌های راه‌آهن بازداشت شدند. در پائیز ۱۹۵۲ فشار نیروهای دولتی علیه اعتصاب کنندگان افزایش یافت. در ۲۳ اکتبر ۱۹۵۲ مصدق براساس اختیارات فوق‌العاده‌ایکه مجلس در ۴ اوت ۱۹۵۲ به‌او داده‌بود قانون «حفظ امنیت اجتماعی» را صادر وبه‌مرحلهٔ اجرا درآورد، به‌موجب این قانون انجام هرگونه میتینگ، دمونستر- اسیون و اعتصاب ممنوع شد. اما با وجود صدور چنین مقرراتی، اعتصاب کارگران در پایان سال ۱۹۵۲ و سال ۱۹۵۳ - ادامه یافت. در ۱۱ ژانویه ۱۹۵۳ سه هزار تن از کارگران کارگاههای کفاشی تهران دست به‌اعتصاب زدند. ضمن ۳۱ ژانویه - اول فوریه بافندگان تبریز و تهران اعتصاب کردند، اینان خواهان بازگشت کارگران اخراجی به کار بودند. در فوریه - اوت کارگران کارخانه سیمان، کفاشی‌ها، دخانیات، کارگران کوره‌پزخانه‌های تهران، بافندگان تهران، تبریز، اصفهان، یزد، کرمان، شاهی، نفت‌گران آبادان، آغاجاری و غیره اعتصاب کردند. کارگران خواهان انجام قانون کار، عدم‌دخالت کارفرمایان درکاراتحادیه‌ها، لغو قانون «حفظ امنیت اجتماعی» بودند. ضمن این اعتصابها بارها میان پلیس واعتصاب کنندگان برخورد رویداد، بسیاری ازکارگران بازداشت وحتی

چند تن هم کشته و زخمی شدند.

زیر فشار جنبش کارگری، دولت مصدق در ژانویه ۱۹۵۳ قانون جدیدی مبنی بر انجام بیمه‌های اجتماعی وضع کرد، که به‌موجب آن، پرداخت مقرری روزهای بیکاری به‌کارگران، پرداخت مستمری به‌معلولین حادثه از کار، بیماران وپیران و غیره پیش‌بینی می‌شد. اما این قانون هم از سوی کار فرمایان اجرا نشد و همین مسئله باعث اعتصاب کارگران گردید.

انشعاب در جبهه ملی

جبههٔ ملی، حزب یك پارچه و پایدار وابسته به‌بورژوازی ملی ایران نبود، بلکه از پیوستگی گروههای سیاسی‌ایکه به‌منظور ملی کردن صنایع نفت به‌پیکار برخاسته بودند تشکیل شد، این گروهها هر یك بازتاباننده منافع ویژه قشرهای گوناگون بورژوازی و نیروهای اجتماعی وابسته به آنها بودند. مهمترین‌گروهی که به جبهه ملی پیوست حزب سیاسی «ایران»، منعکس کننده منافع بورژوازی ملی متوسط بود. یکی از برجسته‌ترین رهبران این حزب اللهیار صالح بودکه درکالج امریکائی تهران درس خوانده و به سال ۱۹۵۳ در زمان مصدق به‌عنوان سفیر ایران در امریکا برگزیده شد. سرشت ویژه حزب ایران مانند همه‌گروههای وابسته به بورژوازی ملی دو دلی و ناپایداری بود. در دورهٔ اوج‌گیری جنبش دموکراتیك ضمن سالهای ۱۹۴۵-۱۹۴۶، حزب ایران خود را به حزب توده نزدیك‌کرد. پس از شکست جنبش دموکراتیك در پایان ۱۹۴۶، از جنبش‌کنار کشید و به‌سوی ایالات متحده امریکا گرایش یافت. در دورهٔ پیکار ملی‌کردن نفت حزب «ایران» به‌جبهه ملی پیوست و از مصدق پشتیبانی‌کرد.

یکی‌دیگر ازگروههای متعدد جبهه ملی «حزب آزادی» بودکه‌کم وبیش‌منافع‌دستجات دست‌راستی بورژوازی ایران را منعکس می‌کرد ورهبری این حزب را حائری‌زاده به‌عهده داشت؛ به‌اصطلاح «حزب زحمتکشان» هم زیررهبری مظفر بقائی که به‌داشتن پندارهای ضدکمونیستی دوآتشه شهرت داشت، و منعکس‌کننده ناسیونالیسم بورژوازی بود به‌جبهه ملی پیوست، بقائی کوشش می‌کرد کارگران و قشرهای زحمتکش را از راه تبلیغ برنامه حزبش‌که رفورم اجتماعی بود، به‌سوی خود بکشاند؛ حزب «نیروی سوم»، دسته‌کوچکی باپندار رفورمیستی و یکی از اعضای سابق ـ حزب توده ایران به‌نام خلیل ملکی مرتد آن را سازمان داده بود، این حزب هم خود را بـه جبهه ملی چسباند؛ گروه وابسته به شخصیت روحانی نامدار، آیت‌الله کاشانی هم جزو جبهه ملی‌شد، رهبر این‌گروه بداشتن

پندارهای انگلیسی‌خواهی‌شهرت داشت، در آغاز جنگ جهانی دوم خود را از هواخواهان فاشیست‌ها شناساند، به‌وسیله مأموران انگلیسی بازداشت شد، و بعداً تغییر جهت داد و به‌امریکائیان گرائید؛ ناسیونالیست بورژوا، حسین مکی؛ گروه خسرو قشقائی که بیشتر به‌انگیزهٔ دشمنی‌اش با دربارشاه به‌مصدق پیوست؛ اینها همه‌خود را به‌جبهه ملی وابستند. اینگونه در جبهه ملی وپیرامون مصدق، گروههای گوناگونی‌که از لحاظ مواضع‌طبقاتی و سیاسی بـا هم تفاوت فراوان داشتند، گـردآمدند و در دورهٔ اوج جنبش توده‌ای ضد-امپریالیستی، متحداً به‌سود جنبش وارد پیکار گردیدند.

جناح راست جبهه ملی (کاشانی، بقائی، حائری‌زاده، مکی)، منافع آن قسمتی‌از روحانیان، مالکان‌وبورژوازی بزرگ را منعکس‌می‌کردندکه روحیه‌ای مخالف باانگلیسها داشتند و در عین حال دارای پندار ضد دموکراتیك و ضدکمونیستی بودند. این جناح با امپریالیست‌های امریکائی وابسته بود و کوشش داشت مسئله نفت طبق تمایلات امریکا حل شود. افزایش روز افزون فعالیت قشرهای دموکراتیك مردم، رشد جنبش‌های‌اعتصابی و دهقانی، جناح راست جبهه ملی را به‌هراس انداخت. قشری از روحانیان که در رأس آنها کاشانی قرار داشت تظاهـر آشکار مصدق را به‌محدود کردن حقوق سلطنت دودمان پهلوی با دیده ناخشنودی و تردید می‌نگریست. چشم‌پوشی مصدق از انجام مذاکره با امپریالیست‌های امریکائی سرآغاز مقاومت روز افزون و گرایش عناصری از جبهه ملی در مجلس به‌سوی امریکا گردید. در سالهای ۱۹۵۲-۱۹۵۳ کاشانی در رأس این‌گروه‌به فعالیت پرداخت، پس‌از قطع روابط سیاسی با انگلستان و انحلال مجلس سنا، جناح‌راست جبهه ملی آشکارا از مصدق برید و به‌اردوگاه مرتجعان پیوست.

در مجلس ۱۷ که شمارهٔ نمایندگان گـروههای دست راستی قدیمی آن بارها بیشتر از نمایندگان بورژوازی ملی بـود، مصدق در پایان ۱۹۵۲ و آغاز ۱۹۵۳ با مقاومت شدید این‌گروهها مواجه شد. در این مجلس مذاکره دربارهٔ تجدید قانون انتخابات‌مجلس که افزایش شمارهٔ نمایندگان آن از ۱۳۶ تن به۱۷۲ تن پیش‌بینی می‌شد وهمچنین دربارهٔ تمدید دوره اختیارات فوق‌العاده مصدق، جریان داشت.

نمایندگان دولت امریکا دربهره‌برداری از اختلاف نظر اعضای‌جبهه ملی درمجلس کوتاهی نکردند وبرای‌ژرف‌ترکردن این‌انشعاب‌سخت‌کوشیدند. امپریالیست‌ها ومرتجعان تحریکات گوناگونی را به‌منظور ایجاد شکاف بیشتر میان مصدق وحزب توده و حتی در داخل جبهه ملی آغازکردند. بگونه‌ایکه روزنامه فرانسوی «تریبون دناسیون» در تاریخ ۷ اوت ۱۹۵۳ اطلاع داد، در ماه مه ۱۹۵۳ سفیر امریکا در ایران هندرسن بیشتراوقات با شخصیت‌هـای سیاسی مخالف مصدق از قبیل کاشانـی، بقائی، رهبر اقلیت در مجلس

حائری‌زاده و قناب‌آبادی ملاقات می‌کرد. اینها همه نشانهٔ آن‌بودکه متحدان سابق‌مصدق کاشانی، بقائی، حائری‌زاده، حسین مکی‌که جزوجبهه ملی بودند در نیمه اول سال۱۹۵۳ به صف مخالفان این جبهه پیوستند. و اینگونه جبهه ملی تجزیه شد.

در نیمه سال ۱۹۵۳ مصدق نتوانست در مجلس اکثریت را به‌دست آورد، بیشتر نمایندگان علیه سیاست مصدق فعالیت می‌کردند و به امپریالیسم گرایش یافتند.

آماده شدن برای انجام یك کودتای دولتی

دولت مصدق، هیچ‌گونه اقدامی برای پیش‌گیری از توطئه‌های امپریالیست‌ها و مرتجعان انجام نداد. این‌وضع شرایط‌مساعدی را برای استوار شدن موضع‌عناصرارتجاعی پدید آورد و عملاً نیروهای امپریالیستی وارتجاع را به‌فعالیت به‌منظور انجام‌توطئه‌های ویرانگرانه تشویق‌کرد.

در پایان ۱۹۵۲ ـ آغاز ۱۹۵۳ امپریالیست‌های امریکائی و انگلیسی به‌فشارهای خود به‌مصدق به‌منظور سرمایه‌گذاری در صنایع نفت ایران، بابهره‌برداری ازدشواریهای مالی ـ اقتصادی کشور، ادامه دادند. اینگونه در فوریه ۱۹۵۳ یك پیشنهاد مشترك انگلیس ـ امریکا به دولت مصدق عرضه شد که ضمن آن قیدگردید، اگر مصدق موافقت کند، ایالات متحده امریکا نفت ایران را به‌مبلغ ۱۳۵ میلیون دلار خواهد خرید وعلاوه براین وامی به‌مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار به‌ایران خواهد داد. ضمناً تقاضاهای مکرر مصدق از امریکا درباره کمك آن دولت به‌ایران، رد شد.

اما خط اصلی سیاست امریکا و انگلستان در رابطه با دولت مصدق به‌سال۱۹۵۳ سرنگون کردن او به‌وسیله یك کودتای نظامی دولتی بود. در رابطه با همین نقشه بود که امریکائیان و انگلیسها تبلیغات شدیدی را مبنی برهشدار از افزایش تهدید کمونیسم در ایران و ضرورت نگاهداری تاج وتخت سلطنت در برابرکمونیست‌ها آغازکردند.

از آنجاکه این‌تبلیغات در میان مردمی‌که روحیهٔ ضد امپریالیستی داشتند مؤثرواقع نشد، بیگمان نتوانستند نیروئی برای انجام کودتا از میان مردم دست وپا کنند، بنابراین تصمیم گرفتند از یکانهای نظامی‌ای‌که در میان آنها مستشاران ومربیان امریکائی‌بودند، بهره‌ببرند. ژنرال زاهدی مستقیماً نقش سازماندهی و آماده کردن این نیروها را برای انجام‌کودتابه‌عهده‌گرفت، نامبرده برای اجرای این‌منظورهم با امریکائیان‌وهم‌باگروههای ارتجاعی ایران در تماس بود.

در ۲۸ فوریه ۱۹۵۳ در نتیجه موافقت دسته‌های ارتجاعی نظامیان، زیر رهبری

ژنرال زاهدی، حرکتی به‌منظورکشتن مصدق انجام گرفت؛ اما این توطئه نافرجام ماند. دولت، زاهدی وتنی چند از همدستانش را بازداشت‌کرد، اما دیری‌نپائید همه آزادشدند. در آوریل ۱۹۵۳ مصدق ضمن نطق رادیوئیش خطاب به مردم ایران گروههای درباری را به‌دخالت درامور سیاسی‌کشور و نقض قانون اساسی متهم‌کرد. او اعلام داشت‌که‌بر-انگیزندگان آشوب در ژوئیه ۱۹۵۱ و ژوئیه ۱۹۵۲، وحتی دخالتهای غیر قانونی در انتخابات مجلس ۱۷ در نیمه اول ۱۹۵۲، همه زیر سر نظامیان درباری بوده‌اند. مصدق که خواستار تمدید اختیارات فوق‌العاده از مجلس شده بود، از مردم خواست‌که از لوایح تقدیمی او به‌مجلس پشتیبانی‌کنند، یکی از این لوایح، مسئولیت‌کامل اداره ارتش درچار-چوب وزارت دفاع ملی‌که خودش در رأس آن قرار داشت، بود، این به‌آن معنی بودکه می‌خواست فرماندهی عالی‌کل قوا را خودش به‌دست گیرد.

در ماه مه ۱۹۵۳ طرح این لایحه در مجلس اگرچه اکثریت آرا را به‌دست‌آورد، اما به‌نظر رسید که عدهٔ زیادی از نمایندگان متزلزل با مصدق به‌مخالفت برخاستند. در نیمه سال ۱۹۵۳ وضع مجلس بگونه‌ای بودکه نمی‌توانست‌کارهای عادیش را انجام دهد: مجلس به‌پایگاه توطئه و تحریك مرتجعان و امپریالیست‌ها تبدیل شد. در چنین شرایطی دولت تصمیم‌گرفت مجلس‌را منحل‌کند، مقدمات انحلال مجلس از سوی دولت، به‌عنوان اینکه این‌مجلس دیگرکارآئی ندارد، با برگذاری همه‌پرسی، انجام یافت. هنگام برگذاری همه‌پرسی‌که از ۴ تا ۱۰ اوت انجام یافت، اکثریت قریب به‌اتفاق مردم شرکت‌کننده در رأی‌گیری، به‌انحلال مجلس رأی دادند.

مرتجعان و امپریالیست‌ها که آمادهٔ انجام توطئه‌کودتا بودند، هم‌اکنون موقع را برای انجام آن مناسب دیدند. بنابراخباری که روزنامه فرانسوی «تریبون دناسیون» داد، از ۷ اوت ۱۹۵۳ «رئیس هیئت مستشاران نظامی امریکائی در ایران یعنی ژنرال هاك کلود تماس‌های محرمانه‌ای با ژنرال بازنشسته زاهدی، ژنرال شاه‌بختی، احمدی و دیگران گرفت و آنها را واداشت تا از طریق‌برخی از افسران شناخته شده پادگان‌نظامی تهران ارتش‌را به‌پیکارعلیه مصدق برانگیزند». برای‌سازمان‌دادن کودتا ژنرال امریکائی شوارتسکف‌که در زمان جنگ وپس از آن رئیس ژاندارمری ایـران بود، به‌تهران وارد شد.

بنابرآنچه که‌روزنامه امریکائی «نیویورك پست» درتاریخ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۳نوشت، وزیر امور خارجه امریکا دالس آشکارا اعلام داشت: «برای ما مسلم شده است‌که با مصدق نمی‌توانیم کارکنیم». همین روزنـامه امریکائی نوشت «دولت مصدق تا یك سال دیگر سقوط می‌کند.... او احتمالاً به وسیله ارتش سرنگون خواهد شد... ارتش ایران،

ارتشی دلیر است که با ایالات متحده امریکا روابط نزدیک‌دارد، آخر دولت امریکا اسلحه نوین در اختیار این ارتش گذاشته و زیر نظر مربیان امریکائی سازمان یافته و آموزش دیده است».

برای سرنگونی مصدق امپریالیست‌های امریکائی وانگلیسی متحد شدند، اینان با گروههای ارتجاعی، بلندپایگان مالك ـ بورژوا، دربارشاه، نظامیان مرتجع تماس‌نزدیك داشتند. سازمان‌دهندگان توطئه موفق شدند، یکان گارد شاه، چند یکان نظامی پادگان تهران، قسمتهائی از یکان زرهی، پلیس و ژاندارمری تهران را برای انجام کودتا آماده کنند.

پس از آنکه مصدق براساس نتیجهٔ همه‌پرسی، در ۱۲ اوت تصمیم خود را مبنی‌بر انحلال مجلس اعلام داشت، امپریالیست‌ها و مرتجعان، تعرض را علیه او آغاز کردند.

از سوی شاه فرمانی مبنی برعزل مصدق از نخست‌وزیری صادر گردید و به‌جای‌او ژنرال زاهدی منصوب شد. در شب ۱۶ اوت رئیس گارد سلطنتی به‌نام سرهنگ نصیری، به‌دستور ژنرال زاهدی درصدد دستگیری مصدق برآمد، اما به‌مقاومت یکان نظامی محافظ نخست وزیر که به‌مصدق وفادار مانده‌بودند، برخورد. سربازان گارد شاه که همراه‌نصیری وارد اقامتگاه مصدق شده بودند خلع سلاح و خود نصیری و افسران همراهش باز داشت شدند.

با پخش اخبارتلاش مرتجعان به‌منظور انجام کودتای دولتی در۱۶-۱۸ اوت موج تظاهرات ضد امپریالیستی و ضد شاه، تهران و شهرهای دیگر ایران را فراگرفت. ضمن این جنبش ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی کارگران، فعال‌ترین نقش پیش‌تاز را به عهده داشتند. در ۱۸ اوت از سوی کمیته مرکزی حزب توده ایران اعلامیه‌ای خطاب به‌مردم ایران انتشار یافت که به‌موجب آن خواستار ایجاد رژیم جمهوری دموکراتیك درکشور و آزاد شدن موجودیت و فعالیت احزاب، اتحادیه‌ها و سازمانهای دموکراتیك گردید. حزب توده، مردم ایران را فراخواند تا جبهه واحدی شامل کلیه نیروهای ملی ضد امپریالیستی تشکیل دهند.

اما انتشار این اعلامیه فقط در چارچوب تظاهرات و میتینگ‌های توده‌ای محدود شد. رهبران حزب توده اقدامهای قاطعی به‌منظور یك پارچگی نیروهای ضد امپریالیستی و دموکراتیك به‌عمل‌نیاوردند، چون امکان داشت در گرماگرم جوشش و تظاهرات‌مردم، امپریالیست‌ها و مرتجعان، تحریکات و خرابکاری‌های تازه‌ای را علیه این حزب آغاز کنند. در همین حال پس از ۱۶ اوت در صفوف هواخواهان مصدق اختلاف نظر شدیدتر شد، و در تهران کار به‌تصادم میان گروههای گوناگون کشید.

پس ازدرهم شکستن تلاش نخستین کودتای مرتجعان، دولت مصدق بی‌تفاوت ماند.

ژنرال زاهدی و پیروانش از این اوضاع بهره‌بردند وخود را برای تعرض جدی‌تر تازه‌ای آماده‌کردند. بیدرنگ در تهران یکانهای ارتشی توطئه‌گر، جمع و جور شدند و باندهای مسلح مرتجعان خود را برای حمله آماده‌کردند. تبلیغات تند وگسترده‌ای علیه مصدق که او را متهم به‌غصب قدرت وحکومت می‌کردند، درگرفت. پس از زد وخورد مسلحانه وجنگ خیابانی در تهران کـه چند ساعت طول کشید، ایستگاه رادیو به‌وسیله کودتاگران اشغال شد و ژنرال زاهدی از طریق رادیو سرنگونی دولت مصدق را اعلام و خود را نخست‌وزیر ایران شناساند. کودتاگران ساختمانهای دولتی را اشغال، خانهٔ مصدق را باتوپ وتانك محاصره، خود مصدق و چندتن از وزیرانش را دستگیر کردند.

نمایندگان‌دولت امریکا وشبکهٔ جاسوسی آن دولت دراین کودتا شرکت فعال‌داشتند. در ۲۲ اوت مجله «خواندنیها» چاپ تهران خبر داد، هندرسن سفیر امریکا در ایران که ۱۷ اوت وارد تهران شد نزد مصدق رفت و هشدار داد، ایالات متحده امریکا نمی‌تواند به نخست‌وزیری اوتن دردهدوباپا فشاری‌پیشنهادکرد بیدرنگ استعفا دهد. حتی‌مطبوعات امریکائی، نقش رهبری امریکا را در انجام کودتای ارتجاعی ایران پنهان نکردند. هفته نامه‌امریکائی «یوناقید استیز اند ورلد رپورت» در۲۸ اوت ۱۹۵۳ضمن مقاله‌ای زیرعنوان «کمك امریکا جبران شد» نوشت که کودتای تهران را ساز وبرگ و آموزشهای نظامی نیروهای مسلح امریکا انجام داد، و اینکه «بـا کمك تانکهای شرمن و اسلحه‌ای که در امریکا تولید شده بود، ارتش ایران، نخست‌وزیر مصدق را سرنگون‌کرد و قدرت را به دست‌گرفت. بیدرنگ پس ازکودتای دولتی، دولت امریکا که بیشتر از پرداخت وام به مصدق خودداری‌کرده بود، یك‌کمك مالی بلاعوض به‌مبلغ ۴۵ میلیون دلار را به‌زاهدی واگذارکرد. علاوه براین امریکائیها در حدود ۱/۵ میلیون دلار به‌منظور پاداش به‌برخی از افسران ارتش، ژاندارمری و پلیس که در انجام کـودتا خوش‌خدمتی کرده بودند، به زاهدی سپرد.

بنابرخبری که روزنامه فرانسوی «لیبره» در اول اکتبر ۱۹۵۳ داد، امریکا ۴۵ میلیون دلار به‌زاهدی داد و از او خواست تـا «کمونیست‌ها را سرکوب کند»، زمینه را برای واگذاری نفت به‌امپریالیست‌ها آماده گرداند، روابط سیاسی ایران با انگلستان را از نوگیرد، این کشور را در جرگه‌کشورهای به‌اصطلاح آزاد درآورد و با امریکا وترکیه پیمان اتحاد نظامی ببندد.

پس ازکودتا در ایران رژیم ترور پلیسی ـ نظامی برقرارگردید. شماره بی‌شماری از شرکت‌کنندگان در جنبش‌های دموکراتیك، ضد امپریالیستی و حتی هواخواهان مصدق

بازداشت گردیدند. سازمانها و روزنامه‌های پیشرفته تعطیل شدند. حزب توده ایران به ویژه سخت مورد پیگرد بیرحمانه قرار گرفت.

مصدق و همرزمان نزدیکش را به‌دادگاه نظامی کشاندند. اما این دادگاه حکم‌مرگ دکتر مصدق را صادر نکرد، چون او در میان توده‌های وسیع مردم ایران از محبوبیت فراوانی برخوردار بود و همهٔ ایرانیان مصدق را به عنوان مدافع منافع ملی کشورشان می‌شناختند. بعدها وزیر امور خارجه دولت مصدق یعنی حسین فاطمی به مرگ محکوم گردید.

ژنرال زاهدی در دولت پس از کودتا نه تنها نخست‌وزیر بود بلکه مقامهای مهم کابینه از قبیل وزارت دفاع ملی، وزارت کشور و وزارت پست و تلگراف را زیر نظر خودش قرارداد. باقی مقامهای‌وزارت را ژنرالها، رجال امریکائی‌خواه و هواخواهان شاه اشغال کردند.

لازم بیادآوریست، از جمع‌بندی پیکارهائیکه به منظور ملی شدن نفت در ایران انجام گرفت و مصدق را به‌قدرت رساند، می‌توان نتیجه گرفت که این دوره فصل مهمی را در تاریخ نوین ایران گشوده‌است. رویدادهای این زمان نشان دادندکه مردم می‌توانند پیکارهای ضد انحصارهای امپریالیستی را با موفقیت انجام‌دهند و دولتی را سرکار آورند که استقلال ملی وآزادی از قید ستم امپریالیستی را برایشان تأمین کند.

بزرگترین‌خدمت مصدق و دولتش‌که منعکس‌کنندهٔ منافع بورژوازی بشمار می‌آمد، دفاع از منافع ملی ایران در زمینهٔ مسئله نفت وپیکار علیه بیگانگان به‌ویژه علیه امپریالیست‌های انگلیسی به‌منظور ملی‌کردن صنایع نفت بود. دولت مصدق قانون ملی شدن نفت را به‌مرحله اجرا درآورد و از سازش با انحصارگران نفتی انگلیسی و امریکائی در این زمینه روی برتافت؛ در جواب تحریکات و دسائس امپریالیست‌ها، او روابط سیاسی خود را با دولت انگلستان قطع کرد ونمایندگان وکارشناسان انگلیسی را از ایران بیرون راند؛ در دورهٔ زمامداری او ضمن ژانویه ۱۹۵۲ «بانك انگلیسی ایران و خاورمیانه» در ایران تعطیل شد، چون این بانك هنگام درگیری پیکار ایران و انگلیس، تکیه‌گاه مهم سیاست استعماری انگلیس در ایران بشمارمی‌رفت. تا آن زمان هیچیك از دولت‌های‌ایران اینگونه قاطعانه از منافع ملی ایران در زمینه نفت، در برابر تجاوزهای امپریالیست‌ها دفاع نکرده بودند. به‌همین انگیزه مصدق در میان قشرهای گسترده توده‌های پیشرفته، و افکار عمومی مردم ایران از محبوبیت فراوانی برخوردار بود.

سیاست دولت مصدق درجهت منافع بورژوازی ملی پیش می‌رفت و به‌همین‌انگیزه موضع سیاسی دوگانه‌ای را اختیار کرد. از سوئی به‌عنوان نماینده بورژوازی ملی درباره

مسئله نفت موضع ضد امپریالیستی گرفت، و از سوی دیگر او ودولتش کوشش داشتند از پیشرفت جنبش دموکراتیك کارگران ودهقانان جلوگیرند، اگرچه‌این جنبش‌هامی‌توانستند پایگاههای استواری برای پیکار ضد امپریالیسم در زمینه تحقق قانون ملی‌کردن نفت باشند. به‌همین انگیزه جبههٔ ملی از همکاری با حزب توده‌روی برتافت، اما این حزب‌که در شرایط نیمه قانونی فعالیت می‌کرد در صفوف جلو نیروهای دموکراتیك قرارگرفت و فداکارانه علیه امپریالیسم به‌پیکار برخاست.

لازم به‌یادآوری است که حزب تودهٔ ایران در دوره پیکار ملی‌کردن نفت مرتکب اشتباهات بزرگی شد، اصل‌اشتباه درآن بودکه از سرشت ضد امپریالیستی بورژوازی‌ملی آگاهی‌نداشت و برای‌آن ارزش‌چندانی قایل نبود وآنرا با بورژوازی وابسته (کمپرادور) در هم می‌آمیخت. چنین سیاست چپ روانه ونادرستی از سوی حزب تودهٔ ایران، نسبت به‌جبهه ملی، دولت مصدق و سیاستش اجرا می‌گردید. این موضع حزب توده به موازات سیاست دوگانهٔ ویژه بورژوازی ملی کـه جبهه ملی و مصدق از آن پیروی مـی‌کردند، سخت مانع ایجاد جبهه واحد ضد امپریالیستی گـردید، اینگونه حزب توده و جبههٔ ملی نتوانستند جبهه واحدی تشکیل دهند و به‌همین انگیزه جنبش آزادی ملی ایـران که در سالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۳ اوج‌گرفت، سرانجام به‌سختی شکست خورد.

تسلیم نفت جنوب به‌کنسرسیوم بین‌المللی

دولت زاهدی برای از میان‌بردن کامیابیهائی که میهن‌دوستان ایران هنگام جنبش ملی‌کردن نفت به‌دست آورده بودند دست به‌کار شد، این دولت تجدید مواضع دولت‌های امپریالیستی به‌ویژه امریکا را در ایران آغاز کرد. در دسامبر ۱۹۵۳ روابط سیاسی میان ایران و انگلیس تجدید شد. در اکتبر ۱۹۵۳ مذاکراتی میان دولت زاهدی و نمایندگان امریکا درباره واگذاری بهره‌برداری نفت به‌دست انحصارهای نفتی امپریالیست‌هـا آغاز گردید. در ۱۷ اکتبر مشاور وزارت امورخارجه امریکا درباره مسئله نفت به‌نام هـ. هود وارد تهران شد. نامبرده مذاکراتی را با دولت زاهدی دربارهٔ تشکیل یك کنسرسیوم بین‌المللی نفت، به‌منظور آغاز کار در صنعت نفت و فروش فرآورده‌های نفتی در بازارهای جهان، آغازکرد. درفوریه ۱۹۵۴ کنفرانسی با شرکت نمایندگان‌انحصارات نفتی انگلیس و امریکا در لندن تشکیل گردیدکه ضمن آن درباره تقسیم نفت ایران مذاکره شد.

درآوریل ۱۹۵۴ شرکت نفت انگلیس وایران و نمایندگان‌کمپانیهای نفتی امریکا و چندکشور دیگر، در غیاب نماینده ایران وبه‌حساب این دولت دربارهٔ تشکیل‌کنسرسیوم

بین‌المللی و بهره‌برداری ازنفت ایران توافق کردند. کنسرسیوم موافقت کرد ۴۰۰میلیون دلار بابت جبران خسارت از دست‌دادن حق امتیاز به‌شرکت سابق نفت انگلیس ـ ایران پرداخت شود. طرز تقسیم نفت میان انحصارهای گوناگون عضوکنسرسیوم به‌شرح زیر بود: پنج‌شرکت امریکائی ـ «استاندارد ایل آف نیوجرسی»، «استاندارد ایل‌آف کالیفرنیا»، «تکزاس ایل‌کمپانی»، «سوکونی واکوم ایل کمپانی» و «گالف ایل کمپانی» ـ رویهم‌رفته ۴۰٪ سهام (هر یك ۸٪)، کمپانی نفت ایران و انگلیس سابق ۴۰٪ سهام، ۱۴٪ سهام به تراست نفتی‌انگلیسی ـ هلندی «رویال ـ دچ ـ شل» و۶٪ به‌کمپانی‌نفتی «فرانس دوپترول». از روش تقسیم سهام بین‌کمپانیهای عضو کنسرسیوم بین‌المللی نفت چنین بر می‌آمد که سرمایه‌های انحصاری انگلیسی موضع خود را در زمینه بهره‌کشی از نفت ایران ازدست داده وجای خود را به‌سرمایه‌های نیرومندتر ودندش‌تر یعنی‌انحصارات نفتی امریکاواگذار کرده‌اند.

پس از تشکیل کنسرسیوم، نمایندگان این سازمان بیدرنگ درباره بهره‌برداری از نفت‌جنوب ایران با دولت زاهدی وارد مذاکره شدند. به‌منظورگمراه‌کردن افکار عمومی ایران‌که سخت‌پای‌بند اجرای قانون ملی شدن بودند، درآغاز اعلام شد،که فقط درباره فروش نفت مذاکره انجام می‌گیرد اما عملاً انحصارات نفتی امپریالیستی نه‌تنها فروش، بلکه بهره‌برداری و تولید نفت را هم به‌دست گرفتند.

مردم ایران از شنیدن اخبارمذاکرات دولت با کنسرسیوم سخت به‌خشم فرورفتند. بسیاری از روزنامه‌های ایران یادآوری کردند که شرایط واگذاری نفت به کنسرسیوم بین‌المللی با منافع ملی‌کشورکاملاً منافات دارد و قانون ملی‌کردن صنایع نفت را به‌کلی نقض می‌کند.

برای ایجاد هراس در میان مردم ایران و اینکه جرأت اعتراض توده‌ای علیه این سیاست را نداشته و مجلس را زیرفشار قرار ندهند (چون بایستی موافقت‌نامه ایران و کنسرسیوم را تصویب می‌کرد)، دولت زاهدی در پایان اوت ۱۹۵۴ به‌ترور دسته‌جمعی عناصر میهن دوست مخالف دولت دست‌یازید. بسیاری از افسران ارتش وپلیس‌که دارای پنداری پیشرفته بودند وحتی عده‌ای از غیر نظامیان را بازداشت‌کرد. گروهی از معلمان به‌اتهام آماده شدن برای اعتصاب‌همگانی، به‌منظور وادارکردن مجلس به‌رد موافقت‌نامه نفت، دستگیر شدند. در ۷ سپتامبر ۱۹۵۴-۱۲ تن به‌اتهام پیکار به‌خاطر به‌دست‌آوردن آزادیهای دموکراتیك واستقلال ملی ایران محکوم به‌اعدام شدند.

پس از این اقدامها در ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۴، علی امینی وزیر دارائی‌دولت زاهدی، متن موافقت‌نامه ایران باکنسرسیوم بین‌المللی نفت را امضاءکرد. این موافقت‌نامه‌عملاً

قانون ملی شدن نفت راکه به‌سال ۱۹۵۱ به‌تصویب مجلس رسیده بود، نقض کرد، چون دراین قانون به‌روشنی ذکر می‌شدکه تولید نفت ایران بایستی به‌دست خود ایرانیهاانجام می‌گرفت، تمام درآمد حاصله از فروش نفت بایستی به‌خزانه دولت ایران ریخته می‌شد. ضمن شرایط قرارداد قیدگردید که درچارچوب کنسرسیوم دوکمپانی منحصراً حق اکتشاف، بهره‌برداری، عملیات فنی وحمل نقل نفت ایران را به‌عهده خواهدگرفت. به‌موجب این موافقت‌نامه زمینهٔ فعالیت‌های کنسرسیوم حتی ضمن مقایسه با سرزمین‌هائی‌که شرکت‌نفت سابق دراختیار داشت، گسترده‌تر شد. به‌محدودهٔ فعالیت کنسرسیوم علاوه برسرزمین‌های سابق ۸ جزیره خلیج فارس (خارك، قشم، هنگام، هـرمز وغیره) اضافه‌گردید. حتی نوار ساحلی پیرامون این جزایر و کناره‌های قاره‌ای خلیج فارس تا سه مایل در داخل دریا به قلمرو بهره‌برداری کنسرسیوم اضافه شد.

در سرزمین‌های واگذاری به‌کنسرسیوم، کلیه پالایشگاهها، لوله‌های نفت، مراکز تولید بـرق، خطوط تلگراف و تلفن، بندرها، راه آهن‌ها و راههای شوسه، فرودگاهها و خطوط هوائی، ایستگاههای رادیو و بناهای دیگری کـه اسماً به‌شرکت نفت ملی ایران تعلق داشتند در اختیار کنسرسیوم قرارگرفت. علاوه براین‌کنسرسیوم بنابه‌صلاحدید خود حق ایجاد راه‌آهنها، فرودگاهها، بندرهـا، ایستگاههای رادیو، خطوط تلگراف، تلفن و ایستگاهها را از دولت ایران به‌دست آورد. این‌شرکت حتی اختیارات فوق‌العاده‌ای‌برای بهره‌برداری در زمین‌هائیکه تنها جزو مایملك شرکت ملی‌نفت بودند، کسب‌کرد. شرکت ملی نفت‌کاملاً ازنظارت برعملیات تولید، اکتشاف وفروش نفت، برکنار شد، این‌شرکت فقط اسماً مالك پالایشگاهها، زمین‌ها، لوله‌های نفت وتأسیسات دیگر بود و بایستی نقش حائلی را به‌منظورپنهان‌نگاهداشتن شرکت امپریالیستی فعالیت‌های کمپانیهای‌نفت‌خارجی، در ایران بازی می‌کرد.

مدت این موافقت‌نامه ۲۵ سال و سپس تا سال ۱۹۹۴ تمدید شد، ضمن ماده ۴۱ این موافقت‌نـامه ایران حق لغو این قرارداد را تا پایان سررسید نداشت. تقسیم درآمد میان دولت ایران وکنسرسیوم بین‌المللی‌رسماً برمبنای تقسیم این درآمد درکشورهای‌دیگر خاور نزدیك ومیانه، یعنی ۵۰٪ بود. در رابطه با پرداخت میزان درآمد به‌خزانه‌دولت ایران، کنسرسیوم چیزی بیشترازکمپانی نفت انگلیس ـ ایران پیش از ملی شدن، به‌ایران نمی‌پرداخت.

بنابراین قرارداد دولت ایران باکنسرسیوم از نوع همان امتیازات امپریالیستی‌بود که بگونه ناهنجاری منافع ملی و استقلال کشور را پایمال می‌کرد. انعقاد این قرار داد به‌معنای تجدید مواضع‌امپریالیستی‌در بهره‌کشی ازنفت ایران مانند پیش بود با این‌اختلاف

که هم‌اکنون کمپانی‌های نفتی امریکائی برای بهره‌برداری‌ازنفت جنوب درکنار انگلیسها قرارگرفتند و غنائم نفتی را بگونه برابر میان خود تقسیم می‌کردند.

تنظیم‌کنندگان این‌قرارداد نتوانستند به‌کمك نیرنگ‌های قلمی‌و ایجاد پیچیدگی‌های عمدی در متن، افکار عمومی مردم را بفریبند و سرشت امپریالیستی این قرارداد راپنهان نگاهدارند، مردم ایران پس از امضای این سند باکنسرسیوم فراوان به‌خشم آمدند.مثلاً سناتور دیوان‌بیگی ضمن بحث در این باره، در مجلس سنا گفت با امضای این قرار داد «ما موافقت‌کردیم دولتی‌در داخل دولتمان‌پدید آوریم واینگونه حاکمیت‌مان را ازدست دادیم». روزنامه «صدای مردم» چاپ تهران این قرارداد را «توافق‌گرگ وبره» خواند.

با همه اینها قرارداد باکنسرسیوم نفت در ۲۱ اکتبر ۱۹۵۴ درمجلس شوراو در۲۸ اکتبر در مجلس سنا به‌تصویب رسید.

کودتای دولتی سال ۱۹۵۳ وتسلیم نفت جنوب به‌کنسرسیوم درهای ایران رابرای غارت‌شدن ثروتهای طبیعی واستثمار توده‌هایش‌به‌روی بیگانگان به‌ویژه امپریالیست‌های امریکا هرچه بازترگشود. پس از این رویداد انحصارات امپریالیستی با نواخت بسیار شتاب‌انگیزی به‌درون ایران‌نفوذکردند، اینان همه ازنمونه‌کنسرسیوم بین‌المللی سرمشق گرفتند و با شتاب‌زدگی به‌تاراج منابع ملی واستثمار مردم ایران پرداختند.

تاراج ایران به‌وسیله کنسرسیوم بین‌المللی

فعالیت کنسرسیوم بین‌المللی پس از ربودن منابع نفت جنوب ایران، عملاً دست کمی از عملیات ددمنشانه و تاراجگرانهٔ کمپانی نفت انگلیس ـ ایران سابق نداشت، این کنسرسیوم هم مانندآن‌کمپانی ثروت ملی ایران را وحشیانه غارت‌می‌کرد. در برخی‌موارد کنسرسیوم نسبت به‌استثمار نفت ایران شدت عمل بیشتری را ازکمپانی نفت سابق نشان می‌داد: پس از ۹ سال، تا سال ۱۹۶۳ کنسرسیوم متجاوز از ۳۴۰ میلیون تن نفت از چاههای نفت ایران بیرون کشید واین مقدار بیش از بهره‌برداری ۵۰ ساله‌کمپانی سابق (۳۲۵ میلیون تن) از همین معادن نفت بود.

استخراج نفت به‌وسیله تأسیسات وابسته به‌کنسرسیوم روز به‌روز افزایش می‌یافت، در عین حال تأسیسات نفتی متعلق به شرکت نفت ملی ایران فقط ۲۵۰-۲۶۰ هزار تن، یعنی‌کمتر از نیم درصد کنسرسیوم نفت استخراج می‌کرد. تقریباً تمام فرآورده‌های نفتی که به‌وسیله کنسرسیوم استخراج می‌گردید بدون پرداخت عوارض‌گمرکی از ایران صادر می‌گردیدند. انحصارهای‌نفتی‌سودهای‌کلانی‌از بهره‌برداری نفت‌ایران به‌دست می‌آوردند.

طبق برآورد کارشناس نفتی امریکائی به‌نام ا. کنود هرتن نفت خام‌که از ایران استخراج می‌شد ۱۲/۵۶ دلار برای کمپانی‌ها سود داشت در صورتیکه اصل بهای آن ۱/۵ دلار بود. کمپانی‌های نفتی نه‌تنها از راه استخراج بلکه از راه حمل و نقل، تصفیه و فروش نفت ایران سود فراوانی می‌بردند.

به‌گواهی نشریهٔ «فایننشال‌تیمس» لندن، در پایان ۱۹۶۲ سودی‌که کنسرسیوم از ایران برد بارها بیشتر از سودهائی بودکه کمپانی‌های نفت دیگر ازکشورهای همسایهٔ آن می‌بردند. در جریان یك دورهٔ ۵ ساله (از ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۰) سود خالص‌کمپانی‌های‌نفت در عراق ۶۲٪، در عربستان سعودی ۶۱٪ و در ایران ۷۹٪ مبلغ‌کل سرمایه‌گذاری‌آنها بوده است.

کنسرسیوم بین‌المللی نفت، از پالایشگاه نفت آبادان فقط کمی از بیش از نصف گنجایشش‌که ۲۵ میلیون تن درسال بود، بهره‌برداری می‌کرد. اگر درسال ۱۹۵۰ کمپانی نفت انگلیس‌سابق سالیانه درحدود ۲۵ میلیون تن‌نفت‌در پالایشگاه آبادان تصفیه‌می‌کرد، کنسرسیوم درهمین پالایشگاه در سالهای ۱۹۵۷-۱۹۶۱ فقط ۱۵ میلیون تن در سال‌برای تصفیه می‌سپرد این‌کنسرسیوم ترجیح می‌داد نفت خام را از ایران صادرکند، اگرچه این موضوع از لحاظ مالی و افزایش بیکاری کاملاً به‌زیان ایران تمام می‌شد. در حدود هزاران کارگر از پالایشگاه نفت آبادان به‌وسیله‌کنسرسیوم اخراج شدند. با وجود افزایش استخراج نفت از چاههای نفت‌کنسرسیوم جمع کل کارگران و کارمندان که در تأسیسات کنسرسیوم سرگرم‌کار بودند به ۴۰ هزار تن کاهش یافت. در پایان ۱۹۶۳ مجله «تهران مصور» چاپ تهران خبر داد که به موجب اعلام یکی از نمایندگان بلندپایهٔ ایران در کنسرسیوم به‌نام رحمت قوامی، در جریان ۴ سال اخیر، کنسرسیوم ۱۵ هزار تن کارگر ایرانی را از تأسیسات نفتی اخراج کرده و در نتیجه این کار سود سالیانه‌اش ۲۰ میلیون لیره‌استرلینگ افزایش یافته است.

در عین حال شماره پرسنل کارشناسان وتکنیسین‌هاکه در منطقه فعالیت کنسرسیوم امر ونهی‌می‌کردند ودر میان‌آنها امریکائیان نقش مهمی را به‌عهده داشتند، درسال۱۹۵۹ به ۶۰۰ تن رسید، این تعداد دوبرابر کارشناسان خارجی‌مشغول‌کار در زمان شرکت‌سابق نفت انگلیس بود. مطبوعات ایران درآن زمان خبر دادندکه درآغاز ۱۹۶۲ در تأسیسات کنسرسیوم ۹۰۰ کارشناس خارجی کار می‌کردند. در عین حال ۴۰ کارشناس ایرانی از پالایشگاه آبادان اخراج و به‌جای آنها خارجیان به‌کارگرفته شدند.

در تأسیسات‌کنسرسیوم کارگران و مستخدمان ایرانی مانند پیش مورد تبعیض قرار گرفتند، میزان کارمزد آنها بارها کمتر از خارجیانی بودکه همان کار را انجام می‌دادند.

سیستم جریمه در موردکارگران ایرانی رواج داشت وآنها را به‌بهانه‌های گوناگون ازکار اخراج می‌کردند. کارگران ایرانی مانند دورهٔ شرکت سابق نفت مورد استثمار بیرحمانه کنسرسیوم قرارمی‌گرفتند. ضمن دادخواست کارگران‌بالایشگاه‌آبادان گفته شد: «کارگران خوزستان ازبینوائی رنج می‌کشند، ناگزیر ترك‌دیار کرده و به‌کویت می‌روند. از زمانیکه کنسرسیوم سرکار آمده تاکنون بیش از ۳۰ هزار تن از کارگران ایرانی به‌آنجا مهاجرت کرده‌اند. کنسرسیوم حتی نسبت به‌مهندسان ایرانی مانند بردگان رفتار میکند تاچه‌رسدبه کارگران ساده. همین سه‌ماه آخرکنسرسیوم هزاران کارگر را که در تعمیرگاهها، کشتی‌ها وغیره کار می‌کردند، ازکار اخراج کرده است. از زمانیکه‌کنسرسیوم سرکار آمد، هزاران کارگربیکار شده درحال‌گرسنگی و گدائی به‌سر می‌برند. وزارت‌کارتشکیل اتحادیه‌کارگران را درخوزستان ممنوع‌کرده است. قانون تأمین اجتماعی در خوزستان به‌کار برده‌می‌شود، اما زیر پوشش همین قانون‌کنسرسیوم بی‌قانونی می‌کند».

بیهودگی قرارداد نفت باکنسرسیوم نزد همه ایرانیان وسرشت غارتگرانهٔ فعالیت‌های آن، روز به‌روز برای مردم وحتی‌گروه‌های دست‌راستی ایران روشن‌تر می‌شد. مثلاً شاه ایران اعلام داشت‌که از شرایط قرارداد کنسرسیوم ناخشنود است. اوگفت: «قرارداد منعقده سال۱۹۵۴، نارسائیهای فراوانی دارد وما می‌خواهیم درآمدبیشتری از نفت‌داشته باشیم». فعالیت‌کنسرسیوم بین‌المللی نفت وتاراج ثروت ملی ایران به‌وسیله انحصارگران خشم تـوده گسترده مردم، روشنفکران پیشرفته، دانشجویان، طبقه کارگـر و قشرهای دموکرات مردم را برانگیخت، اینان خواهان پایان‌دادن به امرونهی خارجیان و بیش از همه انحصارگران نفتی امریکا در ایران شدند.

۲۹

پیوستگی ایران به‌پیمان بغداد و شدت بحران اجتماعی ـ اقتصادی وسیاسی در کشور

پایان سالهای ۵۰ ـ آغاز سالهای ۶۰

ورود ایران به‌پیمان بغداد

پس از کودتای سال ۱۹۵۳ گروههای دست‌راستی حاکم ایران اصول سیاست‌خارجی دولت را بر مبنای «ناسیونالیزم مثبت» اعلام داشتند. رهبران ایران ضمن اعلامیه‌های رسمی‌شان منظور از «ناسیونالیزم مثبت» را «دفاع از منافع ملی ایران در برابر هرگونه نفوذخارجی که به‌زیان ایران‌باشد» و «جلوگیری ازتبلیغ علیه روابط با دولت‌های‌بزرگ»، اعلام داشتند. اما عملاً سیاست خارجی ایران در آن هنگام بگونه‌ای آشکار اتحاد با ایالات‌متحده امریکا و دولت‌های غربی سرمایه‌دار دیگر، پیروی از خط‌مشی آنها مبنی‌بر کشاندن سرمایه‌های خارجی به‌درون‌ایران وسیاست ضدکمونیستی بود.

رویدادهای اوت ۱۹۵۳ و تسلیم نفت جنوب به‌کنسرسیوم، شرایط لازم را برای کشاندن ایران به‌بلوک امپریالیستی تجاوزکارخاورمیانه‌که تازه‌سازمان یافته بود، فراهم آورد. بیدرنگ پس‌ازکودتا یعنی‌درپایان ۱۹۵۳ امریکائیان وانگلیسها باتمام قدرت‌ایران را به‌سوی ترکیه وپاکستان حل‌دادند تا باآنها نزدیک شود، این‌کشورها به‌اصطلاح خط مشی‌ضدکمونیستی‌داشتند و گروههای دست‌راستی‌حاکم‌شان صددرصد دراختیارامپریالیست‌ـ

های امریکائی وانگلیسی بودند. به‌ویژه گروههای ایرانی وابسته به‌انگلیسی‌ها وامریکائیها فعالیت شدیدی را به‌منظور کشاندن ایران به بلوك جنگی امپریالیستی، پس از امضای قرارداد نفت کنسرسیوم به‌سال ۱۹۵۴، آغاز کردند. در بهار ۱۹۵۵ میان عراق ـ ترکیه پیمانی نظامی بسته شدکه نام «پیمان بغداد» را بخود گرفت. درآوریل ۱۹۵۵ انگلستان، درسپتامبر همان سال پاکستان رسماً به‌این پیمان پیوستند. وازآنجا فشار انگلستان وامریکا روی گروههای دست‌راستی حاکم برایران برای پیوستن به‌این پیمان شدت یافت.

ورود ایران به پیمان بغداد که سرشت تجاوز نظامی وضد شوروی داشت ناقض قرارداد سال ۱۹۲۷ ایران وشوروی بود، دراین قرارداد بیطرفی هردو دولت تضمین شده بود، وبه‌روشنی شرکت عملی ورسمی هر یك ازطرفین را دراتحادیه‌های سیاسی یاپیمانهائیکه امنیت کشور دیگررا به‌خطر می‌انداخت، ممنوع کرده بود. این قصد گروههای دست‌راستی حاکم ایران بیطرفی سیاسی این کشور را نقض می‌کرد، کشانده شدن ایران به‌پیمان تجاوز ـ کار بغداد باعث نگرانی افکار عمومی می‌شد و اعتراض توده‌های گستردهٔ مردم را بر ـ می‌انگیخت.

درآوریل ۱۹۵۵ ژنرال زاهدی از مقام نخست‌وزیری کنار رفت وحسین علا جای او را گرفت، دولت تازه به‌منظور فرونشاندن خشم واعتراض مردم به‌سیاست زور وفشار پناه جست. از ۶۰۰ تن افسران ارتش وپلیس وژاندارمری آزادیخواه که در پائیز ۱۹۵۴ بازداشت شده بودند ۷۰ تن در دادگاههای نظامی به‌مرگ محکوم شدند، تقریباً ۳۰ تن ازآنها تیرباران وبقیه را به‌زندان ابد بااعمال شاقه تخفیف دادند؛ صدها تن ازآنها را به‌مدت ـ های طولانی به‌زندان با اعمال شاقه محکوم کردند. باکمك مستشاران نظامی امریکا به تصفیه کادرهای افسری ارتش وپلیس پرداختند. تمام سازمانها وشخصیت‌های اجتماعی مورد پیگرد قرار گرفتند.

دولت شوروی ضمن اعلامیه ویژه‌ای که در ۱۲ اکتبر ۱۹۵۵ انتشار یافت، هدف ـ های تجاوزکارانه پیمان بغداد را به‌عنوان «گروه‌بندی نظامی درخاور نزدیك و میانه که ابزاری در دست گروههای مشخصی می‌باشد واین گروهها استواری صلح وامنیت بین‌المللی را به‌خطر می‌اندازند»، فاش کرد. دولت شوروی هشدار دادکه هدف این گروه‌بندی «محکم کردن قید وبندهای استعماری درمناطق این کشورها می‌باشد» وبه‌ویژه یادآوری کرد که پیوستن ایران به‌پیمان بغداد مخالف روابط حسن‌همجواری ایران با اتحادشوروی وناقض تعهدات ایران درپیمان‌های دوستی منعقده با شوروی خواهدبود.

اما دولت حسین علا، به‌اعتراض افکار عمومی ایران وهشدار اتحادشوروی اعتنا نکرد. در ۱۱ اکتبر ۱۹۵۵ درمجلس اعلام داشت که دولت تصمیم دارد به‌پیمان بغداد

ملحق شود، و روز بعداین تصمیم رسماً به‌بغداد آگاهی داده شد. درجلسه افتتاحیه‌شرکت‌کنندگان پیمان‌که ضمن نوامبر ۱۹۵۵ دربغداد تشکیل شد نمایندهٔ ایران به‌نام خالدی به‌عنوان دبیرکل شورای‌دائمی پیمان بغداد، انتخاب گردید.

دربهار ۱۹۵۷ حسین‌علاء به‌اصطلاح «دکترین‌ایزنهاور» را هم‌تأئید کرد، این‌دکترین هرچه‌بیشتر ایران‌را دربند اسارت نظامی وسیاسی‌امریکا قرارمی‌داد. در «دکترین‌ایزنهاور» که ضمن ۵ مارس ۱۹۵۷ اعلام شد، سیاست ایالات متحده امریکا به‌منظور به‌بندکشیدن هرچه بیشترکشورهای خاور نزدیك ومیانه زیر نام «استواری استقلال ملی و دفاع از تمامیت ارضی» این‌کشورها درمقابل به‌اصطلاح «تهدیدکمونیسم» تنظیم‌شده بود. براستی هدف عمدهٔ این دکترین سرکوبی جنبش‌های روزافزون آزادی ملی درکشورهای عربی و کشورهای دیگرخاور نزدیك و میانه، ادامه رژیم‌های ارتجاعی به‌سود استواری موقعیت انحصارات امپریالیستی نفت دراین منطقه بود.

دولت ایران ضمن پذیرش و موافقت با «دکترین ایزنهاور» زیر نام «اقدام دفاعی علیه تهدیدبه‌تجاوز» به‌دولت ایالات متحده امریکا حق داد، این دولت هرزمان میل‌کرد ارتشش را به‌کشورهای خاور نزدیك و میانه به‌منظور «دفاع» گسیل دارد. دولت‌امریکا وعده دادکه به‌ساختن تأسیسات نظامی دراین‌کشورها اقدام خواهدکرد وضمناً اسلحهٔ لازم را به‌ایران تحویل خواهدداد.

دولت ایران با ورود به پیمان بغداد و تائید «دکترین ایزنهاور» آشکارا سیاست بیطرفی را نقض کرد و سیاست خارجی کشور را برمبنای وابستگی به منافع دولت‌های امپریالیستی امریکا وانگلستان‌که برای حفظ چیرگی‌استعماری درکشورهای خاورنزدیك ومیانه به‌شکل جدید تلاش می‌کردند، بنانهاد.

با تسلیم نفت به‌کنسرسیوم بین‌المللی و ورود ایران به‌پیمان بغداد، گروههای دست راستی حاکم ایران می‌پنداشتند که وضع داخلی ایران استوار خواهد شد و کشور می‌تواند از دشواریهای مالی ـ اقتصادی رهائی یابد. اما این حساب‌ها درست از آب درنیامد. انقلاب ژوئیه سال ۱۹۵۸ عراق ثابت‌کردکه امیدبستن به‌شرکت درپیمان بغداد به‌منظور تضمین حفظ نظام موجود درکشورهای شرکت کننده، پنداری خام و بیهوده است.

این انقلاب گروههای دست راستی حاکم را در ایران سخت به هراس انداخت. دولت ایران ضمن هراس از مردم، کوشید تا از راه وابستگی نظامی ـ سیاسی هرچه گسترده‌تر ایران‌باامریکا، موقعیتش‌را استوارکند. دربائیز۱۹۵۸دولت‌اقبال‌که جای‌دولت مستعفی علا را درآوریل ۱۹۵۷ گرفته بود، با وزیر جنگ ایالات متحده به‌نام ماکلرو

که درتهران‌بود، دربارهٔ انعقاد یك قرارداد نظامی دوجانبه تازه میان‌امریکا وایران وارد مذاکره شد. پس‌ازآنکه دولت ایران درفوریه۱۹۵۹ مذاکرات جاری بین ایران وشوروی را مبنی بر روابط دوستانه وعدم تعرض به‌هم زد، درمارس۱۹۵۹ قرارداد نظامی‌دوجانبه میان ایران وامریکارا درآنکارا امضاءکرد. به‌موجب این‌قرارداد به‌دولت‌امریکا حق‌داده شد طبق تقاضای دولت‌ایران، درمورد به‌اصطلاح تجاوز غیر مستقیم ومستقیم دشمن‌خارجی ارتش به‌این‌کشور گسیل دارد، اما دربارهٔ تجاوز غیرمستقیم باید یادآوری‌کردکه قیام مردم ایران به‌خاطر به‌دست‌آوردن آزادی‌های دموکراتیك و استقلال در نظر گرفته شده بود. دولت امریکا باز هم تائیدکردکه ازکمك نظامی واقتصادی به‌ایران دریغ نخواهدورزید.

دولت اقبال با انعقاد این قراردادکوشش داشت‌که هرچه بیشتر وابستگی ایران را به‌سود سیاست امپریالیست‌های امریکائی مستحکم‌ترکند.

روبهم‌رفته به‌طوریکه ضمن اعلامیه دولت شوری درتاریخ ۲۵ مارس ۱۹۵۹یادآوری شد، این قرارداد «امکان‌تبدیل خاك ایران را به‌پایگاه نظامی ـ استراتژیك‌دولت‌های امپریالیستی‌کاملاً آسان می‌کرد» و با منافع صلح وامنیت در منطقه خاور نزدیك و میانه، وحتی با تعهدات موجود ایران در قبال شوروی‌کاملاً منافات داشت. دولت اقبال با امضای قرارداد دوجانبه نظامی ۵ مارس ۱۹۵۹ و واگذاری اختیار به‌امریکا درباره‌فرستادن ارتش‌به‌خاك ایران، گام تازه‌ای‌را در راه نزدیکی ایران به‌منافع وسیاست امریکا برداشت.

دولت عراق از پیمان بغداد که ایران یکی از اعضای آن بود، پس از انقلاب ۱۹۵۸ خارج شد وبنابراین نام این پیمان به‌«سنتو» تغییر یافت، اما حتی انعقادقرارداد نظامی‌با امریکافرجام ناگواری‌را برای اقتصاد، زندگی‌اجتماعی ـ سیاسی و وضع‌همگانی توده‌های مردم دربر داشت.

سیاست خارجی ایران برمبنای‌شرکت این‌دولت درسازمان سنتو وقرارداد دوجانبه با امریکا توجیه شد، این‌سیاست باعث افزایش بی‌سابقه هزینه‌های نظامی درکشور گردید. بگواهی مطبوعات ایران، از سال ۱۹۵۳ تا آغاز سال ۱۹۶۱ ـ ۶۵ میلیارد ریال برای مقاصدنظامی‌هزینه شد. این‌مبلغ ۴برابر بیشتر ازجمع هزینه‌های دولت درامورکشاورزی، آبیاری، صنایع واستخراج معادن‌درفاصله سالهای ۱۹۴۹ ومارس ۱۹۵۹ بود. درسالهای ۱۹۶۱ و۱۹۶۲ هزینه‌های نظامی پیوسته افزایش می‌یافت.

طبق طرحهای امریکا درمناطق تهران، تبریز، مشهد، همدان، کرمانشاه، شیراز، اصفهان، اهواز، دزفول،آبادان، بندرعباس فرودگاههای وسیعی‌برای فرودآمدن‌هواپیماهای بزرگ جت‌که وابسته به‌نیروی هوائی استراتژیك امریکا بودند، ساخته شدند. به

ساختن راههای استراتژیك، بازسازی بندرهای خلیج فارس (بوشهر، خرمشهر، شاهپور، بندرعباس وجزیره‌خارك)، بنای‌سربازخانه‌ها، شهرك‌های‌نظامی درمناطق گوناگون کشور، اقدام گردید.

ایالت‌متحده امریکا که این‌تأسیسات نظامی‌عظیم خانه‌خراب کن، وبیخود را به‌ایران تحمیل کرد، گروههای حاکم ایران را می‌ترساندکه گویا «خطر موهوم کمونیسم» ایران‌را تهدید می‌کند؛ ضمناً وامهائی به‌اصطلاح نظامی را به ایران داد و زمامداران را ناچار کرد تا مبالغ هنگفتی از بودجه کشور را به‌مصرف سلاح و سازوبرگ نظامی برسانند، اینگونه خاك ایران‌را به‌یکی ازمهمترین پایگاههای نظامی امریکا درخاورمیانه‌درآورد.

هیئت مستشاری نظامی امریکا پس‌از ورود ایران به‌پیمان بغداد وامضای قرارداد دوجانبه ایران‌ـامریکا به‌ویژه فعالیت خودرا دراین‌کشور گسترش داد، طبق‌خبرمطبوعات ایران شماره مستشاران نظامی ایران‌درسال ۱۹۵۸ به‌۱۲۰۰ تن افزایش یافت وبعدهااین شماره زیادتر شد.

افسران امریکائی‌نسبت به‌افسران ایرانی همدرجه‌شان‌حق ارشدیت‌داشتند ومیزان حقوقشان بارها بیشتر ازحقوق هم‌پایگان ایرانی‌شان بود. اینان نقش‌مهمی را درپاکسازی ارتش ایران از «عناصر نامطلوب» به عهده داشتند، آشکارا در امور داخلی‌کشور ایران مداخله می‌کردند، و درسرکوبی‌تظاهرات مردم شرکت داشتند. در۱۳ اکتبر ۱۹۶۴مجلس ایران قانونی‌را گذراندکه به‌موجب‌آن نظامیان ومستشاران دیگر امریکائی ازمصونیت دیپلماتیك برخوردار شدند. در۳۱ اکتبر مجلس سنای ایران لایحه قانونی‌ای را تصویب کردکه به‌موجب‌آن به‌دولت اجازه‌داد وامی به‌مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار از ایالت متحده‌ـ امریکا دریافت وبه‌مصرف خرید اسلحه ازهمان دولت برساند.

افزایش گسترش سرمایه‌های خارجی

از سال۱۹۵۳ درهای ایران به‌روی سرمایه‌های خارجی کاملاً گشوده شد. به‌دنبال تسلیم نفت‌جنوب به‌کنسرسیوم، امتیازبهره‌برداری‌نفت درمناطق گوناگون‌ایران به‌کمپانی‌ـ های خارجی دیگر واگذارگردید. در اوت ۱۹۵۷ مجلس ایران قرارداد شرکت‌ملی نفت وکمپانی نفتی ایتالیائی «آمیپ مینراریا» را تصویب‌کرد، به‌موجب این قرارداد بایستی یك شرکت مختلط «سیریپ» برای استخراج نفت وگاز درسه منطقهٔ ـ بلوچستان، قسمت شرقی‌کوههای زاگرس ومناطق زیرآبی خلیج‌فارس ـ رویهمرفته به‌مساحت ۲۳ هزارکیلو مترمربع، تأسیس می‌شد. به‌موجب این قرارداد ۷۵٪ سود حاصله به دولت ایران تعلق

می‌گرفت. در ماه مه ۱۹۵۸ مجلس قراردادی با شرایط مشابه را با کمپانی امریکائی «پان‌امریکن پترولیوم کورپوریشن» تصویب کرد که منطقهٔ مورد بهره‌برداری این کمپانی ۱۶ هزار کیلومترمربع مساحت داشت. در ۲۹ ژوئن ۱۹۵۸ مجلس قراردادمیان شرکت ملی نفت وکمپانی کانادائی «سپفایر پترلیوم لمیتید» را تصویب کرد، به‌موجب این قرارداد کمپانی نامبرده حق بهره‌برداری نفت در ۲ منطقه اطراف خلیج‌عمان، روبهم‌رفته به‌مساحت‌هزار کیلومتر مربع را به‌دست‌آورد.

درپایان ۱۹۵۵ قانون ویژه‌ای به‌تصویب رسید که به‌موجب‌آن سرمایه‌گذاری خصوصی‌خارجیان‌درایران تشویق‌می‌شد. ضمن این‌قانون شرایط سرمایه‌گذاریهای خارجی در ایران با سرمایه‌گذاری داخلی ایران همسان بود. دولت ایران تأسیسات وابسته به سرمایه‌های خارجی را درصورتیکه ملی‌می‌شدند، تضمین‌کرد. صاحبان سرمایه‌های‌خارجی می‌توانستند هراندازه که بخواهند سرمایه یا سودشان را بخارج صادر کنند. درنیمه سال ۱۹۵۷ قانون ویژه‌ای وضع شدکه به‌موجب‌آن امنیت سرمایه‌گذاران خصوصی امریکائی تضمین می‌شد. درایران شمارهٔ بی‌شماری ازشعبات شرکت‌ها وبنگاههای ساختمانی، نفتی، بافندگی وکشاورزی‌خارجی‌آغازبه‌کارکردند. مجلهٔ «تهران‌مصور» چاپ‌تهران‌خبردادکه در نیمه‌سال ۱۹۵۸ درایران نمایندگیهای ۱۰۴۸ کمپانی خارجی در رشته‌های گوناگون سرگرم کارندکه‌ازجمله‌آنها ۲۲۰ شرکت امریکائی، ۲۸۵ شرکت انگلیسی، ۱۵۱ شرکت آلمان غربی، ۱۶۰ شرکت فرانسوی، ۵۳ شرکت ژاپونی، ۴۰شرکت سوئدی وغیره می‌باشند. مجله‌یادآوری‌کردکه این‌شرکت‌ها کلیداقتصاد ایران را در دست‌دارند وسالیانه‌بیش‌از ۱۰۰ میلیون‌لیره استرلینگ‌سرمایه از ایران‌خارج می‌کنند. طبق‌برآورد مجله «زندگی‌بین‌المللی» جمع مبلغی‌که درسال ۱۹۵۹ در رشته‌های گوناگون فعالیت‌های امپریالیست‌ها از ایران عاید شده بالغ بر یك میلیارد دلار، یعنی تقریباً به‌ازای هر یك نفر ایرانی ۵۰ دلار بوده است، باید در نظر گرفت‌که درآن سال درآمد ملی سرانه هرایرانی فقط ۱۵۰ دلار بوده است.

به‌سال ۱۹۵۸ قانون محدودیت بانك‌های خارجی درایران لغو شد. پس ازآن‌بانك‌داران امریکائی باکمك سرمایه‌های ایرانی، تأسیس بانکهائی را درتهران سازمان دادند. بانك توسعه صنعتی ومعادن‌که به‌سال ۱۹۵۹ تأسیس شد در اصل با سرمایه‌های ایرانی و خارجی آغاز به‌کارکرد. ۴۰٪ سهام این بانك متعلق به‌خارجیان بود، ضمناً نقش اصلی‌را انحصارگران امریکائی به‌عهده داشتند. به‌سال ۱۹۵۸ بانك ایران وفرانسه و به‌سال ۱۹۵۹ بانك ایران و ژاپن تأسیس گردیدند. همهٔ این بانك‌ها مختلط بودند و بیش از ۵۰٪ سهام این‌بانك‌ها متعلق به‌ایرانیان بود، اما فقط خارجیان دراین بانك‌ها تسلط داشتند وتصمیم

گیرنده اصلی آنها بودند.

ارگانهای دولتی ایران طی تصویب‌نامه وبخش‌نامه‌های گوناگون خاطرنشان کردند که شرکت‌های خارجی نسبت به بنگاههای ایرانی از امتیازهای ویژه‌ای برخوردارند. روزنامه «داد» در ۷ ژانویه ۱۹۵۹ خبرداد که سازمان برنامه بخشنامه‌ای صادر کرده است که ازاین به‌بعد ضمن انجام مناقصه‌ها بایستی فقط به‌پیمانکاران خارجی، یا نماینده‌های آن شرکت‌های ایرانی‌ای که با کمپانی‌های خارجی شریکند، کارداده شود.

درتمام ادارات ومؤسسات مهم دولتی، اقتصادی وغیره شمارهٔ بی‌شماری کارشناس یا مشاور امریکائی کار می‌کردند، تعدادآنها در سرتاسرکشور به‌سال ۱۹۶۰، به‌چند هزار تن رسید. این مشاوران یامتخصصان‌حقوق‌های گزافی می‌گرفتند وبرای انجام کارهایشان بدون مسئولیت هرچه می‌خواستند از دولت یا صاحب‌کار اعتبار می‌گرفتند وبیدرنگ آن را خرج می‌کردند.

لازم به یادآوری است که پس از تشکیل جمهوری فدرال آلمان به سال ۱۹۴۹، سرمایه‌های آلمان باختری به‌شدت در ایران نفوذکردند. آلمان باختری در سال ۱۹۵۴ توانست در زمینه بازرگانی‌خارجی ایران جزو معامله‌گران درجه۱ و درسال ۵۷/۱۹۵۶ مقام اول را به‌دست‌آورد. شرکت‌های آلمان‌غربی کوشش داشتند تسلط بربازارهای‌ایران را به‌دست‌آورند، به‌این‌منظور اعتبارات درازمدت دراختیاربازرگانان ایرانی می‌گذاشتند. به‌سال ۱۹۵۵ میان آلمان‌غربی و ایران قرارداد همکاری اقتصادی وفنی امضاء شد. در فوریه ۱۹۶۱ نمایندگان اقتصادی آلمان غربی درتهران و نمایندگان ایران قراردادی‌را امضاء کردند که به‌موجب آن سرمایه‌گذاری‌های خصوصی آلمان‌غربی درایران تضمین می‌گردید.

سرمایه‌های آلمان‌غربی هم‌مانند امپریالیست‌های امریکائی وانگلیسی سیاست‌عقب مانده نگاهداشتن و وابستگی اقتصاد ایران را عملی می‌کردند. ارهارد معاون صدراعظم آلمان ضمن نطقی‌که در اکتبر ۱۹۶۰ هنگام‌گشایش نمایشگاه صنایع‌آلمان درتهران ایراد کرد، آشکارا اعلام‌داشت که ایران نیازی به‌ایجاد صنایع سنگین ندارد وبایستی‌همانگونه کشوری «کشاورزی» باقی بماند.

شرکت دربلوك نظامی‌سنتو واستواری موقعیت‌سرمایه‌های خارجی درایران‌سرانجام به‌ازمیان رفتن انحصار بازرگانی خارجی‌این‌کشور واجرای «سیاست درهای باز» به‌منظور ورود بی‌بند و بارکالاهای خارجی به‌ایران گرائید. این چگونگی به‌میزان فاجعه‌انگیزی موازنه بازرگانی‌خارجی ایران را به‌زیان‌این‌کشور به‌هم زد وسال به‌سال به‌مقدارکالاهای وارداتی ایران افزوده شد. به‌موجب مدارك رسمی مالی ایران، درپایان سالهای ۵۰ و

آغاز سالهای ۶۰، واردات ایران تقریباً ۵ برابر بیشتر ازصادراتش بود. انگیزهٔ این نارسائی ویران کنندهٔ اقتصاد ایران در زمینه بازرگانی خارجی آن بود که دولت ایران در زمینهٔ بازرگانی خارجی دربست دراختیار دولتهای امپریالیستی غربی قرار گرفت وسیاست بازرگانی خود را طبق تمایلات آنها توجیه می‌کرد. موقعیت مسلط را دربازرگانی خارجی ایران، آلمان غربی، امریکا، انگلستان وژاپن در دست داشتند. بازرگانی ایران بااتحادشوروی وکشورهای سوسیالیستی دیگر، اهمیت چندانی در روند تجارت ایران نداشت ومنحصر به‌صادرکردن ناچیز کالاهای سنتی ایران به‌این کشورها بود.

مهم‌ترین اقلام صادراتی ایران منحصر به محصولات کشاورزی (خشکبار، پنبه، پشم، پوست)، و حتی قالی بود. اقلام وارداتی ایران شامل وسائل حمل ونقل، مقدار زیادی اتومبیل سواری، وحتی فرآورده‌های آهنی وفولادی، موتورها وماشین‌آلات برقی، ازجمله مقدار زیادی یخچال، تلویزیون، رادیو، پارچه، شکر، چای، کالاهای شیمیائی و داروئی، بودند. هجوم کالاهای خارجی به ایران مانع پیشرفت صنایع و اقتصاد مردمی درایران گردید، ورود مقداروفراوانی ازکالاهای لوکس و بی‌مصرف فقط می‌توانست خواسته‌های گروه محدودی از چهره‌های پولدار ومرفه مردم کشور را تأمین کند واینان را خشنود گرداند. تولیدقسمت مهم ازکالاهای وارداتی، درکارخانه‌های ایران امکان داشت، مثلاً پارچه‌های پنبه‌ای وپشمی ازآنجمله بودند. باید یادآوری کرد نسبت‌بهای عادلانه کالاهای وارداتی وصادراتی به‌زیان ایران کاملاً متفاوت بود. بهای کالاهای وارداتی بارها بیشتر ازکالاهای صادره از ایران برآورد می‌شد. این‌چگونگی تأثیر نامطلوبی دربازرگانی ایران باکشورهای سرمایه‌داری از لحاظ پیشرفت اقتصاد ملی این کشور داشت. مثلاً روزنامه «آسیا» در۲۴ نوامبر ۱۹۵۸ نوشت «واردات بی‌بندوبار کالا به‌ایران، اقتصاد کشور را فلج کرده است».

صنعت وکشاورزی ایران

درپایان سالهای ۵۰ ایران همانگونه کشوری بسیار عقب‌افتاده وکم رشد باقی‌ماند. در زمینهٔ سطح مصرف کالاهای صنعتی به‌نسبت سرانه، ایران نه‌تنها ازکشورهای پیشرفته، بلکه از کشورهای همسایه‌اش مثلاً عراق و ترکیه، عقب‌تر بود، صنایع کشور، به‌طور عمده درسطح کارهای سبک مثلاً تهیه موادخام کشاورزی قرارداشت ومنحصر به کارگاه‌های بسیارکوچك با کارگران بسیارکم بود، این کارگاهها از نظر فنی بسیار عقب‌افتاده بودند، تأسیسات صنایع سنگین وفلزگذاری وجود نداشت و درهمه رشته‌های صنایع رکود

وبیکاری حکم‌فرما بود.

به‌موجب مدارك ایران ضمن سال ۶۱/۱۹۶۰ در سرتاسر ایران ۹۵۰۰ کارگاه و مؤسسه کوچك صنعتی وجودداشت‌که درآنها ۱۳۶/۵ هزارکارگر کارمی‌کردند. بیش‌ازنیمی از این کارگاهها موتوری نبودند. در سرتاسر کشور قریب ۱۰۰ کارخانه وجود داشت که حداکثر کارگران بعضی ازآنها به۲۰۰ نفر نمی‌رسید، رویهمرفته ۵۵ هزار نفرکارگر در این کارخانه‌ها کار می‌کردند. درمیان این کارخانه‌ها رشته‌های گوناگون صنعتی، پیشرفته‌تر از همه کارخانه‌های پارچه‌بافی، قند سازی و سیمان‌سازی بودند. تولیدات کارخانه‌های پارچه‌بافی نخی و قندسازی کمتر از نصف، وکارخانه‌های پارچه‌بافی پشمی در حدود $\frac{1}{3}$ نیازمندیهای داخلی کشور را تأمین می‌کردند.

در ایران تولید صنایع دستی به ویژه، قالی‌بافی، صنایع نقره‌سازی و مس‌کاری و مصنوعات فلزی‌دیگر، نجاری، آهنگری، نقاشی، سفال‌کاری ورشته‌های‌صنایع دستی‌دیگر، نسبتاً رواج داشت.

علیرغم وجود ذخائر معدنی فراوان درایران، پیشرفت‌صنایع استخراج معادن‌بسیار کندبود، البته باید استخراج‌نفت راکه درتصرف انحصارهای خارجی یعنی کنسرسیوم‌نفت قرارداشت، ازاین قاعده مستثنی شمرد.

رقابت واردکنندگان مقادیرسرسام‌آورکالاهای خارجی به‌ایران، به‌ویژه‌کالاهائی‌که درایران تولید می‌شد (مثلاً پارچه)، سخت روی صنایع داخلی ایران اثرگذاشت وآنها را درحال عقب‌ماندگی نگهداشت. بسیاری ازکارخانه‌های پارچه‌بافی، چرمسازی وغیره یا تعطیل شدند یا ناگزیر ازمیزان‌کار خودکاستند.

به‌شمارهٔ شرکت‌های ورشکسته ایران‌افزوده شد. برخی ازشرکت‌ها ناگزیر سرمایه‌های خود را به‌بانك‌های خارج منتقل‌کردند. روزنامه «ارادهٔ آسیا» چاپ تهران در آغاز ۱۹۶۱ یادآوری کردکه سپرده‌های چهره‌های متنفذ دربانك‌های خارج از بودجهٔ سالیانهٔ کشور فزونی‌گرفته است. این روزنامه‌نوشت: «اگراین پولهائیکه به‌ارز تبدیل وبه بانك‌های‌خارجی‌منتقل شده‌اند، دوباره به‌ایران برگردند، آنوقت مردم ایران ازگرفتن‌وامهای خارجی بی‌نیاز خواهند شد وفقر وبینوائی ازمیان خواهد رفت».

اسنادیکه از سرشماری عمومی در سرتاسرکشور ضمن نوامبر ۱۹۵۶ به‌دست آمده نشان می‌دهدکه۷۰٪ تمام جمعیت در روستاها زندگی می‌کنند، ۵۶/۳٪ به‌کارکشاورزی سرگرمند. اما این‌رشته اصلی‌اقتصاد ایران درحالت‌سقوط است. محصولات عمده‌کشاورزی درسالهای اخیر افزایش نیافته وحتی‌کمتر شده است.

باوجود اینکه اقتصاد ایران‌برمبنای‌کشاورزی قرار داشت، محصولات‌کشاورزی‌این

کشور نتوانست حتی نیازمندی داخلی را تأمین کند. بیشتر اوقات کشور، دچار کمبود گندم، گوشت ومواد کشاورزی دیگر بود. ایران ناگزیر شد هرسال صدها هزارتن گندم، خواربار وغیره ازخارج واردکند.

کشاورزی مکانیزه در بیشتر نقاط کشور وجود نداشت. تقریباً در بیشتر زمین‌های قابل‌کشت، خیش، شن‌کش، بیل و ابزار زمان کورش هخامنشی، برای کشاورزی به‌کار می‌رفت. دولت مبالغ هنگفتی پول‌برای ساختن سدهای کرج، سفیدرود و دز خرج‌کرد. اما این مخارج دربرابر سیستم موجود مالکیت زمین وکشاورزی اثـر چندانی در پیشرفت کشاورزی نداشتند. استفاده از وجود این‌سدها برای‌کارکشاورزی به‌انگیزه ایجاد نکردن کانالهای آبیاری غیرممکن بود.

انگیزهٔ اصلی عقب افتادگی وسقوط کشاورزی ایران تسلط مالکان بزرگ زمین و بقایای فئودالها در روستاها بود. طبق اعلامیهٔ وزارت‌کشاورزی ایران‌که در۱۳ ژانویه ۱۹۶۲ انتشار یافت، تعداد ۱۰ هزار روستای ایران متعلق به‌مالکانی بودکه صاحب‌بیش از ۷ روستا بودند؛ مالکان۵هزار روستا صاحب ۵تا ۷ روستا بودند. چند مالك، صاحب بیش از ۱۰۰ روستا بودند. تقریباً ۸۵٪ زمین‌های زراعتی یا مستقیماً متعلق به‌مالکان یا به‌شکل وقف زیر نظر اینها قرار داشتند، قسمت ناچیزی از این زمین‌ها را مردم معمولی مالك بودند.

وضع ناگوار توده‌های‌مردم

هزینه‌های‌گزاف نظامی در رابطه با شرکت ایران دربلوك تجاوزکار نظامی سنتو، فشار سرمایه‌های خارجی و سیاست تاراجگرانه امپریالیست‌ها و حتی حفظ بقایای روابط فئودالی در روستاها، مردم ایران را دچار وضع بسیار ناگواری‌کرد. طبق مدارکی‌که از انستیتوی مسائل اجتماعی‌در دانشگاه تهران به‌دست‌آمد، درآمد سرانه متوسط مردم‌ایران سالیانه ۱۳۰ دلار، و ۲/۵ برابرکمتر از ترکیه، ۱/۵ برابر کمتر از عراق و تقریباً ۲۰ برابر کمتر ازامریکا بود. درآمد اکثریت مردم سرکوب شده ـ دهقانان وکارگران ـ بسیار کمتر از این مبلغ ناچیزبود. به‌عقیدهٔ وزیر سابق کشاورزی، حسن ارسنجانی، ۴۰٪مردم کشورکاملاً گرسنه و۴۰٪ دیگر نیمه‌گرسنه به‌سر می‌بردند.

طول عمر متوسط مـردم ایران، بگونه‌ایکه شاه ضمن خطاب به‌سناتورها درآغاز ۱۹۵۹ اعلام داشت، فقط ۲۷ سال بود. ایران در زمینهٔ آمار خودکشی‌های ناشی از گرسنگی وفقر جای اول را درجهان داشت.

وضع بهداشت عمومی مردم رقت‌انگیز بود. ضمن سال ۱۹۵۹/۶۰ در ایران فقط ۳۳۵۵ پزشك وجود داشت که به‌هر ده‌هزار نفر جمعیت فقط ۱/۵ نفر می‌رسید، ضمناً تقریباً $\frac{۳}{۴}$ پزشکان درتهران وشهرهای بزرگ دیگر اقامت داشتند، اکثریت خاموش مردم عملاً ازهرگونه کمك پزشکی‌محروم بودند. درایران‌هرسال۴ میلیون‌نفر به‌مالاریا مبتلامی‌شدند، بگونهٔ متناوب بیماریهای واگیردار خطرناك‌ازقبیل‌حصبه، آبله، وبا درایران درمی‌گرفت. جمع بی‌سوادان طبق مدارك سرشماری سال ۱۹۵۶ شامل ۸۵٪ کل‌جمعیت‌بود.

هزینه زندگی با سرعت بالا می‌رفت. نسبت به سال ۳۷/۱۹۳۶، این هزینه‌ها در آغاز ۱۹۶۱، ۱۷برابر شد، اما کرایه‌خانه به۴۰ برابر رسید.

وضع دهقانان وکارگران به‌ویژه از همه بدتر بود. دهقانان بی‌زمین ناچار بودند با شرایط توان‌فرسائی روی‌زمین‌های مالکان کارکنند. تقسیم سهمیه محصول میان دهقانان ومالکان‌مانند سابق وبرمبنای سنت‌های قرون‌وسطائی‌بود، این سنت‌ها درمناطق گوناگون به‌شکل‌های مختلف به‌کار برده می‌شدند: اصول تقسیم‌محصول برمبنای مالکیت زمین، آب، بذر، دام کارگر و نیروی کار دهقان بود. دربیشتر موارد مالك‌که صاحب زمین، حتی آب وبذر بود تقریباً $\frac{۴}{۵}$ محصول را ضبط می‌کرد. درچند منطقه جنوب ایران، که دهقانان در معرض استثمار بیرحمانه قرار داشتند، مالکان $\frac{۴}{۵}$ وحتی $\frac{۵}{۶}$ محصول را می‌بردند. علاوه براین بگونه‌ایکه روزنامه‌های مورخ۱۶ اکتبر ۱۹۵۸ ایران نوشتند. نخست وزیر ایران طی بخشنامه‌ای به‌استانداران وفرمانداران ابلاغ کردکه در بعضی مناطق دهقانان مجبور به‌اجرای سنت بیگاری وتسلیم عوارض جنسی به‌سود مالکان خواهندبود.

به‌سال ۱۹۵۵ دولت در ۵۰ روستا شامل ۲ هزار خانواده دهقان درمنطقه شیراز پژوهش‌هائی به‌عمل آورد. درنتیجه این تحقیق معلوم شدکه دهقانان این‌منطقه کاملاً از کمك پزشکی‌محرومند، واینکه درآمد سالیانه سرانه این روستاها فقط مبلغ ناچیز ۱۶۰۰ ریال (تقریباً۲۰ دلار) وسن متوسط روستائیان ۱۷ سال است. همهٔ این روستاها فاقدبرق، تلفون وخدمات پستی بودند. $\frac{۳}{۴}$ از ساکنانی‌که مورد پژوهش قرارگرفتند خانواده‌هایشان فقط در یك اطاق زندگی می‌کردند، این اطاقها عبارت از چهاردیواری گلی بودند که نه پنجره ونه شیروانی‌داشتند. دربسیاری موارد درون یك‌منزل دو وحتی سه خانواده‌زندگی می‌کردند. کار اصلی‌ساکنان این روستاها زراعت بود، امافقط ۳٪ ازساکنان صاحب‌زمین بودند، بقیه روی زمین‌های مالکان‌کار می‌کردند.

وضع دهقانان مناطق دیگر ایران‌هم بهتر از دهقانان ۵۰ روستای مورد پژوهش‌در شیراز نبود. قدرت خرید دهقانان بسیارکاهش یافت. از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۷، طبق

مدارك رسمی ایران، بهای محصولات کشاورزی به‌طور متوسط سالیانه ۴/۲٪، درعین‌حال ارزش هزینه زندگی سالیانه به ۸/۳٪ افزایش یافت، امامقدار اسکناس در گردش به ۱۵/۳٪ رسید. تقریباً ۹۵٪ مردم این مناطق کاملاً بی‌سواد بودند. در سال تحصیلی ۵۸/۱۹۵۷ در تمام کشور فقط ۵۳۸ دبستان روستائی وجود داشت که درآنها ۶۳۴ دختر و ۲۲۶۹۱ پسر درس می‌خواندند.

روزنامه اطلاعات ضمن سرمقاله ۲۶ دسامبر ۱۹۶۳ درباره وضع دهقانان جنوب ایران به‌شرح زیرتوضیح‌داد: «هنگامیکه ما به‌جنوب ایران مسافرت می‌کردیم، روستائی را دیدیم که همه ساکنان آن کور بودند، در روستای دیگری مردمش از گرسنگی وبرهنگی رنج می‌بردند. هنگام مسافرت به یکی از جزایر که شماره ساکنان آن ده هزار نفر بود، سرزدیم، دراین جزیره حمام، مستراح، پزشك و ماما اصلاً وجود نداشت. ساکنان این جزیره از آب‌باران که درآب‌انبار موجود بود برای رفع نیازمندیهایشان بهره می‌بردند، ضمناً از این آب‌انبارها حیوانات هم‌آب می‌نوشیدند. در فصل گردآوری محصول خرما، غذای ساکنان آمیخته‌ای از خرما و آرد هسته خرما بود. ساکنان اصلاً معنی دارو را نمی‌دانستند».

دهقانان گرسنگی زده، دربند رباخواران که بیشترشان از مالکان به‌شمار می‌آمدند، گرفتار بودند. بیداد وزور مالکان نسبت به‌دهقان بیداد می‌کرد. روزنامهٔ «صدای‌مردم» چاپ تهران در۱۶ مارس ۱۹۶۱ نوشت: «دهقانان ماهنوز به‌حال اسارت زندگی‌می‌کنند. روستاهای ما درست درشرایط قرون‌وسطائی قرارگرفته‌اند». هرسال‌ده‌ها هزار از دهقانان ورشکسته، بی‌نوا درتلاش به‌منظور رهائی ازبینوائی، گرسنگی وبیداد مالکان، روستاهای خود را ترك و به‌شهرها گریختند. مجله تهران‌مصور چاپ تهران درتاریخ ۱۰فوریه ۱۹۶۱نوشت: «هرسال بیش از ۷۰ هزارتن دهقان بینوا و ورشکسته از مناطق گوناگون کشور واردتهران می‌شوند. اما اینها درتهران وشهرهای دیگر کارگیرشان‌نمی‌آید. صدها هزاربینوا، بیغوله‌های جنوب تهران را پرکرده‌اند». شماره بیکاران هرسال بگونه‌سرسام‌آوری افزایش می‌یافت، این بیکاران شامل هزاران کارگر اخراجی به‌وسیله کنسرسیوم‌نفت، کارگران کارخانه‌های ورشکسته پارچه‌بافی وکارگاههای دیگرکه دراثر رقابت کالاهای خارجی به‌این‌روز افتاده بودند، پیشه‌وران ورشکسته و دهقانان فراری روستاها و غیره بودند.

شماره بیکاران‌آن اندازه افزایش‌یافت که‌کمیته شکایات مجلس، ضمن اخباریکه ضمن ۱۷فوریه ۱۹۶۴ در«مجلهٔ تهران‌مصور» چاپ‌تهران انتشار داد، اعلام‌داشت، تنهامسئله پیچیدهٔ‌کشور «بیکاری» است. بسیاری‌از ایرانیان برای‌جستجوی‌کار به‌کشورهای همسایه

مانند عراق، کویت، جزایربحرین، شیخ نشین‌های خلیج فارس وپاکستان مهاجرت‌کردند.

اما کارگرانی‌هم‌که‌کار داشتند در وضع بسیار توان‌فرسائی به‌سر می‌بردند. بابودن ارتش عظیم بیکاران و درشرایط رکود و ورشکستگی چند رشته ازصنایع ملی، کارگران بسیاری از تأسیسات، مثلاً کوره‌پزخانه‌های تهران با انجام ۱۰-۱۲ ساعت‌کار روزانه فقط کارمزد ناچیزی می‌گرفتند. مثلاً کارمزد متوسط تمام‌کارگران‌کوره‌پزخانه‌ها (شماره آنها در سال ۶۱/۱۹۶۰ در تمام ایران۴۹۲۵ نفر بود)، به‌موجب مدارك رسمی ایران ماهیانه‌فقط۱۶۸۹ ریال‌بود، اماکارمزد متوسط‌کارگران‌کارخانه‌های چتائی‌بافی،ریسندگی، پارچه‌بافی، نخ‌ریسی (شمارهٔ آنها درسال ۶۱/۱۹۶۰ تقریباً ۴۰ هزارتن بود) ماهیانه از ۱۸۵۰ تا ۲۰۱۶ ریال بود، درهمان هنگام یك‌کیلو نان در تهران ۱۰ریال ارزش‌داشت.

پرداخت کارمزد کارگران اغلب به‌تأخیر می‌افتاد، قانون بیمه‌های اجتماعی وکار فقط روی‌کاغذ بود وعملی نمی‌شد. روزنامهٔ «کیهان» در ۱۶ مارس ۱۹۶۱ نوشت: «از کارمزدکارگران هرماه مبلغ قابل‌ملاحظه‌ای به‌عنوان حق‌بیمه‌های اجتماعی‌کسر می‌شود، امّاسازمان بیمه‌های‌اجتماعی هیچگونه‌کمکی به‌کارگران نمی‌کند». درکارگاهها،کارخانه‌ها ومعدنها اغلب سوانحی روی می‌دادکه درپی‌آنها بسیاری ازکارگران‌جان خود را ازدست می‌دادند. شرایط مسکن‌کارگران بی‌نهایت توان‌فرسا بود، قسمت‌عمده‌کارمزد کارگران‌به مصرف اجارهٔ اطاق یا منزل می‌رسید.

جوانان ایرانی در شرایط بسیار ناهنجاری به سر می‌بردند. در تأسیسات صنعتی، کودکان، نوجوانان وجوانان‌کارگر به‌نسبت بزرگسالان کارمزدکمتری دریافت می‌کردند. اکثریت خاموش جوانان ایرانی از تحصیل محروم بودند. زیر فشار خارجیان، بیشتر ایرانیان درس خوانده و باسواد نمی‌توانستند برای خودکار پیدا کنند. اما تحصیل‌کرده‌هائیکه موفق‌می‌شدندکار پیداکنند حقوقشان بارها کمتر از حقوق مستشاران وکارشناسان امریکائی‌که همان‌کار را انجام می‌دادند، بود.

این‌فرجام رقت‌انگیز اقتصادکشور، ووضع‌توده‌های مردم ایران درنتیجهٔ سیاستی‌بود که پس ازکودتای ۱۹۵۳ دولت ایران اختیارکرده بود.

توده‌های مردم‌نتوانستندبا وضع‌موجودسازش‌کنند وبرای به‌دست‌آوردن حقوق‌خود، علیه انقیادکشور به‌دست امپریالیست‌های امریکائی وعلیه‌بقایای فئودالها به‌منظور به‌دست آوردن استقلال وآزادی ملی به‌پیکار برخاستند. این پیکار هرسال وضع حادتری رابخود می‌گرفت وبه‌سال ۱۹۶۱ به‌منتها حد خود رسید. روزنامه آتش چاپ تهران در ۱۸مارس ۱۹۶۱نوشت: «موج ناخشنودی‌گسترده تمام‌قشرهای مردم‌کشور یعنی دهقانان،کارگران، مستخدمان، سربازان، روشنفکران را فراگرفته است». عناصریکه درنخستین صفوف‌جنبش

مردم به‌منظور استقلال‌ملی وآزادیهای دمکراتیك قرارداشتند سخت‌مورد پیگرد دولت‌قرار گرفتند وحزب توده ایران‌که به‌زیرزمین‌رانده شده بود، کوشش داشت یك جبههٔ متحدخلق را سازمان دهد وعلیه امپریالیست‌ها ومرتجعان داخلی پیکارکند.

جنبش کارگران

طبقهٔ کارگر ایران، پیکار مردم رابه‌منظور بهبودی وضع‌توده‌های وسیع، وبه‌جنگ‌ـ آوردن استقلال ملی وآزادیهای دمکراتیك، رهبری می‌کرد. درنخستین‌سالهای موجودیت کنسرسیوم، ضمن اوت ۱۹۵۵، کارگران بعضی ازتأسیسات نفتی آبادان دست به‌اعتصاب زدند، اینان خواهان افزایش کارمزد بودند. اداره کنسرسیوم ناگزیر شد به‌کارمزد این کارگران بیفزاید، اما دیری نپائید که در مغازه‌های وابسته به کنسرسیوم بهای برنج و ضروریات دیگر زندگی یك‌باره بالارفت. درتابستان وپائیز ۱۹۵۷ نفت‌گران مسجدسلیمان وآغاجاری دوباره چندبار اعتصاب‌کردند، اینان هم خواستار افزایش کارمزد ضمن‌رابطه با بالارفتن‌بهای محصولات نفتی، به‌رسمیت شناختن‌حق‌اعتصاب وغیره به‌وسیله‌کنسرسیوم شدند. دولت ایران زیر فشارکنسرسیوم، این‌اعتصاب را غیرقانونی اعلام وبرای‌کسانیکه «باعث ایجادآشفتگی درتأسیسات نفت جنوب شوند» محکومیت اعدام را در نظرگرفت. علاوه‌براین در بهار وتابستان ۱۹۵۷، کارگران کوره‌پزخانه‌های تهران اعتصاب‌کردند، اینها هم می‌خواستند به‌کارمزدشان افزوده گردد، کارگران معدن منگنز در رباط‌کریم هم به‌خاطر نامطلوب بودن غذا ومسکن وکم‌بودن‌کارمزدشان اعتراض‌کردند.

به‌سال۱۹۵۸ بافندگان اصفهان به‌نشانهٔ اعتراض ـ علیه تعویق حقوق چندماهه، ندادن سهم‌نان، لباس‌کار، نبودن موادخام‌که به‌بیکاری‌اجباری آنها می‌انجامید، چندبار اعتصاب کردند. اعتصاب کنندگان همچنین خواهان افزایش کارمزد بودند، ۵۰۰ کارگر ساختمان تأسیسات نفت خارك، هزارکارگر بندری کمپانی‌های کشتی‌رانی بندر شاهپور و رانندگان تاکسی درتهران دست به‌اعتصاب زدند. تاکسیرانان تهران خواستار تجدیدنظر درمقررات وسیستم اخذجریمه بودند.

درآوریل ۱۹۵۹ کارگران‌کارخانه بافندگی، ریسباف اصفهان پس ازآنکه حقوقشان پرداخت نشد، دست ازکارکشیدند. در ژوئن‌بیش از۱۵۰۰ بافنده‌کارخانجات وطن‌اصفهان اعلام اعتصاب‌کردند. در همان ماه چند هزار تن از کارگران کوره‌پزخانه‌های تهران‌که خواهان‌افزایش۳۵٪ به‌کارمزدشان بودند دست به‌اعتصاب زدند. باوجود اینکه‌کارفرمایان با افزایش کارمزد اینان به‌میزان ۲۰٪ موافقت کردند، اعتصاب ادامه یافت وفقط پس از

اعزام پلیس به‌محل، اعتصاب درهم‌شکسته شد.

دراکتبر ۱۹۶۰ کارگران ساختمانی سد دز که خواهان افزایش کارمزد و کاهش ساعات کار روزانه بودند، اعتصاب کردند. دردسامبر همان سال پس از کشته‌شدن چنده معدنچی در اثر فروریختگی دیوار معدن ذغال‌سنگ شمشك که در نزدیکی تهران قرار داشت، معدنچیانی که زنده مانده‌بودند به‌سوی اتومبیل مهندس معدن، سنگ پرتاب کردند. به‌سال ۱۹۶۰ کارگران کارخانه بافندگی بزرگ شهناز، خواهان به‌رسمیت شناخته شدن حقوق سندیکائی ورعایت قانون کار که اجرانمی‌شد، گردیدند. مأموران دولتی اصفهان ومدیران کارخانه، بسیاری از کارگران را اخراج و۱۷ نفر را به‌خارج از اصفهان تبعیدکردند. چند کارگر را با چماق‌کوبیدند ودیگران را هم‌شلاق زدند. اما این اقدامهای بیرحمانه‌دولت نتوانستند کارگران اصفهان‌را آرام‌گردانند، اینان در۷ ژانویه ۱۹۶۱ به«اعتصاب‌ایتالیائی» دست زدند اینان خواهان تضمین حداقل کارمزد، دریافت کمك خرج برای عائله‌مندان، برگرداندن اخراج‌شدگان به‌کار، واگذاری ۱۲ روز مرخصی سالیانه با دریافت حقوق و غیره بودند. کارخانه به‌وسیله سربازان اشغال گردید، رهبران اعتصاب را دستگیر و کتك زدند. اما بااین همه کارگران به‌اعتصاب ادامه دادند وسرانجام پیروز شدند. در۱۳ژانویه مأموران اصفهان ومدیران کارخانه‌ها ناچار شدند خواسته‌های کارگران را برآورند، و اینگونه کار را آغاز کردند.

به‌سال ۱۹۶۱ جنبش اعتصابی کارگران ومستخدمان به‌ویژه گسترش یافت. سرشت جنبش‌های کارگری سال ۱۹۶۱، نه‌تنها توده‌ای بودن آن، بلکه پیشرفت این جنبش به‌موازات خواسته‌های اقتصادی وحتی سیاسی کارگران بود. ضمن اوج گرفتن موج جنبش دموکراتیك، کارگران ایرانی ازپشتیبانی نیروهای پیشرفته و فعال برخوردار بودند. در اول‌فوریه ۱۹۶۱ بافندگان اصفهان‌همراه‌کارگران دیگر مراکز صنعتی‌کشور، یك اعتصاب عمومی ۲۴ ساعته را اعلام داشتند، این اعتصاب به منظور رفع بازداشت عده‌ای از دانشجویان هنگام انتخابات مجلس دوره ۲۰ انجام گرفت. به‌نشانهٔ اعتراض علیه اخراج کارگران، در ماه مه، بافندگان کارخانه‌های «شهناز» و «نخناب» دست به‌اعتصاب زدند، کارگران تأسیسات دیگر به‌این‌اعتصاب پیوستند. اعتصاب‌کنندگان‌خواستار افزایش کارمزد وبه‌کارگرفتن کارگران اخراجی بودند.

ضمن ژوئن در اصفهان چهار کارخانه بافندگی اصفهان اعتصاب کردند. انگیزه‌اش تأخیر درپرداخت حقوق کارگران بود، دراکتبر ۱۹۶۱ کارگران پشم‌ریسی درمحل رئیس ادارهٔ کار استان به بست نشستند وتقاضای تجدید نظر در حقوقشان را کردند. در ماه مه همان‌سال کارگران گرسنه‌ای که ازکارخانهٔ بافندگی رشت اخراج شده بودند، درمیدان شهر

به‌بست نشستند. بنابه‌نوشتهٔ روزنامه اطلاعات در روزهای ۲۳ و۲۴ ماه مه بیش از۴۰۰ کارگر ریسندگی کارخانه «فارس» در شیراز درجلو استانداری گرد آمدند وخواهان کارمزد عقب‌افتاده وانجام قانون کار و کمک‌مالی بودند. کارگران اعتصابی افزایش کارمزد، کاهش ساعات کار روزانه وبهبودی شرایط کار را می‌خواستند. در ژوئن، اوت و سپتامبر ۱۹۶۱، در منجیل، لنگرود، مناطق نفتی مسجدسلیمان وجاهای دیگر اعتصابهائی رویداد.

درکنار کارگران، مستخدمان و معلمان هم به‌پیکار پرداختند. در ۲ ماه مه ۱۹۶۱ اعتصاب عمومی‌معلمان آغاز شد، بیشتر ازآنها حقوق ناچیزی به‌اندازه ۳۰۰۰-۵۰۰۰ ریال درماه می‌گرفتند. دربسیاری از شهرها ومناطق ایران ازسوی معلمان می‌تینگ‌ها و و تظاهراتی انجـام یافت اینان خواهان افزایش حقوق بودند. دولت می‌خواست با زور وسرکوبی بیرحمانهٔ اعتصاب را درهم شکند. در دوم ماه مه‌پلیس به‌روی تظاهرات‌معلمان که جلو مجلس در تهران گردآمده بودند، آتش گشود. بسیاری از تظاهرکنندگان زخمی و یك تن معلم کشته شد. این سرکوبی قهرهمگانی را برانگیخت. دانشجویان به‌اعتصاب معلمان پیوستند. در چهارم ماه مه، تظاهرات توده‌ای تازه‌ای با شرکت سی‌هزار تن جلو مجلس تشکیل شد، شرکت کنندگان خواستار استعفای دولت وکیفر متهم به‌قتل معلم، ضمن تظاهرات، شدند. دولت شریف‌امامی زیرفشار افکار عمومی وعناصر دموکرات‌ناچار شد درعوماه مه استعفا دهد. اعتصاب معلمان در۱۳ ماه مه فقط پس‌ازآنکه به‌آنها وعدهٔ اضافه حقوق دادند، به‌پایان رسید.

در۳۰ ماه مه مستخدمان اداره تلگراف مرکزی اعتصاب کردند، اینان هم خواهان افزایش حقوقشان‌بودند. دیری نپائید مستخدمان‌پست، تلگراف وتلفون درشهرها ومناطق دیگر کشور به‌آنها پیوستند. دولت تازهٔ علی‌امینی این‌اعتصاب را بانیروی مسلح‌سرکوب کرد، چندتن از اعتصاب کنندگان دراثر اصابت گلوله تفنگ زخمی شدند، ارتش، اداره مرکزی تلگراف را اشغال کرد، دهها تن از مستخدمان تلگراف بازداشت گردیدند. امااین اقدامها نتوانستند پیکار مستخدمان برای بهبودی وضعشان را فرو نشاند. در ۲۹ ژوئن نمایندگان اتحادیه مستخدمان دولت نخست‌وزیر را ملاقات و خواستار افزایش حقوق شدند.

طغیان دهقانان

بیداد مالکان، گرسنگی و تنگی شرایط زندگی، دهقانان را به‌صحنه پیکار بامالکان و دولت هل داد. تقریباً پس ازکودتای ۱۹۵۳ هرسال جنبش‌های پراکنده‌ای در مناطق

گوناگون کشور ازسوی دهقانان روی می‌داد. روزنامه اطلاعات در ۲۹ فوریه ۱۹۵۶ خبرداد که درگیلان میان دهقانان ۳ روستا و محصل مالیاتی برخوردهائی رویداده و ۳ ژاندارم از دست آنها کتك خورده‌اند. به‌سال ۱۹۵۸، درمناطق گرگان، اردکان وجاهای دیگر بارها دهقانان به‌بست نشستند وعلیه بیداد مالك ومأموران انحصار تنباکواعتراض کردند.

جنبش دهقانان به‌ویژه از پایان ۱۹۶۰ به بعد گسترش یافت. در دسامبر ۱۹۶۰ تقریباً ۲۰۰ دهقان درمنطقه آمل مازندران، با بیل وچماق و داس وسنگ به‌املاك دومالك بزرگ حمله وآنجاها را ویران کردند. برای سرکوبی این دهقانان ژاندارم اعزام گردید. درماه مه ۱۹۶۱ دهقانان روستای امین‌آباد در منطقه اراك، با خانواده‌ها، اموال و دام‌هایشان وارد شهر شدند، و از دست فشار مالك به‌فرماندار شکایت کردند. پلیس دهقانان را پراکنده کرد.

در دوم ژوئن ۱۹۶۱ روزنامه «آتش» چاپ تهران خبرداد که بیشتر منطقه آذربایجان زا شورش دهقانانی که مالکان آنها را بیرون رانده‌اند، فرا گرفته است. به‌موجب اطلاع همان روزنامه درلاهیجان گیلان جلو ساختمان دادگستری، یکی از مالکان کشته شد. در ۲۰ ژوئن نزدیك به ۵ هزار دهقان راه تهران به کناره دریای خزر را اشغال کردند، اعتراض‌شان به‌بیداد مالکان بود که آب‌را به‌روی آنها بسته بودند، چون گویا این دهقانان درانتخابات دوره ۲۰ به‌مالکان نامبرده رأی نداده بودند.

آشفتگی دهقانان درسال ۱۹۶۲ ادامه داشت. در ۲۱ اوت ۱۹۶۲ روزنامه «کیهان اینترناشنال» خبرداد که ۴ هزار دهقان، درمنطقه همایونشهر، ۲۰ کیلومتری اصفهان به‌املاك مالك بزرگ آن‌شهر حمله وتلمبهٔ چاه‌عمیق او راخراب کردند، چون می‌پنداشتند احداث این چاه عمیق قنات‌های آب آنها را خشکانده است. این حملهٔ دهقانان به‌وسیله فرماندار، با فراخواندن ژاندارم از اصفهان فرونشانده شد. تقریباً ۴۰۰ دهقان دستگیر گردیدند. در پائیز ۱۹۶۲ در روستای زیان واقع در ۴۰ کیلومتری همدان برخوردی میان دهقانان ومالك به‌نام دولتشاهی که آب مزرعه دهقانان را قطع کرده‌بود، رویداد. دهقانان به‌خانه مالك حمله کردند و او را باگلوله کشتند. شورش دهقانان درمناطق دیگرهم ادامه داشت.

جنبش دانشجویان

درآغاز سال ۱۹۶۰ پیکار جدی جوانان و دانشجویان علیه بیداد امپریالیست‌های خارجی، به‌منظور به‌دست‌آوردن آزادی‌های دموکراتیك و دفاع از حقوق جوانان آغاز

گردید. ضمن ژانویه ۱۹۶۰ درتهران اعتصاب‌ها وتظاهراتی توده‌ای ازسوی دانش‌آموزان ودانشجویان، رویداد، اینان خواهان بهبودی سیستم آموزشی بودند. طغیان دانشجویان در سرتاسر سال ۱۹۶۰ ادامه داشت، این جنبش‌ها به‌ویژه درآغاز ۱۹۶۱شدت گرفتند، چون دراین هنگام انتخابات دورهٔ ۲۰ درجریان بود و مأموران دولت‌آشکارا دراین‌کار تقلب می‌کردند.

درفوریه‌چند می‌تینگ وتظاهرات چندهزارنفری به‌وسیله دانشجویان دانشگاه‌تهران برگذار گردید. برای پراکندن اجتماع دانشجویان دولت ماشین‌های آتش‌نشانی وپلیس را به‌کار برد، ضمناً تظاهرکنندگان را با چماق‌کتك می‌زدند و برای ترساندنشان تیراندازی هوائی‌می‌کردند. دانشجویان به‌سوی پلیس وماشین‌های‌آتش‌نشانی سنگ پرتاب می‌کردند. اینان خواهان لغو انتخابات قلابی و استعفای دولت بودند. دولت شماره بی‌شماری از دانشجویان را بازداشت‌کرد وناگزیر شد موقتاً دانشگاه تهران ودانشکده کشاورزی‌کرج را تعطیل‌کند. در ۲۳ فوریه دانشجویان نخست‌وزیر سابق، اقبال را که به‌تازگی رئیس دانشکده پزشکی شده بود، از دانشگاه بیرون راندند.

دانشجویان ایرانی خارج از کشور هم به‌جنبش درآمدند. در لندن، پاریس، وین، مونیخ، نیویورك وشهرهای‌دیگراروپا وامریکا، می‌تینگ‌ها وتظاهراتی ازسوی‌دانشجویان ایرانی‌برگذار گردید، اینان هم‌خواهان‌تجدیدانتخابات دورهٔ ۲۰مجلس وآزادی دانشجویان بازداشت شدهٔ تهران بودند.

دربهار و تابستان ۱۹۶۱ جنبش دانشجویان ایرانی ادامه یافت. در ماه‌های مه، ژوئن وژوئیه ۱۹۶۱، دانشجویان در می‌تینگ و تظاهرات تهران‌که به‌وسیلهٔ جبهه ملی برگذار شد فعالانه شرکت کردند. در یك گردهم‌آئی پرجمعیت در دانشگاه تهران ضمن ماه ژوئن مسئله تجدیدنظر در قرارداد کنسرسیوم نفت مطرح شد. در ۲۱ ماه مه ۱۹۶۱ دانشجویان دانشگاه شیراز می‌تینگ‌ها و تظاهراتی‌علیه جلسه‌کنفرانس پزشکی سنتوکه بنا بود در ساختمان دانشگاه برگذارگردد، انجام دادند. اینان کنفرانس نامبرده را تعطیل و پرچم‌های‌کشورهای سنتو را که برفراز ساختمان در اهتزاز بودند، پائین‌کشیدند.

ضمن دسامبر ۱۹۶۱- ژانویه ۱۹۶۲ دوباره در تهران تظاهرات و می‌تینگ‌های پر جمعیتی به‌وسیله دانشجویان برگذارگردید، تظاهرکنندگان خواهان اجرای سیاست ملی مانند دوران‌مصدق، ازسوی دولت، استعفای‌علی‌امینی ازنخست‌وزیری، اجرای‌انتخابات آزاد دوره ۲۰مجلس وغیره بودند. دولت‌برای سرکوبی این‌تظاهرات پلیس وسربازفرستاد، اینان میدان‌ها وبازار پایتخت را اشغال‌کردند. در۲۱ ژانویه ۱۹۶۲ زدوخورد سختی‌میان دانشجویان، و سربازان وپلیس درگرفت، ضمن این برخورد درحدود ۴۰۰ تن از طرفین

زخمی وقریب ۳۰۰ تن دانشجو بازداشت شدند. برخورد دانشجویان وپلیس روز بعدهم ادامه داشت. در ژانویه ۱۹۶۲، تظاهرات ضد امپریالیستی دانشجویان در تبریز و شیراز هم روی‌داد. دولت‌ناگزیر شد دانشگاه تهران را تعطیل‌کند. سرکوبی دانشجویان‌تظاهرکنندهٔ تهران به‌وسیله امینی باعث اعتراض و برگذاری می‌تینگ‌ها و تظاهرات به‌وسیله دانشجویان ایرانی خارج ازکشور گردید. اینگونه در دورهٔ پس از سال ۱۹۵۳ پیوسته ناخشنودی توده‌ها از وضع موجودشان بیشتر می‌شد: افزایش هزینه‌های نظامی، فشار سرمایه‌های خارجی، بحران‌سخت اقتصاد ایران، رشدگراقی وبینوائی انگیزه‌های مهم‌این ناخشنودی‌ها بودند.

فشارها ومانورهای دولت

دولت همواره می‌کوشیدکه ناخشنودی مردم را با اعمال زور وفشار بیرحمانه فرو نشاند. در۱۱ ماه مه ۱۹۵۸، عضوکمیته مرکزی‌حزب توده‌ایران خسرو «وذبه راتیرباران کرد. به‌سال ۱۹۵۹ علوی عضوکمیته مرکزی حزب‌توده ایران تیرباران شد. در۴ماه مه ۱۹۶۰، ۵تن از دموکراتهای‌آذربایجان در دادگاه نظامی‌محکوم به‌اعدام و۱۷ نفردیگر به‌زندان ابد و زندانهای درازمدت بااعمال شاقه محکوم شدند.

اما تلاش‌های دولت‌ایران به‌منظور فرونشاندن‌ناخشنودی مردم از راه فشار وترور به‌نتیجه‌ای‌نرسید. تظاهرات ضد دولتی جوانان ودانشجویان، اعتصابهای‌کارگران وجنبش دهقانان ادامه یافت. دامنه آتش زدن خانه‌ها و دارائی مالکان، حمله به‌مأموران دولتی محلی وشکل‌های دیگر پیکار خود بخودی ازسوی دهقانان‌ادامه داشت.

درشرایط شدت هرچه بیشتر بحران اقتصادی وسیاسی، گروههای دست‌راستی‌حاکم ایران بایستی به‌اقدامهائی دست می‌زدندکه تا اندازه‌ای از وخامت اوضاع می‌کاست. برای این‌منظور تصمیم‌هائی به‌منظور فروش املاك شاه و دولت گرفته شد.

نخستین‌بار دربارهٔ فروش املاك شاه قرار شد املاکی را که محمدرضاشاه ازپدرش به‌ارث برده بود به‌فروش برسانند، این مسئله در ژانویه ۱۹۵۱ هنگام اوج‌گیری جنبش ضدامپریالیستی توده‌ای مردم مطرح گردید. پس از کودتای ژنرال زاهدی مسئله فروش املاك‌شاه به‌دهقانان‌کمتر موردتوجه قرارگرفت؛ در دوره اوج‌گیری جنبش‌های‌دمکراتیك به‌ویژه درمیان دهقانان، این تصمیم تا اندازه‌ای به مرحلهٔ اجرا درآمد. املاك با اقساط ۲۵ساله به‌دهقانان فروخته می‌شد، بهای آنها به ازای هر هکتار از۲۸۰۰۰ الی۳۱۰۰۰ ریال بود.

بنابرآنچه‌که خود شاه اظهار داشت درسال۱۹۶۳ زمین‌های ۵۱۹ روستای ملک‌شاه به۴۲ هزار خانواده دهقان فروخته شد. درعین‌حال شاه اعلام داشت‌که ۱۰۹۲ روستا را به‌عنوان پیشکش‌برای پسر سه‌ساله‌اش، ولیعهدایران «رضا» نگاهداشته است. به‌طورکلی روستاهائی‌راکه محمدرضاشاه‌ازپدرش به‌ارث برده بود، به۲۰۰۰۰ پارچه‌آبادی می‌رسیدند.

علاوه بر فروش املاک‌شاه، دولت اقبال لایحه‌ای قانونی مبنی برمحدودیت‌مالکیت زمین‌تهیه‌کرد، این‌لایحه‌را دربهار ۱۹۶۰ به‌مجلس‌شورا وسنابرد. به‌موجب‌این‌لایحه‌حداکثر زمین‌هائی‌راکه یك مالك‌می‌توانست درتصرف‌داشته باشده۸۰۰هکتار زمین‌دیمی و۴۰هکتار زمین‌آبی زیرکشت یاآیش‌بود. طبق این‌قانون هرمالك می‌توانست بهترین وحاصلخیزترین زمین‌ها را با انتخاب خودش نگاهدارد. این تعیین حدود مالکیت بارها بیشتر از حداکثر حدود مالکیت زمین درکشورهای خاور بود، چون این کشورها هم به‌نوبه خود درمورد مالکیت زمین اصلاحاتی‌را برقرارکرده بودند. علاوه براین ضمن این‌لایحه مقرراتی‌پیش‌بینی‌می‌شد که‌مالکان بزرگ‌عملاً می‌توانستند تاآنجاکه به‌توانند زمین‌ها را خارج‌ازحدود تعیین شده در تصرف داشته باشند (مثلاً کلیه زمین‌هائیکه به‌وسیله‌کانالهای زیرزمین یا چاههای مالك آبیاری می‌شدند؛ تمام زمین‌های دیمی‌ایکه مالك عهده‌دار آبیاری آنها به‌شود؛ تمام‌باغهای میوه وقلمستانها، تمام زمین‌هائیکه باروش مکانیکی‌کشت می‌شدند، حق مالك مبنی‌بر واگذاری این زمین‌ها به‌خویشاوندان برمبنای دو برابر حدود مالکیت تعیین شده برای خودش وغیره).

میزان بهای زمین‌های اضافی برمبنای ده برابر بهره سالیانه‌ای بودکه مالك‌مالیات آن‌را به‌دولت می‌پرداخت، این‌مبلغ‌راکمیسیونی‌که مالك‌هم درآن شرکت داشت، درغیاب دهقانان، تعیین می‌کرد، وبایستی‌درظرف ده‌سال‌ازخزانه دولت به‌مالك پرداخت‌می‌گردید. دهقانانیکه زمین به‌آنها تعلق می‌گرفت موظف بودند بهای آن را با اقساط ۱۵ ساله با سودسالیانه ۳٪ ازطریق بانك‌کشاورزی به‌صندوق دولت بپردازند. ضمن این قانون‌پیش‌بینی شده بود که بایستی تا پیش از اجرای کامل قانون تحویل زمین به‌دهقانان، وضع موجود ادامه می‌یافت وروابط میان مالك ودهقان مانندپیش پابرجا می‌ماند.

اینگونه قانون اصلاحات ارضی‌اقبال نتوانست دهقانان‌ایران را ازبینوائی ووابستگی به‌مالکان بزرگ نجات دهد. این قانون عملاً مالکیت مالکان را استوارتر کرد و تقریباً از این راه چیزی عاید دهقانان نمی‌شد. مجله «تهران اکونومیست» که در تهران منتشر می‌گردید، سرشت این اصلاحات ارضی را «رنگ وروغن زدن به‌نمای مالکیت فئودالی» وانمودکرد.

شدت بحران سیاسی

فشار بیرحمانه علیه جنبش‌های دموکراتیک، انجام مانورهائی ازقبیل، طرح قانون مالکیت زمین که به‌وسیله اقبال تنظیم شد وهرگز به‌مرحله اجرا درنیامد، سیاست انقیاد اقتصادی کشور به‌سرمایه‌های خارجی، وحتی اثر شرکت ایران درپیمان سنتو ومیلیناریزه کردن این کشور، داشتن روابط خصمانه بااتحادجماهیرشوروی در زمینه سیاست خارجی، اینها همه نه‌تنها وضع‌دولت را استوار نکردند. بلکه هرچه بیشتر موقعیت دولت اقبال را به‌ناپایداری کشاندند.

دولت اقبال که برای استواری موقعیت داخلی‌اش تلاش می‌کرد، برآن شد با هر وسیله‌ای که ممکنست اکثریت نمایندگان مجلس ۲۰ را از دست نشاندگان خودش روی کار آورد، انتخابات این مجلس درتابستان ۱۹۶۰ انجام یافت، ضمن این انتخابات اقبال ومأموران زیر دستش درشهرها آشکارا به فشار وتهدید رأی‌دهندگان‌بناه جستند، باشرکت پلیس وژاندارم مردم‌را تهدید وحتی دربعضی موارد برای‌انجام تقلب اسلحه به‌کاربردند. هنگام انجام رأی‌گیری دونتیجه برخوردهای خونین درمیاندوآب ده‌ها تن‌کشته شدند. در مناطق‌کناره‌ای دریای خزر، در مناطق نفت‌خیز خوزستان و نقاط دیگر هم برخوردهائی رویداد. در قم، اراك وشهرهای دیگر بازارها بسته شدند، ناخشنودی عمومی از سیاست اقبال به‌منتها حد رسید.

درچنین شرایطی‌دولت اقبال در۲۹ اوت۱۹۶۰ ناچار به‌استعفا شد، در اول‌سپتامبر شاه ازنمایندگان انتخاب شده در زمان‌اقبال خواست تاهمه استعفادهند. اینگونه‌انتخابات قلابی مجلس‌دورهٔ ۲۰ عملاً لغو شد.

پس از استعفای اقبال، شریف امامی به‌نخست‌وزیری منصوب و دولت تازه‌ای تشکیل داد.

دولت شریف‌امامی هم از لحاظ داخلی همان سیاست اقبال را دنبال کرد. هنگام انتخابات تکراری مجلس ۲۰که در فوریه ۱۹۶۱ انجام‌گردید، مأموران دولت همانگونه مانند تابستان ۱۹۶۰ درانتخابات مداخله غیرقانونی روا می‌داشتند وکاندیداهای دولتی را به‌رأی‌دهندگان تحمیل‌کردند.

چنین سیاستی نتوانست حتی از بحران شدید سیاسی‌ایکه دامنگیر دولت شده بود، جلوگیرد. بنابراین‌دولت شریف‌امامی در۶ماه مه‌استعفا دادانتخابات تکراری مجلس ۲۰که به‌وسیله دولت شریف‌امامی انجام شدهٔ بود، دوباره لغوگردید.

پس از استعفای شریف‌امامی، علی‌امینی‌که از مالکان بزرگ گیلان بشمار می‌رفت

به‌نخست‌وزیری برگزیده شد. این همان کسی بود که در سال ۱۹۵۴ قرارداد نفت را با کنسرسیوم امضا کرده و به مجلس برد، و در سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ سفیر ایران در ایالات متحده امریکا بود. امینی بدون‌آنکه به‌خواسته‌های افکار عمومی مردم ایران‌مبنی بر بازگشت به‌سیاست بیطرفی توجه کند، به‌شرکت ایران در پیمان سنتو ادامه داد. این سمت‌گیری امینی ازسوی ایالات متحده امریکامورد تائید قرارگرفت. درنیمه‌سال۱۹۶۱، امینی مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار وام از ایالات‌متحده امریکا تقاضا کرد، نامبرده یادآور شد که‌اگر به‌دولت ایران اعتبار لازم واگذار نشود، به‌ورشکستگی خواهدگرائید. امینی در نیمه‌سال ۱۹۶۱ ادعا کرد تنها به‌کمك گرفتن وام جدید از ایالات متحده‌امریکا ممکنست وضع اقتصادی ایران را پایدار نگاهداشت، البته این وام‌گیری بیش از پیش اقتصادایران را درچنگال سرمایه‌های خارجی گرفتار می‌کرد و به‌حکم ضرورت این‌کشور ناگزیربایستی درکلیه زمینه‌های اقتصادی و سیاسی ازسیاست امریکا دنباله‌روی می‌نمود. امینی کوشش داشت‌که خود را از زیر نظارت پارلمان‌آزاد واختیارات فوق‌العاده‌ای برای دولتش‌کسب کند. با وجود اعتراضهای‌شدید افکار عمومی‌مردم از انجام انتخابات‌دوره ۲۰ خودداری کرد. در ژانویه۱۹۶۱او ازشاه اختیارات فوق‌العاده‌ای به‌ویژه در زمینه صدور قوانین، گرفت.

قانون‌اصلاحات‌ارضی در ژانویه ۱۹۶۲

دولت‌امینی هنگامیکه دریافت با اجرای سیاست‌های گذشته نمی‌تواند از پشتیبانی مردم برخوردار شود، به‌وعدهٔ اصلاحات‌ارضی و مبارزه با فساد پناه جست. در ژانویه ۱۹۶۲ دولت صدور قانون جدید اصلاحات‌ارضی را اعلام داشت. منظور از صدور این قانون پیشگیری‌از رشدجنبش دهقانان‌بود، امینی دراین‌باره ضمن‌شورای رؤسای‌کشاورزی استانهای‌کشور در ماه مه ۱۹۶۱ خطاب به‌مالکان گفت: «شما خودتان باید با تقسیم املاك بزرگ موافقت‌کنید، اگرچنین نکنید تمام زمین‌هایتان را از دست خواهید داد واز زندگی محروم خواهید شد».

بنا به‌قانون اصلاحات‌ارضی که دولت امینی در ۹ ژانویه ۱۹۶۲ اعلام کرد، هر مالك می‌توانست فقط یك روستا یا چند روستای‌کوچك راکه یك آبادی بشمار می‌آمدند یا منتها ۴۰۰ هکتار زمین زیرکشت را برای خود نگاهدارد. طبق‌این قانون‌کلیه باغهای میوه، چایکاریها و قلمستانها، وزمین‌هائیکه روی آنها کارگران مزدور کار می‌کردند یا به‌وسیله ماشین‌های‌کشاورزی زراعت می‌شدند، درتصرف مالك باقی می‌ماند. زمین‌های

اضافی مالک‌بایستی به‌وسیله دولت‌از مالک‌خریداری می‌شد وپس ازآن بااقساط به‌دهقانان فروخته می‌گردید. بهای این زمین‌ها به‌وسیله ادارات کشاورزی و برمبنای مالیاتی که مالک از بهره آنها می‌برداخت، تعیین می‌گردید. ترتیب حساب زمینهای اضافی فروخته شده به‌دهقانان طبق همان قانون اقبال پیش‌بینی شد، علاوه براین دهقانانی‌که زمین‌های اضافی مالکان را می‌خریدند ناگزیر بودند درشرکت تعاونی زراعتی سهیم شوند، حداقل این‌سهام ۵۰۰ ریال ارزش‌داشت. بگونه‌ایکه روزنامه‌های‌تهران نوشتند، با درنظرگرفتن، قیدها و پیچیدگیهائی‌که در این قانون موجود بود، منتها در سرتاسر ایران براساس این قانون فقط امکان داشت ۳هزار روستا از ۶۵ هزار روستای موجود در کشور از دست مالکان بزرگ خارج و به دهقانان سپرده شود. اما دربارهٔ آبادی‌هائی که مشمول این قانون‌نمی‌شدند واکثریت آبادیهای ایران‌را تشکیل‌می‌دادند، مانند پیش درتصرف مالکان باقی می‌ماندند، به‌دهقانان وعده داده شدکه از تحویل بهره مالکانه به‌مالکان ۵ الی ده درصد به‌حساب مالکان کاسته می‌شود. لازم به یادآوری است‌که دولت امینی اقداماتی عملی برای انجام این قانون اصلاحات‌ارضی و محدودیت مالکیت انجام نداد.

دولت امینی همچنین وعده دادکه مبارزهٔ با فساد را آغاز خواهدکرد. دغل‌کاری، اختلاس دارائی دولت، انحطاط دستگاه دولتی ایران به‌منتها حد رسیده بود. دولت چند چهره برجسته را به‌اتهام دزدی و رشوه‌خواری بازداشت‌کرد: رئیس سابق اداره شیلات ژنرال روح‌الله‌نویسی، رئیس‌شرکت «بلوغ» ا. دولو، وزیر سابق کشور، ژنرال مقدم‌که از کاندیداهای نمایندگی‌مجلس رشوه‌گرفته بود، وزیرسابق دارائی ژنرال‌ضرغام، رئیس‌سابق اداره دوم (اطلاعات) ستادکل ارتش، ژنرال‌کیا که درمطبوعات‌ایران اورا قهرمان دسیسه و دزدی می‌شناختند وهمچنین چندچهره دیگرکه سابقاً مقامهای مهمی‌را در دولت داشتند، ازآنجمله بودند.

اما این بازداشت‌ها دلیل برآن نبودکه علی‌امینی جداً نیت‌مبارزه بافساد را دارد. دیری نپائید که ژنرال مقدم، ضرغام وتنی چند از بازداشت‌شدگان آزادگردیدند.

جنبش‌به‌منظور بازگشت به‌سیاست بیطرفی وفعالیت‌جبهه‌ملی

گروههای دموکرات ایران، روشنفکران پیشرفته، دانشجویان وقسمت مهمی از بورژواهای ملی پیکار علیه سیاست دولت امینی راآغاز کردند. بسیاری از روزنامه‌ها، رجال دولتی واجتماعی برجسته (نمایندگان‌سابق مجلس وسناء حکمت و تقی‌زاده، معاون نخست‌وزیر ورئیس سازمان‌برنامه، آرامش وغیره)، سازمان نهضت آزادی ایران، «گروه

ترقی‌خواهان»، «جمعیت ایرانی هم‌بستگی کشورهای آسیا و افریقا»، همه خواهان بازگشت ایران به‌سیاست بیطرفی بودند. انتقاد نسبت به‌شرکت ایران دربلوك تجاوزکار سنتوشدت گرفت. درپایان ماه مه ۱۹۶۱ روزنامه «دنیا» نوشت: «شرکت‌ایران درپیمان سنتونشانه خودکشی سیاست این کشور است». این روزنامه تأکید می‌کردکه ایران باید از این بلوك نظامی کنار رود واظهارعقیده می‌کردکه اتخاذ سیاست بیطرفی «تنها راه نجات این‌کشور خواهد بود».

از خواسته بازگشت ایران به‌موضع بیطرفی، چشم‌پوشی از قراردادهای نظامی، و برطبق نمونه افغانستان حفظ روابط حسن‌همجواری با اتحاد شوروی، افکارعمومی‌مردم وگروههای گستردهٔ ایران‌پشتیبانی می‌کردند. فشار دولت امینی علیه طرفداران بازگشت به‌بیطرفی (تعطیل بسیاری از روزنامه‌ها وغیره) نتوانست این‌جنبش را متوقف‌کند، چون انجام این خواسته منافع ملی ایران را از بنیاد تأمین می‌کرد.

فعالیت جبههٔ ملی‌که از اتحادگروه‌بندیهای گوناگون بورژوازی ملی تشکیل شده بود، شدت یافت. پس ازکودتای زاهدی، جبههٔ ملی از امکان‌هرگونه فعالیت «قانونی»‌ای محروم شد، اما در نیمه ۱۹۶۰، زمان انتخابات دوره ۲۰، هنگام نخست‌وزیری اقبال فعالیتش‌را از نوآغازکرده فعالیت جبههٔ ملی‌بیشتر وابسته به‌افزایش ناخشنودی بورژوازی ملی، روشنفکران، خرده بورژواهای شهری از خط مشی ارتجاعی دولت ایران در زمینه سیاست خارجی و داخلی بود. رهبران جبهه‌ملی اللهیار صالح، باقرکاظمی، دکترسنجابی، کشاورز صدر، رهبر جمعیت «نهضت آزادی»، مهندس مهدی‌بازرگان که با مصدق روابط نزدیکی داشت و دیگران برای استقلال سیاست خارجی برمبنای حفظ منافع ملی کشور، برای تجدیدنظر در قرارداد نفت ایران وکنسرسیوم، برای خروج ایران ازپیمان سنتو و پیمان نظامی دوجانبه ایران و امریکا، به‌پیکار، برخاستند. رهبران جبهه‌ملی در زمینهٔ سیاست داخلی خواستار «تجدیدآزادیهای فردی و اجتماعی» مردم ایران، دفاع از قانون اساسی وانجام بیدرنگ انتخابات همگانی وآزاد مجلس بودند.

خواسته‌های جبهه ملی‌مورد پشتیبانی قشرهای گسترده مردم قرارگرفت: بورژوازی ملی، بازرگانان، پیشه‌وران، روشنفکران، دانشجویان و مستخدمان دولت همه با آنها هم‌آهنگ بودند. محبوبیت جبهه‌ملی تا اندازه زیادی مدیون اعتبار وشهرت دکترمصدق نزد توده‌ها بود، مردم او را که پس از ۳ سال به‌سر بردن در زندان هم‌اکنون در ملك شخصی‌اش نزدیك تهران، زیر نظر پلیس می‌زیست، رهبر جبهه می‌شناختند. از آنجا که دولت امینی ازتشکیل مجلس خودداری می‌کرد، جبههٔ ملی‌دولت او را غیر قانونی‌اعلام داشت وخواهان‌کنار رفتن او بود.

به‌سال ۱۹۶۲ جبهه‌ملی درتظاهرات شورانگیز دانشجویان که منجر به‌برخوردخونین با پلیس و ارتش شد، شرکت کرد. این تظاهرات زیر شعار دفاع از سیاست ملی مصدق، استعفای دولت امینی وانجام انتخابات‌آزاد مجلس، سازمان یافت.

فشارهای بیرحمانه، وعدهٔ اصلاحات‌ارضی و«پیکار بافساد»، پشتیبانی امپریالیست‌های امریکائی، هیچکدام نتوانستند موقعیت دولت امینی را استوار گردانند. سیاست او بگونه‌ای نبودکه به‌تواند ایران را از بن‌بست اقتصادی و سیاسی موجود بیرون بیاورد. دولت امینی از پشتیبانی افکار عمومی مردم‌بهره‌ای نداشت و حتی درمیان گروههای‌دست راستی حاکم ایران هم نتوانست برای خود اعتباری دست‌وپا کند.

درچنین‌شرایطی در۱۸ ژوئیه ۱۹۶۲، امینی به‌بهانه‌اختلاف‌نظر با وزیران‌کابینه‌اش درباره بودجه، ناچار به‌استعفا گردید.

اینگونه درآغاز سالهای ۶۰، ایران همانگونه در حالت بحران اقتصادی وسیاسی ژرف باقیماند، در کشور آشفتگی و نابسامانی حکمفرما بود و انفجار اجتماعی ایران را تهدید می‌کرد.

۳۰
اصلاحات ارضی

گروههای دست‌راستی حاکم ایران ضمن تلاششان برای آراستن ظاهر تیرگی سیاست داخلی و تسکین ناخشنودی مردم و پیش‌گیری از انفجار اجتماعی، ناچار شدند به‌مردم وعدهٔ اجرای اصلاحاتی را بدهند. لازم به‌یادآوری است که دستگاه رهبری دولت ایالات متحده امریکا هم نسبت به انجام برخی اصلاحات در ایران پافشاری می‌کردند. وامهای خارجی، کمکهای نظامی و مالی امریکا هم نتوانستند امنیت رژیم ایران را تأمین کنند. معاون رئیس‌جمهور امریکا به‌نام ل. جانسون هنگام اقامتش در تهران، علاقه واشنگتن را به انجام اصلاحات اقتصادی وسیاسی در ایران، برای گروههای دست راستی حاکم به‌روشنی بیان داشت. مطبوعات امریکائی هم این موضوع را بارها گوشزد کردند. روزنامه فرانسوی «موند» ضمن مقاله‌ای زیر عنوان «ایران ده سال پس از مصدق» نوشت: «ایالات متحده امریکا خواستار تجدید ساختمان رژیم ایران برمبنای لیبرالیسم، اصلاحات ارضی، تصفیه دستگاه دولت، پیکار بی‌امان با فساد است، اینگونه ایران می‌تواند از کمک‌های پیدریغ امریکا برخوردار گردد».

همه‌پرسی دربارهٔ اصلاحات در ۲۵ ژانویه ۱۹۶۳

دولت اسدالله‌علم که درتابستان ۱۹۶۲ پس‌از استعفای امینی روی کار آمد، به‌فرمان شاه یك طرح قانونی ۶ اصلی به‌منظور انجام اصلاحات در ایران تهیه کرد که به‌شرح زیر بود: ۱. اجرای اصلاحات ارضی در سرتاسر کشور؛ ۲. ملی کردن جنگلها؛ ۳. فروش کارخانجات دولتی به‌منظور تأمین مالی اصلاحات ارضی؛ ۴. تغییر قانون انتخابات مجلس؛ ۵. شرکت کارگران درسود کارخانه‌ها؛ ۶. تشکیل سپاه دانش به‌منظور پیکار با بی‌سوادی در روستاها؛ این اصول در ۲۶ ژانویه ۱۹۶۳ برای تصویب مردم به‌همه‌پرسی گذاشته شد، اکثریت خاموش شرکت کنندگان دراین همه‌پرسی به‌این اصلاحات رأی موافق دادند.

در ۲۷ فوریه ۱۹۶۳، شاه ایران، ضمن نطقی که درکنفرانس اقتصادی در تهران ایرادکرد، تصویب این قانون را درهمه‌پرسی «انقلاب‌سفید» بدون خونریزی نام برد و اعلام داشت که سیستم فئودالی در ایران درظرف ۳۰سال ریشه‌کن خواهد شد.

بعدها به‌این ۶ اصل اصلاحات، اصول دیگری افزوده شد که به‌شرح زیر بودند: ۱. تشکیل «سپاه بهداشت» برای کمك پزشکی به‌ساکنان روستاها؛ ۲. ایجاد «سپاه‌ترویج» (این سپاه بایستی روش‌های نوین کشاورزی را در روستاها رواج می‌داد)؛ ۳. تشکیل «خانه‌های انصاف» که بایستی در روستاها به‌دعاوی جزئی رسیدگی و قضاوت می‌کرد؛ ۴. ملی‌کردن منابع آب؛ ۵. نوسازی شهرها و روستاها به‌منظور بالابردن سطح زندگی مردم؛ ۶. انجام اصلاحات اداری وغیره.

اسناد اصلی اصلاحات ارضی

مهمترین اصول اصلاحات نامبرده اصل مربوط به‌اصلاحات‌ارضی بود، این اصل بر مبنای قانون ژانویه ۱۹۶۲ که به‌وسیله دولت علی‌امینی طرح شده بود، اجرا می‌گردید. برای تکمیل این قانون دولت اسدالله‌علم در ژانویه ۱۹۶۳ متممی به‌آن افزود که‌درآن قید شد مالك می‌تواند تا ۵۰۰ هکتار زمین زیرکشت را، به‌شرط آنکه با وسائل ماشینی وکارگر مزدور روی‌آن کار کند، درتصرف خود نگاهدارد. نسبت به‌زمین‌های خرده‌مالکان متوسط وکوچك قرار شد مالك به‌انتخاب خود یکی از شرایط زیر را برگزیند: ۱. زمین را برمبنای عرف وسنت محلی، سی‌ساله به‌اجارهٔ دهقانان بدهد، والبته این «عرف وسنت محلی» چیزی جز اجاره فئودالی اسارت‌بار سابق برای دهقانان‌نبود، ضمناً در تعیین‌میزان اجاره‌بها هر ۵ سال‌یك‌بار تجدیدنظر می‌شد؛ ۲. فروش زمین‌به‌دهقانان بنابر توافق‌طرفین، ضمناً دهقانان موظف بودند بهای زمین را با اقساط مساوی در ظرف ده سال به‌مالك بپردازند؛ ۳. تقسیم زمین بین مالك و دهقان به‌تناسب کیفیت ملك وسهم بهره مالکانه

و سهم دهقان ازمحصول. دراین متمم لغو وظایف دهقانان در تحویل جنس اضافه بر بهره مالکانه (عوارض) به‌مالك قید گردید.

درتابستان ۱۹۶۴ بررسی‌هائی به‌منظور اجرای قانون اصلاحات‌ارضی انجام گرفت. ضمن‌این بررسی‌ها حداکثر مساحت زمین‌های اربابی‌ای‌که بدون استفاده از ماشین و کارگر مزدور زراعت‌می‌شدند، بادرنظرگرفتن‌شرایط اقلیمی، حاصلخیزی‌زمین‌ها و وجودتأسیسات آبیاری، تعیین گردید. برای زمین‌های برنجکاری گیلان و مازندران حداکثر زمین‌های اربابی ۲۰ هکتار؛ برای شهر تهران مانند ورامین، دماوند، ری، شمیران ۳۰ هکتار و برای مناطق‌دیگر این‌شهرستانها ۷۰ هکتار؛ برای حومهٔ مراکز استانها به‌استثنای کرمان، سنندج و زاهدان ۷۰ هکتار؛ برای شهرستانهای گرگان، گنبدقابوس، دشت مغان وزمین‌هائیکه درگیلان ومازندران‌زیرکشت‌برنج نبودند، ۴۰هکتار؛ برای خوزستان، بلوچستان وسیستان ۱۵۰ هکتار و برای مناطق دیگرکشور ۱۰۰ هکتار معین شد.

ضمن‌متمم قانون اصلاحات‌ارضی‌مقرراتی برای‌املاك وقف درنظر گرفته شد، به‌طور کلی‌املاك وقف دوگونه بودند یکی املاك وقف عمومی و دیگری‌املاك وقف‌خصوصی. ازآنجاکه درحقوق اسلامی خرید وفروش املاك وقف عمومی ممنوع بود، بنابراین‌زمین‌های وقف عمومی بایستی به‌مدت ۹۹سال به‌اجارهٔ دهقانانی‌که روی‌آنها کار می‌کردند، داده می‌شد. اجاره‌بهای زمین‌های وقف عمومی بایستی نقداً پرداخت می‌گردید و دربارهٔ تعیین‌میزان اجاره‌بها بایستی هر ۵ سال یك‌بار تجدیدنظر می‌شد. زمین‌های وقف خصوصی بایستی از سوی دولت خریداری می‌گردید وپس ازآن بااقساط به‌دهقانانی‌که درشرکت‌های تعاونی شرکت داشتند، فروخته می‌شد. پولی که بابت فروش این زمین‌ها وصول می‌گردید بایستی به صاحب زمین موقوفه پرداخت می‌شد. این‌گونه زمین‌ها حتی ممکن بود برمبنای شرایط نامبرده بالا، ۳۰ ساله به‌اجاره دهقانان واگذارگردد.

درمتمم قانون اصلاحات ارضی موعد پرداخت بها از سوی دولت به‌مالکان تغییر کرد و بسته به‌مساحت زمینهائیکه ازآنها گرفته شده بود، به‌جای ۱۰ سال، ۱۵سال‌تعیین گردید.

ضمن بررسی اجرای‌قانون اصلاحات‌ارضی حتی پیش‌بینی‌شدکه در روستاها شرکت‌های‌سهامی تولیدی‌کشاورزی مرکب ازمالکان و دهقانان تشکیل‌شود. سود این‌شرکت‌ها بایستی به‌نسبت سهام میان‌سهامداران‌تقسیم می‌گردید، اما مقدار سهام دراین شرکت‌ها، بسته به‌مساحت‌زمین زیرکشت وشرایط دیگرتولیدکشاورزی، ازقبیل آب، بذر، دام‌کارگر، مزد کارگر که اعضای شرکت عرضه می‌داشتند، بود. دهقانانیکه روی زمین‌های روستاکار می‌کردند، بایستی‌به‌شرکت سهامی‌کشاورزی می‌پیوستند. کارهای این شرکت‌های سهامی

بایستی به‌دست هیئت‌مدیرهٔ سه‌نفری‌ای مرکب از نماینده دهقانان، نماینده مالکان و یك نفر دیگر با توافق دوطرف اداره می‌شد، واگر این توافق به‌دست نمی‌آمد نفر سوم بنابه تعیین رئیس اداره‌کشاورزی محل تعیین می‌گردید.

اینگونه قانون اصلاحات‌ارضی، متمم‌آن و بررسی‌های ژرف مقامهای دولت برای اجرای این قانون هیچکدام انحلال قطعی بقایای فئودالی ومالکیت اربابی زمین‌ها را در روستاها، پیش‌بینی نکردند. تصرف ۵۰۰ هکتار زمین به‌وسیله مالکان به شرط اینکه با شرایط روشهای پیشرفته ماشینی به‌کشاورزی بپردازند، گویای گذار اقتصادکشاورزی به سرمایه‌داری بود، چون سرمایه‌داران امکان داشتند با به‌کار بردن ماشین و کارگرمزدور، آزادانه‌به‌استثمار سرمایه‌داری روستاها اقدام‌کنند. منظور از وضع واجرای‌قانون‌اصلاحات ارضی‌بگونه‌ایکه قبلاً یادآوری شد، پیشرفت اقتصادکشاورزی درجهت سرمایه‌داری‌بود. مقرراتی‌که دربارهٔ حفظ وضعیت نیمه‌فئودالی املاك مالکان متوسط و کوچك وضع شد، استثمار دهقانان اجاره‌کار را طبق سنت‌های‌کهن تا ۳۰ وحتی ۹۹ سال (روی زمین وقف) مانند پیش، میسر کرد. باید یادآور شدکه بیشتر زمین‌های زراعتی ایران از همین نوع بودند.

اقدام به‌منظور بازخرید املاك اضافی مالکان بزرگ و فروش‌آنها به‌دهقانان اجاره‌کار درایران مرحله اول اصلاحات‌ارضی نامیده شد. اقدام برای سامان دادن روابط میان مالك و دهقان در روی املاك مالکان متوسط‌کوچك وحتی‌املاك وقف‌که ضمن‌متمم‌قانون اصلاحات ارضی قید شده بود، به مرحله دوم اصلاحات‌ارضی موسوم‌گردید.

آغاز اجرای‌اصلاحات‌ارضی‌ومقاومت مالکان بزرگ و روحانیان مرتجع

برای اجرای اصلاحات‌ارضی‌که دولت در پایان ۱۹۶۲ به آن اقدام کرد، سازمان ویژه‌ای به‌نام سازمان اصلاحات‌ارضی تشکیل‌گردید، این‌سازمان به‌سال ۱۹۶۶ به‌وزارت اصلاحات ارضی تغییر شکل‌داد. سرهنگ ۱. ولیان این سازمان را اداره می‌کرد. پس از تبدیل این سازمان به‌وزارت، سرهنگ نامبرده وزیر اصلاحات ارضی شد. بعدها (به‌سال ۱۹۷۱) این وزارت تغییر نام یافت و به‌وزارت‌کشاورزی و تعاونیهای روستائی موسوم شد و ولیان همانگونه درمقام وزارت باقی ماند.

اجرای اصلاحات‌ارضی نخست در مراغه و چند نقطه‌آذربایجان آغاز گردید. سپس به‌کردستان، کرمانشاه، مناطق مرکزی ایران، فارس وجاهای دیگر کشانده شد.

اصلاحات‌ارضی، وحتی فرمان‌شاه در۳ مارس ۱۹۶۳ مبنی‌برواگذاری حق‌انتخابات به‌زنان باعث ناخشنودی ومقاومت عناصری از مالکان بزرگ و روحانیان مرتجع گردید. این‌روحانیان می‌پنداشتندکه انجام چنین‌اقداماتی ضربت‌کوبنده‌ای بر مواضع‌شان درزمینهٔ زندگی اجتماعی ـ اقتصادی وسیاسی‌کشور وارد خواهد آورد.

بسیاری از مالکان بزرگ در آغاز کوشش داشتند این قانون را نادیده انگارند. اینان برای خویشاوندان خود اسناد مالکیتی تهیه و اسماً زمین‌هایشان را میان آنها تقسیم‌کردند، زنانشان‌را بگونهٔ جعلی‌طلاق دادند و قسمتی از زمین‌ها را به‌نام‌آنها ثبت کردند وغیره. هنگامیکه دولت خواست از این تقلب‌ها جلوگیری‌کند، مالکان به‌اقدام‌های جدی‌تری دست زدند. درکرمانشاه، خراسان و مناطق دیگر مردم را به‌مخالفت با اصلاحات‌ارضی برانگیختند. در۱۳ ژانویه ۱۹۶۲، دسته‌ایکه فئودالها سازمان داده‌بودند، درفارس، مأمور تام‌الاختیار دولت را در انجام اصلاحات‌ارضی به‌نام م. عابدی، کشتند، هنگامیکه دولت تصمیم به‌خلع‌سلاح عشایر گرفت، فئودالهای بزرگ، خانهای قشقائی و عشایر دیگر جنوب (بویراحمدی، ممسنی وغیره) در مارس ۱۹۶۳ حمله ضددولتی عشایر را سازمان دادند. دربهار وتابستان ۱۹۶۳ درفارس زد و خوردی میان ارتش و دسته‌های مسلح عشایر رویداد.

عناصر ارتجاعی به‌منظور پیکار به‌خاطر حفظ امتیازاتشان، از وضع ناگوار و ناخشنودی قشرهای گستردهٔ مردم بهره بردند. در روزهای عزاداری مسلمانان، ضمن ماه محرم، به‌سال ۱۹۶۳، درآغاز ژوئن در مسجدهای تهران، قم، مشهد، شیراز، تبریز و شهرهای دیگر ایران، تبلیغات بخشی از روحانیان مرتجع علیه دولت‌آغاز شد، اعلامیه‌های پنهانی‌ای پخش‌گردیدندکه ضمن آن مردم را به‌حمله علیه اجرای قانون اصلاحات‌ارضی و واگذاری حق انتخابات به‌زنان برمی‌انگیخت، چون بنا به‌ادعای این روحانیان گویا اجرای این قوانین مخالف شریعت اسلام و قرآن بود. رهبران این جنبش مخالف دولت، ضمن بهره‌برداری از ناخشنودی بینوایان شهری، پیشه‌وران، سوداگران خرده‌پا، بازاریان وغیره، موفق شدند در روزهای ۵-۸ ژوئن در تهران وشهرهای دیگر تظاهرات توده‌ای جدی‌ای را برانگیزند. درتهران تظاهرکنندگان به‌وزارت‌کشور و ساختمانهای دیگر دولتی حمله بردند، چند مغازه را ویران کردند. برای فرونشاندن این تظاهرات، پلیس، ارتش، تانك به‌کار رفت، نیروهای مسلح به‌سوی‌تظاهرکنندگان آتش‌گشودند. چند صد تن‌کشته و زخمی شدند.

پس از سرکوبی حمله آشکار مخالفان اصلاحات‌ارضی، مالکان به‌خرابکاری دست زدند. آنها تأسیسات آبیاری را که به‌زمین‌های دهقانان‌آب می‌داد ازکار انداختند و آب

را به‌روی کشت‌زارهای دهقانان بستند، ساختمانهای اربابی را ویران کردند، ماشین‌های کشاورزی را از کار انداختند و اعلام داشتند آنها را جمع‌آوری خواهندکرد، تا زمین‌های اضافی‌شان را نگاهدارند.

از لحاظ مالی دشواریهائی جدی برای اجرای قانون اصلاحات‌ارضی پدیدآمد. به منظور تأمین مالی قانون اصلاحات‌ارضی که در ۲۷ ژانویه صادر شد و با تصویب‌اصول اصلاحات مصوبه درهمه‌پرسی ژانویه ۱۹۶۳، فروش کارخانجات دولتی درنظر گرفته شد. اما به‌این زودیها تحقق فروش‌کارخانجات دولتی وبه‌دست‌آوردن پول میسر نبود تادولت بهای املاك اضافی مالکان بزرگ را بپردازد.

اصلاحات‌ارضی به‌کندی انجام گرفت، و در زمان معین‌شده عملی نگردید. بنا بود اجرای‌مرحله اول‌اصلاحات‌ارضی‌در۲۲سپتامبر ۱۹۶۳ پایان‌یابد. اماسالها به‌طول‌انجامید. در پایان مارس۱۹۶۹، این قانون ۱۵۳۲۰ روستا و۷۹۸ قطعه زمین زراعتی را در بر گرفت، این زمین‌ها به۶۴۶/۶ هزار خانواده دهقان‌که تقریباً شامل ۲۰٪ تمام‌خانواده‌های‌دهقانی بودند داده‌شد. اما دربارهٔ اقدامهائی‌که به‌منظور اجرای مرحله دوم‌اصلاحات ارضی درنظر گرفته شده بود، اکثریت قریب به‌اتفاق مالکان متوسط و کوچك ترجیح دادندکه زمین‌هایشان را به‌اجاره دهقانان اجاره کار بدهند. درآغاز ۱۹۶۹ طبق مدارك رسمی دولت ایران بیش از ۱۲۴۴ خانواده دهقان که تقریباً ۴۰٪ تمام خانواده‌های روستائی را تشکیل می‌دادند، روی زمین‌های مالکان به‌عنوان اجاره‌کار به‌کار پرداختند، شرایط پرداخت اجاره طبق همان سنت‌های نیمه فئودالی مبنی برتقسیم ۵ سهمی محصول به‌نسبت صاحب‌بودن زمین، آب، بذر، دام‌کارگر، نیروی کار دهقان (مزارعه)، بود تنها تفاوت وضع فعلی دهقانان نسبت به‌پیش از اصلاحات ارضی‌آن بودکه هم‌اکنون دهقانان اجاره کار از تسلیم جنس اضافی به ارباب (عوارض) معاف شدند. باقی دهقانان (تقریباً ۴۰٪کل خانواده‌های دهقانی) در ردیف خوش‌نشین‌ها قرار داشتند، ابنان جزوکشاورزان ثابت به‌شمار نمی‌آمدند و روی املاك دیگران به عنوان کارگر کشاورزی یا مزدورکار می‌کردند و ضمن اصلاحات‌ارضی از گرفتن سهم زمین و حتی سهم‌دهقانی طبق سنت‌های پیش از انجام اصلاحات، محروم شدند.

اینگونه پیش از آغاز ۱۹۶۹ اصلاحات ارضی، در وضع اکثریت قریب به اتفاق دهقانان دگرگونی‌ای پدید نیاورد ـ روابط نیمه‌فئودالی‌قدیمی درقسمت‌مهمی ازروستاهای کشور همانگونه مانند پیش حکمفرما بود.

درعین‌حال زمامداران حاکم و دولت ایران بارها از میان رفتن فئودالیسم را در ایران اعلام داشتند حال‌آنکه اوضاع عینی خلاف ادعاهای آنها را ثابت می‌کرد.

قانون ۱۹۶۹ دربارهٔ فروش زمین‌های مالکان متوسط و کوچك

در ژانویه ۱۹۶۹ شاه قانونی‌را صادر کردکه به‌موجب آن زمین‌های مالکان‌متوسط وکوچك که تاکنون دراجاره دهقانان بود بایستی به‌اقساط به‌آنها فروخته می‌شد، بااین زمین‌ها میان‌مالکان ودهقانان به‌نسبت سهام‌محصول سالیانه‌آنها تقسیم می‌گردید. قانون، موعد عملی‌کردن این اقدام را ژانویه ۱۹۷۰ تعیین کرد. بهای زمین‌های مورد فروش به‌دهقانان ۱۲ برابر میزان اجاره سالیانه آنها تعیین‌گردید و دهقانان موظف بودند این مبلغ را درظرف ۱۲سال به‌مالکان بپردازند.

اما مالکان به‌بهانه‌های گوناگون دراجرای این‌قانون کارشکنی می‌کردند. تا پیش از اکتبر ۱۹۷۰ فقط زمین‌های ۲۶/۹ هزار مالك متوسط وکوچك بگونه اقساطی به‌۱۱۱/۷ هزار خانوادهٔ دهقان‌که اجاره‌کار بودند، فروخته شد، این رقم شامل ۱۰٪ کل مالکان و خانواده‌های دهقان بودکه مشمول قانون ژانویه ۱۹۶۹ می‌شدند.

سررسید اجرای این‌قانون چندبار به‌عقب‌افتاد، آخرین سررسید ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۱ تعیین گردید.

درآوریل ۱۹۷۱ قانونی درباره فروش زمین‌های وقف به‌دهقانان صادر گردید، و حتی قانونی دربارهٔ تشکیل شرکت‌های زراعی روستائی به‌تصویب رسید.

پس از ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۱ شاه و وزیرکشاورزی وتعاونیهای روستائی، ولیان که کارهای اصلاحات‌ارضی‌را اداره می‌کرد، اعلام داشتند، اصلاحات‌ارضی درایران‌پایان یافته و درسرتاسرکشور حتی یك‌دهقان اجاره‌کار وجود نداردکه طبق این‌قانون‌زمین نگرفته‌باشد. امااین اعلامیه‌هابا واقعیت‌ها فرق داشتند. وپس از۲۳ سپتامبر ۱۹۷۱ هم بازخرید زمین‌های اضافی‌مالکان بزرگ وفروش این‌زمین به‌دهقانان اجاره‌کار، وحتی فروش زمین‌های مالکان‌متوسط وکوچك وزمین‌های وقف به‌دهقانان، ادامه‌داشت.

پی‌آمدهای اصلاحات ارضی

به‌موجب نوشته‌هائیکه از سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۱ درباره وضع کشاورزی ایران به‌دست آمده، درظرف این مدت شماره مالکان بزرگ زمین که ۵۰ هکتار زمین زراعتی یا بیشتر را درتصرف داشتند، به دو برابر افزایش یافت (از ۱۲/۴ هزار به۲۳ هزار)، و رویهمرفته مساحت زمین‌های املاك این مالکان بیش از دو برابر شد (از ۱۵۵۴/۷ هکتار به ۳۲۳۸ هکتار). به عبارت دیگر، مالکان بزرگ که ۱٪ کل مالکان بشمار

می‌آمدند و هریك بیش از ۵۰هکتار زمین را درتصرف داشتند. به‌سال۱۹۷۱ صاحب‌بیش از ۲۰٪ تمام زمین‌های زراعتی ایران بودند.

درعین‌حال مالکان بسیارکوچك که هریك صاحب کمتر از ۲ هکتار زمین بودند و تقریباً نیمی از مالکان روستائی ایران را شامل می‌شدند. به‌سال ۱۹۷۱ فقط ۵٪ کل زمین‌های زراعتی را درتصرف داشتند.

اینگونه قانون اصلاحات ارضی از یکسو شماره خرده مالکان‌کوچك را که سودی از زمین‌هایشان نمی‌بردند، افزایش داد، و از۲۹ به۴۸ درصد رساند، ازسوی دیگرنسبت مالکان بزرگ را از ۰/۷ درصد، به بیش از یك‌درصد کل مالکان ایران افزایش داد. نسبت‌مساحت زمین‌های مالکان بزرگ دراثر اجرای قانون اصلاحات‌ارضی از۱۳/۷درصد به‌بیست‌درصد کل زمین‌های زراعتی ایران رسید. به‌دیگر سخن درنتیجه اصلاحات‌ارضی روند مالکیت زمین، راه پیشرفت به‌سوی سرمایه‌داری را بپیمود.

دربارهٔ شماره خانواده‌های دهقانی که به‌موجب قانون اصلاحات‌ارضی صاحب‌زمین شدند، طبق مدارك رسمی دولت ایران. درمیان بیش از ۳/۶ میلیون خانوادهٔ روستائی ایران، در آغاز ۱۹۷۴، تقریباً ۲/۵ میلیون خانواده، در شرایط سنگین باز خرید، با اقساط، زمین خریدند و تقریباً ۱/۱ میلیون خانواده به عنوان کارگران کشاورزی بدون زمین باقی ماندند، اینان یا به‌عنوان کارگر روزمزد یا اجاره‌کار زمین‌های مالکان دیگر، یا به‌عنوان دهقانانی با شرایط دهقانان پیش از اصلاحات ارضی، روی زمین‌های صاحبان املاك، کار می‌کردند. هیچگونه اطلاعاتی دربارهٔ سرنوشت روستاهای متعلق به‌شاه، به‌استثنای۵۱۹ روستائی‌که قبلاً به‌دهقانان فروخته شد، منتشرنگردید. به‌موجب مدارك موجود، چند هزار روستای وقفی تا پیش از سال ۱۹۷۴ به‌دهقانان فروخته نشد.

شرکت‌های تعاونی روستائی

شرکت‌های تعاونی روستائی پیش از اجرای قانون اصلاحات‌ارضی وجود داشتند، اما درآن‌هنگام‌آنها نقشی را که بعد از اصلاحات‌ارضی ایفا می‌کردند، انجام نمی‌دادند. این‌شرکت‌ها بیش ازهرچیز به‌سازمانی‌که اعتبار به‌کشاورزان واگذار می‌کرد، میمانستند. به‌موجب‌قانون اصلاحات‌ارضی در ژانویه ۱۹۶۲، هردهقانی‌که زمین به‌او تعلق‌می‌گرفت بایستی‌عضویت این شرکت‌ها را می‌پذیرفت. هرعضوی‌که سهم بیشتری داشت ازامتیازات بیشتری برخوردار بود، حداقل‌بهای هرسهم۵۰۰ ریال تعیین‌گردید. به‌سال ۱۹۶۳آئین‌نامهٔ نمونه‌ای برای شرکت‌های تعاونی روستائی تدوین گردید: این شرکت‌ها بایستی در

انجام کارهای کشاورزی به‌دهقانان کمك می‌کردند، آب، بذر، ابزار کشاورزی، وسائل‌حمل ونقل، را برای دهقانان تأمین می‌کردند، البته پیش از این، دهقانان اینگونه نیازمندی‌هایشان‌را ضمن شرایط اسارت‌باری‌از مالکان می‌گرفتند. شرکت‌های تعاونی همچنین‌موظف به‌نگهداری و حمل و نقل محصولات‌کشاورزی بودند، اینان بایستی، کودشیمیائی و سم برای دفع آفات‌نباتی، کالاهای مورد ضرورت اولیه، مواد سوختنی، خواربار و لوازم صنعتی وغیره برای دهقانان تهیه می‌کردند. اعتبارها و وامهائی را با تخفیف به‌اعضای شرکت‌که بدهی داشتند واگذار می‌کردند.

شرکت‌های تعاونی روستائی تازه به‌سال۱۹۶۳ سازمان یافتند و مشغول کارشدند. هرشرکت امور چند روستا را اداره می‌کرد. درماه مه ۱۹۷۵ شرکت‌های تعاونی‌روستائی در۴۴هزار روستا از۶۶هزار روستای موجود درسرتاسرایران فعالیت‌داشتند. جمع‌شرکت‌های تعاونی به بیش از ۲۸۰۰ بالغ شد؛ این شرکت‌ها روبهم رفته ۲/۵ میلیون عضو داشتند.

برای ادارهٔ فعالیت شرکت‌های تعاونی، درتهران‌سازمان مرکزی شرکت‌های‌تعاونی تأسیس گردید، به‌طورکلی ادارهٔ این شرکت‌ها را وزارت‌کشاورزی و تعاونی‌های روستائی به‌دست داشت.

هر یك از شرکت‌های تعاونی را هیئت‌مدیره‌ای اداره می‌کرد، اعضای این هیئت معمولاً از میان دهقانان مرفه، توانگر ومتنفذ روستاها برگزیده می‌شدند. خود این‌ها صاحب مقدار زیادی زمین، ابزارکشاورزی، آسیاب و غیره بودند و برای کشت زمین‌هایشان از کارگر مزدور بهره می‌بردند، کدخدایان و خویشاوندانشان به‌عنوان مدیران این‌شرکت برگزیده می‌شدند.

مهمترین وظیفه شرکت‌های تعاونی واگذاری وام نقدی و اعتبار به‌اعضای‌شرکت بود. درآغاز اصلاحات‌ارضی، پیش از اکتبر ۱۹۷۳ شرکت‌های تعاونی در سرتاسر ایران رویهمرفته وامی به‌مبلغ ۴۷ میلیارد ریال به‌اعضایشان واگذار کردند. این شرکت‌ها هم به‌نوبه خود از بانك‌کشاورزی وسایر بانك‌های دولتی وام می‌گرفتند.

گذشته از واگذاری وام پولی به‌اعضا، شرکت‌های تعاونی، به‌ویژه روستاهائیکه نزدیك شهرها بودند، فروش محصولات‌کشاورزی را به‌اعضای شرکت واگذار می‌کردند، این‌کار شرکت‌های تعاونی برای دهقانان بسیار سودمند بود، چون‌آنها را ازگیر دلالان، واسطه‌ها و محتکران می‌رهانید.

بسیاری از شرکت‌های تعاونی بر مبنای اعتباراتی که از بنگاههای مالی دریافت می‌کردند، چاههای عمیق و نیمه عمیق برای‌آبیاری حفر، یا قناتهای آبیاری را تعمیر

و تأسیس می‌کردند.

در مواردی شرکت‌های تعاونی مراکز صنایع دستی به‌ویژه کارگاههای قالی بافی را ایجاد می‌کردند، برای دهقانان بذر مرغوب وپاك، کود شیمیائی، سم برای‌آفات‌نباتی تأمین می‌کردند.

فعالیت‌های شرکت‌های تعاونی اصولاً محدود به‌تهیه بازار فروش وپرداخت‌اعتبار به‌اعضا بود، اینان‌کمتر به‌سازمان‌دادن تولیدکشاورزی اقدام می‌کردند. این شرکت‌هادر مورد واگذاری وامها و اعتبارات، سازمان دادن فروش محصولات کشاورزی و تأمین نیازمندیهای دهقانان، نتوانستندکاملاً اعضای شرکت را راضی نگهدارند. قسمت عمدهٔ دهقانان ناچاربودند مانند پیش ازطریق رباخواران، محتکران، دلالان، دکانداران کوچك نیازمندیهایشانرا رفع‌کنند و طبعاً اینها هم تا می‌توانستند دهقانان را لخت می‌کردند.

به‌سال ۱۹۷۳ در ایران شرکت‌های زراعتی تولیدی به منظور بهره‌برداری هرچه بیشتر از ماشین‌های مدرن کشاورزی، کودشیمیائی و حتی متحدکردن روستاهای کوچك در چارچوب واحدهای بزرگ روستائی، تشکیل‌گردید. به‌سال۱۹۷۵ درحدود ده شرکت از این نوع تشکیل شد.

شرکت‌های سهامی زراعی

بیشتر یعنی درنیمه سالهای ۶۰ شرکت‌های‌سهامی زراعی تشکیل‌شده بودند. دلیل تشکیل این شرکت‌ها آن بود که گویا مالکیت‌های روستائی شخصی نمی‌توانستند میزان تولیدکشاورزی را بالابرند و دولت را از واردکردن خواربار و موادکشاورزی ازخارج بی‌نیاز گردانند. در رابطه با این چگونگی دولت برآن شد، واحدهای روستائی بزرگی را به‌شکل شرکت‌های سهامی زراعی سازمان دهد و اینگونه زمین‌های خرد و ریز را در واحدهای بزرگ‌کشاورزی جمع‌و جورکند و این شرکت‌ها با به‌کار بردن ماشین و روش‌های‌نوین‌کشاورزی‌به‌کار تولیدکشاورزی بپردازند. دولت‌برای اینگونه شرکت‌هاتخفیف‌های زیادی ازجمله، ده سال معافیت از پرداخت مالیات و واگذاری اعتبارات و وامهای کلان وغیره، قائل شد. هر یك از این شرکت‌ها، مالکان و دهقانان ۴-۵ روستا را متحد می‌کردند واینگونه هزارها هکتار زمین را برای کشت در اختیار می‌گرفتند. تشکیل این شرکت‌ها درآغاز مستلزم مخارج زیادی ازسوی دولت بود وبه‌همین‌انگیزه نسبتاًبه‌کندی انجام می‌گرفت. درآغاز سال ۱۹۷۴ در سرتاسر کشور بیش از ۵۰ شرکت سهامی‌زراعی تشکیل گردید. در پایان پنجمین برنامه ۵ ساله (۱۹۷۸) پیش‌بینی می‌شد که شمارهٔ این

شرکت‌ها به۱۴۳ برسد، و آنوقت اندازهٔ زمین‌های زیرکشت این شرکت‌ها به۴۲۰ هزار هکتار می‌رسید. درنتیجه به‌کار بردن ماشین‌های کشاورزی، کود شیمیائی وانجام روش‌های نوین کشاورزی، باروری این زمین‌ها افزایش می‌یافت و درآمد متوسط این شرکت‌ها بیشتر از املاك دیگر می‌شد. اما قسمت ناچیزی از دهقانان یعنی کمتر از $\frac{1}{2}$۱ درصدتمام دهقانان به‌این شرکت پیوستند و به‌همین‌انگیزه تأسیس این‌شرکت‌ها اثر چندانی دربهبودی وضع دهقانان نداشت.

سپاه «ترویج»، خانهٔ فرهنگ روستائی، خانهٔ انصاف

در روند اصلاحات، از میان جوانان تحصیل کرده‌ایکه بایستی خدمت وظیفه را می‌گذراندند و در رشته‌های کشاورزی یا فنی فارغ‌التحصیل می‌شدند، برپایهٔ قانونی که در ژانویه ۱۹۶۶ ازمجلس و سناگذشت «سپاهی» تشکیل‌شدکه بایستی در روستاهاروش‌های نوین کشاورزی را به روستائیان یاد می‌داد (سپاه ترویج). وظیفه افراد این سپاه مشخص‌کردن زمین‌ها برای کاشتن بذرهای معین، ایجاد قلمستان، مبارزه با آفات نباتی و بیماری دامها، کمك به‌روستائیان به‌منظور انجام روش‌های نوین دامداری، باغبانی و به‌کاربردن ماشین وکود شیمیائی بود. علاوه‌براین اینها بایستی در عمران روستاها، از قبیل حفر چاهها و تأسیس حمام، لوله‌کشی، تعمیر پل‌ها و راهها به‌دهقانان کمك‌می‌کردند و حتی به‌سود رژیم موجود شاه وسلطنت به‌تبلیغ می‌پرداختند.

بنا به‌فرمان مورخ سپتامبر ۱۹۶۸ شاه، تشکیل خانه‌های فرهنگ روستائی را که وظیفه‌اش انجام سخن‌رانی‌ها، ایجاد شیرخوارگاهها، کتابخانه‌ها ونمایش فیلم‌های‌سینمائی، تشویق ورزش، تشکیل گروههای مبارزه با بی‌سوادی و برگذاری جشن‌ها وغیره بود، مقرر گردید.

درشمار اقدامهائی که به‌منظور دگرگونی وضع‌زندگی روستائیان ایران انجام گرفت، تشکیل «خانه‌های انصاف» بود. این سازمان به‌منزله دادگاههای محلی روستائی به‌شمار می‌رفت‌که به‌دعاوی‌کوچك ونزاع‌های میان روستائیان ده رسیدگی می‌کرد. قانون‌تشکیل خانه‌های انصاف دربهار ۱۹۶۵ تصویب شد، اما این‌سازمان‌ها قبلاً یعنی درسال۱۹۶۳ تشکیل و به‌کار پرداخته بودند. «خانه انصاف» شامل ۵ عضو بود (۳ عضو اصلی و۲ عضو علی‌البدل) این اعضا از سوی ساکنان برای مدت ۳ سال از میان «معتمدین محل وچهره‌های متنفذ» برگزیده می‌شدند، اینان بایستی متأهل، معروف به‌داشتن ایمان مذهبی و حسن رفتار و دارای سن بیش از ۲۵ سال می‌بودند. کدخداهای ده نمی‌توانستند

برای خانه انصاف برگزیده‌شوند. انتخاب‌کنندگان اعضای خانه انصاف بایستی ازمردم همان‌محل، تابع ایران وبیش از ۲۰ ساله بوده و سابقه محکومیت نداشته باشند وغیره. انتخابات‌بایستی‌زیرنظربخشدار و دو تن ازمعتمدین محل‌به‌عنوان ناظر برجریان‌انتخابات، انجام می‌گرفت.

بسیاری از خانه‌های انصاف اسماً وجود داشتند و عملاً کاری انجام نمی‌دادند. خانه‌های فرهنگ روستائی هم اینگونه بودند.

درآغاز تابستان۱۹۶۳ قانون بیمه‌های روستائیان صادر شد، اما این‌قانون چندان اهمیتی نداشت و فقط ۱٪ دهقانان را دربرگرفت.

به‌کار بردن ماشین‌های کشاورزی، کودشیمیائی، تولیدات‌اقتصاد روستائی

درنتیجهٔ اقدامات دههٔ اخیر، اقتصاد روستائی در پی به‌کاربردن ماشین‌های نوین کشاورزی احیا شد. درسال ۱۹۵۲ به‌طورکلی درایران ۱۲۳۰ تراکتور وجود داشت‌که فقط نیمی ازآنها کار می‌کردند. نوشته‌های‌کشاورزی سال ۱۹۷۱ نشان می‌دهدکه دراین سال ۲۳ هزار تراکتور، ۱۹۵۰ کومباین در مناطق‌کشاورزی کار می‌کردند که ۶۴٪ از تراکتورها و۷۹٪ ازکومباین‌ها در زمین‌های خصوصی به‌کار می‌رفتند و متعلق به‌مالکان و روستائیان توانگر بودند، باقی‌آنها یا دولتی یا به‌شرکت‌های‌گوناگون تعلق داشتند.

مصرف‌کود شیمیائی نیز افزایش یافت.

اقدامهائی‌که به‌منظور عملی‌شدن قانون اصلاحات‌ارضی انجام‌گرفتند، ضمن رابطه باتولید فرآورده‌های‌کشاورزی‌نتایج‌سودمندی‌را به‌بارنیاوردند. تولید محصولات‌کشاورزی همانگونه در سطح پائین باقی ماند. طبق اعلام سناتور ایرانی ارفع بهره‌دهی زمین‌های زیرکشت گندم به‌میزان چشم‌گیری کاهش یافت و رویهم‌رفته فقط ۷/. تن در یك هکتار بود. جمع مساحت زیرکشت گندم در سرتاسر خاك ایران از ۶/۶ میلیون هکتار درسال ۱۹۶۲/۱۹۶۱ به۸/۲میلیون‌هکتاربه‌سال۱۹۷۲رسید. افزایش میزان‌محصول‌گندم را باید به حساب افزایش مساحت زمین‌های زیرکشت گذاشت این افزایش از ۲۹۰۰ تن درسال ۶۰/۱۹۵۹ به۴۷۰۰ تن درسال ۷۵/۱۹۷۴ رسید.

میزان افزایش جو و برنج هم اهمیت چندانی نداشت. محصولات‌کشاورزی صنعتی ازقبیل پنبه، چای وچغندر قند نسبتاً چشم‌گیر بود.

اما تلاش برای تأمین نیازمندیهای داخلی‌کشور به‌نتیجه‌ای نرسید. وضع‌دامداری هم همانگونه مانند سابق به‌حال عقب‌ماندگی باقیماند.

تا به امروز هم ایران ناچار است هر سال مقدار زیادی خواربار از خارج وارد کند.

دربارهٔ پائین‌بودن سطح‌تولیدکشاورزی ایران می‌توان این واقعیت را درنظرگرفت که به‌سال ۷۳/۱۹۷۲ محصولات‌کشاورزی ایران معادل ۱۶/۶٪ کل تولیدات ملی در سطح‌کشور بود، درعین‌حال، ازآنجاکه ۶۰٪ کلیه جمعیت‌کشور در روستاها زندگی‌می‌کنند، پس ۴۰٪ نیروی فعال ایران در روستاها به‌سر می‌برند، اینگونه کم بودن بهره‌کار این نیروکه تولید فرآورده‌های‌کشاورزی است، بگونهٔ چشم‌گیری نمایان است.

مجتمع‌های کشت وصنعت

درسالهای اخیر دولت به‌تشکیل مجتمع‌های‌بزرگ کشت وصنعت باشرکت‌سرمایه‌های خارجی و ایرانی پناه جسته است. به‌سال ۱۹۷۳ در ایران ۵۰ فقره از این‌مجتمع‌ها درخوزستان، دشت مغان، منطقه‌قزوین، خراسان وجاهای دیگر به‌فعالیت پرداختند. این مجتمع‌ها به‌کار تولید محصولات کشاورزی صنعتی، دامداری، مرغداری وغیره سرگرم شده‌اند. به‌این مجتمع‌ها بهترین زمین‌های آبی باتخفیف واگذارگردیده است.

ارزش‌یابی اصلاحات‌ارضی

انجام اصلاحات‌ارضی درایران‌اصلاً نتوانست بقایای فئودالیسم ونیمه فئودالیسم را درایران ازمیان ببرد؛ این قانون راه‌گذار اقتصاد روستائی را به‌سوی کاپیتالیسم‌هموار کرد، و طبعاً این روند صد درصد به‌سود مالکان و بورژواهای کشاورزی تازه به‌دوران رسیده تمام شد.

وضع توده‌های اصلی دهقانان اجاره‌کارکه قطعات کوچك زمین را ازمالکان‌خریده بودند بهتر نشد. استثمار فئودالی کم‌کم جای خود را به‌استثمار سرمایه‌داری می‌دهد. در عرض ۱۲-۱۵ سال‌این دهقانان ناچارند، هرسال‌مبلغی پول بابت اقساط زمین‌های‌واگذار شده، بپردازند. این مبلغ معادل همان پولی است‌که پیش از اصلاحات‌ارضی بابت اجاره به‌مالکان می‌پرداختند. اینگونه هم اکنون دهقانان مانند پیش وامدارند و زیر بار قرض رنج می‌کشند. اما درباره «خوش نشینان» باید گفت که اینان در روستا صاحب زمین نیستند و ناگزیرند به‌عنوان‌کارگر کشاورزی یا روز مزد روی زمین‌های این یا آن‌مالك کارکنند، وضع اینها هم‌نسبت به‌سابق تغییری نکرده است. درآمد متوسط ساکنان‌روستاها

خیلی پائین است. طبق برآورد صاحبنظران ایران در سال ۷۲/۱۹۷۱ درآمد متوسط هر دهقان فقط ۱۰۰ دلار بوده است.

باوجود این، اصلاحات ارضی دگرگونی‌هائی را در وضع زندگی دهقانان پدیدآورد. محدودیت مالکیت مالکان بزرگ زمین و فروش اقساطی املاك متوسط و کوچك به‌دهقانان اجاره‌کار، نمی‌توانست منجر به‌سقوط اعتبار و نفوذ مالکان در چارچوب کشور به‌طور کلی و در روستاها بگونه اخص، نشود. اینگونه اصلاحات‌ارضی دارای جنبه‌های پیشرفته‌ای بود. از اینها گذشته قانون نامبرده عوارض جنسی را که دهقانان بایستی اضافه بربهره مالکانه به‌مالك می‌پرداختند، لغو کرد.

اصلاحات‌ارضی امکانات گسترده‌ای‌را به‌منظور پیشرفت روابط سرمایه‌داری در روستاهای ایران، پدیدآورد. مالکان که در راه سرمایه‌داری کشاورزی گام نهادند، شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری از جمله خارجیان، مالکان محلی ثروتمند و دهقانان توانگر و مرفه، برای انجام کارکشاورزی، کارگر مزدور و ماشین‌های کشاورزی به‌کار می‌بردند و این چگونگی خود شرایط مساعدی را برای پیشرفت روابط سرمایه‌داری در روستاها پدید آورده است.

۳۱

پیشرفت اقتصاد و صنعت، دگرگونی روش آموزش و زندگی اجتماعی ایران. احزاب و پیکار طبقاتی

پس از ۱۵ سال، یعنی ازآغاز سالهای ۶۰ تا نیمه سالهای ۷۰، اقتصاد ایران از پیشرفت چشم‌گیری برخوردار بود. کشورگامهای مهمی به‌منظور ازمیان‌بردن پس‌ماندگی اقتصادی برداشت، جمع محصولات ملی درسالهای ۶۳/۱۹۶۲ و ۷۳/۱۹۷۲، از ۳۴۰/۴ میلیارد ریال به ۱۲۲۶ میلیارد ریال (طبق نرخ روز) رسید. در جریان چهارمین برنامهٔ ۵ ساله، پیشرفت اقتصادی ایران (۷۳/۱۹۷۲-۶۸/۱۹۶۷) شامل ۱۱/۶٪ افزایش در بهای ثابت بود. ضمن مقایسه با سال ۷۲/۱۹۷۱ جمع تولیدات ملی در سال ۷۳/۱۹۷۲ به ۲۱/۲٪ بالغ شد. به‌موجب اطلاع مطبوعات ایران درسال ۷۴/۱۹۷۳ جمع تولیدات ملی بازهم افزایش یافت و به ۳۶٪ و در سال ۷۵/۱۹۷۴ به ۴۲٪ رسید، این ارقام نشان می‌دهندکه ضمن این‌سالها درآمد نفت به‌میزان چشم‌گیری افزایش‌یافته است، سهمیه‌سرانه سالیانه جمعیت ایران از محصولات ملی ۱۷۲ دلار درسال ۶۳/۱۹۶۲ بود، اما در سال ۷۵/۱۹۷۴- این سهمیه به ۱۲۷۴ دلار رسید. این‌چگونگی گویای آنست که ضمن این‌سالها ایران به‌رشد اقتصادی چشم‌گیری نائل‌آمده است.

پیشرفت صنعتی

صنایع در زمان نامبرده با آهنگ تندی پیشرفت‌کرد. از سال ۶۳/۱۹۶۲ تا سال ۷۳/۱۹۷۲، تولید محصولات صنعتی ازجمله ساختمان، تأسیسات آبیاری، تأسیسات‌برق طبق مدارك موجود از ۵۸/۱ میلیارد به۲۴۱ میلیارد ریال یعنی تقریباً ۴ برابر افزایش یافت. درظرف سالهای ۶۳/۱۹۶۲ تا۷۲/۱۹۷۱ تولیدات صنعتی به‌طور متوسط‌به‌نسبت ۱۲/۵٪ بهای ثابت سالیانه افزایش یافت. در ظرف سالهای ۶۳/۱۹۶۲ تا ۷۳/۱۹۷۲ نسبت تولیدات چند رشته صنعتی ازجمله ساختمان، تأسیسات‌آبیاری وبرق در چارچوب مجموع تولیدات صنعتی از ۱۹ به ۲۳/۴٪ افزایش یافت. در همین دوره نسبت تولید محصولات‌کشاورزی از ۲۹/۳ به۱۶٪ کاهش یافت.

جمع افرادیکه دراین دوره برای تولید صنعتی به‌کار سرگرم شدند به‌سال ۱۹۷۵ ۲ میلیون تن بودند. درنتیجه نسبت جمعیتی‌که در صنایع، معادن، تولید نیروی برق، آبیاری، نفت، گاز و ساختمان فعالیت داشتند به‌طورکلی از ۱۹/۹٪ کل جمعیت فعال ایران به۳۰٪، درسال ۷۳/۱۹۷۲ افزایش‌یافت. امانسبت جمعیتی‌که درکارهای‌کشاورزی کار می‌کردند از ۵۶/۳٪ به۴۰٪ کل جمعیت فعال کاهش یافت.

تولید نیروی برق از۶۸۹ میلیون‌کیلووات‌ساعت درسال ۱۹۶۰، به ۹۵۵۳میلیون کیلووات ساعت به‌سال ۷۳/۱۹۷۲ رسید، اینگونه به هرنفر ایرانی۳۰۰کیلووات ساعت می‌رسید، درصورتیکه‌درسال۱۹۶۰سهمیه هرنفر۳۴ کیلووات‌ساعت‌بود. به‌سال۷۵/۱۹۷۴ جمع برق تولید شده در ایران ۱۴میلیارد کیلووات ساعت بودکه از این مقدار برق فقط ۲/۵٪ در روستا مصرف شد.

پیشرفته‌ترین رشته‌های صنایع تولیدی مانند پیش، صنایع پارچه‌بافی، سیمان‌سازی و قندسازی بود.

تولیدات پارچه‌های نخی درظرف سالهای ۵۶/۱۹۵۵ تا ۷۳/۱۹۷۲ تقریباً ۹برابر افزایش یافت ـ از ۵۵/۶ میلیون متر در سال ۵۶/۱۹۵۵ به ۴۹۵ میلیون متر در سال ۷۳/۱۹۷۲ رسید. علاوه براین سالیانه ۷۰ میلیون‌متر پارچه درکارگاههای دستی تولید می‌شد. هم‌اکنون‌صنایع پارچه‌بافی ملی‌نیازمندی پارچه نخی‌ایران راکاملاً تأمین‌می‌کند. قسمتی ازکارخانه‌های پارچه‌بافی (نخی) محصولات خود را به‌خارج صادر می‌کنند.

تولید پارچه‌های پشمی از ۱/۳ میلیون‌متر درسال ۵۶/۱۹۵۵ به ۱۳ میلیون‌متر درسال ۷۳/۱۹۷۲ رسید. این مقدار تولید بیش از $\frac{3}{4}$ نیازمندیهای‌داخلی ایران راازلحاظ پارچه پشمی تأمین می‌کرد.

تولید پارچه‌های ابریشمی درظرف ده سال ازتاریخ ۵۶/۱۹۵۵- ۱۴ برابرافزایش یافت ـ از ۳۶۳ هزارمتر به ۵/۱ میلیون متر درسال رسید.

درکنار تأسیسات فراوان کارگاههای پارچه‌بافی دستی که‌شامل ۹۰٪ تأسیسات‌تولید پارچه درایران می‌شد، درایران بیش از ۱۵ کارخانه بزرگ و مدرن پارچه‌بافی نخی که در هرکدام بیش‌از هزار کارگر کار می‌کردند، فعالیت داشتند. همچنین ده کارخانه بزرگ پارچه پشمی نیز درایران به‌کار می‌پرداخت.

تولید سیمان که درسال ۶۳/۱۹۶۲-۶۶۸ هزار تن بود، در سال ۱۹۷۴ تقریباً ۷ برابر شد (۴/۵۰۰/۰۰۰ تن)۰قسمت‌مهمی ازنیازمندیهای ایران‌از داخل تأمین می‌شد. سیمان ایران به‌کشورهای همسایه ازقبیل افغانستان، کویت، و شیخ‌نشین‌های خلیج‌صادر می‌گردید.

تولید شکر هم افزایش یافت. هم‌اکنون در سرتاسر ایران ۴۰ کارخانه قند سازی مشغول کار است. تقریباً ۴/۵ نیازمندی داخلی شکر ایران را تولیدات ملی تأمین می‌کند.

درکشور رشته‌های دیگری ازصنایع‌تولیدی وجود دارد: تهیهٔ‌مواد غذائی، اصلاح مواد اولیه کشاورزی، تنباکو، محصولات چوبی و مبل‌سازی، کاغذسازی وکارتن‌سازی، صنعت‌چاپ وصحافی، دباغی، پلاستیک‌سازی، تهیه موادشیمیائی، تولید مصالح‌ساختمانی و سیلیکات، فلزکاری وغیره از آنجمله‌اند. این رشته‌های صنایع هم به‌اندازه چشم‌گیری پیشرفت کردند، اما در چارچوب صنایع اصلی‌کشور اهمیت چندانی نداشتند.

لازم به‌یادآوری است‌که تولید قالی در ایران اهمیت‌فراوان داشت. قالی‌های‌ایرانی طبق معمول در زمینه صادراتی‌کشور جای‌اول را داشتند. ارزش قالی‌های صادراتی‌ایران درسال ۷۳/۱۹۷۲ در حدود ۵/۷۶ میلیارد ریال بود. سهمیه صادراتی سال ۷۴/۱۹۷۳ قالی ایران ۲۰٪ بود اما درآن سال در حدود ۱۸٪ کل صادرات ایران قالی بود. برای تولید قالی تقریباً ۴۵۰ هزار نفر به‌کار سرگرم بودندکه اکثریت قریب به‌اتفاق آنها در روستاها می‌زیستند، علاوه برقالی‌بافی تا به‌امروز رشته‌های صنایع دستی دیگری درحال پیشرفت‌اند.

رشته‌های صنایع‌نوین امروزی

رشد تولید صنایع ایران تنها منحصر به‌رشته‌های قدیمی و سنتی نبود، بلکه‌صنایع نوینی درایران پدیدآمدند: صنایع پتروشیمی، مونتاژ اتومبیل، مونتاژ تراکتور،فلزکاری، ماشین‌سازی، تولیدگاز، الومینیوم‌سازی ازآنجمله بودند.

برای اداره صنایع پتروشیمی، شرکت ملی‌نفت ایران درپایان ۱۹۶۵-آغاز۱۹۶۶ باشرکت‌های امریکائی قراردادهائی را منعقدکردکه مشترکاً تأسیسات بزرگ پتروشیمی را

در بندر شاهپور، آبادان وجزیره خارك ایجادکنند. درسالهای ۱۹۶۰-۱۹۷۰ این‌مجتمع‌های پتروشیمی فراورده‌های خود را بیرون‌دادند. ضمن استفاده ازتقاله‌ها محصولات‌نفتی، این کارخانه‌ها به تولید گوگرد، آمونیاك، اسید فسفوریك، پودر رخت‌شوئی پرداختند، فرآورده‌های آنها در داخل ایران مصرف می‌شدند وبه‌خارج هم‌صادر می‌گردیدند.

تأسیسات تولیدگازهم درایران ایجادشد. طبق‌قرارداد ۱۳ ژانویه ۱۹۶۶ شوروی‌ـ ایران مقرر شد، گاز طبیعی ایران‌که دارای ذخایر سرشاربود به‌شوروی صادر شود. دولت شوروی، ایران را درساختن لوله‌های گازرسانی در منطقهٔ شمال ایران (ساوه ـ آستارا) کمك‌کرد، طول این خط لوله تقریباً ۱۱۰۰ کیلومتر بود. این لولهٔ گاز ساخته شد، وبه سال ۱۹۷۰ آمادهٔ کار گردید. ضمن راه لوله‌گاز شوروی درخاك ایران تأسیسات صنعتی گازی ایجادگردید علاوه‌براین شعبه‌های لوله‌گاز به‌تهران، قم، کاشان، اصفهان وشیراز هم‌کشیده شدند.

درپایان سالهای ۵۰ وآغاز ۶۰ شرکت ایران‌ناسیونال ایران با کمك شرکت‌های بیگانه به‌تأسیس‌کارخانه مونتاژ اتومبیل پرداخت. اینگونه، صنایع‌اتومبیل‌سازی ایران‌ـ ناسیونال آغاز به‌کار کرد. به سال ۱۹۶۳ در نزدیکی تهران با سرمایه برادران خیامی بنیان‌گذاران این‌شرکت، کارخانه «ایران‌ناسیونال» برای مونتاژ اتومبیل‌های سواری و اتوبوس‌بنا گردید، موتورهای این‌خودروها دربست از خارج وارد شدند. کارخانه «ایران ناسیونال» مجهز به‌ابزار مدرن‌کارخانه‌های اتومبیل‌سازی بود. به‌سال۱۹۶۹ این‌کارخانه تعدادی اتوبوس را به‌رومانی صادرکرد و سپس قرارداد صدور ۲۰۰۰ اتوبوس به‌مصر و ۵۰۰ اتوبوس را به‌لهستان منعقد نمود. به‌سال ۱۹۷۴ در ایران تقریباً ۶۰ هزار دستگاه اتومبیل‌های گوناگون از این‌کارخانه بیرون داده‌شد. به‌سال ۷۳/۱۹۷۲ بیشترقسمتهای این اتومبیل‌ها درخود ایران ساخته می‌شد.

ایجادصنعت تراکتورسازی‌هم به‌همین‌نحو سازمان داده‌شد ـ درآغاز به‌کمك‌شرکت‌های خارجی‌کارگاههائی به‌منظور جمع‌آوری قطعات یدکی‌هائی‌که ازخارج واردمی‌شدند، بنا گردیدند. دراین‌کارگاهها به‌سال ۶۶/۱۹۶۵ درحدود ۱۳۵۰ تراکتور مونتاژ گردید. سپس قراردادی میان ایران و رومانی بسته شدکه باکمك این‌کشور یك‌کارخانه تراکتور سازی در تبریز ایجادگردد. این‌کارخانه ساخته شد و در سال ۱۹۷۳ مورد بهره‌برداری قرارگرفت. پیش‌بینی می‌شد که میزان تولید این‌کارخانه به‌ده‌هزار دستگاه در سال برسد.

مسئلهٔ مهم برای استواری استقلال اقتصادی ایران، تأسیس صنایع سنگین‌فلزکاری درخود ایران‌بود. پیش ازجنگ جهانی دوم، درپایان سالهای ۳۰ ایران‌تلاشهائی‌به‌منظور تأسیس کارخانه ذوب‌آهن به‌عمل آورد وقراردادی را باکنسرن کروپ آلمانی منعقدکرد.

اما درآن‌هنگام آلمانها طرح صنعت ذوب‌آهن ایران را به‌هم زدند. این تلاشها پس از جنگ‌جهانی دوم ازسوی ایران دنبال شد. درپایان سالهای ۵۰- آغاز سالهای ۶۰ایران دوباره مذاکراتی را دربارهٔ ساختمان کارخانه ذوب‌آهن باکمپانی‌های بزرگ اروپای‌باختری و انحصارگران امریکائی آغاز کرد. امااین‌بار هم انحصارهای اروپای‌باختری وامریکائی حتی اجازهٔ عملی کردن چنین طرحی را به ایران ندادند. اینان برآن بودند که نگذارند ایران دارای صنایع سنگین شود و علاقه داشتند همانگونه کشوری کشاورزی باقی بماند.

آنوقت ایران مذاکرات دراین‌باره را با اتحاد جماهیرشوروی آغاز کرد وپیشنهاد شوروی‌را درباره‌کمك فنی به‌منظور ساختمان کارخانه ذوب‌آهن‌پذیرفت. درپی این‌مذاکرات به‌سال۱۹۶۶ قراردادی مبنی‌بر همکاری اقتصادی دو دولت به‌امضاء رسید، دراین‌قرارداد، ساختمان مجتمع ذوب‌آهن به‌کمك اتحاد شوروی، در نزدیکی اصفهان، ایجاد کارخانه ماشین‌سازی در اراك و حتی کمك به‌لوله‌کشی گاز برای حمل گاز به‌شوروی و تدارك گاز دربعضی از شهرهای ایران، پیش‌بینی می‌شد. درمدت‌کوتاهی در ۵۵کیلومتری شهر اصفهان با کمك شوروی مجتمع بزرگ ذوب‌آهن‌که درآن ۴۰ هزار کارگر به‌کار سرگرم می‌شدند، بناگردید. مواد خام این‌کارخانه (زغال‌سنگ و سنگ‌آهن) از زرند و بافق که بین کرمان و یزد قرار داشتند، تأمین می‌گردید. برای رساندن زغال سنگ و سنگ‌آهن به‌مجتمع، راه‌آهن ایجاد گردید. اینگونه، ساختمان مجتمع ذوب‌آهن، تکانی در زمینهٔ پیشرفت استخراج معادن وایجاد راه‌آهن درایران پدیدآورد.

حساب شدکه این مجتمع در نوبت اول ۶۰۰ هزار تن فولاد و چدن و در نوبت دوم ۱/۹۰۰/۰۰۰ تن درسال تولید خواهد کرد. پس‌ازآن پیش‌بینی می‌شد تولید فولاد و چدن به ۴ میلیون تن درسال خواهد رسید.

علاوه برکارخانه ذوب‌آهن اصفهان، ایران ساختمان تأسیسات فلزکاری دیگر را طرح‌ریزی کرد. در سپتامبر ۱۹۷۲، در اراك کارخانهٔ ماشین‌سازی بزرگی با کمك فنی شوروی‌آغاز گردید وقرار شد تولید این‌کارخانه سالیانه به۲۵ هزارتن به‌رسد. فرآورده‌های این‌کارخانه، دیك بخار، جرثقیل، ابزار استخراج معدن و وسایل دیگر بود تقریباً درهمان هنگام درتبریز هم کارخانهٔ ماشین‌سازی دیگری به‌کمك چکسلواکی تأسیس گردید.

ضمن سپتامبر ۱۹۷۲ ساختمان‌کارخانه آلومینیم‌سازی با گنجایش۶۰ هزار تن‌تولید سالیانه، در اراك پایان یافت، این‌کارخانه درچارچوب سازمان همکاری منطقه‌ای ایران پاکستان ـ ترکیه با شرکت کمپانی امریکائی «رینولدز آلومینیم کورپوریشن» به‌نام شرکت آلومینیم ایران، تأسیس گردید. ۷۹٪ سهام این شرکت به‌ایران و۲۵٪ به‌شرکت امریکائی «رینولدز.....» و۵٪ به‌پاکستان تعلق داشت.

ضمن فوریه ۱۹۶۷ درمنطقهٔ تهران بهره‌برداری از کارخانه بزرگ تولید برق که باکمك فنی شرکت‌های آلمانی ایجاد شده‌بود؛ آغاز گردید. این کارخانه نیازمندیهای برق سرتاسر ایران را به‌وسیله کابل‌های برق تأمین می‌کرد.

ضمن دسامبر ۱۹۶۷ در اهواز (باکمك شرکت‌های آلماني وامریکائي) چندکارخانه لوله‌سازی که مواد اولیه نیمه‌آماده آن (ورقه‌های فولادی وغیره) ازخارج وارد می‌شد، گشایش یافت.

برخی‌تأسیسات دیگر در رشته‌های صنایع‌نوین ایجاد گردید و ازآنها بهره‌برداری‌شد.

استخراج معادن در دهه اخیرکمی پیشرفت کرد. در درجه اول استخراج مواد معدنی‌ایکه به‌عنوان مواد خام‌کارخانه ذوب‌آهن به‌کار می‌رفتند مورد توجه قرارگرفت. درمنطقه سرچشمه (کرمان) ذخیرهٔ سرشاری از مس‌کشف گردید، که میزان آن به‌۴۰۰ میلیون تن برآورد شد. به‌منظور بهره‌برداری از معادن مس به‌سال ۱۹۷۲ یك شرکت دولتی ایرانی تشکیل شد، این شرکت با کمپانی امریکائی «۱ناکوندا» قراردادی را منعقد کردکه برای استخراج این معادن به‌شرکت نامبرده‌کمك فنی‌کند. کمپانی مس «سرچشمه» طرحی تهیه نمودکه سالیانه ۱۴۵-۱۶۰ هزارتن مس خالص بیرون‌دهد، وحتی‌کارخانه‌ای به‌منظور ساختن کابل‌ها و فرآورده‌های مسی دیگر را در ایران بنیان نهد. نیازمندیهای داخلی ایران نزدیك به‌۳۵ هزار تن مس درسال بود، باقی‌مس‌های استخراج شده بایستی به‌خارج صادر می‌گردید.

استخراج کرم نسبت به پایان سالهای ۵۰- آغاز ۶۰ به‌میزان چشم‌گیری افزایش یافت. تمام محصولات کرم به‌خارج صادر می‌شد. علاوه براینها سرب، روی، گوگرد، نیکل، انتیمون، فیروزه، سنگ‌آهك، نمك طعام، ارسنیك، سنگ خارا، سنگ مرمر وغیره از معادن ایران استخراج می‌گردیدند. به‌سال ۱۹۶۳ استخراج‌طلا هم آغاز شد.

اما به‌طورکلی باید یادآور شد، که بهره‌برداری از ذخایر معدنی ایران به‌مقدار کمی انجام‌گرفته است.

استخراج معادن نفت را باید از این‌قاعده‌کلی مستثنی شمرد، ۹۹ درصد این‌معادن تا پیش از سال ۱۹۷۳ رسماً و عملاً در دست‌کمپانیهای نفتی خارجی به‌ویژه کنسرسیوم بین‌المللی نفت بود، این سازمان ۹۰٪ کل نفت ایران را استخراج می‌کرد. در ظرف ۱۰ سال از ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳، مقدار نفتی‌که از چاههای ایران بیرون کشید به ۴ برابر افزایش یافت.[1]

---

۱. درسال ۱۹۶۳ مقدار نفتی که از معادن ایران استخراج شد ۷۲/۸ میلیون تن؛ در سال ۱۹۷۴ این مقدار به‌۳۰۲ میلیون‌تن و به‌سال ۱۹۷۵ به‌۲۶۸ میلیون تن رسید.

ایران از لحاظ استخراج نفت جای چهارم را در جهان پس از امریکا، ونزوئلا و عربستان سعودی اشغال‌کرد، اما ضمن چندسال، مثلاً سالهای ۱۹۶۸، ۱۹۶۹، ۱۹۷۱، ایران حتی از عربستان‌سعودی هم جلو افتاد وجای سوم راگرفت.

علاوه‌بر کنسرسیوم، کمپانی‌های نفتی خارجی دیگر هم ازمعادن نفت ایران بهره‌کشی می‌کردند. خود شرکت ملی‌نفت ایران فقط‌کمتر از یک‌صدم کل نفت را استخراج می‌کرد. کنسرسیوم و کمپانیهای نفتی دیگر، در ایران سود هنگفتی از بهره‌برداری نفت می‌بردند. دبیرکل سازمان‌کشورهای نفت‌خیز (اوپک) به‌نام پاچه‌چی ضمن ژوئن ۱۹۷۲، درلندن اعلام داشت‌که سودکمپانی‌های‌نفتی‌خارجی درخاور نزدیک، به‌سال ۱۹۷۰معادل ۷۹/۲٪ کل سرمایه‌گذاریهای‌آنها بوده‌است. درعین‌حال سودیکه‌کمپانیهای امریکائی‌ضمن بهره‌برداری از معادن دیگر درکشورهای پیشرفته می‌بردند، از ۱۳/۵٪ تجاوز نمی‌کرد.

سود خالصی‌که‌کمپانی‌های نفتی خارجی به‌ویژه‌کنسرسیوم به‌خزانه ایران پرداختند در۱۰ سال اخیر، از ۱۹۶۳ تا سال ۱۹۷۲-۶ برابر شد. در سال ۱۹۶۳ این مبلغ ۳۸۰ میلیون دلار بود، به‌سال ۱۹۷۱ به ۲/۱۱۱ میلیون دلار، و به‌سال ۱۹۷۲ به ۲/۴۰۰ میلیون دلار رسید. ۹۰٪ این مبلغ از محل سازمان نفتی‌کنسرسیوم وصول شد. درنوامبر ۱۹۷۰ ایران اضافه بر سود معمولی که کنسرسیوم به ایران می‌پرداخت ۵۰٪ تا ۵۵٪ بیشتر دریافت کرد. درآمد نفتی ایران به‌اصطلاح برای اجرای طرحهای اقتصادی‌کشور به‌مصرف می‌رسید.

به‌سال ۱۹۷۳ ایران باکنسرسیوم قراردادی را منعقد کرد که به‌موجب آن کلیه تأسیسات و پالایشگاه نفت، که تا آنوقت دراختیار کنسرسیوم بود، به‌ایران تحویل‌شود و فعالیت‌کنسرسیوم فقط در زمینهٔ فروش فرآورده‌های نفتی به‌مدت ۲۰ سال (در قرارداد ۱۹۵۴ ایران وکنسرسیوم این مدت برای انجام فعالیت‌کنسرسیوم تعیین شده بود) تضمین گردد. کمپانی‌های وابسته به کنسرسیوم یعنی امریکائی، انگلیسی، انگلیسی ـ هلندی و فرانسوی بایستی به‌نسبت سهامشان ازمحل فروش نفت دربازارهای جهان سود می‌بردند. اینگونه ایران می‌توانست فقط مقدار ناچیزی از نفتی راکه کنسرسیوم استخراج می‌کرد، برای خود ذخیره‌کند (به‌سال ۱۹۷۳-۴٪، و به‌سال ۱۹۸۱ تقریباً ۲۰٪). باید یادآوری کرد حمل‌ونقل نفت همانگونه مانند سابق در دست کمپانی‌های نفتی خارجی باقی ماند، ضمناً مانند پیش‌کارشناسان خارجی به‌اداره‌کارهای استخراج و پالایش نفت‌ادامه می‌دادند، شمارهٔ این کارشناسان درآغاز ۱۹۷۵ ـ ۱۷۰۰ تن بود. قرارداد تحویل تأسیسات نفتی و پالایشگاه به‌ایران‌ازسوی‌کنسرسیوم دارای‌اهمیت فراوانی بود. از این‌پس‌ایران‌می‌توانست مستقلاً میزان‌استخراج نفت را تعیین‌کند، درباره بهای فروش نفت و مسائل مهم نفتی

دیگر که قبلاً کنسرسیوم انجام می‌داد، تصمیم بگیرد وغیره.

به‌سال ۱۹۷۳ در رابطه با تورم روزافزون درجهان سرمایه‌داری و افزایش بهای کالاهای وارداتی، ایران وکشورهای نفت‌خیز دیگر، بهای فروش نفت را ۴برابر کردند. این چگونگی درآمد نفت ایران را به‌میزان چشم‌گیری افزایش داد. به‌سال ۱۹۷۴ این درآمد به۱۸/۶ میلیارد دلار رسید، در صورتیکه سال پیش یعنی ۱۹۷۳، فقط ۵ میلیارد دلار بود. اما قسمت مهم این مبلغ هنگفت برای خرید اسلحه، وام دادن به دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته یا درحال‌رشد وحتی به‌منظور سرمایه‌گذاری دراین‌کشورها، به‌مصرف رسید.

سرمایه‌های خارجی نقش بسیار مهمی را نه‌تنها در زمینه بهره‌داری از نفت بلکه در رشته‌های دیگر صنایع ایران ایفا کرده وخواهندکرد. درسالهای اخیر، به‌ویژه پس از سال ۱۹۵۳ سرمایه‌های خارجی (امریکائی، آلمان غربی، فرانسوی، ایتالیائی وغیره) به شکل سرمایه‌گذاری وایجاد شرکت‌های‌مختلط ایرانی ـ خارجی در زمینه‌های بانک‌داری، صنعتی وغیره به‌درون کلیه رشته‌های اقتصادی‌که ممکن بود تنها به‌دست ایرانیان‌اداره شوند، نفوذکردند و برکلیهٔ شئون اقتصادی کشور چیره گردیدند: قندسازی، تهیه مواد غذائی، صنایع شیمی، فلزکاری. تهیه مصالح ساختمانی، استخراج معادن وغیره ازجمله این رشته‌های اقتصادی بودندکه به سرمایه‌های خارجی آلوده شدند. ساختمان بیشتر از تأسیسات رشته‌های‌نوین صنعتی (تراکتور، اتومبیل، پتروشیمی، آلومینیم وغیره) به‌وسیله همین‌شرکت‌های مختلط ایرانی ـ خارجی‌ازقبیل امریکائی، آلمان‌غربی، ژاپنی وشرکت‌ها وبنگاههای سرمایه‌داری دیگر، انجام‌می‌پذیرفت. معمولاً دراین‌شرکت‌های مختلط، ایران رسماً بیش از ۵۰٪ شریك بود.

در زمینهٔ پیشرفت‌های صنعتی، ایران به‌ویژه درجهت کشورهای امپریالیستی خود را توجیه می‌کرد. ایران با وجود اینکه در شرایط‌کنونی دارای درآمد نفتی عظیمی‌شده بود و حتی به‌صدور سرمایه اقدام می‌کرد، درعین‌حال سیاست جلب سرمایه‌های خارجی را ادامه می‌داد. طبیعی است سرمایه‌داران خارجی با کمال میل برای سرمایه‌گذاری به ایران هجوم آوردند، چون اینان خواستار استثمار از نیروی کار ارزان ایرانی‌ها بودند، علاوه‌براین ایران ازکشورهای خارجی کارشناسان، کارگران آزموده وکارمندان اداری بی‌شماری‌را با پرداخت حقوق‌های‌کلان به‌کار می‌گرفت.

بخش‌های دولتی و خصوصی

یکی از ویژگیهای روند اقتصادی درایران معاصر، تلاش دولت به‌منظور افزایش سرمایه‌دارهای بخش خصوصی است. شاه ایران درکتابش به‌نام «مأموریت برای وطنم» که درسال ۶۰ منتشر گردید، نوشت، نظرش اینست‌که رفته رفته تأسیسات صنعتی دولتی را به‌بخش خصوصی واگذارکند و این‌تأسیسات به‌وسیله شرکت‌های سهامی گردانده‌شوند. دولت رسماً سیاست فروش‌کارخانه‌ها وکارگاههای دولتی را اعلام داشت. هنگام تصویب سومین برنامه۵ساله (درسالهای ۶۳/۱۹۶۲-۶۸/۱۹۶۷) هدف دولت در زمینه پیش‌برد رشته‌های صنعتی، به‌استثنای صنایع سنگین، برپایه مدیریت بخش‌خصوصی بود. در نتیجه این تصمیم نسبت سرمایه‌گذاری دولت ضمن مقایسه با سال ۱۹۴۱ که ۵۰٪ بود به ۱۷٪ در سال۶۳/۱۹۶۲کاهش یافت.

اما هنگامیکه ایران به‌ایجاد رشته‌های نوین صنعتی اقدام‌کرد، معلوم شدکه ازنظر ناتوانی سرمایه‌های خصوصی در ایجاد کارخانه‌های ذوب‌آهن، ماشین‌سازی، کارخانه‌های پتروشیمی، لوله‌کشی گاز وتأسیسات‌صنایع سنگین دیگر، ناگزیر بایستی سرمایه‌های‌دولتی به‌کارگرفته شود. این چگونگی تا اندازه‌ای سرمایه‌گذاری بخش دولتی را توان بخشید. به‌سال ۶۸/۱۹۶۷ نسبت سرمایه‌گذاریهای بخش دولتی ۴۸٪ (۵۷/۳ میلیارد ریال) کل سرمایه‌گذاریها بود.

بااینهمه دولت به‌سیاست تقویت بخش‌خصوصی ادامه‌داد. به‌سال۱۹۷۰ به‌اصطلاح «سیاست نوین اقتصادی» دولت اعلام گردید، رئوس این سیاست به شرح زیر بود: ۱) ممنوعیت تشکیل تأسیسات نوین کاملاً دولتی؛ ۲) تشکیل تأسیسات مختلط که اکثریت سهام آن متعلق به‌بخش خصوصی بود؛ ۳) تأسیساتی‌که با سرمایه‌های دولتی بنا شده‌اند ازقبیل‌ذوب‌آهن، ماشین‌سازی، پتروشیمی وغیره بایستی رفته رفته تبدیل‌به‌بخش خصوصی می‌شدند. درآوریل۱۹۷۰ نخست‌وزیر ایران، هویدا اعلام داشت‌که منظور دولت‌اینست که اداره‌کلیه تأسیسات صنعتی را به‌بخش‌خصوصی واگذارکند. اما این‌طرح‌ها واعلامیه‌ها با شرایط عینی و نیاز کشور به‌پیشرفت درتضادکامل بودند وگردانندگان دولت خودشان ناگزیرگردیدند نظریات اعلام شده‌شان را نقض‌کنند. شاه ایران اعلام داشت که صنایع نفت و ذوب‌آهن در دست‌دولت خواهدماند. درپایان۱۹۷۱اعلام‌گردیدکه طرح‌واگذاری معادن دولتی به‌بخش خصوصی قابل اجرا نیست. با در نظر گرفتن این‌که تمام خطوط راه‌آهن، وسایل ارتباطی، بانك مرکزی ایران، سدهای بزرگ، صنعت صیدماهی، مراکز بزرگ برق و تأسیسات مهم دیگر همه عملاً دولتی بودند، کاملاً روشن می‌شود، که با وجود تلاش دولت به‌منظور پیش‌برد اقتصاد کشور در جهت سرمایه‌گذاری خصوصی، منافع واقعی پیشرفت اقتصادی‌کشور ایجاب می‌کردکه سرمایه‌گذاریهای بخش‌دولتی‌تقویت

شوند. درسالهای ۱۹۷۱-۱۹۷۳ سرمایه‌گذاری بخش‌دولتی شامل تقریباً ۶۱٪ کل‌سرمایه‌گذاریها بود. این‌واقعیت ضمن‌پروژه‌ها وطرحهای پنجمین برنامه ۵ساله (۱۹۷۳-۱۹۷۸) بازتابانده شد، ضمن‌این برنامه جمع‌کل سرمایه‌گذاریها تا ۴۶۳۴ میلیارد ریال پیش‌بینی شدکه ازاین مبلغ ۳۰۴۴ میلیارد (یعنی تقریباً ۶۶٪) دولتی و۱۵۷۰ میلیارد ریال(تقریباً ۳۴٪) مربوط به‌بخش خصوصی‌بودند.

از بررسی پیشرفت صنعتی ایران در دههٔ اخیر می‌توان نتیجه‌گرفت‌که ایران دراین مدت‌گام بلندی در جهت صنعتی‌شدن برداشته است. هم‌اکنون این‌کشور با نواخت تندی در راه تبدیل‌شدن به‌کشوری‌کشاورزی ـ صنعتی پیش می‌رود.

وضع کارگران

جمع‌کل مزدبگیران ایران به‌سال ۱۹۷۵ تقریباً ۵ میلیون تن بود، که ازمیان‌آنها ۲میلیون‌کارگر تأسیسات صنعتی وکارگاهها، ۸۰۰ هزار تن‌کارگر ساختمانی، قریب یك میلیون مزدور کشاورزی و بقیه سرگرم کارهای متفرقه بودند. در رشته‌های نوین و تأسیسات صنعتی‌که برپایهٔ تکنیك نوین‌ایجاد شده بودند، کارفرمایان ایران ناگزیر بودند، کارمزد بیشتری به‌کارگران بپردازند. اما مزد توده‌های اصلی کارگران درسطحی بسیار پائین‌بود. میزان‌کارمزدکارگران رشته‌های گوناگون،آنگونه‌که مسئولان دولت درمناطق گوناگون‌کشور تعیین کرده بودند، برای‌گذران حداقل‌کارگران کفایت نمی‌کرد. اکثریت کارگران ناچار بودند با وضع نیمه‌گرسنه زندگی کنند. درعین‌حال بهای کالاها و هزینه زندگی با سرعت بالا می‌رفت. مثلاً از مارس ۱۹۷۳ تا مارس ۱۹۷۴ میزان هزینه‌زندگی ۱۶/۳٪ افزایش یافت و در سالهای بعد به‌همین منوال قیمت کالاها فزونی گرفت. رسماً هزینه حداقل زندگی برای یك‌خانواده شامل مردوزن و دوکودك درسال۱۹۶۸- روزانه ۲۴۴/۵ریال تعیین گردید. فقط عدهٔ انگشت‌شماری ازکارگران کاملاً آزموده مزدبیشتری دریافت می‌کردند. مثلاً، یك استادکار ماهرکه در رشته‌اتومانیزه‌کردن کارخانه ذوب‌آهن کار می‌کرد درسال ۱۹۷۳ ماهیانه ۱۸۰۰ تومان یا روزانه ۶۰۰ ریال می‌گرفت. استاد-کاران صنعت نفت هم نسبتاً کارمزد خوبی می‌گرفتند. بیمه‌های اجتماعی وایمنی دربرابر کار درمیان اکثریت خاموش کارگران اصلاً وجود نداشت. ازمیان ۵ میلیون نفرکارگر مزدبگیر درآغاز۱۹۷۵فقط ۱۲۱۳هزارتن بیمه‌بودند. تمام‌کارگران ساختمانی،کشاورزی، کارگران حمل‌ونقل و قالی‌بافی وبیشترکارگران کارگاههای کوچك و زحمتکشان‌رشته‌های دیگر مشمول بیمه نبودند. فقط درماه مه ۱۹۷۴ مجلس ایران قانونی را برای کارگران

کشاورزی گذراند که برای آنها ده ساعت کار روزانه تعیین کرد.

شرایط مسکن بیشتر از کارگران ناهنجار بود. به‌سال ۱۹۷۲ نزدیک به ۲۰۰ هزار تن از ساکنان تهران که بیشترشان کارگر بودند در بیغوله‌ها، گودها و زاغه‌های جنوب شهر زندگی می‌کردند. میزان اجاره بهای مسکن تاب‌ناپذیر بود. بانك رفاه کارگران برنامه‌ای برای خانه‌سازی درنظر گرفت و قرارشد هزینه ساختمانی این خانه‌ها را تأمین کند. اما، طبق اخبار مطبوعات ایران کارفرمایان و «بانك رفاه کارگران» این برنامه را هنوز به‌مرحلهٔ اجرا درنیاورده‌اند.

قانون شریك بودن کارگران در سود که ضمن همه‌پرسی ژانویه ۱۹۶۳ به‌تصویب رسید پیش‌بینی می‌کرد، بین کارگران و کارفرمایان قراردادی منعقد شود تا سالیانه مبلغ معینی در حدود ۲۰٪ سود خالص، اضافه برکارمزد معمولی به‌کارگران پرداخت گردد. در آغاز ۱۹۷۳-۲۹۰ هزار کارگر از این مزیت بهره بردند (۱۷۵ هزار مربوط به‌بخش خصوصی و ۱۱۵ هزار دولتی بودند)، اینها کمتر از ۱۰٪ تمام کارگران ایران بشمار می‌آمدند. طبق اطلاع منابع رسمی ایران میزان پرداخت سالیانه سود ویژه به کارگران درحدود ۲ماه حقوق ماهیانه‌شان برآورد شد.

به‌سال ۱۹۷۵ گروههای دست راستی حاکم در ایران به‌تبلیغات تازه‌ای دست زدند. نخست فرمانی ازسوی شاه صادر شد وسپس قانونی به‌تصویب رسید که ۹۹٪ سهام کارخانه‌های دولتی به‌استثنای چند رشته صنایع سنگین، و ۴۹٪ سهام شرکت‌های خصوصی به‌مردم فروخته خواهد شد. بگونه‌ایکه دراین قانون گفته می‌شد، این سهام در درجه اول بایستی به‌کارگران یا مستخدمان همان بنگاه وسپس به‌دهقانان و بقیه قشرها فروخته می‌گردید. نخست‌وزیر ایران هویدا در اکتبر ۱۹۷۵ ضمن تشریح این طرح اظهار داشت، دولت با اجرای این قانون کوشش می‌کند تا در کارگران این پندار را پدیدآورد که‌آنها درمالکیت بنگاه یا کارخانه‌شان شریکند، و ثروت بگونهٔ مساوی میان همه‌تقسیم خواهد شد وضمناً این مسئله از تضاد روابط اجتماعی جلوگیری خواهدکرد، هویدا درحالیکه‌کوشش داشت کارفرمایان را آرام‌کند، به‌آنهااطمینان داد، که می‌توانند قاطعانه به‌اداره ونظارت‌بنگاه‌های مربوطه بپردازند، او حتی گفت‌که خارجیان هم می‌توانند ۱۵ تا ۳۵ درصد بنگاه‌های صنعتی را خریداری‌کنند اینگونه هدف از این قانون آن بودکه کارگران را متقاعد کنند شریك‌کارخانه و بنگاه خود هستند و سود بنگاه بگونه برابر میان کارفرما وکارگر تقسیم می‌شود. به‌دیگر سخن غرض از تصویب این قانون گویا آن بود که امکان پیکار طبقاتی در ایران از میان برود.

درآغاز ۱۹۷۶ در ایران ۷۶۷ سندیکای کارگری در چارچوب ۱۸ اتحادیه وجود

داشت. این سندیکاهای کارگری زیر نظر وزارت کار و سازمان امنیت ایران فعالیت می‌کردند.

اصلاحات در زمینهٔ فرهنگ و آموزش مردم

دگرگونی مهمی که در اقتصاد ایران روی می‌داد، پیدایش رشته‌های صنعتی نوین و حتی رواج ماشین‌آلات و تکنولوژی جدید در کشاورزی و انجام روش‌های نو در امور زراعت ـ همه اینها وجود شماره بی‌شماری از کارشناسان فنی را ایجاب می‌کرد، ازسوئی بایستی بی‌سوادی همگانی مردم از میان میرفت و سطح فرهنگ عمومی اوج می‌گرفت. نارسائی کادرهای ایرانی برای انجام اصلاحات چشم‌گیر بود ـ و این مسئله یکی ازحاد‌ـ ترین مسائل ایران‌نوین به‌شمار می‌رفت: طبق اظهار نخست‌وزیر ایـران هویدا، به سال ۱۹۷۴ پزشك، مهندس، تکنسین، معلم، کارگرماهر، به‌اندازه کافی در ایران وجودنداشت‌ـ این کمبودی را ۷۰۰ هزار تن برآوردکرد.

این انگیزه‌ها دولت را واداشت تا اقدامهائی را به‌منظور از میان بردن بی‌سوادی همگانی مردم، افزایش شماره مدارس، گسترش آموزشگاههای حرفه‌ای، ایجاد و توسعهٔ آموزشگاههای عالی وآماده‌کردن کادرهای فنی، به‌عمل‌آورد.

در رابطه با این‌نیازمندیها، شبکه‌های‌آموزشی مدارس، به‌ویژه در روستاها، بسیار نارسا بودند، به‌منظورگسترش فوری سوادآموزی، به‌سال ۱۹۶۲ به‌اصطلاح «سپاه‌دانش» تشکیل گردید تا با بی‌سوادی کودکان و بزرگسالان روستاها پیکار شود. سپاهیان دانش‌از میان فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌ها و دانشکده‌هائیکه مشمول خدمت وظیفه بودند انتخاب می‌شدند، اینان پس از۴ ماه‌آموزش‌نظامی با درجه گروهبانی باستوانی به‌روستاها فرستاده می‌شدند و درمدت ۱۴ماه بایستی به‌کار تعلیم سواد به‌کودکان و بزرگسالان روستاسرگرم می‌شدند. تا پیش از ژانویهٔ ۱۹۷۳ جمعاً ۹۸/۵ هزار تن (ازجمله ۱۲/۹ هزار زن) برای انجام این خدمت احضار شدند، قسمتی از اینها پس از پایان دورهٔ خدمت وظیفه درهمان روستاها می‌ماندند و بگونه ثابت به‌کار معلمی می‌پرداختند. ضمن‌ژانویه ۱۹۷۳ درحدود ۲۰/۲ هزار تن افراد وظیفه به‌عنوان «سپاهی‌دانش» در روستاها سرگرم‌کار بودند.

به‌موجب اخبار مطبوعات ایران در ظرف ۱۰ سال تا پیش از پائیز ۱۹۷۲ افراد سپاه‌دانش به‌بیش از یك‌میلیون‌کودك و۵۵۰ هزار بزرگسال روستاها تعلیم سواد داده‌اند. درپائیز۱۹۷۲، بپاس پیشرفت درپیکار با بی‌سوادی «سپاه دانش»، جایزهٔ‌بین‌المللی‌یونسکو به‌این سازمان پیشکش شد.

به‌موازات پیکار با بی‌سوادی، « سپاهیان دانش » به کار ساختن و تعمیر مسجدها

می‌پرداختند و به‌سود رژیم موجود شاهنشاهی ایران تبلیغ می‌کردند.

شبکهٔ مدارس معمولی هم گسترش یافت؛ جمع کل دانش‌آموزان ایران که در سال ۱۹۶۰-۱/۶ میلیون نفر بود به‌سال ۷۳/۱۹۷۲ تا ۵/۵ میلیون رسید.

جمع دبستانها از ۹/۹ هزار در سال ۶۱/۱۹۶۰ با ۱۴۳۱/۶ هزار دانش‌آموز، به ۱۵/۹ هزار دبستان درسال ۷۳/۱۹۷۲ رسید، جمع کل دانش‌آموزان دبستانها در سال ۷۳/۱۹۷۲ تقریباً به ۳/۵ میلیون تن رسید.

شماره دبیرستانها و محصلان آن‌هم افزایش یافت.

درپی این اقدامها جمع باسوادان ایران ازسال ۱۹۵۶ تا سال ۷۲/۱۹۷۱ بیش از ۴ برابر شد ـ از ۱/۹۱۰/۰۰۰ تن به ۸/۲۲۵/۰۰۰ تن رسید. (۳۹/۶٪ تمام جمعیت از ۶ ساله به بالا). اما شماره بی‌سوادان کامل در کشور رو به‌افزایش است (از ۱۳/۳ میلیون تن در سال ۱۹۶۶ به ۱۴/۱ میلیون تن در سال ۷۲/۱۹۷۱ رسید)، این ارقام نشان می‌دهند اقدامهائی که برای از میان بردن بی‌سوادی در کشور انجام گرفته همه نارسا بوده‌اند.

افزایش احتیاج به کادرفنی، گسترش شبکهٔ مدارس حرفه‌ای و فنی را ایجاب می‌کرد. به سال ۶۱/۱۹۶۰ فقط ۶۴ آموزشگاه حرفه‌ای با ۸/۳ هزار محصل در ایران وجود داشت، در سال تحصیلی ۷۳/۱۹۷۲ شماره آموزشگاههای حرفه‌ای به ۳۰۹ رسید، وجمع دانش‌آموزان این مدارس ۶۵/۷ هزار تن بود. اما این تعداد محصل مدارس حرفه‌ای، برای نیازمندیهای کشور نارسا بود. بنابراین دولت ایران ناگزیر شد شمارهٔ زیادی کارگر و تکنیسین برای تحصیل به‌آلمان‌غربی، شوروی وکشورهای دیگر بفرستد.

اینگونه آموزش مردم ایران نسبتاً پیشرفت کرد، اما با اینهمه اقدامهای نامبرده برای رفع‌فوری نیازمندیهای کشور کافی‌نبودند. هم‌اکنون میلیون‌ها تن‌از روستائیان به‌حال بی‌سوادی به‌سر می‌برند. به‌انگیزهٔ نبودن برنامه دقیق، کمك تحصیلی، حقوق کم معلمان و سطح پائین مهارت آموزگاران و دبیران، ایران از لحاظ آموزش سواد کاملاً عقب مانده‌است. شاه ایران درنوامبر ۱۹۷۲ اعلام داشت که مدارس، یك مشت دیپلمهٔ بی‌سواد بیرون می‌دهند. مطبوعات ایران هم دربارهٔ بی‌سروسامانی فرهنگ و فرسودگی ساختمان‌های بسیاری از مدارس، میزان شهریه زیاد در مدارس خصوصی و اینکه در این مدارس بروی کودکانی که والدین‌شان درآمدکم دارندبسته است وغیره مطالب فراوانی‌نوشته‌اند. فقط به سال ۱۹۷۴ پس از آنکه درآمد نفت زیاد شد شاه فرمانی مبنی‌بر رایگان بودن تحصیل کودکان در دورهٔ ابتدائی و راهنمائی صادرکرد. تعیین رشته‌ها در دبیرستان‌هامقرر شد. اگر سابقاً برنامه دبیرستانها بیشتر به‌منظورآماده‌کردن‌آنها برای تحصیل در رشته‌

های علوم اجتماعی تهیه می‌گردید، در سالهای اخیر مسئله مهم آموزش، آماده کردن مهندس، کارشناس فنی و کشاورزی، برای کار در صنایع و کشاورزی پیشرفته و رشته‌های دیگر اقتصاد بود.

به‌سال ۱۹۷۴ در ایران ۱۴۸ آموزشگاه عالی و دانشکده در رشته‌های گوناگون وجود داشت، در این دانشکده‌ها رویهمرفته ۱۲۳ هزار تن دانشجو تحصیل می‌کردند (کمتر از $\frac{1}{4}$ آنها دختر بودند). ده سال پیش در سرتاسر ایران فقط ۲۷ دانشکده و آموزشگاه عالی با ۲۴/۵ هزار دانشجو وجود داشت.

بزرگترین مؤسسات آموزش عالی ایران دانشگاه تهران بود که به‌سال ۱۹۳۴ در تهران تأسیس شد. به‌سال ۱۹۶۹-۱۸/۱ هزار دانشجو در این دانشگاه درس می‌خواندند. در شیراز، مشهد، اهواز، اصفهان، تبریز هم دانشگاه‌های دولتی تأسیس گردیدند. به‌سال ۱۹۶۰ در تهران یك دانشگاه ملی با سرمایه خصوصی بنیان‌گذاری شد، به‌سال ۱۹۶۶ دانشگاه فنی دولتی آریامهر برای آماده کردن کادرهای عالی آزموده صنایع ایران در تهران تأسیس گردید.

سطح آماده کردن کارشناس در دانشکده‌ها و آموزشگاههای عالی نتوانست به نیازمندی‌های کنونی ایران در زمینهٔ کادرهای متخصص جواب دهد. درچند دانشکده کتابهای درسی‌ای تدریس می‌شدند که دانشکده‌های ۵۰ سال پیش اروپا از آنها استفاده می‌کردند. از وسایل آزمایشگاهی گرانبها که بایستی از خارج وارد می‌گردیدند، استفاده نمی‌شد، طرحهای آموزشی بسیار نارسا بودند. سطح پژوهش‌های علمی بسیار پائین بود. به‌موجب مدارك مطبوعات، دانشکده‌های ایران رویهمرفته ۲۰۰۰ استاد کم داشت، فرزندان کارگران و کشاورزان طبق معمول امکان تحصیل در مدارس عالی را نداشتند. شهریهٔ دانشجویان بسیار زیاد بود ـ اقلاً ده‌هزار ریال درسال. به‌سال ۱۹۷۴ دولت اعلام داشت که دانشجویان می‌توانند شهریه نپردازند، به‌شرط آنکه متعهد شوند به‌ازای هرسال تحصیل در دانشکده ۲ سال برای دولت کار کنند.

در رابطه با نارسائی سیستم آموزش عالی در ایران، بسیاری از ایرانیان برای تحصیل به خارج از کشور رفتند. به سال ۷۳/۱۹۷۲ فقط به موجب گذرنامه‌های دانشجوئی ۱۸ هزار دانشجو در خارج به تحصیل اشتغال داشتند. علاوه براین تعداد ۲۰ هزار دانشجو بدون گذرنامه دانشجوئی و به‌حساب شخصی خودشان درخارج تحصیل می‌کردند (محل تحصیل اینها امریکا، آلمان غربی، انگلستان، اطریش و فرانسه بود).

در زمینهٔ بهداشت هم ضمن دهه اخیر در ایران گامی برداشته شد. شمارهٔ پزشکان

به‌دو برابر افزایش یافت. به‌ازای هر ۳۰۰۰ نفر ایرانی یك پزشك وجود داشت[1]. باید درنظر گرفت، نیمی ازاین پزشکان فقط درتهران‌که تقریباً ۱۰٪ جمعیت ایران درآنجاساکن بودند، کار می‌کردند. بقیه پزشکان درشهرستان به‌کار می‌پرداختند.

به‌منظور رواج پزشکی نوین در روستاها به‌سال۱۹۶۴ «سپاه بهداشت» ایجادگردید، انتخاب و وظایف افراد این سپاه هم مانند سپاههای دانش و ترویج بود با این اختلاف که برای‌سپاه بهداشت کسانی انتخاب می‌شدندکه دارای‌تحصیلات پزشکی بودند. به‌وسیلهٔ «سپاه بهداشت» در روستاهای ایران‌بیش از۴۵۰ مرکز بهداشتی تأسیس گردیدکه به‌برخی از ساکنان روستاها کمك پزشکی می‌کردند.

علاوه براین درآغاز ۱۹۷۵ در روستاهای ایران ۹۴ مرکز بهداشتی بیمه‌روستائی ایجاد شدکه در کرانه‌های دریای خزر به‌پیکار علیه مالاریا سرگرم شدند. تقریباً بیماری وبا از میان رفت، مبارزه با بیماری آبله و چند اپیدمی دیگر در جریان بود. درنتیجه‌این اقدامها عمر متوسط ساکنان ایران‌که درسال ۴۲،۶۳/۱۹۶۲ سال بود، به ۵۵ سال در سال ۱۹۷۴ رسید.

اماتا به‌امروز سازمانهای‌بهداشتی نتوانسته‌اند برای مردم به‌ویژه ساکنان‌روستاهای ایران‌کمك پزشکی قابل قبولی را ارائه دهند. شماره پزشکان، بیمارستانها و تختخوابهای بیماران بسیارکم است، و این کمك‌های پزشکی هم در سرتا سر کشور یکسان انجام‌نمی‌گیرد. دربسیاری ازمناطق استانها و فرمانداریهای‌کل از قبیل فارس، کردستان، خوزستان، سمنان، لرستان، کناره‌های خلیج‌فارس، عمان وجاهای دیگر درسال ۷۴/۱۹۷۳ به‌طورکلی بیمارستان وجود نداشت.

اصلاحات در زمینه زندگی‌اجتماعی

مهم‌ترین دگرگونی در زندگی‌اجتماعی ایران ضمن‌دههٔ اخیر، تأمین‌حقوق‌اجتماعی زنان بود. بیشترها زنان تقریباً به‌طورکامل از زندگی اجتماعی‌کشور برکنار بودند. در پایان۱۹۵۶، جمعیت فعال زنان ده برابرکمتر از مردان بود. شماره زنان باسواد بزرگتر از ده‌سال فقط ۷/۳٪ و در روستاها ۱٪ بود. به‌سال تحصیلی ۵۹/۱۹۵۸ در دبستانهای روستائی، فقط ۶۳۴ دختر درس می‌خواندندکه شماره آنها ۳۵ بار کمتر از پسران بود. درمیان دانشجویان دانشکده‌ها به‌سال۱۹۶۰، شماره دختران ده بارکمتر ازپسران دانشجو

---

۱. به‌سال ۱۹۵۹ در شوروی به‌ازای هر۵۰۰ تن یك پزشك وجود داشت.

بود. زنان از لحاظ انتخاب شدن، رأی دادن و کلیهٔ حقوق سیاسی برابر گدایان، ولگردان، کلاه‌برداران، قاتلان و دزدان بودند. از لحاظ زندگی خانوادگی هم زنان، با مردان حقوق برابر نداشتند. عادت تحقیرآمیز تعدد زوجات درخانواده‌ها رایج بود. هر مرد حق داشت چهار زن عقدی وشمارهٔ بی‌شماری زن صیغه بگیرد. مرد می‌توانست هروقت بخواهد خودسرانه زنش را طلاق دهد و از خانه بیرون راند، زنان حق طلاق‌دادن شوهرانشان را نداشتند. درمورد طلاق، زن هیچگونه حقی درتصرف دارائی خانه نداشت ونمی‌توانست کودکانش را نزدخود نگاهدارد. مرد می‌توانست زنش را ازکارکردن بازدارد زنان کارگر در تأسیسات بافندگی و غیره بارها کمتر از مردان همکارشان مزد می‌گرفتند. بسیاری از زنان چادر به‌سر می‌کردند.

این عادات که ویژهٔ مسلمانان قرون وسطی بود عملاً نیمی از مردم کشور را از فعالیت‌های اقتصادی و زندگی اجتماعی ـ سیاسی باز می‌داشت و از پیشرفت عادی کشور جلوگیری می‌کرد. گروههای دست راستی حاکم ایران به‌این نتیجه رسیدندکه برای رهائی از پس‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی کشور ضرورت داردکه نابرابری وضع زنان نسبت‌به مردان از میان برود. در رابطه با این چگونگی در ۳ ماه مارس ۱۹۶۳ شاه فرمانی صادر کرد که به‌موجب آن به‌زنان حق داد در انتخابات شرکت کنند و از لحاظ حقوق سیاسی با مردان برابر باشند.

این فرمان برای برابری حقوق زنان و مردان حتی به موجب قوانین مدون در زمینه روابط زن و مرد کافی نبود. در قوانین جنائی و مدنی کشور مواردی وجود داشت که آشکارا میان زن و مرد تبعیض قائل می‌شد، مثلاً ماده‌ای دربارهٔ اینکه مرد حق دارد زنش را در صورت نقض وفاداری او به‌شوهرش، بدون کیفردیدن، به‌کشد، یا ماده‌ایکه حقوق زن را در مورد وراثت محدود می‌کند (زن نصف مرد ارث می‌برد)، یا حق طلاق خودسرانه مرد و محرومیت زن از نگاهداری کودك وغیره.

درماه مه ۱۹۶۷ مجلس قانونی را وضع کردکه به‌موجب آن حقوق زنان در زمینه روابط خانوادگی افزایش یافت. در این قانون قید شدکه شوهر حق ندارد زنش راخودسرانه طلاق دهد و فقط با حکمیت دادگاه می‌تواند به چنین کاری اقدام کند. دربارهٔ نگاهداری کودك هم بایستی دادگاه تصمیم بگیرد. این قانون، ازدواج موقت یعنی گرفتن صیغه را ممنوع اعلام داشت و شرایط گرفتن زن دوم را کاملاً محدودکرد. دراین مورد شوهر درصورتی می‌توانست زن دوم بگیرد که یا موافقت زن اولش را جلب کند یا در مورد نازائی و بیماری زن اول می‌توانست به‌چنین کاری دست زند. به‌سال ۱۹۶۸ نیز قانونی از مجلس گذشت که به‌موجب آن دخترانی که دارای تحصیلات متوسطه و عالی

بودند می‌توانستند تا دو سال برای مبارزه با بی‌سوادی به‌روستاها بروند. به‌سال۱۹۷۴ در قانون خانواده دگرگونی‌هائی رویدادکه طبق آنها حقوق زنان در خانواده افزایش یافت.

باوجود وضع این قوانین، نابرابری حقوق زنان و مردان تا به‌امروز هم در ایران حکمفرماست. برای‌دستگاه قانون‌گذاری‌کشور غیر ممکنست درمدتی‌کوتاه قوانینی را به منظور از بین بردن‌کامل نابرابری زن و مرد وضع‌کند. اما تصویب این قوانین‌گام‌مهمی در پیشرفت آزادی زنان بشمار می‌رود. در سال ۱۹۶۸ تا۱۹۷۴ یکی از زنان به‌نام فرخ‌روپارسای به‌عنوان وزیرآموزش و پرورش درکابینهٔ دولت‌برگزیده شد. به‌سال۱۹۷۴ ۳ زن به‌عنوان معاون وزیر و ۴ زن به‌عنوان سناتور و ۱۷ زن به‌عنوان نماینده‌مجلس برگزیده شدند. تعدادی از زنان به عنوان کارمندان جزء ادارات و وزارت‌خانه‌ها، در دستگاههای دولتی و شرکت‌های تعاونی روستائی وغیره سرگرم‌کار شدند.

تغییر قانون انتخابات

در قانون انتخابات تغییرات دیگری هم داده شد. به‌موجب این‌قانون‌که درهمه‌پرسی ۲۶ ژانویه ۱۹۶۳ تصویب شد، جریان رأی‌گیری فقط یك روز تعیین گردید، چون درگذشته جریان رأی‌گیری مدت زیادی طول می‌کشید. قرار شد نام رأی دهندگان و انتخاب شوندگان ثبت و به‌آنها تعرفه داده شود، این مسئله معمولاً درایران ازلحاظ تقلب انتخاباتی‌دردسرهائی را پدیدآورد. ازصورت انتخاب‌شوندگان «اشراف» و«مالکان» حذف‌گردید و به‌جای آنها «دهقانان» و «کارگران» قید شد. این‌صورت پس از تغییراتی به‌این شکل‌درآمد: «روحانیان، کارفرمایان، پیشه‌وران، زمین‌داران، دهقانان‌وکارگران». ضمن تغییر قانون انتخابات مقررگردیدکه کاندیداهای نمایندگی مجلس بایستی مبلغی‌پول به‌صندوق‌انتخابی به‌عنوان سپرده تحویل دهند. محدودیت‌های دیگری ازقبیل تعیین‌حدود تحصیلات برای نمایندگان شورا و حدودسن برای نمایندگان مجلس سنا و شورا مانند سابق تعیین گردید. این محدودیت‌ها عملاً امکان انتخاب شدن اکثریت قریب به‌اتفاق کارگران و دهقانان را درمجلس‌شورا از میان‌برد، روشن است‌که طبعاً اینان نمی‌توانند درمجلس سنا نماینده شوند چون‌رسماً از انتخاب شدن دراین مجلس‌محرومند.

افزایش جمعیت‌شهرها و دگرگونی در روستاها

از پایان ۱۹۵۶ تا فوریه ۱۹۷۴ جمعیت شهرنشینان ایران از ۵۹۵۳/۵ هزارتن به ۱۳۶۰۰ هزار تن رسید، این رقم شامل ۴۲/۵٪ کل جمعیت ایران که تا این زمان ۳۱/۲ میلیون نفر بود، می‌شد. افزایش شتاب‌انگیز جمعیت شهری نتیجهٔ مسلم روند اجتماعی ـ اقتصادی کشور درسالهای اخیر بودکه قسمتی ازآن‌را می‌توان پیشرفت‌صنعتی بشمار آورد.

افزایش جمعیت شهرها تأثیر مهمی در زندگی اجتماعی و زیست مردم ایران‌داشت. این پدیده باعث از هم پاشیدن سامان کهن و منسوخ زندگی معمولی توده‌ها و گرایش آنها به‌زندگی نوین‌گردید. روش‌های قرون وسطائی زندگی همراه با رشد شهرها به‌کلی ناپدیدگردید. به‌زودی ویژگیهای قومی به‌ویژه درمیان طبقه شکوفان‌کارگر، روشنفکران وساکنان شهرها از میان رفتند. ادغام تیره‌های‌گوناگون مردم ساکن ایران با رشدجمعیت شهرها شدیدتر انجام‌گرفت، این چگونگی باعث شد زبان فارسی به‌عنوان زبان دولتی‌که کلیه ادارات‌کشوری، قضائی با آن‌سخن می‌گفتند و می‌نوشتند و در دانشکده‌ها وآموزش‌گاههای عالی باآن زبان تدریس می‌شد و روزنامه ومجله‌ها باآن زبان منتشر می‌گردید، رواج بیشتری یابد.

دگرگونیهای نوینی در سیمای روستاها به‌چشم می‌خورد، اگرچه به‌طورکلی این روستاهاشکل‌اولیه خود را حفظ‌کرده‌بودند اما درچند روستاساختمانهای تازه‌ای بناگردیدند که مصالح ساختمانی‌آنها آجر بود ـ مدرسه‌های‌نوساز، مراکز بهداشتی نوبنیاد، حمام‌ها، مغازه و دکانهای وابسته به‌شرکت‌های تعاونی، چاههای عمیق، تلمبه‌ها و غیره اینجا و آنجا در روستاها خودنمائی می‌کردند. به‌مـوازات وسیلهٔ حمل و نقل سنتی (الاغ) در خیابانهای روستاها، اتومبیل، موتورسیکلت و دوچرخه پدید آمدند. دربعضی ازکشت‌زارها تراکتور و ماشین‌های‌کشاورزی دیگر به‌چشم می‌خوردند. در برخی دهات برق‌دیده می‌شد. طبق‌مدرك‌سرشماری۱۹۶۶، فقط۳/۷٪ تمام‌ساکنان روستاها درآنوقت از روشنائی برق بهره می‌بردند (در شهرها ۶۸/۶٪ از برق استفاده می‌کردند)، رادیو وارد روستاها گردید. شماره باسوادان روستاها نسبتاً افزایش یافت اگر چه به‌کندی انجام می‌گرفت، شرکت‌های تعاونی روستائی و غیره در روستاها پدید آمدند. اما این پدیده‌های تازه‌ایکه در روستاها به‌چشم می‌خوردند فقط‌ظاهری بودند، و درعمق زندگی روستائیان اثرچندانی نداشتند، اینان به‌همان وضع زندگی پیشین‌شان ادامه می‌دادند.

حزب وپیکار طبقاتی در ایران

قبلاً گفته شد که اصلاحات درایران تنها به‌این منظور انجام گرفت تا از انفجار اجتماعی پیش‌گیری شود. درنخستین سالهای اجرای اصلاحات، هیجان وجنبش‌مردم‌موقتاً آرام‌شد. درایران‌رسماً اعلام گردیدکه گویا درنتیجه‌انجام اصلاحات درسرتاسر کشور مسئلهٔ طبقات وسیستم طبقاتی‌ازبین رفته وبنابراین پیکار طبقاتی درایران منتفی‌است. درششمین کنفرانس درباره مسائل آموزشی‌که ضمن سپتامبر ۱۹۷۳ انجام گرفت رسماً تأئید شد که حکومت ایران‌نه‌کمونیستی و نه‌کاپیتالیستی است. بلکه‌سیستم اجتماعی این‌کشوربی‌مانند است و نمونه‌ای از پیوستگی «آزادی‌های فردی و وفاداری شهروندان به‌حکومت است». به سال ۱۹۷۵ شاه ایران اعلام داشت کلیه احزاب سیاسی موجود باید منحل شوند و حزب واحدی به‌نام «رستاخیز» تشکیل گردد، برنامه این حزب بایستی برمبنای «قانون اساسی، نظامی‌شاهنشاهی‌ایران، وانقلاب شاه ومردم» تدوین‌می‌گردید (انقلاب‌شاه ومردم همان اصلاحاتی بود که طرح آن در همه‌پرسی ۱۹۶۳ به‌تصویب رسیده وگویا به‌وسیله دولت‌اجرا شده بود). هر کس‌که به‌این‌اصول اعتقاد نداشت، ازجمله مارکسیست‌ها،خائن بشمار می‌آمد، و بایستی از ایران اخراج می‌گردید.

عملاً پندار انجام اصلاحات در ایران ازمیان بردن طبقات، لغو استثمار طبقاتی و دگرگونی روابط نیمه فئودالی‌ای که در روستا به‌وسیله بورژواها عملی می‌گردید، نبود. در زمینهٔ صنایع هم همانگونه مانند سابق روابط سرمایه‌داری رواج داشت.

در سالهای‌آخر، همینکه روشن شد، این‌اصلاحات عملاً باعث بهبودی وضع‌توده‌های‌گسترده مردم (دهقانان، کارگران، روشنفکران) نمی‌شود، جنبش‌های اعتصابی و حملات ضد دولتی از سوی توده‌ها دوباره آغازگردید. در رابطه با این‌چگونگی اعتصاب کارگران وسائل حمل و نقل شهری (راننده‌ها و بلیط فروشان شرکت واحد که شماره‌شان بیش از ۹۵۰۰ تن بود) رویداد. ضمن‌اوت ۱۹۷۲ در تهران، مدیران شرکت‌واحد اتوبوسرانی از توافق با خواسته‌های دسته جمعی کارگران سر باز زدند. پس از سه روز اعتصاب‌تقاضاهای کارگران‌پذیرفته‌شد: حقوق‌آنهابه‌اندازه ۲۵٪افزایش‌یافت، به‌آنها وعده دادند که دربارهٔ تقاضاهای دیگرشان بررسی خواهندکرد.

به‌سال۱۹۷۰ و درسالهای اخیر در دانشگاه تهران‌آشفتگی‌هائی‌جدی روی می‌داد.

حملات ضد دولتی بگونه‌های عملیات تروریستی‌علیه بعضی ازشخصیت‌های دولتی، مستشاران نظامی امریکا و رجال رسمی دولت، تظاهرات علیه مداخله مسلحانه دولت ایران در ظفار (عمان) وغیره، انجام می‌گرفت.

دولت‌کوشش داشت با سرکوبی بیرحمانه این تظاهرات را فرو نشاند. فقط درنیمه اول ۱۹۷۳ به موجب حکم دادگاههای نظامی بیش از ۷۰ تن به‌اعدام محکوم شدند،

بسیاری هم به‌زندان ابد افتادند. این اعدام‌ها و فشارهای بیرحمانه دولت بعدها هم‌ادامه داشت. در سپتامبر ۱۹۷۳ تقریباً ۱۷۰ تن دستگیر شدند. به سال ۱۹۷۴ چند تن از روشنفکران ازجمله نویسندگان، مهندسان و پزشکان بازداشت گردیدند.

جنبش‌های اعتصابی کارگران به‌ویژه درسالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ گسترش یافت، در این‌سالها کارگران ساختمانی، حمل‌ونقل، بافنده، کارگاههای شیمی، ماشین‌سازی، صنایع نفت وغیره دست به‌اعتصاب زدند. کارگران خواهان افزایش کارمزد، کاهش ساعات‌کار روزانه، اجرای بیمه‌های اجتماعی و غیره بودند. درپایان آوریل ۱۹۷۴ «قانون کیفر اخلال‌گران در صنایع» تصویب شد، به‌موجب این قانون، کیفر مرگ یا اقلاً ۱۵ سال زندان برای «اخلال‌گران» درصنایع کشور تعیین گردید، و حتی گروههای ویژه‌ای برای حفاظت ده‌ها رشته‌های صنایع تولیدی مأمور گردیدند.

این واقعیات دلیل برآنست‌که دورهٔ موقتی خاموشی پیکارهای طبقاتی‌که درنتیجه آغاز «اصلاحات» پدیدآمده بود، پایان‌یافته است ومرحلهٔ تازه‌ای درپیشرفت پیکارطبقاتی که برپایه حمله به‌این «اصلاحات» طرح گردیده آغاز شده است.

۳۲

سیاست خارجی ایران و روابط شوروی ـ ایران در مرحلهٔ تازه

ویژگیهای کلی سیاست خارجی ایران در دهه‌های اخیر

همانگونه که قبلاً گفته شد، پس از کودتای دولتی اوت ۱۹۵۳، ایران از سیاست بیطرفی روی برتافت‌وسیاست خارجی خود را برمبنای دنباله‌روی دولت‌های امپریالیستی وبیش ازهمه دولت ایالات متحده امریکا بنیان نهاد. نتیجه این سیاست آن شدکه به‌سال ۱۹۵۵ به‌پیمان بغداد (بعدها سنتو) پیوست، قرارداد دوستی وعدم تعرض را با شوروی امضاء نکرد و در ۵ مارس ۱۹۵۹ به‌قرارداد دوجانبه نظامی با ایالات متحده تن درداد.

چشم‌پوشی ازسیاست بیطرفی و سمت‌گرفتن به‌وابستگی بی‌چون وچرا به‌کشورهای سرمایه‌داری، بسا منافع ملی ایران جور در نمیامد و بنابراین نه تنها باعث ناخشنودی قشرهای پیشرفته اجتماعی و دموکراتیک گردید، بلکه بخش مهمی از محافل بازرگانی کشور را، در صف مخالف دولت قرارداد. این چگونگی به‌مبارزه‌گسترده‌ای به‌منظور بازگشت دولت به‌سیاست بیطرفی وانجام سیاست خارجی مستقل برمبنای تأمین منافع ملی کشور، گرائید.

از سپتامبر ۱۹۶۲ به‌بعد پس از رد وبدل یادداشتهائی میان ایران واتحادشوروی،

دگرگونی‌هائی در سیاست خارجی ایران پدید آمد. اصولی که رسماً برای برگزیدن چنین روشی از سوی دولت ایران اعلام شد «استقلال سیاست خارجی ملی» بود. اصل این سیاست حفظ وابستگی کامل با امریکا و کشورهای دیگر سرمایه‌داری بود که به‌موجب آن دولت ایران مانند سابق در پیمان سنتو شرکت داشت و به‌موازات آن روابط اقتصادی و همکاری فنی با اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی راهم برقرار می‌کرد.

اما درسالهای اخیر گرایش وسمت‌گیری سیاست خارجی ایران به کشورهای امپریالیستی هرچه بیشتر شدت یافت. در ژانویه ۱۹۷۵ پس از افزایش درآمد نفت شاه ایران وامها واعتبارهائی را به‌سرمایه‌داران وبانک‌های بین‌المللی درانگلستان وکشورهای سرمایه‌داری پیشرفته دیگر، واگذارکرد، وحتی اعلام داشت که با سرمایه‌گذاری در این کشورها، ایران به‌جهان غرب تعلق خواهد داشت. نخست‌وزیر ایران، هویدا در ژانویه ۱۹۷۵ اعلام داشت که جمع وامها و کمک‌های ایران به دولت‌های خارجی درسال ۱۹۷۴ در حدود ۹ میلیارد دلار بوده است. ایران ۲۵٪ سهام کمپانی کروپ راکه وابسته به‌آلمان غربی بود خریداری کرد. اما به‌سال ۱۹۷۵ ضمن رابطه با کاهش نسبتی درآمد نفت نسبت به سال ۱۹۷۴، شاه اعلام داشت که واگذاری وامها و اعتبارات به دولت‌های پیشرفتهٔ سرمایه‌داری اشتباه بوده است وگفت درآینده چنین وامهائی داده نخواهد شد.

ایران همچنین درآمد سرشار نفت را برای خرید مقادیر عظیمی اسلحهٔ گرانبها و به‌درد نخور مصرف کرد. در سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ خرید اسلحه نوین تنها از ایالات متحده امریکا، به ۶/۸ میلیارد دلار بالغ شد. علاوه براین مقدار زیادی اسلحه از انگلستان وآلمان غربی‌خریداری گردید. رویهمرفته جمع خرید اسلحه وساز وبرگ‌نظامی دراین مدت به۸ میلیارد دلاررسید. درعین حال‌طبق مدارك سازمان ملل‌متحد جمع فروش اسلحه در تمام جهان سالیانه ۲۰ میلیارد دلار بود. این به‌آن معناست که هر فرد ایرانی که سطح زندگیش بارها پائین‌تر از مردم اروپای غربی بود، بایستی مبالغ گزاف‌تری را ضمن مقایسه با شهروندان کشورهای اروپائی که جزو پیمان‌ناتو بودند، برای هزینه‌های‌نظامی، تحمل‌می‌کرد. هم‌اکنون ایران سرگرم خرید سلاحهای بمباران نابودکننده وهلیکوپترهای نظامی‌آخرین‌نمونه، تانك‌های سنگین، ناوهای جنگی، از جمله ناوهواپیمابر واسلحه‌نوین دیگر است. دربندرچابهار عظیم‌ترین پایگاه دریائی نظامی دواقیانوس هند ساخته‌می‌شود.

هزینه‌های هنگفت نظامی ایران به‌سیاست برتری جوئی این کشور در منطقه خلیج فارس بستگی داشت. چون این منطقه برای ایران یگانه راه دریائی‌ای بودکه کشور رابه دنیای خارج مربوط می‌کرد، (اگر راه دریائی‌دریای خزر را به‌شمار نیاوریم) ومنطقه‌ای بود که در آن ذخایر سرشار نفت نهفته بود. صدور نفت ایران هم از راه خلیج انجام

می‌گرفت.

در رابطه با اعلامیهٔ تخلیه منطقه خلیج فارس از ارتش انگلیس پس از گفتگوهای دیرپای ایران با انگلیس در ۱۵ اوت ۱۹۷۱ بحرین دولتی مستقل اعلام گردید. ایران استقلال بحرین را به‌رسمیت شناخت وبا آن دولت‌روابط سیاسی برقرارکرد. پس ازبیرون رفتن ارتش انگلیس از پایگاه نظامی بحرین، پـایگاه هوائی امریکائی درآن جزیره بر - قرار شد.

در رابطه با مسئله بیرون رفتن ارتش انگلیس از خلیج فارس درپایان ۱۹۷۱، با شرکت فعال انگلیسها درمنطقه خلیج فارس فدراسیون شیخ‌نشین‌های عربی تشکیل گردید (ابوظبی، دوبی، شارجه، عمان، فجیره ورأس‌الخیمه) این‌شیخ‌نشین‌ها درکرانه‌های‌جنوبی خلیج قرارداشتند. ایران‌به‌رسمیت شناختن‌این‌فدراسیون را ردکرد چون نسبت به‌سه‌جزیره کوچك واقع در تنگه هرمز یعنی ابوموسی، تومب بزرگ و تومب‌کوچك ادعای‌مالکیت داشت واعلام‌کرد این جزایرسابقاً به‌آن‌کشور تعلق داشته وتقریباً ۸۰ سال پیش‌انگلیسها آنها را اشغال‌کرده‌اند. دولت‌های عربی علیه ادعاهای ایران نسبت به این سه‌جزیره بپا خاستند. در ظرف دوسال مذاکراتـی بین دولت ایران و نماینده انگلیسی لوئیس جریان داشت، ودر پایان ۱۹۷۱ موافقت شدکه ایران جزایر نامبرده را اشغال کند و در عوض این دولت فدراسیون شیخ‌نشین‌های عربی خلیج فارس را به‌رسمیت بشناسد.

در اول دسامبر۱۹۷۱ ارتش ایران جزایر ابوموسی، تومب بزرگ و تومب‌کوچك را اشغال‌کرد. در دوم‌دسامبر همان سال‌ایران اعلام داشت فدراسیون شیخ‌نشین‌های‌عربی خلیج فارس را به‌رسمیت می‌شناسد. اشغال این سه جزیره به وسیله ایران باعث اعتراض چند کشور عربی از جمله چند شیخ‌نشین‌های عضو فدراسیون گـردید. در رابطه با این رویدادها، ایجاد روابط سیاسی ایران با شیخ‌نشین‌های عربی تا نوامبر ۱۹۷۲ طول‌کشید. پس از اعلام تخلیه منطقه خلیج فـارس از ارتش انگلیس، دولت ایران از این چگونگی بهره‌برد وخواست نقش‌یك قدرت بزرگ را درخلیج‌بازی‌کند واینگونه جای ارتش انگلیس را برای حفظ ذخایر نفت وراه صدور آن، در منطقه خلیج بگیرد، وحتی برآن شد پیکار علیه جنبش‌های آزادی ملی مردم این منطقه را به‌عهده‌گیرد. ضمن رابطه با این‌گرایش، ایران در ظفار مداخله نظامی‌کرد. بنابه‌تقاضای سلطان عمان، قابوس، ایران نیروهائی را به‌عمان فرستاد واین‌نیروها همراه ارتش مزدور سلطان جنبش‌های پارتیزانی را که‌به‌وسیله جبههٔ توده‌ای آزادی عمان رهبری می‌شد سرکوب‌کردند.

دولت ایران رسماً اعلام داشت که از اصل «تبدیل اقیانوس هند وخلیج فارس به منطقه صلح و امنیت» پشتیبانی‌می‌کند وبا مداخله دولت‌های خارجی وعملیات نظامی‌این

دولت‌ها درمنطقه نامبرده مخالف است. درعین‌حال علیه وجود پایگاه نظامی امریکائیان در خلیج فارس وعلیه تشکیل چنین پایگاهی در جزیره دیئوگارسیا واقع در اقیانوس هند وجزایر مصیره در دریای عربی نزدیك کناره‌های عمان، اعتراضی نکرد. بالاتر از اینها در ایران تبلیغات تحریك آمیزی درباره حضور نظامی شوروی در اقیانوس هند، اگرچه بی‌پایه بودند، آغاز گردید. در نوامبر ۱۹۷۴ دربخش شمالی اقیانوس هند، سازمان سنتو مانور دریائی عظیمی را با شرکت نیروهای هوائی ودریائی امریکائی وایرانی آغاز کرد. این واقعیات و حتی هزینه‌های سرسام‌آور نظامی ایران، باکاستن تشنجات بین‌المللی و استواری صلح در منطقه خاور نزدیك ومیانه اصلاً جور در نمی‌آمد.

ایران عضو سازمان ملل متحد و در تمام ارگان‌ها و کارهای این سازمان شرکت دارد.

ایران همانگونه به‌عضویت سازمان سنتو وکمیته‌های این سازمان از جمله کمیته نظامی ادامه میدهد. این‌دولت‌فعالانه‌در مانورهای نظامی‌ایکه این‌سازمان برگذاردمی‌کند، شرکت دارد.

ایران‌همراه ترکیه وپاکستان در سازمان همکاری منطقه‌ای برای پیشرفت وتوسعه فعالیت دارد، این سازمان به‌سال ۱۹۶۴ به‌منظور انجام همکاری‌های اقتصادی سه‌کشور در زمینهٔ حمل و نقل، ارتباطات، بازرگانی، کشتی‌رانی، جهانگردی، طرحهای پیشرفت اقتصادی و غیره تشکیل گردید. سازمان همکاری منطقه‌ای دارای چند کمیته میباشد: کمیته‌های صنایع، امور نفتی، بازرگانی، حمل ونقل، همکاری فنی، مسائل اجتماعی و غیره از آن جمله‌اند. در چارچوب طرحهای همکاری اقتصادی ایجاد کارخانه آلومینیم‌سازی در ایران انجام گرفته است. به‌موجب موافقت ایران، ترکیه وپاکستان، به منظور پیوستگی‌شبکه راه‌آهن‌این سه‌کشور، بایستی راه‌آهن‌سرتاسری ایران از راه قطور به‌ترکیه وصل شود. ضمناً طرح ساختن راه‌آهن میان کرمان و زاهدان تهیه گردید. میان ایران و ترکیه موافقت شده است‌که مشترکاً یك خط لوله نفت از اهواز به‌اسکندرون‌کشیده‌شود، ضمناً طرحهای دیگری پیش‌بینی گردیده است. سنتو و سازمان همکاری منطقه‌ای با هم پیوندی ناگسستنی دارند وبنا به‌اعتراف مطبوعات وابسته به‌دولت ایران این دوسازمان در خاورمیانه یك هدف را دنبال می‌کنند.

ایران در سازمان اوپك (سازمان کشورهای نفت‌خیز) هم عضویت دارد، این سازمان در سال ۱۹۶۰ با شرکت ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی و ونزوئلا به منظور دفاع از منافع این کشورها در زمینه سیاست‌های نفتی در برابر کمپانی‌های نفتی بین‌المللی، تشکیل گردید. بعدها کشورهای قطر، اندونزی، لیبی، شیخ‌نشین‌های عربی

خلیج، الجزیره، نیجریه، گابون واکوادرهم‌به‌این سازمان‌پیوستند. صرف‌نظر از رژیم‌های گوناگونی که در این سازمان شرکت دارند، سازمان و فعالیت‌های آن به‌طورکلی جنبه ضد امپریالیستی دارد. اوپك درفوریه ۱۹۷۱توانست میزان درآمد دریافتی ازکمپانی‌های نفت را به میزان ۵۰ الی ۵۵ درصد بالا ببرد. در نتیجه مذاکرات اوپك با کمپانی‌های نفتی، قرار شد به‌تناسب نوسانات ارزش دلار بهای نفت تغییرکند. به‌سال ۱۹۷۳،طبق تصمیم اوپك‌بهای نفت خام ۴ برابر شد. درعین‌حال دولت ایران می‌پنداردکه مسئله‌نفت یك موضوع‌صرفاً اقتصادی است، وطرح تحریم صدورنفت را به‌ایالات متحده وکشورهای دیگر از سوی برخی ازکشورهای عربی محکوم می‌شمارد، از اسرائیل وحمله این دولت علیه‌کشورهای عربی عملاً پشتیبانی می‌کند.

موضع رسمی ایران در مشاجرات خاور نزدیك، اجرای ضروری قطعنامه شورای امنیت مورخ ۲۲ نوامبر۱۹۶۷ درباره بیرون رفتن ارتش اسرائیل از سرزمین‌های‌اشغالی اعراب‌است. ایران رسماً تجاوز اسرائیل را محکوم می‌شمارد واز دولتهای‌عربی‌جانبداری میکند. قانوناً ایران دولت اسرائیل را به‌رسمیت نمی‌شناسد ونمایندهٔ سیاسی در این‌کشور ندارد. اما این دولت را بگونهٔ دفاکتو می‌شناسد ومیان ایران واسرائیل روابط‌اقتصادی وغیره‌کاملاً برقرار است. ایران‌نفت اسرائیل را تأمین می‌کند. وتقریباً بیشترنیازمندیهای این دولت را برآورده می‌سازد. هم اکنون در اسرائیل نماینده غیر رسمی ایران سرگرم فعالیت است ودر ایران هم نمایندهٔ اقتصادی اسرائیل وجود داود.

روابط ایران با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری

ایران وابستگی‌خود را با ایالات متحده امریکا هرچه تنگ‌تر و استوارتر حفظ‌کرده است. این وابستگی از زمان شرکت ایران و امریکا درپیمان سنتو آشکارا آغاز وسپس‌با انعقاد پیمان دوجانبه نظامی ایران وامریکا در ۵ مارس ۱۹۵۹ استوارترگردید. درارتش ایران مانند پیش میسیون نظامی امریکا سرگرم فعالیت است، افراد امریکائی ازمزایای برون‌مرزی برخوردارند. در رابطه با خریدهای‌کلان اسلحه از امریکا شماره مستشاران نظامی این‌کشورسخت افزایش یافته است. بنابه‌گزارش کمیسیون ویژه امور خارجی‌سنای امریکا به‌کنگره این‌کشور که انتشار یافت، در سال ۱۹۷۶-۲۴ هزارتن‌امریکائی درایران بسر می‌بردند که بیشترشان نظامی بودند. فقط به‌سال ۱۹۷۵ فعالیت مستشاران نظامی امریکا در ژاندارمری ایران‌پایان یافت. سرمایه‌گذاری امریکائیان در ایران ازکشورهای سرمایه‌دار دیگر بارها هنگفت‌تر بود.

روابط انگلیس ـ ایران، باهمکاری مشترك این دو دولت درپیمان سنتو، خریدهای کلان اسلحه انگلیسی به‌وسیله ایران، شرکت اخیر کمپانی‌های نفتی‌انگلیسی برای بهره‌کشی از نفت ایران، مشخص می‌شود. از لحاظ سرمایه‌گذاری در ایران، انگلستان پس از امریکا جای دوم را دارد. درباره جریان بازرگانی خارجی ایران به سال ۷۴/۱۹۷۳ انگلستان جای چهارم را در زمینه واردات و جای پنجم را در زمینهٔ صادرات ایران داشت.

جمهوری فدرال آلمان اخیراً جای اول را در زمینه واردات ایران اشغال کرده است و فقط درسال ۷۵/۱۹۷۴ امریکا جای این‌کشور راگرفته است. درمدت چندین‌سال آلمان غربی در زمینه صادرات ایران جای اول را داشته است. آلمان غربی به ایران کمك‌های فنی واقتصادی می‌دهد، و برای اجرای یك رشته طرحهای پیشرفت‌کشور مبلغ ۲۵۰ میلیون مارك وام به‌ایران واگذارکرده است. به‌سال ۱۹۷۰ بیش از ۳ هزار کارگر ایرانی درآلمان غربی آموزش دیدند. آلمان غربی حتی در داخل ایران هم برای‌آموزش حرفه‌ای کارگران متخصص اقدام کرده است.

در ژوئن ۱۹۷۴ بین ایران وفرانسه قراردادی به‌مدت ده‌سال برای اجرای‌طرحهای صنعتی در ایران از جمله خرید ۵ راکتور اتمی منعقد گردید. جمع‌کل مبلغ این قرارداد ۴ میلیارد دلار بود. برای اجرای این قرارداد دولت ایران مبلغ یك میلیارد دلار اعتبار به‌فرانسه واگذارکرد. در دسامبر ۱۹۷۴ هنگام دیدار نخست‌وزیر فرانسه به‌نام ژ. شیراك از تهران پیمانی به منظور ایجاد کارخانه فولاد سازی ویژه، کارخانه مونتاژ اتومبیل، کارخانه تولید کود شیمیائی، ساختمان متروی تهران، شرکت فرانسه در نوسازی وبرقی کردن راه‌آهن ایران روی‌هم‌رفته به مبلغ ۳۵ میلیارد فرانك، بین ایران و فرانسه منعقد گردید.

درسالهای اخیر روابط میان‌ایران و ژاپن فعالانه گسترش یافت. به‌سال ۷۱/۱۹۷۰ ژاپن پس از آلمان غربی و امریکا جای سوم را در زمینه واردات ایران اشغال کرد. در این هنگام واردات ایران از ژاپن ده‌ها بار بیشتر از صادرات این‌کشور به‌ژاپن بود. منبع پرکردن‌کسری موازنه پرداختهای ایران در مورد واردات وصادرات، صدور نفت به‌ژاپن بود. به سال ۱۹۶۹ قراردادی مبنی برصدورگاز ایران به ژاپن بین دو دولت به امضاء رسید. سرمایه‌های ژاپنی برای بهره‌برداری از معادن‌گاز جزیره قشم وطرحهای بهره‌کشی از معادن مس در منطقه خراسان وهمچنین چند طرح دیگر شرکت‌کردند.

روابط ایران با کشورهای درحال رشد. ایران وکشورهای عربی

روابط ایران ومصر در رابطه با اینکه عبدالناصر، ایران را به‌همکاری با اسرائیل متهم کرد، در سپتامبر ۱۹۶۰ قطع شد. موضع رسمی ایران در مشاجره میان اعراب و اسرائیل می‌توانست روابط ایران و مصر را بـه حال عادی برگرداند، بنابراین در اوت ۱۹۷۰ دوباره روابط سیاسی ایران ومصر برقرار گردید. در ماه مه ۱۹۷۴ ایران وامی به مبلغ یك میلیارد دلار به‌مصر واگذارکرد. روابط میان ایران ومصر در طی سالهای اخیر بگونه چشم‌گیری بهبود یافته است.

ایران با عربستان سعودی و اردن‌که آنها هم دارای رژیم پادشاهی هستند روابط دوستانه ونیکوئی دارد.

روابط سیاسی ایران ولبنان درآوریل ۱۹۶۹ قطع شد. انگیزهٔ قطع این روابط آن بودکه دولت لبنان از تحویل ژنرال تیمور بختیار (رئیس سابق سازمان امنیت ایران که‌پس از نزاعش با شاه به‌خارج مهاجرت‌کرده بود) به‌دولت ایران خودداری‌کرد، اما در ژوئیه ۱۹۷۱ این روابط دوباره برقرار گردید.

روابط میان ایران و همسایه باختریش یعنی عراق بسیار پیچیده بود، میان این دو کشوراختلافهای جدی فراوانی وجود داشت. دشوارترین مسائل میان‌آنها موضوع‌خطوط مرزی در رود شط‌العرب بود. طبق قرارداد سال ۱۹۳۷ میان ایران و عراق خط مرزی دوکشور، کنارهٔ چپ این رودخانه تعیین شد وتمام عرض رودخانه وآب‌های آن به‌عراق تعلق‌گرفت، اگرچه به موجب همان قرارداد آزادی کشتی‌رانی برای ناوهای بازرگانی کلیه‌کشورها و ناوهای جنگی ایران وعراق‌آزاد اعلام شده بود. دولت ایران معتقدبود که قرارداد سال ۱۹۳۷، از سوی انگلیسها به‌ایران‌تحمیل شده وبه منظور اجرای‌سیاست استعماری این کشور تنظیم گردیده است، بنابراین باید در متن این قرارداد تجدید نظر شود. به‌عقیده دولت ایران خط‌مرزی میان دولتین ایران و عراق در شط‌العرب نه ساحل چپ آن رودخانه، بلکه خط‌القعرآن بایستی تعیین می‌گردید. در پایان سالهای ۶۰، میان ایران و عراق مذاکره درباره این موضوع آغاز گـردید، اما این مذاکرات به نتیجه‌ای نرسیدند. درآغاز ۱۹۶۹ ایران‌اعلام داشت‌که قرارداد سال ۱۹۳۷ را لغو شده‌می‌انگارد و پیشنهاد کرد قرارداد تازه‌ای باید در این‌باره منعقد گردد، این مسئله باعث تیره شدن روابط دوکشور گردید.

مسئله مهم دیگری‌که باعث تیرگی رابطه میان ایران وعراق‌گردید موضوع زوار ایرانی در اماکن مقدسهٔ‌کربلا ونجف و شهروندان ایرانی‌ای‌که درعراق زندگی‌می‌کردند، بود. ایران دولت عراق‌را متهم کردکه زوار و شهروندان ایرانی‌رادر عراق زیر فشارقرار می‌دهد. به‌ویژه هنگامیکه در سالهای ۱۹۶۸-۱۹۷۲ ده‌ها هزار نفر از شهروندان ایرانی

ساکن عراق از آن‌کشور بیرون‌رانده شدند، دولت ایران خشمگین گردید.

انگیزهٔ دیگر ناخشنودی دولت ایران از عراق اقامت تیمور بختیار درآن‌کشوربود، که از لبنان به‌عراق آمد.

در ژانویه ۱۹۷۰ عراق ایران را متهم‌کردکه علیه این دولت توطئه‌ای راسازمان داده است وبه توطئه‌گران داخلی عراق اسلحه وپول می‌رساند و بنابراین به سفیر ایران در عراق تکلیف کرد تا آن‌کشور را ترك کند. در جواب این رفتار دولت ایران هم سفیر عراق را از ایران اخراج‌کرد. اما روابط سیاسی میان دو دولت آن‌وقت قطع نشد.

علاوه براین میان‌عراق وایران یك رشته مسائل مورد اختلاف وجود داشت:این موارد کمك ایران به‌جدائی‌خواهان کرد عراق، اختلاف نظر درمورد چند نقطه مرزی، مسئله استفاده از آبهای رودخانه‌هائیکه ازخاك ایران سرچشمه می‌گرفتند ودر خاك‌عراق جاری می‌شدند، وغیره بود.

در رابطه با اشغال سه جزیره خلیج فارس به وسیله ارتش ایران، دولت عراق در اول دسامبر ۱۹۷۱ قطع روابط سیاسی خود را با ایران اعلام داشت. پس از این‌رویداد در مرز ایران ـ عراق نیروهائی از دوسو متمرکز شدند وبارها زد و خوردها و حوادثی مرزی بین طرفین رویداد.

در اکتبر ۱۹۷۳ به ابتکار عراق روابط سیاسی دو کشور از سر گرفته شد، اما میان ایران و عراق هنوز تشنج وجود داشت. در مارس ۱۹۷۵، درپی میانجیگری الجزایر، ایران و عراق موافقت کردند که مرزهای خود را با توافق طرفین علامت‌گذاری کنند و روابط دوستانه حسن همجواری میان دو دولت از نو گرفته شود.

ایران بابیشتر دولت‌های عربی دیگر (مراکش، الجزایر، تونس وغیره) تقریباًروابط سیاسی عادی داشت، اگرچه به‌انگیزهٔ اشغال سه‌جزیرهٔ خلیج فارس به‌وسیله ارتش ایران بگونه موقت این روابط به‌سردی گرائید وحتی باعث اعتراض عده‌ای از کشورهای عربی (کویت، لیبی وچندکشور دیگر) گردید.

ایران با همسایهٔ خاوری یعنی افغانستان روابط دوستانه‌ای داشت. ضمن مارس ۱۹۷۳ دربارهٔ حل موضوع‌مورد اختلاف قدیمی‌دوکشور یعنی رودخانه هیرمند اقدامهائی به‌عمل آمد. پس از کودتای ژوئیه ۱۹۷۳ که افغانستان رژیم جمهوری را اعلام داشت، دولت ایران این رژیم را به‌رسمیت شناخت.

میان‌ایران، ترکیه وپاکستان روابط دوستانهٔ نزدیکی برقراربود. این مسئله‌به‌ویژه نسبت به‌شرکت سه‌کشور در سازمان سنتو وسازمان همکاری منطقه‌ای آشکار می‌شود.

ایران رسماً دربارهٔ مسئله ویتنام برپایه موافقت‌نامه ژنوکه به‌سال ۱۹۵۴ به‌امضاء

رسید، نظر می‌داد. امـا درعین حال دولت ایـران رژیم سایگون را به‌رسمیت شناخت و هنگام جنگ ویتنام به‌این رژیم کمك پزشکی می‌فرستاد. پس از آنکه درآغاز ۱۹۷۳ در پاریس موافقت‌نامه درباره ویتنام به‌امضاء رسید، ایران در پائیز همان سال جمهوری‌ویتنام را به‌رسمیت شناخت وبا آن دولت روابط سیاسی برقرارکرد.

در اوت۱۹۷۱ ایران دولت جمهوری توده‌ای چین را به‌عنوان یگانه دولت‌قانونی چین به‌رسمیت شناخت. در تهران وپکن سفیران دوکشور مشغول کار شدند. در سپتامبر ۱۹۷۲ ملکهٔ ایران همراه نخست‌وزیر هویدا وچندتن از وزیران دیگر از جمهوری‌خلق چین دیدار کـردند. پس از برقراری روابط سیاسی میان دو کشور، روابط بازرگانی هم برقرار گردید و به منظور پیشرفت این روابط هیئت‌های اقتصادی میان دو کشور مبادله گردیدند.

روابط ایران و شوروی

دولت شوروی در نخستین روزهای پیدایشش سیاست خود، درباره روابط با ایران را برپایه اصل لنینی برابری همه مردم، احترام به حاکمیت‌کشورهای بزرگ و کوچك با رژیم‌های‌اجتماعی گوناگون، بنیان‌نهاد. دولت‌شوروی کوشش‌می‌کردایران‌رانسبت به‌استوار کردن استقلال ملی، آزاد شدن از قید امپریالیست‌ها، از بین‌بردن پس‌ماندگی اقتصادی‌و ایجاد اقتصاد ملی مستقل، پشتیبانی‌کند. اتحاد شوروی تلاش می‌کرد که روابط دوستانه و حسن‌همجواری را با ایران استوارگرداند و روابط اقتصادی متقابل برابر با این‌کشور را گسترش دهد.

علیرغم تلاشهای کینه‌جویانه عناصرارتجاعی داخلی ایران نسبت به‌اتحاد شوروی وحتی‌اقدامهای گروه‌های تجاوز کارامپریالیست‌ها برای‌تیره‌کردن روابط ایران ـ شوروی، در ۲ دسامبر ۱۹۵۴ بنابه ابتکار دولت شوروی قراردادی میان شوروی وایران منعقد شدکه به‌موجب آن مسائل مرزی ومالی میان دو دولت به‌آسانی حل‌گردید. این‌قرارداد اختلاف نظر میان دو دولت را دربارهٔ مسائل مرزی از میان برد، این اختلاف مرزی‌طی سالیان دراز، ازپیش‌بین ایران وشوروی وجود داشت. درآغاز سال۱۹۵۷ علامت‌گذاری تعیین خطوط مرزی درسرتاسر مرزهای دوکشورپایان یافت. تمام مسائل مرزی میان‌اتحاد شوروی و ایران حل شد و رسماً اعلام گردید از این پس هیچیك از دو دولت نسبت به مرزهای کشورشان ادعای ارضی ندارند.

درعین حال‌به‌موجب قرارداد ۱۹۵۴، سرانجام مسائل مالی‌دو دولت که زمان‌جنگ

جهانی دوم پیش آمده بود، کاملاً حل گردید.

دولت شوروی به‌سیاست پایداری‌صلح، تفاهم متقابل، و روابط حسن همجواری با ایران ادامه داد و پس از ورود ایـران به‌پیمان تجاوزکار بغداد هم این سیاست را دنبال کرد. در نیمه سال ۱۹۵۶ شاه ایران از اتحاد شوروی دیدار کرد.

دولت شوروی ضمن تلاشش بـه منظور استواری روابط دوستانه با ایران درژوئیه ۱۹۵۶ حقوق و دارائی شرکت‌سهامی «کویرخوریان» را بلاعوض به‌دولت ایران‌واگذار کرد، تأسیسات این‌شرکت به‌سال ۱۹۲۵ به‌منظور بهره‌برداری از معادن نفت منطقه‌کویر خوریان (جنوب سمنان)، ایجاد شده بود.

درآوریل ۱۹۵۷ بین ایران وشوروی قراردادی مبنی‌برحمل ونقل متقابل کالاهای ترانزیتی درسالهای ۱۹۵۷/۵۸-۱۹۵۹/۶۰ به‌امضاء رسید.

در ۱۱ اوت ۱۹۵۷ در تهران قراردادی میان شوروی و ایران امضاء شد که به موجب‌آن طرح مقدماتی بهره‌برداری برابر ومشترك دو دولت ازمناطق مرزی رود ارس واترك به‌منظور آبیاری و تولید برق، پیش‌بینی شد. اتحاد شوروی دولت ایران را در مبارزه با ملخ ولاروبی بندرپهلوی‌کمك‌کرد. پزشکان‌شوروی از طریق بیمارستان‌شوروی تهران کمك‌های پزشکی فراوانی را برای مردم ایران انجام دادند.

انعقاد قراردادهای سال ۱۹۵۷ ایران و شوروی نشان دادکه اتحاد شوروی ضمن روابطش با ایران قصد به‌دست آوردن امتیازات اقتصادی ندارد واصول برابری و منافع متقابل دو کشوررا در نظر می‌گیرد. ضمن انعقاد این قراردادها دولت شوروی، هیچگونه شرایط سیاسی‌ای مبنی بر محدود کـردن استقلال و حاکمیت ملی کشور به ایران تحمیل نکرد. عملی شدن این قراردادهـا می‌تـوانست گامی جدی در راه استواری روابط دوستی و حسن‌همجواری دو کشور همسایه تلقی‌گردد. امـا امپریالیست‌های امریکائی و انگلیسی و عناصر ارتجاع داخلی همدست آنها دست به‌اقدامهائی زدندکه باعث بهم‌زدن بهبودی روابط ایران ـ شوروی گردیدند. پس از انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸ در عراق دولت ایران به‌نخست‌وزیری اقبال به‌امضای پیمان دوجانبه نظامی میان ایران وامریکا تن در داد، به‌موجب این پیمان دامنه فعالیت‌های نظامی امریکائیان در ایران‌گسترش یافت، و حتی ایران را به‌ماجراهای جنگی محافل جنگ‌طلب امریکا که‌کوشش داشتند خاورمیانه از جمله ایران را به‌پایگاه عملیات تجاوزکارانه خود درگیرکنند، کشاند. از این حرکت چیزی جز ناسازگاری دولت ایران با روابط دوستانه وحسنه با دولت شوروی، فهمیده نمی‌شد.

ضمن ژانویه ـ فوریه ۱۹۵۹ درتهران میان دولت ایران وهیئت نمایندگی دولت

شوروی که در ایران بود، درباره انعقاد یك پیمان دوستی‌وعدم تعرض متقابل مذاکراتی جریان داشت. در جریان این مذاکرات دولت شوروی تلاش می‌کرد با دولت ایران به توافق برسد و موافقت‌کرد دولت ایران در طرح‌پیمان تجدید نظرکند. اما هنگام‌مذاکرات روشن شد کـه دولت اقبال در همان هنگام جداً آماده انعقاد پیمان دو جانبه نظامی با امریکاست، این پیمان در ۵ مارس ۱۹۵۹ در آنکارا به‌امضاء رسید.

هنگامیکه اقبال مذاکرات ایران ـ شوروی را درآغاز ۱۹۵۹ عمداً بهم‌زد روابط میان دوکشور سخت تیره شد. درمدت سه‌سال روابط ایران ـ شوروی غیرعادی وآشفته بود، این چگونگی نـاخشنودی محافل پیشرفته و قشرهای دموکراتیك ایران و همچنین نارضائی قسمتی از بازرگانان را برانگیخت. اما دولت اقبال و دولت امینی‌که در ماه‌مه ۱۹۶۱ تشکیل شد هیچکدام اقدامی برای عادی‌کردن روابطشان با ایران انجام ندادند.

پس از ناکامی سیاست‌کابینه امینی واستعفای او در اوت ۱۹۶۲، نخست‌وزیرجدید ایران اسدالله علم اعلام داشت‌که دولتش برای بهبودی روابط با شوروی تلاش خواهد کـرد.

در نتیجه آغاز مذاکرات ایران ـ شوروی در ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۲ بین دو دولت یادداشتهائی ردوبدل‌گردید. دولت ایران ضمن‌یادداشتش به‌اتحاد شوروی اطمینان دادکه «دولت نامبرده به‌هیچ دولت خارجی حق ایجاد پایگاه موشکی از هرنوع را درخاك‌ایران نخواهد داد». علاوه براین وزیر امور خارجه ایران شفاهاً اعلام داشت‌که دولت متبوع او اجازه نخواهد داد ایران به‌پایگاه تجاوز علیه سرزمین اتحاد شوروی تبدیل‌گردد. در یادداشت جوابیه اتحاد شوروی گفته شد که دولت اتحاد جماهیر شوروی از اطمینانهای دولت ایران خشنود است، سفیر شوروی ضمن تسلیم یادداشتی یادآوری‌کرد‌که این‌پیمان «پایه روابط دوستانه شوروی وایران را استوار می‌کند، و حتی به‌سود صلح و امنیت در منطقه خاور نزدیك ومیانه خواهد بود».

محافل اجتماعی‌شوروی مبادله یادداشتهای میان دولتین ایران وشوروی راستودند و تأئید کردند، از اطمینانهای دولت ایران به عنوان گام مهمی در راه بهبودی روابط شوروی ـ ایران یادکردند. مبادله این یادداشت‌ها آغاز امیدبخشی به‌منظور عادی‌شدن روابط دو دولت تلقی شد.

در پایان۱۹۶۲ اسنادی میان ایران واتحاد شوروی‌مبادله‌گردیدکه به‌موجب‌آنها قرارداد حمل ونقل ترانزیتی وحتی سامان‌دادن به‌اختلافات وحوادث مرزی‌که در ۱۴ماه مه ۱۹۵۷ در مسکو به‌امضاء رسیده بود، در نظرگرفته شد.

عادی شدن روابط ایران وشوروی از سوی محافل اجتماعی شوروی با خشنودی

استقبال گردید. در ۱۴ مارس ۱۹۶۳ ضمن گردهم‌آئی نمایندگان گوناگون مردم شوروی، شخصیت‌های هنری‌وعلمی، کارگران‌وکلخوزی‌ها درمسکو، انجمن شورای روابط فرهنگی با ایران تشکیل گردید، این سازمان به نزدیك‌کردن مردم شوروی وایران وایجاد تفاهم متقابل بین این دو ملت کمك می‌کرد.

موضوع همکاری اقتصادی میان ایران‌وشوروی آغاز گردید. در ۲۷ ژوئیه۱۹۶۳ در تهران نخستین قرارداد همکاری اقتصادی وفنی میان شوروی وایران به‌امضاء رسید. ضمن این قرارداد همکاری شوروی ـ ایران به منظور ایجاد ساختمان ئیدروالکتریك در منطقه مرزی رودخانه ارس، پیش‌بینی شد. روی رودخانه سدهائی ایجاد می‌گردید و دو ایستگاه ئیدروالکتریك در سدهای ایجاد شده درخاك ایران و شوروی هریك بانیروی۲۲ هزار کیلو وات ساخته می‌شدند، و سدهائی در منطقه گرادیز ـ اصلاندوز به‌منظور آبیاری ۱۲۰ هزارهکتار از زمین‌های میل ـ مغان‌ساخته می‌شد. برای پرداخت سهم هزینهٔایران، دولت شوروی اعتباری به‌مبلغ ۳۵ میلیون روبل با شرایط تخفیف به‌ایران واگذار کرد.

در قرارداد ۲۷ ژوئیه ۱۹۶۳ همچنین همکاری ایران و شوروی در زمینهٔ عمران کشاورزی کناره مرداب پهلوی در دریای خزر پیش‌بینی شد، وآن شامل ایجاد تأسیسات پرورش ماهی خاویار و تولید مجدد ذخیره ماهی درآبهای ساحلی دریای خزر بود، ضمناً ساختمان ۱۱ سیلو در مناطق مختلف‌کشور باکمك فنی شوروی‌که رویهمرفته گنجایش ۸۰ هزار تن غله را داشت پیش‌بینی شد. ایجاد پایگاه ئیدروتکنیك روی رودخانه ارس به سال ۱۹۷۱ انجام گرفت.

به‌سال ۱۹۶۴ قرارداد برقراری ایستگاه اطلاعات هوائی میان ایران وشوروی به امضاء رسید.

مهمترین‌اقدامات به‌منظورپیشرفت همکاری‌اقتصادی ایران وشوروی درسال۱۹۶۵ انجام گرفت، در نتیجه این اقدامات در ۱۳ ژانویه ۱۹۶۶ قراردادی به‌امضاء رسید که دولت‌ایران باکمك‌فنی شوروی، یك کارخانه ذوب‌آهن را در نزدیکی اصفهان، یك‌کارخانه ماشین‌سازی در اراك و لوله‌کشی از معادن جنوبی‌گاز و نفت تا آستارا در مرز ایران و شوروی‌را، ایجاد می‌کرد، ساختمان لوله‌کشی گاز وبهره‌برداری مرحله یکم تولیدکارخانه ذوب‌آهن به سال ۱۹۷۰ انجام یافت. در پایان ۱۹۷۱ نخستین فراورده چدن از کارخانه بیرون آمد. اما به‌سال ۱۹۷۳ این‌کارخانه به‌تولیدکالائی فراورده‌های خود پرداخت. در سپتامبر ۱۹۷۲ کارخانه‌ماشین‌سازی اراك مورد بهره‌برداری قرار گرفت. به‌منظور ساختمان لوله‌گازرسانی به‌مرز اتحاد شوروی، دولت شوروی برای این طرح اعتباری در اختیار دولت ایران گذاشت، این چگونگی ضمن قرارداد سال ۱۹۶۶ ایران و شوروی پیش-

بینی شد.

به‌سال ۱۹۶۷ همکاری اقتصادی وفنی ایران ـ شوروی، در اجرای چهارمین برنامه ۵ ساله ایران (۱۹۶۸-۱۹۷۳) منظور گردید. برای این منظور اتحاد شوروی و ایران موافقت کردند که نمایندگان هردو دولت، در سطح وزیران هرسال درکمیسیون مختلطی تشکیل جلسه دهند.

ضمن ژوئن ۱۹۶۷ در تهران میان دودولت ایران وشوروی قراردادی درباره همکاری فنی در دورهٔ چهارمین برنامه ۵ ساله ایران منعقد گردید. در این قرارداد پیش‌بینی می‌شد که دولت شوروی اعتباری به‌مبلغ ۱۶۰ میلیون روبل، به‌منظوراجرای یك رشته طرحهای صنعتی و فنی مهم، در اختیار ایران بگذارد. طرحهای مهم به‌قرار زیر بودند: بالابردن قدرت تولید کارخانه ذوب‌آهن اصفهان، وحتی گسترش کارخانه‌های تولیدمواد خام، تأسیس کارخانه‌های تولید فلزات رنگی، نوسازی راه‌آهن جلفا ـ تبریز. قرار شد ساختمان ۲۲ سیلوی جدید به گنجایش ۳۰۰ هزار تن و افزایش گنجایش سیلوهای موجود از محل همین اعتبار تأمین شود. اعتبارهای دولت شوروی با شرایط تخفیف کامل و به شکل تحویل دستگاهها وکالاهای فنی وحتی کمك‌های فنی به‌ایران داده می‌شد؛ این اعتبارات‌بایستی به وسیله تحویل گاز طبیعی به دولت شوروی، تحویل تولیدات صنعتی و کالاهای دیگر و صادرات سنتی از سوی ایران واریز می‌شدند.

در ماه مه ۱۹۷۵ دولتین ایران وشوروی موافقت کردندکه خط تلفنی مستقیم بین دوکشور ایجاد کنند.

در اکتبر ۱۹۷۰ میان شوروی وایران موافقت نامه‌ای امضاء شدکه به‌موجب آن همکاری دو دولت در زمینهٔ ایجاد ۸ آموزشگاه فنی در ایران پیش‌بینی می گردید، اعتبار تشکیل این آموزشگاهها از سوی دولت شوروی به‌ایران واگذار گردید. در مارس ۱۹۷۳ موافقت‌نامه‌ای میان ایران وشوروی در زمینه همکاری اقتصادی وفنی امضاء شدکه به موجب آن کارخانه ذوب‌آهن اصفهان بایستی گسترش می‌یافت. ضمن این موافقت‌نامه گسترش شبکه راه‌آهن ومعادن زغال سنگ وانجام عملیات زمین‌شناسی پیش‌بینی شد.

به‌سال ۱۹۷۵ دولت شوروی دربارهٔ اجرای ۱۳۰ طرح به دولت ایران کمك فنی کرد، درآغاز سال ۱۹۷۶-۷۴ طرح به‌مرحلهٔ بهره‌برداری رسید.

ضمن پیشرفت روابط شوروی ـ ایران، دیدارمتقابل مدیران وشخصیت‌های دولتی دوکشور درایران‌وشوروی دارای‌اهمیت‌فراوان بود. نمایندگان ایران از ل. ای. برژنف، ا. ن. کاسیگین، معاونان صدر شورای وزیران اتحاد شوروی، ن. ك. بایباکف و و. ا. کوپلین، وزیران شوروی و. ف. گادیوزف، ب. پ. بشچف وغیره دیدار کردند. شاه

ایران محمد رضا پهلوی ونخست‌وزیر هویدا و وزیران دیگر به‌منظور بازدید به‌شوروی مسافرت کردند.

هنگام دیدار شاه از اتحاد شوروی در ۱۲ اکتبر ۱۹۷۲ قراردادی مبنی برپیشرفت همکاری اقتصادی وفنی بین ایران واتحاد شوروی به‌مدت ۱۵ سال امضاء شد.

برپایهٔ این اسناد در اکتبر ۱۹۷۳، ضمن ششمین جلسه کمیسیون شوروی ـ ایران طرفین دربارهٔ همکاری‌های اقتصادی، موافقت کردند، در چارچوب همکاری اقتصادی یك رشته طرحهائی را از جمله ایجاد پـایگاه برق در اهواز، گسترش قدرت تولید کارخانه ماشین‌سازی اراك، آماده کردن کادرهای فنی ایرانی و غیره، به مرحله اجرا درآورند. به سال ۱۹۷۵ در چارچوب همکاری ایران و شوروی ۲۰ مرکز آموزشی به منظور آماده کردن کادر متخصص فنی تأسیس گردید.

به‌موازات کامیابی پیشرفت همکاری اقتصادی شوروی وایران، بازرگانی ایران و شوروی هم گسترش یافت. به‌سال ۱۹۷۰ در تهران قرارداد دراز مدت (۵ساله) بازرگانی میان شوروی وایران به‌امضاء رسید. درظرف‌این‌مدت از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۳، حجم بازرگانی میان دوکشور ۸ برابر افزایش یافت. در عین‌حال ازلحاظ میزان خرید کالاهـای ایران از سوی شوروی، این کشور درمیان دولت‌های بیگانه دیگر جای اول را داشت و تقریباً ۱/۴ کلیه کالاهای صادراتی ایران را به‌خود جلب کرد.

در پایان ۱۹۷۱ یك شرکت سهامی مختلط حمل و نقل ایـران ـ شوروی تشکیل گردید، نصف از سهام این شرکت متعلق به‌شوروی ونیم دیگر از آن ایران بود. منظور از تأسیس این شرکت گسترش حمل ونقل بار میان ایران و شوروی بود ـ حمل کالاهای ایرانی به‌شوروی، و از راه شوروی به‌اروپا، و بالعکس.

در پی همکاری‌های اقتصادی وفنی ایران و شوروی وهمچنین رشد بازرگانی میان دو دولت تا اندازه‌ای مبادلات فرهنگی وعلمی هم به جریان افتاد. ضمن ۲۲ اوت ۱۹۶۶ درتهران موافقت‌نامهٔ روابط فرهنگی‌میان شوروی وایران به‌امضاء رسید، دراین‌موافقت‌نامه گرایش طرفین به‌استواری همکاری فرهنگی و علمی بین دو دولت ذکر گردید. طرفین موافقت کردندکه از تماس دانشمندان دوکشور با یکدیگر پشتیبانی و مبادلات آموزشی و فرهنگی را تشویق کنند، درزمینه‌های هنری تآتر وموسیقی با یکدیگر به‌همکاری پردازند، فیلمهای هنری وعلمی، کتابها و مجله‌ها، محصولات نمایشگاههای هنری وغیره را مبادله کنند. روابط ورزشی را گسترش دهند. این موافقت‌نامه در دسامبر ۱۹۶۷ به تصویب مجلس ایران رسید.

درایران یاد بود صدمین زادروز و. ای. لنین را گرامی‌داشتند. یك‌هیئت نمایندگی

ایرانی برای شرکت در این جشن به‌اتحاد شوروی وارد شد.

مسافرت اعضای انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی از سوی دو کشور انجام می‌گرفت.

دانشمندان شوروی در نخستین کنگرهٔ بین‌المللی ایران‌شناسان که در اوت ـ سپتامبر ۱۹۶۶ در تهران تشکیل گردید، شرکت کردند، همچنین در کنگرهٔ گرامی داشت بیرونی به سال ۱۹۷۳ و گردهم‌آئی‌های علمی دیگر حضور یافتند. دانشمندان ایرانی هم به‌نوبه‌خود برای شرکت در کنفرانس‌ها و کنگره‌های علمی اتحاد شوروی به‌این کشور مسافرت کردند. هنرمندان، فیلم‌سازان و ورزشکاران دو کشور با یکدیگر رابطه برقرار کردند. همکاری علمی میان ایران وشوروی به‌ویژه در زمینه علوم فنی، طبیعی، پزشکی وحتی آموزش و انتشار موضوعهای مربوط به آثار تاریخی ایران و ادبیات و شعر قرون وسطی گسترش یافت.

روابط ایران با کشورهای سوسیالیستی اروپای خاوری

هم اکنون در ایران روابط فعالانه‌ای با جمهوری سوسیالیستی رومانی در جریان است. در دهه اخیر شاه ایران چندبار رسماً از رومانی دیدار کرد وهمچنین صدر شورای دولتی رومانی ن. چائوشسکی به‌ایران آمد. در سالهای ۱۹۶۶-۱۹۷۲ یك رشته قرار-دادهائی مبنی برهمکاری اقتصادی وتکنیکی میان دوکشور منعقد گردیده است. مهمترین این‌قراردادها امضای قرارداد اوت ۱۹۶۶ دربارهٔ تحویل تعدادی تراکتور از سوی‌رومانی به‌ایران وایجاد کارخانه مونتاژ تراکتور در تبریز، بنای کارخانه تخته‌بری و نجاری در منطقه‌کناره دریای خزر (۱۹۶۹)، قرارداد ۱۹۷۱ درباره کمك فنی رومانی به ایران به منظور استخراج معادن، امورکشاورزی، وجنگلبانی است. به‌سال ۱۹۷۲ طرفین موافقت کردندکه ایران باکمك رومانی یك مجتمع کشت وصنعت بنانهد، وحتی به‌ایجاد پالایشگاه، مجتمع پتروشیمی، کارخانه واگن‌سازی در اراك اقدام کند. ایران مقدار زیادی نفت به رومانی تحویل داد (۲۰ میلیون تن‌درسال ۱۹۷۲). میان ایران ورومانی روابط‌فرهنگی، علمی و ورزشی ومبادلهٔ دانشجو، گسترش یافت.

جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی و ایران هم‌به‌سال۱۹۶۶ چند قرارداد اقتصادی منعقدکردند: ضمن سال ۱۹۶۶ در زمینهٔ همکاری اقتصادی وفنی، دولت ایران ساختمان کارخانه ماشین‌سازی تبریز را به کمك چکسلواکی آغاز کرد؛ در ماه مه ۱۹۶۸ دولت چکسلواکی اعتباری به‌مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار به‌منظور خرید ابزار ماشین‌سازی به‌ایران

واگذار کرد، وقرار شد به‌عوض آن، نفت، پارچه وکالاهای دیگر ایرانی به‌آن دولت داده شود. میان این دوکشور مبادله بازرگانی فرهنگی و ورزشی در حال گسترش است.

روابط ایران بابلغارستان، مجارستان، لهستان‌ویوگسلاوی پیشرفت می‌کند. میان رهبران دولتی این‌کشورها و ایران دیدوبازدیدهای متقابلی انجام‌گرفته است. در سالهای ۱۹۶۲-۱۹۶۴ نمایندگیهای دیپلماتیک‌کشورهای بلغارستان، مجارستان ولهستان درایران و بالعکس به سطح سفارت ارتقا یافتند. ایران با این کشورها قراردادهائی در زمینهٔ همکاریهای‌اقتصادی وفنی‌منعقدکرده است. دولت‌های‌سوسیالیستی‌اروپای‌شرقی‌اعتبارهائی را با شرایط تخفیف‌کامل به‌ایران واگذارکردند وقرار شد به عوض آنها نفت و کالاهای دیگر دریافت کنند.

بلغارستان در زمینهٔ استخراج معادن، ساختن سدهای کوچك، عمران کشاورزی و حتی‌ساختن چند طرح‌صنعتی با ایران همکاری می‌کند. با همکاری مجارستان ایجادکارخانه شکر در خرمشهر واجرای چند طرح دیگر انجام می‌گیرد. اعتبارهائی‌که از سوی‌لهستان به ایران واگذار شده به مصرف ساختمان کارخانه شکر و خرید کشتی‌های بازرگانی از لهستان، می‌رسد. در زمینهٔ صنایع بافندگی ایران از کمك فنی لهستان بهره می‌برد. اعتبارهای یوگسلاوی برای پیشرفت امورکشاورزی، دامداری، جنگلبانی وآبیاری ایران به‌کار می‌رود. به سال ۱۹۶۸ میان یوگسلاوی و ایران قراردادی منعقد گردید که آن دولت درباره اجرای طرح‌کشاورزی صنعتی در زمینی به‌مساحت ۱۰ هزار هکتار با بهره‌برداری از آبیاری سد دز خوزستان، با ایران‌همکاری‌کند، برای‌این منظور، شرکت‌مختلط ایران ـ یوگسلاوی تشکیل گردید، ۵۱٪ سهام به‌ایران و ۴۹٪ به یوگسلاوی تعلق داشت. به‌سال ۱۹۷۲ ایران و یوگسلاوی موافقت‌کردند که همکاری خود را در زمینه بهره‌برداری از معادن، ساختن اسکله در یکی از بنادر ایران، امور کشاورزی، آموزش حرفه‌ای وغیره‌گسترش دهند.

میان ایران واین‌کشورهای سوسیالیستی اروپای خاوری روابط بازرگانی، علمی‌و ورزشی‌گسترش می‌یابد.

در دسامبر۱۹۷۲ اعلامیه مشترك دولتین ایران وجمهوری دموکراتیك آلمان‌دربارهٔ برقراری روابط دیپلماتیك بین دوکشور، انتشار یافت.

به‌سال ۱۹۷۵ ایران با ۱۰۸ کشور جهان روابط دیپلماتیك داشت.

پیگفتار

به‌طورخلاصه پیشرفت تاریخی ایران به‌حکم ضرورت پی‌آمدهائی را به‌دنبال‌داشته است. رویدادهای تاریخی ایران ثابت می‌کنند که دگرگونی‌های اجتماعی این کشور، هیچگونه ارتباطی با چهره‌های تاریخی یا ویژگیهائی از نوع سنت‌ها وآئین‌های مرسوم مردم، آنگونه که هم‌اکنون ایدئولوگ‌های گروههای دست راستی حاکم مدعی آنند، نداشته، بلکه برپایهٔ قانون‌مندی‌کلی پیشرفت اجتماعی جوامع بشری انجام گرفته است. ایران هم مانند همهٔ کشورهای دیگر جهان به دنبال دگرگونیهای پیوستهٔ شکل‌های اجتماعی ـ اقتصادی، ضمن حفظ ویژگیهائی‌که معلول شرایط واقعی محیط در این‌کشور بوده، از لحاظ تاریخی پیشرفت‌کرده است.

این قانون‌مندی کلی اکنون هم در روند رویدادهای ایران انطباق‌پذیر است. ایدئولوگ‌های بورژوازی ملی ایران ادعا می‌کنندکه در نتیجه اصلاحات ۱۵ ساله‌اخیر، طبقات و تضادهای طبقاتی رفته رفته از میان می‌روند و تمام ساکنان ایران از امکانات مساوی برخوردار خواهند شد، و اینکه روش‌های حکومتی ایران با دهقانان و کارگران تضادی ندارد و گویا کشور به‌سوی سرمایه‌داری پیش نمی‌رود، بلکه دارای رژیم ویژهٔ ایرانی باکلیه خصوصیات ملیش خواهد شد و غیره. اما عملاً این ادعاها با واقعیت‌ها، از زمین تا آسمان فاصله دارند، مثلاً یکی از ادعاها اینست‌که سرشت ملی ایرانیان‌همیشه با رژیم سلطنتی سازگار بوده وخواهد بود.

به‌راستی ماهیت اصلاحات ایران امروز چیزی جز استواری روابط سرمایه‌داری،

نه‌تنها در زمینهٔ صنایع بلکه در رشته‌های کشاورزی، نیست. بورژوازی ملی هم‌اکنون‌از لحاظ ایدئولوژی و سیاست خارجی به سوی گروههای دست راستی حاکم گرایش یافته است.

اصلاحات ارضی به منظور پیشرفت روابط سرمایه‌داری در اقتصاد کشاورزی، به گونه‌ایکه مالکان بزرگ، شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری داخلی وخارجی وارباباں‌توانگر روستاها، سودهای کلان ببرند، انجام گرفت.

تا اندازه‌ای پیشرفت سریع صنایع کشور در اثر درآمد سرشار از منابع نفتی انجام می‌گیرد. قسمتی از این درآمدها برای ایجاد تأسیسات صنعتی که درگذشته نزدیك بسیار ناچیز ودر سطح پائین بودند، به‌کار می‌رود. از آنجاکه دولت درآمدهای کلانی از نفت به‌دست می‌آورد و ضمناً سرمایه‌های خصوصی در ایران ناتوانند، نفوذ ژرف سرمایه‌های دولتی در اقتصاد ایران چشم‌گیر است. اما طرح گروههای دست راستی حاکم چنان است که در آینده، تأسیسات دولتی را به چهره‌های خصوصی واگذارند. یکی از ویژگیهای پیشرفت صنعتی ایران کشاندن سرمایه‌های خارجی به‌سوی صنایع این‌کشور است، البته سرمایه‌گذاری خارجیان در ایران با بهره‌کشی فوق‌العادهٔ این سرمایه‌ها از ایران همراه می‌باشد.

پیشرفت روابط بورژوازی در ایران، اصلاحات فرهنگی، بهداشتی وحتی آزادی زنان را ایجاب می‌کند. چنین اقدامهائی گامی به‌جلو در راه محو آثار فئودالی است، اما این اصلاحات سرشت محدودکننده‌ای دارند.

در زمینهٔ سیاست خارجی‌ایران‌نوین، طبعاً گرایش‌های متضادی وجود دارد. ایران از یکسو در سازمان‌کشورهای نفت‌خیزکه از منافع ملی‌کشورهای اوپك دفاع می‌کند و علیه‌کمپانی‌های نفتی جهان به‌مبارزه می‌پردازد، شرکت دارد، سیاست همکاری اقتصادی وفنی را با دولت شوروی و کشورهای سوسیالیستی دیگر دنبال می‌کند، این کشور رسماً نسبت به تخلیهٔ سرزمین‌های عربی از ارتش اسرائیل نظر می‌دهد، از پیشنهاد دولت‌های سوسیالیستی مبنی برخلع سلاح و غیره در سازمان ملل متحد ظاهراً پشتیبانی می‌کند. از سوی دیگر درآمد کلان نفت را که چندبار در اثر افزایش قیمت نفت، بیشتر شد، برای خرید مقدار زیادی اسلحه‌گرانبها و بی‌مصرف از دولت‌های امپریالیستی به‌کار می‌برد.

سیاست‌ایران‌درمنطقه خلیج فارس‌واقیانوس هند عملاً به‌سود دولت‌های امپریالیستی در این منطقه است. در اینجا ایران، پس از تخلیه این منطقه به وسیله ارتش بریتانیا، نقش حفظ «امنیت» راههای صدور نفت از منطقه خلیج فارس را به‌جای انگلستان به‌دست می‌گیرد، وحتی به‌جنبش‌های آزادی ملی این منطقه (مداخله نظامی ایران در ظفار) حمله

می‌کند. در اینجا باید از عضویت ایران در سازمان سنتو، پیمان دوجانبه نظامی ایران و امریکا که به‌سال ۱۹۵۹ منعقد شد، حضور مستشاران بی‌شمار نظامی امریکا در ایران و حتی کشاندن سرمایه‌های خارجی در شرایطی که سودکلانی از ایران می‌برند، یادکرد.

اصلاحاتی که در ایران انجام می‌گیرد، از جمله شرکت کارگران در سودکارخانه‌ها و فروش سهام کارخانه‌ها به «کارگران و دهقانان» وقشرهای دیگر مردم، همه به منظور پیش‌گیری از پیکارهای طبقاتی است. اما با وجود صدور این قوانین همراه با تبلیغات گسترده‌ای که به‌منظور گمراهی توده‌ها انجام می‌گیرند، پیکار طبقاتی از جمله جنبش‌های اعتصابی کارگران از همان نخستین سالهای انجام اصلاحات آرام آرام آغاز شد و در سالهای اخیر به‌اوج‌رسیده‌اند. قشرهای دموکراتیک مردم ایران یعنی کارگران، روشنفکران، عناصرمیهن‌پرست طبقات دیگر، برای آزادی کامل کشور از بند انحصارهای امپریالیستی و به‌منظور به‌چنگ آوردن حقوق دموکراتیک وآزادی، دارند به‌پا می‌خیزند.

پایان

تاریخ شماری

ایران‌باستان

تقریباً هزاره ۵۰-۴۰- ق.م: تاریخ آثار فرهنگ موستر در زاگرس ایران ـ عراق از طریق روش رادیوکربن

هزاره ۱۰-۸- ق.م: برقراری زمین‌کاری و دامداری درکردستان و لرستان

هزاره ۶ ق.م: گسترش روستاهای زمین‌کاری ـ دامداری در بیشتر قسمتهای سرزمین ایران

پایان هزاره چهارم ق.م: پیدایش خط ایلامی

هزاره ۳ ق.م: دولت‌های شهری ایلام. روابط بازرگانی وجنگی‌ایلام باسومرها و آکادها

سده‌های ۲۳-۲۲ ق. م: نخستین یادآوری دربارهٔ لولوبی‌ها وکوتی‌ها. جنگ‌های آنها با آکادها. آنوبانی‌نی «پادشاه لولوبی»

سدهٔ ۲۲ ق. م: بابل زیر تسلط کوتی‌ها

۱۹۰۰-۱۹۵۰ ق. م: اپارتی، بنیان‌گذار دودمانهای سوکالماخ‌های ایلامی، پادشاهی آنشان و شوش

سدهٔ ۱۶ ق. م: چیرگی بابلیها برکاسیت‌ها. ناتوانی ایلام

سده‌های ۱۴-۱۲ ق. م: تسلط ایلام میانه. کامیابیهای جنگی و شکوفائی فرهنگ ایلام

سالهای ۱۱۸۵-۱۱۵۰ق. م: پادشاهان ایلام‌شوترولاناخونت‌اول وکوتیرناخونت. چیرگی ایلام بر بابل

۱۱۵۰-۱۱۲۰ ق. م: حکومت شیلخاک ـ اینشوسیناک. چیرگی ایلام بر زاگرس و بین‌النهرین

پایان سدهٔ ۱۲ ق. م: شکست ایلامیها از پادشاه بابل نبوکدنصر ۱. آغاز سقوط طولانی ایلام.

سدهٔ ۹ ق. م: آغاز دورهٔ تجاوز آشوریها به‌ایران

۸۴۳ ق. م: یادآوری مان‌ها و پادسوپا

۸۳۴ ق. م: نخستین یادآوری مادها

پایان سدهٔ ۹ـ اواسط سدهٔ ۸ ق. م: چیرگی اورارت‌ها در شمال باختری ایران

۷۴۴ـ ق. م: آغاز دوره دوم تجاوز آشوریان به‌ایران. تشکیل نخستین استان‌های آشوری دراین‌سرزمین

پایان سدهٔ ۸ـ آغاز سدهٔ ۷ ق. م: پیدایش پادشاهی هخامنشی، زیرحمایت ایلام.

۶۸۰-۶۷۰ ق. م: جنگ‌های پیروزمندانه مسانها با آشوریان. اسکیف‌ها و کیمرتیزها درایران

۶۷۲-۶۷۰ ق. م: طغیان دراستانهای خاوری آشور. استقلال ماد.

تقریباً ۶۵۰-۶۴۰ ق. م: لشکرکشی آشوریها به‌ایلام. ویرانی شوش ومراکز دیگر ایلام

تقریباً ۶۴۰ـ ق. م: کورش اول هخامنشی اطاعت ازآشوریها رامی‌پذیرد.

بین ۶۴۰-۶۲۵ ق. م: مطیع کردن فرا ارت شاه هخامنشی، به‌وسیله شاه ماد. آغاز چیرگی مادها

۶۲۴/۶۲۳-۵۸۵/۵۸۴ ق. م: پادشاه مادکیاکسار.

۶۱۴ ق. م: تصرف آشور به‌وسیله مادها

۶۱۲ ق. م: تصرف نینوا به‌وسیله ارتش‌های ماد و بابل

۶۱۲-۶۰۵ ق. م: سقوط آشور و تقسیم آن بین مادها وپادشاه بابل جدید

تقریباً ۶۱۰-۵۹۰ ق. م: پیوستن سرزمین‌های اورارت‌ها و اسکیف‌ها به‌قلمرو مادها

۵۹۰-۵۸۵ ق. م: جنگ ماد ولیدی

۵۸۵/۵۸۴-۵۵۰ ق. م: آستیاژ پادشاه ماد

۵۵۳-۵۵۰ ق. م: قیام پادشاه پارس، کورش دوم علیه ماد

۵۵۰ ق. م: تشکیل دولت هخامنشی

۵۴۶ ق. م: چیرگی کورش دوم برلیدی

۵۳۹ ق. م: تصرف بابل به‌وسیله کورش دوم

۵۲۵ ق. م: تصرف کامبیز مصر را

۵۲۲ ق. م: کودتای گوماتا وسلطنت او

۵۲۲ ق. م: تصرف تاج وتخت هخامنشی به‌وسیله داریوش اول

۵۲۲-۵۲۰ ق. م: قیام در بابل، ماد، ایلام، مارگیان، پارت و مصر علیه هخامنشیان و سرکوبی آنها

۵۱۸-۵۱۲ ق. م: تجاوز هخامنشیان به‌متصرفات مقدونیه. مطیع کردن قسمت‌های شمال‌باختری هندوستان به‌وسیله آنها

۵۱۸ ق. م: آغاز اصلاحات داریوش یکم

تقریباً ۵۱۴ ق. م: لشکرکشی داریوش یکم علیه اسکیف‌های شمال دریای سیاه.

۵۰۰-۴۹۳ ق. م: قیام علیه هخامنشیان در میلت

۴۹۰ ق. م: آغاز جنگ ایران و یونان

۴۸۰ ق. م: لشکرکشی خشایارشاه به‌یونان. نبرد ماراتن

۴۴۹ ق. م: مذاکرات صلح میان پارسها و دولت‌های یونانی

۴۰۱ ق. م: شورش کورش صغیر

۳۳۴ ق. م: آغاز لشکرکشی اسکندر مقدونی علیه ایران

۳۳۱ ق. م: نبرد درنزدیکی گاوگاملاخ درهم‌شکستن ارتش پارس به‌وسیله اسکندر مقدونی

۳۳۰ ق. م: پایان دولت هخامنشی

۳۳۰-۳۲۳ ق. م: ایران در قلمرو حکومت اسکندر مقدونی

۳۲۳ ق. م: مرگ اسکندر مقدونی

۳۱۲ ق. م: آغاز دورهٔ سلوکیدها

۳۰۵ ق. م: اعلام پادشاهی سلوکی اول. تشکیل دولت سلوکید

۲۴۷ ق. م: آغاز دورهٔ پارت‌ها. تاریخ احتمالی بنیان‌گذاری حکومت پارت

۲۰۹-۲۰۶ ق. م: لشکرکشی از سوی شرق علیه پادشاه سلوکید آنتیوخ ۳

۱۴۱ ق. م: تصرف بین‌النهرین به‌وسیله پارت‌ها

۵۳ ق. م: درهم‌شکستن ارتش روم زیر فرماندهی کراسوس به‌وسیله پارت‌ها نزدیک کارا

۱۱۴-۱۱۷ میلادی: لشکرکشی امپراطور روم تراژان علیه پارت‌ها

۱۹۵: قیام علیه پارت‌ها در ماد و پارس

۲۲۳-۲۲۹: ازمیان رفتن حکومت پارت
۲۲۶/۲۲۷: تاجگذاری اردشیر۱ ساسانی در تیسفون
۲۴۱-۲۷۲: پادشاهی شاپور اول
۲۲۵-۲۶۰: جنگ ایران و روم؛ اسیر شدن امپراطور روم، والرین
۲۷۶: کشته شدن مانی بنیان‌گذار مسلك مانوی
۳۰۹-۳۷۹: پادشاهی شاپور دوم
۳۶۳: صلح میان ایران و روم در نصیبین
۳۸۷: تقسیم ارمنستان وگرجستان میان ایران و روم
۳۹۹-۴۲۰: پادشاهی یزدگرد اول
۴۵۰-۴۵۱، ۴۸۱-۴۸۴: قیام مردم ماوراء قفقاز علیه ساسانیان
۴۸۴: شکست ایران درجنگ با افتالیت‌ها، کشته شدن فیروز
۴۸۸-۴۹۶، ۴۹۸/۹-۵۳۱: پادشاه قباد اول
تقریباً ۴۹۰-۵۲۸/۹: فعالیت مزدك، رهبر جنبش مزدکیان
۵۳۱-۵۷۹: حکومت خسرو اول انوشیروان
۵۴۰-۵۶۲: جنگ‌خسرو اول‌با بیزانتین، هجوم ایرانیان به‌سوریه وآسیای‌صغیر
۵۷۰: تصرف یمن به‌وسیله ساسانیان
۵۷۱-۵۷۲: قیام در ارمنستان علیه چیرگی ایرانیان
۵۷۲-۵۷۹: دومین جنگ خسرو اول با بیزانتین
۵۹۰: قیام اشراف زیر رهبری بهرام چوبینه علیه هرمز چهارم
۵۹۱: ازبین بردن بهرام چوبینه به‌وسیله خسرو دوم به‌کمك‌بیزانتین وواگذاری قسمتی از ارمنستان تا دریاچه وان به‌روم
۶۰۲: آغاز جنگ خسرو دوم (پرویز) علیه بیزانتین
۶۲۸: لشکرکشی پیروزمندانه امپراطور بیزانتین هراکلیوس به‌ایران؛ سرنگونی خسرو دوم به‌وسیلهٔ اشراف ایرانی وکشتن او
۶۲۸-۶۳۲: ستیزهای داخلی درایران
۶۳۲-۶۵۱: پادشاهی یزدگرد سوم، سقوط دولت ساسانی

ایران قرون وسطی

۶۳۳-۶۵۱: چیرگی عرب‌ها بر ایران

۶۴۹: قیام مردم استخر (پرسپولیس قدیم) علیه عرب‌ها. تصرف و ویرانی استخر به‌وسیله عربها

۶۶۱-۷۵۰: ایران در قلمرو خلفای بنی‌امیه

۶۶۱-۶۷۴: تلاش پیروز ساسانی برای سازمان‌دادن مقاومت در برابر عرب‌ها در تخارستان

۶۸۵-۶۸۷: قیام مختاربن ابی‌عبید علیه خلیفه در عراق وخوزستان

۶۸۶-۶۹۷: قیام خوارج در عراق و خوزستان علیه بنی‌امیه

۷۴۷-۷۵۰: قیام علیه بنی‌امیه زیر رهبری ابومسلم

۷۵۰- نیمه دوم سده نهم: ایران در قلمرو خلفای عباسی

۷۵۵: قیام سمباد مغ در خاور ایران

۷۶۷: قیام زیر رهبری استاد سیس در خراسان

۷۷۸-۷۷۹: قیام «سرخ علمان» در گرگان

۸۰۶-۸۱۰: قیام مردمی زیر رهبری رفیع بن‌لیث

۸۱۶-۸۳۷: قیام ضد فئودالی زیر رهبری بابك‌درآذربایجان وباختر ایران (قیام «المحمره» «سرخ‌جامگان»)

۸۲۱-۸۷۳: حکومت موروثی تاخیری‌ها درخراسان

۸۳۷: اعدام بابك در سامره

۸۳۹: قیام دهقانی درطبرستان (مازندران) زیر رهبری مازیار

۸۶۱-۹۰۰: دولت صفاریان

۸۶۴: قیام دهقانی در منطقه کناره‌ای دریای خزر

۸۶۴-۹۲۸: دولت شیعی علویان درمناطق کناره‌ای دریای خزر

۸۶۹-۸۸۳: قیام بردگان زنگی درقسمت جنوبی عراق وخوزستان علیه خلفای عباسی

۸۹۰-۹۴۰: قیام ضد فئودالی قرمطیان در ایران، عراق و سوریه

۸۹۹: برقراری دولت قرمطی در بحرین

۹۰۰: پیوستگی خراسان و خاور ایران به‌قلمرو سامانیان

۹۱۳: قیام دهقانان در طبرستان علیه سامانیان

۹۲۸-۹۴۲: حکومت آل‌زیار درگرگان

۹۳۵-۱۰۵۵: دولت آل‌بویه در باختر ایران

پایان سده دهم: تصرف خاور ایران به‌وسیله غزنویان

۱۰۳۸-۱۰۶۳: فرمانروائی طغرل‌بیك، سلطان سلجوقی در ایران

۱۰۴۰: پیروزی‌سلجوقیان بر ارتش دولت غزنوی درنزدیکی‌داندناگان، تصرف خراسان به‌وسیله آنها

۱۰۶۳-۱۰۷۲: فرمانروائی سلطان الب‌ارسلان

۱۰۷۲-۱۰۹۲: فرمانروائی ملکشاه

۱۰۹۰-۱۲۵۴: دولت اسماعیلیان در شمال ایران

۱۱۱۸-۱۱۹۴: سلطانهای سلجوقیان عراق (درعراق و باختر ایران)

۱۱۴۸-۱۲۸۷: فارس درقلمرو اتابکان سلغری

۱۱۵۳: هجوم غزها به‌خراسان

۱۱۸۷-۱۱۹۴: تصرف خراسان و باختر ایران به‌وسیله خوارزمشاه تکش

۱۲۲۰-۱۲۵۶: تصرف ایران به‌وسیله مغولان

۱۲۵۶- اواسط سده ۱۴: دولت ایلخانان هلاکوئی درایران وکشورهای‌همسایه

۱۲۵۶: تصرف قلمرو اسماعیلیان به‌وسیله دولت مغول

۱۲۷۰: هجوم مغولهای جغتائی به‌خراسان

۱۲۹۵، اکتبر: پذیرش دین اسلام به‌وسیله غازان‌خان به‌عنوان دین‌رسمی‌دولتی

۱۲۹۶-۱۳۰۴: اصلاحات غازان‌خان

۱۳۳۶-۱۳۵۳: ستیزهای فئودالی درایران. از هم پاشیدن دولت خلفا

۱۳۳۶-۱۴۱۱: دولت جلایریان درایران

۱۳۳۷: قیام سربداران در خراسان علیه خانهای مغول

۱۳۳۷-۱۳۸۱: دولت سربداران درخراسان

۱۳۴۴-۱۳۵۶: دولت چوپانیان درآذربایجان

۱۳۵۰-۱۳۶۰: قیام مردمی در مازندران

۱۳۵۳-۱۳۵۷: تصرف جنوب ایران به‌وسیله دولت‌آل مظفر

۱۳۷۰: قیام مردمی درگیلان

۱۳۸۰-۱۳۹۳: تصرف ایران به‌وسیله ارتش تیمور

۱۳۸۳: سرکوبی قیام سربداران در سبزوار به‌وسیله تیمور

۱۳۸۸: سرکوبی قیام توده‌ای شهری دراصفهان به‌وسیله تیمور

۱۳۹۲: سرکوبی جنبش مردمی درمازندران به‌وسیله تیمور

۱۴۰۵-۱۴۰۹: ستیز داخلی جانشینان تیمور درایران وآسیای میانه

۱۴۱۰-۱۴۶۸: دولت قره قوینلو

۱۴۴۱-۱۴۴۲: قیام زیر رهبری مشعشع درخوزستان

۱۴۵۳-۱۴۵۷: تصرف باختر ایران به‌وسیله جهانشاه قره قوینلو

۱۴۵۹: توافق درباره تقسیم ایران میان تیموریان و قره قوینلو

۱۴۶۸: ازهم‌پاشیدگی دولت قره قوینلو به‌وسیله ارتش اوزون‌حسن آق‌قوینلو

۱۴۶۸-۱۵۰۱: آذربایجان و باختر ایران در قلمرو دولت آق‌قوینلو

۱۴۹۹: قیام عشایر کوچ‌نشین ترک ـ قزلباشها زیر رهبری صفویان علیه آق‌قوینلو

۱۵۰۲: آغاز حکومت دودمان صفوی. اعلام سلطنت اسماعیل صفوی؛ اعلام مذهب شیعه به‌عنوان دین رسمی ایران؛ تعیین تبریز به‌عنوان پایتخت حکومت.

درفاصله ۱۵۰۰ و۱۵۰۳: درهم شکستن دولت شیروانشاه وآق‌قوینلو به‌وسیله قزلباشان

۱۵۱۰: درهم‌شکستن ازبک‌ها به‌وسیله صفویان نزدیک مرو

۱۵۱۴-۱۵۵۵: جنگ‌های ایران و ترکیه

۱۵۱۴، ۲۳ اکتبر: نبرد چالدران؛ شکست صفویان به‌وسیله ارتش ترک

۱۵۱۹: تصرف گرجستان به‌وسیله صفویان

۱۵۴۸: انتقال پایتخت ایران از تبریز به‌قزوین

۱۵۵۵: قرارداد صلح ایران ـ ترک در اماسیه

۱۵۷۰-۱۵۷۱: قیام مردمی ضد فئودالی درگیلان

۱۵۷۱-۱۵۷۳: قیام پیشه‌وران و بینوایان شهری درتبریز

۱۵۷۶-۱۵۸۷: ستیزهای داخلی درایران

۱۵۸۷-۱۶۲۹: فرمانروائی شاه‌عباس اول

۱۵۷۸-۱۵۹۰: جنگ ایران ـ ترک

۱۵۹۰: صلح اسلامبول با ترکها

۹۸/۱۵۹۷: انتقال پایتخت ایران از قزوین به‌اصفهان

۱۶۰۱-۱۶۰۲: تصرف بحرین به‌وسیله ایران

۱۶۰۲-۱۶۱۲: جنگ ایران و ترک

۱۶۱۲، ۲۰ نوامبر: قرار داد صلح بین ایران و ترک

۱۶۱۶-۱۶۱۸، ۱۶۲۳-۱۶۳۹: جنگ ایران و ترک

۱۶۲۹: قیام مردمی درگیلان

۱۶۳۹، ۱۷ مه: انعقاد قرارداد ایران ـ ترک در زهاب (قصر شیرین)

۱۷۰۸، ۱۷۱۵: قرارداد بازرگانی ایران ـ فرانسه، واگذاری حق کاپیتولاسیون به فرانسویان

۱۷۰۹: قیام عشایر غلزائی افغان در قندهار علیه صفویان. قیام مردم تبریز

۱۷۱۱ و ۱۷۱۹: قیام لزگیها درقفقاز

۱۷۱۵: قیام کردها

۱۷۱۶: قیام افغانهای ابدالی علیه دولت ایران در استان هرات

۱۷۱۷-۱۷۲۲: قیام ضد صفوی شاهسونها ـ کردها، بلوچها، ارمنی‌ها

۱۷۲۰: نخستین لشکرکشی افغانهای غلزائی به‌ایران

۱۷۲۲: دومین لشکرکشی افغانها به‌ایران؛ اشغال اصفهان به‌وسیله آنها و اعلام سلطنت میرمحمود غلزائی درایران

۱۷۲۲، دسامبر / ۱۷۱۳، ژانویه: قیام علیه افغانها در قزوین

۱۷۲۳، ۲۳ سپتامبر: پیمان پترزبورگ شاه‌طهماسب با روسها

۱۷۲۴، ۱۲ ژوئن: پیمان روس ـ ترک دربارهٔ تقسیم استانهای شمالی ـ غربی ایران

۱۷۲۷: پیمان اشرف افغان با ترکها

۱۷۳۰: بیرون راندن افغانها از ایران

۱۷۳۰-۱۷۳۶: جنگ بین ایران وترک. بیرون راندن ترکها ازآذربایجان

۱۷۳۲: پیمان روس و ایران در رشت

۱۷۳۵: پیمان روس و ایران درگنجه

۱۷۳۶: اعلام سلطنت نادرشاه

۱۷۳۶-۱۷۴۷: ایران درقلمرو امپراطوری نادرشاه

۱۷۴۳-۱۷۴۶: جنگ نادرشاه با ترکها

۱۷۴۳-۱۷۴۷: قیام علیه نادرشاه درقفقاز، فارس، استرآباد، سیستان، کرمان

۱۷۴۷: کشته شدن نادرشاه. ازهم پاشیدگی امپراطوری او

۱۷۴۷-۱۷۵۸: جنگ برای به‌دست‌آوردن قدرت درایران میان افشارها، قاجارها، بختیاریها و خانهای زند

۱۷۶۰: تسلط کریمخان زند بر ایران

۱۷۶۰ـ آغاز سالهای ۷۰: قیام مردمی درکرمان و استانهای دیگر ایران

۱۷۶۳: انعقاد قرارداد بازرگانی کریمخان با کمپانی هند شرقی

۱۷۷۶: تصرف بصره

۱۷۷۹: مرگ کریمخان زند

۱۷۷۹-۱۷۹۴: ستیز داخلی دودمان زند برای به‌دست گرفتن قدرت و جنگ با قاجاران

۱۷۹۴: برقراری قدرت آقامحمدخان قاجار در ایران

۱۷۹۵: هجوم تاراجگرانه آقامحمدخان به گرجستان

۱۷۹۶: تاجگذاری آقامحمدشاه و تصرف خراسان به‌وسیله او

۱۸۰۱، ۴ ژانویه: انعقاد پیمان سیاسی وبازرگانی میان ایران و انگلیس

۱۸۰۴-۱۸۱۳: نخستین جنگ ایران و روس

۱۸۰۷: انعقاد قرارداد فرانسه ـ ایران

۱۸۰۸: انعقاد قرارداد بازرگانی میان فرانسه و ایران

۱۸۰۹، ۱۲ مارس: انعقاد به‌اصطلاح قرارداد مقدماتی میان انگلیس و ایران

۱۸۱۳، ۱۳ اکتبر: انعقاد قرارداد صلح میان ایران و روس

۱۸۱۴، ۲۵ نوامبر: انعقاد قرارداد انگلیس و ایران

۱۸۲۶-۱۸۲۸: دومین جنگ ایران و روس

۱۸۲۸، ۱۰ فوریه: پیمان صلح ترکمن‌چای میان ایران و روس

۱۸۲۸-۱۸۲۹: وزیر مختار روسیه ا. س. گریبایدوف درایران

۱۸۲۹، ۳۰ ژانویه: کشته شدن گریبایدوف درتهران

ثلث اول سدهٔ ۱۹: شورش خانهای خراسان

۱۸۳۰-۱۸۳۳: لشکرکشی ولیعهد عباس میرزا به‌خراسان ومطیع کردن خانهای خراسان

۱۸۳۷-۱۸۴۲: نخستین نزاع ایران و انگلیس بر سر مسئله هرات

۱۸۴۱: انعقاد قرارداد بازرگانی ایران و انگلیس

۱۸۴۸-۱۸۵۲: قیام مردمی ضد فئودالی بابی‌ها در ایران

۱۸۴۹-۱۸۵۱: اصلاحات میرزا تقی‌خان امیرکبیر

۱۸۵۰، ژوئیه: اعدام باب

۱۸۵۱-۱۸۵۳: دومین نزاع ایران و انگلیس بر سر مسئله هرات

۱۸۵۲، ژانویه: کشته شدن تقی‌خان امیرکبیر

۱۸۵۲: سوءقصد بابی‌ها به‌جان ناصرالدین‌شاه و قلع وقمع آنها

۱۸۵۶: انعقاد قرارداد ایران و آمریکا، واگذاری حقوق کاپیتولاسیون به‌اتباع

امریکائی در ایران

۱۸۵۶-۱۸۵۷: جنگ ایران و انگلیس

۱۸۵۷، ۴ مارس: امضای قرارداد صلح ایران و انگلیس

۱۸۶۲، ۱۸۶۵، ۱۸۷۲: واگذاری امتیاز تلگراف به‌کمپانی انگلیسی درایران

۱۸۷۲: واگذاری امتیاز بهره‌برداری از نفت با بارون رویتر انگلیسی

۱۸۷۹: سازمان دادن بریگاد قزاق ایران به‌وسیله افسران تزاری روس

۱۸۸۸: دادن امتیاز از سوی ایران به‌کمپانی انگلیسی «برادران لنج» درباره کشتی‌رانی در رودخانه‌کارون. دادن امتیاز صید ماهی در دریای خزر به‌لیانوزف روسی

۱۸۸۹: دادن امتیاز تأسیس بانك شاهنشاهی درایران به‌رویتر انگلیسی

۱۸۹۰: واگذاری امتیاز تنباکو به‌کمپانی‌تالبوت انگلیسی از سوی دولت‌ایران. سازمان‌دادن بانك استقراضی روس درایران به‌وسیله سرمایه‌دار روسی پلیاکف

۱۸۹۱: «بلوای تنباکو»؛ الغای امتیاز تنباکو

۱۸۹۲: دریافت نخستین وام خارجی ایران از انگلیس‌ها

۱۸۹۷: قیام مردمی علیه انگلیسها در شوشتر

۱۸۹۹-۱۹۰۵: «بلوای گرسنگی» هیجانهای مردمی در استانهای ایران علیه نیروهای استبدادی و زورگوئی خارجیان

۱۹۰۰-۱۹۰۲: دریافت وام ایران از روسیه

۱۹۰۱، مه: واگذاری‌امتیاز بهره‌کشی انحصاری از منابع نفتی ایران به‌شهروند بریتانیائی دارسی

۱۹۰۱: قرارداد گمرکی ایران و روس

۱۹۰۳: قرارداد گمرکی ایران و انگلیس

آغاز ۱۹۰۵: تشکیل سازمان «انجمن مخفی» که‌خواهان انجام برخی اصلاحات بورژوازی بود

۱۹۰۵: تشکیل سازمان سوسیال دمکرات درایران «اجتماعیون عامیون»

پایان ۱۹۰۵: هجوم ارتش ترك به‌خاك ایران

۱۹۰۵، دسامبر
۱۹۰۶، ژانویه: آغاز انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران

۱۹۰۶، ژوئن و ژوئیه: موج‌تازه جنبش مردمی، بست‌ها و تظاهرات در تهران، تبریز و شهرهای دیگر به‌منظور تشکیل مجلس ملی و انجام برخی اصلاحات بورژوازی

۱۹۰۶، ۵ اوت: صدور فرمان مشروطیت به‌وسیله مظفرالدین شاه

۱۹۰۶، سپتامبر: بست و جنبش توده‌ای مردم در تبریز علیه مرتجعان، تشکیل انجمن و سازمان مجاهدین درتبریز

۱۹۰۶، ۷ اکتبر: گشایش مجلس دوره اول ایران

۱۹۰۶، ۳۰ اکتبر: تصویب قانون اساسی به‌وسیله مظفرالدین شاه

۱۹۰۶-۱۹۰۷: تشکیل انجمن‌ها، سازمانهای مجاهدین و یکانهای فدائی در سرتاسر ایران. رشد جنبش ضد امپریالیستی و دهقانی

۱۹۰۶-۱۹۱۰: اعتصاب کارگران صنعت ماهی لیانوزف، کارگران بندر انزلی، کارگران چاپ، واگن، مستخدمان وزارتخانه‌ها درتهران

۱۹۰۷ فوریه: نزاع میان‌مجلس و محمدعلی شاه

۱۹۰۷-۱۸(۳۱) اوت: موافقت انگلیس و روس در بارهٔ مرزبندی منطقه نفوذ هرکدام درایران، افغانستان و تبت

۱۹۰۷، اکتبر: تصویب متمم قانون اساسی ایران به‌وسیله مجلس (۳ اکتبر) و شاه (۷ اکتبر).

۱۹۰۷: ناکامی تلاش‌های محمدعلی‌شاه به‌منظور انجام یك‌کودتای ضدانقلابی

۱۹۰۷: آغاز مداخله مسلحانه انگلیس درجنوب ایران

۱۹۰۸، ۲۳ژوئن: کودتای ضدانقلابی به‌وسیله محمدعلیشاه؛ خراب‌کردن و ازهم پاشاندن مجلس، انجمن‌ها، تعطیل روزنامه‌های دموکراتیك،

۱۹۰۸، ژوئن - ۱۹۰۹، آوریل: قیام‌تبریز زیر رهبری ستارخان

۱۹۰۸، اکتبر: بیرون راندن ارتش شاه و باندهای خانهای مرتجع از تبریز، جنبش‌های اعتراضی در مشهد، استرآباد، اصفهان، گیلان

پایان ۱۹۰۸: تشکیل گروه سوسیال دموکرات در تبریز وشهرهای دیگر ایران

۱۹۰۹، ژانویه - آوریل: محاصرهٔ تبریز به‌وسیله ارتش شاه

۱۹۰۹، ژانویه - مارس: به‌دست‌گرفتن‌قدرت‌ازسوی مشروطه‌خواهان دراصفهان، بوشهر، بندرعباس، رشد جنبش مشروطیت در استانهای دیگر ایران

۱۹۰۸، ۸ فوریه: قیام انقلابی در رشت

۱۹۰۹، ۲۵ آوریل: حمله ارتش تزار روس به‌تبریز. سرکوبی قیام تبریز
۱۹۰۹، آوریل: اشغال بندرهای جنوب به‌وسیله ارتش انگلیس
۱۹۰۹، آوریل ـ ژوئیه: حرکت فدائیان گیلان وچریکهای بختیاری به‌تهران
۱۹۰۹ـ ژوئیه: اشغال تهران به‌وسیلهٔ مشروطه‌خواهان، سرنگونی محمدعلیشاه، تشکیل دولتی از لیبرالها، مالکان و خانهای بختیاری.
۱۹۰۹: تشکیل کمپانی نفت ایران و انگلیس
۱۹۰۹، ۱۵ نوامبر: گشایش مجلس دورهٔ دوم ایران
پایان ۱۹۰۹: تشکیل حزب دموکرات بورژوازی ملی در ایران
۱۹۰۹-۱۹۱۱: جنبش ضدفئودالی دهقانان درمنطقه‌های طالش، آستارا، استرآباد و خراسان
۱۹۱۰، ۷ اوت: خلع سلاح فدائیان ستارخان در تهران
۱۹۱۱، ۱۳ مه: ورود میسیون مالی امریکائی زیر نظر شوستر
۱۹۱۱، ۱۱ژوئن: به‌تصویب رسیدن تجدید سازمان‌مالی به‌وسیله مجلس‌ایران. واگذاری اختیارات تام به‌شوستر در زمینه مالی
۱۹۱۱، ژوئیه: تلاش شاه مخلوع محمدعلی برای بازگشت به‌سلطنت
۱۹۱۱، پائیز: تارومار شدن حمله هواخواهان محمدعلیشاه مخلوع و فرار او از ایران
۱۹۱۱، ۲۹ نوامبر: التیماتوم دولت تزاری روس مبنی بر اخراج شوستر از ایران با پشتیبانی دولت انگلیس
۱۹۱۱، دسامبر: حملهٔ تازه ارتش تزاری به مناطق شمال و ارتش انگلیس به مناطق جنوبی ایران
۱۹۱۱، ۲۴ دسامبر: کودتای مرتجعان، ازکار انداختن‌مجلس
۱۹۱۱، دسامبر- ۱۹۱۲ژانویه: سرکوبی انقلاب در ایران
۱۹۱۱-۱۹۱۴: واگذاری وامهای جدید از سوی روس وانگلیس به‌ایران
۱۹۱۴، ۲ نوامبر: اعلام بی‌طرفی ایران درجنگ جهانی اول
۱۹۱۴، نوامبر: هجوم ارتش ترك به‌آذربایجان ایران و اشغال خوی، ارومیه، تبریز وشهرهای دیگر به‌وسیله ارتش
پایان ۱۹۱۴: ورود دوباره ارتش انگلیس به‌جنوب ایران
۱۹۱۴-۱۹۱۸: قیامهای ضدانگلیسی عشایر درمناطق جنوبی ایران
۱۹۱۵، ژانویه: اشغال تبریز به‌وسیله ارتش‌های ترك ـ آلمان

۱۹۱۵، ژانویه: تعرض ارتش روس علیه ترکها و اشغال تبریز به‌وسیله روسها در ۳۰ ژانویه

۱۹۱۵، مارس: موافقت سری انگلیس و روس برسر تقسیم‌منطقه بیطرف ایران

۱۹۱۵: فعالیت جدی شبکه جاسوسی آلمانها در بوشهر، شیراز، کرمانشاه، اصفهان، یزد، کرمان

۱۹۱۵، نوامبر / ۱۹۱۶، آوریل: قیامهای ضدانگلیسی در شیراز

پایان ۱۹۱۵: تشکیل دولت «ملی» در قم

۱۹۱۵-۱۹۱۶: عملیات‌جنگی درمنطقه‌همدان، کرمانشاه، خانقین بین‌متخاصمین جنگ جهانی اول

پایان۱۹۱۵- آغاز ۱۹۱۶: اشغال همدان، کرمانشاه، قم، اصفهان به وسیله ارتش روس

۱۹۱۶، مارس: ورود هیئت‌نظامی‌انگلیس زیر نظر ژنرال سایکس، تشکیل‌یکان تفنگ‌داران جنوب و اشغال‌جنوب‌ایران به‌وسیله ارتش‌انگلیس

۱۹۱۶: تشکیل سازمان سوسیال دموکرات «عدالت»

۱۹۱۷-۱۹۱۸: فعالیت جدی یگانهای پارتیزانی جنگلی درگیلان و مازندران

۱۹۱۷، آوریل: تشکیل سازمان تروریستی بورژا ـ ناسیونالیست به‌نام «کمیته مجازات» درتهران

۱۹۱۷، اوت: تشکیل حزب دموکرات‌آذربایجان

ایران زمان معاصر

۱۹۱۷، نوامبر: اعلام نخستین فرمان و خطابیه ازسوی دولت شوروی درباره سیاست خارجی و روابط با ایران

۱۹۱۷، دسامبر: به‌رسمیت شناختن‌دولت شوروی ازسوی ایران

۱۹۱۸، ۲۹ ژانویه: اعلام تصمیم دولت شوروی درباره الغای‌قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس ـ روس و قراردادهای نابرابر دیگر که شکننده استقلال ایران بود

۱۹۱۸: تشکیل شورای‌محلی در رشت و انزلی، رشد جنبش‌ملی در ایران

۱۹۱۸، ژانویه ـ مارس: تخلیه‌خاک‌ایران‌از ارتش روس‌طبق‌تصمیم‌دولت‌شوروی

۱۹۱۸، ژوئن: اشغال ایران به‌وسیله انگلیس‌ها؛ تصرف مناطق شمالی و شمال شرقی ایران به‌وسیله ارتش انگلیس

۱۹۱۸، ژوئیه: ورود نخستین دیپلمات شوروی ای. ا. کولومیتزو به‌ایران

۱۹۱۸، ۳۰ ژوئیه: تصمیم دولت صمصام‌السلطنه مبنی بر تجدیدنظر به لغو کلیه قراردادها و امتیازهای نابرابر و زیان‌بخش با دولت‌های خارجی

۱۹۱۸، ۱۲ اوت: انعقاد قرارداد بین کوچک‌خان و ژنرال انگلیسی دنسترویل

۱۹۱۸، ۳ نوامبر: تارومار کردن هیئت شوروی در ایران به‌وسیله گاردهای سفید

۱۹۱۹: یادداشت دولت وثوق‌الدوله، خطاب به کنفرانس صلح پاریس دربارهٔ ادعای ارضی نسبت به خاک شوروی

۱۹۱۹: کشته شدن ای. ا. کولومیتزو

۱۹۱۹، ۹ اوت: امضای قرارداد ایران و انگلیس

۱۹۲۰، آوریل ـ سپتامبر: قیام دموکراتهای آذربایجان در تبریز زیر رهبری شیخ‌محمد خیابانی

۱۹۲۰، ۲۰ مه: برقراری روابط سیاسی میان روسیه‌شوروی و ایران

۱۹۲۰، ۵ ژوئیه: اعلام جمهوری گیلان

۱۹۲۰، ژوئن: تشکیل حزب کمونیست ایران

۱۹۲۰، ژوئیه: ازهم پاشیدن جبهه واحد ملی در گیلان

ژوئن ـ سپتامبر: قیام بینوایان کرد زیر رهبری خدائی درخراسان

۱۹۲۱، ۴ ژانویه: مذاکره به‌منظور تشکیل جبهه واحد ملی در گیلان، که با ابتکار کمونیستهای ایرانی انجام گرفت

۱۹۲۱، ۲۱فوریه: کودتای سید ضیاءالدین و رضاخان درتهران

۱۹۲۱، ۲۶ فوریه: امضای قرارداد ایران ـ شوروی در مسکو

۱۹۲۱، مه: استعفای سیدضیا وفرار اوبه‌بغداد، تشکیل جبهه واحدملی درگیلان

۱۹۲۱، ژوئیه ـ اکتبر: قیام خراسان زیر رهبری کلنل محمدتقی‌خان

۱۹۲۱، سپتامبر: از هم پاشیدن جبهه ملی در گیلان، پراکنده شدن چریکهای کوچک‌خان زیر رهبری حزب کمونیست ایران (۲۹ سپتامبر). سرکوبی جنبش آزادی‌ملی درگیلان

۱۹۲۲ـ فوریه: قیام تبریز زیر رهبری لاهوتی

۱۹۲۲، مارس ـ ژوئیه: جنبش دهقانی و قیام درگیلان

۱۹۲۲-۱۹۲۵: مطیع کردن خانهای شمال ایران، کردستان وخوزستان به‌وسیله دولت ایران

۱۹۲۲-۱۹۲۷: نخستین هیئت مالی امریکائی زیرنظر میلسپو
۱۹۲۳، آوریل: اعتصاب کارگران در تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس
پایان ۱۹۲۳- آغاز ۱۹۲۴: مبارزه برای ایجاد رژیم جمهوری درایران
۱۹۲۴، ۳۱مارس: انتشاراعلامیه رضاخان‌مبنی‌بر انصراف‌ازجنبش‌جمهوریخواهی
سپتامبر ـ دسامبر: قیام ضد دولتی عشایر خوزستان زیر رهبری شیخ‌خزعل
۱۹۲۵: تارومارکردن اتحادیه‌ها و حزب‌کمونیست ایران به‌وسیله رضاخان
۱۹۲۵، ۳۱ اکتبر: تصمیم‌مجلس پنجم دربارهٔ برکناری دودمان قاجار از سلطنت ایران و واگذاری آن به‌دولت موقت رضاخان
۱۹۲۵، ۱۲ دسامبر: اعلام مجلس مؤسسان مبنی‌بر سلطنت رضاشاه درایران
۱۹۲۶، ژوئن- اکتبر: قیام دهقانان و سربازان در آذربایجان ایران، گیلان، خراسان و فارس
۱۹۲۷-۱۹۲۸: نزاع ایران و انگلیس برسر مسئلهٔ بحرین
۱۹۲۷، اول اکتبر: امضای قرارداد شوروی ـ ایران در باره تضمین بیطرفی هردو دولت
۱۹۲۸، مه: الغای رژیم کاپیتولاسیون و برقراری آزادی عمل در تعرفه گمرکی
۱۹۲۸: ایجاد بانك ملی‌ایران
۱۹۲۸-۱۹۳۰: قیام ضد فئودالی دهقانان و قیام عشایر
۱۹۲۹: اعتصاب کارگران شرکت‌نفت ایران و انگلیس. اعتصاب کارگران راه‌آهن در مازندران
۱۹۳۰: انتقال حق‌انتشار اسکناس ازبانك انگلیسی شاهنشاهی به‌بانك‌ملی‌ایران
۱۹۳۱، ۲۵ فوریه: تصویب قانون انحصار تجارت خارجی. اعتصاب کارخانه پارچه‌بافی «وطن» در اصفهان
۱۹۳۱، مه: صدور قانون ضدکمونیستی
۱۹۳۳، ۲۹ آوریل: تمدید قرارداد شرکت نفت انگلیس و ایران
۱۹۳۵: صدور فرمان رفع‌حجاب وتغییرلباس. فرمان تغییر نام «پرس» به‌ایران
۱۹۳۷: امضای پیمان سعدآباد به‌وسیله ایران، ترکیه، عراق وافغانستان
۱۹۳۸: محاکمه رهبران و فعالان حزب کمونیست ایران و اتحادیه‌ها («گروه ۵۳ نفری»)
۱۹۳۸: راه افتادن راه‌آهن سرتاسری ایران
۱۹۳۹، ۳ سپتامبر: اعلام بیطرفی دولت ایران در جنگ دوم جهانی

۱۹۴۱، ۲۶ ژوئن: یادداشت دولت شوروی به‌ایران مبنی بر فعالیت‌های خرابکارانه و جاسوسی عمال آلمانی در ایران

۱۹۴۱، ۱۹ ژوئیه و ۱۶ اوت: یادداشت مشترک انگلیس و شوروی در این باره

۱۹۴۱، ۲۵ اوت: ورود ارتش‌های شوروی و انگلیسی به‌ایران

۱۹۴۱، ۱۶ سپتامبر: برکناری رضاشاه از سلطنت به‌سود پسرش محمدرضا

۱۹۴۱، ۱۹ سپتامبر: فرمان دولت مبنی بر آزادی زندانیان سیاسی

۱۹۴۱، اکتبر: تشکیل حزب توده‌ایران

۱۹۴۲، ۲۹ ژانویه: امضای قرارداد شوروی ـ ایران ـ انگلیس مبنی بر اتحاد این سه دولت علیه آلمان هیتلری

۱۹۴۲: ورود ارتش امریکا به‌ایران

۱۹۴۲-۱۹۴۳: دعوت قوام‌السلطنه ازمستشاران امریکائی به‌منظور خدمت در ارتش و ژاندارمری ایران

۱۹۴۳، ۸ آوریل: امضای قرارداد بازرگانی ایران و امریکا

۱۹۴۳-۱۹۴۵: احضار هیئت مالی میلسپو برای بار دوم

۱۹۴۳، ۲۸ نوامبر ـ اول دسامبر: تشکیل کنفرانس سران سه کشور، شوروی، امریکا و انگلیس در تهران و اعلامیه آنها درباره ایران

۱۹۴۳، نوامبر: تشکیل انجمن فرهنگی ایران و شوروی

۱۹۴۴، اوت: نخستین کنگره حزب توده ایران

۱۹۴۵، فوریه: تارومارکردن سازمان حزب توده‌ایران در یزد، اصفهان وشهرهای دیگر ایران

۱۹۴۵، اواسط: تشکیل حزب دموکرات آذربایجان در آذربایجان ایران

۱۹۴۵، ۲۵-۲۸ اکتبر: نخستین کنگره حزب دموکرات کردستان در مهاباد

۱۹۴۵، ۲۰-۲۱ نوامبر: مجمع عمومی خلق آذربایجان ایران

۱۹۴۵، ۱۲ دسامبر: گشایش مجلس ملی آذربایجان ایران وتشکیل دولت خودمختار

پایان ۱۹۴۵: اوج گیری جنبش دموکراتیک درتمام استانهای ایران

۱۹۴۶، ژانویه: تشکیل دولت خودمختار کرد در مهاباد

۱۹۴۶، ۴ آوریل: امضای قرارداد ایران وشوروی درباره تشکیل شرکت سهامی مختلط ایران وشوروی برای بهره‌برداری از نفت شمال

۱۹۴۶، ۱۳ ژوئن: امضای موافقت‌نامه دولت مرکزی ایران با رهبران دولت

۱۹۴۶، ۱۴-۱۶ ژوئیه: اعتصاب سیاسی همگانی در تأسیسات نفت جنوب در خوزستان

۱۹۴۶، ژوئیه ـ اوت: هجوم دولت علیه حزب توده ایران و سازمانهای دموکرات دیگر

۱۹۴۶، اول اوت: ترمیم کابینهٔ قوام در پیوستن سه‌تن ازاعضای حزب توده ـ ایران به‌کابینه

۱۹۴۶، اکتبر: موافقت دولت ایران با خانهای عشایر جنوب ایران و اخراج سه تن از اعضای توده‌ای‌کابینه

۱۹۴۶، ۱۰دسامبر: درهم شکستن‌جنبش‌های دموکراتیك درآذربایجان‌وکردستان به‌وسیله ارتش دولتی

۱۹۴۷، ۳۱ مارس: اعدام رهبران حزب دموکرات‌کرد

۱۹۴۷، نیمه اول: پیگرد سازمانهای‌حزب توده ایران، اتحادیه‌ها و سازمانهای دموکراتیك دیگر

۱۹۴۷، ۶ اکتبر: انعقاد قرارداد امریکا- ایران وفعالیت‌میسیون نظامی امریکا درایران

۱۹۴۷، ۲۲ اکتبر: تصمیم‌مجلس‌مبنی‌بر لغوقرارداد۴آوریل۱۹۴۶ایران‌وشوروی

۱۹۴۸، ۲۳-۲۶آوریل: دومین‌کنگره حزب توده ایران

۱۹۴۸-۱۹۵۵: نخستین برنامه ۷ ساله پیشرفت اقتصادی ایران

۱۹۴۹، ۴ فوریه: سوءقصد تحریك‌آمیز به‌جان شاه، غیر قانونی‌کردن حزب توده‌ایران‌به‌وسیله‌دولت، فشارسخت‌برسازمانهای‌دموکراتیك

۱۹۴۹، آوریل ـ مه: تأسیس‌سنا، تشکیل مجلس مؤسسان ومحدودکردن حقوق قانونی مردم

۱۹۴۹، ۲۷ ژوئیه: رد به‌اصطلاح «قرارداد متمم» نفت از سوی مجلس ۱۵

۱۹۴۹، اکتبر: تشکیل سازمان جبهه‌ملی مخالف دولت

۱۹۵۰، ۲۳ مه: امضای قرارداد نظامی بین ایران و امریکا در واشنگتن

۱۹۵۰، ژوئیه: جمع‌آوری‌امضاء مبنی‌بر موافقت بیانیه‌صلح جمعیت طرفداران صلح‌استکهلم(دردسامبر۱۹۵۰-۵۰۰هزار امضاء جمع‌آوری‌شد)

۱۹۵۰، ۴ ژانویه: امضای قرارداد بازرگانی شوروی ـ ایران

پایان ۱۹۵۰- آغاز ۱۹۵۱: جنبش توده‌ای علیه شرکت نفت انگلیس و ایران

۱۹۵۱، ۱۵ مارس: تصمیم مجلس شورا دربارهٔ ملی‌کردن صنعت نفت

۱۹۵۱، مارس ـ آوریل: اعتصاب عمومی در تأسیسات شرکت انگلیس ـ ایران

۱۹۵۱، ۲۹ آوریل: انتصاب مصدق به‌نخست‌وزیری ایران

۱۹۵۱، ۱۷مه: نخستین کنگره جمعیت ملی پیکارعلیه شرکت‌نفت انگلیس‌وایران

۱۹۵۱، مه ـ ژوئن: مداخله انگلیس و امریکا درامور داخلی ایران به منظور انصراف این دولت از اجرای قانون ملی شدن نفت

۱۹۵۱، ۱۵ ژوئیه: ورود هریمن به‌ایران؛ سرکوبی خونین تظاهرات مردم که علیه ورود او به‌ایران برگذار شده بود

۱۹۵۱، اکتبر: برکنارکردن کارشناسان انگلیسی از صنعت نفت ایران؛ ارجاع مسئله نفت به‌شورای امنیت سازمان ملل‌متحد

۱۹۵۱ـ نیمه اول ۱۹۵۳: جنبش ضد فئودالی دهقانان، اعلام کمك همگانی به دهقانان. اعتصابهای بی‌شمار سیاسی و اقتصادی کارگران درتهران، آبادان، اصفهان ومراکز صنعتی دیگر ایران

۱۹۵۲، فوریه: دومین کنگره جمعیت ملی‌پیکار علیه شرکت‌نفت ایران وانگلیس

۱۹۵۲، ۱۶ ژوئیه: استعفای مصدق درنتیجه توطئه امپریالیست‌ها

۱۹۵۲، ۱۸ ژوئیه: انتصاب قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری ایران. تظاهرات اعتراض‌آمیز مردم، برخورد خونین تظاهرکنندگان با پلیس و ارتش در تهران

۱۹۵۲، ۲۱ژوئیه: استعفای‌قوام‌السلطنه وانتصاب مجدد مصدق به‌نخست‌وزیری

۱۹۵۲، ۲۲ اکتبر: قطع روابط سیاسی ایران با انگلستان

۱۹۵۲، ۲۳ اکتبر: تصویب قانون امنیت اجتماعی، ممنوع کردن میتینگ‌ها، تظاهرات و اعتصاب‌ها

۱۹۵۲، اکتبر: تصمیم دولت مصدق درباره افزودن ۱۰٪ به سهمیه محصول دهقانان و الغای عوارض جنسی

۱۹۵۳، ژانویه: تصویب‌قانون‌بیمه‌های‌اجتماعی(خسارت‌بیکاری‌وبیماری‌وغیره)

۱۹۵۳، ۹ اوت: کودتای ارتجاعی ژنرال زاهدی. تارومار کردن سازمانها و روزنامه‌های پیشرفته، متلاشی کردن جبهه‌ملی؛ بازداشت‌های دسته‌جمعی وسرکوبی شرکت‌کنندگان‌درجنبش‌های دموکراتیك

۱۹۵۳، دسامبر: تجدید روابط سیاسی ایران با انگلستان

۱۹۵۴، اوت ـ سپتامبر: بازداشت دسته‌جمعی افسران پیشرفته ایرانی و غیرنظامیان

۱۹۵۴، ۷ دسامبر: صدور حکم اعدام ۱۲ تن از رهبران حزب توده ایران و اتحادیه‌های دموکراتیک

۱۹۵۴، ۱۹ سپتامبر: امضای قرارداد نفت دولت ایران با کنسرسیوم بین‌المللی نفت

۱۹۵۴، ۲ دسامبر: امضای موافقت‌نامه شوروی ـ ایران درباره سازمان دادن خطوط مرزی و مسائل مالی

۱۹۵۵، سپتامبر / ۱۹۶۲، سپتامبر: دومین برنامه پیشرفت اقتصادی ایران

۱۹۵۵، اکتبر (تصویب شاه ۳ نوامبر): شرکت ایران در پیمان تجاوزکار بغداد

پایان ۱۹۵۵: تصویب قانون تخفیف به سرمایه‌گذاریهای خارجی

۱۹۵۶، ۲۵ ژوئن ـ ۱۳ ژوئیه: بازدید شاه ایران، محمدرضا پهلوی از اتحاد جماهیر شوروی

۱۹۵۶، ۲۹ ژوئیه: تصمیم شوروی درباره واگذاری دارائی شرکت سهامی نفت خوریان (۱۹۲۵ تشکیل شد) به ایران

۱۹۵۷، ۱۶ آوریل: انعقاد قرارداد شوروی ـ ایران درباره عبور ترانزیتی کالاها

۱۹۵۷، ۱۱ اوت: انعقاد قرارداد ایران و شوروی درباره تهیه طرحهای استفاده مشترک از رودخانه‌های مرزی ارس و اترک

۱۹۵۷، اوت: واگذاری امتیاز نفت به کمپانی نفتی ایتالیائی «آجیپ مینراریا» (سیریپ)

۱۹۵۷: تشکیل حزب بورژوامالک «مردم»

۱۹۵۸، ۱۱ مه: اعدام خسرو روزبه عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران

۱۹۵۸، مه: واگذاری امتیاز نفت به کمپانی امریکائی «پان‌امریکن پترلیوم ـ کورپوریشن»

۱۹۵۸، ژوئیه: اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه‌ها در تهران، پیدایش موج تازه اعتصابی در ایران

۱۹۵۸: تشکیل حزب مالک بورژوای «ملیون»

۱۹۵۹، فوریه: قطع مذاکرات ایران و شوروی به وسیله دولت اقبال

۱۹۵۹، ۵ مارس: امضای پیمان دوجانبه ایران با امریکا

۱۹۶۰: تشکیل سازمان اوپک (سازمان کشورهای نفت‌خیز) با شرکت ایران

۱۹۶۰، ۱۱ ژانویه: تیراندازی پلیس و ژاندارمری بروی تظاهرکنندگان در تهران

۱۹۶۰، مارس: تصویب قانون اصلاحات کشاورزی در دوره ۱۹ مجلس شورا و سنا
۱۹۶۰، تابستان: تجدید فعالیت جبهه ملی
۱۹۶۰، اوت: اتحاد حزب توده ایران و حزب دموکرات آذربایجان
۱۹۶۰، اوت - ۱۹۶۱، مه: لغو انتخابات قلابی نمایندگان مجلس دورهٔ ۲۰ به وسیله شاه
۱۹۶۰-۱۹۶۱: هیجان دانشجویان و تظاهرات علیه سیاست اقبال
۱۹۶۰، پایان - آغاز ۱۹۶۲: رشد جنبش اعتصابی کارگران و مستخدمان، حمله ضد فئودالی دهقانان
۱۹۶۱، ۱۸ مه: می تینگ توده‌ای در تهران و تقاضای لغو شرکت ایران در بلوک‌های نظامی
۱۹۶۲، ۲۱ ژانویه: تظاهرات ضد دولتی دانشجویان دانشگاه تهران
۱۹۶۲، ۹ ژانویه: تصویب قانون جدید درباره اصلاحات ارضی
۱۹۶۲، ۱۵ سپتامبر: یادداشت دولت ایران به شوروی درباره اطمینان دادن از اینکه این دولت اجازه ایجاد پایگاه موشکی به خارجیان را نخواهد داد
۱۹۶۳، ۲۶ ژانویه: انجام همه پرسی عمومی دربارهٔ اصلاحات، تصویب قانون متمم اصلاحات ارضی
۱۹۶۳، ۳ مارس: صدور فرمان واگذاری حقوق برابر مردان به زنان ایران در انتخابات مجلس
۱۹۶۳، آغاز ژوئن: حملات ضد دولتی در تهران، قم، ری، مشهد، با پشتیبانی مالکان بزرگ و روحانیان مرتجع، که از اصلاحات دولت ناراضی بودند.
۱۹۶۳، ۲۷ ژوئیه: امضای قرارداد همکاری اقتصادی و فنی شوروی و ایران، که ضمن آن ساختمان تأسیسات ئیدروالکتریك در رودخانه ارس، لاروبی مرداب پهلوی، ساختمان کارخانه تولیدماهی و ۱۱ سیلو پیش‌بینی می‌شد.
۱۹۶۳، دسامبر: تشکیل حزب دولتی «ایران نوین»
۱۹۶۳-۱۹۷۳: اجرای اصلاحات ارضی و اصلاحات دیگر
۱۹۶۴: تشکیل سازمان همکاری منطقه‌ای (ایران، پاکستان، ترکیه)
۱۹۶۶، ۱۳ ژانویه: امضای قرارداد ایران و شوروی درباره تأسیس کارخانه

ذوب‌آهن با کمك شوروی در نـزدیکی اصفهان، کارخانه ماشین‌سازی در اراك و لوله‌کشی گاز

۱۹۶۶، ۱۵ اوت: قرارداد ایران ـ رومانی دربارهٔ ساختمان کارخانه تراکتورسازی در تبریز به‌کمك رومانی

۱۹۶۷: تصویب قانون افزایش حقوق زنان در رابطه با خانواده

۱۹۶۹، ژانویه: تصویب قانون فروش زمین‌های مالکان متوسط و کوچك به‌دهقانان

۱۹۷۰: پایان ساختمان لوله‌کشی گاز سرتاسری

۱۹۷۰-۱۹۷۱: آشفتگی دانشجویان دانشگاه تهران

۱۹۷۱، فوریه: حملهٔ مسلحانه به‌پاسگاه ژاندارمری سیاهکل (گیلان)

۱۹۷۱، ۱۵ اوت: حل مسئله بحرین، اعلام استقلال بحرین

۱۹۷۱، اول دسامبر: ارتش ایران جزایر کوچك ابوموسی تمب بزرگ و تمب کوچك را در خلیج‌فارس اشغال‌کرد

۱۹۷۱، دسامبر: قطع روابط سیاسی عراق و ایران

۱۹۷۱، ۲ دسامبر: به رسمیت شناختن فدراسیون شیخ نشین‌های خلیج فارس به‌وسیله ایران

۱۹۷۱-۱۹۷۶: سرکوبی توده‌ای واعدام ومحکومیت‌های سنگین‌در دادگاههای نظامی

۱۹۷۲، اوت: اعتصاب کارگران حمل و نقل شهری درتهران

۱۹۷۳: گسیل‌داشتن ارتش‌ایران برای سرکوبی‌جنبش پارتیزانی درظفار(عمان)

۱۹۷۳، اکتبر: بازداشت ۱۲ تن از اعضای یك گروه مخفی‌که به‌دربار نزدیك بودند، به‌اتهام سوء قصد به‌شاه و خانواده‌اش

۱۹۷۳: انعقاد قرارداد باکنسرسیوم مبنی بر تحویل رسمی تأسیسات وپالایشگاه نفت به‌دولت ایران و تضمین واگذاری فروش‌نفت به‌وسیله کمپانی‌های وابسته به‌کنسرسیوم به‌مدت ۲۰سال

۱۹۷۳، اکتبر: تجدید روابط دیپلماتیك‌دولتین‌ایران وعراق به‌ابتکاردولت‌عراق

۱۹۷۵، مارس: انحلال تمام احزاب سیاسی موجود ایران وادغام‌آنها در حزب واحد «رستاخیز»

۱۹۷۵: صدور قانون‌فروش۹۹٪ سهام‌کارخانه‌های دولتی و۴۹٪ سهام‌تأسیسات خصوصی به‌«مردم».

اَنستیتوْتِ مطالعاتِ راهبردیِ باختر

Www.bsssi.org

به وسعت یک تمدن شکوهمند

با عضویت در خبرنامه وبسایت ما از تازه ترین مقالات و پژوهش ها بهره مند شوید